شنود اشباح

رضا کلیور

مروری بر کارنامه‌ی
سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

بدین وسیله خالصانه‌ترین احترام‌ها و تشکّرات خود را از همه‌ی عزیزانی که مراحل مختلف تحقیق، تألیف و انتشار این کتاب؛ جز به یاریشان امکان نمی‌یافت، ابراز می‌دارم.

باشد که تلاش در مسیر افشای ماهیّت منافقین انقلاب اسلامی، کامل‌تر و مؤثّرتر گردد.

اللّهم عجّل لولیّک الفرج

واجعلنا من المستشهدین بین یدیه.

رضا گلپور

۱۵ شعبان ۱۴۲۳ هـ.ق.
۳۰ مهر ۱۳۸۱ هـ.ش.
۲۲ اکتبر ۲۰۰۲ میلادی.

شنود اشباح

مروری بر کارنامه‌ی

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

تحقیق و تألیف:

رضا گلپور چمرکوهی

۱۳۸۱

گلپور چمرکوهی، رضا، ۱۳۵۶-
شنود اشباح مروری بر کارنامهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی/
تحقیق و تألیف رضا گلپور چمرکوهی. - تهران: کلیدر، ۱۳۸۱.
۹۹۶ ص.: مصوّر، نمونه، عکس.
SURVEILLANCE of PHANTOMS
ISBN 964-7650-05-1 ۶۵۰۰۰ ریال:
فهرستنویسی براساس اطّلاعات فیپا.
۱.سازمان مجاهدین خلق ایران. الف. عنوان
DSR ۱۶۶۱ /۵/ ۸گ۳۲م ۹۵۵/۰۸۴۰۴۵
کتابخانهٔ ملّی ایران ۸۱-۲۷۳۰۸م

شنود اشباح

(مروری بر کارنامه‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)

تحقیق و تألیف: رضا گلپور چمرکوهی
ناشر: انتشارات کلیدر
چاپ نخست: پاییز ۱۳۸۱
شمارگان: ۶۰۰۰ نسخه
حروفچینی و صفحه‌بندی: پدیده
چاپخانه: ستاره
صحافی : اسوه.
قیمت: ۶۵۰۰ تومان
فروست ناشر: ۱۳
نقل مطالب قسمتهای مختلف این اثر با ذکر مشخّصات کامل مآخذ آن، بلامانع است.
سایر حقوق تماماً برای مؤلّف محفوظ است.
شابک: ۱-۰۵-۷۶۵۰-۹۶۴ ISBN 964-7650-05-1

فهرست

عنوان	آغاز از صفحهٔ
فصل نخست ـ **هاشمی هشتم**	۹
فصل دوّم ـ **شنود اشباح**	۶۹
فصل سوّم ـ **قوّادان زیتون**	۱۴۱
فصل چهارم ـ **پاتریس لومومبا**	۱۸۱
فصل پنجم ـ **تلاشی تلاشها**	۲۴۹
فصل ششم ـ **دانه‌های شن**	۳۳۷
فصل هفتم ـ **کودتا در ضدّ کودتا**	۴۲۱
فصل هشتم ـ **کید و کلاهی**	۵۰۹
فصل نهم ـ **کشمیری شهید؟!**	۵۷۳
فصل دهم ـ **نفوذ نفاق**	۶۶۷
فصل یازدهم ـ **ایران ـ کنترا**	۷۹۷
منابع و مآخذ	۹۷۹

فصل نخست:

«هاشمی هشتم»

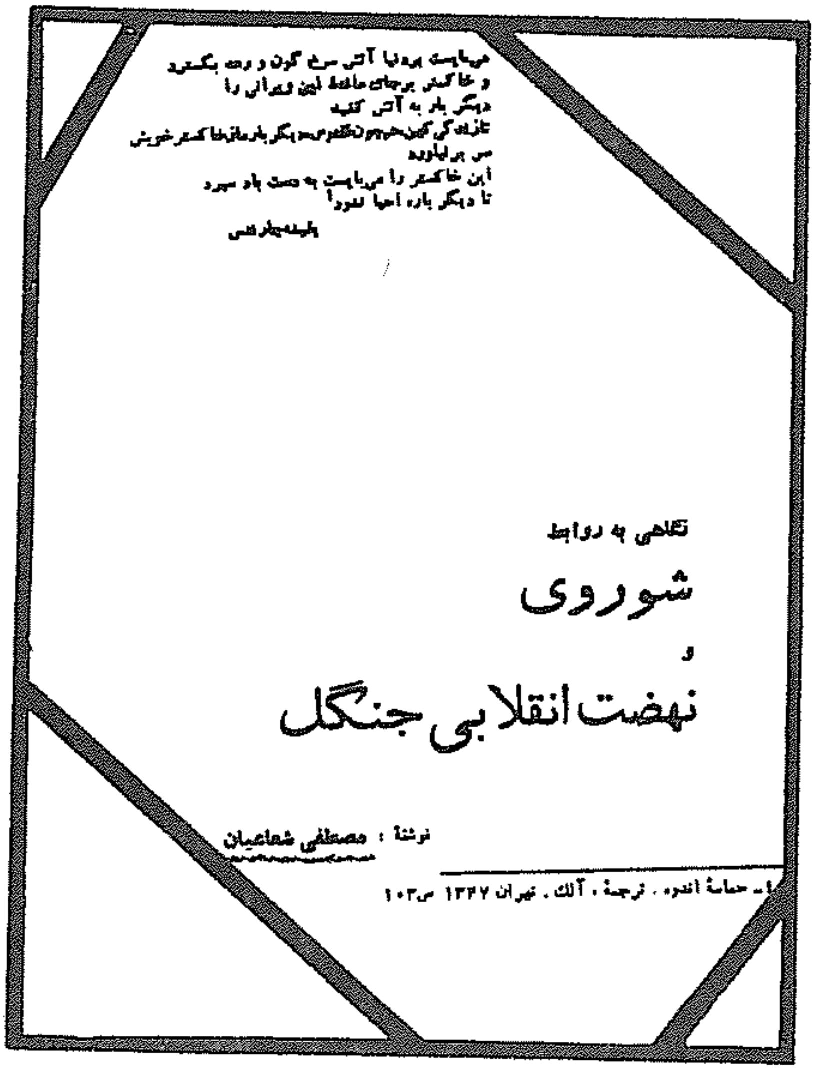

می‌بایست پرندیا آتش سرخ گون و رعد بگسترد
و خاکستر برجای ماند این ویرانی را
دیگر بار به آتش کشد
تا زاده گی کین [illegible] دیگر بار از خاکستر خویش
سر برآورد
این خاکستر را می‌بایست به دست باد سپرد
تا دیگر باره احیا نشود
[illegible]

نگاهی به روابط

شوروی

و

نهضت انقلابی جنگل

نوشته: مصطفی شعاعیان

۱ـ حماسهٔ [illegible]، ترجمه، آلک، تهران ۱۳۴۷ ص۱۰۳

عبارت تأمّل برانگیز موجود در روی جلد کتاب «مصطفی شعاعیان».

از کتاب «کا.گ.ب در ایران»ـ نوشتهٔ «ولادیمیر کوزیچکین»[1]:

خبری گیج کننده بود. در آن موقع، دربارهٔ عاملمان که با نام رمزی «مَرد» نامیده می‌شد، چیزی نمی‌دانستم... اخذ تماس با «مرد»، بوسیلهٔ یک سیستم **خط اطّلاع از نزدیک**، برقرار بود که هم برای **دریافت اطّلاعات** و هم برای **مخابرهٔ اخطار** مورد استفاده بود. این خط تشکیل می‌شد از یک رادیو ضبط معمولی، که متخصّصان «کا.گ.ب»، آن را برای دریافت و مخابرهٔ اطّلاعات، دستکاری کرده بودند. چند روز پیش از واقعه، علائمی در دستگاه گیرندهٔ ما از «مرد» دریافت شد که تقاضای ملاقات فوری می‌کرد.

«کابانف» [یکی از افسران کا.گ.ب با شغل پوششی ریاست ادارهٔ کنسولگری سفارت شوروی در تهران] دو روز پی‌در پی در محلّ ملاقات، حاضر شد. ولی کسی حضور نیافت. با وجود این، علائم تقاضای **ملاقات فوری**، همچنان در دستگاه ما ضبط می‌شد. پیش از آنکه «کابانف» برای آخرین بار به محلّ ملاقات برود، خود من از او شنیدم که .... به این تقاضای فوری ظنین شده است...

در آن مأموریّت آخری، «کابانف» همراه «تیتکین»، رانندهٔ عملیّاتی در مسیر مراقبت شده، به راه افتادند و در محلّ عملیّات، حاضر شدند. اتومبیل، در محل پارک گردید و «کابانف» طبق معمول، دست به کار روشن کردن دستگاه **خطّ اطّلاع از نزدیک**، برای دریافت اطّلاعات، از «مرد» شد. ناگهان اتومبیل کوچکی راه را بر آنان بست و با ترمز سختی ایستاد. سپس عقب عقب برگشت و به سپر جلوی اتومبیل «کابانف» کوبید. در همان لحظه، اتومبیل دیگری در پشت مرسدس آنها متوقّف شد. اتومبیل سوّمی ساواک[2] از سمت چپ، راه را مسدود کرد. در طرف راست آنها جوی آب قرار داشت. محاصره کامل شده بود...

ما از هویّت این عامل بوسیلهٔ روزنامه‌ها خبردار شدیم. بعداً زبان افسران شعبه... کم کم باز شد:

«مرد» یکی از امرای ارتش ایران به نام **سرلشکر «مقرّبی»** بود. سی سال عامل

«کا.گ.ب» بود. از زمانی که افسری جوان بود، در سال ۱۹۴۵ به خدمت این سازمان درآمد. او بهترین عامل **رزیدنسی** [ایستگاه جاسوسی کا.گ.ب در سفارت شوروی] به حساب می‌آمد و اطّلاعات محرمانه‌ای را که واقعاً برای اتّحاد شوروی، حائز اهمّیّت بود، در اختیار ما می‌گذاشت. در طیّ سالها، ترقّی بسیار کرد و مسئول خرید اسلحه از آمریکا و دیگر کشورهای غربی شد.

از آنجا که فعّالیّتهای آمریکائیان در ایران، در نهایت درجه، برای مقامات شوروی اهمّیّت داشت؛ اطّلاعاتی که سرلشکر «مقرّبی» می‌فرستاد، **بسیار ذیقیمت** بود. گذشته از دسترسی به اطّلاعات محرمانه، در زمینه‌های گوناگون زندگی ایرانیان، دارای روابط بیشماری بود. من جمله [«ستم] شاه» و دولت و ساواک. دیگر جانشینی برای او یافت نمی‌شد...

از کتاب «شاهد» ـ خاطرات «منصور رفیع‌زاده»[۳]:

«شاه» و ساواک، از توجّه CIA به KGB باخبر بودند. **ادارهٔ هشتم ساواک** نیز برای همین منظور تأسیس شد تا به کار **ضدّجاسوسی** علیه کشورهای خارجی و بخصوص KGB بپردازد... با زیر نظر داشتن جاسوسان آمریکایی، ساواک قادر می‌شد که مدارکی به دست آورده؛ عملیّاتی را که CIA شروع کرده بود، به اتمام برساند...

تا آنجا که من می‌دانم، روسها حتّی تا امروز هم نفهمیده‌اند که چه چیزی باعث شد تا سیستم جاسوسی آنها برملا شود. به دلایل امنیّتی، تمامی داستان، حتّی در این کتاب نیز قابل ذکر نمی‌باشد. در سال ۱۹۷۵ تیمسار «اویسی»[۴] به من اظهارکرد که به یک افسر سطح بالای ارتش، به دلیل جاسوسی برای شوروی، مشکوک است.

«اویسی»... جدّی جواب داد: «نه. «منصور»، گوش کن. وقتی که ما، درگیر یک جنگ مرزی با عراق بودیم، هر وقت تصمیم به حمله در مرز می‌گرفتیم؛ عراق در آنجا منتظر ما بود. یک نفر به طور قطع، اطّلاعات قسمت مرا به روسها خبر می‌داد و آنها نیز اطّلاعات را در اختیار عراقیها قرار می‌دادند. هیچ شکّی در این مورد ندارم.»...

در سال ۱۹۷۷، ساواک زمینهٔ مناسبی داشت که باورکند سرلشکر «احمد مقرّبی» رئیس برنامه‌ریزی [ارتش]، برای شوروی جاسوسی می‌کند. «شاه» دستور داد که چیزی در این مورد، به ادارهٔ اطّلاعات ارتش گفته نشود. صدالبته CIA نیز می‌بایست بی‌اطّلاع بماند... سرلشکر «مقرّبی»، شخصی خجالتی و غیرمعاشرتی بود. او از همسر خود جدا شده بود و فقط با یک خدمتکار، زندگی می‌کرد. طبق اعترافات بعدی‌اش، KGB در زمانی که [او] در مدرسهٔ نظامی در تهران بوده، به او نزدیک شد و تقریباً برای مدّت ۳۰ سال برای اتّحاد شوروی، جاسوسی کرده است. او یکی از جاسوسان مورد اعتماد KGBبود.

آنطور که CIA بعداً افشا کرد، در خانهٔ او در تهران، دستگاههای جاسوسی الکترونیک **مافوق مجهّز** وجود داشت که به هیچ مأمور دیگر KGB در دنیا، داده نشده بود. مورد فوق، از چنان اهمّیّتی برخوردار بود که تیمسار «نصیری»(۵) آن را شخصاً و باکمک چند کارمند برگزیده، به عهده گرفت. بنابراین، هیچیک ازکارمندان دیگر، شک نمی‌کردند که کار بخصوصی در جریان است. زیراکه این گروه برگزیده، کار عادی روزانه خود را ترک نمی‌کردند. ولی تیمسار ترتیبی داد که از اعضای کادر مخصوص او، **عمداً** اشتباهاتی سربزند تا به مدّت چندین ماه به عنوان **توبیخ اداری** از کار خود معلّق بشوند و این فرصت به آنها داده شد که روی آن پروژهٔ مخصوص، تمرکز پیدا کنند. بدون آنکه در درون یا بیرون اداره، سوءظن به وجود آید. همچنین ترتیبی داده شد که هیچ حرفی در این زمینه، نتواند به خارج نفوذ یافته، به گوش روسها برسد.

بعد از رسیدگیهای بسیار دقیق، کشف گردید که اتومبیلی متعلّق به سفارت شوروی، اما بدون پلاک سیاسی، به طور معمول مقابل خانهٔ «مقرّبی» توقّف می‌کند. راننده پیاده شده، درب صندوق عقب را باز می‌کند و پس از چند دقیقه دوباره... [آن] را بسته، از آنجا دور می‌شود.

مشخّص شد که تیمسار «مقرّبی» و روسها، نیازی به تماس شخصی، برای انتقال

اطّلاعات نداشته‌اند. «مقرّبی» آن اطّلاعات را به درون دستگاههای موجود در خانه‌اش منتقل کرده و روسها که در مقابل خانه پارک کرده بودند، از دستگاههای درون صندوق عقب، برای تقویت آن اطّلاعات و ارسال آن به طور مستقیم به مسکو، استفاده می‌کرده‌اند. «شاه» و «نصیری» تصمیم گرفتند پس از آنکه «مقرّبی» از سفر به آمریکا برگشت، عملیّات را به اتمام برسانند. او از نزدیک، تحت نظر و تلفنهای او نیز تحت کنترل بودند.

وقتی که مأموران KGB حوالی نیمه شب به مقابل خانه «مقرّبی» رسیدند، یک اتومبیل ساواک از طرف مقابل ظاهر شده شاخ به شاخ به اتومبیل KGB کوبید. «مقرّبی» از خانه‌اش بیرون پرید که ببیند چه شده، اما به سرعت به داخل منزل برگشت.

راننده‌ها از ماشینها پایین آمدند و دعوایی سر گرفت. هر دو طرف درگیر، به محوّطه‌ای در آن حوالی برده شدند و پلیس (که به جایشان مأمورین ساواک گمارده شده بودند) دخالت کرد. ابتدا روسها که وانمود می‌کردند، فارسی نمی‌دانند؛ سعی کردند مسئله را یک تصادف کوچک جلوه بدهند و قبول کردند که خسارت اتومبیل مقابل را بپردازند. آنها گفتند که روسی بوده، دیپلمات نیستند. ولی پس از بازپرسی دقیق‌تر، معلوم شد که دیپلمات هستند. روسها تقاضای مصونیّت سیاسی نموده، اصرار کردند که اتومبیل به آنها برگردانده شود. به آنها گفته شد که چون ماشین‌شان درگیر تصادف بوده، لذا پلیس، موقّتاً از آن نگهداری خواهد کرد...

در همین حال، تیمسار «مقرّبی» بازداشت شد و خانه‌اش مورد جستجو قرار گرفت. اتومبیل او و همهٔ دستگاههای الکترونیکی خانه‌اش ضبط شد. همه چیز در دست ساواک قرار گرفت. به محض آنکه به سفارت شوروی اطّلاع داده شد، درخواست نمود که دیپلماتها به دلیل مصونیّت سیاسی، به سفارتخانه تحویل داده شوند. اما هنوز موضوع **تجهیزات الکترونیکی** داخل اتومبیل مطرح بود. بعد از آن که دیپلماتها آزاد شده، اتومبیل تحویل گردید، سفارت شوروی، یادداشتی به وزارت

خارجه ارسال و طیّ آن اعلام کرد که مقداری «لوازم شخصی» موجود در اتومبیل، بازگشت داده نشده‌اند.

وزارت خارجه به تیمسار «نصیری» تلفن زد و درخواست آنها را مطرح کرد و تیمسار جواب داد که به آنها بگویید اگر ممکن است لطف نموده لیست آن اقلام را به طور مجزّا، برای ما ارسال کنند و ما بسیار خوشحال خواهیم شد که خواستهٔ آنها را پیگیری نماییم.

CIA خوشحال بود که یک جاسوس KGB گیر افتاده است. هر چند که قبل از دستگیری وی، اطّلاعیّه‌ای دالّ بر وجود چنان مأموری، دریافت نکرده بود.

اما مأموران CIA از ساواک، دو خواهش کردند: اولاً از ترس آنکه مبادا جاسوس KGB بدون افشاء اطّلاعات ذیقیمت خود اعدام شود، درخواست نمودند که با وی مصاحبه‌ای کنند. همچنین خواستند که اجازه داده شود، **ابزارهای پیشرفتهٔ الکترونیکی** ضبط شده، مورد بررسی قرار گیرد...

کمی بعد از آن، دریادار «استنسفیلد ترنر»* رئیس CIA، تیمسار «نصیری» را برای صرف نهار در دفتر مرکزی CIA (در هنگام دیدار وی از واشنگتن) دعوت کرد. من نیز برای نهار دعوت شده بودم. CIA توضیح داد که سفیر ایران که قاعدتاً می‌بایستی با ما همراهی می‌کرد، دارای مجوّز امنیّتی نمی‌باشد، لذا از این که نتوانسته از او نیز دعوت به عمل آورند، عذرخواهی نمودند.... دریادار «ترنر» از «نصیری» در مورد نشانه‌ای که ساواک را از فعّالیّتهای «مقرّبی» مطّلع نموده، سؤال کرد. «نصیری» تمام عملیّات را تشریح کرد و فراموش نمود که غذایش را بخورد... اندکی پس از آن مهمانی، نهار دیگری به افتخار تیمسار «نصیری» در همان محلّ و این بار، توسّط رئیس CIA در تهران و یک کارمند ارشد CIA مستقر در واشنگتن، یعنی همان که همیشه گلی به یقه‌اش می‌زد، داده شد... مرد «یقه گلدار»... آهسته گفت: «ما آن

---

* Stansfield Turner.

اسبابها را می‌خواهیم.» گفتم: «ولم کن! با تیمسار «نصیری» صحبت کن.»

مصرّانه گفت: «نه، من از تو می‌خواهم یک کاریش بکنی.» جوابش را حاضر داشتم: «از من کاری ساخته نیست. برایم دردسر درست خواهد شد.»

ـ«به تیمسار یادآوری کن که ما یکی از آنها را داریم و ده سال پیش از یک رودخانه بیرون کشیده‌ایم. ما آن را قبلاً به او نشان داده‌ایم. اما دستگاههای ما پوشیده از زنگ زدگی است. در حالی که دستگاههای شما کاملاً تازه است. ما می‌خواهیم آنها را ببینیم. «منصور». با او صحبت کن.»...

«نصیری» گفت: «... به کارمند خود، دستور خواهم داد که آنها را به مأمور شما بدهد. اما وقتی بررسی آنها را به پایان رساندید، باید آنها را به ما برگردانید.»... هرگز نفهمیدم که آیا آن اقلام به ایران باز پس داده شد یا خیر. اما خبر داشتم که به دقّت، مورد آزمایش قرار گرفته و منشأ اطّلاعات زیادی برای ایالات متّحده، بوده است. اکنون که یکی ازخواسته‌های آنها، به جا آورده شده بود، CIA می‌خواست که تیمی از کارشناسان آنها، با «مقرّبی» مصاحبه کنند. در این زمینه، تلفنهای متعدّدی به تیمسار «نصیری» زدم. اما او گفت که بسیار مشکل است بتوان برای چنان کاری اجازه به دست آورد... «شاه» نیز علاقه نداشت در اطّلاعاتی با آمریکائیها شریک شود که نتیجهٔ آن، منجر به خصومت بیشتر روسها بگردد... از «مقدّم»[۶] نیز همان خواهش را کردم و گفتم: «اگر مجبور هستی، او را برای ابد به زندان بینداز، اما لطفاً او را نکش.»

«مقدّم» موافق بود: «این راه حلی که می‌گویی، مناسب و منطقی است. اما شاه می‌خواهد او را اعدام کند. او از اتّحاد جماهیر شوروی می‌ترسد.» تلاشهای من [«رفیع‌زاده»] عبث بود...

در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۷ متن ذیل را در نیویورک تایمز خواندم: «تهران ـ ایران ـ ۲۵ دسامبر ـ خبرگزاری رویتر ـ یک ژنرال ایرانی متّهم به جاسوسی برای یک کشور نامعلوم خارجی، طبق گزارش رادیوی رسمی، امروز اعدام شد. رادیو، جزئیّات بیشتری در مورد مرگ سرلشگر «احمد مقرّبی» نداد. ژنرال ۵۶ ساله در چهارم

دسامبر، بعد از یک محاکمهٔ سرّی دو روزه توسّط دادگاه نظامی، محکوم شد. فرجام او علیه مجازات مرگ... رد شده بود.» وقتی که کارکنان ساواک، بعد از رفتن «شاه» از ایران به محاکمه کشیده شده بودند، گاردهای انقلابی که آمیزه‌ای از کمونیستها و مردم مذهبی بودند، مرتّباً از آنها می‌پرسیدند که پروندهٔ تیمسار «منتربی» کجاست؟ چنان پرونده‌ای در ساواک پیدا نشد. (روسها هنوز می‌خواستند بدانند که چرا جاسوس آنها گرفتار شد؟!)...

از کتاب «پنهانکاری و دمکراسی»- نوشتهٔ «استانسفیلد ترنر»:

...یکبار هنگام صحبت با رئیس سرویس اطّلاعاتی یکی از کشورهای جهان سوّم... از او -که می‌دانستم سازمان تحت سرپرستی‌اش، اخیراً توانسته یک جاسوس شوروی را دستگیر کند - خواستم تا چگونگی دستگیری جاسوس مذکور را توضیح دهد و او هم ماجرا را به این شکل، برایم تعریف کرد: بعد ازظهر یک روز تابستان ۱۹۷۷ پلیس امنیّتی در تعقیب رانندهٔ یک اتومبیل فولکس واگن -که تبعهٔ شوروی و مشکوک به جاسوسی بود- وارد خیابان باریکی در محلّهٔ اعیان‌نشین حومهٔ پایتخت شد و در آنجا پس از توقّف فولکس واگن در مقابل یک منزل، رانندهٔ اتومبیل، کیف دستی خود را در روی صندلی کناری، بازکرد. ولی هنوزکند وکاو در میان محتویّات کیف را تمام نکرده بود که متوجّه شد توسّط یک اتومبیل در جلو و اتومبیل دیگری در عقب؛ چنان محصور شده که هیچ راه گریزی ندارد. در اثر جستجوی مأمورین امنیّتی، معلوم شد که درون کیف رانندهٔ روس، یک دستگاه گیرنده و فرستندهٔ رادیویی، همراه با ضبط صوت وجود دارد و چند دقیقهٔ بعد هم مأمورین، در بازرسی از منزل مقابل محلّ توقّف فولکس واگن، توانستند عین همان دستگاه گیرنده و فرستنده را پیدا کنند. این منزل متعلّق به یک سرلشگر ارتش بود که او اطّلاعات محرمانهٔ نظامی را از طریق دستگاه گیرنده و فرستندهٔ موجود در منزلش، به جاسوس شوروی تحویل می‌داد و به کشورش خیانت می‌کرد. روسها برای پرهیز از خطراتی که

معمولاً" هنگام رد کردن اطّلاعات از عامل به مأمور رابط پیش می‌آید، سعی می‌کردند حدّاکثر از تماسّ مستقیم بین آن دو، جلوگیری شود و در عوض، هر زمانی که می‌بایست اطّلاعات مورد نظر تحویل داده شود، افسر رابط با اتومبیل مقابل منزل عامل می‌ایستاد و از طریق ارتباط بین فرستنده و گیرندهٔ موجود در کیف دستی او و منزل سرلشگر، پیامها دریافت و ضبط می‌شد...

از کتاب «ساواک» ـ نوشتهٔ «کریستین دلانوا»:

... منابع آمریکایی، به ویژه «سولیوان» سفیر آن کشور در تهران، معتقدند که نقش ساواک در این ماجرا، چندان غرور آمیز نبود. زیرا اگر ساواک توانست هویّت سرلشگر «احمد مقرّبی» را به عنوان جاسوس اتّحاد جماهیر شوروی شناسایی کند، برای آن بود که سیا قبلاً" حضور یک جاسوس شوروی را در ایران، با ضبط پیامهای رادیویی میان تهران و شوروی به ساواک اطّلاع داده بود. کاری که برای ساواک مانده بود، یافتن جاسوس بود...

از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»ـ خاطرات «حسین فردوست»:

در زمان من مدیر کلّ **هشتم ساواک**، سرتیپ [«منوچهر]هاشمی» بود...

معاون او «قاجار»، فرد مسلّطی بود که رئیس ضدّ **اطّلاعات ارتش** شد و در درجهٔ سرلشگری، خود را بازنشسته کرد و به آمریکا رفت.

ادارهٔ کلّ **هشتم** ساواک در مرکز، مستقیماً عمل می‌کرد و در درون برخی ساواکها که **اهداف ضدّجاسوسی** وجودداشت، یک سازمان ضدّ جاسوسی ایجاد کرده بود.

ساواکهایی که دارای سازمان ضدّجاسوسی بود، تا حدّی که به خاطرم مانده، عبارت بود از خراسان (برای روسها و افغانها)، گرگان و گنبد (برای روسها و ترکمن‌ها)، انزلی و بوشهر (برای روسها)، جلفا (برای روسها)، رضائیه (برای آسوریها)، آبادان و اهواز و خرمشهر (برای حاکم نشین‌های خلیج [فارس] و عراق و

کنسولگریهای کشورهای مختلف)، بوشهر و بندرعباس (برای حاکم نشینان خلیج [فارس])، سیستان و بلوچستان (برای مراقبت‌های روی بلوچها و افغانها)، اصفهان (برای ارامنه، پس از احداث ذوب آهن فوق‌العاده تقویت شد.)

فعّالیّتهای ادارهٔ **هشتم** به شرح زیر بود: **شناسایی** پرسنل اطّلاعاتی و مأمورین سفارتخانه‌های هدف.

به گزارش ادارهٔ کلّ **هشتم** دو سازمان اطّلاعاتی شوروی (KGB اطّلاعات غیرنظامی و GRU اطّلاعات نظامی) در سفارت بیشترین پرسنل اطّلاعاتی را داشتند و تعداد پرسنل فعّال دو سازمان به حدود ۵۰ نفر می‌رسید و از ورزیده‌ترین عناصر بودند...

آموزش ادارهٔ کلّ هشتم مقداری توسّط انگلیسی‌ها و بیشتر توسّط مستشاران آمریکایی، صورت گرفت. یکبار هم استاد مربوطه از اسرائیل دعوت شد و چند بار نیز تعدادی پرسنل به آمریکا اعزام گردید...

در ساواک تعدادی انگلیسی ماندند، مانند «معتضد» و سرتیپ «هاشمی» (مدیر کلّ **هشتم**) و «آرشام»... می‌توان نتیجه گرفت که در دوران محمدرضا (پس از کودتا)، تعدادی طرفدار انگلیس ماندند و فی‌الواقع برای آمریکا، کاری می‌کردند. تعدادی را انگلیس به طرف آمریکا سوق داد و تعدادی هم مستقیماً به آمریکا وصل شدند؛ بدون سابقهٔ کار برای انگلیسی‌ها...

در ساواک، سرتیپ «هاشمی»* مدیر کلّ **هشتم (ضدّ جاسوسی)**... به انگلیسی‌ها مربوط بود...

از کتاب «ساواک و نقش آن در تحوّلات داخلی رژیم پهلوی» ـ نوشتهٔ «تقی نجّاری راد»

[توسّط ساواک]... گروههای دیگری با افکار مارکسیستی و کمونیستی، همچون

---

* [...«منوچهر هاشمی»، سال ۱۹۹۴ کتابی تحت عنوان «داوری: سخنی درباره کارنامهٔ ساواک» در لندن منتشر ساخت.] به نقل از پی‌نوشت کتاب «معمّای هویدا» نوشتهٔ «عبّاس میلانی».

گروه «توفان» و **گروه «مصطفی شعاعیان»**، شناسایی و اعضای آن بازداشت شدند. در این میان، گروه «مصطفی شعاعیان»، فعّالیّت گسترده‌ای را علیه رژیم تدارک دیده بود، تا جایی که ساواک، آنرا یک گروه **بسیار خطرناک** نامید. چگونگی فعّالیّت اعضای این گروه را از اسناد ساواک... [جزوهٔ اطّلاعاتی منتشره، توسّط ساواک در مورد خرابکاران ـ آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی] بازگو می‌کنیم: «این گروه، تحت مسئولیّت و ابتکار شخصی به نام «مصطفی شعاعیان»، از سال ۴۷ به تدریج و با رعایت پنهانکاری بسیار شدید بوجود آمد. در عمل و از نظر تکنیک فعّالیّت، به مراتب از سایر گروههای برانداز اشاره شدهٔ قبلی (چریکهای فدایی خلق و...)، **مهمتر و خطرناکتر** است؛ زیرا بنیانگذار این گروه، دارای تجربهٔ بیش از بیست سال ضدّیّت با رژیم و ده سال فعّالیّتهای پنهانی بود که در عین حال فردی است اهل مطالعه و نویسنده‌ای عمیق و با اعتقاد کامل نسبت به ایده‌های خود. مشارالیه نام گروه خود را «**جبههٔ دموکراتیک خلق ایران**» انتخاب کرده...»

نیروهای امنیّتی و ـ در رأس آنها ـ ساواک با **وارد کردن ۲ ضربهٔ شدید**ـ یکی در تابستان سال ۵۱ و دیگری در خرداد سال ۵۲ ـ دو شاخهٔ عمدهٔ گروه را کشف کردند و سلاحها و مهمّاتی نیز از آنها به دست آوردند. این ضربات، تأثیری منفی بر بقیّهٔ اعضاء گذاشت ولی رهبر گروه فرار کرد و با رعایت حفاظت و احتیاط به فعّالیّت خود ادامه داد. (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پروندها ۱۲۸۵۱۲ سند شماره ۸، «تاریخچه مجاهدین خلق ایران» صفحه ۳).

عجز ساواک و نیروهای امنیّتی رژیم در دستگیری «شعاعیان» آشکار شد. ساواک هر چند در ظاهر توانست خیلی از گروههای چپگرا را متلاشی کند، ولی ادامهٔ فعّالیّت آنها نشان دهندهٔ تزلزل‌پذیری نیروهای امنیّتی و رژیم بود.

حربه‌ای که ساواک در برخورد با این گروهها به کار می‌برد، **نفوذ دادن عناصر وابسته به خود** در بین آنها بود، ولی در خیلی از مواقع، ساواک از فعّالیّت برخی گروهها بی‌خبر بود...

از کتاب «هاشمی و انقلاب» ـ نوشتهٔ «سیّد مسعود رضوی»:

... نمونهٔ دیگر از روشنفکران مستقل در دههٔ چهل که گرایشهای خاص و شاید غریب مارکسیستی داشت، «**مصطفی شعاعیان**» بود. وضعیّت او از این نظر، خاص بود که استقلال شخصیّتی و فکری او، با توجّه به جزمیّتهای اصول مارکسیسم و وابستگیهای حزبی و تشکیلاتی، در حوزهٔ عقاید مارکسیستی **بسیار سخت‌تر** از سایر جریانات بوده است.

... او ضمن نقد کمونیسم روسی و سیاستهای شوروی، معتقد به پالایش مارکسیسم از دیدگاههای تجدیدنظرطلبانه بود. معروفترین اثر «شعاعیان» که در سال ۱۳۴۷ منتشر شد، «شوروی و نهضت انقلابی جنگل» نام داشت که در آن، ضمن دفاع از «میرزا کوچک خان»، سیاستهای شوروی در قبال نهضت جنگل را مورد حمله قرار داده بود.

اثر دیگر وی به نام «انقلاب»، نقدی است بر تئوریهای انقلاب «لنین» و بررسی تحلیلی برخی **تئوریهای کمونیستی در ایران**. این اثر در زمانی که روشنفکرانی نظیر «رضا براهنی» و «غلامحسین ساعدی» از مارکسیسم رویگردان شده و پس از اظهار ندامت، به نقد آن پرداخته بودند، منتشر گردید و با واکنشهای متفاوتی از سوی جریانات و شخصیّتهای مارکسیستی روبه‌رو شد.

«شعاعیان» مدّتی با **چریکهای فدایی** و زمانی نیز از طریق «رضا رضایی» با **مجاهدین خلق** در ارتباط بود. اما پس از وارد کردن انتقادهای سخت به چریکها از آنان جدا شد. وی به مسائل **اعراب و فلسطین** علاقهٔ خاصّی داشت و رساله‌هایی در این زمینه نگاشت. او سرانجام در بهمن ۱۳۵۴ در یک درگیری مسلّحانه در خیابان استخر تهران به قتل رسید. (زندگینامهٔ «شعاعیان» در مقدّمهٔ این اثر آمده است: مجموعهٔ آثار ۷ ـ تزی برای تحرّک و...، نشر اولدوز ۱۳۵۸)

از هفته‌نامهٔ «شاهد» ـ خاطرات «بهزاد نبوی»[۷]:

از نظر فعّالیّتهای سیاسی، من اوّلین مرحلهٔ فعّالیّتهای سیاسیم، سال ششم

دبیرستان بود، که ماجرایی پیش آمد. یک ماجرایی پیش آمد که بر علیه دکتر «مهران» وزیر فرهنگ و آموزش دکتر «اقبال» بود. بهانه این بود که نمرهٔ تجدیدی را از ۷ به ۱۲ آورده بود. ولی واقعیّتش این بود که پشت سر آن حرکت سیاسی بود. ۲۰ دی ۱۳۳۸ از آن موقع، ما چون **گرایشاتی** داشتیم، یعنی در زمان ملّی شدن نفت، گرایش ضدّشاهی، گرایش طرفدار ملّی شدن نفت و اینها، چون در خانواده‌مان هم این مسئله بود و مثلاً" یک دایی و یک خالهٔ من که هر دوآنها دانشگاه می‌رفتند. آن موقع با حزب «زحمتکشان» کار می‌کردند، فعّالیّت می‌کردند. و وقتی کودتای ۲۸ مرداد شد، آنوقت همهٔ آنها فعّالیّت مختصر مخفی داشتند و ضدّ رژیم بودندو من هم در ذهنم، ضدّ رژیم شاهی مانده بود. با انگیزه‌های ضدظلم و ضدّ دیکتاتوری و غیره و سال ۳۸ هم با همین انگیزه‌ها، در آن جریانات شرکت داشتم؛ ولی این کار پیوسته نبود. البته در بین فامیل مادری من یک تیپهایی بودند که با انجمنهای اسلامی کار می‌کردند، فعّالیّت می‌کردند. از جمله دکتر [«ابراهیم] یزدی» شوهر دختر دایی من است. که ما به **ایشان** که سنّش از ما بزرگتر بود، علاقه داشتیم. آن موقع **توسّط ایشان** به جلسات انجمنهای اسلامی و آن برنامه‌هایی که آن موقع، انجمنهای اسلامی داشتند و به گلشهر کرج **می‌رفتند**، فعّالیّتهای سیاسی مستمرّ من، از وقتی شروع شد که به دانشکده رفتم. سال ۳۹ که ما وارد دانشکده شدیم. یک دورانی بود نظیر دوران «کارتر» که در آمریکا پیش آمده بود.

«کندی» روی کار آمد و یک سری آزادیهای سیاسی را به رژیمهای وابسته و دست نشانده و یا **رژیمهای دست نشاندهٔ انگلیس مثل رژیم آنروز ما**، تحمیل کرد. در سایهٔ آن آزادیهای سیاسی، نیروهای مخالف آن موقع شروع به فعّالیّت کردند. نیروهای عمدهٔ مخالف در آنموقع **دو بخش** بود: یکی **چپ** که تنها در حزب توده تبلور پیدا می‌کرد و هیچ چپ دیگری نبود و یکی دیگر نیروهای **ملّی** که جبههٔ ملّی سمبلش بود. در واقع متأسّفانه، نیروهای مسلمانان ما، آن موقع فعّالیّتشان چندان گسترده نبود. به دلیل شرایطی که در آن موقع وجود داشت. قبل از حرکت «امام خمینی»،

اصولاً" نوع دیگری برخورد می‌شد. فقط قشرهای کوچکی چون **فدائیان اسلام** که در مسیر فعّالیّتهای سیاسی گام برمی‌داشتند. حرکت اسلامی توده‌ای وجود نداشت. اصلاً" هیچ حرکت توده‌ای وجود نداشت. چرا که حرکتهای دیگر قادر به توده‌ای شدن نبودند. بنابراین حرکت در سطح قشر روشنفکر دانشگاهی خلاصه می‌شد. یعنی آزادی سیاسی آن دوره که دادند، فقط در قشر روشنفکر دانشگاهی حرکت ایجاد کرد. در بعضی از دانشگاهها و بعضی مدارس و در بین بعضی معلّمین. عمدتاً پایگاهش دانشگاه بوده. بازار هم کم و بیش فعّال بود.

در دانشگاه دو جریان وجود داشت: یکی **حزب توده** که تازه آن موقع، خودش را رو نمی‌کرد، چون غیرقانونی بود. یکی هم **جبههٔ ملّی** که به عنوان یک سازمان ملّی و دنباله‌رو حرکت ملّی شدن نفت تلّقی می‌شد و در این سازمان، همهٔ جناحها، یعنی هرکس با آن رژیم مخالف بود، در سطح روشنفکرها، جمع و جور می‌شد. در شورای مرکزی جبههٔ ملّی که در سال ۳۹ تشکیل شد، آیت‌الله «طالقانی» مهندس «بازرگان»، دکتر «سحابی» و مسلمانان دیگری نظیر «غلامرضا تختی» ـ مهندس «حسیبی» در کنار دکتر «سنجابی» و سوسیالیستهای ماتریالیستی نظیر دکتر «خنجی» و «مسعود حجازی» که این اواخر سردبیر جبههٔ ملّی بود و الان فراری است، شرکت داشتند. «سلامتیان» هم جزو آن نوچه‌های «مسعود حجازی» بود. جبههٔ ملّی در برگیرنده طیف وسیعی از نیروهای ملّی و مسلمان می‌شد. وسیع می‌گوییم، یعنی در سطح روشنفکری و بعداً حتّی چپ‌ها، بدون آنکه عنوان کنند ما چپیم، در جبههٔ ملّی شرکت می‌کردند البتّه آن موقع جبههٔ ملّی بطور رسمی، چپی‌ها را نمی‌پذیریت، ولی غیررسمی می‌آمدند و فعّالیّت می‌کردند. من در جبههٔ ملّی در سال ۳۹ فعّالیّتم را شروع کردم و تا سال ۴۳ ادامه دادم. یعنی موقعی که از دانشکده فارغ‌التّحصیل شدم و با همان ایده‌های استقلال طلبی و ضدّ امپریالیستی در جبههٔ ملّی نظیر شورایش همانطور که گفتم عناصر مختلف‌الاعتقاد که حتّی بعضی از آنها ماتریالیست بودند، شرکت داشتند. «مسعود حجازی» ماتریالیست بود. ماتریالیستی که البته با حزب

توده به دلایل سیاسی مخالف بود. هر کسی که در آن زمان، توده‌ای بود، او را در جبههٔ ملّی راه نمی‌دادند. ولی اگر افکار ماتریالیستی هم داشت، می‌توانست وارد شود. هیچ کس نمی‌پرسید که نماز می‌خوانی یا نمی‌خوانی. آقای مهندس «بازرگان» نماز می‌خواند، آقای دکتر «شیبانی» در جبههٔ ملّی، نماز می‌خواند. ولی بغل دستیشان در همان جبهه نماز نمی‌خواند و سؤال هم پیش نمی‌آمد، که چرا نمی‌خوانی؟ این یک اتّحادی بود از مجموع نیروهای روشنفکر ضدّ شاهی.

در دانشکده و پس از آن، به فعّالیّتهای جبههٔ ملّی انتقاد داشتم. احساس می‌کردم، اینها یک مشت رهبرهایی هستند که فقط به فکر خودشان هستند. فقط فکر وزیر شدن و نخست‌وزیر شدن هستند. فقط در شرایطی که **آمریکا آزادی بدهد**، خوب داد و بیداد می‌کنند و همین که آن آزادیها قطع بشود، کنج خانه‌هایشان می‌روند و نمونه‌های زیادی هم می‌دیدیم که آنها واقعاً اهل مبارزه نیستند. البته آقای «طالقانی»، «بازرگان»، دکتر «سنجابی» مستثنی بودند. اواخر سال ۴۲ که مسئول کمیتهٔ ملّی پلی تکنیک شده بودم به همراه عدّه‌ای از کمیتهٔ دانشگاه، جبههٔ ملّی که بیشتر جوانهایش بودند، در سال ۴۰ نهضت آزادی را تشکیل دادند و درخواست عضویّت بعنوان یک گروه در جبههٔ ملّی دادند. در واقع اینها را که می‌گویم، به این دلیل است که بعضی‌ها جبههٔ ملّی فعلی را در نظر می‌گیرند. تصوّر می‌کنند که هر کس در جبههٔ ملّی آن روز فعّالیّت می‌کرده، نظیر امروزیها بوده است. در حالی که در آنوقت تقریباً همه روشنفکران دانشگاهی مسلمان نظیر دکتر «شریعتی»، «بازرگان» و حتّی برخی از روحانیون سیاسی نظیر آیت‌ا...«طالقانی»، «میلانی» ...«حاج سیّد جوادی»، «انگجی» از دور و نزدیک با جبههٔ ملّی همکاری داشتند:

یادم می‌آید که همین آقای «صبّاغیان» با وجود اینکه نماز هم می‌خواند، در آن زمان، عضو جبههٔ ملّی و حتّی جزو جناح سوسیالیست معروف به باند «خنجی» و «حجازی» بود و درکنار «سلامتیان»، با نهضت آزادی مبارزه می‌کرد. واقعیّت مزبور، روشنگر این حقیقت است که ایدئولوژی بر جبههٔ ملّی حکومت نمی‌کرد.

در بین روحانیون سیاسی، غیر از جناح آیت‌ا... «کاشانی» که از ابتدا با جبههٔ ملّی اختلاف داشته و دلایل اختلاف که عمدتاً اختلاف بینش مکتبی و ملّی‌گرایی بود، تا پیروزی انقلاب اسلامی دقیقاً مشخّص نشده بود، بقیّه با جبههٔ ملّی همکاری داشتند. «حزب ملّت ایران» یک جناح «حزب ایران» به رهبری «شاپور بختیار» (که فرصت‌طلبانه در اواخر به این جناح پیوست) و «جامعهٔ سوسیالیستهای نهضت ملّی» (طرفداران «خلیل ملکی» و «جلال آل احمد») تلاش برای جدا شدن از رهبری جبههٔ ملّی را آغاز نموده و بالأخره در سال ۱۳۴۳ «جبههٔ ملّی سوّم» را که در واقع، انشعابی از جبههٔ ملّی بود، تشکیل دادیم. در کمیتهٔ دانشگاه فوق‌الذّکر کسانی مانند «محمّد حنیف‌نژاد» در نهضت آزادی، هواداران «بیژن جزنی»، هواداران «حزب توده»، اعضای «حزب ملّت ایران» و عدّه‌ای عناصر **مستقل نظیر خود من**، حضور داشتند. جبههٔ ملّی سوّم، در مقابل رهبری جبههٔ ملّی، مورد تأیید دکتر «مصدّق» قرار گرفت. لازم به تذّکر است که رهبران جبههٔ ملّی که امروز سنگ طرفداری از «مصدّق» را به سینه می‌زنند، وقتی «مصدّق» از جبههٔ ملّی سوّم حمایت کرد، گفتند: «پیر و خرفت شده و دیگر سیاست نمی‌فهمد»

خلاصه جبههٔ ملّی سوّم تشکیل شد و **ما که جوان بودیم**، دلمان می‌خواست یک سازمان پر تحرّک و انقلابی وفعّال باشد. در هر شرایطی فعّالیّت کند. عملاً" بعد از ۶ ماه معلوم شد که این هم تفاوتی با آن قبلی ندارد، تقریباً همه نیروهای جوان، زده شده و کنار رفتند. جبههٔ ملّی سوّم خودبخود متلاشی شد.

از آن به بعد، ما با یک عدّه از بچّه‌هایی که در «پلی تکنیک» در جبههٔ ملّی با هم فعّالیّت می‌کردیم، ارتباطات سیّالی داشتیم. رفت و آمد و کارهای سیاسی می‌کردیم. اعلامیّه، گیر می‌آوردیم. بحث می‌کردیم. گفتگو می‌کردیم. تحلیل می‌کردیم. و به اصطلاح آن روز **ارتباط مخفی** داشتیم.

در بین این همکاران، کسانی چون «مصطفی شعاعیان» و چند نفر دیگر که از نظر فکری، ماتریالیست بودندو چند نفر دیگر از برادرها که مسلمان بودند، «مصطفی

شعاعیان» شناخته شده‌ترین چهرهٔ این جمع، مسلمان نبود و البته مارکسیست به مفهوم امروزی کلمه نبود و بسیاری از مارکسیستها، در تحلیل‌های خود او را مرتد می‌نامند.

«مصطفی شعاعیان» خصوصیّات عجیبی داشت. در عین حال که خود را مارکسیست ناب می‌دانست، به خود «مارکس» هم انتقاد می‌کرد. زیر بنای فکرش ماتریالیستی بود، نماز می‌خواند، روزه نمی‌گرفت. ولی به عرفان اعتقادی فراوان داشت. زندگی عرفا و عرفان را مطالعه کرده و به آن عمل می‌کرد. برخی از نظرهای طبقاتی «مارکس» و کلیّهٔ نظرات «انگلس» را اصلاً قبول نداشت. «انگلس» را مسئول گسترش انحراف نظری و «لنین» را مسبّب بیشتر شدن انحراف نظری و عملی مارکسیسم می‌دانست. من با این عدّه در همان چهارچوب فعّالیّتهای جبهه‌ای و با هدف، ارتباط سیاسی داشتیم. تا اینکه آنرا به سال ۴۹ رساندیم و تصمیم گرفتیم که آنرا تبدیل کنیم به یک کارگروهی و مسلّحانه. در واقع یک گروه با این افراد با همان ترکیبی که در جبههٔ ملّی بود، تشکیل دادیم. گروه شروع به فعّالیّت کرد تا در اواخر سال ۴۹ که توانست با «مجاهدین خلق» و بعدها با «چریکهای فدایی» ارتباط برقرار بکند.

از مجاهدین، **خود من** با «احمد رضائی» و «حبیب رهبری» ارتباط داشتم و برای آنها همکاری با ما مسئله‌ای نبود. آنها هم تنها به مبارزه، اصالت داده و با هرگروه و فردی همکاری می‌کردند. اصولاً جوّ روشنفکر دانشگاهی مسلمان در آن روز این‌چنین بود. در این رابطه، کمکهایی از طرفین به هم می‌شد. «**مبادلهٔ اطّلاعات**» می‌شد. «**مبادلهٔ امکانات**» می‌شد.

من با نزدیک شدن به «مجاهدین خلق»، احساس کردم که «مجاهدین خلق» همانهایی هستند که یک روشنفکر مسلمان، دنبال آن می‌گردد. نقطه نظرهای باصطلاح ضدّ امپریالیستی، و ضدّ استعماری و پوشش اسلامی هم که وجود داشت. برای ماهایی هم که مطالعات اسلامی ما **عمق نداشت**، خیلی جاذب بود. جزوهٔ

شناختشان، جزوهٔ اقتصاد به زبان ساده‌شان، راه حسین‌شان، اینها را که من از ۴۹ می‌خواندم، **سمپاتی پیدا کردم** به سازمان [مجاهدین خلق] و اگر بیرون می‌ماندم، چه بسا جدا می‌شدم. ولی پیوستم به **سازمان مجاهدین خلق** و چون یکی از اعضای گروه ما دستگیر شده و اسامی ما، مشخّص شده بود و قبلاً" هم بدلیل وجود یک **عامل نفوذی** درگروه، تحت تعقیب قرارگرفته بودیم. در سوّم مرداد ۵۱، دستگیر شدم و به زندان رفتم. در رابطه با همان فعّالیّتی که با آن گروه داشتم. موقع دستگیری از من چیزی جز دو نارنجک دست ساز، چیزی بدست نیامد و «قرص سیانور» بود که **استفاده کردم و عمل نکرد**، فاسد شده بود.[!]

البته در نتیجه تعقیب و مراقبتهای پیش از دستگیری، به این نتیجه رسیده بودند که در تهیّهٔ پوستهٔ سه هزار نارنجک و دادن یک مقدار زیادی پول، به آن گروه نقش داشتم. که اینها در پروندهٔ ما آمد و اتّهامات مرا بالنّسبه سنگین‌تر کرد. البته من در عملیّاتی دخالت نداشتم و آن نارنجکها هم در جاسازی بود. موقع دستگیری همراهم نبود، لذا پرونده‌ام با معیارهای سال دستگیریم، در حدّ حبس ابد بود. حدود ۲۰ ماهی من در انفرادی بودم. ۱۵ ماه تکی و ۵ ماه دو نفری، سه نفری با افراد مختلف بودم. علّت اینکه زیاد در انفرادی نگه داشتند این بود که در ارتباط با من، افراد فراری نظیر «مصطفی شعاعیان» و شخص دیگری به نام «صدری» بودند. اینها می‌خواستند بلکه به سرنخی برسند و برای این بود که مرا نمی‌بردند در زندان عمومی که احتمالاً" ارتباطی با بیرون پیدا کنم. در همان سلّول که بودم، دادگاه رفتم. فعّالیّت زیادی خانوادهٔ من کرد. مادرم خیلی دوندگی کرده بود و از آنجا که رئیس یک مدرسهٔ پرستاری بود و آن موقع این و آن را دیده بود و در اثر فعّالیّتهای او، محکومیّت من با وجود اینکه در دادگاه اوّل، حبس ابد بود، در دادگاه دوّم به ده سال تقلیل یافت. اگر من در عملیّات شرکت داشتم، قطعاً هیچکدام از این **پارتی بازیها** تأثیر نمی‌گذاشت. البته ساواک نسبت به من حسّاسیّت داشت و به همین دلیل، خیلی مرا در انفرادی نگه داشته، دورهٔ بازجویی را ۲۰ ماه ادامه داد. بسیاری از

اطرافیان مرا دستگیر و چون چیزی از آنها بدست نمی‌آید، آنها را آزاد می‌کرد. ولی به هرحال برگه‌ای که بتواند محکومیّت بیشتری، برای من ایجاد کند، بدست نیامد. در زندان، بعد از اینکه از انفرادی درآمده و وارد زندان عمومی شدم، متوجّه شدم که تقریباً همه زندانیان سیاسی، مشترک زندگی کرده، سفرهٔ مشترک، جیب مشترک و به قول خودشان «کمون» دارند. ولی از نظر سیاسی دو جناح بود: **مجاهدین خلق** بودند و مجموعهٔ **مارکسیستها**، که بطور طبیعی بلافاصله با «مجاهدین خلق» **رابطه گرفتیم**. آنها هم چون از بیرون زندان از من شناخت داشتند، با من رابطه برقرار کردند.

در زندان شمارهٔ یک قصر، اوّلین روزی که من وارد بند شدم، «کاظم ذوالانوار» در آن موقع، مسئول بندی بود، که من در آن بودم. آمد و صحبت کرد. نشانی داد و نشانی گرفت. مثلاً" پول در خرابه‌های دولت‌آباد مخفی کرده بودیم و ساواک در بازجویی به آن نرسیده بود. نشانی پولها را از وی گرفتم و او توضیح داد که یک سری اسکناسهای هزارتومانی بود که گوشه‌هایش را هم موش خورده بود، دیده است. معلوم شد که در جریانست. چراکه ما اسکناسها را در زیرزمین در پاکت نایلون چال کرده بودیم و احتمال موش خوردگی می‌رفت. یک سری مهمّات و پوسته‌های نارنجک بود، اینها را جاهایی مخفی کرده بودیم. چال کرده بودیم. از آنها سراغ گرفتم. معلوم شد که وی کاملاً" مطّلع است و او هم دو سه تا نشانی خواست که من دادم و ارتباط برقرار شد. من شروع کردم با مجاهدین خلق همکاری کردن که کم‌کم به صورت یکی از کادرهای فعّال و آموزش دهندهٔ آنها درآمدم.

تا سال ۵۴ و حتّی اوایل ۵۵ رابطهٔ فعّال با «مجاهدین خلق» داشتم. یک مدّتی رابط من با سازمان، «موسی خیابانی» و مدّتی هم «پرویز یعقوبی» بود.

اواخر سال ۵۳، مرا به زندان اوین بردند. و یکماه بعد هم سران مجاهدین خلق را آوردند. علّت اعزام ما به اوین، بخاطر شکایت رئیس زندان از فعّالیّت ما بود. در اوین (سال ۵۴) خبر مارکسیست شدن «سازمان مجاهدین خلق» را شنیدیم. تقریباً از آن موقع به بعد، من رابطه‌ام با سازمان خراب شده. به دلیل اینکه تا آن موقع روی

سازمان، یک حساب دیگری می‌کردم. من که در آن زمان به اصطلاح بیشتر، یک مبارز مسلمان بودم (نه یک «مسلمان مبارز» یعنی مبارزه را اصل می‌کردم) به رهبران سازمان از نظر ایدئولوژیک خیلی اعتقاد داشته و در موارد مختلف، بعضاً حتّی به جای مراجعه به رساله، به آنها مراجعه می‌کردم و بسیاری از مشکلات ایدئولوژیک را تلاش می‌کردم از طریق سازمان حل کنیم که البته در بسیاری موارد، این مشکلات حل نمی‌شد. که من عیب خودم می‌دانستم و فکر می‌کردم ناشی از ضعف خودم است.

البته من وقتی مطالعه می‌کردم، افکار مجاهدین خلق را، می‌فهمیدم که اینها یک حرفهایی می‌زنند که مارکسیستی است. چرا که مطالعات «مارکس» هم داشتم و با «شعاعیان» در زمینهٔ سیاسی ـ اجتماعی، مارکسیستی خیلی بحث و گفتگو داشتم. خُب من مارکسیسم را می‌دانستم و می‌فهمیدم خیلی حرفهایی که مجاهدین می‌زنند، مارکسیستی است. ولی تصوّر می‌کردم که آنها به اسلام مسلّط هستند و آنچه می‌گویند، منطبق بر اصول اسلامیّت و حتّی عین مفاهیم اسلامی است. خوشحال بودیم که مثلاً "امیرالمؤمنین» هم نظرات «مارکس» را تأیید می‌کنند و یا به قول مجاهدین خلق زودتر از مارکس، آن حرفها را زده است!! فکر می‌کردیم آنها این مطالب را از قرآن و نهج‌البلاغه در می‌آوردند و در درسهای آموزش هم لفظ تضاد را از یک خطبه نهج‌البلاغه در می‌آورند، می‌گفتند آهان «تضاد» همین تضاد دیالیکتیکی است. در همین رابطه ما اعتقاد داشتیم به سازمان. ولی تا مارکسیست شدن سازمان، یعنی همهٔ فعّالیّن سازمان در خارج از زندان.

... در زندان هم، کادرهای اعضای گروه ایدئولوژیک‌شان، مثل «علیرضا زمرّدیان» اعضای کمیته مرکزی‌شان مثل «بهمن بازرگانی» مارکسیست شده بودند. به اینها می‌گفتیم. می‌گفتند«... «بهمن بازرگانی» از اسلام چیزی حالیش نبود» می‌گفتیم «چطور عضو کمیتهٔ مرکزی شما بود و هیچی حالیش نبود، مگر می‌شود؟» و جوابی برای این سؤالات نداشتند. کم‌کم شک ایجاد شد که اینهایی که اینها مارکسیسم را به بند کشیدند و استثمار می‌کنند، در واقع مارکسیسم بود که سوار بر اینها بود و

مارکسیسم بود که مسلّط بود بر اینها و تفکّر التقاطی اینها...

پس از سال ۵۴، جوّ مخالفت با مجاهدین خلق در بین مسلمانان بوجود آمد. دیگر مطالبی که گفتم بخاطر این بود که مشّخص شود که تفکّر روشنفکری تا سال ۵۴ چگونه بود و من هم که به اصطلاح جزو این دسته بودم، دارای چنین تفکّراتی بودم و پس از ۵۴ همراه بسیاری دیگر از مسلمانان هوادار مجاهدین خلق از آنها جدا شدم.

اوّل یک سری سؤال مطرح کردم، برایشان. عین همین مراحل را که برادر «رجایی» و پس از وی برادر «دوز دوزانی» که هر دوی آنها با من در **یک بند** بودیم و عدّه‌ای از برادران دیگری که شما نمی‌شناسید، طی کردند. همه، یک دورهٔ خاصّی را طی کردیم، چون اوّل فکر کردیم، اینها هم صداقت دارند. اگر بفهمند که تفکّرشان التقاطی است [و] در آخرش به مارکسیسم می‌کشد، خب دست می‌کشند و می‌آیند با هم اصلاح می‌کنیم.

... من و «رجایی» و چند نفر دیگر، کم‌کم همدیگر را پیدا کردیم. شروع کردیم کار کردن و متأسّفانه در آخر زندان، خیلی فرصت کار تشکیلاتی نبود. ولی به هر حال، کارهایی شد و از آن موقع به بعد، با جدّیّت در خطّ اسلام اصیل و خالص شروع به کار کردیم...

پس از آزادی از زندان، کماکان به **فعّالیّتهای قبلی**، ادامه می‌دادیم، تا پس از پیروزی انقلاب نیز در کمیته در روزهای اوّل با آقای «رجایی» بودم. البته برادر شهیدم «رجایی» به آموزش و پرورش رفت و من در کمیته، شش ماهی ماندم. پس از آن، یک مدّتی کار سیاسی می‌کردم. فعّالیّتهای اجرائی نداشتم. مدّت سه ماه در آخر ۵۸، در شورای سرپرستی رادیو تلویزیون بودم...

از کتاب «کا.گ.ب در ایران»:

[پس از پیروزی انقلاب اسلامی] ... به دستور مستقیم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتّحاد شوروی، ایستگاه [کا.گ.ب در تهران] موظّف شد با رهبری «فدائیان

[خلق»] و «مجاهدین [خلق»] تماس برقرار کند. مسئولیّت این ارتباط به عهدهٔ «ولادیمیر فیسنکو»* افسر شاخهٔ اطّلاعات سیاسی ایستگاه، گذارده شد. او به زبان فارسی، تسلّط داشت و با موهای سیاه و چشمان قهوه‌ای، ظاهری کاملاً ایرانی داشت. «فیسنکو» مستقیماً به ستادهای مرکزی مجاهدین و فدائیان رفت... سرانجام موفّق شد با رهبران این دو گروه ملاقات کند...

برقراری روابط ما با «سازمان مجاهدین خلق» [منافقین] علیرغم توّهماتی که آنها داشتند، بخوبی پیش می‌رفت و گسترش می‌یافت.... مجاهدین [خلق] در جریان حمله به سازمانهای رژیم شاه، توانسته بودند **آرشیو اسناد** ساواک را بدست آورند. وقتی این خبر را به مرکز منتقل کردیم، آنها بلافاصله از خود واکنش نشان دادند و طیّ تلگرافی از مسکو خطاب به ما چنین نوشتند: «... **بلادرنگ** با مجاهدین [خلق] تماس بگیرید و از آنها **پروندهٔ** سرلشکر «مقرّبی» در ساواک را بخواهید...»

ماجرای سرلشکر «مقرّبی» یکی از بزرگترین اشتباهات رزیدنسی «کا.گ.ب» در تهران محسوب می‌شد و به همین جهت زیاد هم حیرت انگیز نبود که مقامهای مرکز در مسکو این چنین، تشنهٔ آگاهی به علل لو رفتن سرلشکر «مقرّبی» باشند... در آن موقع «گنادی کازانکین» مجدّداً به عنوان رزیدنت [رئیس ایستگاه] «کا.گ.ب» در ایران خدمت می‌کرد... «کازانکین» بلافاصله «فیزنکو» [فیسنکو] را احضار کرد و با نشان دادن متن تلگرام، به او دستور داد فوراً با رابط خود در سازمان مجاهدین [خلق] تماس بگیرد. موقعی که «فیزنکو» به اتاق «کازانکین» آمد تا دستورات او را بشنود، من هم در آنجا حضور داشتم و لذا به عنوان یک شاهد عینی، جریان مکالمه آنها را نقل می‌کنم. «فیزنکو» در پاسخ به دستور «کازانکین» گفت: «همین الان به شهر می‌روم و بعد از بررسی اوضاع، برای پرهیز از تعقیب و مراقبت، تلفنی با رابطم تماس می‌گیرم.» ولی «کازانکین» که تصمیم «فیزنکو» را نمی‌پسندید، با لحنی

---

* Vladimir Fisenko . [املای انگلیسی:]

هیجان‌زده به او پاسخ داد: «این کار جز وقت تلف کردن بیهوده نتیجه‌ای ندارد. فوراً از همین سفارتخانه به او تلفن کن.»

«فیزنکو» امتناع کرد و گفت: «ولی این کار خطرناک است.» درجواب او «کازانکین» مصرّانه دستور داد: «هیچ خطری ندارد. ساواک از بین رفته، هیچکس به تلفنهای ما گوش نخواهد داد. همین الان از سفارتخانه، به رابطت تلفن کن.»

«فیزنکو» که چارهٔ دیگری نداشت، از همانجا با رابط خود تماس گرفت. بعد از آنکه مطلب را بطور مختصر در میان گذاشت، با او قرار ملاقاتی ترتیب داد.

رابط «فیزنکو» شخصی بود به نام «(محمّدرضا) سعادتی» که یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق محسوب می‌شد. قرار ملاقاتشان را نیز در یکی از خانه‌های امن مجاهدین گذاشتند، که در غرب تهران قرار داشت.

روز موعود، «فیزنکو» به همراه «علی اف» (یکی از مأموران رزیدنسی) و رانندهٔ عملیّاتی رزیدنسی عازم محلّ ملاقات شد. پس از کمی تفّحص و بررسی اوضاع از نظر مراقبتی، اتومبیل آنها ـ که شمارهٔ سیاسی داشت ـ یک کوچه پایین‌تر ازملاقات توقّف کرد و «فیزنکو» با راننده، از آن پیاده شدند و به سمت ساختمان مورد نظر به راه افتادند. «علی اف» همانجا در خیابان روبروی محلّ ملاقات، به مراقبت پرداخت تا اگر خطری پیش آمد، به «فیزنکو» علامت بدهد.

چون همه چیز آرام و مرتّب بود، «فیزنکو» زنگ در منزل را به صدا درآورد. موقعی که در باز شد، او وارد راهرو منزل شد و آنگاه زنگ در آپارتمان طبقهٔ همکف را که می‌بایست در همانجا با رابط خود ملاقات کند، فشار داد. این در هم بلافاصله باز شد و «فیزنکو» پس از ورود به داخل آپارتمان («محمّدرضا) سعادتی» را پشت یک میز، ایستاده دید که مثل همیشه، قیافه‌ای رنگ پریده داشت و یک پرونده قطور پر از سند نیز روی میز دیده می‌شد.

در این لحظه ناگهان در پشت سر «فیزنکو» به شدّت بسته شد و موقعی که او به عقب برگشت، تا علّت صدا را بفهمد، چشمش به چهارنفر افتاد که تازه وارد اتاق

شده بودند و تپانچه‌های خود را به سوی «فیزنکو» و «سعادتی» گرفته بودند... به نظر می‌آمد دامی پهن شده باشد... «فیزنکو» پس از ورود به سفارتخانه و احساس آرامش، به ما گفت افرادی که قصد بازداشتش را داشتند به هیچ وجه شبیه اعضای کمیته‌های انقلاب نبودند. زیرا هم... و هم لباسهای گرانقیمت به تن داشتند. ما هم با شنیدن حرفهای «فیزنکو» حدس زدیم که بی‌تردید آنها می‌بایست از مأمورین ساواک باشند...

از «اطّلاعیّهٔ شماره ۱۹» سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی:*

«محمّدرضا سعادتی» (معروف به «سیکو») ـ «متن گزارش گروه دستگیری»

ضمن مراقبت از اتومبیل سیاسی شوروی در مورّخهٔ ۵۸/۲/۵ مشاهده گردید که یک نفر **مرد روسی** از اتومبیل، پیاده و در خیابان دیبا، منشعب از خیابان روزولت وارد شرکت «نولکو» که یک مؤسّسهٔ صنعتی است، گردید. در بررسی بعدی مشّخص شد که مرد روسی بنام «ولادیمیر فنسینکو» **دبیر اوّل سفارت شوروی** می‌باشد. و مرد تماس گیرنده، یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق است. چون مدّت توقّف «فنسینکو» کوتاه بود و احتمال می‌رفت که موفّق به تماس، نشده، لذا مراقبت از منطقه، بطور مداوم آغاز گردید و مشخصّات ظاهری مرد تماس گیرنده، بدست آمد.

چون **معلوم بود**[!] که رهبر مجاهدین در ساعت ۱۷ مورخه ۵۸/۲/۶ و یا ۵۸/۲/۷ (در قرار ملاقات یدکی) با افسر اطّلاعاتی شوروی جهت مبادلهٔ اسناد مدارک ملاقات می‌نماید، لذا بررسی‌های لازم به عمل آمد و طیّ طرحی، مأمورین سپاه پاسداران انقلاب، **هدایت شدند** که ۵ دقیقه قبل ازشروع ملاقات، مأمورین به شرکت وارد و مرد تماس گیرنده را دستگیر و مدارک را ضبط نمایند و به منظور احتراز از ایجاد درگیری‌های سیاسی، **از دستگیری «فنسینکو» خودداری شود** که به

---

* ۱۳۵۸/۳/۲۳.

همین ترتیب اقدام گردید و پس از دستگیری مورد تماس، «فنسینکو» جهت ورود به شرکت «نولکو» مراجعه نمود، ولی توسّط مأمورین به او تکلیف شد که از شرکت خارج شود و «فنسینکو» بعد از خروج از شرکت، سوار اتومبیلی که توسّط سه نفر مأمور شوروی، هدایت می‌شد، گردید و منطقه را ترک نمود.

در بازرسی بدنی از مرد تماس گیرنده، مشّخص شد که مسلّح به اسلحهٔ کمری می‌باشد و نیز در جستجوی مقدّماتی از وسایل شرکت، یادداشتی که حاکی از همکاری این شخص با سرویس اطّلاعاتی شوروی می‌باشد، بدست آمد. پس از انتقال متّهم به خانهٔ امن، تحقیقات به طور مداوم آغازگردید و نتایج حاصله به شرح زیر می‌باشد: [اظهارات اوّلیّهٔ «سعادتی» به مأموران:]

الف ـ بیوگرافی:

نام ـ «محمّدرضا سعادتی» شغل ـ مهندس در رشته برق و عضو هیئت مدیرهٔ شرکت «نولکو». فعّالیّت سیاسی خود را از اوایل سال ۵۷ شروع نموده و در بهمن ماه ۵۷ به عضویّت **سازمان مجاهدین خلق** مشغول گردیده و مستقیماً زیر نظر شخصی بنام «خسرو نظامی» رئیس انتظامات سازمان مجاهدین خلق، انجام وظیفه می‌نماید. «خسرو نظامی» که در بازجویی های «محمّدرضا سعادتی» از وی نام برده شده است، نام مستعار است و چنین شخصی وجود خارجی ندارد.) [توضیح داخل پرانتز از منتشر کنندگان اطّلاعیّهٔ مذکور است.]

ب ـ چگونگی برقراری ارتباط با مقامات شوروی:

«محمّدرضا سعادتی» اعتراف نمود که در اوایل اسفندماه ۵۷ در تظاهراتی که در دانشگاه تهران از طرف سازمان مجاهدین خلق ترتیب یافته بود، «ولادیمیر فنسینکو» خود را خبرنگار روزنامه «ایزوستیا» (شوروی) معرّفی و ضمن طرح سؤالاتی در زمینهٔ سازمان جنبش [به اصطلاح ملّی مجاهدین!] و هدفها و برنامه‌های آن، اظهار علاقه نمود که باب مراوده را با نامبرده باز نماید و در نتیجه از آن تاریخ به بعد ملاقاتهای منظّم **خصوصی** بین «سعادتی» و افسر اطّلاعاتی مورد بحث، برقرار گردیده است.

«محمّدرضا سعادتی» در ملاقاتهای دوّم و سوّم خود با «فنسینکو» براثر سؤالات مختلفی که از ناحیه بیگانهٔ مزبور در زمینه‌های مسئلهٔ کردستان، حزب توده، موقعیّت چریکهای فدایی خلق، افسران اطّلاعاتی سیا، اسناد و مدارک طبقه‌بندی شدهٔ سازمان منحلّه امنیّت، «**امام خمینی**»، وضع موقعیّت فعلی معظّم له در ایران طرح می‌نمود، متوجّه شد که این شخص باید از جاسوسان شوروی باشد که در ملاقاتها، قصد دارد اطّلاعاتی راکسب نماید. به همین جهت، موضوع ارتباط خود را با بیگانهٔ مورد بحث، با یکی از رهبران جنبش مجاهدین بنام «خسرو نظامی» مطرح و اظهار می‌دارد به احتمال زیاد «فنسینکو» جاسوس سازمانهای اطّلاعاتی غربی است که در پوشش تبعهٔ شوروی قصد جمع‌آوری و اقدامات عملیّاتی را دارد و به همین جهت از طرف «خسرو نظامی» هدایت می‌گردد که ملاقاتهای خود را با نظر **سازمان جنبش** با «فنسینکو» ادامه دهد.

نتایج بازجویی:

یاد شدهٔ بالا در مصاحبهٔ اوّلیّه، ضمن اعتراف به همکاری با سازمان جاسوسی شوروی در ایران، اظهار داشت که کلّیّه‌ی ارتباطات او با «فنسینکو» با هدایت و نظر «خسرو نظامی» بوده و به احتمال زیاد، «خسرو نظامی» از عوامل سازمان جاسوسی شوروی است و «خسرو نظامی» نامبرده را هدایت نموده که در رابطه‌ی خود با افسر اطّلاعاتی شوروی در زمینه‌ی تبادل اطّلاعاتی از طرف جنبش با سازمان جاسوسی شوروی و اخذ وسایل و امکانات فنّی، آموزش و الکترونیکی و عملیّاتی از سازمان جاسوسی شوروی، برای تقویت اقدامات عملیّاتی جاسوسی جنبش، اقدام نماید؛ که در ملاقاتها به همین ترتیب عمل نمود و افسران اطّلاعاتی شوروی قول مساعدت همه گونه‌ای را به سازمان جنبش، تعهّد نموده‌اند.

قبل از اینکه «محمّدرضا سعادتی» در آخرین ملاقات خود با افسر اطّلاعاتی شوروی (۵۸/۲/۶) حاضر شود، «خسرو نظامی» احضار و بوی دستور داده می‌شود که در این ملاقات، ابتدا در مورد قرارهای منظّم ملاقات به تنهایی و جنبه‌های امنیّتی

و حفاظتی ارتباطات. مذاکره و به افسر اطّلاعاتی شوروی گفته شود که مدارک مهم را به هیچ وجه در [محلّ] شرکت نخواهم داد. و این مدارک در ملاقاتهای پنهانی در داخل اتومبیل، بصورت متحرّک، تحویل داده خواهد شد. ولی تحویل مدارک غیر مهم، نظیر اطّلاعات مربوط به سازمان جنبش و سایر احزاب سیاسی در محلّ شرکت تحویل خواهد شد.

«خسرو نظامی» به «سعادتی» دستور داده که در این ملاقات در مورد مسئلهٔ افغانستان، موقعیّت عراق و گروههای کرد عراقی در منطقه [جای خالی کلمه ناخوانا] شوروی، «شریعتمداری» و آخرین وضعیّت سیاسی ایران در مورد هدفهای دولت لیبی، از نزدیکی به ایران و «امام خمینی» تحقیق نماید و سؤال شود که سازمان جاسوسی شوروی، در چه زمینه‌هایی به اطّلاعات احتیاج دارد.

«خسرو نظامی»، ضمن توجیه «سعادتی» در زمینهٔ اینکه آخرین وضعیّت احزاب و سازمانهای جنبش را در ایران برای «فنسینکو» تشریح نماید، دستور داده است که از افسر اطّلاعاتی شوروی، لیست اسامی افسران سازمان سیا و شبکه‌های اطّلاعاتی آنها را در اختیار جنبش قرار دهد تا بتوانند مورد بهره‌برداری قرار دهند. ضمناً هر [جای خالی کلمه ناخوانا] در وسائل الکترونیکی فنّی جاسوسی شامل ضبط صوت همراه با فرستنده، وسایل میکروفن‌گذاری و فرستنده‌های کوچک، دوربین‌های عکّاسی کوچک، دستگاه تهیّهٔ میکروفیلم، دستگاه استراق سمع از فاصلهٔ ۵۰ متری، دستگاههای رمزکننده‌ی تلفن و دستگاههای کنترل تلفن تحویل جنبش نمایند و علاوه بر آن تجربیّاتی که در امور اطّلاعاتی، ضدّ اطّلاعاتی و نحوهٔ بایگانی اسناد طبقه‌بندی شده و تشکیل بایگانی دارند، بصورت بولتنهایی در اختیار جنبش قرار دهند.

«محمّدرضا سعادتی» در اعترافات خود اظهار نمود که «فنسینکو» در ملاقاتها مرتّباً گفته است که اطرافیان «امام خمینی» و هیئت [جای کلمهٔ ناخوانا خالی است]، وابسته به دولت آمریکا می‌باشند و حتّی ملاقات سفیر شوروی با «امام خمینی» با

زحمات زیاد صورت گرفته و اطرافیان «امام» از ایجاد روابط نزدیک شوروی با «امام خمینی» جلوگیری می‌نمایند.

نظریّه:

با توجّه به شگرد کار سرویس اطّلاعاتی شوروی و اظهارات متّهم که عموماً تناقض‌گویی‌های فراوان وجود دارد و پاسخهای سؤالاتی که به طرق گوناگون مطرح گردید و بصورت مشخّص [توسّط] «سعادتی» جواب داده شد، بنظر می‌رسد با توجّه به اینکه در سالهای ۴۷ و ۴۸ مشارالیه در ذوب آهن اصفهان خدمت می‌کرده و با کارشناسان شوروی ارتباط داشته، از آن تاریخ توسّط سرویس اطّلاعاتی شوروی **نشان شده** و به استخدام شوروی درآمده است و «خسرو نظامی» نیز که هدایت کننده ارتباطات او با مقامات شوروی می‌باشد، باید از عوامل شوروی در ایران باشد و ضرورت ایجاب می‌نماید که «خسرو نظامی» سریعاً دستگیر و تحت بازجویی دقیق قرار گیرد.

با در نظر گرفتن اینکه اطّلاعات امنیّتی از مدارک مهمّ طبقه [بندی] شدهٔ کشور، هم اکنون در اختیار «خسرو نظامی» و سازمان جنبش قراردارد و «خسرو نظامی» قصد دارد که سازمان جنبش را با وسائل فنّی و الکترونیکی، احتمالاً" امکانات تسلیحاتی مجهّز نماید و در قبال آن، سازمان اطّلاعاتی شوروی [جای خالی کلمه ناخوانا] در اختیار اسناد مهمّ مملکتی تغذیه نماید، این موضوع خطرات غیرقابل جبرانی در آینده، از نظر امنیّت کشور در برخواهدداشت. تلاش «خسرو نظامی» در زمینهٔ بدست آوردن لیست اسامی افسران اطّلاعاتی سیا و شناسایی شبکه جاسوسی آمریکایی ایران نیز، به منظور **ایجاد ترور و تخریب و اختلال** در روابط **ایران و آمریکا** می‌باشد.

پیشنهاد:

به منظور پیگیری دقیق این عملیّات، پیشنهاداتی بشرح زیر به استحضار می‌رسد:

۱ـ با توجّه به اینکه «محمّدرضا سعادتی» از اعضاء مؤثّر جنبش می‌باشد، لذا با انعکاس موضع دستگیری او، در جنبش بدون تردید، عکس‌العملهایی از طرف

سازمان جنبش برای نجات این شخص فراهم خواهد شد. لذا ضروری است هر چه زودتر این شخص به محلّ امن دیگری منتقل گردد و هیچکس جز بازجوی متخصّص با وی در ارتباط نباشد.

۲ـ چون ارتباط «خسرو نظامی» با توجّه به اعترافات «سعادتی» با شوروی، قاطعیّت دارد، لذا هر چه زودتر نسبت به دستگیری «خسرو نظامی» در صورتی که مصلحت می‌باشد اقدام گردد.

۳ـ در صورت امکان، اسناد و مدارک طبقه [بندی] شدهٔ در اختیار سازمان جنبش [به اصطلاح مجاهدین خلق!] قرار گرفته؛ سریعاً جمع‌آوری گردد.

۴ـ از محلّ سکونت و کار «خسرو نظامی» همزمان با دستگیری، بازرسی به عمل آید.

۵ـ چون این عملیّات از نظر حفاظتی، دارای طبقه‌بندی **بکلّی سرّی** می‌باشد، لذا کلّیهٔ پاسداران انقلاب که به نحوی از انحاء، در جریان دستگیری و مراقبت از وی قرار گرفته‌اند، توجیه شوند که به هیچ وجه از نشر مطلب اکیداً خودداری نمایند.

در خاتمه: ۲۴ برگ اوراق بازجو:

... [صفحهٔ آخر دستنویسهای «محمّدرضا سعادتی» منتشره در اطّلاعیّهٔ شمارهٔ ۱۹ مجاهدین انقلاب اسلامی:]... این فرد خواست‌هایی که یا سؤالاتی که مطرح می‌نمود بطور مشخّص در مورد شخص «مقرّبی» جاسوس شوروی می‌گفت: ما نمی‌دانیم چگونه دستگیر شده و حتّی می‌گفت که آبروی ما در این مورد رفته است...

[صفحه سوّم بازجویی سرّی اوّل:]

س: در جلسه قبلی چه مدارکی از شما می‌خواست؟

ج: بیشتر روی دستگیری «مقرّبی» صحبت می‌کرد و می‌گفت آبروی ما ریخته و از افراد جنبش [به اصطلاح ملّی مجاهدین] سؤال [بشود] مدارک «مقرّبی» دست آنها افتاده بما بدهید. خیلی ممنون می‌شویم [امضای «سعادتی»]

س: برابر اطّلاع قرار بود در ملاقات قبلی، دو نوع مدارک بدهید! یکی مربوط به

سازمان امنیّت [ساواک] و یکی مدارک ماضی که از طبقه‌بندی مهمتر و حیاتی‌تر از مدارک سازمان بود. در این مورد جزئیّات را بگویید:

ج : درجلسه قبل تنها مدرکی راکه دنبال می‌کرد، مدرک «مقرّبی» بود که هرگونه اطّلاعی و مدرکی از «مقرّبی» دارید، چون مسئلهٔ دستگیری او برای ما اهمیّت دارد، لذا اگر چنین مدرکی هست آن را به ما بدهید....

از مصاحبهٔ محقّق با «مهدی منتظری»:*

«سعادتی» را من در جریان بازداشت و بازجویی‌اش نبودم.[او] یکی از نیروهای منافقین بود که آزاد شد و بعداً در ارتباط با سفارت روسیه و جاسوسی برای آنها محاکمه شد.

سوابقی در آن زمان در **ادارهٔ دوّم [ارتش]** وجود داشت، مربوط به پرونده شخصی به نام سرلشکر «مقرّبی» که در زمان شاه به خاطر ارتباط با روسها اعدام شده بود. در اوّلین روزهای پیروزی انقلاب، منافقین دستبری زده بودند و سوابق مربوط به «مقرّبی» را با خود برده بودند، که بعداً مشخّص شد، آن سوابق را **روسها** از منافقین خواسته بودند که همان «سعادتی» در این رابطه بازداشت شد که بعداً هم اعدام شد...

از «جزوهٔ منتشره شماره ۱۹» **سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی**:**

... «اکبر طریقی» یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بوده و همزمان با درخواست پروندهٔ «مقرّبی» توسّط جاسوس شوروی از «محمّدرضا سعادتی»، از **ادارهٔ دوّم ارتش** جمهوری اسلامی گرفته شده است. لازم به توضیح است که «اکبر طریقی» در دادستانی انقلاب اسلامی کار می‌کرده و با استفاده از یک **حکم دادستان**

---

* سرتیپ ستاد و رئیس سازمان حفاظت اطّلاعات ارتش جمهوری اسلامی ـ ۱۳۷۹/۸/۲۷.

** انتشارات همان سازمان ـ ۱۳۵۸/۳/۲۳.

انقلاب که به وی اجازهٔ امانت گرفتن **پرونده‌های** مأمورین **ضدّ اطّلاعات ارتش** را داده بود، بطور غیرمجاز، اقدام به گرفتن پروندهٔ «مقرّبی» کرده بود...

[عین دستخط منتشر شده از «اکبر طریقی»:]

۵۸/۱/۲۹ چون پرونده‌های سرلشکر «مقرّبی» در اختیار اینجانب «اکبر طریقی» قرارگرفته و چون در بردن و آوردن آنها صورتجلسه‌ای **صورت نگرفته**، در مورد مفقود شدن هر قسمت از آنها مسئول خواهم بود. «اکبر طریقی» [به همراه امضای نامبرده]

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ع)»*:

لو رفتن «سعادتی» به این شکل بود که افسر اطّلاعات «کا.گ.ب» [ی] سفارت شوروی در تهران را یکی از افسرهای **ادارهٔ دوّم [ارتش]** زیر نظر گرفته بود و متوجّه ارتباط او با «سعادتی» شده بود که او را سوزاند و آن دستگیری و جنجال‌ها ایجاد شد...

از یادداشتهای نهایی مصاحبهٔ محقق با «منبع(ج)»:

«بهزاد [نبوی»] بیشتر حشر و نشرش توی زندان با «مسعود رجوی» و «موسی خیابانی» بود. یعنی دو سه سالی تقریباً کامل با اینها مرتبط بود. از سال ۵۳ به بعد... ولی با اوّلیهای سازمان [منافقین خلق] مثل «حنیف نژاد»، «بدیع زادگان» یا «سعید محسن» قبلاً" توی دانشگاه که بود، ارتباط داشت. که حالت بازی تشکیلاتی داشت. مثلاً" دو هفته یا بیست روز یک بار اون اوّلیها را می‌دید... ولی توی زندان ارتباط

* حذف اسامی افراد مصاحبه شونده و اشاره به ایشان با عناوین «شاهد» و «منبع» بدلیل درخواست آنها درجهت رعایت مسائل امنیّتی و حفاظتی بوده است. لازم به ذکر است که کلّیّهٔ این افراد، مسئولیّت صحّت مطالب خود را به عهده گرفته و حاضر به دفاع کامل از آنها در صورت لزوم می‌باشند. محقّق امیدوار است این شیوهٔ ارائهٔ مصاحبات با شهود و منابع که در مسیر آزادی بیان و حفظ ارزش پژوهشهای انجام شده است، فتح بابی مبارک و شایسته بدنبال داشته باشد. با گذشت زمان و تحقّق شروط این منابع و شهود، محقّق، هویّت آنها را افشاء خواهد نمود.

خیلی جدّیتر بود. یکی از اون مجاهدین [منافقین خلق] به اسم «پرویز یعقوبی» بود که «بهزاد» از کانال او با مجاهدین [منافقین] به اصطلاح خودشون **رابطهٔ ارگانیک** داشت. بعداً هم «موسی خیابانی» با این کانال جایگزین شد و اواخر هم اصلا" خود «مسعود رجوی» رابط تشکیلاتی «بهزاد» بود...

س) «سعادتی» چه طور؟

[«منبع (ج)»:] چرا خُب،فعّال بود. ولی ارتباط ارگانیک با تشکیلات را نمی‌دانم. ولی به هر حال «بهزاد [نبوی»]، **تاریخ معاصر** را پیش «**سعادتی**» کار می‌کرد. خب «سعادتی» روی تاریخ سطح معلومات خیلی بالایی داشت. متد خاصّی هم داشت... البته بعد از ماجرای تغییر ایدئولوژی سازمان [منافقین] که اون قضایای اختلافات شدید روی توبه‌نویسی‌ها [ی خطاب به رژیم ستمشاهی] پیش آمد، یک دو دستگی ایجاد شد...

س) چگونه بود؟ اگر ممکن است، توضیح کاملتر بدهید.

[«منبع (ج)»:] یک عدّه‌ای به اصطلاح اتاق دوئی‌های اوین مثل مجموعهٔ «عسگراولادی» اینها با تحلیل اینکه سازمان مجاهدین [منافقین خلق]، سوسیالیستهای همکار امپریالیستها هستند و اینها فعلا" [در آنوقت] خطرناکتر از امپریالیستها هستند و برای مقابلهٔ با آنها باید از زندان بیرون برویم و بحثی پیش آمد که منجر به شرکت عدّه‌ای در مراسم ۱۵ بهمن سال ۵۵ شد و امثال آن منجر به یک دوگانگی شدیدی هم، ظاهراً بین‌باقیمانده‌ها شد. که بعداً دعوای به اصطلاح اتاق چهاری‌ها و اتاق دهی‌ها مطرح می‌شد.

یعنی بین اونهایی که شعار مبارزه سیاسی اسلامی را می‌دادند بعد از آن جریان توبه‌ایها، دو گروه، به مرور جلوی هم موضع گرفتند. که پاتوق اصلی‌هایشان توی این دو تا اتاق بود. «بهزاد» اینها در اتاق چهار و مجاهدین خلق [منافقین] در اتاق ده.

از همراهای «بهزاد» هم همین [«محمّد] سلامتی» و «صادق نوروزی» بودند و یک عدّه‌ای که حالا اگر بعداً لازم شد، عرض می‌کنم ولی...

س) برگردیم روی جریان «سعادتی»...

[«منبع (ج)»:] به نظرم «سعادتی» در ارتباطی که با روسها داشت، خیلی عمیق و قدیمی بود. تازه غیر ممکن هم بود که بدون هماهنگی حداقل با **اصلی‌های سازمان**، توی اون سطح جاسوسی بکند. ولی اینکه این سطوح ارتباطات را همه دانسته باشند، خُب بدیهی است که اینطور نباشد. به هر حال «بهزاد» قبل از همه این روس‌گراها، **ارتباط خیلی نزدیکی** با «مصطفی شعاعیان» داشت. «**شعاعیان**» را که شما نگاه بکنید، در مجموعهٔ آراء و عملکردش خُب **تناقض** زیاد هست. تغییر جهت دادنها در مواضع هست که زمینهٔ جذب افراد مختلف را فراهم می‌کرد. «بهزاد» اینها واقعاً «شعاعیان» را به عنوان یک شخصیّت برجسته، قبول داشتند. البته در عین حال که با مجاهدین خلق [منافقین] مرتبط بود با چریکهای فدایی هم مرتبط بود. در عین حال از توده بد می‌گفت و از «مصدّق [السّلطنه]» حمایت می‌کرد...

با پان‌ایرانیستها هم بود. کاملاً" هم قائل به مبارزهٔ مسلّحانه بود. افرادی مثل «شایگان شام اسبی» و «حسن رومینا» اینها هم، خطّشان تحت تأثیر مستقیم «شعاعیان» بود و دیگرانی که.... حالا منظورم این است که واقعاً جریان چپ گرای «شعاعیان» اینها را باید بیشتر تحلیل و بررسی کرد....

«بهزاد» با «پرویز صدری» و «رضا عسگریه» سال ۱۳۴۹ دور «شعاعیان» جمع می‌شوند و گروه «جبههٔ دمکراتیک ملّی» را بنیانگذاری می‌کنند. تهیّهٔ نارنجک و بمبهای دستی و وسایل تی.ان.تی و این جور چیزها هم در رأس کارهاشان بود. حدود صدهزارتومان آن موقع هم، «بهزاد» برای گروه فراهم می‌کند.... فکر می‌کنم حدود سه هزار تا نارنجک با پوستهٔ پلاستیکی هم تهیّه کردند... «شعاعیان» هم این خطرو تعقیب می‌کرد که باید رادیو را گرفت. بعد قرار شده بود که به گروه سیاهکل مرتبط شوند....

یک «ویدا حاجبی تبریزی»[۸] هم بود که زن یک **کمونیست ونزوئلایی** معروف عضو «کیوریل» [گروه بین‌المللی کمونیستی] بود و **سازمان زنان دانشجوی ایران** در

ایتالیا را راه انداخته بود و با توده‌ایها کار می‌کرد و تماس با «چه گوارا» و «رژی دبره» داشت، که ملاقاتهایی هم با «شعاعیان» داشت...

... «ویدا حاجبی» از طریق شوهرش مسافرت به کوبا رفت... البته گرایشاتشان به سمت «مائو» و چپهای چینی بود. غالب رفقاشان در چین دوره دیده بودند. ولی خُب شوهر «حاجبی» چون ونزوئلایی بود... با کوبائیها و امنیّتی‌های «کاسترو» ارتباط گرفتند....

س) کدام ونزوئلایی؟

[«منبع (ج)»:] اسم عجیب غریبی داشت... «اسوالد و.... بارتیو م.. یلیانی بارتیومیلیانی».... یک همچین اسمی داشت که عضو **سازمان انقلابی حزب توده** بود... بعدها توی اسناد ساواک سوابقش پیدا شده بود... یک گروه ۱۴ نفره بودند که خُب اکثراً در اروپا؛ بعداً از فعّالهای جریان «کنفدراسیون»[۹] شدند...

س) در بحث انشقاق از مجاهدین خلق از دید **تحلیل مبانی فکری**، چطور؟

[«منبع (ج)»:] «بهزاد» با «حسین منتظر حقیقی» و «مهدی خمسی» و دیگرانی هم بودند که می‌گفتند مجاهدین بیرون زندان خائن به جنبش هستند و... تضادّ اصلی جامعه ایران را هم، تضادّ خلق با **امپریالیسم انگلیس** می‌دیدند و بحث می‌کردند ونه آمریکا... که خب زمینهٔ افتراق بین اونها و مجموعهٔ «رجوی» اینها را موجب می‌شد...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ ۱۳۵۹/۸/۱۴:

عصر دیروز در سالروز اشغال جاسوسخانهٔ آمریکا... «محمّدرضا سعادتی»، عضو مجاهدین خلق، به اتّهام جاسوسی به نفع روسیه در دادگاه انقلاب محاکمه شد. دادگاه به ریاست حجت‌الاسلام [«سیّد حسین] موسوی تبریزی» و با حضور خانوادهٔ متّهم تشکیل شد. کیفرخواست «محمّدرضا سعادتی»... فرزند «سیّدعلی» ۳۶ ساله اهل شیراز، مهندس، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران [منافقین]، متأهّل، مسلمان، تبعهٔ ایران، بازداشت در تاریخ پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

متّهم است به برقراری تماس و رابطهٔ سیاسی و اطّلاعاتی و جاسوسی با آقای «ولادیمیر فنسینکو» دبیر اوّل سیاسی سفارت دولت سوسیالیستی شوروی، جهت تهیّه و تحصیل اخبار و اطّلاعات سیاسی و اجتماعی و نظامی و مبادلهٔ آنها و شروع به اخذ وسایل مخصوص کسب اطّلاعات و اخبار و جاسوسی از مشارالیه و حمل اسلحهٔ غیرمجاز....

ادلّه و مدارک جرم... اقاریر مکرّر متّهم در خصوص طرح رهبری «امام خمینی» و مسئلهٔ سازمان جنبش مجاهدین و مصاحبهٔ تیمسار «ریاحی» و قضیّهٔ دستگیری و اعدام سرلشگر «مقرّبی» معدوم و بحث در پیرامون آنها. مبادلهٔ اخبار و اطّلاعات و مراجعه متّهم به زندان قصر شیرین توسّط دوستان سازمان خود، برای اخذ و بررسی [احتمالاً" پروندهٔ] تیمسار «مقرّبی» و دادن اطّلاعات آن به مأمور سیاسی شوروی...

...کشف و ضبط بعضی وسایل از متّهم مثل عینک مخصوص که با آن قریب چند صدمتر پشت سر را می‌شود، مشاهده کرد و بروشورهای مربوط به وسایل کسب خبر و اطّلاعات و غیره...

از مصاحبهٔ مطبوعاتی «سیّداسدالله لاجوردی»[۱۰] دادستان انقلاب اسلامی مرکز:*

آقای «سعادتی»، یکی از چپ‌روترین عناصرسازمان منافقین است و تا قبل از شهادت «کچوئی» از موضع خود دفاع می‌کرد. و بقول خودش از موضع بالا با ما برخورد می‌کرد. وقتی «کچویی» بدست «افجه‌ای» شهید می‌شود، معلوم می‌گردد که مسئول «افجه‌ای»، «سعادتی» بود و از آن به بعد «سعادتی» را به سلّول انفرادی انتقال دادیم و آنجا امکان یافت، در تفکّر فرو رود و طیّ تماسهایی که با او در سلول انفرادی گرفته شد، تمام مواضع قبلی خود را تغییر داد و اینکه می‌گویند این وصیّت‌نامه سعادتی نیست، درست است. بله. این وصیّت نامهٔ «سعادتی» قبل از شهادت

* نقل از روزنامهٔ جمهوری اسلامی ـ یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۹.

«کچویی» نیست. و این تماسها باعث شد که بسیاری از آن مسیرهایی که قبلاً طی کرده بود، بازگشت کند.

و آن واقعیّاتی که نوشت، در ظرف یک ماه برایش روشن شده بود. این تناقض بین موضع «سعادتی» قبل از شهادت «کچویی» و موضع بعد از آن است. زیرا تا قبل از شهادت «کچویی»، توسّط «افجه‌ای»، با سازمان رابطه داشت و در انحصار سازمان بود و علّت این تغییر موضع و محکوم کردن حرکات سازمان، این است که رابطه‌اش با سازمان قطع بود و خود توانست مستقلاً فکر کند...

از نشریهٔ همشهری ماه ـ تیر ۱۳۸۰ ـ مصاحبه با «سیّد حسین موسوی تبریزی»:

پروندهٔ جاسوسی هم در مورد «محمّد علی سعادتی»* از اعضای مرکزیّت مجاهدین خلق وجود داشت که اسنادی را از دادستانی انقلاب در زندان قصر، دزدیده و به «کا.گ.ب» داده بود. ولی پروندهٔ او جدای از پروندهٔ گروه بررسی می‌شد. یعنی این مسئله... به تنهایی بررسی شد و در ۱۳۵۹ بود که وی به ۱۵ سال زندان محکوم شد. در حالی که خودش هم اعتراف کرده بود که پروندهٔ مربوط به سرلشگر «مقرّبی» را دزدیده و به «کا.گ.ب» داده بوده است. منتها می‌گفت قرار بوده در ازای آن اطّلاعاتی از «سی.آی.ا» بگیرد.

با این وجود باز هم حکومت، با سازمان (منافقین) کاری نداشت و سازمان را محکوم نکرد و تا جایی که در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، خودشان علناً اعلام جنگ مسلّحانه کردند و گفتند کار سیاسی ما، با این رژیم تمام شد و در خیابانها کشت و کشتار به راه انداختند. آن موقع بود که نظام با آنها برخورد کرد. ناخدا «افضلی» را از طریق دادسرای انقلاب ارتش گرفتند که آن زمان آقای «ری‌شهری» مسئول آنجا بود. دریادار «افضلی»، فرماندهٔ نیروی دریایی بود که در زمان جنگ، اطّلاعات را از طریق حزب

* اشتباهاً «محمّدعلی» ذکر شده و به نظر می‌آید منظور مصاحبه شونده «محمّدرضا سعادتی» باشد.

توده به «کا.گ.ب» می‌داد و سرانجام لو رفت و دستگیر شد و در زندان، من خودم رفتم و با او صحبت کردم و همه چیز را خیلی به راحتی به من گفت(البته پرونده مربوط به دادسرای انقلاب ارتش بود، ولی چون من دادستان کلّ انقلاب بودم، به زندانها سر می‌زدم و دوستانه با او صحبت می‌کردم و صحبتهای ما، مربوط به پروندهٔ قضایی او نبود) وقتی من گفتم آخر تو که مقام و عنوان داشتی، چرا این کارها را کردی؟ تنها کلمه‌ای که خودش گفت را می‌گویم. گفت: «خر شدیم» و چیز دیگری نگفت.

بعدها هم با «کیانوری» و دیگران که آن وقت در زندان توحید بودند، صحبت کردم و اینها می‌گفتند که ما از اوّل با شوروی ارتباط داشتیم و مطالبی را هم ردّ و بدل می‌کردیم و نظرشان این بود که فعّالیّتهای آنها علیه نظام جمهوری اسلامی نبوده، بلکه در برابر آمریکا با دیگران همکاری می‌کردند.

همین طور هم «سعادتی» و مجاهدین خلق که مشابه این ادّعاها را در مورد پروندهٔ جاسوسی خود و دزدیدن اسناد مربوط به سرلشکر «مقرّبی» داشتند.

سرلشکر «مقرّبی» از اعضای حزب توده بود که سی‌سال در ارتش شاهنشاهی مقام بالا داشت و سال ۵۵ دستگیر شد و یک ماه هم نشد که توسّط رژیم سابق اعدام شد. شوروی و «کا.گ.ب» در آن زمان، خیلی برایشان مهم بود که بفهمند سرلشگر «مقرّبی» **چه چیزهایی** گفته و **چه مواردی** را لو داده است. لذا در همان روزهای اوّل انقلاب... (که همه مشغول بودیم و نظام ادارهٔ کشور هنوز هرکی هرکی بود)، «**سعادتی**» آمده بود و در دادسرای انقلاب تهران، مشغول به‌کار شده بود و بالأخره با فردی به نام فکر می‌کنم «ولادیمیر فینسنکو» که نفر دوّم سفارت شوروی در تهران بود، رابطه پیدا کرد و **۴۰-۵۰ صفحهٔ** مهمّ پرونده «مقرّبی» را از وسط پرونده دزدیده و به او داده بود و بعد هم دستگیر شد. البته آنها هم آن زمان توجیهشان این بود که می‌خواستیم اطّلاعات بدهیم تا آنها هم از آن طرف از آمریکا و «سیا» به ما اطّلاعات بدهند...

از اظهارات «بهزاد نبوی»- روزنامه جمهوری اسلامی*:

سخنگوی دولت پیرامون اظهارات «کیانوری» در میزگرد تلویزیونی مبنی بر وجود سازمان اطّلاعاتی بنام «ساواما» گفت:این مسئله در روزنامه‌های ضدّانقلابی لندن درج شده بود. آقای «نبوی» اضافه کرد اصولاً" هر نظامی احتیاج به یک سازمان اطّلاعاتی قوی دارد و ما معتقد هستیم نظام جمهوری اسلامی ایران، **نظیر هر نظام دیگر**، یک سازمان اطّلاعاتی قوی لازم دارد و اگر ما به ساواک حمله می‌کنیم، به خاطر هویّت جنایتکارانه‌اش بوده که مردم بیگناه را به سلاّخ خانه‌ها برده و آنها را بی‌گناه می‌کشت.

ما به شیوه‌های ضدّبشری در ساواک و گردانندگان آنها ایراد می‌گیریم و در این زمینه تلاش خواهیم کرد.

به هر حال این سؤال هست که **گروه تروریستی «فرقان»**، چگونه دستگیر شد و یا **گروه سلطنت طلبها** که مشغول بمب‌گذاری بودند، چگونه دستگیر شدند. آقای «کیانوری» خود می‌داند که سازمان اطّلاعات جاسوسی «کا.گ.ب»، **بزرگترین** سازمان جاسوسی جهان است. البته جمهوری اسلامی ایران هم به چنین سازمانی احتیاج دارد. اما نه با محتوای «کا.گ.ب» و «سیا» و «موساد» و «اینتلیجنت سرویس»، بلکه با محتوای اسلامی و آقای «کیانوری» این اسم را از روزنامه‌های لندن بدست آورده‌اند.

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۱۶ شهریور [۱۳۶۰]

... «کیانوری» و «عموئی» از دبیران حزب توده، به عنوان یک ملاقات فوری و ضروری آمدند و کارشان سعایت علیه «**بهزاد نبوی**» است. حزب توده تصمیم گرفته

---

* سه شنبه ۱۳۶۰/۳/۱۲.

ایشان را بدنام کند و یک گزارش جعلی (به ظنّ قوی) آورده بودند.[؟!] سیاست تفرقه‌اندازی دارند، باید فکری کرد...

از هفته‌نامهٔ ایتالیایی «پانوراما»* ـ ۱۹۸۲/۱۱/۲۹ ـ «کارلو روسلاّ»**:

... یکی از دیپلماتهای مسکو در تهران، به لندن گریخته و مجموعه اسنادی را در مورد کمونیستهای ایرانی و دیگر مسائل و امور رژیم را به آنها داده است...

دکتر «رضا ـ پ» کارمند عالیرتبهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران، در یکی از پایتختهای خاورمیانه با فرستادهٔ هفته نامهٔ «پانوراما» ملاقات نموده است. گفتگوی مزبور چند روز پس از افشاگریهای «ولادیمیر اندریویچ کوزیچکین» معاون سابق کنسولگری شوروی در تهران صورت گرفت که از سوی «اینتلیجنت سرویس» در مطبوعات، بعنوان «**یکی از مأمورین مهمّ «ک.گ.ب» در پایتخت ایران**» معرّفی شده است.

[این] مقاله، نتیجهٔ آن ملاقات می‌باشد که جدیدترین حوادث مورد توجّه و سرّی تهران را برملا و روشن می‌سازد.

«ولادیمیر اندریویچ کوزیچکین» ۳۵ ساله **مرد شماره یک ک.گ.ب** در جمهوری اسلامی [«امام] خمینی» نبوده است. وی همراه چند تن از کارمندان متعدّد دیپلماتیک شوروی، عضو ارشد «ک.گ.ب» در بخش «اس» کادربندی شده، اما دارای وظیفهٔ حسّاس حفظ ارتباط مابین کادر جاسوسی شوروی با حزب **کمونیست ایران، توده** بوده است که طرفدار شوروی می‌باشد... ایرانیها می‌دانستند که «کوزیچکین» و دیگران با دو رهبر حزب توده، یعنی «نورالدّین کیانوری» که رسماً مخفی، اما احتمالاً" به آلمانشرقی مهاجرت نموده و «احسان طبری» مرد شماره ۲ حزب که وی نیز به یک کشور کمونیست پناهنده شده، ارتباط دارد. تا چند روز پیش از پناهنده شدن «کوزیچکین»، رهبران «حزب توده» ـ حزبی که [ظاهراً] دارای ۸۰

---

* Panorama.

** Carlo Rossella.

هزار عضو نام نویسی شده و بویژه در مناطق کارگری دریای خزر و خلیج فارس قدرتمند می‌باشد، خود را در آرامش احساس می‌کردند... طبق زمزمه‌هایی که تا بهار گذشته در تهران به گوش می‌رسید، «بهزاد نبوی» وزیر صنایع سنگی و مشاور اسبق مطبوعاتی نخست‌وزیری... یکی از کمونیستهای متعدّدی می‌باشد که به مقام عالی رسیده است. به گفته «کوزیچکین»، **استراتژی نفوذ** به درون سیستم، که ازسوی حزب توده و از زمان «شاه» ایران شروع شده بود، درست ازسوی شوروی، خواسته شده بود.

پس از فوت [«امام]خمینی»، افراد حزب توده که بخوبی در نقطه‌های کلیدی مستقر شده‌اند، خواهندتوانست درجنگ غیر قابل اجتناب بعدی، که پس از پایان حیات «آیت‌ا... خمینی» مابین گروهها و باندها درخواهد گرفت، خود را داخل نمایند و جا بزنند.

بخش اعظم آنچه راکه «کوزیچکین» در مورد ایران به سرویسهای سرّی انگلیس گفت، مربوط به تهران بود... انگلیسی‌ها در انتظار تجارت‌های خوب و نفوذ سودمند در صحنه ایران هستند... پیش‌رو قرار دادن [افشا یا تبادل] اطّلاعات «کوزیچکین» سبب شده تا نیروهای ضدّ کمونیست [ایرانی] که دیر زمانی است مخالف آسوده گذاشتن حزب توده هستند، سرکوب بر علیه اعضاءفعّال آنرا شروع نمایند... «کوزیچکین» همراه با ارائه اخبار در مورد حزب توده، اطّلاعات با ارزشی درمورد ساختار نظامی ارتش ایران به انگلیسی‌ها ارائه نموده است...

از کتاب «پس از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۵ مهر [۱۳۶۱]

... عصر مهندس «جواد (مادرشاهی)» و «حبیب (....)» که برای گرفتن اطّلاعات از فردی مطّلع به پاکستان رفته بودند، آمدند و مطالب جالب و مفیدی که از او گرفته‌اند ـ دربارهٔ عملکرد «کا.گ.ب» و حزب توده و سیاست آیندهٔ شوروی در ایران ـ گزارش

دادند....

سه شنبه ۲۰ مهر

... آقای رئیس جمهوری آمدند و راجع به تعقیب پرونده و اطّلاعات عوامل روسیه... و خبرهای دیگر بحث کردیم... [در توضیحات مربوطهٔ پاورقی نیز آمده است:] این پرونده در نهایت در بهار سال بعد (۶۲) به نتیجه رسید و سران حزب توده ایران به اتّهام جاسوسی به نفع شوروی محاکمه شدند.

از مصاحبهٔ «سیّدحسین موسوی تبریزی» با نشریهٔ «همشهری ماه»* :

پروندهٔ حزب توده هم بدون اینکه هیچ کدام از آنها اطّلاعی داشته باشند، در آن جلسه و با حضور **مسئول اطّلاعات سپاه** و آقای «ری شهری» که **رئیس دادگاه انقلاب ارتش** بود و **معاون نخست‌وزیری در امور امنیّتی** که در آن زمان هنوز وزارت اطّلاعات تشکیل نشده بود و نخست‌وزیری هم اطّلاعات داشت... **آقای** «خسرو تهرانی» بودندکه...

یکشنبه ۱۷ بهمن

...امروز اطّلاع دادند که سران حزب توده را به اتّهام جاسوسی، دستگیر کرده‌اند. فرار نبود قبل از روشن شدن وضع عملیّات، اقدام کنند. ولی گویا خوف فرار داشته‌اند...

از مصاحبهٔ «ابراهیم یزدی» با روزنامهٔ «نشاط» ـ پنج شنبه ۱۳۷۸/۲/۱۶:

... هنگامی که آقای [«حبیب‌ا...] عسگراولادی»[۱۱] وزیر بازرگانی وقت به مناسبتی که نمی‌دانم چه بود به پاکستان رفته بودند، در آنجا اطّلاعات مربوط به فعّالیّت حزب تودهٔ ایران و همکاری‌های آن حزب، با روسها، انتقال اطّلاعات زمان

---

* تیرماه ۱۳۸۰.

جنگ [تحمیلی] به روسها و غیره در اختیار ایشان گذاشته شد.

براساس این اطّلاعات، بازداشت و محاکمهٔ سران و فعّالان حزب توده، آغاز شد. چرا آقای «عسگراولادی» برای این کار انتخاب شده بود؟ نمی‌دانم. کلیّات اطّلاعاتی که دریافت کرد در کتابی به نام «کا.گ.ب در ایران» آمده است... کتاب را همان سر کنسول شوروی در ایران که فرار کرد و پناهنده شد به انگلیس، نوشته است. او اطّلاعات خود را در اختیار انگلیسی‌ها قرار داد. بخشی از اطّلاعات شامل همکاری حزب توده بود با (ک.گ.ب) از جمله ارسال اطّلاعات جنگی از سوی افسران وابسته به حزب توده ازجمله ناخدا «افضلی» فرماندهٔ نیروی دریایی... این افراد اطّلاعات خود را به حزب می‌داده‌اند و حزب توده به شوروی می‌داده است. ظاهراً تمام این اطّلاعات را انگلیس‌ها، از طریق پاکستان و از طریق آقای «عسگراولادی» در اختیار ایران قرار دادند.

به هر حال هنگامی که این اطّلاعات دریافت شد، در اواخر سال ۶۳ [؟!] آن تهاجم گسترده به نیروهای چپ و حزب توده آغاز شد.

از دستنوشته‌های تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

روی جلد کتاب «مصطفی شعاعیان» [«شوروی و نهضت انقلابی جنگل»] پاراگرافی از «یقیشه چارنتس» ([برداشته شده از:] حماسهٔ اندوه. ترجمهٔ: آلک. تهران ۱۳۴۷ صفحه ۱۰۳) چاپ شده که عیناً چنین است:

می‌بایست بر دنیا، آتش سرخ‌گون و رعد بگسترد و خاکستر برجای ماندهٔ این ویرانی را دیگر بار به آتش کشید تا زندگی کهن، هم چون ققنوس، دیگرباره از خاکستر خویش سربنیاورد.

این خاکستر را می‌بایست به دست باد سپرد تا دیگر باره احیا نشود [!!!]

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد مورد اشاره در فصل نخست:

سر لشکر مقربی تیرباران شد

کیهان

سر لشکر مقربی تیرباران شد

روزنامهٔ کیهان ـ یکشنبه ۴ دی ماه ۱۳۵۶.

«نعمت‌ا... نصیری».

«ناصر مقدّم».

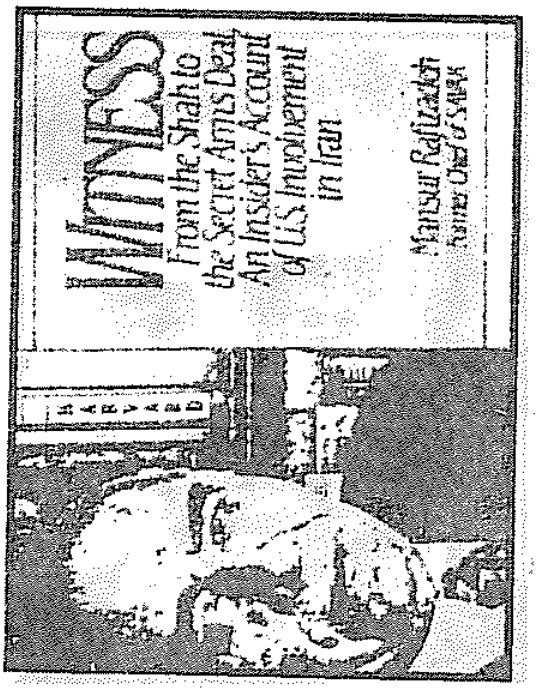

روی جلد کتاب

«منصور رفیع‌زاده».

«منصور رفیع‌زاده».

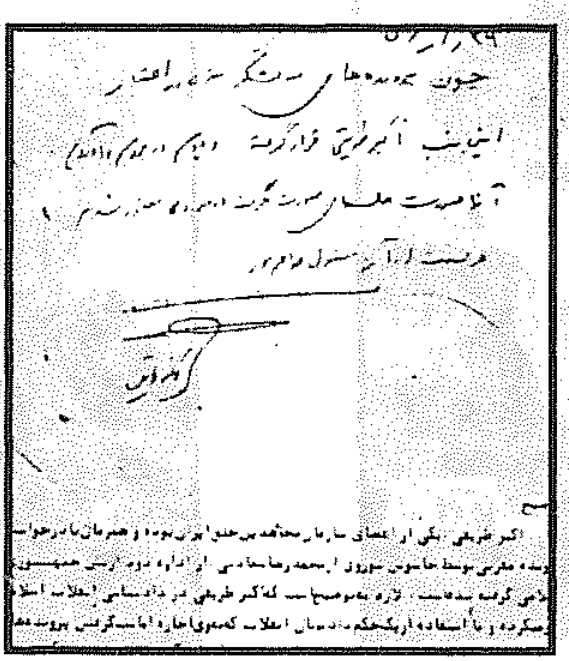

شبکهٔ جاسوسی در ادارهٔ دوّم ارتش پس از انقلاب.

«حسین موسوی تبریزی».

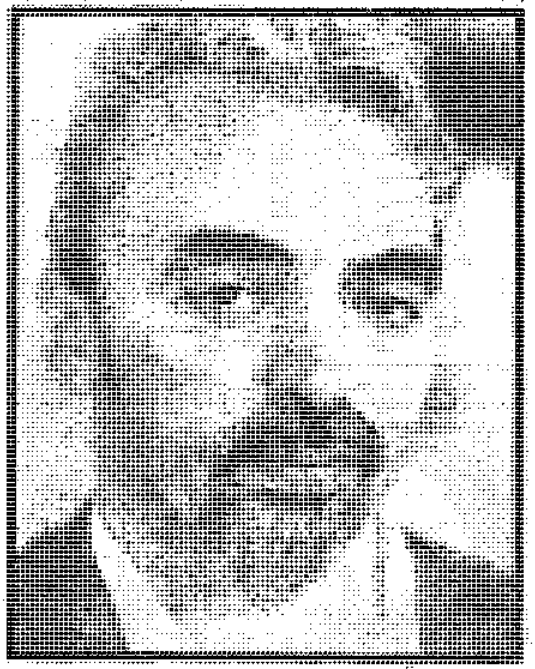

«حبیبا... عسگر اولادی».

پی‌نوشتهای فصل اوّل:

(۱) «ولادیمیر کوزیچکین» با املای انگلیسی "Vladimir Kuzichkin" در سال ۱۹۴۷ (م) در یک خانوادهٔ روس به دنیا آمد. تحصیلات عالی را در انستیتوی کشورهای آسیایی و آفریقایی در مسکو به پایان برد. رشتهٔ او تاریخ ایران و زبان فارسی بود و او علاوه بر آن، زبانهای انگلیسی و عربی را نیز آموخت. این دانشگاه یک نهاد آموزش عالی است که فارغ‌التّحصیلان آن به ارگانهایی چون کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتّحاد شوروی، کمیتهٔ امنیّت دولتی (کا.گ.ب)، وزارت امور خارجه، وزارت بازرگانی خارجی، خبرگزاریها و غیره جذب می‌شوند... «کوزیچکین» باید پایان نامهٔ تحصیلی خود را در ایران تهیّه می‌کرد و لذا پیش از این سفر، از طرف «کا.گ.ب» احضار شد و به او مأموریّت داده شد که در دوران اقامت در ایران، با این سازمان ـ بدون ارتباط با ایستگاه «کا.گ.ب» در تهران ـ همکاری کند.

«کوزیچکین» در دسامبر ۱۹۷۳ (آذر ۱۳۵۲) راهی تهران شد و مدّت یک سال، به عنوان مترجم در ایران به سر برد و در بازگشت به مسکو، پایان نامهٔ خود را به استاد راهنمایش پروفسور «میخائیل ایوانف» ـ ایران شناس معروف شوروی و رئیس دانشکدهٔ تاریخ ایران ـ تحویل داد که با نظر مساعد او مواجه شد.

«کوزیچکین»، پس از اتمام تحصیل، به عضویّت [رسمی] «کا.گ.ب» درآمد و تا سال ۱۳۵۵/۱۹۷۶ در دانشکدهٔ «کا.گ.ب» دورهٔ آموزشی تخصّصی را طی کرد. در دسامبر این سال فعّالیّت عملی «کوزیچکین» آغاز شد و او در معاونت یکم (PGU) که سازمان اطّلاعات خارجی کا.گ.ب است، به کار پرداخت. محلّ کاروی، ادارهٔ کلّ "S" بود که کارکرد آن، هدایت عوامل مخفی «کا.گ.ب» در کشورهای خارجی و گردآوری «اطّلاعات غیرقانونی» است.

بخشی که «کوزیچکین»، فعّالیّت خود را در آن آغاز کرد، بخش هدایت عوامل مخفی در ایران،افغانستان و ترکیه بود. آموزشهای او دربارهٔ ساواک، ضدّ اطّلاعات ارتش ایران، شهربانی ایران، **ایستگاههای سیا** و سایر سرویسهای اطّلاعاتی غرب در جهان بود... «کوزیچکین» در تابستان ۱۳۵۶/۱۹۷۷ به وسیلهٔ قطار، راهی تهران شد. محلّ استقرار ایستگاه [رزیدنسی] کا.گ.ب در تهران، طبقهٔ چهارم ساختمان اجرایی سفارت شوروی بود... در زمان ورود «کوزیچکین» به تهران، سرهنگ «کاسترومین» (Lev petrovich kostromin)، ریاست **ایستگاه تهران** را به عهده داشت که در عین حال معاون دپارتمان هشتم "PGU" نیز بود.

ایستگاه «کا.گ.ب» در تهران، به شاخه‌های زیر تقسیم می‌شد: **شاخهٔ اطّلاعات سیاسی...** وظیفه گردآوری اطّلاعات سیاسی و ارسال آن به مرکز را به عهده داشت. **شاخهٔ ضدّ اطّلاعات...** کارکرد نفوذ در سرویس دشمن و حفاظت امنیّت اتباع شوروی در ایران را عهده‌دار بود. **شاخهٔ X** که مسئولیّت اطّلاعات فنّی و علمی ایستگاه را بعهده داشت... **شاخهٔN** مسئول گردآوری «اطّلاعات غیرقانونی»و تماس با عوامل مخفی بود. این شاخه نماینده ادارهٔ کلّ "S" در ایستگاه محسوب می‌شد...

... در طبقهٔ پنجم سفارت... اتاقی وجود داشت که در آن کلیّهٔ مکالمات رادیویی تیم‌های تعقیب و مراقبت ساواک، ضدّ اطّلاعات ارتش، پلیس جنائی (آگاهی) و غیره، شنود می‌شد. در طبقهٔ ششم نیز در اتاق مخصوصی، مکالمات رمزساواک و سفارت آمریکا شنود می‌شد.

از بخش مقالهٔ ضمیمهٔ کتاب «کا.گ.ب در ایران»:

... یکی از برجسته‌ترین افسران «کا.گ.ب» که به غرب پناهنده شد، «ولادیمیر کوزیچکین» است... افسران «کا.گ.ب» و «گ.آر.ئو» [سازمان اطّلاعات نظامی شوروی که در ایران، معمولاً" به دلیل ترجمه از متون غربی، جی.آر.یو تلفّظ می‌شود.] و وزارت امور خارجه [شوروی] در زمرهٔ برجسته‌ترین افراد آن کشور به حساب می‌آمدند... «ولادیمیر» یکی از این مردان بود... از افسران عالیرتبهٔ هستهٔ مرکزی ادارهٔ کلّ یکم و ادارهٔ مقیمین غیرقانونی و لبهٔ تیز فعّالیّت‌های خرابکارانهٔ سازمان «کا.گ.ب» در ایران به شمار می‌رفت...

[نقل از مقدمهٔ «فردریک فارسیت» (Frederick forsyth)] نوشته شده در ابتدای کتاب «کا.گ.ب در ایران».]

(۲) «ساواک» در اثر صلاحدید مشترک CIA و سازمان جاسوسی انگلستان و موساد، سرویس مخفی اسرائیل به وجود آمد. نام آن مجموعهٔ حروف «**سازمان اطّلاعات وامنیّت کشور**» می‌باشد.

پیرو رضایت هر سه سرویس امنیّت خارجی، انگلستان، تأثیر فعّالی در عملیّات «ساواک» نداشت. موساد، فقط عهده‌دار آموزشهای تئوریک اعضای ساواک، برای مواردی نظیر تهیّهٔ گزارشات و نگهداری پرونده‌ها بود و معلّمینی را تربیت کرده بود که تحت عنوان «استادان اروپایی» کار می‌کردند. اما CIA همه کاره بود و عمیقاً در جزئیّات عملیّات روزانهٔ ساواک، نقش فعّال داشت. به ایرانیها یاد داد که چگونه بخشهای مختلف ساواک را سازماندهی کنند. چگونه اعضای آن را

انتخاب نمایند و تجهیزات را به کارگیرند. چگونه جاسوسان معمولی و یا دو جانبهٔ خود را اداره کنند... «شاه» که نگران جان خود بود، از تأسیس ساواک استقبال کرد.

ساختار دولت ایران، از تقسیمات متعدّد تشکیل گردیده و در قانون پیش‌بینی یک نوزاد جدید، یعنی ساواک نشده بود. پلیس، سازمان اطّلاعات ارتش و ژاندارمری طبق قانون، برای حفاظت از مملکت کافی تشخیص داده شده بودند. بنابراین به علّت طبیعت حسّاس این سازمان و برای اجتناب از درگیری، ساواک تحت تقسیم‌بندی سازمان نخست‌وزیری قرار گرفت و رئیس ساواک، جانشین نخست‌وزیر نیز محسوب گردید که در واقع دوّمین پست مهمّ کشور تلّقی می‌شد.

بنابر ۹ اصل مربوط به «قانون امنیّت ملّی» که توسّط نخست‌وزیر سابق دکتر [«محمّد] مصدّق [السّلطنه»] پایه‌گذاری شده بود... به نام مصالح امنیّت ملّی، به دولت اجازه داد که هر کسی را بی‌دلیل بازداشت کند، بدون آنکه مجبور باشد خود متّهم و یا دادگستری را از محلّ اقامت آن و یا مدّت زندان او باخبر کند.... این قانون که درست متضادّ مادهٔ پنج حقوق بشر سازمان ملل بود (که اعلام می‌دارد شکنجه برخلاف هر نوع حقوق بشر است) توسّط دکتر «مصدّق» امضاء شد. در نتیجه، شکنجه، شکلی قانونی یافت و راه را برای اعقاب و اخلاف اجتناب‌ناپذیر قانون امنیّت ملّی از قبیّل ساواک بازگذاشت.

[نقل از کتاب «شاهد» ـ خاطرات «منصور رفیع‌زاده».]

سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور از سه قسمت اصلی تشکیل می‌گردید: حوزه ریاست، ادارات کلّ و ساواکها (ساواک تهران، استانها و شهرستانها) همچنین‌نمایندگیهایی در خارج از کشور داشته است.ساواک در ابتدا، براساس الگوی دو سازمان «اطّلاعات خارجی» و «امنیّت داخلی» آمریکا ـ CIA و FBI ـ توسّط آمریکائیها، برنامه‌ریزی شد و در سالهای بعد، خصوصاً در دوران قائم مقامی «حسین فردوست» در ساواک، تکمیل و اصلاح شد...

ساواک در ابتدا هشت ادارهٔ کلّ بود که بعداً ـ در زمان قائم مقامی «فردوست» ـ ادارهٔ کلّ نهم (تحقیق) با همکاری «موساد» به آن اضافه شد...

با توجّه به نمودار سازمانی ساواک (که در سال ۱۳۵۲ تهیّه شده است):

[تقسیم‌بندی کلّی به این شرح بوده:] ۱ـ اداره کلّ یکم ـ امور اداری ۲ـ ادارهٔ کلّ دوّم ـ جمع‌آوری اطّلاعات خارجی ۳ـ ادارهٔ سوّم ـ امنیّت داخلی (مهمترین بخش ساواک بوده است و معمولاً ساواک با این ادارهٔ کلّ، شناخته می‌شده است) ۴ـ ادارهٔ کلّ چهارم ـ حفاظت ۵ـ ادارهٔ کلّ پنجم ـ فنّی ۶ـ ادارهٔ کلّ ششم ـ امور مالی ۷ـ ادارهٔ کلّ هفتم ـ بررسی اطّلاعات خارجی ۸ـ اداره کلّ هشتم ـ

ضدّ جاسوسی و ۹ـ ادارهٔ کلّ نهم ـ تحقیق....

ادارهٔ کلّ هشتم، از بدو تشکیل ساواک، توسّط آمریکائیها ایجاد شد و براساس نمودار سازمانی آنها، با دقّت سازمان یافت. این اداره، از اهداف اصلی کشورهای غربی در ساواک بود.

در طول موجودیت ساواک، رؤسای MI6 سفارت انگلستان و CIA سفارت آمریکا مرتّب با آن در ارتباط بودند و اطّلاعات مفید و ضروری را دریافت می‌کردند. این ادارهٔ کلّ در مرکز، بطور مستقل عمل می‌کرد و در درون برخی ساواکها که اهداف ضدّ جاسوسی وجود داشت، یک ادارهٔ ضدّ جاسوسی ایجاد کرده بود. ادارهٔ کلّ هشتم، این وظایف را برعهده داشت:

۱ـ شناسایی بیگانگان و کنترل فعّالیّت‌های آنها.

۲ـ شناسایی مؤسّسات و سازمانهای قانونی و غیرقانونی بیگانه و کنترل فعّالیّت آنها.

۳ـ تعیین و تشخیص هدفها و نقشه‌های بیگانگان در ایران و روش کار آنها به منظور رسیدن به این اهداف.

۴ـ کشف شبکه‌های جاسوسی و اقدامات تدافعی به منظور خنثی کردن فعّالیّتهای مزبور.

۵ـ کشف فعّالیّتهای مضرّه و غیرقانونی بیگانگان مقیم ایران و خنثی نمودن آنها.

۶ـ دستگیری و بازجویی به منظور تشکیل پروندهٔ مقدّماتی جاسوسان و عمّال و ایادی بیگانگان و ارسال آن به مقامات قضایی مسئول.

ادارهٔ کلّ هشتم از قسمتهای زیر تشکیل شده...

دفتر؛ بخش مستقلّ امور مرزی؛ بخش مستقلّ بازجویی؛

ادارهٔ ۱: عملیّات و بررسی؛ اداره۲: عملیّات و بررسی؛ ادارهٔ ۳: پشتیبانی عملیّاتی؛ ادارهٔ ۴: پشتیبانی...

[نقل از کتاب «ساواک و نقش آن در تحوّلات داخلی رژیم پهلوی- نوشتهٔ «تقی نجّاری‌راد».]

(۳) «منصور رفیع‌زاده» نزدیک به ۲۰ سال رئیس ساواک، پلیس مخفی ایران، در ایالات متّحدهٔ آمریکا بوده است. این کاری غیر متعارف و تقریباً غیرممکن بوده که یک کارمند دولت ایران، در کشوری بماند و هرگز هم به جای دیگر منتقل نشود. طیّ این مدّت، او شاهد انتصاب سه رئیس ساواک و هشت سفیر ایران در آمریکا بوده است. گذشته از این، طیّ تمام این مدّت او همچنین به عنوان یکی از عوامل سیا فعّالیّت داشته است... او می‌گوید که حتّی پس از انقلاب ایران، همچنان در سازمان سیا فعّالیّت داشته است...

[«رفیع زاده» می‌گوید:] دراکتبر ۱۹۸۲، سازمان سیا به او اطّلاع دادکه نامش در میان لیست اسامی کسانی است که رژیم انقلابی جدید ایران، قصد ترور آنها را دارد. این مسئله، آشکارا او را وادار ساخت، خاطراتش را بنویسد...در مارس ۱۹۸۶ هنگامی که پیش‌نویس کتابش آماده شد، در عوض سازمان سیا بود که سعی داشت اورا تحت فشار قرار دهد. او را وادار ساختند که پیش‌نویس خاطراتش را برای تجدیدنظر در اختیار آنها قرار دهد و او را اغوا نمودند که در ازای مبلغی مطابق میلش، آن را تسلیم آنها نماید و نهایتاً تهدیدش کردند...

[نقل از نشریهٔ «میدل ایست» ـ انگلستان ـ ۱۹۸۷/۱۰/۱.]

[خود «رفیع‌زاده» در خاطرات مورد اشارهٔ فوق می‌نویسد:]

در طی سالها، من به عنوان افسر رابط ساواک با هر دو سازمان CIA و FBI ارتباط داشتم. در اواخر ۱۹۷۸، درست قبل از سقوط «شاه» من حدود ۱۲۰ مأمور در ایالات متّحده داشتم که دستمزد آنها از حداقل یکصد دلار در ماه، تا حداکثر یکهزار دلار در ماه در نوسان بود. حدود ۲۰ نفر از آنها دیپلمات ایرانی و بیست‌نفر، از بستگان کارکنان ساواک بودند که عملاً" کاری صورت نمی‌دادند. ۲۵ نفر افراد از کار افتاده که به دلایل انسانی در لیست پرداخت قرار داده شده بودند؛ چهل جاسوس که بیش از عمل حرف می‌زدند. ده عامل ساواک که سه نفر از آنها عالی بودند و موفّق به نفوذ در داخل فعّالین سیاسی گردیدند. و پنج نفر دیگر که سه نفر از آنها خیلی خوب بودند و به دو نفر بعدی، هرگز اعتماد نداشتم... در یکی از روزهای ماه سپتامبر ۱۹۵۹ با خود پیمان بستم که حقایق داخلی کشور [ایران] را به اطّلاع مأمورین سازمان CIAبرسانم... ساواک... سرپرستی شعبهٔ آمریکا... در دهم مارس ۱۹۸۶... در سفری از نیویورک به فلوریدا، به منزل تلفن زده، متوجّه شدم که پیغامی توسّط یک افسر عالیرتبهٔ CIA برایم گذاشته شده است. من او را از تاریخ قطع روابط خود با CIA در سال ۱۹۸۳ ندیده بودم. علّت تماس وی چه می‌توانست باشد؟ بلافاصله به او تلفن زده، مسئله را جویا شدم. اما در جواب او، قلبم به شدّت فرو ریخت. او با کنایه پرسید که آیا دارد با مشهورترین نویسندهٔ آتی جهان صحبت می‌کند؟ منظور او این بود که مانع انتشار کتاب [خاطرات] من به هر قیمت بشود. سرانجام پس از تلاش برای دادن رشوه، آنها (CIA) مرا تهدید به قتل نمودند...

[نقل از کتاب «شاهد» ـ خاطرات «منصور رفیع‌زاده».]

(۴) ارتشبد سابق «غلامعلی **اویسی**» فرزند «غلامرضا» متولّد ۱۲۹۷ در قم. دورهٔ ۶ سالهٔ

دبیرستان نظام را در سال ۱۳۱۵ و دانشکدهٔ افسری را در سال ۱۳۱۷ به پایان برد و مشاغلی از قبیل فرماندهی گروهان، گردان، آموزشگاه گروهبانی لشکر ۲، ریاست شعبهٔ بازرسی دژبان مرکز و فرماندهی تیپ ۱۶ کازرون، لشکر مرکز، ستاد گارد شاهنشاهی و... را تا سال ۱۳۳۱ برعهده داشت. پس از موفّقیّت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به دریافت **نشان درجه ۲ رستاخیز** نائل گردید و به تدریج، ترقّی وی در هرم دیوانسالاری نظام و قدرت حکومتی آغاز گردید.

«اویسی»، پس از طیّ دورهٔ دانشگاه جنگ در تهران، دورهٔ ستاد فرماندهی را در آمریکا به پایان برد و در سال ۱۳۳۹ به ریاست گارد و در سال ۱۳۴۱ به فرماندهی لشکر یک گارد رسید و درهمین سمت بودکه به قتل عام ۱۵ خرداد پرداخت. «اویسی» که سمت فرمانداری نظامی تهران را در دوران انقلاب اسلامی در دست داشت، در دی ماه ۱۳۵۷ به بهانهٔ معالجه، از ایران خارج شد.

وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با همکاری سرویسهای جاسوسی غرب، به توطئه بر علیه نظام مقدّس جمهوری اسلامی مشغول شد و رهبری نظامی ضدّ انقلابیون مستقر در عراق و ترکیه را به عهده گرفت.

در ۶۲/۱۱/۸ توسّط افراد ناشناس در پاریس به قتل رسید...

[نقل از پاورقی جلد ۱۲ کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

[نیویورک تایمز در روز ۱۸ ژوئن ۱۹۸۰ در مورد او می‌نویسد:]

«غلامعلی اویسی»، ژنرال تبعیدی ایران که اخیراً در یکی از رستورانهای نیویورک نشسته بود، لیوان آب پرتغال خود را سرکشید و به آرامی گفت: انفجاری در شرف تکوین است. شکّی نیست که رژیم تهران روزهای آخر خود را سپری می‌کند.

[«منصور رفیع‌زاده»، در خاطرات خود، پیرامون مرگ مشکوک «اویسی» آورده است:]

... «اویسی» شدیداً به سیا اعتراض نمود و سرانجام دچار پشیمانی و تأسّف فراوان گردید. در اوایل ۱۹۸۴ در پاریس به قتل رسید. من همیشه از خودم پرسیده‌ام که آیا «اویسی» هدف [مأموران «امام] خمینی» قرار گرفت یا سازمان سیا؟

[نقل از هفته‌نامهٔ انگلیسی «میدل ایست»- ۱۹۸۷/۱۰/۱.]

(۵) ارتشبد سابق «نعمت‌ا... نصیری» فرزند «عبدالممالک» متولّد سمنان و فارغ‌التّحصیل دانشکدهٔ افسری بود. فرماندهٔ هنگ یکم از لشگر گارد و فرماندهی گارد سلطنتی را برعهده داشت. در ۱۳ مهر ۱۳۵۰، مقارن با جشنهای ۲۵۰۰ ساله [ستمشاهی،] به درجهٔ ارتشبدی ارتقا پیدا کرد و در

شهریور ۱۳۵۷ پس از برقراری حکومت نظامی درتهران که موج افشاگریها، علیه دستگاه جهنمی ساواک بالا گرفت، «نصیری» که در آن زمان، سفیر در پاکستان و ساکن آن کشور بود، به تهران احضار و روانهٔ زندان شد.

«نصیری» از عوامل مؤثّر کودتای آمریکایی‌ها در ۲۸ مرداد۱۳۳۲ بود. و مدّتی پس از برکناری «مصدّق» به عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطّلاعات و امنیّت منصوب شد. پس از پیروزی انقلاب در دادگاه انقلاب، محاکمه وبه جرم محاربه با خدا و مفسد فی‌الارض، به اعدام محکوم گردید که این حکم در ساعت ۲۳/۴۰ روز ۲۶ بهمن ۵۷ اجرا گردید.

[نقل از پاورقی جلد ۶ «کتاب یاران امام به روایت استاد ساواک».]

(۶) سپهبد سابق «ناصر مقدّم» فرزند «یعقوب» مدیر کلّ ادارهٔ سوّم ساواک. تحصیلات نظامی خود را در دانشکدهٔ افسری و دانشگاه جنگ و فرماندهی عالی ستاد مشترک به پایان رسانید و علاوه بر تحصیلات نظامی، در رشتهٔ حقوق قضایی از دانشگاه تهران فارغ‌التّحصیل بود. فرماندهی یگانهای مختلف رژیم و پشتیبانی رزمی در نیروی زمینی ستمشاهی و ریاست ادارهٔ دوّم ستاد بزرگ ارتشتاران [ظلم] را به عهده داشت. **خانه‌های امن ساواک** در زمان او طرّاحی شد.

حکم اعدام او در ساعت ۲/۵ بامداد ۲۲ فروردین ۵۸ پس از ساعتها دادرسی و شور قضایی، به جرم محاربه با خدا و مفسد فی‌الارض بودن به اجرا درآمد...

[نقل از پاورقی جلد ۶ کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

(۷) مهندس «بهزاد نبوی» متولّد ۱۳۲۱ تهران، فرزند «حسن» در سال ۱۳۴۳ در رشته الکترونیک از دانشگاه پلی‌تکنیک (یا صنعتی امیرکبیر) فوق لیسانس گرفت. مدّتی در شرکت داده‌پردازی (آی.بی.ام) مشغول بوده و از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ مدیر عملیّات و فروش «شرکت مایکو» بوده است که به دلیل فعّالیّت به همراه «مصطفی شعاعیان»، توسّط ساواک، در حالی که سیانور انتحار خورد، دستگیر شد و به زندان افتاد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عضو شورای سرپرستی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در سالهای ۵۸ و ۵۹ و در همین زمان عضو شورای کمیته مرکزی انقلاب اسلامی گردید.

سپس وزیر مشاورنخست وزیر درامور اجرایی و سرپرست ستاد بسیج اقتصادی، و سخنگوی دولت گردید. از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸ وزیر صنایع سنگین کابینه «میرحسین موسوی خامنه‌ای»

بود. در سال آخر این مدّت، معاونت لجستیک ستاد فرماندهی کلّ قوا را نیز در اختیار داشت. از ۱۳۶۹ تا زمان استعفای «سیّد محمّد خاتمی» از وزارت «فرهنگ و ارشاد اسلامی»، مشاور او بود. از سال ۶۸، سال ورود به مجلس شورای اسلامی، همچنین به عنوان کارشناس عالی نهاد ریاست جمهوری اشتغال به کار داشته است. در مجلس ششم درمقطعی نایب رئیس بوده است. گفته شد که خروج او از هیئت رئیسه، جهت آماده شدن برای اخذ پست معاون اوّلی «خاتمی»، پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۰ بوده است. در این مورد «روزنامه قدس ـ سه شنبه ۸۰/۳/۲۲» چنین نوشت:

«... با تصویب ساختار سازمانی جدید نهاد ریاست جمهوری، پست معاون اجرایی در معاون اوّل ادغام خواهد شد.

یک منبع مطّلع در نهاد ریاست جمهوری درگفتگو با خبرنگار سیاسی قدس، ضمن اعلام این خبر افزود: «بهزاد نبوی» بزودی به عنوان معاون اجرایی جایگزین «محمّد هاشمی» خواهد شد و دلیل عدم کاندیداتوری وی در انتخابات هیئت رئیسه نیز، همین امر بود... پس از ادغام معاون اجرایی در حوزه معاونت اوّل، «بهزاد نبوی» در این سمت قرار خواهد گرفت...»

همچنین نام او و یا «میرحسین موسوی» به عنوان دو کاندید مناسب احراز پست معاون اوّلی رئیس جمهور توسّط حزب مشارکت اسلامی (جوانان) رسماً اعلام شد. (روزنامهٔ همبستگی ـ شنبه ۱۳۸۰/۴/۱۶)

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۸) در همان سال ـ ۱۳۵۱ ـ «ویدا حاجبی» از اعضای پیشین «کنفدراسیون» دانشجویی بازداشت و به هفت سال زندان محکوم شد. دادگاه نظامی تجدیدنظر محکومیّت او را به هشت سال افزایش داد.

[نقل از کتاب «کنفدراسیون» ـ نوشتهٔ «افشین متین» ـ ترجمهٔ «ارسطو آذری».]

(۹) در سال ۱۳۳۹ در اروپا و آمریکا تعدادی اتّحادیّه و انجمنهای دانشجویان ایرانی، وجود داشت که عموماً به فعّالیّت سیاسی علنی نمی‌پرداختند. سازمانهای دانشجویی در اروپای غربی به صورت **کنفدراسیون دانشجویان ایرانی** در اروپا تشکیل یافت. «کنفدراسیون» نخستین بار در «هایدلبرگ» آلمان تشکیل شد و تا سال ۱۹۶۳ که سازمان دانشجویان ایرانی آمریکا به

کنفدراسیون ملحق نشده بود، **رهبری** آن، در دست طرفداران **کمیتهٔ مرکزی حزب توده** بود. پس از آن، با حضور سازمان دانشجویان ایرانی و آمریکا در کنفدراسیون، رهبری سازمان به دست **طرفداران جبههٔ ملّی (سیف پور فاطمی‌ها)** افتاد. این سازمان تظاهرات و مخالفتهای دانشجویان ایرانی مقیم خارج را هدایت و رهبری می‌کرد.

[نقل از جلد یک پاورقی کتاب «سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک».]

(۱۰) «سیّداسدالله لاجوردی» متولّد ۱۳۱۴ تهران ـ عضو شورای مرکزی جمعیّت مؤتلفهٔ اسلامی از ۱۳۴۲. در سال ۱۳۴۳ به همراه گروهی از رهبران مؤتلفهٔ اسلامی دستگیر و پس از تحمّل حدود پنج ماه حبس در زندان انفرادی و شکنجه‌های ساواک به ۲ سال زندان محکوم شد. در سال ۱۳۴۸ مجدّداً دستگیر و تحت شکنجهٔ دژخیمان طاغوت قرار گرفت. چراکه از رهبران تظاهرات بر علیه برگزاری مسابقه فوتبال بین ایران و اسرائیل بود و در انفجار دفتر هواپیمایی «العال» اسرائیلی نقش داشت.

در سال ۱۳۵۳ پس از پنج سال زجر و شکنجه آزاد شد. در سال ۱۳۵۴ دوباره دستگیر و بعلّت عدم اعتراف و پافشاری در ابراز عقیدهٔ خود، به ۱۸ سال زندان محکوم گردید. در سال ۱۳۵۷ آزاد و از سال ۱۳۵۸ به انجام خدمت در دادگاههای انقلاب اسلامی با حکم «حضرت امام خمینی» مشغول و مسئولیّت دادستانی انقلاب اسلامی را جهت سازمان دادن به قوّهٔ قضائیّه نظام اسلامی پذیرفت. رئیس سازمان زندانهای کشور بود تا اواخر ۱۳۷۶ که استعفا داد. در شهریور ماه سال ۱۳۷۷ درکنار «اصغر رئیس اسماعیلی» و «زین‌العابدین مسعودی» توسّط منافقین به شهادت رسید. خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی ـ ایرنا زیر نظر «فریدون وردی نژاد»ـ خبر شهادت و ترور شدن آن شهید را مرگ و قتل مخابره نمود!که مورد اعتراض شدید خانوادهٔ شهید واقع گردید و...!

[در وصیّت نامهٔ آن شهید ـ منتشره در شهریور ۱۳۷۷ توسّط «بنیاد فرهنگی شهید لاجوردی» ـ چنین می‌خوانیم:]

... چگونه است که با نام اسلام و در ذیّ اسلامیّت، شعارهای مردم فریب خالی محتوا، رواج پیدا می‌کند و آنها که مسئولیّت جلوگیری از انحراف افکار را دارند، ساکت می‌نشینند؟ و سهل است که بعضاً هم تأیید می‌کنندو...

خدایا با تمام وجودم به این انقلاب عشق می‌ورزم و به همان مقدارکه دوستدار انقلابیونم؛ نسبت

به حامیان ضدّ انقلاب، نفرت دارم و با همهٔ اینها، **این مسأله** را بخوبی یافته‌ام که هر کس به نفع دشمنان انقلاب و به خیال واهی و بی‌اساس رضایت به اصطلاح مردم و به خیال خام پوچ **پایکاه به اصطلاح ملّی!! پیدا کردن**، موضع‌گیری کند، مصداق فرمودهٔ گرانقدر «معصوم(ع)» است که «مَنْ طَلَبَ رِضَی النّاس بِسَخَطِ اللّه فَجَعَلَ اللّه حامِدَه من النّاس ذاماً».

خداوندا تو شاهدی به همان اندازه ـ بلکه صد چندان ـ که به «امام» قاطع و سازش ناپذیرم عشق می‌ورزم، نسبت به سازشکاران و **مدافعان عملی ضدّ انقلاب** (اگر در لفظ و اعتقاد هم مخالف باشند) نفرت دارم. بیم آن دارم حوادث مشروطه مجدّداً تکرار شود و یا ایران اسلامی به سرنوشت الجزایر دچار شود. خداوندا از تو مصرّانه می‌خواهم دست و قدم، زبان و قلم همه کسانی را که درجهت رهانیدن ضدّانقلابیّون و مرتدّین و محاربین از چنگال عدالت، اعمال قدرت و نفوذ کرده‌اند و همه کسانی که پذیرای این ننگ شده‌اند (تا چند روزی به کام وهم و خیال رسند) برای همیشه از سرنوشت این مردم شهیدپرور وشاهد، قطع فرمایی.

خدایا چون عاشق نظام بوده‌ام، از آن ترس داشتم که افشای **چهرهٔ سازشکاران**، لطمه‌ای ولو ناچیز به نظام وارد آرد، به آنها توصیه می‌کنم که جدای از لفّاظی و بازارگرمی‌های صنفی، به قیامت و حسابرسی‌های دقیق آن روز باور پیدا کنند و مواظب باشند که از آن دسته‌ای نباشند که قرآن دربارهٔشان فرموده «لم تقولون مالا تفعلون کبر مقتاً عندالله ان تقولوا مالا تفعلون».

وصیّتم به صاحبان قدرت و نفوذ این است که اگر حرکتشان را دوست می‌دارند، بجای شعارهای مردم فریب و سیاست‌مدارانه، توصیه‌هایی را که تلفنی و شفاهی در جهت استخلاص ضدّانقلاب و ملاء و مترفین و حرام خواران و حرام اندوزان، اعمال می‌دارند، با شهامت و رشادت برای مردم بازگو کنند و از هر نوع توجیه و ماست مالی کردنهای حفظ سمت و استمرار موقعیّت صدارت! بپرهیزند که خود فریبی و مردم فریبی، بالأخره، به پایان رسد و سروکار با خیرالماکرین افتد.

باز توصیه‌ام به سردمداران این است که به خدا توکّل کنند و قاطعیّت و سازش ناپذیری را از امام بیاموزند و شعار **نه شرقی و نه غربی** را که خواست و حقّ مردم است و علّت موجده این انقلاب بوده، فراموش نکنند و مبادا که گذشت روزها و فرو افتادن، طبیعی شود و انقلاب و مهمتر از همه، سختیهای حرکت و فشارهای بین‌المللی موجب شود، تعادلی را که شعار فوق ایجاب می‌کرده و بحمدالله تا حدودی ایجادگردیده، بهم زنند. بدانند که قدرت مطلق، از آن خداست و صرفاً تکیه بر اوست که از هر قدرتی انسان را و جامعه را بی‌نیاز می‌کند و باز این که بدانند که اگر دچار **حسابگریهای سیاسی** جدای از توکّل شوند و بر ذهنیّتهای شکل گرفته، رضایت خدا و

مردم مسلمان را ملاک قرار ندهند، گور خود و انقلاب را کنده و برای مردم، گورستانی بی‌نام و نشان، در پهنهٔ تاریخ ایجاد کرده‌اند و یادشان باشد که علّت **موجده**، علّت **مبقیه** نیز هست و فراموش نکنند که سیادت و موقعیّت‌های اجتماعی آنان اهدائی انقلاب اسلامی است و جدای از انقلاب، فردی از چهل میلیون افراد دیگر قبل از انقلاب خواهند بود...

(۱۱) «حبیب‌ا... عسگراولادی مسلمان» در سال ۱۳۱۱ هش در تهران متولّد شد. دروس رایج را تا دیپلم و علوم حوزوی را تا پایان سطح فراگرفت. در ۱۳۲۷ وارد مبارزات سیاسی شد و در صف همرزمان آیت‌الله «سیّدابوالقاسم کاشانی» و شهید «سیّد مجتبی نوّاب صفوی» قرار گرفت. وی بنیانگذار هیئتهای مؤتلفه، به شمار می‌رود. به دلیل شرکت در اعدام انقلابی «حسنعلی منصور» دستگیر شد و به حبس ابد محکوم گردید. امّا در ۱۳۵۶ از زندان آزاد شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به مجلس شورای اسلامی راه یافت و پس از تأسیس کمیتهٔ امداد «امام خمینی»، در این نهاد عهده‌دار مسئولیّت شد.

«عسگراولادی» در سال ۱۳۶۰ در منزل خود، مورد سوءقصد قرارگرفت که این ترور با شکست روبرو شد.

[نقل از پاورقی جلد ششم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

فصل دوّم:
«شنود اشباح»

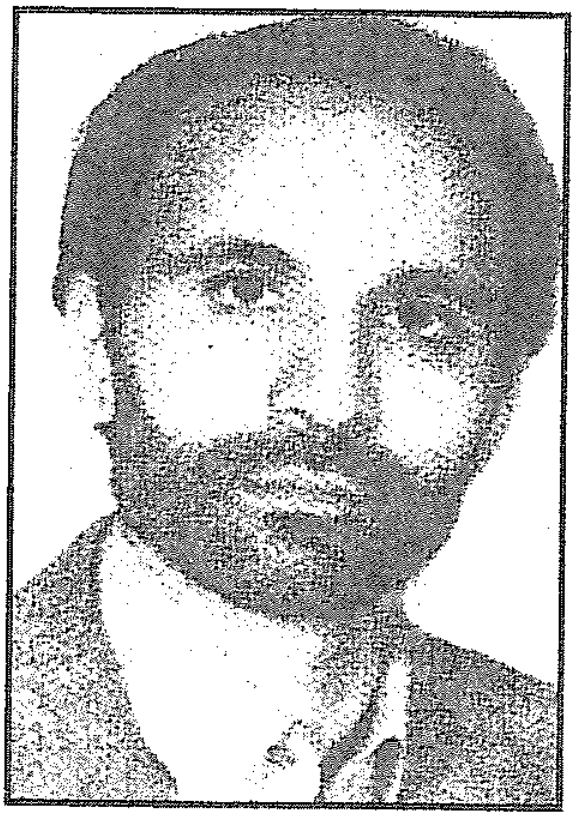

«خسرو قنبری تهرانی».

از کتاب «اسرار جاسوسی آمریکا در ایران» ـ نوشتهٔ «اسکندر دلدم»:

سازمان تفحّصات جاسوسی ایالات متّحده آمریکا «**سیا**»، از سال ۱۳۳۴ به بعد، برای **کنترل** کامل «اتّحاد جماهیر **شوروی**» اقدام به استقرار ماهواره‌های جاسوسی، در مدار زمین نمود که این ماهواره‌ها، ایستگاههای گیرندهٔ زمینی‌شان در خاک ایران قرار داشتند. ایستگاه جاسوسی **آستارا، چالوس، بهشهر، کبکان** و... در مرزهای جنوبی شوروی با صرف میلیونها دلار هزینه، بوجود آمدند تا چشم و گوش‌های آمریکا و متّحدان اروپایی‌شان باشند. وظیفهٔ این ایستگاههای جاسوسی، متنوّع و بیشمار است. در ایستگاههای جاسوسی آمریکا، مستقر در ایران، جاسوسان «سیا»، خطوط مخابرات اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را کاملا" تحت کنترل داشتند. آنها با استفاده از مدرنترین و پیچیده‌ترین وسایل **استراق سمع و جاسوسی**، شبکه‌های بی‌سیم و با سیم شوروی را تحت نظارت داشته و ارتباطات سران سیاسی و نظامی روس را ضبط می‌نمودند.

علاوه بر این، با استفاده از ماهواره‌های جاسوسی که آمریکا بر فراز خاک شوروی به گردش درمی‌آورد، عکسهائی از نقاط **حسّاس نظامی** و **پایگاههای موشکی** این کشور تهیّه و به ایستگاههای ردگیری در خاک ایران، مخابره می‌شد. عکسها و نوارهای ضبط شده در ایستگاههای ردگیری و جاسوسی مستقر در ایران، بغداً به تهران ارسال می‌گردید و مشخّص‌تر نشده است که تجزیه و تحلیل اطّلاعات جاسوسی مزبور، در تهران انجام می‌شد و یا این اطّلاعات از تهران نیز به واشنگتن می‌رفته است. سیستم‌های جاسوسی مستقر در پایگاههای «کبکان» و «بهشهر»، بقدری پیچیده و پیشرفته‌اند که «استانفورد [استنسفیلد] ترنر» رئیس سازمان جاسوسی ایالات متّحدهٔ آمریکا، در توصیف آنها گفته است که این ایستگاهها برای قرن ۲۱ ساخته شده‌اند!

در این ایستگاهها سیستم‌های «بیکرنان» نیز به چشم می‌خورند... به کمک این سیستم‌ها می‌توان در هر ۶ دقیقه یکبار با ماهواره‌ای که در مدار است، ارتباط حاصل

کرد. این سیستم هر شیئی را به اندازهٔ یک متر مربع و در ارتفاع ۲۰ هزار ناتیکال مایلی زمین، در حالی که صرفاً ده درصد تشعشع نوری دارد، مشاهده می‌کند. سیستم‌های موجود در پایگاه جاسوسی «بهشهر» که مورد بازدید من (نویسنده کتاب [«دلدم»]) قرار گرفت، دارای تلسکوپهای عظیم و رادارهای پیشرفته و گیرنده‌های پیچیده‌ای هستند.

پایگاه جاسوسی «بهشهر» بر فراز قلّهٔ کوهی مشرف به این شهر قرار دارد. محلّ این پایگاه **قصر** معروف به **صفی‌آباد** است که بنای آن را به «شاهان صفوی» نسبت می‌دهند. مجموعاً در محوّطهٔ پایگاه، هفت دستگاه عظیم تلسکوپی قرار دارد. علاوه بر این هفت گیرنده عظیم تلسکوپی، یک «بالب» و یک رادار عظیم نیز از دیگر تجهیزات پایگاه هستند. بزرگترین تلسکوپ موجود در پایگاه، طوری تعبیه شده است که در تمام جهات گردش می‌کند و در پایان گردش دورانی خود متوجّه آسمان می‌شود. این دستگاه عظیم، **ردگیری** ماهواره‌های جاسوسی آمریکا بر فراز شوروی را عهده‌دار بوده است.

یک کرهٔ بزرگ سفید رنگ، به قطر تقریبی یکصد متر که از نوعی برزنت ساخته شده است، در فاصلهٔ کمی با این تلسکوپ قرارگرفته که بر قطر عمودی آن یک آنتن ظریف دیده می‌شود. داخل این حباب بزرگ، مملوّ از نوعی «گاز» مخصوص است و این گاز توسّط دستگاههای بزرگ تهویه، خنک می‌شود. درون حباب، اطاقک‌های کوچکی قرار دارد که یک نفر می‌تواند درون آنها نشسته و با گوشی‌های ویژه‌ای که درون اطاقک وجود دارد، امواج رادیویی گرفته شده توسّط حباب را گوش کرده و در صورت نیاز، ضبط نماید. کسانی که درون حباب می‌آیند، بایستی از ماسک‌های ویژه استفاده کنند، زیرا هوای درون حباب غیرقابل استنشاق است. برای ورود به داخل حباب، بایستی از ۳ در قطور فلزی که دارای قفلهای رمز بوده و به ترتیب پشت سرهم قرارگرفته‌اند، عبور کرد. تصوّر می‌شود گازهای ویژه‌ای که درون حباب قرار دارند، در جذب فرکانسهای صوتی و مکالمات رادیویی، تأثیر زیادی داشته باشند. در اطراف

حباب، چند دستگاه کوچک و بزرگ قرار دارند که تصوّر می‌رود هنوز هم سرگرم کار باشند [!] زیرا ژنراتورهای تعبیه شده در زیر آنها روشن بوده و از خود دستگاهها نیز صداهای زیر و بمی به گوش می‌رسند. آنتن اصلی عموم این دستگاهها بطرف خاک شوروی و در جهت‌های مختلف تنظیم شده‌اند.

علاوه بر پرسنل آمریکایی مقیم پایگاه، یکصد و نوزده نفر ایرانی نیز در رأس پایگاه سرگرم کار بوده‌اند. اما این **ایرانی‌ها، اجازهٔ ورود** به قسمتهای اصلی پایگاه را **نداشته‌اند**. حتّی تعداد زیادی از افراد آمریکائی شاغل در پایگاه هم اجازهٔ ورود به قسمتهای ویژه را نداشته و افرادفعّال در قسمت‌های ویژه هم، باکارتهای مخصوص و پس از بازرسی‌های متعدّد به قسمتهای اصلی رفت و آمد می‌کردند. تنها ایرانی که اجازهٔ ورود به این قسمتها راکه «های سکرت» نامیده می‌شوند، داشته، بنا به اظهار ستواندوّم «محمّدرضا صفرزاده»، سپهبد «هاشم برنجیان» عضو ساواک و رئیس سابق ضدّ اطّلاعات [نیروی هوایی] بوده است. افراد ایرانی پایگاهها می‌گویند که این ایستگاهها صرف نظر از کنترل خطوط مخابراتی و مخابرات بین ماهواره‌ای شوروی و تهیّهٔ عکس از مراکز نظامی و تسلیحات روسها، کنترل قرارداد تحدید سلاحهای استراتژیک را هم به عهده داشته و موادّ مورد توافق کنفرانس «سالت» را تحت نظر داشته‌اند. همچنین آزمایشات موشکی و سیلوهای موشکی روسها نیزتحت کنترل ایستگاههای جاسوسی آمریکا در شمال ایران و جنوب شوروی بوده‌اند و در صورتی که وضع غیرعادی درپایگاههای موشکهای بالستیک و بین قارّه‌ای شوروی دیده می‌شد، ایستگاههای جاسوسی «بهشهر» سریعاً مورد را به تهران و از تهران به واشنگتن اطّلاع می‌دادند.

علاوه بر این، باکنترل مخابرات ماهواره‌ای روسها، جاسوسان سیا از مکالمات سران شیوروی با رهبران کشورهای آسیا و شمال آفریقا مطّلع می‌شده‌اند. در پایگاه جاسوسی «بهشهر» که مرکز پایگاههای جاسوسی گسترده در مرز ایران و شوروی از «آستارا» تا «کبکان» خراسان بوده است، جمعاً سی خانوادهٔ متأهّل آمریکایی و ۱۰

نفر مجرّد سکونت داشته‌اند. محلّ سکونت این افراد درّه‌ای درجنگلهای اطراف پایگاه اصلی است که شدیداً حفاظت می‌شده و کسی حقّ ورود به آن را نداشته است. پرسنل ایرانی پایگاه می‌گویند این افراد از زبده‌ترین مأمورین سیا بوده‌اند، اما بدلیل پیچیدگی فوق‌العادهٔ دستگاهها و اینکه تکنولوژی فضایی در آنها بکار گرفته شده است، در میان کارکنان آمریکایی این پایگاه، تعدادی از متخصّصین سازمان هوا فضایی «ناسا» نیز وجود داشتند. بخاطر آنکه دستگاههای گرانقیمت مستقر در پایگاه، به دلیل مرطوب بودن منطقه، دچار زنگ زدگی و پوسیدگی نشوند؛ مکانیزم فوق‌العاده جالبی پیرامون آنها به کار گرفته شده است. بدین ترتیب که اطراف هر دستگاه وسیله‌ای قرار دارد که با پخش هوای خشک رطوبت اطراف دستگاه را کاهش می‌دهد! در اطراف هر گیرنده، چند دستگاه گیرندهٔ تقویتی هم به چشم می‌خورد. اهمّیّت پایگاه جاسوسی «بهشهر» بیش از سایر ایستگاههای جاسوسی مستقر در ایران بوده است. سایر ایستگاههای جاسوسی نیز اطّلاعات بدست آمده و نوارهای ضبط شدهٔ فیلم و صدای خود را به «بهشهر» می‌فرستاده‌اند. این پایگاه، ۲۴ سال است که در بهشهر بنا شده و تحت پوشش پایگاه نیروی هوایی فعّالیّت می‌نموده است. در حالی که نیروی هوایی سابق فقط در این محلّ، در قسمت‌های کاخ صفی‌آباد نگهبانی می‌داده و حتّی نگهبانی قسمتهای ویژه و «های سکورت» به عهدهٔ خود آمریکایی‌ها بوده است. بطور کلّی، پایگاه جاسوسی بهشهر وظایف زیر را به عهده داشته است:

* حفظ ارتباط با ماهواره‌های جاسوسی بر فراز شوروی.
* کنترل آزمایشات موشکی و هسته‌ای در خاک شوروی.
* کنترل امواج رادیویی و خطوط مخابراتی و مخابرات ماهواره‌ای شورویها.
* کنترل پروازهای موشکی مرکز فضایی شوروی که در ۶۵۰ مایلی از پایگاه جاسوسی واقع است.
* تهیّهٔ عکس، با استفاده از ماهواره از مراکز استراتژیکی و سیلوهای موشکی روسها.

از کتاب «عبور از بحران»ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

سایت بهشهر، مکانی بود که آمریکایی‌ها برای کنترل و جاسوسی اتّحاد جماهیر شوروی، در شمال ایران درست کرده بودند. پس از پیروزی انقلاب، آمریکائیها فرصتی پیدا نکردند تا این سایت را به طور کامل از کار اندازند...

از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» ـ خاطرات «حسین فردوست»:

از زمانی که «دفتر ویژهٔ اطّلاعات» آغاز به کار کرد، علاوه بر «شاپور جی» و مسئول MI-6 سفارت، به دستور «محمّدرضا [پهلوی]» با سرهنگ [«گراتیان] یاتسویچ»، رئیس سیا [ی] سفارت در ایران نیز، رابطه داشتم و این رابطه تا زمانی که او از ایران خارج شد، ادامه داشت.

«یاتسویچ» افسر نیروی هوایی یوگسلاوی بود که در زمان جنگ دوّم با هواپیمای خود به آمریکا پناهنده و سپس تبعهٔ آمریکا شد. لابد استعداد اطّلاعاتی او زیاد بود، زیرا عضو سیا گردیده و بسرعت ترقّی کرد به نحوی که پس از مدّت کوتاهی، رئیس سیا در ایران شد که از مشاغل طراز اوّل سیا محسوب می‌شود.

معهذا... هیچگاه از نظر شناخت مسائل ایران، به پای «شاپور جی» نمی‌رسید. وی مسلّماً **مسلّطترین** فرد اطّلاعاتی آمریکا در ایران بود که من شناختم... در دوران او بود که ساواک، توسّط آمریکا شکل گرفت و تا سال ۱۳۴۲، ده نفر مستشار آمریکایی در این سازمان، حضور فعّال داشتند و باز در دوران «یاتسویچ» بود که آن تیپ **نو آمریکایی** در ارتش و ساواک و نیروهای انتظامی به وجود آمد.... در دوران «محمّدرضا» تماس و دادن اطّلاعات به آمریکائیها و انگلیسیها آزاد بود و کنترلی وجود نداشت و بنابراین مفهوم «جاسوسی»، خارج از دایرهٔ چنین روابطی بود. مفهوم «جاسوسی» فقط در مورد روسها مصداق داشت که هر نوع تماسی در هر رده، با آنها ممنوع بود. در رابطه با روسها، همه چیز سرّی می‌شد... در دوران «محمّدرضا» آمریکاییها، شمال ایران را زیر پوشش شبکه‌های اطّلاعاتی خود قرار دادند و از جمله

در شمال کشور، پایگاههای بسیار قوی رادار نصب کردند. تاریخ استقرار رادارهای شمال را نمی‌دانم. ولی وقتی [در سال ۱۳۴۰] به عنوان قائم مقام به ساواک رفتم، رادارها استقرار یافته و کار می‌کردند. مدیر کلّ چهارم ساواک به من گفت که این رادارها به نحوی استقرار یافته‌اند که تمام سطح جنوب شوروی را می‌پوشاند و برد آنها پنج هزار کیلومتر است.

سرتیپ «کنگرلو» مدیر کلّ چهارم ساواک که مسئول حفاظت رادارها بود، یک بار نحوهٔ عمل پایگاه رادار را برایم تعریف کرد و بعدها نیز هر گاه احتیاجات حفاظتی بیشتر داشت و یا احتیاجات دیگر پیشنهاد می‌کرد، که تصویب کنم، توضیحاتی می‌داد...

تعریف یک **پایگاه رادار** و طرز عمل آن، طبق اطّلاعاتی که مدیر کلّ چهارم ساواک به من داد، به شرح زیر است:

۱ـ پایگاه دارای دستگاه رادار با **برد ۵۰۰۰ کیلومتر** است که آمریکایی‌ها نصب کرده بودند. قیمت گزاف رادارها را ایران پرداخته بود و قاعدتاً به ایران تعلّق داشت.

۲ـ هر پایگاه، دارای یک پناهگاه بتونی بود که شامل اتاق کار، سالن غذاخوری، اتاق خواب، آشپزخانه، انبار و دستشویی می‌شد. این پناهگاه در زیرزمین ساخته شده بود. آمریکایی‌ها از نقشهٔ خود برای ساختن پناهگاهها استفاده کرده و هزینهٔ آن را ایران پرداخته بود.

۳ـ هر پایگاه دارای ۳۰ الی ۴۰ پرسنل آمریکایی بود که در ۲ شیفت ۱۵ روزه کار می‌کردند. بدین ترتیب که ۱۵ روز تمام ۱۵ تا ۲۰ نفر کار می‌کردند و پس از خاتمهٔ ۱۵ روز، شیفت دوّم از تهران می‌آمد و کار را تحویل می‌گرفت و شیفت اوّل، برای ۱۵ روز استراحت، به تهران می‌رفت. از فروردین ۱۳۵۰ در ساواک نبودم، ولی یک بار که مدیر کلّ چهارم، برای دیدن من به بازرسی آمد، از او دربارهٔ رادارها پرسیدم و گفت همان وضع سابق ادامه دارد.

۴ـ هر پایگاه دارای آشپز، شاگرد آشپز، نظافتکار و مسئول غذاخوری بود که

برخی ایرانی بودند و برخی ازملّیّتهای دیگر، ولی هیچکدام آمریکایی نبودند. مستخدمین فوق را سفارت استخدام می‌کرد و انتخاب و استخدام آنها **به هیچ وجه به ساواک مربوط نبود.**

۵ـ نقشهٔ حفاظت پایگاه را رئیس پایگاه می‌داد و چون با پایگاههای دیگر یکسان بود، معلوم بود که از ردهٔ بالاتر دستور حفاظتی داده می‌شد. به هر حال حفاظت، شامل یک محوّطهٔ وسیع می‌شد که در پایگاهها، متفاوت بود و درمناطق جنگلی، به حدود ۲۰ هزار مترمربع می‌رسید. دور این محوّطه، ۲ رشته حصار سیم خاردار با ارتفاع ۲/۵ الی ۳ متر وجود داشت و بین دو حصار حدود ۱۰ متر فاصله بود. پایه‌های حصارها، همه آهنی بود. هر دو حصار در شب‌ها به زنگ اعلام خطر وصل می‌شد که با دست زدن به آن، زنگ عمل می‌کرد. در هر پایگاه، حدود ۲۰ نفر گارد محافظ بود که دو نفره گشت می‌زدند و در هر زمان ۲ زوج گشت می‌زد. محافظین مسلّح و مجهّز به چراغ قوّه‌های قوی بودند. هر پایگاه پست دیده‌بانی نیز داشت که در هر زمان ۵ نفر نگهبانی می‌دادند و ۳ شیفت بودند؛ یعنی جمعاً ۱۵ نفر به اضافهٔ ۴ نفر رزرو (یا آماده) و یک افسر که رئیس محافظین بود. هزینهٔ محافظین و فوق‌العادهٔ آنها و ساختن محلّ اسکان آنها، تماماً با ساواک بود.

۶ـ محصول کار رادار از عکس و تفسیر و غیره، تماماً از پایگاه‌ها به سفارت (بخش مربوطه) ارسال می‌شد و هیچگاه ساواک کوچکترین اطّلاعی از نتایج نداشت و استفاده کننده صرفاً آمریکایی‌ها بودند...

از مصاحبهٔ «محمّد خوئینی‌ها» با هفته‌نامهٔ عرب زبان «الشّراع»*:

...آمریکا چند پایگاه نظامی در اختیار داشت که جاسوسی علیه اتّحاد شوروی از وظایف آنها بود. همچنین رادارهایی که آمریکا در زمان «شاه» نصب کرده بود، عمق

---

* ۱۹۸۳/۱۲/۱۹.

خاک روسیه را زیرنظر داشتند. بنابراین، خدمتی که انقلاب، با تخریب این رادارها به اتّحاد شوروی نمود، خدمت بزرگی بود و لازم بود اتّحاد شوروی، ارزشی بـه ایـن عمل قائل می‌شد و از ایران حمایت می‌کرد. ولی شوروی نه فقط از ایران پشتیبانی نکرد، بلکه یک گروه سیاسی را برای تجسّس به نفع خود و جمع‌آوری اطّـلاعات سیاسی و نظامی از کشور و ایجاد هرج و مرج و ناامنی مأمور ساخت. [احتمالاً" اشاره به حزب توده]...

از روزنامهٔ «اطّلاعات» ـ دوشنبه ۱۳۵۸/۱/۲۰:

واشنگتن ـ یونایتدپرسْ ـ مقام‌های بلند پایهٔ آمریکایی در واشنگتن فاش کردند: آمریکا با از دست دادن پایگاههای جاسوسی خود در ایران، به ترکیه روی آورده و به این کشور یک کمک صد میلیون دلاری اضافی داده است. اما یک مقام ترک در این زمینه گفت: «به نظر ما، پیشنهاد آمریکا کافی نیست و گفتگوها در این زمینه باید ادامه یابد.»

وقتی رژیم «محمّدرضا پهلوی» توسّط «آیت‌ا... خمینی» سرنگون شد، آمریکا نیز قرارگاههای استراق سمع و جاسوسی خود علیه اتّحاد شوروی را در ایران از دست داد.

به نظر مقام‌های آمریکایی، پستهای استراق سمع به منظور کنترل این مسئله که آیا شوروی نسبت به قرارداد محدود کردن تولید سلاحهای استراتژیک وفادار است یا نـه، بـرای آمـریکا ضـرورت حـیاتی داشـته است و دولت آمـریکا امـیدوار است پایگاههای ترکیه بتوانند قسمتی از عملیّات جاسوسی پایگاههای برچیده شده در ایران را انجام دهند.

از روزنامهٔ «اطّلاعات»ـ ۱۳۵۸/۱/۲۸:

یونایتدپرس واشنگتن ـ سناتور «باری گلدواتر» در سنای ایالات متّحده گفت

هواپیماهای جاسوسی یو ـ ۲ که قرار است بجای تجهیزات الکترونیک استراق سمع برچیده شده از ایران، فعّالیّتهای موشکی شوروی را زیر نظر داشته باشد، به هیچ روی جبران فقدان پستهای استراق سمع آمریکا در ایران را نخواهد کرد...

از هفته‌نامهٔ انگلیسی «میدل ایست»ـ ۱۹۸۱/۱۱/۱:

عملیّات خطرناک نجات، نشانه‌ای بود از مداخلهٔ سیا در ایران. کشوری که در خاورمیانه؛ «سیا»، بیش از هر کشوری درآن نفوذ داشت. و از اختیار عمل وسیعتری در آن برخوردار بود. قطع نظر از گروههای مبارز علیه «شاه» در ایران، این سازمان، توسعه و نحوهٔ عمل ساواک را زیر نظر داشت. ایستگاههای استراق سمع، ارتباطات رادیویی شوروی را اداره می‌کرد و از مناطق نفتی محافظت به عمل می‌آورد.

تعداد افسران سیا در ایران در ۱۹۷۹ بین ۵۰ تا ۱۷۵ نفر برآورد می‌شود.

از روزنامهٔ «اطّلاعات» ـ دوشنبه ۱۳۵۸/۲/۲۴:

دیروز به پیشنهاد هیئت وزیران شورای عالی انقلاب، لغو قانون «کاپیتولاسیون» مهرماه سال ۴۳ را تصویب کرد. متن قانونی که به تصویب رسیده و به اجرا گذاشته شد، به این شرح است:

مادّه واحده:

قانون مصوّب ۳۱ مهرماه ۱۳۴۳ راجع به استفادهٔ **مستشاران نظامی آمریکا** در ایران از **مصونیّتهای خاص** و معافیّت‌های قرارداد وین، لغو می‌گردد...

آخرین نمونه [استفاده از قانون شرم آور کاپیتولاسیون]: خانم «مارتا موریس» آمریکایی مقیم تهران می‌باشد که در سال گذشته به عنوان داشتن کارت دیپلماتیک شماره ۱۴/۷۹۹ ژوئن ۱۹۷۷، با توجّه به اینکه مرتکب دو قتل عمد در رانندگی شده بود، از محاکمه و مجازات در ایران، معاف شد. وی در حالی که به افراط، مشروب الکلی مصرف کرد، از چراغ قرمز چهار راه گذاشت و دو جوان ۱۴ و ۱۵ ساله،

فرزندان کارمندان نیروی دریایی و زمینی [شاهنشاهی] را بقتل رساند.

از پاسخهای «منبع (ج)» به سؤالات محقّق:

یک شرکت آمریکایی بود، بنام «بریچ» که «بهزاد [نبوی]» برای اونها کار می‌کرد. یعنی خُب البته، ارتباط شغلی بود. پیمانکاری و... این شرکت روی پستهای الکترونیک و شنودهای الکترونیکی روی روسیه از شرق به غرب ایران کار می‌کرد. فکر می‌کنم «کیانوری» و [حزب] توده از طریق «مجاهدین خلق» روی این موضوع خیلی متوجّه بودند که فرکانسها و اماکن و اینها را از طریق حضور او مطّلع باشند. بعدها هم که خُب **حزب توده، سعی کرد پیگری بکند.** یکی از ریشه‌های تاریخی بحث سیا و «بهزاد» و اینها که بعضاً مطرح می‌شود، به نظر من توی این ارتباط بریچ بود...

س) عنوانهای شغلی (به معنای اقتصادی) که «بهزاد نبوی» داشت را می‌شود بفرمایید؟

[«منبع (ج)»:] بعد از انقلاب خُب عضو هیئت مدیرهٔ پترو پارس، ایران خودرو، ماشین سازی تبریز، هیئت رئیسه مس سرچشمه، عضو شرکت بزرگ «مپنا»، نیرو محرّکه و خُب خیلی از این عنوانها بالأخره بوده و فعّالیّت می‌کرده و بعضاً فعّالیّت می‌کند...

از هفته نامهٔ «شاهد»* ـ خاطرات «بهزاد نبوی»:

... از موقعی که در سال آخرین دبیرستان بودم، خودم تدریس خصوصی می‌کردم. که کمک خرجی می‌شد. تا فارغ‌التّحصیل در رشته «مهندسی الکترونیک» شدم. یک سالی **در یک شرکت مخابراتی**، شرکتی که سیستم «ماکروویو» پست و تلگراف که بین زاهدان تا آذربایجان است، نصب کرده است، مشغول کار شدم.

---

* آبان ۱۳۶۰ (شماره ۱۲).

محلّ کار من، شهر «یزد» بود. سال بعد به خدمت سربازی رفتم و بدلیل سوابق سیاسی در دوران تحصیل و بازداشتهایی که داشتم تا ۴ ماه از ۹ ماه افسری را درجه نگرفتم.

پس از پایان خدمت سربازی هم، بدلیل همان سوابق نتوانستم، در ادارات دولتی استخدام شده و یا به خارج عزیمت کنم. ناچاراً تا سال ۵۱ که بزندان بیفتم در **شرکتهای خصوصی** بکار مشغول شدم.

تا سال ۴۸ در شرکت «آی.بی.ام» بعنوان مهندس نگهداری ماشین‌ها کار می‌کردم. **در اواخر سال ۴۷ به کمک ۳ نفر دیگر که دو نفرشان همدوره‌های دانشکده بودند**، یک شرکت مخابراتی با سرمایهٔ اسمی ۲۰۰ هزارتومان که فقط بیست هزارتومان آن نقداً پرداخت شده بود (یعنی نفری ۵۰۰۰ تومان) تشکیل دادیم و از سال ۴۸ تا ۵۱ در آن شرکت مشغول کار بودم. چون در آن زمان، **تنها شرکتی بود** که در زمینهٔ مخابرات **خصوصاً «مایکروویو»** کار می‌کرد، کارش نسبتاً سریع **توسعهٔ** نسبی یافت و در نصب و نگهداری خط «مایکروویو تهران ـ اسدآباد» شرکت مزبور فعّالیّت داشت. طبعاً درآمد شرکت هم در یکسال آخر بد نبود که البته **من تقریباً تمام آن را** صرف فعّالیّتهای **سیاسی** و کمک به گروههای مبارز می‌کردم. دویست و سی هزار تومان، پیش از دستگیری من در شرکت مانده بود که موقع دستگیری، ساواک آنرا از شرکت گرفته و به حساب سپهبد «مقدّم» و «پرویز ثابتی» واریز کرد که بعد از انقلاب که رفتم بگیرم، معلوم شد که آن دو نفر، پول را به حساب شخصی‌شان گذاشته‌اند...

از [سال]۴۳، دنبالهٔ فعّالیّت جبههٔ ملّی، بصورت محدود و محفلی. از ۴۹ بصورت فعّالیّت در گروه مسلّح. ۵۱ تا ۵۷ در زندان، ۵۷ آزادی (آذر ۵۷ جزو سوّمین دسته‌ای بودم که از زندان آزاد شدم.) از آذر ۵۷ تا ۲۲ بهمن ادامهٔ فعّالیّت، با برادران زندان و ارتباط با گروههای مسلّح مسلمان که در خارج از زندان فعّالیّت داشتند.

از هفته‌نامهٔ «شاهد»* ـ خاطرات [«شهید] حسن آیت»(۱):

در مورد جریان روز ۲۱ و ۲۲ بهمن چون ما یک سازمانی بودیم که از مدّتها قبل در ارتش [شاهنشاهی] رسوخی داشتیم و قصد داشتیم از آن طریق کار کنیم و بعد از یک هفته که این انقلاب شروع شد. **ما تعداد زیادی دستگاهی که دقیق بود گرفتیم و در قسمتهای مختلف شهر مستقر کردیم.** از مسائلی که توسّط همان بی‌سیمها و وسائل دیگر، ما اطّلاع حاصل کردیم، این بود که می‌خواهند یک مرتبه، از طریق ارتش، بخصوص لشگر گارد شروع کنند و آن قسمتی را که «امام» در آنجا بود، **بکوبند و «امام» را از بین ببرند** و سایر نیروهای انقلابی را هم دستگیر کنند. من چون مقرّ کار را منزل خودمون گذاشته بودم، چون هم شمارهٔ تلفن را دوستان می‌دانستند، تماس می‌گرفتند و همین که یکی از دستگاهها داخل خانه بود که یادداشت می‌کردند، مطالبش را. همان دستگاهی که بی‌سیم می‌گرفت و دستگاههای دیگر را هم کم وبیش، بوسیلهٔ تلفن و یا پیک منتقل می‌کردند به خانه. بنابراین برای ما غیر مترقبّه نبود حملهٔ گارد و نیروی زمینی به قسمت نیروی هوایی آن شب و شبهای قبلش. **دوستان من، که این خبر بهشون رسیده بود، مصرّ بودند که من خانه را ترک کنم** که ناگهان نیایند و مرا دستگیر کنند. اما ما اینکار را نکردیم. در داخل خانه ماندیم و مسئله مهمّی که اتّفاق افتاد که یکی از دوستانی که در «گارد جاوید شاه» بود و در حدّی هم مورد اعتماد واقع شده بود، که حتّی [از] نگهبانان داخلی به اصطلاح «شاه» می‌شد. این آنجا ماند. چون مسئول قسمت تنظیم [هدایت] تانکها بود. افرادی که باید سوار تانکها بشن [بشوند] که بیایند، قسمت نیروی هوایی را بکوبند، [از] افرادی قرار داد که از دوستان خود ما بودند و اینها آمدند. با وجود اینکه مورد هجوم قرار گرفته بودند، چون مردم که نمی‌دانستند جریان از چه قراره؟ [امّا آنها] حاضر نشدند که به مردم حمله کنند و اون دستورات دستگاه [رژیم] را اجرا کنند. و

---

* شمارهٔ ۳ (۱۳۵۹/۱۲/۳).

۱۲ نفر از آنها شهید شدند. در این جریان یکی از جریانهای مهمّی بود که در آن واقعه اتّفاق افتاده. اون دوستی هم که این تانکها را تنظیم می‌کرد و افراد را و هر تانکی را دست فردی می‌داد و دستوراتی می‌داد، مسئلهٔ جالب این بود که برای اینکه بتونه [بتواند] کارش را انجام بده فرداش که ۲۲ بهمن بود، تا آخرین لحظه در اونجا موند. در اون قسمت، **به عنوان اینکه داریم، دفاع می‌کنیم.**

... البته اگر بخواهیم وقایع آن دو روز را بگویم شاید در [آن] ۲۴ ساعت،من در مرکز اخبار بودم، خودش خیلی طولانی می‌شد... ما در مورد «بختیار» قطعاً آن روز «شاپور بختیار» دستگیر نشد. «بختیار» چند روز بعدش، که من حالا دقیقاً یادم نیست، من رفتم همانجایی که «امام» بودند، مدرسهٔ رفاه. خُب برای من ساده بود رفتن به آنجا. امّا آن روز دیدم شلوغه و گفتن که «بختیار» را با آقای «خسرو داد» با هم دستگیر کرده‌اند و الان میارند و می‌برند تو. بحث بود و بعنوان یک خبر قطعی از هر کس پرسیدم، گفتند که این دستگیری محقّق و مسلّم است.

س ـ اینها گفته بودندکه میارند، آورده بودند؟

ج ـ گفتن الان دارن میارن. بعد بحث شد که نمی‌دانم کی را آوردند، ولی ماندیم، ایشان را و گفتن که دستگیر شده است. بعد هم یک کمی خلوت شد، رفتم داخل و همه خوشحال بودند که «شاپور بختیار» دستگیر شده و «خسرو داد». با هم. که بعد مشخّص شد «خسرو داد» همان روز دستگیر شده و اعدام شد. اما «شاپور بختیار»، بهرحال نفهمیدم که ماجرایش چی شد؟

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ص)»:

قضیّهٔ شنود بی‌سیمها چه بود؟

[«منبع (ص)»:] یکی از دوستانم به نام مهندس «حیدر جم»، یکی مسائلی را راجع به «بهزاد نبوی» چند بار مطرح می‌کرد که خب جدّی نمی‌گرفتم. ولی این اواخر خُب برایم دیگر توجّه به آن حرفها جدّی است... دوست مشترکی بانی خیر شد که

مهندس، آن خاطرات مهمّ خودش را مختصر و مفید نوشت. این اواخر؛ که فتوکپی‌اش را می‌توانم بدهم مطالعه کنید.

س) در نقلش اشکالی وارد نیست؟

[«منبع (ص)»:] نه بابا. آن بندهٔ خدا، همهٔ حرفش این بود که این حرفها یک روزی رسیدگی بشود و ثبت بشود...

[قسمتهایی از عین دستنوشتهٔ مهندس «جم» در مورد خاطرات قابل توجّه و مهمّش از روزهای ابتدای پیروزی انقلاب:]

بسمه تعالی

۷۹/۲/۲۲

انقلاب، فرزند خور نیست، غفلت از نفوذ فرصت طلبان است که فاجعه ببار می‌آورد. «شهید مطهری» [کتاب] «نهضتهای اسلامی در صد سال اخیر»

امروزه آقای مهندس «بهزاد نبوی» باز هم شروع به میدان‌داری نموده و مکنونات قلبی خود را با نگرانی از ذکر بسم‌الله، ظاهر می‌سازد.

آقای مهندس و همراهانش، آن روزنیز بدون بسم‌الله وارد شدند، ولی خواست خداوند عالم، وی و همراهانش را ناموفّق کرد و تیرشان را به سنگ زد.

در روزهای سوّم **و چهارم** انقلاب شکوهمند اسلامی که ملّت شریف ایران با لبیک بندای رهبر کبیر انقلاب آمادهٔ جانبازی و جانفشانی در راه اهداف انقلابی بودند، فضل پروردگار من را به **مرکز ارتباط ومخابرات درمدرسهٔ «علوی ۲»**(محلّ استقرار «امام» و ستاد انقلاب) هدایت فرمود.

سیستمهای ارتباطی متناسب با عظمت و وسعت و حسّاسیّت انقلاب نبود. بخصوص اخبار شهرستانها بطور غیرمستقیم از شبکه‌های پراکنده به ستاد انقلاب می‌رسید که از حیث حفاظتی زیاد قابل اعتماد نبود. برای رفع این نقیصه، فوراً مرکز ارتباطی شیر و خورشید (هلال احمر) را که یک شبکهٔ نسبتاً فراگیر بود، به مدرسهٔ

«علوی ۲» منتقل و با استفاده از پرسنل مجرّب و مطمئن هلال احمر و **نیروی هوایی**، یک شبکهٔ ارتباط رادیویی متناسب با انقلاب دایر گردید و برای حصول اطمینان و جلوگیری از نفوذ عوامل جاسوسی و ستون پنجم، خطوط تلفنی حسّاس ستاد انقلاب و نخست‌وزیری را با استفاده از **دستگاههای رمز** موجود در **نیروی هوایی**، تجهیز و یک شبکهٔ ارتباطی قوی و قابل اعتماد برقرار شد.

یک روز بلندگوی محوّطه، از من دعوت می‌کرد که به درب خروجی، مراجعه کنم. به پایین رفتم. در قسمت بیرونی درب حیاط در «خیابان ایران» **سه نفر** در انتظار من بودند:

آقایان «**بهزادنبوی**»، **مهندس «سیاوش سمیعی» و مهندس «هرندیان»**. هر سه نفر را از قبل می‌شناختم. با مهندس «**بهزاد نبوی**» از دانشکدهٔ پلی‌تکنیک و فعّالیّتهای سیاسی‌اش و با مهندس «هرندیان» از **نیروی هوایی** و با مهندس «سیاوش سمیعی» که در فرودگاه مهرآباد زمان عزیمت آیت‌ا...«طالقانی»[۲] به فرانسه که متعاقباً شرح خواهم داد، آشنایی داشتم.

سلام و احوالپرسی و تعارفات متداول شروع شد. حالتها نشان می‌داد که بدنبال چیزی هستند، ولی در سؤال، دغدغه دارند. ناگاه یکی از آنها از من خواست تا **فرکانس مرکز ارتباط** را در اختیار آنان بگذارم!! سرم سوت کشید. در درونم آشوب بپا شد. **فرکانس برای چه!!!**

لازم به یادآوری است که مراکز ارتباط، به منزلهٔ چشم و گوش و **مخزن اسرار** و **فرکانس رادیویی** یکی از حسّاس‌ترین عنصر[های] هر سازمانی است و حفظ و نگهداری آن، یکی از مهمترین و دقیق‌ترین مسئولیّت[های] کارکنان مخابراتی است که در مواردی تا **درجهٔ سرّی** طبقه‌بندی می‌شود. حال در کانون انقلاب [که] تمام شرایط حفاظتی باید رعایت شود و دادن فرکانس یعنی **تسلیم انقلاب** یعنی خیانت!!! متحیّر مانده بودم، چه جوابی به آنها بدهم؛ که خداوند عالم، درب رحمت و هدایت را برویم گشود. جواب دادم دستگاههایی که در اختیار داریم، همگی **قفل** است و ما

فقط میکروفن و آنتن وصل کرده و ارتباط داده‌ایم و علّت اینکه به آقایان گفتم، دستگاهها قفل است، چون آقایان را می‌شناختم و می‌دانستم که **مهندس «هرندیان» مهندس برق و الکترونیک** است. و روی سیستمهای ارتباطی کار کرده است و دسترسی به فرکانس دستگاه با **خواندن کریستال** هر دستگاه، امکان‌پذیر است.

بیش از یک ساعت در **خیابان ایران** با هم صحبت می‌کردیم. آنها تلاش می‌کردند، من فرکانس دستگاهها را در اختیارشان قرار دهم و من تلاش می‌کردم، بیشتر به **افکار و مکنونات قلبی** آنها پی ببرم و **انگیزهٔ آنها** را از داشتن فرکانس کشف کنم.

خیلی با هم کلنجار رفتیم. آخر سر که آقایان، از گرفتن فرکانس مأیوس شدند، آقای مهندس «هرندیان» گفت: ما قویترین دستگاههای ارتباطی را در اختیار داریم، بیاوریم و در **اطاق** «آقا» [«امام خمینی»] و **نخست‌وزیری** قرار دهیم. خُب **مطلب فرق نمی‌کرد** و اینطور به ذهنم متبادر شد اگر به فرض از این دستگاههای قوی در اطاق «امام» و نخست‌وزیری استفاده کنیم، یقیناً دستگاه سوّمی در محلّ دیگری نصب خواهد شد و آنجاست که هر چه ارتباط رادیویی در این شبکه برقرار شود، بوسیله دستگاه سوّمی در ستاد آقایان، دریافت خواهد شد و چه بسا رادیو بی‌بی‌سی در تفسیر شبانهٔ خود، خواهد گفت: «امام» به نخست‌وزیر چنین گفت، مهندس «بازرگان» چنان جواب داد.

جواب دادم برای این دستگاهها نیازی نیست. چون تلفن‌های دفتر «امام» و نخست‌وزیری را با قویترین **دستگاههای رمز نیروی هوایی** مجهّز و قفل کرده‌ام و برای عدم دسترسی به آنها، روزی چند بار، رمز دستگاهها را تغییر می‌دهم و آقایان ناامید جدا شده و رفتند.

اما ماجرای شناخت قابل توجّه آقای مهندس «سمیعی»: روزی که مرحوم آیت‌ا... «طالقانی»، قصد رفتن به فرانسه و استقبال از «امام» را داشتند، من نیز به بدرقهٔ ایشان به فرودگاه مهرآباد رفتم. در فرودگاه با آقای مهندس «سیاوش سمیعی» قدم می‌زدیم و منتظر ورود آیت‌ا... «طالقانی» بودیم. بلندگوی محوّطه اعلام می‌کرد: هواپیما،

قابلیّت پرواز ندارد. قسمتی از سیستم ناوبری هواپیما توسّط مسئولین برداشته شده است. ضمن صحبت، آقای مهندس «سمیعی» گفتند: «**بگذار اینها بگیرند، از اینها گرفتن آسان است.**»

یعنی بگذار «طالقانی»ها رژیم را ساقط کرده و حکومت را بدست بگیرند، براندازی آنها آسان است!!!

چند روز بعد از انقلاب بود. وقتی از محلّ کار (طبقهٔ بالایی مدرسهٔ علوی ۲) پایین می‌رفتم. در راه‌پله‌ها، چشمم به داخل اطاقی که در دید بود، افتاد. شخصی با آیت‌ا... «ربّانی شیرازی» خیلی نزدیک بود و درگوشی، در حال صحبت بود .آه از نهادم برآمد، چون این شخص را می‌شناختم. مهندس «سیاوش سمیعی». فردی که چند روز پیش، در فرودگاه، مکنونات قلبی خود را بمن گفته بود. در فرصت مناسب، اظهارات مهندس «سمیعی» را به مرحوم شهید آیت‌ا... «ربّانی شیرازی» یادآور شدم که سند این یادآوری در نامه مورخه ۶۰/۱۰/۵ آیت‌ا... «ربّانی شیرازی» به مهندس «بهزاد نبوی» موجود است.

بعدها بطور تصادفی مهندس «سمیعی» را در **نخست‌وزیری**، دفتر «شهید چمران» و **وزارت کشور**، دفتر آقای مهندس «میرسلیم» دیدم و مسئلهٔ فرودگاه را به آنها نیز، یادآور شدم...

[بخشی از نامهٔ ۶۰/۱۰/۵ آیت‌ا... «ربّانی شیرازی» به مهندس «نبوی»:]... گاهی فکر می‌کنم، نکند گفتهٔ دوستم که می‌گفت: «قبل از انقلاب، یکی از آقایان فعلی بسیج اقتصادی، در فرودگاه، به بدرقهٔ مرحوم «طالقانی» رفته بودیم. آن آقا گفت: بگذارید این آقایان (اشاره به آقای «طالقانی») حکومت را از شاه بگیرند. از آنها گرفتن آسان است.» در مرحلهٔ عمل بوده باشد و در بسیج اقتصادی بعضی بفکر **چنین بسیجی** باشند و مردم را ناراضی می‌کنند تا مقدّمهٔ خواسته آنها عملی شود...

از روزنامهٔ «کیهان»* ـ خطبهٔ نماز جمعهٔ حجةالاسلام «هاشمی رفسنجانی»:

همان موقع، کنفرانس «گوادِ لوپ»[۳] شروع شد. آنجا تصمیمات خطرناکی، برای خالی کردن محتوای انقلاب اسلامی اتّخاذ و روشهایی کارشناسانه برای آن تعیین کردند. ابزارشان هم در داخل، لیبرالها، کمونیستها و منافقین بودند...

از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» ـ خاطرات «فردوست»:

اوّلین اطّلاع از مسائل کنفرانس «گوادلوپ» را من از «پرویز ثابتی»[۴] شنیدم. او گفت که از سفارت آمریکا می‌آید و با همتای آمریکایی‌اش **(رئیس سیای سفارت)** ملاقات داشته است. مأمور آمریکایی به اطّلاع «ثابتی» رسانیده که در «گوادلوپ» کنفرانسی تشکیل شده... بالأخره حدود ۱۰ روز قبل از پیروزی انقلاب، برای خداحافظی به دفتر آمد و گفت که به آمریکا می‌رود و همتای آمریکایی او در سفارت، برایش مسجّل ساخته که در «سیا»، شغلی به او واگذار خواهد شد. از این جهت راضی به نظر می‌رسید...

از هفته‌نامهٔ «یالثارات الحسین»** ـ مصاحبهٔ «علی مطهّری»***:

س) برای ورود به بحث، مقدّمه‌ای را دربارهٔ معرّفی گروه «فرقان» بفرمایید.

مطهّری: گروه «فرقان»، حدود ۲ سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، تشکیل شد و حضور خود را با جزواتی که برای **تفسیر قرآن** در دانشگاهها توزیع می‌کردند، نمایان ساختند. این گروه، گروهی بود که اساساً کار خودش را با **تفسیر قرآن** آغاز کرد. رهبری این‌ها را شخصی به نام «اکبر گودرزی» که البتّه قبلاً" هم طلبه بود، برعهده داشت.

---

* ۱۳۷۹/۲/۱۰.

** چهارشنبه ۱۳۸۱/۲/۱۱.

*** فرزند شهید «مرتضی مطهّری».

«گودرزی» یک مدّتی در مدرسهٔ مجتهدی تهران تحصیل می‌کرد. ولی او را بخاطر عقاید انحرافی‌ای که داشت، از این مدرسه اخراج می‌کنند. «گودرزی» در مرتبهٔ دوّم به یکی دیگر از مدرسه‌های دینی در حوالی مدرسهٔ مروی تهران می‌رود که از آنجا هم او را اخراج می‌کنند. این حوادث برای «گودرزی» یک کینه‌ای از روحانیّت برجا می‌گذارد. بعد از این قضایا، «گودرزی» در چند مسجد، شروع به فعّالیّت کرد و طبعاً جوانانی را هم، دور خودش جمع کرد. و برای آنان **تفسیر قرآن** می‌گفت. این جلسات کم‌کم منسجم‌تر شد و مدّتی در **خیابان «رودکی»** تهران تشکیل می‌شد. جلساتی هم در **منطقهٔ قلهک** داشتند...

از روزنامهٔ «اطّلاعات» ـ شنبه ۱۳۵۸/۲/۱۵:

مسئول کمیتهٔ منطقهٔ ۹ [تهران، «خسروشاهی»] گفت: «...تحقیقات نشان می‌دهد که احتمالاً، رهبری گروه فرقان را طلبه‌ای بنام «شیخ عبدالحسین» به عهده دارد که از مدّتها قبل در مسجد سیّد عزیزا... تهران، حجره داشت و از یکسال قبل، بدینسو ناپدید شده است. جستجو برای یافتن «شیخ عبدالحسین» تاکنون بجایی نرسیده و تحقیق در این زمینه، ادامه دارد... «شیخ عبدالحسین» روحیّه‌ای انزواطلب داشت. با کسی معاشرت نمی‌کرد. رفتارش نامطلوب بود و همیشه پرده‌های حجره‌اش را طوری می‌آویخت که داخل حجره، از بیرون دیده نمی‌شد. او یا شهریّهٔ خود را دریافت نمی‌کرد و یا با تأخیر به سراغ شهریّه می‌رفت. با این همه نمی‌توان به طور یقین ادّعا کرد که او در رهبری گروه «فرقان»، مسئول این ترورهاست و یا اصولاً گروه فرقان رأساً دست به ترور زده است. **امکان دارد به نام فرقان، افراد ضدّانقلابی و عوامل رژیم گذشته**، سپهبد «قرنی» و آیت‌ا... «مطهّری»[۵] را **ترور کرده باشند.**

از روزنامهٔ «اطّلاعات» ـ شنبه ۱۳۵۸/۲/۱۵:

آسوشیتدپرس از **مسکو** گزارش داد که یک مفسّر سیاسی عالیرتبهٔ شوروی، امروز

اعلام کرد که ترورهای سیاسی اخیر کار نیروهایی است، که ازسوی «**شاه**» حمایت می‌شوند و از **پشتیبانی ماموران سیا** نیز برخوردارند. «یوری کورنیلف» «مفسّر خبرگزاری رسمی «تاس» گفت: ترور آیت‌ا... «مرتضی مطهّری» مشاور نزدیک «آیت‌ا... خمینی»، رهبر مذهبی ایران... متعاقب ترور «محمّد ولی قرنی» رئیس پیشین **ارتش انقلابی ایرانی**، موج نارضایتی را در ایران برانگیخت... قاتلان، تروریستهای گروه زیرزمینی «فرقان» هستند که بدون شک، یک **ابزار** سادهٔ **ساواک** «شاه» هستند... به همراه آنها، مأموران سازمان سیا که ۲۵ سال بطور فعّالانه، موقعیّت ایران را کنترل می‌کردند، فعّالیّت می‌کنند.

... این گروه همچنین وابسته به سازمان «پلیس مخفی اسرائیل» نیز هستند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ مصاحبه با «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

سؤال: افرادی که در سال ۵۸ از بین شخصیّتهای مملکتی بوسیلهٔ گروههای منحرف و کافر و ملحد، ترور شدند، همه از آن گروهی بودند که هم اکنون به **حزب‌اللهی** معروفند (از جمله مرحوم «شهید مطّهری»، آقای دکتر «بهشتی»، مرحوم «شهید دکتر مفتّح»، مرحوم «شهید عراقی»، آقای دکتر «باهنر»، مرحوم شهید «قاضی طباطبایی»، مرحوم «شهید قرنی»(۶) و خودشما) ولی هیچکدام از اینهایی که اکنون به «**لیبرالها**» معروفند، در معرض اینگونه خطرات قرار نگرفته‌اند، نظر شما چیست؟

[ج:]... پیش از پیروزی انقلاب هم، دو الی سه سال اخیر، خطوط مشخّص شده بود. حتّی ما در زندان که بودیم حرکت **اسلام صحیح و راستین**، با حرکت **اسلامهای التقاطی و ملّی‌گرایی** که مشوّب و مخلوط با اسلام شده بود، آنجا مشخص بود، چهره‌ها شناخته شده بودند و بعد از انقلاب هم... چهره‌هائیکه این خط را ترویج می‌کردند و سابقهٔ مبارزه با خطوط انحرافی داشتند و یا در همان دوران شکل‌گیری

* دوشنبه ۱۳۶۰/۳/۴.

خطوط، مؤثّر بودند، معلوم بود. آنهایی راکه شما اسم بردید اکثراً سابقه داشتند.

آنروزها مرحوم «مطهّری» سخت به خاطر اصرار بر خطّ اسلام راستین و مبارزه‌اش با انحرافهای گروهها (بیش از انقلاب) مورد بغض قرارگرفته بود. ما خودمان در زندان بایکوت اینها شده بودیم. مرحوم «مفتّح» را مکرّر تهدیدش کردند و به اصطلاح برایش **افشاگری** کردند. به خاطر همین رویه‌ای که با اینها داشت و مرحوم «عراقی» **هم در زندان**، موضع مقابل اینها داشت **و هم بعد از پیروزی** اطّلاعات وسیعی که **در زندان** از اینها و **از خطّ اینها** داشت. مرحوم «قرنی» واقعاً یک **نظامی مسلمان** بود. یعنی شاید برای اینگونه تیپها، یک نظامی مسلمان که در ارتش، می‌توانست نقش اساسی داشته باشند، به عنوان یک مانع تلّقی می‌شد. به طورکلّی به نظر من، بعد از پیروزی و حتّی ماههایی قبل از پیروزی، دست‌اندرکاران ایجاد یک خطّ اسلامی سالم، در حرکت انقلابی ایران، شناخته شده بودند. البته **محدود به این چند نفر نبودند**. خیلی بودند. اینها [تروریستها] هم برنامه‌شان محدود به این چند نفر نبود.

از پاورقی کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک ـ جلد ۱۲»:

«اکبر گودرزی» فرزند «حسن»، در سال ۱۳۲۸ در قریهٔ «اوزان» از توابع «الیگودرز» متولّد شد. در سال ۱۳۵۱ جهت تحصیل در علوم حوزوی به «خوانسار» رفت و پس از مدّتی به شهر قم، مهاجرت کرد و پس از یک سال به تهران آمد و تا سال ۵۶ در مدارس «چهلستون» و «شیخ عبدالحسین»، به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی همزمان با تحصیل، در مساجد مختلفی در تهران به برپایی **جلسات تفسیر قرآن** مبادرت کرد و با اسامی مستعار از قبیل «محمّدی» و «حسینی» به فعّالیّتهای انحرافی پرداخت. و ضمن برقراری ارتباطهای تشکیلاتی، نشریهٔ «فرقان» را راه‌اندازی و از طریق فردی بنام دکتر «ملکی» با **آنطرف مرزها** ارتباط برقرار کرد و به اتّفاق افراد گروه، طرح ترور شخصیّتهای دینی و انقلابی را به اجرا گذاشت. «گودرزی» پس از دستگیری و محاکمه، به اعدام محکوم شد که این حکم در ۵۹/۳/۳ به اجرا درآمد...

گروه [فرقان] به رهبری «علی اکبر گودرزی» که فعّالیّت خود را با **تفسیر قرآن** در مساجد مختلف شهر آغاز کرده بود، ابتدا **به نام «کهفی‌ها»** شکل گرفت و پس از چندی نام «فرقان» را بر خود نهاد و با بیگانگان ارتباط برقرار کرد. و بنا به دستور و رهنمود آنان به شناسایی مؤثّرترین افراد، در تحکیم بنیانهای انقلاب اسلامی پرداخت و ناجوانمردانه به ترور آنان همّت گماشت.

این گروه فعّالیّت خود را از سال ۱۳۵۵ با برگزاری جلسات تفسیر شروع کرد و **جزوه‌هایی** نیز منتشر نمود.

موضعگیری این گروه در برابر رژیم «شاه» از همان ابتدا سؤال برانگیز بود. **افراد گروه، بوسیلهٔ ساواک دستگیر شده ولی به سرعت بدون هیچگونه مسئله‌ای آزاد می‌شدند.** این گروه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با نام «فرقان» فعّالیّت داشت، در نشریّات خود، انقلاب اسلامی ایران را **توطئهٔ دست بیگانگان** قلمداد کرده و دست به ترورهای ناجوانمردانه‌ای زدند که از آن نمونه به شهادت رساندن سپهبد «ولی‌ا... قرنی»، علاّمه «مرتضی مطهّری»، دکتر «مفتّح»، حاج «مهدی عراقی» و... بود.

عوامل این گروه‌ها در پاییز سال ۱۳۵۸ دستگیر، به جزای اعمال خود رسیدند. (سند ۷۵۴۰۷-۳۸۱/۱۴۶۲ ساواک ـ تاریخ ۲۵۳۷/۲/۱۱:)

رهبر گروه کهفی‌ها، آخوندی است بنام «گودرزی» که جمعه‌ها در مسجد «خمسه» حدود خیابان «دولت» صحبت می‌نماید و «گنجه‌ای» و «آشوری» نیز از کادرهای گروه موصوف می‌باشند که امور مربوط به نشریّات گروه، تحت نظارت و شرکت آنان اداره می‌شود و قرار است بزودی مناظره‌ای بین یکی از این دو نفر با «صالحی نجف آبادی» انجام گردد.

«مهدی عراقی» هم اظهار داشته که «آشوری» از جانب گروه «کهفی»ها با او (عراقی) تماس گرفته و در مورد وحدت با کمونیستها و مسائل از این قبیل مذاکره نموده، لیکن بعداً قطع ارتباط نموده...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ یکشنبه ۱۳۵۸/۸/۶:

مخفیگاه بزرگ گروه «فرقان» توسّط مردم و سپاه پاسداران انقلاب کشف شد.

سخنگوی دادستانی کلّ انقلاب جمهوری اسلامی ایران، صبح امروز ضمن اعلام این مطلب گفت:

در این مخفیگاه، مقدار زیادی موادّ منفجره، مسلسل دستی، کتاب و اعلامیّه‌های گروه «فرقان» و مقدار زیادی وجه نقد، بدست آمد..

هنگام ورود پاسداران انقلاب به **خانهٔ تیمی گروه فرقان** واقع در کلاک کرج از افراد گروه فرقان، **کسی در خانه نبود....**

در مخفیگاه تیمی بزرگ گروه فرقان در کرج، این وسایل و ابزار و ادوات بدست آمد:

۱ـ **یک آزمایشگاه مجهّز شیمی** و مقدار زیادی موادّ منفجره... که جهت تشخیص و شناسایی و تحقیقات لازم، به ادارهٔ تشخیص هویّت ارسال شد.

۲ـ بیش از یک تن گوگرد، مقدار زیادی تجهیزات جنگی، نارنجک، ادوات و آلات که برای ساختن فشنگ [و] چاشنی‌های انفجاری بکار می‌رفت و همچنین تعدادی بمب ساعت شمار.

۳ـ دوازده قبضه مسلسل «کلاشینکف» و «یوزی» و «ژ ـ ۳».

۴ـ... تعدادی باطری انفجاری و گاز اشک‌آور.

۵ـ تعداد ۳ دستگاه بی‌سیم.

۶ـ شش کارتن کتابهای چاپ شده و اعلامیّه‌های گروه «فرقان».

۷ـ مبلغ چهار میلیون و پانصدهزار ریال وجه نقدی، تعدادی چک و شناسنامهٔ جعلی بدست آمد...

سخنگوی دادستانی کل، اعلام کرد: **کشف مخفیگاه** تیمی بزرگ «فرقان» **بدنبال شناسایی رهبر گروه فرقان** که چندی پیش مشخّصات او در رسانه‌های گروهی منتشر شد صورت گرفته است.

از کتاب خاطرات «مرتضی الویری»[۷]:

... بسیاری از اعضای **مجاهدین انقلاب اسلامی**، مسلّح بودند. این در زمانی بود که ترور شخصیّتهای اسلامی آغاز شده بود. اوّلین قربانی آن ترورها، آقای «مطهّری» بود که در اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست گروه «فرقان» به شهادت رسید... آقای «هاشمی رفسنجانی» وزیر کشور بود. من به نزد ایشان رفتم و درباره **تشکیلاتمان** با ایشان صحبت کردم و خواستم به ما فقط پنج دستگاه اتومبیل پیکان و پنج دستگاه هم بی‌سیم بدهند. تا بدین ترتیب با گروه «فرقان» و تروریستهای دیگر مقابله کنیم.

دوستی داشتم که در دوران سربازی، با **یکی از این فرقانیها** در یک پادگان بود. او به نزد ما آمد و گفت که یکی از فرقانیها را می‌شناسد و این که دوران سربازی را با هم گذرانده‌اند و می‌تواند در حال حاضر، به آن شخص نزدیک شود و رابطه برقرار کند. ما پذیرفتیم و به دوستم گفتم که با آن شخص، تماس بگیرد و خود را هواخواه او معرّفی کند و بگوید که می‌تواند خانه و امکانات، برایشان مهیّا کند.

دوستم این کار را کرد و آنها که فعّالیّت زیرزمینی داشتند و نیازمند جا و مکان بودند، از گفتهٔ دوستم استقبال کردند. ما خانه‌ای را در اطراف مدرسهٔ رفاه در نظر گرفتیم و یک طبقهٔ آن ساختمان دو طبقه را برای گروه «فرقان» تعیین و طبقهٔ دیگر را گذاشتیم تا مأموران ما در آنجا **شنود** کنند. برای این که شنود کنیم، یک خطّ تلفن هم برایش کشیدیم و یک میکروفن هم در سقف گذاشتیم که به ضبط صوت مأمور ما منتهی می‌شد و او می‌توانست مکالمات غیر تلفنی را ضبط کند.

کارمان تمام شد. گروه «فرقان» در آنجا مستقر شدند. مدّتی گذشت و ما توانستیم از طریق مکالمات آنها، اطّلاعات خوبی کسب کنیم. حتّی رفت و آمدها را نیز با تعقیب کردن پیگیری می‌کردیم و چند کادر قوی، مسئول تعقیب آنها بودند... اطّلاعات ما از شبکهٔ تروریستی «فرقان»، هر روز کاملتر می‌شد و عاقبت زمانی فرا رسید که کلّ شبکه، شناسایی گردید و با کمک نیروهای **کمیتهٔ انقلاب اسلامی** در یک زمان به تمام خانه‌های تیمی آنها حمله شد و همه‌شان یا دستگیر شدند و یا در

درگیری از بین رفتند. بدین ترتیب شبکهٔ تروریستی گروه «فرقان» کاملاً متلاشی شد...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ پنج‌شنبه ۱۳۵۸/۲/۲۰:

پاریس ـ خبرگزاری پارس ـ خبرگزاری فرانسه.

«آیت‌اله العظمی خمینی» رهبر مذهبی ایران، طیّ مصاحبه‌ای که دیروز در پاریس انتشار یافت، آمریکا را متّهم کرد که سعی دارد به انقلاب ایران لطمه وارد کند.

«آیت‌ا... العظمی خمینی» در این مصاحبه که در شهر قم، با نمایندهٔ روزنامهٔ فرانسوی «لوموند» انجام داد، گفت: «امپریالیسم آمریکا، بزرگترین خطر برای ایران محسوب می‌شود.»

وی عمّال آمریکا را مسئول ترور سرلشگر «قرنی» و آیت‌ا... «مرتضی مطهّری» دانست. «آیت‌ا...العظمی خمینی» افزود: **عمّال آمریکا در جریان این ترورها، خود را در پشت سازمان مذهبی دروغین «فرقان» پنهان کرده‌اند و پس از اینکه دستگیر شدند، معلوم شد که از قرآن هیچگونه آگاهی ندارند...**

از گفتگوی «محمود احمدی نژاد»* با روزنامهٔ «کیهان»ـ سه شنبه ۱۳۷۹/۱۱/۱۱:

«امام» فرمودند: «شاه» رفت، «بختیار» هم باید برود. لیبرالها آمدند پشت سر «بختیار» ایستادند و از او حمایت کردند. معتقد بودند «شاه» که رفت، «بختیار» خوب است بماند. در صورتی که بعداً دیدیم «بختیار» عنصر آمریکایی است و می‌خواهد در نبود «شاه»، خلاء وجود او را پر کند....

جالب است که در تاریخ زندگی این گروههایی که مدّعی **مبارزهٔ مسلّحانه** بودند و این گروههای لیبرال، حرکت جدّی بر علیه حکومت «شاه» نیست. گروههایی که

---

* دکتر «محمود احمدی نژاد» استاد دانشگاه علم و صنعت؛ فرماندار آذربایجان غربی در اوایل انقلاب. استاندار اردبیل و مشاور فرهنگی و اجتماعی وزیر فرهنگ و آموزش عالی.

مسلّح بودند، دو تا حرکت در تاریخ از آنها ثبت شده. یک حرکت در **سازمان منافقین** که دو تا عنصر **دست هشتم آمریکایی** را ترور کردند. یک حرکت دیگر از **چریکهایی فدایی خلق** در جنگل **سیاهکل** رفتند. آنجایی که **نه راهی هست و نه جادّه‌ای**، به یک **پاسگاه که سه تا ژاندارم** در آن بود، حمله کردند. بعد **مردم دهات اطراف جمع شدند، اینها را دستگیر کردند و تحویل ژاندارمری** دادند. این دیگر اوج حرکت مسلّحانهٔ آنها بوده.

اما از آن طرف، **سازمان منافقین** صدها نیروهای انقلابی را به **عنوان سازماندهی** تحویل گرفت **و به بهانهٔ تحوّل ایدئولوژیک** تحویل **ساواک** داد. درون خودش ترور کرد. گرچه شعارها **برعلیه** آمریکا و «شاه» بود، اما بیایند گزارش کار بدهند که در عرض پانزده سال چه کردند؟

هر چه نیرو **جذب** کردند، از آن طرف **تحویل ساواک** دادند. این یک مکانیزمی بود که به اعتقاد من، آمریکا برای جذب و انهدام نیروهای انقلابی ایجاد کرده و موفّق هم بود. چقدر جوانهای دانشجو و انقلابی جذب اینها شدند و به ساواک تحویل داده شدند که درزندانها پوسیدند یا اعدام شدند؟

قبل از انقلاب **سه شیوهٔ مبارزاتی** و یک شیوهٔ سکوت مطرح بود. شیوهٔ اوّل، جنگ مسلّحانه بود. این شیوه برگرفته از آموزه‌های مارکسیستها بود [شوروی محوری] معتقدان به این شیوه، **سازمان منافقین، چریکهای فدایی خلق، سازمان پیکار، رزمندگان راه کارگر**؛ [تحت] تأثیر افکار مارکسیستی معتقد به **مبارزهٔ چریکی** بودند. استدلال اینها این بود که این حکومت خشن وابسته، از چنان قدرتی برخوردار است که جز با مبارزهٔ طولانی چریکی، آن هم به رهبری گروهها و سازمانهای متشکّل؛ از قبیل چریک فدایی و مجاهدین خلق امکان‌پذیر نیست.

شعارشان هم این بود: تنها ره رهایی، راه مجاهدین است. در آن فضای خفقان که با یک کتاب شعار و یا اعلامیّه، آدم به سلّولهای انفرادی و شکنجه‌های بسیار سنگین محکوم می‌شد و در شرایطی که انسان در خانه‌اش احساس امنیّت نمی‌کرد، این

شعار جاذبهٔ زیادی داشت و بسیاری از نیروهایی که انگیزه‌های انقلابی داشتند، جذب اینها شدند، این یک شیوهٔ مبارزه بود.

شیوهٔ دوّم، شیوهٔ لیبرالها بود. لیبرالها می‌گفتند مبارزهٔ مسلّحانه فایده ندارد، البته مستقیم نفی نمی‌کردند. می‌گفتند ما باید از داخل نظام شاهنشاهی و از طریق مبارزهٔ پارلمانی، وارد مجلس شویم و با قانون، قدرت «شاه» را محدود کنیم. یعنی بگوییم «**شاه» سلطنت کند، حکومت نکند.** قانون اساسی را اجرا کند. این شیوهٔ سازشکارانه هم، برای خیلی‌ها جاذبه داشت. عدّهٔ زیادی، خواهان تغییر شرایط بودند، امّا آمادگی برای هزینه کردنهای سنگین نداشتند. دوست داشتند زندگیشان را بکنند، ضمناً تحوّلی هم اتّفاق بیفتد.

جریان انحرافی سکوت و سازشی هم با عنوان **انجمن حجّتیه** وجود داشت. اینها در واقع **صحنهٔ مبارزه** را از حکومت «شاه» و آمریکا به عناصر دست چهارم و پنجم آمریکا و «شاه» **تغییر می‌دادند.** این هم برای یک عدّه‌ای که می‌خواستند انگیزه‌های انقلابی خودشان را آنجا مستهلک کنند، جاذبه داشت.

شیوهٔ سوّممبارزه، شیوه‌ای بود که امام «مطرح» کرد. «امام» فرمودند، شیوهٔ مبارزه، مردمی، اسلامی و منفی است. به این معنا که با حضور مردم و استفاده از انگیزه‌های اسلامی، مبارزه کنید.

اصلاً" این سه شیوه، با هم نقطهٔ مشترکی ندارند...

نقل از کتاب «پس از بحران»ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

سه شنبه ۵ بهمن [۱۳۶۱]

... آقای («خسرو) تهرانی»* از اطّلاعات نخست‌وزیری آمد و راجع به سایتهای باقیماندهٔ [شنود روسها توسّط] آمریکا گفت. نگهداری آنها در اختیار کمیسیون

* نام کامل این فرد نیمه مخفی! «خسرو قنبری تهرانی» است.

مشترکی از **سپاه** و **نیروی هوایی** و **نخست وزیری** است. و دستگاههای پیچیده‌ای دارد که آمریکایی‌ها در زمان «شاه»، برای کنترل شوروی آورده‌اند و پس از انقلاب، آنها را ناقص کرده و رفته‌اند. ما توانسته‌ایم رمز آنها را کشف کنیم...

از مصاحبهٔ «علی فلاّحیان» با روزنامه «جام جم»* :

«خسرو تهرانی» ـ قبل از انقلاب **عنصر مجاهدین خلق** بود، اما بعد از انقلاب با **مجاهدین انقلاب فعّالیّت** کرد و یک نیروی اطّلاعاتی **تودار** است. به لحاظ اطّلاعاتی ایشان را خیلی قوی نمی‌دانم، امّا نوع برخورد ایشان به گونه‌ای است که افراد فکر می‌کنند، خیلی آدم پیچیده و مرموزی است...

نقل از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

سه شنبه ۱۹ آبان [۱۳۶۰]

... عصر آقای («خسرو) تهرانی» **مسئول اطّلاعات کشور** آمد و گزارشی از پیشرفت کارهای ضدّ **اطّلاعاتی** داد. از عدم فعّالیّت اطّلاعاتی اکثریّت سفارتخانه‌های اجانب، در ایران گفت و معتقد است فقط چند سفارت فعّالیّت اطّلاعاتی دارند...

از یادداشتهای پراکندهٔ محقّق در «تحلیل محتوای تفکّر خواصّ جریانات سیاسی»:

«**خسرو قنبری تهرانی**» **مقاله**‌ای «امنیّتی سیاسی» تحت عنوان «مبانی امنیّتی رژیم شاه و علل بی‌ثباتی آن»، جهت طرح در «همایش توسعه و امنیّت عمومی» (اسفند سال ۷۵) ارائه نمود، که در آن، با تقسیم‌بندی امنیّت در دو قسم **سخت افزار** و **نرم‌افزار**، دلیل بی‌ثباتی امنیّتی «شاه»ـ که منجر به سقوط وی گردید ـ **در اختیار داشتن برخی از سخت‌افزارهای امنیّت** و لیکن **فقدان نرم افزار لازم برای برقراری آن**

* یکشنبه ۱۳۸۰/۳/۱۳.

جمع‌بندی گردیده است.

مقالهٔ «خسرو» با این جمله شروع می‌شود:

«انقلاب اسلامی ایران، در سال ۱۳۵۷ در حقیقت به منزلهٔ شوکی بود که اغلب اندیشمندان را گیج کرد...»

سپس با بررسی سه مؤلّفهٔ ۱ـارتش و دستگاه سرکوب ۲ـبوروکراسی و حزب و ۳ـ منابع نفتی، به عنوان **سخت افزار قدرت** از سوی رژیم «شاه» به بررسی تاریخی عملکرد این سه ابزار **اِعمال امنیّت** می‌پردازد.

در قسمتی از بررسی مؤلّفهٔ اوّل می‌نویسد:

«... بعد از سال ۱۳۳۲، ارتش به عنوان **رکن اصلی** دستگاه سیاسی، ظاهر شد و «شاه»، خود به عنوان «**فرماندهٔ کلّ قوا** و چهرهٔ اصلی رژیم شبه نظامی سالهای بعد از کودتا، محسوب گردید. «شاه» توانست قدرت خود را با کنترل بر ارتشی که مافوق قانون اساسی به حساب می‌آمد، سامان دهد...»

در قسمتی از بررسی مؤلّفهٔ دوّم هم می‌خوانیم: «یکی از **ابزار**های ساخت **قدرت مطلقه، رهبری** است... با آنکه بعد از کودتا، فعّالیّتهای احزاب سیاسی ممنوع شده بودند، اما در اواخر دههٔ ۳۰ «شاه» تصمیم گرفت دو حزب رسمی «**ملیّون**» و «**مردم**» را تأسیس کند، تا حدّاقل به شکل صوری هم که شده، یک نظام سیاسی رقابتی به وجود آورد و بتواند اعضای بالقوّهٔ مخالف را نیز ردگیری نماید.

حزب ملّیون را دکتر «**منوچهر اقبال**» نخست‌وزیر رهبری می‌کرد و حزب مردم را «**امیر اسدا... علم**» که به ظاهر تصویرگر یک حزب مخالف، **طرفدار اصلاحات** و آزادی زنان بود... با شکست، این احزاب، در سالهای ابتدای دهه ۴۰ جای خود را به حزب «**ایران نوین**» [کارگزاران بعدی نظام قدرت] دادند که به وسیلهٔ «حسنعلی منصور» که یکی دو سال بعد نیز نخست‌وزیر شد، تأسیس گردید... حزب مزبور را می‌توان از یک رویکرد به عنوان ابزاری در ساخت **قدرت جدید**، آن هم از نوع **مطلقه** محسوب نمود.

هر چند که بعضی اوقات، مورد استثنایی هم مشاهده می‌شود. بدین ترتیب که

احزابی مشابه این حزب، در کشورهایی توانسته‌اند راه توسعهٔ سیاسی را تسهیل کنند. حزب «ایران نوین» نخستین حزب درباری بود که توانست بر مجلس و دولت مسلّط شود. این حزب به سرعت جذب حکومت شد و از **ساواک** و **نخست‌وزیری** کمک مالی گرفت. بطوری که بسیاری از وظایفی را که به عهدهٔ دولت بود، این حزب انجام می‌داد.

حزب «ایران نوین» در واقع مولود **پیروزی دربار** در نزاع قدرت بود. چنانچه بر تمام اتّحادیّه‌های کارفرمایی، اتّحادیّه‌های کارگری، اصناف بازار و تعاونیهای روستایی کنترل داشت...

در سال ۱۳۵۰، حزب «ایران نوین»، ۶۷ روزنامه و مجلّه منتشر کرد و شبکهٔ **کاخ جوانان** را در کشور تأسیس کرد و حتّی دانشکده‌ای برای تربیت مدیران سیاسی آینده، تأسیس نموده بود. این حزب در سال ۱۳۵۴، مدّعی گردیدکه دارای **دویست هزار عضو** می‌باشد و از ۲۶۸ کرسی مجلس، ۲۲۹ کرسی را در اختیار دارد. حزب «ایران نوین»، در عمل چیزی بیشتر از **ابزار قدرت دربار** نبود و «شاه» خود نیز در کنوانسیونهای حزب شرکت می‌کرد، به عبارتی وظیفهٔ این حزب، تطبیق سیاستهای دولت و مجریّه و مقنّنه با نظریات «شاه» بود. سرانجام نیز وقتی «شاه» احساس کردکه حزب به عنوان ابزار جلب حمایت سیاسی برای رژیمش، به خوبی عمل نمی‌کند؛ آن را منحل کرد. حزب «ایران نوین»، همانند احزاب قبلی، هیچ وقت از مشروعیّت مردمی به عنوان یک نهاد نمایندگی برخوردار نبود. همانگونه که قبلاً" نیز بیان شد، بیشتر اعضای آن، فقط برای برخورداری از حمایت و فرصتهای گسترده در جهت ترقّی (Rant) جذب آن شده بودند. در اواخر سال ۵۴ «شاه» که از این حزب و حزب تقریباً مردهٔ «مردم» ناراضی بود، آنها را منحل کرد.

«شاه» که تحمّل حتّی انتقادهای محدود نظام دو حزبی را نداشت، یک حزب واحد بنام «رستاخیز» [جهت ایجاد بیشتر مشارکت] را جانشین آن دو حزب نمود.

این حزب نیز **وارث** بیشتر نهادهای حزب ایران نوین بود... «رستاخیز»، اقدامات

تحمیلی و تطمیعی زیادی برای عضوگیری انجام داد، بطوری که تعداد اعضای آن را به ۵/۴ میلیون نفر رساند. اما این حزب نیز مانند سلف خود، فاقد مشروعیّت بود. **حربهٔ اصلی** حزب رستاخیز، **فرصتهای ویژه‌ای** بود که در اختیار اعضا قرار می‌داد...»

«خسرو قنبری تهرانی» همچنین در بررسی مؤلّفهٔ بوروکراسی متمرکز، چنین تحلیل می‌کند:

«...یکی از ویژگی‌های بارز دولتهای مطلقهٔ مدرن (پیشرفته)، گسترش اداری متمرکز است. بوروکراسی مدرن (از نوع «ماکس وبر») با بوروکراسی دولت «پاتریمونیالیستی» قرن ۱۹، تفاوت اساسی دارد.

بوروکراسی مدرن یا پیشرفته، اساساً چارچوب عقلانی ـ قانونی دارد، **لیکن در ایران** ساخت قدرت پاتریمونیالیستی ([توضیح پانوشت:] W.G miller, political organization in Iran:...) یا ساخت **قدرت مطلقه، مانع** تبدیل آن به دیوانسالاری **عقلانی** شد.

اگر بپذیریم که در دوران «شاه»، ساخت قدرت از «پاتریمونیالیسم» به ساخت «مطلقه» تبدیل شده بود (علیرغم وجود قانون اساسی مشروطه و عدم جواز آن)، می‌بایست تحوّلات متناسبی در دستگاه اداری، صورت می‌پذیرفت. امّا **در این دوره**، ملاحظه می‌کنیم که دولت مطلقه در ایران به دلایل تاریخی، دست به انجام تغییرات و اصلاحات در برخی از **حوزه‌های** زندگی **اجتماعی** می‌زند؛ به طوری که انجام چنین تغییراتی را نیازمند بوروکراسی به عنوان یک ابزار قدرت می‌نماید.

مبانی این بوروکراسی از دوران «شاه» شکل گرفت؛ یعنی از همان زمان «محمدرضا» که ساخت قدرت مطلقه از سال ۱۳۴۰ با تمرکز اداری شدّت یافت. در این دوران یعنی سال ۱۳۴۰ به بعد «پارلمانتاریسم» در ایران هیچ گونه وجهی نداشت. چنانکه ما (شاهد) رشد فزایندهٔ قوّهٔ مجرّیه هستیم. سازمانهایی مانند **شرکت نفت، سازمان برنامه** و **وزارت اقتصاد** از جمله این مؤسّسات بودند.

اگر چه در قانون اساسی مشروطه، **مسئلهٔ شوراهای** استان و شهرستان پیش‌بینی

شده بود، اما با توجّه به ساخت قدرت مستتر، در عمل این شوراها، هیچ گونه قدرت واقعی نداشتند. قاعدهٔ کلّی در این زمان، تمرکز و تعیین انتصاب از مرکز بود. مسئله ایجاد و عدم تمرکز اداری نیز، تناسب چندانی با ساخت قدرت مستتر نداشت. از لحاظ نظری، دولت «پهلوی» دارای مجلس به ظاهر مستقل بود، اما در عمل دستگاه نیرومند اجرایی، بر قوّهٔ مقنّنه سیطره داشت. در واقع قوّهٔ مجریّه نیز نبود بلکه شخص «شاه» بود که تصمیم‌گیری می‌کرد... حتّی اصلاحات باصطلاح سفید «شاه» نیز از طریق همه پرسی به تصویب رسید. یک سازمان قدرتمند بنام «**بازرسی شاهنشاهی**»، تحت نظر خود «شاه» تشکیل شده بود که وظیفه داشت در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی به نحو گسترده‌ای مشارکت کند و امور را به اطّلاع **شخص اوّل مملکت** برساند. این سازمانها به تبع [؟] **در مقابل مجلس مسئولیّتی نداشتند.**

ساخت قدرت مطلقه، نه تنها مبتنی بر روابط شخصی **است**، بلکه **موجب از بین رفتن نهادها** از عرصهٔ سیاست و گسترش روابط فردی و شخصی شدن سیاست **می‌گردد**. فرآیند سیاست به عبارتی در اینجا غیررسمی می‌شود.

چنین ساخت قدرتی، موجب پیدایش باندها (دسته‌ها) و گروههای **قدرت طلب** در **حول مراکز مهمّ تصمیم‌گیری** و یا **اشخاص** قدرتمند **می‌شود**. چنین باندهایی (دسته‌هایی) معمولاً" در انتظار فرصتهای مناسب، برای رسیدن به قدرت مشارکت و رقابت به وجود می‌آورند. انقلاب سفید «شاه»، اوج اقتدار دربار محسوب می‌شد. بطوری که راه هرگونه **مشارکت** و رقابت سیاسی را خارج از باندهای (گروههای) قدرت و یا «دوره‌های» دربار، بسته بود.

«دوره» در واقع، گروه با نفوذ غیررسمی بود که بواسطهٔ علایق مشترک، بیشتر حرفه‌ای و خانوادگی، مذهبی، فکری و یا سیاسی، به طور غیررسمی در پیرامون هم جمع می‌شدند.... باید اذعان داشت که در صورت فعّالیّت احزاب و نهادهای سیاسی این دوره فاقد تنش [احتمالاً" منظور «نقش» می‌باشد؟] سابق می‌گردید و

خصلت شخصی شدن سیاست نیز تعدیل می‌یافت. ([پاورقی:] J.Bill, the poletics of iran...?)

... در دورهٔ «شاه»، برای اینکه شخصی بتواند پلّه‌های ترقّی را طی کند، احتیاج به سه عامل داشت: وابستگی خانوادگی، ثروت و تحصیلات... برای رسیدن به مقامات بالای اجرایی به غیر از شانس وابستگی به هزار فامیل، راه دیگر نفوذ از طریق مقامات صاحب منصب تحصیل کرده‌ای بود که «شاه» به آنها اعتماد زیادی داشت.

در تحقیقاتی که در این مورد انجام گرفته، اشاره‌ای به یک دورهٔ ۱۱ نفره نیز شده است که بین سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ ازکشور فرانسه دانش‌آموخته گشتند و سپس به درجات بالایی چون: نخست‌وزیری، وزارت و سفارت دست یافتند ([پاورقی:] M.Zonis, the political Ellite of Iran...?)

در این هنگام، وقتی سیاست، غیررسمی و شخصی می‌شود، به تبع [؟] باندبازیها (گروه بندیها) نیز زیاد می‌گردد و با وجود ساخت **قدرت مطلقه**، جایی برای نهادسازی باقی نمی‌ماند.

«شخصی شدن سیاست» باعث شده بود که امنیّت ملّی نیز در نظر «شاه» تعریف دیگری پیدا کند. بوروکراسی بشدّت متمرکز، تشکیل دولت مطلقه، **عدم وجود جامعهٔ مدنی** مستحکم و احزاب سیاسی؛ مفهوم امنیّت ملّی را به امنیّت شخص «شاه» و امنیّت دربار تغییر داده بود...»

در بررسی مؤلّفهٔ سوّم یعنی درآمدهای نفتی به عنوان ابزار سیاسی، بررسیهای خود را چنین جمع‌بندی و ارائه می‌نماید«... **شرکت نفت** به عنوان شرکتی مجزّا از دستگاه بوروکراسی، تحت کنترل دربار قرار داشت و رئیس آن بوسیلهٔ «شاه» تعیین می‌شد .. **بنیاد «پهلوی»** نیز یکی از وسایل کنترل و تمرکز منابع قدرت مالی، در دست گروه حاکم بود. این بنیاد در ظاهر خیریّه، امّا در واقع شبکهٔ گستردهٔ مالی، تجاری، صنعتی، کشاورزی، بانکداری داشت و در آنها سرمایه‌گذاری می‌نمود. بدینسان

دربار نیز به عنوان مرکز ساخت دولت مطلقه، منابع عمده‌ای در دست داشت و دستگاههای لازم برای مصرف آنها ایجاد کرده بود. افزایش درآمدهای نفت از سوی دیگر، مشکلات زیادی را برای کشور به وجود آورده بود. اتلاف زیاد پول و اسرافهای بی‌حساب و سرمایه‌گذاری در زمینه‌های بی‌ارزش و غیرضروری، تورّم شدید، افزایش شدید واردات کالاهای مصرفی، مهاجرت‌های سریع به شهرها و ریخت و پاشهای بی‌مورد مانند جشنهای شاهنشاهی و جشن هنر، از عوارض این افزایش نفت بود. مثلاً" در سال ۱۳۵۴ خسارت معطّلی کشتی‌های حمل کالا، به بیش از یک میلیارد دلار رسید. مقدار زیادی از درآمدهای نفتی جدید دولت نیز صرف **طرحهایی** شد که اگر چه از جلوه و شکوه ظاهری خاصّی برخوردار بودند، امّا ارزش واقعی اقتصادی نداشتند. از قبیل تجهیزات نظامی پیشرفته، نیروگاههای اتمی، تجهیزات غنی کردن اورانیوم، خرید سهام شرکت «کروپ» آلمان و حتّی کمکهایی که به کشورهای خارجی مانند: مصر صورت می‌گرفت و یا کمک در جهت سرمایه‌گذاری برای پیشگیری از زیر آب رفتن شهر «ونیز» ایتالیا، از جمله آنها بود...»

در قسمتهایی از جمع‌بندی نهایی مقالهٔ فوق، «تهرانی» به بحث پیرامون رسمیّت دادن به مشروعیّت چنین می‌پردازد: «رسمیّت دادن به مشروعیّت: در سال ۱۳۳۰ که «مصدّق» نخست‌وزیر شد، ائتلاف نسبتاً گسترده‌ای تحت رهبری «مصدّق» شکل گرفت. «مصدّق» سعی داشت نفت را ملّی کرده، اختیارات «شاه» را محدود نماید. اما کودتای ۲۸ مرداد، در واقع نقطهٔ عطفی در تاریخ ایران شد و اجازه نداد روند اصلاحات «مصدّق» در مملکت ریشه بگیرد.[؟!]* «مصدّق» به خاطر مبارزات ضدّ انگلیسی خود و برقراری نوعی دموکراسی[؟!] در ایران، با مخالفت «شاه» مواجه گردید و سپس کابینه‌اش توسّط کودتایی سرنگون شد. و بدین‌ترتیب «شاه»، با انجام کودتای ۲۸ مرداد که در خارج طرح‌ریزی شده بود، جانشین «مصدّق» گردید. با

* در پاسخ جدّی به این تحلیل غلط و تحریفی، متن مختصر شدهٔ بعدی به قلم شهید «سیّد حسن آیت» را نیز مطالعه بفرمایید.

توجّه به این موضوع، بیقین رژیم «شاه» نمی‌توانست از استقلالی مشروع، برخوردار شود. چراکه بعد ازکودتا، به شیوه‌ای نامشروع به قدرت رسیده بود و پادشاهی وی نیز، نامشروع تلقّی می‌شد. باید به خاطر آورد که در شهریور ۱۳۲۰ نیز «رضاخان» از کار برکنار و پسرش با وساطت عناصر خارجی بر تخت سلطنت نشست که این امر خود با استقلال منافات داشت... «شاه» برای مقابله با انتقاداتی که از او می‌شد، ادّعای ناسیونالیست بودن مثبت را داشت و در مقابل، «مصدّق» را دارای احساسات ناسیونالیستی منفی می‌دانست که به ادّعای «شاه» چیزی جز بیچارگی و آشوب برای ایران به ارمغان نیاورد ([:] «ریچارد کاتم»، ناسیونالیسم در ایران...) **در غیاب سایر منابع مشروعیّت، یک رژیم می‌تواند با به اجرا گذاشتن سیاستهای مردمی، کسب مشروعیّت کند.** سیاستهای رفاه اقتصادی، آموزش رایگان، بهداشت عمومی نیز در این زمینه می‌تواند مفید باشد. بعضی ازکشورها مثل: کره جنوبی و برزیل توانسته‌اند از همین طریق، مشروعیّت کسب کنند. امّا دربارهٔ رژیم شاه، باید بگوییم که حتّی برنامهٔ اصلاحات ارضی نیزنتوانست برای «شاه» کسب مشروعیّت نماید؛ بلکه باعث خشم بیشتر مردم شد... نتیجه‌گیری: چنانچه در این نوشتار نیز عنوان شد، مشروعیّت رژیم، یک ضرورت برای امنیّت ملّی در بسیاری ازکشورهای **جهان سوّم** به شمار می‌آید که البته این استدلال با بررسی موردی ایران به وضوح [و چه وضوحی؟!] بارز شد.

رژیم «شاه» بطور جدّی نامشروع قلمداد می‌گردید، چون ادّعای او مبنی بر داشتن استقلال، پذیرفته نبود.

رژیم «شاه» به مثابه ابزار یک قدرت سیاسی تلّقی می‌شد که سیاستهای آن بطور کلّی در خدمت منافع توده مردم نبود. ناکامی رژیم «شاه»، درکسب مشروعیّت گسترده، منجر به وقوع ناآرامیهایی در ایران و به تبع شکل گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شد. «شاه» همیشه بطور دقیق از ناآرامیهای ایران باخبر می‌شد... سیاستهای نظامی‌گری، رهبری و درآمدهای نفتی نیز نتوانستند برای او کسب

مشروعیّت نمایند تا او قادرگردد، امنیّت ملّی را برقرار سازد. بنابراین فقدان مشروعیّت، به مثابه تهدیدی جدّی برای برقراری امنیّت تلقّی می‌شود و به عبارت دیگر «شاه» هرگز نتوانست از سخت افزار امنیّتی که در اختیار داشت به درستی استفاده کند. البته باید به رابطه دست نشاندگی (که بعد از سال ۱۳۳۲ در ایران بوجود آمد) نیز اشاره نمود و درتحلیل عدم مشروعیّت مدّنظر قرار داد. چراکه این رابطه بر سیاست داخلی کشور دست نشانده، تأثیر سوء برجا می‌نهد... دولت دست نشانده اگر بسیار خود مختار شود، ممکن است سیاست آن روز به روز از منافع و نیازهای ضروری جامعه دورترگردد و بدین ترتیب مشروعیّت خود را هر چه بیشتر از دست دهد و به تبع[؟] با ناآرامیهای سیاسی خاصّی روبرو شود و حتّی انقلابی بوقوع پیوندد. یعنی همان واقعه‌ای که در مورد ایران اتّفاق افتاد.»

از کتاب «نگرشی کوتاه بر نهضت ملّی ایران» ـ نوشتهٔ شهید «حسن آیت»:

جنبش ملّی کردن نفت را می‌توان بحث سرآغاز جنبش‌های ضدّ استعماری در کشورهای زیر سلطه و مبارزه علیه «**استعمار جدید**» دانست. نقطهٔ اتّکای جنبش، افکار توده‌های متوسّط شهری روشنفکر و نیمه روشنفکر و در ابتدای کار، بخشی از توده‌های مسلمان بوده و عامل خارجی که امکان شکل‌گیری جنبش را می‌دهد، اوضاع و احوال بین‌المللی و اختلافات و رقابتهای انگلیس و آمریکا بر سر تصاحب منابع ثروت جامعه بود. لهذا حکومت ملّی «مصدّق» قبل از آنکه اتّکاءش به نیروی بالفعل مردم باشد، متّکی بنوسانات اوضاع و احوال بین‌المللی بوده و متأسّفانه تا آخر حکومت هم، همین نقطهٔ اتّکاء را حفظ کرده وکوششی درجهت جایگزین کردن حمایت بالفعل مردم بعمل نمی‌آید و نتیجهٔ نهضت، با یک کودتای بدون عکس‌العمل، شکست می‌خورد.

علل شکست جنبش ملّی شدن نفت:

علیرغم شکوهمندی مبارزات ملّی در زمان «مصدّق»، بررسی کلیّهٔ علل و

عواملی که منجر به شکست عظیم مزبور شده و پیروزی خلق مسلمان ما را سالیان دراز به تعویق می‌اندازد، ضروری است. فهرست وار به بررسی علل مزبور بپردازیم:

۱ـ **مکتبی نبودن مبارزه:** مبارزات ملّی کردن نفت، صرفاً یک مبارزهٔ «ملّی» بود و ایدئولوژی دوران ساز و انسان‌ساز اسلام بر آن حاکمیّت نداشت. طبعاً هدفهایش نیز مقطعی، کوتاه وجبهه‌ای بود و بطریق اولی قادر به بهره‌گیری از ایمان و اعتقاد توده‌های میلیونی مردم مسلمان، نمی‌توانست باشد. یکی از موارد **اختلاف مهمّ «کاشانی» و «مصدّق»** بر سر همین مسئله بود.... بطور خلاصه «مصدّق»... به شعار «دین از سیاست جداست» مؤمن ومعتقد بود...

۲ـ **ضعف رهبری:** الف ـ رهبری فردی: رهبری جنبش ملّی کردن نفت، خصوصاً پس از سی‌تیر ۱۳۳۱ منحصراً در اختیار شخص «مصدّق» قرارگرفت... ب ـ روحیّهٔ غیرانقلابی: اگر چه «مصدّق» نسبت به سایر رجال و اکثریّت قریب به اتّفاق همکارانش انقلابی‌ترین عنصر بود، ولی با معیارهای اسلامی، نمی‌توان وی را یک انقلابی دانست. توان برخورد انقلابی با مسائل خصوصاً مسئلهٔ اصلاحات را نداشت... ج ـ عدم قاطعیّت در قبال ضدّ انقلاب: ... «مصدّق»... حتّی پس از ۳۰ تیر که قدرتی نسبی بدست آورده بود، با ضدّ انقلابی که حیات جنبش را تهدید می‌کرد، برخورد «قانون» توأم با مماشات می‌کرد. مسبّبین کشتار سی‌تیر ۳۱، عاملین قتل «افشار طوس» و عاملین حوادث ۹ اسفند ۳۱ (و در رأس آنها «شعبان جعفری» (بی‌مخ) در آن روز مسلّح و سوار برجیپ در منزل «مصدّق» را شکسته و وارد شده بودند)، جملگی آنقدر در زندان به انتظار ماندند، تاکودتای ۲۸ مرداد به ثمر رسید و به عنوان «قهرمانان ملّی» آزاد شدند... د ـ عدم حاکمیّت ایدئولوژی بر رهبری:... «مصدّق» با وجود مسلمان بودن (مسلمان سنّتی) مسلّح به جهان‌بینی توحیدی نبوده و به ایدئولوژی اسلام، بعنوان یک مکتب حاکم بر اعمال فردی و اجتماعی، ایمان نداشت. از قرار معلوم رساله‌ای در **ردّ تعدّد زوجات** نوشته است و این نشانگر عدم عمق و آگاهی‌های لازم از اعتقادات اسلامی و **عدم شناخت** نسبت به کم وکیف

مسئلهٔ تعدّد زوجات می‌تواند باشد.

به همین دلیل شعار **دین از سیاست جداست** را مطرح کرده و صریحاً از مداخلهٔ پیشوایان دینی در امور سیاسی، اظهار نارضایتی می‌کرد. بسیاری از همکاران وی نیز پیرو چنین اعتقادی بوده و هستند.... فقدان ایدئولوژی مشخّص در رهبری نهضت ملّی ایران، سبب شد که جنبش مزبور شکل یک «جبههٔ ملّی» را بخود گیرد. البته شاید در آن دوران «جبههٔ ملّی» بعنوان راه حلّی برای مقابله با استعمار درکشورهای زیر سلطه، تلقّی می‌شد، ولی تجربیات تاریخی («جبههٔ ملّی ایران»، مصر در زمان «ناصر» و حتّی الجزایر و فلسطین) نشان داد که اینگونه جبهه‌ها قادر به حلّ نهایی مسائل جامعه نبوده و در تمام مراحل، از قاطعیّت کافی برخوردار نیستند...

۳ـ **فقدان کادرها و تشکیلات اصیل انقلابی:** ... بدلیل فقدان کادر و عدم اتّکا به یک تشکیلات صالح است که «مصدّق» علی‌رغم در دست گرفتن **فرماندهی کلّ قوا** و «**اختیارات تام**» پس از سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱، قادر به کنترل ارتش و تغییرات بنیادی در جامعه نمی‌شود.

۴ـ **اختلافات درونی نهضت ملّی ایران:** ... سرآغاز اختلافات این دو رهبر، از فردای قیام سی تیر ۱۳۳۱ است. «کاشانی» مسئولیّت قیام سی تیر را یک تنه بدوش کشیده و در این زمینه تا سر حدّ فداکاری پیش رفته بود. وی [آیت‌ا... «کاشانی»] فردای قیام پیروزمردم شاهد تحوّلاتی شد که خونش را بجوش آورد:

[«سهام السّلطان] بیات» (**خواهرزادهٔ** «مصدّق»، **جاسوسی** که در دوران دیکتاتوری «رضاخان» مدّتهای طولانی نمایندهٔ مجلس شورای فرمایشی بود و حتّی بعد از شهریور سال ۱۳۲۰، در زمان اشغال ایران از طرف متّفقین در سایهٔ حمایتی که انگلیسی‌ها از او می‌کردند، بوسیلهٔ نظام استبداد به نخست‌وزیری هم رسیده بود و بعنوان **جاسوس شناخته شدهٔ انگلیسیها** معروف بود) از طرف «مصدّق» در رأس شرکت نفت گماشته شد.

[«رضا] فلاّح» (از جاسوسان و سرسپردگان شرکت نفت انگلیس که به پاداش

جاسوسی‌ها، از دولت انگلیس مدال طلا گرفته بود و توسّط «مصدّق» در پست حسّاسی در شرکت نفت قرار گرفت)... و «شاهپور بختیار» [به پست حسّاس معاونت وزارت کار منصوب شد] که اسناد جاسوسی آنها در **منزل «سدان»** [رئیس ادارهٔ اطّلاعات شرکت نفت] بدست آمده بود و **خود** «مصدّق» این اشخاص را در شمار **عمّال درجهٔ اوّل انگلستان** قلمداد کرده بود، ناگهان به مقامات بالای شرکت نفت، منصوب شدند!

«سرلشکر وثوق»، **فرماندهٔ** ژاندرمری **حکومت** ۵ روزهٔ «**قوام**» که جلوی کفن پوشان عازم تهران را در **سی تیر** گرفته و آنها را بگلوله بسته بود، معاون وزارت دفاعی شد که وزیرش خود «مصدّق» بود!

سرتیپ «دفتری» (**برادرزادهٔ** «مصدّق») و همان کسی که در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ با اهانت و حتّی فحش و ناسزا، «کاشانی» را از منزل بیرون آورده و **بقلعهٔ فلک الافلاک** تبعید کرده بود، **رئیس گارد مسلّح گمرک** می‌شود!

«کاشانی» از این انتصابات، سخت برآشفته و طیّ نامه‌ای که دو سه روزی پس از سی تیر برای «مصدّق» می‌نویسد، اظهار می‌دارد: «... شما خودتان بهتر می‌دانید که من تاکنون در انتصابات شما هیچگونه دخالتی نکرده و نظر مثبتی نداده و در دو بار هم ضمن اعلامیّه‌ای این مطالب را به نظر عمومی رسانیده‌ام. ولی برای مصلحت و خیرخواهی می‌نویسم آقای سرلشگر «وثوق» روز سی‌ام تیر، جمعی کثیر را کشت، صلاح نیست معاون شما باشد. اقتصاد شریان مملکت است. دکتر «اخوی» برای این کار خوب نیست ([«شهیدآیت»:] و چه خوب تشخیص داده بود. وی همان کسی است که [بعداً] در مجلس فرمایشی بیستم، نمایندهٔ اوّل تهران و رئیس مجلس شد.) و بجای آقای «نصرت‌ا... امینی» شخص با استخوان‌تری بگذارید و اگر بنا باشد جریان بدین منوال ادامه یابد، ناچارم تهران و بلکه ایران را ترک گفته و از صحنه سیاست خارج شوم...»

«مصدّق» در پاسخ به «کاشانی» در تاریخ ششم مرداد ۳۱، بدون مقدّمه چنین

می‌نویسد: «بعرض می‌رساند... نمی‌دانم در انتخاب سرلشکر «وثوق» و یا آقای دکتر «اخوی» که بدون حقوق برای خدمتگزاری حاضر شده‌اند و همچنین آقای «نصرت‌ا... امینی» که از فعّال‌ترین اعضای نخست‌وزیری هستند، حضرتعالی چه عیب و نقصی مشاهده فرموده‌اید که مورد اعتراض واقع شده‌اند.

بنده **صراحتاً** عرض می‌کنم که تاکنون در امور اصلاحی، عملی نشده و اوضاع سابق مطلقاً تغییر ننموده است و چنانچه بخواهند اصلاحاتی بشود باید از مداخله در امور، مدّتی خودداری فرمایند خاصّه اینکه هیچگونه اصلاحاتی ممکن نیست، مگر اینکه متصدّی، مطلقاً در کار خود آزاد باشد. اگر با این رویه موافقند، **بنده** هم افتخار خدمتگزاری را خواهم داشت والاّ چرا حضرتعالی از شهر خارج شوند، **اجازه فرمایند، بنده از مداخله در امور خودداری کنم.** والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته ـ دکتر «محمّد مصدّق» ... »

«کاشانی» با دادن «اختیارات تام» به «مصدّق» مخالف بود و می‌گفت: «... دکتر «مصدّق» که تاکنون هر چه خواسته‌اند با پشتیبانی قاطبهٔ مردم و اینجانب عملی شده است. مگر گذشتن آنهمه لوایح و حتّی بستن سنا، محتاج باختیارات بود که اینک دست به چنین عملی زده‌اند؟ پس چرا راهی بازکردند که بعداً ما را دچار محذورات عجیبی می‌نماید. ما که آینده را قباله خود نکرده‌ایم. **فردا اگر قلدری پیدا شد** و مجلسی طبق میل خود بوجود آورد و تقاضای اختیارات نمود، می‌دانید **چه به روز این ملّت و مملکت خواهد آمد؟...**» دکتر «شایگان» از طرف «مصدّق» بوی پاسخ داد: «... دولت کسر بودجه دارد و برای تأمین آن، باید مالیات بر ثروت وضع کند وچون اکثریّت نمایندگان، ثروتمندانند، این لایحه نخواهد گذشت، لذا باید از راه اختیارات این لایحه و لایحهٔ قانون انتخابات استفاده نمود... **(البته قانون مالیات بر ثروت در بین لوایح انشاء شده توسّط «مصدّق» نیست!)**

در این مراحل هنوز اختلاف «مصدّق» و «کاشانی» برملا نشده بود. در ماجرای تجدید «اختیارات تام» ابعاد این اختلافات با مخالفت علنی «کاشانی» با اختیارات

روشن شد. بدنبال این مخالفت، اطرافیان «مصدّق» حملات سختی را بر علیه «کاشانی» در مجلس و خارج از آن آغاز کردند. دکتر «شایگان»، در مجلس به «کاشانی» اهانت کرد و در خارج از مجلس، «کاشانی» را به نوکری انگلیس متّهم کردند. که واقعاً اتّهام کثیف و غیرقابل قبولی بود.

علیرغم اوضاع و احوال بحرانی و تحریکات عناصر معلوم الحال، «کاشانی» در مقابل «مصدّق» قرار نگرفته و لایحهٔ اختیارات، باتّفاق آراء بتصویب مجلس رسید و «کاشانی» برای خنثی کردن تحریکات، طیّ اعلامیّه‌ای که سه بار از رادیو تهران قرائت شد، چنین اظهار داشت:

«بسم‌ا...الرحمن الرحیم... بطوری که مستحضرید، از نظر وظیفهٔ ریاست مجلس و حفظ قانون اساسی و از لحاظ تفکیک قوای سه گانه به مجلس شورای ملّی تذکّری دادم که بعضی اشخاص بی‌اطّلاع، حمل بر اختلاف شخصی بین اینجانب [رئیس مجلس] و جناب آقای دکتر «مصدّق» نخست وزیر نموده و مغرضین، انتشارات خلاف واقع داده و خواسته‌اند از این موضوع سوءاستفاده نمایند، باید بعموم برادران ایرانی عرض کنم: آنچه به مجلس عرض شد یک تذکّر قانونی و صرفاً به منظور حفظ قانون اساسی بود که البته در این باره مذاکره و راه حل، شاید در نظر گرفته شود.

بنابراین بعموم برادران اعلام می‌دارد که هرگونه مخالفت با ابراز احساسات مخالف از هر طرف و هر دسته و نسبت به هر کس که باشد، بنفع اجانب و استعمارچیان بوده و بضرر مملکت خواهد بود و نصایح مشفقانهٔ مرا بپذیرند و از هرگونه تشتّت و اختلاف بپرهیزید...»

مع‌الوصف تبلیغات شدید و وسیعی بر علیه «کاشانی» توسّط عناصر مغرض اطراف «مصدّق» انجام گرفت و حتّی **با کمال وقاحت، در کاریکاتورهای روزنامه‌های خود، پرچم انگلستان را بروی عمامهٔ ایشان ترسیم کردند** و چندین بار منزل ایشان را سنگبار کردند. اینان انواع ریاکاریها را **همچون امروز**، بکار بستند تا «کاشانی» را از

صحنه خارج کرده و سپس «مصدّق» را تنها کرده و در مرحلهٔ بعد، بدو بتازند.

بعنوان مثال در حمله به منزل آیةا... «کاشانی»، شخصی بنام «حدّادزاده» که از هواداران «کاشانی» بود، کشته می‌شود.

دستهای مرموز، وی را از رادیو، طرفدار «مصدّق» قلمداد کرده و **برای وی مجلس ترحیم برگزار می‌کنند** و با این پرونده‌سازی عدّه‌ای از یاران و حتّی دو نوهٔ خردسال «کاشانی» را به اتّهام قتل، بازداشت می‌کنند. به هر حال، کار بجایی می‌کشد که در مراسمی که به طرفداری از «مصدّق» تشکیل می‌شود، همه جا شعار «مصدّق» پیروز است، «کاشانی» جاسوس است، طرح و تأیید می‌شود.

وصله‌هایی از قبیل دزدی پسران و یا اینکه «ایشان زیاد توصیه می‌کنند» نیز بطور مداوم، توسّط ماشین تبلیغاتی آنها زده می‌شود.

«کاشانی» با رفراندم نیز مخالفت می‌کند و آنرا خلاف مصالح مملکت و حتّی مصالح شخصی «مصدّق» قلمداد می‌کند.

• پس از این مرحله، «مصدّق» از وی می‌خواهد که از ایران خارج شود. «کاشانی» حتّی **یکروز پیش از ۲۸ مرداد** نامهٔ بسیار مهمّی برای «مصدّق» نوشته و از وی خواسته است که علیرغم تمام اختلافات، متّحداً در مقابل کودتایی که از طرف «زاهدی» در شرف انجام است، مقاومت کنند. پاسخ «مصدّق» دلسرد کننده است و به وی می‌نویسد که من نیازی به اتّحاد با شما نداشته و به پشتیبانی مردم مستظهرم...

۵ـ ضربات و خیانت‌های نیروهای چپ به جنبش ملّی ایران.

... بکار بردن لفظ «خیانت» شاید صحیح نباشد، چه با شناخت صحیح مواضع چپ، باید گفت که عکس‌العمل طبیعی چپ، باید چنان باشد. خیانت وقتی مصداق پیدا می‌کند که در مقابل خدمت قرار گیرد. ساده لوحانه است که از «چپ» انتظار **خدمت** داشته باشیم که ضدّ آنرا **خیانت** بنامیم.

بررسی تاریخ معاصر نشان می‌دهد که **جنبش چپ**، از آغاز تاکنون **همراه با راست** همیشه به مبارزهٔ مردم ما، از پشت خنجر زده است. پس از پیروزی موقّتی جنبش

مشروطه، دیدیم که چگونه «تقی‌زاده» (نوکر انگلیس) و «حیدر عمو اوغلی»ها (نماینده چپ در جنبش مشروطه دست در دست یکدیگر با یک توطئه، مجاهدین واقعی را در «پارک اتابک» محاصره کرده و پس از شهید کردن بسیاری از مجاهدین و زخمی کردن سردار ملّی «ستارخان»، ایشان را خلع سلاح و مشروطیّت را بدست «عین‌الدّوله»ها، «سردار اسعد»ها، «ناصرالملک»ها و... دادند.

خیانت چپ به انقلاب جنگل نیز، چیزی نیست که امروز دیگر برای کسی پوشیده مانده باشد. درست است که چپ، سالها سعی می‌کرد با تبلیغات فاشیستی (شیوهٔ «گوبلز») «کوچک خان» را یک «مرتجع و استخاره‌چی»؛ و «پیشه‌وری»[۸] کثیف راکه بدنبال سازش روس و انگلیس، رودرروی «کوچک خان» ایستاد، «مترقّی» معرّفی کند. ولی کیست که امروز چهرهٔ پاک و معصوم و انقلابی «کوچک‌خان» و مجاهدین پاک باختهٔ جنگل را نشناسد و نداند که «**لنین**» چگونه با یک **سازش با انگلستان**، نه تنها پشت جبهه را بر «میرزا» بست، بلکه **نیروهای چپ** را به **کودتا** بر علیه وی و تضعیف وی در مقابل نیروی انگلیس و «رضاخان» واداشت.

چپ در حالی که تا آخرین لحظه، چون امروز شعارهای ماوراء چپ می‌داد، به محض تنگ شدن عرصه، سوار کشتی‌ها شده به دامن اربابان پناه برد... فراموش نکرده‌ایم که چگونه چپ به حمایت از دادن امتیاز نفت شمال به شوروی، در تهران راهپیمایی کرد و «مصدّق» راکه مخالف قرارداد بود «قره نوکر سیاست انگلیس» نامید... در ماجرای آذربایجان نیز، مردم آن خطّه دیدند که چگونه چپ صرفاً به دستور ارباب، با ادّعای آزادی و رفاه، یکسالی آذربایجان را به زیر سلطه گرفت و همین که ارباب، موفّق به عقد قرارداد نفت با نخست‌وزیر وقت «قوام‌السّلطنه» شده و قشون خودرا از ایران خارج می‌کند، **حضرات چپ رو** با وجود داشتن قدرت کافی برای مقابله با ارتش در اوّلین ساعت، **پا به فرار گذاشته** و مردم بی‌دفاع آذربایجان را در معرض انتقامجویی‌های رژیم طاغوتی قرار دادند.

۱۵ خرداد ۴۲ و محکوم شدن آن توسّط چپ و برخورد منافقانهٔ آنها با انقلاب

اسلامی در دل تاریخ ما به ثبت رسیده است.

باید اعتراف کرد که حوادثی که در فاصله ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد[۳۲] اتّفاق افتاد، آنچنان پیچیده بود و توطئه، آنچنان با دقّت طرح‌ریزی شده بود، که حتّی اکثر کسانی که در متن مبارزات بودند، از ماهیّت توطئه، آگاه نشدند.

امپریالیسم جهانی، عوامل خود را با دقّت در درون نهضت، جاسازی کرده و درموقع خود، **بعنوان اهرمی برای منحرف کردن نهضت، از آنها استفاده کرد**... آیا این **دروغ‌گویی** به تاریخ نیست که بگوییم **عدّه‌ای اراذل و اوباش و چند روسپی** به کمک **سپهبد «زاهدی»** فراری آمدند و نهضت ملّی و ملّت شجاع ایران را شکست دادند. همان ملّتی که یکسال قبل، قوام‌السّلطنه و حامیان داخلی و خارجی او را، در ظرف چند روز، آنچنان مفتضحانه شکست داده بودند؟...

با آنکه انتخابات مجلس شورای ملّی در دورهٔ هفدهم، به وسیله دولت دکتر «مصدّق» انجام شده بود و اکثریّت قریب به اتّفاق نمایندگان نیز، هرگونه لایحه‌ای را که از طرف این دولت به مجلس داده بود، در جهت حمایت از نهضت ملّت ایران و بخصوص قضیّهٔ نفت، تصویب کرده بود، معذلک دولت، درصدد **گرفتن اختیارات قانونگذاری** از این مجلس برآمد.

این تقاضا، نه تنها ضرورتی نداشت، اصولاً" برخلاف صریح اصول قانون اساسی واصل تفکیک قوا بود که به قوّهٔ مجریّه اجازه قانونگذاری را نمی‌داد و به طور طبیعی با سلب اختیار از نمایندگان ملّت، نظام سیاسی مملکت به صورت دیکتاتوری در می‌آمد. با این لایحه، اختیارات قانونگذاری برای یکسال از مجلس سلب می‌گردید و به دکتر «مصدّق» تفویض می‌شد.

استدلالهای مختلفی هم شده بود از جمله می‌گفتند دولت باید بتواند با قدرت کافی قوانینی را وضع و اجرا کند. ولی در عمل ملاحظه شد که با این اختیارات هیچگونه لایحهٔ انقلابی و قانون فوق‌العاده‌ای تصویب نشد. بلکه بالعکس قوانینی مثل **قانون امنیّت اجتماعی [پدر اصلی ساواک]** تصویب شد که آزادی‌های ملّت را

سلب نمود.

به هنگام طرح لایحهٔ اختیارات، علیرغم آنکه تناقض آن، با قانون اساسی، آشکار بود، بسیاری از نمایندگان، از آنجاکه بیشتر به فکر حفظ جاه و مقام خود بودند، با این تقاضا موافقت کردند. ولی مرحوم آیةا... «کاشانی» که در این هنگام (۳۰ دیماه ۱۳۳۱) سمت ریاست مجلس را نیز بعهده داشت، شدیداً با این لایحه، از نظر حفظ اصول، مخالفت کرد...

سیاستی که دکتر «مصدّق» بعد از قیام سی‌ام‌تیر در مقابل حزب توده و عوامل توده‌ای نفتی در پیش گرفت، یکی از علل مهمّ سقوط نهضت بود. **حزب توده** که تا قبل از ۳۰ تیر، ملّی شدن نفت را تخطئه می‌کرد و **به دکتر «مصدّق» دشنام می‌داد**، بتدریج از در توافق با دکتر «**مصدّق**» درآمد و مع‌الاسف دکتر «مصدّق» نیروی حزب توده و درواقع توده‌ایهای نفتی راکه عمّال استعمار بودند، بر نیروهای اصیل و فداکار مذهبی ترجیح داد و آنچنان در اجرای این سیاست پیش رفت و سیاست دکتر «مصدّق» و حزب توده هماهنگ گردید که روزنامه‌های حزب توده با روزنامه‌های طرفدار دکتر «مصدّق» در **دشنام دادن** به **آیتا... «کاشانی»** و کوبیدن شخصیّت او همصدا شدند. و «روزنامهٔ بسوی آینده» در جهت موافق سیاست دکتر «مصدّق» که می‌خواست برای انحلال مجلس رفراندم کند، نوشت: «تنها دشمنان ملّت هستند که با انحلال مجلس مخالفت می‌کنند.» و «روزنامهٔ شهباز» نوشت: «ما بنام صدها هزار مبارز ضدّ امپریالیست، موافقت اصولی خود را با انجام رفراندم اعلام می‌داریم.»

آری. دکتر «مصدّق» به نصایح آیتا... «کاشانی» که از او خواسته بود از منحل کردن مجلس که سنگر ملّت است، خودداری کند، توجّهی نکرد و بی‌مهابا، سرنوشت نهضت را به خطر انداخت و...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ ۱۳۵۹/۷/۱:

[«شهید] رجایی»: «... «مصدّق» یک رهبر سیاسی بود که به هر جا می‌رفت،

برایش دست می‌زدند. هورا می‌کشیدند. به هیچ عنوان نمی‌توان قیام «مصدّق» را با قیام اسلامی «امام خمینی» مقایسه کرد. «مصدّق» یک مقام سیاسی بود، اما انقلاب ما، قبل از هر چیز یک انقلاب اسلامی است و این روح اسلام است که مردم را نجات داد...»

از نشریهٔ آمریکایی «فارین افرز» ـ «میلتون و ایورست» *:

... اوّلین مصاحبهٔ خود را، با دو تن از اساتید علوم سیاسی دانشگاه «امام صادق»[ع] به انجام رساندم که در محوّطه‌ای که سابقاً شعبه‌ای از مدرسهٔ عالی بازرگانی هاروارد بود، واقع شده است. این دانشگاه، اکنون تحت ریاست یک آیت‌الله است و در آنجا دروس مذهبی تدریس می‌شود. این **دو مرد** که سنّشان از ۴۰ سال کمتر بود، [کت و شلوار] **فاستونی** به تن داشتند. هر دو تحصیل کردهٔ غرب بودند، اما به نظر نمی‌رسید هیچکدام از بازگشت به وطن ناراحت باشند.

آنها تصدیق کردند **پایان جنگ ایران و عراق** در ۱۹۸۸، راه را برای بحث و جدلی گسترده برای عموم مردم در خفاء و برای روشنفکران بدون محدودیّت درباره مشروعیّت رژیم اسلامی هموار کرده است. حتّی ملاّها که ستون فقرات انقلاب هستند، اعتبار نظر [«امام]خمینی» را در مورد قدرت مطلق روحانیّت زیر سؤال می‌بردند. آن **دو نفر** می‌گفتند در کلاس درسشان، دانشجویان این تصوّر را که اسلام، پاسخ تمام سؤالات را در خود دارد، مورد چون و چرا قرار می‌دهند.

این دو تأکید داشتند نخبگان مذهبی و غیر مذهبی، به تعمّق دربارهٔ یک نظام چند حزبی، به جای یک دولت مذهبی، تمایل روزافزونی نشان می‌دهند...

دکتر [«محمّد] هادی سمتی» ** که دارای مدرک دکترا از یک دانشگاه آمریکایی

---

* Foreign Affairs- ۱۹۹۵/۱۲/۷. Milton Viorst نامبرده از نویسندگان گستاخ آمریکا در مباحث ایران است که در پاره‌ای از مقالات با کمال وقاحت، توهین به حضرت امام (ره) نموده است.

** عضو هیئت علمی دانشکدهٔ سیاسی دانشگاه تهران و عضو جبههٔ مشارکت.

است، گفت: «ایران، اکنون یک جامعهٔ نسبتاً آزاد است، برای بحث علنی دربارهٔ بعضی از موضوعات، محدودیّتهایی وجود دارد و دولت، هیچ انعطافی دربارهٔ سازماندهی سیاسی از خود نشان نمی‌دهد، اما بعد از مرگ [«امام]خمینی» جوّ تازه‌ای به وجود آمده است. سکولاریسم روبه رشد است...»

از مصاحبهٔ محقّق با «سیّد احمد علم‌الهدی»* - ۱۳۸۰/۲/۲۰:

س) بعضاً موضع‌گیریهایی توسّط برخی از اساتید «جامعة الصّادق» گرفته می‌شود که خُب با توجّه به اهداف ارزشی تأسیسش، همخوانی با آرمانهای «امام» و انقلاب اسلامی ندارد، یا حداقل بحث‌انگیز است...

[«علم الهدی»:] مثلاً"؟

س) حالا نشریّات غربی به ویژه آمریکایی روی «هادی سمتی» و «ناصر هادیان»** و یا دیگران مانور می‌کند. سؤال بنده در مورد **چرایی و چگونگی** به کارگیری امثال این افراد در کرسی استادی «جامعة الصّادق» است؟

[«علم‌الهدی»:] **ما از زمان تأسیس** دانشگاه در سال ۶۱ تا به امروز، بدنبال تقویت بنیه‌های علمی نیروهای متعهّد و دانشجوهای معتقد به اسلام، بچّه‌های حزب‌اللهی، رزمنده و بسیجی بوده و هستیم... خُب **اساتید ارزشی** در بعضی از رشته‌ها با سطوح علمی بالا هم کم داشته‌ایم. زمانی که این آقایان از آمریکا برگشته بودند، به عنوان یک سری اساتید حزب اللهی که **قبلاً" جبهه‌ای بودند، مدافع نظام بودند**؛ بورسیه، دولت بهشون داده بوده و رفتند خارج درس خواندند و حالا در رشتهٔ علوم سیاسی هم خبره شده‌اند؛ به عنوان اساتید ارزشی تحصیلکردهٔ دانشگاهها از اینها استقبال کردند.

---

* حجةالاسلام «علم الهدی» قائم مقام دانشگاه امام «صادق(ع)» می‌باشد.

** ناصر هادیان، عضو هیئت علمی دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی تهران و استاد در دانشگاه «امام صادق(ع)».

آن موقع این آقای «تهرانی» دانشجوی دکترای دانشگاه تهران بود. آن دو استاد هم به دانشگاه تهران برگشته بودند و درس می‌دادند. البته آقای «هادیان» را خودمان هم از قبل می‌شناختیم و عرض به حضور شما که آقای «سمتی» را خیر. آن موقع من رئیس دانشکده بودم. **آقای «تهرانی» آمد**، اینها را معرّفی کرد.

س) کدام آقای «تهرانی»؟

[«علم‌الهدی»:] آقای «خسروی تهرانی». خود این دو استاد هم موضع‌گیریهای اوّلیّه‌شان، اصلا" این نبود. بعد در جریانات و تحوّلات سیاسی کشور افتادند توی این خط فعلی. حالا حشر و نشر با اساتید مختلف ارتباطات و علوم سیاسی بوده یا چیز دیگر نمی‌دانم...

س) حضور در آمریکا و تأثیر پذیری از محیط آنجا چطور؟

[«علم‌الهدی»:] ببینید. ما مسلمانیم. بی‌خودی نمی‌توانیم به کسی چیزی را نسبت بدهیم. افترا ببندیم... آقای «تهرانی» خُب آنجا درس می‌خواند، در دانشگاه تهران. اینها هم برگشته بودند. به خاطر رفاقتی که با آقای دکتر[«محمّدرضا] تخشید» [دانشکدهٔ حقوق] داشتند، استاد دانشگاه تهران شده بودند و به ما معرّفی شدند و ما هم به عنوان اساتید ارزشی، آنها را به «جامعةالصادق» آوردیم. حالا اینکه در آمریکا درس خواندند...

س) خُب یک بحث مرعوب شدن است، یک بحث وابستگی فکری به مکاتب غیرمستخرج از کتاب و سنّت. که حالا بحثم نیست. در مورد خود آقای «خسرو تهرانی» که خُب همین بحث‌ها و تردیدها، حالا در بحث نخست‌وزیری و یا حتّی در بحث اساس تحصیلش در «جامعةالصّادق» مطرح است. اگر نردبان ترقّی در «جامعةالصادق» نبود که خیلی از این دوستان ما الان...

[«علم‌الهدی»:] ایشان عرضم به حضورتون آقا، بعد از دوران نخست‌وزیری و سمتش در آنجا، خُب بله، ابتدا آمد در این دانشگاه. بعد بخاطر اینکه قبلا"؛ قبل از انقلاب در رشتهٔ «کشاورزی» درس می‌خواند، پرونده‌اش را زنده کردو از طریق

فعّالیّت مرتبطینش در وزارت علوم، انتقال رشته گرفت و اینجا مشغول تحصیل شد.

س) اینجا چه رشته‌ای را شروع کرد؟

[«علم‌الهدی»:] «معارف اسلامی و علوم سیاسی». فوق لیسانس پیوسته.

س) خُب دکترای بدون کنکور، چطور؟

[«علم‌الهدی»:] آن که جای دیگری است. ولی یک مصوّبه‌ای بود قانونی. که کسانی که وزیر بودند، اینها **بدون کنکور** با شرط داشتن «فوق لیسانس»، دولت برای دکترایشان بورس می‌داد. آقای «تهرانی» از اون مصوّبه استفاده کرد، قانونی.

س) ایشان که در هیچ مقطعی، وزیر نبود. حالا در جمهوری اسلامی تا آن حدّی که بنده می‌دانم....

[«علم‌الهدی»:] حالا به خاطر اینکه می‌گفتند، ایشان درحدّ وزیر هست. چون معاون [اطّلاعات] نخست‌وزیر بود و ارزیابی شده بود که معاون نخست‌وزیر، در حد وزیر است. بله روابط و ارتباطات این ارزیابی را داشت.

س) بحث **پایان‌نامهٔ** ایشان برای «جامعةالصّادق» در ارتباط با آقای «سمتی» اینها بود؟

[«علم‌الهدی»:] نه خیر. موضوع پایان‌نامه‌اش «منافقین خلق» بود. استاد راهنمایش آقای دکتر «سریع‌القلم» بودند، استادهای مشاورش هم یکی خودم بودم. یکی هم آقای «ری شهری» بود.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

کتابی به عنوان «بررسی مشی چریکی در ایران»، توسّط «سیّد محمّد صادق علوی» در ۱۳۷۹ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده... در فهرست منابع این کتاب، قسمت دال ـ مربوط به لیست پایان‌نامه‌ها، پایان‌نامه‌ای به چشم می‌خورد، با عنوان «ساخت روانی و جامعه شناسانهٔ سازمان مجاهدین خلق» ـ «**خسرو قنبری**» ـ دانشگاه «امام صادق(ع)» ۱۳۷۱.

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ز)»:

....«خسرو قنبری» یک روحیّه‌ای داره که عشقش، مخفی ماندن هست. اینکه خودش را تودار و علاقمند به نقش آفرینی در سایه و پشت پرده نشان بدهد... شوهر خواهر «اصغر نوروزی» دماوند (معاون آموزشی و پرورش) است و...

از روزنامهٔ «صبح امروز» ـ چهارشنبه ۱۳۷۷/۱۲/۱۲:

«خسرو تهرانی» محقّق مرکز تحقیقات استراتژیک گفت: ... مردم متوجّه شدند که نظام متمرکز، فرصتی را برای تمرکز زدایی بوجود آورده است. زیرا خود آنان بعد از دو دهه به این باور رسیدند که «شورایی فکر کردن» یک ارزش است...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع(ح)»:

دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری دست «**خسرو قنبری** [تهرانی»] بود که به واحدهای مختلفی تقسیم‌بندی می‌شد. واحدی که روی **امور ضدّجاسوسی** کار می‌کرد. واحدی که خدمت شما عرض می‌شود **اطّلاعات خارجی**. واحد **حفاظت** که شامل هم حفاظت فیزیکی بود، هم حفاظت پرسنلی. واحد **مالی** داشت. واحد **پشتیبانی** و امثالهم.

س) این که می‌گویند «سعید مظفّری» [«حجّاریان»] **ده دویست** بود، یعنی چه؟

[«منبع (ح)»:] خُب آن زمان رمزبندی می‌کردند از **ده هزار** که محور بود، به عنوان عدد رمز دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری استفاده می‌شد. همان واحد ضدّ جاسوسی را مثلاً" **ده هزار و صد** می‌گفتیم که به اختصار دراجرا گفته می‌شد: **ده صد** یا امور **اطّلاعات خارجی** ده هزار و دویست و گفته می‌شد: **ده دویست**. مثلاً" **بیست و یک چهار صد** همان حفاظت بود.

س) از افراد شاخص زیرنظر «خسرو»، چه افرادی در دفتر فوق بودند؟

[«منبع (ح)»:] «محمّد شریعتمداری» بود. همین «گلپایگانی» دفتر آقا بود که

پشتیبانی بود. «شریعتمداری»، معاون اداری-مالی نخست‌وزیری بود. البته ولی خُب رفیق صمیمی «خسرو [تهرانی]» و «سعید [حجّاریان]» بود و...

از مصاحبهٔ محقّق با «مهدی منتظری»* ـ ۱۳۷۹/۸/۲۷:

س) در مورد **دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری** و ارتباط نفوذیها چطور...

[«منتظری»:] ببینید «دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری»، یک تشکیلات و یا سازمان در واقع **خیلی شناخته شده‌ای** مثل سایر دستگاههای دولتی **نبود** در آن زمان. دستگاه اطّلاعاتی بود که **برای عموم مردم شناخته شده نبود** و برای خواصّی هم که ارتباط کاری داشتند، شناخته شده بود...

اون ابتدا، اوایل [بعد از] پیروزی انقلاب، یک مکانیسم ضابطه مند و نظام‌مندی وجود نداشت. زمان تشکیل وزارت اطّلاعات [بود که] یک مقداری گزینش‌ها روی فرم آمد و ضابطه‌مند شد. چون من خودم، سه چهار ماه توی همین دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری بودم، وضعیّت کاری آنجا را می‌دانم. بقیّهٔ جاها هم البته همینطور [بود] بیشتر براساس روابط و اینکه فلانی را فلان شخص **معرّفی** کرده... خیلی وقتها حتّی نمی‌رفتند ببینند که این کی هست و به خاطر همین هم «کشمیری»ها، «قدیری»ها، «زریباف»ها و... الی ماشاءا... در دستگاه اطّلاعاتی نفوذ کردند... ببینید اوایل پیروزی انقلاب، **کار اطّلاعاتی** نه تنها **جاذبه‌ای نداشت** بلکه به لحاظ **تداعی ساواک**، یک حالت **انزجار** در اذهان ایجاد کرده بود و خیلی‌ها احتراز می‌کردند از ورود به تشکیلات اطّلاعاتی یا انتساب به اون. خودجوش بود... کسانی که کار تشکیلاتی کرده بودند، مثل **حزب توده** یا **منافقین** اینها خوب به اهمیّت کار و جایگاه کار، واقف بودند و آنهایی که کار تشکیلاتی نکرده بودند، خیلی به این قضیّه واقف نبودند. تشکّلهای مردمی یا سازمانهایی که به طور خودجوش شکل می‌گرفت،

* سرتیپ ستاد ـ رئیس سازمان حفاظت اطّلاعات ارتش ج.ا.ا.

بدنهٔ اصلی مردم بودند. گروههایی که زمانی با این جریان انقلاب **همسویی** می‌کردند، برای **منافقشان** بود نه برای برقراری جمهوری اسلامی. مثلاً" توده‌ای‌ها، چپی‌ها. منافقین هم عَلَم و کُتَل خودشان را توی راهپیمائیهای میلیونی مردم می‌آوردند. آن موقع هم خُب خیلی حسّاسیّت و اعتراض عمومی هم نداشت. ولی بعداً که نظام پیروز شد، هر کسی شروع کرد، اهداف خودش را دنبال کردن و این گروهکها و سازمانهایی که دنبال **اهداف از قبل تعیین شده** [ی خودشان] بودند، سعی کردند افراد خودشان را در نهادهای انقلاب، **نفوذ** بدهند. برای اینکه عملکرد نظام را بدانند و در هر جایی که خواستند کاری هم صورت بدهند، آدم داشته باشند که مهمترین اینها دستگاه اطّلاعاتی و امنیّتی بود...

مثلاً" همان اوایل انقلاب، **کمیته‌هایی** در مراکز مهم ضدّ اطّلاعات در ارتش، توسّط نخست‌وزیری تشکیل داده شد، که افرادی را اعزام می‌کردند به آنجا. که یکی از آنها **ادارهٔ دوّم ارتش** بود. کمیتهٔ مستقر در ادارهٔ دوّم.

اداره دوّم یکی **از** ادارات **ستاد ارتش** قبل از انقلاب بود که الان هم داریم، منتهی سازمانش فرق می‌کند و در آن زمان **اطّلاعات و ضدّاطّلاعات** بود.

که اینها آمدند اینجا و کلاً" ضدّ اطّلاعات سابق [ارتش] را اینها در اختیارگرفتند ؛ نظارت داشتند.

در نیروی هوایی هم، همین طور بود. چون اونجا هم مستشاری آمریکایی‌ها د همان ساختمان ضدّ اطّلاعات بود، آنها آنجا را هم، در اختیار گرفتند.

س) نحوهٔ ارتباط «نخست وزیری» با «ادارهٔ دوّم» را لطفاً توضیح بیشتر بفرمایید. یعنی کمیته‌ها چطور شکل گرفت؟

[«منتظری»:] این کمیته‌ها **مسئولیّت نظارت بر اسناد و مدارک موجود** را داشتند ک حفاظت بشوند. چون **نفرات، نفرات ضّد اطّلاعات سابق بود.** مثل ساواک که اوّل د اختیار نهضت آزادی و یک مدّت، انجمن حجّتیّه و در آخر هم دست آقای سـ «حمید روحانی» به فرمان «حضرت امام» افتاد که اسناد و مدارکها دست هر کس

نیفتد. این **کمیته‌ها** بیشتر **این مسئولیّت را داشتند. یعنی حفظ اسناد. نه اینکه ضدّ اطّلاعات** و یا سازمان را ادامه بدهند. **هر چند که در این چیزها هم وارد می‌شدند**، که بعداً هم... برچیده شدند و بعد از تصویب قانون تشکیل وزارت اطّلاعات هم که حفاظت اطّلاعات پیش‌بینی شده بود.

س) آیا در اون دوران انتقالی به کارگیری عناصر ساواک و یا ضدّانقلاب را در این کمیته‌ها می‌شد، دید؟ یا اینکه نه تصفیه شده بودند؟

[«منتظری»:] نه این کمیته‌ها نفرات خود نخست‌وزیری بودند. حالا ممکن بود که نفراتی هم استفاده می‌کردند، ولی هستهٔ اصلی و اولیّه‌اش برای خودشان بود. مثلاً" **آقای «محمّد رضوی»** بود که الان در شرکت مخابرات است که **مسئول کمیتهٔ ادارهٔ دوّم** بود. و بقیّهٔ کمیته هم، زیر نظر ایشان بود که البته مثلاً" مورد «جواد قدیری» که روی **شنود**ها کار می‌کرد، مسئولیّتش به عهدهٔ آقای «رضوی» بود.

س) «سازمان مجاهدین انقلاب» چطور؟ آنقدر تشکیلات داشت که بتواند از نیروهایش استفاده ببرد؟

[«منتظری»:] خُب اینها **بله**.این وابستگی‌ها را داشتند. خود آقای «رضوی» از اعضای مجاهدین انقلاب اسلامی بود یا آقای «حبیب داداشی» که همین طور (که البته الان نمی‌دانم کجاست). **بله**...

ازکتاب «پس از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۸ آذر [۱۳۶۱]

... پس از نماز مغرب، آقای («**خسرو**) **تهرانی**» و آقای «ایمانی» آمدند و راجع به بعضی از مسئولان که احتمال ارتباط و همکاری با اجانب دربارهٔ آنها می‌رود، مذاکره شد و راجع به تعقیب حزب توده سؤال کردند که نظر جلسهٔ دیشب (... گرفتن سران حزب توده...) گفتم...

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ع)»:

زمان طاغوت، ستاد ارتش یا «بزرگ ارتشتاران» چند ادارهٔ اصلی داشت. مثلاً «ادارهٔ هشتم ستاد» که **تیمسار «مقرّبی»** مسئول آن بود.

«ادارهٔ دوّم ستاد» یا به قولی رکن ۲، کار **اطّلاعات و ضدّ جاسوسی** و اینها می‌کرد. بعداً که خب ستاد مشترک ارتش شد یا سماجا و بعد از یک مدّتی سماجا دو ...و بالأخره یک کمیتهٔ اطّلاعات قرص و قائم، مدّتی طول کشید تا شکل پیدا بکند و در **ادارهٔ دوّم، بعد از انقلاب** مستقر بشود. کمیتهٔ ادارهٔ دوّم بیشتر از اعضای کمیتهٔ نازی‌آباد و **طیف چپ مجاهدین انقلاب** مثل «محسن رضایی» و یک بخشی هم از **انجمن حجّتیّه** بودند، مثل «رضوانی» و «مادر شاهی». دلیلش هم سابقهٔ کار تشکیلاتی بود و اعتماد... «محسن رضایی» بعد **واحد اطّلاعات و بررسی‌های سیاسی** و بعد **واحد اطّلاعات مستقل** و نهایتاً با «رضا سیف‌اللهی» **اطّلاعات سپاه** را تشکیل داد...

دسته مهندس «محمّد رضوی»؛ «خسرو تهرانی» بود، «سعید مظفّری»، «غفّاری»، «مسعود کشمیری»، «حبیب داداشی»، «جواد قدیری»، «تقی محمّدی» و به یک معنا «رضا عاصف» و تیم‌های عملیّاتی زیردستش.

س) همان «جواد قدیری» شوهر «زهره عطریانفر»* هست؟

[«شاهد(ع)»:] بله.

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ش)»:

... «شهید فکوری» (خدا رحمتش کند) آمد و گفت: «بابا ارتش رکن دو احتیاج داره. مگر می‌شود بدون رکن ۲، ارتش سرپا بماند؟» خب وزیر دفاع شد و **اینقدر هم رکن دوی زمان «شاه» بی‌آبرو بود**، خیلی از بچّه‌های خوب و مکتبی نمی‌آمدند... من یک خاطره هم گفتم به شهید «فکوری» از «آسیّد علی اندرزگو» که خب شناسایی‌های

---

* از زنان ردهٔ بالای کادر فرماندهی اطّلاعاتی تشکیلات منافقین در عراق.

کیش را برای بردن تجهیزات انفجاری که قرار بود «شاه» را بزنیم، می‌کردم. حالا اون ضبط را قطع کن... خلاصه انصافاً «رکن ۲» چنان حالت گند و کثیفی داشت. شهید «فکوری» کلّی توجیه می‌کرد. که خب **ماها یک تیم بودیم** که واقعاً گفتیم حالا که انقلاب با این همه شهدا و زجرها به پیروزی رسیده، خُب **نامردیه ماها آبرو نگذاریم**. ولی غیر از طیف ما یک طیفهای دیگری هم آمدند در رکن دو. یک طیف هم که خُب از قبل باقی بودند. دوره دیده **ضدّ اطّلاعات** بودند. تخصّص بالا هم داشتند. ولی خُب معمولاً" وقتی از سیستم قبل اون هم «رکن دو» تربیت شده بودند، حالا درست هم بود که رده‌های بالای سیاسی و امنیّتی متعارف نبودند، ولی تجربه هم نشان داد که خب خیلی به انقلاب و هدفهای «امام» و شهدا التزامی نداشتند. یک طیف که آمدند از **انجمن حجّتیه** بودند. آدمهای مؤمن و خوب هم بودند. آدمهای شوت هم بودند.

س) شاخصهاشان؟

[«شاهد(ش)»:] شهید «اقارب پرست» بود. تیمسار «نوادی» بود. خود سرهنگ «کتیبه» بود که زمان انفجار [نخست‌وزیری] هم رئیس ادارهٔ دوّم شده بود. **طیف کمیتهٔ انقلابی**ها هم بودند که نوعاً **مجاهدین انقلاب اسلامی** بودند. مثل «کشمیری» و باندشون و «محمّد رضوی» و «حبیب داداشی» و «تقی محمّدی» و «سعید مظفّری» و «جواد قدیری» و...

س) آقای «منتظری» چطور؟

[«شاهد(ش)»] آقا میتی؛ رابط بود با نیروی هوایی.

چون او همافر بود. دوره دیدهٔ آمریکا هم بود. با طیف دادستانی ارتش با «ری شهری» رشد کرد و با «ری شهری» هم رفت وزارت.

س) اون مجموعهٔ قدیمی‌های رکن ۲ چه تیپهایی بودند؟

[«شاهد(ش)»:] اونها کار متخصّص. کار مثلاً" شنود بی‌سیم، تلفن، اماکن یا بایگانی اطّلاعات و اینها. زمان طاغوت در قاموس اونها **تیمسار العیاذبالله یعنی خدا**. می‌گفتی تیمسار رِگفتم، شش بار بالا می‌زدند و احترام و بعد از انقلاب این کلمه

جای خودش را داد به برادر. می‌گفتی **برادر «کشمیری»**. اونها همان عکس‌العمل تیمساری را داشتند.

از کتاب «عبور از بحران»ـ «هاشمی رفسنجانی»:

جمعه ۷ فروردین [۱۳۶۰]

... آقایان («محسن) رضایی» و («رضا) سیف اللهی» از اطّلاعات سپاه آمدند و گزارشی از وضع ضدّ انقلاب و کودتاچیان دادند و در خصوص تحویل گرفتن مرکز اسناد اسلامی اصرار داشتند. (مرکز مورد نظر، محلّی بود که برای جمع‌آوری و طبقه‌بندی اسناد مربوط به سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور (ساواک) تشکیل شده بود. این مرکز، بعدها به وزارت اطّلاعات واگذار شد.)

آقای «خامنه‌ای»، **مخالف تحویل** آن است. می‌گویند ابتدا سازمان اطّلاعاتی درستی باید ایجاد شود و سپس این مرکز تحویل گردد. **دربارهٔ طرح جدید** سازمان اطّلاعات نیز **صحبتهایی داشتند.**

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ح)»:

س) اینکه بعضاً مطرح می‌شود از افراد ساواک در دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری استفاده می‌شد، تا چه حد صحیح است؟ ریشه در چه مسائلی دارد؟

[«منبع (ح)»:] ببین برادر. ما **تجربهٔ کار اطّلاعاتی** به **مفهوم حرفه‌ای** نداشتیم. گروهها یا گروهکهایی که داشتند، تشکیلاتی‌های وابسته به این طرف و آن طرف بودند. نیروهای ساواک هم قسمی از آنها بودند که در واحدهای عملیّاتی براساس لیاقت و توانائیهای فردی علی‌الخصوص از **ساواکیهای ضدّ جاسوسی** که دنیایی از تجربهٔ آموزشی کار اطّلاعاتی و ضدّ جاسوسی بودند. در عین حال در جنایتها و مسائل داخل کشور هم پروندهٔ پاکی داشتند. خُب اصولاً" نیرویی که در ضدّ جاسوسی کار می‌کند، روی جاسوسهای کشورهای دیگر در کشور خودش، عملیّات

جدّی دارد و خُب این حرکت، ملّی و اصولی است. ما هم انصافاً تجربه نداشتیم. بعضاً از اینها بله یادم هست به عنوان استاد برای انتقال تجارب استفاده می‌شد. سرمایه‌های کلان کشور خرج شده بود، اینها هم تحصیل تجربه کرده بودند.

یادم هست «سپهر» نامی بود رئیس ت.میم [تعقیب و مراقبت اداره] **هشتم ساواک** بود. رسماً کلاس داشت.

س) چی «سپهر» بود؟ اسم کوچک؟

[«منبع (ح)»:] یادم نیست الان. این هم شاید اسم محمل بود. به این مفهوم، عناصر ادارهٔ هشتم، بعضاً مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

س) آیا اسم خاص از نزدیکان «**هاشمی**» [**اداره**] **هشتم** در خاطرتان هست، جزو این مجموعه؟

[«منبع (ح)»:] «منوچهر»؟

س) بله.

[«منبع (ح)»:] ... نه حالا. نه..!

از اسناد منتشرهٔ لانهٔ جاسوسی آمریکا ـ جلد «سی و ششم»:

سرّی ـ مرداد ۵۸ [Aug 79]

[گواهی] واشنگتن ۴۸۸۲۱۴

به: تل آویو: رونوشت برای تهران.

از: بخش خاور نزدیک ـ اسرائیل. رونوشت برای خاور نزدیک ـ ایران.

موضوع: کی.کی. کامپوند* ـ **هدف گیری دستگاه اطّلاعاتی ایران.**

عطف به: تل آویو ۲۹۱۰۳

واشنگتن ۴۶۸۳۳۴

---

* KKCOMPOUND.

۱ـ بابت تأخیر در دادن جواب تلگرام مرجع، متأسّفیم. ماعلاقمندیم نامهای آن بیست و پنج عضو **کمیتهٔ تحقیق** [توضیح ذیل در پاورقی ترجمهٔ سند، توسّط دانشجویان پیرو خطّ امام آمده است:] (منظور کمیتهٔ تحقیقی است که در «ساوا ما» تشکیل شده بود و وظیفه‌اش، تحقیق برای بالا بردن کیفیّت فعّالیّت آن بود.) که منبع کی. کی. کامپوند (موساد ـ م) ادّعای شناختن آنها را دارد، بدانیم. در صورتی که موساد بخواهدآن نامها را به ما بدهد، حاضریم سوابق خود (در مورد آنها) را در اختیارشان قرار دهیم.

در صورتی که هر کدام از آن افراد، دارای **دسترسی (به اطّلاعات)** و **نقاط ضعف** بود. و برای ما قابل دسترسی باشد و برای آنها نه؛ حاضریم شروع یک عملیّات و تقسیم فرآوردهٔ آن را مورد بررسی قراردهیم.

۲ـ در رابطه با پاراگراف دو تلگرام مرجع، قرارگاه، کارش صحیح بود که رابط سازمان، همکار را از صرف توجّه به دانشجویان ایرانی مقیم ایالات متّحده منحرف کرد. در حال حاضر ما سرنخی در رابطه با دانشجویان ایرانی مستعدّ (بهره‌برداری) مقیم اروپا که سابقاً در ایالات متّحده بوده باشند، نداریم. در صورتی که داشتیم احتمالاً برای بهره‌برداری از آنها، محتاج کمک موساد نخواهیم بود. معذالک همانطور که در تلگرام مرجع ب ذکر شد، **اگر موساد با دانشجویان ایرانی خارج از ایران و قابل استخدام تماس دارد** و بنا به دلایلی برای تماس گرفتن، به کمک ما احتیاج دارد، حاضر خواهیم بود این پیشنهاد را مرور کرده و **امکان یک عملیّات مشترک را بررسی نماییم...**

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد مورد اشاره در فصل دوّم:

Iran
s set up a spy station
ree months the rumors had swept
gh Tehran. Soviet officers and
oops were helping to patrol Iran's
with Pakistan to halt the flight of
Iranians. At the same time, well-
members of Iran's Islamic
confided that the Soviet Union
blished an intelligence-gathering
in the southeastern region of Iran
ts
ack down the rumors
nts in the southeast
Bahar, an Iranian port
an. The mysterious net
spotted near the
Soviet listenin
for a spy in
toward
AFGHANISTAN
PAKISTAN
IRAN
I R A N
and forth bet
Somewher
der. At about the
spy who had ventured
ry was captured by Soviet
trols and interrogated
The establishment of the spy
a major coup for Moscow. Since the
worried about
Soviet-Afg
stan side of
To get permission to set up the sta
Soviets had to overcome the cons
Ayatullah Ruhollah Khomeini's
which is ideologically committe
struggle of the Muslim
Soviet
the
Iran
guerrilla
to liber
to undermin
Fearful of
themselv
nati
Soviet
ni regime
care
simil
eta
S
learn more just as
ending their

ایستگاههای شنود آمریکا در ایران همواره بحث‌انگیز.

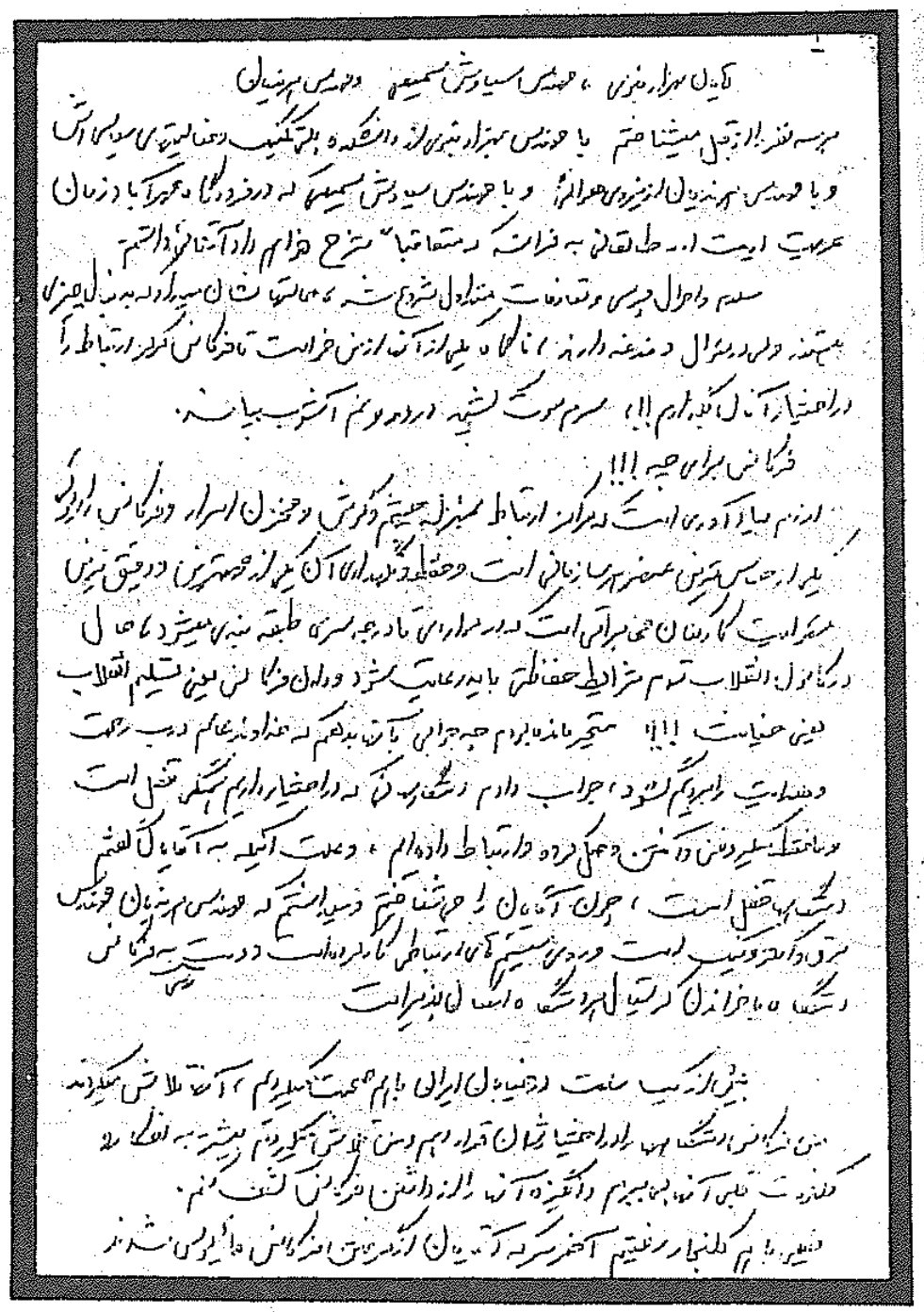

نمونه‌ای از یادداشتهای مهندس «حیدر جم»...

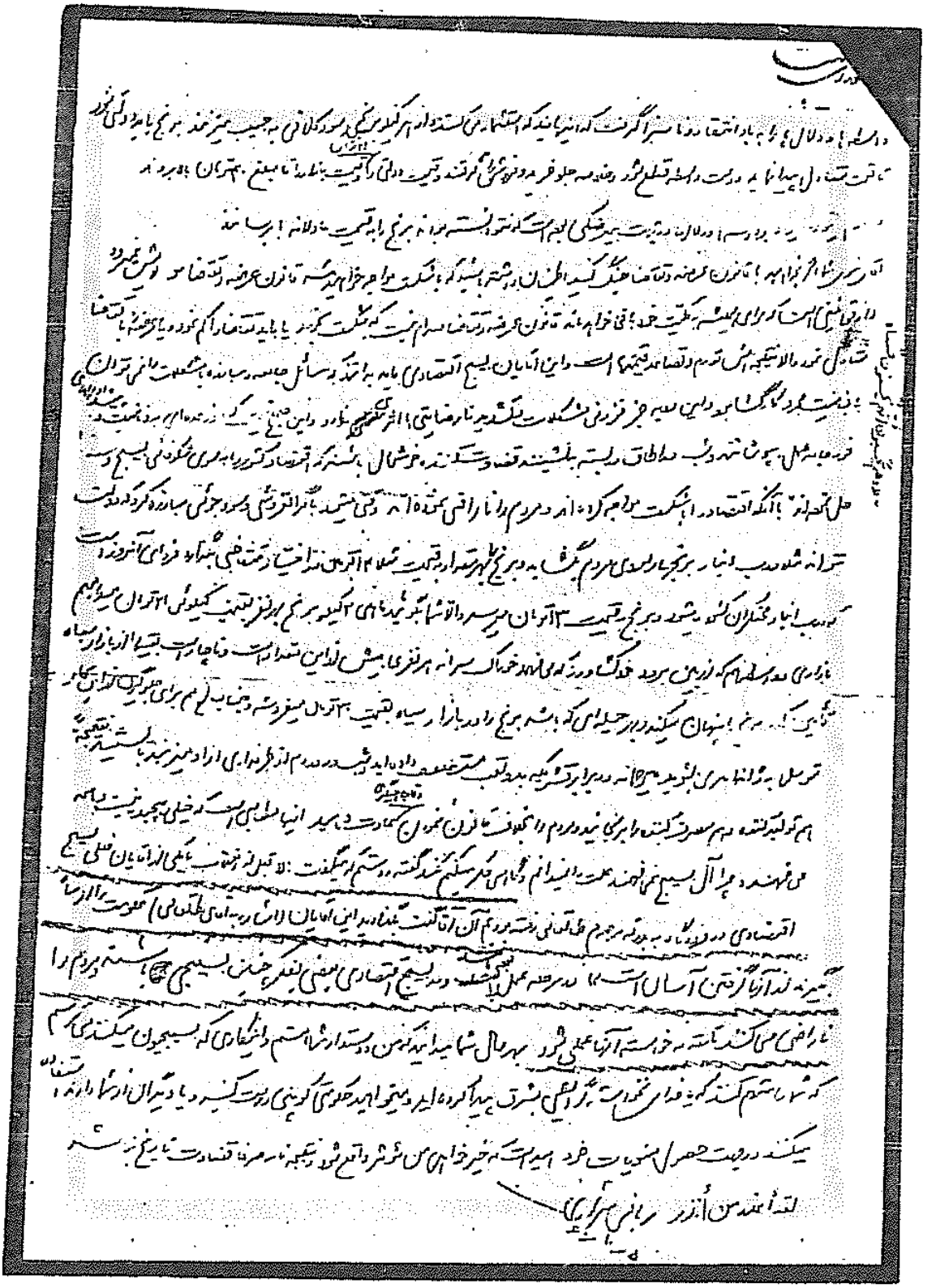

قسمتی ازنامهٔ ۱۳۶۰/۱۰/۵ مرحوم «ربّانی شیرازی» خطاب به «بهزاد نبوی» و اشاره به خاطرات «مهندس جم».

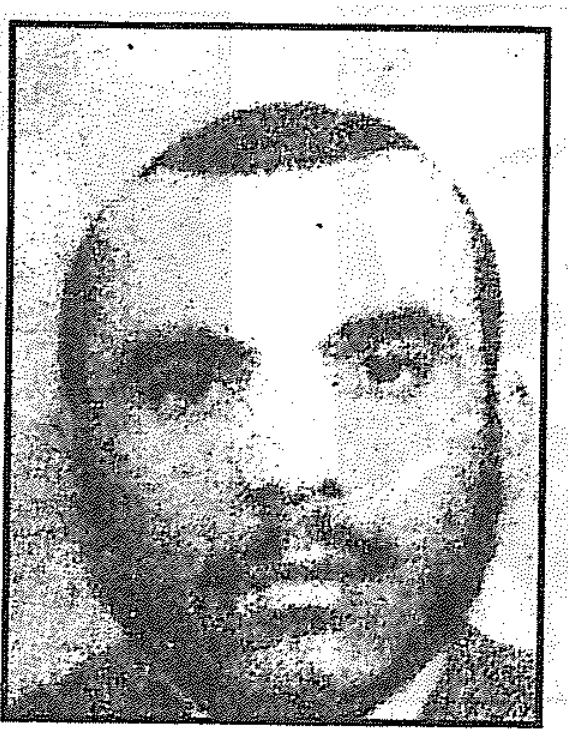

«اکبر گودرزی» از تروریستهای فرقان.

«پرویز ثابتی».

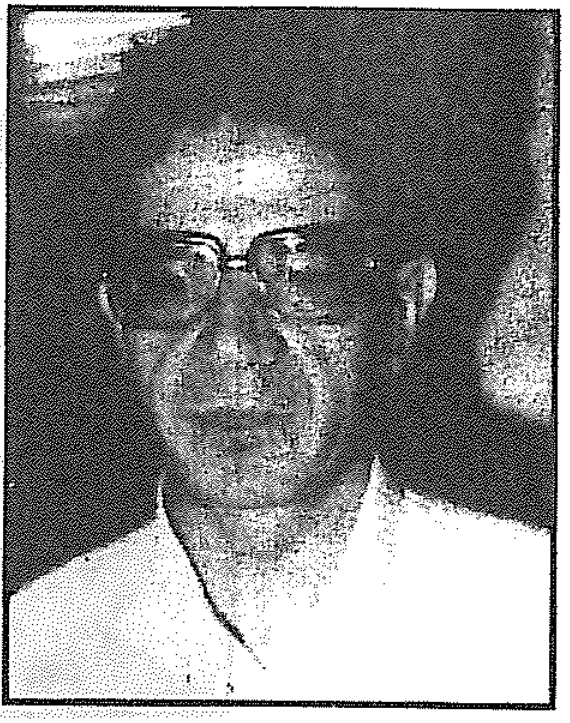

«شهید سیّد حسن آیت».

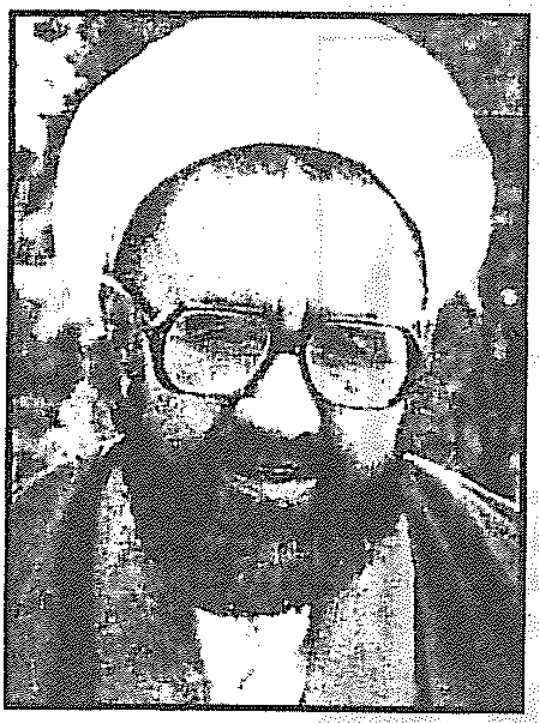

«شهید مرتضی مطهّری».

«شهید محمّد ولی ا... قرنی».

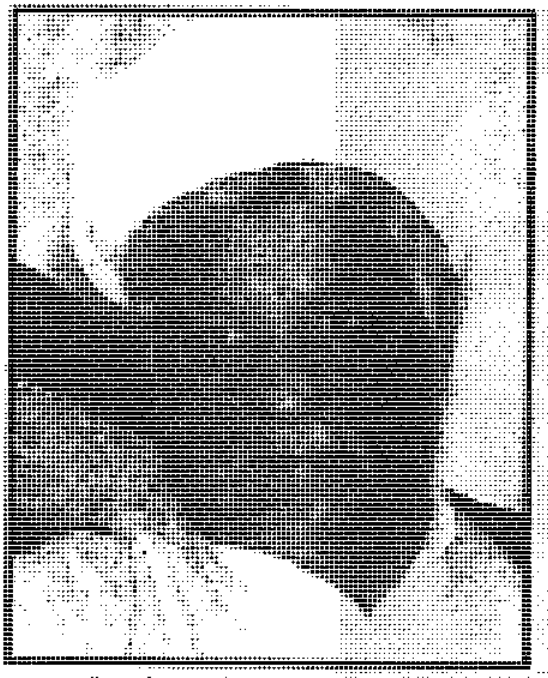

حجة‌الاسلام والمسلمین

«اکبر هاشمی رفسنجانی».

پی‌نوشتهای فصل دوّم:

(۱) «سیّد حسن آیت» متولّد سال ۱۳۱۷ در نجف آباد، لیسانس ادبیّات فارسی از دانشگاه تهران و از مرتبطین آیت‌ا...«کاشانی» بود که در سال ۱۳۴۰، یک سازمان مخفی سیاسی ـ نظامی تشکیل داد. در ۱۳۴۵، فوق لیسانس خود در رشتهٔ حقوق را دریافت و به دلیل دارا بودن تحصیلات حوزوی خارج فقه و اصول، ضمن تدریس در دانشگاههای ملّی، صنعتی و علم وصنعت در حوزهٔ علمیّهٔ قم نیز تدریس می‌کرد.
در ۱۳۵۷ در جامعهٔ اسلامی دانشگاهیان، فعّالیّت داشت و پس از انقلاب، نمایندهٔ منتخب مردم اصفهان در مجلس خبرگان گردید. نامزد ریاست جمهوری شد و تنها فردی بود که به فرمان «امام» گردن نهاده و بدون تبلیغات، کناره‌گیری کرد. در دور اوّل نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی شد.
مسئول سیاسی حزب جمهوری اسلامی بود و در ۶۰/۵/۱۴ با شلیک شدن بیش از پنجاه گلوله به پیکر پاکش به مقام شهادت نائل آمد. «هاشمی رفسنجانی» در مورد تأثیر مجاهدتهای آن شهید می‌نویسد: «ولایت فقیه، فرماندهی کلّ قوا، حکومت خطّ خالص اسلامی و گنجانیدن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در قانون اساسی، رسوا کردن ملّی‌گرایی در مقابل اسلام، شکستن بت «بنی‌صدر» از جمله اقدامات «شهید آیت» است.» (روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۶۰/۵/۱۷)
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۲) سیّد «محمود طالقانی» متولّد ۱۲۸۹. پس از کسب علوم اسلامی در مدارس رضویّه و فیضیّهٔ قم در ۱۳۱۷، برای تدریس و تبلیغ معارف اسلامی به تهران آمد. در ۱۳۱۸ به جرم مخالفت با رژیم پهلوی، دستگیر و زندانی شد. **کلاس‌های** درس وی از ۱۳۲۷ به بعد در **مسجد هدایت** تهران، مرکز تجمّع عناصر روشنفکر مذهبی و نیروهای مذهبی جبههٔ ملّی بود که بعدها به **تأسیس نهضت آزادی** منجر گردید.در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۰ به اردن و مصر سفر کرد. درمبارزات ملّی شدن صنعت نفت شرکت جست و بعد از کودتای ۲۸ مرداد به اتّهام مخفی کردن «نوّاب صفوی» رهبر فدائیان اسلام درمنزل خود دستگیر شد. مرحوم «طالقانی» به سبب مبارزات به دفعات به زندان رفت. در ۱۳۴۳ نیز او را به دلیل **حمایت از نهضت «امام خمینی»** به زندان افکندند. ولی در ۱۳۴۶ آزاد گردید. در سال ۱۳۵۰ به «زابل» و سپس به بافت کرمان تبعید شد. در ۱۳۵۴ به سبب **خیانت** یکی از اعضای **مجاهدین خلق** دستگیر و به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

در ۱۸ آبان ۱۳۵۷ به همراه جمعی از زندانیان سیاسی، آزاد گردید. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به ریاست شورای انقلاب و عضویّت مجلس خبرگان برگزیده شد. و در مرداد ۱۳۵۸ به فرمان «امام خمینی» اوّلین نماز جمعه را در دانشگاه تهران اقامه کرد. آثاری در زمینه **تفسیر قرآن** و معارف اسلامی و مسائل اجتماعی و سیاسی، به قلم وی به جای مانده است.
[نقل از پاورقی جلد ششم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

(۳) مذاکرات «گواد لوپ» سران چهار کشور بزرگ غرب؛ آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، در اوج بحران ایران، گرد آمدند تا این سرزمین انقلابی را باز هم به طریقی برای خود نگه دارند. با اینکه مذاکرات، کاملاً سرّی و محرمانه بود، مع‌الوصف آنچه به خارج رسید این بود که «کارتر» با تشریح موقعیّت حسّاس سوق‌الجیشی ایران، ابراز نگرانی شدید نمود و «ژیسکاردستن» رئیس جمهور فرانسه.. «اشمیت» صدراعظم آلمان و «کالاهان» نخست وزیر انگلستان، عواقب مسئلهٔ سوخت و انرژی را مطرح کرده‌اند. تصمیم آنان، محرمانه ماند و اعلامیّه‌ای هم صادر نکردند. بدنبال همین کنفرانس بود که «بختیار» بعنوان مردی که باید سنگر «شاه» را حفظ کند و احتمالاً جای او را بگیرد، بیش از قبل تأیید شد و برای ایجاد رابطه بین «امام خمینی»[ره] و «بختیار» [ملعون] تلاش شد و ژنرال «هایزر» به ایران آمد و یک ماه باقی ماند. اما موضع «رهبر انقلاب» تغییر نکرد و اعلام نمود هر دولتی که با رژیم فعلی ایران [ستمشاهی] همکاری کند، طرد می‌شود.
[نقل از کتاب «تاریخ سیاسی معاصر ایران»ـ نوشتهٔ دکتر «سیّد جلال الدّین مدنی» جلد دوّم.]

(۴) «پرویز ثابتی» ـ متولّد ۱۳۱۵، فرزند «حسین» در بهمن ماه ۱۳۳۷ با معرّفی «ضرّابی»، مدیر کلّ ششم ساواک، به استخدام ساواک درآمد. او در بدو استخدام، بیوگرافی خود را چنین اعلام داشت:
... از بدو تولّد تا تاریخ مهرماه ۱۳۲۸ در «سنگسر» از بخشهای «سمنان» در محلّه‌ای بنام «تپه‌سر» سکونت داشته‌ام و از تاریخ مهر ۱۳۲۸ برای گذراندن تحصیلات متوسّطه به تهران آمدم و مدّت سه سال درمنزل شوهر خواهرم آقای «محمّد حسین رحمانیان» سکونت داشته‌ام و از مهر ۱۳۳۱، خانواده‌ام نیز به تهران آمدند...
در مدرسهٔ «صابر» در آسیاب دولاب تهران، به شغل آموزگاری از سال ۳۶ مشغول شده‌ام و در ایام فراغت و دوران تحصیل با پدرم، در امور حشم‌داری و تجارت در تهران، کمک کرده‌ام. دوران ابتدایی را در دبستان «حسینیه» و «شاه پسند» سنگسر، از سال ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۸ و دوران دبیرستان

در «فیروز بهرام» تهران از ۱۳۲۸ الی ۱۳۳۴ و در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران از ۱۳۳۵ الی ۱۳۳۷ مشغول به تحصیل بوده‌ام و در خرداد ۱۳۳۷ نائل به اخذ لیسانس در رشتهٔ قضایی ازدانشکده حقوق شده‌ام و به زبان انگلیسی تسلّط دارم و در امور قضایی و اداری و اقتصادی و سیاسی نیز تحصیل نموده و مطالعه دارم و دارای چهار بردار... و یک خواهر... هستم. بنده از بدو تولّد در یک **خانوادهٔ بهایی** می‌زیسته‌ام و **پدر و مادرم بهایی** بوده‌اند، لکن از زمان بلوغ و بلکه از ابتدای تحصیلات دورهٔ متوسّطه، مسلمان بوده و هستم... شاهدوست و وطن‌پرست هستم...»

در پروندهٔ اداری «پرویز ثابتی» اسناد متعدّدی موجود است که مراتب رضایت مسئولین ادارهٔ کلّ سوّم ساواک را از او نشان می‌دهد... در سال ۱۳۴۵ رئیس ادارهٔ یکم ادارهٔ کلّ سوّم، در سال ۱۳۴۹ معاون دوّم ادارهٔ کلّ سوّم و در سال ۱۳۵۲ **مدیر کلّ سوّم** ساواک شد...

[نقل از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» ـ خاطرات «حسین فردوست».]

...از اواخر دهه‌ی شصت، کار امنیّت **داخلی** در واقع یکسره در دست **«پرویز ثابتی»** بود که ریاست **ادارهٔ سوّم** ساواک را به عهده داشت. در حالی که هر شنبه و پنجشنبه، «نصیری» به دیدن «شاه» می‌رفت و امور امنیّتی را به اطّلاعش می‌رساند، هر چهارشنبه بعد ازظهر هم، اغلب پس از آن که بیشتر کارمندان **دفتر نخست‌وزیری** راهی منزل شده بودند، «پرویز ثابتی» در دفترنخست‌وزیر به دیدار او می‌رفت... در دوران ریاست «ثابتی»، **ادارهٔ سوّم** نه تنها در جهت حذف و تهدید هرگونه‌سیاسی مخالفان رژیم گام می‌زد، بلکه در عین حال گزارشهایی در مورد فساد مالی در قدرتمندان مملکت تدارک می‌دید... حتّی در اوج فعّالیّتهای انقلابی، زمانی که ارکان رژیم پهلوی در خطر بود، بسیاری از مشاوران «شاه»، او را به گفتگو با «ثابتی»، تشویق کردند... اغراق نیست اگر بگوئیم که «ثابتی» بهتر از هر کس دیگر در ایران نقاط ضعف و قدرت رژیم «پهلوی» را می‌شناخت. با این حال «شاه» به دلایلی که شاید هرگز روشن نشود، از دیدار با او خودداری می‌کرد.

([از گفتگوی «عبّاس میلانی» با] مقام عالیرتبهٔ امنیّتی[!]ـ ۲۰ مارس ۱۹۹۹.)

... در اواسط بهار ۱۳۵۷، «ثابتی» از طریق [نخست‌وزیر،] «هویدا» پیامی به «شاه» فرستاد. از او خواست که عنان کار را دست کم برای مدّتی کوتاه به ساواک بسپارد و بگذارد آنها تدابیر لازم را برای سرکوب [بیشتر] قیام مردم و آرام کردن کشور، اتّخاذ کنند. می‌گفت هنوز شیرازه‌ی اوضاع مملکت، یکسره از هم نگسیخته و راه بازگشت هست. ثبات قدم می‌خواهد و نمایش قدرت.

«شاه» **این پیشنهادات را** یکسره **رد نکرد**. از «ثابتی» خواست که طرح مشخّص عملیّات مورد نظرش را تدارک و تقدیم کند. «ثابتی» هم به سرعت، مشغول به کار شد. سیاهه‌ای از ۱۵۰۰ تن از مخالفان عمده‌ی رژیم فراهم آورد. معتقد بود با بازداشت این عدّه، آرامش هم بلافاصله به شهرها باز خواهد گشت. این سیاهه در اختیار «شاه» قرار گرفت. او یک روز تمام قضیّه را سبک و سنگین کرد. آن روزها تردید و بی‌تصمیمی، چون خوره‌ای به جانش افتاده بود. سرانجام **دستور داد** که **ساواک** کسانی را **بازداشت کند**، که «شاه» **در کنار نامشان علامت گذاشته بود**. وقتی سیاهه‌ی اسامی مخالفان به «ثابتی» بازپس فرستاده شد، «شاه» **در کنار نام سیصد نفر، علامت گذاشته بود**.

[نقل از کتاب «معمّای هویدا» ـ نوشتهٔ «عبّاس میلانی».]

«**عبّاس میلانی**» مدرّس سابق دانشگاه در ایران و رئیس دپارتمان علوم اجتماعی و تاریخ کالج «نتردام» در «بلمونت کالیفرنیا» دارای تألیفات و ترجمه‌هایی از جمله: «تجدّد و تجدّد ستیزی در ایران»، «دولت و جامعه‌ی مدنی»، «چند گفتار دربارهٔ توتالیتاریسم» و «مرشد و مارگریتا» می‌باشد...

[نقل از توضیحات صفحهٔ کاور کتاب «معمّای هویدا» در معرّفی نویسنده.]

(۵) استاد شهید آیت‌ا... «مرتضی **مطهّری**» در ۱۲۹۸ هـ‌ش در «فریمان» بدنیا آمد. مقدّمات علوم اسلامی را در مشهد گذراند و در ۱۳۱۶ برای ادامهٔ تحصیل به قم رفت و مراتب عالی علوم حوزوی را نزد اساتیدی چون «امام خمینی»، آیت‌ا...العظمی «بروجردی» و علامّه «محمّد حسین طباطبایی» طی کرد. با ورود به دانشگاه، نقش عمده‌ای در نزدیک کردن اندیشه‌های حوزه و دانشگاه ایفا کرد. وی ۲۲ سال **استاد دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه تهران** بود. از نظریّه پردازان اصلی انقلاب اسلامی و از فعّالان تشکیل هیئتهای مؤتلفه بوده است. در سال ۵۶ رژیم طاغوت او را **ممنوع‌المنبر** کرد. از اعضای شورای انقلاب، بعد از پیروزی انقلاب از طرف «امام خمینی» گردید. در اردیبهشت ۱۳۵۸ به وسیله گروهک فرقان ترور شد...

[نقل از پانوشت جلد ششم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

(۶) بسمه تعالی. خبر تأسّف‌آور ترور تیمسار سرلشکر «محمّد ولی قرنی»، موجب تأثّر حضرت آیت‌ا... العظمی «امام خمینی» گردید. معظّم‌له دستور فرمودند تا مراتب تأثّر و تسلیتشان را به خانواده و نزدیکانشان اظهار دارید. قم ـ دفتر «امام خمینی».

[نقل از روزنامهٔ «اطّلاعات» ـ ۱۳۵۸/۲/۵.]

(۷) «مرتضی الویری» متولّد ۱۳۲۷ دماوند، فرزند «محمّدتقی». لیسانس مهندسی برق از دانشگاه صنعتی شریف و فوق لیسانس مدیریت. از اعضای سازمان مجاهدین خلق، گروه موحّدین، و پس از پیروزی انقلاب عضو شورای مرکزی کمیتهٔ انقلاب اسلامی و نمایندهٔ دوره‌های اوّل و سوّم مجلس شورای اسلامی بوده است. همچنین در شورای فرماندهی سپاه در ابتدای تشکیل آن فعّالیّت داشته است. در دوران ریاست جمهوری «هاشمی رفسنجانی»، دبیر شورای عالی مناطق آزاد، معاون طرح و برنامهٔ وزارت معادن و فلزات، معاون پارلمانی رئیس سازمان برنامه و بودجه، دبیر کمیتهٔ اقتصادی شورای امنیّت ملّی کشور بود. در دوران ریاست جمهوری «خاتمی» نیز، مشاور او و شهردار تهران بوده است. از نیروهای اصلی «کارگزاران سازندگی» به شمار می‌رود و... [به نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۸) جریان «پیشه‌وری»: طبق قراردادی که بین **سران سه قدرت** (انگلیس، شوروی، آمریکا) گذارده شد، نیروهای متفقّین، باید ۶ ماه پس از پایان جنگ، ایران را ترک می‌کردند. انگلیسی‌ها و آمریکائیهایی در زمستان ۱۳۲۴ ایران را تخلیه کردند و نیروهای شوروی با تأخیر، در اوایل سال ۱۳۲۵ ایران را ترک کردند، ولی در آذربایجان حکومت خود مختار «پیشه‌وری» را با بیش از **یک میلیون** قبضه **سلاحهای نو**، به جا گذاشتند. «پیشه‌وری» در زمان اشغال آذربایجان، «فرقهٔ دمکرات» را تشکیل داده و دولت خود مختار ومجلس و ارتش درست کرده بود. رئیس نیروهای مسلّح فرقهٔ «غلام یحیی دانشیان» بود. در این زمان نخست وزیر «قوام‌السّلطنه» بود. «قوام السّلطنه» با مسئلهٔ فرقه، بسیار مسالمت‌آمیز، برخورد می‌کرد و می‌گفت خود مختاری چیز مهمّی نیست و ما می‌توانیم یک استاندار به آذربایجان بفرستیم و قدرت مرکزی را در آنجا نشان بدهیم. «شاه» بر سر این موضوع، با قوام‌السّلطنه اختلاف پیدا کرده و در نهایت با طرح آمریکایی‌ها قرار شد که «محمّدرضا» با ارتش به آذربایجان حمله کند. یکی به فرماندهی سرتیپ «هاشمی» از محور میانه ـ تبریز و دیگری به فرماندهی سرتیپ «ضرّابی» از محور میانه ـ مراغه ـ تبریز، نیروهای ارتش بدون هیچگونه مقاومت چشمگیری از سوی نیروهای فرقه، شهر را به تصرّف خود درآورده. مخالفان را اعدام کردند. از سال بعد «محمّدرضا» دستور داد که روز ۲۱ آذر به عنوان «روز نجات آذربایجان» جشن گرفته شود و ارتش رژه برود...

[نقل از پاورقی کتاب «سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک» ـ جلد یکم.]

فصل سوّم:
«قوّادان زیتون»

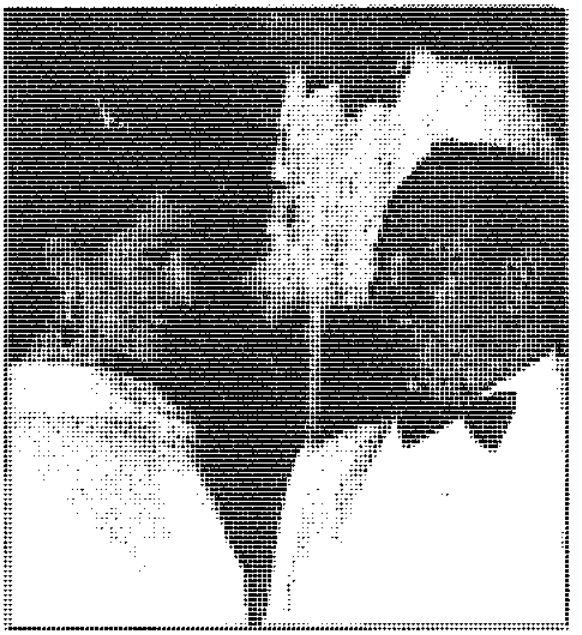

«عدنان خاشقی» و همسر سوّمش «شاه پری زنگنه».

از کتاب «ارتباط خطرناک» ـ نوشتهٔ «اندرو» و «لسلی کاکبورن»:

«... اگر یک روز، به روزنامه‌نگاران اجازه دهند از کارهایی که ما درتهران کرده‌ایم، مطّلع شوند، از آنچه می‌شنوند، **وحشت خواهند کرد**. حتّی نمی‌توانند آنرا تصوّر کنند...» («یعقوب نیمرودی»* ـ نمایندهٔ سابق دولت و سرویس اطّلاعاتی اسرائیل در تهران. نقل از روزنامهٔ «داور» ـ یازدهم نوامبر ۱۹۸۵).

«نیمرودی»(۱) در سال ۱۹۲۷ در یک خانوادهٔ یهودی که از کردستان عراق، به اورشلیم مهاجرت کرده بود، بدنیا آمد. وی در اوایل جوانی در سازمان اطّلاعاتی قبل از استقلال [اعلام وجود دولت جعلی] اسرائیل موسوم به «شای»** استخدام شد و استخدام کننده‌اش مقام ارشدی در این سازمان بود به نام «اسحاق ناوون»*** (Navon) که بعداً به مقام منشی خصوصی «بن گوریون» و سپس ریاست جمهوری اسرائیل دست یافت.

از آنجا که «نیمرودی» می‌توانست عربی صحبت کند، برای آنهایی که از اروپای شرقی آمده و «هاگانا» [گروه تروریستی جنایتکار صهیونیست] و سازمان «شای» را تحت کنترل داشتند، عنصر بدردبخوری از آب درآمد. در هنگام [اعلام شرم‌آور] تشکیل دولت [جعلی] اسرائیل، به سرویس اطّلاعات نظامی پیوست. در اوایل دههٔ ۱۹۵۰، هنگامی که «نیمرودی» به فرماندهی جنوبی نیروی [موسوم به] دفاعی اسرائیل پیوسته بود، با یک فرماندهٔ [دیگر] جوان و در حال صعود ارتش برخورد کرد و با اودوست شد. این شخص «آریل شارون» نام داشت. نقطهٔ عطف این سرگرد جوان، [«یعقوب»] به سال ۱۹۵۵ و هنگامی پدیدار شد که او را به تهران فرستادند و بخش اعظم دوران کار خود را، در این شهر گذراند... او بعداً دربارهٔ سیزده سالی که در

---

* Yacov Nimrodi.

** Shai.

*** جهت آشنایی با بیوگرافی عناصر اسرائیلی می‌توانید رجوع کنید به کتاب «رهبران اسرائیل» ـ تحقیقات «محمّد شریده».

تهران به‌سر برده بود، اظهار می‌داشت که این مدّت، شادترین دوران زندگی‌اش بوده است.

او نمونهٔ نوینی بود از فرستادگان اسرائیلی که به جای پنهان شدن و در تاریکی به سر بردن، قدرت خود را اعلام می‌کرد و حتّی با وجود اینکه ایران و اسرائیل هنوز [در ظاهر] روابط کامل دیپلماتیک نداشتند، به مقامات عالیرتبهٔ ایرانی دسترسی داشت. مهمانان اسرائیلی او مسلّماً حیرت می‌کردند از اینکه می‌دیدند، ژنرالهای ارتش ایران، صبورانه در راهروی دفترکار وی انتظار می‌کشند، تا طیّ دیدارکوتاهی با او، از وی بخواهند نزد رئیس ستاد و یا حتّی «شاه» وساطت و یا شفاعت آنها را بکند...

«نیمرودی» از توجّه به افسران جوانی هم که به ملاقاتش می‌رفتند، غافل نبود؛ زیرا امکان داشت بعداً در موقعیّتی قرار گیرند که وی به لطف آنها نیازمند باشد... «نیمرودی» در ۱۹۶۸ تهران را ترک کرد... با گذشت سالها... در بهار سال ۱۹۷۷ «شیمون پرز» که در آن هنگام، وزیر دفاع [جنگ] اسرائیل بود، توافقنامه‌ای را امضا کرد که در زمینهٔ همکاری ایران با برنامهٔ موشک بالستیک اتمی اسرائیل موسوم به «پروژهٔ گل» بود. ایران هزینهٔ این همکاری را به صورت یک میلیارد دلار نفت خام می‌پرداخت و یک فرودگاه و سایت پرتاب، برای آزمایش دوربرد موشکی و همچنین محلّی برای سوارکردن موشک، در اختیار اسرائیل می‌گذاشت... («بنیامین بیت هلّحمی»* ـ ارتباط اسرائیلی ـ نیویورک ۱۹۸۷ ـ صفحهٔ ۱۱)

هنگامی که انقلاب ایران، پروژهٔ گل و سایر اجزای جهانی را که «نیمرودی» را میلیونر کرده بود، درهم شکست و از بین برد؛ وی از این شکایت می‌کرد که ۶ میلیون دلار از کف داده است. امّا به هر حال کار «نیمرودی» نیز **همانند** آمریکائیها در ایران **به آخر نرسیده بود...**

از کتاب «رهبران اسرائیل» ـ تحقیقات «محمّد شریده»:

اوری لوبرانی، مأمور **عالیرتبهٔ اطّلاعاتی** سازمان موساد و به عنوان فردی

---

* Hallahmi.

قدرتمند، برای انجام بسیاری از مأموریّتهای مهمّ اطّلاعاتی توصیف می‌شود. ناظران سیاسی می‌گویند که وی، کارمند کشوری عالیرتبه و نمونه‌ای است که می‌توان کارهای «نامطلوب» را به او واگذارکرد. گفته می‌شود، وی **خطرناکترین** فرد اسرائیل و سازمانهای وابسته به آن است.

در دوران حزب کارگر و جناح لیکود انجام وظیفه کرد. وی یک «ملّی‌گرای متعصّب» است که به ایدئولوژیهای دیگر و تفسیرهای آنان، وقعی نمی‌گذارد. با «دیوید بن گوریون»، «لوی اشکول»، «گلدا مایر»، «مناخیم بگین»، «اسحاق شامیر» و «اسحاق رابین» همکاری داشته است.

از آنجا که **رابطه‌ای محکم و صمیمانه** با شخص «**هایلا سلاسی**»، امپراتور اتیوپی داشت، لذا از سوی سازمان اطّلاعاتی موساد به «آدیس آبابا» اعزام شد. ضمناً او رابطه‌ای بسیار محکم و صمیمانه با «محمّدرضا پهلوی» [ستم] «شاه» ایران داشت ولذا ازسوی سازمان موساد به ایران اعزام شد وگفته می‌شد که وی در **ایجاد اتاقهای بازجویی** معروف (و وحشتناک) «ساواک» همکاری داشته است.

علیرغم این مسائل وی درسال ۱۹۷۸، سقوط «شاه» را پیش‌بینی کرد که این امر در آن زمان بر خلاف نظرات (مورد قبول) سازمان سیا و وزارت خارجهٔ اسرائیل بود... در سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۱ سفیر اسرائیل و نیز رئیس شعبه سازمان موساد در «اتیوپی» بودو سپس در سال ۱۹۷۳ برای جلوگیری ازنفوذ اعراب در آفریقا، به فعّالیّت پرداخت و روابط استواری با تعدادی از رهبران آفریقایی مانند «عیدی امین» رئیس جمهوری سابق اوگاندا برقرارکرد.

در هنگام حضورش در ایران، به عنوان فرستادهٔ موساد، با «یعقوب نیمرودی» که تاجر اسلحه بود، همکاری کرد... در سال ۱۹۸۳ سازمان موساد را ترک کرد تا به مدّت فقط شش ماه با وزارت دفاع همکاری کند، ولی تاکنون همچنان در وزارت دفاع خدمت می‌کند. شریک مؤسّسهٔ صادرات اسلحهٔ «یورکون» است که به همراه ژنرال «آوراهام اورلی» آن را تأسیس کردند.

او هماهنگ کننده فعّالیّتهای اشغالگران اسرائیلی، در جنوب لبنان است. در **تأسیس بازداشتگاه** «خیام» مشارکت کرد. وی به عنان **مبدّع** «گزینش شیعی» [انتخاب مزدورانی برای خدمت به اسرائیل از میان شیعیان] شناخته می‌شود. به عقیدهٔ ناظران، او در انجام توافقاتی با «آنتوان لحد» و عناصر شیعه، موفّق شد از سیاست سابق اسرائیل مبنی بر پشتیبانی از مسیحیان مارونی فراتر رفته و مزدوران و شریکانی از تمامی طایفه‌های لبنانی، تدارک ببیند. وی مذاکره کنندهٔ اصلی پیرامون موضوع گروگانها (ی غربی در لبنان) بود. او به عنوان فردی خوش اخلاق [!؟] و ملایم که می‌داند چگونه اعتماد دیگران را جلب کند، توصیف می‌شود (تحصیل کردهٔ دانشگاه لندن، رهبری و مدیریّت اجرایی عملیّات مربوط به انتقال تعداد پانزده هزار نفر یهودی اتیوپیایی (فلاشه‌ها) به اسرائیل در سال ۱۹۹۱، [نیز] نماینده ویژهٔ اسرائیل، در مذاکرات خصوصی مربوط به آزادی زندانیان شیعی در اسرائیل و نیز گروگانهای غربی در بیروت) بوده است.

از کتاب «ارتباط خطرناک»ـ نوشتهٔ «اندرو» و «لسلی کاکبورن»:

«یوری‌لو برانی» ... یک دیپلمات معمولی به شمار نمی‌رفت و به عنوان مشاور نزدیک در امور اعراب در دفتر «بن گوریون» خدمت کرده بود. وی بعداً به سمت سفیردرکشورهای اتیوپی، ایران و سرانجام هماهنگ کننده مسائل لبنان منصوب شد.

از کتاب «بازار اسلحه»ـ نوشتهٔ «آنتونی سمسون»:

دلاّلی از عربستان سعودی:

«اگر برای نفوذ در دولتی، به مقامات آن، پولی داده شود؛ رشوه است؛ ولی اگر کسی برای خدماتی که انجام داده، بعداً پول دریافت کند، این پول حقّ‌العمل نامیده شود.» «عدنان خاشقی»ـ* ۱۹۷۶.

---

* Adnan Khashoggi.

کمپانی «لاکهید» در سال ۱۹۶۴ و قبل از آنکه معاملهٔ بزرگ اسلحه صورت بگیرد، برای خود در این کشور، مأموری پیدا کرده بود که «عدنان خاشقی»[۲] نام داشت؛ این شخص، در مدّت کوتاهی، به بزرگترین دلاّل اسلحه در جهان تبدیل شد و از زوایای میدان فعّالیّت و میزان ثروت از «زاخارف» افسانه‌ای، پیش گرفت.

... بیست و شش ساله بود که به استخدام «لاکهید» درآمد و در آن زمان، چندان پولی نداشت. ولی شخصیّتی پرجوش و خروش و فعّال داشت و از یک دنیا تحرّک شخصی که به دو دنیا تعلّق دارد، برخوردار بود. «عدنان» خونسرد و دقیق، گفتاری سریع و نافذ داشت. می‌توانست در یک لحظه، لحنش را از عربی انفجارآمیز خود، به انگلیسی آمریکایی رقیق و ملایمی تغییر دهد.

پدر «عدنان»، پزشکی با تقوی و جدّی و محترم از اهالی مکّه بود که در حلقهٔ پزشکان معالج «ابن سعود» بزرگ[!] درآمده بود. پدر «عدنان» سه زن ویازده فرزند داشت و«عدنان» پسر ارشد دوّمین زن بود.

اورا برای ادامهٔ تحصیلات به کالج «ویکتوریا» در مصر فرستادند که کالجی به تمام معنا، انگلیسی بود و ازمیان دوستانش در این مدرسه، می‌توان از ملک «حسین» [رئیس رژیم اردن] نام برد. «عدنان» از آنجا مانند دیگر جوانان جاه طلب عربستان، عازم کالیفرنیا شد و نخست به دانشگاه «چیکواستیت» در شمال سانفرانسیسکو و سپس به «استانفورد» رفت... با رئیس یک کمپانی کامیون سازی آشنایی بهم زد که بعداً، امتیاز توزیع کامیونهایش را در عربستان، به «عدنان» واگذارکرد... وی با ملک «سعود»، فرزند هرزه و عیّاش «ابن سعود» روابط صمیمانه داشت و از میان شاهزادگان صمیمی با «خاشقی»، دو نفر در دولت عربستان نفوذ و قدرت فراوان داشتند: اولی پرنس «فهد» (که امروزه عملا" حکمران عربستان است) و دیگری پرنس «سلطان» که اکنون وزیر دفاع است.

... نمایندگی دو کمپانی انگلیسی «رولز ـ رویس» و «مارکونی» را به عهده گرفت. ملک «سعود»، انحصار توسعهٔ منابع سنگ گچ در عربستان را به وی اعطا کرد. سه

سال بعد، پس از آغاز جنگ در یمن، «عدنان» نخستین بار به معاملهٔ اسلحه پرداخت و برای عربستان، اسلحهٔ فرانسوی خریداری کرد... منبع اصلی ثروت شخصی خاندان سلطنت [سعودی] بود که بخش عمدهٔ درآمد نفت را دریافت می‌کرد...

تا حدود ماه اکتبر ۱۹۶۴، کمپانی «لاکهید» با «خاشقی» قراردادی امضا کرد که براساس آن، وی بعنوان نمایندهٔ آنها برای فروش هواپیماهای «هرکول» فعّالیّت خواهد کرد و از فروش هر هواپیما، دو درصد قیمت آن، حقّ‌العمل دریافت خواهد داشت...

دراواخردهه ۱۹۶۰،«خاشقی» به آدمی بزرگتر از یک دلاّل اسلحه تبدیل شده بود و روزبه روز بیشتر در سیاست بین‌المللی داخل می‌شد... بعدها نیز در آمریکا مکرّر با «نیکسون» ملاقات کرد... وبالأخره در ژانویه ۱۹۶۹ که «نیکسون» در مسند ریاست جمهوری آمریکا، قرارگرفت، خاشقی به یکی از دوستان معتمد او تبدیل شده...

«کیم روزولت»(۳) خود در سال ۱۹۷۰ به کمپانی «نورث روپ» پیشنهاد کرد که اگر با «خاشُقی» تماس بگیرند، بسیار مفید است... هنر بی‌نظیر «خاشقی» در ایجاد آتمسفری بود که درآن **غیرطبیعی‌ترین معاملات**، بسیارطبیعی ولذّت بخش جلوه می‌کرد...

از جلد یازدهم«اسناد منتشرهٔ لانهٔ جاسوسی آمریکا درتهران»:

سرّی ـ غیرقابل رؤیت و تحویل به اتباع بیگانه ((NOFORN(NF))*.

ـ غیرقابل تحویل به کنتراتچیان یا مشاورین کنتراتی ((NOCONTRACT(NC))**.

احتیاط ـ شامل **اطّلاعات اختصاصی** است ((PROPIN(PP))***.

ـ حقّ‌اقتباس وانتشاراطّلاعات تحت نظر ناشر (تهیه کننده) امکان پذیر است.((ORCON(OC))****.

---

* مخفّف Not Releasable to Foreign Nationals

** مخفّف Not Releasable to Contractors or Contractor / consultants

*** مخفّف Caution- Proprietary Information Involved

**** اشاره به Dissemination and Extraction of Information Controlled by originator

ـ انتشارات **فقط برای ادارات** NFIB* NFIBONLY (NO)

یادداشت اخطاریّه: منابع و متدهای اطّلاعاتی، عنوان و مورد بحث قرارگرفته است. (WNINTEL)**

اطّلاعات امنیّت ملّی (NSI): افشای غیرمجاز، مشمول **جرائم جزائی** است (UDSCS)***

... بررسی «سرویس‌های اطّلاعات و امنیّت بیگانه» جزء اطّلاعات ملّی است و نباید در اختیار و رؤیت نمایندگان دول بیگانه یا هیئت‌های بین‌المللی قرارگیرد، بجز درمواردی که اجازه‌نامهٔ ویژه از **رئیس سیا** دریافت شده باشد، آن هم بر طبق مقرّرات «شورای امنیّت ملّی» (NSC) (مقرّرات اطّلاعاتی شمارهٔ ۱)

کلیّهٔ مطالب مندرج در این صفحه «محرمانه» تلّقی می‌شود:

«سرویس‌های اطّلاعات خارجی و امنیّت اسرائیل»

مارس ۱۹۷۹ ـ آژانس اطّلاعات مرکزی ـ **سرّی** این [مطلب] یک «بررسی» از سرویسهای امنیّت و اطّلاعات خارجی اسرائیل است که توسّط کارکنان «مدیریّت عملیّاتی ضدّ اطّلاعاتی» (DOCS)**** [متعلّق به] سازمان مرکزی اطّلاعات (CIA) با همکاری و هماهنگی «سازمان اطّلاعاتی دفاعی» (DIA) تهیّه و انتشار یافته است. این «بررسی» جانشینی برای «بررسی اطّلاعات ملّی» (NIS)، بخش ۵۶ امنیّت و اطّلاعات می‌باشد...

الف (A) کلّیات

[※] مرجع اصلی اطّلاعات و امنیّت اسرائیل «**وعَدَت راشه‌ای هاشروتیم**» [va'

---

* اشاره به NFIB Departments only.

** مخفّف Warning Notice: Intelligence Sources and Methods Involved.

*** مخفّف Unauthorized Disclosure Subject to Criminal Sanctions.

**** مخفّف Directorate of Operations Counter Intelligence Staff.

[adat Rashei Hasherutim (کمیتهٔ سران سرویس) است. که معمولاً بعنوان «وعَدَت» شناخته می‌شود.

[*] **موساد لتافکریم میوچادیم** [Mossad letafkidim Meyouchadim] (سرویس اطّلاعات سرّی) یا **موساد** که اسم معمول [متعارف] آن می‌باشد، مسئولیّت عمدهٔ عملیّات خارجی را عهده‌دار است و تحت نظر و تابع نخست‌وزیر می‌باشد.

[*] «**شروت بیتاچون کلالی**» [Sherut Bitachon Klali] (امنیّت داخلی و ضدّ جاسوسی) که معمولاً به **شین بث** [Shin Beth] مشهور است، مسئول امورات امنیّتی است و مستقیماً تحت نظر نخست‌وزیر می‌باشد.

[*] **اگاف مودین** [Agaf Mdiin] (اطّلاعات نظامی)، مسئولیّت اصلی «اطّلاعات استراتژیک نظامی» و «اطّلاعات ارتباطاتی» را عهده‌دار است و تحت فرماندهی رئیس ستاد نیروهای ارتش اسرائیل می‌باشد.

وزارت امور خارجه، حمایت «تحقیقاتی و طرح‌ریزی سیاسی» جامعهٔ اطّلاعاتی اسرائیل را **مهیّا می‌سازد. وزارت کشور**، پلیس ملّی را با کمک «بازرسی پلیس» و «حفظ امنیّت کشور» یاری می‌دهد.

[در ادامهٔ جزوه، توضیحات نسبتاً مفصّل درمورد هر یک از مجموعه‌های فوق، تاریخچه، ساختار و نحوهٔ عملکرد آمده است. در بخشی از توضیحات مربوط به موساد آمده است:]

... **موساد** روابط وابسته با بسیاری از سرویسهای امنیّتی و اطّلاعاتی سراسر جهان دارد. غیر از چند استثناء، مدیریّت ادارهٔ «عملیّات سیاسی و روابط وابسته خارجی» مسئول تماس با اکثر سازمانهای خارجی است. در اکثر ملاقاتها، **نقطهٔ تماس** در **پایتخت** کشورهای خارجی است، هر چند که تعدادی از سرویس‌های خارجی، به روابط وابسته در خود اسرائیل پافشاری می‌کنند.

... در اواخر ۱۹۵۸، یک سازمان روابط وابستهٔ رسمی سه جانبه، شامل موساد،

سرویس امنیّت ملّی ترکیه TNSS* و سازمان اطّلاعات و امنیّت ایران (ساواک) تشکیل شد که این سازمان «نیزهٔ سه سر» [Trident] نامیده شد. براساس توافقات، این سازمان چیزی علاوه بر روابط دو جانبهٔ موساد با هر یک از این سرویس‌ها بود. تشکیلات «نیزهٔ سه سر» علاوه بر تداوم مبادلاتی، جلساتی نیز هر نیم سال، در سطح رؤسای سرویس‌ها داشته است. مبانی کلّی اصل توافق با ترکها، علاوه بر تصویب قانونی روابط وابسته، بین دو کشور اسرائیل و ترکیّه، تأکید نموده است که موساد، اطّلاعاتی از فعّالیّتهای عمّال شوروی در ترکیه و کسانی که بر علیه ترکیه در سراسر خاورمیانه عمل می‌کنند، را در اختیار سرویس ترکیه قرار دهد. در مقابل ترکها موافقت نمودند که هر گونه اطّلاعات ازمقاصد سیاسی کشورهای عربی را که بر امنیّت اسرائیل اثری دارد، دراختیار اسرائیل بگذارند...

هدف اصلی روابط اسرائیل با ایران، ایجاد و توسعهٔ سیاستهای ضدّ عربی و موافق اسرائیل، در تصمیمات مقامات ایرانی بود. از اواخر دههٔ ۱۹۵۰ به بعد، در طی سالها، موساد در عملیّات مشترکی با ساواک، همکاری داشته است. موساد به **فعّالیّتهای ساواک** یاری داده است و کردهای عراق را حمایت نموده است. اسرائیل مرتّباً گزارشاتی درباره فعّالیّتهای مصر درکشورهای عربی، تحوّلات و حوادث عراق، و فعّالیّتهای کمونیستها که اثراتی بر ایران داشت، به سازمان اطّلاعات ایران منتقل می‌کرده است...

[لازم به تذّکر است که ادامه ترجمهٔ جزوهٔ فوق‌الذّکر درجلد نوزدهم «اسناد لانهٔ جاسوسی» مندرج است.]

از جلد سی و ششم «اسناد منتشره لانه جاسوسی آمریکا در تهران»:
سرّی ـ ۲۶ سپتامبر ۷۹ [۴ مهر ۵۸].

---

* مخفّف Turkey's National Security Service.

از: وزیر خارجه ـ واشنگتن دی.سی.

به: سفارت آمریکا ـ تهران.

موضوع: اطّلاعات بیوگرافیک درمورد رئیس جدید هیئت اعزامی اسرائیل در ایران، «یوسف هرملین» [JOSEPH HERMELIN]

۱ـ اطّلاعات موجود در پاراگراف ۳ و۴ **نبایستی** به افراد **خارجی** داده بشود.

۲ـ «یوسف هرملین» رئیس پیشین سرویس مخفی اسرائیل، **شین بث** است که از سال ۱۹۶۴ تا سال ۱۹۷۴، در این سمت خدمت نموده است. از هنگام بازنشستگی‌اش از **شین بث**، او بعنوان سرپرست یک شرکت وابستهٔ توسعه و ساختمان سکورات مشغول بکار بوده است (محرمانه)

۳ـ «هرملین» در نوزدهم آوریل ۱۹۲۲ در وین بدنیا آمد و هنگامی که پانزده ساله بود، به فلسطین مهاجرت نمود. اودر جنگ به جنبش زیرزمینی **یهودی «هاگانا»** ملحق شد.

او در جریان جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۴۸ یک سرگرد در نیروی دفاعی اسرائیل بود. بعد از پیوستن به **شین بث** در سال ۱۹۴۹، او مدارج ترقّی را تا مقام معاونت رئیس تا سال ۱۹۵۹ بالا برد. او در آن سمت باقی ماند، تا اینکه در ۱۹۶۴ به ریاست شین بث منصوب گردید (سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای خارجیان).

۴ـ دوبار ازدواج نموده است. «هرملین» حداقل دارای چهار فرزند می‌باشد. او مسافرتهای زیادی در رابطه با وظایفش به عنوان **رئیس شین بث** به خارج، منجمله مسافرتهایی به ایالات متّحده انجام داده است. او یک مرد صالح، احساساتی و متواضع می‌باشد. او به زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسه و عربی صحبت می‌کند (سرّی / غیرقابل رؤیت برای خارجیان).

۵ـ وزارت خارجه از هرنوع اطّلاعات بیوگرافیک اضافی بعلاوهٔ عکسهایی که در رابطه با «هرملین» در جریان انتصابش در ایران قابل دسترس باشد و به همان خوبی مطالب ارزیابی شده در رابطه با کار وی قدردانی می‌کند.

سرّی ـ «کریستوفر»

از جلد یازدهم «اسناد لانه جاسوسی آمریکا در تهران»:

سند شماره ۱۰ ـ سرّی ـ یادداشت ۱۱۷# ـ سیا ـ اس.آر.اف ۲۱ جون ۱۹۷۷ ـ (۵۶/۴/۳۰).

موضوع: سابقهٔ اطّلاعاتی در مورد هیئت بازرگانی اسرائیل ـ تهران.

مطالب زیرین، پیگیری‌های ستاد SRF (سیا) در مورد اعضای هیئت بازرگانی اسرائیل [در تهران] می‌باشد:

۱ـ «اوزیل لوبرانی» (Uriel [uri] Lubrani) . در ۱۷ اکتبر ۱۹۲۶ متولّد شد و از ژوئن ۱۹۷۳ تاکنون، سفیر غیررسمیِ در ایران بوده است. درجهٔ لیسانس علوم انسانی افتخاری، از دانشگاه لندن دریافت کرده است. در نیروهای دفاعی [ابر خونریز] اسرائیل و هاگانا* [گروه تروریستی معروف، موسوم به] (مقاومت) از ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۸ خدمت کرده است. در ۱۹۵۰ به وزارت خارجه وارد شد و اوّل بار در قسمت خاورمیانه و سپس به عنوان دبیر خصوصی «شارت» (Sharett) وزیر امور خارجه، از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ خدمت نمود.

از ۱۹۵۲ تا ۵۶ به مأموریّت در لندن گمارده شد. از ۱۹۵۷ تا ۶۱ دستیار مشاور و سپس مشاور «بن گوریون» (Ben -Gurion) (نخست‌وزیر) در امورد اعراب بود. در طول این دوره، گرایش غیردوستانه‌اش در جهت اعراب حداقل دوبار انتقاد مطبوعات اسرائیلی را در پی داشت. وقتی که «بن گوریون» در ۱۹۶۳ استعفا نمود، به عنوان سفیر در برمه منصوب شد، ولی هرگز پستش را در دست نگرفت. به عنوان دبیر سیاسی و رئیس دفتر خصوصی [«لوی» اشکول» (Eshkol) نخست‌وزیر، باقی ماند.

از ۱۹۶۵ تا ۶۸ سفیر اسرائیل در اوگاندا، رواندا و بروندی بود که در طول آن زمان، برنامهٔ کمک اسرائیل را که مشاورانی در ارتش، نیروی هوائی و پلیس اوگاندا

---

* Haganah.

قرار داد، اجرا نمود. این روابط او را به یکی از مطّلع‌ترین اشخاص در اوگاندا تبدیل نمود و سفارت ایالات متّحده، او را دوستی با ارزش و همیاری کننده یافت. از ۱۹۶۸ تا ۷۱ سفیر اسرائیل در «اتیوپی» بود. از ۱۹۷۱ تا ۷۳ در هیئت مدیرهٔ صنایع کور (Koor) به عنوان رئیس پروژه‌ها و تشکیلات اقتصادی مشترک در خارج بود. این هیئت، سیاست اساسی صنایع کور، بزرگترین شرکت صنعتی اسرائیل را تعیین می‌کند.

با «سارا نی لوی»(Sara nee Levi) ازدواج کرده و دارای ۴ فرزند است. و گفته می‌شود که یک کارمند لایق دولت، ولی شخصی نسبتاً بی‌مزه می‌باشد...

از جلد یازدهم «اسناد لانه جاسوسی آمریکا در تهران»:

در هیئت اسرائیلی مستقر در تهران، [غیر از «لوبرانی» در سند سیا افراد زیر] وجود داشتند: «آریه لوین» (Arieh (or Aryeh) Levin) با اسم قبلی «لوا لوین»(Lova Lewin) متولّد ایران، **افسر** سابق نیروهای نظامی اسرائیل، **مأمور** به وزارت خارجه که به روسی، فرانسه، انگلیسی، عبری و عربی سلیس صحبت می‌کرده...، «یورام شانی»(Yoram Shani) دبیر اوّل سفارت اسرائیل در تهران، با سابقهٔ کار در استرالیا...، «الیزر یوتوات» (Eliezer Yotvat) (یا «یوتوات»)(Yotvath) مسئول آرشیو و پیکهای دیپلماتیک اسرائیل در نیویورک و دبیر دوّم سفارت اسرائیل در رم و وابستهٔ نظامی صهیونیستها در توکیو...؛ «آبراهام (آکارمی) لونز (لونتز)»* وابستهٔ نظامی رسمی سفارت اسرائیل در تهران که قبلاً **رئیس اطّلاعات نیروی دریایی ارتش** و نیز قائم مقام فرماندهٔ پایگاه دریایی حیفا (۱۹۷۱)، دوره دیدهٔ مدرسهٔ **نیروی دریایی فرانسه** در «برست»(Brest) از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ و مدرسهٔ هدایت و دریانوردی نیروی دریایی سلطنتی در «ساوث ویک»(Southwick) **انگلیس**، شوهر

---

* Abraham (Aka Rami) Luncz (Luntz).

خـواهـر «امـانوئل کـلمپرر»(Emmanuel Klemperer) قـائم مـقام کـمیسیونر کشتیرانی اسرائیل (۱۹۶۹) و نهایتاً **افسر حرفه‌ای اطّلاعاتی** بـرجستهٔ اسـرائـیل...؛ سرهنگ «موسه موسی‌لوی» (Moshe Moussa Levi) افسر رابط خـارجی در ستاد نیروی نظامی اسرائیل، احتمالاً" فرماندهٔ **سازمان جـمع‌آوری اطّـلاعات** سـرّی مستقیم در مرز اسرائیل ـ اردن و از راه‌اندازان مدرسهٔ اطّلاعاتی تازه تأسیس ساواک... کارشناس چند زبانه با شـخصیّت جـذاب و مـاهر در بـوجود آوردن ارتـباط مـیان محفل‌های نظامی خارجی از جمله پرسنل نظامی ایالات متّحده که **همسرش** سکرتر سفیر و چند زبانه بوده است.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

در جلد ۱۹ اسناد در صورتجلسهٔ ملاقات وزیر جنگ اسرائیل «عزر وایـزمن» و ژنرال «طوفانیان»[۴] (۱۸ ژوئیه ۷۷ ـ تل آویـو) **چندین بار، جملات نظامی امنیّتی به نقل از «اوری لوبرانی» نقل می‌شود.** مثلاً" در مورد میگ ۲۳، موشکهای زمین به زمین از جمله موشک اسکاد و...

از کتاب «معمّای هویدا» ـ نوشتهٔ «عبّاس میلانی»:

... یک نفر دیگر هم[که] درزندان به ملاقات «هویدا» رفت، «یوری لوبرانی» نام داشت و در عمل **سفیر اسرائیل** در ایران بود. البته اسرائیل در ایران، سفارت‌رسمی نداشت، اما دفتر منافعش «را دولت ایران در هر زمینه‌ی اصلی، چون یک سفارت تلّقی می‌کرد.» (قسمت داخل گیومه نقل شده از U.S Embassy, Tehran- Iran "Israeli operations in Iran" 2 April 1965- NSA, No 549 می‌باشد) از اوایل دهه‌ی پنجاه، ریاست دفتر اسرائیل را «لوبرانی» به عهده داشت و او روابط ویژه و نزدیکی با «هویدا» پیدا کرده بود... مرتّب با او، در دفتر نخست‌وزیر هم دیدار و گفتگو می‌کرد. هر وقت سفیری از یکی از کشورهای خارجی بـه دیـدار «هـویدا»

می‌آمد، او تأکید داشت یکی از منشیانش، درجلسه حضور داشته باشند. تنها استثنا «لوبرانی» بود. (گفتگو[ی «عبّاس میلانی»] با «افسانه جهانبانی» پاریس ۳ ژوئن ۹۸) وقتی در این مورد از «لوبرانی» پرسیدم، جواب داد: «تا آن جا که من می‌دانستم، «هویدا» در مورد من استثنایی قائل نمی‌شد.» در عین حال می‌گفت همواره احساس می‌کرد از روابط دوستانهٔ ویژه‌ای با «هویدا» برخوردار بود. می‌گفت: «به خاطر همین دوستی بود که وقتی به زندان افتاد، من هم از تمام قدرتم استفاده کردم، تا پیش از خروج از ایران، یک بار با او در زندان دیدار و وداع کردم.» (گفتگو [ی «عبّاس میلانی»] با «یوری لوبرانی» - ۸ ژوئیه ۱۹۹۹)

در دورانی که «هویدا» هنوز در زندان «شاه» بود، حدود سه هفته پیش از ورود «آیت‌ا... خمینی» به ایران، مقامات فرانسوی بار دیگر، با دکتر «فرشته انشاء» [دختر خالهٔ «هویدا»] تماس گرفتند و از او خواستند، موافقت «هویدا» را برای یک عملیّات کماندویی جلب کند. قرار بود کسی زندان‌بان‌های «هویدا» را به مدد دوایی مخصوص، به خواب کند. آن گاه یک گروه کماندوی مزدور و زبده‌ی آمریکا، «هویدا» را از زندان به فرودگاه ببرد و به وسیله‌ی هواپیمای ویژه‌ای، از ایران خارجش کنند. می‌گفتند حتّی پیش از این که مقامات ایرانی بدانند که «هویدا» از زندان گریخته، از خاک ایران خارج خواهد بود.

«هویدا» به جزئیّات طرح فرانسویها گوش داد و آنگاه به خنده‌ای تلخ گفت «مثل اینکه زیادی فیلمهای «جیمزباند» دیده‌اند.» ([نقل از:]«فرشتهٔ انشا») اما روزی که «هویدا» از «مقدّم» شنید که «شاه» و ملکه [؟!] به زودی ایران را ترک خواهند گفت، روحیّه‌اش یکسره دگرگون شد. افق، دیگر، کاملا" تیره و تار می‌نمود.

«هویدا» پیش از این تاریخ همواره خانواده‌اش را از تماس با «شاه» یا ملکه منع کرده بود. اما وقتی یک هفته پیش از عزیمت «شاه» از ایران، «مقدّم» خبر این سفر را به «هویدا» داد، نه تنها نگرانی‌اش دو چندان شد، بلکه این بار وقتی دکتر«فرشته انشا» توصیه کرد که با خاندان سلطنت تماس بگیرد و از آنها بخواهد که هنگام ترک ایران،

«هویدا» را هم با خود ببرند، هویدا مقاومت و مخالفتی نکرد... گفت: «تماس بگیر، ولی بدان که جوابت را نخواهند داد.»...

از هفته نامهٔ فرانسوی «اکسپرس» ـ ۱۹۸۱/۶/۲۹:*

رئیس هیئت اسرائیلی، «یوری لوبرانی» قبل از اینکه عهده‌دار سفارت در «اتیوپی» شود، در سرویسهای **اطّلاعاتی** اسرائیل مشغول به کار بوده است. از بهار ۱۹۷۸، «لوبرانی» این احساس را داشت که «شاه» به شدّت در خطر است. او دولت خود را از این موضع مطّلع ساخت. در اوایل ژوئن، او اظهارکرده بود که بنظر او «شاه» محکوم به شکست است... «دیگر سؤال این نیست که آیا«شاه» می‌تواند به حیات سیاسی خود ادامه دهد [یا خیر؟] بلکه مسئله این است که این حیات سیاسی تا چه مدّت ادامه خواهد داشت؟»

اظهارات «لوبرانی»، تل آویو را **نگران** ساخت. دولت اسرائیل بلافاصله دو کار انجام داد: اوّل اینکه **جامعهٔ کلیمیان** ایران را در جریان بدی اوضاع [!] قرار داد، سپس حاصل تجزیه و تحلیل‌های «لوبرانی» را در اختیار **واشنگتن** قرار داد.

از روزنامهٔ «کیهان» ـ چهارشنبه ۱۳۸۰/۱۰/۵:

... سازمان اطّلاعات و امنیّت اسرائیل ـ **موساد** ـ در ادارهٔ ساواک «شاه» **نقش کلیدی** داشت. این نقش کلیدی و برخورد حاکمانهٔ موساد بر ساواک به آسانی از طریق مراجعه به اسناد موجود قابل درک است.

موساد در ایران یک سازمان اطّلاعاتی مستقل به نام «سرویس زیتون» داشت که وظیفهٔ آن، مقابله با مخالفان اسرائیل در ایران، کشف اقدامات آنان و برکناری

* اکسپرس این مطالب را به نقل از کتاب «هزیمت آمریکا در ایران» نوشتهٔ «ویلیام لوئیز» (خاطرات «مایکل لیدین») مورد بررسی قرار داده است. در ایران، اثر فوق با عنوان «هزیمت» توسّط «احمد سمیعی (گیلانی)» ترجمه شده است.

مسئولانی که نسبت به اسرائیل بدبین و یا با آن مخالفت می‌کردند، بود.

مأموران ساواک در بخشی ازگزارش‌های خود، به تیمسار «نصیری» ـ رئیس وقت ساواک ـ به نمونه‌هایی از فعّالیّتهای سرویس زیتون اشاره می‌کنند. در سربرگ تمامی این گزارشها مهر «فقط جهت اطّلاع» و «پیگیری ندارد» ثبت شده است.

... در یکی ازنامه‌های سرویس «زیتون» به ساواک آمده‌است: «مستدعی است لیست کامل اسامی افسران اطّلاعاتی آن سازمان که در سرویس‌های امنیّت داخلی خدمت می‌کنند، همراه با محلّ خدمت مأموریّتهای آنان را به این مراکز ارسال فرمائید!»

... در سندی از ساواک خطاب به تیمسار «نصیری» آمده است: «مرکز فحشاء» در «هتل ز» از مراکز تحت امر «سرویس زیتون» است و تأکید می‌شود که انجام عملیّات و مأموریّتهای محوّله، به دلیل آنکه این مرکز در اختیار اسرائیلی‌هاست، امکان‌پذیر نمی‌باشد.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق در آرشیو «مرکز اسناد انقلاب اسلامی»:

در میان سوابق فعّالیّتهای امنیّتی و جاسوسی اسرائیل در ایران، تلاش زیادی جهت استفاده از ساواک یا مرتبطین و منابع آن به عنوان پوشش و ابزار لازم برای رفع **نیازمندیهای** موساد، قابل شناسایی و تحلیل است.

اصولاً "«زیتون» به عنوان **ستاد ویژهٔ سرویس اطّلاعاتی اسرائیل در ایران**، علناً از برخی مسئولین سیاسی، امنیّتی به ویژه ساواک و نیز دربار و شخص «محمّدرضا» **استفادهٔ کاندومی** در جهت برطرف ساختن نیازهای شیطانی خود می‌نمود.

«زیتون» در این مسیر به جمع‌آوری اطّلاعات در مورد ساختار تشکیلاتی و عناصر کلیدی سیاسی، اداری و اقتصادی اتّحاد شوروی، چین، خاورمیانه و بویژه کشورهای عربی، و در مواردی حتّی ایالات متّحده آمریکا و دیگر کشورهای بلوک غرب می‌پرداخت!.

در این راستا، نام سرهنگ «آلوف میشمه شموئل گات» (Aluf Mishme

(Shmuel Gat، سرهنگ دوم «زوک برمن» در قسمت **بررسی اعراب** ستاد «زیتون»، «ارون» (رئیس مرکز تحقیقات و بررسیهای استراتژیک خاورمیانه)، «س. گورن» (معاون جمع‌آوری)، «ابراهام سینرو»، «اسحاق کنان»، «ربی مئیر عذری»، «شیمون سولامون»، «یعقوب نیمرودی»، «یوری لوبرانی»، «کیمخی» به عنوان معاون و «اسحق هوفی» به عنوان رئیس سرویس (اطّلاعات و امنیّت) اسرائیل و دهها تن دیگر از جلاّدان خبیث صهیونیستی به چشم می‌خورد.

در طرف ایرانی نیز علاوه بر عدّه‌ای از صهیونیستهای متولّد ایران یا ایرانی الاصل جامعهٔ کلیمیان، از جمله «موسی کرمانیان»، «حبیب‌ا..القانیان»، «لطف‌ا.. حیّ»، «منوچهر امیدوار»، «یوسف کهن»، «ابراهیم راد»، «سلیمان آقایی» و...، شخص «محمّدرضا پهلوی» (ستمشاه)، عناصری از سیاسیّون طاغوتی و قلم به مزدهای مطبوعاتی از قبیل «صفا حائری»(۵)، «داریوش همایون» و... همکاری‌های همه طرفه‌ای با «زیتون» داشتند.

مطابق با اسناد موجود، از میان **رؤسای رده بالای ساواک** که همکاری نزدیکی با زیتون داشتند، «**منوچهر هاشمی» رئیس ادارهٔ هشتم ساواک [ضدّ جاسوسی] از عناصر کلیدی بود.** مجموعهٔ تحت اختیار او از جمله نزدیک‌ترین بخشهای امنیّتی طاغوت در «زیتون» به حساب می‌آمد.

از کتاب «هزیمت»ـ نوشتهٔ «مایکل له دین [لیدین]»:

SDECE* در تهران نمایندهٔ فرد اعلایی داشت و تفسیر او از رویدادها، چنان دقیق و روشن بود که که در بهار ۱۹۷۸ [۱۳۵۷] گزارشی فرستاد و در آن گفت که «شاه» در بهار ۱۹۷۹ دیگر بر تخت سلطنت نخواهد بود. آمریکائیهایی که در تهران بودند، از این گزارش اطّلاع یافتند و همان پاسخی را به آنان دادند که به گزارش

* سازمان اطّلاعات و ضدّجاسوسی فرانسه که بعدها به DGSE تغییر نام تکاملی داد.

اسرائیل داده بودند. [پس از ارائهٔ گزارش نسبتاً مفصّل و دقیق «لوبرانی» به تل آویو و ارسال نسخه‌ای از آن جهت اطّلاع به واشنگتن، دولت آمریکا پاسخ داد که این دغدغه‌های خاطر، بدبینانه است و به این ترتیب به نظرات سرویس اطّلاعاتی خود، سیا و چاره‌اندیشی نهایی «رضایت به نخست‌وزیری عناصر جبههٔ ملّی» که سالیان سال با جاسوسان آمریکایی مرتبط بودند، دل بست.]...

[اسرائیل و فرانسه] خود از چندی به این سو، فعّالیّت آیت‌ا...[«امام خمینی»] را در عراق با تردید دنبال کرده بودند. و «کنت الکساندر دومارانش»* مدیر کلّ SDECE نظر به تلاشهای خود برای رابطه یافتن با صدام حسین که بر عراق حکومت می‌کرد، در موضع بسیار مساعدی قرار داشت.

هنگامی که پاریس به پیوندهای نزدیکی پی برد که «آیت‌ا... خمینی» را با چریکهای ایرانی و فلسطینی و همچنین چریکهای لیبی و جاهای دیگر متّحد می‌ساخت، نگرانیش شدت یافت... اسرائیلیها نیز، در پی نظارتی که در سراسر خاورمیانه بر فعّالیّتهای سازمان آزادیبخش فلسطن اعمال می‌کردند، دربارهٔ «آیت‌الله» نگران بودند. آنان نیزمانند فرانسویها از خطر وجود «آیت‌ا... خمینی» [برای منافع نامشروع غرب] آگاه شده بود و میزان کینهٔ او را نسبت به یهودیان [صهیونیست] و طبیعتاً درجهٔ نفرت وی را از اسرائیل به درستی می‌سنجیدند.

از گزارش محقّق پیرامون اسناد نمایشگاه «حدیث ناگفته»** ـ اسفند ماه ۱۳۷۷:

[سند] سرّی.

از: حوزهٔ تیمسار ریاست ساواک (ادارهٔ پیمانها)

درباره: پیشنهادسرویس‌اسرائیل ـ شماره ۱۰۰۰/۳۶۷۰پ تاریخ ۳۵/۳/۱۹ [۱۳۵۵].

سرویس اسرائیل پیشنهاد کرده که به منظور **نفوذ** در سازمان فلسطینی وابسته به

---

* Comte Alexandre de maranches.

** این نمایشگاه توسّط وزارت اطّلاعات در محلّ فرهنگسرای خاوران برپا گردید.

«جورج حبش» **عملیّات مشترکی** را با ساواک انجام داده و طی آن یک نفر ایرانی را، از طریق گروههای دست چپی اروپا، در سازمان مذکور نفوذ دهند.

تیمسار **ریاست ساواک** مقرّر فرمودند، ادارهٔ کلّ دوّم، ضمن بررسی موضوع و تماس با سرویس اسرائیل، به منظور **تنظیم طرح** عملیّاتی مورد نظر از عوامل اداره کلّ سوّم، به منظور نفوذ استفاده نماید. خواهشمند است دستور فرمائید در اجرای اوامر، اقدام لازم معمول دارند. حوزه تیمسار ریاست ساواک ـ محیط ـ [امضا]

گیرنده: مدیریّت کلّ ادارهٔ سوّم جهت اطّلاع و اقدام لازم.

[سند بعدی:]

سرّی

ترجمهٔ نامهٔ دکتر «[دیوید] کیمخی»(۶) معاون سرویس اسرائیل بعنوان تیمسار سپهبد «ناصر مقدّم» ـ ریاست سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور ـ تاریخ ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۷.

تیمسار «مقدّم» عزیز:

در بازگشت به اسرائیل، مایل است به مناسبت میهمان نوازیهای صمیمانه و ابراز محبّتهای دوستانهٔ جنابعالی، نسبت به خودم تشکّر نمایم. عالیجناب، می‌توانم اطمینان دهم که این دوستی متقابل است و ما تا آنجا که امکان داشته باشد، سعی خواهیم کرد روابط عالی موجود بین دو سرویس خودمان را هر چه بیشتر مستحکمتر نمائیم. بازدید ازکشور زیبای شما برای همیشه، شادی‌بخش بوده است و انتظار دارم که در ماه نوامبر آینده (۱۰ آبانماه الی ۱۰ آذر ۱۳۵۷) به مناسبت کنفرانس سه جانبه، مجدّداً به کشور شما مسافرت نمایم و امیدوارم بتوانم بار دیگر به ملاقات جنابعالی نائل شوم.

خواهشمند است تشکّرات قلبی اینجانب را بپذیرید.

دوستدار ـ امضا

دکتر «داود کیمخی»

معاون سرویس اطّلاعاتی اسرائیل سرّی

[در قسمت پایین نامه، پاراف «مقدّم» به این شکل:] ملاحظه شد ـ ۵۷/۶/۷

[امضاء]

از نشریهٔ «التقریر»* ـ ۱۹۸۵/۴/۱:

منابع اسرائیلی اظهار می‌دارند که اخیراً در یکی ازهتلهای نیویورک بین «رضا پهلوی» فرزند «شاه» [معدوم] ایران و «اومدبار» یکی **از رهبران فرقهٔ یهودیان** که به دنبال سقوط رژیم «شاه» از **ایران به اسرائیل مهاجرت نموده**، دیداری بعمل آمد. برپایی این دیدار از سوی «رضا پهلوی» که از چندی پیش، جلساتی با مسئولین سیاسی و نظامی و شخصیّتهای سابق ایران، به منظور تقویت پایگاهش در بین محافل مخالف رژیم «امام خمینی»، منعقد کرده بود، پیشنهاد شد.

منابع اسرائیلی می‌افزایند، «رضا پهلوی» صراحتاً از دگرگونی مهمّ اوضاع داخلی ایران، سخن گفت و اظهار داشت تعدادی از طرفدارانش را به منظور انجام عملیّاتی جهت ایجاد اضطراب، بداخل ایران گسیل دارد، تا استقرار حکومت فعلی را به لرزه درآورند. [چقدر هم لرزاندند!]

با استناد به اطّلاعاتی که از این دیدار بدست آمده، «رضا پهلوی» طی این دیدار، خواستار حمایت از مهاجرین یهودی در داخل و خارج از ایران شد و همچنین خواستار حمایت اسرائیل از اهدافش در رابطه با سرنگونی رژیم «امام خمینی» گردید. «اومدبار» **قول داد** تا این خواسته‌ها را با «یوری لوبرانی» نمایندهٔ سابق اسرائیل در ایران مطرح سازد و نظر مساعد رژیم اسرائیل را در این مورد بدست آورد.

لازم به یادآوری است که «لوبرانی» فعلاً پست ریاست **ادارهٔ امور لبنان و شیعی‌ها** را در وزارت دفاع اسرائیل برعهده دارد.

---

* به زبان عربی توسّط جمعی از روشنفکران عربی در لندن، منتشر می‌شود.

از روزنامهٔ صهیونیستی «جروزالم پست»* ـ نوشتهٔ دکتر[!] «دیوید کیمخی»:

... مخالفتها و نارضایتی‌ها در حال ظهور هستند. انقلاب اسلامی در حال فروپاشی است.[به زعم باطل این نویسندهٔ معلوم‌الحال!] و ایران دیگری پدیدار می‌شود.

دراثنای **دیدار اخیر خود از فرانسه**، من این اقبال را داشتم که با **دو ایرانی که هر دو از چهره‌های برجستهٔ فرهنگی در تهران** بودند، **ملاقات** کنم.

با کمال تعجّب می‌دیدم که آنها از ملاقات و صحبت با یک اسرائیلی خوشحال شدند... روزهایی که احساس می‌شد، ایران و اسرائیل هر دو دارای منافع استراتژیک هستند، مدّتهای طولانی است که سپری شده و اعادهٔ این امر، کار آسانی نخواهد بود. تندروها به آسانی قدرت را رها نخواهند کرد. انتظار یک مبارزهٔ شدید بین محافظه‌کاران و لیبرالها در ماههای آینده می‌رود...

از روزنامهٔ «اطّلاعات» ـ دوشنبه ۱۳۵۸/۲/۱۰:

دفتر هواپیمایی **ال ـ عال** (شرکت هواپیمایی اسرائیل) که در فرودگاه مهرآباد، مستقر بوده و بعد از انقلاب بسته شده بود، توسّط مأموران **نخست‌وزیری** تصرّف شد. در این دفتر مبلغی در حدود چهار صدهزار ریال وجه نقد و لیست عدّه‌ای از کسانی که در دو ماه قبل از انقلاب، به وسیله هواپیماهای این شرکت از ایران خارج شده بودند، بدست آمد. جالب اینکه هنگام تصرّف این دفتر توسّط مأموران نخست‌وزیری، **هنوز تلکس دفتر روشن** و آمادهٔ بکارگیری بوده است.

از نشریهٔ فرانسوی «لوماتن» ـ ۱۹۸۳/۷/۱۵:

افشاگریهایی که اخیراً... از سوی «لیبراسیون» انتشار یافت، باب مجادله‌ای را در اسرائیل گشوده است... این ماجرا بیشتر از آن جهت پیچیده به نظر می‌رسد که ظاهراً

---

* مورخه ۲۰۰۱/۴/۲ ـ نویسنده همچنین در سال ۱۹۹۱ توسّط انتشارات «مک میلان» کتابی با عنوان «آخرین گزینش (بعد از ناصر، عرفات و صدام حسین)» در آمریکا منتشر گرداند.

هیچکس واگذاری سلاح از سوی اسرائیل به ایران را انکار نکرده است.

طبق سندی که توسّط «لیبراسیون» انتشار یافت، قرارداد مورد نظر که کلّ مبلغ آن به ۱۳۵/۸ میلیون دلار می‌رسد، در ژوئیه ۸۱ به هنگام تهاجم گسترده عراق به خوزستان امضاء شده است. «**نیمرودی**» اظهار می‌دارد که او در این زمان خارج از گود بوده است. او که از ۱۹۵۹ وابستهٔ نظامی سفارت اسرائیل درتهران بود، خدمت خود را در سال ۱۹۶۹ پایان داد و **با استفاده از روابطش** با دربار از طریق «اینترنشنال دسالینیشن اکوئیپمنت» که مقرّ آن در **تل آویو** می‌باشد، وارد **روابط تجاری با ایران** گردید.

از روزنامهٔ فرانسوی «لیبراسیون» ـ ۱۹۸۳/۷/۱۲:

در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۱، سرهنگ اسرائیلی «یعقوب نیمرودی» قراردادی را به مبلغ ۱۳۵ میلیون دلار با سرهنگ «دهقان» معاونت وزیر دفاع ایران، درمورد تحویل بهترین‌نوع گلوله‌های توپ وموشکهای ساخت آمریکا موجود در بازار، به امضاء رسانید...

سرهنگ ایرانی «کوچک دهقان» معاون وزیر در امور پشتیبانی وزارت دفاع ایران قراداد ۱۳۵/۸۴۲/۰۰۰ دلاری را با سرهنگ اسرائیلی «یعقوب نیمرودی» ـ وابسته سابق نظامی در تهران و نمایندهٔ شرکت IDE* منعقد ساخت. این قرارداد دارای شماره ۱۷۳۱۶۴ و IDE را متعهّد به تحویل ۵۰ موشک پشتیبانی تاکتیکی زمین به زمین LANCE ازنوع ۵۲ و... می‌کند...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

پنجشنبه ۳ دی[۱۳۶۰]

---

* International Desalinisation Equipment Ltd.

تهران است و قرار است که در این زمینه توضیح بدهد و برای آن ۵۶ میلیون دلار هم از طرف ایران شکایت شده است که این پولها بلوکه و توقیف است و دادگاه در حال رسیدگی به مسئله می‌باشد.»...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ نطق «شهید محمّد منتظری»:

همین تیمسار «فریور» که یک **افسر کودتاچی** بود. با تأیید یک جناح در کشور در این هفت ماه جنگ، معاون وزیر دفاع در امور خرید اسلحه بوده است و افرادی می‌دانستند و به شخص [«محمّد جواد] باهنر» گفتم که مسئول خرید اسلحه یک فرد کودتاچی است، امّا **رفتند پهلوی «امام»** به این طرف و آن طرف و **اباطیلی گفتند** و او را آزاد کردند و دوباره وزیر دفاع کردند و بعد دوباره می‌خواست خودکشی بکند، ولی بحمدا... الان زندان است. چون گندش درآمد...

این شخص، سرهنگ «حیدری» راکه یک فرد تصفیه شدهٔ ارتش است، به کمک تیمسار «باقری» خائن ۷۳ میلیون دلار را در اسپانیا برداشتند که ۵۳ میلیون دلارش هم الان سرو صدایش هست! و الان هم این عمل را به گردن دولت انداخته‌اند و **می‌خواهند آبروی دولت جمهوری اسلامی** و مجلس راکه انتخاب کنندهٔ دولت است **ببرند**...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»** ـ حرفهای «بهزاد نبوی»:

وزیر مشاور در امور اجرایی همچنین در مورد سقوط هواپیمای آرژانتینی در شوروی اظهار داشت: این یک حرکت حساب شده‌ای است که وسایل ارتباط جمعی امپریالیستی و صهیونیستی، ازآن بهره‌برداری سوء می‌کنند. این حرکت تبلیغاتی دنبالهٔ یک حرکت قبلی است و آن وقتی هم که اسرائیل، تأسیسات اتمی

---

* چهارشنبه ۱۳۶۰/۲/۹.

** سه شنبه ۱۳۶۰/۵/۶.

عراق را بمباران نمود، اوّلین کسی که اعلام نمود؛ اسرائیل و بعد از آن عراق بود و مهم این بود که چرا این دو رژیم روی این مسئله کار می‌کنند و حالا هم در مورد سقوط هواپیمای آرژانتینی می‌گویند این هواپیما از اسرائیل برای ایران اسلحه حمل می‌کرده است. در صورتی که حقیقت این است که ما هواپیماهایی بعنوان چارتر اجاره می‌کنیم و این هواپیما که سوئیسی می‌باشد و در اجارهٔ یک شرکت آرژانتینی است، از این قبیل است...

ما هر وضعی که در مورد این هواپیما (در خاک شوروی) پیش آمده باشد، از آن بی‌اطّلاع هستیم و به دولت ایران ارتباط پیدا نمی‌کندو اطّلاعیّهٔ وزارت امور خارجه هم روشن نمودن اذهان از تبلیغات سوء بود... این کارها (تبلیغات سوء اخیر) بدلیل نزدیکی روز قدس می‌باشد...

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد
مورد اشاره در فصل سوّم:

«یوری لوبرانی».

«حسن طوفانیان».

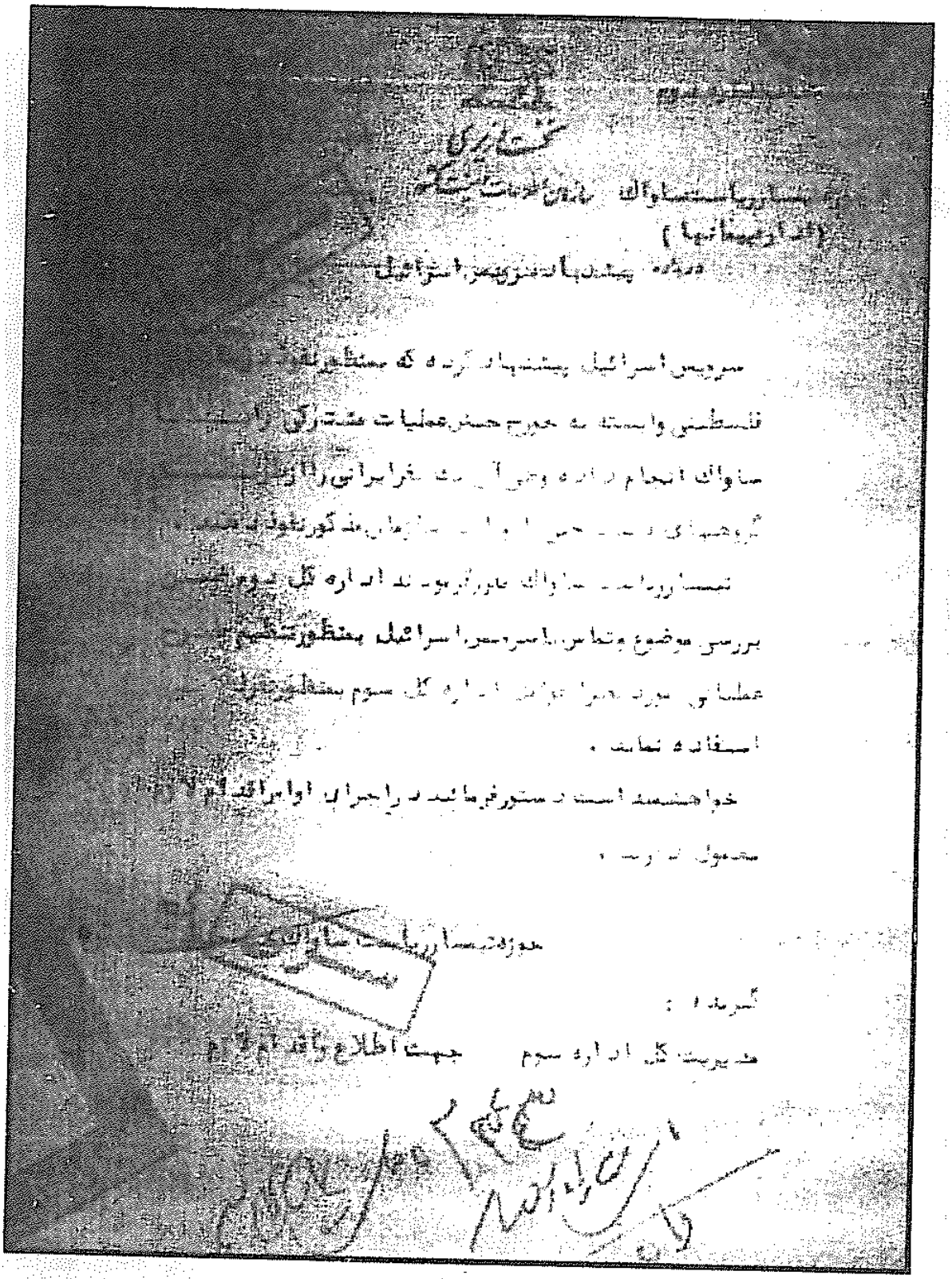

شبکهٔ زیتون درساواک.

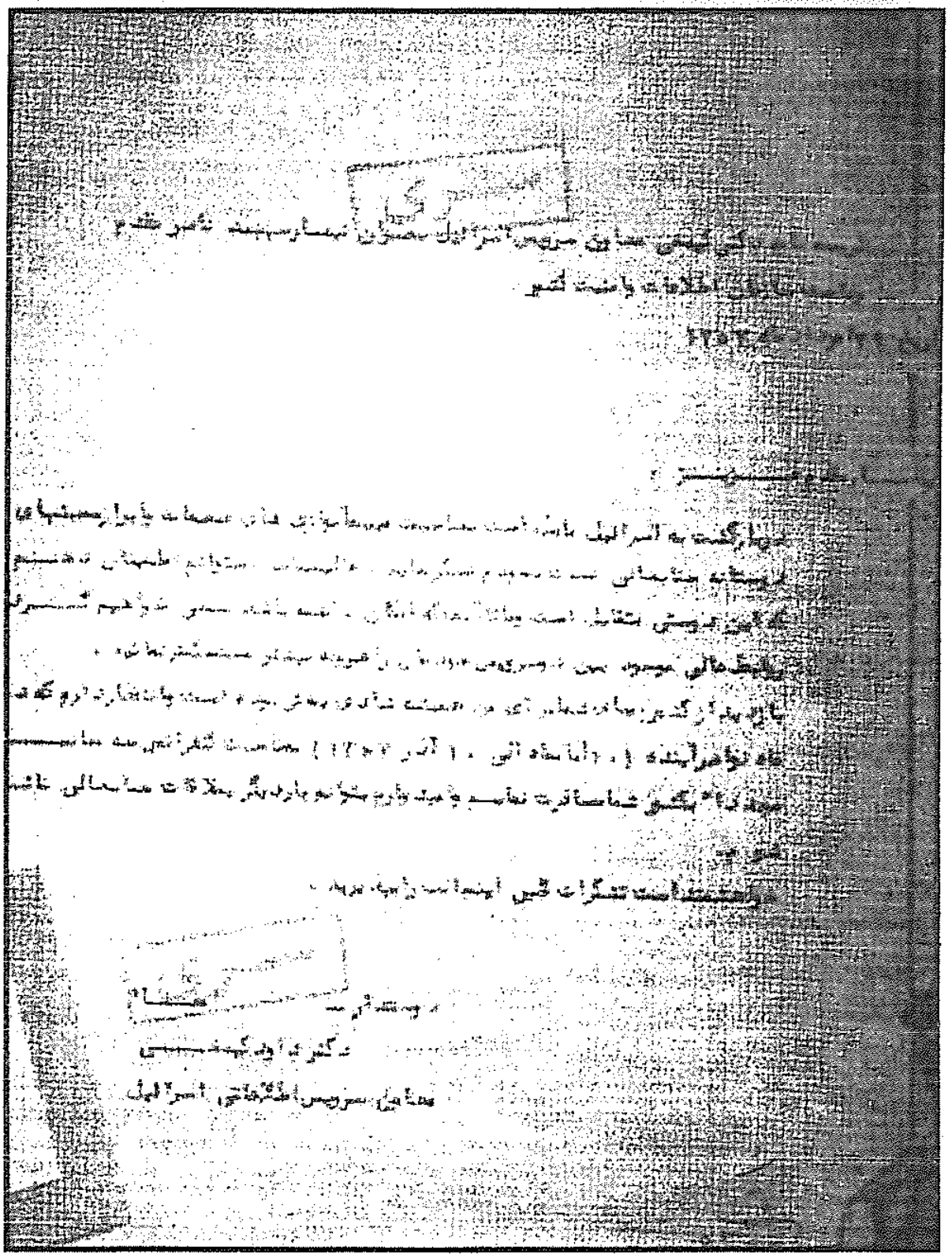

سند ترجمهٔ نامهٔ «دیوید کیمخی» به ساواک.

پی نوشتهای فصل سوّم:

(۱) «یعقوب نیمرودی» فرزند «صیون» (در برگهٔ مشخّصات روادید در ایران) افسر پیشین سازمان اطّلاعات نظامی اسرائیل و از بنیانگذاران شبکهٔ جاسوسی موساد در ایران و عراق و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس..
هدایت شبکهٔ موساد را در ایران به عهده داشت.. «نیمرودی» به عنوان **رابط موساد** (سرویس «زیتون») با **ساواک** تا سال ۱۳۴۸ نقش مهمّی در تبدیل ساواک به زائدهٔ سازمان اطّلاعاتی اسرائیل ایفا کرد. معهذا فعّالیّتهای او در عرصه‌های جاسوسی و اطّلاعاتی محدود نبود و وی با هدایت «لرد ویکتور روچیلد» و در همکاری با «شاپور ریپورتر»[«جی»] مجری طرح‌های پیچیده‌ای در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی بود... «نیمرودی» مدّت ۱۳ سال در ایران، ظاهراً به عنوان وابستهٔ نظامی اسرائیل خدمت می‌نمود.. «نیمرودی» **تا آخرین ماههای سلطنت «پهلوی»** با حمایت موساد محموله‌های «سرّی» خود را از مرزهای ایران عبور می‌داده است...
[نقل از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» ـ جلد دوّم.]

(۲) «عدنان خاشقی» ـ که در بعضی منابع «عدنان رام خاشقی» نیز نام برده می‌شود ـ به عنوان یکی از عناصر پشت پردهٔ معاملات سیاسی و تسلیحاتی در جهان شناخته شده است. اصالتاً اهل مکّه است و دارای روابط ویژه‌ای با صاحب منصبان کلیدی اسرائیل و لابی آنها در آمریکاست. علاقهٔ زیادی به زندگی تجمّلاتی و مطرح بودن در این زمینه دارد. به همین جهت صاحب کشتی‌های تفریحی بزرگی از جمله کشتی موسوم به «نبیله» (Nabila) همنام دخترش و هواپیمای شخصی دی.سی.هشت و هلیکوپترهای گوناگون و اماکن تفریحی و سکونتی در کشورهایی نظیر ایتالیا، اسپانیا، اسرائیل، عربستان، آمریکا و... می‌باشد.
شرکتهای متعدّد حقیقی و پوششی ثبتی نیز، تقریباً در کلیّهٔ قارّه‌ها توسّط او از طریق شبکهٔ تحت امرش به کار تجارت در انواع زمینه‌ها مشغولند. عادت به استخدام زنان زیباروی نژادهای مختلف داشته و تبحّر او در این زمینهٔ شریف! نیز مشهور می‌باشد.
دارای سه همسر رسمی است. از همسر اوّل خود «ثریّا» سه پسر به نامهای «خالد»، «محمّد»، «حسین» و یک دختر به نام «نبیله» و از همسر ایتالیایی خود «لامیا» (Lamia) دارای دو پسر به نامهای «علی» و «عمر» است.

همسر سوّمش، «شاه پری» ایرانی و دختر «پری شاه یلانی» معروف به «زنگنه» خوانندهٔ نابینا ـ که عضو هیئت مدیرهٔ آموزشگاه «رضا پهلوی» و عضو هیئت امنای معلولین وزارت کار در دوران طاغوت بوده ـ می‌باشد.

«خاشقی» از «شاه پری» یک پسر و یک دختر به نامهای «کمال» و «سلیمه» دارد. «عدنان خاشقی» از یک سو، تمام همّ و غم خود را جهت خرید و فروش مرگبارترین سلاحهای جهان در جنگها وبحرانهای گوناگون به کار می‌بندد و از دیگر سو در کشورهای مختلف، او و مرتبطین خانوادگی‌اش، به امورات خیریّه اشتغال می‌ورزند. برای نمونه در جریان جشنواره سینمایی کن سال ۷۶ «عدنان» و همسر ایرانی‌اش «شاه پری» در کنار بازیگران مشهور سینما مانند «دیمی مور» و «لیز هرلی» برای جمع‌آوری اعانه و ترتیب یک میهمانی بزرگ از جانب مؤسّسهٔ خیریّهٔ ویژهٔ کمک به بیماران مبتلا به ایدز، فعّالانه شرکت داشتند و یا در همان سال در هتل سیریگان پالاس استانبول (ترکیه) جهت جمع‌آوری کمک برای کودکان چچنی، اعلام آمادگی کامل کردند...

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه نویسی تحقیقات پژوهشی برآن.]

(۳) «کیم روزولت» در دوران جنگ [جهانی] در او.اس.اس. (سازمان قبلی «سیا») کار کرده بود... او پس از جنگ به سازمان سیا ملحق شد. «کیم روزولت» مانند بسیاری از دیگر دلاّلان اسلحه، از جهان اطّلاعات و جاسوسی آمده بود؛ ولی در سطح بالاتری از دیگران قرار داشت. او بود که کودتای ضدّ «مصدّق» را سازمان داد، کودتایی که در سال ۱۹۵۳ بار دیگر «شاه» را به ایران بازگرداند و جالب توجّه اینجاست که اگر چه «شاه» همواره خواسته است وابستگی خود را به سازمان «سیا» فراموش کند؛ «کیم روزولت» توانسته است علیرغم برخی فراز و نشیبها، دوستی و اعتماد «شاه» را همچنان حفظ کند... «کیم» در ۱۹۵۷ از سازمان سیا استعفا کرد. او... مدّتی برای کمپانی «گلف اویل» کار کرد و درست در زمانی که (بعداً آشکار شد) مقامات «گلف اویل» تصمیم گرفته بودند در کشورهای خارجی رشوه بدهند، از او درخواست کردند که استعفا بدهد.

«کیم روزولت» آنگاه خود، یک کمپانی برای انجام معاملات با خاورمیانه تأسیس کرد و بر دیوار دفتر کمپانی عکسهایی از «شاه» ایران و ملک «فیصل» و «تئودور روزولت» آویخته بود. کمپانی او «کرمیت روزولت و شرکاء» نام داشت. در ماه ژانویه ۱۹۶۵ به تهران رفت و با دوست قدیمی‌اش ژنرال «خاتمی» فرماندهٔ نیروی هوایی صحبت کرد و فشار آورد که چند اسکادران جنگندهٔ دیگر خریداری شود؛ «روزولت» به دیدار «شاه» رفت تا هواپیماهای تایگر بیشتری بفروشد و این

فروش در مقام مقابله با هواپیماهای اف ـ ۱۱۱ (ساخت جنرال دینامیکس) بود که «شاه» می‌گفت هواپیماهای دور پروازی هستند... «روزولت» شش ماه بعد، مجدّداً به ایران آمد تا دربارهٔ برنامه آموزشهای الکترونیک برای نیروی هوایی و ساواک مذاکره کند...
[نقل از توضیحات کتاب «بازار اسلحه» ـ «آنتونی سمسون».]

(۴) ارتشبد سابق «حسن طوفانیان» فرزند «مهدی»، در سال ۱۲۹۱ در تهران متولّد شد. او در سال ۱۳۱۲ به استخدام ارتش درآمد و در دوران سلطنت «محمّدرضا پهلوی» مهمترین مشاغل وی چنین بود: فرمانده **آموزشگاه** خلبانی، رئیس دایرهٔ ۲ طرحهای استراتژیک **ادارهٔ سوّم** ارتش، معاون **هوایی** اداره سوّم ارتش، مدیر عامل سازمان صنایع نظامی، **آجودان** مخصوص «شاه»، رئیس ادارهٔ خرید و سفارشات خارجی صنایع نظامی و جانشین وزیر جنگ... در جریان پیروزی انقلاب، توسّط مردم **دستگیر شد**، ولی با حمایت مسئولین دولت موقّت «مهدی بازرگان»، به همراه اسناد خریدهای کلان نظامی ایران فرار داده شد. در این باره در خاطرات «فردوست» توضیح داده شده است. علیرغم این تمهیدات، با تسخیر «لانهٔ جاسوسی آمریکا» توسّط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» اسناد متعدّدی درباره معاملات «طوفانیان» از جمله با رژیم صهیونیستی اسرائیل، به دست آمد که در اسناد لانه جاسوسی مندرج است.
[نقل از کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» ـ جلد دوّم.]

(۵) «صفا حائری» همکاری نزدیکی درنگارش مقالات در نشریات انگلیسی از جمله «ایندیپندنت» با «پاتریک کالبرن» (Patrick Cockburn) داشته است. هر چند که بنابر عادت معمول با نشریات عرب زبان نظیر «الوطن العربی» و «الحیات» و بعضاً قسمتهای مربوط خاورمیانه در نشریات فرانسوی،از قبیل اکسپرس به سمپاشی افکار عمومی می‌پرداخته است.
با اتلاف وقتی که در مرور گذرا به آثار او، برای بندهٔ محقّق پیش آمد، گویا جز در دو مورد ناسزاگویی به «امام» و شهدا بویژه «شهید لاجوردی» و تعریف و تمجید همه جانبه از شیخ ساده لوح («حسینعلی منتظری») به عنوان عنصر میانه‌رو، دمکراتیک و واقع‌گرا در امور ایران، حرف دیگر را نزد اساتید اسرائیلی خود نیاموخته است..
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۶) «دیوید کیمخی» (در زبان انگلیسی معمولاً با املای "David Kimche") از مسئولین بلند پایهٔ موساد که با پوشش دیپلمات درجه ۲ و ۱ وزارتخارجهٔ رژیم اشغالگر فلسطین بیش از سه دهه فعّالیّت مؤثّر داشته است. او به سازماندهی طرفداران اسرائیل در آمریکای لاتین پرداخت و بخش عمده‌ای از جنایتکاران سازمان، یافتهٔ کنترا در نیکارگوئه، مدیون کمکهای ویژهٔ مشاوران ویژه نظامی اسرائیل فعّال [در شبکه آدمکش] تحت امر او هستند. ریاست «شورای روابط خارجی اسرائیل» را برعهده دارد و نام او در بورد تخصّصی مدیران «انستیتو سیاست بین‌المللی در امور ضدّ تروریسم» اسرائیل (TCT) به چشم می‌خورد.

اخیراً نام او به همراه «ریچارد سکورد» [Gen. Rechard V.Secord]به عنوان عناصر اصلی پشت‌پردهٔ رادیوی ضدّ جمهوری اسلامی ایران، موسوم به صدای آذربایجان جنوبی (VOSA) مطرح شده است.

مطابق با اعلام «وفا کلوزاده» [Vafa Culuzadeh] مشاور رئیس جمهور اسبق آذربایجان، در اکتبر ۱۹۹۲ ـ در مصاحبه با آژانس خبری ایتالیایی IPS در باکو ـ آنها پس از دیدارشان در آذربایجان، پیشنهاد تبادل اطّلاعات و آموزش پرسنل آذری، ازبک و قزّاق توسّط سرویس سرّی اسرائیل را مطرح کردند.

«کلوزاده» از مشاوران نزدیک «حیدر علی‌اف» و ازگفتگوکنندگان بین آذری‌ها و ارمنی‌ها برای حلّ بحران قره باغ بوده است.

[همچنین] براساس گزارش «نیکولای پاشکویچ» [Nikolai Pashkevich] در روسیه، «راشت بت» [Rashet Bet] یکی از سرویسهای خبری رادیو اسرائیل، در راه‌اندازی این رادیو، نقش دارد.

همچنین سازمان ارتباطات آلمان، محلّ VOSA را جایی بین اسرائیل، اردن و عربستان سعودی برآورد کرده است.

«هانس جانسون» [Hans Johnson] در "Cumbre 179" تذکر می‌دهد که این ایستگاه، درست همان زمانی که رادیو اسرائیل به DST سوئیچ می‌شود، سوئیچ می‌کند. او از اسرائیل به عنوان مبدأ اوّلیه رادیو یاد می‌کند.

(اگر برآوردهای علمی روشن و قانع کنندهٔ دیگر نظیر را نیز در نظر بگیریم) روشن است که VOSA از سوی آژانس اطّلاعاتی اسرائیل موساد، اداره و سرپرستی می‌گردد و درجهت ایجاد اختلاف نژادی و تلاش در ایجاد اختلال در امنیّت ملّی ایران از طریق **تعقیب خطّ تجزیهٔ شمال**

استراتژیک و حاصلخیز ایران فعّالیّت دارد.

[نقل از «گریس سی نیک» (Nick- Grace c.) ـ ۱ مارس ۱۹۹۸ ـ اینترنت ـ آدرس نویسنده.]

«دیوید کیمخی» یک عضو کهنه کار موساد (اطّلاعات اسرائیل، با سه دهه سابقه تا ۱۹۶۸ نماینده «فیرین»* بوده است. در فوریه سال ۱۹۸۲ «کیمخی» و مشاور امنیّت ملّی «رابرت مک فارلین»، در طرح محرمانه مشارکت اسرائیل در عملیّات مخفی ایالات متّحده در آمریکای مرکزی وارد شدند. ابتدا مشاوران نظامی اسرائیلی نیروهای مسلّح گواتمالایی و هندوراسی را آموزش دادند. سپس به دنبال ضبط **چندین تُن سلاحهای بلوک شرقی** از ساف در طول تهاجم خرداد ۱۹۸۲ خود به لبنان، اسرائیل پیشنهاد کرد این سلاحها را در قبال واگذاری هواپیماهای جنگنده آمریکایی با قیمت مناسب به اسرائیل، برای کنتراها ارسال کند. دولت «ریگان» با این پیشنهاد موافقت کرد و پنتاگون «ریچارد سکورد» را برای نظارت بر ارسال سلاحها تعیین کرد.

و چند طرح سلاح در برابر گروگانهای «ابتکار ایران» شکست خورد، اما اسرائیل به تأمین سلاح برای کنتراها در طول سال ۱۹۸۶ ادامه داد. یکی از شبکه‌های تسلیحاتی وی، توسّط مأمور اسبق موساد به نام «مایک حراره»(Mike Harare) اداره می‌شد که همکاری نزدیکی با ژنرال دلاّل موادّ مخدّر پانامایی «مانوئل نوریه گا»(Manuel Noriega) داشت. «حراره» در عین حال که به تأمین سلاحهای بلوک شرق برای کنتراها مشغول بود، در محلّ کوکائین‌های کارتل «مدلین»** به خارج از پاناما نیز اشتغال داشت.

[نقل از «کارتهای تجاری رسوایی ایران کنترا» ـ نوشتهٔ «پُل برانکاتو» [Paul Brancato] اینترنت ـ آدرس همنام «عنوان».]

---

* Firein ministry.

** Medellin.

فصل چهارم:
«پاتریس لومومبا»

«سیّد محمّد خوئینی‌ها».

از مصاحبهٔ «خوئینی‌ها»[1] با هفته‌نامهٔ عرب زبان «الشّراع»:*

... آمریکا در زمان «شاه» [معدوم] در امور داخلی کشورما دخالت می‌کرد و «شاه» را مورد حمایت قرار میداد. ولی بعد از سقوط رژیم شاهنشاهی، به طرح توطئه، علیه ما پرداخت وما مجبور شدیم آنها را دستگیر و ازکشور اخراج کنیم...

آمریکا چند پایگاه نظامی در اختیار داشت که **جاسوسی علیه اتّحاد شوروی** از وظایف آنها بود. همچنین رادارهایی که آمریکا در زمان «شاه» نصب کرده بود، **عمق خاک روسیه** را زیرنظر داشتند. بنابراین **خدمتی** که انقلاب با تخریب این رادارها **به اتّحاد شوروی** نمود، خدمت بزرگی بود و **لازم بود** اتّحاد شوروی ارزشی به این عمل قائل می‌شد و از ایران حمایت می‌کرد. ولی اتّحاد شوروی، نه فقط از ایران پشتیبانی نکرد، بلکه یک گروه سیاسی را برای تجسّس به نفع خود و جمع‌آوری اطّلاعات نظامی و سیاسی ازکشور و ایجاد هرج و مرج و ناامنی مأمور ساخت و هدف اوّلیّهٔ حزب توده سرنگونی رژیم بود...

از هفته‌نامهٔ فرانسوی «ژون افریک» ـ ۱۹۸۴/۸/۱:

[«بروس] لینگن» که آن زمان «رئیس عملیّات آدم‌ربایی، قتل و خشونت» [در سفارت آمریکا (تهران)] بود، نوشت هرگونه اقدامی جهت صدور اجازهٔ ورود «شاه» و خانواده‌اش به ایالات متّحده، مسلّماً به یک عکس‌العمل خشن [در ایران] منجر خواهد شد...

از کتاب «جنگ قدرتها در ایران» ـ نوشتهٔ «باری روبین»**:

گروه اشغال کنندهٔ سفارت آمریکا در تهران، در حدود چهارصد نفر بودند که **متوسّط سنّ آنها ۲۲ سال** بود. یک چهارم این عدّه را زنان و دختران تشکیل می‌دادند

---

* مصاحبه توسّط «شریف الحسینی» انجام و در تاریخ ۱۹۸۳/۱۲/۱۹ منتشر شده است.

** Barry Rubin.

که اکثر آنها یک روسری یا مقنعهٔ تیره‌رنگ و روپوش برتن داشتند... در رأس گروه یک **شورای مرکزی هشت نفره** قرار داشت که یک روز در میان تشکیل جلسه می‌دادند. روحیّهٔ مبارزه‌جویی آنها علاوه بر افکار «آیت‌ا... خمینی» از نوشته‌ها و اندیشه‌های «علی شریعتی» سرچشمه می‌گرفت که فلسفهٔ سیاسی او ترکیبی از سنّتهای اسلامی با افکار انقلابی و **رادیکال معاصر** بود.

ازمیان هشت‌نفر اعضای این شورای مرکزی، هفت نفر به نامهای واقعی یا مستعار خود شناخته شده‌اند. در رأس آنها «محمّد خوئینی» چهل و دو ساله قرار داشت که از همراهان «آیت‌ا... خمینی» در پاریس بوده و نماینده و رابط گروه با «آیت‌ا.. خمینی» به شمار می‌آمد. اعضای دیگر شورا عبارت بودند از «محسن میردامادی» که کمتر از سی سال داشت و **در اواخر حکومت «شاه» بعلّت فعّالیّتهای ضدّ رژیم** زندانی شده بود... «نیلوفر ابتکار» ۲۱ ساله دانشجوی سال دوّم شیمی که چند سال در **ایالت پنسیلوانیای آمریکا** زندگی کرده و آمریکائیها، او را به نام «ماری» می‌شناختند...

از روزنامهٔ «ابرار»* ـ خاطرات «محمّد خوئینی‌ها»:

در آن زمان، بنده به نمایندگی «امام» در صدا و سیما بودم. سه نفر از برادران دانشجو، آقایان «میردامادی»، «بیطرف» و «اصغرزاده»، طبق قرار قبلی به محلّ کار بنده در جام جم آمدند. ابتدا پس از گفتگوی کوتاهی از اوضاع جاری کشور و از عملکرد «دولت موقّت» و بازتاب منفی آن در جامعه. خصوصاً در میان نیروهای انقلابی، مبنی بر اینکه سمت و جهت دولت به سوی آمریکاست. برادران طرح خود را در میان گذاشتند و در بیان لزوم طرح، اضافه کردند که **طبق اطّلاعات بدست آمده**، یکی از عناصر مهمّ «سیا»** در پوشش یک دیپلمات آمریکایی وارد ایران شده و گویا

---

* دوشنبه ۱۳۷۹/۸/۹ ـ به نقل از مجله «حضور یادمان» ـ ۱۳ آبان ۱۳۷۰.

** محقّق در مسیر تحقیقات خود نتوانست به نام این عنصر موردنظر، نحوهٔ شناسایی وی، و شخص کاشف او پی ببرد!

به دنبال اهداف خاصّی در مقابله با انقلاب وارد شد.

ابتدا نظر بنده را جویا شدند که من هم موافق بودم و تأیید کردم و سپس پرسیدند که به نظر شما «حضرت امام» با چنین اقدامی موافق خواهند بود یا نه؟ **بنده** در ضمن تحلیل کوتاهی **چنین نتیجه گرفتم** که ایشان قطعاً موافق **خواهند بود.**

در اینجا از من خواستند که بروم قم و طرح برادران را با «حضرت امام(ره)» در میان بگذارم و به اطّلاع ایشان برسانم و نظر ایشان را بخواهم تا **در صورتی که موافق باشند،** اقدام شود. بنده با طرح قضیّه خدمت «امام» مخالفت کردم و دلایل خودم را برای این مخالفت توضیح دادم که برادران نیز قانع شدند و قرار بر این شد که پس از تصرّف «لانه» بلافاصله به اطّلاع ایشان برسانیم و چنانچه مخالفت کردند، سریعاً محل را ترک کنیم و نیز ساعت شروع کار در همان جلسه مشخّص شد و قرار بر این شد که **بنده** در ساعتی مقابل در لانه **حاضر شوم** که تا حدودی **روشن شده باشد** که کار **طبق برنامه** پیش می‌رود. که همین کار هم انجام شد و البته به دلیل ترافیک آن روز در مسیر دانشگاه تا لانه، مقداری **دیرتر** به در «لانه» رسیدم و پس از ورود به داخل لانهٔ جاسوسی و آشنایی مختصری ازمحیط و جریان پیشرفت کار، با دفتر «حضرت امام(ره)» در قم تماس گرفتم و پس از توضیح مختصر اصل طرح و مراحل انجام شده برای «حاج احمد» آقا، از ایشان خواستم به اطّلاع «حضرت امام(ره)» برسانند و به ایشان از قول من عرض کنند که نسبت به برادران و خواهرانی که دست به این کار زده‌اند، مطمئن باشند که نیروهای مسلمان و تابع رهبری و مقلّد «حضرت امام(س)» هستند و لکن **اگر نسبت به اصل کار، نظر مخالفی دارند،** ما منتظر جواب هستیم.

به هر حال پس از چند دقیقه «حاج احمد»آقا، از قم تلفنی اطّلاع دادند که «حضرت امام» فرمودند: «خوب جایی را گرفته‌اید محکم نگه دارید.»

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ف)»:

در تسخیر لانه، بله خوب طیفی از انجمن اسلامی دانشجویان بودند که التقاطی‌ها

در آنـها بـودند. «پـیمان»ی‌هـا و... ولی خب سـازمان دانشـجویان مسـلمان دست حزب‌اللّهی‌ها بود. «رضا سیف‌اللّهی» بود و «ابراهیم اصغرزاده» که جلسه‌ای هفت صبح ۱۳ آبان ۵۸ در ساختمان کتابخانهٔ دانشکدهٔ مکانیک تشکیل شـد. اونـوقت «اصغرزاده» خیلی قوی و خوب و انقلابی حمایت از ولی فقیه در مقابل لیبرالها را مطرح کرد. قرار شد که در ساعت ۱۰ تجمّع گذاشته شود.

ازدانشگاه تهران «شمس وهّابی»[۲] و «محسن مـیردامـادی» از دانشگـاه شـهید بهشتی، «رحیم باطنی»؛ از پلی تکنیک، «جواد شیخ‌الاسـلام» و «شـهید (عـلیرضا) هادی‌پور»...

س) عناصر کلیدی دیگر؟

[«منبع (ف)»:] خُب از مجموعه‌ای که بعداً در جریان هویزه شهید شدند؛ «شهید محسن وزوایی»؛ از عناصر کلیدی ولی هـیچ کـاره یکـی خـودم بـودم [مـی‌خندد] «علیرضا نادری»، «حبیب‌ا... بیطرف»[۳]، «فضل‌ا... عابدینی» بود که مسئول سـتاد لشکر ۲۷ حضرت رسول شد، «حسین سیف»، «خاکبازان» بود، «معصومه ابـتکار» بود، «محمود میرسلطانی»، «محمّد بولوردی»، «مجید صفایی»، «صادق ترکاشوند»، «محسن روشندل»، «محسن قمصری» و «عباس زری باف» و خیلی‌ها که حالا حضور ذهن ندارم.

... «علی زحمتکش» الان مدیر عامل آب نیرو است از رفقای نزدیک «حبیب‌ا... بیطرف». یعنی خُب بعضی‌ها دوتایی سه تایی یک تیم محسوب می‌شدند... «عباس زریباف»، با «محسن قمصری» اصفهان یک تیم بودند کـه البّته «زریـباف» رفت بـا منافقین. شاید هم از اوّل نفوذی بود... البته ارتـباطاتی هـم بـا «مـحمّد عـطریانفر» داشت...

از مصاحبهٔ محقّق با «مهدی منتظری»*:

[«عبّاس] زری باف» هم از عناصر منافقین بود که در اطّلاعات سپاه نفوذ کرده بود. هم خودش و هم زنش که الان اسمش یادم نیست با منافقین بودند که بعد از جریانات ۳۰ خرداد ۶۰ شناسایی هم شد و بازداشت شد. ولی نمی‌دانم با **چه نفوذی** یا **سفارشاتی** موقّتاً آزاد شد و فرار کرد...

از نشریهٔ عرب زبان «الدّستور» ـ ۱۹۸۳/۱۰/۱۰:

برنامهٔ اشغال سفارت بدست برخی ازگروههای افراطی **تحت هدایت کمونیستها** و یا برخی از رجال مرتبط با رهبری همانند «موسوی خوئینی‌ها» که روابط حسنه‌ای با اتّحاد شوروی داشتند، طرح‌ریزی گردید و به مرحلهٔ اجرا درآمد.

از مجموعه مصاحبه‌های محقّق با «سیّد رضا زواره‌ای» ـ آبان و آذر ۱۳۷۹:

... بله ـ به هر حال یک **طیفی از شاگردان «پیمان» هم** درگرفتن سفارت بودند. حتّی به جایی رسیده بود که «پیمان» و «رجوی» آمدند که بازدید کنند. «امام» هم دستور دادند که اینها را راه ندهند. که زمان برگشتن، **شاگردان «پیمان»، او را جدا کردند و خلاف فرمایش صریح «امام»** او را داخل جاسوسخانه بردند.

حزب جمهوری و **دولت موقّت** از قضیّهٔ گرفتن لانهٔ جاسوسی **اصلاً" مطّلع نبودند.** روزی که حمله شد «شهید بهشتی» از من خواست که بروم و ببینم اصلاً" اینها کی هستند؟. من گفتم با چه سمتی بروم؟ نمایندهٔ دولتم؟ نمانیدهٔ شورای انقلابم؟ تلفن کرد به «بازرگان». «بازرگان» هم اظهار بی‌اطّلاعی کرد... علی‌ایّحال با یکی دو نفر ازدوستان رفتیم...

در ساختمان شمال سفارت کتابخانه مانندی بود که این **خانم «میرحسین**

* سر تیپ ستاد و رئیس ساحفاجا ـ ۱۳۷۹/۸/۲۷.

موسوی» آنجا بود. البته فکر می‌کنم اسم دیگری غیر از «رهنورد» داشت...یادم نمی‌آید.

از روزنامهٔ «ابرار»* ـ خاطرات «محمّد خوئینی‌ها»:

بنده با چند نفر از برادران از جمله: آقایان «میردامادی» و «اصغرزاده» و گویا آقای «سیف‌اللّهی»، خدمت «حضرت امام» در قم رسیدیم که پس از گفتگو...[«امام»] دستور فرمودند که دانشجویان موضعگیری کنند و نکاتی را نیز متذکّر شدند که در «بیانیّهٔ» دانشجویان ذکر شود... آن بیانیّه تهیّه شد و به صدا و سیما هم ارسال گردید، لیکن «قطب زاده»، قبل از پخش آن، سریعاً دولت مستعفی را مطّلع ساخت و به هر ترتیبی بود، مانع از پخش آن «بیانیّه» شد و تا آنجا که به یاد دارم، بیانیّهٔ بسیار خوبی هم بود که **متأسّفانه اصل آن بیانیّه هم گم شد** و تا آنجا که به یاد دارم بعداً هم آن را پیدا نکردیم[!!!]**

از نشریّهٔ «همشهری ماه» ـ آذر ماه ۱۳۸۰:

مهندس «مهدی بازرگان» که از مخالفان اشغال «لانهٔ جاسوسی» بود، دربارهٔ نقش «خوئینی‌ها» می‌نویسد: «یگانه شخص واسط و مؤثّر وشاید وارد محرّک، از روز اوّل آقای «خوئینی‌ها» بود. در واقع علّت ورود «موسوی خوئینی‌ها» به جنبش دانشجویان پیرو خطّ «امام» هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. دانشجویان پیرو خطّ «امام» در خاطرات خود کم وبیش گفته‌اند که آنان خواستار حضور «خوئینی‌ها» در

---

* دوشنبه ۱۳۷۹/۸/۹.

** هنگامی که در تیر ماه ۱۳۷۸، روزنامهٔ «سلام» به مدیر مسئولی «خوئینی‌ها» با چاپ نامهٔ عجیبی منسوب به «سعید اسلامی»، موجبات تعطیلی خود و التهابات و بحرانهای دشمن شادکن آن سال را فراهم آورد، نیز اتّفاق مشابهی رخ داد و آن اعلام مفقود شدن اصل آن سند ادّعایی توسّط آبدارچی روزنامه بود که دیگر هم پیدا نشد! جهت اطّلاعات دقیقتر می‌توانید رجوع کنید به کتاب «محاکمهٔ سلام» ـ تألیف «وحید پوراستاد».

سفارتخانه، پس از تسخیر شده‌اند. امّا هیچ کس از علّت اصلی این انتخاب سخن نگفته است. «عبّاس عبدی» از دانشجویان پیرو خطّ «امام» طیّ مقاله‌ای در **مجلّهٔ کیهان سال** در این باره می‌نویسد: به‌سابقهٔ آشنایی نزدیک دانشجویان با خطّ فکری آقای «خوئینی‌ها» در خلال جلسات مشترک شورای نمایندگی «امام» و شورای هماهنگی **دفتر تحکیم وحدت** ترجیح داده شد، با مراجعه به ایشان هر دو اشکال (احتمال عدم موافقت «حضرت امام» با تسخیر لانه و احتمال اخراج دانشجویان از سفارتخانه توسّط دولت موقّت) برطرف شود...

«خوئینی‌ها» تنها فرد غیر دانشجویی بود که در تسخیر سفارت آمریکا در تهران نقش داشت. او حتّی نقشی را که دانشجویان برایش به عنوان رابط با «امام(ره)» در نظر گرفته بودند با تفسیری هوشمندانه تغییر داد. «عباس عبدی» در این باره می‌گوید: «ایشان (آقای «خوئینی‌ها») در ضرورت استخراج نظر «حضرت امام» (در مورد تسخیر سفارت آمریکا) مخالفت کرده و این امر را بی‌مورد تشخیص داده و معتقد بودند که «حضرت امام» با این عمل موافق هستند. ولی اگر موضوع با ایشان مطرح گردد، ممکن است علیرغم موافقت، صلاح ندانند که چنین عقیده‌ای را قبل از عمل ابرازکنند و اصولاً" «حضرت امام» در بعضی امور اجازهٔ صریح نمی‌دهند.»

شاید «موسوی خوئینی‌ها» خواستار آن بود که هزینهٔ اقدام دانشجویان، دامان رهبری انقلاب را نگیرد. چه در صورت تأیید قبل ایشان، امکان داشت که این حادثه یک اقدام دولتی تلقّی شود. از این رو به شدّت با اطّلاع دادن برنامه به «امام» مخالفت کرد. **امّا دانشجویان، هنگامی** که در سالروز تبعید «حضرت امام» از او شنیدند که طلاّب و دانش‌آموزان و دانشجویان باید با آمریکا برخورد کنند، این پیام را **رمزی برای خود دیدند** و آن را دالّ بر رضایت «امام» احساس کردند. **تنها پس از وقوع حادثه** بود که دریافتند آقای «خوئینی‌ها» پیام را **به «امام» نرسانده** است، اما در این هنگام «امام»از دانشجویان حمایت کرد و به نشانهٔ اعلام حمایت مرحوم حاج «سیّد احمد خمینی» فرزند رهبر انقلاب و دوست صمیمی «موسوی خوئینی‌ها» به

سفارت رفت...

از آن پس «خوئینی‌ها» همواره تعلّق و همبستگی این دانشجویان راکه به زودی به کادرهای مورد اعتماد جمهوری اسلامی تبدیل شدند، پشت سر خود احساس می‌کرد. در حالی که رسانه‌های وابسته به دولت آمریکا کوشیدند او را به **کمونیست بودن** متّهم کنند و حتّی شایعه‌ای پخش شد که به موجب آن **روحانی سرخ** (لقب آقای «موسوی خوئینی‌ها») تحصیلکردهٔ اتّحاد جماهیر شوروی است.*

با وجود این، حزب جمهوری اسلامی و دفتر تحکیم وحدت «موسوی خوئینی‌ها» را به عنوان **نامزد نمایندگی** مجلس شورای اسلامی به مردم تهران معرّفی کردند.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

«عباس عبدی» متولّد ۱۳۳۵ در تهران، در ۱۳۵۳ وارد دانشگاه پلی تکنیک شد. از **شورای ۸ نفرهٔ** برنامه‌ریزی اشغال سفارت [جاسوسخانهٔ] آمریکا درتهران بود. از سال ۱۳۶۰ تا ۶۳ به مطالعهٔ سیاست و جامعه‌شناسی می‌پرداخت و در سال ۱۳۶۳ در رشتهٔ مهندسی پلیمر، فارغ‌التّحصیل شد. در دفترتحقیقات اجتماعی، چند طرح پژوهشی را اجرا کرد.

در مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری (دورهٔ «خوئینی‌ها») معاون فرهنگی شد. در سال ۱۳۶۹ و با تأسیس روزنامه«سلام» به عضویّت شورای سردبیری درآمد. در سال ۱۳۷۲ دستگیر و به یک سال زندان محکوم شد. مشاور دادستان کلّ («خوئینی‌ها») نیز بوده است. در سی خرداد ۱۳۷۸ در اجلاس ایران در

---

* محقّق به هیچ سندی که از طرف آقای «خوئینی» یا اطرافیانش در این مورد خاص، سلباً و یا ایجاباً توضیحی داده باشد، برنخورد. در این فصل پیرامون این موضوع مقالات و اسناد دیگری را خواهیم دید. باشد که برای یک بار هم که شده روایت صحیح سوابق تحصیلاتی، کاری و مسافرتهای خارج از ایران قبل از انقلاب آقای «خوئینی‌ها» از طرف او و یا مطّلعان نزدیکش اعلام گردد و یاریگر پژوهشگران باشد.

قرن ۲۱ برگزار شده در نیکوزیای قبرس شرکت کرد. ضدیّت عجیب و غیرطبیعی با طرحهای سازندگی «هاشمی رفسنجانی» داشته و انواع اتّهامات کودکانه را در این زمینه وارد می‌کند.

از حرفهای «عباس عبدی» ـ دیدار با «باری روزن» در پاریس*:

آنچه را باید در اینجا بگوییم، این است که با توجّه به احساسات آن موقع مردم ایران علیه «شاه» و شناختی که از رابطهٔ «شاه» و آمریکا داشتند، تصرّف سفارت آمریکا، مسالمت‌آمیزترین و کم‌هزینه‌ترین اقدامی بود که علیه ایالات متّحده در ایران انجام شد و **اگر آن واقعه رخ نمی‌داد** دیر یا زود، گروههای دیگر به صورت مسلّحانه به آنجا حمله می‌کردند و کمترین نتیجه‌اش **قتل تعداد زیادی آمریکایی** بود... [عجب!]

از مصاحبهٔ «علی فلاّحیان»(۴) با روزنامهٔ «جام جم»**:

«عباس عبدی» اگرتحت تأثیر حلقهٔ کیان قرار نگرفته بود، فقط یک نیروی چپ تندرو محسوب می‌شد، اما یکباره تفکّراتش گردش کرد.

سؤال: آیا در وزارت اطّلاعات هم بوده؟

جواب: اگر هم در اطّلاعات بوده، فکر می‌کنم در اطّلاعات خارجی سپاه بود. اوایل و در زمان آقای «ری‌شهری» آقای «عبدی» را در معاونت خارجی وزارت اطّلاعات می‌دیدیم. امّا فکر نمی‌کنم، عنصر اطّلاعات بوده باشد.

از مصاحبهٔ «عبّاس عبدی» ـ روزنامهٔ «حیات نو»***:

... کودکی‌ام در محلّهٔ نازی‌آباد گذشت. یعنی از سالهای ۳۷ تا ۵۷... من تقریباً از

---

* روزنامهٔ «سلام» سه شنبه ۱۳۷۷/۵/۱۳. دیدار در ۱۳۷۷/۵/۹ صورت پذیرفت.

** یکشنبه ۱۳۸۰/۳/۱۳.

*** پنج شنبه ۱۳۸۰/۳/۱۰.

اوایل دههٔ پنجاه با سیاست آشنا شدم... به طور حاشیه‌ای با خواندن کتابهای «آل احمد»، امّا به طور مستقیم‌تر به **خاطر ارتباط با «سعید حجّاریان» که بچّه محلّ ما** بود و چند سالی هم بزرگتر. او به دانشکدهٔ فنّی می‌رفت و با سیاست آشناتر از ما بود. ارتباط با او تأثیر زیادی روی من گذاشت... بگذار خیالت را راحت کنم. آن موقع‌ها مفهوم فکرکردن با الان خیلی فرق داشت. آن موقع جهان به ظاهر خیلی خط کشی شده بود. در دنیای بیرون فکر می‌کردیم فقط دو دسته کشور هستند. یک دسته استعمارگران امپریالیستی و یک دسته هم کشورهایی که استعمار می‌شوند. در داخل هم فکر می‌کردیم که یک رژیم استبدادی و خونخوار وجود دارد و یک ملّت و تا زمانی که این رژیم از بین نرود، هیچ چیز درست نمی‌شود و وقتی هم که از بین رفت، دیگر همه جا بهشت می‌شود. از این تصویر روشنتر نمی‌توانم بدهم. این تصویر ذهنی جوان آن روزبود. شاید حالا تو به آن تصویر بخندی...

(سؤال:) «عبّاس عبدی» الان از آن تصویر چقدر فاصله گرفته است؟

(جواب:) صددرصد... یعنی خیلی فاصله گرفته است. امروز نگاه ما به انسان، جامعه، امکانات و... خیلی تغییرکرده است. اگر تغییر نمی‌کرد معنایش این بود که آن نگاه در آن نظام استبدادی هنوز هم عوض نشده و این ابلهانه است...

در جهان یک سری ایده‌ها **شکست خورد**. در دههٔ هفتاد **پارادیم انقلاب** حاکم بود. ولی این ایده تقریباً... نه، تحقیقاً با شکست مواجه شد. اتّفاق دیگر **از بین رفتن دو قطبی بودن** جهان بود. از طرف دیگر رفتار آمریکا هم تغییرکرد. یعنی رفتار آمریکای دههٔ هشتاد و نود باآمریکای امروز خیلی متفاوت است[!]

تفکّر «آل احمد» یک تفکر سیاه و سفید و **کاملاً تخریبی** بود. از این نظر خیلی هم زرنگ است. همه را دست می‌اندازد و درب و داغان می‌کند...

(سؤال:) **صمیمی‌ترین رفقایی** که در این سالها در عرصه سیاست پیداکرده‌اید چه کسانی هستند؟

(جواب:) «سعید حجّاریان» و «محسن میردامادی».(۵)

از روزنامهٔ «عصر آزادگان*» ـ «عبّاس عبدی»:

«عبدی».. افزود: «در سال ۶۸ و قبل از روی کار آمدن «هاشمی»؛ «خاتمی»، «امین زاده» را به معاونت مطبوعاتی ارشاد تعیین کرد و وی نیز با تعیین یک حوزهٔ مشاوران، درصدد پی‌ریزی یک سیاست مطبوعاتی برآمد و بنابراین شد که سیاست مطبوعاتی باز، اعمال شود و سعی کنند که امتیازات زیادی به نشریّات بدهند. امّا این سیاست مورد تأیید نبود و یک سال و نیم بیشتر دوام نیاورد.»

از روزنامهٔ «عصر آزادگان» ـ پنج شنبه ۱۳۷۸/۱۱/۱۴:

«فائزه هاشمی»... یادآور شد: «آقای «عبدی» که این همه به دورهٔ سازندگی حمله می‌کند، مشکل شخصی با «هاشمی» دارد، چراکه فکر می‌کند آقای «هاشمی» ایشان را به زندان انداخته است. در حالی که اینطور نیست.»

از روزنامهٔ «کار و کارگر» ـ سه شنبه ۱۳۷۸/۱۱/۲۶:

«حبس «عباس عبدی» هم به دلیل شنودی بود که نیروهای خارج از دولت بر روی گفتگوهای تلفنی‌اش داشتند.»

«فائزه هاشمی رفسنجانی»، نمایندهٔ مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، ظهر دیروز درجمع دانشجویان تربیت مدرّس با بیان این مطلب همچنین افزود: «آن زمان، «عباس عبدی» در مطالب و گفته‌هایش انتقاداتی را مطرح کرده بود و پس از زندانی شدن هم در زندان به او القا کرده بودند که بنا به خواستهٔ «هاشمی» با تو برخورد شدید صورت می‌دهیم.»

---

* دوشنبه ۱۳۷۹/۹/۲۹.

از روزنامهٔ «نوروز»* ـ مصاحبهٔ «زهرا اشراقی»:

... [محمدرضا خاتمی**] در ۲۰ سالگی مشاور **وزیر ارشاد***** بوده‌اند. آن زمان **نه همسر من** بودند و **نه برادر رئیس جمهور**. مدّتی در سپاه، فرماندهی داشتند. جزء اتّحادیّه انجمن‌های اسلامی بوده‌اند. در امور سیاسی مربوط به حج با آقای «موسوی خوئینی‌ها» همکاری می‌کردند و در عین حال در دانشگاه هم مشغول تحصیل پزشکی بودند.

از هفته‌نامهٔ عرب زبان «المجلّه» ـ ۱۱ مارس ۲۰۰۰:

... نام این جوان [در جمع دانشجویانی که لانهٔ جاسوسی را فتح کردند،] «محمّدرضا خاتمی»**** بود که چون دانشجوی پزشکی بود، **دوستانش وی را دکتر** صدا می‌زدند.

اغلب دوستان «محمّدرضا»، بعد از حادثهٔ اشغال سفارت آمریکا، به کارهای سیاسی ادامه دادند. ولی «محمّدرضا» به دانشگاه بازگشت تا درس خود را در دانشکدهٔ پزشکی دنبال کند. پس از اخذ دکترا، برای **خدمت نظام وظیفه** به سپاه پاسداران پیوست.

در آخرین روزهای وزارت ارشاد برادر بزرگترش «محمّد» در سال ۱۹۹۲، [او] در لندن دورهٔ تخصّصی خود در **مجاری ادراری** را گذرانید...

همراهی «محمّدرضا» با برادرش در سفرهای خارج از کشور بیانگر این بود که او

---

* شنبه ۱۳۸۰/۲/۲۹.

** متولّد ۱۳۳۸ ـ عضو شورای ستاد مرکزی انتخابات ـ دبیر کلّ جبههٔ مشارکت ایران اسلامی ـ مدیر مسئول (و صاحب امتیاز) روزنامهٔ مشارکت، معاونت درمان وزارت بهداشت را برای مدّتی عهده‌دار بود.

*** «عباس دوزدوزانی».

**** لازم به تذکّر است که نباید او را با «علی خاتمی» برادرش که در ایام گذراندن دورهٔ کارشناسی ارشد خود دررشتهٔ مهندسی صنایع، به مدّت یکسال و نیم در فورت لی نیوجرسی آمریکا به فعّالیّتهای تجاری و بازرگانی اشتغال داشته و در پاره‌ای منابع با اسم فامیلی از او نام برده می‌شود، اشتباه گرفت.

کاندیدای ایفای نقش سیاسی مهمّی در کنار برادرش خواهد بود. لذا وقتی اسم او جزء مؤسّسین جبههٔ مشارکت اعلام شد، کاملاً" مشخّص شد که وی نامزد نمایندگی مجلس آینده از جانب این جبهه است. همسر دکتر «محمّدرضا خاتمی» نوهٔ «امام خمینی[ره»] است. پدرش آیت‌ا... «اشراقی» و مادرش «فریده خمینی» دختر «امام» راحل است. پدر دکتر «خاتمی» نیز از مراجع دینی مشهور بود، ولی علیرغم جوّ دینی خانوادگی، اندیشهٔ «محمّدرضا» به سکولاریسم نزدیکتر است تا به مذهب. وی می‌گوید تسلّط روحانیون بر حکومت، موجب بی‌ارزشی و بی‌حرمتی دین شده است...

از «لس آنجلس تایمز» ـ مقالهٔ «رابین رایت»*:

«محسن میردامادی» فاصله زیادی با روزهای پرالتهاب سال ۱۹۷۹ پیدا کرده است. در آن زمان، او و دو دانشجوی **تقریباً ژولیده و نامرتّب** مهندسی، اشغال سفارت [جاسوسخانهٔ] ایالات متّحدهٔ آمریکا را طرح‌ریزی کردند... اندکی بعد از آن، او اونیفورم سبز تیرهٔ پاسداران انقلاب را به تن کرد و عازم جبههٔ جنگ شد... اما امروزه «میردامادی» مرد ریز نقشی است که ریش جوگندمی آراسته‌ای دارد و ترجیح می‌دهد که پیراهن راه‌راه و کت و شلوار خاکستری تیره به تن کند.

«میردامادی» در خلال مصاحبه در ستاد حزبش که با سفارت سابق آمریکا فاصلهٔ چندانی ندارد، گفت: «... هر چند تأکید اوّلیّهٔ ما بر کسب استقلال از نفوذ قدرتهای خارجی و تشکیل جمهوری اسلامی بود،... امّا تأکید امروزی ما بر آزادی است. ما می‌خواهیم بیشترجمهوری باشیم.»

از روزنامهٔ ترکیه‌ای «ملّیّت» ـ نوشتهٔ «طه اک یول»**:

«محسن میردامادی» یک روشنفکر ایرانی است. او مانند انقلابیهای نسل ۱۹۶۸

---

* ۲۹ دسامبر ۲۰۰۰. Robin Wright.

** ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۰.

ترکیه، یک اسلامگرایی تندرو و عملگرا بوده، یکی از رهبران حرکت دانشجویی افراطی است که به گروگان گرفتن دیپلماتهای آمریکایی [جاسوسان] منجر شد.

او بعدها در «**کمبریج**»، **دکترای علوم سیاسی** گرفته و به این ترتیب با افکار متفاوت آشنا شده است. حال از سوی گروه «خاتمی» وارد مجلس شده و با کت و شلواری به سبک لباسهای غربی به مجلس رفت و آمد می‌کند.

«میردامادی» گویا نماد گذشته و آینده... است. تبدیل یک انقلابی آتشین به یک دموکرات لیبرال...

از هفته نامهٔ آمریکایی «تایم» ـ مقالهٔ «اسکات مک لئود»* و «آزاده معاونی»:

«محسن میردامادی» نمایندهٔ چهل و چهار ساله مجلس... در ۱۹۷۹ از جمله دانشجویانی بود که اشغال سفارت [جاسوسخانهٔ] آمریکا را سازمان داد. امّا پس از آن، چند سال حین گذراندن دورهٔ دکترا در دانشگاه کمبریج، صرف آموختن جزئیّات دموکراسی غربی نمود.

از روزنامهٔ ژاپنی «آساهی» ـ ۱۹۸۶/۵/۱۹:

«محمّد ابراهیم اصغرزاده» معاون قسمت فرهنگی دادستانی، ابتدا فرماندهی سپاه در یک شهرستان را عهده‌دار شد. سپس مسئول سپاه پاسداران در مقرّ ریاست جمهوری و بعد معاون وزارت ارشاد گردید. او که از مرتبطین نزدیک به [«محمّد] خوئینی‌ها» ست می‌گوید: «از اوضاع روابط دیپلماسی ایران و خط مشی آن ناراضی هستم. دلم می‌خواهد در وزارت امور خارجه مشغول کار بشوم ولی تاکنون موفّق نشدم[!] «شیخ‌الاسلام» معاون وزیر خارجه به عنوان مترجم بین دانشجویان و گروگانها عمل می‌کرد. در آن زمان جزو دانشجویان پیرو خطّ امام نبود و امروز نیز با او رابطه‌ای ندارم...»

---

* ۱۲ ژوئن ۲۰۰۰- Scott Macleod

از روزنامهٔ «آساهی» ـ ۱۹۹۵/۷/۶:

«اصغرزاده» اکنون مشاور مهندسی در شرکت موادّ غذایی است و در دانشگاه تربیت مدرّس تدریس می‌کند...

از کتاب «پس از بحران» ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۶ دی [۱۳۶۱]

آقای («ابراهیم) اصغرزاده» معاون وزیر ارشاد و مسئول تبلیغات (مراسم) ۲۲ بهمن آمد، گزارش داد و مشورت کرد...

از مجموعه مصاحبه‌های محقّق با «سیّد رضا زواره‌ای» ـ آبان و آذر ۱۳۷۹:

...در اسناد منتشرهٔ لانهٔ جاسوسی که همه منتشر نشد؛ این سؤال جدّی است که چرا در مورد عوامل نفوذی سفارت مثلاً" در دادستانی، چیزی منتشر نشد؟ البتّه مقصودم در سالهای آخر فعّالیّت قبل اشغال سفارت هست. آیا معقول به نظر می‌آید که گزارشی، سیا یا سفارت در مورد اعدامهای توسّط دادستانی، آن هم اصلی‌ترین عناصر ساواک و سیا در تهران یا شهرستانها، تهیّه نکرده باشند یا از طریق عوامل نفوذی یا منابع اطّلاعاتی‌شان سعی در هدایت جریان یا نجات عناصر خودشان نکرده باشند؟

چرا اسناد سیا در مورد برخی کشورهای دیگر منطقه چاپ شد ولی شبکهٔ جاسوسی غرب در ایران، به استثنای برخی عوامل واضح و روشن انتشار پیدا نکرد؟ من یادم هست مجموعه‌ای از دانشجوها که روی کشف آن اسناد کار می‌کردند، به من مراجعه کردند و گفتند در مرحله‌ای که **به این بخشهای حسّاس** رسیده بودند، کار از دستشان گرفته شده بود. من حتّی یک بار به «ری شهری» هم در جلسه‌ای در دانشگاه «امام صادق» فعلی گفتم و اونها را برای پیگیری معرّفی کردم. امّا عملاً" قدمی برداشته نشد.

طبیعی بود که آمریکائیها، همهٔ توانشان را به کار گرفته بودند که عناصر مورد علاقه‌شان در بحثهای دادستانی ابتدای انقلاب اعدام نشوند؟ **سرنوشت بقیهٔ اسناد چه شد؟**

از مصاحبه محقّق با «منبع (ل)»:

کتابهای «اسناد لانه جاسوسی»، اگر به آمریکا یا انگلیس یا حتّی اسرائیل، ولو پستی ارسال بشود، جرم دارد. مصادره می‌شود. حالت امنیّتی قضایی دارد. خُب. به نظرت چطور **نویسنده‌های اینها** که آن رشته، رشته‌ها را چسباندند. سندها را منتشر کردند، مثل «محسن میردامادی»، مثل «ابراهیم اصغرزاده» و دیگران. چطور انگلستان اینها را راه می‌دهد هیچ، **بورس تحصیلی** هم می‌دهد!

از روزنامهٔ اسپانیایی «ال پائیس» ـ مصاحبهٔ «رافائل فراگواس» با «خوئینی‌ها»* :

س) شما دارای یک **بیوگرافی** مهم و در عین حال **مجهول** می‌باشید. شما شاهد چه تحوّلات انقلابی بوده‌اید و در کدامیک از آن‌ها نقش رهبری داشته‌اید؟

«خوئینی‌ها»: در سالهای ۱۹۵۰ در قیام ملّی شدن نفت شرکت کردم. از سال ۱۹۶۲ یعنی تاریخی که «امام خمینی» نهضت خود را در شهر مقدّس قم شروع کرد، من هم مثل خیلی از روحانیون و اقشار دیگر با این نهضت همصدا شدم....

[بعد از تسخیر لانه:] در آن روزها از کشورهای اروپایی و آسیایی و حتّی کشورهای اسلامی به طرق مختلف **نمایندگانی به ایران فرستادند** تا به ما بگویند که «ریگان» از «کارتر» خطرناکتر است. از ما خواستند کاری کنیم تا باعث ادامهٔ حکومت «کارتر» شود و از به قدرت رسیدن «ریگان» جلوگیری شود. برای ما این نوع محاسبات در کار نبود...

---

* Rafael Fraguas - ۱۹۸۴/۱۰/۱۹

از «همشهری ماه» ـ آذر ماه ۱۳۸۰:

در سال ۱۳۵۵ ساواک پس از **سالها رصد فعّالیّت** او، «خوئینی‌ها» را بازداشت می‌کند. در بیستم اردیبهشت ۱۳۵۶ بازجویی از **غیرنظامی** «سیّد محمّد خوئینی‌ها» فرزند سیّد «حسین» آغاز می‌شود. «خوئینی‌ها» در بازجویی می‌کوشد، شبکهٔ روحانیان مبارزی که پیرامون «امام خمینی(ره)» قرارگرفته بودند را به گونه‌ای معرّفی کند که سازمان امنیّت رژیم «پهلوی» آن را خطر نپندارد[!]... گرچه آقای «خوئینی‌ها» کوشیده است با ارائهٔ اطّلاعات مبهم و ناکافی، ساواک را گمراه کند، اما افرادی که او در این بازجویی از آنان نام برده است (آقایان «طالقانی»، «منتظری»، «مطهّری»، «بهشتی»، «مفتّح» و «هاشمی») و نیز «حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای» در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ حرکتی را تأسیس کردند که به نهضت **روحانیّت مبارز** معروف شد و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی به قدرت سیاسی و اجتماعی نیز دست یافت. «خوئینی‌ها» که به عنوان عضو مرکزیّت این نهضت از سوی رژیم «شاه» به «۱۵ سال حبس جنایی درجهٔ یک» * محکوم شده بود با پیروزی انقلاب اسلامی مورد توجّه قرار گفت. بخشی از رشد سیاسی «خوئینی‌ها» در حقیقت مدیون توجّه «حضرت امام» به او بود...

از مصاحبهٔ محقّق با «علی فلاّحیان»ـ ۱۳۷۹/۸/۲۴:

س) در مورد آن جلسات به اصطلاح «تفسیر قرآن» که «خوئینی‌ها» می‌گذاشت و ارتباط فرقانیها با این تفاسیر چطور؟

[«فلاّحیان»:]... بله خُب یک چنین تفکّری را باید بگویم که درنوع نگاه یا به قول

* محقّق امیدوار است روزی اسناد مربوط به پروندهٔ آقای «خوئینی‌ها» در ساواک، در دسترس پژوهشگران قرار گیرد و یا اینکه سوابق فعّالیّتهای آن دورهٔ او با دقّت و جزئیّات بیشتر بیان گردد. چراکه ۱۵ سال حبس جنایی درجهٔ یک برای یک روحانی که مطابق با خاطرات و سوابق علنی اعلام شده‌اش، به تحصیل علوم حوزوی و تفسیر قرآن مشغول بوده است، کمی نامتناسب به نظر می‌آید!

جماعت اونها قرائت سوسیالیستی؛ خُب شاخص «خوئینی‌ها» بود. یک طیف التقاطی‌ها خیلی زور بیخودی می‌زدند که از قرآن، تفاسیر علمی و ساینتیستی روز در بیاورند. مثل «نهضت آزادی». یک طیف هم چپها. حتّی در حرفهای «طالقانی» هم بود... ولی تیپهای متأثّر از چپهای اروپا، اینها دیگر خیلی سوسیالیستی نگاه می‌کردند. خیلی چیزها را هم که با علمزدگی جور درنمی‌آمد، تأویل می‌کردند.

«خوئینی‌ها» خُب دیگر چنان تفسیرهای وحشتناکی شروع کرد از قرآن که بالأخره آقای «بهشتی» اینها وارد شدند و توصیه کردند که بالأخره ایشان قطع کرد. ولی آدمهایی که آن روز جذب آن تفاسیر شدند، خیلی‌هاشان تا الان هم مانده‌اند. حالا ممکنه تفاسیر فرقانیها هم بخشی از حرفهایشان مشابه آنها باشد. فرقانیها هم بیشتر دنبال **سوسیالیست کردن اسلام** بودند.

از نشریهٔ «همشهری ماه» ـ آذر ماه ۱۳۸۰:

«خوئینی‌ها» روز بیست و یکم دی ماه ۱۳۵۸ پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران در سخنانی از توطئه‌ای خبر داد: «**بعد از انقلاب** ما شاهد **توطئه‌های** پی درپی بوده‌ایم. یکی از همین توطئه‌ها نامزدی بیش از یکصد نفر برای ریاست جمهوری است. در کجای دنیا سراغ دارید چنین چیزی را و یقیناً این تعداد فراوان نامزدهای ریاست جمهوری، برای ملّت ایران به مفهوم آزادی و دموکراسی تفسیر نمی‌شود. به معنی هرج و مرج، به معنی بی‌ضابطه بودن، به معنی بی‌قاعدگی است. و همچنان که «امام» هم فرموده‌اند، بدون تردید این اوّلین توطئه در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری است... برای تعیین افرادی از میان نامزدها، وزارت کشور اسامی ۱۰۶ نفر را به حضور «امام» تسلیم داشت.

«امام» براساس مسائل این امر را به عهدهٔ ملّت واگذار فرمودند که خود ملّت، افراد با صلاحیّت را انتخاب کنند و من به عنوان نمایندهٔ «امام» در نظارت بر تحقیقات انتخاب شدم...

تشخیص واجد صلاحیّت بودن، امر بسیار خطیر و مهمّی است که این، بعهدهٔ خود ملّت ایران است. کاری که من خواهم کرد، حذف افراد صددرصد فاقد صلاحیّت است.»*

بدین ترتیب از **فهرست ۱۰۶ نفره**، در نهایت **تنها ۸ نفر** به رقابت پرداختند. امّا همان طور که «خوئینی‌ها» گفته بود، تأیید این ۸ نفر نیز به معنای تأیید صلاحیّت کامل آنان نبود...

از کتاب «پس از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

سه شنبه ۲۰ مهر [۱۳۶۱]

در تنفّس با آقای «**خوئینی‌ها**» که از عربستان اخراج شده، دربارهٔ حوادث آنجا صحبت کردم...

از نشریّهٔ «همشهری ماه» ـ آذر ۱۳۸۰:

«حضرت امام» در ابتدا حجةالاسلام «موسوی خوئینی‌ها» را مسئول ونمایندهٔ خویش در امور حج کردند. در سنّت اسلامی کسب نمایندگی حاکم اسلامی (ولی فقیه) در حج؛ «امیرالحاج بودن» معنایی در سطح به رسمیّت شناختن اجازهٔ نمایندگی از مرجعیّت و اجتهاد دارد، امّا «خوئینی‌ها» در حج نیز مردی رادیکال بود. او همچون دیگر رادیکالهای اسلامی و نیز به پیروی از گفتمان جدیدی که در جمهوری اسلامی در حال تکوین بود، در عربستان به انتقاد از عربهای محافظه‌کار پرداخت.

در دوّم مهر ماه ۱۳۶۱ آقای «خوئینی‌ها» و چند نفر دیگر را در مکّه در هنگام

---

* از نکات عبرت‌آموز تاریخی یکی هم اینکه خود جناب «خوئینی‌ها» و باند همراهش در روزنامهٔ «سلام»، بعدها ترجیع‌بند تکراری حذف نظارت استصوابی اعمال شده بر کاندیداها را سرلوحهٔ نوشتارهای جدّی و شوخی روزنامه و سخنرانیهایشان قرار دادند!

تظاهرات بازداشت کردند. در هفدهم مهرماه نیز نمایندهٔ «امام» در حج از عربستان اخراج شد. با وجود این «خوئینی‌ها» تا چند سال بعد، تصدّی امور حج را ادامه داد. در سال دوّم، او «مهدی کرّوبی» را با نظر «امام» به عنوان نایب برگزید، تا اگر بار دیگر از عربستان اخراج شود، حجّاج ایرانی بدون سرپرست نمانند.

از هفته‌نامهٔ فرانسوی «اکسپرس» ـ سرمقاله «ژروم دومولن»:*

... زائران ایرانی برای اینکه کسی دچار اشتباه نشود، توسّط «موسوی خوئینی‌ها» یک روحانی که **گفته می‌شود با «ک.گ.ب» در ارتباط است**...هدایت می‌شدند. در سال ۱۹۸۲ سعودیها ناچار وی را با ۱۴۰ نفر از زائران ایرانی که از نزدیکان او بودند، اخراج کردند.

از روزنامهٔ «سیاست روز» ـ نوشتهٔ «یوسف بختیاری»:**

کسانی که در سال ۶۶ (هـ‌ش) حج تمتّع برگزار نمودند، شاهد قتل عام قریب به ۵۰۰ نفر از حجّاج ایرانی توسّط نیروهای نظامی و انتظامی کشور عربستان بودند. نویسندهٔ این سطور نیز خود در آن سال از نزدیک شاهد ماجرا بوده است... تاکنون به خاطر حفظ منافع ملّی کشور و مسائل دیگر از افشای آن خودداری شده است. بعضی از این مطالب به قرار ذیل می‌باشد: «عدّه‌ای از دانشجویان تندرو که بعداً مشخّص شد جناب آقای «محسن میردامادی» و دوستانش جزء این گروه بودند، برنامه‌ای طرّاحی نموده بودند که بعد از راهپیمایی حجّاج که در یکی از میادین مکّه به سمت حرم بود، داخل حرم شوند و با تصاحب بلندگوی مسجدالحرام شعار مرگ بر آمریکا و مطالب دیگر را قرائت نمایند که پلیس عربستان از این قضیّه مطّلع می‌شود. آگاهان، شدّت عمل پلیس عربستان را د ر جریان آن راهپیمایی ناشی از این

---

* Jerome Dumoulin - ۱۹۷۸/۸/۱۴

** شنبه ۱۳۸۱/۲/۲۸.

مسئله می‌دانستند... از دادگستری تهران انتظار می‌رود که گروه تحقیق را برای بررسی مسائل پشت پرده حج سال ۶۶ تشکیل دهد... روشن شود که چگونه بعضی از آقایان که هم اکنون شعار اصلاح‌طلبی می‌دهند، در آن سال (۶۶) با حرکات افراطی خویش، زمینه‌ساز آن کشتار فجیع گردیدند؟

از نشریهٔ «همشهری ماه» ـ آذر ۱۳۸۰:

«خوئینی‌ها» در پارلمان با پدیدهٔ دیگری نیز مخالفت می‌کرد. ائتلاف بزرگ نیروهای خطّ «امام» در آن زمان محوری به نام حزب جمهوری اسلامی داشت که نفوذ جناح راست در آن بیش از جناح چپ بود. چرا که جمعیّت مؤتلفهٔ اسلامی با اعلام توقّف فعّالیّتهای خود، به نوعی ادغام در این حزب دست زده بود.

در نتیجه گروهها و چهره‌های دیگر خطّ «امام» که عضو حزب نبودند (مانند «بهزاد نبوی»، «محمّد غرضی» و...) و نیز عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند، ازسوی اکثریّت به التقاط محکوم می‌شوند. «خوئینی‌ها» به عنوان یک روحانی از آنان حمایت می‌کرد و این گرچه از دانشجویان یا روشنفکران بعید نبود، امّا از روحانیان، مورد توقّع به نظر نمی‌رسید...

از نشریهٔ فرانسوی «پاری ماچ» ـ ۱۹۸۵/۶/۲۸:

... این **مرد اسرار آمیز** حجت‌الاسلام «محمّد موسوی خوئینی‌ها»ست.

... مدّتها تمام دستگاههای پلیس جهان پس از واقعهٔ خونین مسجد اعظم مکّه که منجر به مرگ صدها نفر در فاصلهٔ سالهای ۸۰-۱۹۷۹شد،(۶) در جستجوی او بوده‌اند. او حتّی بدون آن‌که پلیس فرانسه متوجّه باشد، سفرکوتاهی به پاریس انجام داد و در پاییز سال ۱۹۸۳ سه روز در سفارت ایران در پاریس اقامت کرد و هنگامی که پلیس متوجّه حضور او شد به «بروکسل» گریخت...

اشخاص وارد به امور کرملین، معتقدند که او یار «کا.گ.ب» در ایران و دوست

قدیمی «حیدرعلی اف» تنها مسلمان عضو دفتر سیاسی شوروی است. («علی اف» اجداد ایرانی دارد و در گذشته ۱۷ سال رئیس پلیس مخفی آذربایجان بوده است) دوستی آنها از دههٔ ۱۹۶۰ در مجارستان شروع شد. در آن زمان «آندروپف» سفیر شوروی در مجارستان بود و «خوئینی‌ها»ی جوان در بوداپست یک دانشجوی انقلابی بود و قبل از «لیسانسه» شدن به آلمان شرقی رفت و بالأخره لیسانس خود را در دانشگاه «**پاتریس لومومبا**»ی **مسکو** گرفت. «خوئینی‌ها» در گذشته در اردوگاههای یمن جنوبی و جنوب لبنان آموزش دیده، و بی‌قید و شرط «جورج حبش» را تحسین می‌کند. در دههٔ ۱۹۷۰ اکثر سرویسهای اطّلاعاتی، خبر از رفت و آمدهای او به بغداد و الجزیره، ژنو، مسکو، طرابلس و وین می‌دادند.

وی با «آیت‌ا... خمینی» که از سال ۱۹۶۴ در اماکن مقدّسهٔ نجف در عراق در حال تبعید به سر می‌برد ملاقات کرد و همچنین با ژنرال «پناهیان» کمونیست قدیمی که در سالهای ۴۵-۱۹۴۴ **رئیس ستاد ارتش خلق جمهوری مهاباد** بود ملاقات داشت. وی با «پناهیان» و بخصوص با «تیمور بختیار»[۷] پایه‌گذار ساواک که به نوبهٔ خود توسّط مردانی که در قلب پلیس مخفی ایران تربیت کرده بود، کشته شد، ارتباط برقرار کرد.

«خوئینی‌ها» که از سال ۱۹۷۵ در آلمان‌شرقی مستقر شده بود، تعلیمات خود را از «مارکوس ولف» ژنرال آلمان‌شرقی و رئیس سرویسهای مخفی برلین شرقی دریافت می‌داشت. ... او دوست ندارد نوعی **کشش مذهبی** را در خود پنهان نماید. **بخصوص** از زمانی که **در عراق با «آیت‌ا... خمینی»** ملاقات کرد...

از دوران کودکی و نوجوانی او **اطّلاع زیادی** در دست نیست...

امّا به عنوان آشوبگری که برای امنیّت کشور خطرناک است، برای دستگیری یا کسب اطّلاع دربارهٔ او جایزه تعیین کرده بودند...

از هفته نامهٔ فرانسوی «ژون افریک» ـ ۱۱ دسامبر ۱۹۸۵:

«خوئینی‌ها» یکی از نزدیکان «امام» بوده و به داشتن روحیّه ضدّ سرمایه‌داری

شهرت دارد. حتّی برخی از رقبا وی را متّهم به «کریپتو کمونیسم» می‌کنند. زیرا وی از **دانشگاه «پاتریس لومومبا»ی مسکو** فارغ‌التّحصیل شده است.

از روزنامهٔ فرانسوی ـ «لوموند» ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۸۴:

کمونیستهای سابق حزب توده و حزب دمکرات آذربایجان ایران که به غرب گریخته‌اند، لب به سخن گشوده‌اند و کتابهایی چاپ کرده‌اند.

یک روزنامه‌نگار ایرانی تعدادی از شهادتهای این افراد را گردآوری کرده است. این اطّلاعات فاش می‌سازد که «یوری آندروپف» و سازمان کا.گ.ب به تهران توجّه بسیاری داشته‌اند.

«یوری آندروپف» از سال ۱۹۵۸ نقش حسّاسی را در مهاجرت طرفداران روسیه که هم از اعضا **حزب توده** و هم **حزب دمکرات آذربایجان** ایران بودند، ایفا نموده است. حزب دمکرات آذربایجان ایران، سی‌وهفت سال پیش تلاش کرد تا یک جمهوری خود مختار در آذربایجان ایران ایجاد نماید و آنرا به خاک همسایهٔ قدرتمند خود ملحق سازد.

... در واقع «حیدرعلی‌اف» که خود شدیداً درگیر این ماجرا شده بود، توجّه «یوری آندروپف» را به مسائل مربوط به ایران جلب نمود.

«آندروپف» دبیر کلّ آینده، در منطقهٔ «اوستی شمالی» متولّد شده بود و از همین رو به زبان فارسی که هنوز در این منطقه رایج است، به خوبی آشنایی داشت. وی که مسئول برقراری ارتباط میان احزاب برادر در کمیتهٔ مرکزی حزب بود، در سال ۱۹۵۹ اقدام به تأسیس یک ایستگاه رادیویی نمود که تبلیغات کمونیستهای ایرانی را به چندین زبان از طریق «صوفیه» پخش می‌نمود. «آندروپف» همچنین به سرهنگ «حاجیف» دبیر اوّل سفارت شوروی در بلغارستان، مأموریّت داد تا متابعت ایدئولوژیکی این دسته از کمونیستها را تحت نظارت و کنترل قرار دهد.

به نوشتهٔ «قالیان» (یک افسر سابق ارتش «شاه» که خود نیز پناهنده سیاسی بوده و

مدّت ۲۵ سال در شوروی به سر برده) «آندروپف» سپس اقدام به تأسیس چندین ایستگاه رادیویی مخفی به زبان فارسی، ترکی و کردی نمود که از آن جمله «صدای ملّی ایران» مستقر در مسکو بود. ادارهٔ این رادیو بر عهدهٔ شخصی به نام «میزانی» بودکه بعدها در ماه مه ۱۹۸۳ در تهران به همراه چندین تن از اعضای حزب توده دستگیر شد. «آندروپف» همچنین کنترل نشریّات کمونیستی منجمله روزنامهٔ «مردم» ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایرانی و نیز روزنامهٔ «آذربایجان» راکه هنوز هم به طور مرتّب منتشر می‌شود، به عهده داشت.

از همان زمان بود که **مسکو** برای تربیت کادرهای آیندهٔ **یک ایران کمونیست** اهمیّت زیادی قائل شد. در فاصلهٔ سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴، «آندروپف» و «علی‌اف» تعداد بسیاری از این کمونیستها را جهت تکمیل آموزش‌های لازم به چین و کوبا، سوریه، لبنان و لیبی اعزام نمودند. تبحّر و ورزیدگی این افراد در واقع از تلاشهای «علی اف» نشأت می‌گرفت. وی درحقیقت ایرانی‌الاصل بود و در سال ۱۹۲۳ از یک خانوادهٔ شیعه در نخجوان متولّد شده بود. «علی‌اف» علاوه بر فارسی به زبانهای ترکی و عربی نیز کاملا" تسلّط داشت و در ابتدا با درجهٔ ستوان دوّمی وارد کا.گ.ب شد (۱۹۴۶-۱۹۴۱) و سپس رهبری حزب جدایی طلب دمکرات آذربایجان ایران را در تبریز بعهده گرفت و سپس مقدّمات فرار طرفداران حزب به شوروی را فراهم نمود و از همین رو، بالاجبار تبدیل به یک رابط میان دو حزب ایران و کمیتهٔ مرکزی شوروی شد.

وقتی «آندروپف» در سال ۱۹۶۷ به ریاست کا.گ.ب منصوب شد، ریاست این سازمان را در آذربایجان شوروی به «علی اف» واگذارکرد. از این زمان «آندروپف» و «علی‌اف» در انتخاب اعضای کمیتهٔ مرکزی توده، نقش قاطعی را ایفا کردند. درآن تاریخ دبیرکلّ حزب شخصی بود بنام «رادمنش» که بگفتهٔ دکتر «جهانشاهلو» معاون دبیرکلّ سابق حزب دمکرات آذربایجان، یک روشنفکر میانه‌رو و خودسر محسوب می‌شد. وی به راحتی برکنار شد و یک شاهزادهٔ قاجار بنام «اسکندری» که اشراف

زاده‌ای سالمند و بسیار آرام بود، جای او را گرفت. در واقع با دادن یک نقش افتخاری به «اسکندری» سعی می‌شد، «کامبخش» و «کیانوری» مردان مورد اعتماد کا.گ.ب در پس پرده نگاه داشته شوند.

«کیانوری» دبیرکلّ حزب توده که توسّط رژیم [«امام»] خمینی» دستگیر شد، شخصیّتی شناخته شده است. از «کامبخش» که در سال ۱۹۷۷ فوت شده، اطّلاعات اندکی داریم. وی دوران کودکی خود را در شوروی گذراند و در سنّ ۲۵ سالگی ستوان خلبان در نیروی هوایی گردید. همین مسئله موجب شد هنگامی که وی در نیروی هوایی کشورش استخدام گردد، به عنوان جاسوس، مورد سوءظن قرار گیرد... «کیانوری» شوهر خواهر «کامبخش» نیز از سالهای ۱۹۴۰ از موقعیّت مناسبی برخوردار بود...

مرکز جاسوسی شوروی ضمن کنترل شدید حزب تودهٔ ایران، سعی می‌کرد با استفاده از نفوذ آن، با مخالفین «شاه» [معدوم] ارتباط برقرار کند. «آیت‌ا... خمینی» در آن هنگام در شهر نجف (عراق) در تبعید به سر می‌برد. تیمسار «پناهیان» یکی از افسران حزب دمکرات آذربایجان ایران از طرف «علی‌اف» مأموریّت یافت که به کمک «تیمور بختیار» ارتباطی با «آیت‌ا... خمینی» برقرار نماید. تلاش برای مأموریّت انجام پذیرفت و حتّی [در مسیر جلب حمایت روحانیون طرفدار «امام»] حزب توده در شهر «لایپزیک» بخشهایی از نوشته‌های [«امام] خمینی[ره]» را که ضدّ رژیم «شاه»[معدوم] بود، منتشر ساخت... [اصولا" تحلیل حزب توده، جبههٔ ملّی و گروههای وابستهٔ دیگر این بود که عناصر مذهبی و در رأس آنان مراجع تقلید به دلیل دارا بودن جایگاه و احترام در نزد پیکرهٔ مردم، در مسیر اهداف آنها قابل استفادهٔ مقطعی می‌باشند، اما درایت و هوشیاری ابرمرد تاریخ مرجعیّت تشیّع «حضرت روح‌اللّه»، نشان داد که اصولا" دیدگاه خالصانهٔ مذهبی به مردم به معنای حقیقی کلمه می‌نگرد و نه ابزار رسیدن به قدرت و همین امر ریشهٔ دشمنی‌ها، ایراد افترائات و حرمت‌شکنیهای بسیاری‌ازسوی مزدوران شرق‌وغرب بر «حضرت ایشان» گردید.]

از پاورقیهای کتاب «سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک»، جلد سوّم:

«محمود پناهیان»، فرزند «غلامحسین» در تبریز دیده به جهان گشود و پس از پایان دورهٔ متوسّطه، وارد دانشکده افسری شد و تا درجهٔ سرهنگی ارتقاء یافت. در سال ۱۳۲۴ با تأثیرپذیری از حزب توده به «فرقهٔ دمکرات» آذربایجان پیوست و رئیس ستاد ارتش «فرقهٔ دمکرات» آذربایجان شد. در پی شکست بلشویکها درآذربایجان، «پناهیان» همراه همسر خود به شوروی گریخت و در مسکو سکونت گزید و دانشکدهٔ حقوق را در باکو به پایان رسانید و در خدمت سازمان جاسوسی کا.گ.ب درآمد و پس از رها کردن همسر ایرانی خود، با یک زن روسی ازدواج کرد. در پی کودتای بعثی‌ها در عراق در سال ۱۳۴۷، «تیمور بختیار» از اروپا و پناهیان از شوروی به بغداد رفتند و هسته‌ای را برای گردآوری مخالفان برون مرزی رژیم «شاه» و سازماندهی آنان پدید آوردند. در این هسته، «بختیار» نقش رهبر و «پناهیان» نقش معاون وی را بازی می‌کرد.

همکاری «تیمور بختیار» انگلیسی [ظاهراً] ضدّ کمونیست با ژنرال «پناهیان» [رسماً] کمونیست و شوروی[ها] برای رویارویی با سیاست آمریکا در خلیج فارس می‌باشد. در پی به هلاکت رسیدن «بختیار» به دست مأموران ساواک در ۱۳۴۹/۵/۱۶، «پناهیان» به شکل رسمی جانشین او شد و رهبری ایرانیان در خدمت رژیم بعث عراق را به دوش گرفت و از رادیو عراق زیر عنوان «صدای میهن‌پرستان ایران» برنامه اجرا می‌کرد و نیز روزنامه‌ای به نام «راه اتّحاد» به زبان[های] فارسی، عربی [و]کردی پراکنده می‌ساخت. نامبرده در مدّت اقامت «امام خمینی» در عراق تلاش فراوانی برای دیدار با ایشان داشت، لیکن هیچگاه این خواستهٔ او برآورده نشد و «امام» از دیدار با او و دیگر جاسوسان وابسته به بیگانه به سختی دوری می‌گزید و آنان را هرگز به حضور نپذیرفت.

... «محمود رفیع گیلانی» دبیر مالی کنفدراسیون با «امام خمینی» ملاقات کرد و در این دیدار نظر ایشان را در مورد [«تیمور] بختیار» جویا شد. «امام» فرمودند: «با آن که

تا دودمان «پهلوی» در ایران بر سر کار است، ملّت ما روی خوش نخواهد دید، لیکن اگر قرار باشد، روزی «بختیار» در ایران زمام امور را در دست بگیرد، وظیفهٔ مسلمین است که با او مبارزه کنند و از رسیدن او به قدرت جلوگیری کنند.»

...«بختیار» به منظور راه‌یابی به دستگاه «امام» چندباری به نجف رفت و برای ملاقات با «امام» تلاشهای گسترده‌ای کرد. لیکن به هر دری زد، بی‌نتیجه بود و «امام» از پذیرش او **سرسختانه خودداری می‌کرد.** سرانجام او ناچار شد همانند پادوهای وامانده به همراه استاندار کربلا، بدون اطّلاع قبلی و بدون معرّفی خود در تاریخ ۱۹۷۸/۹/۱۰ به منزل«امام» برود و از این راه با «امام» دیدار کند. «امام» در این دیدار حتّی کلمه‌ای با او سخن نگفت و به سخنان او نیز به هیچ وجه پاسخ نداد و همانند همیشه سخنان استاندار را نیز بی‌پاسخ گذاشت.

از روزنامهٔ فرانسوی «لوموند»ـ ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۸۴:

... سپس جای او [«پناهیان»] را ... «خوئینی‌ها» گرفت. معاون کنونی مجلس، در آن تاریخ سفرهای متعدّدی بین «نجف» و «لایپزیک» بعمل آورد...

به گفتهٔ همین منابع حجت‌الاسلام «دعایی» منشی [«امام] خمینی» نیز با تنی چند از مأمورین ایرانی کا.گ.ب ارتباط داشت. وی در سال ۱۹۷۴ به توافق «آندروپف»، سرپرستی بخش فارسی رادیو بغداد را بعهده گرفت.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

«سیّد محمود دعایی» متولّد ۱۳۲۰ یزد. نمایندهٔ ثابت مجلس شورای اسلامی. یعنی از دور اوّل تا دور ششم. مدیر مسئول روزنامهٔ «اطّلاعات» پس از پیروزی انقلاب اسلامی. قبل ازانقلاب [به نقل از روزنامه «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۶۰/۵/۱۰:]

«... مخفیانه به عراق سفر کرد و در آنجا به تحصیل علوم سیاسی پرداخت. رابط

بین مسئولین عالیرتبهٔ عراق با «حضرت امام» بود. در طول اقامتش در عراق تهیّه کننده و مجری برنامهٔ «رادیوی نهضت روحانیّت در ایران» بود که در جهت مبارزه با رژیم «پهلوی» پخش می‌شد. در بیت «امام» (شهر نجف) حضور داشت و رابط تشکّلهای دانشجویی و مبارزان خارج از کشور با بیت بود و بدینسان ۱۱ سال در عراق در تبعید زندگی می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب به عضویّت دفتر «حضرت امام» درآمد و پس از چندی به عنوان سفیر کبیر جمهوری اسلامی با حکم «ابراهیم یزدی»، مجدداً عازم بغداد شد» [به نقل از همان روزنامه:]... «و در پی اعتراض به دخالتهای آشکار مأمورین عراقی در امور ایران به تهران بازگشت و به سرپرستی مؤسّسهٔ اطّلاعات منصوب شد.»

در اواخر شهریور ۱۳۶۰ سرپرست هیئت ایرانی اعزامی به کنفرانس بین‌المجالس در هاوانا بود و...

از هفته‌نامهٔ عرب زبان «الوسط» ـ یازدهم اوت ۱۹۹۷:

... «شانه چی» پدر چهار کشته است که دوتای آنها قبل از انقلاب و به دست ساواک و دوتای دیگر پس از انقلاب به دلیل وابستگی به مجاهدین خلق [محاربین جنایتکار تروریست] کشته شدند.

او در آغاز انقلاب، مدیر دفتر آیت‌ا.. «طالقانی» بود و پس از گریختن «ابوالحسن بنی‌صدر» از ایران، عنصر ضدّانقلاب شناخته شد و به فرانسه ـ جایی که هنوز در آن زندگی می‌کند ـ پناه برد...

چند هفتهٔ پیش و بعد از انتخاب آقای سیّد «محمّد خاتمی» به عنوان رئیس جمهور جدید ایران، «شانه‌چی» نامهٔ دیگری دریافت کرد... **نامه از دفتر آقای «خاتمی» بود و دعوت برای حضور در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری بود.** او نیز با توجّه به استقبال سفارت ایران در پاریس، بی‌درنگ به این دعوت پاسخ مثبت داد. ناگفته نماند که **ویزا و بلیط** سفر «شانه‌چی» به تهران از سوی **سفارت** تهیّه شد.

«شانه‌چی» در اواسط ژوئیهٔ گذشته با نخستین هواپیما رهسپار تهران شد. امّا به محض پایین آمدن از هواپیما و پیش از آنکه پایش به زمین فرودگاه برسد، با مأموران امنیّتی روبرو گشت که او را برای بازجویی بردند... پس از بازجویی با نخستین هواپیما به **پاریس بازگردانده شد.**

از پاورقی جلد چهاردهم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک»:

«محمّد مدیر شانه‌چی»:

در سال ۱۳۰۱ در مشهد متولّد شد. بعد از واقعهٔ شهریور سال ۱۳۲۰ تا نهضت ملّی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۹ در هیئت‌های مؤتلفهٔ اسلامی فعّالیّت داشت. پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از مشهد به تهران آمد و بدنبال آشنایی با مرحوم آیت‌ا... سیّد «محمود طالقانی» در جبههٔ ملّی فعّالیّت داشت و رابط بین بازار و جبههٔ ملّی بود. با تأسیس نهضت آزادی ایران به عضویّت آن پیوست. و در سال ۱۳۴۱ توسّط ساواک دستگیر و به مدّت ۶ ماه زندانی گردید.

در سال ۱۳۵۱ مجدداً دستگیر وساواک، همسر و فرزند وی را هم بازداشت و مورد شکنجه قرار داد و دختر او را به شهادت رساند. نامبرده قبل و بعد از انقلاب به همکاری با آیت‌ا...«طالقانی» ادامه داد و در دفتر او به فعّالیّت می‌پرداخت.

پس از پیروزی انقلاب، به دلیل تغییری که در تفکّر وی نسبت به نظام پدید آمد که ناشی از **اتّفاق و همراهی وی با منافقین** بود که ریشه در دوران زندان داشت، از خوف دستگیری به فرانسه رفت. ولی پس از سالها اقامت در خارج مجدّداً به ایران بازگشت[!]

از مصاحبهٔ محقّق با «علی فلاّحیان» ـ ۱۳۷۹/۸/۳:

س) در بحث حمایت‌های آقای «دعایی» از «شانه‌چی»...؟

[«فلاّحیان»:] «دعایی» از همان ابتدا به مبارزهٔ مسلّحانهٔ مجاهدین خلق میل

می‌کرد. در سال ۴۴ به بغداد رفت و مطلب «رادیو بغداد» را تهیّه می‌کرد. صدایش در دکلمه و متن شعاری و حدیث خیلی خوب بوده و هست. این ظن پیش آمد که چرا بعثی‌ها با وجودی که «امام» را تحت نظر دارند، به او بلندگوی تبلیغی می‌دهند.

بعد از انقلاب به وزارت خارجه رفت و سفیر ایران در عراق شد. در دوران نهضت آزادی خُب از کانال ارتباط با «ابراهیم یزدی».

یک مقاله‌ای هم علیه کتابهای «شهید مطهّری» نوشته بود که «امام» بلافاصله دستور دادند «دعایی» را بگیرند. به جماران آمد و گریه می‌کرد و سرش را به دیوار می‌کوبید. به دوستان هم می‌گفت خواب دیدم لختم، ولی «امام» دستور داد عبا روی دوشم انداختند و نجات پیدا کردم. در مورد اون چی چی «چی» بود که گفتی؟

محقّق): «شانه چی».

[«فلاّحیان»:] «دعایی» اینها بلیط فرستادند، برای شرکتش در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری «خاتمی»(۸). من هم متوجّه شدم که او در مهرآباد دستگیر شد.

... دو سه ساعت با «دعایی» سرهم داد و بیداد کردیم. آخرش هم گفتم مسئولیّت شرعی گردن من هست. تا من زنده‌ام و مسئولم، نمی‌گذارم که جانی‌های جاسوسی که بزرگان انقلاب راکشتند، راحت و آسوده برگردند. واقعاً هم ما تردید روی عملیّات تروریستی داشتیم که حالا مسئولین مملکت توی یک جا جمعند برای تنفیذ؛ یک همچین بلاهتی که...

از روزنامهٔ فرانسوی ـ «لوموند» ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۸۴:

بعد از انقلاب [اسلامی ایران] روسها «کیانوری» را بعنوان رهبر حزب توده انتخاب کردند، زیرا وی نوهٔ آیت‌ا... [«فضل الله] نوری» بود و [«امام] خمینی» احترام خاصّی برای این آیت‌ا... قائل بود.

به گفتهٔ «رادمنش» دبیر کلّ سابق [توده] که اخیراً در جمهوری دمکراتیک آلمان در گذشته و رفقای سابقش آن را نقل کرده‌اند، «یوری آندروپف» از سال ۱۹۷۸ حزب

[توده] را از طریق «کیانوری» مستقیماً کنترل می‌کرده است.

انتخاب «کیانوری» موجب نارضایتی بسیاری از اعضای کادر مرکزی بود تا بدان جا که حتّی منجر به خروج برخی از آنها از حزب و افشای اسرار سالهای طولانی تبعید شد...

از مصاحبه محقّق با «شاهد(ر)»:

پدر «**خوئینی‌ها**» را فکر می‌کنم، اون فئودالهای معروف قزوین بودند، «ذوالفقاری»ها آنها کشتند. بعدها هم یک عکس درآوردند که او نظامی فرقهٔ دموکرات بوده است. حالا جای طرح و تحقیق هست. چون او معمولاً خودش را به نشنیدن و جواب ندادن در مورد سوابقش می‌زند. به اصطلاح شأن خودش را در سطوح جواب دادن به این‌ها له یا علیه نشان نمی‌دهد...

از نشریهٔ «همشهری ماه» ـ آذر ماه ۱۳۸۰:

«خوئینی‌ها» که پس از کناره‌گیری تدریجی از قدرت، بخشی از فعّالیّتهای خود را به مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به ریاست جمهوری منتقل کرده بود و در آنجا با حضور افرادی چون «بهزاد نبوی» و «سعید حجّاریان» پایگاهی برای تحوّل در جنبش چپ اسلامی ایجاد کرده بود، در آغاز دههٔ هفتاد از این سمت نیز کناره گرفت.

از مقالهٔ «روحانی سرخ» ـ روزنامهٔ ایتالیایی «کوریره دلاسرا»* :

در رگهای «خوئینی‌ها»ی پنجاه و هفت ساله، خون مبارزه علیه نیروهای قدرتمند جاری است. او شیفتهٔ احکام [«امام] خمینی» با تحکّم بوده و زمانی که پای عمل در میان باشد، آنها را به کار می‌بندد.

---

* مورّخهٔ ۱۹۹۹/۷/۱۴ نوشتهٔ «گوییدو اولیمپیو» Guido Olimpio

در آن سال دوردست و کمرنگ ۱۹۷۹ یعنی بعد از اخراج «شاه» از کشور، این روحانی، رهبری ارگان منسوب به «دانشجویان پیرو خطّ امام» را به عهده گرفت. یارانش، برای او احترام قائلند و به او به عنوان یک چهرهٔ کارشناس نگاه می‌کنند. او به کشورهای خارجی سفر کرده (من جمله به ایتالیا) و با نظریّه پردازان انقلاب نیزآشنایی دارد.

«خوئینی‌ها» دیدگان خود را در راه قرآن صرف کرده، لیکن روزهایی را نیز صرف [آموزش] متون انقلابی نموده است. درکجا؟ در **مسکو** یعنی پایتخت کفّار و در **آلمان شرقی** آن زمان. این ملاّ [روحانی] در واقع تحصیلات خود را در **دانشگاه «پاتریس لومومبا»ی روسیه**، یعنی مرکز جهان سوّم گرایی و شورش گذرانده است.

رهبران جنگهای چریکی یا ترویستهایی همچون «کارلوس» هم پشت همین نیمکتها نشسته بودند.

تجربه‌ای که او در شرق اندوخته، زمانی به کمک او می‌آید که پای زدن ضربه‌ای جنجال آفرین در میان باشد...

از هفته‌نامهٔ انگلیسی «اکونومیست» (صفحهٔ بولتن اطّلاعاتی) ـ ۳۰ ژانویه ۱۹۸۶:

... بنا به گفته یکی ازکمونیستهای ایرانی که اخیراً به غرب فرارکرده است، یکی دیگر ازرابطهای شوروی در ایران آیت‌ا...«خوئینی‌ها» می‌باشد. این فراری گفت که او مأمور متوجّه به [«امام] خمینی» بوده است. بنا برگزارش سازمان سیا،«خوئینی‌ها» پس از آنکه در **دانشگاه «پاتریس لومومبا»ی مسکو** تحصیل نمود، بعنوان عنصر نفوذی استخدام گردید، بنظر می‌رسد که در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰، «خوئینی‌ها» رابط بین دوستان آلمان شرقی خود در «لایپزیک» و «آیت‌ا... خمینی» بوده است. گفته می‌شود وی وجوهی نیز بابت فعّالیّتهای ضدّ «شاه» دریافت داشته است...

پس از پیروزی [«امام] خمینی»، پیشرفت «خوئینی‌ها» تماشایی بود. وی در

تسخیر سفارت آمریکا در تهران، توسّط دانشجویان دخالت داشت و به عنوان «آیت‌ا... سفارت» مشهور گردید. در سال ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ توسّط [«امام] خمینی» مأمور گردید، که مسئولیّت فعّالیّتهای... در مراسم سالانه حج در مکّه را به عهده بگیرد.

بنا به گزارشات سازمان جاسوسی آمریکا در نوامبر ۱۹۸۳ وی در حالی که سرگرم مسافرت با یک پاسپورت سوری بود، در انگلستان مورد شناسایی قرار گرفت. ظاهراً «خوئینی‌ها» در صدد سازمان دادن دانشجویان مسلمان و گشایش حسابهای مخفی در شعب بانکهای خارجی در جرسی و جزایر کانال مانش بوده است...

از روزنامهٔ آمریکایی «نیویورک تایمز» ـ مقالهٔ «الین شیولینو»:*

... خانم «ابتکار» ۳۲ ساله... دارای درجهٔ دکترا در رشتهٔ مصونیّت شناسی است. در ماه اوت گذشته به عنوان معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست منصوب گردید...

اما خانم «ابتکار» دارای یک گذشته است. گذشته‌ای که وی ترجیح می‌دهد این روزها دیگر آن را تجربه نکند.

بیش از ۱۸ سال پیش، خانم ابتکار به عنوان یک دانشجوی سال اوّل دانشگاه پلی‌تکنیک تهران، مترجم رسمی و سخنگوی مبارزانی بود که سفارت ایالات متّحده در تهران را تسخیر کرده بودند.

وی که تقریباً به طورکامل به زبان انگلیسی ـ **که آن را در دوران کودکی در آمریکا فرا گرفته بود**ـ تکلّم می‌کرد با پوشاندن موهایش زیر کلاه بارانی و با استفاده از نام مستعار «مری» با ظاهر شدن بر صفحات تلویزیونها در آمریکا موجبات خشم وکنجکاوی بسیاری را فراهم می‌ساخت.

---

* ۲۸ ژانویه ۱۹۹۸، Elaine sciolino

هر شب وی فهرستی از جرایم آمریکا علیه ایران را برمی‌شمرد و گروگانها را به عنوان جاسوسهای آمریکایی محکوم می‌نمود و می‌گفت چنانچه ایالات متّحده، «شاه» مخلوع ایران، یعنی «محمّدرضا پهلوی» را به رهبری انقلابی ایران مسترد نکند، آنها را محاکمه خواهند کرد.

در پاسخ به سؤال یک گزارشگر شبکهٔ تلویزیونی ای.بی.سی مبنی براینکه **آیا وی می‌تواند خود را در حالتی مجسّم نماید که تفنگی برداشته و گروگانها رامی‌کشد.** خانم «ابتکار» گفت: «**آری.** وقتی که خود دیده‌ام که یک تفنگ آمریکایی برداشته شده و برادران وخواهرانم را در خیابانها می‌کشد، **البته که می‌توانم.**»

... در پاسخ به این سؤال مستقیم که وی آیا همان «مری» است، او با صدای آهسته‌ای گفت: «من همان مری هستم. اما **دیگر آن مسائل را مطرح نمی‌سازم.**»...

خانم «ابتکار» بازگو کرد که او نیز مثل سایر گروگانگیرها در مراحل مختلف در محوطّه سفارت به سر برده است تا از **گروگانها، پاسداری** نماید.

... در سال ۱۹۸۱ خانم «ابتکار»، سردبیری روزنامه انگلیسی زبان «**کیهان بین‌المللی**» را برعهده گرفت. این [«سیّد محمّد] خاتمی» ـ سرپرست وقت مؤسّسهٔ کیهان بود که وی را برای این کار تعیین کرد...

در جریان مصاحبه، خانم«ابتکار» نحوهٔ فراگیری و تسلّط خویش به زبان انگلیسی را تشریح کرد. او گفت تا سه سالگی در تهران بوده و سپس به اتّفاق خانواده‌اش در ناحیهٔ متوسّطی در **حومهٔ «فیلادلفیا»** سکونت گزیده است. وی مدّت شش سال در آنجا به سر برد و در **مدرسهٔ ابتدایی «هایلند پارک»** به تحصیل پرداخت و این در حالی بود که پدرش به عنوان یک دانشجوی دورهٔ دکترا در رشتهٔ مهندسی دردانشگاه «پنسیلوانیا» ادامهٔ تحصیل می‌داد.

وی پس ازبازگشت به ایران در مدرسهٔ بین‌المللی تهران به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در سال اوّل رشتهٔ مهندسی در دانشگاه پلی تکنیک درس می‌خواند که در تظاهراتی که به سرنگونی «شاه» منجر گردید، شرکت جست.

او بعدها استاد دانشگاه و یکی از فعّالان در زمینهٔ امور زنان شد. او گفت پدرش نخستین رئیس سازمان حفاظت محیط زیست ایران بعد از انقلاب بوده است. او افزود از تصدّی شغلی که زمانی پدرش عهده‌دار آن بوده است، به خود می‌بالد... **در پایان مصاحبه**، خانم «ابتکار» به میهمان آمریکایی خویش گفت: دستگاه ضبط صوت را خاموش کند و سپس از او خواست دربارهٔ **نقش وی** به عنوان «**مری**» **زیاد ننویسد.**[!]

از کتاب «هدف: تهران» ـ نوشتهٔ «جولیتو کیه‌زا»:

... پیداست که بازی بر سر چیزی بسیار مهم‌تر از جان ۵۳ گروگان زندانی در سفارت بوده است. بازیی که می‌توان گفت در لحظه‌ای حسّاس و از خوش شانسی کلّیهٔ بازیکنان، تصمیم به قطع آن گرفته شد. برای روشن‌تر شدن قضایا باید نگاهی به قسمت دوّم که هرگز اجرا نشد و هنوز هم جنبه‌های اسرارآمیز فراوانی در آن نهفته است بیاندازیم...

شکّی نیست که سازمان سیا، طبق برنامه، در عملیّات [نیروی دلتا] شرکت داشته و تحت فرماندهی ستاد کلّ و زیر نظر «دیوید جونز» عمل کرده است. به هر حال در این باره سه نکته شایان توجّه است... اوّلی به افشاگری «کیانوری» دبیرکلّ حزب تودهٔ ایران مربوط می‌شود. او اظهار می‌دارد که سه هفته پیش از وقایع طبس، از طرح آمریکا مطّلع شده و اطّلاعات لازم را در اختیار مقامات کشوری قرار داده است («ایگورمن» از تهران. «لااستامپا» ۱۱ مه...) دوّمی به افشاگری نسبتاً حیرت‌آور یک هفته نامهٔ چاپ هنگ کنگ مربوط است. هفته‌نامهٔ «ایشیاویک» مدّعی است که «صادق قطب زاده» وزیر امور خارجهٔ ایران، چند روز پیش از شروع طرح آمریکا، در جریان آن قرار گرفته است و شخصی که او را در جریان قرار داده، کسی جز «همیلتون جردن» نبوده است... این مجلّه چنین ادامه می‌دهد: پیام مربوط، به وسیله یک نفر رابط در روز عزیمت وزیر امور خارجهٔ ایران به پاریس... یعنی روزی که تصمیم

اجرائی عملیّات اتخاذ می‌شود، به «قطب زاده» تسلیم شده است. این پیام شامل جزئیّات فنّی طرح نبوده، بلکه دقیقاً تأکید می‌کرده که تهاجم برای پیش از هفدهم ماه مه [۲۸ اردیبهشت ۵۹] برنامه‌ریزی شده است... سوّمین نکته از بسیاری جوانب، جالب‌ترین نکته نیز هست. حدود ده روز پیش از عملیّات، یک مجلّهٔ انگلیسی که به طور مرتّب در روزنامه‌فروشیهای تهران به فروش می‌رسید، سندی را منتشر می‌کند* که در آن جزئیّات یک طرح فرضی برای آزادی گروگانها تشریح شده است... اگر این سند را مجدّداً مورد بررسی قرار دهیم، شباهتهای فراوان و غیر قابل تصوّر این **طرح تئوریک** با **طرح «واقعی»** نجات گروگانها، موجب کسب اهمیّت بسیار برای این جنبه از مسئله می‌شود.

طرح منتشر شده بوسیلهٔ مجلّهٔ "NOW" توسّط مشاوران **سازمان جاسوسی سیا** تهیّه شده و یکی از همین مشاوران آن را به آژانس مطبوعاتی آمریکا به نام «ایندیپندنت نیوز آلیانس» تسلیم کرده است که این آژانس آن را به یک بنگاه خبری معتبرتر، یعنی «یونایتدپرس» می‌دهد. و این بنگاه هم آن را منتشر می‌کند. آخرین بررسیهای لازم روی طرح مذکور بوسیلهٔ چند کارشناس ـ مأمور سابق سیا ـ که در چنین عملیّاتی، تجربیّات فراوان و آزمایش شده‌ای دارند، انجام می‌گیرد.

نویسندهٔ این سند «مایلز کاپلند»** است که بد نیست چند کلمه‌ای هم صرف معرّفی این شخص و سوابق شغلی‌اش بکنیم:

«کاپلند» در جنگ جهانی دوّم با ژنرال «ویلیام دنووان» در سازمان امنیّتی ارتش آمریکا همکاری می‌کرده، که فرد اخیر بعد از «آلن دالس» به ریاست سازمان سیا می‌رسد.

---

* ارزش استنادی این مطلب دقیقاً در همین نکته نهفته است: این مقاله ده روز قبل از آغاز عملیّات متجاوزین آمریکایی به جمهوری اسلامی که در طبس مفتضحانه شکست خورد، انتشار عمومی داشته است.

** Mills Copland.

«کاپلند» درتدارک کودتای ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) [عملیّات هماهنگ سیا تحت عنوان «تی.پی.آژاکس»] علیه حکومت «مصدّق»، در مقام مشاور ویژه با «کرمیت روزولت» همکاری داشته و در سالهای بعد، مشاورت سیاسی برخی از سران کشورهای آفریقا و خاورمیانه («ناصر» در مصر، «شمعون» در لبنان، «نکرومه» در غنا) را به عهده می‌گیرد.

به علاوه چنانکه از اطّلاعات کسب شده برمی‌آید، در اوایل سال ۱۹۷۹ ـ توجّه کنید یعنی کمی پیش از بیرون راندن «شاه» از ایران ـ «به عنوان عضو گروهی از مشاوران بین‌المللی برای دیدار از مناطق عشایری و بررسی امکان شورش آنها» به ایران سفر می‌کند (گفته‌های «مایلز کاپلند» را از لارپوبلیکا ۲۳ آوریل استخراج کرده‌ایم.) اعضای این گروه به نامهای مستعار «سافورد»، «ویزل» و «ماسترسون» معروفند. نفر دیگر «ویسلر»* است که خود «کاپلند» او را سرهنگ «استفن مید» معرّفی می‌کند.

حال خواهیم دید که طرح **«کاپلند»**، **«اسفتن مید» و شرکاء** تا چه حد در شناخت جزئیّات و جنبه‌های مختلف آنچه به اجرا در نیامده است** [کمک می‌کند،] ولی قبلاً" باید دانست به چه دلیل این نوشته به چاپ رسیده و اصولاً" انتشار چنین طرحی به نفع چه کسانی بوده است؟

نوشته اوّلاً" حاکی از این است که بین **سازمان جاسوسی سیا** و اعضای **رهبری کاخ سفید** بر سر ماجرا، اختلافات فراوانی وجود داشته است. «کاپلند» ـ و یا هر کس که به نام او نوشته ـ چنین می‌گوید:

اوایل دسامبر گذشته فردی از تازه‌کاران یکی از آژانسهای دولتی بطور غیررسمی به دیدار ما «کهنه‌کاران» می‌آید. هدف این شخص، جویا شدن نظر ما دربارهٔ امکان

---

* در اسناد به جا مانده از خلبانان آمریکایی حاضر در طبس، کلمه «ویسلر» به عنوان معادل رمز برای قسمت عملیّاتی نیروهای مخصوص دلتا (SFOD) استفاده می‌شده است.

** با فضاحت شکست در طبس، ادامهٔ عملیّات لغو گردید.

تهاجمی همچون «انتبه» و «سوات» به سفارت آمریکا در تهران برای آزادی گروگانها بود. او مایل بود از ما یک **نه [ی] قاطع** دریافت کند. بطوری که بتوان بدین وسیله **سیاست کج‌دار ومریز** «کارتر» را ـ آن هم در شرایطی که تمام فشارها در جهت آزادی گروگانها برای کریسمس اعمال می‌شد ـ توجیه کرد. اما ما به هر حال جوابی را که او می‌خواست ندادیم.

بعد می‌افزاید: «کمی بعد از ملاقات با جوانِ تازه‌کارِ آن آژانس، «ویسلر» (مید) با همکاری من، طرحی برای آزادی گروگانها تهیّه کرد، که بسیاری از دوستان قدیمی نیزکاملا" آن را قابل اجرا دانستند.»

در این قسمت از نوشته، نکتهٔ بسیار حسّاسی وجود دارد که بد نیست، کاملا" مورد توجّه قرارگیرد:

«با توجّه به اینکه، علیرغم خواستهٔ مطبوعات، دولت هیچ گونه طرحی که مشروط به اوضاع **سیاسی داخل و خارج** کشور نباشد تهیّه نکرده است، به نظر ما راهی جز ارائه نمونه‌ای از آنچه در این شرایط می‌توان انجام داد، وجود ندارد(...)»

چنانکه از قرائن برمی‌آید، گروه مشاوران «کهنه کار» سازمان سیا، قصدشان از تهیّهٔ این طرح، نوعی کمک ـ هر چند معترضانه ولی با کیفیّتی عالی از نظر فنّی ـ برای زمینهٔ بحث بین مقامات سطح بالا راجع به کارساز بودن و امکان انجام یک تهاجم نظامی علیه ایران برای آزادی گروگانها بوده است. قسمتهای دیگر این طرح به قدری **ـ حتّی در جزئیّات ـ** با آنچه در مورد عملیّات که از اسناد پیدا شده در هلیکوپترها به دست آمده، شباهت دارد که این تصوّر را پیش می‌آورد که گویا طرح «کاپلند ـ مید» در جنبه‌های اساسی‌اش مورد بحث و بررسی و تصویب «کارتر» قرارگرفته باشد. برای طرّاحان این نقشه ـ با توجّه به این که در قسمت چاپ شده هیچ یک از موارد اختلاف نظر با دولت و رئیس جمهور در آن ذکر نشده ـ هیچ دلیلی برای انتشار اخباری این چنین سرّی وجود نداشته است. یا به معنای دیگر، اصولا" چرا درست در زمانی که «کاپلند» تصمیم به انتشار طرحش گرفته است، این طرح می‌رود که به اجرا گذاشته

شود؟ (برخی قسمتهای طرح چاپ شده کاملا" دست نخورده به نظر می‌رسد. به ویژه بخشهای مربوط به «ویسلر» که در آن نام اصلی‌اش افشا شده و از شیرین کاریهایش صحبت می‌شود. «کاپلند» که به گفتهٔ خودش این طرح را با همکاری «مید» تهیّه کرده است، قطعاً نباید چنین جمله‌ای را نوشته باشد: «هویّت» «ویسلر» چند وقت پیش، تحت نام سرهنگ «استفن مید» (بازنشسته) افشا می‌شود. این شخص سابقاً در مقام متخصص «فرار» برای بسیاری از آژانسهای دولتی کار می‌کرده است و نیز یکی از نمونه‌های «جیمز باند» برای «یان فلمینگ» بوده است.») برداشتهایی از این دست، باز هم در نوشته دیده می‌شود. اصل این نوشته برای چاپ، تهیه **نشده است**. بنابراین، درک قسمتهای مختلف آن باید از دو دیدگاه انجام گیرد: یکی از نظر **آنچه افشا می‌کند** و دیگری بابت **«پیامی» که در خود نهفته دارد.**

ولی آنچه در **مجلّهٔ** NOW چاپ شده، در خود پیامی بسیار روشن نهفته دارد؛ که به نظر ما معمّا را حل می‌کند. در بخشی از آن، چنین می‌خوانیم: به هر حال بهتر است خوانندگان بیشمار ما و دانشجویانی که هموطنهای ما را به گروگان گرفته‌اند بدانند که سازمان سیا قادر است تا شعاع ۲۰۰ یاردی سفارت هر فرد و یا موجود زنده‌ای را بیهوش کند.

در این قسمت، قصد نویسنده کاملا" واضح است: توجّه **کنید** طرح به **اجرا گذاشته می‌شود**... درست است که «کاپلند» یک تکنیسین [کارشناس] است، ولی از سیاست هم اطّلاعاتی دارد. اگر گفته‌هایش ـ که به آنها اشاره خواهیم کرد ـ برای کسانی تمسخر آمیز بنماید، بد نیست به چگونگی سرنگونی دولت «سالوادور آلنده» در شیلی و یا به **مراحل حسّاس و نمونهٔ** استراتژی تشنّج و تروریسم «چپ» در ایتالیا توجّه کنند. [نویسنده به استفادهٔ ابزاری سیا از مزدوران بومی در راه تحقّق خواستهای شیطان بزرگ اشاره دارد.]

حال ببینیم آقای «کاپلند» چه شیوه‌ها و رهنمودهایی برای ایجاد آنچه **ستون پنجم** نامیده می‌شود، ارائه می‌فرمایند:

«طرح از ابتدا تا انتها باید تحت «پوشش» به اجرا درآید؛ حداقل از دو نوع پوشش و نیز از اقدامات بیشماری برای **اخلال اطّلاعاتی** به منظور به وجود آوردن جوّ تأیید یا سرزنش و مخالفت در کلیّهٔ جنبه‌ها (جز در جنبهٔ مورد نظر) استفاده خواهد شد. در ابتدا باید به خود اجراکنندگان حمله [نیروهای دلتا] چنین القاء شود که عملیّات مورد نظر، علیه **عدّه‌ای از مقامات منطقه** است، مثل حکومت عراق یا لیبی و یا بعضی سازمانهای اسلامی درمنطقه. بعداً که کارایی این پوشش تضعیف می‌شود، باید چنین وانمود کرد که اصلا" طرح، مورد پشتیبانی خود دولت ایران قرار داشته و دارد. به هر حال، از نظر حلّ مسئلهٔ پوشش و نوع آن اصولا" آنچه اهمّیّت دارد، چگونگی ارائه و معرّفی عملیّات در سطح بین‌الملل است. به تمام شاهدان عینی عملیّات ـ دانشجویان، گروگانها و سایرین ـ اصولا" باید چنین وانمود شود که طرح بطور کلّی ریشهٔ داخلی دارد...»

بی‌مورد نیست که تنها شاهدان عینی وبی‌خبر تهاجم، یعنی مسافران اتوبوس اظهار می‌دارند که به زبان «فارسی» با آنها گفتگو شده است.

«کاپلند» عقیده دارد که «متّحدان فعلی و بالقوّهٔ ما در منطقه، باید نقش اصلی را برعهده بگیرند و ما تنها به پشتیبانی از آنها بپردازیم... خوشبختانه تمام سران کشورهای منطقه به استثنای یکی، کم و بیش به وضوح نسبت به دولت ما، احساساتی از قبیل آنچه شرح دادم، ابراز داشته‌اند و از این بابت، عراق مستثنی نیست. هیئت حاکمهٔ این کشور با دولت ما بیش از آنچه به نظر آید، روابط حسنه دارد؛ ارتشش به استثنای نیروهای اسرائیل، مجهّزترین و قویترین ارتش خاورمیانه است.

اتّفاقات عجیب... آغاز زد و خوردهای شدید مرزی بین ایران و عراق، درست در تاریخ ۸ آوریل [۱۹ فروردین]... اکنون می‌تواند نوعی توضیح و تعبیر پیدا کند.

نظرات «کهنه کاران» سازمان سیا را دنبال می‌کنیم:

«همراه با کوشش تأمین کمک ازطرف دولتهای منطقه (یا حتّی المقدور سعی

درجلب آنها برای اقدامات نظامی‌ای که مورد حمایت ما قرار خواهد گرفت) باید اقدامات تحریک‌آمیز شورش در منطقه را از سر بگیریم؛ چیزی که با دخالت شوروی در افغانستان، معلّق مانده است.»

«کاپلند» اظهار می‌دارد هنگامی که ـ کمی پیش از فرار «شاه» ـ برای «بررسی امکانات شورش به ایران» سفر کرده است با «خواست و پشتیبانی وسیع از پادشاهی اصلاح طلب» به کمک «شاپور بختیار» بین قشقاییها، بختیاریها، لرها، کردها و حتّی فارسها روبرو شده. در اینجا باید از مصاحبهٔ «قاسملو»[۹] دبیر کلّ حزب دموکرات کردستان با فرستادهٔ روزنامه «اونیتا» یاد کنیم. «عبدالرّحمان قاسملو» چنین می‌گوید:

حتّی افسران ارشد نیز چندین بار به ملاقات ما آمدند و به من گفتند رژیم [«امام] خمینی» را سرنگون کنید، ما به شما کمک خواهیم کرد.

برخی حتّی طرحهایی نیز ارائه می‌دادند. از آن جمله: کشتن [«امام] خمینی»، زد و خورد ملاّها [روحانیون] با یکدیگر و نابودیشان و بالأخره فراخواندن [«شاپور] بختیار». («زیگموند جینزبرگ» از تهران، «اونیتا» ۲۷ آوریل)

در این مورد یادآوری اتّفاق دیگری که موجب از سرگرفته شدن زد و خوردهای نظامی در کردستان، درست دو روز پیش از تهاجم طبس یعنی روز ۲۳ آوریل [۳ اردیبهشت] شد، بیجا نیست... تحت این شرایط است که گفته‌های «کاپلند» و رویدادهای تهران، در آن زمان توضیح و تعبیر پیدا می‌کند... روز ۱۸ آوریل (۲۹ فروردین)، تقریباً با اشاره‌ای عمدی و برنامه‌ریزی شده، تمام دانشگاههای ایران به خاک و خون می‌غلتد و دهها نفر کشته می‌شوند.

«کاپلند» با دقّت فراوان در این باره مسائل مختلفی را افشا می‌کند:

«الف) آمریکائیها از همان اوایل سال ۱۹۷۹ [۱۳۵۷] (یعنی پیش از سرنگونی رژیم «شاه») مشغول بررسی امکانات شورش در ایران بودند. واشنگتن جدا از چگونگی پیشرفت و تحوّل اوضاع ایران، بطور مداوم در حال آماده کردن ابزار و شرایط لازم برای سرنگونی هر رژیمی که احتمالا" خوشانید آنها نباشد و منافع

آمریکا را تأمین نکند، بوده است.

ب) آمریکا در تحریک و تشویق کشورهای هم مرز ایران ـ در وهلهٔ نخست، عراق ـ برای یک تهاجم نظامی علیه این کشور، کوششهای فراوانی کرده است.

با اقلّیّتهای قومی نیز به همین ترتیب عمل می‌شود که از همه حادتر رفتار و واکنش در مقابل کردهایی است که هم در ایران و هم در عراق زندگی می‌کنند. اقلّیّت عرب زبان خوزستان ایران نیز از این برخورد برکنار نمی‌ماند. از همین وسیله نیز در جهت تحریک مرزی بین دو کشور ایران و عراق استفادهٔ فراوان شده است.

ج) آمریکا می‌توانست (شاید هنوز هم بتواند) روی پشتیبانی عناصری از دولت فعلی ایران و توافق فعّال «گروههای مختلف سیاسی که از عمل دانشجویان نیز حمایت می‌کنند»، حساب کند.»

بنابراین، طبق آنچه واقعاً روی داده، براحتی می‌توان ادّعا کرد که این دیدگاهها پایهٔ واقعی داشته‌اند.

...«کاپلند»... به این سه نکته، نکتهٔ دیگری نیز می‌افزاید...: «هجوم به سفارت می‌باید مکمل عملیّات نظامی وسیع‌تری علیه ایران باشد که البّته بنا به نظر سرهنگ «مید» باید ۲۴ ساعت بعد به اجرا درآیند.»

از این گفته به روشنی استنباط می‌شود که نظر «کاپلند» تنها آزادی گروگانها نبوده، بلکه انجام کودتا برای سرنگونی رژیم ایران، هدف اصلی این عملیّات را تشکیل می‌داده است.

... پیشامدها نشان می‌دهد که کلیّهٔ پیش‌بینی‌های «کاپلند»، مو به مو درست از آب درآمده و ظاهراً طرح «کارتر» کاملاً" با طرح «ویسلر» (سرهنگ «مید») انطباق داشته است. اجرای طرح «ویسلر» چنان زلزلهٔ سیاسی در ایران بوجود می‌آورد که احتمالاً" می‌توانست در واژگونی رژیم انقلابی، نقش اساسی داشته باشد...

از دسامبر ۱۹۷۹ (آذر ۱۳۵۸) دهها نفر از مأموران جاسوسی و غیره بسوی ایران سرازیر می‌شوند («رودلف برانکلی»، از نیویورک، «لاپوبلیکا» ۲۷ آوریل.) اینها

عمدتاً ایرانیانی هستند که از اروپا یا آمریکا با نامهای واقعی یا مستعار به ایران وارد می‌شوند. («ایگورمن» از تهران، «لااستامپا» ۱۱ مه) این افراد وظایف بسیار متنوّعی برعهده دارند، که مهمترین آنها عبارت است از برقراری تماس با اشخاص وابسته به رژیم سابق، ساواک و یا افسرانی که هنوز در ارتش قدرت دارند. عدّهٔ دیگری در سازمانهای مختلف سیاسی، نفوذ می‌کنند و به اقدامات سیاسی یا تحریک‌آمیز می‌پردازند و بالأخره دسته‌ای هم برای تشدید تشنّج و اغتشاش و بی‌اعتبار کردن نهادها و اشخاص و سازمانها به عملیّات تروریستی دست می‌زنند... احتمالاً یکی از همین مأموران است که هشت دستگاه کامیون جهت انتقال افراد تا تهران می‌خرد و برای نگهداریشان تا شروع تهاجم محلّی را اجاره می‌کند. («رویتر» ـ «آنسا»* نیویورک، ۳۰ آوریل)

... گروهی از همین مأموران با دستگاههای بی‌سیم و غیره، قطعاً در کویر منتظر فرود هواپیماهای «سی ـ ۱۳۰» بوده‌اند. بالأخره به تمام این تودهٔ عظیم جاسوس و مأمور و غیره، طبعاً باید این افراد را اضافه کرد: دوستان آمریکا [در ایران] یعنی کسانی که رادارها را «خاموش» کرده‌اند؛ آنهایی که واحد ضدّ هوایی مستقر در فرودگاهها را از کار انداخته‌اند؛ اشخاصی که در آن شب «معروف» چراغهای ورزشگاه «امجدیّه» را روشن نگهداشته‌اند. و بالأخره تمام کسانی که به امید براندازی شرایط سیاسی کشور، با این عمل آمریکا موافقت داشته‌اند.

«کاپلند» حتّی نظرش را درباره **اقدام آمریکا** جهت **به همکاری واداشتن دانشجویان مسلمان محافظ گروگانها** (چیزی که مطئمناً برایش کوشش فراوانی نیز به کار رفته است) **جز به جزء تشریح می‌کند:**

... می‌توانیم به بسیاری از آنها وعدهٔ زندگی یک میلیونر را که می‌تواند در اوج رفاه و آسایش، در جزایر جنوب سکونت کند، بدهیم و نیز حداقل چهل نفر از آنها شبها را

---

* خبرگزاری ایتالیا.

در خانه‌های شخصی خود به سر می‌برند؛ تقاضای همکاری از آنها بیش از آنچه به نظر آید ساده است. نزد مأموران سیا این اصل مسلّمی است که شخص هر چه هوشیارانه‌تر و آرامتر گرایشهای وطن پرستانه داشته باشد، به مراتب مشکل‌تر قابل نفوذ و جذب شدن است. ولی، برای گرایشهای تند و متعصّبانه تا زمانی که شدّت تعصّب به حدّ جنون کامل نرسیده باشد، خود موجب می‌شود که اشخاص مبتلا به آن، آمادگی بخصوصی برای پذیرش **ناز و نوازشهای معمول مأموران سیا** که به اشکال مختلف انجام می‌گیرد، داشته باشند. به هر حال، با توجّه به تعداد افرادی که می‌توان به همکاری واداشت و برای حرفه‌ایهای سیا هر یک از دانشجویان بالقوّه یک مأمور محسوب می‌شود، مگر عکس آن ثابت شود ـ طبعاً بطور متوسّط عدّه‌ای خواهند پذیرفت. مأموران سیا با تکیه به تجربیّات و فنون مختلف در زمینهٔ به خدمت در آوردن افراد ـ زیرپوشش مأموران عراقی، لیبیایی و حتّی ایرانی ـ می‌توانند زمینهٔ دانشجویان را بسنجند و با عدّه‌ای از مناسب‌ترین آنها تماس بگیرند. اگر هم برخی، واکنشهای «ناخوشایند» بروز دهند، بلافاصله باید آنها را به قتل رساند. و در رابطه با سایرین، با بوجود آوردن قید و بندهای روانی، طوری آنها را کنترل کرد که هرگونه قصد کلک زدن به ما فوراً کشف شود. و بالأخره باید در نظر داشته باشیم که درصد باقی مانده، **وظایف محوّله** را به انجام می‌رسانند.»

گروهی که به داخل ساختمان سفارت حمله خواهد کرد، به تمام جزئیّات ساختمان آشنایی کامل دارد: راههای ورود و خروج، موقعیّت اتاقها، نوع دستگیره و قفل درها، مشخصّات تأسیسات برق رسانی، آب رسانی، شوفاژ، تلفن و غیره دستگاه شیمیایی پخش گاز بیهوش کننده، همان روز حمله به کار می‌افتد و بدین ترتیب تا «شعاع ۲۰۰ یاردی» هر موجود زنده‌ای را بیهوش می‌کند. این دستگاهها قبلاً در نقاط مختلف و مطمئن سفارت کار گذاشته می‌شود و در صورت کشف یا دستکاری فوراً منفجر می‌شود و عامل را نابود می‌کند ([قسمتهایی] از طرح «کاپلند»)...

همانطورکه می‌بینیم، کارائی و دقّت طرح تهاجم واقعاً انکارناپذیر است. به همین منظور، گفته‌های منابع رسمی و آگاه واشنگتن و مدارک و اسناد پیدا شده در هلیکوپترها توسّط ایرانیها را (حدّاقل آن بخشی که منتشر شده است) مورد بررسی قرار می‌دهیم و برای جزئیّات قابل اعتماد به طرح «کاپلند» مراجعه می‌کنیم...

دولت آمریکا اعلام داشته است که به دلایل امنیّتی، به هیچ وجه ـ حتّی برای [مجلس] سنا ـ همه جزئیّات عملیّات نجات شکست خورده را **افشاء نخواهد کرد.**

«هارولد براون» می‌گوید: «بسیار روشن است که افشاء برخی از جزئیّات عملیّات؛ امکانات و توان هرگونه اقدام‌تروریستی ما را محدود می‌کند. به همین دلیل بهتر است از این عمل پرهیز شود.»

«تاس» خبرگزاری رسمی شوروی در این باره [حملهٔ متجاوزین به طبس] ... فقط دو خبر بسیار خلاصه منتشرکرده است... روز ۲۸ آوریل [۸ اردیبهشت] تاس اعلام می‌دارد: «عملیّات مذکور در واقع می‌باید به پیاده کردن نیرو در ایران ختم شود.» دو روز بعد همین خبرگزاری اطّلاع می‌دهد که: «نفوذ تحریک آمیز آمریکا در خاک ایران، هدفش تنها آزادی گروگانها... نبوده، بلکه دستگیری [«امام] خمینی» هم در دستور قرار داشته است.» (تاس مسکو ـ اوّل مه)

به گفته «راسل اسپار» خبرنگار تلویزیون هنگ کنگ ـ نقل شده توسّط «ساوث چاینا مورنینگ پست» رهبران چین مستقیماً از رهبران آمریکا اطّلاع حاصل کرده‌اند که طرحی برای ربودن «آیت‌ا... خمینی» تهیّه شده است. ولی اجرای آن عقیم می‌ماند. زیرا در آخرین لحظات به آمریکائیها اطّلاع داده می‌شود که «امام» در محلّ پیش بینی شده نیست... خبرنگار هنگ کنگی این خبر را از مؤسّسهٔ تحقیقات استراتژیک پکن کسب کرده است. او به دعوت وزارت دفاع جمهوری خلق چین برای برگزاری کنفرانس در پکن حضور داشته است. («ای.جی.آی» سنگاپور، ۱۰ ژوئن)

روز ۲۶ آوریل [۶ اردیبهشت] دانشجویان مسلمان [پیرو خطّ «امام»] در یک کنفرانس مطبوعاتی اظهار می‌دارند: «آزادی گروگانها فقط بخش کوچکی را تشکیل می‌داده است.» و از مقامات، تقاضای «اقدامات شدید امنیّتی برای محافظت ازسکونت «آیت‌ا...خمینی» می‌کنند (رویتر ـ آنسا ـ تهران ۲۶ آوریل)

روز ۲۹ آوریل [۹ اردیبهشت] «صادق خلخالی» (شخصی که مدارک هلیکوپترها را جمع‌آوری کرده بود)... افشاء می‌کند که از جمله اهداف عملیّات: «فرودگاه بین‌المللی تهران، ستاد مرکزی نیروی هوایی، محلّ سکونت «امام خمینی»، شهر قم و مراکز مخابرات تهران بوده است (فرانس پرس ـ آنسا ـ تهران ۲۹ آوریل)...

از هفته نامهٔ عرب زبان «المستقبل» ـ «عبدالکریم ابوالنصر» *:

این کتاب را «کنت الکساندر دومارانش» مدیر سازمان اطّلاعاتی فرانسه در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۱ (دوران ریاست جمهوری «ژرژ پومپیدو» و «والری ژیسکاردستن») به رشتهٔ تحریر درآورده است. این اوّلین بار است که «دومارانش» که بخش عمدهٔ فعّالیّتهایش را به منطقهٔ خاورمیانه و مسائل آن اختصاص داده، نیز سکوت خود را شکست. اعترافات «دومارانش» به شکل یک مصاحبهٔ طولانی در یک کتاب ۳۴۰ صفحه‌ای که خبرنگار و مجری مشهور فرانسوی «کریستین اوکرانت» با وی انجام داده، از زیر چاپ خارج شده است.

«دومارانش» از **مدیران برجستهٔ سازمان اطّلاعاتی فرانسه** به شمار می‌رود. او از زمان جنگ جهانی دوّم به مدّت ۱۱ سال و بیشتر از دیگر مدیران اطّلاعاتی غرب، این سمت را دارا بوده است. تا ماه ژوئن ۱۹۸۱ که پس از بقدرت رسیدن «میتران» و سوسیالیستها از مقام خود استعفا داد. او در حوزهٔ مسئولیّت خود با شش مدیر دفتر اطّلاعات مرکزی آمریکا (سیا) همکاری نمود.

---

* ۱۹۸۶/۹/۱۳.

او این راز پراهمیّت و جنجال برانگیز را فاش می‌کند که پس از دستگیری گروگانها [جاسوسان]ی آمریکایی در تهران، در بهار ۱۹۸۰، مقامات فرانسوی از «دومارانش»[که مسئول شبکهٔ قویّ جاسوسی در ایران بود] خواستند پیشنهاداتی در مورد نجات جان آنها ارائه نماید. «دومارانش» می‌گوید که در این زمینه بطور جدّی تفکّر نمود و سپس کارشناسانی را به طور محرمانه برای بررسی اوضاع از نزدیک به ایران گسیل داشت. «دومارانش» سپس یک طرح، کامل در مورد ربودن [«امام] خمینی» از اقامتگاهش در شهر قم و انتقال او به یک کشتی در اقیانوس هند را پی‌ریزی نمود و مطابق این طرح قرار شد، این عمل از طریق هجوم چند فروند هلیکوپتر جنگی به شهر قم انجام گیرد و بعد از انتقال [«امام] خمینی» به کشتی، مذاکرات [تبادل] با مقامات تهران انجام گیرد... این طرح به «کارتر» ارائه شده و موضوع در سطح مقامات رسمی واشنگتن مورد بحث و بررسی قرار گرفت. «دومارانش» می‌گویند «کارتر» طرح را جدید و هیجان‌انگیز یافت، ولی نهایتاً با اجرای آن مخالفت کرد...

از کتاب «طبس، مصداقی بر سورهٔ فیل»

ترجمه و تنظیم «دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام»:

سر مقالهٔ «هوستون کرونیکل»* به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۸۰ - ۴ روز قبل از حمله آمریکا-...: اکثر اعضای سیا معتقدند که این برنامه به خوبی و کاملا" قابل اجراست...

حمله به سفارت که یک قسمت از تمام عملیّات نظامی است، باید همگی در مدّت ۲۴ ساعت! انجام شود که به شرح زیر است:

۱- بازدید مقدّماتی از وضع دشمن:

در حال حاضر ما تمام نقشهٔ کامل سفارت، نه تنها اتاقها را بلکه حتّی تمام

---

* مقالهٔ «مایلز کاپلند» - Houston Chronicle

سیمهای برق، جعبه‌های فیوز و کلیدهای برق، لوله‌کشی‌های حرارتی و حتّی تغییراتی که بعد از اشغال سفارت داده شده است و اطّلاعات مربوط به ملیّت! و **طرز فکر و انگیزهٔ هر یک از دانشجویان خط «امام»**، به عنوان مثال کدامیک مسلمان واقعی، و کدامیک از مذهب برای پوشش چپی بودن و کدامیک ملّی و کدامیک ملیّتهای دیگر دارند یا کدامیک متعصّب مذهبی و کدامیک انقلابی حرفه‌ای‌اند را بدست آوردیم.

۲ـ استخدام عوامل مابین دانشجویان:

آن دسته از دانشجویان که آرام و وطن‌پرست هستند، قابل استفاده‌اند، ولی متعصّبین و انقلابیون قابل استفاده نیستند. وظیفه آنها این است که گردانندگان اصلی را در بیرون در **جریان کارهای روز** قرار دهند.

۳ـ پوشش:

مهاجمین همگی باید یونیفورم‌های ایرانی داشته باشند و آنها را معتقد کنند که برای عراق کار می‌کنند و اگر این مسئله فاش شد بگویند برای دولت ایران. افراد تیم که عملاً" وارد عملیّات می‌شوند، کاملاً" شبیه آن ایرانیهایی که تظاهرات می‌کنند، هستند. تیم حمایت نظامی است و به عنوان سرباز ایرانی مردم را قتل عام می‌کند. احتمال دارد که آنها عملاً" سرباز ایرانی باشند ـ سه آمریکایی و آقای [«ویسلر»] Whistler و دو تکنیسین متخصّص وارد سفارت می‌شوند (به عنوان دوربین‌چی تلویزیون).

۴ـ پرسنل:

... افسران ایرانی که در آمریکا در (Fort Brage) (فورت براگ)، Little Rock (لیتل راک) در پایگاههای هوایی تعلیم دیده‌اند، بسیاری از آنها در حال حاضر پیشنهاد همکاری داده‌اند... این افراد می‌توانند جهت تطمیع یک دسته از ارتشیان که قابلیّت تطمیع شدن را دارند، مؤثّر باشند. چنین دسته‌ای برای گرفتن ایستگاه رادیو تلویزیون و کنترل مخابرات بکار گرفته می‌شوند.

۵ـ موضع‌گیری:

این محل جایی است که هلیکوپتر بتواند در آنجا فرود آید و همچنین جایی است که آخرین تمرین و آخرین دستورات به دو تیم داده می‌شود [جالب است که گروگانها در دو قسمت یکی مکان جاسوسخانه و یکی دیگر وزارتخارجه (۳ نفر) حضور داشتند و تیم عمل کننده می‌بایست دو قسمت می‌شد!] و از آنجا به واشنگتن مخابره می‌گردد. و زمانی که همه چیز آماده بود، علامت شروع از واشنگتن داده می‌شود. از شروع عملیّات تا انتقال هوایی گروگانها، ۳ مرحله حمله وفرار در این طرح قراردارد. مرحله یا مراحلی خواهد بود به نام Penalti Mate Position یا موقعیّت جریمه که عملاً" حمله انجام خواهد شد. انتخاب این مرحله بسیار مهم است. حمله کنندگان می‌بایستی کاملاً" نزدیک سفارت باشند (یک دقیقه قبل از حمله) یک لحظه قبل از حمله، همگی حمله کنندگان جزئی از تظاهرکنندگان ضدّ «شاه» و ضدّ آمریکا که سفارت را محاصره کرده‌اند می‌باشند. در سال ۱۳۳۲ وقتی که «روزولت» عملیّات کودتا برای سقوط «مصدّق» را رهبری می‌کرد، «اردشیر زاهدی» در حدود صدیاردی عملیّات بود.

۶ـ مرحلهٔ بیهوشی:

به خاطر مسائل امنیّتی شرح این مرحله گفته نمی‌شود! شامل ریختن مواد بیهوشی در غذاهائی است که برای گروگانها و دانشجویان فرستاده می‌شود و یا گاز بیهوشی.

۷ـ حمله:

افراد دو تیم باید جرأت زیاد داشته باشند، لحظه‌های خطرناک،لحظه‌های اوّل و آخر است...

۸ـ فرار:

وقتی که افراد تیم وارد سفارت شدند درحالی که در دست خود، گروگانهای بیهوش را دارند ۳ هلیکوپتر که دارای مارک ارتش ایران هستند وارد معرکه خواهند

شد به عنوان دفع حمله در محلهای تعیین شده می‌نشینند و حمله کنندگان شروع به سوار نمودن گروگانها و دانشجویانی که زندانی و گروگان می‌گیرند، می‌نمایند، در همین حال تیم که مانند یک تیم معمولی ارتش ایران است، تمام مخابرات داخل و خارج سفارت و شهر را در دست می‌گیرد.

۹ـ پناهگاه مطمئن:

بخش سیا در ایران دارای محلهای کاملا" محفوظ! و دارای نگهبانی نزدیک تهران که هلیکوپترها در مدّت زمان کوتاه می‌توانند پروازکنند، بدون کمترین خطر می‌باشد. از افراد محلّی جهت فرار (بدین لحاظ که از طریق هوا میسر نیست) استفاده می‌شود.

موقعی که پناهگاه مطمئنْ رسیدند ـ عملیّات به مرحلهٔ پایانی خود رسیده است. اطّلاعاتی که سیا در مورد گروههای سیاسی دارد، نشان می‌دهد که وقتی که آنها ببینند موفّقیّت با ماست، با ما همکاری خواهند نمود. مطابق آنچه که در زمان «مصدّق» اتفاق افتاد.

۱۰ـ آخرین تخلیه:

دولت آمریکا، دوستان زیادی در خاورمیانه دارد. بیشتر از آنچه که تصوّر کنید. موقعی که عملیّات با موفّقیّت به پایان رسید، این دوستان خود را نشان خواهند داد...

۱۱ـ جملات متقابل:

برای اطمینان از اینکه پلیس و پاسداران و ارتش نیز خبردار نشوند، برای حملهٔ متقابل، یک سری عملیّات پیچیده انجام می‌گیرد.

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد مورد اشاره در فصل چهارم:

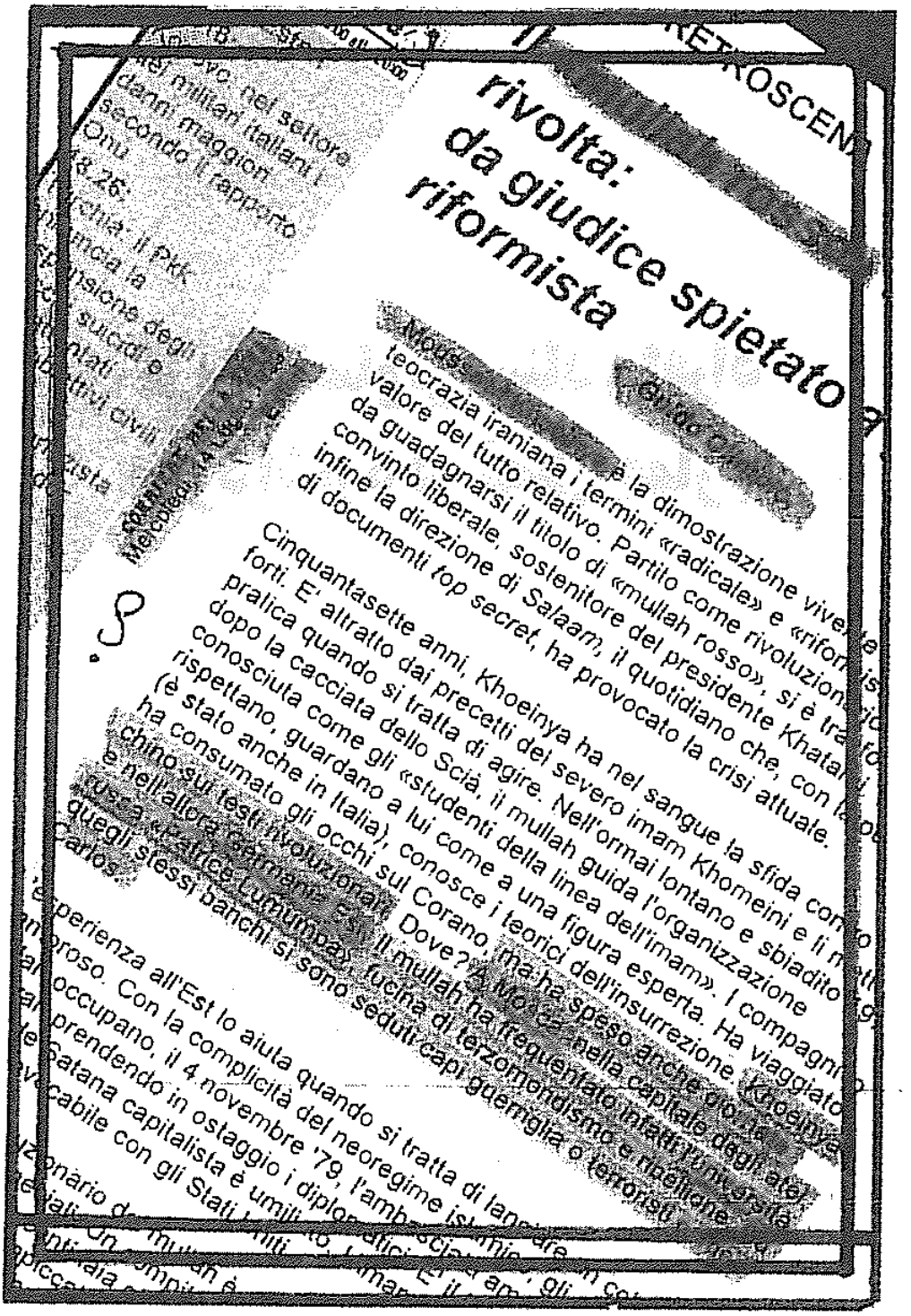

سوابق «خوئینی‌ها» همچنان در هالهٔ ابهام. مقالهٔ منتشره در روزنامهٔ ایتالیایی کوریره دلاسرا ـ صراحتاً به تحصیلات نامبرده در دانشگاه پاتریس لومومبای مسکو اشاره دارد (نویسندهٔ مقاله: گوئیدو اولیمپیو ۱۹۹۹/۷/۱۴).

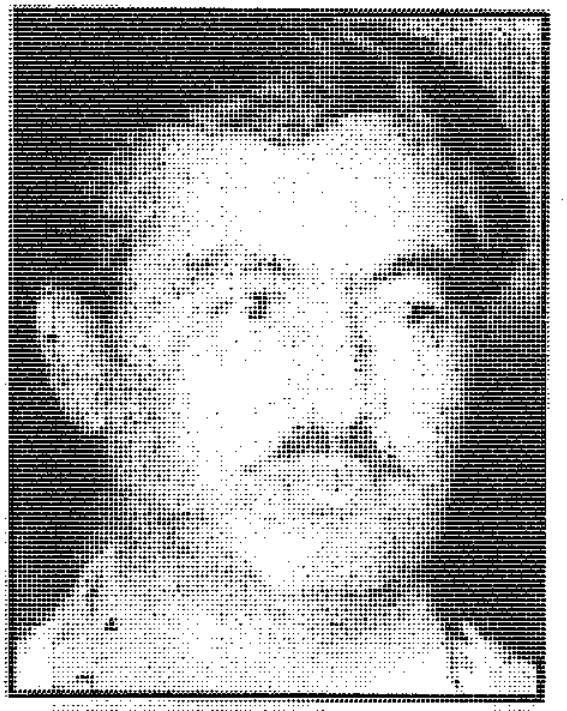

«تیمور بختیار».

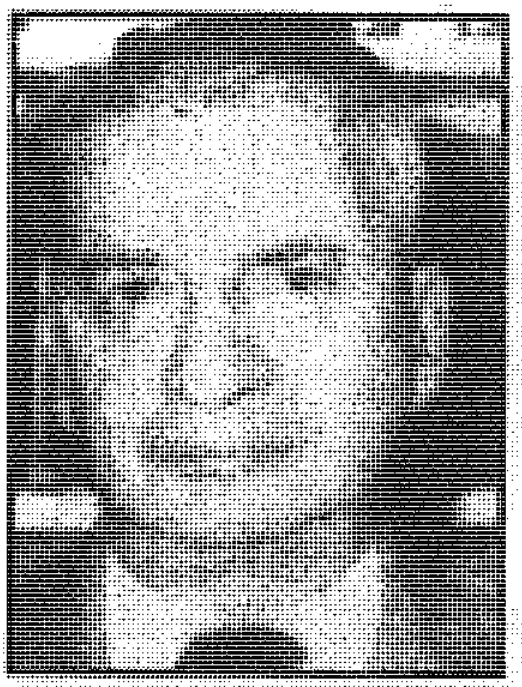

«حسن پاکروان».

«معصومه ابتکار»
معروف به (مری).

«ابراهیم اصغرزاده».

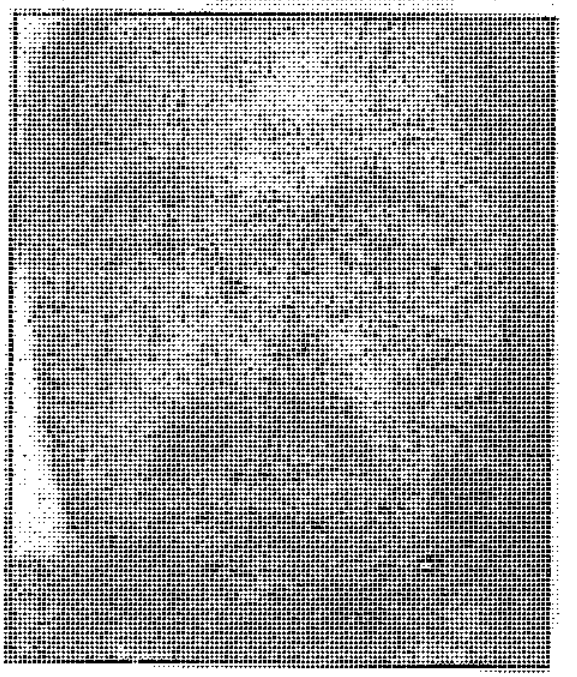

«شمس الدین وهابی».

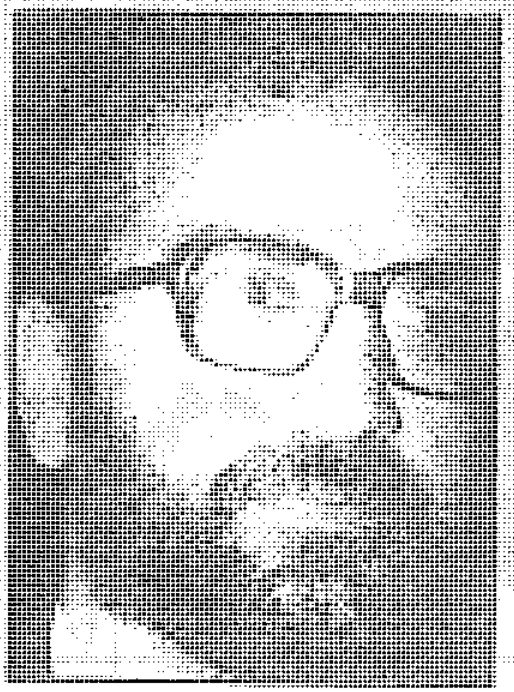

«حبیب ا... بیطرف».

«عباس عبدی» پاسدار جاسوسان.

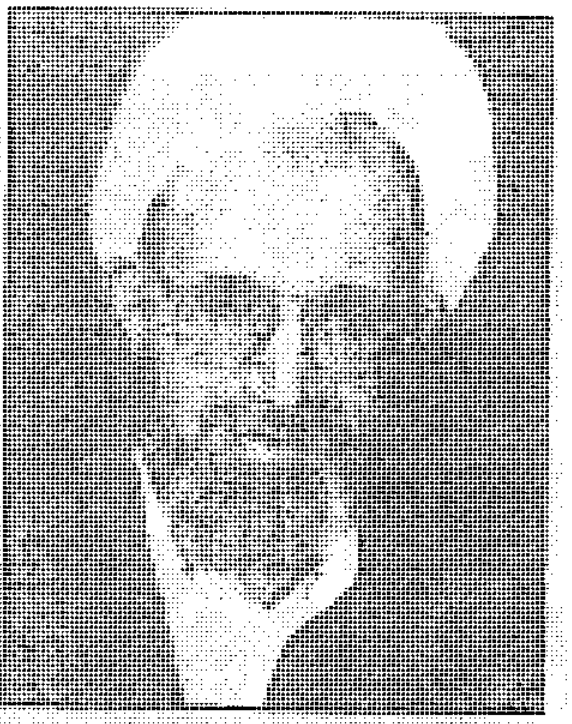

«عبدالکریم قاسمی».

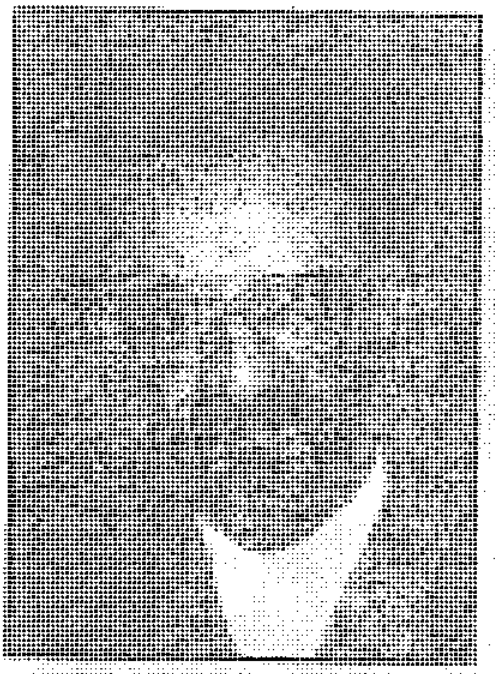

«سید محمود دعایی».

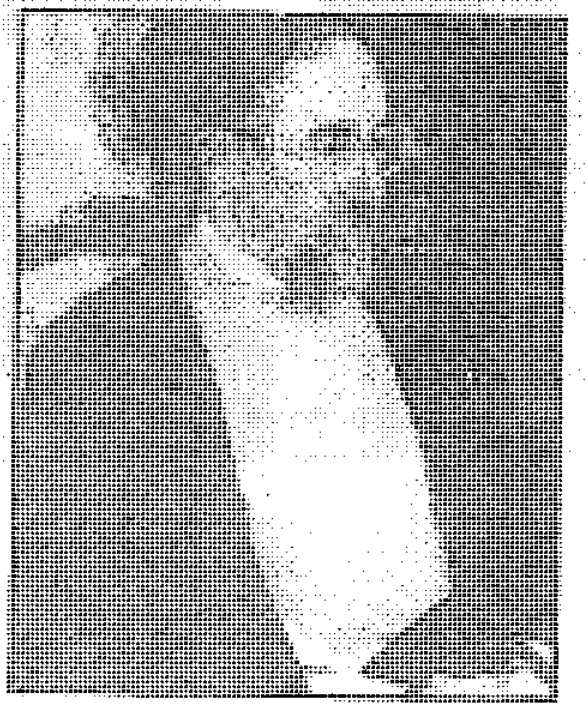

«سیّد محمّد خاتمی».

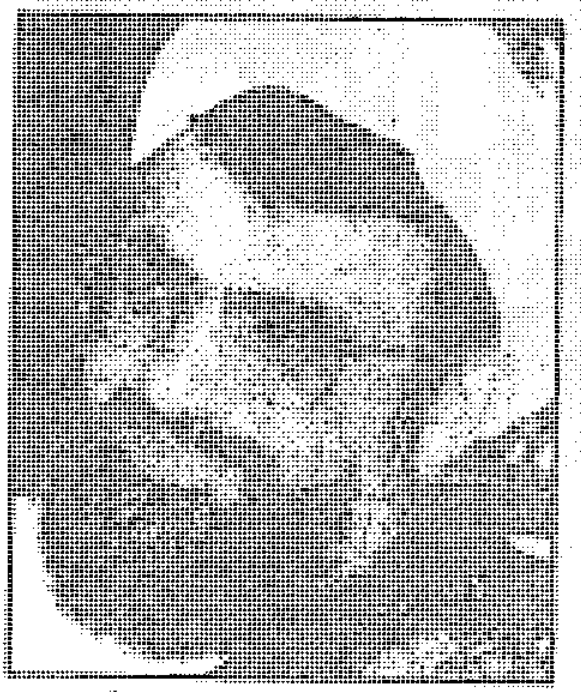

«علی فلاحیان».

تسخیر لانهٔ جاسوسی

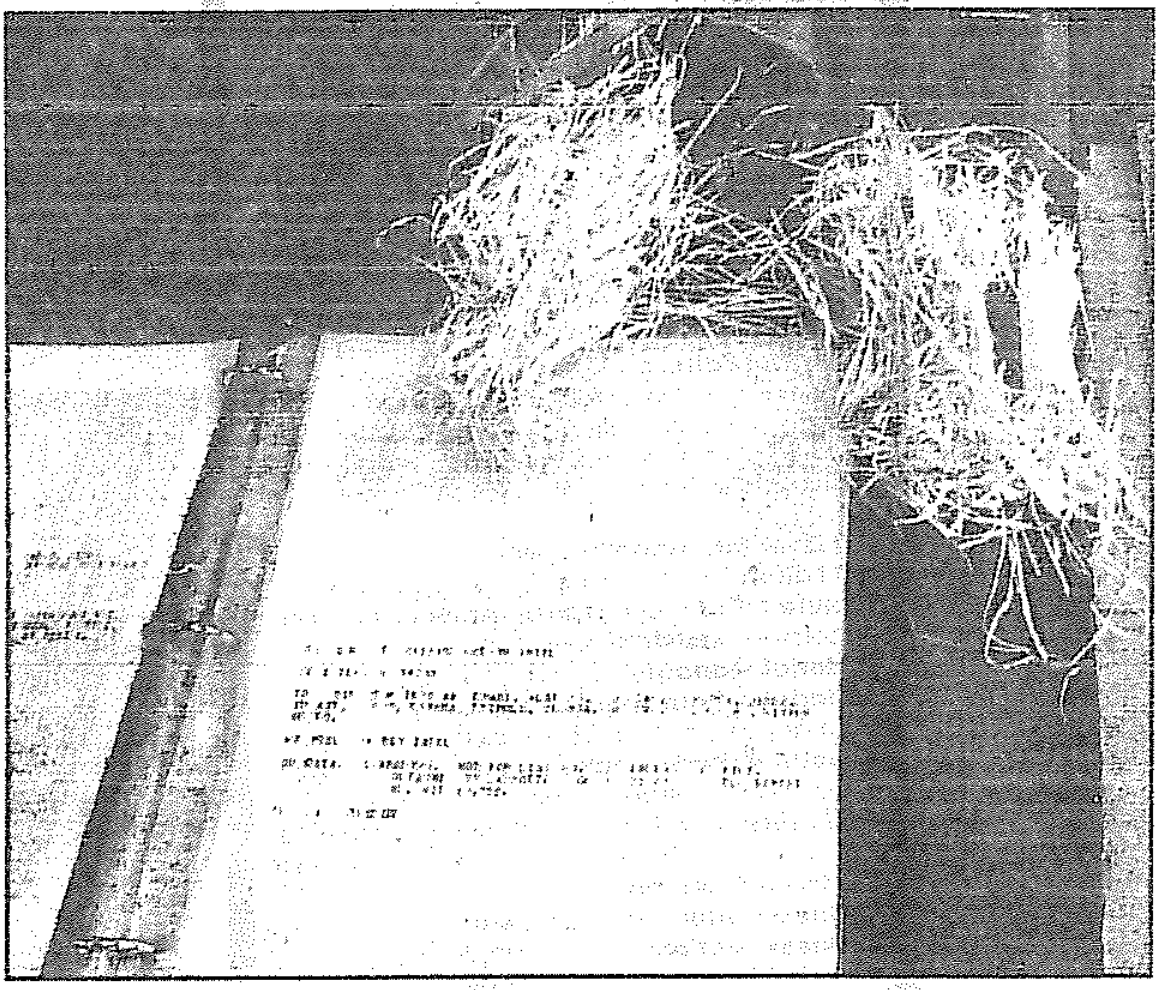

آیا همهٔ اسناد کشف شده از جاسوسخانهٔ شیطان بزرگ منتشر شد؟ چرا!؟

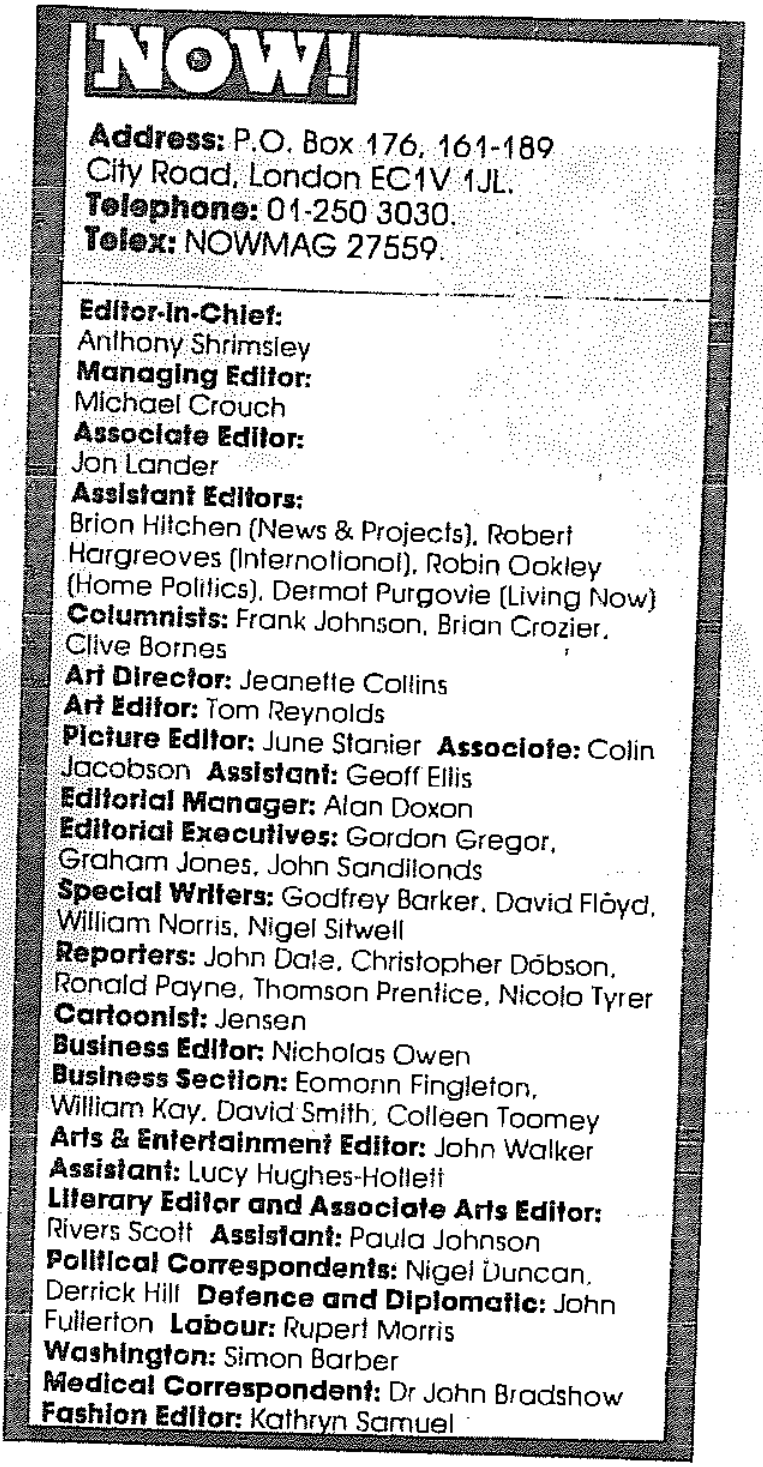

NOW!

Address: P.O. Box 176, 161-189 City Road, London EC1V 1JL.
Telephone: 01-250 3030.
Telex: NOWMAG 27559.

Editor-in-Chief: Anthony Shrimsley
Managing Editor: Michael Crouch
Associate Editor: Jon Lander
Assistant Editors: Brian Hitchen (News & Projects), Robert Hargreaves (International), Robin Oakley (Home Politics), Dermot Purgavie (Living Now)
Columnists: Frank Johnson, Brian Crozier, Clive Bornes
Art Director: Jeanette Collins
Art Editor: Tom Reynolds
Picture Editor: June Stanier **Associate:** Colin Jacobson **Assistant:** Geoff Ellis
Editorial Manager: Alan Doxon
Editorial Executives: Gordon Gregor, Graham Jones, John Sanditands
Special Writers: Godfrey Barker, David Floyd, William Norris, Nigel Sitwell
Reporters: John Dale, Christopher Dobson, Ronald Payne, Thomson Prentice, Nicola Tyrer
Cartoonist: Jensen
Business Editor: Nicholas Owen
Business Section: Eomonn Fingleton, William Kay, David Smith, Colleen Toomey
Arts & Entertainment Editor: John Walker
Assistant: Lucy Hughes-Hallett
Literary Editor and Associate Arts Editor: Rivers Scott **Assistant:** Paula Johnson
Political Correspondents: Nigel Duncan, Derrick Hill **Defence and Diplomatic:** John Fullerton **Labour:** Rupert Morris
Washington: Simon Barber
Medical Correspondent: Dr John Bradshow
Fashion Editor: Kathryn Samuel

شناسنامهٔ نشریهٔ NOW در زمان حملهٔ نظامی آمریکا به ایران.

پی‌نوشت‌های فصل چهارم:

(۱) «سیّد محمّد خوئینی‌ها» («موسوی خوئینی») فرزند سیّد «حسین» کاسب. متولّد ۱۳۲۰ در قزوین. در سال ۱۳۴۰ به حوزهٔ علمیّهٔ قم وارد شد و به تحصیل علوم اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۴۵ به نجف اشرف رفته و در درس «امام خمینی(ره)» حضور یافت. در سال ۱۳۴۶ عراق را اجباراً ترک و مجدّداً به حوزهٔ علمیّهٔ قم مراجعت نمود. در ۱۳۵۰ به دعوت اهالی شمیران در مسجد مهدیّه نیاوران مشغول فعّالیّتهای مذهبی شد.
در ۱۳۵۵ دستگیر و زندانی گردید. در سال ۱۳۵۷ پس از هجرت «امام» به پاریس به این شهر سفر کرد و همراه «امام» به ایران بازگشت. در سال ۱۳۵۸ نمایندگی «امام» را در صدا و سیمای جمهوری اسلامی عهده‌دار گردید. پس از تصرّف لانهٔ جاسوسی، به دانشجویان پیوسته و مصاحبه نمود. سرپرست حجّاج ایرانی در عربستان و نایب رئیس مجلس شورای اسلامی بوده است...
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۲) سیّد «شمس الدّین وهّابی» ـ متولّد ۱۳۳۴ بهبهان. کارشناس ارشد مهندسی معدن از دانشکدهٔ فنّی دانشگاه تهران. از پایه‌گذاران جهاد سازندگی، مدیرعامل مؤسّسهٔ تحقیقات مدنی ایران، معاون دانشگاه تهران، از فعّالان جنبش دانشجویی، عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، عضو مؤسّس و شورای مرکزی جبههٔ مشارکت ایران اسلامی و از مسئولین واحد مهندسی جنگ بوده است. نمایندهٔ مجلس ششم شورای اسلامی می‌باشد.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۳) «حبیب‌الله بیطرف» ـ عضورسمی ستاد مرکزی سپاه پاسداران؛ مسئول راه‌اندازی مرکز تحقیقات آب وزارت جهاد سازندگی؛ استاندار یزد؛ عضو هیئت علمی دانشگاه «امام حسین(ع)»، معاون وزیر نیرو در امور سازندگی و آموزش و وزیر نیرو. دارای کارشناسی ارشد مهندسی راه وساختمان از دانشگاه تهران.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۴) «علی فلاّحیان» ـ متولّد ۱۳۲۸ در نجف آباد. در دوران دبیرستان جهت کسب علوم دینی به قم عزیمت نمود و تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ در مدرسهٔ «حقّانی» که زیر نظر شهیدان «بهشتی» و «قدّوسی» اداره می‌شد به تحصیل و تدریس اشتغال داشت. پس از گذراندن دورهٔ سطح؛ در محضر اساتیدی چون «احمدی میانجی»، «محمّدی گیلانی»، «جنّتی» و «صانعی» تلمّذ و از دروس اخلاق «شهید قدّوسی» بهره برد.

منظومهٔ حکمت، اشارات، اسفار و بدایع‌الحکمه را در محضر علاّمه «جوادی آملی»، «انصاری»، و «مصباح یزدی» فرا گرفت و فلسفه «هگل» و «ژیلسون» را در محضر «شهید بهشتی»؛ و بیش از هشت سال به تحصیل خارج فقه و اصول پرداخت.

توسّط ساواک قم و اصفهان دستگیر و در ارائه فعّالیّتهای مبارزاتی و سیاسی، با همکاری دوستانش به سازماندهی هسته‌های مخفی مبارزاتی بین طلاّب پرداخت که با هدف تربیت کادرهای انقلابی و ارائهٔ تحلیلهای صحیح سیاسی وسازماندهی تظاهرات ضدّ رژیم شاهنشاهی بود. در برپایی راهپیمایی تاسوعاو عاشورای سال ۵۷ به همراه «شهید بهشتی» نقشی برجسته وفعّال داشت.

پس از پیروزی انقلاب حاکم شرع در سه استان، فرماندهٔ نیروهای کمیته در جبهه‌های جنگ تحمیلی، رئیس سازمان بازرسی ویژه نیروهای مسلّح از جانب جانشین فرماندهی کلّ قوا، قائم مقام دادستان کلّ انقلاب اسلامی، فرماندهٔ کلّ کمیته‌های انقلاب اسلامی، دادستان ویژه روحانیّت به حکم «حضرت امام(ره)»، رئیس دانشکدهٔ «امام باقر(ع)»، وزیر اطّلاعات به مدّت هشت سال، نمایندهٔ مردم خوزستان در مجلس خبرگان رهبری و رئیس کمیسیون لوایح و قوانین این مجلس بوده است.

[نقل ازیادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۵) «محسن میردامادی» در سال ۱۳۵۲ برای تحصیل در رشتهٔ «راه و ساختمان»، وارد دانشگاه پلی‌تکنیک شد. پس از پیروزی انقلاب در رشتهٔ مطالعات استراتژیک، فوق لیسانس خود را از دانشگاه قائد اعظم پاکستان دریافت و در سال ۱۳۷۵ با مدرک دکترای روابط بین‌الملل از کمبریج انگلستان فارغ‌التّحصیل شد. در سوابق او، عضویّت اوّلین شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و

مسئولیّت روابط بین‌الملل سپاه ـ و از همین طریق، عضویّت در آن ـ معاونت سیاسی دادستان کلّ کشور، «خوئینی‌ها» ـ دوسال استانداری خوزستان پس از مسئولیّت پشتیبانی جنگ در دانشگاه و عضویّت شورای سردبیری روزنامه «سلام» به چشم می‌آید.
بورس تحصیلی او، جهت حضور در لندن به همراه خانواده، از طریق مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری تأمین گردیده است.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۶) تقریباً نه ماه پس از پیروزی انقلاب ـ بیش از دو هفته پس از تسخیر لانهٔ جاسوسی ـ صدها فرد مسلّح به رهبری فردی به نام «جهیمان سیف العتیبه» عضو سابق گارد ملّی حکومت سعودی، اقدام به اشغال اماکن مقدّسه از جمله مسجدالحرام نموده و خواهان خروج آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها از بلاد متبرّکه شدند. مطابق با اعلام رسمی دولت سعودی این بحران بی‌سابقه در ۴۷ سال حاکمیّت آل سعود، با حضور حدود دو هزار نفر از اعضای گارد ملّی، ارتش و پلیس، زیرنظر و به فرماندهی نیروهای مخصوص فرانسوی ـ و در رأس آنها سرهنگ «باریل» معروف ـ در طی حدود ده روز فرو نشانده شد. در این درگیری حداقل ۲۵۵ نفر از طرفین و حجّاج کشته و ۵۶۰ نفر زخمی شدند. هر چند به اعتقاد دیپلماتها رقم تلفات و نیز نیروهای سرکوبگر دهها برابر آمار رسمی اعلام شده بود. همزمان با تصرّف مسجدالحرام ازسوی معترضین سنّی مذهب ضدّ آل سعود، در ایالتهای شیعه نشین شرق عربستان نیز با محوریّت شهر قطیف در استان حصّه مراسم عزاداری «اباعبدالله الحسین» تبدیل به اعلام علنی اعتراض بر علیه آل سعود شد. که با حمایت نیروهای آمریکایی و با بکارگیری بیش از بیست هزار نیروی کماندویی، اعتراضات در مرکز شیعه‌نشین نفت خیز عربستان نیز به خاک و خون کشیده شد...
[نقل از کتاب «شیعیان مبارزان راه خدا» ـ نوشتهٔ «رابین رایت» برای توضیحات بیشتر می‌توانید به فصل هفتم کتاب فوق مراجعه کنید.]

(۷) «یدیعوت اخرونوت» [روزنامهٔ «اسرائیلی»] ـ بقلم «یعکوب کروز» مورخ ۵۱/۶/۱۷ [دریافت ترجمه از وزارت امور خارجه وقت] سه رئیس سازمان مخفی، سه تمرّد، سه مرگ.

این روزنامه، تحت عنوان فوق داستان سه تن رؤسای سازمان امنیّت سه کشور را که در سوء قصد به رژیم کشور خود شکست خورده و جان خود را بر سر آن گذاشتند، منتشر ساخته است. این سه عبارتند از کلنل «ورکینا» از اتیوپی، ژنرال «محمد اوفکیر» از مغرب، و «تیمور بختیار» ایران. [...] ژنرال «تیمور بختیار» رئیس سابق ساواک، سازمان مخفی ایران، با تمرّد علیه رئیس کشور خود، جانش را از دست داد. «بختیار»... نه تنها به خاطر وظیفه‌ای که به عهده داشت، بلکه به خاطر شخصیّت قویّ خود یکی از ستونهای رژیم محسوب می‌شد. وی به شدّت سازمانهای زیرزمینی چپ، مثل حزب توده و راست مثل فدائیان اسلام را سرکوب کرد و بدین طریق به ثبات حکومت «شاهنشاه»[!] کمک نمود.

[نقل از اسناد کتاب «سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک» ـ جلد سوّم.]

در ۱۶ مارس ۱۹۶۱، نیویورک تایمزگزارش ذیل را چاپ کرد: «تیمسار «تیمور بـختیار»، رئـیس سرویس امنیّتی ایران و مبارز سرسخت علیه کمونیستها به خاطر بیماری استعفا کرد.» در اصل تیمسار «بختیار» از شغل خود برکنار شده بود، زیرا تهدید بزرگی علیه امـنیّت «شـاه» مـحسوب می‌گردید. او مدّت ۷ سال یکی از نزدیکان درجهٔ اوّل «شاه» به عنوان فرماندهٔ اداره دوّم ارتش در تهران، فرماندهٔ حکومت نظامی و سرانجام سرپرست ساواک انجام وظیفه می‌کرد.

او در چنان مشاغل ممتاز و حسّاسی، به تدریج به نقاط ضعف «شاه» و به نقاط قوّت خودش پی برده بود. براساس همین‌جاه‌طلبی‌ها به CIA گفته بود که «شاه» یک دیکتاتور به درد نخور است. «بختیار» همچنین به CIA پیشنهاد کرده بود که بهتر است، آنها از او حمایت کرده «شاه» را سرنگون سازند و یک حکومت جمهوری به وجود آورند...

در CIA روی این موضوع دو دستگی ایجاد شده بود. آنهایی که با او موافق بودند، به «کندی» [رئیس جمهور وقت آمریکا] گفتند که انقراض «شاه»، قریب‌الوقوع است و به او توصیه کردند که قبل از آنکه یک انقلاب... اجتناب ناپذیر به وجود بیاید، حمایت خود را سریعاً و بطور ناگهانی متوجّه «بختیار» بنمایند. از میان این دسته از مشاورین، سناتورها «ویلیام فولبرایت»، «هـوبرت همفری» و «فرانک چرچ» از کمیتهٔ روابط خارجی سنا بودند.

«کندی» تقریباً راضی شده بود که از «بختیار» پشتیبانی کند، اما طرح «بختیار» تـوسّط آن دسـته ازمقامات CIA که مخالف او بودند، به گوش «شاه» رسید. «شاه» بلافاصله تیمسار «پاکروان» را که

معاون «بختیار» بود، به جای او برگزید... درماه ژوئن به تهران احضار شدم [نقل از «رفیع‌زاده»] و «پاکروان» مأموریّت جدید مرا ابلاغ کرد: ترغیب آن دسته از مقامات CIA که از «بختیار» حمایت کرده بودند، به قطع پشتیبانی از وی... در ۱۹۶۸ عوامل ساواک نقشه‌ای کشیدند تا او را به تله بیندازند، لذا مقادیر زیادی مهمّات تحت عنوان برانداختن «شاه» برای او تهیّه دیدند واکثر آن اسلحه‌ها و کمکهای مالی توسّط شعبهٔ ساواک درکویت تدارک دیده شد. وقتی که «تیمور بختیار» در لبنان درحال سفر بود مقامات پلیس لبنان به وسیله عوامل ساواک مطّلع شدند که او در حال حمل اسلحهٔ غیرمجاز می‌باشد. در یک ایست ـ بازرسی اتومبیل او را متوقّف کرده، به جستجو پرداختند و سلاحهای مزبور راکشف کردند و «بختیار» دستگیر و به مدّت ۹ ماه زندانی شد.

[نقل از کتاب «شاهد» ـ خاطرات «منصور رفیع‌زاده».]

در بهار سال ۱۹۶۱ «شاهنشاه»[ستم،] او را از کار برکنار و به او دستور داد به تبعید برود. تا سال ۱۹۶۸ در سوئیس و فرانسه اقامت داشت. در سال ۱۹۶۹ بود که در عراق ساکن گردیدیک سال قبل از آن در لبنان بازداشت شده و به اتّهام حمل اسلحه به طور غیرقانونی به نه ماه زندان محکوم گردید. هنگام آزادی او، دولت ایران از لبنان درخواست کرد که او را به ایران تحویل دهد. ولی چون لبنان خودداری نمود، ایران مناسبات سیاسی خود را با آن کشور قطع کرد. در عراق فعّالیّتهای زیرزمینی علیه ایران را با همکاری مقامات بغداد و رهبران تبعیدی حزب توده آغاز کرد... درماه اوت، ۱۹۷۰، به اتّفاق شخصی که خود را مخالف «شاهنشاه» به او معرّفی کرده و حاضر به همکاری با او شده بود، به شکار رفت. او هرگز فکر نمی‌کرد که این شخص برای اجرای حکم دادگاه تهران به او پیوسته است. این شکار آخرین شکار «بختیار» بود.

[نقل از پاورقی کتاب «سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک» جلد سوّم.]

(۸) «سید محمّد خاتمی» ـ متولد ۱۳۲۲ هش در اردکان یزد. ضمن اینکه تحصیلات حوزوی (مقدّمات و قسمتهایی از سطح) را فرامی‌گرفت، در سال ۱۳۳۴ برای تحصیل فلسفه به دانشکدهٔ ادبیّات دانشگاه اصفهان وارد شد.

در سال ۱۳۴۷ عضو هیئت مدیرهٔ انجمن اسلامی دانشگاه بود. در سال ۱۳۴۸ به خدمت سربازی رفت و دو سال در تهران این دوره را گذراند.

در فاصلهٔ سالهای ۵۰ تا ۵۷ جهت ادامهٔ تحصیل به قم رفت. در همین دوران نزد آیت‌ا... «جوادی آملی» فلسفهٔ اسلامی می‌آموخت و سه سال نیز از محضر «شهید مطهّری» بهره برد.
در ابتدای سال ۱۳۵۷ برای مبارزه با عواملی که از طرف رژیم طاغوت، مرکز اسلامی شهر هامبورگ آلمان را تهدید می‌کرد، ایران را ترک گفت. بعد از پیروزی انقلاب در اوّلین دورهٔ مجلس شورای اسلامی از اردکان نماینده شد و در همان زمان مجموعه‌ای از مقالات مفصّل انقلابی در دفاع از ولایت فقیه ازجمله مقالاتی با عنوان «ولایت از آن کیست؟» در روزنامه‌های «اطّلاعات» و «کیهان» به چاپ رساند. در یکی از این مقالات خواستار پیش بینی ترکیب ۸ فقیه و ۴ حقوقدان به جای ۶ فقیه و ۶ حقوقدان در شورای نگهبان برای جلوگیری از تکرار حوادث مشروطه در جمهوری اسلامی ایران شد و نهایتاً از سوی «امام خمینی(ره)» به سرپرستی مؤسّسهٔ کیهان منصوب شد. در پاییز سال ۱۳۵۹ به همراه «مهدی نوّاب» سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در بُن ـ و «محمّد هاشمی» معاون وقت وزارت کشاورزی ـ برای تشریح مواضع جمهوری اسلامی ایران به چند کشور اروپایی سفر نمود.
در ۱۳۶۱/۸/۱۸ از مجلس شورای اسلامی به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد رأی اعتماد گرفت.
در مصاحبه‌هایی که با وی صورت پذیرفته و یا تنظیم اخباری که به نام او اشاره می‌گشته است از پیشوند «دکتر» استفاده می‌شده که بعدها در زمان کاندیداتوری ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶ مشخّص شد، فاقد تحصیلات عالیّه در حدّ این کلمه است. محقّق هیچ اشاره‌ای از طرف او و یا همراهانش در اعتراض و یا حتّی تذکّر به این امر در سوابق کتابخانه‌ای ـ اعم از مخازن کتب و یا آرشیوهای مطبوعاتی ـ مشاهده نکرد، که نکته‌ای در خور توجّه است.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۹) «عبدالرّحمن (هگنا، عباس) قاسملو کردیچ انوری» فرزند «محمّد (وثوق)» به سال ۱۳۰۹ در ارومیّه متولّد شد. دبیرکلّ حزب دموکرات کردستان و از اعضای فعّال احزاب توده و کومله بود و در سال ۱۳۲۶ بعلّت داشتن مرام کمونیستی و فعّالیّتهای سیاسی بر علیه مصالح کشور، تحت تعقیب واقع و به چکسلواکی متواری گردید. در آنجا با یکی از اتباع کشورمذکور ازدواج و در ۱۳۲۷ جهت تحصیل به فرانسه عزیمت نمود. در ۱۳۳۳ به همراه همسرش در رأس یک شبکهٔ

جاسوسی برای استقلال کردستان فعّالیّت و در جریانات چکسلواکی از طرفداران «دوبـچک» و اقدامات حکومت این کشور بود. و به همین علّت اختلافاتی بین او و حزب توده آشکار گردید. که پس از پیدا شدن آرامش در کشورمذکور از بیم آیندهٔ خود و خانواده‌اش به سوئد مسافرت نمود. در سال ۱۳۵۰ با کمک دولت عراق به طرق مختلف اسلحه و پول به ایران ارسال می‌نمود... پس از تقسیم حزب دموکرات کردستان به چند شعبه، بین سران این گروهها و حزب بعث عـراق بـرای گرفتن کمکهای بیشتر اختلافاتی هویدا گردید. در این زمان «قاسملو» به دعوت دولت روسیه به مسکو می‌رود... در سال ۱۳۵۶ در یکی از دانشگاههای آلمانشرقی به تدریس زبان کردی اشتغال داشته...

[نقل از پاورقی کتاب «چپ در ایران به روایت اسناد ساواک»ـ جلد ۱.]

فصل پنجم:
«تلاشی تلاشها»

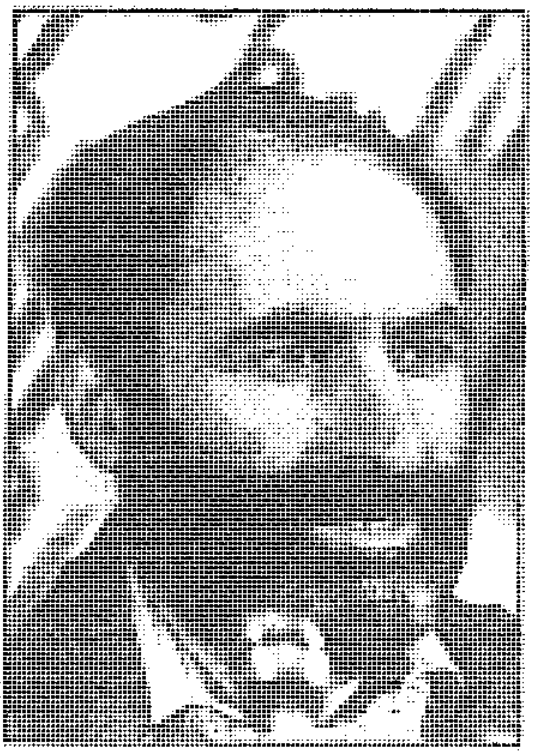

«بهزاد نبوی»، در روزهای انقلابیگری.

از کتاب «آخرین سفر شاه»ـ نوشتهٔ «ویلیام شوکراس»:

پرواز به مصر...«شاه» هدایت هواپیما را به خلبانش سرهنگ «بهزاد معزّی» سپرد...

در اواسط فوریه [ی ۱۹۷۹]، سرهنگ «معزّی» خلبان هواپیمای مزبور [که «شاه» و همراهانش را از ایران فراری داده بود] و خدمهٔ آن برای گفتگوبا «شاه» و «ملکه» به کاخ آمدند. «شاه» گفته بود: «ما نمی‌دانیم چه وقت به ایران بازخواهیم گشت و شما احتیاج به دیدار خانواده‌هایتان دارید. ما می‌توانیم در صورت لزوم از دوستانمان هواپیمایی بگیریم.» ... [پس از بازگشت] در فرودگاه تهران، در حالی که قرآن در دست داشتند از هواپیما خارج شدند. سرهنگ «معزّی» اعلام داشت.**چقدر** از اینکه به تهران بازگشته خوشحال است و چقدر از اینکه خلبان «شاه» بوده، نفرت داشته است.

ازهفته‌نامهٔ فرانسوی «لوپوئن» ـ ۱۹۸۲/۲/۱۵:

سازمان سیا در اوت ۱۹۷۹ یعنی سه ماه قبل از آغاز گروگانگیری در تهران، تلاشهایی را جهت **اجیر نمودن «بنی‌صدر»** رئیس جمهور آیندهٔ جمهوری اسلامی ایران مبذول داشت.

«پیر سالینجر» مدیر شبکهٔ تلویزیونی ABC اخیراً کتابی در مورد گروگانهای آمریکایی به چاپ رسانده است... یادآوری می‌شود... هنگامی که «آیت‌ا... خمینی» هنوز در نوفل لوشاتو[ی فرانسه] اقامت داشت، دولت آمریکا بارها تلاش کرده بود با اطرافیان وی، تماس‌هایی برقرار نماید. در ابتدا ایدهٔ برقراری هرگونه روابطی با «بنی‌صدر» از سوی آمریکائیها مردود شمرده می‌شد، زیرا به عقیدهٔ آنها «بنی‌صدر» بیش از اندازه ضدّ آمریکایی بود [بدلیل نزدیکی به تفکّرات سوسیالیستی چپ اروپایی] از سوی دیگر [در آن هنگام] آمریکائیها به تماس با «قطب زاده» نیز هیچ رغبتی نداشتند، زیرا از نظر آنان «قطب زاده»، جاسوس شوروی محسوب می‌شد. به

همین دلیل آمریکا، «ابراهیم یزدی» را در هنگام دارا بودن پست مشاورت دولت «بازرگان» برمی‌گزیند. «یزدی» در فرانسه ملاقاتهای بسیاری با آمریکائیها در یکی از میهمانسراهای کوچک شهر پاریس داشته است.

امّا بی‌تردید «یزدی» از بدترین مهره گزینی‌های آمریکا بود، زیرا وی از نخستین افرادی بود که از سوی [«امام] خمینی» طرد شد.

در شرایط عادی، معمولاً برای کسب اطّلاعات لازم، با صبر و حوصله تماسهایی با تکنوکراتهای جوانی که لایق همکاری باشند، برقرار می‌شود؛ ولی در ایران باید فرصت از دست رفته، خیلی سریع جبران می‌شد. به همین دلیل از «بنی‌صدر» خواسته شد، تا مشاورت یکی ازمؤسّسات خصوصی را بپذیرد. این روش از معمول‌ترین روشهای سازمان سیا می‌باشد.

از «اطّلاعیهٔ شمارهٔ ۱۹» ـ «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»:*

«ابوالعباس» (حماد شیبانی) ازچریکهای [به اصطلاح] فدائیان خلق [!])... کوشش داشت دو نفر عراقی را که کمونیست می‌باشند، امروز صبح با هواپیمای سوری به خارج بفرستد. پس از اخطار محترمانه، باز، داشت کوشش خود را عملی می‌ساخت. او می‌گوید من تأمین از نخست‌وزیری دارم و شروع کرد در سالن خروجی فرودگاه به شعارهای فدائیان خلقی و محیط فرودگاه را متشنّج ساخت. برای کلیّهٔ مقامات (اکثراً) تأمین ایشان از نخست‌وزیری نامفهوم بود، ولی وی روی تأمین و روابطش با **پسر آقای مهندس «بازرگان»** تکیه داشت. ولی استفاده از تأمین برای اخراج غیرایرانی، مورد رضایت مهندس «بازرگان» هم که قطعاً نیست. پس تحقیقات از متّهم لازم بود و لذا به سلطنت‌آباد [مقرّ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی] آورده شد. والسّلام. ضمناً می‌گوید من مسئول فدائیان خلق هستم و **آقای «شانه‌چی»**

* ۱۳۵۸/۳/۲۳.

(«حاجی») مرا می‌شناسد.

خصوصیّات دو نفر عراقی:

۱ـ آقای «رفیق قادر کاکاخان» دانشجو شماره پاسپورت عراقی ف $\frac{۱۹۰۰}{۱۳۰۷۱۱}$ صادره در ۱۶/ ماه ژوئن/ ۱۹۷۷ در عراق.

۲ـ آقای «محیی عثمان مصطفی» شغل شیمیست شماره پاسپورت عراقی ف $\frac{۱۰۱۳۹۳}{۵۱۳۷۱}$ صادره در تاریخ /۷ تشرین الاول/ ۱۹۷۶ در عراق. پاسپورتها بدون دخول و خروج می‌باشد و همهٔ مراحل کنترل فرودگاهی را طی کرده و در منطقهٔ چک بدنی او می‌گفت که اینها با «کاپوچی» هستند.

گزارش توقیف و بازجویی از آقای «عبّاس» عضو چریکهای فدایی خلق در مورخ ۵۸/۱/۱۵ هنگام عزیمت اسقف «کاپوچی» از ایران به رم:

در مراسم قسمت بازدید بدنی و مقدّمات اوّلیّه، شخصی به نام «عبّاس» که هنوز هویّت اومعلوم نیست به اتّهام فراهم کردن مقدّمات، برای سفر غیرقانونی دو نفر عراقی کمونیست که **فاقد ویزا بوده‌اند**، دستگیر و در فرودگاه سروصدای زیادی به راه می‌اندازد. می‌گوید که این دو نفر با هواپیمای سوریه باید بروند و از همراهان اسقف می‌باشند که بعداً هنگامی که تحقیق به عمل می‌آید، معلوم می‌شود که دو نفر عراقی با اسقف نیستند و مقصد اسقف با این دونفر فرق دارد، لذا شخص «عبّاس» جهت پاره‌ای از تحقیقات، توسّط سپاه پاسداران انقلاب به فرماندهی ستاد، هدایت و تحقیقات و بازجویی شروع می‌گردد.

در تحقیقاتی که از خود او انجام شد، اوّلاً" اعتصاب غذا نموده است و شدیداً اعتراض به بازداشت خود دارد و می‌گوید من مقصّر نیستم و دولت در جریان کار من می‌باشد و **شخص آقای «عبدالعلی بازرگان» را مطّلع از امور معرّفی نموده است.**

در مرحلهٔ تحقیقات از نخست‌وزیری («عبدالعلی بازرگان») اظهارات زیر، بیان شده و سوابق قبلی شخص بازداشت شده، به شرح پیوست در صفحهٔ بعد مندرج می‌باشد:

۱ـ در مدّت بعد از انقلاب، شخص «عباس» با یک پاسپورت لیبیایی وارد ایران شده است.

۲ـ در حین ورود به ایران، پنج چمدان مهمّات و اسلحه و اسناد همراه داشته.

۳ـ نامبرده از اعضای سابقه‌دار چریکهای فدایی خلق می‌باشد که در جریان حوادث سیاهکل در سال ۴۹ در بازداشت بوده است.

۴ـ بعد از آزاد شدن به خارج از کشور رفته و رئیس دفتر چریکهای فدایی خلق در بیروت بوده است.

۵ـ اسناد و چمدانهای وارد شده به خاک ایران در نخست‌وزیری می‌باشد.

۶ـ تماس با شماره ۶۵۶۵۶۵ با «رفیق فاطمه» گرفته شد که او را تأیید کردند.

ستاد فرماندهی پاسداران انقلاب اسلامی ۵۸/۱/۱۶

ضمناً در تحقیقات بعدی روشن گردیده که نامبرده عضو «گروه اتّحاد کمونیستی» بوده و با فدائیان خلق اختلافاتی دارد....

... «ابوالعباس» را در[زندان] قصر شخصی به نام «خاکسار» مربوط به جنبش مجاهدین [خلق!] می‌خواسته آزاد کند...

از سخنرانی «شهید محمّدمنتظری»[1] ـ روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»:*

«... من مصاحبه‌ای خواندم از«قاسملو» در الحوادث که نوشته بود «قاسملو» در ایران با مجاهدین تماس گرفته و هماهنگی در عملیّات مسلّحانه را تصویب کرده‌اند، که «قاسملو» یکی از عناصر صهیونیستی است که زنش هم صهیونیست است و در رابطهٔ ضدّانقلاب، الان اعمال قدرت نمی‌شود. هر چه کمتر اعمال قدرت شود، از آن طرف، ضدّانقلاب استفاده می‌کند... یکی از مسائلی که الان در مجلس می‌گذرد، محاکمهٔ «امیرانتظام» است که جو درست می‌کنند و شرایطی را بوجودمی‌آورند که

---

* چهارشنبه ۱۳۶۰/۲/۹.

طرف آزاد بشود! اینکه زن و بچّه دارد، رحم کنید و از این مسائل که ایشان را آزاد کنند. کسی که اسناد انقلاب اسلامی را در اختیار سفارت آمریکا گذاشته است و مرتّب در ارتباط با آمریکا بوده، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب.

دارند فشار می‌آورند تا اعمال قاطعیّت نشود و آزادش کنند. این را بدانید که دادگاه «امیرانتظام» یکی از صحنه‌های جنگ اسلام و آمریکاست...» آنگاه شیخ «محمّد منتظری» سند زیر را در رابطه با «امیرانتظام» برای نمایندگان قرائت کرد:

تیمسار «فیروزی» مدیر کلّ هواپیمایی کشوری.

جناب آقای نخست‌وزیر [مهدی بازرگان] در مقابل تقاضای سفارت انگلستان و سفارت آمریکا در ایران، موافقت فرموده‌اند که برای خروج اتباع خود و سایر کشورهای خارجی بوسیلهٔ هواپیماهای نظامی و کشوری دولت مزبور، هر چه زودتر اقدام این کار به مسئولین مربوطه دستور داده شود که در این باره کمکهای لازم را **با توجّه به شرایط زیر** برای اینگونه پروازها در اختیار مأمورین انگلیسی و آمریکایی بگذارند:

۱ـ عبور از کلیّهٔ راههای ورودی و درهای فرودگاه مجاز باشد.

۲ـ تأمین مأمور کافی برای انجام مسافرت یک هزارنفر مسافر در یک روز.

۳ـ **فراهم کردن تسهیلات لازم** برای حمل اثاثیّهٔ مسافران این پروازها از در **پاویون دولتی.**

۴ـ کمک به تنظیم برنامهٔ پروازها و اطمینان دادن به مأموران سفارت که تمام هواپیماها **بر طبق برنامهٔ سفارت انگلستان و سفارت آمریکا** اجازهٔ پرواز خواهند داشت.

به نمایندگان سفارت خانهٔ مزبور اطّلاع داده شده است که برای انجام این منظور با شما تماس گرفته و مذاکره نمایند.

معاون نخست‌وزیر ـ «عبّاس امیرانتظام»

وی ادامه داد: «یعنی **پس از ۴ روز** که از **انقلاب** گذشته هر چه **ضدّانقلاب** و

مستشار بود و **همهٔ عاملان جنایت** بدست «عبّاس امیرانتظام» و سیاست آقای مهندس «بازرگان» از این کشور خارج شدند و در خارج از کشور، دارند نشریّه می‌دهند و توطئه می‌چینند و شخصیّت‌های ما را منکوب می‌کنند و می‌خواهند انقلاب را به نابودی بکشند و خطّ «امام» را نابود کنند. یک فکری بکنید برای کشور...»

از کتاب «معمّای هویدا» ـ نوشتهٔ «عبّاس میلانی»:

«**احسان نراقی**» گفتگو با نگارنده [«عبّاس میلانی»] پاریس فرانسه ۲ ژوئن ۱۹۹۸؛ نراقی **که از چهره‌های بارز رژیم «پهلوی»** و از دوستان هویدا بود، **بنی‌صدر** را به «هویدا» معرّفی نمود...

از کتاب «غائلهٔ اسفند ۱۳۵۹» ـ منتشره زیر نظر «عبدالکریم موسوی اردبیلی»:[۲]

سیّد «ابوالحسن بنی‌صدر» دوّم فروردین ۱۳۱۲ در همدان متولّد شد. تحصیلات خود را تا کلاس چهارم دبیرستان در همدان و پس از آن در تهران به پایان برد. از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ به تحصیل در رشتهٔ اقتصاد در دانشکدهٔ حقوق و رشتهٔ معقول و منقول در دانشکده الهیّات تهران مشغول بود. در ۱۳۳۸ با مرحوم «طالقانی» در مسجد هدایت تهران آشنا شد. سپس در مؤسّسهٔ تحقیقات اجتماعی دانشگاه زیر نظر دکتر «نراقی» و دکتر «نهاوندی» اشتغال یافت. در **کنگرهٔ سازمان جهانی جوانان** در **حیفا** به دعوت اسرائیل شرکت نمود.

از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در جبههٔ ملّی دوّم، سازمان دانشجویان دانشگاه و کمیتهٔ سیاسی دانشگاه عضویّت داشت. در ۱۳۴۱ ایران را ترک کرد. در ۱۳۴۲ ـ در جبههٔ ملّی اروپا عضو شد و به همراه «ناصر تکمیل همایون» (دبیرکنفدراسیون دانشجویان در خارج از کشور) جبههٔ ملّی سوّم را تشکیل داد.

در فاصلهٔ سالهای ۴۷-۱۳۴۱ ضمن تحصیل و تحقیق، کتابهایی مثل اقتصاد

توحیدی، رابطهٔ مادیّت و معنویّت، کیش شخصیّت، نفت و سلطه، تعمیم امامت و مبارزه با سانسور، اصول پایه و ضابطه‌های حکومت اسلامی، روش شناخت بر پایهٔ توحید، موقعیّت ایران و نقش «مدرّس»، زور علیه عقیده، بیانیّهٔ حکومت اسلامی، منافقین از دیدگاه ما و... را نوشت...

در ۱۲ بهمن ۵۷ با پرواز انقلاب به ایران برگشت و سلسله مباحثات و سخنرانیهای خود را آغاز کرد. در ۲۵ مرداد ۵۸ به عنوان **نمایندهٔ خبرگان قانون اساسی** انتخاب شد. در ۱۴ مرداد ۵۸ حقوق ماهیانه هزار دلار را از عامل سازمان سیا پذیرفت. پس از ۱۳ آبانماه ۵۸ و استعفای دولت «بازرگان» به عضویّت شورای انقلاب، سرپرستی وزارت خارجه و وزارت دارایی و امور اقتصادی درمی‌آید. در ۱۳ دیماه ۵۸ مورد حمایت **جامعهٔ روحانیّت مبارز** جهت انتخابات ریاست جمهوری قرار می‌گیرد.

پس از انتخاب به ریاست جمهوری در پنجم بهمن ۵۸ و تنفیذ از سوی «حضرت امام» در ۱۵ بهمن ۵۸ [رئیس جمهور می‌شود و لیکن در عمل به وعده‌ها و شعارهایش، دچار تغییر جهت شده و در حسّاسترین برههٔ تاریخ کشور، زمان، توانمندی و فرصتهای عالی رشد و تکامل نظام را به تباهی می‌کشاند.]

در ۱۴ اسفند ۵۹ در مراسم بزرگداشت برای دکتر «مصدّق» دستور حمله به مردم می‌دهد. «حضرت امام» در ۲۰ خرداد سال ۶۰ او را از فرماندهی کلّ قوا عزل می‌کند و او ضمن مخفی شدن به مردم پیام **استقامت کنید!** می‌دهد.

۲۵ خرداد همان سال ضدّانقلاب و جبههٔ ملّی به عنوان مخالفت با **لایحهٔ قصاص** و طرفداری از «بنی‌صدر» به راهپیمایی دست می‌زنند. «امام» در پیامی فرمودند: «متأثّرم که اینها با دست خود گورشان را کندند. من حالا هم توبه را قبول می‌کنم... اینجانب تعهّد خود را به شما نقض نمی‌کنم.» امّا روز بعد، منافقین اعلام حفاظت از «بنی‌صدر» نمودند.

در روز ۳۰ خرداد ۶۰ مجلس به **عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور** رأی داد و در

یکم تیرماه، او قانوناً از ریاست جمهوری عزل گردید. در ۲۷ تیرماه ۶۰ به «رجوی» برای تشکیل شورایی جهت **نجات کشور!** دستور صادر نمود و در هفتم مردادماه به همراه او از ایران به **فرانسه گریخت.**

از کتاب «جنگجویان اسلام» ـ تحقیقات «کنت کاتزمن»:(۳)

... «بنی‌صدر» که خواستار تأیید از جانب فرماندهان عالیرتبهٔ سپاه بود، یکی از متّحدین خود بنام «عباس زمانی» (یکی از اوّلین بنیانگذاران و سازمان دهندگان اصلی سپاه) را بعنوان فرماندهٔ دائمی سپاه معرّفی کرد... «عبّاس زمانی» که بیشتر به اسم مستعارش یعنی «ابوشریف» شناخته می‌شود و چند تن دیگر از سازماندهان اصلی سپاه پاسداران، چریکهای شهری ضدّ «شاه» بودند که در لبنان، نوسّط سازمان آزادیبخش فلسطین تعلیم دیده بودند.... «زمانی» از موقع تشکیل رسمی سپاه، بعنوان فرماندهٔ عملیّات و در حقیقت فرماندهٔ اصلی سپاه مشغول به کار بود، بنابراین انتصاب او در حقیقت تحکیم رسمی موقعیّت وی بود. امّا این تلاش برای غلبه بر سپاه در بالاترین سطح آن به شکست انجامید. «زمانی» که بعنوان یک چریک آبدیدهٔ «ضدّ شاه» و قدیمی از مشروعیّت بالایی در سپاه برخوردار بود، آلوده به حمایت آشکار از «بنی‌صدر» شد و برای مخالفین «زمانی» و «بنی‌صدر» در ساختار فرماندهی سپاه براهین مستدلّی فراهم نمود تا در ماه بعد، «زمانی» را وادار به استعفا کند.

سپاه با عدم حمایت از «عبّاس زمانی» و به این ترتیب برانداختن او از سمت فرماندهی، توانست بر ضدّ حامی او یعنی «بنی‌صدر» دست به حملهٔ متقابل بزند. بدون اینکه مستقیماً منجر به تعارض با اظهارات [«امام] خمینی [ره»] مبنی بر اینکه امور نظامی ایران در دست «بنی‌صدر» است، شود.

علیرغم سقوط «زمانی»، «بنی‌صدر» کوشش می‌نمود تا از جانب خود، فردی را به سمت فرماندهی سپاه منصوب دارد و سپاه نیز کماکان از پذیرش این امر شانه خالی می‌کرد. پس از استعفای «زمانی»، او از «کاظم بجنوردی» یکی از بنیانگذاران حزب

ملل اسلامی خواست، سرپرستی سپاه پاسداران را بعهده گیرد. چند روز پس از ملاحظات و مباحثات دقیق که طیّ آن قدرتمندترین عناصر سپاه بی‌شک به مخالفت با «بجنوردی» پرداختند، وی این انتصاب را رد کرد و به این ترتیب بطور غیرمستقیم پذیرفت که جناحگرایی در سپاه، کنترل این سازمان را برای او مشکل خواهد نمود. با آشکار شدن ناتوانی «بنی‌صدر» در غلبه بر سپاه، حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۰ توانست یکی از متّحدین خود یعنی «مرتضی رضایی» را به سمت فرماندهی سپاه منصوب کند. در همین راستا، یکی دیگر از حامیان حزب جمهوری اسلامی، حجةالاسلام «فضل‌ا... محلاّتی» بعنوان ناظر بر سپاه انتخاب شد. وی یکی از بازماندگان اردوگاههای چریکی سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود که بسیاری از پاسداران آتی را تعلیم دادند. در تابستان همان سال نیز «بنی‌صدر» متحمّل یک ضربهٔ سیاسی دیگر شد، زیرا حزب جمهوری اسلامی او را وادار نمود «علی رجایی»، معلّم سابق را به عنوان نخست‌وزیر معرّفی کند...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۵۹/۱۲/۱۶:

از جمله گروههای حامی مراسم ۱۴ اسفند ۵۹: جاما ـ نهضت آزادی ایران ـ سازمان مجاهدین خلق ـ حزب ملّت ایران ـ انجمن تعاونی هنر مردمی ایران (شاخه هنری مائوئیستها) جمعیت ملّی استادان (شاخه دانشگاهی مائوئیستها) جمعیّت زنان ایران (شاخه زنان مائوئیستها) انجمن معلّمین ایران (شاخه معلّمین مائوئیستها) و جبههٔ ملّی ایران.

از کتاب «رازها» ـ جمع‌آوری شده توسّط «ادوارد کلن»:*

... ملاقات [«همیلتون] جردن» و [«صادق] قطب‌زاده»** در پاریس در واقع نقطهٔ

---

* این بخش، از فصل چهارم کتاب به قلم «ترنس اسمیت» Terence Smith خبرنگار و مفسّر مجلّهٔ «تایم» در واشنگتن برگرفته شده است.

** سرپرست صدا و سیما و وزیر امور خارجهٔ جمهوری اسلامی.

عطف بحران به حساب می‌آمد. زیرا اوّلین تماسی بود که **مابین سران دو دولت**، بعد از آغاز بحران گروگانگیری یعنی از سه ماه قبل انجام می‌شد. به همین جهت کاخ سفید هیچگونه گزارش و خبری از آن ملاقات منتشر نساخت و شرکت کنندگان در آن جلسه نیز تا بحال [زمان نوشتن متن مقاله] هیچ گونه سخنی از آن ملاقات به میان نیاورده‌اند. حتّی «جردن» هم اکنون نیز حاضر نیست راجع به آن مقالات سخنی بگوید!... «وارن کریستوفر» معاون سابق وزیر امور خارجه که در مذاکرات بعدی نقش بسیار مهمّی ایفا کرد [قرارداد با «بهزاد نبوی» را در الجزایر امضاء نمود] اظهار داشت که «در آن زمان، آن جلسه بسیار مهم به نظر می‌رسید زیرا تنها جلسه‌ای بود که برای اوّلین بار پس از دو ماه از آغاز بحران بین مأموران دو دولت انجام می‌گرفت.»

از کتاب «بحران» ـ خاطرات «همیلتون جردن»:

دوشنبه ۲۱ ژانویه ۱۹۸۰ (۱ بهمن ۱۳۵۸):

هنگامی که به دفترم رسیدم، نخست با «هال ساندرز»* [معاون وزیر خارجه وقت آمریکا در امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی] تماس گرفتم و تا آخر روز، اوقاتم صرف مذاکره با «هنری پرچت» [«هنری پرشت»** رئیس گروه کار ایران و مسئول طرف آمریکایی در بحث آزادی گروگانها] شد. «پرچت» درمورد پروفسوری از دانشگاه پیتسبورگ، با من مذاکره کرد که کارشناس مسائل مربوط به ایران بود. از او خواستم ترتیب تماس مرا با او بدهد تا دربارهٔ آنچه در لندن شنیده بودم، با وی مشورت کنم.

... جلسهٔ ما با آن دو وکیل فرانسوی که در ارتباط با رهبران ایران [مسئولین وقت سیاست خارجی مثل «قطب‌زاده»، «بنی‌صدر» و «طباطبایی»] بودند، خوب بود. ولی چگونه می‌شد این موضوع را تبدیل به برنامه‌ای برای آزادی گروگانها کرد؟

---

* Hal Saunders.

** Henry precht.

همانطوری که «هال» اشاره کرد ما می‌بایست ببینیم چگونه می‌توانیم از «رابطین فرانسوی» و اطّلاعات مکتسبه درجهت تدوین یک برنامهٔ عملیّاتی [تجاوزکارانه] استفاده کنیم...

با «استان ترنر» تماس گرفتم و از او خواستم هر نوع اطّلاعاتی که سازمان سیا در مورد «هکتور ویالون»* [و یا «ویلالون» تاجر آرژانتینی مقیم فرانسه، واسطهٔ مذاکرات سرّی] و «کریستیان بورگه»** [وکیل فرانسوی و عضو فعّال در امر حقوق بشر و رابط در مذاکرات سرّی] می‌تواند جمع‌آوری کند، در اختیار من بگذارد. لازم بود دربارهٔ این افراد اطمینان حاصل کنم و صرفاً بر مبنای احساسات اقدام نکنیم...

جمعه ۲۵ ژانویه ۱۹۸۰ (۵ بهمن ۱۳۵۸):

درجلسهٔ صبحانهٔ سیاست خارجی... اطّلاع دادم که «بورگه» و «ویالون» بعدازظهر وارد آمریکا می‌شوند و ما با آنها ملاقات خواهیم کرد، تا بتوانیم یا ترتیب تماس مستقیم با ایرانیها را بدهیم ویا با آنها بر مبنای خطوط جدیدی که به تصویب ریاست جمهوری رسیده است، وارد مذاکره بشویم... گزارش سیا در مورد «ویالون» و «بورگه» به دفترم رسید...

مهمانان ماوارد شدند... «بورگه» کیف بزرگ چرمی و مندرس خود را بازکرد، نوار کاستی از آن بیرون آورد و لبخند زنان آن را به من داد وگفت: «هکتور» و من، این تحفه را از ایران برای شما آورده‌ایم.

«متشکّرم. ولی این چی هست؟» روی نوار مطالبی با حروف عربی نوشته بود. «بورگه» گفت: «این نواری است که از یکی از جلسات شورای انقلاب گرفته شده است.» تعجّب خودم را نتوانستم مخفی کنم: «حتماً شوخی می‌کنید؟» «ویالون» گفت: «نه. نوار، اتّفاقاً از یک جلسهٔ خاص هم تهیّه شده است...»

... «بورگه» گفت: «فراموش نمی‌کنم که شما در لندن، از ما مدرک و دلیل خواستید.

---

* Hector Uillalon.

** Christian Bourguet.

اینهم مدرک.»...

سه شنبه ۲۹ ژانویه ۱۹۸۰ (۹ بهمن ۱۳۵۸):

«بورگه»... از من پرسید: «کجا می‌توانم از یک تلفن استفاده کنم؟»

- «می‌توانی از این تلفن استفاده کنی. من هم از اتاق بیرون می‌روم.»

«نه احتیاجی به این کار نیست. آیا این تلفن مطمئن است؟ از آن استراق سمع نمی‌کنند؟»

با تبسّم گفتم: «خیر، مطمئن است.» ... شماره‌ای گرفت و به زبان فرانسه «قطب‌زاده» را خواست و سپس گفت: «بن ژور صادق» ... فردای آن روز «بورگه» و «ویالون» واشنگتن را به قصد تهران ترک کردند...

جمعه ۸ فوریه ۱۹۸۰ (۱۹ بهمن ۱۳۵۸):

... «واشنگتن پست» و «نیوزویک» به دفتر من تلفن می‌زدند و در مورد ملاقاتهای من با «وکلای فرانسوی» سؤال می‌کردند و به نظر می‌رسید که آنها در آستانهٔ چاپ داستانهای بزرگی پیرامون ما هستند.

بزرگترین نگرانی من در حال تحقّق بود. **مذاکرات ما فاش می‌شد.** کانالی که ما با ایران گشوده بودیم، از بین می‌رفت و رئیس جمهور [«کارتر»] باید توضیح می‌داد که چرا مزدور سیاسی‌اش از جورجیا [«همیلتون جردن»] درگیر چنین مذاکرهٔ سرّی در سطح بالا بوده است...

جمعه ۱۵ فوریه ۱۹۸۰ (۲۶ بهمن ۱۳۵۸):

... با کنکورد به اروپا پرواز کردم و در آنجا بصورت محرمانه مورد استقبال قرار گرفتم و مرا با اتومبیل به یک خانه بردند...

شنبه ۱۶ فوریه ۱۹۸۰ (۲۷ بهمن ۱۳۵۸):

صبح آن روز در خانهٔ یکی از مأمورین آمریکایی منتظر ملاقات خود با رابط ایرانی شدم. «بورگه» و «ویالون» به نوبت، اطّلاعاتی را که در مورد زندگی و علائق این فرد داشتند، به من منتقل کردند... پس از یک جلسهٔ توجیه دو ساعته، من معذرت

خواستم و برای استحمام به طبقهٔ فوقانی رفتم... پنج دقیقه در مقابل آیینه ایستادم و مشغول تغییر قیافهٔ خود شدم که شامل گذاشتن سبیل، پوستیژ، عینک و پوشیدن پالتو بود...

یکشنبه ۱۷ فوریه ۱۹۸۰ (۲۸ بهمن ۱۳۵۸):

...گفتم «از این ریسک بزرگی که با آمدنتان به اینجا و ملاقات با من کرده‌اید، بسیار قدردانی می‌کنم.»

ـ «این ریسکی است که من آزادانه آن را در راه آرمان صلح به عهده می‌گیرم. از بابت من نگران نباشید. ولی من باید این اعتماد را به شماداشته باشم که هیچگاه هویّت مرا فاش نخواهید کرد.»

«به شما قول می‌دهم... ولی اگر چنین اتّفاقی بیفتد چه می‌شود؟ ازته دل خندید و گفت: «خب دوست من، در مرحلهٔ کارم را از دست می‌دهم و بعد سرم را»...

سه شنبه ـ دوشنبه ۱۰-۴ مارس ۱۹۸۰ (۱۹-۱۳ اسفند ۱۳۵۸):

... صبح روز شنبه، «بورگه» و «ویالون» گزارش کردند که نقشه‌های مربوط به انتقال گروگانها به دولت ایران [از دست دانشجویان] در حال پیشرفت است و «قطب‌زاده» شخصاً با نمایندگان دانشجویان که در محلّ سفارت بسر می‌بردند و فرماندهان نظامی که قرار بود گروگانها را از سفارتخانه به وزارت امور خارجه پرواز دهند، ملاقاتهایی داشته است...

پنجشنبه ۱۷ آوریل ۱۹۸۰ (۲۸ فروردین ۱۳۵۹):

[«زبیگنیو» برژینسکی» [مشاور امنیّت ملّی «کارتر»] از این نگران بود که حدسیّات عمومی درباره اقدامات نظامی، ممکن است ایران را وادار به اتّخاذ اقدامات احتیاطی نظامی و نوعی آماده‌باش نماید. او معتقد بود: «لازم است ما گروهی را که مأمور نقل اطّلاعات غلط و ناصحیح هستند، رهبری کنیم تا بدینطریق ایرانیان در خوابی که فرو رفته‌اند، باقی بمانند.»

من گفتم: «اگر من **رابط خود** [در حکومت ایران] را ببینم، او را مطمئن خواهم

ساخت که علیرغم همهٔ تهدیدهای نظامی هنوز ما علاقه‌مند به ادامهٔ مذاکره هستیم و این موضوع احتمالاً" به عدم آمادگی ایران کمک خواهد کرد.»

جلسهٔ دیگری که با رابط خود داشتیم، خالی از فایده نبود. علاقه داشتیم روزی را که وی برای استخلاص گروگانها تخمین می‌زد، بدانیم... «کارتر» نظر مرا پسندید. من به «بورگه» و «ویالون» در پاریس تلفن کردم. آنها ترتیباتی دادند که من رابط را فوراً ملاقات نمایم.

جمعه، ۱۸ آوریل ۱۹۸۰ (۲۹ فروردین ۵۹ [کمتر از پنج روز قبل از تجاوز مستقیم به طبس]):

بعدازظهر وارد اروپا شدیم و به وسیلهٔ رانندهٔ اتومبیلی که انتظار مارا می‌کشید، به منزل یک دیپلمات آمریکایی رفتیم و مشتاقانه در آن محل، دقیقه شماری کردیم تا ساعت سه و نیم صبح فرا رسد و ما با رابط خود در همان محل ملاقات کنیم. هنگامی که رابط وارد شد، به گرمی از من استقبال کرد. ولی هنگامی که در صندلی راحتی خود فرو رفت، به نظر می‌رسید که یک چیزی تغییر کرده است. از هیجان و اعتماد به نفسی که در جلسات اوّلیّه ازخود نشان داده بود، اثری نبود... گفت: «اشتباه بزرگ ایالات متّحده بود که روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرد. شما ایران را در برابر خطر روسیه قرار دادید. بزودی مملکت من پر از اعضای کا.گ.ب خواهد شد.»...

در سفر طولانی بازگشت به وطن، یک گزارش کلمه به کلمه برای رئیس جمهور و وزیر امور خارجه [«سایروس] ونس» تهیّه کردم.

[این گزارش پس از دریافت آخرین اطّلاعات لازم و نهایی از رابط ایرانی جهت هماهنگی عملیّات موسوم به نجات و در حقیقت انجام کودتا و براندازی نظام اسلامی در ایران تنظیم گردید.] «کارتر» در اقامتگاه خود گزارش را صفحه به صفحه

خواند و سپس از طریق تلفن حفاظت شدهٔ خود به «هارولد براون»* تلفن زد. تلفنچی ظرف یکی دو ثانیه «براون» [وزیر جنگ وقت آمریکا] را پیدا کرد و خطّ ارتباط را به رئیس جمهور متّصل ساخت:... «هارولد» آخرین شکّی که من نسبت به شروع عملیّات داشتم بر طرف شده است. به سرهنگ «بکویث»** [«چارلز بکویث» فرماندهٔ نیروهای ویژه و متجاوز دلتا] دستور بده کار خود را شروع کند. موقعی که این دستور را شنیدم، کمی آرام شدم و فکرم متوجّه **رابط ایرانی** بود...»

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

پنج شنبه ۲۱ خرداد [۱۳۶۰] ... عصر آقایان «محسن رضایی» و «محمّدزاده»*** از سپاه آمدند و تحلیل از وضع جاری ارائه دادند و انتقاداتی از عدم انسجام و هماهنگی مسئولان، در برخورد با جریان «بنی‌صدر» و عدم همکاری صدا و سیما داشتند.

آخر شب آقای «رضایی» تلفنی اطّلاع داد که خبری می‌گوید آقای «بنی‌صدر» هواپیمای بزرگی را خواسته، آماده داشته باشند و می‌گفت «احمدآقا» هم از «امام» کسب تکلیف کرده و امام هم مخالفتی ندارند. خودم از «احمدآقا» پرسیدم، ایشان تأیید کرد...

از کتاب «پس از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

سه شنبه ۱۰ فروردین [۱۳۶۱]

... آقای «ری‌شهری» خبر کشف توطئه‌ای از طرف یکی از چهره‌های مطرود را با حمایت آمریکا، علیه انقلاب و سوء قصد به جان «امام» و سران کشور داد که قرار است باتوقیف عوامل آن سرکوب شود (اشاره به توطئهٔ براندازی توسّط «صادق

---

* Harold Brown.

** Charles Beckwith.

*** عضو شورایعالی سپاه.

قطب‌زاده» با حمایت مالی آیت‌ا... سیّد «کاظم شریعتمداری»). همچنین گزارشی از بازداشت گروهی سلطنت طلب را داد (کودتایی دیگر) که اخیراً بازداشت شده‌اند. گفت: رئیس بخش نظامی، سرهنگ «پورموسی» است و از نزدیکان «بنی‌صدر» هم در میان آنان هستند.

جمعه ۲۰ فروردین

... عصر «احمدآقا» آمد وراجع به اعلام توطئهٔ («صادق) قطب زاده» مشورت کرد. با آقای («محمّدمحمّدی) ری‌شهری» تماس گرفتیم. معلوم شد که «قطب‌زاده» اقرار کرده است...

جمعه ۲۷ فروردین

... مطّلع شدم که مردم قم، پس از نماز جمعه، علیه آقای «شریعتمداری» تظاهرات و دارالتّبلیغ (مؤسّسهٔ دارالتّبلیغ اسلامی که توسّط ...«شریعتمداری»... تأسیس شده بود) را اشغال کرده‌اند. تلفن‌های طرفداران ایشان را قطع کرده‌اند. گفتم که مدارا کنند. زیرا به این کارها نیازی نیست. (آقای «احمد عبّاسی») داماد آقای «شریعتمداری» را در رابطه با کودتای «قطب‌زاده» بازداشت کرده‌اند...

شنبه ۲۸ فروردین

... دربارهٔ وضعی که در قم پیش آمده، به خاطر احتمال دخالت بیت آقای «شریعتمداری» در توطئهٔ «قطب‌زاده» تلفنی اقداماتی انجام دادم که مردم خیلی افراط نکنند و صدمه‌ای به ایشان نزنند. با آیت‌ا... «منتظری» هم در این خصوص صحبت کردم.معلوم شد که سپاه از خانهٔ ایشان حفاظت می‌کند. شب رونوشت تلگرافی که ایشان به «امام» مخابره و در آن، به نوعی استمداد کرده‌اند، رسید. خود را از جریان توطئه بری می‌دانند و از «امام» می‌خواهند که در این گونه امور قبلاً" از خود ایشان استفسار شود...

یکشنبه ۲۹ فروردین

... ساعت دو به دفتر آقای «خامنه‌ای» رفته و فیلم مصاحبهٔ «قطب‌زاده» را با ایشان

و «احمدآقا» دیدیم. به توطئهٔ قتل «امام» و مسئولان، براندازی حکومت و ارتباط با آقای «شریعتمداری»[۴] به وسیلهٔ («عبدالرّضا) حجازی» و («سیّدمهدی) مهدوی» و نیز درخواست اسلحه از فردی از حزب سوسیالیست فرانسه اعتراف کرده که قرار شد بخشی از مصاحبه پخش شود...

از کتاب «عبور از بحران»ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

«**صادق قطب زاده**»... در زمان حضور «حضرت امام» در پاریس با استفاده از سوابق و امکانات مبارزان خارج از کشور، برای نشر افکار «امام» تلاش می‌کرد. «قطب‌زاده» بعدها به اتّهام طرح کودتا بر علیه نظام جمهوری اسلامی، با همکاری عدّه‌ای از نزدیکان آقای «شریعتمداری» محاکمه و به اعدام محکوم شد.

از کتاب «پس از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۳۰ فروردین [۱۳۶۱]

... ظهر «احمدآقا» و («رضا) سیف اللّهی» رئیس اطّلاعات سپاه آمدند و گفتند، آقای «شریعتمداری» در مذاکره با سپاه قم به اطّلاع خود از قصد «قطب زاده» اعتراف کرده است. قرار شد که از سپاه تهران بروند و رسماً از ایشان بپرسند. می‌گفتند ظاهراً یک روحانی دیگر هم مطّلع بوده است...

پنج شنبه ۲ اردیبهشت

... مصاحبهٔ آقای («سیّد مهدی) مهدوی» یکی از متّهمان کودتا را گذاشتند؛ اعترافات مهمّی کرد و گفت، آقای «شریعتمداری» تأیید کرده است. آخر شب آقای («محمّد) موسوی خوئینی‌ها» برای مشورت درمورد پخش اسناد لانه جاسوسی علیه آقای «شریعتمداری» آمد..

شنبه ۴ اردیبهشت

... من پیشنهاد عفو متّهمان کودتا از جمله («صادق) قطب زاده» را دادم...

دوشنبه ۳ خرداد

... پیش از ظهر آقای «رضا» سیف‌اللّهی» مسئول اطّلاعات سپاه آمد و از ارتباط مجدّد آقای (سیّد «کاظم) شریعتمداری» با خارج (سخن گفت)...

پنجشنبه ۷ مرداد

... آقای «ری شهری» آمد و راجع به کیفیّت و زمان محاکمهٔ («صادق) قطب‌زاده» در این که علنی کامل باشد یا باکنترل، مشورت کرد. راجع به کیفیّت برخورد با آقای «شریعتمداری» نظرخواست و گفت که اخیراً پولی برای آقای («سیّد صادق) روحانی» فرستاده که بین طلاّب تقسیم کند...

دوشنبه ۱۸ خرداد

... آقای «ری‌شهری» دربارهٔ شروع محاکمهٔ آقای («صادق) قطب‌زاده» مشورت کرد. «امام» گفته‌اند که زودتر تعیین تکلیف شود. شخصی اطّلاع داد، شبکه‌ای را که می‌خواهد برای آزادی «قطب زاده» پول خرج کند، کشف کرده. او را به آقای «ری شهری» معرّفی کردم که رسیدگی نماید.

یکشنبه ۱۴ شهریور

... قسمتی از فیلم محاکمهٔ آقای («صادق) قطب زاده» و («محمّدجواد) مناقبی» و (سیّد «مهدی)مهدوی» و («عبدالرّضا)حجازی» و («احمد)عبّاسی» را دیدیم. برای مشورت و اظهارنظر در مورد اجازهٔ پخش آنها. آخر شب به مجلس رفتم و خوابیدم...

پنجشنبه ۲۵ شهریور

... «احمدآقا» و آقای «ری شهری» آمدند و خبر اعدام آقای «قطب زاده» که دیشب انجام شد- و نیز تماس با آقای «شریعتمداری» برای محکوم کردن ضدّانقلاب را دادند، **متأثّر شدم...**

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه‌نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن:

«اری بن مِناشه» از عناصر اطّلاعات ویژهٔ اسرائیلی در امور خرید و فروش سلاح‌های ساخت این کشور و قاچاق آن در منطقهٔ آمریکای لاتین و خاورمیانه بوده است.

بدلیل سابقهٔ کار جاسوسی در ایران زمان طاغوت، ازسوی مقامات رده بالای سیاسی رژیم اشغالگر فلسطین، جهت احیای بخشی از فعّالیّتهای معوّق «سرویس زیتون» مأمور به کار روی عناصری از جمهوری اسلامی **بویژه ستاد فرماندهی کلّ قوا در دوران «بنی‌صدر»** گردید.

«بن مناشه» مدّعی نقش آفرینی جدّی در **گروه ویژهٔ موسوم به «اورا»** (ora) که در این راستا توسّط او سازماندهی و هدایت می‌شده است، بوده و توضیح می‌دهد که «اورا» بر پایهٔ موافقت نامهٔ سرّی اگوست ۱۹۸۰ بین «مناخیم بگین» نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی و «ویلیام کیسی» مشاور عالی «رونالد ریگان» (و بعدها رئیس سیا) با همکاری عناصری از آمریکا و رژیم صهیونیستی اوج فعّالیّت خود را داشت.

این موافقت‌نامه هدف **ایجاد سرپلهای امنیّتی و اطّلاعاتی** را ـ که بدلیل سقوط نظام دست نشانده و مزدور «محمّدرضا پهلوی» در ایران و فرار ذلّت بار صهیونیستها ازکشورمان امکان فعّالیّتهای اصلی جاسوسی و تروریستی خود را از دست داده بود ـ تعقیب می‌نمود. تلاش در جهت تحقّق این هدف، تحت نظر **کمیتهٔ مشترک سیا و موساد** صورت می‌پذیرفت. بدین ترتیب که «دیوید کیمخی» به عنوان رئیس تول (Tevel) ـ یگان روابط خارجی موساد ـ و «رابرت گیتز» به عنوان نمایندهٔ ویژهٔ «ویلیام کیسی» سرپرستی کمیتهٔ مشترک را برعهده داشتند.

«بن مناشه» مدّعی است که عناصر «اورا» بواسطهٔ سابقهٔ دوستی قدیمی با برخی مسئولین وزارت دفاع وقت و ستاد فرماندهی کل و از طرف دیگر نیاز شدید نیروهای مسلّح ایران به قطعات یدکی و ابزار فنّی، با ایجاد تسهیلاتی هدایت شده در خرید این توانمندیهای نظامی، سعی در **رشد و ترقّی عناصر مورد نظر و گسترش شبکهٔ جنایتکار** خود داشتند. روند تحوّلات در کشورمان تحت نظر و رهبری مدبّرانه و

خالصانهٔ «حضرت امام» و آشکار شدن ماهیّت منافقانهٔ «بنی‌صدر» و وابستگانش روند رشد این **کانال سرپل‌سازی** را متوقّف نمود.

«اری بن مناشه» در اکتبر ۱۹۸۹ در آمریکا توسّط مقامات قضایی گمرک آمریکا بازداشت وپس از تهدید از سوی برخی مقامات قضایی و امنیّتی آمریکایی، اسرائیلی و مواجه شدن با تیم‌های تروریستی که اقدام به ترور ـ ناموفّق ـ او نمودند، پس از تقاضای مصونیّت، اقدام به ادای شهادت‌هایی نمود که موج پرسروصدایی در آمریکا، اروپا، آمریکای لاتین و خاورمیانه به پاگردانید.

کتاب معروفش که در این زمینه منتشر شده عنوان «سودهای جنگ»* [Profits of war] دارد. حسّاسیّت کتاب خاطرات فوق به دلیل طرح زوایای دیگر از عملیّاتهای معروف اطّلاعاتی اسرائیل در جهت تأمین منافع حزب جمهوریخواه آمریکا می‌باشد.

هر چند خاطرات و توضیحات او در برخی از مسائل، بویژه پیرامون طرفهای غیراسرائیلی دخیل در آن عملیّاتهای اطّلاعاتی، فاقد استناد و قوّت لازم است و با رجوع به اسناد غیرقابل انکار، تا حد زیادی اغراق آمیز و غلو شده می‌نماید، اما در بحث دخالت گروههای رقیب صهیونیست و مشخّصات افراد مرتبط با شخص او، قابل توجّه و تدقیق می‌باشد.

در ۲۸ نوامبر ۱۹۹۰ بدلیل همکاریهای گسترده با سیستم قضایی آمریکا و احتمالاً" هزینه‌های هنگفت پشت پرده، از اتّهامات اوّلیّه، تبرئه و آزاد شد، اما تحت مراقبت شدید امنیّتی به سر می‌برد....

---

* این‌کتاب از سوی یکی از عناصر محارب ضدّانقلاب («مسعود انصاری») با اضافه شدن توضیحات کذب و غیرکارشناسی درمقدّمه وتغییر نام‌اصلی، تحت‌عنوان«پول خون»به فارسی برگردانده و منتشر گردیده است.

از روزنامهٔ ژاپنی «یومیوری»ـ ۱۹۹۶/۱۱/۱۶*:

این گزارش جامع ۴۲ صفحه‌ای با عنوان «بحران گروگانگیری در ایران از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰» در ماه اکتبر ۱۹۸۰ [مهر ۱۳۵۹] توسّط وزارتخارجهٔ ایالات متّحده تهیّه شد... در این زمان گویا **آمریکا همواره از طریق بیش از ۱۵ میانجی** با مسئولانی از دولت ایران رابطه داشت. آقای «هاشمی» پزشک ایرانی مقیم انگلستان، یکی از آنها بود. وی در پروندهٔ محرمانهٔ دولت آمریکا به عنوان «مشاور مدنی» فرماندهٔ نیروی دریایی ایران معرّفی شده است. از اواخر سال ۷۹ تا اوایل سال ۸۰ [میلادی] او در آمریکا مخفیانه با «پرکتو» رئیس ادارهٔ ایران در وزارتخارجهٔ آمریکا و «سوندارس» مشاور معاون وزارتخارجهٔ آمریکا و مسئول منطقهٔ خاورمیانه و آسیای جنوبی، ملاقات داشت و اطّلاعات مهمّی را به دولت آمریکا ارائه داد...

«هاشمی» پیشنهاد می‌کرد که دولت آمریکا باید مستقیماً با «امام خمینی» مذاکره کند [و نه اعضای دولت یا شورای انقلاب]. «هاشمی» همچنین با اشاره به کمبود لوازم یدکی هواپیماها، ماشین‌آلات و سلاحها و این مطلب، که ظرفیّت کار نیروی هوایی به ۲۵٪ و نیروی زمینی به ۴۰٪ کاهش یافته است، می‌خواست که به عرضهٔ لوازم یدکی از سوی آمریکا به ایران اهمّیّت داده شود....

دولت آمریکا همچنین با «بورگه» (وکیل فرانسوی) و «ویلالون» تاجر آرژانتینی که از دوستان صمیمی «قطب زاده» وزیر خارجهٔ ایران بودند، مجموعاً شصت ساعت مذاکره در لندن، واشنگتن، پاریس و سوئیس انجام دادند.

از هفته‌نامهٔ آمریکایی تایم** ـ ۱۹۸۳/۷/۲۵:

مغازه‌ای که در استانفورد (Stanford) [در کانکتیکات Connecticut] قرار داشت، توسّط «بالانیان هاشمی» تاجر ثروتمند [فرش] ایرانی که پس از سقوط «شاه»

---

* چهارمین قسمت از مقالهٔ بررسی اسناد محرمانهٔ دولت آمریکا.

** مقالهٔ «توماس سانکتن» (Thomas A.Sancton) مستقر در پاریس، «جاناتان بیتی» (Jonathan Beaty) و «راجی صمغ‌آبادی» (Raji Samghabadi) مستقر در نیویورک؛ و نویسندهٔ متن: اد ماگنوسن (Ed Magnuson).

از کشورش فرار کرده بود، در سال ۱۹۸۰ افتتاح شد. هر چند او مغضوب ملاّها [روحانیون انقلابی ایران] واقع شده بود، لیکن تردیدی در بدست آوردن پول از انقلاب به خود راه نمی‌داد. حتّی پس از آنکه گروهی از دانشجویان، سفارت [جاسوسخانهٔ] آمریکا را به اشغال خود درآوردند، «هاشمی» مشغول فروش سلاحهای آمریکایی به ایران بود. اینک وی عملیّات فروش سلاحها را از لندن هدایت می‌کند...

خبرنگار تایم شواهدی در دست دارد که صدها سند توسّط «کارلوس وی ییرا دی ملّو»* تاجر بین‌المللی اسلحه تهیّه شده است. وی با «هاشمی» تاجر فرش همکاری داشت...

انبار عظیم تسلیحات پیشرفتهٔ آمریکایی از جمله ۸۰ جنگندهٔ اف ۱۴ که آنقدر پیشرفته بود که به هیچ کشور دیگری فروخته نشده بود، پس از سقوط رژیم «شاه» در فوریه ۱۹۷۹ بدست دولت انقلابی «آیت‌الله [امام خمینی»] افتاد. دولت «کارتر» برای بسط روابط با دولت میانه‌رو «مهدی بازرگان»** و نیروهای مسلّح، مذاکرت سرّی با تهران انجام داد و چهارچوبی برای تحویل آتی بخش اعظم ۵ میلیارد دلار تسلیحات نظامی سفارش «شاه» تعیین گردید. خبرنگار تایم کسب اطّلاع کرده است که مستشاران نظامی آمریکا در تابستان ۱۹۷۹ [۱۳۵۸] مخفیانه به ایران سفر کردند و دو موشک ضدّ هواپیمای «هاوک»(Hawk) را برای نیروی هوایی ایران، مورد آزمایش قرار داده و آتش کردند.

«زبیگنیو برژینسکی»(Zbignieu Brzezinski) مشاور سابق امنیّت ملّی در خاطرات خود که اخیراً منتشر کرد، اذعان دارد که (حتّی پس ازواقعهٔ تسخیر سفارت [لانه جاسوسی] آمریکا درتهران) دولت «کارتر» پیشنهاد فروش مخفیانهٔ قطعات یدکی به ایران را کرد تا در مقابل، آزادی گروگانها را بدست آورد. وی نوشته است: «ما

---

* Carlos Vieira de Mello.

** Mehdi Bazargan.

با کمال تأسّف کسب اطّلاع کردیم که اسرائیل قطعات یدکی آمریکایی را از طرق مخفی به [برخی] ایرانیان می‌فروشد.»

براساس مدارکی که خبرنگار تایم مشاهده کرده است، اسرائیل بیشتر معاملات را از طریق «فرخ عزیزی» (Faroukh Azzizi) تاجر ایرانی سلاح ساکن در آتن انجام داده است.

«سیروس» (Cyrus)، برادر «هاشمی» نیز هزینه‌های شرکت «زومر فلای»(Zoomer Fly Ltd) را که دفتر آن در لندن است، تأمین کرد...

براساس اظهارت «آقای ملّو» که یک شهروند برزیلی است و رئیس «شرکت آر.آر.سی» بشمار می‌رود، تجهیزاتی شامل رادار، قطعات فرستنده و وسایل ناوبری، مستقیماً به نیروی هوایی ارسال شد.

«آقای ملّو» و «هاشمی» از جانب سازمانهای فدرال آمریکا، به سبب معاملهٔ سلاح، تحت بازجویی قرار دارند...

از فصل یازدهم کتاب «پول خون» ـ نوشتهٔ «اری بن مناشه»:*

«سیروس هاشمی»، یکی از سه برادری بود که در سال ۱۹۸۰، پرزیدنت «کارتر» فکر کرده بود که آنها در ایران دارای نفوذ کافی برای آزادی گروگانهای آمریکایی بودند... کارگزاران گمرکی آمریکا شروع به بازجویی از برادران «هاشمی» کردند. سرانجام در سال ۱۹۸۴ با استناد به قانون کنترل صدور جنگ افزار، به اتّهام فروش جنگ افزار غیرقانونی، برای آنها، کیفرخواست تنظیم شد. «سیروس» و برادرش «جمشید» از موضوع تنظیم کیفرخواست آگاه شدند و پس از دستگیری، از آمریکا خارج شدند. ولی برادر کوچکترشان «رضا هاشمی» دستگیر گردید. به تعبیری می‌توان گفت که «رضا» در واقع به حالت گروگان درآمد. برادران بزرگترش، «الیوت

* Ari Ben- Menashe.

ریچاردسون» (Elliot Richardson) را به عنوان وکیل مدافع خود گزینش کردند و با کارگزاران رسمی آمریکایی وارد گفتگو شدند.

...«ریچاردسون» که وکیلی شرافتمند می‌باشد، پس از اینکه آگاهی حاصل کرد که برادران «هاشمی» با کارگزاران گمرکی آمریکا موافقت نامه‌ای امضاء کرده‌اند تا بر ضدّ جامعهٔ ایرانیان خارج از کشور در اروپا و آمریکا جاسوسی کنند، خود را از پروندهٔ آنها کنار کشید. زیرا او میل نداشت، با پرونده‌ای که موافقت نامهٔ کارگزاران گمرکی آمریکا جزئی از آن را تشکیل می‌دهد، خود را درگیر کند. در حالیکه «سیروس» با امضای موافقت نامهٔ مذکور، خود را با کارگزاران گمرکی آمریکا درگیر کرده و «نورث»* نیز کمر به انتقام از کارگزاران اطّلاعاتی اسرائیلی [گروه «اورا»] بسته بود، افراد King and Romeo با [«سیروس»] هاشمی» تماس حاصل کردند و به ابتکار یک طرح غیرقانونی پرداختند. در این طرح «سیروس هاشمی»، هم نقش طعمه را بازی می‌کرد و هم تله را. «هاشمی» موافقت کرد که تلفنش با گذاشتن دستگاههای صداگیری در اختیار و زیر کنترل کارگزاران گمرکی قرار بگیرد و بدنش نیز برای ضبط تماس‌هایش با دیگران سیم‌کشی شود. سپس کارگزاران گمرکی آمریکا از بانک شیمیایی نیویورک خواستند که به طور دروغی تأیید کند که «سیروس هاشمی» در آن بانک دارای یک بیلیون دلار موجودی به نام خود می‌باشد.

نقشه، این طور برنامه‌ریزی شده بود که «سیروس هاشمی» هر چه بیشتر با کارگزارانی که درگیر فروش جنگ افزار به ایران بودند، تماس حاصل کند و به آنها بگوید که حکومت جمهوری اسلامی ایران، مبلغ یک بیلیون دلار پول برای خرید جنگ‌افزار، در اختیار او قرار داده و او قصد دارد از هر کسی که توانایی فروش جنگ‌افزار دارد، برای ایران تسلیحات نظامی خریداری کند. به «سیروس هاشمی» آموزش داده شده بود که هنگام گفتگو با قربانیان خود، با روش وشرایط مثبت درباره

---

* «الیور نورث» به اصطلاح کارشناس ضدّ تروریسم در شورای امنیّت ملّی آمریکا. در فصلهای بعدی، بیشتر با او آشنا خواهیم شد.

داد و ستد جنگ افزار سخن گوید. بطور طبیعی هرکسی که در این زمینه با «سیروس هاشمی» وارد گفتگو می‌شد، صدایش در نوارهای تلفنی و نیز نوارهایی که در بدن وی کارگذاشته شده بود، ضبط می‌گردید و مقامات آمریکایی بی‌درنگ او را دستگیر می‌کردند... بسیاری از قربانیان تله‌اندازی «سیروس هاشمی» به نیویورک آمدند و دستگیر شدند... روز ۲۲ آوریل ۱۹۸۶ ... [«رادولف]گیلیانی» [Radolph Giuliani] دادستان بخش جنوبی نیویورک و «ویلیام ون راب» (William von Raab) رئیس گمرک در یک گفتگوی مشترک تلویزیونی شرکت کردند و به دنیا اعلام داشتند که کارگزاران خدمات گمرکی، با همکاری مقامات حکومتی بخش جنوبی نیویورک موفّق شده‌اند، گروه بزرگی از تروریستها ـ «سوداگران مرگ» ـ راکه در صدد فروش یک بیلیون دلار جنگ افزار به ایران بوده‌اند، دستگیر کنند. به راستی این افرادی مانند «گیلیانی»، «ون راب» و «الیور نورث» و همکارانشان بودند که به آفرینش آن جرم دست زده و می‌خواستند، افرادی راکه در تله انداخته بودند، تحویل دادرسی دهند.... به منظور آزاد کردن افرادی که در رویداد تله اندازی «سیروس هاشمی» زندانی شده بودند، ما تصمیم گرفتیم، خود «هاشمی» راکه بعد ازکامیابی عملیّات تله‌اندازی بین مانهاتان (نیویورک) و لندن رفت و آمد می‌کرد؛ هدف قرار دهیم. به این منظور من [«اری بن مناشه»] به لندن پروازکردم و به آپارتمان «هاشمی» تلفن کردم. او موافقت کرد که درکافه Lindy در خیابان «ریجنت» Regent با من دیدار کند...

«سیروس هاشمی» با نگرانی و پریشان فکری کافه را ترک کرد و به سوی آپارتمانش رهسپار شد. او نمی‌دانست که در آن لحظه، زیر مراقبت قرارگرفت و تلفن‌هایش به وسیلهٔ کارگزاران «مُساد» [موساد] در لندن نوارگذاری شدند.

... مسافرت من به لندن بی‌نتیجه نبود. «سیروس هاشمی» به دفتر دادستان بخش جنوبی نیویورک تلفن کرد و به آنها اظهار داشت، بدون توجّه به هر عملی که آنها ممکن است بر ضدّ وی انجام دهند، او تصمیم گرفته است، از شهادت در دادگاه بر ضدّ افراد دستگیر شده، خودداری کند. چند روز بعد با کمال شگفتی، «سیروس

هاشمی» به **وضع مرموزی** در آپارتمانش در لندن جان سپرد. ولی چون او **زیر مراقبت سازمان اطّلاعاتی اسرائیل** قرار داشت، ما می‌دانستیم آخرین نفری که از آپارتمان «سیروس هاشمی» خارج شده «جوکینگ» (Joe King)، یکی از افسران گمرک آمریکا بوده که در «مرکز استراتژیکی مرکز تجارت جهانی» در مانهاتان نیویورک کار می‌کرده است.

سبب مرگ «هاشمی»، ابتلای ناگهانی به یک نوع بیماری حادّ خون اعلام گردید. پس از مرگ «سیروس هاشمی» جسد او با شتاب در حضور یکی از کارکنان رسمی گمرک آمریکا کالبد شکافی شد. برپایهٔ گزارشهای کارگزاران اطّلاعاتی اسرائیل یگانه مورد غیر عادی که در هنگام کالبد شکافی «سیروس هاشمی» مشاهده شد، وجودسوراخهای سوزن روی پیوندگاههای آرنج او بوده است. همچنین شعبه «مُساد» لندن نوارهایی از گفتگوهای تلفنی «سیروس هاشمی» با مقامات حکومتی بخش جنوبی نیویورک، از جمله معاون دادستان آن بخش به نام «رابرت حمل» (Robert Hamel) در اختیار داشت. گفتگوهایی که در نوارهای مذکور ضبط شده بود، نشان می‌داد که «سیروس هاشمی» با اربابانش گفت و شنودهای اختلاف آمیزی انجام داده است. ما به این نتیجه رسیدیم که شخصی تصمیم گرفته است، بهتر است «سیروس هاشمی» قربانی یک مرگ مرموز بشود، تا اینکه او در مرکز یک رسوایی همگانی قرار بگیرد و اعلام کند که او حاضر به شهادت در دادگاه نیست.

بدیهی است که بیماری Leukemia هیچگاه بطور ناگهانی ایجاد نمی‌شود. بلکه ظرف سالهای دراز گریبانگیر بیمار می‌شود. از طرف دیگر «سیروس هاشمی» چند روز پیش از مرگ، از تندرستی کامل برخوردار بوده و حتّی در لندن در کمال تندرستی، تنیس بازی کرده بود...

از روزنامهٔ «آریا» ـ شنبه ۱۳۷۸/۳/۸:

«داریوش هاشمی» فرزند «جمشید هاشمی» مطلب منتشر شده از سوی «گاردین»

مبنی بر **جاسوسی** پدر وی برای **سازمان اطّلاعات خارجی** انگلیس (ام.آی.۶) که در تاریخ ۱۹ بهمن سال گذشته در این ستون به چاپ رسید، را تکذیب کرد.

وی درنامه‌ای به روزنامهٔ «آریا» نوشت:... چنانچه «جمشید هاشمی» بر علیه ایران، برای «ام.آی.۶» انگلیس جاسوسی می‌کرد، هیچگاه دولت انگلیس وی را به مدّت دو سال زندانی نمی‌کرد، بلکه به او جایزه هم می‌داد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «شهید محمّد منتظری» در مجلس شورای اسلامی:

... الان هم مطرح است و این شوخی نیست که اسناد محرمانهٔ نخست وزیری در «میزان»** باشد و بعد بخواهند و بروند اسناد را بگیرند. بعد هیاهو در بیاورند که آقا، «میزان» را اشغال کرده‌اند.

اسناد محرمانهٔ نخست‌وزیری در روزنامهٔ «میزان» چه کاری دارد؟ از آن طرف دفتری هست به نام **دفتر انقلاب** که قبلاً" بوده است و هنوز هم هست. اسناد وزارت خارجه را دو ماشین بزرگ، اواخر عمر آقای «قطب‌زاده» با تصویب آقای رئیس جمهور، از وزارت امور خارجه، خارج کردند و بعد با فشار آقای «رجایی» (نخست وزیر) برگردانده شد و بیش از دویست پرونده هم غیب شده است.من سؤال می‌کنم که این دویست پرونده چه بوده است؟ غیبش زده است؟ و از این مسائل در کشور بسیار می‌گذرد و الان ما براساس فرمودهٔ «امام» نمی‌توانیم، هر چیزی را بگوئیم. (یکی از نمایندگان: به «ریگان»). امّا تا زمانی که خون در رگ و پی ماهست، خواهیم گفت.

... این کشور را از شرّ این مسائل نجات می‌دهیم. یک مثال دیگر برای شما بزنم. آقایان **ساواک** یا **رکن دوّم ارتش** یا **ژاندارمری** را در سپاه و در نخست‌وزیری و در

---

* یکشنبه ۱۳۶۰/۲/۲۷. جلسهٔ مجلس روزپنج‌شنبه ۱۳۶۰/۲/۲۴ بوده است.

** روزنامه وابسته به «بنی‌صدر» و «منافقین» و...

وزارت امور خارجه جای (می‌دهند) **الان این کار بدست یک جناحی در داخل کشور صورت می‌گیرد** و ما از «امام» هم پرسیدیم. از «امام» سؤال شده است و «امام» هم فرموده‌اند من چنین چیزی نگفته‌ام که افراد این شکلی را برگردانند. ولی دارند به اسم جنگ، آقای «بنی‌صدر» و امثال جناحی که در اطرافشان هستند، دارند این نوع افراد را برمی‌گردانند. به دادکشور برسید. من در آینده مسائلی بیشتر از این می‌گویم. چه فرقی می‌کرد؟ درمورد ساواک کسی را که فرض کنید، فقط چایی می‌داده است [مأمور ردهٔ پایینی ساواک بوده است] اینقدر او را بدبخت کرده‌ایم. [مهندس «بازرگان» با قطع حرف او:] (این مسائل چه ربطی به دفاع از خودت دارد؟) (همهمهٔ نمایندگان)

«منتظری» گفت: آقا الان دارند **عناصر تصفیه شده‌ای** را که در رکن دو بوده‌اند، و الان اداره دوّم، دارند اشخاص بسیار حسّاس را دوباره به ارتش برمی‌گردانند در همان رکن دو. مثل این است که بیائیم و رؤسای ساواک را که در گذشته مسئولیّت داشته‌اند بیاوریم سرکار...

اینها را می‌گویم برای اینکه ثابت کنم که دیوانه نیستم... اینها مسائلی است که می‌گویم تا نمایندگان در جریان باشند و فکری به حال این امّت بکنند... مسائلی که در کشور می‌گذرد، چه در ارتش، چه در صحنهٔ سیاست، چه درمحاکمهٔ «عبّاس امیرانتظام» و چه در رابطه با مجاهدین خلق و امثال گروههای ضدّانقلاب که من از آقای «موسوی اردبیلی» که یکی ازخواهرزاده‌هایش به شهادت رسید و یکیشان هم مفقود شده است، می‌خواهم که یک قدری با قاطعیّت، عناصر ضدّ انقلاب را تحت پیگرد قرار دهند.

در آینده هم مسائل را می‌گویم. حالا شما می‌خواهید بگویید دیوانه یا ضعف اعصاب...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ مصاحبهٔ «بهزاد نبوی»* :

... دو روز قبل، شخصی در حالیکه از وزارتخانه خارج می‌شده است یک مجموعه اسناد سرّی و طبقه‌بندی شده را با کیف خود حمل می‌کرده که در اثر تحقیقات بعمل آمده، اسم این شخص آقای «فضلی نژاد» است که از دفتر ریاست جمهوری حکم داشت. ولی چون حکم خود را نشان نداده، اطّلاعیّه‌ای که وزارتخارجه داده بود، اشاره‌ای به این حکم نداشت. ولی بعداً با اطّلاعیّه‌ای که دفتر ریاست جمهوری داده، معلوم شد که با دفتر ریاست جمهوری ارتباط داشته است که با شخصی بنام «اسماعیل ناطقی» که یکی از مدیرکلهای وزارت خارجه است، ارتباط داشته و اسناد را از وزارت خارجه بیرون آورده است. از جملهٔ این اسناد که خیلی مهم است یکی پروندهٔ شخصی بنام «کاظم رجوی» است در ارتباط با رژیم سابق و ساواک بوده و در این رابطه، مستمرّی می‌گرفته است و عجیب آن است که درموارد دیگر، اکثراً فتوکپی پرونده‌ها برده شده امّا درمورد این، پروندهٔ این فرد و دفتر ریاست جمهوری عنوان نشده بود، به این دلیل بود که مسئله از نظر مقامات مسئول روشن نبود و بعد از روشن شدن، البته چیزی از جرم این افراد کاسته نمی‌شود، چراکه اوّلاً **کانال ارتباطی** ایشان درست نبوده و **اگر ریاست جمهوری نیازی** به سندی **داشته باشند**، مستقیماً با نخست‌وزیری تماس می‌گیرند و **نخست‌وزیری** سند را در اختیار ایشان قرار می‌دهد. نه اینکه سلسله مراتب رعایت نشود. با یک مدیرکلّ وزارتخارجه ارتباط گرفته شود و اسنادی که به هیچ دلیل معلوم نیست، که چرا از وزارت خارجه خارج وتوسّط مدیرکل در اختیار فرد گذارده شده است و خود ایشان در اعترافات گفته‌اند که از وزارتخانه‌های دیگر هم اسنادی را خارج کرده‌اند و فعلاً تحقیقات در این زمینه ادامه دارد...

---

* سخنگوی دولت وقت ـ پنج شنبه ۱۳۶۰/۲/۳۱.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ مصاحبه با «هاشمی رفسنجانی»:*

سؤال) با توجّه به اینکه طبق قانون اساسی نمایندگان مجلس می‌توانند بر تمام امور مملکتی نظارت داشته باشند، چرا تا به حال دربارهٔ خروج اسناد هنگام تشکیل کنفرانس بررسی جنایات آمریکا در ایران و همچنین خروج اسناد بوسیلهٔ آقای «فضلی‌نژاد» و همچنین خروج اسناد در پایان وزارت وزیر خارجهٔ سابق انجام گرفته، اقدامی نشده است و اگر شما در جریان هستید، نتیجه را بگویید:

[«هاشمی»:] البتّه در مجلس، این مسئله به طور جدّی مطرح است و بعضی از نمایندگان هم اخطار کرده‌اند و گفته‌اند، کمیسیونهای مربوطه دنبال این کار خواهند رفت و من فکر می‌کنم آنها نماینده‌ای تعیین می‌کنند برای اینکه این جریانها را تعقیب کنند و بروند درمتن جریانات و ببینند عوامل این دزدیها وغارت سرمایه‌های عظیم اطّلاعاتی کشور که در این پرونده‌ها هست که ثروت اداری ماست و واقعاً تجربهٔ گذشته است و محصول یک مجموعه تحقیقات است که اینها را **نباید اجازه بدهیم به این آسانی ازدست برود**... ما به هرحال ازکسانی که دست اندرکار تعقیب این جریان هستند، حالا چه شورایعالی قضائی یا سایر ارگانها و خود دولت و یا وزارتخانه‌هایی که این دزدیها آنجا واقع شده، از اینها خواهیم خواست که مجلس را کاملاً در جزئیّات آنچه گذشته، بگذارند...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ پنج شنبه ۱۳۶۰/۲/۳۱:

مهندس «بهزاد نبوی» در پاسخ به این سؤال که: در رابطه با این قسمت از سخنان نمایندهٔ نجف آباد که در مجلس شورای اسلامی که گفته است: «دفتری هست بنام دفتر انقلاب که اسناد وزارتخارجه را با دوماشین بزرگ از وزارتخارجه «در زمان وزیر خارجهٔ سابق» خارج کرده‌اند و بعد هم که با فشار آقای «رجایی» برگردانده شده،

* دوشنبه ۱۳۶۰/۲/۲.

۲۰۰ پرونده از آن کم شده است» اظهار داشت:

«بله چنین مسئله‌ای واقعیّت دارد و یک سری اسناد به مناسبت برگزاری کنفرانس بررسی جنایات آمریکا از وزارت خارجه بیرون برده شده است(حدود دو کامیون) که آخرین مقرّ این اسناد در نخست‌وزیری، در قسمت دفتر امور انقلاب بود، که این دفتر امور انقلاب، زیر نظر آقای مهندس «چمران» اداره می‌شده و بعداً که ایشان رفتند و **معاون تحقیقات و اطّلاعات آقای «رجایی»** [**«خسرو تهرانی»**] مسئولیّت این دفتر را به عهده گرفتند، اصل این اسناد تحویل داده نشد. این اسناد در یک اطاق دربسته بود و **معاون تحقیقاتی آقای «رجایی»** عیناً اینها را به وزارت خارجه منتقل کرد و ظاهراً آن طور که گفته می‌شود ۲۰۰ سند یا تعدادی بیشتری یا کمتر از این سندها نیست که مشغول بررسی هستند که هر وقت نتیجه بررسی‌ها مشخّص شود، به اطّلاع عموم خواهد رسید. ولی شخص بخصوصی را فعلاً نتوانسته مشخّص کند...»

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۳/۱۲:

مهندس «نبوی» همچنین در مورد شخصی که اسناد وزارت خارجه را به خارج از وزارتخارجه خارج می‌کرده است، گفت: «اگر اودستگیرنمی‌شد، کارش را انجام داده بود و در خیلی از وزارتخانه‌ها این کار راکرده بود. **پنج هزار پرونده از افراد** را از محلّ اداره پاکسازی شورای انقلاب در خیابان «سمیّه» نقل و انتقال دادند و ما تعداد کمی از آنها را توانستیم تحویل بگیریم.»...

از کتاب «جنگجویان اسلام»، ـ تحقیقات «کنت کاتزمن»:

«بهزاد نبوی» بنیانگذار **سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی**، در بحران گروگانگیری یک مهرهٔ کلیدی بود. بیوگرافی «نبوی» نشان می‌دهد که بسیاری از **دانشجویان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی** دنباله‌روی «نبوی» بودند. این مسئله، انتصاب او در

اواخر سال ۱۹۸۰ به سمت **سرپرست هیئت مذاکره کنندهٔ ایران** در **بحران گروگانگیری** را توجیه می‌کند.

«نبوی» به عنوان بنیانگذار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و یک مهرهٔ عمده در جناح نظامی غیر روحانی رژیم، که دانشجویان آشکارا به آن تعلّق داشتند، یک مقام دولت بود که برای تضمین **تمکین دانشجویان** به مفادّ یک معامله برای آزادی گروگانها، از اعتبار کافی برخوردار بود... اگر چه اشغال سفارت، دستور کار سیاسی و تندروانهٔ «نبوی» را به پیش برد، او به دلیل اینکه یک مقام رسمی دولتی بوده و با «رجایی» نخست وزیر، ارتباط تنگاتنگ برقرار داشت، برای آمریکا بعنوان طرف ایرانی مذاکرات معتبر بود[!] «رجایی» با روحانیون حزب جمهوری اسلامی و به این ترتیب با [«امام] خمینی [قدّس سرّه»] کاملا" مرتبط بود...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «شهید محمّدجواد باهنر»:(۵)

مسئلهٔ [عودت گروگانها] خیلی هم دیر شده بود. «امام» حدود ۵ ماه قبل مسئلهٔ گروگانها را به مجلس واگذار کرده بودند و واگذاری سرنوشت این جاسوسان به مجلس، به آن معنی نبود که به طول بیانجامد و بعد از تصمیم، مجلس موظّف شد که تصمیمات متّخذه را اجرا کند و در حدود ۷۰ روز هم مشغول این کار بوده است.

آقای دکتر «باهنر» در پاسخ به این سؤال که آیا دولت آمریکا التزامی هم در مورد اجرای تعهّدات خود، نزد کشور الجزایر گذاشته یا خیر؟ اظهار داشت:

آمریکا بیانیّه دولت الجزایر را که اجرای تعهّدات در مقابل ایران می‌باشد، امضاء کرد، و در سطح بین‌المللی هم پخش شده است و این **تعهّدات آمریکاست**. حال اگر این تبادل قراردادها عملی نشود، ما هیچ رابطهٔ اقتصادی، بازرگانی، سیاسی در سطح دنیا را نمی‌توانیم روی آنها حساب کنیم. قراردادی امضاء شده است و کشور ثالثی

* دوشنبه ۱۳۵۹/۱۱/۱۳.

هم در جریان کامل آن می‌باشد...

حدود ۵ میلیارد دلار از دارائیهای آمریکا نزد ما بود. عدّه‌ای اظهار می‌دارند که ما می‌بایستی این مبلغ را برای تضمین در برابر تعهّدات آمریکا، نزد دولت می‌گذاشتیم، در صورتی که آمریکا حدود ۲۰٪ **سود می‌خواست** و ما هم قادر به پرداخت چنین سودی نبودیم و کّلا" حدود ۸ میلیارد تا آخرین لحظات قبل از نقل و انتقالات حاصل شد که حدود ۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار پولی که دارائیهای ما نزد آمریکا بود، بخاطر اینکه دادگاههای آمریکاهنوز تصمیمی روی آنها نگرفته بودند، بهار آینده این پولها آزاد می‌شود وبقیّهٔ پول هم که از نظر دولت حدس زده می‌شد، حدود چهار میلیارد می‌باشد که دولت آمریکا ادّعا می‌کرد یک میلیارد بیشتر نیست و رسیدگی به این مسئله هم به عهدهٔ دولت الجزایر گذاشته شد که رسیدگی کند. حالا هم همان ۱۴ میلیارد است که حدود ۵ میلیارد بدهی بوده که برگردانده شده و حدود ۳ میلیارد هم گرفته شده و بقیّه هم در حال بررسی است.

از کتاب «گزارش سفر» ـ روابط عمومی نخست‌وزیری:*

آقای «رجایی»، نخست وزیر... عصر روز پنجشنبه بیست و پنجم مهرماه ۵۹ از مناطق جنگی با هواپیما وارد فرودگاه مهرآباد شدند و پس از انجام مصاحبهٔ مطبوعاتی در فرودگاه، در رأس هیئتی مرکّب از برادران: «بهزاد نبوی» وزیر مشاور در امور اجرایی، «گودرز افتخار [جهرمی»] عضو شورای نگهبان، یک نفر از وزارت خارجه، ۳ نفر از دفتر نخست‌وزیر و چهار نفر خبرنگار و فیلمبردار از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و خبرگزاری پارس،عازم نیویورک شده، پس از ۱۳ ساعت پرواز... وارد آن شهر شدند و در فرودگاه نیویورک مورد استقبال برادران: «شمس اردکانی» و «شمیرانی» و همچنین سفیر الجزایر در آمریکا قرار گرفتند... پس از پایان

---

* آذر ماه ۱۳۵۹.

ملاقات آقای «رجایی» با «کورت والدهایم»، آقای «رجایی» به محلّ تشکیل اجلاس شورای امنیّت آمدند... و سخنان خود را... آغاز نمود:

... «صدّام» مزدور استکبار جهانی با اعتراف به اینکه آغازگر حملهٔ نظامی به تمامیّت ارضی جمهوری اسلامی ایران بوده است، عدم اجرای مفادّ عهدنامه وموافقتنامه‌های سال ۱۹۷۵ را بهانهٔ این تجاوز آشکار عنوان کرده است.

لازم به توضیح است که بدنبال توافق طرفین در الجزایر به هنگام تشکیل کنفرانس کشورهای صادر کنندهٔ نفت درتاریخ ۴ تا ۶ مارس ۱۹۷۵ عهدنامهٔ مربوط به مرز کشوری و حسن همجواری و ۳ پروتکل ضمیمهٔ آن در تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ و چهار موافقتنامهٔ اضافی و تکمیلی دیگر در تاریخ ۲۶ دسامبر همان سال و همچنین سندی بعنوان فیصلهٔ قطعی جامع کلیّهٔ مطالبات و مسائل معلّق در همین تاریخ و به هنگام مبادلهٔ **اسناد تصویب معاهدات بین ایران و عراق** به امضاء رسید و کلیّهٔ معاهدات و اسناد تحت شماره ۱۴۹۰۶ در دبیرخانهٔ سازمان ملل متّحد ثبت گردیده است. این اسناد گویای این حقیقتند، که رژیم خودکامهٔ عراق کوچکترین دعوی و حقّ ضایع شده‌ای برای خود قائل نبوده و کلیّهٔ دعاوی خویش را خاتمه یافته پذیرفته است.

مستضعفین جهان باید بدانند که رژیم جمهوری اسلامی ایران از آغاز پیروزی انقلاب با وجودی که می‌توانست درخواست تجدیدنظر در کلیّهٔ معاهدات خود بنماید، ولی هرگز کوچکترین تخلّفی ازمقرّرات عهدنامهٔ مذکور نکرده وجالب اینجاست که تخلّف ونقض معاهده از جانب کسانی صورت می‌گیرد که در زمان تنظیم عهدنامه نیز بر ملّت مظلوم عراق حکمرانی می‌کرده‌اند و امضاهایشان در زیرعهدنامه‌ها موجود است وبعلاوه این تخلّف و نقض معاهده، در حالی است که درعهدنامه‌ها، نحوهٔ رسیدگی به اختلافات حاصله پیش‌بینی شده است...

ـ چگونه است که رژیم بعث عراق به فرض داشتن اختلافات ارضی با ایران بجای مطرح کردن آن با **الجزایر**، که طبق معاهدات فیمابین، حکَم بوده است، به حملهٔ ناگهانی هوایی، دریایی و زمینی به حریم جمهوری اسلامی ایران دست می‌زند؟

ـ چگونه است که تجاوز رژیم بعث عراق از حدّ «تصمیمات مرزی» ادّعایی گذشته وبه تلاش برای اشغال ایالات ما خصوصاً **استان نفت خیز خوزستان** منجر می‌شود؟

ـ چگونه است که همزمان با این تهاجم، **همهٔ ضدّ انقلابیّون فراری** را درکشور خود پناه داده و به آنها امکان فعّالیّت علیه جمهوری اسلامی را می‌دهد؟

ـ چگونه است که همزمان با حملهٔ «صدام» به خاک ایران، آمریکا آن را بفال نیک درجهت آزادی جاسوسان گروگان می‌گیرد؟

ـ چگونه است که حملهٔ عراق، درست همزمان با خاموش شدن آخرین شعله‌های تجزیه طلبی درکردستان و استقرار آخرین نهاد جمهوری اسلامی یعنی تشکیل **دولت** صورت می‌گیرد؟...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ حرفهای «بهزاد نبوی»:

سؤال) ایالات متّحده خواستار تشکیل یک هیئت بین‌المللی برای رسیدگی به چهار شرط ایران در قبال گروگانهاست. آیا ایران با تشکیل این هیئت موافق است؟

[«بهزاد»:] ما **مجری مصوّبات مجلس** هستیم. مجلس، ۴ شرط تصویب کرده و خواسته به آمریکا اعلام کنیم و ما هم از طریق سفارت الجزایر در آمریکا شروط را به دولت آمریکا اعلام کردیم.

دولت آمریکا پاسخهایی داد به ماکه در آن پاسخها شروط ما را نه پذیرفته بود و نه رد کرده بود. و این مسئله از نظر ما به عنوان مسئولین قوّهٔ مجریّه قابل پاسخ نبود.

ما پیغام دادیم این پاسخها نارسا است و هر چه زودتر جواب مثبت یا منفی بدهند و گفتیم اگر پاسخ به موقع نرسد، ما مجبوریم به وظایف قانونی خود عمل کنیم.

---

* شنبه ۱۳۵۹/۹/۱۵.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «بهزاد نبوی»:

سؤال): آیا تقارن آخرین روز حکومت «کارتر» با آزادی گروگانها، امری تصادفی است؟

[جواب «بهزاد»:] **اصلاً اینطورنیست.** مابارها اعلام کرده‌ایم؛ توی مجلس هم گفتیم. ما قصدمان این است که در دوران حکومت «کارتر» براساس مصوّبهٔ مجلس، گروگانها آزاد بشوند یا اینکه حتماً به محکمه بروند. اینرا ترتیباتش را هم داده بودیم و من اینجا برایتان افشا می‌کنم. ما تحلیل می‌کردیم که وقتی «ریگان» بیاید روی کار، سه جور می‌تواند موضع بگیرد. البته این تحلیل را چند وقت قبل می‌کردیم. یعنی «ریگان» یا می‌تواند تقاضای ادامهٔ مذاکرات بدهد، یا می‌تواند مسئله را راکد بگذارد، یا اینکه برخورد تهاجمی بگیرد. نظیر همان به اصطلاح چیزی که در مبارزهٔ انتخاباتیش در نظر گرفته بود. ما در هر سه صورت هم فکر می‌کردیم که پیش از اینکه «ریگان» قدرت را بدست بگیرد، ما بایستی موضع‌گیری جدیدمان را در مقابل دولت آمریکا بگیریم. تصمیمان این بود که اگر در این سه روز، البته با **قوّهٔ قضائیّه** هم تماس گرفتیم و تصمیم این بود که اگر در این سه روز یعنی روزهای باقیماندهٔ دولت «کارتر» آمریکا با مصوّبهٔ مجلس موافقت نکند و گروگانها آزاد نشدند، پیش از اینکه «ریگان» وارد کاخ بشود، ما گروگانها را تحویل دادگاه بدهیم. چراکه **ما نمی‌خواستیم** مذاکره را با این دولت که مردم ما را **بربر** و غیره خطاب کرده، ادامه بدهیم و هیچ علاقه‌ای نداشتیم ودر ضمن نمی‌خواستیم که کاری که **۷۵ روز ادامه داده بودیم** دورهٔ طولانی‌تر بشود.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»** ـ سخنان «بهزادنبوی»:

وزیر مشاور و مسئول امور گروگانها سپس در مورد وقایع دیروز تا امشب (دیشب)

---

* سه شنبه ۱۳۵۹/۱۰/۳۰.

** چهارشنبه ۱۳۵۹/۱۱/۱.

در مورد گروگانها اظهار کرد: بعد از انتشار بیانیهٔ دولت الجزایر،مردم جهان انتظار داشتند که آزادی گروگانها اعلام شود و ما هم منتظر **ریختن مبالغ به حساب** الجزایر بودیم. ولی متأسّفانه در آخرین لحظات دیشب مطّلع شدیم که پولهای ایران هنوز به حساب دولت الجزایر ریخته نشده است و بانکداران آمریکایی دست به حیله‌ها و توطئه‌های جدیدی زده‌اند و سعی کرده‌اند، به قول معروف سر ایران راکلاه بگذارند. ولی وقتی به کوشش برادران ما این توطئه افشا شد، بانکدارهای آمریکایی در زیر فشار افکار عمومی دنیا مجبور شده‌اند، این مبالغ را به حساب دولت الجزایر بریزند.

وی افزود وقتی «امام» به آمریکا **شیطان بزرگ** لقب دادند، ما واقعاً در این ۲۴ ساعت این معنا را درک کردیم، که **آمریکا واقعاً شیطان بزرگ است**. مثلاً" وقتی در روی یک اصل از موافقت‌نامه را برای پاکنویس کردن می‌گیرد، یک کلمهٔ معین را از آن حذف می‌کند که حذف این کلمه می‌توانست کلاً" معنای آن را تغییر دهد، ولی خوشبختانه با هوشیاری برادران ما این توطئه خنثی شد.[؟!]

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «بهزاد نبوی»:

سؤال شد: عدّه‌ای معتقدند که قرارداد در زمینهٔ گروگانها با آمریکا با اصل ۱۲۵ قانون اساسی منافات دارد. نظر شما چیست؟ آقای «نبوی» در پاسخ گفت: اصل ۱۲۵ قانون اساسی در حقیقت اصلی است که دولت را از عقد قراردادها و تعهّدنامه‌ها بدون تصویب مجلس وبدون امضای رئیس جمهور منع می‌کند. اما آنچه که دولت انجام داده، هیچکدام از این موارد نیست. دولت ایران هیچ قرارداد و تعهّدنامه‌ای با کسی نبسته که نیازمند به رعایت اصل ۱۲۵ باشد.

مصوّبه‌ای مجلس در اختیار دولت قرار داده که دولت مجری این مصوّبه بوده است. در این مصوّبه نه امتیازی به کشوری داده‌ایم و نه امتیازی گرفته‌ایم. بنابراین در

* پنج شنبه ۱۳۵۹/۱۱/۹.

زمرهٔ عقدنامه‌ها و تعهّدنامه‌ها قرار نمی‌گیرد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سخنان «علیرضا نوبری»:*

همانطورکه می دانید متن بیانیّهٔ دولت جمهوری الجزایر در تاریخ ۲۹ دیماه توسّط آقای «بهزاد نبوی» امضاء و روز ۳۰ دیماه گروگانها آزاد و دولت «ریگان» روی کار آمد. مسئلهٔ اساسی در مورد بیانیّه آن بود که دولت آمریکا در ازای آزادی گروگانها و قراردادی که به این طریق بسته می‌شد، متعهّد شده بود که شروطی را اجرا کند که یکی از آنها باز پس دادن دارائیهای ایران در آمریکا بود که در این مورد هنوز دولت «ریگان» کوچکترین کاری انجام نداده است. یعنی فرضاً آن موشکها و زیر دریائیهایی که قرار بود، بما تحویل شود بما تحویل نداده‌اند....

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»** ـ سخنان «بهزاد نبوی»:

اینکه شما می‌گوئید موارد اختلاف چه هست، خوب می‌دانیم که این کتمان کردنی نیست. که فرض کنید رئیس بانک مرکزی یا سرپرست هلال احمر، دولت را قبول ندارد. حال ما هم ایرادی نداریم که حتماً دولت را قبول داشته باشند. قبول ندارند. نه حرف دولت را و نه دولت را قبول دارند. حتّی رئیس بانک مرکزی صریحاً به خود من می‌گوید که **من ماجرای آزادی گروگانها را خیانت می‌دانم.** خُب طبعاً کسی که یک همچنین حرفی می‌زند، دیگر نمی‌تواند در حل مسئلهٔ پیگیری بیانیّه الجزایر نقش فعّالی بازی کند...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۵۹/۹/۲۴:

دکتر «نوربخش» معاون کلّ وزارت امور اقتصادی و دارائی، دیروز در یک گفتگوی

---

* ۱۳۵۹/۱۲/۶ ـ رئیس کلّ وقت بانک مرکزی.

** پنج شنبه ۱۳۶۰/۲/۳۱.

اختصاصی با خبرنگار ما، نتایج سفر اخیر خود را به آلمان غربی و سیاست کلّ اقتصادی و مالیاتی کشور را تشریح کرد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۵۹/۱۱/۲۱:

دکتر «نوربخش» در زمینهٔ بازپرداخت وامهای ایران به آمریکا گفت: «ما سه نوع دارایی به صورت سپرده‌های بانک مرکزی، دارائی‌های غیرنقدی و اموال «شاه» معدوم در آمریکا داشته‌ایم. همچنین ایران در زمان «شاه» معدوم مقدار زیادی وام گرفته بود که ما باید این وامها را بازپرداخت می‌کردیم. ادّعا شده ما نباید این وامها را پرداخت کنیم. از این وامها مبلغ ۹۰ میلیون دلار با نرخ بهره ۳ تا ۷ درصد بود و بقیّه در حدود ۳ میلیارد دلار با نرخ بهرهٔ متغیّر که هم اکنون ۲۲/۵ درصد می‌باشد...

هدف از تحصیل این وامها توسّط رژیم سابق، افزایش قدرت خرید ایران و در نتیجه افزایش صادرات کالاهای لوکس و غیرضروری به ایران و نیز ۲۲/۵ درصد بهره برای بانکهای آمریکایی بوده است. در جریان مسائل گروگانها، آمریکا به ایران پیشنهاد داده بود که به شرط بازکردن یک حساب به مدّت ۲ سال و سپردن مبلغ ۲ میلیارد دلار در آن و تضمین بانک مرکزی به بازپرداخت وامها، (اصل و بهره) و «حذف مصونیّت قانونی بانک مرکزی ایران در مقابل دادگاههای آمریکا» این وامها توسّط ایران حفظ شده و بازپرداخت نشود. با توجّه به اینکه ما ازنظرذخایر ارزی کمبودی نداشتیم، **به هیچ وجه صلاح نبود** که این وامها حفظ شود.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۵۹/۱۲/۲:

دکتر «محسن نوربخش» به عنوان نمایندهٔ اصلی دولت جمهوری اسلامی ایران در **بانک جهانی انتخاب گردید**...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۳/۲۵:

دکتر «نوربخش» در زمینهٔ تغییرات کادر اجرایی بانک مرکزی گفت: مشغول

مطالعه هستم و تا شناخت کلّی و کامل و آشنایی با محیط و مسئولین نباشد، اقدامی نخواهیم کرد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۴/۱۶:

وی [دکتر «نوربخش»] درپاسخ این سؤال که بانک اسلامی از نظر شما چگونه است،گفت: **به نظر من مسئلهٔ جدیدی مطرح نیست.** ما قبلاً نیز نمونه‌هایی از بانکهای اسلامی و صندوقهای قرض‌الحسنه داشته‌ایم. ولی موضوع این است که ما با افراد مطّلع و علما در مورد تطابق قوانین اسلامی با مسائل روز باید مشورتهایی انجام دهیم وبه نظر من بانک اسلامی باید هم در تولید شرکت کند و هم در تجارت و **فعلاً الگوی خاصّی را در نظر ندارم.**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «بهزاد نبوی»:

... آمریکا به هیچ وجه نمی‌تواند بیانیّهٔ دولت الجزایر را که به تأیید دو دولت رسیده و **ده فرمانی که رئیس جمهور آمریکا داده است** را نقض کند و از نظر بین‌المللی یک جریانی غیرقابل قبول است، ولی بدش هم نمی‌آید که به تأخیر اندازد یا مسئله را کش دهد. امّا برادران ما پیگیرانه مشغول کارند که جلوی این کار شکنی‌ها را بگیرند. ولی در داخل، مسائلی بعضاً مطرح می‌شود که کمک می‌کند که آمریکا که او احساس کند می‌تواند تعهّداتش را نقض نماید یا سهل انگاری کند... مقداری از پولهای ایران ابتدا تحویل داده شد (حدود ۳ میلیارد دلار) و مقداری هم در همین چند روزه پرداخت خواهد شد و بقیّهٔ سپرده‌ها که حدود ۲/۲ میلیارد می‌شود تا تیرماه به ایران منتقل می‌شود و اگر آن هم برسد، تحقیقاً می‌شود گفت که سپرده‌ای در دست دولت آمریکا نخواهد بود.

---

* دوشنبه ۱۳۶۰/۱/۳۱.

از روزنامهٔ «کیهان» ـ سخنان* سیّد «محمود کاشانی»:(۶)

در سال ۱۳۵۹،... بیانیّه‌های الجزایر به امضاء رسید. آقای «بهزاد نبوی» از طرف ایران بیانیّه را امضاء نمود و «وارن کریستوفر» نمایندهٔ رئیس جمهور آمریکا نیز این بیانیّه را امضاء کرد. این بیانیّه موقعی که امضاء شد متن انگلیسی‌اش **دو امضاء داشت،** ولی متن فارسی‌اش **یک امضاء بیشتر نداشت.** این **از شگفتی‌های قرارداد بین‌المللی** است که یک نسخهٔ آن دو امضاء دارد و یک نسخه‌اش یک امضاء که فقط ایرانیها امضاء کرده‌اند. شما از این، حدیث مفصل بخوانید.

چند ماه بعد مسئولان وزارت خارجهٔ آمریکا صریحاً و کتباً اعلام کردند که این بیانیّه‌ها را ما نوشتیم و ایرانیها فقط امضاء خودشان را زیر آن گذاشتند. این در واقع نمونه‌ای از عملکرد کسانی است که امروز در طول ۲۰ سال شعار علیه آمریکا دادند. اما من چه کار کردم؟

در سال ۵۹ در اسفندماه، «شهیدرجایی» با من تماس گرفت و با توجّه به اینکه هیچ کس حاضر نبود داوری ایران را در دیوان بپذیرد، لذا از من خواهش کرد که اگر تو این مسئولیّت را قبول نکنی، من در روز جزا شکایت تو را به درگاه ائمه می‌کنم و من در شرایطی این مسئولیّت را قبول کردم که هیچ یک از حقوقدانان ایرانی آمادگی پذیرش این مسئولیّت را نداشتند. ولی من با تکیه بر تخصّص خودم و یک عدّه از دانشجویانی که پرورش داده بودم، وارد این صحنه شدم. حقوقدانان ایرانی را بسیج کردیم و با کمال سربلندی عرض می‌کنم، این تجربه نشان داد که اگر یک دولتی از نیروی ملّت استفاده کند، کارهای بزرگی می‌تواند بکند... دفاع سرسختانه و فاضلانه و ارزشمند حقوقدانان ایرانی چنان عرصه را بر آمریکا تنگ کرد که به هیچ عنوان توان شکستن سدّ دفاعی ما را نداشتند. اما پس از گذشت چهار سال، دولت آمریکا به این نتیجه رسید که با بودن این حقوقدانان ایرانی کاری از پیش نمی‌توانند ببرند.

---

* ۱۶ خرداد ۱۳۸۰ـ سرپرست هیئت داوران ایرانی در دیوان داوری لاهه.

بنابراین از دولت ایران درخواست کرد که من و دیگر همکارانم را از صحنه کنار بکشد. اینها اسرار پنهان تاریخ معاصر است. یکی از دولتمردان به من پیشنهاد کرد که استعفا بده، گفتم هرگز استعفا نمی‌دهم. من در خطّ اوّل جبهه به سر می‌برم و اگر من استعفا دهم، خیانت به این کشور است. گفت با سیاستهای دولت همسویی نشان بده. گفتم با سیاستهای دولت که نبرد ما را با آمریکا تضعیف بکند، همسویی نشان نمی‌دهم... سرانجام چه اتّفاقی افتاد؟

اتّفاق بی‌نظیری در طول تاریخ جهان. یعنی دولت آمریکا در خواست برکناری من را کرد و مسئولان دولتی ایران درخواست را پذیرفتند. و من و داور ایرانی آقای دکتر«شفیعی» استادْ وقت دانشگاه «شهید بهشتی» را از این سمت برکنار کردند و وقتی این رویداد اتّفاق افتاد، تیم حقوقی ما هم در واقع استعفا کردند... به هر حال **دو عنصر بی‌سواد و بی‌تجربه** را در جای ما گذاشتند... پس از برکناری ما رقم ۳ میلیاردو پانصد میلیون دلار علیه ایران حکم صادر شد و این احکام از حسابهای سپرده ایران بدون درنگ برداشته شد... این یک طرفه بودن روابط را نشان می‌دهد و نشان می‌دهد که یک ملّتی چگونه قربانی پنهان کاری در سالهای گذشته شده...

از روزنامهٔ «جامعه» ـ یکشنبه ۱۳۷۷/۲/۲۰:

سیّد «محمود کاشانی» سرپرست سابق هیئت ایران در دیوان داوری ایران و آمریکا افزود: «بر پایهٔ مذاکراتی که در ماههای پایانی حضور گروگانهای آمریکایی در ایران، میان اشخاص مذاکره کنندهٔ ایرانی و نمایندگان دولت آمریکا انجام شد. ارقام سپرده‌های بانکی ایران در بانکهای آمریکایی و شعبه‌های اروپایی بانکهای آمریکایی بیش از ۱۰ میلیارد تعیین شده است.»

وی با اشاره به شروط مجلس شورای اسلامی برای آزادی گروگانهای آمریکایی... گفت: «خواسته مجلس، از سوی اشخاص مذاکره کنندهٔ ایرانی **به درستی به مورد اجرا گذارده نشد.**»

وی ادامه داد: «به همین دلیل در سند مزبور [بیانیّه امضاء شدهٔ طرفین در الجزایر] تصریح شده است کارگزار مالی دولت آمریکا حق دارد در صورتی که یک بانک آمریکایی در فهرست گروه وام دهندگان بوده باشد، از محلّ این رقم، کلّ این دسته از بدهی‌های دولت ایران را بازپرداخت کند... به دیگر سخن، اشخاص مذاکره کنندهٔ ایرانی **به دولت آمریکا وکالت داده‌اند** که از محلّ رقم ۳ میلیارد و ۶۶۸ میلیون دلار مزبور، بدهی‌های دولت ایران را به بانکهای آمریکایی و غیرآمریکایی بازپرداخت کند. **تشخیص** میزان و رقم این بدهی‌ها و اینکه آیا اساساً جمهوری اسلامی ایران تکلیفی به بازپرداخت آنها داشته باشد، یا نه؟ **کلاً به عهدهٔ دولت آمریکا واگذار شده است**، بی‌آنکه حقّ اعتراضی برای دولت ایران، پیش‌بینی شده باشد.»

«کاشانی» اشاره کرد که این تعهّد، به گونه‌ای آشکار برخلاف مصوّبهٔ مجلس شورای اسلامی بوده است، که از اشخاص مذاکره کننده، خواسته است تمامی سپرده‌های آزاد شده، در اختیار دولت ایران نهاده شود.

از نشریهٔ «ایران فردا» ـ مصاحبه با دکتر «مولایی»:*

بیانیّه کلّی [الجزایر] ملهم از پیام حج «امام خمینی(ره)» مورخ ۵۹/۶/۲۲ و چهار اصلی است که مجلس شورای اسلامی پیرو پیام «امام» تصویب کرد، [بود.]

«امام خمینی» در تاریخ ۵۹/۶/۲۲ چهار شرط اساسی برای آزادی گروگانها اعلام می‌دارد: ۱ـ باز پس دادن اموال خانوادهٔ «شاه» ۲ـ لغو تمام ادّعاهای آمریکا علیه ایران ۳ـ تضمین آمریکا به عدم مداخلهٔ سیاسی و نظامی در ایران و ۴ـ آزاد گذاشتن تمامی اموال (سرمایه‌های) ایران.

این شروط در مجلس شورای اسلامی، مورد تأیید قرار گرفت و به دولت وقت ابلاغ گردید.

---

* اردیبهشت ۱۳۷۷ ـ دکتر «مولایی» حقوقدان دفتر خدمات حقوقی بوده است.

دولت با مجوّز مجلس مذاکراتی طولانی را با دولت آمریکا دنبال می‌کند که مفادّ آن در بیانیّه کلّی به این صورت آمده است:

۱ـ تعهّد آمریکا به اعادهٔ وضع مالی ایران (حتّی‌الامکان) به وضعیّت مالی قبل از ۲۳ آبان ۵۸ (تاریخ صدور انسداد سرمایه‌های ایران از طرف رئیس جمهوری آمریکا).

۲ـ لغو کلیّه محدودیّتهای مالی علیه ایران و خاتمه دعاوی و لغو کلیّهٔ توقیفها و احکام قضایی صادره علیه ایران و سازمانهای دولتی آن در آمریکا.

۳ـ اظهار ندامت آمریکا از سیاست گذشتهٔ خود و تعهّد به عدم مداخله در امور ایران در آینده.

۴ـ مساعدت و همکاری در بازگرداندن داراییهای خانوادهٔ «شاه» به ایران.

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید محور اصلی تعهّدات آمریکا بازگرداندن اموال وداراییهای توقیف شدهٔ ایران توسّط آمریکا و پایان بخشیدن به دعاوی مطروحه بر ضدّ ایران در آمریکا می‌باشد مورد سوّم و چهارم فاقد آن خصوصیّاتی است که به عنوان تعهّد به مفهوم حقوقی تلقّی شود و ضمانت اجرایی هم برای موارد مطروحه در بند ۳ و ۴ وجود ندارد.

... آمریکا برای امتیازگرفتن در شرایط بهتری قرار داشت، اما طبق اصول قانون اساسی [ج.ا.ا] به خصوص اصل ۷۸، معاهدات بین‌المللی باید به تصویب مجلس برسد و چون **بیانیهٔ [توافق شدهٔ] الجزایر** به تصویب مجلس نرسیده، پرسش درباره مشروعیّت این بیانیّه قابل درک است.

«مصوّبه» مجلس و «لایحهٔ» مربوط به حل و فصل دعاوی، با متن بیانیّه در تعارض است. و این یکی از دلایل عدم همکاری تعدادی از حقوقدانان با دست اندرکاران بیانیّه بود. در هر صورت به دلیل عدم تصویب بیانیّه‌ها توسّط مجلس و تعارض شرایط اعلامی مجلس با بیانیّه‌های الجزایر، به مشروعیّت بیانیّه‌ها، لطمه وارد می‌کند.

... به دنبال امضای بیانیّه‌های الجزایر و امضای دستورالعملهای اجرایی در آخرین روز حکومت «کارتر»، حدود ۸ میلیارد دلار ازدارائیهای ایران از **بانک فدرال رزرو** نیویورک و شعب خارجی بانکهای آمریکایی به یک حساب امانی نزد بانک انگلیس منتقل شد... (جمعاً ۷ میلیارد و ۹۵۵ میلیون دلار). از طرف دیگر ۱ میلیارد و ۴۱۸ میلیون دلار در یک حساب امانی جهت پرداخت مبالغ مورد اختلاف در مورد سپرده‌ها و بهرهٔ متعلّقه به سپرده‌های ایران در نزد مؤسّسات بانکی آمریکا مسدود شد. نتیجه اینکه از مبلغ ۷ میلیارد و ۹۵۵ میلیون کمتر ازسه میلیارد دلار در مرحلهٔ اوّل به ایران منتقل گردید...از مبلغ ۱ میلیارد و ۴۱۸ میلیون دلار نیز مبلغ ۸۰ میلیون به ایران برگردانده شد.

سؤال) علّت این **اضافه پرداختی ایران به آمریکا** چه بوده است؟

[جواب «مولایی»:] این مطلب را آقای «بهزاد نبوی» در مصاحبهٔ خود با مجلّهٔ سروش (احتمالاً آبان ۶۲) چنین توضیح داد: روزی که گروگانها آزاد شدند، ما حسابهای بانکی‌مان دقیق نبود. بانک مرکزی آمار دقیقی در اختیار نداشت و **ایران مجبور بود**،آمار و ارقام آمریکائیها را بپذیرد. به نظر می‌رسدکه آمریکائیها دست طرف ایرانی را خوانده بودند و از این مطلب حداکثر استفاده را بردند که بالأخره به خیر گذشت[!]

... بیانیّه حلّ وفصل، دارای کاستی‌هایی است که بخشی از آن ناشی از شرایط اوضاع و احوال حاکم بر زمان تنظیم بیانیّه است که آقای «بهزاد نبوی» در مقالهٔ خود تحت عنوان پاسخهایی به نقد بیانیّه الجزایر (سیاست خارجی ش ۳ و ۴ ـ ۱۳۷۰ ـ ص ۶۸۹) به خوبی اشاره کرده است و تا حدّی قابل درک است. امّا قسمت عمده‌ای از این کاستی‌ها به ضعفهای مدیریّتی و عدم استفاده ازکارشناسان و حقوقدانان ذی صلاح ایرانی برمی‌گردد و این مسئله **به سختی** قابل توجیه است...

... طبق قسمت دوّم بند یک مادّهٔ ۲ بیانیّهٔ حلّ و فصل آمده است: «... همچنین دعاوی ناشی ازقراردادهای تعهّدآور فیمابین که در آن قراردادها مشخّصاً رسیدگی به

دعاوی مربوطه در صلاحیّت انحصاری دادگاههای صالحهٔ ایران در پاسخ به موضع مجلس باشد، از این امر مستثنی هستند.» به نظر من کلمات مشخّصاً (Specifically) و صلاحیّت انحصاری (sole Juridication) با دقّت کامل و از طرف آمریکا انتخاب و به منظور به حدّاقل رساندن صلاحیّت محاکم ایران در بیانیّه گنجانده شده است... نمایندگان ایران اگر از کارشناسان حقوقی مطّلع استفاده می‌کردند مطمئناً می‌توانستند در مقابل ترفندهای حقوقی آمریکا عکس‌العمل مناسبی نشان دهند. **گناه این مسئله به گردن هیئت نمایندگی ایران** است و **ربطی به اوضاع و احوال ندارد.**

از کتاب «نگرشی به اوّلین دورهٔ مجلس شورای اسلامی» - بهار ۱۳۶۴:*

۱۱ آبان ۵۹:

چهار شرط پیشنهادی کمیسیون ویژه دربارهٔ جاسوسان گروگان، به تصویب مجلس رسید: **شرط اوّل**: از آنجا که دولت آمریکا در گذشته، همواره در امور داخلی کشور ایران، دخالتهای گوناگون سیاسی و نظامی کرده است؛ لهذا باید تعهّد و تضمین نماید که از این پس هیچگونه دخالت مستقیم و غیرمستقیم سیاسی و نظامی در امور جمهوری اسلامی ایران ننماید.

شرط دوّم: آزاد گذاشتن تمامی سرمایه‌های ما و در اختیار قرار دادن این سرمایه‌ها وکلیّهٔ اموال و دارائیهای ایران که در آمریکا ومؤسّسات متعلّق به دولت یا اتباع آمریکا در سایر کشورهاست، به نحوی که دولت جمهوری اسلامی ایران بتواند به هر کیفیّتی که بخواهد از آن استفاده کند و دستور ۲۳ آبان ۱۳۵۸ رئیس جمهور آمریکا و دستورات پس از آن مبنی بر انسداد دارائیهای ایران **کان لم یکن** اعلام گردد و بازگشت به شرایط عادی روز قبل از ۲۳ آبان در مورد کلیّهٔ روابط مالی فی‌مابین و رفع هرگونه اثرات ناشی از این دستور از قبیل تهاترهای انجام شده و انجام کلیّهٔ اقدامات لازم

* انتشارات روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.

حقوقی و اداری از طرف رئیس جمهوری آمریکا جهت ابطال و الغای احکام توقیف صادره از طرف دادسراها و دادگاههای آمریکا و تضمین امنیّت و تحرّک و انتقال آزاد این دارائیها در قبال هرگونه اقدام اشخاص حقیقی و حقوقی آمریکایی و غیرآمریکایی در کشور آمریکا.

شرط سوّم: لغو و ابطال کلیّهٔ تصمیمات و اقدامات اقتصادی و مالی علیه جمهوری اسلامی ایران و انجام کلیّهٔ اقدامات اداری و حقوقی لازم جهت لغو و ابطال تمامی دعاوی و ادّعاهای دولت آمریکا و مؤسّسات و شرکتهای آمریکایی علیه ایران بهر صورت و بهر عنوان و انجام کلیّهٔ اقدامات اداری و حقوقی لازم جهت عدم طرح هر نوع دعوای حقوقی یا جزایی و مالی جدید از طرف اشخاص حقیقی و حقوقی رسمی و غیررسمی دولت آمریکا و یا مؤسّسات و شرکتهای آمریکایی و چنانچه هرگونه ادّعایی علیه ایران و اتباع ایرانی در هر یک از دادگاهها در رابطه با انقلاب اسلامی ایران و تصرّف مرکز توطئه آمریکا و دستگیر شدگان درآن مطرح شود و رأی به محکومیّت ایران و یا اتباع ایرانی صادر شود، دولت آمریکا متعهّد و ضامن است پاسخگوی آن باشد و متعهّد و ضامن است که غرامت و خسارت ناشی از آن را بپردازد.

شرط چهارم: باز پس دادن اموال «شاه» معدوم با به رسمیّت شناختن و نافذ دانستن اقدام دولت ایران در اعمال حاکمیّت خود مبنی بر مصادرهٔ اموال «شاه» معدوم و بستگان نزدیک وی که طبق قوانین ایران اموالشان متعلّق به ملّت ایران است و صدور حکم رئیس جمهوری آمریکا مبنی بر شناسایی و توقیف این اموال و بعمل آوردن کلیّهٔ این اموال و دارائیها به ایران.

از روزنامهٔ «جامعه»* ـ مصاحبهٔ سیّد «محمود کاشانی»:

خواستهٔ مجلس از سوی اشخاص مذاکره کنندهٔ ایرانی («بهزاد نبوی» و مشاور حقوقی ایشان دکتر «افتخار جهرمی») به درستی به مورد اجرا گذاشته نشد. از مجموع سپرده‌های بانکی ایرانی [که بر پایه مذاکرات اشخاص مذاکره‌کنندهٔ ایرانی و نمایندگان دولت آمریکا بیش از ده میلیارد دلار تعیین شده بود] تنها رقمی، حدود چهار میلیارد دلار [در دو مرحله] به حساب بانک مرکزی ایران واریز شد. مابقی این سپرده‌ها به ایران بازپرداخت نشد و به گونهٔ واقعی در اختیار دولت ایران قرار نگرفت...

... به دیگر سخن اشخاص مذاکره‌کنندهٔ ایرانی، به دولت آمریکا وکالت داده‌اند که از محلّ رقم سه میلیارد و ۶۶۸ میلیون دلار مزبور، بدهی‌های دولت ایران را به بانکهای آمریکایی و غیرآمریکایی بازپرداخت کند!

تشخیص میزان و رقم این بدهی‌ها و اینکه آیا اساساً جمهوری اسلامی ایران، تکلیفی به بازپرداخت آنها داشته است یا نه به عهدهٔ دولت آمریکا است، بی‌آنکه حقّ اعتراضی برای دولت ایران پیش بینی شده باشد. در این میان... دو نکتهٔ آن حائز اهمّیّت بیشتری است.

نخست آنکه **چه لزومی داشته است** در همان روز آزادی گروگانها و در شرایطی که روابط دو دولت بحرانی بوده است، دولت ایران به دولت آمریکا وکالت دهد که به جانشینی از سوی ایران، با تصمیم خود بدهی‌های دولت ایران را پرداخت کند [!!!] حتّی در شرایط عادی نیز کمتر دیده شده و مرسوم نبوده است که دولتی که دارای حقّ حاکمیّت است و باید در صحنهٔ بین‌المللی حضور فعّال داشته باشد و روابط عادی و استوار خود را با همهٔ دولتها و مؤسّسات مالی و بانکها حفظ کند، از خود سلب اختیار کرده باشد و تصمیم‌گیری و انجام چنین اقدامات مهمّی را به دولت

---

* ۱۳۷۲/۲/۲۷. انجام مصاحبه توسّط «مرجان شهریاری».

دیگری واگذار کند.

دیگر آنکه، این تعهّد، آشکارا بر خلاف مصوّبهٔ مجلس شورای اسلامی بوده که از اشخاص مذاکره کننده خواسته است تا تمامی سپرده‌های ایران آزاد و «در اختیار دولت ایران نهاده شود». خواستهٔ منطقی و مشروع مجلس شورای اسلامی این بوده که با آزادی گروگانها، وضع سپرده‌های ایران به صورت طبیعی درآید، تا دولت ایران بتواند با فرصت کافی و با بررسی ادّعاهای بانکی و دیگر بستانکاران احتمالی، در زمینهٔ شیوهٔ بازپرداخت بدهی خود تصمیم‌گیری کند.

... رقم دیگری به مبلغ یک میلیارد و ۴۱۸ میلیون دلار در اختیار بانک مرکزی انگلستان در لندن نهاده شد، تا از محلّ آن دیگر وامها و مطالبات بانکهای آمریکایی که از سوی دستگاههای دولتی ایران گرفته شد، یا دولت ایران این مطالبات را تضمین کرده است، پرداخت شود... در زمینه کیفیّت پرداخت این وجوه نیز مسائل فراوانی وجود دارد، که هنوز روشن نیست. ازجمله اینکه بخش بزرگی از این وامهای ادّعایی به تعدادی از **شرکتها و مؤسّسات بخش خصوصی** اختصاص داشته که پیش از انقلاب، وامهایی از بانکهای آمریکایی گرفته بوده‌اند، ولی اصل این وامها و شیوهٔ هزینه شدن آنها و اینکه آیا اساساً دولت ایران تکلیفی به بازپرداخت بدهی‌های این گونه مؤسّسات خصوصی داشته است یا نه، مورد پرسشهای جدّی بوده است. با این حال، امضاء کنندگان بیانیّهٔ الجزایر، بدون مجوّز قانونی و برخلاف مصوّبهٔ مجلس شورای اسلامی، مسئولیّت بازپرداخت این وامها را پذیرفتند و سپس در یک **روند سریع و پر از ابهام** رقم بزرگ یک میلیارد و ۴۱۸ میلیون دلار به بانکهای آمریکایی پرداخت شد.

رقم دیگری به مبلغ یک میلیارد دلار از سپرده‌های بانکی ایران بر طبق مادّهٔ هفت بیانیّهٔ الجزایر به نام دولت الجزایر، در لاهه در بانک دیگری به نام تسویه وابسته به بانک مرکزی هلند نهاده شد و **امضاء کنندگان** بیانیّه، **موافقت کردند** که موجودی این حساب، برای **پرداخت احکام حکومتی که علیه ایران** از سوی دیوان داوری ایران و

آمریکا صادر شود، اختصاص یابد. چنین تعهّدی برخلاف مصوّبهٔ مجلس و برخلاف عرف داوری، خواه داخلی و یا سوابق داوری بین‌المللی بوده و **به هیچ عنوان نیز ضرورت نداشته است** و موجب فرض محکومیّت در این دیوان داوری علیه ایران شد. **پیامد تأسّف‌آور** این تعهّد چنان بود که احکام محکومیّت ناروای فراوانی از شعبه‌های دیوان داوری صادر شد و بی‌آنکه دولت ایران و یا سازمانهای وابسته به آن، **فرصت اعتراض** به آنها را داشته باشند، از محلّ موجودی این حساب، پرداخت شد.

شگفت‌آور این است که در همین مادّهٔ هفت، **امضاء کنندهٔ بیانیّهٔ الجزایر** به نمایندگی دولت ایران، **تعهّد کرده است** هرگاه موجودی این حساب بر اثر پرداخت احکام محکومیّت از رقم ۵۰۰ میلیون دلار **پایین‌تر** رفت، **دولت ایران مکلّف** است **فوراً** سپرده‌های **جدیدی** را به این حساب واریز کند و سقف موجودی این حساب تضمینی همیشه در اندازهٔ ۵۰۰ میلیون دلار باقی بماند تا خواهانهای آمریکایی، دلگرمی و تضمین لازم را در پیگیری ادّعاهای خود داشته باشند و این حساب می‌بایست تا پایان کار دیوان داوری، این وضعیّت را حفظ کند و **این در حالی است** که دولت **آمریکا** که طرف دیگر این داوری است، **هیچگونه تضمینی** برای پرداخت **احکام محکومیّتی** که علیه وی صادر شود به ایران **نداده است**. چنین رابطهٔ نابرابر و سودبخشی برای دولت آمریکا و شرکتهای آمریکایی را در این دیوان داوری، به حق می‌توان نمونه تازه‌ای از **کاپیتولاسیون** محسوب کرد...

... با در نظر گرفتن تعهّداتی که در بیانیّه‌های الجزایر پذیرفته شده است، می‌توان گفت مذاکره کنندگان ایرانی به مصوّبهٔ چهار شرط مجلس عمل نکرده‌اند و غیر از حدود چهار میلیارد دلار که پس از امضای بیانیّهٔ الجزایر به ایران پرداخت شد، مابقی سپرده‌های ایران اصولاً" در اختیار ایران قرار نگرفت.

از روزنامهٔ «جامعه» ـ دوشنبه ۱۳۷۷/۲/۲۸:

... در مورد **اموال نظامی ایران** و مطالبات مربوط به این قراردادها، نکات زیر باید

مورد توجّه قرار گیرد:

یکم ـ بند دوی مصوّبهٔ چهار شرط مجلس شورای اسلامی، مقرّر داشته است که با لغو دستور ۲۳ آبان ۱۳۵۸ رئیس جمهور آمریکا، تمامی سرمایه‌های ایران آزاد شود و کلیّهٔ اموال و دارائیهای ایران که در آمریکا و یا مؤسّسات متعلّق به دولت یا اتباع آمریکا در سایر کشورهاست، در اختیار دولت ایران قرار گیرد. از جمله دارایی‌ها و اموال ایران، سلاحها و تجهیزات نظامی و کالاهای خریداری شده و تجهیزات نظامی دیگری بوده که نزد دولت یا شرکتهای آمریکایی به امانت بوده است و می‌بایستی کلیّهٔ این اموال نظامی و غیرنظامی، آزاد شده و در اختیار دولت ایران قرار گیرند.

در این مورد نیز با امضای بیانیّهٔ الجزایر، خواسته‌های مجلس که کاملاً منطقی و مشروع بوده، تأمین نشده است. در بند ۹ بیانیّهٔ الجزایر، دولت آمریکا متعهّد شده که با در نظرگرفتن مقرّرات این کشور که پیش از ۲۳ آبان ۱۳۵۸ (۱۴ نوامبر ۱۹۷۹) معتبر بوده است، ترتیباتی دهد تا همهٔ اموال ایران که در ایالات متّحده و خارج از آن کشور قرار دارند و مشمول دیگر بندهای بیانیّهٔ الجزایر نیستند، به ایران منتقل شوند. **این بند دارای صراحت لازم نیست** و جای چون و چرا را برای دولت آمریکا در زمینهٔ استرداد اموال ایران بازگذاشته است.

با امضای این توافق، دولت آمریکا با استناد به قوانین داخلی خود که صدور اسلحه به کشورهای درگیر را با محدودیّتهایی روبه‌رو می‌کند، به استناد ادامهٔ جنگ ایران و عراق، از استرداد اموال نظامی ایران خودداری کرد...

این **پرسش** مطرح است که چرا در مورد وام‌ها و طلبهای ادّعایی آمریکا که نه مبلغ دقیق و قطعی و نه اصل بسیاری از آنها مسلّم بود و سررسید پرداخت بسیاری از آنها فرا نرسیده بود، **امضاء کنندگان** بیانیّهٔ الجزایر با چنان **سرعتی شگفت‌آور** و در همان شب آزادی گروگانها وجوه هنگفتی را در اختیار دولت آمریکا قرار داده و یا در اختیار بانک مرکزی انگلیس گذاشتند و برای ادّعاهای بی‌اساس شرکتهای آمریکایی، سپرده‌ای یک میلیاردی در بانک مرکزی هلند گذاشته و تعهّدات سنگینی را بر دوش

گرفتند. **امّا** در استرداد اموال نظامی وغیرنظامی ایران که مورد کوچکترین نزاع و اختلافی نبوده است، هیچ اقدام روشنی انجام نداده‌اند و راه را برای چانه زنی و بهانه‌جویی‌ها بازگذاشتند و سپس راه پرپیچ و خم طرح دعوی در یک دیوان داوری را در پیش گرفتند که تاکنون پس ازگذشتن ۱۷ سال نتیجه بخش نبوده است و به گفتهٔ سرپرست دفتر خدمات **دولت آمریکا تنها مبلغ ۱۷۳ میلیون دلار** بابت مطالبات و اموال نظامی که **میلیاردها دلار** ارزش دارد، به ایران پرداخت کرده است[!؟!]

... نباید فراموش کرد که بر طبق مقرّرات صریح مصوّبهٔ ۱۱ آبان ۱۳۵۹ مجلس شورای اسلامی، این اموال می‌بایست از طریق مذاکره در همان سال ۱۳۵۹ به ایران تسلیم می‌شدند. در واقع این قراردادها در رژیم گذشته امضاء شده و دولت ایران به تمامی تعهّدات خود از برای پرداخت پول این خریدها عمل کرده است. و این اموال به گونهٔ بلامنازع به ایران تعلّق دارد. این اموال می‌بایست مطالبه شوند، چه روابط سیاسی برقرار شود یا نه. این حقّ مسلّمِ کشور ماست و یک هدف مستقل و اساسی است.

مذاکره کنندگان ایرانی وظیفه داشتند پیش از پرداخت طلبهای ادّعایی دولت آمریکا و پیش از پرداخت مبالغ هنگفتی بابت ادّعاهای واهی اتباع آمریکا، ترتیبات مشخّص و قاطعی برای حلّ و فصل این موضوع و استرداد اموال نظامی ایران می‌دادند. به ویژه این اموال در دوران جنگ تحمیلی می‌بایست مورد استفادهٔ نیروهای مسلّح کشور ما قرار می‌گرفتند و قطعاً تأخیر در تحویل آنها، خسارات فراوانی به نیروی دفاع کشور ما وارد کرده و هزاران تن از مردم میهن ما به همین دلیل، در جنگ تحمیلی قربانی شده‌اند.

...**موضع انفعالی مذاکره کنندگان ایرانی** در ۱۳۵۹ و به ویژه سستی و بی‌تفاوتی سرپرست دفتر خدمات حقوقی در این مورد، قابل انتقاد است.

از نشریهٔ «ایران فردا»* ـ مصاحبهٔ دکتر «مولایی»:

سوال) آیا امکان این وجود دارد که فهرست وار به ایرادات اساسی دفتر خدمات [حقوقی بین‌الملل طی ۱۷ یا ۱۸ سال فعّالیّتش] اشاره کنید.

[«مولایی»:] ... به رغم اینکه دفتر خدمات از بدو تأسیس، یکی ازنهادها و **زیر مجموعهٔ نخست وزیر** محسوب شده و سرپرست دفتر خدمات، معاون نخست‌وزیر محسوب می‌شد، ولی فاقد اساسنامه و چهارچوب سازمانی بود و حتّی شرح وظایف سرپرست دفتر، مشخّص نبود و معلوم نیست که در مقابل چه مقامی جوابگوست؟...

مطلب دیگر مربوط به سازماندهی کار است. براساس تقسیم‌بندی دیوان داوری، دفتر خدمات در تهران و لاهه، پرونده‌ها را بین سه شعبه تقسیم نمود و در این مورد توجّه ویژه‌ای به دفتر خدمات لاهه مبذول داشت. دفتر تهران... متأسّفانه مورد بی‌مهری مسئولان دفتر واقع شده است. در مقابل توجّه ویژه‌ای به دفتر لاهه مبذول شد. من هیچ وقت نتوانستم ضرورت تمرکز امور در دفتر لاهه را درک کنم. ادارهٔ دفتر لاهه از نظر مالی بسیار پرهزینه و از نظر امنیّتی، بسیار آسیب‌پذیر بوده است. دسترسی آمریکاییان به اسناد و مدارک و کارمندان ما بسیار راحت بود. همیشه زمزمه‌هایی در دفتر وجود داشت که بعضی از مدارک و اسناد ما به دست آمریکاییان افتاده است که متأسّفانه این اسناد نقش تعیین کننده‌ای نیز داشت. آقای «جعفر نیاکی» که از بدو تا تشکیل دفتر لاهه تا همین دو سال پیش (که قادر به ادامهٔ کار نبود) تقریباً همه کارهٔ دفتر لاهه بود.

جالب این است که اسم ایشان در فهرست ساواکیها بود و حرف و حدیث زیادی در خصوص وابستگی ایشان به رژیم «شاه» وجود داشت.

جالبتر اینکه تمامی سوابق قبل از انقلاب ایشان نادیده گرفته شده تا از به اصطلاح

---

* اردیبهشت ۱۳۷۷.

تخصّص و قابلیّتهای بالای وی در حسّاسترین جای دفتر لاهه استفاده شود.

در انتخاب مشاوران دقّت کافی به عمل نیامده بود. پیرامون بعضی از آنها حرف و حدیث زیاد مطرح بود. حتّی شایع بود که یکی از این مشاوران درگذشته با ساواک ارتباط داشته و درگذشته فساد مالی نیز داشته است. متأسّفانه این شخص نقش تعیین کننده‌ای در دفتر لاهه داشت و از احترام خاصّی برخوردار بود. جمع کردن افرادی از این قبیل در لاهه که در **وفاداریشان به انقلاب و منافع ملّی تردید** وجود دارد، اشتباه بسیار بزرگی بود... تمرکز امور در لاهه و سپردن مسئولیّت‌ها به اشخاص نه چندان خوش سابقه بیشتر **به نفع آمریکا بود تا ایران**. درکنار این افراد مشکوک که ما هیچ وقت معجزهٔ تخصّص و تدبیر آنها را مشاهده نکردیم، افراد بی‌انگیزه و بی‌تفاوت و کسانی که دغدغهٔ خاطرشان انباشت دلار و زندگی آرام و بی‌خطر در اروپا بود، اعضای اصلی مشاوران دفتر لاهه را تشکیل می‌دادند. عدّه‌ای از مشاوران بی‌انگیزه و بی‌تفاوت بعد از اتمام کارشان در لاهه با اندوخته‌ای که داشتند به کار و کاسبی در خارج پرداخته و عدّه‌ای نیز به آمریکا مهاجرت کرده و به مشاوره و کمک به شرکتهای آمریکایی بی‌طرف ایران پرداختند.

به طور کلّی اکثر مشاوران دفتر لاهه از انگیزه و قابلیّت لازم برای ایفای نقش با اهمیّتی در دفاع از منافع ایران، برخوردار نبودند.

... از این رو تمرکز کار در دفتر لاهه و انتخاب لاهه به عنوان ستاد عملیّاتی بیانیّهٔ الجزایر، **به سختی قابل توجیه است** و برای خود من **ابهامات زیادی** دارد.

البته در دفتر لاهه افراد دلسوز و زحمت‌کشی هم بودند که الحق با انگیزه و نیّت خدمت به کشور فعّالیّت می‌کردند. ولی عدّهٔ این افراد زیاد نبود...

سؤال) به نظر شما آیا بدیل بهتری برای سازماندهی و اداره تشکیلات بیانیّه وجود داشت؟

[«مولایی»:] بله. قطعاً همانطورکه گفتم ما نیازی به تمرکز کارها در لاهه نداشتیم. ما می‌بایست سازماندهی اصلی کار را در تهران متمرکز می‌کردیم.

از روزنامهٔ «رسالت» ـ سه شنبه ۱۳۸۰/۵/۲:

مهندس «مرتضی نبوی» [مدیر مسئول روزنامهٔ «رسالت»] صبح دیروز در دوّمین جلسهٔ محاکمهٔ مطبوعاتیش در شعبه ۱۴۰۸ دادگاه عمومی که با حضور اعضای هیئت منصفه برگزار شد، در پی شکایت آقای «بهزاد نبوی» از وی... گفت:

«در **اعتراض** به شیوهٔ عمل و اشکالات کار وزیر مشاور وقت دولت، یعنی آقای «بهزاد نبوی»، مجلس **کمیسیون ویژه‌ای** را تشکیل می‌دهد که گزارشی تهیّه، ولی از تریبون مجلس قرائت نمی‌شود که **اشاره** به قسمتی از آن **راهگشا** می‌باشد.»

مهندس «نبوی» افزود: «حضرت امام خمینی(ره)» چهار شرط را برای آزادی گروگانها عنوان فرمودند که این چهار شرط به صورت چهار بند مجزّا به صورت مصوّبه به دولت ابلاغ شد و دولت، آقای «بهزاد نبوی» را مأمور اجرای مصوّبهٔ مذکور نمود که مصوّبه، از طریق سفیر الجزایر به دولت آمریکا ارائه شد و با قبول آن توسّط دولت آمریکا، رسماً از طریق سفیر الجزایر به دولت ایران اعلام شد و گروگانها آزاد شدند.

مدیر مسئول روزنامهٔ رسالت با اشاره به عملکرد آقای «بهزاد نبوی» در کشاکش مذاکرات با آمریکا گفت: آقای «بهزاد نبوی» شروطی را که قبلاً" دولت آمریکا، پذیرفته بود، در کشاکش مذاکرات و جلسات مختلف در نظر نگرفت و رعایت نکرد و برخلاف مصوّبهٔ مجلس و شروط چهارگانهٔ حضرت امام(ره) و بدون داشتن مجوّز از مجلس شورای اسلامی، چند قرارداد تعهّدآور تحت عنوان بیانیّه و موافقتنامه‌های مختلف که مجموعاً به نام **بیانیّهٔ الجزایر** معروف شد، امضا کرد.

نامبرده همچنین افزود: از جمله مسایل قبول حکمیّت، رضایت به آن است که مغایر اصل ۱۳۹ قانون اساسی است که اقدامات ایشان منجر به ارائه لایحهٔ دو فوریتی شد، مادّه واحده‌ای که در مجلس با تغییرات به تصویب رسید. در این مادّه واحده به دولت اجازه داده می‌شود که در مورد اختلافات مالی و حقوقی فیمابین دولت ایران و آمریکا که ناشی از انقلاب اسلامی و تصرّف مرکز توطئه نباشد، با

توجّه به مفادّ مصوّبه قبلی نسبت به داوری مرضیّ‌الطّرفین اقدام کند. اما به گواهی عملکرد آقایان آرای صادره همه مربوط به انقلاب و تسخیر لانهٔ جاسوسی است و این **پیشنهاد «حکمیّت» مربوط به آقای «بهزاد نبوی» است.**

از روزنامهٔ «رسالت» ـ سه شنبه ۱۳۸۰/۵/۲۳:

مدیر مسئول روزنامهٔ رسالت در خصوص بیانیّهٔ الجزایر گفت براساس اصل ۱۳۹ قانون اساسی در مواردی که طرف دعوا خارجی باشد و درموارد مهمّ داخلی باید به تصویب مجلس نیز برسد.

البته آقای «بهزاد نبوی» دیدگاهی دارند که خطر طیف ما را بیشتر از خطر آمریکا می‌دانند... «حضرت امام راحل» حلّ مسئلهٔ گروگانها را به مجلس شورای اسلامی محوّل کردند و چهار شرط را برای آزادی گروگانها مطرح کردند که باز پس دادن اموال شاه، لغو ادّعاهای آمریکا علیه ایران، عدم دخالت آمریکا در امور ایران و آزاد کردن تمام سرمایه‌های ایران شرایط «امام» بود که این چهار شرط را مجلس به صورت مصوّبه درآورده و **کمیسیون ویژهٔ مجلس تصریح می‌کند که آقای «بهزاد نبوی» حق نداشته است تن به حکمیّت بدهند.** لذا اینکه نظرات «حضرت امام» و مصوّبهٔ مجلس در مذاکرات جناب آقای «نبوی» تأمین نشده است، نظر من نیست بلکه **نظر کمیسیون ویژهٔ مجلس** است...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

سه شنبه ۶ مرداد [۱۳۶۰]

... ساعت یازده، خبر فرار یک هواپیمای بوئینگ سوخت رسانی نظامی از فرودگاه تهران رسید. دستور تعقیب و برگرداندن آن را دادیم. ساعت دوازده خبر دادند که وارد ترکیه شده و از دست ما کاری برنمی‌آید و خلبان آن، **همان سرهنگ** «معزّی» خلبان مخصوص «شاه» است که هواپیمای «شاه» را به ایران آورده بود...

چهارشنبه ۷ مرداد

... ساعت یازده گزارش رسید که «بنی‌صدر» و «مسعود رجوی» سرنشین هواپیمای فراری هستند و امروز صبح به پاریس رسیده‌اند. و فرانسه به «بنی‌صدر»، پناهندگی سیاسی داده. خبر تلخی است. مأموران می‌گفتند تا حدودی به سرنخهایی در مورد محلّ اختفای آنها رسیده‌اند...

از کتاب «غائلهٔ ۱۴ اسفند ۱۳۵۹»:

در تاریخ ششم مرداد سال ۶۰ «بنی‌صدر» به اتّفاق «رجوی» با همکاری عدّه‌ای از منافقین در لباس پاسداران با هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ با هدایت سرهنگ خلبان «معزّی» به سوی فرانسه فرار کرد. روزنامه‌ها چنین نوشتند:

«ابوالحسن بنی‌صدر» رئیس جمهور معزول ایران به کشور فرانسه گریخت و از دولت این کشور تقاضای پناهندگی سیاسی کرد. «بنی‌صدر» با یک هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ ربوده شده در ساعت ۲۲/۴۵ شب چهارشنبه به طور غیرمجاز به سوی قبرس پرواز کرد و پیش از آن که هواپیماهای شکاری نیروی هوایی ایران که در تعقیب هواپیمای ربوده شده بودند، به این هواپیما برسند، از مرز ایران خارج شد. هواپیمای ربوده شدهٔ حامل «بنی‌صدر» را سرهنگ «معزّی» هدایت می‌کرد که پیشتر نیز هدایت هواپیمای «شاه» معدوم را به قصد مراکش برعهده داشت. سرهنگ «معزّی» پس از بازگشت ازمراکش با تظاهر به جانبداری از انقلاب اسلامی ایران مترصّد فرصت مناسبی شد تا خیانت خود را به امّت قهرمان و انقلابی ایران کاملتر کند.

«بنی‌صدر» به محض ورود به فرانسه از فرودگاه نظامی حومهٔ پاریس که هواپیما به آنجا هدایت شده بود، به آپارتمان شخصی خود در کشان عزیمت نمود. او در کنار پلکان آپارتمان خویش مصاحبهٔ مطبوعاتی تشکیل داد و چنین گفت: «رویدادها و مقاومت مردمی نشان داد، ملّت ایران مصمّم است راه انقلاب را ادامه دهد. تنها ۱۵ درصد از مردم ایران در انتخابات اخیر شرکت کرده‌اند[!]... سرهنگ «معزّی» ترتیب

دهندهٔ فرار «بنی‌صدر» چنین گفت:

روزگذشته برنامه پرواز با بوئینگ سوختگیری ۷۰۷ با پنج نفر خدمه را در اختیار داشت. این برنامه یک مأموریّت آموزشی عادی برفراز ایران بود... حدود ساعت بیست و سی دقیقهٔ سه شنبه شب طبق برنامهٔ پرواز، هواپیما سوختگیری کامل گردید و در همان موقع «بنی‌صدر» با یک وانت از راه رسید و طبق برنامهٔ پیش‌بینی شده، با بوئینگ ساعت بیست و دو و سی‌دقیقه از فرودگاه نظامی تهران پرواز کرد و راهی یونان شد و ساعت چهار و سی‌دقیقه در **فرودگاه نظامی ارو** فرانسه به زمین نشست...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۵/۲۰:

تهران خبرگزاری پارس [نام قبلی ایرنا] ـ دو خدمهٔ هواپیمای نظامی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، در بازگشت از فرانسه درگفتگویی با خبرگزاری پارس به تشریح چگونگی فرار «بنی‌صدر» و «رجوی» پرداختند.

ابتدا همافر «دهقان» با اشاره به این مطلب که در تاریخ ۱۳۶۰/۵/۶ عازم مأموریّت جنگی بودند و در ساعت ۹ شب مشغول بازرسی قسمتهای مختلف هواپیما بودند، گفت: هنگام بازرسی هواپیما متوجّه شدم که در یکی از دو توالت هواپیما قفل است و می‌خواستم آن را به اطّلاع مسئولین برسانم که مردی مسلّح مرا دستگیر کرد و مدّعی شد که در هواپیما بمب گذاری شده وکوچکترین حرکت باعث انفجار خواهد شد. پس از چند لحظه دیدم که همافر «قاضی عسگر» را نیز دستگیر کرده و به آن قسمت آوردند. آنگاه همافر «فضل‌ا...قاضی عسگر» در این رابطه گفت:

آن شب پس از اینکه هواپیما را بازرسی کردیم. سرهنگ «معزّی» در هواپیما را بست و در پاسخ به سؤال من که پرسیدم چرا همافر «دهقان» در هواپیما نیست، گفت: عیبی ندارد اما من که کنجکاو شده بودم و خواستم برای جستجو به قسمت عقب هواپیما بروم که شخصی با دادن سه ایست از جلو رفتن من ممانعت کرد و در

همان لحظه در توالت باز شد و دو نفر از داخل آن بیرون آمدند که یکی از آنها مردی بود که ریش داشت و خود را «رجوی» معرّفی کرد و دوّمی هم شخص لاغر اندامی بود.

آنگاه آقای «وکیلی» مهندس پرواز هواپیما آمد، تا دلیل عدم پرواز ما را بپرسد که او را هم دستگیر کردند.

وی اضافه کرد: پس از اینکه هواپیما براه افتاد در حال صعود، در توالت مجدداً باز شد و شخص دیگری با چهرهٔ عرق کرده با لباس پرواز از آن بیرون آمد که «رجوی» او را دکتر «بنی‌صدر» رئیس جمهور مملکت معرّفی کرد و ما از آن لحظه متوجّه شدیم که «بنی‌صدر» نیز در هواپیماست.

«قاضی عسگر» افزود:... درتمام مدّت پرواز، «رجوی» و یک نفر دیگر تا فرانسه با اسلحه ما را زیر نظر داشتند و شخص دیگری نیز در داخل کابین مرتّباً در تماس با فرانسه بود و ما در عبور از مرزهای هوایی کشورهای مختلف با هیچگونه ممانعتی مواجه نشدیم؟![!]

«قاضی عسگر» در مورد تغییر جهت هواپیما به سمت شمال و در پی آن تعقیب هواپیما توسّط هواپیمای دیگر گفت: به دلیل تغییر جهت هواپیما مرتّباً از باند فرودگاه اخطار می‌شد که در صورت عدم بازگشت، مورد اصابت موشک قرار خواهید گرفت و به دنبال اخطارهای مکرّر باند، هواپیمایی نیز به دنبال ما فرستاده شد. این هواپیما که در فاصله ۵ مایلی ما در پرواز بود، نیزبه ما اخطار کرد که در صورت عدم بازگشت، شلیک خواهد کرد، اما هواپیمای ما با آخرین سرعت به راهش ادامه داد و از شمال ایران خارج شد.

همافر «دهقان» درمورد اطّلاع دولت فرانسه از فرود این هواپیما در خاک این کشور گفت: به نظر می‌رسد که قبلا" فرود این هواپیما به اطّلاع دولت فرانسه رسیده بود و پس از صحبت «بنی‌صدر» با نخست وزیر فرانسه (در هواپیما) ما در فرودگاه فرانسه به زمین نشستیم؟!

وی در پاسخ به این سؤال که آیا در بازگشت شما به ایران ممانعتی وجود داشت، یا خیر؟ اظهار داشت: «از همان ابتدا «بنی‌صدر» و «رجوی» و دو همکار دیگر آنها، پایگاه نظامی فرانسه را ترک کردند. ولی هر کدام از ما چهار نفر یعنی من، همافر «قاضی‌عسگر» و همافر «وکیلی» و سروان «اسکندریان» را در پایگاه به اتاقهای جداگانه‌ای بردند.

همافر «وکیلی» و سروان «اسکندریان» که با تهدیدهای مأموران حفاظت فرانسه مبنی بر اعدام آنها پس از بازگشت به ایران مواجه شده بودند، وحشت زده پس از دو روز تصمیم گرفتند که در همان پایگاه بمانند...

از کتاب «عبور از بحران»ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

شنبه ۲۰ تیر [۱۳۶۰]

... آقایان «محسن رضایی» و [«رضا] سیف‌اللّهی» آمدند و از پیشرفت کار درکشف ضدّانقلاب و بازداشت اطرافیان «بنی‌صدر» و پیدا کردن ردّپای او که در اختیار مجاهدین است، خوشحال بودند و از تصمیمات قاطع ستاد امنیّت در سرکوبی ضدّانقلاب راضی‌تر.

از یادداشتهای نهایی مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ج)»:

شنیدم که حزب توده و فکر کنم «کیانوری» یک نامه‌ای هم به«امام» نوشتند که صریحاً به سوابقی اشاره کردند که دلالت بر ارتباط «بهزاد» با «سیا» می‌کرد. ولی خُب چون مصداق «اذا جاء فاسق بنباء...» شاید بتوانیم بگوییم. یعنی خُب اونها هم خط را از مسکو می‌گرفتند و «کا.گ.ب» به هر حال بحث **شرکت الکترونیکی** و آمریکایی‌ها که روی پایگاههای شنود ضدّ روسی توی ایران کار می‌کردند و «بهزاد» با اونها مرتبط بود، جدّاً مطرح هست. ولی در سطح اخبار امنیّتی و نه اتّهام. حداقل تا حالا که من پیگیر بودم و می‌دونم.

«بنی‌صدر» و «سلامتیان» و اونها هم نسبت به عملکرد هیئت ایرانی گفتگو کننده با طرف آمریکایی در الجزایر سر گروگانها به قدری دعوا داشتند که رسماً از «بهزاد نبوی» و «شهید رجایی» شکایت کردند که البته چون خودشان تسلیم قانون نبودند و جلوی «حضرت امام» ایستادند؛ خُب اون حرفها خیلی ارزش پیگیری نداشت. در عین حال «بهزاد» هم توی بحث تهیّه و تنظیم اطّلاعیّهٔ ده مادّه‌ای دادستانی انقلاب اسلامی و تصویب و اجراش خُب به عنوان وزیر مشاور در امور اجرایی سنگ تمام گذاشته بود.

شهادت مرحوم «بهشتی» و اضطرارات بعدی کشور هم خُب مزید بر علّت شد. هر چند که روی این پرونده با تمام این حرفها، البته «بهزاد نبوی» تا پای دستگیر شدن و زندان رفتن پیش رفت...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سخنان «بهزاد نبوی»* :

... مسئلهٔ **مهمتر** مرگ جریان «بنی‌صدر» بود که انجام شد و ما **دیگر چیزی به نام جریان «بنی‌صدر» نخواهیم داشت** و ان‌شاءالله قادر خواهیم بود، جریانهای انحرافی دیگر را سرکوب کنیم و در کل باید گفت که فرار اینها نقطهٔ ضعفی برای رژیم جمهوری اسلامی است که ما باید این نقطهٔ ضعف را به نقطهٔ قوّت تبدیل کنیم و باید به این حقیقت اعتراف کنیم. وی افزود مسئلهٔ مهمّی که شایع است این است که ضدّانقلاب از این مسئله به عنوان قدرت «بنی‌صدر» استفاده کرده که به هیچ عنوان چنین چیزی نیست. «بنی‌صدر» زمانی که فرماندهٔ کلّ قوا شد، یک **استراتژی خاصّی را در جهت حاکمیّت دادن ضدّ انقلاب در ارتش** و کنار گذاشتن عناصر مؤمن به انقلاب را پیاده کرد. «نبوی» افزود: اوّلین حرکت وی ماجرای «طبس» و بمباران هلیکوپترها بود که باعث شهادت یکی از فرزندان مؤمن («محمّدمنتظر قائم») گردید که مسبّبین این

* وزیر مشاور نخست‌وزیر ـ ۱۳۶۰/۵/۱۳.

جریان می‌بایست بلافاصله دستگیر و اعدام می‌شدند، که فرماندهٔ نیروی هوایی وقت به فرمان «بنی‌صدر» آنها را بمباران کرد تا اسناد وابستگی وی به آمریکا افشا نگردد.

و «بنی‌صدر» که فهمیده که امکان دارد «بهمن باقری» فرماندهٔ نیروی هوایی وقت دستگیر شود و مچ وی باز شود. مسئولیّت آنرا خود قبول کرد و زمانی که «باقری» را از سرپرستی نیروی هوائی کنار گذاشتند، «بنی‌صدر» بلافاصله او را به سرپرستی هواپیمایی کشوری منصوب کرد و در زمان شروع جنگ که «بنی‌صدر» به هیچ عنوان آمادگی آن را نداشت، شروع به مهره چینی در ارتش کرد. چنانکه اطّلاع داریم، اطّلاعیّه‌ای منتشر ساخت که تمام امرای بازنشستهٔ ارتش باید به سرکار خود باز گردند که اجازهٔ پخش مجدّد آن داده نشد. «بنی‌صدر» پس از این ماجرا، بلافاصله تحلیلی ازکودتای نوژه را مطرح کرد تا اذهان عمومی را منحرف سازد و کشف کنندگان کودتا را زیر سؤال قرار دهد و در این رابطه گفت کودتای نوژه توطئهٔ آمریکا بود تا متخصّصین را از ارتش کنار بگذارند. در حالی که ما می‌دانیم کودتا واقعی بود و در این رابطه هم عدّه‌ای دستگیر شدند. او می‌خواست نشان دهد **کسانی که کودتا را کشف کرده‌اند، آمریکایی هستند.**

در واقع او سعی داشت زمینه را برای بازگشت دستگیر شدگان ارتش هموار سازد. «بنی‌صدر» با استفاده از فرماندهی کلّ قوا، آنچنان جوّ تبلیغاتی در ارتش بوجود آورده بود که اکثر خلبانان ارتش مسئله را به شکل دیگری برداشت کرده بودند. چنانکه مسئله عرب و عجم را در رأس قرار داده بودند که این جریان، از اصل انحرافی بود.

روزنامهٔ «انقلاب اسلامی» و «میزان» با هواپیماهای نظامی در ساعت ۲ بعداز نیمه شب به پادگانها و مراکز نظامی برده می‌شد. در حالی که از ورود روزنامه‌های خطّ «امام» به این مراکز نظامی جلوگیری می‌کرد. این جوسازی «بنی‌صدر» باعث شد که پاکترین افسران ارتش بعنوان مسامحه و سهل انگاری از رده خارج کنند...

وی خطاب به برادران ارتشی گفت: من از آنان می‌خواهم که هوشیارانه با مسائل برخورد کنند و بدانند که بزرگترین خیانت را «بنی‌صدر» به ارتش کرد. او می‌گفت (من) که این (من) همان آمریکاست و این برادران باید ببینند آن شعارهای تو خالی «بنی‌صدر» کجا رفته و چرا «بنی‌صدر» به فرانسه پناهنده شده و چه کسانی را بر ارتش تحمیل کرده؟ «باقری»ها، «فریور»ها کسی که فاجعه ۵۶ میلیون دلار را ببار آورد. «خیرخواه»ها و «معزّی»ها.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۵/۱۳:

آقای [«بهزاد] نبوی» در مورد فرار متّهمان با هواپیمای نظامی و تغییر و تحوّلات در نیروی هوایی گفت: در نیروی هوایی تغییراتی صورت گرفته که خیلی‌اش مربوط به این مسئله نبوده و جریان فرار هواپیماها تحت بررسی است و در این رابطه عدّه‌ای بازداشت شده‌اند... در این زمینه همه اعتراضها به دولت می‌شود. من باید بگویم که در این جریان، دولت دست نداشته. چراکه نیروهای مسلّح حافظ فرودگاهها و مراکز نظامی هستند... «بنی‌صدر» درمورد سرهنگ «معزّی» با «امیر طاهری» سر دبیر سابق «کیهان» که هم اکنون در مجلهٔ «ساندی تایمز» لندن فعّالیّت می‌کند و از فراماسونهای معروف می‌باشد، گفتگویی انجام داده و از سرهنگ «معزّی» تقدیر و ستایش بعمل آورده. او گفته است که گرچه سرهنگ «معزّی»، «شاه» را از تهران به تبعیدگاهش برده است، اما در حقیقت یک عمل انقلابی را انجام داده و آیا این یک اقدام شرم‌آور نمی‌باشد و تلویحاً این چنین وانمود کرده که آقای «معزّی» کار شایسته‌ای انجام داده است...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۵/۶:

آقای «شیخ‌الاسلام» معاون سیاسی وزارت امور خارجه [در دیدار با دبیر اوّل احضار شدهٔ سفارت فرانسه] اضافه کرد: اجازهٔ فرود به هواپیمای ربوده شدهٔ ارتش

جمهوری اسلامی ایران که از سوی مقامات فرانسوی صادر شده است، ازنظرما یک اقدام خصمانه است. به عقیدهٔ ما در زیرچتر به اصطلاح پناهندگی سیاسی، دشمنان انقلاب اسلامی مانند «بختیار» علیرغم آنکه ظاهراً تعهّدی مبنی بر عدم فعّالیّتهای سیاسی بر علیه ایران به دولت فرانسه سپرده‌اند، درکشور شما امکان یافته‌اند، تا کودتای نظامی نافرجام را با همکاری سازمان سیا طرح‌ریزی و رهبری کنند...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۵/۶:

[«بهزاد نبوی»] وزیر مشاور در امور اجرائی در مورد فرار خلبان ایرانی به مصر گفت: روز جمعه دوّم مرداد به ما خبر دادند که هواپیمایی درآسمان شیراز فرمانش قفل شده و بعد خبر دادند که در آسمان بحرین است و سپس اطّلاع دادند که در آسمان مصر می‌باشد و بعداً معلوم شد که هواپیما در مصر نشسته است و خلبان آن نیز از دولت «سادات» پناهندگی خواسته است و این شخص «داریوش خیرخواه» است که از **خلبانان کودتاچی** می‌باشد که بعد از [شروع] جنگ از زندان آزاد شد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۵/۱۳:

[«بهزاد] نبوی» افزود: امّا هواپیماهای ربوده شده، آمادهٔ بازگشت هستند. مثلاً" هواپیمایی که در قاهره است، منتظر خلبان است و هواپیمایی که در پاریس است، طبق اظهارات مقامات فرانسوی آمادهٔ پرواز به طرف ایران می‌باشد...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ چهارشنبه ۱۳۶۰/۵/۲۱:

رئیس جمهور [«رجایی»]: در رابطه با ربودن هواپیمایی که «بنی‌صدر» و «رجوی» فراری با آن گریخته‌اند، تاکنون شش نفر دستگیر شده‌اند... براساس آخرین گزارشهای انجام شده در این مورد یک نفر نیز فراری است که برادران مشغول تحقیقات و دستگیری وی می‌باشند تا خطّ اصلی ربودن این هواپیما را بدست آورند... درجریان

هواپیماربائی که جانشین فرماندهٔ نیروی هوایی تأکید داشت، مسئله هواپیماربایی حتماً مطرح شود، گزارشی از آخرین کارهای انجام شده در جلسهٔ امشب [شورای عالی دفاع] ارائه شد، ولی هنوز نتیجهٔ قطعی به دست نیامده است.

از نشریهٔ فرانسوی «لوماتن» ـ ۱۹۸۵/۶/۱۸:

آنها [آمریکائیها] بیهوده تلاش‌های خود را در جهت «بنی‌صدر» معطوف کردند، اما بزودی ملزم به تغییر روش گردیدند و دریافتند که مخاطب آنها فرد مناسبی نبود، چرا که از صحنه خارج شد.

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

چهارشنبه ۲۷ خرداد [۱۳۶۰]

... شب آقای «محسن رضایی» آمد و خبر داد، کسانی از مخالفان که درگذشته، قصد کودتا داشته‌اند، این روزها فعّال شده‌اند و با آقای «بنی‌صدر» هم تماس گرفته‌اند و زمان را مناسب می‌دانند. سپاه در تعقیب آنان است. آقای «بنی‌صدر» یک روز است که مفقودالاثر است. احتمالاً در رابطه با همین توطئه باشد. توطئه‌گران از سلطنت طلبان وملّی‌گرایانند و بعضی از اطرافیان آقای «بنی‌صدر»...

پنجشنبه ۲۸ خرداد

... «بنی‌صدر» همچنان مفقودالاثر است و «امام» نظرشان این است که نباید از مملکت خارج شود و گفتند، کسی را خدمت ایشان فرستاده و وحشت از اعدام خودش داشته و «امام» او را دلداری داده‌اند.

جمعه ۲۹ خرداد

... آقای [«محسن] رضایی» از اطّلاعات سپاه آمد و اطّلاعاتی در مورد فعّالیّت ضدّانقلاب و اسنادی که از لانهٔ جاسوسی، علیه آقای «بنی‌صدر» به دست آمده، گزارش داد. فعّالیّتهای («شاپور) بختیار»، «اشرف»، «رضا (پهلوی)»، «فرح پهلوی»،

(«حسن) نزیه»[۷] [«غلامعلی] اویسی» و («محسن) پزشکپور» و فعّالیّتهای عوامل داخلی آنها را در جزوه‌ای تنظیم کرده بودند که با هدایت آمریکا می‌خواسته‌اند هماهنگ کنند، ولی نتوانسته‌اند...

شنبه ۳۰ خرداد

... گروهکهای مجاهدین خلق و پیکار و رنجبران و اقلیّت فدایی و... تدارک وسیعی برای ایجاد آشوب و جلوگیری از کار مجلس دیده بودند و به نحوی اعلان مبارزهٔ مسلّحانه کرده‌اند. از ساعت چهار بعدازظهر به خیابانها ریختند و تخریب و قتل و غارت و آشوب را درتهران و بسیاری از شهرستانها آغاز کردند.

کم‌کم نیروهای سپاه و کمیته‌ها و حزب‌اللّهی‌ها به مقابله برخاستند. من در مجلس بودم. صدای تیراندازی از چندین نقطهٔ شهر به گوش می‌رسید. خبر از جراحت و شهادت عدّه‌ای نیز می‌رسید. جمعی از نمایندگان در دفتر من جمع شده بودند.

نزدیک غروب، آقای («رضا) زواره‌ای» مسئول ستاد امنیّت آمد ونوار ضبط شده از ارتباطات تلفنی مرکز فرماندهی مجاهدین خلق با رابطهای آشوب خیابانی را آورد که برنامهٔ وسیع تخریب و آشوب آنها را مشخّص می‌کرد. اوائل شب آشوبگران شکست خوردند و متفرّق شدند...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۴/۱:

متن اطّلاعیه دادستان کلّ انقلاب اسلامی ایران به این شرح است:

بسم‌ا... الرحمن الرحیم...

مبارزان با ایمان و قهرمان ایران، **آقای «ابوالحسن بنی‌صدر»** در رابطه با مسائل متعدّدی از جمله تحریک گروهها و مقاومت و ایستادگی در برابر نهادهای قانونی و نظام جمهوری اسلامی و تشویق زندانیان به اعتصاب غذا، **تحت تعقیب قانونی** است و برخلاف ادّعای واهی خود به مقاومت و ایستادگی، برای فرار از کیفر متواری است. لذا بدین وسیله ایشان به دادستانی کلّ انقلاب احضار می‌گردد و از همهٔ ملّت

قهرمان تقاضا می‌شود که هر جا ایشان را بیابند، دستگیر و به کمیته‌ها و یا مراکز سپاه پاسداران انقلاب تحویل دهند، ضمناً بدینوسیله اعلام می‌شود که:

۱ـ پناه دادن به ایشان و همکاری برای هرگونه فعّالیّت تحریک آمیز جرم محسوب شده و عاملین به عنوان شریک جرم ایشان، موردتعقیب قرار می‌گیرند.

۲ـ کمک به خروج نامبرده از مرزهای زمینی یا هوایی و یا دریایی، از هرکس و هر مقام موجب تعقیب و پیگرد شدید قانونی است. در پایان لازم به تذکّر است که سخن پراکنی‌های رادیوهای بیگانه درمورد خروج از کشور مشارالیه صحّت نداشته و این حرکات مذبوحانه در جهت انحراف افکار عمومی از جانب بیگانگان صورت می‌گیرد.

دادستان کلّ انقلاب اسلامی

ایران ـ «علی قدّوسی»

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

«میرحسین موسوی خامنه» متولّد ۱۳۲۰ فوق لیسانس معماری و شهرسازی در انجمن اسلامی دانشگاه ملّی فعّالیّت داشت و شرکتی به نام «سمرقند» درکنار «حسن آلادپوش» و «عبدالعلی بازرگان» و... راه‌اندازی نمود که در سال ۱۳۵۲ مورد توجّه و یورش ساواک واقع شد و لیکن همگی افراد مربوط به شرکت به استثنای دو نفر فوق‌الذّکر آزاد شدند. در سال ۱۳۵۵ «موسوی» به پایه‌گذاری جنبش مسلمانان ایران پرداخت. مدیر مسئول و سردبیر روزنامهٔ جمهوری اسلامی شد و قبل از استعفای دولت موقّت به عضویّت شورای انقلاب در آمد. وزیر خارجه و نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران گردید و....

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «میرحسین موسوی»:

من به عنوان **یک روشنفکر** در طول زندگی خود شاهد بوده‌ام که چگونه ملّت ما و نخبگان سیاسی ما و روشنفکران ما در چنگال استعمار و نفوذ فرهنگی غرب، دست و پا می‌زده‌اند و چگونه شخصیّت واقعی آنها در شخصیّت غربی، استحاله می‌گشته است.

یادم‌می‌آید در دانشگاه، آنقدر در مورد تاریخ هنر اروپا تئوری و مطلب یاد داده بودندکه **کلیسای گوتیک اروپا** را در دهات آن، از مسجد شیخ‌لطف‌ا... خودمان در اصفهان بهتر می‌شناختم.

در حالی که بعنوان یک استاد و یک معلّم، دهها کتاب در مورد هنر و فرهنگ غرب خوانده بودم **یک کتاب**، بله **یک کتاب** در مورد تمدّن و فرهنگ و هنر عظیم هند وژاپن و چین **نخوانده بودم**.

معیارهای ما برای زندگی و سیاست از غرب سرازیر می‌شد. آن چیزی برای ما زیبا بود که غرب آن را زیبا می‌دانست و آن چیزی برای ما زشت بود که **آمریکا** آن را زشت می‌خواند.

از سخنان «شهید سیّد حسن آیت» در مخالفت با صلاحیّت کاندیدای احراز وزارتخارجه:**

[«میر حسین موسوی» جهت تعیین صلاحیّت به مجلس شورای اسلامی معرّفی شد... با توجّه به عزل «بنی‌صدر»، خروج مسلّحانه منافقین و فاجعهٔ هفتم تیر؛ مجلس سعی در تشکیل سریع کابینه جدید را داشت. «آیت»:]

من با اینکه اسم نوشته بودم، در این شرایط حسّاس که ملّت ایران عزادار است، نمی‌خواستم صحبت کنم. اما دو محذور هم وجود دارد: یکی اینکه گفتم و دیگر

---

* سه شنبه ۱۳۶۰/۴/۳۰.

** نقل از روزنامهٔ جمهوری اسلامی ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۴/۱۵.

اینکه مخالفت من باعث سوء استفاده نشود و از طرفی هم، هنوز بوی خون پاک شهدا از دفتر حزب جمهوری اسلامی به مشام می‌رسد و هنوز مرکّب عزل رئیس جمهور بی‌کفایت خشک نشده است. از این جهت که بعد، تاریخ قضاوت بدی نکند، تمام مطالب را دراین خلاصه می‌کنم که دوست قبلی ما [سخنران قبلی مجلس در تأیید صلاحیّت «موسوی» گفت:] که نظریات آقای «موسوی» دربارهٔ «مصدّق» مربوط به گذشته [است و] کاری نداریم که [البتّه] این گذشته، سال ۵۸ و سال نزدیک [تر] به ما سال ۵۹ است. اگر ایشان (موسوی) همین الان هم به این سؤال من پاسخ بدهند، شاید مسئله حل شده است که **آیا ایشان «مصدّق» امام** را قبول دارند که «امام» می‌فرمایند: «مصدّق به اسلام سیلی زد»، «مصدّق مسلم نبود»، در زمان مصدّق در چشم سگ عینک زدند و رویش نوشتند آیت‌الله، در زمان «مصدّق» روزنامهٔ «شورش» که مورد تأیید «مصدّق» هم بود، تصویر آیت‌ا... «کاشانی» را به صورت سگ و مار و عقرب می‌کشید. آیا این «مصدّق» را قبول دارند؟ **یا «مصدّق» سرمقاله ۲۸ تیر ماه ۱۳۵۸ و ۱۴ اسفند ۱۳۵۸** [مندرج در روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» به سردبیری «موسوی»] و مقالهٔ اخیری که تحت عنوان «خیابان مصدّق» نوشتند؟

کدام یک از این دو مصدّق را؟ ایشان صریحاً بگویند که بعد از بیانات «امام» قبول دارند؟ آیا در سلسله مقالاتی که (اسم نامفهوم) نامی در روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» نوشته بود و این را یک عمل ضدّ امپریالیستی قلمداد کرده بود، این را قبول دارند یا رفراندومی را که «امام» فرمود تقلّبی بود و به منظور تحویل قانون اساسی آمریکایی بود و سرالاغ رأی بسته بودند و بردند در صندوق مخالفین انداختند و همین که سایر خطوط که اشاره شد... [سیّد «حسن آیت» در روزچهاردهم مردادماه سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید. روانش شاد وراهش پررهرو باد.]

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ دفاعیّات شهید «محمّدجواد باهنر» در مجلس شورای اسلامی:

نخست‌وزیر در دفاع از **وزیر امور خارجه که متّهم شده بود دنبال کنندهٔ خطّ «مصدّق» است**، اظهار داشت: انصاف قضیّه این است که در این زمینه در نوع قضاوت، کم لطفی شده است... ایشان در مقاله‌ها روشن کردند که این کلمهٔ روشنفکر دزدیده شده است و بر روی کسانی قرار گرفت که آنها ضدّ آن هستند. ایشان اوّل بحث روشنفکر را مشخّص کرده است و روشن نموده که چه کسی روشنفکر است و بعد گفتند که این انقلاب تنها و تنها بوسیلهٔ روشنفکران به ثمر رسیده است. تنها روزنامه‌ای که مسئلهٔ ملّی گرایی را علم کرد و بحث راه انداخت، جمهوری اسلامی است و ایشان یکی از کوبندگان ملّی‌گرایی است. ایشان از زمانی که وزارت خارجه را به عهده گرفت، وزارتخانه فعّال شده است و فقط کافی است که شما برنامه و بیانیّه سیاسی وزارتخارجه را مطالعه کنید و خط فکری و سیاسی ایشان را ببینید...

از نشریهٔ «شاهد»** ـ خاطرات شهید «محمّدجواد باهنر»:

... مسئلهٔ دیگر، تشکیل مراکزی از این قبیل بود، از جمله «کانون توحید» که در تأسیس این مرکز همکاری داشتیم. هم برای طرح و ساختمان و این را عرض کنم که مهندس «موسوی» که الان سردبیر روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» و وزیر امور خارجه هستند، ایشان طرح آن ساختمان را ریخت، چون رشتهٔ اصلی ایشان بود.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»*** ـ سخنرانی «میرحسین موسوی»:

... ولی خوشبختانه دشمنی و خصومت ایران با صهیونیسم و امپریالیسم و

---

* دوشنبه ۱۳۶۰/۵/۲۶.

** شهریور ۱۳۶۰ـ شماره دهم.

*** یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۱.

مبارزات درخشان ملّت مسلمان ایران علیه آمریکا و رژیم اشغالگر قدس چنان روشن است که این توطئه‌ها از سوی توده‌های میلیونی مسلمان در سراسر جهان خنثی خواهد شد. منتهی ما نیز باید در رابطه با این توطئه‌ها کاملاً" هوشیار باشیم و سریعاً در مورد این مسائل واکنش نشان دهیم و حرف خودمان را بزنیم.

... باید گفت که **آیا «بنی‌صدر» یادش رفته که در همان زمانی که ادّعا شد ایران از رژیم اشغالگر قدس اسلحه می‌خریده، خود اوفرماندهٔ کلّ قوا بوده است؟** زیرا می دانیم که خرید اسلحه بصورت کاملاً" محرمانه و معمولاً" زیر نظر فرماندهٔ کلّ قوا صورت می‌گرفت و طبیعتاً «بنی‌صدر» باید به این سؤال پاسخ دهد که آیا واقعاً از رژیم اشغالگر قدس، اسلحه خریده است یا نه؟

ما نه وسائل مادی و قدرت نظامی صهیونیست و امپریالیسم را داریم و نه رسانه‌های گروهی جهان را. ما تنها می‌توانیم از طریق فعّال کردن نمایندگی‌هایمان سعی کنیم که ندای حقّانیّتمان را به مردم عادی و علاقمند به انقلاب اسلامی برسانیم و می‌دانیم که هر کدام از آنها خود پیکی خواهند بود، برای رساندن پیام انقلاب اسلامی و خنثی کردن این گونه توطئه‌ها. یعنی درست همان روندی که ما در داخل ایران برای دفاع از انقلاب اسلامی‌مان می‌بینیم که اگر تاکنون نیروی عظیم این همه مسلمان علاقمند به انقلاب اسلامی ایران نبود، ایران درجنگهای روانی و تبلیغاتی تا به حال مدفون می‌شد و از بین می‌رفت. ولی خوشبختانه مردم با ما هستند و خودشان با این توطئه‌ها به مقابله خواهند پرداخت و...

از روزنامهٔ ترکیه‌ای «ملیّت»* ـ «انور باتور»:

«**میرحسین موسوی**» نخست وزیر ایران به منظور تعدیل تشنّج موجود در روابط، طیّ یک ماه اخیر، قدم اوّل را برداشت و «بهزاد نبوی» فرستادهٔ ویژه خود را همراه با

* ۱۹۸۸/۱۲/۴.

یک پیام کتبی به آنکارا فرستاد...

بنابر اخبار موثّق، درخواست سفر «بهزاد نبوی» وزیر صنایع سنگین ایران که حامل پیام کتبی نخست وزیر ایران بود، ۲۴ ساعت قبل از آغاز سفر، رسماً به اطّلاع آنکارا رسید. «نبوی» که در حال بازدید از لیبی بود، درخواست کرد که به هنگام مراجعت به کشورش، پاسخ کتبی نخست‌وزیر ایران را به «اوزال» تسلیم نماید.

«اوزال» نیز علیرغم ردّ تقاضای دیدار «عمرآقبل» سفیر ترکیه در تهران از طرف «موسوی» نخست وزیر رژیم ایران، درخواست ملاقات «نبوی»را قبول نمود. در پی اعلام خبر فوق، «بهزاد نبوی» صبح روز گذشته، **به منظور یک دیدار پنج ساعته با هواپیمای اختصاصی به آنکارا آمد** و در فرودگاه بوسیله «عدنان قهوه‌چی» وزیر مشاور مورد استقبال قرار گرفت... «اوزال» نخست وزیر ترکیه به مدّت یک ساعت با «بهزاد نبوی» فرستاده ویژهٔ «موسوی» نخست‌وزیر ایران دیدار وگفتگو نمود. براساس اطّلاعات بدست آمده، موسوی در پیام خود اشاره کرده که وزارت امور خارجهٔ کشور و سفارت آن کشور در آنکارا از جریان ربودن یک ایرانی مخالف به وسیلهٔ دو دیپلمات سفارت ایران بی‌اطّلاع بوده است. **از پیام چنین برمی‌آید که وی بدینوسیله مسئولیّت حادثه را به گردن سرویس اطّلاعات مخفی ایران انداخته است.**

از سخنان «بهزاد نبوی»* ـ روزنامهٔ «رسالت»:

«خاتمی»... «همانند بنی‌صدر» دنبال این نیست به هر طریق ممکن رئیس جمهور شود. «**بنی‌صدر» همدوره‌ای دانشکده‌ای ما بود** و قبل از انقلاب همواره می‌گفت اوّلین رئیس جمهور ایران خواهد بود...

---

* چهارشنبه ۷۹/۱۲/۱۷.

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد
مورد اشاره در فصل پنجم:

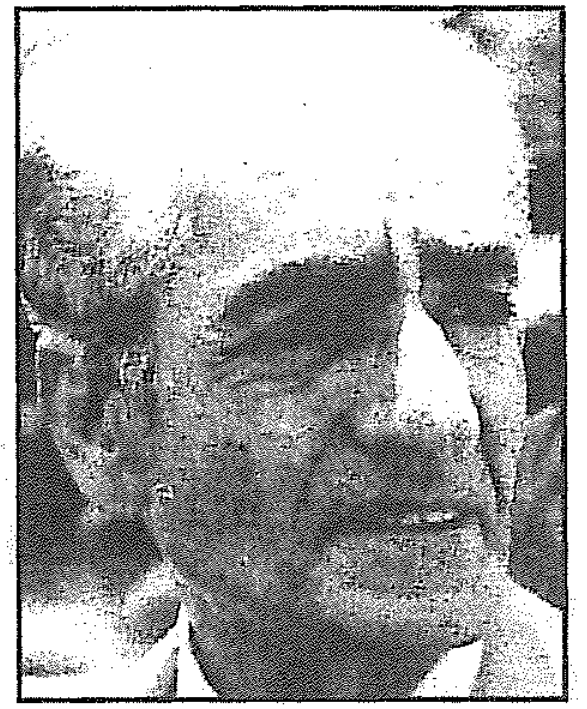

«محمدرضا پهلوی» در روزهای فرار و دربدری!

«زبیگنیو برژینسکی».

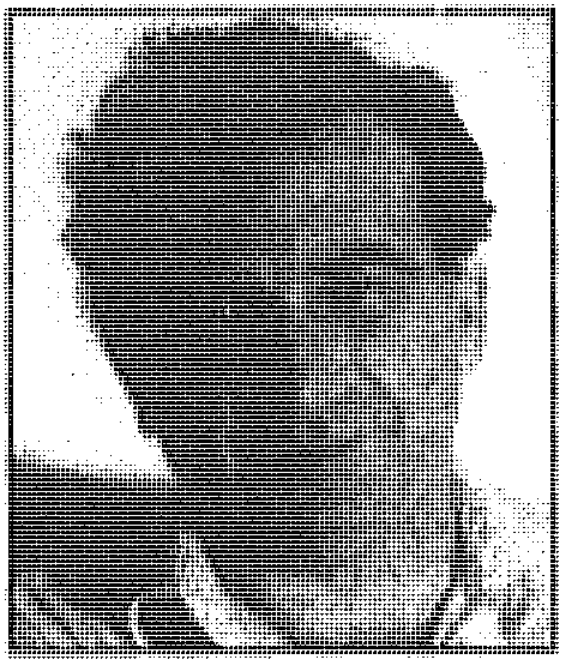

«اری بن مناشه».

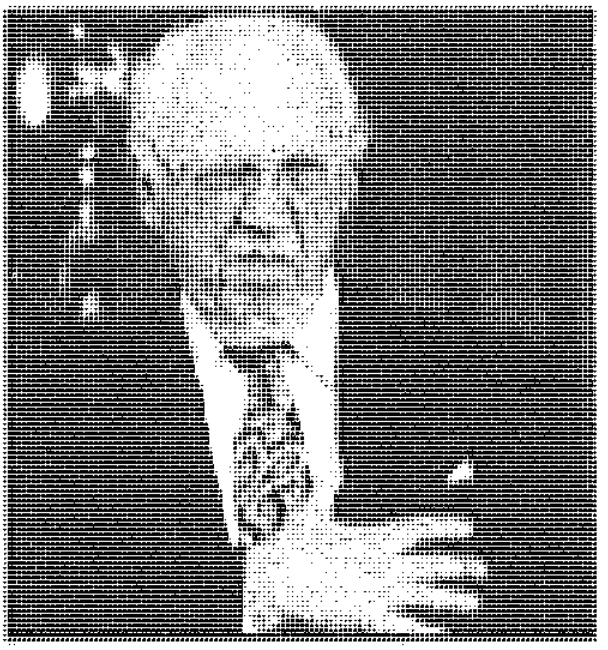

«ویلیام کیسی».

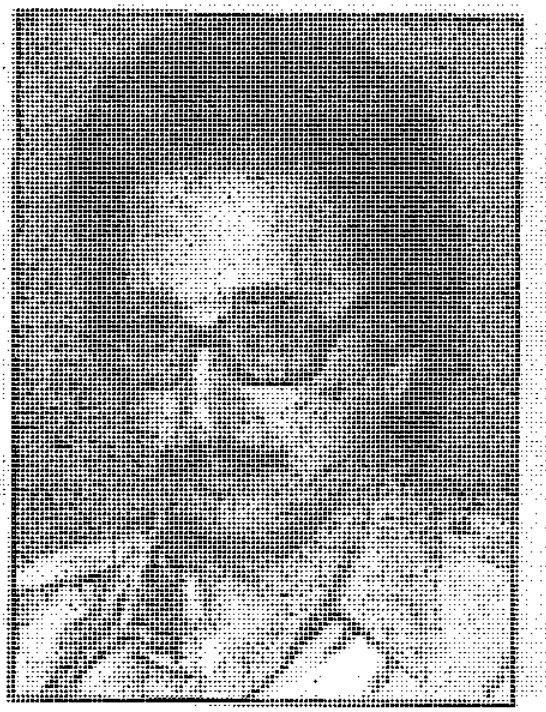

«سیّد ابوالحسن بنی‌صدر».

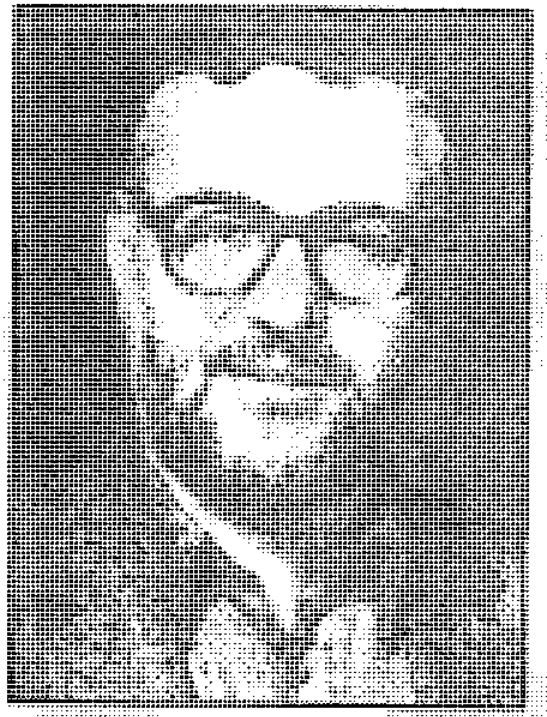

«ابراهیم یزدی».

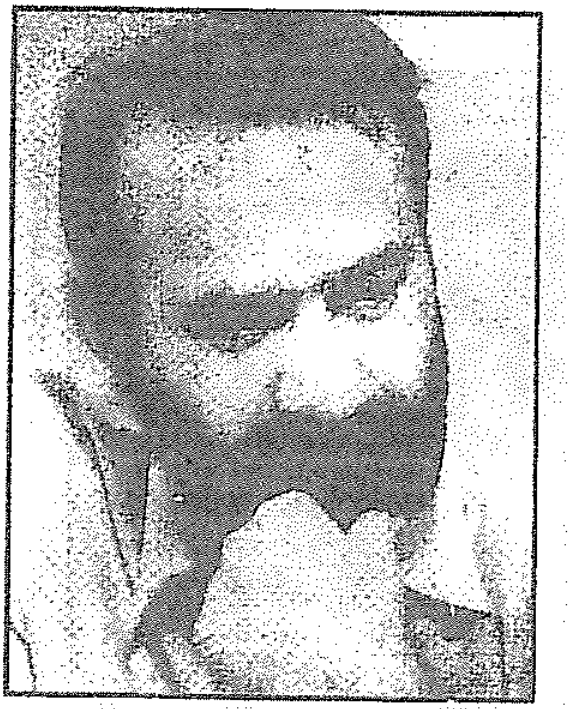

«صادق قطب‌زاده».

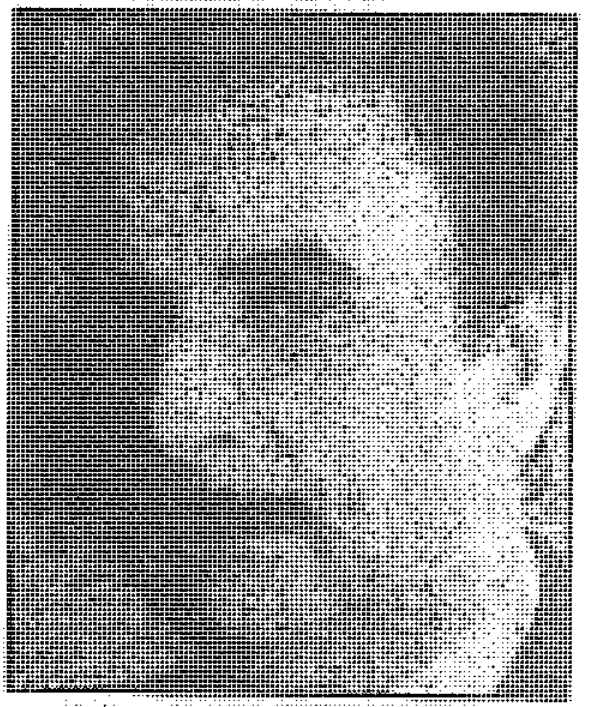

«هکتور ویلالونگا».

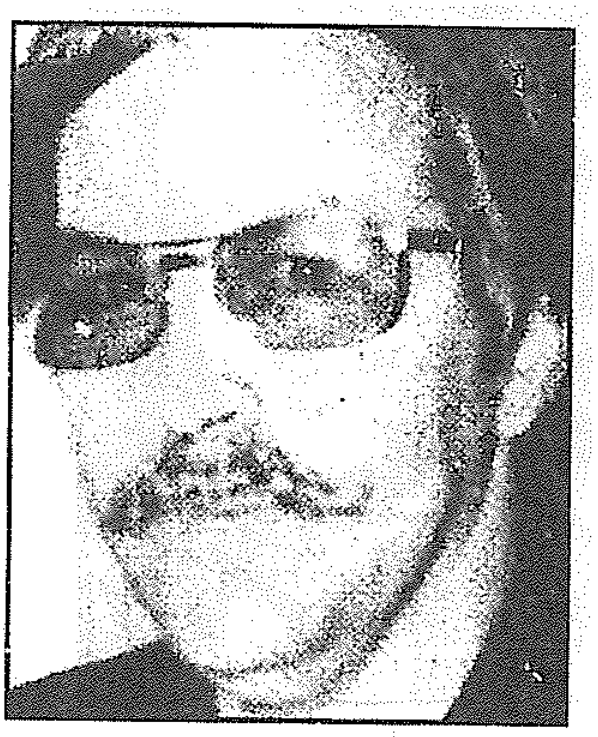

«همیلتون جوردن»

(گریم شده برای جلسه با قطب‌زاده).

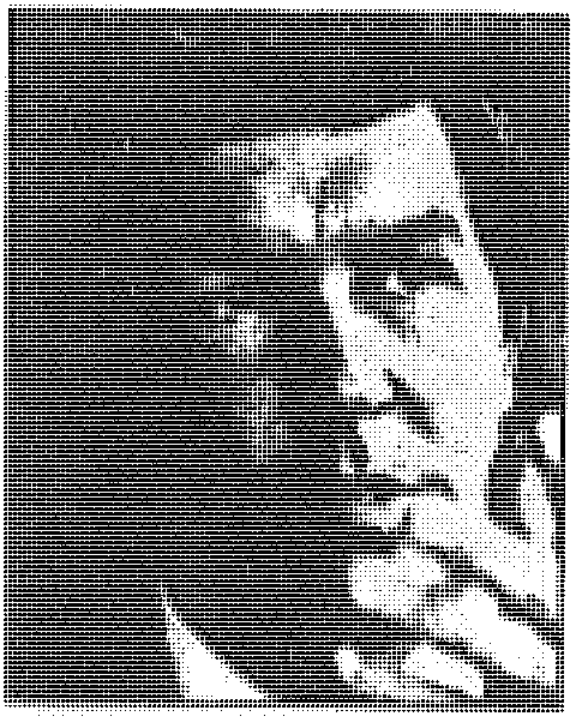

«همیلتون جوردن».

مأموریت نفوذیها:
تباهی توانمندی و فرصتهای عالی رشد و تکامل نظام در حساس‌ترین برهه‌های تاریخ انقلاب اسلامی.

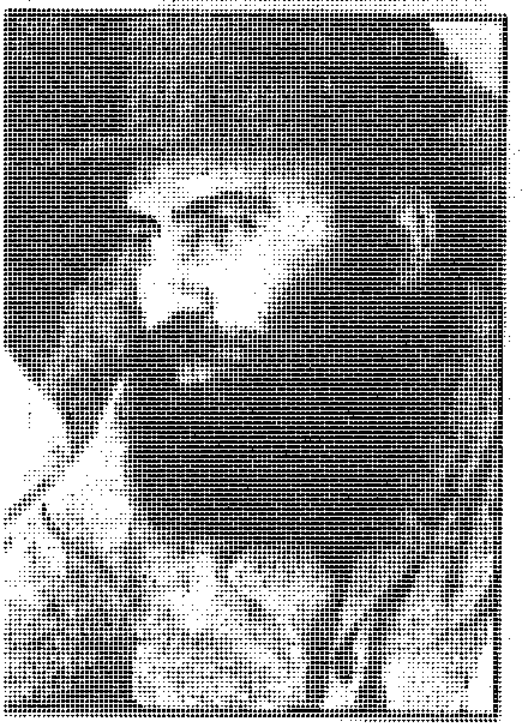

«عبّاس آقا زمانی» (ابوشریف).

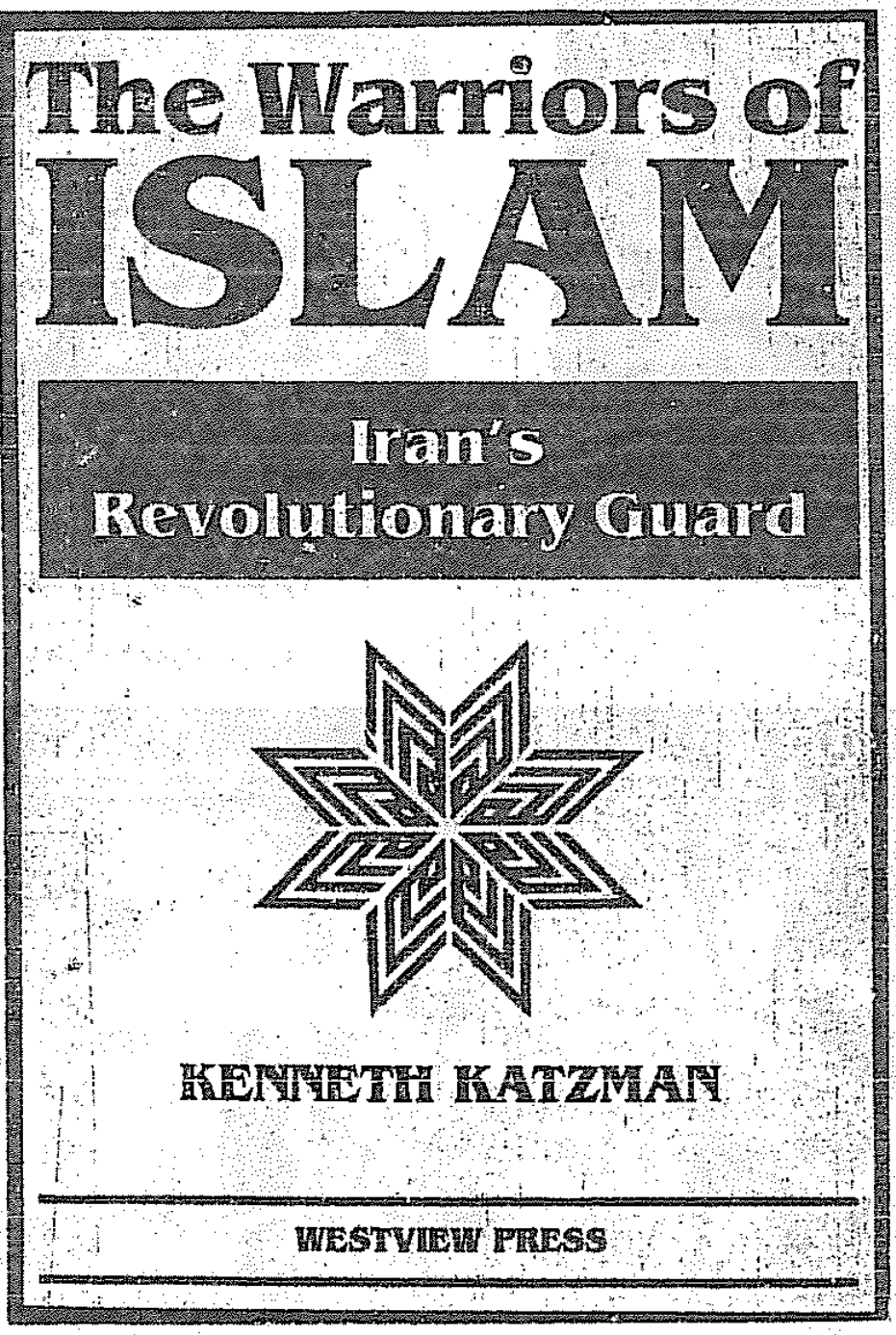

تصویر روی جلد کتاب «کنت کاتزمن».

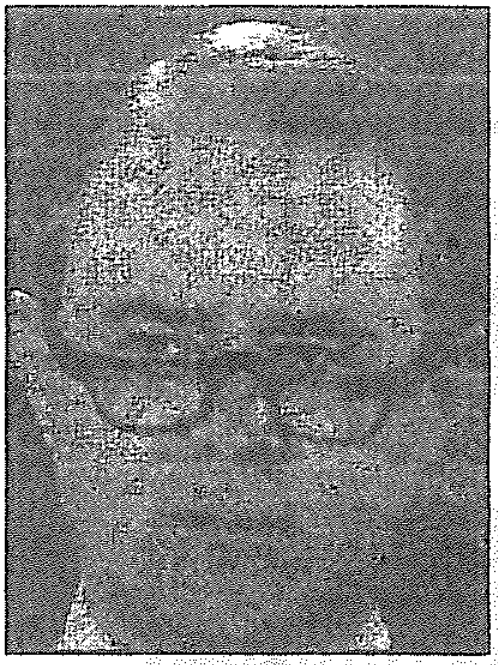

«سایروس ونس».

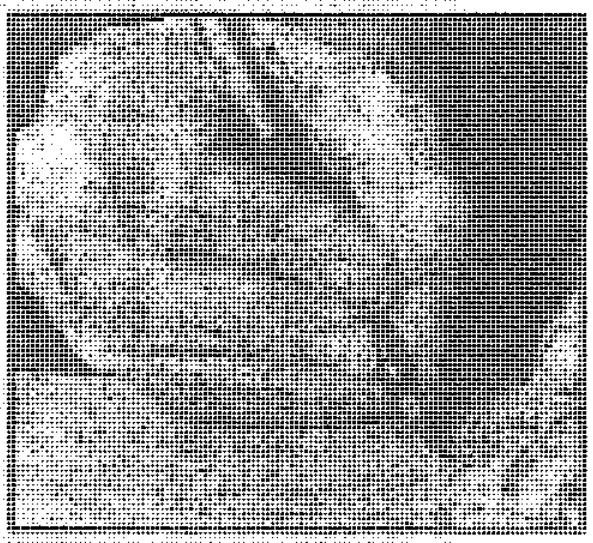

امضای عجیب «وارن کریستوفر»

پای معاهده با «بهزاد نبوی».

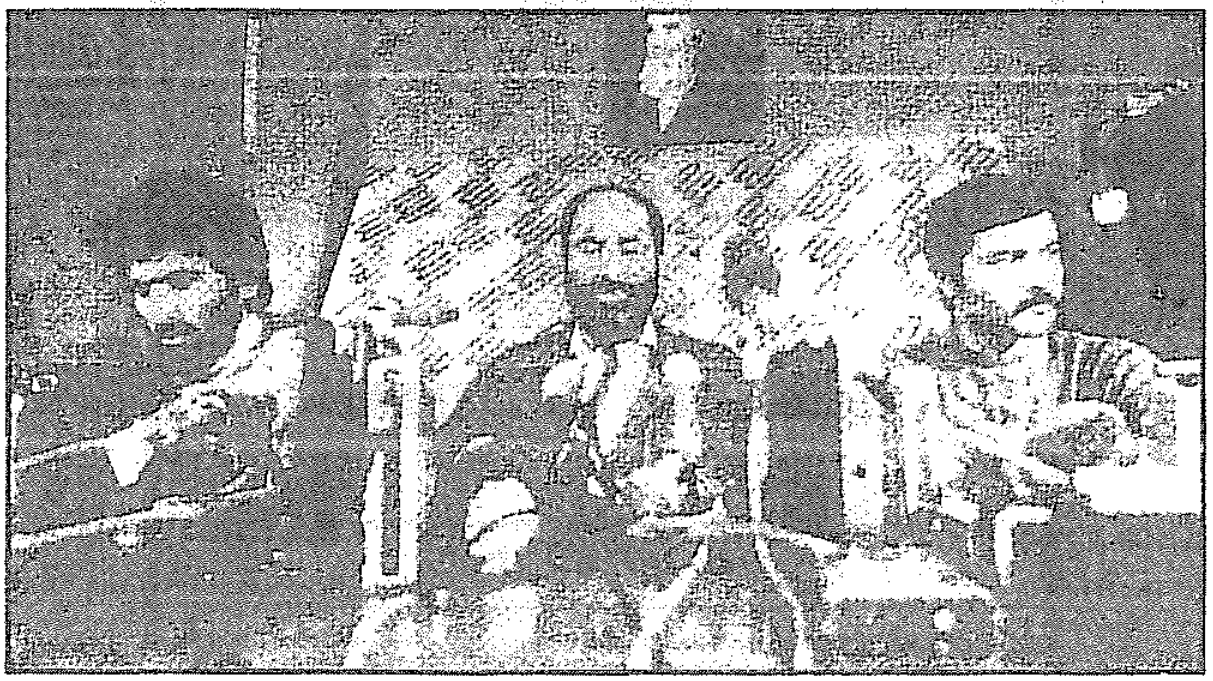

«بهزاد نبوی» در زمان امضای موافقتنامهٔ الجزایر.

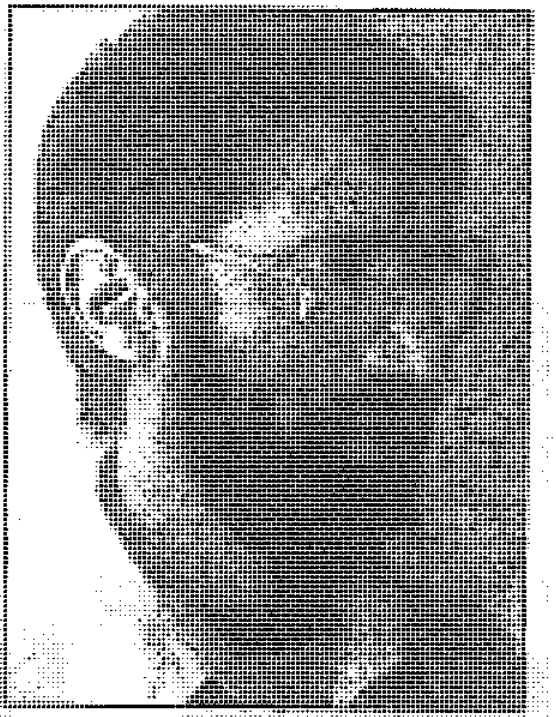

امیرحسین موسوی خامنه‌ای.

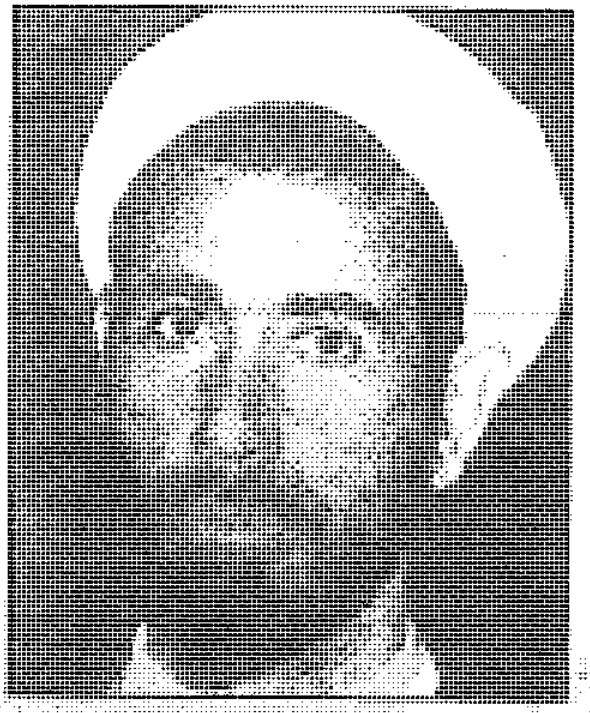

شهید دکتر جواد باهنر.

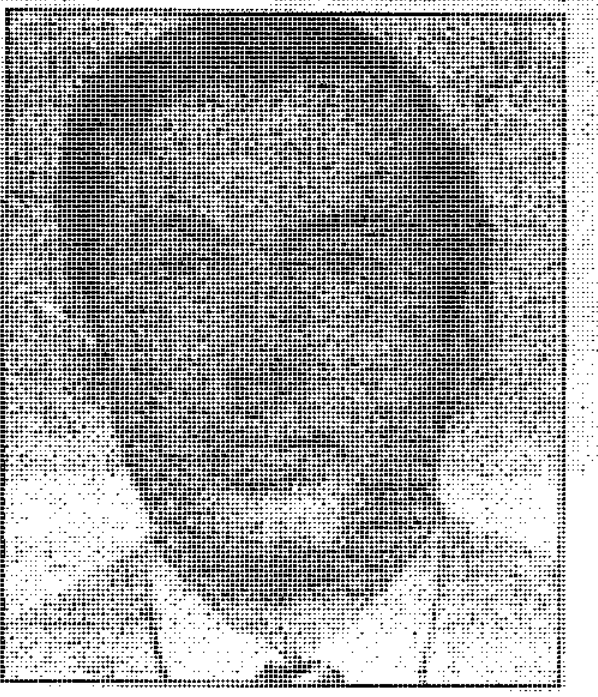

«هنری پرشت».

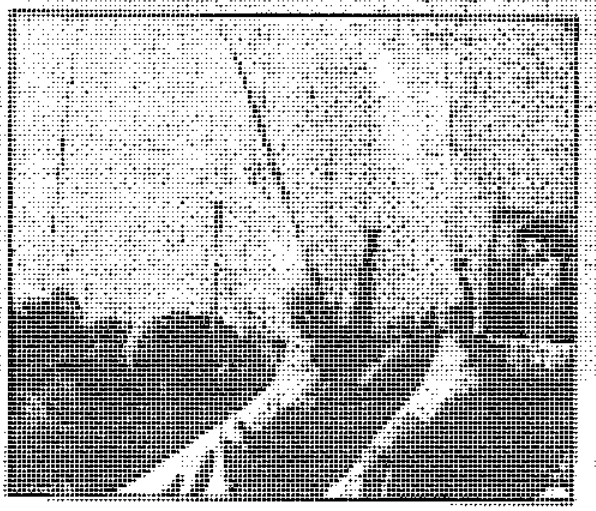

جریان خارجی شریعتمداری

(مورد حمایت ساواک وموساد).

«قشیری زاده» در گفتگو با یکی از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام.

پی‌نوشتهای فصل پنجم:

(۱) شهید حجةالاسلام («محمّد) منتظری» در سال ۱۳۲۳ دیده به جهان گشود. پس از اتمام دوران تحصیلات ابتدایی، به تحصیل علوم دینی مشغول شد و به زودی به مدارج عالی علوم اسلامی دست یافت. در سال ۴۲ به دلیل پخش اعلامیّه‌های «امام» و دیگر مراجع در قم و شهرستانها دستگیر و سپس آزاد شد. بار دیگر در ۱۳۴۵/۱/۱ در قم پس از پخش اعلامیّه، توسّط عمّال ساواک دستگیر و... به ساواک منتقل و به سه سال حبس و شکنجه در زندان انفرادی محکوم شد. بعد از رهایی از زندان، یک تشکیلات مبارزاتی را... بنیاد نهاد. در خرداد ۱۳۵۰ در پی گسترش فعّالیّتهای سیاسی وی، ساواک قصد دستگیری وی را داشت که او موفّق شد به پاکستان فرار کند. در این مدّت او با تنگدستی تمام زندگی کرد.

سپس مدّتها در افغانستان، عراق، سوریه، لبنان و فلسطین به سر برد و دوره‌های مختلف چریکی را در پایگاههای فلسطینی طی نمود. بعد از پیروزی انقلاب، به فکر تشکیل سپاه پاسداران افتاد و در این باره با «امام» و چند تن دیگر گفتگو کرد و آنان پیشنهادش را پذیرفتند. در انتخابات مجلس شورای اسلامی از طرف مردم نجف آباد به مجلس راه یافت.

در توطئهٔ انفجار حزب جمهوری اسلامی به همراه «بهشتی» و دیگر همراهانش به درجهٔ رفیع شهادت نائل شد.

[نقل از کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک»ـ جلد دوازدهم.]

(۲) «عبدالکریم موسوی اردبیلی (کریمی)» متولّد ۱۳۰۵ اردبیل. قبل از پیروزی انقلاب، اداره و سرپرستی روحانیّت اردبیل و عضویّت در هیئت مدیرهٔ مکتب اسلام را برعهده داشت. پس از پیروزی انقلاب عضو شورای انقلاب، عضو مجلس خبرگان قانون اساسی، دادستان کلّ کشور، رئیس دیوانعالی کشور، عضو هیئت سه نفره رسیدگی به اختلافات «بنی‌صدر» با دیگران، مسئول اجرای فرمان ۶ مادّه‌ای «امام خمینی(ره)»، عضو مجلس خبرگان رهبری، عضو شورای ریاست جمهوری پس از شهادت آقای «رجایی»، عضو شورای سه نفره در انجام وظایف محوّله ازطرف «حضرت امام» و عضو شورای بازنگری

قانون اساسی بوده است.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۳) «کنت کاتزمن» (Kenneth Katzman) از اعضای سابق آژانس مرکزی اطّلاعات آمریکا (سیا) بوده و هم اکنون در سرویس تحقیقاتی کنگرهٔ آمریکا در مورد مسائل خاورمیانه به ویژه ایران به جمع‌آوری، دسته‌بندی، تجزیه و تحلیل اطّلاعات می‌پردازد.

در سال ۱۹۹۳ انتشارات آمریکایی «وست ویو» اقدام به چاپ کتابی از او با عنوان «جنگجویان اسلام؛ پاسداران انقلابی ایران» نمود. این کتاب در هفت فصل تحت عناوین «نهادسازی در جمهوری اسلامی»، «فضای نهادی در داخل سپاه»، «انعطاف پذیری، سازگاری و حالت ارتجاعی سپاه»، «رشد پیچیدگیهای نهادی در سپاه پاسداران»، «خودمختاری نهادی سپاه پاسداران»، «انسجام نهادینه» و «نتایج و چشم اندازها» به بررسی وضعیّت سپاه پاسداران با ذکر نفرات کلیدی داخل و خارج از آن و بر شمردن سوابق و شبکه‌های ارتباطی آنان می‌پردازد.

«کاتزمن» در مقدّمهٔ کتاب خود پیرامون منابع و مآخذ کسب اخبار و اطّلاعات خود می‌نویسد: «... خبرنگاران یک منبع اطّلاعاتی عالی هستند. علی الخصوص خبرنگاران بریتانیایی و فرانسوی که به ایران دسترسی دارند، گرچه دارای محدودیّت نیز می‌باشند. همچنین به جهت نزدیکی احتمالی علایق و منافع بسیاری از دول عرب بر توسعه روابط با ایران، روزنامه‌های عربی نیز گزارشاتی از وقایع موجود در ایران فراهم می‌آورند. گزارشات خبری اروپای غربی و کشورهای عربی در خصوص درگیری‌های سپاه‌درصدور انقلاب و تروریسم [؟!] یکی ازمنابع به ویژه مهم اطّلاعاتی است.

در ترتیب بخشیدن به اطّلاعات مربوط به سپاه، به زبان فارسی، احتیاجی نیست. چرا که تقریباً تمامی منابع استفاده شده در این تحقیق ترجمه شده‌اند. ترجمهٔ بیانات رسمی مطبوعات، سرمقاله‌ها، و تکّه‌هایی از مجلّات فارسی زبان، از جمله آنهایی که توسّط و یا برای سپاه تهیّه شدند، به عهدهٔ FBIS [Foreign Broadcast Information Service] سرویس اطّلاعاتی خبرگزاری خارجی، بوده است. بررسی مطبوعات منتشره به زبان انگلیسی، مشتملّ بر اطّلاعات راجع به سپاه و دیگر سازمانهای سیاسی، نیاز به منابع زبان فارسی را بیش از پیش کاهش داده است...»

گفته شده که این کتاب در واقع رسالهٔ دکترای علوم سیاسی نامبرده بوده و توسّط مرکز پژوهشها و مطالعات استراتژیک امارات متّحدهٔ عربی در ۱۹۹۶ به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن.]

(۴) سیّد «کاظم شریعتمداری» در ۱۲۸۳ هش در تبریز متولّد شد. تحصیلاتش را در تبریز، مشهد و قم ادامه داد. در ۱۳۲۷ به دلیل استقبال از «محمّدرضا پهلوی» محبوبیّت خود را از دست داد و از آن زمان رابطهٔ خود را به طور پنهان با رژیم حفظ نمود. ولی بعد از پیروزی انقلاب به دلیل مشارکت در کودتای آمریکایی نوژه از سوی جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم ازمرجعیّت خلع شد و درگوشهٔ انزوا فوت کرد.

«امیر اسدالله علم» وزیر دربار شاه در اجرای فرمان شاهانه [!] با واسطه‌ای مطمئن و مورد وثوق با «شریعتمداری» تماس می‌گرفت و از او چاره‌جویی می‌کرد. گاهی نیز آنچه را که تحلیل‌گران دربار تصمیم می‌گرفتند، به آقای «شریعتمداری» ابلاغ می‌شد و او را موظّف به اجرای آن می‌کردند. موارد زیادی از این گونه امور دیده شده است که توسّط نزدیکان آگاه و وابستگان رژیم از جمله ارتشبد «حسین فردوست» رئیس دفتر ویژهٔ «شاه»، «احمد علی انصاری» (پسر خالهٔ «فرح») و.. در خاطراتشان ثبت و ضبط شده است.
[نقل از پاورقی کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک»، جلد دوازدهم.]

آیت‌الله سید «کاظم شریعتمداری» از مراجع تقلید شیعه. پس از رحلت آیت‌الله «بروجردی» به عنوان یکی از مراجع جانشین مطرح شد. پس از درگذشت «آیت‌الله محسن حکیم» و با ارسال پیام تسلیت از سوی «محمّدرضا شاه [ستمشاه] پهلوی» خطاب به وی، به عنوان **مرجع تقلید مورد نظر حکومت** مشخّص گردید. آیتا... «شریعتمداری» از جمله روحانیون میانه‌رو و اصلاح طلب حوزهٔ علمیّهٔ قم بود که با روشهای انقلابی مخالفت می‌ورزید. وی معتقد به حرکت تدریجی به سوی حکومت اسلامی بود. آیتا... «شریعتمداری» در سال ۴۲ به همراه «حضرت امام خمینی(ره)» مبارز بر علیه رژیم پهلوی را آغاز کرد. اما روش آیتا... «شریعتمداری» بر خلاف «امام (ره)» روش مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه بود. وی در اوج مبارزات انقلابی، خواستار حفظ سلطنت و اجرای کامل قانون اساسی شد که با مخالفت روحانیون طرفدار «امام» (ره) مواجه گردید.

آیت‌ا... «شریعتمداری» پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یکی از شخصیّت‌های تراز اوّل روحانیّت مطرح گردید و مبادرت به تأسیس حزب خلق مسلمان در برابر حزب جمهوری اسلامی پرداخت. این حزب در تبریز تحرّکاتی را موجب شدند و صدا و سیمای این شهر را سه روز اشغال کردند. در سال ۶۱ در پی افشای توطئهٔ براندازی مشخّص گردید که آیت‌ا... «شریعتمداری» درجریان توطئه بوده، اما آن را تأییدنکرده است. وی درتلویزیون به اطّلاع خود ازکودتا اعتراف کرد. در پی آن جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم در یک عمل بی‌سابقه در تاریخ شیعه وی را از مرجعیّت خلع نمودند. از آن پس آیت‌ا... «شریعتمداری» تا هنگام مرگ، خانه نشین شد.

[نقل از پاورقی کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی».]

(۵) «شهید محمّدجواد باهنر» متولّد ۱۳۱۲ شهرکرمان فرزند «علی‌اصغر»، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۱ در قم در محضر آیت‌ا... «بروجردی»، «امام خمینی» و علاّمه «طباطبایی» فقه و اصول و تفسیر و فلسفه آموخت. در علوم جدید نیز دکترای الهیّات (بعد از فوق لیسانس علوم تربیتی) گرفت. از ۱۳۳۴ با تأسیس نشریّهٔ فصلی و سالنامهٔ مکتب تشیّع به فعّالیّتهای مطبوعاتی و انتشاراتی پرداخت و از سال ۱۳۴۲ به بعد به تدریس در آموزش و پرورش و برنامه‌ریزی دینی و تألیف کتب درسی اشتغال داشت.

در تأسیس دفتر نشر فرهنگ اسلامی همکاری داشت و در فعّالیّتهای کانون توحید، مدرسهٔ رفاه و جامعهٔ روحانیّت مبارز نیز فعّالانه شرکت می‌نمود. از طرف «امام» مأمور تنظیم اعتصابات شد و با همکاری دکتر «سحابی» و مهندس «معین‌فر» به این امر پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عضو شورای انقلاب، نمایندهٔ شورای انقلاب در وزارت آموزش و پرورش، مسئول نهضت سواد آموزی، نمایندهٔ مجلس خبرگان، نمایندهٔ دور اوّل مجلس و وزیر آموزش و پرورش بوده است. از پایه‌گذاران حزب جمهوری اسلامی بود. در دورهٔ ریاست جمهوری مرحوم «شهیدرجایی(ره)» نخست وزیر شد و به همراه او در توطئه انفجار نخست‌وزیری ـ ۸ شهریور ۱۳۶۰ ـ به شهادت رسید. یادشان گرامی و راهشان پررهرو باد.

[نقل از یادداشتهای کتابخانه‌ای محقّق.]

(۶) سیّد «محمود مصطفوی کاشانی» ـ فرزند مرحوم آیت‌الله سیّد «ابوالقاسم». متولّد ۱۳۲۱ دکترای حقوق و عضو هیئت مدیرهٔ کانون وکلای دادگستری و استاد حقوق دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد.

در سال ۱۳۳۹ به دلیل شرکت در مراسم تجلیل از ۱۶ آذر دستگیر و به زندان افتاد. در سال ۱۳۴۴ همزمان با اخذ لیسانس حقوق از دانشگاه تهران در چهلم «شهید بخارایی» مجدّداً دستگیر و زندانی شد و در ۱۳۵۰ همزمان با ورود به کادر علمی دانشگاه ملّی ایران (دانشکدهٔ حقوق) ممنوع‌الخروج گردید و تا ۱۳۵۵ که جهت تحقیقات حقوقی به فرانسه مسافرت نمود، به تکمیل مطالعات خود پرداخت. در سال ۱۳۵۷ جهت تماس با «امام خمینی» به نجف مسافرت کرد. در سال ۱۳۶۴ کاندیدای ریاست جمهوری شد که رتبهٔ دوّم آراء مردم را اخذ کرد. در سال ۱۳۵۹ پس از امضای بیانیهٔ الجزایر از سوی دولتین ایران و آمریکا به عنوان داور جمهوری اسلامی ایران تعیین شد و تا سال ۶۳ در این سمت در رأس عدّهٔ زیادی حقوقدان قرار داشت. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۰ نیز کاندیدا بود که پخش نطق تبلیغاتی تلویزیونی او ـ همانند نطق تبلیغاتی کاندیدای دیگر «علی فلاّحیان» ـ بدلیل انتقاد از رئیس جمهور دورهٔ قبل ـ خاتمی ـ توسّط کمیسیون نظارت بر تبلیغات ریاست جمهوری حذف گردید...

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقق.]

(۷) «حسن نزیه» متولّد سال ۱۳۰۰ در تبریز و فارغ‌التّحصیل رشتهٔ حقوق قضایی از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران است. چند سال پس از تحصیلات، راهی اروپا شد و به تحصیلات خود در ژنو ادامه داد.

«حسن نزیه» از زمان محاکمهٔ دکتر «مصدّق» که در دادگاه سلطنت آباد برگزار می‌شد، درتنظیم لوایح دفاعیّات، با او همکاری نزدیک داشت، و عضو جبهه ملّی دوّم بود که پس از کناره‌گیری از جبهه در تأسیس نهضت آزادی ایران مشارکت داشت.

از تأسیس جمعیّت طرفداران آزادی و حقوق بشر در سال ۵۶ از سوی کانون وکلا که طی چند دوره، ریاست آن را برعهده داشت به عضویّت این جمعیّت درآمد. از طرفداران جدّی حفظ سلطنت شاه (حتّی پس از شهادت مرحوم آیت‌ا... سیّد «مصطفی خمینی») است که این حمایت و جانبداری در بیانیّه‌های او و همفکرانش مبنی بر درخواست اجرای

تجزیه‌ناپذیر اصول قانون اساسی که سلطنت «شاه» هم از آنها بود دیده می‌شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل رابطه و سابقهٔ بسیاری که با نخست‌وزیر وقت... مهندس «بازرگان» داشت، مسئول شرکت ملّی نفت ایران گردید، اما به زودی بر اثر اعمال و رفتار او در جمع پرسنل شرکت نفت که بر بی‌مبالاتی او به اعمال مذهبی و اصول انقلاب اطّلاع داشتند، تحت فشار نیروهای وفادار به انقلاب قرار گرفت.

از سوی «حضرت امام» داماد ایشان (اشراقی) مأمور رسیدگی به این مسئله شد که در نهایت همان گزارشها به طریق اولی تایید شد و مهندس «بازرگان» در ۶ مهرماه سال ۵۸ به بهانهٔ ترمیم کابینه، «معین‌فر» را به عنوان وزیر نفت معرّفی و با حفظ سمت او را مسئول شرکت ملّی نفت ایران نمود. پس از این برکناری، دادستانی انقلاب طیّ نامه‌ای به نخست‌وزیر با این استدلال که از «حسن نزیه» شکایات زیادی شده است، درخواست جلب او را نمود. پس از این احضار «حسن نزیه» مدّتی به صورت مخفی در ایران ماند و به زودی از کشور گریخت و به فرانسه پناهنده گردید. او پس از اقامت در فرانسه بسرعت با «شاپور بختیار» بر علیه انقلاب اسلامی همدست شد و در مصاحبه‌ای اعلام کرد که وضعیّت ایران پس از انقلاب به مراتب از زمان «شاه» بدتر است.

«حسن نزیه» در تجمّع اعتراض آمیز وکلای دادگستری، طیّ سخنانی اعلام کرد که اجرای اصول و احکام اسلامی در زمینهٔ مسائل سیاسی و اقتصادی و قضائی در شرایط حاضر، نه مقدور است نه ممکن، نه مفید. این بیانات بشدّت مورد عتاب و نکوهش «شهید بهشتی» و پس از او «شهید مفتّح» قرار گرفت و دکتر «بهشتی» پس از این مراسم، تقاضای محاکمهٔ او را نمود.

«حسن نزیه» که نامزد حزب جمهوری خلق مسلمان در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی بود، در غائله‌ای که این حزب در آذربایجان بر علیه مصالح نظام ایجاد کرده به شدّت فعّالیّت داشت.

[نقل از پاورقی جلد ۱۴ کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

فصل ششم:
«دانه‌های شن»

«آلبرت حکیم».

از کتاب «کودتای نوژه» ـ مؤسّسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی:

روابط پنهانی شرکت «استارلاین» با عراق، **رکن دوّم ارتش** را نسبت به یک امر جاسوسی هوشیار و مترصّد کشف آن ساخت.

ورود [«منوچهر]قربانیفر» (به عنوان چهرهٔ اصلی ارتباطات جاسوسی) به ایران و دستگیری اودر فرودگاه، **مقارن با اعلام تجاوز نظامی آمریکا و واقعهٔ طبس** بود. «قربانیفر» از آشفتگی اوضاع سود جسته و گریخت [!!!] ابتدا به منزل معشوقه‌اش رفته وبا احساس خطر، از آنجا نیز گریخته و به منزل فردی بنام «سوهانکی» می‌رود وازآن پس تا شب انجام کودتا اثری از وی بر جای نمی‌ماند.[؟!]

از کتاب «هدف:تهران» ـ نوشتهٔ «جولیتو کیه‌زا»:

[به نقل از فرانس پرس ۲۶ آوریل ۱۹۸۰]: اوّلین حرکت [بعد از تسخیر لانهٔ جاسوسی] جهت نجات گروگانها در **کمتر از ۷۲ ساعت بعد از اشغال** سفارت صورت گرفته و احتمالاً بین پنجم تا ششم نوامبر ۷۹، یک دسته از[نیروهای مخصوص] «نورآبی»، نزدیک تهران پیاده شده‌اند و به دلایلی که منبع خبر، از ذکر آن خودداری می‌کند، عملیّات، نیمه کاره لغوگردیده است. پنتاگون از هرگونه تفسیری در این زمینه خودداری می‌کند...

از کتاب «اسرار ماهواره‌های جاسوسی» ـ نوشتهٔ «ویلیام ای. باروز»:

دوّمین ماهوارهٔ KH-11 (۵۵۰۲) در ۱۴ ژوئن سال ۱۹۷۸ به فضا پرتاب شد و ۱۱۶۶ روز درمدار ماند. شماره ۵۵۰۳ که در ۷ فوریه ۱۹۸۰ در مدار قرار گرفت با وجود **نقصی** که ظاهراً باعث کاهش پوشش اطّلاعاتی مربوط به مراحل اوّلیّهٔ جنگ ایران و عراق شد، ۹۹۳ روز دوام یافت... عملیّات شناسایی در زمان حقیقی ماهوارهٔ KH-11 فوق‌العاده به نظر می‌رسد...

در آوریل ۱۹۸۰ برای تعیین مکان گروگانهای آمریکایی در سفارتخانهٔ آمریکا در

تهران به کار گرفته شد و همچنین **اطّلاعاتی را درباره مسیری که بایدمورد استفادهٔ گروه‌نجات بداقبال «نیروی دلتا» قرار می‌گرفت**، فراهم آورد.

[پـانوشت کـتاب:] مـدّتی پس از تـلاش بـی‌ثمر آزادسـازی گـروگانها، ظـاهراً نسخه‌هایی از تصاویر تهیّه شده توسّط KH.11 از محوّطهٔ سـفارتخانه و اسـتادیوم ورزشی که قرار بود به عنوان فرودگاه برای آزادکردن گروگانها مورد استفاده قرار گیرد، همراه با نقشه‌های متعدّدی از شهر و فهرستی از اسامی رمز، در تهران توزیع شـد. عکسهای گرفته شده بر فراز زمین با اینکه چندین بار فتوکپی شده بود، نشان دهندهٔ جزئیّات مهمّی بود.

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «نیوزویک»* ـ ۱۹۸۲/۷/۱۲:

طبق دفاتر هتل آریا ـ شرایتون ـ نام او «ریچارد.اچ. کیث»(Richard H.Keith) بود. از اتباع ایرلند که برای شرکت اتومبیل سازی اروپایی کار می‌کرد، امّا **در حقیقت** او «ریچارد جی.میدوز»(Richard J.Meadows) ۴۷ سـاله، مأمـور بـازنشستهٔ کـلاه سبزپوش بود که **نشانهای عالی متعدّدی** بر سینه‌اش نقش داشت.

وظیفهٔ او، تعیین وضعیّت دیوارهای سفارت، برای تشخیص دادن نقاط نفوذی و بررسی تله‌های احتمالی بود و می‌بایست به عنوان مسئول اصلی عملیّات «کاسهٔ برنج» (Rice Bowl) [نام رمز عملیّات تجاوزکارانهٔ ایالات متّحده به ایـران کـه در طبس نافرجام ماند؛] عمل نماید.

«میدوز» با اسـم رمـز «اسکـویر» Esquire (عـالیجناب) یکـی از **حـداقل هـفت آمریکایی** عضو عملیّاتی بود که **پنهانی** و قبل از حضور نیروهای نظامی در وعده‌گاه کویر شماره یک، که در آتش و دود، شکست خورده به پایان رسید، **واردتهران** شد. **او عوامل مخفی خود را با ناگفته‌هایشان، وضعیّت نامناسب و خطرناکشـان [در**

---

* «دیوید سی . مارتین» (David C.Martin) مخبر ویژهٔ پنتاگون، نویسندهٔ این مقاله، سعی در قهرمان‌سازی از جاسوسان رسوای آمریکا داشته است.

ایران] رها کرد [و گریخت!]

«میدوز» از بیان مأموریّت مخفی خود در تهران امتناع می‌کرد، ولی خبرنگار نیوزویک پس از ملاقاتهای مکرّر با سایر شرکت کنندگان در عملیّات، از جمله سرهنگ «چارلز بکویث» (Col. Charles Beckwith) با نام مستعار «چارگین چارلی» (Chargin Charlie) بالأخره توانست به طرح تمهیداتی که برای نجات گروگانها در تهران به عمل آمده بود، دست یابد...

دو روز قبل از عملیّات، ترس و وحشتی بر **اعضاء عملیّاتی آمریکایی** در تهران مستولی شد، دایر بر اینکه یکی از مخفی‌گاههای اصلی و مهمّ آنان **توسّط مقامات ایرانی کشف شده است**. اشاره به مخفیگاه مزبور در اسنادی که بعداً در **صحرای شماره یک** رها شده بود، می‌توانست مقامات ایرانی را به هویّت «میدوز» و دیگر عوامل مخفی راهنمایی کند...

علیرغم درخواست پرزیدنت «کارتر» مبنی بر انجام عملیّات با حدّاقّل تلفات [؟!] حمله کنندگان، خود انتظار خونریزی زیادی را داشتند؛ به نحوی که **حدّاقل صدها تن از ایرانیان**، در صورت انجام منظّم [موفّقیّت آمیز] عملیّات کشته می‌شدند...

از اوّلین روزهایی که سفارت آمریکا در تهران، بوسیلهٔ مبارزان ایرانی به اشغال درآمد ـ یعنی ۴ نوامبر ۱۹۷۹ ـ هم «بکویث» و هم «میدوز» در تلاش برای نجات شرکت داشتند. «بکویث» فرماندهٔ یک نیروی ویژهٔ ضدّ تروریستی به نام «دلتا» (Delta) بود که اخیراً تمرینهایی در «جورجیا» (Georgia) انجام داده و بعنوان **بالاترین نیروی دولتی آمریکا علیه تروریسم** به رسمیّت شناخته شده بود. «میدوز» نیز هر چند از یک مقام استثنایی نظامی در ۱۹۷۷ بازنشسته شده بود، اما به عنوان مشاور مخصوص «دلتا» **استخدام** شده بود...

«میدوز» و عضو دیگری از کادر «بکویث» به نام «لوئیس بوروس» (بوکی) (Bucky) (Lweis Burruss) [بلافاصله] به واشنگتن اعزام شدند، تا نقشه‌ای فوری برای عملیّات [به اصطلاح] نجات بکشند.

اوّلین پیش نویس مقدّماتی طرح، چهل نفر را در نظر گرفته بود. «بکویث»، به ژنرال «دیوید جونز» (Gen. David Jones) رئیس ستاد مشترک اطّلاع داد که امکان موفّقیّت طرح صفر است...

امید فوری در مورد پیدا کردن مکان دقیق گروگانها وجود نداشت. اشغال سفارت، حتّی یک مأمور رسمی برای سیا [به عنوان سرشبکه] باقی نگذاشته بود. **کلیّهٔ مأموران سیا در تهران، به گروگان گرفته شده بودند** و هیچگونه راه تماسی با مأمورانی که تحت نظر آنها فعّالیّت می‌کردند، وجود نداشت. یکی از طرّاحان مأموریّت عملیّات اظهار می‌کند: «هیچ امکان لعنتی در آنجا باقی نمانده بود.»...

اوّلین مأمور سیا که در اواخر دسامبر وارد تهران شد، افسر اطّلاعاتی بازنشسته‌ای بود به نام «باب» (Bob). یک مرد زمخت در سنّ شصت سالگی که در جنوب اروپا زندگی می‌کرد و به زبانهای متعدّدی سخن می‌گفت؛ امّا فارسی را نمی‌دانست.

به گفتهٔ یکی از منابع، «باب» اسرارآمیز کار می‌کرد. چند هفته در ایران می‌ماند و سپس به «آتن» یا «رم» می‌رفت، تا گزارشات کار خود را داده و دستورات لازم را جهت بازگشت دریافت نماید.

رفت وآمدهای مستمرّ وی به داخل و خارج از ایران، **تحلیلگران سیا را متقاعد نمود که عبور از دایرهٔ گمرک و مهاجرت فرودگاه مهرآباد، چندان کار مشکلی نیست.**

به زودی مأمور دیگری به «باب» ملحق شد. وی ایرانی ثروتمند و تبعید شده‌ای بود که خود را در اختیار سازمان سیا قرار داده بود.

[با جمع‌بندی دلایل و مستندات موجود، هر چند که رسماً از طرف منابع خبری و اطّلاعاتی آمریکایی، اروپایی و نیز اسرائیلی، **نام این ایرانی خیانت کار** به دلایل طبقه‌بندی امنیّتی همچنان اعلام نشده است ـ محقّق بر این باور است که **وی نمی‌تواند فردی غیر از «منوچهر قربانیفر»** از اعضای شبکهٔ «منوچهر هاشمی» رئیس ادارهٔ هشتم ساواک ـ ضدّجاسوسی ـ باشد. دربارهٔ این دلایل و مستندات، همچنین سوابق وی در **فصول آینده** بیشتر وقت خواهیم گذاشت.]

مادامی که «باب» اطّلاعات را جمع‌آوری کرده و شبکه راکد محلّی را از این طریق تغذیه می‌نمود و به حرکت در می‌آورد، فرد ایرانی [خائن و جنایتکار همدست «سیا»] زمینه‌های لازم انجام مأموریّت به سمت کویر را فراهم می‌آورد. او [از طریق اعضای شبکه‌اش و از جمله «علی اسلامی»] پنج کامیون فورد انگلیسی و دو بارکش مزدا را جهت حمل «گروه دلتا» به صحرای شمارهٔ ۲ خریداری نمود. صحرای شمارهٔ دو ـ دوّمین محوّطهٔ عملیّاتی در ۵۰ مایلی جنوبشرق تهران قرار داشت.

او همچنین **انباری** در بیرون شهر **کرایه کرد** تا کامیونها را در آنجا پنهان سازد و به عنوان ایجاد پوشش مناسب، مقداری مصالح ساختمانی برای پنهان شدن سربازان در پشت کامیونها نیز بار زده بود.

«باب» و مأمور ایرانی به غیر از پیدا کردن محلّ دقیق استقرار گروگانهای آمریکایی در داخل سفارت، هر آنچه را از آنها خواسته می‌شد، انجام دادند. اما با این همه «بکویث» راضی نبود. یکی از منابع می‌گوید: «چارلی (بکویث)» از «باب» خوشش نمی‌آمد و البته این احساس دو طرفه بود.»

...**در خصوص فرد ایرانی:** وی **فاقد تجربهٔ مناسب نظامی** بود و به خاطر ملیّتش این سوءظن وجود داشت که ممکن است او برای طرف مقابل هم کار کند... سرانجام، «استنسفیلد ترنر» رئیس سیا، «میدوز» را [جهت رخنه در ایران] پذیرفته و این موافقت، زمانی صورت گرفت که سازمان، اسم و رسمی ایرلندی برای او انتخاب کرده بود...

درهمین احوال دیگر **مردان نظامی آمریکایی**، به طور **پنهانی** وارد **تهران** شدند. دو تن از **کلاه سبزها** هم که آلمانی صحبت می‌کردند، از برلین غربی به تهران وارد شدند تا ساختمان وزارت خارجه [که چند گروگان در آنجا بودند] را زیر نظر داشته باشند.

از مقالهٔ محقّق، منتشره در روزنامهٔ «کیهان» ـ یکشنبه ۱۳۷۸/۲/۵:

... سرهنگ «چارلی ای.بکویث» ... در خاطرات خود، پس از بیان اینکه به دلیل دستگیری کلیّهٔ مأموران اصلی سازمان سیا درتهران و اخراج کلیّهٔ جاسوسان [رسمی] اسرائیلی، توسّط نیروهای انقلاب اسلامی، برای شناساییهای شرم‌آور داخل خاک ایران، طرّاحان تجاوز نظامی آمریکا به شدّت درمخمصه افتاده بودند، چنین می‌نویسد: «تلگرافی به «استاکید» (ستاد «دلتا» در کارولینای شمالی) رسید. «دیک پاتر» آن را به من رساند. این پیام از «اولریش وگنر»* فرماندهٔ واحد مرزی ۹ آلمان [GSG9] بود: «چارلی من آماده‌ام، تا همراه با **کارکنان تلویزیون آلمان** به تهران بروم، آیا مایلی **افرادی از تو** به ما بپیوندند؟» من پیام «اولریش» را به اطّلاع ژنرال «وات» رساندم و توصیه کردم که دنبال این پیشنهاد را بگیریم.» (کتاب «نیروی دلتا» ـ صفحه ۳۴۷)...

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «نیوزویک» ـ مقالهٔ «دیوید سی. مارتین»**:

دو خدمتگزار **ایرانی الاصل آمریکایی** نیز که یکی از آنها از سرطان حادّی رنج می‌برد، به تهران فرستاده شدند تا رانندگی «میدوز» را برعهده بگیرند. آنها در ایران اقوامی داشتند وبه این سرزمین آشنا بودند. [از مجموع شواهد و قرائن برمی‌آید که نفر غیربیمار، شخصی به نام «آلبرت حکیم» بوده است.]

علاوه بر افراد فوق، هشت نفر ایرانی فراری در آمریکا انتخاب شدند تا با «بکویث» به ایران پروازکنند وکامیونهای حامل «گروه دلتا» را از صحرای شمارهٔ ۲ به محلّ سفارت رانندگی کنند.

«میدوز» تجربهٔ سی سالهٔ نظامی خود را به کار بست، تا اطمینان پیدا کند که یک طرح حمله که در واشنگتن طرح‌ریزی شده، واقعاً در خیابانهای تهران قابل پیاده

---

* Ulrich Wegener مسئول عملیّات کشتار حجّاج در سال ۱۳۶۶.

** ۱۹۸۲/۷/۱۲.

شدن گردد.

بارها جایگاه فرود را در صحرای شمارهٔ دو بازرسی کرده تا اطمینان پیدا کند، که خط آهن واقع در آن نزدیکی، به عملیّات صدمه‌ای نخواهد زد. وی دامنهٔ کوههای واقع در شمال گرمسار (Garmsar) را بازرسی کرد. قرار بود هلیکوپترها در آنجا فرود بیایند و زیر تورهای استتار مخفی باشند و به وسیلهٔ سربازان مسلّح به موشکهای «رد آی» (Redeye) تا زمانی که هلیکوپترها برای برداشتن گروگانها به سفارت پرواز نکرده بودند، محافظت شوند.

«میدوز» وجب به وجب از مسیر را در خیابانهای تهران، با بررسی خطرات احتمالی که از چشم ماهوارهٔ شناسایی پنهان مانده، می‌پیمود. با دقّت بی‌نهایت، سفارت را بازرسی کرده، با گزارشگران صحبت کرده و برای پاسداران **محافظ، دست تکان** داده بود.

«میدوز» همچنین از **انباری که کامیونها در آنجا پنهان شده بود**، بازدید کرد و یک محلّ خنک را در نزدیک معدن نمک متروکه‌ای درگرمسار برای اختفای افراد خود در روز در نظر گرفت.

سه روز قبل از شروع عملیّات، «میدوز» پیامی به واشنگتن فرستاد و به طرّاحان اطمینان داد که همه چیز روبراه شده است.

در دوّمین هفتهٔ ماه آوریل، هنگامی که **هواپیمای سیا مخفیانه به ایران پرواز کرد و در صحرای شمارهٔ یک** فرود آمد مادامی که مأموران سازمان از خاک صحرا نمونه‌برداری می‌کردند و علامات کنترل از راه دور [جهت تسهیل فرود اصلی] را نصب می‌کردند، غیر از شش موتور سوار، وسیلهٔ دیگری از آن حوالی عبور و مرور نمی‌کرد.

اگر همه چیز مطابق نقشه پیش می‌رفت، «میدوز» گروههای ضربت را هنگامی که در ۲۵ آوریل درست قبل از طلوع آفتاب، از هلیکوپترهایشان قدم به صحرای شمارهٔ ۲ می‌گذاردند، ملاقات می‌کرد. پس از آنکه کماندوها و هلیکوپترهایشان به سلامت و

با اطمینان پنهان می‌شدند، **«میدوز» به همراه هشت ایرانی داوطلبی که با «بکویث» از مصر پرواز کرده‌اند، به انبار می‌رفتند.**

شب بعد، «میدوز» و ایرانیها کامیونها را به صحرای شمارهٔ ۲ برده و پس از برداشتن گروه ضربت، در یک خط و پشت سرهم حرکت کرده و در حالی که با دقّت از کنار محلاّت کارگر نشین مجاور تهران یعنی خاستگاه اصلی انقلاب [«امام] خمینی» که سکنهٔ آن دائماً مواظب جریانات هستند، گذشته، روانهٔ سفارت می‌شدند.

۱۵ دقیقه قبل از حملهٔ واقعی، «میدوز»، «بکویث» را پای دیوار سفارت برده و فرصت خواهد داد تا فرماندهٔ دلتا، برای نخستین‌بار هدف را از نزدیک مشاهده نماید. **«بکویث» هم اسلحه‌ای برای «میدوز» که قرار بوده با سایر کماندوها از روی دیوار وارد محوّطهٔ سفارت شوند، می‌آورد.**

هر یک از افراد «بکویث» پوتین‌های جنگی به پا داشتند. «شلوارهای جین لوی» (Levi Jeans) جلیقهٔ ضدّ گلوله و ژاکت (کاپشن) جی.ای (GI) به رنگ سیاه به تن کرده و یک کلاه ویژهٔ نیروی دریایی.

روی هر آستین ژاکت، علامت پرچم آمریکا بنحوی مخفی شده بود که هرگاه حمله‌کنندگان داخل محوّطه فائق آمدند، بتوان آن را از آستین پاره و جدا کرد. **موهای بور افراد هم به رنگ سیاه تغییر کرده بود.**

حمله کنندگان انتظار داشتند، که میزان تلفات ایرانیها بسیار زیاد باشد. علاوه بر نیروی آتش و تیراندازی «بکویث» در روی زمین، **قرار بود هواپیماهای C-130** آمریکایی در آسمان مشغول گشت زدن و آمادهٔ فرو ریختن هزاران گلولهٔ آتشین در خیابانهای زیر خود باشند.

طرّاحان مأموریّت فکر می‌کردند صدها نظامی و غیرنظامی ایرانی ممکنست در جریان اجرای مأموریّت نجات، کشته شوند.

...[قرار بود] گروگانها به «منظریّه» حدود ۵۰ مایلی جنوب تهران که یک باند

متروکه فرودگاه در آنجا بود، رفته و با استفاده ازاین باند با هواپیماهای حمل و نقل از ایران خارج شوند.

در همین اثنا مردان «بکویث» به کمک ۴۰ پوند مواد منفجره، سوراخی در دیوار سفارت ایجاد کرده و با تمام قدرت در خیابان روزولت به سوی استادیوم فوتبال می‌دویدند، تا سوار بر هلیکوپترهای دیگری شوند که در استادیوم استقرار می‌یافتند. «بکویث» این استادیوم ورزشی را انتخاب کرده بود، زیرا با استقرار مردانی در دورتادور بالای دیوارهای آن می‌توانست از آن دفاع کند. **حتّی در صورتی که ایرانیها به صورت امواج انسانی به آنجا حمله می‌کردند، آنها می‌توانستند با هلیکوپترهای مسلسل‌دار که در بالای سرشان می‌چرخیدند، قتل عام شوند.**

البته تمام این طرح در **صحرای شمارهٔ یک** به هم خورد. «بکویث» مجبور شد با از کار افتادن و خراب شدن سه هلیکوپتر از هشت «هلیکوپتر استالیون.سی» (Sea-Stallion) مأموریّت را عقیم بگذارد. سپس یکی از هلیکوپترها بعد از سوخت‌گیری مجدّد با هواپیمای حامل موادّ سوختی برخورد کرد که در اثر انفجار مهیب حاصل از آن، هشت آمریکایی کشته و چهار نفر دیگر به شدّت سوختند. مهاجمان آمریکایی با هواپیماهای سی ـ ۱۳۰ به مصر بازگشته، «دیک میدوز» و جاسوسان همکارش را در دردسری عمیق تنها گذاشتند.

هنگامی که پس از شکست مأموریّت مزبور، «بکویث» به آمریکا بازگشت، یادداشتی را که یکی از منابع، **پیام بیرحمانه** توصیف نمود، برای ژنرال «جونز» فرستاد که در آن ازکار خلبانها شکایت کرده بود. سپس در یک برخورد تند و شدید با سرلشگر «جیمزوات» (James Vaught) فرماندهٔ کلّ عملیّات، «بکویث» خلبانها را **بزدل** خطاب نمود... «بکویث» خود از انتقاد مبرّا نیست.

در بررسی تحقیقی که از حوادث اتّفاق افتاده توسّط گروهی به ریاست «جیمز هالووی» (James L.Holloway) رئیس سابق عملیّات دریایی صورت گرفت، تشخیص داده شد که طرح اصلی، یک نیروی ۸۰ نفره را طلب می‌کرد. چندین منبع

«بکویث» را به دلیل افزایش تعداد افراد و انتظار بیش از حد از هلیکوپترها سرزنش می‌کنند.

منبع دیگری «بکویث» را به خاطر از دست دادن خونسردیش در صحرا، سرزنش نمود. وی در حالی که سرش را بین دو دست گرفته و روی زمین نشسته بود،فریاد می‌کشید «من شکست خوردم، من شکست خوردم.»

با تمام این احوال «هالووی» در بررسی تحقیقی که از ماجرا بعمل آمده بود، نتیجه‌گیری می‌کند «هیچگونه حادثه‌ای دالّ بر غفلت قابل سرزنش و یا بی‌کفایتی از سوی افرادی که در ماموریّت شرکت داشتند، وجود ندارد.»[؟!]

دو روز قبل از شروع عملیّات، ایرانی تبعیدی [«قربانیفر»] که انبار را اجاره کرده بود، **از روی ترس، ایران را ترک نمود.** آیا این، تنها جنبهٔ تحریک اعصاب داشت یا در آن هنگام، مسئولیّت «میدوز» سنگین‌تر می‌شد؟

درست ۳۶ ساعت قبل از آغاز عملیّات، چند کارگر ایرانی گودالی برای کشیدن کابل برق در مقابل انبار حفر کردند و ارتباط انبار را با خیابان[اصلی] قطع کردند. «میدوز» موفّق شد به کارگران رشوه داده و آنها را راضی نماید تاگودال را پر کنند. اما به راستی چرا این گودال حفر شده بود؟ علیرغم چنین ترسهایی، گرچه چند مورد خطرناک وجود داشت، امّا مدرکی دالّ بر به مخاطره انداختن مأموریّت در بین نبود.

... یکی از منابع می‌گوید: ... در خصوص فرد ایرانی [«قربانیفر»، باید گفت] وی **فاقد تجربهٔ مناسب نظامی** بود و به خاطر ملیّتش این سوءظن وجود داشت که ممکن است او برای طرف مقابل هم کار کند...

امّا در این مأموریّت، نمونه‌ای از یک غفلت خطرناک وجودداشت، که می‌توانست به قیمت جان مأموران آمریکایی در تهران‌تمام شود. پس از انفجار هواپیمای حامل سوخت سی ـ ۱۳۰، **خلبانها** هلیکوپترهای خود را **رها کرده**، نقشه‌های سرّی، عکسهای شناسایی، علامات رمز تماسها و بالأخره لیست فرکانس‌های رادیویی را در صحرا باقی گذاردند.

کسی خلبانها را به خاطر جاگذاشتن اسناد واخبار سرزنش نمی‌کند، زیرا حرارت حاصل از آتش‌سوزی سی - ۱۳۰ شدید بود و موادّ منفجره شروع به انفجار کرده بودند.

هنگامی که «بکویث» از ایران خارج می‌شد به «وات» اصرار کرد تا دستور دهد، یک هواپیما ازروی **ناو «نیمیتز»** (Nimitz) به پرواز درآمده وهلیکوپترهای بجا مانده در صحرا را نابود سازد واشنگتن این پیشنهاد را رد کرد. بی‌مبالاتی واقعی در تمامی این مأموریّت، این بود که نقشه‌های خلبانها محلّ انباری راکه در حول و حوش تهران مورد استفادهٔ «میدوز» بود، نشان می‌دادند... نگاهی اجمالی به این نقشه‌ها، تمامی اطّلاعات مورد نیاز جهت دستگیری مأموران سازمان سیا که قبل از مأموریّت واردتهران شده بود،را در اختیار یک پلیس کارآمد قرار می‌داد.

با از هم پاشیدن مأموریّت، «میدوز» باید به انبار باز می‌گشت، تا مأموری را که برای نگهبانی در آنجا گذاشته بود، با خود ببرد. اوضاع جوّی هوا، مانع ارتباط مخابراتی «میدوز» با مرکز فرماندهی مأموریّت در مصرکه با ماهواره صورت می‌گرفت شد. بنابراین «میدوز» از این خبر که مأموریّت شکست خورده بود، دیر مطّلع گردید. آفتاب روزجمعه طلوع کرده بود، که وی با جامه‌ای خاک آلود از صحرا به تهران بازگشت.

روز بعد، **اوضاع وخیم‌تر** به نظر می‌رسید. ایرانیها نقشه‌های جا مانده در صحرای یک را یافتند. امّا مدّتی لازم بود بگذرد تا آنها سؤالاتی درباره غریبه‌هایی که در اطراف انبار در رفت و آمد بودند را آغاز کنند. اکنون نام «ریچارد کیث» که پوششی برای «میدوز» بحساب می‌آمد، افشاء شده و برای او قابل استفاده نبود. وی سه راه بیشتر نداشت: **از راه خشکی** به مرز **ترکیه** برود. به **آبادان** درکنار **خلیج فارس** رفته و درخواست هلیکوپتر نماید. بالأخره **راه سوّم** آنکه سعی کند از طریق **فرودگاه بین‌المللی مهرآبادتهران** ازکشور خارج شود.

یکشنبه شب، «میدوز» به فرودگاه رفت و بنابر اظهارات یکی از منابع، در حالی که

کاملاً" انتظار داشت، دستگیر شود. بدون هیچ اتّفاقی با یک پرواز تجاری، به سلامت در آنکارا، پایتخت ترکیه به زمین نشست.

کلیّهٔ مأمورین سیا در تهران خود را نجات دادند. یکی از مأموران ایرانی‌الاصل [احتمالاً" «آلبرت حکیم»] تا یک هفته پس از آن موفّق به فرار نشده بود. او به آبادان گریخت و برنامه‌هایی [از طرف سیا] فراهم شده بود، که او را با هلیکوپتر نجات دهند. ولی او ناگهان سر از آلمان غربی در آورد، در حالی که از یک پرواز مسافری استفاده کرده بود...

از کتاب «هدف : تهران»:

آواکس‌ها (سیستم [های] پرندهٔ کنترل و دیده‌بانی راه دور)

... از نوع هواپیماهای «ئی ـ ۳آ» یعنی نوع نظامی جتهای چهار موتورهٔ ۷۰۷ تجاری هستند که با رادارهای «دوپلر» بسیار پیشرفته و تجهیزات کامپیوتری برای کسب اطّلاعات و دستگاههای مخابرات از راه دور مجهّز شده‌اند. قیمت آنها بسیار زیاد است. این هواپیماها قادرند در ارتفاعی بالاتر از ۱۰۰۰۰ متر پرواز کنند و هر شیئی را در ارتفاع بیش از ۳۰ متر از سطح زمین در محدوده‌ای به وسعت صدها کیلومتر تشخیص دهند. آواکسها **هرگونه حرکت دشمن** را می‌توانند تشخیص و اطّلاع دهند و به این ترتیب مانعی در برابر حملات ناگهانی محسوب می‌شوند. [با توجّه به اینکه] احتمالاً" در پایان روز ۲۴ مه [۳ خرداد ۱۳۵۹] یکی از دو آواکس از یک فرودگاه مصری به پرواز درآمده است (آنسا ـ نیویورک. این منبع، خبر را از قول «نیویورک تایمز» گزارش می‌کند.) و دیگری یک روز پیش به پایگاه «ناتو» در «اینچرلیق» [اینجرلیک] ترکیهٔ جنوبی منتقل شده است (تاس ـ ۲۵ آوریل) [و] این دو آواکس از ماه فوریه در خاورمیانه ـ احتمالاً" در مصر ـ مستقر بوده‌اند («الاخبار» نقل به وسیله آنسا، قاهره ۲۵ آوریل)، [هر چند] راجع به این مسئلهٔ بسیار حسّاس، اطّلاعات ما بسیار ناچیز است، احتمالاً" زمانی که عملیّات مراحل بسیار حسّاسش را می‌گذرانده

(یعنی بعدازظهر ۲۴ آوریل ـ ۴ اردیبهشت) هر دو آواکس در حال پرواز بوده‌اند: یکی بر فراز خلیج فارس و دیگری روی مرز ایران و ترکیه. («آبزرور»ـ ۲۷ آوریل. آنسا نیویورک، اوّل مه.)

آواکسها، تنها وظیفهٔ کنترل حرکات احتمالی دشمن را برعهده ندارند، بلکه **ارتباط مخابراتی میان حوزهٔ عملیّات و اتاق سرّی پنتاگون** از یک سو و **تماس واحدهای مختلف درگیر در عملیّات**، یعنی «سی ـ ۱۳۰» ها، هلیکوپترها، ناو هواپیما بر «نیمیتس» و سایر وسائط نقلیّه هوائی درحال پرواز را از سوی دیگر تأمین می‌کنند. تمام آنچه در آسمان ایران رخ می‌دهد، به فاصلهٔ هشت هزار مایلی، به رؤسای پنتاگون نیز مخابره می‌شود. حتّی خود «کارتر» هم، در صورت تمایل، می‌تواند، از طریق این پل مخابراتی مستقیماً با سرهنگ «چارلز بکویث» درکویر نزدیک طبس تماس بگیرد؛ البته او چنین کاری را نمی‌کند. («آبزرور» ۲۵ آوریل)

یکی از افسران ارشد ـ به احتمال زیاد، **ژنرال «جان وارنر» فرماندهٔ** هشتاد و دوّمین **واحد** حمل و نقل هوایی ـ سرنشین **آواکسی** است که بر فراز مرز ترکیه در پرواز است و **فرماندهی کلّ عملیّات** [هماهنگ] را برعهده دارد (اکسپرس فرانسه، ۱۰ مه، نیوزویک ۵ مه. فرانس پرس، واشنگتن اوّل مه.) سرلشکر «وات» و سرهنگ «بکویث» راجع به پیشرفت عملیّات به او گزارش می‌دهند؛ او هم مستقیماً با اتاق سرّی پنتاگون در تماس است.

... ساعت ۱۷ و ۳۰ دقیقه به وقت تهران، فرود «سی ـ ۱۳۰»ها در «مسیره» به فرماندهی «نیمیتس» گزارش می‌شود. [۲۴ آوریل ـ ۴ اردیبهشت]

از کتاب «طبس ـ مصداقی بر سورهٔ فیل»ـ منتشره توسّط «دانشجویان پیرو خطّ امام»:

یکی از کاغذهای دستنویس بجا مانده در یکی از هلیکوپترها [که به قیمت شهادت «محمّدمنتظر قائم» و مجروح شدن همراهش بدست آمده، درباره برنامهٔ پرواز هلیکوپتر چنین نشان می‌دهد:]

هلیکوپترهای [شماره](۱) و (۲) با استفاده از کانال ارتباطی [الکترونیکی] یک به طرف استادیوم، جهت اجرای مأموریّت اعزام می‌شدند. (در استادیوم گروگانهای آزاد شده توسّط کماندوها را که قبلاً" به سفارت اعزام شده بودند) به طرف منظریّه منتقل می‌نمودند.

هلیکوپترهای شماره (۵) و (۶) به طرف وزارت امور خارجه جهت انتقال گروگانهای آزاد شده (۳نفر) می‌رفتند و سپس به سمت منظریّه پرواز می‌کردند. کانال استفاده شدهٔ آنها برای ارتباط، کانال ۳ بوده است. هلی‌کوپترهای (۳) و(۴) پس از ۷ دقیقه به استادیوم جهت انتقال گروگانها، رجوع می‌نمودند. با کانال ارتباطی ۱.

باید متذکّر شد که کانال ارتباطی ۱ با فرکانس ۳۰۵/۷ برقرار می‌شد و کانال ۳ فرکانس ۳۶۱/۷ داشته است.

پس از آنکه عملیّات نجات در تهران با موفّقیّت انجام می‌پذیرفت، ابتدا هلیکوپترهای (۳) و (۴) و بعد (۷) و (۸) به منطقه‌ای تحت نام Hoid Dirt Area منتقل می‌شدند و در آنجا **منفجر** می‌گشتند.

پس از اجرای عملیّات در تهران، گروگانها به منظریّهٔ قم منتقل می‌شدند. در فرودگاه منظریّه، عملیّات [عناصر آمریکایی دلتا] تمام می‌شد. سند شمارهٔ یک، دو فروند هواپیمای (C-141)را که در فرودگاه منظریّه به زمین می‌نشستند، نشان می‌دهد.

(هواپیمای غول پیکر (YC-141 B) ساخت کارخانهٔ «لاکهید» می‌باشد. این هواپیما قادر به **سوخت رساندن در حال پرواز** است. اوّلین پرواز آن در تاریخ ۲۴ ماه مارس ۱۹۷۷ انجام پذیرفت که برای اوّلین بار به دستگاه سوختگیری در حال پرواز مجهزّ شده بود.)

از روزنامه ژاپنی «یومیوری» ـ ۱۹۹۴/۱۱/۱۶ *:

«کارتر» که در انتخابات ریاست جمهوری در پاییز، انتخاب خود را برای دوّمین بار هدف خود قرار داده بود، تصمیم قاطعانه‌ای را برای اجرای عملیّات اتخاذ کرد. بنا به گزارش مذکور، تا اواخر ماه نوامبر ۱۹۷۹ تمرین عملیّات انجام گرفت و فرماندهٔ عملیّات، اعتماد به نفس را برای موفّقیّت به دست آورد. تمرینات تا اواخر دسامبر در غرب آمریکا ادامه یافت. در ژانویه سال ۱۹۸۰ هلیکوپترها و تجهیزات دیگر به ناو آمریکایی مستقر در دریای مدیترانه ارسال گردید. در اوایل فوریه، فرماندهٔ عملیّات، مطمئن شد که عملیّات به گونه‌ای موفّقیّت آمیز انجام می‌گیرد. در ماه آوریل که تلاشهای دیپلماتیک بی‌ثمر به پایان می‌رسید. فرماندهٔ عملیّات درخواست کرد که در ۲۴ آوریل، عملیّات را آغاز کند. «کارتر» در ۱۶ آوریل درخواست او را پذیرفت.

در این عملیّات با نام «ایگل کلو» [پنجهٔ عقاب] یک تیم **متشکل از نود نفر تکاور از نیروی هوایی و دریایی** شرکت کردند. به **وقت ایران** در عصر روز ۲۴ آوریل، **هشت هلیکوپتر مهاجم** از نوع «سی استالیون» از ناو «نیمتیس» در دریای عمان به سوی «کویر صحرای یک» که در نزدیکی **طبس** در ۳۳۰ کیلومتری جنوب شرق تهران واقع شده است، حرکت کردند، درهمان زمان، یک هواپیمای ترابری از نوع C-۱۳۰ که **هفتاد سرباز** را حمل می‌کرد، از پایگاهی در مصر به سوی همان کویر در حرکت بود. قرار بود نیروهای آمریکایی از کویر به پایگاه مخفی دوّم در اطراف تهران [گاراژ تهیّه شده توسّط «قربانیفر»] منتقل شوند و در شب ۲۵ آوریل وارد تهران شوند. سفارت آمریکا و وزارتخارجه را مورد حمله قرار دهند و با هلیکوپتر، گروگانها را به پایگاه سوّم در اطراف تهران [منظریّه] منتقل کنند و از آنجا با هواپیمای ترابری، ایران را ترک کنند. تنها [«سایروس] ونس» به دلیل افزایش خشم احتمالی مردم ایران علیه آمریکا

* در این مقالهٔ تحلیل تاریخی، پرونده‌های محرمانهٔ دولت آمریکا بررسی شده است.

با عملیّات مخالفت کرد که در روز ۲۱ آوریل، استعفا داد.

فرماندهٔ عملیّات، از **محل نگهداری گروگانها** مطّلع شده بود و **گروه سرّی مقیم تهران** در این شهر، منتظر گروگانها بودند. به نظر می‌آمد که طرح‌ریزی عملیّات کامل باشد.

شکست: دو هلیکوپتر که از دریای عمان حرکت کردند به صحرای یک نرسیدند. یکی دیگر هم که رسید، دچار شکستگی تلمبهٔ بنزین شد. در نتیجه تعداد هلیکوپترهای مورد استفاده کمتر از تعداد لازم جهت اجرای عملیّات شد.

«[هارولد] براون» وزیر دفاع [جنگ آمریکا] شش ساعت بعد از آغاز عملیّات، از «کارتر» تقاضای توقّف عملیّات را نمود و «کارتر» آن را قبول کرد. یکی از هلیکوپترها که می‌خواست از طبس به پایگاه خود برگردد به علّت گردوخاک بلند شده [طوفان شن] با هواپیمای سی- ۱۳۰ سوخت رسان برخورد کرد و آتش گرفت و اجساد هشت سرباز آمریکایی، کاملاً سوخت و سیاه شد و **در کویر باقی ماند.**

از کتاب «هدف: تهران»:

«کارتر» و همکارانش هنوز مشغول بررسی اوّلین جمع‌بندی از ماجرا هستند، در وهلهٔ‌نخست قرار بر این می‌شود که راجع به آنچه پیش آمده و انجام شده، چیزی برملا نشود. بدین ترتیب، **ایرانیها با یک مشت وقایع سحر آمیز روبرو خواهند شد.** وجود یک هلیکوپتر بی‌نام و نشان در اطراف کرمان که البته نیروی دریایی و هوایی ایران هم از این نوع هلیکوپتر در اختیار دارد و گفتهٔ مسافران اتوبوس، برای هیچکس، باورکردنی نخواهد بود.. ما هم همه چیز را به کلّی تکذیب می‌کنیم. (تایم، ۵ مه)... ما شاهد چیزی هستیم که در **چارچوب گفته‌های رسمی** مقامات آمریکایی **نمی‌گنجد.** یعنی، دستور حرکت فوری. [ترک منطقهٔ طبس پس از برخورد هلیکوپتر و هواپیمای سی -۱۳۰] به چه دلیل؟ **چرا اینقدر با شتاب** که حتّی **جسدها** را هم با خود حمل نمی‌کنند؟ و به فکر برداشتن مدارک و اسناد سرّی مربوط به جزئیّات عملیّات

موجود در هلیکوپترها نیز نمی‌افتند؟ به علاوه، **چرا** چهار فروند هلیکوپتر کاملاً سالم را که می‌توانسته‌اند با وسایل و ابزار همراهشان بازگردند، بر جای گذاشتند؟ به هر حال با توجّه به جوانب ذکر شده، تصوّر می‌شود که **در آن ساعت حسّاس** یعنی بین یک الی ۲ و ۱۵ دقیقه بامداد، **وقایع بسیار دیگری** بیش ازآنچه گفته شده و یا به بیرون درزکرده است، رخ داده باشد...

از کتاب «طبس، مصداقی بر سورهٔ فیل»:

تایم مورخ ۵ می ۱۹۸۰ [نوشت:] اعضای گروه نجات گروگانها از ۴ سرویس تشکیل یافته بود که به گروههای برگزیده و پیشقدم تعلّق داشتند. بیشتر آنها از ارتشی‌های برگزیده و خشن بودند. تعلیم دهندگان آنها، آنطورکه گزارش شده است، شامل افرادی ازهنگ پلیس مخصوص سرویسهای هوایی (SAS) بریتانیا، که بطور بسیار فعّالانه‌ای در سرکوبی جنبش‌های چریکهای ایرلند شمالی نقش گسترده‌ای داشتند، وارد عمل شده بودند. همچنین نیروهای «گرنز چوتزگروپ» [نایز] از آلمان غربی (GSG9) و نیزگروههای مشابه دیگری در تعلیمات آنها سهیم بودند.

(«اوییشن ویک» نیز نوشت:)

یک ژنرال عالیرتبهٔ نیروی هوایی [آمریکا]، به عنوان مشاور مخصوص پست فرماندهی در عملیّات نجات انتخاب شد. انتخاب او به خاطر تجربه و دانش کسب شده‌اش در خلال مسافرت ویژه‌ای که در همان حوالی به ایران نمود، بود.

(Aviation week and space Technologi-Sep 15, 1980)

از روزنامهٔ فرانسوی «لوموند» ـ «ژرم ـ دوران سوفلان»* :

«اقدام احمقانه و جسورانهٔ یک رئیس جمهور بی‌لیاقت».

---

* ۲۷ آوریل ۱۹۸۰. نامبرده (J.M.Durand-Souffland) فرستادهٔ مخصوص روزنامهٔ لوموند به تهران در بحث تجاوز آمریکا به ایران بوده است.

رأس ساعت ۲، سرتاسر ایران به وسیله اخبار رادیو از خبر جدید مطّلع شد. بهت و حیرت عمومیّت داشت... کمی بعد، در بعدازظهر همانروز فرماندهی عالی نظامی اعلام کرد که شکاریهای نیروی هوایی، هواپیماها و هلیکوپترهای کماندوهای آمریکایی را مورد تعقیب قرار داده بودند. همان مقامات اظهار کرده بودند که هنوز نتوانسته‌اند محلّ جریان حادثه را شناسایی کنند.

این خبر در روزجمعه... پخش شد و منبع انتشار آن مسلّماً با استفاده از اطّلاعات خارج از کشور بوده است و نه داخل. بلافاصله بعد از انتشار خبر شکست سخت آمریکائیها، مردم از فرط شادی به راهپیماییهای کوتاهی پرداختند.

با وجود این، طیّ ساعتها، ذرّه ذرّه و کم‌کم ازمحلّ دقیق برخورد هواپیماهای آمریکایی آگاهی یافتند. بدون اینکه مشخّص کنند، آیا این تصادم هنگام پرواز رخ داده است یا روی زمین؟ محلّ حادثه، **باند فرود هواپیمایی ارتش ایران** است که احتمالاً بلا استفاده بوده است. این باند در «رباط خان» در ۶۲ کیلومتری طبس در سرزمینی وسیع، نامساعد و متروک که دو صحرای دشت کویر و کویر لوت را تشکیل می‌دهد، قرار دارد. این دو بیابان از شمال شرقی بطرف جنوب شرقی کشور امتداد دارد. انتهای بیابان دوّم درکمتر از ۲۰۰ کیلومتری پایتخت می‌باشد...

در حال حاضر، ارتش مشغول محاصرهٔ این منطقه می‌باشد، در حالی که هواپیماها بدون وقفه بر بالای آن در حال پرواز هستند. خبرگزاری پارس [ایران]، دیده‌های ۴۴ سرنشین یک اتوبوس عازم به مشهد، از مبدأ یزد را نقل می‌کند. به گفتهٔ این مسافران بعد از نیمه شب در حالی که اتوبوس بین دو قصبهٔ «رباط خان» و «رباط پشت» در حرکت بود، به وسیلهٔ **یک گروه خارجی** که برخی از آنها به خوبی فارسی صحبت می‌کردند، متوقّف شده و همگی را مجبور کردند تا صبح به حالت درازکش بر روی زمین بخوابند. طیّ این ساعتهای دلهره‌آور، مسافران توانستند فرود و یا پرواز ۷ هواپیمای عظیم‌الجثّه را در منطقه‌ای نزدیک جادّه‌ای که آنها را متوقّف کرده بودند، مشاهده کنند...

«بنی‌صدر»، رئیس جمهور که در حال بازدید از استان خوزستان بود، بعد از اطّلاع از این جریان، فوراً به تهران مراجعت نمود. او که به مدّت چند ساعت بر بالای منطقهٔ عملیّات پرواز کرده بود، اظهار داشت که دو هواپیما و ۵ هلیکوپتر را دیده است. او نیز هنگام مصاحبهٔ تلویزیونی خود، خاطرنشان ساخت که این جریان با حوادث روزهای اخیر بی‌ارتباط نیست و ارتباط بین سه جریان، یعنی آشوبهایی که دانشگاه تهران را به خاک و خون کشاند و درگیری شدیدی که بین کردها و نیروی انتظامی در جریان است و همچنین حوادثی که در مرز ایران و عراق اتفاق افتاده است، را مورد تأکید قرار داد...

از هفته‌نامهٔ آلمانی «اشپیگل» ـ ۲۸ آوریل ۱۹۸۰:

... ابرقدرت آمریکا... درکوشش خود، جهت دادن بردن ماجرای گروگانگیری از طریق نظامی، شکست خورد... هواپیماهای حمل و نقل و هلیکوپترها با گروههای ویژهٔ آمریکایی در این منطقهٔ تاریک ایران [دشت کویر] فرود آمدند. قبل از اینکه روز شروع شود، آنها دچار صدمات شدیدی گشته و مجدّداً بازگشتند و ۸ جسد و دو فروند هواپیمای اسقاط شده، یک هلیکوپتر خراب و چهار هلیکوپتر سالم و نیز یک نقشهٔ سرّی برای اجرای عملیّات از آنها بجای ماند... حتّی ستاد فرماندهی [در ایران] نیز ابتدا از قبول انجام شدن چنین عملیّاتی خودداری ورزید و یک **سخنگوی** اشغالگران سفارت [لانهٔ جاسوسی] پرده‌برداری واشنگتن از **عملیّات را «دروغی بی‌شرمانه»** و «حقّهٔ روانی کارتر» **خواند**[!؟]...

از روزنامهٔ ترکیه‌ای «جمهوریّت» ـ نوشتهٔ «میرافق گلد»* :

دو فقره سند در ارتباط با «**فعّالیّتهای سرهنگ «الیور نورث»** در میان اسناد مورد

---

* ۱۹۸۷/۱۱/۲۰.

بررسی از طرف **کمیسیون ایران گیت** در کنگره آمریکا قرار دارد. یکی از اعضای کمیسیون به خبرنگار «جمهوریّت» اعلام داشت این دو سند، به تاریخ **سوّم ژوئن** ۱۹۸۰ و **هفدهم سپتامبر** ۱۹۸۴ می‌باشد.

سرهنگ «نورث» در یک یادداشت [مکاتبهٔ داخلی] به شورای امنیّت ملّی در تاریخ سوّم ژوئن ۱۹۸۰ تأکید می‌نماید، در یک پایگاه نیروی هوایی آمریکا در شرق ترکیه به سر برده و تحوّلات را از نزدیک پیگیری کرده است. براساس این یادداشت درجریان آغاز عملیّات نجات گروگانهای آمریکایی به وسیلهٔ دولت «جیمی کارتر» رئیس جمهور وقت آمریکا، بنا به ضرورت سرگرد «نورث» به منظور حرکت‌به موقع همراه یک اکیپ منتخب از **نیروهای ویژه** وابسته به فرماندهی عملیّات ویژه پایگاه «فورت براگ» [موسوم به **نیروهای دلتا**] در کارولینای شمالی؛ در پایگاه نیروی هوایی آمریکا واقع در **شرق ترکیه** به سر می‌برده است.. تنها پایگاه هوایی آمریکا در «شرق ترکیه» پایگاه «**اینجرلیک**» در شهر آداناست...

در یک یادداشت دیگر به تاریخ هفدهم سپتامبر خطاب به دریادار «پویندکستر» مشاور امور امنیّت ملّی رونالد ریگان **از طرف «نورث»** چنین **گزارش** شده است:

چگونه است که «دیک» [اشاره به «ریچارد سکورد»] در مدّتی کمتر از پنج دقیقه این ایرانی را از استانبول فراری می‌دهد، امّا سازمان سیا، نتوانسته بود، این کار را در عرض دو روز انجام دهد؟*

درگزارش فوق‌الذّکر همچنین به کشورهایی اشاره می‌شود که به دلایل امنیّتی از ذکرنامشان خودداری می‌گردد. مثلاً در بحث انتقال موشکهای آمریکایی از اسرائیل

---

* «میرافق گلد» در توضیح تکمیلی خود می‌نویسد:سرگرد «الیور نورث» در جریان بحران گروگانگیری در تهران به همراهی یک نیروی ویژهٔ تحت فرماندهی خود، مخفیانه به ترکیه آمده و در پی عدم موفقیّت عملیّات نجات، به همان ترتیب از ترکیه خارج می‌شود. این خبر در ۱۰ نوامبر ۱۹۸۶ در روزنامهٔ «جمهوریّت»، به نقل از نیویورک تایمز چاپ گردید...

به مقصد ایران از یک کشور حوزهٔ مدیترانه به عنوان «پانزدهمین کشور»* نام برده می‌شود. براساس این گزارش، محمولهٔ هواپیمای اسرائیلی در پایتخت این کشور پانزدهم، پس از انتقال به هواپیمایی دیگری به ایران حمل خواهد شد.

«سکورد» باتّفاق یک سوداگر اسلحهٔ اروپایی به کشور مذکور آمده و **برای اخذ مجوّزهای لازم دست به پرداخت رشوه زده است.** در پی درخواست اطّلاعات رسمی مقامات کشور پانزدهم و به بن‌بست رسیدن جریان، تصمیم گرفته می‌شود که با دولت کشور شانزدهم (این کشور باید ترکیه باشد) تماس برقرار می‌شود.

بنابرگزارش، «دوان کلاریج» مأمور سیا و مسئول منطقه، با ارسال پیامی به مسئول سیا درکشور شانزدهم از وی می‌خواهد تا امکانات استفاده از حریم هوایی آن کشور به منظور رفت و آمد سه فروند هواپیمای (دی.سی.۸) به شهر تبریز ایران را فراهم آورد. «کلاریج» ضمناً با ارسال پیام دیگری به مقرّ سیا در «کشور هفدهم» (احتمالاً بخش یونانی نشین قبرس) درخواست اخذ مجوّز عبور هواپیماها از حریم هوایی آن کشور را می‌نماید و...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ یکشنبه ۱۳۶۵/۹/۹:

حجت‌الاسلام «هاشمی رفسنجانی» [رئیس مجلس شورای اسلامی] ... اعلام کرد یکی از افرادی که همراه «مک فارلین» به تهران آمده بوده است، ما تا دو سه روز پیش نمی‌دانستیم فرماندهٔ عملیّات طبس بوده که در آن هنگام با استقرار در ترکیه، عملیّات نیروهای دلتا را در طبس هدایت کرده است...

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «تایم» ـ ۱۲ مه ۱۹۸۰:

چرا هلیکوپترها در صحرای یک نابود نگردید؟ تا امروز، مسئولان این مأموریّت،

---

* به نظر می‌آید کشور پرتقال مدّنظر باشد. (توضیح مربوط به اصل مقاله است).

توضیحات و دلایل قانع کننده‌ای ارائه نداده‌اند.

عدم نابودسازی هلی‌کوپترها، موجب شد که مقامات ایرانی به نقشه‌های این مأموریّت و سایر مدارک مخفی دست یابند....

وقتی از کلنل «چارلی بکویث» **سرپرست نیروی حملهٔ ۹۰ نفره**، دربارهٔ وقایع هفتهٔ گذشته سؤال شد؛ به اختصار گفت که: «آن وظیفه من نبود. من نمی‌توانم دربارهٔ آن صحبت کنم... من همهٔ وسایل خودم را از آنجا خارج کردم».

شاید نیروی دریایی به منظور محافظت، نام کلنل دریایی که **رهبری خدمهٔ هلیکوپتر** را پس از ترک ناو هواپیما بر «نیمتیز» بعهده داشت افشاء نکرده است. [همان خدمه‌ای که **اسناد** و **کلید رمزها** را در حین فرار مفتضحانهٔ خود باقی گذاردند!]

از هفته نامهٔ «سروش» ـ شنبه ۱۳۵۹/۲/۲۰:*

پاسدار شهید «**محمّدمنتظر قائم**» اوّلین **شهید یورش نظامی آمریکا به ایران** [در جریان مشکوک طبس] فرماندهٔ سپاه پاسداران یزد و عضو فعّال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود که در **جریان بمباران** هلیکوپترهای آمریکایی به **شهادت رسید**.

یادآور می‌شود سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یزد، این بمباران را مشکوک اعلام کرده‌اند و شورای انقلاب، هیئتی را مسئول بررسی این مسئله نموده است.

حجت‌الاسلام «خامنه‌ای» [در مراسمی در مدرسهٔ عالی «شهید مطّهری»] گفت: «با اینکه گفته بودند مزدوران آمریکایی در هلیکوپتر سنگرگیری کرده‌اند و **امکان انفجار می‌رود**، این برادر شهید، نموداری از شجاعت می‌شود و به طرف این هلیکوپترها هجوم می‌برد و داخل آنها می‌شود...»

---

* شماره ۴۹ ـ سال دوّم انتشار.

از روزنامهٔ «کیهان»* ـ نوشتهٔ «تقی دژاکام»:

شهید بزرگوار «آیت‌ا... صدوقی» (نمایندهٔ حضرت امام در یزد) و «شهید محمّدمنتظر قائم» فرماندهٔ دلاور سپاه یزد، از اوّلین کسانی بودند که اقدامات فراگیر و گستردهٔ خود را برای دستیابی به اسناد و مدارک موجود در هلی‌کوپترها و چگونگی وقوع این حادثه آغاز می‌کنند.

«شهید منتظرقائم» به همراه گروهی از دلاوران سپاه یزد به منطقه رفته و یکی ازهلیکوپترهایی که باقی مانده بود را کشف می‌کنند. سپس وارد آن شده و نقشهٔ بزرگی از تهران را بدست می‌آورند و به اسناد و مدارک فراوانی در درون هلیکوپتر دست می‌یابند. امّا برای پیگیری قضیه و یافتن مزدوران آمریکایی به جستجو می‌پردازند.

ساعت ۶ رادیو صدای آمریکا اعلام می‌کند که در درون هلیکوپتر اسناد مهمّی **باقی مانده** است و در ساعت ۶/۵ بعدازظهر پس از پخش این خبر، هواپیماهای ایرانی با کسب دستور از «بنی‌صدر» منطقه و هلیکوپتر را بمباران کرده و تمامی اسناد و مدارک باقیمانده را از بین می‌برند وفرماندهٔ متّقی عملیّات ـ که «محمّدمنتظر قائم» بود ـ را به شهادت می‌نشانند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»** ـ اظهارات «شهید آیت‌ا... صدوقی»:

... مرحوم «شهید محمّد منتظر قائم» بود. این اوقات سالگرد شهادت اوست... شهادت او هم یک امر ساده‌ای نبود. بدست دشمن [آمریکا] هم شهید نشده. چون ایمان دارم، شخصاً به اینکه در این توطئهٔ طبس، بعضی از خائنین کشور هم شرکت داشتند. مخصوصاً «باقری» [فرماندهٔ نیروی هوایی جمهوری اسلامی در زمان تجاوز آمریکا] بود که از دوستان شنیدم که این«باقری» مردی در راه انقلاب نیست، مخالف

---

* چهارشنبه ۱۳۶۹/۲/۵.

** یکشنبه ۱۳۶۰/۲/۶.

انقلاب است. دشمن جمهوری اسلامی است. دشمن جامعه و صددرصد موافقت ندارد. در هر حال **خیانت «باقری» و عدّهٔ دیگر** از هموطنان ما، که با انقلاب دشمن بودند، دخیل بود، در این توطئهٔ آمریکا... «محمّدمنتظر» در آن موقع در یکی از این هواپیماها یا هلیکوپتر رفته بود و کاوش کرد و مقداری از این چیزی که باید بدست بیاورد، بدست آورد. آن موقع با راکت، هواپیماهای مرتّب و منظّم [سالم و بجامانده] را نابود کردند. برای اینکه اسراری که در آن هواپیماها بود، کشف نشود و معلوم نگردد که خیانتکار چه کسی است و چه کسانی بودند؟

«محمّدمنتظر» که بعضی از اسرار [را] بدست آورده بود، **بوسیلهٔ راکت قطعه قطعه کردند**. برای اینکه روشن نشود که چه اشخاصی در این غائله و در این توطئه شرکت داشتند؟

از کتاب «طبس؛ مصداقی بر سورهٔ فیل»:

هواپیماهای جنگندهٔ آمریکایی چه در حین عملیّات [تجاوز آمریکا به ایران] و چه بعد از عملیّات در آماده باش کامل به سر می‌بردند و جهت (رفع) هرگونه تهدیدی در ناوهای هواپیما بر اتمی «نیمیتز» (NIMITZ) و «کورال سی» (CORAL SEA) بحال آماده باش کامل بودند. اطّلاعات کسب شده به توسّط پروازهای شناسایی هواپیماهای آواکس آمریکایی به ناوهای «نیمیتز» و «کورال سی» مخابره می‌شده است. به هر حال اگر عملیّات آنها (جهت نجات گروگانها) با موفّقیّت صورت می‌گرفت، هدف بعدی آنها بمباران پایگاههای هوایی در سرتاسر ایران بوده است. سند این توطئهٔ بزرگ آمریکا در اسناد بدست آمده موجود است. [برگهٔ رمز کننده کلمات جهت انجام مکالمات الکترونیکی، از غنائم به ارث رسیدهٔ «شهیدمنتظر قائم ـ اسرار آل ابرهه را چنین برملاء می‌سازد:]

اسم رمز **عملیّات هواپیماهای جنگنده:** تاندر (رعد) THUNDER:

الف ـ هواپیماهای جنگندهٔ **ناو** هواپیما بر NIMITZ **(نیمیتز)**:

۱ـ هواپیماهای پشتیبانی ـ جنگنده:

F-14 اسم رمز:(100X) FAST EAGLE (عقاب تندرو) با فرکانس اوّلیّه و ثانویّهٔ ۲۴۰/۵-۳۴۱/۴.

F-14 اسم رمز: VICTORY (پیروزی).

۲ـ **هواپیمای بمب افکن** A-6 اسم رمز: RAY GUN (ری گان ـ اشعهٔ توپ).

۳ـ **هواپیمای بمب‌افکن** A-7اسم رمز: STREET CAR (ماشین خیابانی).

ب ـ هواپیماهای جنگندهٔ **ناو** هواپیمابر **کورال سی** (CORAL SEA):

۱ـ **هواپیمای** F-4 اسم رمز: (100x) SNAKE (اسنیک : مار).

هواپیمای F-4 اسم رمز: (200) LEDGE (تخته سنگ ساحلی).

۲ـ **هواپیمای جنگنده بمب افکن** A-6 اسم رمز: MILESTONE (سنگ آسیاب).

۳ـ هواپیمای C-130 A اسم رمز: HAMMER (چکش)

نقاط قابل رجوع **(نقاط مهمّ عملیّاتی)**:

ـ اسم رمز: (آلفا) ALFA: **منطقهٔ سوختگیری** (جادهٔ طبس ـ یزد) به مختّصات جغرافیایی: ۵۵درجه و ۵۲دقیقه و ۵۵ ثانیه به سمت شرق؛ ۳۳ درجه و ۴ دقیقه و ۲۵ ثانیه به سمت شمال.

ـ اسم رمز: (براوو) BRAVO: **منطقهٔ** HELO HIDE (نقطهٔ **مخفی گاه** هلیکوپتر) با مختّصات جغرافیایی: ۳۵ و ۱۵ و ۴۵ شمالی؛ ۵۲ و ۱۰ و ۵۰ شرقی.

ـ اسم رمز: (چارلی) CHARLIE: **منطقهٔ** WAREHOUSE **(انبار)** با مختّصات جغرافیایی ۳۵ و ۳۴ و ۲ شمال و ۵۱ و ۳۶ و ۵۳ شرقی.

ـ اسم رمز: (دلتا) DELTA: **منطقهٔ** EMBASSY **(سفارت)**.

ـ اسم رمز: (اکو): ECHO : **منطقهٔ منظریّه**.

ـ اسم رمز: (فاکستروت : نام یک نوع رقص) FOXTROT : **منطقهٔ کهریزک.**

ـ اسم رمز: (گلف) GOLF: **فرودگاه کرج.**

ـ اسم رمز: (هتل) HOTEL: **فرودگاه جدید سمنان.**

ـ اسم رمز: (هند): INDIA: **تقاطع راه‌آهن با جادّه** با مختّصات جغرافیایی ۳۵ و ۱۵ و.. شمالی ۵۲ و ۴۵ و.. شرقی.

[توضیحات کانالهای ارتباط رادیویی و اختصارهای دیگر در ادامهٔ سند موجود است. همچنین در برگهٔ تایپ شدهٔ رمزکنندهٔ مکالمات مربوط به **بخش دوّم عملیّات**، معادل رمزی کلماتی را می‌توان مشاهده کرد که بیان کنندهٔ **پیش‌بینی‌های لازم** جهت **خلبانهای** عمل کنندهٔ **هلیکوپترها** بوده است:]

ـ فرماندهی مشترک امنیّتی.	اسم رمز: میل کوچ.
JCS (JOINT COM. SECURITY)	MAIL COACH
ـ فرماندهی مشترک نیروی ویژه.	اسم رمز: سرکارگر.
COMJTF (COM.JOINT TASK FORCE)	FOREMAN
ـ ستاد فرعی عملیّات نیروی مشترک.	اسم رمز : چایخانه.
JTF ALT	TEA HOUSE
ـ نیروی مشترک ویژهٔ [ستاد] اصلی. (واد.ک [وادی کنا])	اسم رمز : انبار تومز.
JTF MAIN (WAD.K)	REDBARN
ـ تسمت عملیّاتی نیروهای مخصوص «دلتا».	اسم رمز: سوت زن.
SOFD DELTA	
(SPECIAL FORCES OPERATIONAL DETACHMENT)	WHISTLER

- قسمت عملیّاتی نیروی مخصوص «آلفا».
SFOD ALFA

- پذیرایی از میهمانها.
(گروه ویژه گروگانها را دریافت می‌کند)
DELTA RECEP. PARTY

- مسیره (جزیره‌ای در عمان).
MASIRAH

- رنجرها - منظریّه.
RANGERS-MANZARIYEH

- پرزیدنت (رئیس جمهور).
PRESIDENT

- رنجرهای صحرایی.
DESERT RANGERS

- بخش هدایت عملیّاتی ارتباطی هلیکوپترها
با نیروی مشترک ویژه.
(DEPCOM JTF/HELO OPS)

- منطقهٔ صحرا.
DESERT LAND

اسم رمز: کمستول.
CAMSTOOL

اسم رمز : تیم پلیت.
TIMPLATE

اسم رمز: گریول پیت.
GRAVEL PIT
(جهنّم شنی).

اسم رمز: اسلیم جیم.
SLIM JIM
(جیم ناقلا).

اسم رمز: برگ طلایی.
GOLDEN LEAF

اسم رمز: یول تاید.
YULE TIDE
(موسم میلاد مسیح).

اسم رمز: زرّافه.
ZEBRA

اسم رمز: واچ بند (بند ساعت).
WATCH BAND

- جای امن صحرایی دلتا.
DELTA SAFE HAVEN DESERT LAND

اسم رمز: فیلی باستر(مانور ارتش نامنظّم).
FILIBUSTER

- تعمیرگاه فیشر آباد.
FISHERABAD OM DEPOT

اسم رمز: ثروت خوب.
GOODRICH

- فرودگاه تلعه مرغی.
GHALE MACHRI A\F

اسم رمز: استخوان نامشخّص.
HIP BONE

- مخفی گاه هلیکوپتر.
HELO HIDE SITE

اسم رمز: دیس میوه.
FIG BAR

- اینجرلیک (یکی از شهرهای ترکیه).
INCIRLIK

اسم رمز: انتخاب.
ELECTION

- ایران.
IRAN

اسم رمز : کارگر.
EMPLOYEE

- (بندر) جاسک.
JASK

اسم رمز: شبنم شیرین.
HONEY DEW

- ژهراک (از پایگاههای هوایی پاکستان).
JHAHROK A5F

اسم رمز: هوپ موبیل.
HUPMOBILE

- فرودگاه مهرآباد.
MEHRABAD A/F

اسم رمز: محلّ ضمانت.
HOCKSHOP

- وزارت امور خارجه.
MINISTRY OF FOREIGN AFFAIRS (MFA)

اسم رمز: تساوی.
EQUALITY

- خیابان نامجو (نزدیک استادیوم امجدیّه).
NAMJU ST

اسم رمز: جستجوی طلا.
GOLD RUSH

- نی ماکری (اسم شهر یا مکانی در بلوچستان پاکستان).
NEA MAKRI

اسم رمز: مزرعه.
FARM

- ناو نیمیتز.
NIMITZ

اسم رمز: دومینو.
DOMINO

- منطقهٔ فرود اوّلیّه.
PRIMARY LANDING ZONE

اسم رمز: هیپنوتیزم کردن.
HYPNOTIZE

- قم.
QUOM

اسم رمز: سخت نفوذ (مثل سیم خاردار).
HEDGE ROW

- بلوار روزولت (تهران).
ROOSEVELT BLVD

اسم رمز: ساخته شده از شیشه.
GLASSWARE

- عربستان سعودی.
SAUDI ARABIA

اسم رمز: الگین واچ.
ELGIN WATCH

- فرودگاه سمنان.
SEMNAN A/F

اسم رمز: اسب خاکستری.
GRAY MARE

ـ شیراز. SHIRAZ	اسم رمز: سرزمین قلب. HEART LAND
ـ استادیوم. STADIUM	اسم مرز: شراب انگور. GRAPE VINE
ـ تهران. TEHERAN	اسم رمز: پاکت (پوشش). ENVELOPE
ـ ترکیه. TURKEY	اسم رمز: سکنه. INHABIT
ـ پایگاه وحدتی. VAHDATI A/F	اسم رمز: خانهٔ داغ. HOT HOUSE
ـ وادی کنا (اسم محل یا شهری) در عربستان. WADI KENA	اسم رمز: محافظ گوش. EAR GUARD
... ـ	

از هفته نامهٔ آمریکایی «تایم» ـ ۱۲ مه ۱۹۸۰:

در پارک سرسبزی خارج از دروازه‌های میدان هارلبرت (Hurlburt) مراسمی به پاس احترام به پنج نفر از هشت تن مأموران کشته شده ـ در دشت کویر ایران خلال عملیّات ناموفّق نجات ـ برگزار شد.

حدود ۵ هزار نفر به یادبود آن **پنج کماندوی هوایی** به آن مکان آمده بود. این کماندوها قبلاً در همان مکان مستقر بودند. [کاپیتان «ریچارد ال.باکی» ۳۳ ساله

Richard L.Bakke یکی از آنها بود.]

در این بین تحقیقات کنگره و پنتاگون درباره علل شکست این مأموریّت و اتّفاقاتی که در خلال آن افتاده است، آغاز گردید.

قرار بود که در خلال عملیّات، هواپیماهای جنگندهٔ نیروی دریایی از ناو هواپیما بر «تیمیتز» و «کورال سی»در امتداد مرز ایران به پرواز در آیند و در صورتی که تیم حمله دچار دردسر می‌شد، به سوی تهران حرکت کنند...

... یک مقام پنتاگون اصرار دارد که «ما می‌دانستیم همهٔ این هواپیماها [متعلّق به نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران] در کجا قرار دارند.» که بدین معناست که در صورت ضرورت، **امکان نابودسازی یک مرتبهٔ** آنان وجود داشته است.

فرماندهان این عملّیات، «دیوید جونز» (David Jones) رئیس ستاد مشترک ارتش [آمریکا] و «هارولد براون» وزیر دفاع [جنگ]، از دادن هرگونه توضیح دربارهٔ چنین مطالبی که واحدهایی از ارتش ایران و یا حتّی شماری از محافظان ایرانی سفارت آمریکا [که برای آمریکائیها کار می‌کردند]، آمادهٔ حمایت از این عملیّات بودند، طفره رفتند....

[محقّق در توضیح این طفره روی، دلیلی جز حفظ هویّت و ایمنی این عوامل خائن ایرانی در طول تحقیقات، پیدا نکرد.]

... آمریکا در اواخر ماه نوامبر دو ماهوارهٔ سرّی نظامی به فضا پرتاب کرده بود، که با این اقدام خود، موقعیّت شش ماهوارهٔ فرماندهی و ارتباطی نیروی هوایی آمریکا در اطراف جهان، من جمله بر فراز اقیانوس هند را تکمیل می‌کرد. نقل و انتقال **سریع** پیام میان **پنتاگون و گروه عملیّات** در میدان عمل از طریق این سیستم، امکان‌پذیر شده بود. احتمالاً" این سیستم در انتقال دادن اطّلاعات عوامل مخفی آمریکا در تهران به خارج **کمک کرده باشد.**

از کتاب «طبس، مصداقی بر سوره فیل»:

این سند حاوی ۱۴ منطقه برای استفاده به عنوان محل‌های فرود اضطراری، در ناحیهٔ تهران می‌باشد. ۱۲ محل برای فرود هلیکوپتر مناسب است و ۲ محل دیگر آنها می‌توانند برای فرود هواپیماهای C-130 استفاده شوند... یکی از مناطق (جناح ثابت) فرود، فرودگاه کرج می‌باشد که در حدود ۵۰ کیلومتری غرب سفارت، قرار گرفته. منطقهٔ (جناح ثابت) فرود دیگر، باند هوایی کهریزک می‌باشد، که حدود ۳۰ کیلومتری جنوب سفارت واقع شده...

[تقریباً از کلیهٔ این مناطق عکسهای دقیق ماهواره‌ای و در برخی موارد هوایی! تهیّه شده بود که در اسناد باقیمانده قابل رؤیت می‌باشد. در مورد هر ایستگاه، مختصات فنّی، جغرافیایی، ابعاد تقریبی، محور تقریبی، موانع موجود در جهت فرود و برخاستن اشاره شده است:]

ـ ایستگاه شمارهٔ ۱:	استادیوم تختی ـ جنوب شرق تهران.
ـ ایستگاه شمارهٔ ۲:	میدان اسبدوانی فرح آباد.
ـ ایستگاه شمارهٔ ۳:	استادیوم (شرق تهران).
ـ ایستگاه شمارهٔ ۴:	استادیوم شمال شرق تهران نزدیک اراج (بالای خیابان پاسداران).
ـ ایستگاه شمارهٔ ۵:	منطقهٔ ساختمانی (تپهٔ کنار بزرگراه شاهنشاهی (ستمشاهی)).
ـ ایستگاه شمارهٔ ۶:	زمین ورزش دانشگاه (نزدیک یوسف آباد).
ـ ایستگاه شمارهٔ ۷:	استادیوم فرود ابتدایی (امجدیّه).
ـ ایستگاه شمارهٔ ۸:	حیاط مدرسه (دانشگاه تربیت معلّم).
ـ ایستگاه شمارهٔ ۹:	زمین ورزشی استادیوم نصیری.
ـ ایستگاه شمارهٔ ۱۰:	زمین ورزشی ـ دانشکده افسری ـ روبروی مجلس.
ـ ایستگاه شمارهٔ ۱۱:	استادیوم صدهزارنفری (آزادی).
ـ ایستگاه شمارهٔ ۱۲:	میدان اسب دوانی نزدیک کرج (کیلومتر ۲۰).
ـ ایستگاه شمارهٔ ۱۳:	فرودگاه کرج.
ـ ایستگاه شمارهٔ ۱۴:	باند فرودگاه کهریزک.

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «تایم» ـ ۱۲ مه ۱۹۸۰:

کلنل «بکویث» نزد فرماندهٔ اصلی در محل یعنی «جیمز کیل» (James Kyle) سرهنگ نیروی هوایی می‌رود و از او می‌خواهد که به آن هلیکوپتر بیمار نظری بیفکند. بکویث به یاد می‌آورد: «یکی ازهواپیماهای ۱۳۰ ناگهان منفجر شد. جهنّمی از آتش بود. ۳۹ نفر ازا فراد من در آن هواپیمای ۱۳۰ بودند.»

«بکویث» گفت: «امکان بیرون آوردن اجساد از آن هواپیما وجود نداشت. قطعاً هرکسی به آن نزدیک می‌شد، کشته می‌شد.» این افسر پردل و پر مدال گفت: «من در آنجا نشستم و گریه کردم.» [الله‌اکبر.]

آیا طوفانهای شدید شن عامل خرابی هلیکوپترها بود؟

در پاسخ به سؤال اگرچه طوفانهای شن در مورد خرابی هر سه هلیکوپتر مشترک بود، اما رهبران این مأموریّت مشکلاتشان را به آب و هوا نسبت نمی‌دهند. [!]

مقامات پنتاگون افشاء کردند که حفاظهای شنی ۱۵۰ پاوندی هلیکوپترها برداشته شده بودند، تا نیروی رانش هلی‌کوپترها تا ۳٪ـ یک حاشیه ایمنی احتمالاً" مهمّ ـ افزایش یابد.

این حفاظها فقط برای محافظت کردن از موتورها در برابر فرسایش درازمدّت ناشی ازگرد و خاک طرّاحی شده‌اند که ظاهراً در این اختلالات عامل تأثیرگذار نبوده‌اند.[!]

از کتاب «هدف: تهران»:

هفته‌نامهٔ «تایم» در گزارشی از مرحلهٔ اوّل عملیّات می‌نویسد: ... یکی از جوانب فکاهی عملیّات این است که هواپیماهای «سی ـ ۱۳۰» دقیقاً به مقصدی می‌رفتند که خود ایرانیها نیز قبلاً" از مورد استفاده قرارگرفتن آن محل در شرایط ضروری توسّط نیروهای آمریکایی بیم داشتند.

حتّی ایرانیها نقشهٔ آن منطقه را نیز داشته‌اند. این نقشه از «محمود جعفریان»

متخصّص ضدّ شورش رژیم شاه که بعد از انقلاب اعدام شد، به دست آمده بود. دقیقاً او هنگامی که مشغول سوزاندن این نقشه بود، بوسیلهٔ نیروهای انقلابی دستگیر شد. «جعفریان» اقرار کرده بود که **این باندها** بوسیلهٔ سازمان سیا بطور مخفی و با موافقت مستقیم «شاه» برای استفاده‌های احتمالی درمواقع ضروری ساخته شده است.

پس از کشف این نقشه، نیروی هوایی ایران تصمیم‌به تخریب آنها گرفت، زیرا **وجود دستگاههای مخفی** جهت راهنمایی و فرود هواپیماهای آمریکایی را در آن محل **محتمل می‌دانست**. ولی اغتشاش در دستگاه دولتی ایرانی، به حدّی بود که در این باره، هیچ گونه اقدامی انجام نشد. برای مثال، در جواب یکی از افسران ارتش ایران که علّت عدم تخریب را جویا شده و با تأکید فراوان، خواستار به اجرا گذاشتن تصمیم متّخذه می‌شود، فرماندهٔ او چنین می‌گوید: «آمریکائیها قطعاً از کشف این محل، اطّلاع حاصل کرده‌اند و به همین دلیل حتماً از آن استفاده نخواهند کرد... (تایم ۵مه) منابع معتبر دیگری در واشنگتن، بعدها این اطّلاعات را مورد تأیید قرار می‌دهند. زیرا چند سال پیش برای کمک به زلزله‌زدگان از همین فرودگاه استفاده کرده‌اند.

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ل)»:

... «محمود جعفریان» مترجم جزوه‌های FBI در دانشکدهٔ پلیس شهربانی بود. بعدها از کانال آموزش شهربانی به کادر ساواک ملحق شد. به او به عنوان متخصّص «کلاس یک» ضدّ شورش و ضدّاغتشاش نگاه می‌شد...

از کتاب «ساواک» ـ نوشتهٔ «کریستین دلانوا»:

... بعدها معلوم شد که شایعه، بی‌اساس هم نبوده است. فی‌المثل «محمود جعفریان» مدیر رادیو و تلویزیون در سالهای پنجاه، که عمری را به عنوان **توده‌ای** در

زندان گذرانده بود، فرماندهٔ پلیس و سرانجام از مقامات کلیدی رژیم می‌شود...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

در کتاب «طبس؛ مصداقی بر سوره فیل» **به نامه‌ای** اشاره می‌شود که می‌توان آن را سندی تاریخی برشمرد. این نامه، **چند ماه قبل از تجاوز آمریکائیها** به ایران تهیّه و خطاب به شورای انقلاب ارسال گردیده است. منابع دیگر نیز به وجود این نامه اشاراتی دارند. آنچه در این اشارات مهم به نظر می‌رسد ارسال همین نامه به مراجع دیگری از جمله «دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام»، «مجاهدین انقلاب اسلامی»، برخی مراجع امنیّتی و دفتر حضرت «امام» می‌باشد.

هر چند نگارندهٔ نامه، خود را تبعهٔ اسرائیل و مبدأ نامه را «تل آویو» معرّفی می‌کند، امّا از نوع اطّلاعات افشاء شده و نحوهٔ پردازش آن، می‌توان احتمال بالای **ریشه‌دار بودن نامه در «کا.گ.ب»** را به نظر درآورد.

همانطورکه در خود نامه اشاره می‌شود اطّلاعات اصلی افشائی از منبع اسرائیلی اخذ شده که محتملا" این منبع، برای روسها جاسوسی می‌نموده است.

دقّت در افشای نام «محمود مور طهران» یا نامی شبیه به املای آن، می‌رساند که امید شناخته شدن و لو رفتن این هویّت توسّط نیروهای انقلابی ایران، در ذهن نگارنده یا نگارندگان، بسیار بالا در نظر گرفته می‌شد...

ضمیمهٔ شماره ۲ بیانیّهٔ شماره ۶۱ صادره از «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»:

نامه ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹ [از] تل آویو (۷ دی ماه ۱۳۵۸) [چهار ماه قبل از تجاوز آمریکا به صحرای طبس:]

[به:] شورای انقلاب اسلامی ـ تهران.

آقایان! من چند سالی در ایران کار کرده‌ام و شاهد جنایات خونین و فساد رژیم «شاه» بوده‌ام... تصمیم گرفتم این نامه را برای شورای انقلاب اسلامی بنویسم، تا از

یک توطئهٔ مشترک آمریکا و اسرائیل بر علیه ایران پرده بردارم. این عملیّات که در ذیل نام برده می‌شود، به وسیلهٔ یک **افسر اطّلاعاتی ارتش اسرائیل** برای من فاش گردید:

۱ـ شورای امنیّت ملّی آمریکا، یک نقشهٔ نظامی را برای آزاد کردن گروگانهای آمریکایی مستقر در سفارت آمریکا در ایران تصویب کرده است تا در شرایط مناسب به اجراء درآورد. یک گروه خبره برای اجرای عملیّات مربوطه، با همکاری اسرائیل تشکیل یافته است.

در ۲۲ نوامبر (۱ آذر ۵۸) مذاکرهٔ همکاری با شرکت «ازر [عزر] وایزمن» وزیر دفاع [جنگ] اسرائیل، سفیر آمریکا در تل آویو و وابستگان نظامی آمریکا در اسرائیل انجام گردید و نقش اسرائیل دراین عملیّات مشخّص گردید و موافقت شد، از افسران و فرماندهان اسرائیلی که در عملیّات فرودگاه «انتبه» دست داشتند، استفاده شود. گروه ضربت از ۸۲ نفر از **پرسنل هوابرد آمریکایی** که فعلاً در **پایگاه «فورت براگ» تحت تعلیم** هستند، استفاده می‌کنند. به زودی آنها ازطریق آلمان غربی به «پایگاه اکروتیری» در قبرس و از آنجا به اسرائیل پرواز داده خواهد شد.

حکومت **ترکیه** موافقت کرده است آمریکا از یک **پایگاه نظامی** در مرز ایران و ترکیه و پایگاههای آمریکا برای کسب اطّلاعات و تهیّهٔ تدارکات برای عملیّات تهران استفاده کند... به موازات این نقشه **یک گروه از ارتشیان و ساواکیهای سابق** در تهران، فعّالیّت جهت معیّن کردن موقعیّت دقیق گروگانها را انجام خواهند داد...

بر حسب دستورات شخصی «کارتر» برای **سرنگونی** رژیم «آیت‌ا... خمینی»، نقشه‌ای تهیّه شده است. میزان‌های مشروحی برای تضعیف موقعیّت و اعتبار«آیت‌ا... خمینی» مورد نظر است. برای این منظور سرویسهای اطّلاعاتی آمریکا در خاورمیانه فعّالیّت خود را بیشتر کرده‌اند و انجام حملات تروریستی را مورد نظر قرار داده‌اند. «ویلیام میلر»[۱] با سفیران آمریکا درکشورهای ترکیه ـ عراق ـ عربستان سعودی و اسرائیل و فرماندهان سرویسهای اطّلاعاتی آمریکا در این

کشورها ملاقات کرده است. او به آنها هشدار داده است که در قبال حمله به خلیج فارس به هوش باشید.

برای سرنگونی [«امام] خمینی» سرویس‌های نظامی اسرائیل و آمریکا و **بعضی از افسران ارتش و ساواک ایران که در اروپای غربی، اسرائیل، آمریکا و ترکیه تبعید هستند، همکاری نزدیک دارند.** با بعضی از **افسران عالیرتبهٔ** فعلی ارتش ایران برای پیدا کردن افراد مورد اعتمادی تماس گرفته شده است. این نقشه نیزکشیده شده است که عدّه‌ای از افسران ارتش که با غرب در تماسند و تعلیم دیدهٔ سیا می‌باشند، **برای کشتن «امام خمینی» به قم بروند.**

افسران سیا و پنتاگون که **قبلاً مستشار نظامی آمریکا در ایران** بوده‌اند، با پاسپورت کشور ثالثی به ایران خواهند آمد تا با مردان مطمئن خودشان که در ارتش و ساواک بوده‌اندو همچنین، با **گروه قم** تماس تشکیلاتی بگیرند.

سرویس‌های اطّلاعاتی آمریکایی و اسرائیلی تماس تشکیلاتی باگروه غیرقانونی فرقان و ارتش رهایی بخش ایران (آرا) که قبلاً تحت کنترل بوده است، گرفته‌اند. **تماس** از **کانال** ترکیه و آلمان غربی است. یکی از رابطها (پیکها) «محمود مورتهران» (Mahmout Murtahran) [«محمود میرطاهران» یا چیزی شبیه به آن] می‌باشد.

برای پیچیده نگهداشتن اوضاع ایران، آنها به شورشیان کرد و دیگر گروههای مسلمان مخالف رهبران مذهبی ایران (روحانیون) چشم دارند و کارهایی برای تشدید برخورد کردها با ارتش صورت گرفته است.

همچنین زد و خورد مرزی ایران و عراق مورد نظر خواهد بود. اسلحه برای این کار را **مصر و اسرائیل** تأمین می‌کنند. این اسلحه همان سلاحهای غنیمت گرفته شدهٔ اسرائیل از مصر است که ساخت شوروی می‌باشد.

... بعد از عملیّات نیز تمام پیروان فعّال [«امام] خمینی» سر به نیست خواهند شد! چون نگران نرسیدن این نامه به شما هستم، کپی‌هایی از این نامه را به آدرسهای دیگری می‌فرستم...

از مصاحبهٔ محقّق با «مهدی منتظری»* ـ ۱۳۷۹/۸/۲۷:

س) در مورد حملهٔ نظامی آمریکا به ایران، آیا آمادگی اطّلاعاتی وجود داشته؟ و بعداً پیگیری‌های درست و حسابی انجام شد؟

[«منتظری»:] حملهٔ نظامی که انجام شد که اصلاً کسی خبردار نشد. تا اینکه خود آمریکائیها اعلام کردند. خب پیگیری و ریشه‌یابی و دنبال کردن قضایا و عناصر هم که انجام نشد؛ براثر همین بی‌تجربگی‌ها و نبودن دستگاه و سیستم و اینکه هرکسی هرکاری می‌خواست می‌کرد [بود] مثلاً ما خودمون رفتیم منطقه‌ای‌رو که توی نقشه‌ها بدست آمده بود، یک جایی بود توی ورامین بالای کوه. یک جایی که قرار بود با هلی‌کوپتر بیایند آنجا و توقّف کنند و ورزشگاه «شهید شیرودی» و اینها خودمان خودجوش رفتیم. ولی اینکه دستگاهی این کارها را پیگیری و هدایت کند. نه هیچی!

از کتاب «هدف: تهران»:

ناو هواپیمابر «نیمیتس» [نیمتیز]ـ که نقش اصلی را در عملیّات [تجاوز آمریکا به کشورمان، منهدم شده در طبس] بر عهده خواهد داشت ـ تعداد پروازهای شبانهٔ هلیکوپترهای خود را افزایش می‌دهد. این هم یک تاکتیک معمولی است، برای پوشاندن «پرواز ساعت ایکس». شاید از همین ناو [بود] که در یکی از روزهای آوریل ـ یک **هواپیما و** احتمالاً **هلیکوپتر** به پرواز درآمده، تا منطقهٔ کویری ایران مسافتی در حدود صدها مایل را در خاک ایران پیموده، عدّه‌ای متخصّص را جهت نمونه‌برداری از خاک و دیگر عملیّات فنّی پیاده کرده، و **بدون اینکه کشف شود**، به پایگاه **بازگشته باشد**. («آنسا»، «فرانس پرس»، «اسوشیتدپرس» و «ای.جی.آی»، «جکسون ویل» (کارولینای شمالی)، ۱۰ مه. دو بنگاه [خبری] «ای.جی.آی» و «آسوشیتدپرس» منبع اطّلاعاتی خود را تفنگداری که در عملیّات شرکت داشته است، معرّفی می‌کنند.)

---

* سرتیپ ستاد ـ رئیس سازمان حفاظت اطّلاعات ارتش.

هواپیماها در مسیره [عمان] فرود می‌آیند. به احتمال قوی علاوه بر بارگیری در این محل، **حدود چهل تن** از دانشجویان افسری و افسران ایرانی که هنگام سرنگونی رژیم «شاه» در آمریکا به سر می‌برده‌اند، نیز با این هواپیماها پرواز کرده‌اند. (هفته‌نامهٔ مصری اکتبر که «تایم» [نشریّه امریکایی] این خبر را از آن نقل می‌کند و آنرا «قابل اعتماد» خوانده است.)

از کتاب «طبس؛ مصداقی بر سوره فیل»:

پرچم‌های سه رنگ ایران (به صورت دایره و مستطیل) بدست آمده از طبس، حاکی از این مسئله است که آنها قصد داشتند در طبس به هلیکوپترها جهت استتار پرچم بچسبانند که عملیّات با شکست روبرو شده است.

از کتاب «هدف: تهران»:

ساعت یک بعدازظهر همان روز(۵اردیبهشت)، «بنی‌صدر» در مسجدی در اهواز در حال سخنرانی است. یکی از نزدیکان او به نام «حسن پیرحسینی» (سی ساله، فارغ‌التّحصیل استانفورد کالیفرنیا) ماجرا را به اطّلاعش می‌رساند. «بنی‌صدر» سخنرانی را ناتمام رها می‌کند و بلافاصله به فرودگاه می‌رود. کمی بعد در حالی که به وسیله فانتومها همراهی می‌شود، بسوی طبس (بیش از هزار کیلومتری اهواز) پرواز می‌کند. او از نخستین کسانی است که از داخل هواپیما، منطقه و آثار باقیمانده از آمریکائیها را بازدید می‌کند (یونایتدپرس ـ فرانس پرس ـ آنسا ـ تهران ۲۵ آوریل)

... از جمله مسائلی که در بعدازظهر روز ۲۵ آوریل [۵اردیبهشت] مطرح می‌شود، احتمال باقی ماندن مدارک سرّی عملیّات در داخل هلیکوپترهاست(نمایندهٔ حزب دموکرات از «مریلند»، «ربرت باومن»، از گفتگویی با «براون» سخن می‌گوید که در آن دقیقاً باقی ماندن اسناد محرمانهٔ مربوط به عملیّات در یکی از هلیکوپترها را تأیید می‌کند. «رویتر ـ آنسا ـ واشنگتن ۲۵ آوریل)

ساعت ۱۸ و ۲۵ دقیقه روز ۲۵ آوریل (۵ اردیبهشت) به وقت تهران رادیو «**صدای آمریکا**» خبر باقی ماندن مدارک سرّی مربوط به عملیّات را در هلیکوپترها اعلام می‌کند. واقعاً عجیب است! درست «صدای آمریکا» که در تمام جهان شنیده می‌شود، این **خبر پرارزش** را پخش می‌کند.

نه. آنقدرها هم عجیب نیست. دقیقاً ۱۵ دقیقه بعد از انتشار این خبر توسّط «صدای آمریکا» ، چند فروند از هواپیماهای نیروی هوایی ایران، هلیکوپترهای آمریکایی [به جای مانده] را بمباران می‌کنند. («ایگورمن» از تهران، لااستامپا ۱۱ مه)

این بمباران به چه دلیل و به دستور چه کسی انجام می‌گیرد؟ تیمسار «باقری» فرماندهٔ نیروی هوایی ایران چنین اظهار می‌دارد: «خلبانان فقط دستور فرماندهی مشترک نیروهای مسلّح را اجرا کرده‌اند.» و می‌افزاید که او شخصاً با چنین اقدامی مخالف بوده است («ایگورمن» از تهران ـ لااستامپا، ۱۱ مه)

«باقری» با این گفته در واقع «شادمهر» و برخی مسئولان ستاد کل را نشانه می‌گیرد. در رابطه با علّت این بمباران، بلافاصله رسماً اعلام می‌شود که برای جلوگیری از بازگشت آمریکائیها جهت بردن هلیکوپترها این اقدام انجام شده است. (لارپوبیکا ۲۷ و ۲۸ آوریل)

عجب دلیل مسخره‌ای! «کلیّه امکانات، برای از بین بردن هلیکوپترها به کار برده می‌شود و نتیجهٔ آن نیز محو آثاری است که بوضوح همدستی برخی از افراد فعّال ارتش ایران با آمریکا را به ثبوت می‌رساند.» («جی.ام.دوران ـ سوفلان» از تهران لوموند ـ ۳۰ آوریل)... به هر حال بخشی از مدارک مربوط به این وقایع به دست مقامات ایرانی که به محل رفته بودند، می‌افتد.

قسمتی از این مدارک ـ به احتمال زیاد نه تمام آنها ـ بعداً در کنفرانس تهران به نمایش گذاشته می‌شود. («زیگموند جینزبرگ» از تهران، اونیتا ۴ ژوئن. قبلاً" آژانس خبری آنسا ـ فرانس پرس (واشنگتن، ۱۳ مه)، خبر پخش کپی مدارک سرّی عملیّات را به وسیله شبکهٔ تلویزیونی «ای ـ بی ـ سی» آمریکا گزارش کرده بود. این شبکه ادّعا

داشته که آنها را از یک «منبع نزدیک به دانشجویان پیرو خطّ امام سفارت آمریکا درتهران» دریافت گردیده است.) به چه دلیل دولت ایران، بعد از مطّلع شدن ازوقایع، برای تعقیب و دستگیری مجرمین چندان اهمیتی قائل نشد؟ به احتمال زیاد، در برخی قسمتها، **دستهایی با قدرت، مانع کشف جنایتکاران می‌شده است.** امّا از سوی دیگر، احتمال دارد که دولت ایران برای بزرگ نکردن بیش از حدّ مسئله، چنین سیاستی را اتّخاذ کرده باشد. ولی به هر دلیلی که بوده باشد، موارد ظنّ بسیار زیادی وجود داشته است.

چند روز بعد یعنی روز ۷ مه (۱۷ اردیبهشت)، روزنامه‌ای درتهران **هفت سؤال را که تا آن زمان بدون پاسخ مانده بود،** مطرح می‌کند:

۱ـ دو روز پیش از حمله، دقیقاً در روز ۲۳ آوریل (۳ اردیبهشت) فرماندهٔ نیروی هوایی به فرودگاههای شیراز، مشهد، قم و سایر مناطق استراتژیکی [دور منطقه عمل نیروهای متجاوز] فرمان داده بود تا ضدّ هوائیهای خود را از کار بیندازند. چرا؟

۲ـ در ساعت ۲۲ و ۴۵ دقیقهٔ روز پنج‌شنبه ۲۴ آوریل(۴ اردیبهشت) رادار دربند هواپیمایی را در حال پرواز دیده و جریان را به فرماندهی گزارش داده بود. اوّلین گزارشها پس از فرود اوّلین هواپیماها در طبس نیز به تهران رسیده بود. به چه دلیل هیچ گونه عکس‌العملی وجود نداشته است؟

۳ـ با این که نقاط کور در سیستم رادار وجودداشته است، امّا امکان مسدود کردن آنها با واحدهای سیّار و فعّال موجود، امکان‌پذیر بوده است. لیکن چنین کاری انجام نشد.

۴ـ رادار بابلسر که می‌توانست منطقهٔ وسیعی را با توجّه به اینکه در منطقهٔ شمالی‌تری قرار داشت ـ بپوشاند، بیش از یک هفته قبل از رؤیت هواپیماهای «سی ـ ۱۳۰» از کار افتاده و تعمیر نشده بود. چرا؟

۵ـ گروههای متخصّص، بارها برای تجدیدنظر در سیستم رادار ایران ـ که به ویژه در ماههای آخر از آن به درستی مراقبت نمی‌شد ـ اظهار تمایل کرده بودند. فرماندهی

نیروی هوایی به این پیشنهادها و تمایلات توجّهی نکرد. چرا؟

۶ـ آیا درست است که پرسنل ضدّ هوایی مشهد (در شمال و شمالشرق) به طور ناگهانی به مرخّصی فرستاده شده بودند؟

۷ـ آیا درست است که چراغهای ورزشگاه امجدیّه که در چند قدمی سفارت آمریکا در تهران است، تمام شب ۲۴ آوریل (۴ اردیبهشت) روشن بوده است؟

... «خلخالی» یکی از نخستین افرادی است که به کویر طبس می‌رود. اجساد سوختهٔ پنج تفنگدار و سه خلبان «سی ـ ۱۳۰» به تهران فرستاده می‌شود (لااستامپا ۲۷ آوریل. ای ـ جی ـ آی و آسوشیتدپرس، واشینگتن، ۱۰ مه از قول تکنیسین‌های پایگاه «دور ـ دلاوار» تعداد اجساد را ۸ نفر اعلام می‌کنند، علیرغم اینکه از ایران ۹ عدد تابوت فرستاده شده بود)

در آشفته‌بازار موجود... «بنی‌صدر» نخستین فردی است که دقیقاً از آثار باقی‌مانده در دشت کویر صحبت، می‌کند و سخنگویش باقی ماندن سربازان آمریکایی در ایران را تکذیب می‌کند. و بالأخره [«منصور] فرهنگ» ـ شخصیّت بسیار نزدیک به «بنی‌صدر» و نمایندهٔ ایران در سازمان ملل متّحد ـ درباره وقایع ۲۵ آوریل (۵ اردیبهشت) اظهارات قابل توجّه و دقیقی ابراز می‌دارد.

«فرهنگ» در همان هنگام در نیویورک، اقدام آمریکا را «در جهت بی‌ثبات کردن رژیم ایران می‌داند» و «نه اقدامی برای آزادی گروگانها». او در ادامهٔ سخنانش دخالت آمریکا را برنامه‌ای که «با همکاری عناصر ضدّانقلاب ایرانی با کمک عراق، افسران ارشد رژیم سابق، سازمان جاسوسی سیا و «بختیار» ـ نخست وزیر سابق ایران ـ تنظیم شده است.» دانسته، می‌گوید: «شکّی نست که این افراد از آمریکا، اسلحه دریافت می‌کنند.» (فرانس پرس ـ آنسا، نیویورک، ۲۷ آوریل)

در واشنگتن هم، آگاهانه از «همدستی در سطح بالا» صحبت می‌شود. بویژه روزنامه‌نگاران بسیار نزدیک به کاخ سفید از «بنی‌صدر» و وزیر امور خارجه صادق «قطب‌زاده»، نام می‌برند.

از کتاب «طبس؛ مصداقی بر سوره فیل»:

مسئله پی بردن به جای گروگانهای جاسوس پناهنده در وزارت امور خارجه (که در آن زمان «صادق قطب زاده» وزیر امور خارجه بوده) و هم‌چنین طریقهٔ نجات آنها از ساختمان پیچیده و تو در توی آن وزارتخانه، موضوعی است که به راحتی از آن نمی‌توان گذشت. آماده ساختن زمینهٔ نجات گروگانهای پناهنده در آن ساختمان، جز با کمک ایادی داخلی جاسوسی و وابسته به امپریالیسم آمریکا امکان‌پذیر نبوده است.

از روزنامهٔ آلمانی «دی ولت»ـ ۲۸ آوریل ۱۹۸۰:

۱۲۵ تن از **عمّال گارد سابق «شاه»** مخلوع به همراه سربازان ویژهٔ نیروی دریایی آمریکا در عملیّات رهایی گروگانها از سفارت آمریکا درتهران که به شکست انجامید، سهیم بودند. این خبر در آخر هفته از سوی محافل تبعیدیان ایرانی در پاریس انتشار یافت. طبق اطّلاعات از این محافل سربازان سابق گارد پس از فرار در مصر، دوره دیده و از آنجا از یک فرودگاه نامشخّص با هواپیماهای سی ـ ۱۳۰ هرکولس به صحرایی در نزدیکی طبس وارد شده بودند. طبقه گفتهٔ این منابع در پاریس آنها مأموریّت داشتند که **گروههای کماندویی آمریکایی** را به وزارت امور خارجهٔ ایران و سفارت آمریکا **راهنمایی نمایند.** (در وزارت امور خارجهٔ ایران نیز سه تن آمریکایی محبوس هستند) و اگر احتمالاً" برخوردی با پاسداران [کمیته و سپاه] انقلابی ایران پیدا می‌کردند، خود را **به عنوان سربازان ارتش** معرّفی کرده و سعی در منحرف کردن آنها می‌نمودند. همچنین آنها در داخل خاک ایران، قرار بود راه عدّه‌ای از ایرانیها را برای انجام عملیّات هموار سازند. آنها [مزدوران ایرانی مستقر در ایران] در شب حمله، کمی قبل از فرود هواپیماهای آمریکایی حامل جنگجویان، با ایجاد روشنایی، به خلبانها کمک می‌کردند تا در تاریکی، مسیر خود را گم نکنند...

بقیّهٔ عملیّات را اطرافیان ژنرال «غلام اویسی» چنین نقل می‌کنند: «قرار بود که

گروگانها ۲۴ ساعت بعد از فرود هواپیماها در صحرا آزاد کردند. در این مدّت، قرار بود یک **فرستندهٔ رادیویی** ساخته شود که بتواند صدای جاسوسان سیا را که در داخل کشور، مشغول عملیّات بودند، به مرکز آنها منتقل نماید. در همین زمان می‌بایستی یک **مانور انحرافی** که سبب جلب توجّه ایرانیها می‌گردید، در قسمت دیگر کشور بوجود آید: صدها تن ازجنگجویان کرد از عراق وارد خاک ایران شده و سنندج را اشغال نمایند و شب بعد که شنبه بود، سربازان آمریکایی ـ ایرانی از پایگاه صحرایی ایجاد شده با هلیکوپتر، بسوی تهران پرواز می‌کردند. در نزدیکی شهر، عدّه‌ای از آنها سوار بر جیپ‌هایی که در داخل هلیکوپترها بود، شده؛ و به سوی سفارت و وزارت خارجه به راه می‌افتادند... [پس از عملیّات رهایی گروگانها] آنها را از سفارت بداخل هلیکوپترهایی که در محوّطهٔ سفارت آماده پرواز بودند، منتقل می‌کردند و در ضمن، در تهران نیز یک نبرد شورشی به وقوع می‌پیوست، تا تسریعی در آزادی گروگانها باشد...

ژنرال «بدره‌ای» فرماندهٔ اسبق گارد شاهنشاهی، جزو اوّلین افسران بلند پایه‌ای بود که... اعدام شد. یکهزار و پانصدهزارتن از افسران این گروه محبوب «شاه»، پس از فرار از ایران به ارتش مصر و عراق پیوستند و در شیخ‌نشینهای کوچک، از آنها بعنوان مرّبی نظامی استفاده می‌گردد. گفته می‌شود از ماههای قبل، تنی چند از افراد این گروه ویژه، افسران خود را برای یک عملیّات آماده می‌ساختند. امّاآنها نمی‌دانستند که این عملیّات در چه زمانی و چگونه آغاز خواهد شد...

از کتاب «طبس؛ مصداقی بر سوره فیل»:

در مورد فرماندهان ارتش («باقری» و «شادمهر») حرکات و تصمیمات و نکاتی ثبت وگزارش شده است که حکایت از هماهنگی نزدیک و ارتباط مشورتی «بنی‌صدر» به عنوان فرماندهٔ کلّ قوا، «باقری» به عنوان فرماندهٔ نیروی هوایی، «شادمهر» به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی و هجوم کنندگان به

خطّه اسلامی ایران دارد، که به اختصار بعضاً عبارتند از:

۲-۱- **درخواست اطّلاعات** در مورد هلیکوپترهای **سیکورسکی** چند روز قبل از ماجرای طبس توسّط «باقری».

۲-۲- **صدور دستور نقل و انتقال** و جمع‌آوری توپهای ضدّ هوایی و رادارهای متحرّک از نواحی مرکزی ایران به دیگر نواحی.

۲-۳- **صحبتهای «باقری» و «شادمهر»** دو روز قبل ازحمله طبس و اهانت به مقام روحانیّت...

۳- **صدور دستور بمباران هلیکوپترهای سالم** بجا مانده در طبس که به اقرار رادیو آمریکا، حاوی اسناد با ارزش بوده است توسّط «بنی‌صدر».

از کتاب «هدف:تهران»:

حدود عصر روز چهارشنبه ۲۳ آوریل (۳ اردیبهشت ۱۳۵۹)، در حریم هوایی ایتالیا وقایعی رخ می‌دهد: یک فروند هواپیمای (سی ـ۱۳۰) **با علامت نیروی هوایی ایران** در حوالی «سورنتو» به وسیلهٔ دو شکاری (اف ـ۱۰۴) استار فایتر ـکه از فرودگاه نظامی «گراتسایز» اطراف «کازرتا» برخاسته‌اند ـ شناسایی می‌شود.

هواپیمای «سی ـ ۱۳۰» به تقاضای معرّفی شکاریها جواب نمی‌دهد. مقامات ایتالیایی بعداً علّت را خرابی وسایل مخابراتی هواپیمای مذکور، اعلام می‌دارند. این هواپیما که از فرودگاه نامعلومی در اروپای شمالی به پرواز درآمده است، توسّط شکاریها ناچار به فرود می‌شود. امّا، نه در نزدیک‌ترین فرودگاه یعنی «کاپودیکینو» در ناپل و نه حتّی در فرودگاه «گراتسایز».

در این باره مقامات ایتالیایی می‌گویند که چون فرودگاه ناپل متعلّق به «ناتو» است، برای پیشگیری از پیامدهای احتمالی، هواپیمای مذکور در این فرودگاه، فرود آورده نشد. در حالی که معلوم نیست؛ **مقصود از این پیامدها** چیست؟ به هر حال هواپیمای «سی ـ ۱۳۰» با اسکورت در فرودگاه «لاتینا» به زمین می‌نشیند. سرنشینان آن، **ده نفر**

نظامی ایرانی هستند؛ و به گفته سروان «آنتونیو مرولا» فرماندهٔ انتظامات فرودگاه، هواپیما کاملا" خالی بوده است. سرنشینان این هواپیما بعد ازکنترل پاسپورت، شب را در «لاتینا» به سر می‌برند. تعمیرات لازم به وسیله متخصّصین رسته ۴۶ «پیزا» انجام می‌گیرد و هواپیمای مذکور روز ۲۴ آوریل ساعت ۹ و ۲۵ دقیقه «لاتینا» را به **مقصد نامعلومی** ترک می‌کند. (بر پایه اطّلاعات حاصل از نوشتهٔ روزنامهٔ کوریره دلاسرا و اونیتا ۲۶ آوریل ۱۹۸۰)

از هفته‌نامهٔ آلمانی«اشپیگل» ـ ۲۸ آوریل ۱۹۸۰:

«دان شومرون» **ژنرال اسرائیلی** و فرمانده عملیّات گروه نجات [اسرائیلی] در «انتبه» معتقد بود که آزادی گروگانها در تهران، از نظر تاکتیکی امکان‌پذیر است. به نظر «شومرون» تعداد زیاد دانشجویان مسلّح، شبه نظامیانی که اسلحه حمل می‌کنند و در اطراف سفارت هستند، حتّی اگر برای این برنامه در نظرگرفته شود، موجب آسانتر کردن کار خواهند شد...

«مایلز کاپلند» **جاسوس اسبق سیا** در یک مصاحبهٔ تلویزیونی و در یک سرمقالهٔ روزنامه، نظریّاتی مشابه دارد. او در سال ۱۹۵۳ درکودتا علیه «مصدّق» نخست وزیر ایران، دست داشت. «کاپلند» معتقد است که باید در عملیّات از هلیکوپترهایی که **دارای علائم ایران** هستند و حتّی‌الامکان از **ایرانیهایی** که دشمن [«امام] خمینی» هستند و در آمریکا دوره دیده‌اند، در عملیّات استفاده کرد. او مانند یک فیلم «جیمزباند» نقشه کشیده که گروگان گیران را با گاز خواب آور می‌توان ازکار انداخت.

بکارگیری اینگونه وسائل درگروه کماندویی آمریکا واقعاً انجام می‌شود. در کارولینای شمالی درمنطقه فورت براگ درمحلّ تعلیم نیروها... ازکلیّه تجارب جهانی استفاده می‌شود. در آنجا اطّلاعاتی ازکارشناسان **کشورهای دوست [آمریکا] نظیر اسرائیل** می‌رسد.

از کتاب «طبس؛ مصداقی بر سوره فیل»:

[مطابق با اسناد به جای مانده] مختّصات جغرافیایی محلّ سوختگیری و سانحه در نزدیکی طبس به شرح زیر است: ۳۳ درجه و ۴/۳ دقیقه به سمت شمال و ۵۵ درجه و ۵۳ دقیقه به سمت شرق. پس از سوختگیری در **منطقهٔ طبس** ـ یزد ـ عملیّات اصلی نجات شروع می‌شد.

در ساعت ۲۰ و ۳۳ دقیقه به وقت گرینویچ (۱ و ۳ دقیقهٔ صبح به وقت تهران) قرار بوده است که به سمت صحرای شماره ۲ حرکت کنند. قبل از رسیدن به تهران، در جادّهٔ گرمسار (حدود ۳ کیلومتری جاده) به مختّصات جغرافیایی ۳۵ درجه و ۱۳/۴ دقیقه شمال و ۵۲ درجه و ۱۲/۶ دقیقه به سمت شرق، در ساعت ۳ و ۱۶ دقیقه بامداد به وقت تهران، کماندوها را در نزدیکی جادّه پیاده می‌کردند تا در تاریکی شب و با استفاده از کامیونهای شش چرخی که قبلاً توسّط یک مزدور، تهیّه شده بود، به یک انبار در نزدیکی تهران ـ (در کنار جاده گرمسار) نزدیک جاده توتک منتقل شوند. اسم رمز انبار «چارلی» بوده است (در رابطه با نام فرماندهٔ عملیّات «چارلز بکویث»)

در حوالی انبار و در مسیر جادهٔ توتک، حدود ۸۰۰ متری دهکدهٔ کوچک توتک (مختّصات ۳۵ درجه و ۳۴ دقیقه و ۲ ثانیه شمال و ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۳ ثانیه شرق) آن را صاف و خاکریزی نموده بودند ـ و یک زمین بسیارمناسب برای فرود هلیکوپتر، جالب اینجاست که وجود چنین‌زمینی درآن منطقه، بسیار مشکوک به نظر می‌رسید ـ زیرا که خاک آن برای کشاورزی اصلاً مناسب نبوده و پوشیده از شنهای درشت و ریز بود و آب به آن به هیچ وجه نمی‌رسید. پس از آنکه نیروها را در منطقه‌ای به نام DZ: (DROP ZONE) حدود یک کیلومتری جادّه پیاده می‌نمودند، هلیکوپترها منطقهٔ DZ را به سمت منطقهٔ دیگری در درون کوهستان که زمین صاف و مناسبی بوده است، برای نشستن و مخفی شدن (دور از رادارهای ایران) ترک می‌نمودند.

منطقهٔ بعد از DZ به نام LAGGER PRIMARY (LP) (استقرار اوّلیّه) بود...

قبل از رسیدن به منطقهٔ DZ جایی که راه‌آهن قدری مسیرش تغییر می‌کند، یک ایستگاه راه‌آهن متروکه (معروف به ایستگاه شاه عبّاسی) و یک کاروانسرای مخروبه (معروف به کاروانسرای شاه عباسی) وجود دارند... [در میان اسناد به جای مانده در طبس] یک عکس هوایی وجود دارد که یا به وسیلهٔ هواپیما و یا هلیکوپتر گرفته شده است، تاریخ چاپ نقشه ۲۸ ژانویه ۱۹۸۰ [۸ بهمن ۱۳۵۸] می‌باشد. که به احتمال زیاد به توسّط عوامل خود فروخته، گرفته شده است... محلّ فرود هلیکوپترها را در درون کوهستان زمین مسطّح LP را بوضوح نشان می‌دهد...

درتحقیقاتی که از طریق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عمل آمده، معلوم شد که تهیّه کنندهٔ این کامیون‌ها شخصی بوده است بنام «علی اسلامی» از تجّار بازار و از دار و دستهٔ حزب منحلّه و آمریکایی خلق مسلمان. این شخص انباری درحوالی گرمسار داشته که قراربود، مورد استفادهٔ مزدوران آمریکایی جهت اختفا قرار گیرد ـ لازم به تذّکر است که این فرد، حدود ۲ ماه قبل از واقعهٔ طبس، کامیونها راکه شامل ۵ کامیون فورد انگلیسی و ۲ وانت مزدای ۶۰۰ بوده است) تهیّه کرده وسپس با خانواده‌اش به مریلند آمریکا به دامان اربابش پناه برده است. [سند مکشوفه از لانهٔ جاسوسی:]

سرّی [۲۴ جولای ۱۹۷۹] ۳ تیر ۵۸ جاسوسی آمریکا از: رئیس ۴۸۲۰۸۱

به: تهران. رونوشت برای عمان، بیروت، قاهره، اسلام‌آباد، جدّه، کابل، کراچی، کویت، دهلی‌نو، تل آویو.

اخطار: جاسوسی. جاسوسی گزارش الحاقی ۱۳۰۹۲/۷۹ / [TDFIRDB-۳۱۵] است که برای پخش در میان اعضایی است که در قسمت حوزهٔ پخش،نامشان آمده است.

این یک گزارش اطّلاعاتی است که ارزیابی نهایی جاسوسی در موردش انجام نگرفته [است.]

نوع گزارش: سرّی ـ اخطار جاسوسی ـ غیرقابل رؤیت برای خارجی‌ها. غیرقابل

رؤیت برای پیمانکاران و مشاورین آنها.
پخش فقط محدود به لیستی است که در پاراگراف آخر آمده است.
کشور: ایران.
موضوع: ادّعاهایی در مورد فعّالیّتهای افراطیون وبرنامه‌های گروه سیاسی‌ای که از طرف [آیت‌ا...العظمی سیّد «کاظم] شریعتمداری» پشتیبانی می‌شوند (تاریخ اطّلاعات [:جولای ۷۹] تیر ـ مرداد ۵۸)
منبع گزارش: یک ایرانی مدیر شرکت [با توجّه به قرائن وشواهد دیگر، «منوچهر قربانیفر»] که میزان مورد اعتماد بودنش هنوز [زمان تنظیم سند ـ تیر و مرداد ۱۳۵۸] روشن نیست. او این اطّلاعات را از یک فرد که امکانات و دسترسی خوبی دارد،بدست آورده است.
۱ـ یک تاجر (بازاری) مهم بنام «علی اسلامی» با وضع عادی خوب و طرفدار نظام بازاری قدیم، با سرمایه‌گذاریهایی درکشاورزی و مزرعهٔ پرورش دام، اخیراً محرم نزدیک و برنامه‌ریز تظاهرات برای آیت‌ا... سیّد«کاظم شریعتمداری» شده است. «اسلامی» ادّعا دارد که او سی هزار نفر اهالی جنوب شهر تهران را آمادهٔ راهپیمایی وتظاهرات بر علیه «آیت‌ا... روح‌ا... خمینی» دارد. «اسلامی» ادّعا می‌کند که قادر است با یک اشاره و اعلام، ظرف ۲ ساعت تظاهرکنندگان را به حرکت در بیاورد. بعد از سه ماه زندانی شدن به وسیلهٔ کمیته، او ادّعا کرد که رشوه داده و خود را آزاد کرده است. او بیان کرد که تظاهرکنندگان را یک ماه ونیم بعد از زندانی شدن سازمان داده است.
۲ـ «اسلامی» دو مورد را که واحدهایش علیه [«امام]خمینی» عمل کرده بودند، بیان کرد: اوّلین آن حمله‌ای بود که حدود سه هفته پیش با استفاده از نارنجک دستی به محلّ اقامت [«امام] خمینی» صورت گرفت. هدف این حمله این بود که به مردم به طور کلّی ثابت شود که نیروهایی وجوددارند که قادر به مخالفت با [«امام] خمینی» باشند.

۳ـ دوّمین حادثه، فرستادن تقریباً ۱۰۰۰ نفر زن ایرانی به قم، برای پس گرفتن جواهرات شخصیشان بود که بلافاصله بعد از بیرون کردن «شاه» به جنبش [«امام] خمینی» اهداکرده بودند.

منظور از این عمل، ثابت کردن عدم وفاداری به دولت فعلی «آیت‌ا... خمینی» بوده است.

۴ـ برطبق اظهارات «اسلامی»، وقت کاملا" برای مبارزه علیه [«امام] خمینی» مناسب است؛ اما یک رهبر سیاسی یا فرد مستبد و دیکتاتوری که خلاء قدرت را پرکند، وجود ندارد. موضوعی که افراد گروه درحال حاضر بر آن توافق دارند، این است که هر مرد قدرتمندی که آنها می‌خواهند انتخاب کنند، باید مطابق منافع و مورد قبول **هم آمریکا و هم شوروی** باشد و این احساس می‌شود، که هیچ فردی غیر از «شاه» از عهدهٔ این کار برنمی‌آید[!]

«اسلامی» سپس اظهار داشت که گروه آنها برنامه‌ریزی کرده که از دست «خلخالی» راحت و خلاص می‌شوند. البته اگر او قبلا" نمرده باشد.

۵ـ (نظریّه ستاد مرکزی: برای آگاهی بیشتر در مورد روابط «اسلامی» با «شریعتمداری» تلگرام شماره ۱۵۸۶ به تاریخ [اوّل ژوئن ۱۹۷۹] ۱۱ خرداد ۵۸ که از سفارت آمریکا درتهران فرستاده شده، ملاحظه فرمائید.

۶ـ بدست آمده در تاریخ [۱۹جولای ۱۹۷۹] ۲۸ تیر ۱۳۵۸.

۷ـ حوزهٔ پخش گزارش فرستاده شده به تهران ـ عمان، بیروت، قاهره، اسلام‌آباد، جدّه، کابل، کراچی، کویت، دهلی‌نو، تل‌آویو. (فقط برای رؤسای هیئتهای نمایندگی)

۸ـ حوزه پخش در واشنگتن: قید می‌شود: فقط برای رئیس. نوع گزارش: سرّی ـ توجّه: اخطار ـ روشها و منابع جاسوسی مورد استفاده بوده است ـ غیرقابل رؤیت برای اتباع خارجی ـ غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران یا مشاورین پیمانکاران. پخش و اقتباس از اطّلاعات، تحت اختیار بدست آورندهٔ آن است.

تا تاریخ [۲۴ جولای ۹۹] ۲ مرداد ۷۸ در بایگانی نگه‌داری شود. طبقه‌بندی توسّط مأمور گزارشگر طبق د ۹ ث.ا [D9C-1] هر جزئی از گزارش دارای طبقه‌بندی و محدودیّتهای کلّ گزارش می‌باشد. بی‌تی شماره ۰۰۰۹

روزنامهٔ ایتالیایی «ایل تمپو»* ـ اوّل مه ۱۹۸۰:

«گروه ویژه» آمریکایی اعزامی به ایران... می‌توانسته‌اند، روی **یک «ستون پنجم» در تهران** حساب کنند. هر چند این فرضیّه، بلافاصله بعد از شکست عملیّات آمریکا در ایران، اشاعه یافت. امّا اکنون با افشاگریهای روزنامه آمریکایی «نیویورک تایمز» و روزنامهٔ انگلیسی «دیلی تلگراف» تقریباً **تأیید شده** محسوب می‌گردد.

به نظر «نیویورک تایمز» همهٔ مأمورین شبه نظامی که برای نجات گروگانها به درون ایران، نفوذ کرده بودند، از عوامل نیروهای مخصوصی به شمار می‌روند که از یک پایگاه واقع در اروپا به ایران رفته بودند.

نفرات ستون پنجم آمریکا، گویا قبل از شروع سال نو مسیحی به ایران وارد شده بودند و در کمال راحتی به صورت بازرگانان اروپایی نیز از کشور خارج شده‌اند.

این روزنامه، همچنین می‌افزاید که مأمورین آمریکایی در تهران، انباری در اختیار داشته‌اند که می‌بایستی از آن بعنوان پایگاه، استفاده به عمل آمده و در خدمت عملیّات حمله به سفارت آمریکا قرار گیرد. روزنامهٔ «دیلی تلگراف» هم **مؤیّد این نظر است** که بیش از صدکماندو، حدود اواخر سال و درست قبل از روز کریسمس به ایران وارد شده بودند. به عقیدهٔ این روزنامهٔ انگلیسی، مهاجمان آمریکایی **هنوز در ایران هستند** و خطر شناسایی آنها نیز کم است.

«دیلی تلگراف» در مقاله‌ای به قلم «کرلینگ ورث» می‌نویسد دانشجویان خارجی رشته و زبان فارسی و افراد واحدهای ویژه دیگری شبیه کلاه‌سبزها، جزو گروه

---

* نوشته «ن.ن» خبرنگار ویژهٔ اعزامی روزنامه به واشنگتن.

خرابکاران و مهاجمان بوده‌اند که مأمور حمایت ازعملیّات نظامی آمریکا شده بودند.

این مأمورین در طول این مدّت در ایران مخفی بوده و هیچگاه به زبان انگلیسی صحبت نمی‌کرده‌اند. آنها دارای پاسپورت غیر[آمریکایی] بوده و شناسایی‌شان بعید به نظر می‌آمد.

یکی از وظایف این گروه، ایجاد تحریک و آشوب در لحظهٔ موعود برای آزادی گروگانها بوده است.

دخالت این افراد، فقط محدود به پایتخت نمی‌شده، بلکه شامل اکثر شهرهای ایران بوده است و وسایل انفجاری می‌بایستی قسمتهای مختلف شهر را به آتش می‌کشیدند...

از کتاب «طبس؛ مصداقی بر سوره فیل»:

انبار در جادّهٔ **گرمسار تهران** واقع شده بود که کشف شد و در آن تعداد ۵ کامیون فورد انگلیسی با پوشش برزنتی و ۲ عدد وانت مزدای ۶۰۰ بدست آمد.

از فصل پنجم کتاب «رازها» ـ نوشته «درو میدلتون»:*

... در این مأموریّت [علیرغم شکست سنگین و همه جانبهٔ شیطان بزرگ] موفّقیّت بسیار کوچکی نصیب افراد آن شده است. زیرا... تمام جاسوسان و عوامل که برای کمک به جریان حمله به داخل ایران نفوذ کرده بودند، توانستند تا تاریخ ۲۹ آوریل ایران را ترک گویند. البته **گزارشات محرمانه سرویس جاسوسی خارجی**، اشاره می‌کند که عدّه‌ای از ایرانیان که دراین حمله با آمریکا همکاری کردند، به اندازهٔ آمریکائیان، خوش شانس نبوده ونتوانستند به موقع از ایران فرارکنند.

---

* Dreu Middleton مفسّر نظامی روزنامهٔ «نیویورک تایمز». کتاب رازها را «ادوارد کلن» جمع‌آوری و منتشر نموده است.

«گروه تجدیدنظر» [بازبینی عملیّات و بررسی دلایل،] انتقادهای زیادی به جنبه‌های مختلف برنامه‌های نجات داشت.

ریاست گروه در بالاترین سطح [«جیمز]ال. هالووی»، رئیس سابق عملیّات نیروی دریائی بود... شرح خلاصه شده «گزارش گروه تجدیدنظر» که **پس از حذف مطالب سرّی آن**، حدود یکماه بعد ازمأموریّت نافرجام در اختیار عموم قرار گرفت. [اینجا جای دقّت بسیار دارد ـ حذف مطالب سرّی چرا؟]

اعلامیهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ـ ۱۳۵۹/۲/۱۳:*

در سحرگاه جمعه ۵ اردیبهشت ماه، مرحلهٔ دیگری ازتوطئه‌های آمریکای جهانخوار بر علیه انقلاب اسلامی ما... عقیم ماند. به دنبال این ماجرا، یکی از عزیزترین برادران ما در حین انجام وظیفه‌ای خطیر، یعنی خارج کردن اسناد عملیّات توطئهٔ نظامی آمریکا از درون یکی ازهلیکوپترهای مهاجم و در حالی که به گفتهٔ فرماندهٔ نیروی هوایی از بیم «وجود عوامل دشمن و حملهٔ آمریکا»! **هلیکوپترها، توسّط هواپیمای خودی بمباران می‌شدند**، مورد اصابت راکت قرار گرفته و به درجهٔ **شهادت** نائل گردید...

نه غم ناشی ازفقدان برادر مجاهد و نه شادی ناشی از عقیم ماندن توطئه، هیچ کدام سبب نمی‌شودکه به بررسی دقیق توطئه و زمینه‌ها و پیامدهای آن نپرداخته و نقطه‌نظرهای خود را در این باره اعلام نکنیم. خصوصاً لکّه‌های تاریکی بر سراسر این ماجرا سایه افکنده، که موشکافی حوادث، شاید بتواند رهنمودی برای برطرف کردن ابهامات وشناخت عوامل توطئه، در داخل باشد..

در شامگاه چهارم اردیبهشت ماه (ساعت ۱۱ شب، بنا به حدسیّات نزدیک به واقعیّت، ۷ هواپیمای غول پیکر نظامی سی-۱۳۰ و ۸ فروند هلیکوپتر آمریکایی،

---

* این اعلامیّه در مراسم بزرگداشت شهید «محمّد منتظر قائم» خوانده شد.

مرزهای جنوبی ایران را **بدون کوچکترین مقاومتی**، پشت سرگذاشته و وارد حریم هوایی جمهوری اسلامی ایران می‌شوند. یک **پاسگاه مرزی**،عبور آنها را گزارش می‌دهد، ولی معلوم نیست که چرا به آن گزارش ترتیب اثری داده نمی‌شود. لازم به تذکّر است که این عملیّات زمانی صورت می‌گیرد که **ارتش ایران در حالت آماده‌باش کامل نظامی** به سر می‌برد!

هواپیماها و هلیکوپترها پس از طی مسافتی بیش ازهزار کیلومتر در حریم هوایی ایران و بدون برخورد باکوچکترین مانعی،جهت سوخت‌گیری و احتمالاً" هماهنگی برای شروع عملیّات، در یک فرودگاه متروکه که در جنگ جهانی دوّم در نزدیکی رباط خان طبس، توسّط قوای متّفقین ساخته شده بود، فرود می‌آیند.

توطئه‌گران مجّهز به کلیّهٔ تجهیزات نظامی و حتّی تانک، موتور سیکلت، اتومبیل و... نیزبوده‌اند. زمان فرود، اندکی پیش از نیمه شب چهارم اردیبهشت است. یک **اتوبوس مسافربری** ازکوره راه نزدیک محلّ فرود عبور می‌کند، و مزدوران مهاجم از بیم آنکه نقشهٔ پلیدشان برملا شود، همهٔ مسافران را بازداشت کرده و تصمیم گرفتند با خود به گروگان ببرند. هنگامی که قصد راه انداختن هواپیماها را داشته‌اند، به روایت شاهدان عینی ـ مسافران اتوبوس گروگان گرفته شده ـ دو هواپیما آتش گرفته و دچار انفجاراتی نیز می‌شوند. باز هم به گفتهٔ همین شاهدان، عدّه‌ای از مزدوران با **زبان فارسی و لهجهٔ تهرانی** صحبت می‌کرده‌اند و برخی از آنها صورت خود را نیز سیاه کرده بودند. در ضمن، **بررسی اجساد** نشان داد که یکی ازآنها احتمالاً" **ایرانی** بوده است وشاید به همین دلیل «کارتر»، تعداد کشته شدگان آمریکایی را ۸ نفر اعلام می‌کند.

مزدوران با ستاد فرماندهی، تماس حاصل کرده و دستور متوقّف کردن عملیّات و بازگشت از طرف فرماندهی صادر می‌شود... بالأخره ساعت ۴/۵ صبح آخرین دستهٔ مهاجمین ازخاک ایران خارج می‌گردند و مسافران اتوبوس نیز به حال خود رها می‌شوند.

نیروهای مسلّح ومقامات ایرانی از طریق گروگانها و شاید از طریق بنگاه سخن‌پراکنی «ان.بی.سی» آمریکایی که خبر توقّف عملیّات را از قول «کارتر» می‌داد، در حدود ساعت ۱۰ بامداد پنجم اردیبهشت ماه، یعنی درست **۱۱ ساعت پس از شروع و شش ساعت بعد از خاتمه یافتن ماجرا، از آن مطّلع می‌شوند** و این زمانی است که کاخ سفید آمریکا، تقریباً تمام آنچه را که اتّفاق افتاده، در اختیار خبرنگاران گذاشته بود. در ساعت ۲ بعدازظهر همان روز، اوّلین **اطّلاعیهٔ ارتش** در رابطه با واقعه، منتشر شده و در این اطّلاعیه، **عمداً و یا سهواً اعلام** می‌شود که سقوط هواپیماها، در اثر **تعقیب** هواپیماهای شکاری نیروی هوایی **ایران** بوده است؟!

از بعدازظهر روز پنجم اردیبهشت، هواپیماهای نظامی ایران در آسمان کویر به پرواز در می‌آیند. در حالیکه ساعتی قبل نیز گروههای اعزامی سپاه پاسداران یزد و مشهد عازم منطقه شده‌اند. **ارتش** از حرکت نیروهای خودی به سمت رباط خان طبس **مطّلع است**. گروه اعزامی سپاه یزد، حوالی ساعت ۵ بعدازظهر به فرودگاه می‌رسد. مأمورین پاسگاه ژاندارمری محل، از فاصلهٔ یکی دو کیلومتری نزدیکتر نشده و حاضر به همراهی با پاسداران هم نشدند. در فاصلهٔ سیصدمتری محلّ حادثه نیز پاسداران محلّی طبس موضع گرفته‌اند.

یکی از هلیکوپترها تا این ساعت بر روی زمین **روشن بوده** و چون احتمال سنگرگیری مزدوران آمریکایی در درون هلیکوپترها داده می‌شد، برادر شهید «منتظر قائم» و یک پاسدار دیگر به سمت آنها هجوم برده و از بقیّه می‌خواهند که سنگر گرفته و آنها را پشتیبانی کنند... کسی در داخل هلیکوپترها نبوده و برادران به جستجو پرداخته و وسایل و اسنادی از جمله نقشه‌ای از تهران و حومه که ۱۴ نقطه بر روی آن مشخّص شده بود، از درون هلیکوپترها به دست می‌آورند.

لازم به یادآوری است که در ساعت ۶ بعدازظهر پنجم اردیبهشت، **رادیوی صدای آمریکا** اعلام می‌کند که در درون یکی از **هلیکوپترهای باقیمانده، اسناد مهمّی** وجود دارد و تقریباً در همین ساعت و درست همزمان با خروج برادران [سپاهی] از درون

آخرین هلیکوپتر، بمباران منطقه، توسّط هواپیماهای خودی آغاز می‌گردد و برادران در حال دو و سینه خیز تا ۱۵۰ متری هلیکوپترها خود را دور می‌کنند، که در آنجا راکتی درکنارشان منفجر و منجر به شهادت «محمّد» و زخمی شدن برادر همراه وی می‌گردد.

فرماندهان ارتش، علّت بمباران محل را «احتمال برده شدن هلیکوپترها توسّط تفنگداران آمریکایی، احتمال وجود بمبهای خطرناک در آنها و یا باقی ماندن عدّه‌ای از مزدوران در درون هلیکوپترها» عنوان می‌کنند! که البته بعدها تمامی این دلایل از طرف متخصّصین رد می‌شود.

فرماندهٔ نیروی هوایی **اعلام می‌دارد** که در اثر این بمباران، سه هلیکوپتر نابود شده و دو تای دیگر ازکار افتاده است و بعدها این خبر تصحیح می‌شود و اعلام می‌گردد که تمامی هلیکوپترها فقط ازکار افتاده‌اند! اما به گفتهٔ شاهدان عینی و برادران پاسدار، چهار هلیکوپتر منفجر و نابود شده است. حتّی پس از اطّلاع ازکنترل منطقه، توسّط نیروهای خودی در **ساعت ۱۱ همان شب** و **ده صبح فردا** نیز مجدّداً، محلّ فرودگاه بمباران می‌شود! سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، صبح روز ششم اردیبهشت در اطّلاعیّهٔ مربوط به خبر شهادت برادر «منتظر قائم» اعلام می‌کند «توطئه ابعاد وسیع‌تری داشته» و همان روز این نظر از طرف مقامات مسئول تأیید می‌شود.

اسناد باقیمانده از هلیکوپترها نشان می‌دهد که نیروهای مهاجم، قصد پیاده شدن در چهارده نقطه تهران را داشته‌اند و مشخّص می‌گردد که توطئه، صرفاً در جهت آزادی گروگانها و یا گروگانگیری نبوده و عملیّات دیگری نیز به دنبال داشته است.

در این میان **عوامل داخلی سیا، موساد و ساواک** نیز مقرّر بود که در توطئه شرکت کنند و **شاید علّت اعلام سریع توقّف عملیّات**، بعد از شکست طرح از طرف شخص «کارتر»، جهت **آگاه کردن عمّال داخلی** بوده است. اعلام وجود اسناد در هلیکوپترها نیز، شاید درهمین رابطه باشد.

همزمان با این ماجرا، درگیری‌های سنندج به اوج خود رسیده و ضدّانقلاب حدّاکثر نیروی خود را وارد میدان می‌کند.

نیمه شب هفتم اردیبهشت ماه، **سه بار به جاسوسخانهٔ آمریکا در ایران حملهٔ مسلّحانه** می‌شود و در روزهشتم و نهم اردیبهشت ماه درنقاط مختلف پایتخت بمب گذاری شده، با انفجار برخی از آنها، تعدادی از مردم بیگناه به درجهٔ شهادت نائل می‌گردند.

ما نیز طیّ اطّلاعیّه‌ای ضمن هشدار به مردم و مقامات مسئول، مصرّاً خواستیم که اسلحه دراختیار مردم قرارگرفته و بسیج عمومی اعلام شود. همزمان با این ماجراها، جنگ تبلیغاتی شدیدی از طرف گروههای چپ بر علیه جمهوری اسلامی آغاز شده و مردم را دعوت به مبارزهٔ مسلّحانه با رژیم جمهوری اسلامی می‌کنند؟! و با شعار «اتّحاد، مبارزه، پیروزی» به خونخواهی شهدای مسلمان حوادث دانشگاه می‌پردازند!

رئیس جمهور [جناب «بنی‌صدر»!] طیّ مصاحبه‌ای در روز نهم اردیبهشت ماه، ارتباط «بختیار» با توطئهٔ مزبور و نیز ارتباطات مابین «بختیار» و حزب کوملهٔ کردستان را فاش می‌کند... بررسی واقعه و ابهامات موجود:...

ما معتقدیم که اگر به بهانه تضعیف نکردن این یا آن نیرو، شجاعانه با مسائل برخورد و حقایق را برملا نکنیم، نه تنها کمکی به آن نیرو نکرده‌ایم که مردم را نسبت به انقلاب ونهادهای انقلابی نیز بدبین خواهیم کرد.

اعتقاد ما بر این است ـ برخلاف نظر گروههای ضدّانقلاب و فرصت طلب که وقتی توده‌ها [ی مردم] به آنان پشت می‌کنند، آنها را ناآگاه می‌نامند ـ مردم به درجه‌ای از رشد و آگاهی رسیده‌اند که بتوانند با حقایق، شجاعانه برخورد کرده و همراه با مسئولان، برای حلّ مشکلات راه‌گشایی کنند.

ضمناً رجاء واثق داریم که آنچه اتّفاق افتاده، تنها گوشه‌ای از توطئه را برملا کرده و در واقع یک کودتای ۲۵مرداد ۳۲ می‌باشد که [احتمالاً] به دنبالش «۲۸ مردادها» را

دارد. براساس همین اعتقاد است که ما این ابهامات را صریحاً با مردم در میان می‌گذاریم. [به نظر می‌آید منظور نویسنده یا نویسندگان اطّلاعیّه، اشاره به لزوم وجود هوشیاری مردم و مسئولان صادق نظام جمهوری اسلامی، جهت جلوگیری از تجدیدسازمان نیروهای شکست خورده آمریکایی، همانند آنچه که در فاصلهٔ روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بوقوع پیوست، بوده باشد. لازم به توضیح است در روز ۲۵ مرداد سال ۱۳۳۲ هـ ش (۱۹۵۳ میلادی) عملیّات هماهنگ آمریکا، انگلیس، برخی از هم پیمانان و مزدوران داخلی آنها، موسوم به عملیّات «تی.پی.آژاکس»* در مراحل اولّیه خود، با دستگیری برخی عوامل آمریکا در ارتش توسّط نیرهای امنیّتی «مصدّق»، به شکست انجامید.

امّا با انجام چند **عملیّات اطّلاعاتی تکمیلی** و پذیرش عواقب ریسک بالای احتمال شکست توسّط «کرمیت (کیم) روزولت»، سرپرست عملیّات سازمان سیا در خاورمیانه، نهایتاً در روز ۲۸ مرداد، آنان موفّق به بازگرداندن «شاه» ترسو و فراری به اریکهٔ قدرت، خلع «محمّدمصدّق السّلطنه» و فراری دادن او گردیدند. آنچه «روزولت» و همراهانش را به موفّقیّت نزدیک می‌نمود، فضای متشتّت عرصهٔ اجتماعی و اقتصادی، تفرقهٔ موجود در سطوح سیاسی صادق ملّی و مذهبی، هدایت دقیق عملیّات اطّلاعاتی در استفاده ابزاری از حزب توده، سازماندهی مجدّد عوامل عملیّات در ارتش و از همه ظریف‌تر **انحصارطلبی و دیکتاتور مآبی** شخص دکتر «مصدّق» بوده است.]

الف ـ چگونه است در حالی که ارتش در آماده باش به سر می‌برد، نیرویی این چنین عظیم وارد سرزمین ما شده و خارج می‌شود و **ارتش ما پس از ۱۱ ساعت آن هم بطور تصادفی** ازماجرا مطّلع می‌شود؟ آیا این آماده‌باش‌ها، آماده‌باش واقعی یا آماده‌باش «روزنامه‌ای» است و فقط در اطّلاعیّه‌ها منعکس می‌شود؟

---

* TP AJAX.

ب ـ آیا واقعاً محلّ ورود هواپیماها و هلیکوپترهای آمریکایی به مرز، **نقطهٔ کور رادارهای ایرانی** بوده است؟

ج ـ به فرض قبول ادّعای فوق، چرا به گزارش پاسگاه مرزی که مهاجمین را به چشم دیده است، ترتیب اثر داده نشده است؟ در حالی که گزارش حتّی به قسمت «ا.دی.او.سی» و سپس به قسمت **فرمان دهنده به هواپیماهای شکاری** رسیده است؟

د ـ آیا در شأن ارتش جمهوری اسلامی است، در حالی که ۶ ساعت پس از فرار مهاجمین از ماجرا مطّلع شده، **اطّلاعیّهٔ خلاف واقع** داده و ادّعا کند که در اثر تعقیب هواپیماهای نیروی هوایی، دو هواپیما در آسمان به هم خورده و سقوط کرده‌اند؟ و بقیّه متواری شده‌اند؟! آیا ما حق داریم **از این به بعد** به گفته‌های «کارتر» و کاخ سفید بیشتر اعتماد بکنیم؟ چه، اظهارات آنها خیلی بیشتر با واقعیت منطبق بود! چگونه مردم ما به اطّلاعیّه‌های نیروهای مسلّح درباره وقایع کردستان ایمان و اعتماد پیدا کنند و از کجا معلوم که اطّلاعیّه‌های مزبور هم از چنین کیفیّتی برخوردار نباشد و از کجا معلوم که اصولاً" در کردستان در حال جنگ با ضدّانقلاب هستند؟! و تذکّر می‌دهیم اوّلاً": هر نوع توجیهی تحت عنوان «ایجاد اعتماد به نفس»، «دادن اطمینان به مردم» و... برای اظهار خلاف واقع از طرف یک ارگان اسلامی، غیرقابل قبول وکاری خلاف و قابل مؤاخذه و مجازات است.

ما قاطعانه اعلام می‌کنیم که این نوع اعمال نه تنها کمکی به «اعتماد به نفس» و «اطمینان مردم» نمی‌کند. بلکه اعتماد به نفس‌ها را سلب و مردم را حتّی نسبت به انقلاب بدبین خواهد کرد. ثانیاً به فرض آنکه چنین اعتماد کاذبی را به وجود آورد، چگونه ما به خود اجازه می‌دهیم که به مردم **دروغ بگوییم**؟...

... با توجّه به شرکت هواپیماهای سی ـ ۱۳۰ غول پیکر در عملیّات که قادر به **برخاستن از روی ناوهای هواپیمابر** نیستند و با توجّه به اینکه مهاجمین از مرزهای جنوبی، وارد حریم هوایی ما شده‌اند، باید مشخّص گردد که مهاجمین از کدام مبدأ به پرواز درآمده‌اند؟ پاسخ این ابهام با استفاده از جعبهٔ سیاه هواپیما، که سالم در

دست مقامات مسئول است، می‌تواند مشخّص گردد... درست نیم ساعت پس از اینکه صدای آمریکا اعلام کرده است که در یکی از هلیکوپترها اسناد مهمّی وجود دارد! جالب توجّه است که بمبارانها حدود ساعت ۶ بعدازظهر جمعه پس از اعلام وجود اسناد، شروع و مورد اعتراض بسیاری از مردم قرار گرفت، مع‌الوصف در ساعت ۱۱ همان شب و ۵ صبح فردا نیز ادامه یافت.

با اطّلاعاتی که به دست ما رسیده، خلبانان مأمور عملیّات از برادران متعهّد و انقلابی نیروی هوایی جمهوری اسلامی بوده‌اند، ولی کسی که مورد سؤال است، طرّاح و پیشنهاد دهندهٔ بمبارانهای مزبور می‌باشد.

... گرچه جاسوسخانهٔ آمریکا در ایران به تصرّف دانشجویان مسلمان پیرو خط امام درآمده است، لیکن شبکهٔ جاسوسی سیا دست نخورده باقی مانده و احتمالاً" ارتباطات خود را از طریق سفارتخانه‌های کشور غربی (به احتمال زیاد انگلستان و آلمان غربی) با ستاد فرماندهی برقرار می‌کند.

حقیقت دیگری که باید به آن توجّه داشت، این است که عوامل ساواک منحلّه که پس از پیروزی انقلاب جرأت نفس کشیدن نداشته و گروه گروه خود را به کمیته‌ها معرّفی می‌کردند، در اثر سیاست غلط دولت موقّت به شبکه‌بندی جدید پرداخته، با «بختیار»، دولت عراق، موساد، سازمان سیا، اینتلیجنت سرویس و فراماسونرهای ایران، ارتباط مخفی، ولی **ارگانیک** برقرار کرده و مشغول توطئه چینی هستند.

طبق اطّلاع موثّق، بسیاری از عملیّات بمبگذاری در لوله‌های نفت خوزستان و کلیّهٔ بمب‌گذاریهای تهران، کار اکیپ‌های مجّهز و مخفی **ساواک منحلّه** است. اینان از عفو و رحمت و دمکرات منشی بیش از حدّ دولت سوء استفاده کرده، جرأت چنین اقداماتی را یافته‌اند والاّ ایمان، شهامت و جسارت برخورد با مخاطرات اساسی در آنها وجود نداشته و چنانچه با اندکی قاطعیّت روبرو شوند، بلافاصله چون موش به لانه‌ها خواهند خزید. اینها حالا که مطمئن شده‌اند از **اعدامهای انقلابی** دیگر خبری نیست، از سوراخهای خود بیرون خزیده‌اند!

به هر حال، بنا به اطّلاعات رسیده در ماجرای توطئهٔ نظامی آمریکا، حداکثر بین هزار تا دو هزار آمریکایی مهاجم شرکت داشته و مابقی از عمّال سازمانهای جاسوسی غرب، موساد، شبکه‌های مخفی ساواک، عمّال «بختیار» (ملّی نماها) و... در داخل کشور بوده‌اند.

آنچه که صحّت اطّلاعات فوق را تأیید می‌کند، اطّلاعیّه‌های شتابزدهٔ کاخ سفید در مورد توقّف عملیّات، حتّی پیش از اطّلاع مقامات ایرانی و همچنین اعلام وجود اسناد در هلیکوپترها (که همگی مؤیّد نوعی پیامرسانی به عوامل داخلی است، که احتمالاً ارتباطات مخفی فوری با آنها امکان‌پذیر نبوده است)، همچنین نقشهٔ تهران و حومه که بر روی آن چهارده نقطه، که حتّی یکی از آنها پادگان منظریّهٔ قم (که یکی از **انبارهای مهمّ مهمّات ارتش** است) می‌باشد. البته یک مقام آمریکایی نیز در تاریخ ۵۹/۲/۹ اعلام کرده است که سه هزار نفر در داخل ایران با توطئه همکاری داشته‌اند... طرح آمریکا چه بوده و چه هدفهایی را دنبال می‌کرده است؟ تحلیلهای مختلفی در این زمینه ارائه شده: «آزادی گروگانها»، «گروگانگیری»، «کشتن گروگانها»، «کودتای نظامی»، «کشتن شخصیّت‌ها» و... اعتقاد ما این است که هیچ یک از موارد فوق، به تنهایی انگیزه و هدف توطئه‌های آمریکا نبوده، هدف اصلی از بین بردن استقلال ایران و نظام جمهوری اسلامی بوده است.

در این زمینه از قبل گزارشاتی از یک اسرائیلی! و از یکی از اعضای ساواک منحله بدست ما رسید که در آن زمان، مشکل می‌شد به صحّت آنها ایمان آورد، ولی پس از وقوع توطئهٔ نظامی آمریکا، صحّت بسیاری از موارد آن تأیید گشته است. ما برای آگاهی هموطنان عزیز از توطئه‌های پشت پرده، عین نامه‌های مزبور را به ضمیمه این مجموعه ارائه می‌دهیم، بدون اینکه در مورد صحّت و سقم مطالب و مواضع آنها و نیز ماهیّت نویسندگانش مطلبی بیان داشته باشیم و تکرار می‌کنیم که آوردن این دو سند، صرفاً برای آگاهی و هوشیاری هر چه بیشتر ملّت مسلمان و انقلابیون می‌باشد...

خواسته‌های ما از شورای انقلاب جمهوری اسلامی...

۸ـ بازداشت فوری کلیّهٔ عوامل درجه اوّل و درجهٔ دوّم ساواک منحلّه، ضدّ اطّلاعات ارتش، اطّلاعات شهربانی، سران رژیم سابق، فراماسونرها، طرفداران «بختیار» و زندانیان آزاد شده (که آدرس و مشخّصات آنها، در اختیار مقامات مسئول می‌باشد.) همچنین کلیّهٔ اعضاء ساواک، ضدّ اطّلاعات ارتش و... که نام و مشخصّات کامل آنها در اختیار آن مقامات نبوده، از طریق اطّلاعیّه‌های رسمی و بعد از پایان مرحلهٔ اوّل و بالأخره درخواست از مردم برای دستگیری و معرّفی عوامل فوق‌الذّکر به مراکز کمیته‌ها و سپاه و دادستانی انقلاب، نظیر روزهای اوّل پس از پیروزی انقلاب و نگهداری و بازجویی از تمامی این عناصر، تا کشف ریشه‌های توطئه...

ضمیمهٔ یک ـ نامهٔ یکی از کارمندان ساواک منحلّه:

... می‌خواهم از توطئه‌ای افشاگری نمایم که از اوایل انقلاب، بر علیه انقلاب در حال تکوین است. البتّه چون خود من نیز بالاجبار در این توطئه به ظاهر، موافقت به همکاری کرده‌ام، لذا نمی‌توانم ریزه‌کاریها را شرح دهم، چون ممکن است مورد شناسایی قرار گیرم. ولی من و چندین ساواکی دیگرتصمیم داریم که عدّهٔ زیادی از این ساواکیها را که با میل خود همکاری با طرّاحان و توطئه‌گران می‌کنند، در سر فرصت از بین ببریم تا وظیفهٔ خود را به ملّتی که سالها به آنها خیانت کرده‌ایم، انجام داده باشیم.

عامل سازماندهی و اجراء توطئه، سازمان **موساد** اسرائیل است که افراد آن قبلاً در زمان «شاه» نیز مشاوران ساواک بوده‌اند. سازمان سیاسی آمریکا نیز، با تمام امکانات خود نظارت و برنامه‌ریزی می‌کند. مرکز توطئه اسرائیل است. عوامل و مجریها که کمک می‌کنند، «اردشیر زاهدی»، «اویسی»، «ازهاری»، «ثابتی»، «پالیزبان» و چند نفر دیگر هستند که اسامی زیاد مشهوری ندارند و گفتن اسامیشان فقط باعث لو رفتن خودم خواهد شد. مخارج توطئه، تماماً توسّط «شاه» پرداخت می‌شود.

سقوط سفارت آمریکا ضربهٔ بزرگی به برنامه‌ریزی این توطئه کرد. چه رفت و

برگشت اطّلاعات دیگر به سرعت و کامل انجام نمی‌گیرد، ولی یک محلّ دیگری شروع به همکاری کرده و تا اندازه‌ای رفع کمبود شده است.

...در حال حاضر چند گروه زیر نظر من کار می‌کنند که همه‌شان را می‌خواهم در لحظهٔ توطئه، اگر فرار نکردند، دسته‌جمعی به کشتن بدهم. البته چون من در ردهٔ بالا قرار ندارم، شاید اطّلاعاتی که در زیر می‌دهم، کاملا" دقیق نباشد، ولی مرا نیز به علّت موقعیّتم ناچارند در جریان بگذارند. امیدوارم که اگر اطّلاعاتی را که در اینجا می‌دهم، باعث لو رفتن من و نابودی من بشود، جزو شهدا به حساب بیایم.

توطئه، با شروع بلوا در ایران خواهد بود و در صورت شکست، به مداخلهٔ مستقیم نظامی آمریکا ممکن است منجر شود... ابتدا هرج و مرج و کشتار مختصری در چند شهر بزرگ راه می‌افتد. یکی از احزاب یا گروهها به بهانهٔ حق بجانبی آتش بس فعلی درکردستان را خواهد شکست و کشتار فجیعانه‌ای به راه خواهند انداخت... چند نفر از رؤسای احزاب و گروهها که به آنها وعدهٔ ریاست جمهوری کردستان نیز داده شده، اعلام کردستان آزاد ومستقل، ولو در حین جنگ خواهند کرد.. کمیته مرکزی «**کردستان به اصطلاح آزاد**» تشکیل و از سازمان ملل... تقاضای کمک نظامی خواهد کرد. آمریکا، انگلیس، اسرائیل، مصر و آفریقای جنوبی، قرار است این اعلام استقلال را بلادرنگ به رسمیّت بشناسند و بدون تأمّل به تقاضای نظامی این وطن فروشان ریاست طلب، پاسخ مثبت داده [خواهد شد]...

استقرار ناوگان آمریکا برای قوّت قلب دادن به عمّال زیرزمین رفته ساواکی‌ها، مزدوران و افسران خود فروخته و فراری ارتش سابق شاهنشاهی [ستمشاهی] و حتّی **عدّه‌ای که هنوز لو نرفته و در سازمانهایی فعلی مشغول فعالیّت هستند**، می‌باشد... آمریکا از سیستم الکترونیکی موجود در این ناوگان برای **استراق سمع ارتباطات ارتش ایران** و ارسال و دریافت اطّلاعات به آمریکا و همچنین فلج کردن سیستم رادار ایران در مورد لزوم استفاده خواهد شد...

در این مرحله، قرار است از چریکهای فدایی خلق استفاده شود. آمریکا با

رخنه‌ای از طریق افرادی مثل من و کانالهای دیگر، وعدهٔ یک کودتای کمونیستی را به چریکهای فدایی خلق وکمونیستهای داخل ارتش می‌دهد... قرار است حدود ۴۰ تا ۶۰ هواپیمای اف ۱۴ آمریکایی که **آرم نیروی هوایی ایران** زیر آن کپی شده، از طریق پل هوایی به کردستان وارد خاک ایران شود.. این هواپیماها قرار است در یک کودتای کمونیستی ساخت آمریکا شرکت و با استفاده از مزدوران مجّانی مثل چریکهای فدایی خلق و کمونیستها در ارتش، تمام مراکز دینی و مقرّ رهبران دینی و بالأخره هر فعّالیّت دینی را که باعث موفّقیّت جمهوری اسلامی شده، با بمباران و حملهٔ آنی و کم مدّت **از بین برده** و سیستم حاکم را درهم می‌شکنند. هواپیماهای آمریکایی با آرم ایرانی این کودتا را به اسم جناح کمونیست نسبت داده و مراکز مهمّ مثل رادیو تلویزیون، دانشگاهها و مراکز انقلابی در تهران و قم و تبریز را بمباران خواهند کرد. این کودتا قرار نیست که یک **کودتای پایداری باشد** و به دلایل زیر تحت لوای کمونیست انجام خواهد شد:

۱ـ بدنامی به گروه کمونیست بیاورد و به خصوص با سابقهٔ بدکمونیستها در ایران، این نوع وصله‌ها به آنها راحت‌تر می‌چسبد.

۲ـ بهانه به دست آمریکا برای دخالت مستقیم و حتّی حملهٔ مستقیم به ایران را خواهد داد.

۳ـ به این ترتیب همهٔ گروههای کمونیستی را از زیرزمین بیرون خواهد آورد و شناسایی خواهد کرد.

۴ـ اصولاً" چون کودتاکننده، کشتار در جهت تمایلات ملّی انجام نمی‌دهد، مورد حبّ ملّت نیست و با مخالفت روبرو خواهد شد. لذا یک کودتای پایدار که تمامی ملّت را به عصیان نیاورد، باید کشتاری در جهت ملّت و حداقل ظاهراً به نفع ملّت انجام دهد. چون این کودتا قرار است **تمام رهبران و افراد مورد حبّ ملّت را از بین ببرد**، نمی‌تواند کودتای پایداری باشد و باید اسم آن طوری انتخاب شود که از بین رفتن کودتا خوشحالی برای مردم بیاورد.... اوّلین کودتا که تخریبی است [باید]... در

کودتای بعدی که به اسم کودتای دست راستی و برای انتقام‌گیری از کودتای کمونیستی- بازهم توسّط آمریکا انجام می‌شود، از بین برود و ملّت را خوشحال کند....

از روزنامهٔ انگلیسی «فایننشال تایمز» - نوشته «باربر لیونل»* :

به گفتهٔ آقای «ویلیام سافیر»، یکی از مفسّران محافظه‌کار، ارتباط آقای «مک فارلین» با ایران در سال ۱۹۸۰ آغاز می‌گردد. او به همراه **یک ایرانی** که پیشنهاد آزادی گروهی دیگر از ۵۱ گروگان آمریکایی را نموده بود، به اردوگاه «ریگان» نزدیک می‌شود!

از کتاب «طبس؛ مصداقی بر سورهٔ فیل»:

پس از شکست آمریکای جهانخوار «هارولد براون» در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی در پاسخ یکی از خبرنگاران در مورد چگونگی برخورد هواپیما و هلیکوپتر [برای ابراز حیرت و تعجّب خود] گفت: «آیت‌ا... خمینی در بالکن مقرّ سکونت خود حضور یافت و **با هر حرکت دست او** یک هواپیما به زمین می‌افتاده است.»

از کتاب «عبور از بحران» - خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

شنبه ۱۴ شهریور [۱۳۶۰]

از امروز تا دو هفته، مجلس تعطیلات تابستانی دارد. پروندهٔ کامل حملهٔ آمریکا به طبس را که آورده بودند، مطالعه کردم و بسیاری چیزها که **از ذهنم بیرون رفته بود**، تجدیدخاطره شد. ولی مطلب مهمّ تازه‌ای نیافتم. روی هم رفته به نظر می‌رسد در **رده‌های بالا** در ستاد ارتش و نیروی هوایی کسانی **با آمریکا** همراه بوده‌اند؛ من جمله

---

* Barber Lionel.

سرتیپ «باقری» فرماندهٔ آن روز نیروی هوایی و تیمسار «شادمهر» رئیس ستاد آن زمان، اعمال مشکوکی انجام داده‌اند؛ مثل جمع کردن ضدّ هوایی‌های فرودگاه تهران و دستور تخریب هلیکوپترهای آمریکایی مانده در طبس و...

از نشریهٔ آلمانی «بونته» ـ ۱۹۷۹/۱۲/۱۳:

پس از اشغال سفارت [جاسوسخانهٔ] آمریکا در تهران، **اسرائیل نقشهٔ بسیار جامعی** را به آمریکا پیشنهاد نمود که با اجرای آن، امکان داشت ظرف چند ساعت گروگانها را از محلّ سفارت آزاد کند... «کارتر» پس از دریافت نقشهٔ اسرائیلی‌ها برای تهاجم به تهران که قرار بود درآن از یک فرد گریم شده به جای «آیت‌ا... خمینی» استفاده شود، فکر کرد، امّا آن را پذیرفت.

از روزنامهٔ «کیهان» ـ ۱۳۷۳/۳/۲۵:

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، سخنگوی پلیس شهر استین تگزاس اعلام کرد که **جسد** «چارلز بکویث» که ظاهراً بر اثر سکتهٔ قلبی درگذشته بود، در منزل وی پیدا شد.

برخی منابع مرگ «چارلز بکویث» فرماندهٔ عملیّات نافرجام آمریکا در صحرای طبس را مشکوک اعلام کرده و عنوان کرده‌اند که وی اطّلاعات کاملا" سرّی و محرمانه‌ای از تصمیمات دولت آمریکا به هنگام ریاست جمهوری «کارتر» در مورد این عملیّات در اختیار داشته است...

از هفته نامهٔ «صبح» ـ سه شنبه ۱۳۷۵/۲/۱۸:

«جواد شمقدری» کارگردان فیلم در دست ساخت «طوفان شن» طیّ یک گفتگو با هفته‌نامهٔ «صبح» فاش کرد که عوامل سفارت سوئیس (حافظ منافع آمریکا) در تهران نسبت به ساخت این فیلم... حسّاس شده و آن را ردیابی می‌کنند.

«شمقدری» در این گفتگو اظهار داشت که در مدّت اقامت عوامل فیلم در منطقهٔ صحرای طبس، برای سه بار **ماشینی با پلاک سیاسی** که معلوم شد دو تن از دیپلماتهای سفارت سوئیس سرنشین آن هستند، به منطقه آمده و سعی کردند، اطّلاعاتی در مورد محتوای فیلم، عوامل سازنده و اینکه در چه مرحله‌ای قرار دارد، بدست بیاورند.

وی افزود یک بار در رستوران واقع در منطقهٔ اقامتگاه عوامل فیلم، مشغول صرف غذا بودیم. این دو نیز به عنوان صرف غذا وارد رستوران شده و یکی از این دو تن در حالی که سعی می‌کرد خیلی **خونسرد** باشد، به طرح سؤالاتی پیرامون فیلم و مسائل حول و حوش آن پرداخت...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ پنج‌شنبه ۱۳۵۹/۱۲/۷:

حجت‌الاسلام «محمّدی ری شهری» حاکم شرع و رئیس دادگاههای انقلاب ارتش جمهوری اسلامی ایران طیّ یک مصاحبهٔ مطبوعاتی با حضور خبرنگاران داخلی... دربارهٔ علل دستگیری تیمسار «باقری» فرماندهٔ سابق نیروی هوایی اظهارداشت: «هنوز بازجوئیهای ایشان تکمیل نشده، ولی احتمالاً" آنچه که تابه حال بدست آمده، چنین است که ایشان به اتّهام زمینه‌سازی برای حملهٔ نظامی آمریکا، به وسیلهٔ جمع‌آوری توپهای ضدّهوایی درتهران، بابلسر، شیراز و مشهد، دستگیر شده است.»

وی افزود: **سی ساعت قبل از حمله نظامی** طبس در تاریخ ۵۹/۲/۳ تیمسار «باقری» **دستور می‌دهد** که توپهای ضدّهوایی را از چهار شهر مذکور برای انتقال به منطقهٔ غرب کشور **جمع‌آوری کنند**، بطوری که چنانچه در آن **شب، حمله‌ای به این شهرها می‌شد، هیچگونه پدافند زمین به هوایی** برای دفاع **وجود نداشت** ...

نکتهٔ قابل توجّه این است که در همان زمان **توپهای ضدّهوایی در انبار** وجود داشت. در صورتی که دستور جمع‌آوری توپهای عملیّاتی برای ارسال به کردستان

داده شده بود.

مسئلهٔ دیگر اینکه این توپها یک روز قبل از حملهٔ نظامی آمریکا جمع‌آوری می‌شود و در روز بعد از حمله ۵۹/۲/۷ مأموریّت انتقال آنها به غرب کشور به نصف کاهش می‌یابد و در تاریخ ۵۹/۲/۱۱ کلّ این مأموریّت لغو می‌شود. یعنی **هیچ توپی به غرب فرستاده نمی‌شود.** مشکل ما در این مسئله این است که عدّه‌ای دیگر در رابطه با این محاکمه معرّفی شده‌اند که **بعلّت وضعیّت جنگی،** احضار آنها به دادگاه امکانپذیر نیست. تیمسار «باقری» در جلسات بازجویی در رابطه با اتّهاماتش گفته است: اگر آزاد شود، مجرم اصلی را پیدا خواهد کرد.

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

پنجشنبه ۵ شهریور [۱۳۶۰]

... دکتر «کوهیار»، برادر سرلشکر «باقری» فرماندهٔ سابق نیروی هوایی آمد و از من برای «باقری» که به اتّهام خیانت در جریان تجاوز آمریکا به طبس، در زندان است، کمک خواست. او متّهم است که ضدّ هوایی‌های اطراف را برای ورود هواپیماهای آمریکایی جمع کرده و جواب درستی برای عمل خود ندارد...

از کتاب «طبس؛ مصداقی بر سوره فیل»:

بسمه تعالی

نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران.

معاونت اطّلاعاتی (مدیریت اطّلاعات و ارشاد) نهاجا.

[به:] تیمسار فرماندهی نیروی هوایی نهاجا.

موضوع: پرواز هلی‌کوپترهای ناشناس در چاه بهار.

۱ـ طبق اظهار اپراتور چاه‌بهار ستوان «فقیهی» در ساعت ۲۴ الی ۳۰ دقیقه نیمه شب مورخهٔ ۵۹/۲/۱۶ [هفتهٔ دوّم بعد از وقایع مشکوک طبس] دیده‌بانهای سایت رادار به

وسیلهٔ دوربین چشمی در سمت غرب پایگاه زمینی، چراغهای مسیر متحرّکی با سرعتهای کم که در ارتفاع پست دیده شده است که در حال مانور بودند و بعلّت بعد سایت، امکان شناسایی غیرممکن گزارش شده است. در ضمن هیچ یک از دیده‌بانهای رادار در پایگاه هوایی اسکرامپل را در منطقه مشاهده ننموده‌اند.

۲ـ از ساعت ۲۲۰۰ الی ۲۳۰۰ از طرف منطقهٔ چاه‌بهار در مسیر رادیو تلویزیون چاه بهار به طرف نیروی زمینی مشاهده شده و دو فروند از هلی‌کوپترها روی ساختمان H نور انداخته و جمعاً ۶ فروند به دنبال هم در حرکت بودند و تعداد ۳ فروند از آنها درمنطقهٔ نیروی زمینی می‌نشستند و بلند می‌شدند که این موضوع توسّط ستواندوم«مریدی»جز (آتشبارپدافند از سایت) چاه بهار مشاهده نموده است.

معاون اطّلاعاتی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

سرهنگ «پرویز پیروز».

از روزنامهٔ آمریکایی «واشنگتن پست» * ـ مقالهٔ «جورج سی. ویلسون»:

در سال ۱۹۸۰ هنگامی که دولت «کارتر» در نظر داشت افسران ارتش آمریکا را به منظور تدارک دیدن برنامهٔ نجات گروگانهای آمریکایی مخفیانه وارد ایران کند، ارتش اقدام به تشکیل یک **سازمان ضدّ اطلاعاتی** موسوم به ISA** **«فعّالیّتهای پشتیبانی اطّلاعاتی»** نمود.

سه سال بعد، کنگرهٔ آمریکا تصوّر می‌کرد این سازمان بکار خود پایان داده، امّا «آی‌اس‌ای»، **کماکان به طور مخفیانه** به کار خود ادامه داده است. یک ژنرال چهار ستاره که خواست نامش فاش نشود، در مورد تشکیل سازمان مزبور گفت: «ما اطّلاعات بسیارگرانبهایی در اختیار داشتیم که سازمان سیا به آنها نیازمند بود. از این رو آنها را در اختیار سیا گذاردیم، تا در عملیّات آزادی گروگانها مورد استفاده قرار

---

* ۱۹۸۳/۸/۲۳.

** Intelligence Support Activity.

گیرند. پس از اینکه حملهٔ مذکور عقیم ماند، ما تصمیم گرفتیم تا این تشکیلات را همچنان حفظ کنیم و «ویلیام کیسی» (رئیس سازمان اطّلاعات مرکزی) هم با این امر موافق بود.»

از نشریهٔ فرانسوی «لوکوتیدین دوپاری»-۱۹۸۳/۵/۱۲:

طبق اطّلاعات مشابهی که از منابع مختلف بدست آمده، این اداره (ISA) در سال ۱۹۸۰ برای جبران نارسایی سیا بوجود آمد. هنگامی که دولت آمریکا طرح آزادی گروگانهای آمریکایی تحت اختیار دانشجویان اسلامی درتهران را می‌ریخت، کلیّهٔ مأمورین رسمی سیا در تهران، دستگیر شده بودند و این سازمان جاسوسی نمی‌توانست افراد با صلاحیّتی را برای انجام این مأموریّت بیابد. به همین دلیل پس از آن، پنتاگون مصمّم مانده است که دیگر هیچگاه غافلگیر نگردد[!]

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «نیوزویک»- ۱۹۸۵/۴/۲۲:*

پس از ناکامی در ایران، [اشاره به عملیّات متجاوزانهٔ آمریکا موسوم به «کاسهٔ برنج» که در طبس به شکست انجامید] تکنولوژی هلیکوپترها پیشرفت نموده است. در واقع در آن هنگام نیز تجهیزات خوبی وجود داشتند. چراکه طبق اطّلاعات موثّق، دولت آمریکا در نظر داشت، **دوّمین عملیّات نجات** موسوم به عملیّات «هانی باجر» را با تجهیزات پیشرفته‌تر، از قبیل ۹ هلیکوپتر ویژهٔ سیکورسکی اچ اچ ۵۳ به مرحلهٔ اجرا بگذارد...

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «جینز دیفنس ویکلی»** - مقالهٔ تحقیقاتی «نیک کوک»:

... با شروع تحقیقات پیرامون شکست عملیّات «پنجهٔ عقاب» (Eagle claw)

---

* این مقاله توسّط «نیکلاس ام. هاروک» (Nicholas M.Horrock) و «ریچارد ساندزا» (Richard Sandza) تهیّه شده بود.

** ۱۹۹۷/۳/۵.

تلاش بیشتر برای نجات گروگانها نه تنها بی‌حاصل بلکه غیرممکن می‌نمود. با این حال چند روز بعد، مقامات دولت و پنتاگون درصدد تهیّهٔ طرح جدید نجات تحت عنوان عملیّات «هانی باجر» (Honey Badger) بودند. طرح شامل حملهٔ تعداد قابل توجّهی از نیروها، هواپیماها و هلیکوپتر به فرودگاه بین‌المللی مهرآباد و اشغال آن درست در زمانی که نیروهای واحد دلتا به عملیّات نجات می‌پرداختند، بود. چون خطر درگیری نظامی تمام عیار با ایران و بدتر از آن با اتّحاد شوروی وجود داشت، ایدهٔ تازه امّا جنون آوری پیرامون ایجاد تغییرات لازم در هواپیماهای سی - ۱۳۰ که قابلیّت فرود و برخاستن در باندهای کوتاه را جهت جابجایی نیروهای دلتا داشته باشد،مطرح شد.

این ایده که پروژه «ایکس - اف - سی - ۱۳۰ - اچ - سوپراستول» * نام گرفت، اسم رمز «کورونت بت»(Coronet Bat) را دارا بود. استول (Stol) مخفّف "Short Take off and Landing" می‌باشد.

تدارکات مخفی برای بازگشت به تهران، همراه با تعداد قابل توجّهی نیرو، ادامه یافت و تمرینهای مخفی آموزشی در نقاط دور افتاده در ایالات متّحده انجام می‌گرفت.

بسیاری از جنبه‌های اطّلاعاتی که فراسوی عملیّات «کورونت بت» - و عملیّات جایگزین شدهٔ بعدی - با اسم رمز «کردیبل اسپورت» ** بالأخص قسمت‌های مربوط به «هانی باجر» هنوز سرّی است. معذلک با توجّه به مدارکی که انحصاراً توسّط نیروی هوایی ایالات متّحده ارائه شده بود، نشریّهٔ «جینز دیفنس ویلکی» توانست برخی وقایع مربوط به آن را، که منجر به یکی از استثنایی‌ترین برنامه‌های فنّی هواپیمایی در تاریخ هوا فضای آمریکا شد، درکنار هم قرار دهد.

در یادداشتی که متعاقباً به منظور بررسی برنامه نوشته شده است، طراحان

---

* XFC-130 H Super Stol.

** Credible Sport.

پنتاگون در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۰ دستوراتی خطاب به کارخانهٔ «لاکهید جورجیا»* (سازندهٔ اصلی C-130) صادر کردند تا مطالعات مهندسی مقدّماتی پیرامون هرکولسی که قادر به فرود و پرواز در باندی بسیار کوتاه (استول) باشد و انجام عملیّات را در داخل محوّطه‌ای مثل پارک یا استادیوم فوتبال فراهم کند، آغاز نماید.

آنچه عامل این تحوّل به شمار می‌رفت اطّلاعات **دقیق وتازه‌ای بود که از ایران می‌رسید**، دایر بر این که گروگانها در حال جابجایی هستند. در ۲۶ ژوئن اکثر آنها در زندان کمیتهٔ تهران محبوس بودند.[!]...

سه گروه خدمهٔ واحد دلتا از «فرماندهی هوایی تاکتیکی» (T.A.C)، «نیروی هوایی [آمریکا در] «اقیانوس آرام»(PAC AF) و نیروی هوایی آمریکا مستقر در اروپا برگزیده شده بودند، که همگی افراد مجرّب نیروی ویژه «کامبت تالون ام.سی ۱۳۰ ـ ای»** بودند، آموزش عملیّات زمینی روی سیمولاتور (Simulator)در ۲۶ اوت [۵ شهریور ۱۳۵۹] آغاز شد...

آزمایشهای مربوط به ارزیابی، سه هفتهٔ بعد به اتمام رسید. کارخانهٔ «لاکهید» در جورجیا، نخستین فروند از دو هواپیمای کاملا" تغییر یافته را به پایگاه آزمایش ایمنی پروژه، واقع در پایگاه نیروی هوایی ایگلین (Eglin)*** در فلوریدا تحویل داد.

در ۱۷ اکتبر «استول سی ۱۳۰» نخستین پرواز خود را انجام داد... درحالی که عملیّات تکمیلی روی "XFC 130H" ادامه داشت، وقایع تهران تحوّل تازه‌ای یافت. در ۳۱ اکتبر [۱۰ آبانماه] رادیو تهران، طرح آزادی گروگانها را اعلام داشت... ضرورت تعقیب عملیّات از بین رفت...

---

* Lockheed - Georgia.

** MC-130 E Combat Talon.

*** Florida- Eglin Air Force Bace: همان پایگاهی که «میدوز» جاسوس نظامی آمریکائیها در آن پایگاه حضور داشت.

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد مورد اشاره در فصل ششم:

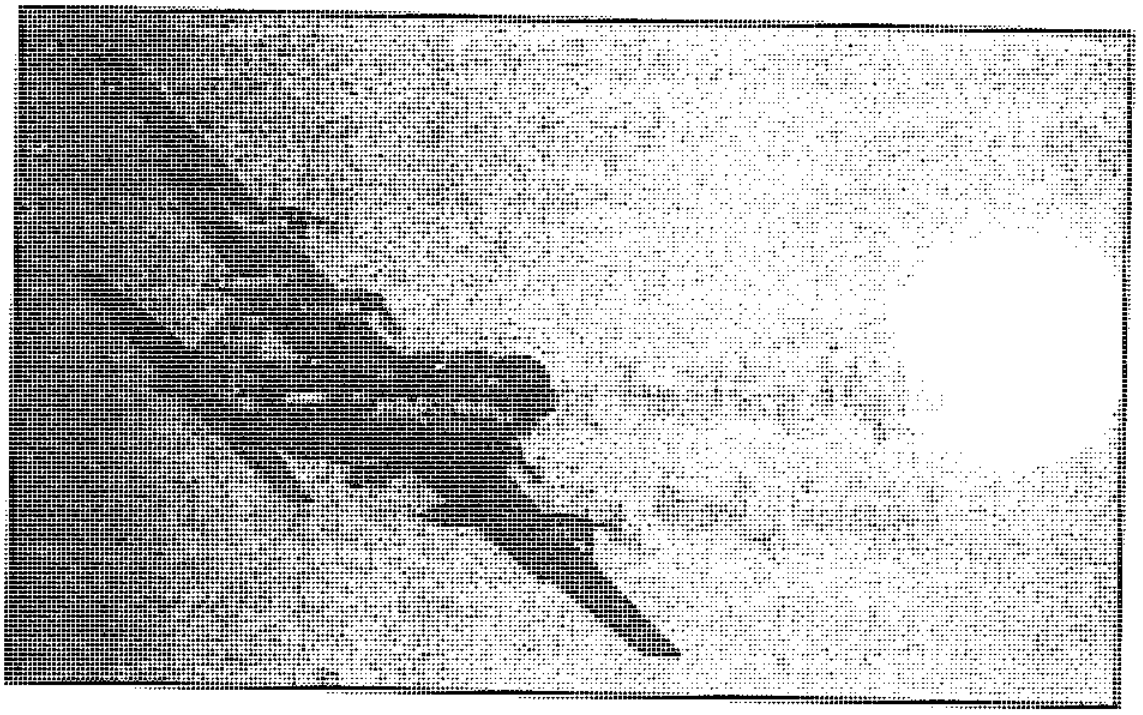

ـ نیروهای متجاوز دلتا عملیّات خود را با پرواز به مقصد کویر طبس آغاز می‌کنند. دقایقی قبل از هلاکت.

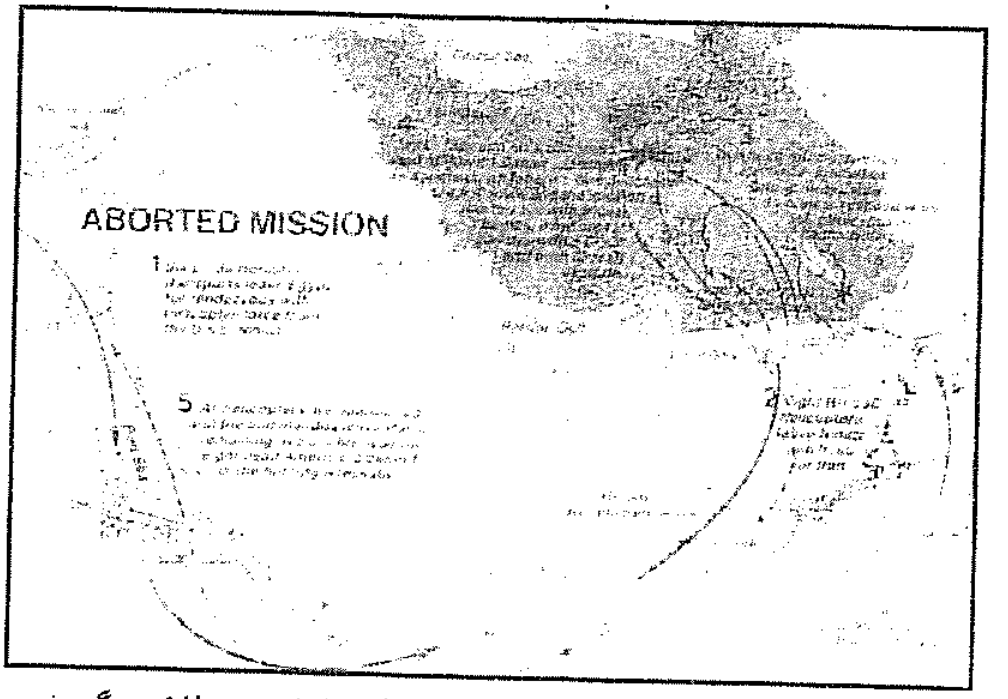

ـ شمایی از طرح رسمی افشا شده توسّط مقامات شیطان بزرگ.

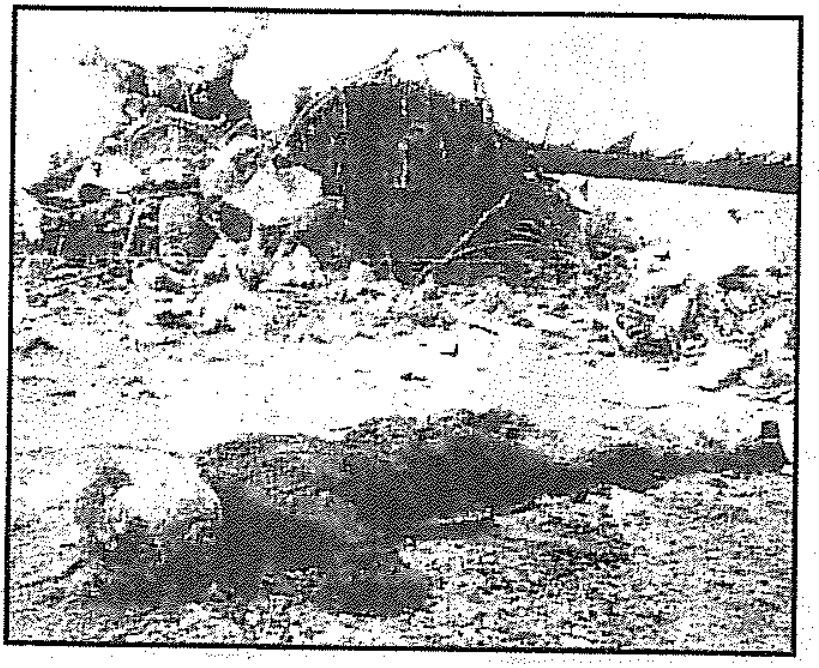

لاشهٔ به جهنّم رفتهٔ آل ابرهه و ابزار جنگی‌شان.

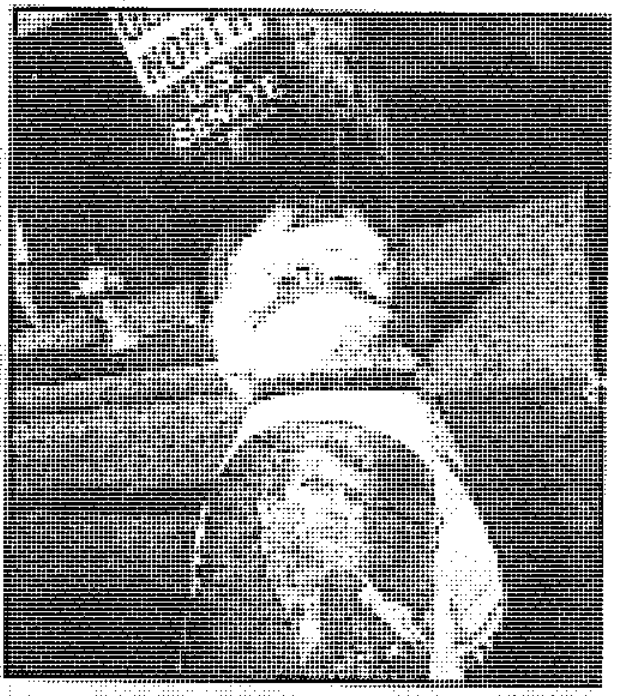

طرفداران «الیور نورث»
در حمایت از او جهت ورود
به سنای آمریکا تبلیغ می‌کنند.

«ریچارد (دیک) میدون».

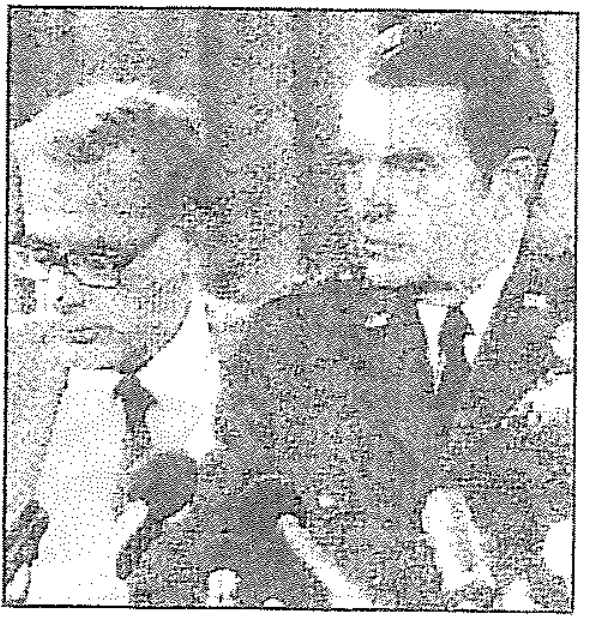

ژنرال «دیوید جونز»و«هارولد براون»

«غلامعلی اویسی».

بعد از عملیات مفتضحانهٔ نیروهای تحت امرشان.

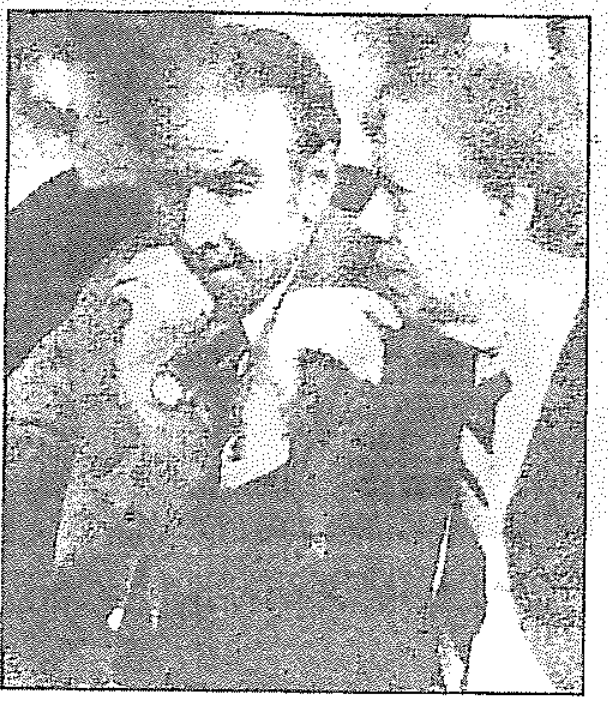

«جیمی کارتر» در کنار «جیمزرایت»

«عبدالعلی بدره‌ای».

حیران و سرگشته از آنچه درطبس به وقوع پیوست.

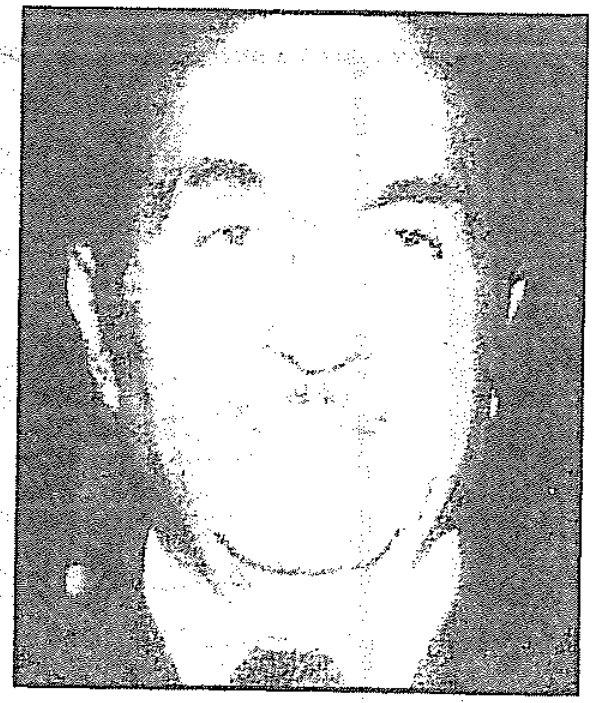

«عزیزا... پالیزبان».

«چارلی بکویث».

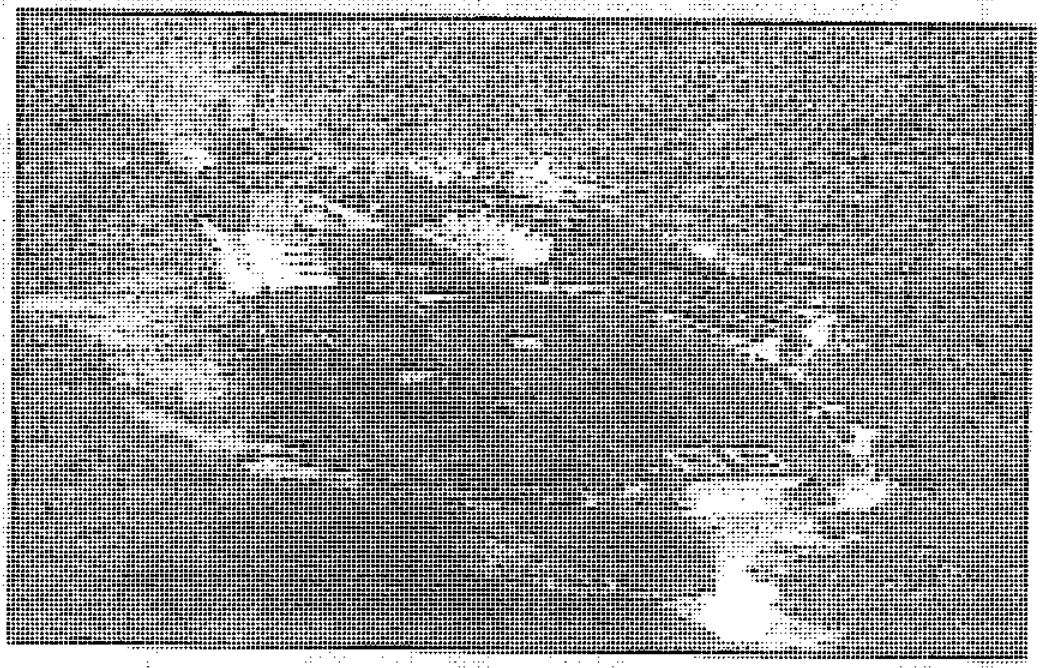

ناو هواپیما بر «نیمیتز».

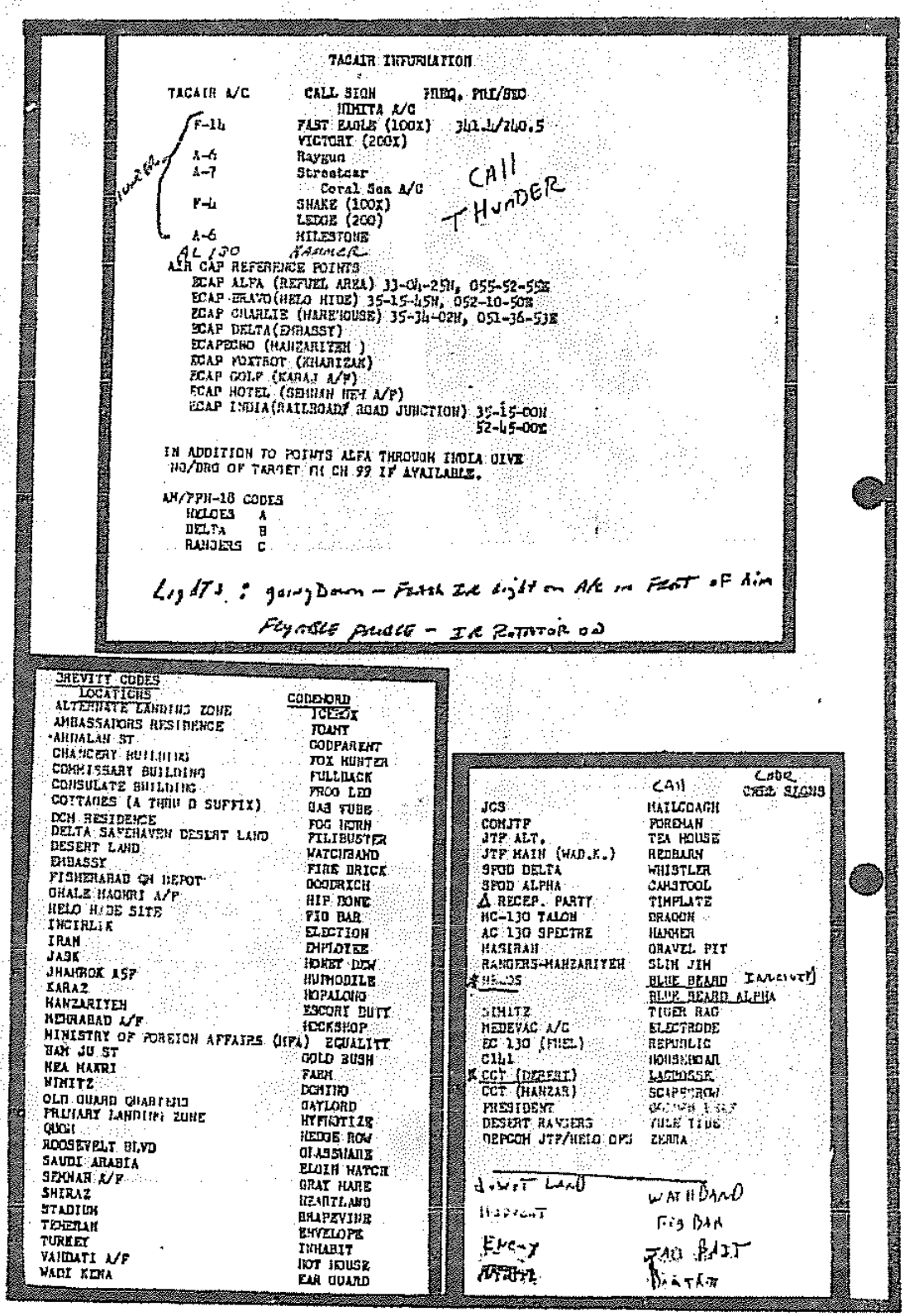

TACAIR INFORMATION

TACAIR A/C	CALL SIGN	FREQ. PRI/SEC
	NIMITA A/C	
F-14	FAST EAGLE (100X)	341.4/240.5
	VICTORY (200X)	
A-6	Raygun	
A-7	Streetcar	
	Coral Sea A/C	
F-4	SNAKE (100X)	
	LEDGE (200)	
A-6	MILESTONE	

AL 130 HAMMER

AIR CAP REFERENCE POINTS
ECAP ALFA (REFUEL AREA) 33-04-25N, 055-52-55E
ECAP BRAVO(HELO HIDE) 35-15-45N, 052-10-50E
ECAP CHARLIE (WAREHOUSE) 35-34-02N, 051-36-53E
ECAP DELTA(EMBASSY)
ECAPECHO (MANZARIYEH)
ECAP FOXTROT (KHARIZAK)
ECAP GOLF (KARAJ A/F)
ECAP HOTEL (SEMNAN NEW A/F)
ECAP INDIA(RAILROAD/ ROAD JUNCTION) 35-15-00N
52-45-00E

IN ADDITION TO POINTS ALFA THROUGH INDIA GIVE NO/DRG OF TARGET FM CH 99 IF AVAILABLE.

AN/PPN-18 CODES
HELOES A
DELTA B
RANGERS C

Lights : going Down – Flash IR light on A/C in Front of him
Flyable Pride – IR Rotator on

BREVITY CODES

LOCATIONS	CODEWORD
ALTERNATE LANDING ZONE	ICEBOX
AMBASSADORS RESIDENCE	FOAMY
ARDALAN ST	GODPARENT
CHANCERY BUILDING	FOX HUNTER
COMMISSARY BUILDING	FULLBACK
CONSULATE BUILDING	FROG LEG
COTTAGES (A THRU D SUFFIX)	GAS TUBE
DCM RESIDENCE	FOG HORN
DELTA SAFEHAVEN DESERT LAND	FILIBUSTER
DESERT LAND	WATCHBAND
EMBASSY	FIRE BRICK
FISHERABAD GM DEPOT	GOODRICH
GHALE MAGHRI A/F	HIP BONE
HELO HIDE SITE	FIG BAR
INCIRLIK	ELECTION
IRAN	EMPLOYEE
JASK	HONEY DEW
JHAMROK ASF	HUPMOBILE
KARAZ	HOPALONG
MANZARIYEH	ESCORT DUTY
MEHRABAD A/F	HOCKSHOP
MINISTRY OF FOREIGN AFFAIRS (MFA)	EQUALITY
NAM JU ST	GOLD BUSH
NEA MAKRI	FARM
NIMITZ	DOMINO
OLD GUARD QUARTERS	GAYLORD
PRIMARY LANDING ZONE	HYPNOTIZE
QUOM	HEDGE ROW
ROOSEVELT BLVD	GLASSWARE
SAUDI ARABIA	ELGIN WATCH
SEMNAN A/F	GRAY HARE
SHIRAZ	HEARTLAND
STADIUM	BRAPEVINE
TEHERAN	ENVELOPE
TURKEY	INHABIT
VANDATI A/F	HOT HOUSE
WADI KENA	EAR GUARD

	CALL	CODE CALL SIGNS
JCS	MAILCOACH	
COMJTF	FOREMAN	
JTF ALT.	TEA HOUSE	
JTF MAIN (WAD.K.)	REDBARN	
SFOD DELTA	WHISTLER	
SFOD ALPHA	CAMSTOOL	
Δ RECEP. PARTY	TIMPLATE	
MC-130 TALON	DRAGON	
AC 130 SPECTRE	HAMMER	
MASIRAH	GRAVEL PIT	
RANGERS-MANZARIYEH	SLIM JIM	
HELOS	BLUE BEARD	IARCIVIT
	BLUE BEARD ALPHA	
SIMITZ	TIGER RAG	
MEDEVAC A/C	ELECTRODE	
EC 130 (FUEL)	REPUBLIC	
C141	HOUSEBOAT	
CCT (DESERT)	LACROSSE	
CCT (MANZAR)	SCAPEGROW	
PRESIDENT	[illegible]	
DESERT RANGERS	YULE TIDE	
DEPCOM JTF/HELO OPS	ZERRA	

Desert Land — Watchband
Hideout — Fig Bar
Enemy — Jad Bait
[illegible] — [illegible]

نمونهٔ اسناد مکشوفه از هلیکوپترهای آمریکایی

معادل رمز کلمات مورد استفاده در بی‌سیم‌ها.

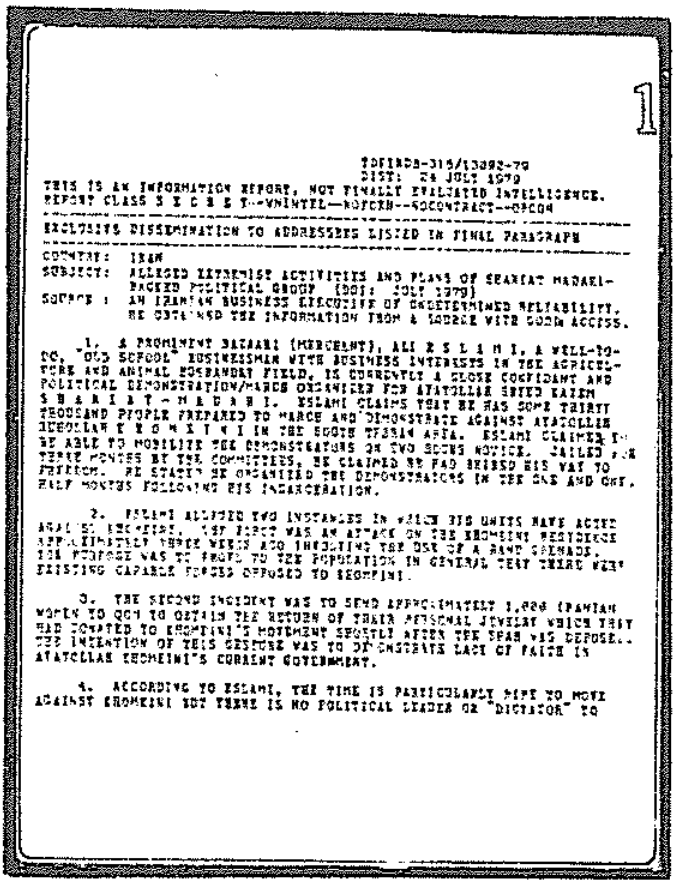

1

TDFIRDB-315/13092-79
DIST: 26 JULY 1979

THIS IS AN INFORMATION REPORT, NOT FINALLY EVALUATED INTELLIGENCE.
REPORT CLASS S E C R E T--VNINTEL--NOFORN--NOCONTRACT--ORCON

EXCLUSIVE DISSEMINATION TO ADDRESSEES LISTED IN FINAL PARAGRAPH

COUNTRY: IRAN
SUBJECT: ALLEGED EXTREMIST ACTIVITIES AND PLANS OF SHARIAT MADARI-BACKED POLITICAL GROUP (DOI: JULY 1979)
SOURCE: AN IRANIAN BUSINESS EXECUTIVE OF UNDETERMINED RELIABILITY. HE OBTAINED THE INFORMATION FROM A SOURCE WITH GOOD ACCESS.

1. A PROMINENT BAZAARI (MERCHANT), ALI R E Z A M I, A WELL-TO-DO, "OLD SCHOOL" BUSINESSMAN WITH BUSINESS INTERESTS IN THE AGRICULTURE AND ANIMAL HUSBANDRY FIELD, IS CURRENTLY A CLOSE CONFIDANT AND POLITICAL DEMONSTRATION/MARCH ORGANIZER FOR AYATOLLAH SEYED KAZEM S H A R I A T - M A D A R I. ESLAMI CLAIMS THAT HE HAS SOME THIRTY THOUSAND PEOPLE PREPARED TO MARCH AND DEMONSTRATE AGAINST AYATOLLAH KHOMEINI E X C E P T I N THE SOUTH TEHRAN AREA. ESLAMI CLAIMED HE WAS ABLE TO MOBILIZE THE DEMONSTRATORS ON TWO SECONDS NOTICE. JAILED FOR THREE MONTHS BY THE COMMITTEES, HE CLAIMED HE HAD BRIBED HIS WAY TO FREEDOM. HE STATED HE ORGANIZED THE DEMONSTRATIONS IN THE GAS AND OIL, HALF MONTHS FOLLOWING HIS INCARCERATION.

2. ESLAMI ALLUDED TWO INSTANCES IN WHICH SIX UNITS HAVE ACTED AGAINST KHOMEINI. THE FIRST WAS AN ATTACK ON THE KHOMEINI RESIDENCE APPROXIMATELY THREE WEEKS AGO INVOLVING THE USE OF A RAMP SCENARIO. THE PURPOSE WAS TO PROVE TO THE POPULATION IN GENERAL THAT THERE WERE EXISTING CAPABLE FORCES OPPOSED TO KHOMEINI.

3. THE SECOND INCIDENT WAS TO SEND APPROXIMATELY 1,000 IRANIAN WOMEN TO QOM TO OBTAIN THE RETURN OF THEIR PERSONAL JEWELRY WHICH THEY HAD DONATED TO KHOMEINI'S MOVEMENT SHORTLY AFTER THE SHAH WAS DEPOSED. THE INTENTION OF THIS GESTURE WAS TO DEMONSTRATE LACK OF FAITH IN AYATOLLAH KHOMEINI'S CURRENT GOVERNMENT.

4. ACCORDING TO ESLAMI, THE TIME IS PARTICULARLY RIPE TO MOVE AGAINST KHOMEINI BUT THERE IS NO POLITICAL LEADER OR "DICTATOR" TO

سند همکاری باند «شریعتمداری» با متجاوزین به طبس.

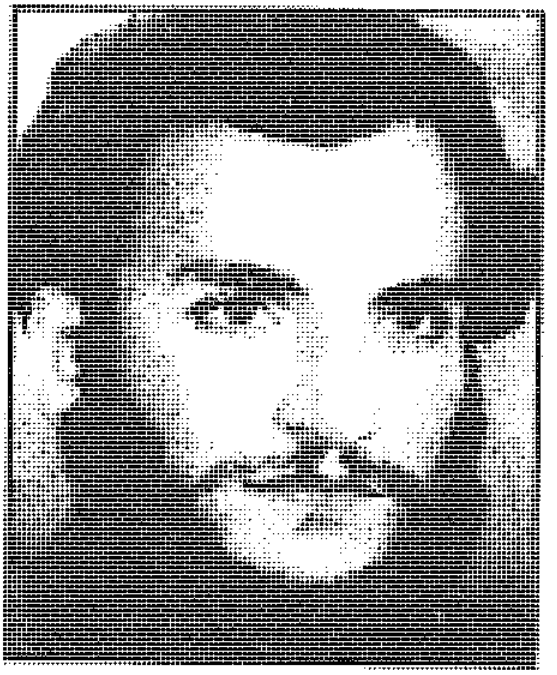

شهید «محمّد منتظر قائم».

پی‌نوشت فصل ششم:

(۱) «ویلیام میلر» (William Miller) افسر ویژهٔ سیا در ایران. مسئول شبکه سیا در اصفهان، تهران و دیگر شهرهای کشورمان. در مجموع، حدود ۱۸ سال ساکن ایران بوده و به جاسوسی و خرابکاری اشتغال داشته است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی عضو کمیتهٔ امنیّت ملّی و در خزانه‌داری «کارتر» فعّال بود. در جلدهای ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۸ و.. از اسناد منتشر شدهٔ لانهٔ جاسوسی به برخی فعّالیّتهای وی اشاره شده است. «منبع(ص)» اشاره دارد که او از مشاورین اصلی امنیّتی امور ایران در جهت استحاله و براندازی جمهوری اسلامی می‌باشد و حتّی تقسیم بیست میلیون دلار تخصّصی مصوّب کنگره آمریکا بر ضدّ جمهوری اسلامی زیر نظر او و همکارانش صورت پذیرفته است. «داریوش و اسد همایون» از سرپلهای مهمّ او در عرصهٔ تبلیغات و مطبوعات به حساب می‌آیند..

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن.]

فصل هفتم:

«کودتا در ضدّ کودتا»

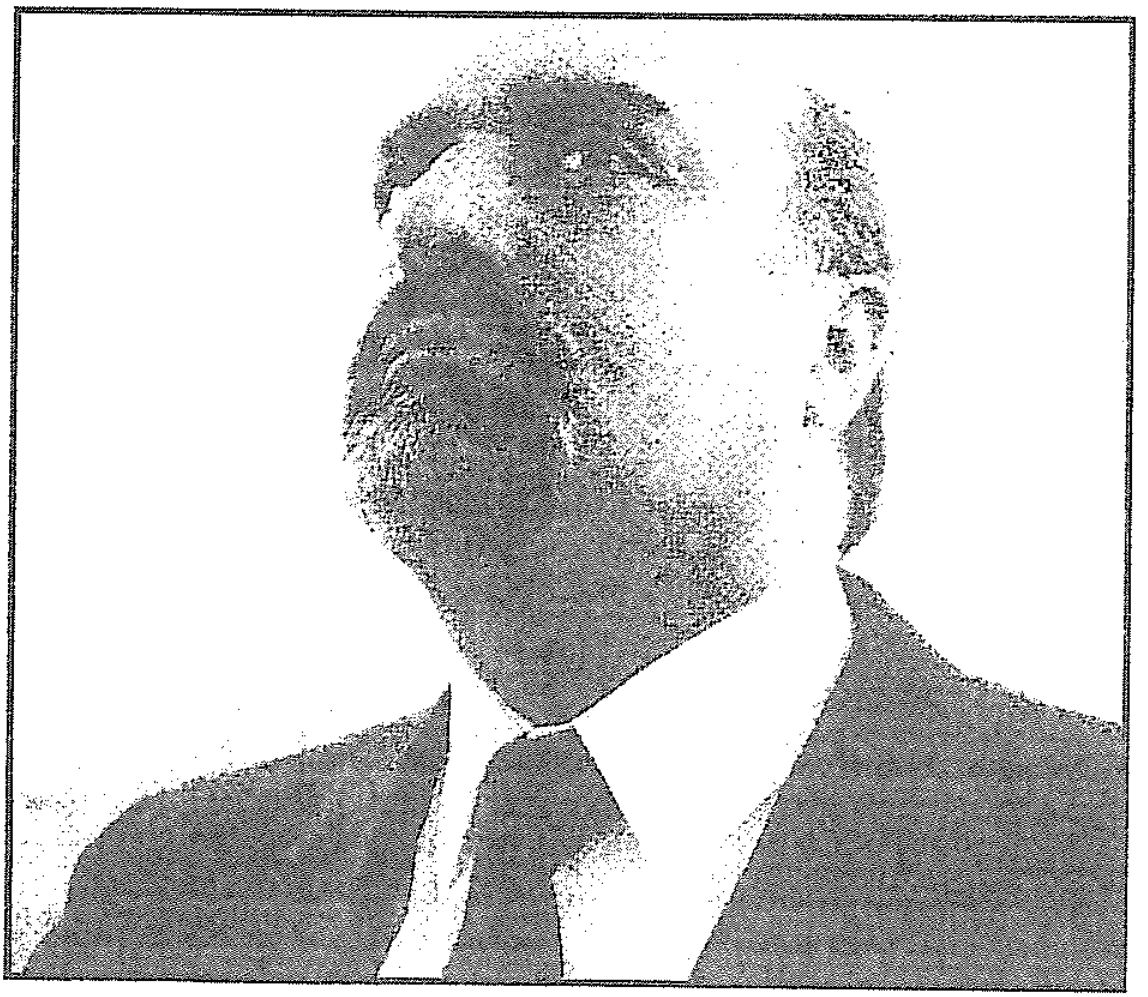

«منوچهر قربانیفر».

از کتاب «شاهد» ـ خاطرات «منصور رفیع‌زاده»:

در ۱۹۸۴ در **گزارشی از یک محاکمهٔ سرّی**، موارد ذیل که توسّط سه تن از اعضاء بیان شده بود، فاش گردید:

«همفری» (Humphrey): «این جمعیّت (حکّام برگزیده در ایران [«محمّدرضا پهلوی» و دارو ودسته‌اش]) مرده‌اند. آنها متوجّه نیستند.»

«فولبرایت» (Fulbright): «ما ایران را ترغیب کردیم که ارتش خود را به میزان بیش از ظرفیّت خود برای نگهداری آن، گسترش دهند که این یکی از موجبات ورشکستگی رژیم شده است.»

«چرچ» (Church) : «آنچه من در مورد تاریخ می‌دانم، به من می‌گوید که نه «شاه» و نه رژیم او عمر درازی ندارد و وقتی او فرو بریزد، **ما نیز با او** فرو خواهیم ریخت.»

از پانوشتهای کتاب «شاهد»:

مأموریّت [«تیمور] بختیار»[1] آن بود که CIA را راضی به واژگونی «شاه» بکند و پادشاهی را به جمهوری تغییر دهد. «بختیار»... می‌خواست اوّلین رئیس جمهور جدید ایران بشود.

از کتاب «دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم» ـ نوشتهٔ «رابرت شولزینگر»:

... آمریکائیان نگاهی نامهربان به عملیّات مخفی دستگاه اطّلاعاتی‌شان کردند: سازمان اطّلاعات مرکزی (سیا)، اف.بی.آی، سازمان اطّلاعات وزارت دفاع* و سازمان امنیّت ملّی**...

در طول سال ۱۹۷۵، «فرنک چرچ» (رئیس کمیتهٔ فرعی سنا) در جریان تحقیقات کنگره در مورد عملیّات اطّلاعاتی مخفی، اتّهام زد که سازمان سیا به صورت یک

---

* Defense Intelligence Agency.

** National Security Agency.

«فیل خودسر» در آمده و به طرز مهارناپذیری آلودهٔ ترفندهای نیرنگ آمیز، ترور و فعّالیّتهای ضدّانقلابی شده است.این اتّهام که مأموران اطّلاعاتی **به جای** این که **خدمتگزار سیاست خارجی** باشند، به صورت **ارباب آن** در آمده‌اند؛ کاملا" روشن و آشکار بود. رهبران سیاسی آمریکا از این که «ترفندهای کثیف» مأموران اطّلاعاتی در پشت پرده انجام شد و «قابل انکار» بود، غالباً خشنود بودند و ازآن استقبال می‌کردند. دلیلش این بود که این مأموران در خارج از پوشش مطبوعات، مردم یا کنگره قرار داشتند و عملیّات مخفی به مقامات مسئول آمریکا امکان می‌داد که در معرض انتقاد، به لحاظ **نقض اصول دموکراسی** قرار نگیرند، انتقادی که زندگی را بر بلندپایگان آمریکایی بسیار سخت می‌کرد...

از کتاب «کودتای نوژه» ـ مؤسّسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی:

«طی **شش هفتهٔ** گذشته، **سه ایستگاه پنهانی** برای پخش گفتار رادیوئی به زبان فارسی به داخل ایران به مساعدت کشورهای همجوار که مشاهدهٔ تغییر رژیم درتهران مسرورشان خواهد ساخت، دایر شد. عقیده بر این است که **هزینه‌ها** از سرزمین‌هایی نظیر **ایالات متّحده** و اسرائیل تأمین می‌شود.» (فایننشال تایمز ۲۸ژوئن ۱۹۸۰)

رادیوی «صدای آزادی ایران» بعنوان بلندگوی «اویسی» (درخاک عراق) و «رادیو ایران» بعنوان بلندگوی [«شاهپور] بختیار»[۲] (در خاک مصر) از جمله رادیوهای فعّالی بودند که برای تهاجم تبلیغی ـ روانی علیه مردم مسلمان و انقلابی و برای تشجیع مخالفان، بویژه تحریک عوامل کودتا و تأمین ارتباطات سریع با آنان از طریق **پیامهای رمز**، کار خود را آغاز کردند.

از رادیوی فارسی زبان آمریکا* ـ ۶ مه ۱۹۸۰:

بدینوسیله به اطّلاع می‌رساند که از تاریخ اوّل ژوئن ۱۹۸۰ برنامهٔ فارسی رادیو صدای آمریکا روی همان طول موج از **۲ ساعت** در روز به **۸ ساعت** افزایش خواهد یافت. دولت آمریکا با تصویب پیشنهاد کمیتهٔ ویژهٔ هماهنگی، به ریاست «برژینسکی» [مشاور امنیّتی «کارتر»] و اعطاء سالیانه چندین میلیون دلار بیشتر به صدای آمریکا، که در کشور شما بسیار محبوب است، امکان افزایش برنامه را فراهم نمود. هدف ما از این برنامه، این است که مردم ایران را از واقعیّت حوادث سیاسی داخلی کشورشان آگاه نماییم. چون در حال حاضر یک چنین اطّلاعاتی در ایران موجود نیست.

هدف دیگر ما **بشر دوستی** است [!] مامی خواهیم مانع جدائی کامل مردم ایران با تمدّن غرب شویم [؟!] و همچنین باتلاشهای [«امام] خمینی» جهت سوق دادن کشور بسوی قرون وسطی مقابله نمائیم [؟!] با افزایش وقت برنامه‌ها، ما می‌توانیم روشنفکران پذیرای تمدّن غرب و جوانان ایرانی را از پیشرفتهای فرهنگی، علمی، اقتصادی و...مطّلع سازیم. محقّقاً سیاست رژیم آیت‌الله‌ها، این است که آنها را از این پیشرفتها دور نگهدارد و چیز موهومی بنام مذهب را جانشین آن نماید [!]. لطفاً این خبر را برای دوستان و نزدیکان خود برسانید...

از نشریهٔ انگلیسی «ساندی تایمز» ـ ۱۸ مه ۱۹۸۰:**

بنا به گفتهٔ ثروتمندان تبعیدی ایرانی مقیم انگلستان، فرانسه و آمریکا، یک برنامهٔ پیکار جویانه با هزینهٔ میلیونها دلار، برای سرنگون ساختن جمهوری اسلامی «آیت‌ا... خمینی» در دست اجراست.

تبعیدیان مزبور می‌گویند که تیمسار «اویسی»(۳) توطئهٔ یک ضدّانقلاب را تدارک

---

* بنگاه سخن‌پراکنی بین‌المللی واشنگتن دی ـ سی (۱۳۵۹/۲/۱۶).

** «دیوید می» در لندن و «آنتونی تری» در پاریس.

می‌بیند. گفته می‌شود که او از عراق بیش از هر کشور عربی کسب حمایت کرده است. دیگری تیمسار «پالیزبان» است که گویا فرماندهی نیرویی از شورشیان «کرد» را نزدیک مرز مشترک عراق و ایران به عهده گرفته است.

هیئت حاکمهٔ پیشین ایران یعنی «هزار فامیل» زیربنای فعّالیّتهای سرّی تبعیدیان را تشکیل می‌دهند. سازمان دهندگان این فعّالیّتها عبارت از افسران و سیاستمداران قدیم و نسل جوانتری شامل تحصیل کردگان غرب، فرزندان و خویشاوندان هزارفامیل هستند که پیش از سقوط «شاه» در اروپا و آمریکا به تجارت اشتغال داشتند.

چهارتن از سازمان دهندگان آنان که مقیم لندن هستند و نخواستند، نامشان، به دلیل هراس از عملیّات انتقام جویانه علیه آنان، بطورکامل افشاء شود،نمودار همین شبکه از اقشاربالای طبقهٔ متوسّط هستند. یکی از آنان با نام مستعار «بو»، **پسر یک دیپلمات** است و به امر معاملات ملکی اشتغال دارد. دیگری موسوم به «علیرضا» که از نظر خویشاوندی و فعّالیّت با دربار سلطنتی رابطهٔ نزدیک دارد، در تهران صاحب شرکتی بوده است.

«امیر» پسر یک کارخانه‌دار است وپدرش بدست انقلابیون اسلامی کشته شده است.دیگری بنام «سعید» سابقاً درتهران، استاد فلسفه بود.

این چهار تن به همراه شخص دیگری بنام «هرمز رزم‌آرا» پسر نخست‌وزیر اسبق ایران، مدّعی شدند که جبههٔ آنان تحت کنترل «شاه» نیست؛ هر چند که با اطرافیان وی، روابط حسنه‌ای دارد. آنان خود را سلطنت طلب و جزو قشر میانهٔ مخالفان [«امام] خمینی» توصیف کردند. آنان گفتند که طبق طرحی که در دست دارند،هفت ژنرال، فرماندهی هفت منطقهٔ کشور را به مدّت پنج سال بعهده خواهند گرفت.

... با این وصف افراد مزبور چرا تا این حد بی‌پرده سخن می‌گفتند؟ «رزم‌آرا» توضیح داد که دلیل این امر آن است که آنها **خواستار پشتیبانی دیپلماتیک و اخلاقی** از غرب هستند.

یکی از سخنگویان جبههٔ مخالف در پاریس مدّعی شدند که [«شاهپور] بختیار» جمعاً هشت میلیون دلار بعنوان کمک دریافت داشته که یک میلیون دلار آنرا «اویسی» پرداخته است. بقیّهٔ کمکهای مالی داده شده به «بختیار» از طرف «اشرف» [خواهر شاه] و دو برادر ایرانی مقیم لندن* تامین گردیده است.

حامی ثروتمند دیگر «بختیار» گویا «علی رضایی» باشد، که در پاریس اقامت دارد. در ایران او به دلیل سهام عظیمی که در صنایع داشت به آقای «فولاد» معروف بود. سایر رهبران جبهه، ادّعا می‌کنند که کویت، عمان، قطر، بحرین، عربستان سعودی، مصر و حتّی آفریقای جنوبی و اسرائیل نیز از آنان حمایت می‌کنند. یکی از آنها گفت که آمریکا و شرکتهای غربی نیز، غیرمستقیم کمکهای مالی در اختیارشان می‌گذارند.

... آنها همچنین گفتند که انتظار دارند، ارتش شاهنشاهی [ستمشاهی] که **هنوز پس ازانقلاب بطرز حیرت‌انگیزی دست نخورده باقی مانده است**، با آنان همراهی نمایند...

از جلد ۶۸ «اسناد لانه جاسوسی» ـ انتشار از دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام:

سرّی ۶ سپتامبر ۷۹ (۱۵ شهریور ۵۸)

از: رئیس ۵۰۸۰۹۴

به: فوری ـ رم، رونوشت فوری تهران، عادی فرانکفورت

هشدار ـ شامل منابع و شیوه‌های اطّلاعاتی است.

سوابق ـ آزمایش دروغ سنجی.

عطف به: رم ۷۷۶۳۷...

۱ـ اطّلاعات ذیل درباره سرهنگ «هاشم کامبخش» ازگزارش... سازمان اطّلاعات دفاعی DIA که طیّ اقامت «کامبخش» در پایگاه هوابرد از... [ناخوانا در اصل سند]

---

* احتمالاً" برادران «هاشمی» لندن (جمشید و سیروس).

فروردین تا ۱۸ مرداد ماه ۱۳۴۷ [Apr-Aug 1968 ...] تهیّه شده، برداشت شده است. شخص مزبور در این دوران سروان بود (توجّه کنید که تلّفظ فامیل وی به صورت «کامبخش» بر «کامبکش» ترجیح دارد.) تاریخ و محلّ تولد ۱۱ دیماه ۱۳۱۵ ایران، شغل: افسر **اجرایی بخش تعقیب** (عیناً نقل قول) **واحد ضدّ اطّلاعات** عنوان شده است. نام همسر «فریده»، ۱۶ ماه پس از ازدواج، جدا شدند. علّت نامعلوم: دارای یک دختر به نام «شهلا». فردی است، فوق‌العاده برونگرا. تا بدانجا که دیگران وی را به چشم موذی می‌نگرند. در مجموع فرد دلپذیری است که در فرصتهای اجتماعی با دیگران بخوبی جور می‌شود. بیش از حد به رتبه حسّاسیّت دارد و مشهور است که نزد پرسنل رتبه‌های بالاتر «چاپلوسی می‌کند» تا مورد عنایت واقع شود.

میزان هوشش از حدّ متوسّط بالاتر است. اگر چه از لحاظ تحصیلی در دوران آموزش ضعیف بود. تصوّر می‌شد که عدم موفّقیّت تحصیلی به جهت فعّالیّتهای فوق برنامه‌اش باشد. وی به «زن بارگی» مشهور بود. در وفاداری او به کشور و دولتش، تردیدی نبود. بی‌نهایت از اینکه **افسر ضدّ اطّلاعات است** مغرور است و ضدّاطّلاعات را نخبهٔ ارتش می‌داند...

در محیط اسلامی احتمالاً «دست از پا خطا نمی‌کند». بهرحال بیرون از این محیط، مشروب می‌نوشد و مدّت قابل توجّهی دنبال زنانی که در دسترس باشند، می‌رود. چندین مرتبه به تنهایی در خیابان بالتیمور شرقی در «محله» دیده شده. جایی که چند ردیف **مؤسّسهٔ استریپ تیز** در آنجا واقعند... اگر امکان داشته باشد، رم باید آزمایش دروغ سنجی از «کامبخش» وتعلیمات اساسی ارتباطات او را نیز مدّنظر قرار دهد. تلگرام جداگانه‌ای برای نکاتی که لازمست در تخلیهٔ اطّلاعاتی پرسیده شوند، مخابره خواهد شد...

سند شماره ۴ ـ سرّی: ۱۵ شهریور ۵۸ [۶ سپتامبر ۱۹۷۹]

از: رم ۷۷۶۵۴

به: فوری رئیس ـ رونوشت فوری برای تهران.

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطّلاعاتی است.

عطف به: الف ـ رئیس ۵۰۸۰۹۴...

... در جریان بحث پیرامون لزوم مخفیکاری، وی گفت که وی و بهترین دوستش سرهنگ نیروی هوایی «محسن پورصهبا» تصمیم گرفته بودند که پس از دانشکدهٔ ستاد در تعطیلات خود سعی کنند با دولت آمریکا تماس بگیرند... «پورصهبا» برای گذراندن تعطیلات خود به سن آنتونیو ـ تگزاس رفته و الان باید آنجا باشد...

سند شماره ۵... عطف به: رم ۷۷۶۵۴...

۱ـ برای **فرد مورد اشاره تلگرام مرجع** شماره (پرونده) ۹۶۲۶۸۳ ـ ۲۰۱ تعیین شد و نام رمز اس.دی.تندرا ـ ۱ (S.D.TUNDRA/1) خواهد داشت.

سند بعدی همان منبع:

نام: «حمید شیرازی» (Hamid Shirazi) ـ سرتیپ نیروی هوایی ایران (Brigadier General in the Air Force) (سند شماره ۶ مورّخهٔ ۵۸/۶/۱۰ ـ از هنگ کنگ ۶۸۱۷۷:)

... مشارالیه ۴۹ ساله قد ۱۷۳ سانتیمتر، حدوداً ۷۲-۶۸ کیلو ـ قدری طاس و همیشه عینک قاب سیاه شیشه شفاف می‌زند... قامت بسیار راستی دارد و به آهستگی و با تأنّی راه می‌رود...

عطف به توکیو ۸۶۴۰۸

۱ـ در ذیل، احتیاجات اطّلاعاتی که در تلگرام مرجع درخواست شده بود، می‌آید:

الف ـ ما علاقمند به دریافت **حداکثر جزئیّات دربارهٔ طرحهای جنگی ایران علیه عراق** می‌باشیم. (تصوّر می‌کنیم که تمام طرحهای جنگی تهیّه شده در زمان «شاه» هنوز معتبر می‌باشند. **طرحهای حملهٔ تعرّضی نیروی هوایی علیه عراق را به تفصیل** شرح دهید. طرحهای مقابله با یک حملهٔ عراق را به تفصیل **شرح دهید**. آیا **ایرانیها اوّل** سعی خواهند کرد نیروی هوایی عراق را از کار بیاندازند، بعد سیستم دفاع موشکی ضدّهوایی و بعد به پشتیبانی نیروی زمینی ایران بپردازند؟ هر سه کار را با هم انجام می‌دهند؟ چه **هدفهای ویژه‌ای** مورد اصابت قرار خواهند گرفت؟ در کجا نیروی زمینی ایران، نوک حملهٔ خود را متمرکز خواهند ساخت؟ نیروی هوایی ایران **چه نوع کمکی** می‌تواند دراختیار گذارد؟ نیروی هوائی **چه نوع مقابله‌ای** را پیش بینی می‌کند؟ برای خنثی سازی آن چه مدّتی را؟ **ارزیابی** نیروی هوایی ایران از نیروی هوایی عراق چگونه است؟ آیا خلبانهای عراقی پروازهای **مکرّر** دارند؟ آیا **آموزش** سخت دارند؟ آیا در **تبادل** (بعد از ۱۹۷۵) مشارالیه، هیچ **دیداری از عراق** داشته؟ اگر آری **بتفصیل** بیان شود. به کجا رفت؟ چه چیز ویژه‌ای مشاهده کرد؟ تلقّی وی چه بود؟ ارزیابی مشارالیه ازتوانایی نیروی هوایی به اجرای طرحهای جنگی «شاه».

هیچ طرحی علیه عربستان سعودی در میان بود؟ برای دفاع در برابر شورویها چه؟ برای کمک به پاکستان؟ حتماً طرحهای ایران برای دفاع در برابر حمله **از جانب عراق** بیان شوند. احتمال داده می‌شود که عراقیها بیشتر ازکجا حمله کنند؟ با چه تجهیزاتی؟ دفاع ایران چگونه خواهد برد؟ ضدّ حمله‌ها؟

... از مشارالیه بخواهید که **چارت نیروی هوایی** و سازمان خود را بکشد و مقامها و صاحبان فعلی آنها را نشان دهد و دربارهٔ کارآیی نظامی و شخصیّت این افسران کمی اظهارنظر کند... **درجه‌بندی: سرّی**

سند بعدی ازهمان منبع:

سرّی ـ ۵ سپتامبر ۱۹۷۹ (۱۴شهریور ۵۸).

از: رم ۷۷۶۳۷

عشدار ـ شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است اس.دی.جانوا (S.D.JANUA)

۱ـ در ۱۴ شهریور «هاشم کامبخش» (Hashem Kambakhsh) سرهنگ نیروی زمینی ایران که «آمادگی خود را برای خدمت به آمریکائیها اعلان کرده» از سفارت [آمریکا در ایتالیا] دیدن کرد. در آغاز از فرد مزبور توسّط مأمور امنیّت فدرال سؤال و جواب شد و مقرّر شد که وی در ۱۵ شهریور رأس ساعت ۱۰ به وقت محلّی بازگردد.

۲ـ دربارهٔ فرد مزبور که مدّعی است پنج ماه پیش در پایگاه **فورت براگ «تعلیمات نیروهای مخصوص»** می‌دیده، سابقهٔ وی را خواستاریم... وی همچنین مدّعی است که... درمدرسهٔ نظامی زبان سن آنتونیو تحصیل کرده است. (فرد مزبور انگلیسی را با مهارت عالی تکلّم می‌کند. او همچنین می‌گوید که در سال ۱۳۴۷ برای **گذراندن یک دورهٔ «ضدّ جاسوسی»** در پایگاه هوابرد حضور یافته است.

۳ـ فرد مزبور اظهار داشت که همراه با همسر و خانواده‌اش «برای گذراندن تعطیلات» به رم آمده وحوالی ۲۵ شهریور به تهران بازخواهد گشت. قرار است وی در تهران به **وزارت دفاع**، احتمالاً بخش **خریدهای نظامی** گزارش بدهد.

۴ـ طبق اظهارات مأمور امنیّت سفارت، او فردی متعادل و باهوش بنظر می‌رسد...

[سند بعدی] سرّی ۶ سپتامبر ۱۹۷۹ (۱۵شهریور ۵۸).

از رئیس ۵۰۸۰۵۰ به رم ـ فوری.

رونوشت به تهران ـ عطف به رم ۷۷۶۳۷

۱ـ متن زیرخواسته‌های (اطّلاعاتی) برای استفادهٔ احتمالی در تخلیهٔ اطّلاعاتی فرد موردنظر است:

الف [A] وضع **قراردادهای خرید زیردریائی ازآلمان غربی** و چند ناوچهٔ هلندی

که حکومت «شاه» بر سر آنها مذاکره می‌کرد، چگونه است؟ آیا حکومت «بازرگان» علاقه‌ای به قبول خرید زیردریایی نشان داده است؟ فرد مورد نظر از قراردادهای سابق تسلیحاتی ایران و آلمان چه می‌داند؟

ب[B] آخرین واحد ارتش ایران که فرد مورد نظر درآن خدمت می‌کرد، کدام بود؟ وظیفهٔ این واحد هنگام **جنگ با عراق** چه بود؟ اگر ایران حمله می‌کرد چه؟ اگر عراق حمله می‌کرد چه؟ تا آنجا که امکان دارد مشخّصات دقیق بخواهید. آیا این واحد، این وظایف را تمرین می‌کرد؟ چند نوبت؟ روحیّهٔ واحد را توصیف کنید؟ همینطور کارآیی عملیّاتی آنرا؟ آیا تجهیزات کار می‌کردند؟ آیا ایرانیها می‌توانستند آنهارا بکار گیرند؟

ج [C] هرگونه اطّلاعاتی که فرد مورد نظر بتواند از نیروهای مسلّح **عراق** یا تلقّی ایرانیها از عراقیها فراهم کند، باعث امتنان خواهد بود. لطفاً مشخّصات دقیق بخواهید و اگر این فرد تلقّی ایرانیان را ارائه کرد، لطفاً کنجکاوی کنید که ایرانیها چگونه وچرا به این تحقیق و ارزیابی از عراقیها رسیدند؟

د[D] ما به تمام جزئیّات مربوط به مناسبات نظامی بین حکومت جدید **ایران و آلمانغربی** که هنوز پابرجا می‌باشند، علاقمندیم. آیا تعلیمات افسران ایرانی یا EM در آلمان صورت می‌پذیرد؟ آیا طرحهایی برای اعزام پرسنل ارتش ایران به آلمان وجود دارد؟

ه [E]: **هرگونه اطّلاعاتی** که فرد مورد نظر بتواند دربارهٔ ساخت قدرت یا ترکیب قومی **پاسداران انقلاب** فراهم کند یا اطّلاعاتی در مورد نیروهای کردی که با دولت مخالفت می‌ورزند، مورد علاقه خواهند بود.

و[F]: به عقیدهٔ فرد مورد نظر کدام افسران (**سرهنگ دو یا سرهنگ تمام**) ممکن است فرماندهی خود در ارتش و جبهه‌ها در بین پرسنل داشته باشند و چرا؟ اگر فرد منظور، اطّلاعاتی دربارهٔ افسران عالیرتبه‌تر داشته باشد، ما علاقمند خواهیم بود، امّا توجّه ما مخصوصاً به **افسران رتبه‌های میانه که کمتر شناخته شده‌اند، معطوف است.**

۲ـ پرونده: بعداً تعیین شود.
تا تاریخ ۱۴ شهریور ۷۸ [۵ سپتامبر ۹۹] در بایگانی ضبط شود.
تماماً سرّی

از فصل چهل و سوّم کتاب «شاهد»:

در دوران حکومت «شاه»، پیشرفته‌ترین سلاحهای آمریکایی توسّط ایران خریداری شده بودند... بدیهی است که اینکار به آمریکا امکان می‌داد تا به سادگی بتواند ارتش «شاه» را تحت کنترل‌خود داشته باشد. وقتی «آیت‌ا... خمینی» رژیم «شاه» را سرنگون کرد،نه تنها یک زرّادخانهٔ نظامی برجسته، بلکه در کنار آن، وابستگی به صنعت آمریکا را نیز به ارث برد.

هنگامی که جنگ ایران و عراق به اوج خود رسید، آمریکا مطمئن بود که ایران بیش از دو سال، جنگ را تحمل نخواهد نمود، مگر آنکه سلاحهای عمدهٔ خود را تجدید و یا بازسازی کند.. آمریکا از این موقعیّت برای نفوذ در نتیجهٔ جنگ ایران و عراق استفاده کرده، شروع به ستیز با دولت «آیت‌ا...خمینی» نمود.

در بهار ۱۹۸۲، ژنرال «اویسی» از منابع نزدیک به «آیت‌ا...»خبریافت که در سال ۱۹۸۱، آمریکا، پیشنهاد فروش اسلحه به رژیم[جمهوری اسلامی] را نموده است. دولت «ریگان» از طریق CIA با امید به تجدید رابطه با ایران چندین بار مقدّمه چینی نمود، امّا «آیت‌ا... خمینی» دست رد به سینهٔ آنها زده وگفته بودکه احتیاج به دریافت هیچ اسلحه‌ای از «شیطان» ندارد و به طور خصوصی گفته بود که آمریکایی‌ها **به خاطر یک دلار مادر خود را هم می‌فروشند**. ما از همه جا می‌توانیم اسلحه تأمین کنیم، **دلیلی ندارد با آنها معامله کنیم.**

... در سال ۱۹۸۲ «اویسی» دل شکسته و سرخورده شده بود. در جلسه‌ای با CIA باز هم با رابط خود روبرو شد: «شما می‌گویید که به ما کمک می‌کنید و در همان حال به «آیت‌ا... خمینی» پیشنهاد فروش اسلحه می‌دهید. می‌دانم که بازی شما

چیست، دارید از ما به عنوان طعمه استفاده می‌کنید، تا «آیت‌ا...» را به سر میز معامله بکشانید. اگر مردم آمریکا از این ماجرا مطّلع شوند، بسیار خشمگین خواهند شد. ... [افسر سیا] وقتی با فشار تیمسار «اویسی» مواجه شد، گفت که قضیّه اسلحه چندان هم عقیدهٔ بدی نیست و ادامه داد: فروش اسلحه به ایران می‌تواند هدفهای متعدّدی را برآورده کند. آمریکا خواهد فهمید که ایران به چه سلاحهایی نیاز دارد و بدین ترتیب **متوجّه نکات ضعف ارتش** آنها خواهد شد. همچنین موجب **تسهیل در ایجاد تماس** مستقیم با افسران ارتش شده...»

...«اویسی» با عصبانیّت گفت: «اگر که شما به ایران اسلحه بفروشید، اعتبار بین‌المللی آمریکا از بین خواهد رفت! من به رئیس جمهور و وزیر امور خارجه، نامه نوشته عواقب آن کار را یادآوری خواهم کرد.»

مأمور سیا با اعتماد به نفس کامل پاسخ داد: «اولا" که من نمی‌بایست این مطلب را به شما می‌گفتم. ثانیاً من حامل چنان نامه‌ای نخواهم بود. اما بدانید که اگر چنان نامه‌ای بنویسید، وزارتخارجه در **باطل کردن پناهندگی سیاسی** شما تردیدی نخواهد کرد و شما و خانواده‌تان در خطر قرار خواهید گرفت.»

روز بعد که من [«رفیع‌زاده»] دوباره با همان افسر تنها شده بودم، موقعیّت را برای بیان کردن حرف دلم مقتضی دیدم...

با لبخندی گفت: «سعودیها* بدون چراغ سبز واشنگتن کاری نخواهند کرد. اگرواشنگتن از عربستان بخواهد که به مخالفین «آیت‌ا...» پول بدهد، آنها در یک چشم به هم زدن اطاعت می‌کنند و اگر واشنگتن از آنها بخواهد که به ایران اسلحه بدهند، باز هم معطّل نخواهند کرد... آنها بهترین معامله گران دنیا هستند.» سپس گفت: «منصور، من و تو سیاستگزار نیستیم، اگر پرزیدنت «ریگان» بخواهد کاری را بکند، می‌کند.»

---

* در این باره می‌توانید به مباحث مطروحه پیرامون تیم «عدنان خاشقی» و شبکه سعودی اسرائیلیها در فصل یازدهم مراجعه نمایید.

بعدها در زمستان ۱۹۸۲، همان افسر CIA، اصرار کرد که ترتیب یک قرار ملاقات با ژنرال «اویسی» را در پاریس بدهم. تیمسار ابتدا قبول نکرد وگفت: «ما داریم وقتمان را تلف می‌کنیم.»... وقتی که با مرد CIA در رستوران چهارستاره ملاقات کردیم، «اویسی» طبق معمول یک لیوان آب پرتغال سفارش داد و سپس شروع به حرکات غیرعادی نمود و گفت: «من نمی‌خواهم امروز راجع به سیاست حرف بزنیم، دلم می‌خواهد گریه کنم. اما چون رستوران جای مناسبی برای گریه نیست در نتیجه می‌خواهم بخندم!»

در طول غذا هر وقت که مأمور CIA چیزی در رابطه با سیاست بر زبان می‌آورد، «اویسی» با صدایی بلند خنده سر می‌داد. مأمور CIA که از حرکات «اویسی» به شدّت عصبی شده بود، با حیرت گفت: «چرا نمی‌خواهد با من حرف بزند؟ مشکلش چیست؟»... «اویسی» باز هم با صدایی بلند زیر خنده زد. مأمور CIA با ناراحتی فراوان دست از تلاش برنداشت: «می‌دانم که شما متأثّر و عصبانی هستید. امّا ما با دولت ایران همکاری نکرده‌ایم.» یک بار دیگر «اویسی» خندهٔ بلندی سر داد. در این لحظه همه مشتریان رستوران به ما خیره شدند. این وضعیّت، حدوداً به مدّت دو ساعت ادامه یافت... آن ملاقات، آخرین تماس «اویسی» با CIA بود. در سال بعد در هشتم فوریه ۱۹۸۴ او و برادرش در نزدیکی آپارتمان خود **به قتل رسیدند**. از آن تاریخ در این اندیشه بوده‌ام که آیا «اویسی» **هدف** CIA قرار گرفته یا [طبق سمپاشی رسانه‌های گروهی صهیونیست،]دولت انقلابی ایران؟...

ازکتاب «کودتای نوژه»:

نیروهای خارج ازکشور... جمعی از این افراد مانند ارتشبد «غلامعلی اویسی» (فرمانده نیروی زمینی و رئیس حکومت نظامی تهران در دولت «شریف امامی»)، ارتشبد «غلامحسین ازهاری» (رئیس ستاد ارتش و رئیس دولت نظامی در ماههای آبان و آذر و دی ۱۳۵۷)، ارتشبد «بهرام آریانا»[۴] (رئیس ستاد ارتش در سالهای

۵۷-۴۷ که بازنشسته بود) «اردشیر زاهدی» (سفیر سابق ایران در آمریکا) «اشرف پهلوی» (خواهر شاه) و همچنین عدّه‌ای از سران ساواک، موجودیّت «ارتش رهایی بخش ایران» (آرا) را اعلام کردند... تعدادی ازگروههایی که در داخل کشور بوده و با **مرکز فرماندهی «آرا» در پاریس** ارتباط داشتند؛ بشرح زیر است:

- رزمندگان ناسیونالیست ایران (رنا).
- گروه آزادیخواهان ملّی ایران (گاما).
- سازمان مرکزی نهضت رهایی ایران (سامان).
- سپاه فرزندان شیر و خورشید.
- پاسداران شاهنشاهی [ستمشاهی].
- جبههٔ اتّحاد ملّی.
- چریکهای ناسیونالیست.

و...

... از دیدگاه سران «آرا» سه طیف زیر (مخالفین راست) صف مبارزه را علیه جمهوری اسلامی تشکیل می‌دادند:

۱- «مذهبیون ضدّ ارتجاع» مانند حزب جمهوری خلق مسلمان.

۲- «ناسیونال لیبرالها» یا به عبارت دیگر «جبههٔ ملّی».

۳- «نیروهای نظامی سلطنت طلب».

در ارزیابی این سه جریان به زعم سران «آرا» تنها نیروی کارآمد و توانا **برای نجات ایران! نظامیان بودند**، زیرا «آرا» مدّعی بود که توأماً دارای اندام سیاسی و نظامی می‌باشد...

... پس از سفر «بنی‌عامری» به پاریس دراسفندماه ۱۳۵۸ و ارائهٔ گزارش از پیشرفت کار به «بختیار» که به «تصویب اولویّت کودتا» [در مقایسه با حملهٔ نظامی عراق به ایران] انجامید، سازمان نقاب که به منظور مطالعه و زمینه‌سازی کودتا تشکیل شده بود، دستخوش تغییر و تحوّل متناسب با کودتا گردید.

ـ اختار جدید مرکّب بود از:

ـ شاخهٔ نظامی تحت ریاست «بنی‌عامری».

۲ـ شاخهٔ سیاسی تحت ریاست «قادسی».

۳ـ شاخهٔ پشتیبانی تحت **ریاست «قربانیفر»**.

از هفته‌نامهٔ انگلیسی «میدل ایست» ـ ۱۹۸۷/۱۰/۱:

«منصور رفیع‌زاده» نزدیک به ۲۰ سال رئیس ساواک در ایالات متّحده بوده است. او شاهد انتصاب ۳ رئیس ساواک و هشت سفیر ایران در آمریکا بود. طیّ تمام این مدّت، او همچنین به عنوان یکی ازعوامل سازمان سیا فعّالیّت می‌کرده است. اومی‌گوید که حتّی پس از انقلاب همچنان در عضویّت سیا بوده است.

[او می‌گوید:] سازمان سیا با «شاه» [معدوم] به توافق رسیده بود که بموجب آن، آمریکا اجازهٔ **استراق سمع علیه شوروی** را داشت و در ازای آن سیا به گزارشات ساواک در مورد وضعیّت داخلی ایران، به عنوان کانال انحصاری قابل اعتماد توجّه می‌نمود.

[اومی‌گوید:] دولت «ریگان» در اوایل ۱۹۸۱ به طور محرمانه به سازمان سیا دستور داد که رهبران در تبعید ایرانی از جمله «شاهپور بختیار» در فرانسه، ژنرال «غلامعلی اویسی» در آمریکا، دکتر «علی امینی»(۵) در فرانسه، دریادار «احمد مدنی» در آلمان، ارتشبد «جم»(۶) در انگلستان و «رضا پهلوی» در مراکش را بیابد. به هر یک از آنها گفته شده بود که تا حدّ ممکن جزئیّات شبکه‌های خود در ایران را در اختیار سیا بگذارند.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

در جلد سی و هشتم از مجموعهٔ منتشر شدهٔ اسناد لانه جاسوسی آمریکا [سفارت شیطان بزرگ در تهران] که با عنوان «پاریس، پناهگاه جاسوسان آمریکا»

توسّط دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام منتشر شد، اصل و ترجمهٔ یکصد و شش سند امنیّتی از پروندهٔ مکاتبات ویژه پیرامون فعّالیّتهای جاسوسی و براندازانه جاسوسان آمریکایی، در معرض دید مخاطبین عمومی، قرارگرفته است.

بدلیل اینکه فعّالیّتهای جاسوسی و امنیّتی سازمان اطّلاعات مرکزی آمریکا و دیگرنهادهای استکبار جهانی،جهت هماهنگی‌ها و پیگیریهای لازم به ایستگاه سیا در تهران رونوشت و ارسال می‌شد، حتّی در میان حدّاقل این یکصد و شش سند که به دست دانشجویان افتاد (و پس از عبور از صافی مجموعهٔ آقای «خوئینی‌ها» منتشر شده است) می‌توان **ردّپای عناصر وطن‌فروش و مزدور اجنبی** را با دقّت و از سر عبرت آموزی نگریست. این اسناد که مربوط به ماهیّت و کیفیّت عملکرد امیدهای ایالات متّحده آمریکا در جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران است، به وضوح سرشت قیّم مآبی آمریکائیها و استفادهٔ ابزاری از پتانسیلهای ضدّ مردمی را به نمایش می‌گذارد.

تلاشهای ددمنشانهٔ گروهکهای فراری از ایران با سازماندهی سیا در مسیر ترور،تخریب، کودتا، ایجاد انحراف در مسیر استقرار نظام، نفوذ و رشد عناصر وابسته و امثالهم بویژه درماههای پایانی فعّالیّت سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ در این اسناد، به وضوح قابل مشاهده‌اند.

در میان کانالهای مختلف سیا در ارتباط، جمع‌آوری اطّلاعات و هدایت ضدّانقلابیون پراکنده در اروپا و باقیمانده در ایران که در این یکصد و شش سند طرح و بررسی شده‌اند از جمله می‌توان به **فعّالیّتهای دفتر «شاپور بختیار» در پاریس** توجّه داشت.

در میان این اسناد، تلاش شیطانی مجموعهٔ ضدّانقلاب در هماهنگی با سیاستهای آمریکا حول محور «شاپور بختیار» به عنوان نخست‌وزیر قانونی در تبعید نمودار بوده و **فعّالیّت افراد ذیل** قابل استناد تحقیقی است:

«عبدالرّحمن برومند»[۷] ـ [در مکاتبات سیا] با اسم رمز اس. دی. استی

[SDSTAY] ـ؛ «غلامعلی اویسی»؛ «حسن طوفانیان»؛ «علی امینی»؛ «شهیلا کیا»[۸] ـ با اسم رمز اس.دی.روف ـ۱ [SD ROOF/1] تیمسار «قاسم پرنیان فر»[۹]؛ «مهدی روحانی» [آیت‌ا... پاریسی] با اسم رمز اس.دی. اولتیمیت [SDULTIMATE] ـ و برادرش آیت‌ا... «صادق روحانی»؛ سپهبد «سیاوش بهزادی»[۱۰]؛ «محسن مبصّر»[۱۱]؛ تیمسار «تریری علی»[۱۲]؛ [TARIRIALI]، ارتشبد «فریدون جم»؛ ژنرال «نصیر جهانبانی»*؛ دکتر «اعتبار»، دختر تیمسار «پاکروان»[۱۳] ـ رئیس ساوک ـ «امیرحسین امیر پرویز» (از مزدوران «بختیار» در لندن) سرتیپ «مهدی میرحسینی»(سرتیپ نیروی هوایی شاهنشاهی)؛ «محسن سلیم»[۱۴] ـ جاسوسی لبنانی سیا با اسم «رمز اس دی اسلیپری» [SDSLIPPERY]، «جواد علامیر»[۱۵]، تیمسار «مخاطب رفیعی»[۱۶] ـ با اسم رمز «اس دی پیه یک [SDPEPPE/1]؛ «محمّدامین کاردان» (رایزن سفارت ایران در پاریس)؛ «محمّدتقی قمی»[۱۷] روحانی با اسم رمز «اس دی فورگیو» [SD FORGIVE]؛ «مجید دوامی»[۱۸] ـ با اسم رمز «اس.دی جولپ یک» [SD JULEP/1]؛ «مرادکینز»[۱۹] ـ با اسم رمز «یو.ان پلو» [UN POLO]؛ «جواد معین‌زاده»[۲۰]، آخرین وابسته نظامی ایران در پاریس با اسم رمز «اس دی آپ بیت» [SDUPBEAT]، مأمور سیا «ادوین (تد) آتکینز»[۲۱] [Edwin (TED) AT tkins]؛ مأمور سیا «جوزف آی. سالتزمن» [Joseph I.Salt man] با نام رمز گونیون [GUNION].

از کتاب «کودتای نوژه»:

روز ۱۳۵۹/۲/۳ **عامل نفوذی حزب منحلّهٔ توده**، در محافل سطح بالای ضدّانقلاب راست، هیئت سیاسی حزب را در جریان یک کودتای در شرف وقوع قرارداد. طبق گزارشی که در اختیار هیئت سیاسی قرارگرفت، روز سه شنبه ۵۹/۲/۲

* ژنرال دو ستاره «نصیر جهانبانی» رئیس تشکیلات «بختیار» در لندن بوده که به «گروه هتل» نامگذاری شده بود.

دو وانت بار حامل سلاحهای سبک و نیمه سنگین که زیر یک لایه کاه مخفی شده بود، واردمنزل «ابوالقاسم خادم» شد و محمولهٔ آنها در زیرزمین خانه مخفی گردید.

«خادم» به **عامل نفوذی حزب، که با وی از پیش از انقلاب ارتباط داشت** و کاملاً" مورد اطمینانش بود، گفت: «تا دو، سه روز آینده» (سه شنبه ۲/۲ تا جمعه ۵۹/۲/۵) اتّفاق مهمّی خواهد افتاد. «(حملهٔ نظامی آمریکا به ایران، تجاوز طبس)» و «به عمر جمهوری اسلامی پایان داده خواهد شد.»

روز شنبه ۵۹/۲/۶، یک روز بعد از اعلام اقدام نافرجام آمریکا، «خادم» خطاب به عامل نفوذی گفت: «منتظر دستور جدید هستم و تا دوشنبه از پاریس پیام خواهد رسید که عمل کنیم یا نه.»

اخبار فوق به **دفتر ریاست جمهوری** [زمان «بنی‌صدر»] گزارش شد. متعاقب آن، در روز دوشنبه ۵۹/۲/۸، گروهی از **پاسداران** عازم خانه «خادم» شدند. آنان هنگامی وارد خانه شدند که «خادم» با عدّه‌ای از رهبران سیاسی و نظامی کودتا جلسه داشت. پاسداران از «خادم» می‌پرسند که این افراد چه کسانی هستند؟ «خادم» می‌گوید: مهمان!

«خادم» در پاسخ آنان را مهمان معرّفی می‌کند و متعاقب آن، پاسداران فقط به بازداشت «خادم» اکتفا کرده و او را با خود می‌برند. عدم اطّلاع پاسداران از موقعیّت «خادم» در شبکهٔ کودتا و نداشتن آگاهی مشخّص و مؤثّر از اصل توطئهٔ کودتا، به «خادم» کمک کرد تا موقعیّت خود را لو ندهد و از افشای کودتا و دستگیری افراد دست‌اندرکار کودتا جلوگیری کند.

علاوه بر این، بخشی از بازجویی «خادم» بوسیلهٔ **سروان «انصاری»** افسر **اداره دوّم ارتش** و یکی از فعّالین کودتا که به «بنی‌عامری» بسیار نزدیک بود، انجام می‌شد.*

---

* دربارهٔ عوامل نفوذی ادارهٔ دوّم و کمیتهٔ مستقر در آن، بیشتر به مرور پژوهشی خواهیم پرداخت.

«بنی‌عامری» و دیگران از طریق «انصاری» در جریان میزان اطّلاعات سپاه پاسداران و ادارهٔ دوّم ارتش از کمّ و کیف کودتا قرار گرفته و حتّی‌الامکان ردهای کمرنگی را که می‌توانست **سرنخی** برای کشف کودتا باشد، **پاک کردند.**

به این ترتیب در حالی که پنجهٔ قدرتمند مدافعین انقلاب با گلوی کودتا تماس یافته بود، نبض توطئه احساس نشد و کودتاگران از مهلکه جان بدر بردند.

با توجّه به اینکه گزارش عامل نفوذی حزب منحلهٔ توده دراختیار دفتر «بنی‌صدر» قرارگرفته بود، کمّ و کیف پاسدارانی که روانهٔ خانهٔ «خادم» شدند، محدود به مطالب مأخوذ از دفتر ریاست جمهوری بود و لذا این احتمال مطرح است که در این رابطه، تعمّداً سهل انگاری شده است.

برای سنجش میزان اعتبار احتمال فوق، لازم است به حادثهٔ طبس اشاره شود.

«خادم» در روز سه شنبه ۵۹/۲/۲ به عامل نفوذی حزب توده گفت: «تادو سه روز آینده (پنج شنبه و جمعه) اتّفاق مهمّی خواهد افتاد و به عمر جمهوری اسلامی پایان داده می‌شود.»

در بامداد روزجمعه[شنبه] ۵۹/۲/۶، خبر حملهٔ نافرجام آمریکا به ایران اعلام شد و این همان اتّفاق مهمّی بود که «خادم» انتظار وقوعش را می‌کشید. ولی **اقدام نظامی آمریکا ظاهراً محدود به خارج کردن گروگانها از ایران بود و این ربطی به «پایان عمر جمهوری اسلامی» نداشت.**

حال به گفته «خادم» در روز شنبه، یک روز پس از افشای اقدام نافرجام نظامی آمریکا توجّه شود که «منتظر دستور جدید از پاریس است که عمل بکنند یا نه؟»...

بنابراین، تجاوز نظامی طبس[و] در ادامهٔ آن، برنامهٔ سازمان نقاب، برای براندازی جمهوری اسلامی، درست در موقعی رخ می‌داد که بخش عمده‌ای از نیروهای وفادار به انقلاب، اعم از سپاهی و ارتشی درکردستان درگیر بودند. بعلاوه توطئه‌های چپ وراست (کردستان، آذربایجان، گنبد، خوزستان، هرمزگان، بلوچستان و...) در سالهای ۵۹-۱۳۵۸ چنان فشرده و پرحجم بود که در چارچوب محاسبه‌های عقلی،

مقابلهٔ همزمان با مجموعهٔ آنها غیرممکن می‌نماید. غیرممکنی که به **همّت** نیروهای مدافع انقلاب و به اعتبار **حضور بلاوقفه مردم در صحنه** ممکن شد...

از روزنامهٔ عرب زبان «السفیر»- ۷ ژوئیه ۱۹۸۰:

انقلاب ایران اکنون مرحلهٔ حساس و دقیقی را می‌گذراند و با خطری جدّی روبرو می‌باشد. علاوه بر گرایشهای تجزیه طلبانه در برخی از مناطق ایران... خطر «شاهپور بختیار» است که نه در مرزهای ایران [سرحدّات] بلکه در داخل [ایران] می‌باشد.

در خلال ملاقاتها و تماسهای مستقیم با برخی از **کسانی که منافعشان بعد از انقلاب ایران به خاطر افتاده**، و با روحانیّت مخالفند... هنگامی که این سؤال مطرح شد که اگر «بختیار» دوباره به قدرت بازگردد، با او همکاری نموده و وی از تأیید شما برخوردار خواهد شد؟ پاسخ مثبت داده و گفتند با او همکاری خواهندکرد...

هرگاه در ایران کودتایی نظامی رخ دهد، «شاهپور بختیار» چهرهٔ غیرنظامی آن خواهد بود، زیرا او تنها شخص از بقایای رژیم گذشته است که اکنون مورد پشتیبانی برخی گروهها در ایران می‌باشد. بنابراین خطر **تحرّک برخی از ارتشیان** که در مرزهای انقلاب اسلامی ایران قرار دارند، لمس می‌شود.

از کتاب «کودتای نوژه»:

پایگاه سوّم نیروی هوایی تا قبل از انقلاب «پایگاه شاهرخی» نامیده می‌شود. پس از پیروزی انقلاب به «پایگاه حرّ» تغییر نام یافت. بدنبال واقعهٔ پاوه در دههٔ سوّم مرداد ماه ۱۳۵۸ و صدور فرمان تاریخی «امام» در ۵۸/۵/۲۷ خطاب به نیروهای مسلّح جهت پاکسازی کردستان از عناصر آشوبگر، یکی از خلبانان حزب‌اللّهی پایگاه حر («نوژه») به یاری «شهید چمران» شتافت و در مأموریّت‌های کردستان به شهادت رسید. به همین مناسبت نام پایگاه حرّ مجدّداً تغییر کرد و **پایگاه «شهید نوژه» نام گرفت.**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۵۹/۱۲/۲:

به گزارش دفتر مرکزی خبر در لندن هفته نامهٔ کریستین اینترنشنال، در شمارهٔ این هفتهٔ خود می‌نویسد «عبدالرّحمن قاسملو» سرانجام ماهیّت خود را نشان داد و به «شاهپور بختیار» پیوست. «قاسملو» هنوز رهبر حزب دمکرات کردستان می‌باشد و با کردهای عراق اختلاف دارد و به «صدام» کمک می‌کند.

این هفته‌نامه به نقل از «لوموند» چاپ پاریس می‌نویسد: **هدف عراق** از حمله به ایران، **تصرّف خوزستان** و تجزیهٔ **کردستان با کمک ضدّانقلاب** و اعلام یک دولت آزاد به رهبری «شاهپور بختیار» در اهواز در روز ۱۵ اکتبر بوده است (۲۳مهرماه).

«شاهپور بختیار» و «اویسی» در بغداد ۲ رادیو را اداره می‌کنند، که توسّط آنها دستورات لازم برای همقطاران خود را در داخل ایران صادر می‌کنند. «عبدالرّحمن قاسملو» درگفتگویی با رادیو بی‌بی‌سی (لندن) اظهار داشت گروههایی در اروپا هستند که از **سلطنت طلبان باقیماندهٔ رژیم شاهنشاهی** می‌باشند و وی با آنها در تماس است.

از کتاب «کودتای نوژه»:

در بهار سال ۱۳۵۸، سرهنگ دوّم بازنشستهٔ ژاندارمری «محمّدباقر بنی‌عامری» [.. با نامهای مستعار: «باقر»، «امید»، «احسان» و...] از **همکاران فعّال** و نزدیک ارتشبد سابق «غلامعلی اویسی» درصدد برآمد تا ازمواضع غرب (ناتو و آمریکا) نسبت به ایران اطّلاع یابد و براساس آن، میزان موفقّیّت تدارک یک توطئه را بر علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی ارزیابی کند. سرهنگ «عطاءالله بای احمدی» **افسر رکن ۲ ارتش** و دوست «بنی‌عامری» که با «آژانس مرکزی اطّلاعات» آمریکا (سیا) مرتبط بود و قصد خروج از ایران را داشت، ازسوی «بنی‌عامری» مأموریّت یافت تا نسبت به دیدگاههای غرب در قبال نظام جمهوری اسلامی کسب اطّلاع کرده و نتیجه را به او گزارش نماید. عامل مذکور از آتن گزارش داد که آمریکا آمادهٔ حمایت از نیروهایی

است که **قصد براندازی** نظام جمهوری اسلامی ایران را دارند.

این تماس بلافاصله به نزدیکی «بنی‌عامری» با هواداران «بختیار» از طریق یکی ازعوامل فعّال دکتر «شاپور بختیار» در ایران بنام «ابوالقاسم خادم» (عضو «حزب ایران» و از دوستان فعّال «بختیار» و از بزرگ مالکین گنبد) انجامید...

پس از واقعهٔ طبس، «**بختیار» تحت فشار آمریکا و انگلیس به سازماندهی اجزاءکودتا برای مقابلهٔ** همه جانبه با نظام جمهوری اسلامی شتاب بخشید...

[چارت ارتباطی کودتاچیان:]

الف: شاخه نظامی.

[یک] **ساواک منحلّه ونیروهای اطّلاعاتی.** «بنی‌عامری» در مقام رئیس شاخه «عمل» و یا نظامی کودتا از پاریس به تهران بازگشت. او در وهلهٔ اول، با استفاده از ارتباطات خود با برخی ازعناصر اطّلاعاتی شاغل در اداره دوّم ارتش و مأمورین ساواک منحله، همّ خود را معطوف به شناسایی و جذب افراد اطّلاعاتی، اعمّ از شاغل و برکنار شده وتحت تعقیب می‌کرد تا از طریق تأمین کادر اطّلاعاتی کودتا: اوّلاً شناسایی‌های لازم در بین نیروهای سه گانه نظامی میسّر شود. ثانیاً امکان تأمین پوشش حفاظتی برای شبکهٔ کودتا در برابر نیروهای اطّلاعاتی جمهوری اسلامی فراهم گردد: [اظهارات ستوان «ناصر رکنی» (در بازجویی) افسر فنّی نیروی هوایی و رابط میان هواداران «بختیار» و عناصر نیروی هوایی با شبکهٔ کودتا. با اسم مستعار «بیژن»:]

«من («رکنی») در این گروه (کادر اطّلاعاتی) فقط «کاظم» («عبّاس») را می‌شناسم که «احسان» («بنی‌عامری») او را به عنوان یکی از مأمورین امنیّتی سابق به گروه نظامی معرّفی کرد. «کاظم» اظهار می‌داشت که حدود شصت نفر از مأموران کمیته‌های سابق ساواک با او همکاری می‌باشد. «کاظم» و «احسان» («بنی‌عامری») اظهار می‌داشتند که در داخل رکن ۲ ارتش نیز نفوذ داشته و عوامل اطّلاعاتی خوبی در آنجا دارند که به موقع،«احسان (بنی‌عامری)» را از جریانات مطّلع می‌سازند...»

[دو] **نیروی هوایی:**

در نیروی هوایی معدودی از امرای آن از جمله، سپهبد «سعید مهدیون»، نخستین فرماندهٔ نیروی هوایی دولت موقّت که بوسیلهٔ «شهید قرهنی» بازنشسته شد و سرتیپ «آیت‌ا... محقّقی» از بازداشت شدگان روزهای نخست انقلاب که بعداً آزاد و بازنشسته شد، جذب گردیدند. ولی موفّقیّت کودتاچیان در تأمین نیرو از کادر نیروی هوایی بواسطهٔ وجود «ناصر رکنی» بود. وی به لحاظ ویژگیهای فردی و تحرّک فوق‌العاده با بسیاری از خلبانان آشنایی داشت و این موجب گردید که بتواند به سهولت افراد موردنظر را شناسایی و به کودتا مرتبط سازد. فرد دیگر، خلبان اخراجی بنام سروان «حمید نعمتی» بود.

[سه] **نیروی زمینی:**

در نیروی زمینی، بیش از همه لشکر ۱ (گارد جاویدان سابق و حوزهٔ نفوذ «اویسی») مورد توجّه قرار گرفت... در لشگر ۲، سرهنگ «هادی ایزدی»، معاون فرماندهٔ لشکر شروع به کارکرد... در لشکر ۹۲ زرهی اهواز، سرهنگ «عزیز مرادی» علاوه بر بسیج و تسلیح شیوخ وابستهٔ عشایر عرب، وظیفهٔ توجیه و جذب نیروهای داخل لشکر را به عهده گرفت. «عزیزمرادی» پیش از آنکه با سازمان «کودتای نوژه» رابطه پیدا کند. درصدد ایجاد شاخهٔ نظامی برای حزب «پان ایرانیست» به رهبری «ایرج پزشکپور»، جهت عملیّات براندازی بود.

در لشکر ۸۱ باختران، «بنی‌عامری» روی سرهنگ «سهرابی» که با یکی از سران متنفّذ ایل جاف رابطه داشت، کار می‌کرد... در نیروی ویژهٔ هوابرد (نوهد)، ستوانیار «محمّدمهدی حیدری» (رابط بین نوهد و کودتا) ۸۰ تن از درجه داران را به نفع کودتا جذب کرد.

در پادگان جمشیدیّه به وسیلهٔ «کاظم» (مسئول شاخهٔ اطّلاعات) و «بنی‌عامری» فعّالیّت می‌شد.

[چهار] **نیروی دریایی...**بوسیلهٔ «علیرضا ژیان» از مسئولین اطّلاعاتی کودتا...

[پنج] **عشایر**....درصدر ایلاتی که به کودتا پیوستند... فردی به نام «حاجی بابا» از منسوبین «شاپور بختیار»، تهیّهٔ نیرو و اسلحه را تعهّد کرده بود.حتّی برای انتقال نیروهای خود به تهران اتوبوس و هتل رزرو نموده بود. همچنین افرادی چون «خسرو قشقایی»،«پالیزبان»، «چنگیز مامدی» سازماندهی و تسلیح افراد ذیل خود را وعده داده بودند...

ب ـ شاخه سیاسی:

شاخهٔ سیاسی تحت ریاست «قادسی» (مهندس «قادسی»،شهردار آبادان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) مسئولیّت سازماندهی و تبلیغ را بعهده داشت... علاوه بر «شریعتمداری»، روحانی نمایان دیگری مانند سیّد «حسن قمی»، «روحانی» و سیّد «رضا زنجانی»، مستقیم یا غیرمستقیم در ارتباط با شبکهٔ کودتا قرار داشتند.

ج ـ شاخه تدارکات:

این شاخه که وظیفهٔ تهیّه پول، اسلحه، خانه، ماشین و دیگر لوازم مورد نیاز برای انجام یک کودتای موفّق را بعهده داشت، **تحت مسئولیّت «منوچهر قربانیفر»** بود... بدیهی است که سازماندهی کودتا، با وسعتی که مورد نظر طرّاحان آن بود، بدون در اختیار داشتن منابع هنگفت مالی در حدّی که نیازهای متنوّع کودتا را تأمین کند، میسّر نبود.

پول در وهلهٔ اوّل از جانب کشورهای آمریکا، انگلیس و عراق در اختیار ستاد کودتا مستقر در پاریس نهاده می‌شد و از آن طریق به داخل کشور سرازیر می‌گشت. به طوری که در مدّت کمتر از یک هفته، قریب به یکصدمیلیون تومان ارسال گشت:

«مهندس» جواد خادم به «**قربانیفر**» تلفن زد و گفت ساعت ۴ بعدازظهر برود جلوی بیمارستان آبان و «قربانیفر» به آنجا رفت. دونفر که داخل بنز سفید رنگی بودند به او گفتند در صندوق عقب ماشینت را بازکن و فوراً دو گونی پر از پول داخل صندوق عقب گذاشته و با سرعت دور شدند. پس از شمارش معلوم شد ۲۳ میلیون تومان است. فردای آن روز دو مرتبه مهندس «جواد خادم» با «قربانیفر» تماس گرفت

و گفت برو فیشرآباد* و دکتر را ببین (مقصود فردی که قرار بود پول بدهد) «قربانیفر» به آنجا رفت و ۱۸ میلیون گرفت و یکبار هم ۱۲ میلیون تومان گرفت. («ناصر رکنی»- بازجویی)

... اسلحه و مهمّات مورد نیاز کودتا...

رژیم عراق که در به انجام رساندن «کار بزرگ» و سپس برپایی «عروسی» (اصطلاح کودتاگران در مورد کودتا) نقش بسیار فعّالی داشت، تأمین بخشی از اسلحه و مهمّات مورد نیاز را پذیرفت و در اردیبهشت ماه، اطّلاع داد که قایقی حامل ۲/۵ تن اسلحه در نزدیکی سواحل بوشهر، آمادهٔ تحویل سلاح می‌باشد. «**منوچهر قربانیفر**» که از شرکای شرکت کشتیرانی حمل و نقل «استارلاین» بود، فردی به نام «کورس ناظمیان» را مأمور ساخت تا توسّط لنج، سلاح را تحویل بگیرد.

از روزنامهٔ فرانسوی «فیگارو» ـ ۲ مه ۱۹۸۰:

... در واقع تمام کسانی که رؤیای بر انداختن رژیم [«امام] خمینی» را در سر می‌پرورانند، **در بغداد گرد هم** جمع شده‌اند. در یکی از جلسات اخیر آنها، نخست وزیر سابق، یعنی «بختیار» نیز حضور داشت. رهبری نظامی این جنبش، بعهدهٔ «اویسی» فرماندار سابق تهران و رهبری سیاسی آن بعهدهٔ «پرویز ثابتی»(۲۲) مدیر سابق ساواک است و تیمسار «پالیزبان» که اصلیّت کردی دارد، مسئولیّت هماهنگی با شورشهای کردستان را دارد. **مصر** مسئولیّت مالی این سازمان را بعهده دارد. و «اشرف» [خواهرشاه] اخیراً چکی به مبلغ ۵میلیون‌دلار به‌این‌سازمان کمک کرده بود.

محافل عرب و خصوصاً خلیج فارس اطّلاع می‌دهند که عراق برای ایجاد دو دستگی، از عرب زبانهای خوزستان کاملاً" پشتیبانی می‌کند. بغداد بلافاصله عربستان [خوزستان جدا شده از ایران] را به عنوان کشوری مستقل به رسمیّت

* در اسناد طبس فیشرآباد با رمزGoodrich (ثروت خوب) نامگذاری شده بود.

خواهد شناخت و این تحوّل که درگذشته مورد تمسخر واقع می‌شد، دیگر با توجّه به هرج و مرج ایران و ضعف رهبران آن غیرممکن به نظر نمی‌آید.

ازکتاب «کودتای نوژه»:

«همقطاران عزیز! **ساعت موعود** فرا رسید. ارتش وطن‌پرست ایران حکومت پوسیدهٔ آخوندها را برچید. کلیّهٔ واحدهای آرتش، ژاندارمری و شهربانی اعلام همبستگی نمودند. هرگونه مقاومت، به شدّت سرکوب خواهد شد. آمادهٔ اخذ دستورات باشید. شورای نظامی کشور ۱۳۵۹/۴/۲۱.

این پیامی است که بایدپس از پیروزی کودتای نوژه [نقاب] توسّط وسائل ارتباط جمعی به اطّلاع مردم رسانده می‌شد... **آژانس جاسوسی آمریکا («سیا») به «کودتای نوژه» امید زیادی بسته بود** و آن را ضربهٔ نهایی و قطعی بر پیکر نظام نوپای جمهوری اسلامی می‌پنداشت و اهمیّت آن را بیش از تجاوز نظامی «صدّام» ارزیابی می‌کرد... امید به موفّقیّت کودتا تا بدان حد بود که حتّی اعلامیّهٔ پیروزی آن نیز آماده شده و خانه‌ای نیز برای انتقال «شریعتمداری» به تهران اجاره شده بود. «شریعتمداری» باید دراین خانه مستقر می‌شد و بعنوان «**رهبر مذهبی**»**کودتا** آن را تأیید می‌کرد...

کودتای نوژه... در تاریخ ۱۸ تیر ماه ۱۳۵۹ خنثی شد... در فاصلهٔ شکست «کودتای نوژه» تا «کودتای قطب زاده ـ شریعتمداری» یعنی در طول ۱/۵ سال، سه توطئه کودتایی دیگر نیز به سرنوشت «نوژه» دچار شد.

حجت‌الاسلام «ری‌شهری»،رئیس وقت دادگاه انقلاب ارتش، درگزارش مطبوعاتی خود گفت: «اوّلین گروه براندازی «پارس» بود، که مخفّف «پاسداران رژیم سلطنتی» است. دوّمین گروه براندازی «نمارا» بود و سوّمین گروه «نیما» نام داشت و چهارمین گروه که آقای «قطب‌زاده» نام آن را «نجات انقلاب ایران» گذارده بود. **ارتباط تمامی این گروهها، با واسطه یا بی‌واسطه به سازمان جاسوسی «سیا» و شیطان**

بزرگ برمی‌گردد. طبق مدارکی که در دست است، شخصی بنام «آرمین» با نام مستعار «آرش» ضمن تماس با خانوادهٔ منحوس «پهلوی» در مصر و ژنرال «علا» در آن کشور گروه «پارس» را تشکیل می‌دهد که اعضای این گروه حدود یکسال و نیم قبل دستگیر شدند. از اعضای این باند، «مهاجری» با «قطب‌زاده» تماس داشته است.

پس از دستگیری این باند، متوجّه توطئهٔ باند و شبکهٔ دیگری بنام «نمارا» شدیم. عامل ارتباطی این شبکه «**پزشکپور**» بود، که در **تماس مستقیم با اسرائیل** بود و رهبر آن سرهنگ «رضازاده» بود. بعد از دستگیری اینها، شبکهٔ دیگری بنام «نیما» کشف شد که حدود یک ماه قبل، برادران سپاه موفّق به کشف این شبکه و دستگیری اعضایش شدند که در این رابطه، حدود ۲۵ نفر شناسایی و دستگیر شدند. خطّ ارتباطی این شبکه با سازمان سیا، جبههٔ ملّی و دکتر«منوچهر شایگان» بوده است. جالب این است که این افراد حتّی کابینهٔ خود را هم تشکیل داده بودند. («کیهان» ۶۱/۱/۳۱).

همزمان با تجاوز طبس، «سیا» از طریق «شاپور بختیار» در تدارک طرح کودتای «نوژه» بود. تجاوز نظامی طبس و کودتای نوژه **دو حلقهٔ یک زنجیر واحد** بود که باید براندازی نظام جمهوری اسلامی را به ثمر می‌رساند.

از روزنامهٔ «کیهان» ـ سه شنبه ۱۳۵۸/۲/۱۸:

سپهبد «پالیزبان» همراه سردار «جاف» (یکی از رهبران قیادهٔ موقّت، برادر سالار «جاف»[۲۳] معدوم) و همچنین عدّهٔ زیادی از ساواکیهای سابق در منطقه [ی غرب کشور مانند کرند، گوران، سرپل ذهاب و قصر شیرین] شروع به استخدام مزدورانی با حقوق ۳ تا ۶ هزارتومان در ماه نموده‌اند....

از کتاب «کودتای نوژه»:

قرار بر این بود که در پی حملات هوایی [هماهنگ] عراق، آژیر قرمز پایگاه

[«نوژه»]، که در عین حال به معنای رمز عملیّات هوایی کودتا بود، به صدا درآید و پرسنل هوایی به آماده‌کردن هواپیماها مشغول باشند. پس از آماده شدن هواپیماها و پس از روشن شدن هوا، خلبانان وابسته به کودتا **در ظاهر** برای حرکت به سمت مرزها و تلافی حملات عراق و **در واقع** برای حرکت به سوی تهران و بمباران اهداف از پیش تعیین شده، از روی باند پرواز می‌کردند... با رسیدن هواپیماها به تهران، **نقاط زیر** مورد حمله قرار می‌گرفت:

بیت «امام» در جماران؛

مهرآباد؛ نخست‌وزیری؛ ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ ستاد مرکزی کمیته‌های انقلاب اسلامی (میدان بهارستان)؛ پادگان «ولی‌عصر(عج)»؛ پادگان «امام حسین(ع)»؛ پادگان خلیج («شهید بهشتی»)؛ کمیتهٔ انقلاب اسلامی منطقهٔ ۹؛ کمیتهٔ انقلاب اسلامی منطقهٔ ۴؛ کاخ سعدآباد (چون آنجا را انبار مهمّات می‌دانستند)؛ لویزان (پادگان نوجوانان).

بگفتهٔ همهٔ افراد دستگیر شده از جمله تیمسار «محقّقی»، بیت «امام» نخستین و مهمترین هدفی بود که باید بلافاصله بمباران می‌شد... بیت «امام» (... به وسیله «عبّاس دهقانی» ـ از طریق دوربین ـ شناسایی شده بود.) **نه فقط اوّلین** هدف عملیّات هوایی را تشکیل می‌داد، بلکه بمباران آن نیز با سایر اهداف **کاملاً متفاوت** بود. برای این منظور سه هواپیما به خلبانی سه تن از بهترین خلبانان کودتا در نظر گرفته شده بود. هواپیمای اوّل به خلبانی سروان «نعمتی» مأموریّت داشت ۴ بمب ۷۵۰ پوندی (شعاع تخریبی از مرکز اصابت، ۷۵۰ فوت) بر روی هدف رها کند. هواپیمای دوّم، دوعدد موشک (ماوریک) (از دقیق‌ترین موشکها در زدن اهداف ثابت و متحرّک) شلیک می‌کرد. **جماران تنها هدفی بود** که برای حمله به آن از **موشک** استفاده می‌شد و مأموریّت هواپیمای سوّم پرتاب چهار بمب ضدّ نفر خوشه‌ای (هر بمب مرکّب از ۶۵۰ نارنجک تأخیری از صفر تا ۳۰ دقیقه) بود. پس از پایان بمباران‌های مکرّر و متنوّع جماران، هواپیمای نعمتی به سمت رادیو و تلویزیون

می‌رفت و دو هواپیمای دیگر، محدودهٔ بمباران شدهٔ جماران را زیر رگبار مسلسل می‌گرفتند و چنانچه میزان انهدام را کافی تشخیص نمی‌دادند، از هواپیماهای دیگر کمک می‌گرفتند. پس از بمباران جماران و بمباران مهرآباد (به جهت سلب قدرت مقابلهٔ هوایی از جمهوری اسلامی) با شکستن دیوار صوتی، پیروزی نخستین مرحلهٔ کودتا (عملیّات هوایی) به **نیروی زمینی** اعلام و علامت آغاز مرحلهٔ کودتا، یعنی تسخیر مراکز زمینی به وسیلهٔ قوای مسلّح داده می‌شد... [ستوان «رکنی» دربازجویی‌های پس ازکودتا می‌نویسد:] «بر سران کودتا کاملا" مشخّص بود که تا زمانی که «امام» زنده است، مردم با یک کلمهٔ ایشان به خیابانها ریخته و عمل کودتا را عقیم خواهند کرد... به همین جهت **ازبین بردم «امام»** یکی از مهمترین هدفهای کودتا بود و برای اجرای آن بیش از سایر هدفها هواپیما و مهمّات سنگین در نظر گرفته شده بود...»

پس از بمبارانهای هوایی وشکسته شدن دیوار صوتی در تهران، این مراکز باید اشغال می‌شد: رادیو تلویزیون، فرودگاه مهرآباد، ستاد نیروی دریائی، ستاد ارتش جمهوری اسلامی، پادگان حرّ، پادگان قصر، پادگان جمشیدیّه و زندان اوین.

برای اشغال صدا و سیما قرار بود یک گروه ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفری مرکّب از افراد کودتاچی در تیپ نوهد و لشکر یک و افراد ساواکی، به فرماندهی «عبّاس دهقانی» و یک افسر بازنشسته با نام «منصور» از دوجناح (پارک ملّت ودرب ورودی) به محوّطهٔ صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران هجوم برند و با **کمک عوامل نفوذی**، سریعاً کنترل آنجا را بدست گیرند. پس از تصرّف رادیوو تلویزیون، سرهنگ «ایزدی» حدّاکثر تا یک ساعت بعد باید یک گروهان تانک و یک گروهان پیاده جهت تقویت نیروهای محافظ در این مرکز اعزام می‌کرد. همچنین معادل همین نیرو را باید به سمت مهرآباد اعزام می‌کرد.

از روزنامهٔ ترکیه‌ای «ترجمان»ـ ۲۵ آوریل ۱۹۸۰:

«**شریعتمداری**» رهبر میلیونها ترک ایران که ماههاست حاضر به مصاحبه با صدها خبرنگار داخلی و خارجی نشده است. **بالأخره** درهای منزل بی‌تجمّل خود را در قم به روی خبرنگار روزنامهٔ «ترجمان» گشود... او تنها شخصیّتی است که می‌تواند فقط با یک اشاره، ترکها را در ایران برانگیخته و به شورش وادارد. **وی گفت:** اگر اوضاع ایجاب کند در مورد گروگانهای آمریکائی نیز وظیفهٔ خود را عمل خواهیم کرد.

«شریعتمداری» تنها فردی است که می‌تواند با رژیم[«امام]خمینی» به مخالفت برخیزد. وی درجواب سؤال آینده سیاسی ایران پاسخ داد: ما در موضوع سیاست داخلی و خارجی با مشکلات فراوانی مواجه هستیم، **هنوز راه ما روشن نیست.**

از کتاب «کودتای نوژه»:

در شب کودتا (۵۹/۴/۱۸) **بیش از ۲۰۰ نفر** از کودتاگران **از جمله «قربانیفر»** در منزل فردی بنام «نور» که در حوالی جام جم واقع بود، با لباس نظامی و با بازوبندهایی منقوش به شیر و خورشید اجتماع کرده بودند تا با دریافت علائم موفّقیّت کودتا، مرکز سیمای جمهوری اسلامی ایران را تصرّف کنند. ولی در همان ساعات اوّلیّه **توسّط تلفن** به آنان اطّلاع داده می‌شود که عملیّات منتفی است در گروههای دو سه نفره پراکنده شوید. «**منوچهر قربانیفر**» **رئیس شاخهٔ پشتیبانی** پس از خروج از خانه، به یک انبار زغال رفته، در آنجا پنهان می‌شود و پس از چند روز به کردستان می‌رود و مدّتی در یک آغل پنهان و بالأخره به ترکیه فرار می‌کند.

«قادسی» رئیس شاخهٔ سیاسی، روز قبل ازکودتا بدون اینکه کسی را مطّلع سازد از «سوئیس ایر» بلیط رفت و برگشت تهیّه می‌کند، تا اگر کودتا با شکست مواجه شد، او گریخته باشد و اگر با پیروزی توأم بود، سریعاً بازگردد. «بنی‌عامری» رئیس شاخهٔ نظامی بعلّت آشنایی با منطقهٔ سیستان و بلوچستان از طریق این استان به خارج می‌گریزد.[؟!]

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ک)»:

«**قربانی‌فر**» عضو باشگاه ورزشی شاهنشاهی بود و **مدیر** یک شرکت دریایی فکر کنم «**کشتیرانی استارلاین**». بعدها هم فرانسه و انگلیس فکر می‌کنم باز بیشتر **پاریس** کارهای تجاری و اقتصادی می‌کرد؛ حالا ظاهراً. بعدها که خوب با جماعت اون یارو «بختیار» و «بنی‌عامری» از «اشرف پهلوی» و سیا پول مول کلانی گرفتند، برای کودتای نوژه. [موسوم به نقاب]. برادرش فکر کنم «اردشیر» بود، ولی خواهرش مطمئناً «زهرا» نامی بود که توی جریانات کودتا با او همکاری می‌کرد. با «خادم» کودتا...

پول و اسلحه‌های کودتا برای «بختیار» را «قربانیفر» تهیّه کرد، بی‌برو برگرد... حالا اینکه دیگرانی هم بودند که این کارها را می‌کردند، حرفی نیست ولی دربارهٔ سؤال شما **قطعاً او در تهیهٔ سلاح و مهمّات و لجستیک عملیّات ترور «امام» و مراجع و مسئولین جمهوری اسلامی دست داشت تا زمان افشای نوژه که فرار کرد**... می‌گفتند قبل از نوژه هم توی **روشن‌بودن چراغهای استادیوم** برای نشستن هلیکوپترهای آمریکایی و اسرائیلی جریان طبس نقش داشت...

از کتاب «غائلهٔ چهاردهم اسفند ۱۳۵۹»ـ منتشره زیر نظر «عبدالکریم موسوی اردبیلی»:

سند غیرقابل افشا[طبقه‌بندی شده] از سپاه پاسداران:

«الف. آقای مهندس «اسفندیار درویش» مشاور صنعتی ریاست جمهوری[«بنی‌صدر»] به همراه افرادی که از دیدگاه ما کاملا" مشخّص می‌باشند، درکودتای نافرجام نوژه [نقاب] نقش فعّال داشته[اند،] با «**منوچهر قربانیفر**» **سرشاخهٔ مالی کودتاچیان همکاری** نزدیک دارد و قبل و بعد از کودتا میلیونها تومان پول ردّ و بدل کرده است.

نامبرده به اتّفاق ۲۰ نفر قابل دستگیری و ۱۸ نفر مظنون درجهٔ یک، در جریانات ضدّانقلابی جدید نیز نقش فعّال داشته و از **دو کانال** کاملا" متفاوت یکی در طیف

جمهوریخواه و دیگری در طیف **سلطنت طلب** با ایشان تماس برقرار شد که ایشان نیزنسبت به هر دو جریان اظهار تمایل نموده است. بنابراین نامبرده دارای خطّ سیاسی خاص نیست. وی جلسات مشترکی به اتّفاق چند نفر دیگر در شمال در ویلای «**منوچهر قربانیفر**» برگزار... و فعّالیّتهای گستردهای را در آن منطقه دنبال می‌کند.

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور» ـ تحقیقات «جان تاور»:*

... «چارلز آلن»** ادامه می‌دهد که «قربانیفر» از سازمان سیا رنجیده شده است. چرا که فکر می‌کند که سازمان سیا، رفتار خوبی با او در بین سالهای ۸۰ تا ۸۲ میلادی نداشته است. بالاخص که او مکرّراً در مورد استهزا شدن توسّط زنی بنام «لوسی» (Lucy) کارمند سفارت آمریکا در لندن که با او ملاقات کرده بود، صحبت می‌کرد...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۱/۱۷:

صوت الشّغلیه سپس می‌افزاید: یکی از موارد **همکاریهای** میان «**صدّام حسین**» و **رژیم اشغالگر قدس**، همکاری اطّلاعاتی میان این دو رژیم می‌باشد و این همکاری از راه تشکیل کمیته‌های مشترک برای مبادلهٔ اطّلاعات تامین شده است.

این هماهنگی پس از انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ میان «شاه» منعدوم ایران و رژیم عراق ایجاد گردید و کمیته‌ها تشکیل شده بودند ازساواکیها و افسرانی از موساد وسیا. فعّالیّت و ملاقاتها وبرنامه‌ریزیهای این هیئتها هنگام آغاز انقلاب اسلامی ایران بر علیه «شاه» در سال ۱۹۷۷ افزایش یافت.

اکنون نیز کمیته‌هایی از **سازمان امنیّت عراق** و **ساواک** برای نابود کردن سران انقلاب فلسطین تشکیل شده است... پس از سرنگونی «شاه»، «صدام» به پشتیبانی

---

* در مورد این تحقیقات می‌توانید به فصل یازدهم مراجعه کنید.

** مأمور سابق سیا و مشاور شورای امنیّت ملّی «ریگان».

خویش از عناصر ملّی ایرانی مخصوصاً از «شاهپور بختیار» افزود. «بختیار» از بغداد جهت بازگرداندن سلطهٔ امپریالیستها و صهیونیستها به ایران دیدارهای متعدّدی انجام داده است.

از نشریهٔ فرانسوی «لونول ابسرواتور» ـ ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۰:

... مخالفان ایرانی که مرکز اصلی آنها در پاریس است، به هیچ وجه عقب نشینی ندارند. آنها به وسیلهٔ نوار، نشریّه‌های زیرزمینی، و به ویژه ایستگاه فرستندهٔ رادیویی بغداد که دولت عراق در اختیار آنها گذاشته، مرتّباً با مخالفان در داخل ایران تماس دارند... حتّی سلطنت طلبان به دو گروه تقسیم شده‌اند. دار و دستهٔ «آزاده» (دختر «اشرف») که مدّعی است سلطنت، همچنان باقی است و بعد از سقوط کردن رژیم «آیت‌ا...» کاملا" طبیعی است که خانوادهٔ «پهلوی» بار دیگر در رأس کشور قرارگیرد و حتّی احتیاجی هم به همه پرسی نیست. این نظر مورد قبول گروه «افسران آزاد» و جوانان نظامی خواهان سلطنت است که به انتشار هفته‌نامهٔ ایران آزاد با توزیع مخفیانه در ایران مبادرت کرده‌اند.

واقع‌بین‌تر از آنان «جبههٔ آزادی ایران» است که ریاست آن را «هوشنگ نهاوندی» وزیر سابق «شاه» [معدوم] بعهده دارد. او ده روز بعد از «جمعهٔ سیاه» در سپتامبر ۷۸ [۱۷ شهریور] که هزاران نفر در تهران قربانی شدند، استعفا داد. او می‌گوید ما خواهان یک حکومت سلطنتی مشروطه هستیم؛ ولی در عین حال همکاری جمهوریخواهان را در جنبش مقاومت ملّی یا بعدها در یک دولت وحدت ملّی می‌پذیریم.

آیا شما با جمهوریخواهان بخصوص «شاهپور بختیار» آخرین نخست‌وزیر «شاه» تماس دارید؟

او با لبخندی مرموز می‌گوید: «ما یکدیگر را ندیده‌ایم، ولی می‌دانید که همه در سطح گروه با هم تماس دارند.»

ستاد مرکزی فعّال و آرام «شاهپور بختیار» در یک آپارتمان زیبا واقع در بلوار

راسپای پاریس مستقر شده است که به وسیله دو خانم جوان که یکی از آنها دختر تیمسار «پاکروان»(۲۴) که در روزهای اوّل انقلاب اعدام شده، اداره می‌شود... آنها بخصوص مایل به همکاری با «حسن نزیه» یک چهرهٔ بارز تبعیدی مخالف هستند...

... از چند ماه پیش، ژنرال «اویسی» مشهور به «قصّاب تهران» **بین نیویورک، پاریس و عراق** در رفت و آمد است. فعلاً" تا رسیدن «روز بزرگ» عاملان او در مرز عراق مستقر شده و طرفداران [«امام] خمینی» را به ستوه می‌آورند و با استفاده از همدستانی در ایران به عملیّات خرابکاری علیه تأسیسات نفتی خوزستان در جنوب کشور مبادرت می‌کنند. واحدهای دیگر نیز هستند که خود را به «شاهپور بختیار» منسوب می‌کنند.

«**بختیار**» اغلب به **عراق** سفر می‌کند و تاکنون **۵ بار**، با تیمسار «اویسی» **دیدار** کرده است. او برای توجیه ملاقاتهایش با «اویسی» می‌گوید: «این ملاقاتها برای کسب اعتبار بوده است.» مسلّماً او [«اویسی»] شخص مفیدی است، ولی شهرت او طوری است که هیچکس حتّی طرفداران سلطنت جبههٔ آزادی نیز خواهان همکاری با او نیستند. آیا به همین خاطر بود که آنها برای داشتن یک پوشش آبرومند به جستجوی ژنرال پیر، «آریانا» رفته‌اند؟ «آریانا» رئیس سابق ستاد ارتش «شاه» ۷۱ سال دارد و در سال ۱۹۶۹ از طرف «شاه» برکنار شد. ولی همچنان روابط خوبی با محافل سلطنت داشت. برنامهٔ او چنین است: «ایجاد یک دولت وحدت ملّی تحت رهبری ارتش وپس ازبرقراری نظم، ترتیب یک همه پرسی برای تدوین قانون اساسی جدید.» وی اخیراً ستاد ارتشی تشکیل داده که مرکّب از نیروهای نظامی ایرانی در تبعید می‌باشد و شامل نیروی زمینی، هوایی، دریایی، ژاندارمری و پلیس می‌باشد.

مخالفان خوشبین هستند: «ما در داخل و خارج از ایران در حال متّحد شدن هستیم. رژیم («امام) خمینی» روزبروز دشمنان بیشتری برای خود دست و پا می‌کند و بزودی دچار شورشی خواهد شد که به وسیلهٔ طرفداران ما در ایران، ترتیب آن داده شد و از طرف کمیتهٔ واحدهای مسلّح مستقر در مرزها حمایت می‌شود. این شورش

چهار یا شاید هشت ماه دیگر روی می‌دهد. در هر حال از این دیرتر نخواهد بود.»

از هفته‌نامهٔ «یالثارات الحسین»- چهارشنبه ۱۳۸۰/۸/۳۰:

متن سخنرانی پروفسور «مارک گازیوروفسکی»*(۲۵) استاد دانشگاه ایالتی لوئیزیانا در آمریکا و استاد مدعو[مجموعهٔ] مطالعات ایران‌شناسی در کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد انگلیس می‌باشد که پیرامون کودتای نافرجام نوژه در دانشگاه آکسفورد انگلیس ایراد گردیده است.

... وی با اشاره به قلّت نسبی منابع کتبی و شفاهی پژوهشی در مورد کودتای نوژه اظهار داشت که در مسیر این پژوهش **صدها ساعت مصاحبه** با افراد مختلف ایرانی و خارجی دخیل و یا مطّلع از این ماجرا درگوشه و کنار جهان انجام داده است:

... از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی چندین نقشهٔ کودتا توسّط جناحهای مختلف ضدّ انقلاب طرح‌ریزی شد. مهمترین این تلاشها از سوی هواداران ارتشبد «غلامعلی اویسی» معروف به «قصّاب تهران» و یاران «شاپور بختیار» آخرین نخست‌وزیر رژیم «پهلوی» صورت گرفت. ولی بیشتر آنها در مرحلهٔ حرف و نقشه باقی ماند.

«اویسی» اندکی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران را ترک کرد. «بختیار» نیز پس از مدّتی اختفا در تهران، **با کمک مستقیم عوامل اسرائیلی** از کشور گریخت. «بختیار» پس از خروج از ایران با رژیم عراق تماس گرفت و ارتباط مستحکمی با این رژیم، در جهت سرنگونی حکومت اسلامی در ایران برقرار کرد.

چنین تخمین زده شده است که «**بختیار**» در مراحل مختلف **تنها از رژیم عراق حدود ۷۰ میلیون دلار پول دریافت کرد.** گذشته از «بختیار»، «اویسی» نیز علاوه بر کمک تدارکاتی و مالی از بغداد یک شبکهٔ نظامی و یک ایستگاه رادیویی در عراق

---

* Mark J. Gasiorowski.

ایجاد نمود. مهرهٔ اصلی کودتای نوژه...«بنی‌عامری» نام داشت که یک سرهنگ برکنار شدهٔ ژاندارمری بود. وی مدّعی است که در رژیم «پهلوی» جوانترین فردی بود که به درجهٔ سرهنگی رسید...

آمریکا فعّالیّتهای مختلفی علیه نظام ایران داشت...از جمله در حین انتخابات نخستین دورهٔ ریاست جمهوری به دریادار «احمد مدنی» کمک مالی رسانده بود. عملیّات موسوم به کودتای نوژه دارای دو شاخهٔ نظامی و سیاسی بود. همکاران اصلی «بنی‌عامری» در شاخهٔ سیاسی برخی از اعضای حزب ایران (حزب «شاهپور بختیار» تا زمان قبول نخست‌وزیری و اخراج وی از جبههٔ ملّی) بودند. مهمترین افراد در این شاخه عبارت بودند از: «ابوالقاسم خادم» از دوستان «بختیار» و افراد سالخوردهٔ جبههٔ ملّی و پدر «جواد خادم» از وزیران دولت «بختیار»، «پروین شیبانی» از کارکنان پیشین وزارتخارجه و «سعید تیموری» یک مهندس صنایع. دو فرد اخیرالذّکر، هیچ گونه سابقهٔ آشنایی و دوستی قبلی با «شاهپور بختیار» نداشتند. و از جوانانی بودند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مخالفت با نظام جمهوری اسلامی به حزب ایران و به تبع آن به جبههٔ ملّی پیوستند.

«ابوالقاسم خادم» در ابتدای سال ۱۳۵۹ در ایران دستگیر شد. ابتدا تصوّر می‌شد که دستگیری او مرتبط با طرّاحی کودتای نوژه است؛ ولی بعداً معلوم شد که «خادم» به دلیلی غیرمرتبط با عملیّات نوژه دستگیر شده است. و لذا پس از مدّتی آزاد گشت.

به دنبال آزادی «خادم» و گسترش فعّالیّتهای بنی‌عامری، دو شاخهٔ نظامی و سیاسی کودتا بایکدیگر ادغام گشت و این عدّه «سازمان نقاب» را به عنوان نام گروه و عنوان «عملیّات نقاب» را به عنوان نام رسمی عملیّات کودتا برگزیدند. در این مرحله کودتاچیان با سه چهرهٔ داخلی تماس گرفتند، تا همکاری آنان را به کودتا جلب نمایند.

این سه نفر عبارت بودند از دریادار «احمدمدنی» فرماندهٔ نیروی دریایی، آیت‌ا... «کاظم شریعتمداری» از مراجع مخالف حاکمیّت و «مسعود رجوی» رهبر سازمان

مجاهدین (منافقین) خلق.

«مدنی» در آن زمان اظهار داشت که در صورت موفّقیّت این کودتا، ازآن حمایت خواهد کرد... قرار کودتاچیان این بود که **محلّ مسکونی «آیت‌ا... خمینی» رهبر انقلاب را در جماران بمباران کرده** تا ایشان را به عنوان رکن حکومت اسلامی از میان بردارند. محلهای دیگری که بمباران آنها مورد پیش‌بینی قرارگرفته بود، عبارت بودند از: مراکز اصلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته، مجلس شورای اسلامی و مدرسهٔ فیضیّه در شهر قم.

... آنها می‌خواستند با اشغال صداو سیما و دستگیری سران نظام، حکومت اسلامی را به طورکلّی سرنگون سازند وخود قدرت را در دست گیرند و «بختیار» را به عنوان رئیس دولت موقّت به کشور بازگردانند... به گفتهٔ ... «بنی‌عامری» کلّ افراد دخیل در عملیّات کودتای نوژه در داخل کشور و در شهرهای مختلف روی هم رفته در حدود. ۱۰۰ نفر نظامی وغیرنظامی بود...

براساس اطّلاعات موجود در مجموع و **علیرغم قلع و قمع شدید عوامل کودتا، تنها حدود یک چهارم رهبران و یک سوّم عوامل آن دستگیر شدند.**

بلافاصله پس از شکست نقشهٔ کودتا، سران آن در پاریس با «بختیار» جلساتی ترتیب دادند و چگونگی شکست اقدام خود را مورد بررسی قرار دادند.

افسر رابط سیا با «بختیار» در این باره می‌گوید که پس از شکست مفتضحانهٔ کودتا، آمریکا عملاً" از هرگونه اقدام نظامی توسّط اپوزیسیون خارج از کشور قطع امید کرد...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۵۹/۸/۱۷:

«بهزاد نبوی» مشاور نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران گفت: مهمترین ویژگی انقلاب ما، اسلامی بودن آن است. حال این اسلامی بودن یعنی چه؟ آیا کسانی که حکومت می‌کنند، باید مسلمان باشند و آیا این کافی است؟ خیر. اسلامی بودن

انقلاب یعنی انقلابی با معیارهای اسلامی و مکتبی.

ما معتقدیم انقلاب ما، **تنها انقلابی است که بعد از ۱۴۰۰ سال** رخ داده... انقلاب ما دو ویژگی داشت: یکی مستقل بودن (نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی) آن. که ما را وا می‌دارد **هرگز** در جنگ با آمریکا**به دامان شوروی نیفتیم**... ویژگی دیگر **انقلاب ما، جهانی بودن** آن است که با مطالعهٔ منطقه، می‌توان اثرات آن را دید. انقلاب اسلامی ایران با همه ضعفها و اشکالاتی که داشت، سبب شد که افغانستان بتواند به مبارزهٔ خود ادامه دهد... اگر توجّه کنیم می‌بینیم که به مجرّد پیروزی انقلاب، ندای تجزیه طلبی شروع شد و در داخل گروههای ضدّانقلاب شروع کردند به مبارزه با حکومت اسلامی و باز اگر توجّه کنیم می‌بینیم که روزهایی عراق حمله خود را به ایران شروع کرد که آخرین مواضع ضدّانقلابیون درکردستان درشرف پاکسازی بود و در اینجاست که پیوستگی را می‌توان یافت.

توطئهٔ دیگر **رسوخ ضدّانقلاب به داخل صفوف انقلابیون بود.** مثلاً" «ناصر فربد» که یکی از فرماندهان سابق ارتش بود، بعد دیدیم یک فراماسونر از آب درآمد و مسئلهٔ کردستان را بوجود آورد... چون این شگردها کارگر نیفتاد، حملات راهزنانه‌ای چون طبس و کودتا را تدارک دیدند...

«بهزاد نبوی» سپس به اعترافات یکی ازکودتاگران («ناصر رکنی») و طرح بختیار «برای کودتا بر علیه حکومت جمهوری اسلامی ایران» اشاره کرد و گفت: این جنگی نیست که حتّی عراق هم بتواند به آن پایان دهد، زیرا اگر حکومت عراق عقب نشینی کند، سقوط می‌کند. ولی ما باید آمادگی خود را برای همیشه حفظ کنیم....

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» - ۱۳۶۰/۳/۳:

حجت‌الاسلام «ری‌شهری» رئیس دادگاه انقلاب اسلامی ارتش درگفتگویی از چگونگی دستگیری یک **گروه ضدّانقلاب بنام «سازمان پارس»** که قصد براندازی جمهوری اسلامی [داشت] پرده برداشت.

وی در موردقصد و نحوهٔ دستگیری این عدّه گفت: طرحشان، **طرح بمب‌گذاری در رابطه با براندازی جمهوری اسلامی** بوده است. باید توضیح بدهم که این توطئه، یک توطئهٔ آمریکایی است، در امتداد جریان واقعهٔ طبس و کودتای نافرجام ۵۹/۴/۱۸ و حملهٔ عراق به ایران.

همه‌اش از یک منشاء است و طرح ریزیش هم یک جاست. در رابطه با کودتای نافرجام، مدارکی هست که قبلاً" آن آقایان گفتند، مسئلهٔ حملهٔ عراق را پیش‌بینی کردند که در همان رابطه بدست همان افراد.

من یک تکهٔ کوچکی از آن پرونده را می‌خوانم. پروندهٔ آقای «رکنی» است که می‌گوید حملهٔ عراق به ایران طرحی بود که در ستاد کودتا نیز مطرح شده بود و طبق گفتهٔ «بنی‌عامری» به آن حقّ تقدّم دو داده بودند (حق تقدّم یک با کودتا بود،زیرا در صورت پیروزی، مشکل آمریکا را به طور کلّی حل می‌کرد.)

اینها بعد از طرح اوّل و دوّم طبق مدارکی که بدست آمده، این است که به وسیله مزدورانی که اینجا دارند، یک سلسله کارهایی را انجام بدهند؛ تا زمینه برای کار نهاییشان فراهم بشود. این افرادی که دستگیر شده‌اند، سازمانی دارند بنام سازمان پارس که بیانیّه‌ای هم منتشر کرده است... تعداد اینها که دستگیر شدند ۱۸ نفر است و لیکن شواهدی است که می‌شود حدس زد که در حدود ۲۵۰ الی ۳۰۰ نفر باشند وبرنامه‌شان آنطور که ازبازجوئیها و ازکلّ مدارک استفاده می‌شود، چند برنامه بوده است: یکی تشدید زمینه‌های نارضایتی و یکی ایجاد رعب و وحشت و یکی هم تشکیل کادری که در موقعی‌که نارضایتی به حدّ اعلا رسید، کار و ضربهٔ آخر را بزنند. البته اینها خیالهای خامی است.

روابطشان اینطور که این آقایان می‌گویند در خارج از کشور (این شخصی که خودش دستگیر شده) با «بختیار» اعتراف دارد. تمام مطالبی را هم که بین اینها ردّ و بدل شده در پرونده آمده و ان‌شاءا... در دادگاه مطرح می‌شود و ملّت ایران خواهند دید که چه مسائلی بوده است و همچنین با «فرح»، با پسر «شاه» مدفون و «اویسی»

تماس مستقیم این آقایان داشتند و از آنجا دستور می‌گرفتند... معنای سازمان پارس مخفّف پاسداران رژیم سلطنتی است...

از روزنامهٔ ایتالیایی «کوریره دلاسرا» ـ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۰:

تهران ـ دستگیری در مورد «ششمین تلاش برای کودتا» که در اواسط هفتهٔ گذشته، خنثی شد، همچنان ادامه دارد. تاکنون ۶۰۰ نفر که ۵۰۰ تن از آنان نظامی‌اند، دستگیر شده‌اند. نکات زیادی از این ماجرای پرسروصدا روشن نیست و **در بعضی موارد شدیداً ضدّ و نقیض** است.

... چنین به نظر می‌رسد که یکبار دیگر «بنی‌صدر»، رئیس جمهور متّهم به حمایت از «عناصر وابسته به توطئه مزبور مانند «باقری» و «فلاّحی» شده است. شخص اخیر [«باقری»] فرماندهٔ سابق نیروی هوایی بعد از اعلام وجود توطئه دستگیر شد و **با میانجیگری «بنی‌صدر» دوباره آزاد شده است.**

تیمسار «فلاّحی» معاون رئیس ستاد ارتش به اتّهامات وارده جواب داد و تأیید کرد که «توطئه وجود داشته، لکن گروههای سیاسی فرصت طلب تلاش می‌کنند تا از این وضع، استفاده‌های تبلیغاتی بکنند.»

رئیس دادگاه انقلاب نظامی [ارتش] «محمّدری‌شهری» اعلام کرده است که دو ژنرال سابق «سعید مهدیون» و «احمد محقّقی» در رابطه با کودتای شکست خورده، دستگیر شده و اعتراف کرده‌اند که با «بختیار» نخست وزیر سابق که در پاریس زندگی می‌کند، در ارتباط بوده‌اند.

از روزنامهٔ آلمانی «فرانکفورتر الگماینه» ـ ۱۵ ژوئیه ۱۹۸۰:

طبق گفتهٔ منابع رسمی، افسران ایرانی که می‌خواستند از پایگاه هوای «نوژه» (واقع در همدان ـ غرب ایران) دست به یک **حملهٔ هوایی به منزل «آیت‌ا.. خمینی» بزنند**، دستگیر شده‌اند...

در همین پایگاه هوایی که اکنون سازمان‌های خبری از آن نام می‌برند، چند روز قبل نزاع خونینی درگرفت... «بختیار» درمورد این موضوع [دخالت در این کودتا] **عکس‌العمل جالبی** نشان داده و گفت: هیچ افسری زیردست من نیست، امّا در ایران سربازان زیادی وجود دارند که می‌خواهند خود را آزاد نمایند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ پنجشنبه ۱۳۵۹/۱۲/۷:

رئیس دادگاههای انقلاب ارتش [حجت‌الاسلام «ری‌شهری»] درمورد دستگیری کودتاچیان گفت: بجز ده ـ پانزده نفری که در زندان هستند، در مورد بقیّهٔ افراد تعیین تکلیف شده است و در همین اواخر نیز یکی دیگر از رهبران سران سیاسی این کودتا ـ مهندس «مرزبان» ـ را دستگیر کرده‌ایم که البته سر شاخه‌های این کودتا سه نفر بودند یکی «خادم» (پدرمهندس «خادم» وزیر کابینهٔ «بختیار»)، مهندس «مرزبان» و یک نفر دیگر که هنوز دستگیر نشده است.

در این رابطه افرادی که دستگیر شده‌اند، در **اعترافاتشان** مسائل را از جمله حملهٔ نظامی عراق به ایران را مطرح کرده‌اند. به این ترتیب که در **جلسات طرح ریزی برای کودتا که توسّط سیا اداره می‌شد**، طرح حملهٔ نظامی عراق به ایران نیز مطرح شده بود؛ ولی حقّ تقدّم را به کودتا داده بودند؛ تا در صورت عدم موفّقیّت عراق به ایران حمله کنند... مدارکی که اخیراً در رابطه با دستگیری مهندس «مرزبان» بدست آمد، دلالت می‌کند که بسیاری از گروهها که ضدّ جمهوری اسلامی هستند؛ تنها بهانه‌ایی که اخیراً برای ادامهٔ کار خود بیان کردند، این است که **می‌خواهند به بهانهٔ طرفداری از رئیس‌جمهوری رژیم را ساقط کنند و بعد از ساقط کردن رژیم، خود ایشان را هم ساقط کنند** که این مدارک بدست آمد، نشان می‌دهد که **اینها نه تنها موافق ایشان نیستند** بلکه می‌خواهند از وقت استفاده کنند و تمام کسانی که در رأس هستند **از بین ببرند.**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ ۱۳۵۹/۹/۳:

روز گذشته، حجت‌الاسلام «محمّدی ری‌شهری» حاکم شرع دادگاههای انقلاب ارتش... بیان داشت:

... افرادی که در رابطه با کودتا دستگیر شده‌اند، دو نوع هستند. یک دسته واقعاً در طرح بودند و در طرّاحی نقشه شرکت داشته‌اند و همچنین در صدد عمل برآمدند. مسئولیّت‌هایی را در رابطه با کودتا داشتند، که تکلیف این افراد را «امام» مشخّص کردند و دستور دادند هیچ کس حق ندارد اینها را عفو کند ومحکوم به اعدام بودند و اعدام هم شدند.

ولی یک عدّه بودند که واقعاً اغفال شده بودند و در رابطه با این عمل، سخت پشیمان بودند ودر دادگاه **پیدا بود** که واقعاً نفهمیده، عمل کرده بودند و اغفال شده بودند. این عدّه که دسته دوّم را تشکیل داده بودند، برادرهای ما یک کار فرهنگی شروع کردند، یعنی چند نفر مسئولیّت پذیرفتند و با افراد دستهٔ دوّم صحبت کردند و موجب شد آن رسوباتی که در ذهن آنها بود، خارج شود و من با «امام» صحبت کردم و با دو شرط از «امام» اجازه گرفتیم، یکی اینکه اطمینان کنیم که اگر اززندان بیرون بیایند به جمهوری اسلامی خدمت کنند و باید در نظر داشت که ما می‌خواهیم به آنها خدمت کنیم وحس انتقامجویی نداریم. «امام» هم این دو شرط راپذیرفتند. و تعدادی از آنها را آزاد کردیم که تعدادشان از نیروهای هوایی و زمینی مجموعاً از ۲۰ نفر هم تجاوز نمی‌کند و خوشبختانه امتحان خودشان را پس دادند و الان هم خدمت می‌کنند. ولی در این رابطه یک کارهای خلاف قانونی هم شده. یعنی ما می‌خواستیم به دستور «امام» افرادی را آزاد کنیم که این دو مسئله پیاده شده باشد. متأسّفانه باید عرض کنم **۵۱ نفر** که در این رابطه در اهواز دستگیر بودند، **بدون مجوّز قانونی، بدستورآقای «بنی‌صدر» آزاد شدند.** در صورتی که ما باید این کار را انجام داده باشیم و این انجام نشده، این عدّه هنوز هم بلاتکلیف هستند، یعنی آزاد هستند و بلاتکلیف...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ چهارشنبه ۱۳۶۰/۵/۲۱:

[سؤال:] آقای «ری‌شهری» دو روز گذشته چندتن ازعوامل کودتای آمریکایی گذشته [نقاب] و همچنین سلطنت طلبان اعدام شدند. بفرمایید **نقش این افراد در کودتا چه بود** و علّت تأخیر مجازات آنها؟

[«ری‌شهری»]: افرادی که اعدام شدند، چه در رابطه با گروه پارس و سلطنت طلبها و چه در رابطه با کودتا؛ تقریباً همهٔ آنها از اعضای حسّاس و فعّال این گروهها بودند. در رابطه با کودتا چند نفر از شاخهٔ سیاسی اعدام شدند که ازجمله «خادم» بود. پدر مهندس «خادم» وزیر کابینهٔ «بختیار» و الان هم در ستاد «بختیار» جزء فعّالین علیه نظام جمهوری اسلامی است...

و دیگری «**ناصر رکنی**» **بود** که از اعضای بسیار حسّاس بلکه روابط عمومی کودتا بود و اطّلاعات زیادی در رابطه با کودتا در اختیار دادگاه گذاشت و دیگری «ایزدی» معاون لشکر بود که ایشان هم از رهبران کودتا بودند...

...امّا اینکه چرا اینها تا این حدود تأخیر پیدا کرده... دلیلش **مسئلهٔ اطّلاعاتی بود.** چون اطّلاعات اینها زیاد بود... ازآنجا که اعتقاد نداشتند به راه خودشان بعد ازدستگیری، افراد زیادی را لو داده بودند. مخصوصاً «ناصر رکنی» **شاید حدود صدنفر را تنها فقط رکنی لو داده بود** و همچنین «خادم» یک سلسله مسائل زیادی گفته بود که لازم بود آن افراد هم دستگیر بشوند و با اینها روبرو بشوند و پروندهٔ آنها تکمیل بشود...

از روزنامهٔ انگلیسی «فایننشال تایمز» ـ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۰:*

دو تیمسار برجستهٔ ایران، فرماندهٔ سابق نیروی هوایی و فرماندهٔ سابق ژاندارمری به دنبال شکست کودتایی که جمهوری اسلامی را با خطر جدّی روبرو ساخت،

* نوشتهٔ «پاتریک کالبرن» و «آندرو ویتلی».

دستگیر شده‌اند و همین هفته محاکمه خواهند شد... **هدف کودتای نافرجام، قتل «آیت‌ا... خمینی»** و **آزاد کردن گروگانهای آمریکایی** و **به قدرت رساندن دکتر «شاپور بختیار»** سردستهٔ مخالفان بود.

توطئه کودتا که جوانه‌اش خشک شد، به اسم رمز «آژیر قرمز» خوانده می‌شد و قرار بود چهارشنبه یا پنجشنبه گذشته به مرحلهٔ اجرا درآید. چند ساعت قبل از شروع بکار، یکی از کودتاگران خلبان، یک مقام اسلامی را درجریان می‌گذارد.

نقشه این بود ۳۰ فروند بمب افکن فانتوم ساخت آمریکا در کودتا شرکت کرده، ومنزل «آیت‌ا... خمینی» در شمال تهران، کاخ ریاست جمهوری و نواحی دانشگاه تهران که سنگر فعّالیّتهای سیاسی است، هدف حمله قرار گیرند.

حجت‌الاسلام «محمّدی ری شهری» حاکم شرع و مسئول دادگاههای انقلاب ارتش، دیروز گفت: دو تیمسار دستگیر شدند. ژنرال «سعید مهدیون» و تیمسار «احمد محقّقی» به داشتن ارتباط مستقیم با دکتر «بختیار» اذعان کرده‌اند.

روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سخنان «مرتضی رضایی»:*

فرماندهٔ سپاه پاسداران، پس از درود بر شهدای بخون خفتهٔ انقلاب اسلامی ایران گفت: .... پاسداران انقلاب، گرچه اسلحه بدست همراه با برادران دلیر ارتش در تمام مرزها در حال نبرد با دشمن متجاوز است، ولی این یک بعد از سپاه پاسداران است، زیرا که **پاسداری از انقلاب اسلامی تنها با اسلحه امکان‌پذیر نیست** و ما بر خود واجب می‌دانیم که شرایط حسّاس کنونی را با شما ملّت رزمنده نیز مطرح کنیم و آن - طرحی است که «امام» دیروز مطرح کردند. مقدّمتاً همه مردم می‌دانند که آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل چه مطامع بزرگی را در ایران دنبال می‌کردند وتعهّد داشتند که **ایران** را به عنوان پایگاه کشورهای بزرگ و یکی از مهمترین عناصر دفاعی آمریکا در

* این سخنان روز بعد از غائلهٔ ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ بیان شده و در روزنامهٔ شنبه شانزدهم اسفند همان سال منتشر گردید.

منطقه و دیواری نظامی که **به دور شوروی** کشیده بود، از ایران استفاده کنند. به دلیل همین **منافع** بود که آمریکا با یک مشکل اساسی مواجه شد. و آن این بود که بعد از ۱۵ خرداد ۴۲، مردم ما آنچنان پیوندی با روحانیّت و حکومت عدل اسلامی خوردند، که آمریکا با تمام تلاش نتوانسته بود کاری بکند و بجای روسی‌ها، حکومت ملّی‌ها را روی کار بیاورد و «بختیار» را روی کار آورد، تا منافع او را حفظ کند و توطئه از همین جا شروع شد. اما از آنجائی که خداوند می‌خواست اراده کند که بعد از ۱۴ قرن شکنجه و اسارت شیعیان «علی»و مسلمین دنیا زمینه‌هایی برای ایجاد حکومت اسلامی برسند و این اراده تعلّق گرفت که با رهبری حساب شدهٔ «امام» و در آن شرایط تاریخی، مردم از آن آزمایش بیرون آمدند و ثابت کردند که موفّق شدند و چه خوب و سریع و خارق‌العاده توانستند چنین زمینه‌هایی را پیاده کنند. به محض اینکه دولت موقّت بر سر کارآمد، آمریکا برای رسیدن به استراتژی خود که باید دولت میانه‌ای روی کار بیاید که ناسیونالیستهای مخالف روحانیّت، اکثریّت را داشته باشند وبدنبال آن طریق، نفوذ در دولت موقّت را انجام داد. «امیر انتظام»ها را در دولت موقّت کاشت... یک ماه بعد از انقلاب سرهنگ «بنی‌عامری» رئیس شاخه نظامی کودتا [ی نقاب] به آمریکا می‌رود. امّا آمریکا او را تحویل نمی‌گیرد. زیرا می‌گوید می‌خواهیم روابط خود را با دولت موقّت عادی کنیم. ولی سرهنگ [«بنی]عامری» برمی‌گردد و [و به عوامل کودتا] می‌گوید با وجود این دست برندارید...

آمریکا در این شرایط دو محور را دنبال می‌کرد: یکی اینکه افرادی نظیر «امیرانتظام» و «مدنی» بکارد تا بتواند درمجلس آینده یا سایر وزارتخانه‌ها بکارد.

محور دوّم این بود که وظیفهٔ «مدنی» ایجاد یک نشریّه [بود] فقط برای اینکه احساسات ضدّآمریکایی را خنثی کند... اما به جهت اینکه رهبری (ولیّ فقیه)، آنچنان حساب شده قدم برمی‌داشت؛ به مرور ومرحله به مرحله جنگ با آمریکا را پیش‌بینی کردند.

در خرداد ۵۸ سرهنگ «بنی‌عامری» از آتن با افراد داخلی [عضو شبکهٔ کودتا]

تماس می‌گیرد و می‌گوید آمریکائیها با ما موافقت کرده‌اند که از ما پشتیبانی کنند رهبری حساب شدهٔ «امام» در نقطه‌ای که دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام به **جاسوسخانهٔ آمریکا** می‌ریزند وآمریکا را به دنبال می‌کشند... [و] آمریکا تمام چیزهایی راکه سازماندهی کرده بود **افشا شد** و عملکردتمام این مهره‌ها ازبین رفت.هنوز درحالت گیجی بود که ضربات دیگری با تشکیل دولت و مجلس بر او وارد گردید و او که در انتظار یک دولت میانه‌رو بود که در آن ناسیونالیستهای ضدّروحانیت اکثریّت را داشته باشند، برعکس شد و این باعث شد که آمریکا چنان عجولانه دست به کودتا بزند که رسوائی‌اش در تمام دنیا بالا رفت.

در همان موقع یک بحثی که در شورای سیاسی کودتا مطرح بود این بود که آیا ابتدا باید عراق حمله کند یا در ایران باید کودتاکنند و بالأخره قرار شد که کودتاگران کودتاکنند و بعد اگر موفّق نشد، عراق حمله کند.

توپخانهٔ عراق تعهّد کرده بود چریکهای «پالیزبان» را در غرب پشتیبانی کند و میگهای عراقی مواضع ما را در غرب کشور بمباران کند. بعد از اینکه به لطف خدا این کودتا شکست خورد، ظرف چهل روز عراق جنگی را با ۱۲ لشکر آغاز کرد وبا نیروی مخصوص و بیش از ۵ لشکر وارد خوزستان شد...

سؤال اینجاست که هدف کودتا چه بود؟ آیا این مسئله که می‌گویند آمریکا می‌خواست «اویسی» را در ایران به حکومت برساند و برای سالیان دراز از «اویسی» بعنوان یک دیکتاتور استفاده کند؟ آن کسانی که این حرف را می‌زنند یا نمی‌فهمند یا منظوری دارند. آمریکا در ایران تصمیم دارد یک حکومت با وجههٔ ملّی (وجیهةالملّه) سرکاربیاورد. اگر «اویسی» بیاید، تنها مأموریّتش ایجاد ضربات انسانی و اقتصادی و سیاسی است. برای اینکه مجبور است بر ملّت استوار ضربه‌ای وارد بیاورد که مردم را به سازش وادارد. همانطوری که هدف «صدّام» این بود که در اوایل جنگ سدّ دزفول، راههای ارتباطی خوزستان و نفت و اقتصاد ما را بگیرد...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ اطّلاعیّهٔ شماره یک روابط عمومی نخست‌وزیری:

۴ـ از یکسو خبر می‌رسد که ژنرال «یانگ» رئیس ستاد ارتش آمریکا، پس از یک سفر پنج روزه به عربستان، وارد مسقط، پایتخت عمان شده است و از سوی دیگر اخبار واصله حاکی است که در چند روز گذشته، «**بختیار**» **این مهرهٔ کثیف و بازیچهٔ آمریکاییها** درصدد تجهیز دولت در خارج بوده است که در درجهٔ اوّل عراق تعهّد کرده بود که دولت او را به رسمیّت بشناسد و آنگاه تعدادی دیگر از کشورها. دیروز «بختیار» خائن نیز از پاریس وارد عمان شده است.

طرح تشکیل دولت ازسوی «بختیار» خائن بی‌شک هم عرض با توطئهٔ تهاجم عراق وجزئی از توطئهٔ بزرگ علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است که به موازات حمله به خاک ایران و ایجاد تزلزل در مملکت، «بختیار» نیز دولت در تبعید به یاری آمریکا تشکیل دهد و پاره‌ای از کشورها آنرا به رسمیّت بشناسند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»ـ پنج شنبه ۱۳۵۹/۱۲/۱۴:

خبرنگار خبرگزاری پارس در بیروت از منابع موثّق و مسئول کسب اطّلاع کرد که **هفتاد مزدور** با همکاری «شاهپور بختیار»، نوکر سرسپردهٔ امپریالیسم با گذرنامه‌های عراقی و گذرنامه‌های جعلی ایرانی در چند روز گذشته به کشورهای خلیج فارس روانه شدند.

... این مزدوران در **پایگاه نظامی القرنه** در شهر عراقی بصره، دورهٔ انواع مأموریّت‌های خرابکارانه را دیده و...

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ع)»:

قصّهٔ نوژه که پیش آمد، بعد از حملهٔ آمریکائیها؛ قرار بر هماهنگی بیشتر بین اطّلاعات‌های پراکنده شد و به اصطلاح ضدّ کودتای هماهنگ شکل گرفت...

---

* یکشنبه ۱۳۵۹/۷/۱۳.

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ف)»:

س) مجموعهٔ ضدّ کودتا را از لحاظ افراد اصلی و نسبت«کشمیری» با آنها، اگر امکان دارد، کالبد شکافی بفرمایید.

[«منبع (ف)»:]در کمیتهٔ خنثی‌سازی نقاب [کودتا] بعد از «محسن رضایی»، «مهدی منتظری» سرپرست شد. «مسعود کشمیری» بود که توضیح می‌دهم... کارهای تعقیب و مراقبت و جلب و به یک معنا عملیّاتهای لازم به عهدهٔ «رضا عاصف» و مجموعهٔ اطّلاعات سپاه بود، بیشتر. بازجوئی‌ها هم مختلف انجام می‌شد. «بیژن تاجیک» بود، بهش می‌گفتیم «شیطون».

س) «محمّدرضا تاجیک» چطور؟

[«منبع (ف)»:] نه. او در نخست‌وزیری بود، بعد رفت انگلیس وبرگشت. این «بیژن تاجیک» یکی دیگر است.

«محمّدگلشاهی» بود (یا «محمّدساجدی») بازجویی می‌کرد. یک مقطعی رفت ارزیابی وزارت و بعد هم در پروژه‌های اقتصادی بنیاد شهید رفت و زد به اقتصاد. البته گرایش به جریان «منتظری» داشت.

یک «یوسف تشرّفی» بود از نیروهای «وردی نژاد» بود. فکر می‌کنم به خبرگزاری هم رفت؛ اگر بخواهی پیدایش بکنی.

«نادر دبیران» بود. اونجا می‌گفتیم «محمّدکتابی». بعد نمی‌دانم چی شد؟ ولی منفک شد ازکارهای اطّلاعاتی.

«احمد رمضانی» بودکه هیئت مدیرهٔیک شرکتی شد، که بعدها اتّهام جاسوسی برای روسها و شرق به بعضی از اون شرکت زدندکه همین اطّلاعات قدسی‌ها (سپاه) دار و دستهٔ «وردی‌نژاد» با آن برخورد می‌کردند. دکترایش را خارج ایران گرفت و الان خبر ندارم.

«سعید مظفّری» [«حجّاریان»] بود که با «رکنی» کار می‌کرد.

«حسن لاهوتی» بود که جزوبازجوها بود. با «مهدی اربابی» اینها بود...

«مهدی رحمتی» بود. از دانشجویان لانه بود. «جلال» نامی بود که توی واحد اطّلاعات سپاه، پذیرش پرسنلی دستش بود.

«رضا نوری» بود.الان فکر کنم مشاور عمویش («ناطق نوری») باشد.

«جمال اصفهانی» بود. مسئول مرکزیّت کودتایی‌ها به عهده‌اش بود.

«امیر خراسانی» بود «جمشید» می‌گفتیم که وقتی جمعی خدمت «حضرت امام» رفتیم «کشمیری» هم بود، متنی را که تنظیم شده بود، خواند که لبّ حرف این بود که به ارتش امیدی نیست. و به نحوی **پیشنهاد انحلال ارتش بود** که «امام» هم خیلی برای من عجیب بود. **فرمودند** این موارد در دیگر جاها غیر از ارتش هم هست. **بین خود شما هم هست حالا کمتر بیشتر دارد** (نقل به مضمون)

... خُب «کشمیری» **رابط رکن ۲ ارتش با مجموعهٔ ضدّکودتا** بود. یعنی «رضوی» که نمایندهٔ ادارهٔ دوّم بود... «جواد قدیری» هم بود. به عبارت بهتر شرایط سریع و شتاب وقایع، آنقدر بود که شما نوع ارتباط به مفهوم تشکیلاتی، امروز نمی‌توانید تعریف بکنید، دقیقاً.

اما خُب «کشمیری» با بعضی از این افراد **رفیق** بود،با بعضی **همکار** بود با بعضی **هم باند** بود. شرایطی پیش می‌آمد دسترسی‌های خطرناک اطّلاعاتی پیدا می‌کرد. یعنی کلاً" به ضعف سیستم اطّلاعاتی و امنیّتی درکشور ما و تأثیرپذیری سیاسی و نفوذ باندی درآن مقطع برمی‌گشت...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «هاشمی رفسنجانی» در نمازجمعه:

این منافقین خلق از روزهای اوّل که انقلاب شد، شما یادتان هست که اولین شعارشان **انحلال ارتش** بود و در کنار آن چقدر به نفع دادگاههای انقلاب، سپاه و کمیته شعار می‌دادند و ارتش را می‌کوبیدند و امروز حرکتشان را ببینید.

---

* ۱۳۶۰/۶/۱۴:

از مصاحبهٔ محقّق با سیّد «رضا زواره‌ای» ـ آبان و آذر ۱۳۷۹:

...«مسعود کشمیری» به همراه مهندس «رضوی» (که از اعضای **شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب** بود به «هادوی» دادستان انقلاب معرّفی شدند. از مجرای «هادوی» به ادارهٔ دوّم ارتش (رکن ۲) که اصلی‌ترین تشکیلات حفاظتی ارتش به شمار می‌رفت، معرّفی شد. او هم به ساختمانی رفت که **مقرّ اصلی جاسوسی نظامی آمریکا در خاورمیانه** بود. در مقرّ فرماندهی اداری سیا در ایران و حدود **یک کامیون اسناد** از طریق او جابجا و مفقود شدند.

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ش)»:

توی ستاد خنثی‌سازی کودتا، یک قسمتی اخبار مردمی را جمع می‌کرد. یک **کارگر با حالِ بنگاه معاملات ملکی** بود. تلفنی خبر داد که فلان جا، دستگاههای عجیب و غریب تبادل اطّلاعات و امواج دارند و کلّی اسلحه و مدارک که به نظرش مربوط به کودتا بوده. سرپرست ستاد «منتظری» بود. معاونش هم «کشمیری»... فردا صبحش زنگ زده بود وگفت: «کسی چرا نیامد؟ همهٔ‌وسایل را بردند؛ ولی نفراتش هستند بیاید بگیرید.»

سری بعد زنگ زد **فحش خواهر و مادر** که:«فلان فلان شده‌ها. همتون نامردید. خبرچین هستید.» یعنی وقایع آقا«رضا» **به این سادگی‌ها نبود!**...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۵۹/۱۱/۱۳:

برادر «محسن رضایی» عضو شورای فرماندهی سپاه ... گفت: از بازجویی‌هایی که از کودتاچیان بعمل آمد، چندتن از آنها ازجمله سروان «رکنی» اعتراف کرده بود، که قبل ازکودتا قرار بود که ابتدا عراق حمله را آغازکند و بعد با تماسهایی که با «بختیار» خائن به عمل می‌آید؛ **قرار بر این می‌شود** که ابتدا کودتا انجام بگیرد و در صورت عدم موفقّیّت و شکست، حملهٔ عراق آغاز شود.

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ص)»:

... «جمال اصفهانی» تقریباً ردهٔ بالایی داشت. بیشتر همکار و توی ردهٔ «عاصف»... یک مقطعی **رابط نخست‌وزیری** با سپاه، با دادگاه انقلاب بود... روی مرکزیّت کودتا کار می‌کرد...

س) مرکزیّت چه کسانی بودند؟

[«منبع (ص)»:] «بنی‌عامری» و «قادسی» و «قربانیفر» و اینها. توی کتاب نوژهٔ مرکز بررسیها، هست ریزاسامی‌شان.

س) بعد از ضدّ کودتا کجا رفت؟ کجا پیدایش کنم؟

[«منبع (ص)»:] **لندن**. مسئول دفتر خریدهای بازرگانی شد. تقریباً زمان جنگ توی خریدهای احتیاجات آدم موفّقی بود...

از مصاحبهٔ محقّق با «مهدی منتظری» - ۱۳۷۹/۸/۲۷:

س) در بحث «جواد قدیری» لطفاً :

[«منتظری»:] «**جواد قدیری**» یک آدمی بود که **سابقهٔ تشکیلاتی کار با مجاهدین خلق** را قبل از انقلاب داشت. حتّی زندان هم رفته بود و با [«مسعود] رجوی» **هم بند بود** و از نوچه‌های «رجوی» در زندان بود و جالبه که بعد از آزادی از زندان و جریانات انقلاب، یک دفعه سر از دستگاه اطّلاعاتی در می‌آره... «جواد قدیری» همان اوایل شکل‌گیری **کمیتهٔ مستقر در ادارهٔ** آمدو ... مشغول به کار شد... دورهٔ «رضوی»...

س) اشاره‌ای می‌شود که اینکه بخشی از **پرونده‌های مربوط به ضدّ کودتا را با خودش** در زمان فرار برای پناهندگی **سرقت** هم کرد. محتوای آن پرونده‌ها مربوط به چه بود؟

[«منتظری»:] دقیقاً مشخّص نیست. ولی خب، دسترسی داشت. خیلی از اسناد و مدارکی که ما بررسی کردیم واصلاً" **هیچ ربطی به این نداشت**، اینها را با خودش جمع‌آوری کرده بود. ولی بردنش، بله قطعی است. یعنی او یا «کشمیری» هر چه را

می‌توانستند، بردند. **حالا «کشمیری» از نیروی هوایی.**

س) در بحث ارتباط «جواد قدیری» و زنش «زهره عطریانفر» نفاق؛ در جریان بحث **کمیتهٔ ادارهٔ دوّم** به برادر زنش یعنی همین«عطریانفر» همشهری. آیا این ارتباط به قدری بوده که الان عدّه‌ای به عنوان تردید امنیّتی قابل طرح می‌دانند؟

[«منتظری»:] نه خیر. «عطریانفر» (همشهری) اونوقتها نبود. یک زمانی البته رئیس **سازمان حفاظت اطّلاعات نیروی انتظامی** بود. ولی ازسال ۶۳ به بعد بود. بعد از «حمید نقّاشان»[۲۶]. می‌دانید که وقتی حفاظت اطّلاعات نیروهای مسلّح تشکیل شد، اوّل آقای «حمید نقّاشیان» که به «نقّاشان» معروفه در زمان وزارت کشوری آقای [«علی اکبر] ناطق نوری» رئیس حفاظت نیروی انتظامی بود وبعدش هم آقای «عطریانفر» شد... من فکر نمی‌کنم.

س) خُب بحثی که هست اینکه («زهره) عطریانفر» خُب یک بحث اینکه همسر «جواد قدیری» است. اما در بحث شاخهٔ سازمان مجاهدین خلق اصفهان با منافقینی مثل «سنا برق زاهدی»[۲۷] یا «وحیده حرّی» وامثال اونها ارتباطاتی بوده که...

[«منتظری»:] در این مورد اطّلاعی ندارم. اما در هر حال چون «جواد قدیری» یک نیروی عادی و سادهٔ تشکیلات منافقین نبود، یعنی جزو نفرات کلیدی و رده بالای اونها بود، قطعاً با کادرهای قدیمی آشنا بود...

البته مسئولیّت کمیتهٔ اداره دوّم به عهدهٔ «جوادقدیری» نبود. بعد هم درکارهای اطّلاعاتی که شروع شد و **ستاد خنثی سازی کودتا** تشکیل شد، «جوادقدیری» **رفت و آمد زیادی پیدا کرد** و وارد مباحث اطّلاعاتی جدّی شد.

از کتاب «غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹»:

آقای «جواد قدیری» عضو با سابقهٔ سازمان مجاهدین خلق در **ادارهٔ دوّم ستاد ارتش** به انجام وظایف [!] مشغول می‌شود.

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ش)»:

«**جواد قدیری**» معمولاً" **شنودها** را پیاده و تجزیه وتحلیل می‌کرد...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ه)»:

«جواد قدیری» رفیق نزدیک سرگرد «مرتضی نیلی» بود. که خُب رفیق‌های «عطریانفر» و «محسن قمصری» و «زریباف» به حساب می‌آید. «مرتضی نیلی» ویکی دو نفر دیگر بودند، از رفقاش که «ناصر قلی هوشمند» معاون ساواک اصفهان را اواسط فروردین ۵۸ بود. از زندان قصر تحویل گرفتند که ببرندش اصفهان. گفتند توی ۱۵ کیلومتری پاسگاه پلیس گفتند در حین فرار کشته شد که در موردش حرف وحدیث زیاد بود...

ازمصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ش)»:

«جواد قدیری» وقتی خواست بپره و در بره، چند سری **پرونده‌های نوژه‌ایها و غیر نوژه‌ایها** را هم که **انحصاری** هم فکرکنم بود، با خودش **برد**.

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع(ص)»:

اطّلاعات سپاه، معاونت امنیّت داشت که مسئولش «مهدی‌نژاد» [«فریدون وردی‌نژاد»] بوده. این «عرب سرخی» هم مشاوربود. امنیّت را با پایهٔ رمز ۴۰۰۰ تعریف کرده بود که روی جریان راست [سلطنت طلب و مشروطه‌چی] «رضا عاصف» مسئول بود که چهار هزار و یک می‌گفتند. جریان التقاطی چهار هزار و دو که «اکبر براتی» که الان باید وزارت بازرگانی باشد، مسئول بود و چپ هم که چهار هزار و سه و...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن:

پس از چندین بار پیگیری با معرّفی یکی از دوستان مشترک به دفترکاری سردار

«عاصف» رفتم و تقاضای مصاحبهٔ مفصّلی در این زمینه با ایشان نمودم. ضمن ردّ این پیشنهاد، اعلام کرد که فعلاً" بهتر است بنده به درس و اخذ مدرک تحصیلی عالیه‌ام بپردازم و چون در این موارد خاص، تقریباً پرونده، نیمه مفتوح است، ترجیح می‌دهد جز به مقامات مسئول ذیصلاح گفتگویی صورت ندهد. هر چه توضیح دادم که این بحث‌ها پیگیری قضایی که نیست. سعی در اطّلاع‌رسانی به نسل جدید و تجزیه و تحلیل علمی مسائل جهت انتقال تجارب است، نپذیرفت...

از «رضا عاصف» کتاب «سازمان اطّلاعاتی انگلیس ازگذشته تا امروز» توسّط مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی - ۱۳۷۸ - تهران و نیز «شناخت روش علمی در پردازش اخبار و بررسی اطّلاعات» انتشارات مدیریّت تحقیقات ادارهٔ اطّلاعات ۱۳۷۷ توسّط محقّق رؤیت و مطالعهٔ گذرا شد...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ح)»:

- «عباس یزدانفر» در نخست‌وزیری یک مقطعی آمد. «سعید حجّاریان» خیلی به او نزدیک بود. یک «اکبر طاهری» هم بود که با «سعید» همکار بود....

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ز)»:

باجناق «سعید حجّاریان»، «محمّدمسعود ابوطالبی» مسئول دفتر سرپرستی دانش‌آموزان ایرانی در آلمان بود...

ازمصاحبهٔ محقّق با «منبع (ص)»:

ازنوچه‌های «**سعید حجّاریان**» [«کاشی»(۲۸)] توی معاونت آموزش، دو سه تا بودند **یکی** «قاسم میرزایی» نامی بود. یکی هم «محسن خوشخو»، یکی «اصغر هاتفی»، اینها را پیدا کنی، اصلا" با هاشون صحبت کنی؛ متوجّه می‌شی چه تیپِ عجیب فکری‌ای دارند...

از روزنامهٔ «سیاست روز» ـ ۱۳۸۱/۲/۲۸:

شنیده شده است که آقای «ق.م» که در بازرسی ریاست جمهوری مشغول به کار بوده است و **عامل اصلی تکثیر و ارسال نوار مربوط به بازجویی قتلهای زنجیره‌ای** و... می‌باشد، برای انجام مأموریّتی به خارج کشور اعزام می‌شود.

از روزنامهٔ «ابرار» ـ چهارشنبه ۱۳۷۹/۲/۱۴:*

زمانی که «**سعید حجّاریان**» مدیر مسئول روزنامهٔ «صبح امروز» نایب رئیس شورای شهر تهران، مشاور سیاسی رئیس جمهور و بنا به گفتهٔ اطرافیانش **مغز متفکّر اصلاحات** در پاسخ به یک سؤال «عمادالدّین باقی» گفته بود که «**بچّه‌ها» از همان زندان با («شهید) لاجوردی» مشکل داشتند**؛ نه «باقی» و نه حتّی خود «حجّاریان» هیچ کدام توضیح ندادند که منظور از «بچّه‌ها» کیست و «باقی» به خود زحمت نداد تا به مصاحبهٔ طولانی و چند شماره‌ای خود... یک سؤال دیگر درباره اینکه این بچّه‌ها ـ که «حجّاریان» ازآنها نام می‌برد ـ کیستند که با «لاجوردی» در همان زندان زمان «شاه» در افتاده بودند؟... [بپرسد]

روشن است «لاجوردی» به دلیل مبارزات پیگیر خود علیه رژیم «شاه» و پیوندهای نزدیک و وثیق خود با مبارزان هیئتهای مؤتلفهٔ اسلامی، از سوی ساواک دستگیر و پس از محاکمهٔ صوری به حبس ابد محکوم شد. پس از انقلاب، «لاجوردی» از پذیرش **پست‌های سیاسی پرهیز کرد** و اکثر وقت خود را به حوزه‌های امنیّتی اختصاص داد و با شهیدان «کچویی» اوّلین مسئول زندان اوین وآیت‌ا... «قدّوسی» دادستان کلّ انقلاب، در امر تشیت مسائل زندانها و مدیریّت زندان اوین و سپس زندانهای کشور همّت گماست.

«**لاجوردی**» **سرانجام... به شهادت رسید.** دقیقاً **دو سال بعد از این ماجرا**، «حجّاریان»

---

* مقالهٔ «یوسف غروی قوچانی».

از اختلاف ایدئولوژیک وفکری با «لاجوردی» در گفتگویش با «باقی» **پرده برمی‌دارد**... خود «حجّاریان» در مصاحبه‌ای می‌گوید در زمان «شاه» زندان نرفته است و این یعنی اینکه **وی مبارزه‌ای نکرده است** که در اثر آن به زندان بیفتد و یا اینکه به قدری باهوش و بر فنون رزم شهری آگاه بوده که **مأموران ورزیدهٔ ساواک** نتوانستند نام وی را در پرونده‌های خود ثبت کنند، اما **اینقدر هست** که وی جزو «بچّه‌هایی» نبوده که به معارضهٔ فکری با «لاجوردی» در زندان بیفتد.

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ع)»:

بعد از وقایع سال ۶۰ که خیلی از منافقین دستگیر شدند، توی تلویزیون مصاحبه‌های قبل از اعدام، سوابقشان را می‌گفتند. یک بار یک منافق کم سن و سالی هم بود، چهره‌اش توی ذهنم هست سر تراشیده. حالا یادم نیست دقیقاً چندین نفر را هم کشته بود و انفجار کرده بود. گفت: به ما گفتند در نازی‌آباد شخصی هست به نام «سعید مظفّری»، قرار بر ترور او شد. روز ترور او سوار موتور بود و زنش ترک موتور. زمانی که به سمت او نشانه گرفتم، بچّه‌اش را سپر کرد. من نتوانستم تیراندازی کنم. اسلحه را پایین آوردم که او بچّه را زمین گذاشت و اسلحه کشید که تیراندازی شدیدی شد و... چند روز بعد «سعید» را دیدم، گفتم: این کارها چی بود کردی؟ گفت بابا دروغ گفته، اینطوری نبود. گفتم حالا یارو چه می‌شناخته تو را که می‌خواسته دروغ بگه. اون همه کار دیگر کرده بود...

از روزنامهٔ «ابرار» ـ چهارشنبه ۱۳۷۹/۲/۱۴:*

«جهانگیر صالح‌پور» نامی آشنا در نگارش سلسله مقالات در سرویسی به اسم مقالات در تحریریّه روزنامهٔ «کیهان» بود که سرپرستی آن را «بهروز گرانپایه» به

---

* مقالهٔ «یوسف غروی قوجانی».

اشتراک «مرتضی مردیها» ـ که **هنوز به فرانسه نرفته بود**ـ و «سعید مدنی» ـ نامزد جریان موسوم به ملّی مذهبی‌ها در انتخابات اخیر مجلس ـ به عهده داشت. در رأس روزنامه هم «رضا کفّاش‌زادهٔ تهرانی» ـ نفر دوّم روزنامهٔ «صبح امروز» ـ به عنوان مدیر مسئول، «هادی خانیکی» ـ معاون فرهنگ وزارت علومـ، «مسعود غفّاری» و «شمس الواعظین» («محمود شمس») در ترکیبی تحت عنوان شورای سردبیری حضور داشتند. «شمس» در آن زمان، هم **نماینده «کیهان» در سوریه** و هم **عضو شورای سردبیری** بود که سرانجام مجبور به بازگشت به تهران، به دلیل اجرای سیاست **یک شخص یک شغل** از سوی «سیّد محمّداصغری» سرپرست وقت مؤسّسهٔ «کیهان» گردید.

چند ده متر آن طرف‌تر، یعنی در «کیهان فرهنگی» که با همّت مرحوم «منتظر قائم»... تأسیس یافت، «مصطفی رخ صفت» با برخورداری از همان مؤلّفه‌های فکری مشابه شورای سردبیری روزنامهٔ «کیهان» بر کرسی شورای سردبیری مجلّهٔ «کیهان فرهنگی» استقرار یافته بود.

همین جمع بعداً و پس از خروج جمعی و از قبل طرح‌ریزی شده از «کیهان»، **مجلّهٔ «کیان»** را تشکیل دادند. که دست اندرکاران روزنامهٔ توقیف شدهٔ «عصر آزادگان» از آنها به عنوان **کانون روشنفکری دینی وپایه‌ریزان جنبش اصلاح‌طلبی** نام برده است.

... «حجّاریان» به دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران تردّد می‌کرد تا بتواند با بورسیّه‌ای که ـ مسئولان آن روز معاونت دانشجویی وزارت علوم در اختیار وزیر فعلی قرار داشت، در اختیارش گذاشتند، دروس علوم سیاسی را ـ برخلاف اکثر دوستانش مانند «تاج زاده» و... از پایه، یعنی از اوّلین واحد درس علوم سیاسی فرا گیرد و چه کسی بهتر از دکتر «حسین بشیریّه»* می‌توانست این جوان جویای نام و

---

* نظریّه پرداز جبههٔ دوّم خرداد ـ استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران. نویسندهٔ کتبی مثل «موانع توسعهٔ سیاسی در ایران» (تهران ـ گام نو ـ ۱۳۸۰)؛ «نظریّه‌های جدید در علوم سیاسی» (نشر علوم)، «لیبرالیسم و محافظه‌کاری» (تهران ـ نشر نی ـ ۱۳۷۸).

مدهوش تئوریهای سحرآمیز و افسون کنندهٔ سیاسی غرب را از چشمهٔ علوم انسانی مغرب زمین سیراب کند؟

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ز)»:

... زن «سعید حجّاریان» دکتر «وجیهه مرصوصی» است.

س) دکترای چه رشته‌ای دارد؟

[«منبع(ز)»:]متخصّص جرّاحی زنان و زایمان هست... توی دانشگاه تهران، عضو هیئت علمی مامائی و نازایی و زایمان است. او بله. یادم می‌آید که **سابقهٔ نفاق** [عضویّت در مجاهدین خلق] داشت. ولی خُب بیشتر به قبل ازانقلاب برمی‌گردد. الان با **زنهای جمعیّت مؤتلفه** اینها ارتباط دارد. حتّی مطبش با اون دکتر «مرضیّه وحید دستجردی» یکی باید باشد. یعنی کشیک یک روز درمیان دارند.

آن زمان در مرگ «تقی محمّدی» یک خطّی هم مطرح بود که چون «مرصوصی» فامیل‌های مادری‌اش اگر الان حافظه‌ام یاری بکند «محمّدی» باشند که چند تا هم اعدامی دادند، حالا بعدها اگر خواستید من آن خط را دقیق یک روزی سرفرصت می‌گم. به هر حال اینکه خود«سعید [حجّاریان»] **رفیق نزدیک «تقی [محمّدی»] بود**، تردیدی وجود ندارد.

از مصاحبهٔ روزنامه «نوروز» با «سعید حجاریان»:*

[خبرنگار:] یک بار هم سال ۶۰ ترور شدید.

[«حجّاریان»:] بله. توسّط سازمان منافقین. من آن روز سوار موتور بودم. خانم و فرزندم هم سوارموتور بودند. از آینهٔ موتور دیدم که دو نفر موتور سوار به طرفم می‌آیند. آن موقع حواسم بیشترجمع بود. **جلوی شورای شهر نبود که خیالم راحت**

* چهارشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۲۲.

باشد و بگویم این همه پاسبان و پلیس ایستاده‌اند. خیابان بهشت، قوّهٔ قضائیّه و شهرداری هم در آن واقع است؛ خیلی امن است.

خلاصه در آن ترور سال ۶۰، من از آینهٔ موتور آن دو نفر را دیدم که نزدیک می‌شوند، دیدم که اسلحه کشیدند. خودم را به زمین انداختم وگلوله از بالای سرم رد شد. دو تا گلوله انداختند و رفتند. من اسلحه داشتم که زدم و موتورشان را انداختم، و گرفتم. این همان تیمی بود که مرحوم «آیت» را ترور کرد.آن دو نفر پیاده فرار کردند. که من دیگر پیدایشان نکردم. **خلاصه ترور شدن راه دارد...**

از روزنامهٔ «کیهان» * ـ **گزارش جلسهٔ محاکمهٔ عوامل سوءقصد به «سعید حجّاریان»:**

[«سیّد محسن مجیدی»] متّهم: «مقدّمی» [دوّم خردادی] دو هفته قبل از ترور پیش من آمد و راجع به «حجّاریان» صحبت کرد و پس از صحبتهای طولانی گفت: اودانشجویان را به بیراهه می‌کشاند، عامل فساد است، می‌خواهد حکومت را بر هم بزند. من هم گفتم آدرس او را بده تا **بدهم بچّه‌ها او را کتک بزنند.** امّا یک هفته قبل از ترور، «مقدّمی» با حالت دیگری آمد. مشخّص بود که او راکوک کرده‌اند وپس از ترور مشخّص شد برنامه طرّاحی شده است.

وی افزود: «مقدّمی» زمانی که در خصوص نحوهٔ ترور «حجّاریان» صحبت می‌کرد، گفت: نامه‌ای از «حکیمی‌پور» گرفته‌ام، می‌خواهم بدهم به «حجّاریان» تا در آنجا مشغول به کار شود. من به «مقدّمی» گفتم: بهتر است او را کتک بزنیم. امّا او با خنده گفت: کتک نه، دست خود را به صورت اسلحه نشان داد وگفت: با اسلحه او را بزنید... قرار بود «عسگری»[ضارب] به فکّ ایشان بزند و ما بعداً فهمیدیم گول خورده‌ایم...

---

* چهارشنبه ۱۳۷۹/۲/۱۴.

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ع)»:

توی جریان ضدّ کودتا [ی نقاب] بازجوی خلبان... که متخصّص ویژهٔ موشکی هم بود، «بیژن تاجیک» بود. بازجوی «رکنی»، «سعید مظفّری».

الان کجاست؟

[«شاهد(ع)»:] همین «سعید حجّاریان» دیگر.

من «بیژن» را تقریباً ندیدم. بعدها که «حجّاریان» ترور شد، در بیمارستان دیدمش که کارهای امنیّتی بیمارستان را رتق و فتق می‌کند وبالأخره سرتیم حفاظت اصلی او را به عهده داشت. با همان عصا و پیپ قدیمی‌اش!

البته «بیژن تاجیک» با «خسرو تهرانی» دستگیر شد. سر پروندهٔ شهادت «رجایی» و «باهنر». ولی «سعید حجّاریان»... آره بازجوی اصلی «رکنی» بود.

س) «رکنی» که اعدام شد؟

[«شاهد(ع)»:] بله بازجویی‌اش با «سعید» بود. حالا اگر دقیق خواستی، نواری را هم که تلویزیونی پخش شد، صدای بازجوی سؤال کننده دقیقاً صدای «سعید حجّاریان» اون ساله. برادر «مظّفری»!

تو جریان ضدّ کودتا با «کشمیری» هم توی یک اتاق بودند. «تقی محمّدی» هم یک حالت پادویی و دستگیری و اینها داشت.

«کشمیری» **یک کیفی همیشه با خودش می‌آورد** و می‌برد، می‌گفتیم کیفهای اداره دوّمی. که کیف چرمی‌های بزرگی بودند که از بالا با حالت لولایی بسته می‌شد و یک بند دسته چرمی هم از بالا رویش می‌افتاد.

بین همهٔ ماها او **کیف رو ترک نمی‌کرد**. مثلاً" الان، او اگر می‌آمد؛ اینجا. می‌رفت بیرون، دوباره می‌آمد، دوباره می‌رفت دستشویی، دوباره می‌آمد؛ عین **هر چند بار** کیف را می‌برد و می‌آورد. یا اگر گیت بازرسی بود فرضاً این هر بار که داخل و خارج می‌شد این را هم داخل و خارج می‌کرد. اصلا" شاخص بود توی این کار. که خب **یک بار دیگر کیف را با خودش خارج نکرد** که روز انفجار نخست وزیری بود. حتّی

بعضی‌ها تردیدی که داشتند، می‌گفتند اگر کیف منفجر شده برای «کشمیری» بود، غیرممکن بود او همراه کیف نباشد!

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۵/۲۰:

دادگاههای انقلاب اسلامی مرکز اسامی ۱۴ نفر از محاربین و مفسدین فی‌الارض که به مکافات و مجازات رسیده‌اند به این شرح اعلام داشت:

۱ـ سیّد «ابوالقاسم خادم احمدآبادی» فرزند «علی‌اکبر» به جرم شرکت در رهبری سیاسی کودتای نافرجام اخیر و **ارتباط کامل با ستاد «بختیار»** در طرح ریزی توطئه و عضوگیری فعّال.

۲ـ سرهنگ «هادی ایزدی» فرزند «صادق» بجرم شرکت در رهبری شاخهٔ نظامی و استخدام پرسنل، جهت شرکت در کودتا و حضور مؤثّر در جلسات محرمانهٔ توطئه‌گران.

۳ـ «عبّاس محبّی» فرزند «محمّدعلی» کارمند شرکت هوایی پارس ایران، بجرم ارتباط گسترده با سران سیاسی کودتا و شرکت مؤثّر در جلسات آن.

۴ـ سرهنگ «فریدون اکوان» فرزند «حسین» بجرم توطئه و اقدام علیه جمهوری اسلامی ایران و ارتباط با نمایندگان «اویسی» و فعّالیّت وسیع در پخش نشریهٔ آرا.

۵ـ **سروان «ناصر رکنی»** فرزند «حسن» بجرم شرکت در رهبری شاخهٔ سیاسی نظامی کودتا و توزیع و تقسیم پول جهت تهیّهٔ اسلحه و عضوگیری و نیز انحراف کشاندن پرسنل ارتش در این رابطه.

۶ـ «اکرم بائی احمدی» فرزند «حسن» بجرم **فراری دادن سرسپردگان رژیم** و پرداخت یک میلیون تومان به «ناصر رکنی» که صرف خرید اسلحه شده است و مبادلهٔ اطّلاعات با خارج از کشور.

دادستانی مرکز به اطّلاع مردم ستمدیده و انقلابی می‌رساند:

۷ـ «رحمان آرمین» فرزند «سیف‌ا...».

۸ـ «امیر هوشنگ اسفندیاری» فرزند «یوسف».

۹ـ «برزو شکیبی گیلانی» فرزند «عزیزا...».

۱۰ـ «سیف‌ا.. شاهنده آشتیانی» فرزند «جعفر»؛

سلطنت طلبانی که باتشکیل گروهی بنام پارس با تهیّهٔ طرح انفجار اماکن مقدّسه و تشکیل گروه نظامی درصدد براندازی رژیم جمهوری اسلامی، برقراری نظام منحط سلطنتی بجای آن بوده‌اند تا طاغوت «شاه» وپایگاه کثیف شاهنشاهی را دوباره به این سرزمین مقدّس، اسلام بازگردانند...

ازمصاحبهٔ محقّق با «منبع (ک)»:

... یک کیس معروفی بود که سازمان [مجاهدین خلق] یک زنیکه‌ای، «عفت» نامی فکرکنم «غنی‌پور»... راکه از فامیلهای دورخانوادهٔ خانم امام بود برای ترور امام نفوذ دادند تا حدّی هم موفّق شده بودند که بعضاً بدون بازرسی به جماران رفت و آمد می‌کرد که البتّه به لطف خدا موفّق به ترور هم نشده بود... بعدها مشخّص شدکه **فرماندهی آن عملیّات اطّلاعاتی را «جواد قدیری»** به عهده داشت...

از کتاب «عبور از بحران»ـ خاطرات«اکبر هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۴آبان [۱۳۶۰]

... **سفیر شوروی** با عجله ملاقات خواسته بود.از مرخصّی برگشته. از طرف رهبران شوروی پیامی برای «امام» داشت. به او گفته شده پیامش را به من بگوید. اطّلاع داد که **آمریکا درصدد انجام کودتایی** در ایران است که در ماههای آذر و دی قرار است، انجام گیرد. گفتم قبلاً هم نظیر همین گزارش با همین کیفیّت، از طرف شوروی به ما رسیدکه در ماه مهرکودتا می‌شود. ولی هیچ گونه اطّلاعی نمی‌دهند که سرنخ باشد و ما بتوانیم تعقیب کنیم. ما می‌دانیم که آمریکا، اگر بتواند کودتا می‌کند. ولی در ایران زمینهٔ کودتا نیست و **خطر از تروریسم است**...

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد مورد اشاره در فصل هفتم:

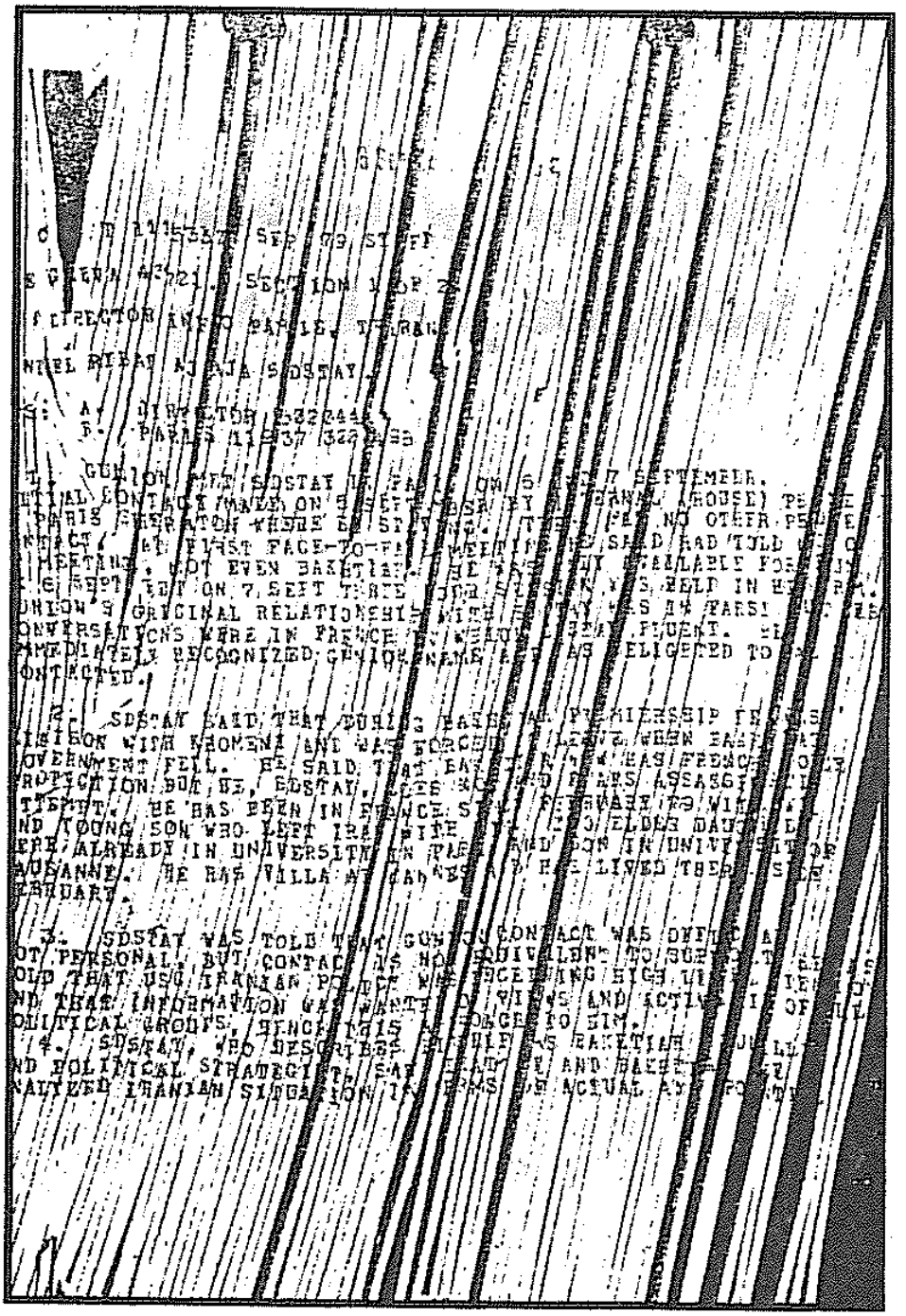

از اسناد بدست آمده در لانهٔ جاسوسی پیرامون عناصر کودتای
«شاهپور بختیار» (نقاب) ـ ۱

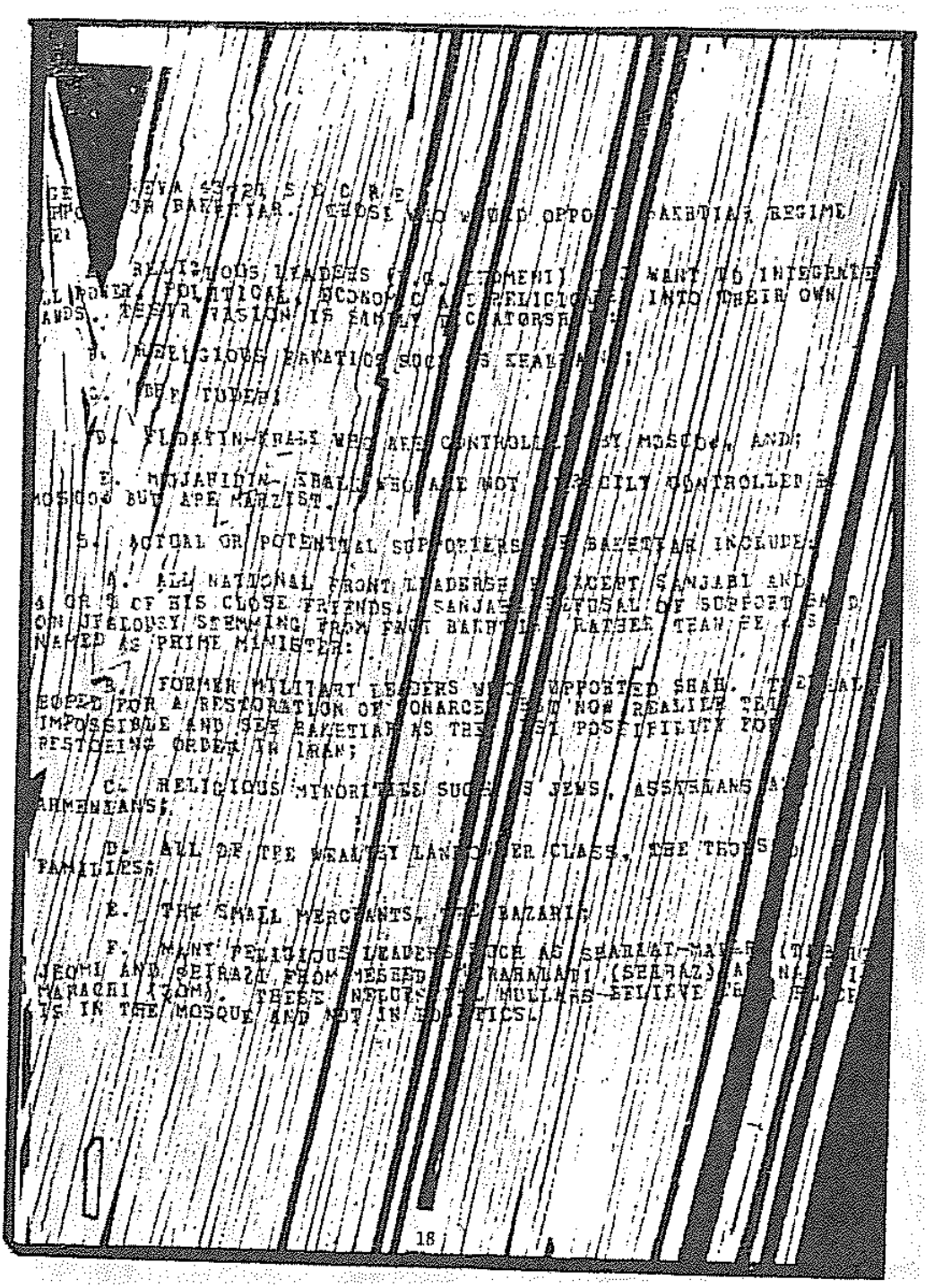

۲

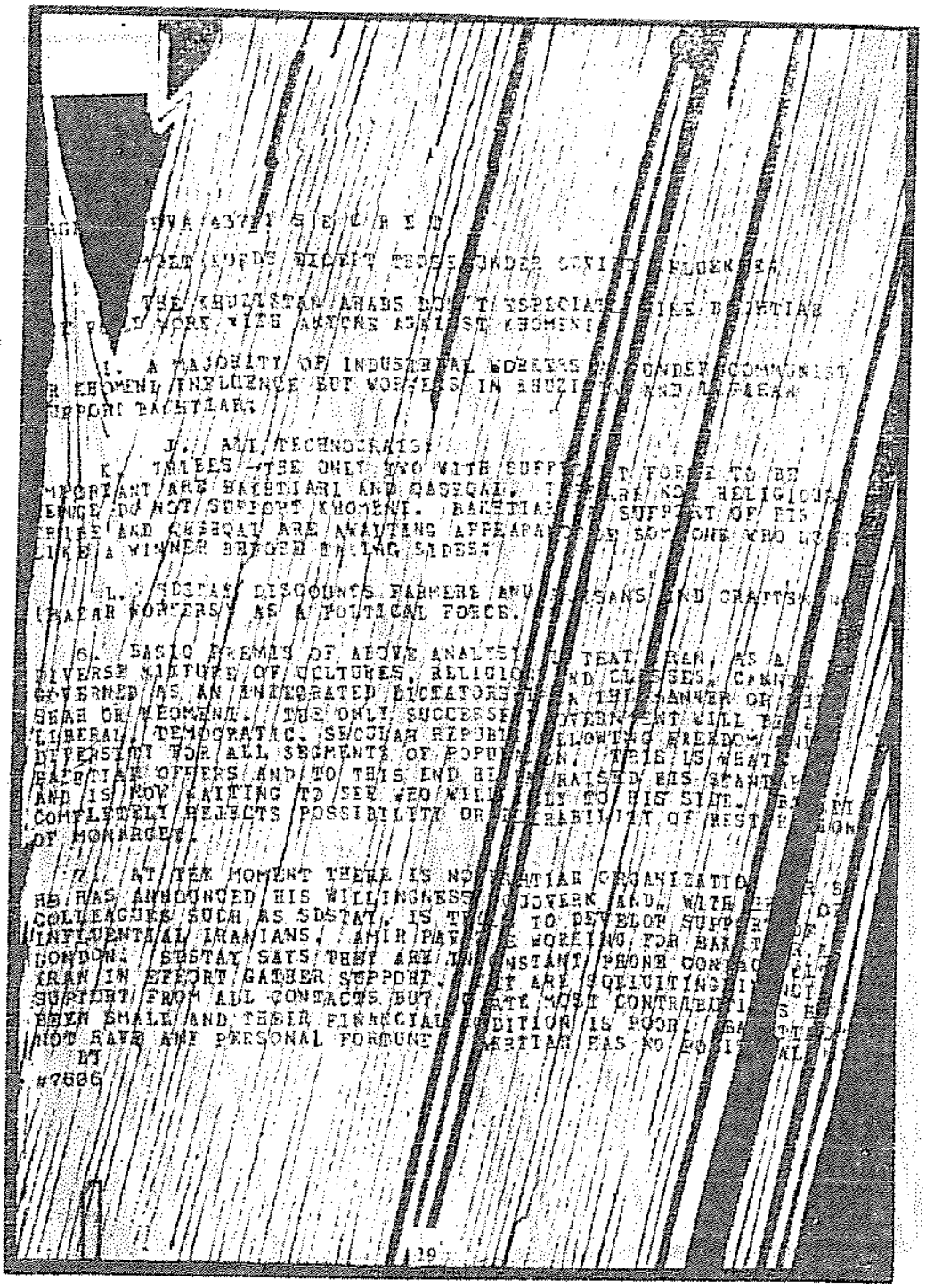

۴

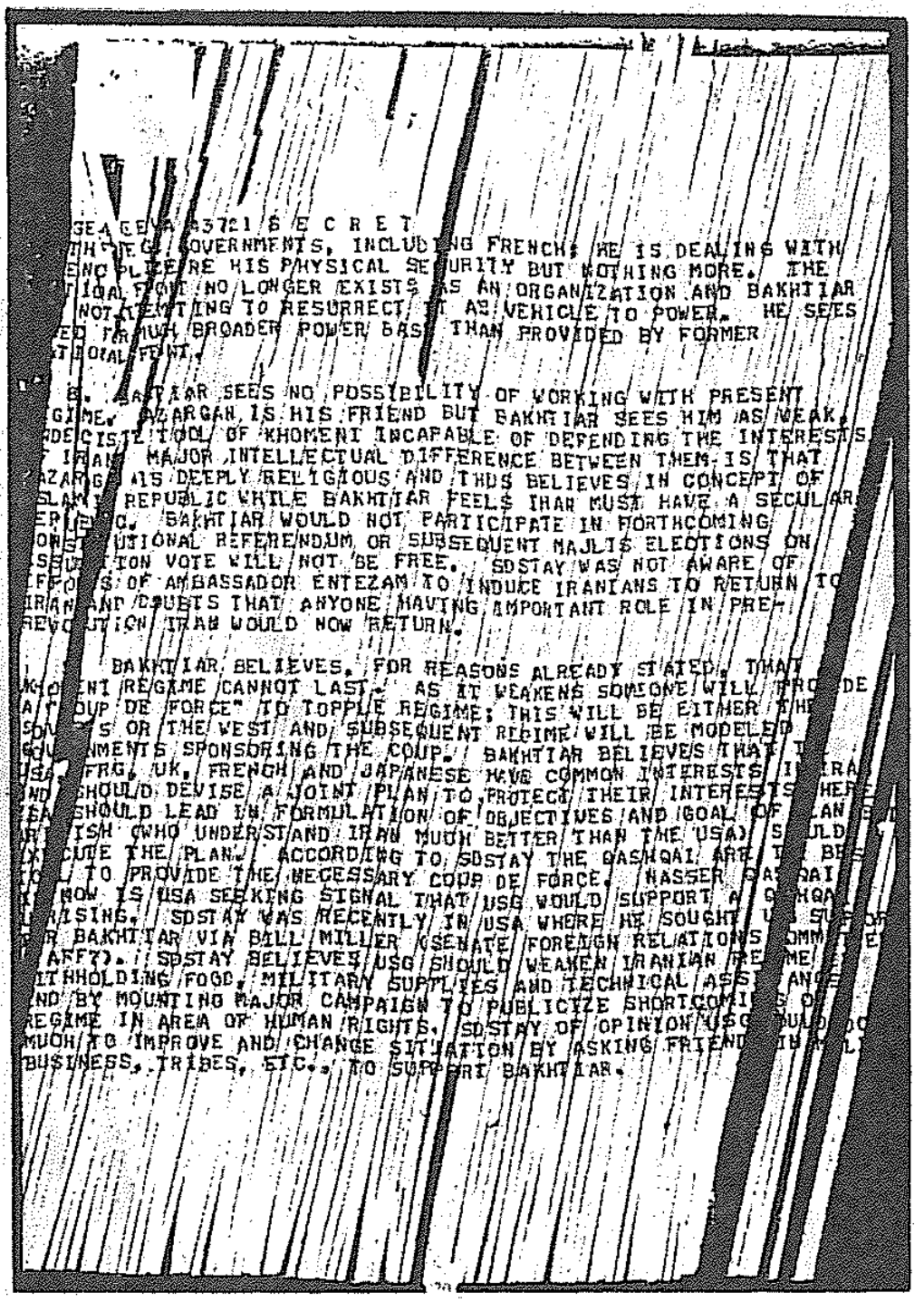

GEA GEVA 43721 S E C R E T
THE REGI GOVERNMENTS, INCLUDING FRENCH; HE IS DEALING WITH
ENCYCLIZE RE HIS PHYSICAL SECURITY BUT NOTHING MORE. THE
TIONAL FRONT NO LONGER EXISTS AS AN ORGANIZATION AND BAKHTIAR
NOT ATTEMPTING TO RESURRECT IT AS VEHICLE TO POWER. HE SEES
ED FOR MUCH BROADER POWER BASE THAN PROVIDED BY FORMER
TIONAL FRONT.

B. BAKHTIAR SEES NO POSSIBILITY OF WORKING WITH PRESENT
GIME. AZARGAN IS HIS FRIEND BUT BAKHTIAR SEES HIM AS WEAK,
NDECISIVE TOOL OF KHOMENI INCAPABLE OF DEFENDING THE INTERESTS
F IRAN. MAJOR INTELLECTUAL DIFFERENCE BETWEEN THEM IS THAT
AZARGAN IS DEEPLY RELIGIOUS AND THUS BELIEVES IN CONCEPT OF
SLAMIC REPUBLIC WHILE BAKHTIAR FEELS IRAN MUST HAVE A SECULAR
EPUBLIC. BAKHTIAR WOULD NOT PARTICIPATE IN FORTHCOMING
ONSTITUTIONAL REFERENDUM OR SUBSEQUENT MAJLIS ELECTIONS ON
SSUMPTION VOTE WILL NOT BE FREE. SDSTAY WAS NOT AWARE OF
IFFORTS OF AMBASSADOR ENTEZAM TO INDUCE IRANIANS TO RETURN TO
IRAN AND DOUBTS THAT ANYONE HAVING IMPORTANT ROLE IN PRE-
REVOLUTION IRAN WOULD NOW RETURN.

BAKHTIAR BELIEVES, FOR REASONS ALREADY STATED, THAT
KHOMENI REGIME CANNOT LAST. AS IT WEAKENS SOMEONE WILL PROVIDE
A "COUP DE FORCE" TO TOPPLE REGIME; THIS WILL BE EITHER THE
SOVIETS OR THE WEST AND SUBSEQUENT REGIME WILL BE MODELED
GOVERNMENTS SPONSORING THE COUP. BAKHTIAR BELIEVES THAT THE
USA, FRG, UK, FRENCH AND JAPANESE HAVE COMMON INTERESTS IN IRAN
AND SHOULD DEVISE A JOINT PLAN TO PROTECT THEIR INTERESTS WHERE
USA SHOULD LEAD IN FORMULATION OF OBJECTIVES AND GOAL OF PLAN BUT
BRITISH (WHO UNDERSTAND IRAN MUCH BETTER THAN THE USA) SHOULD
EXECUTE THE PLAN. ACCORDING TO SDSTAY THE QASHQAI ARE THE BEST
TOOL TO PROVIDE THE NECESSARY COUP DE FORCE. NASSER QASHQAI
IS NOW IS USA SEEKING SIGNAL THAT USG WOULD SUPPORT A QASHQAI
UPRISING. SDSTAY WAS RECENTLY IN USA WHERE HE SOUGHT USG SUPPORT
FOR BAKHTIAR VIA BILL MILLER (SENATE FOREIGN RELATIONS COMMITTEE
AFF?). SDSTAY BELIEVES USG SHOULD WEAKEN IRANIAN REGIME BY
WITHHOLDING FOOD, MILITARY SUPPLIES AND TECHNICAL ASSISTANCE
AND BY MOUNTING MAJOR CAMPAIGN TO PUBLICIZE SHORTCOMINGS OF
REGIME IN AREA OF HUMAN RIGHTS. SDSTAY OF OPINION USG WOULD DO
MUCH TO IMPROVE AND CHANGE SITUATION BY ASKING FRIENDS IN MILI
BUSINESS, TRIBES, ETC., TO SUPPORT BAKHTIAR.

۴

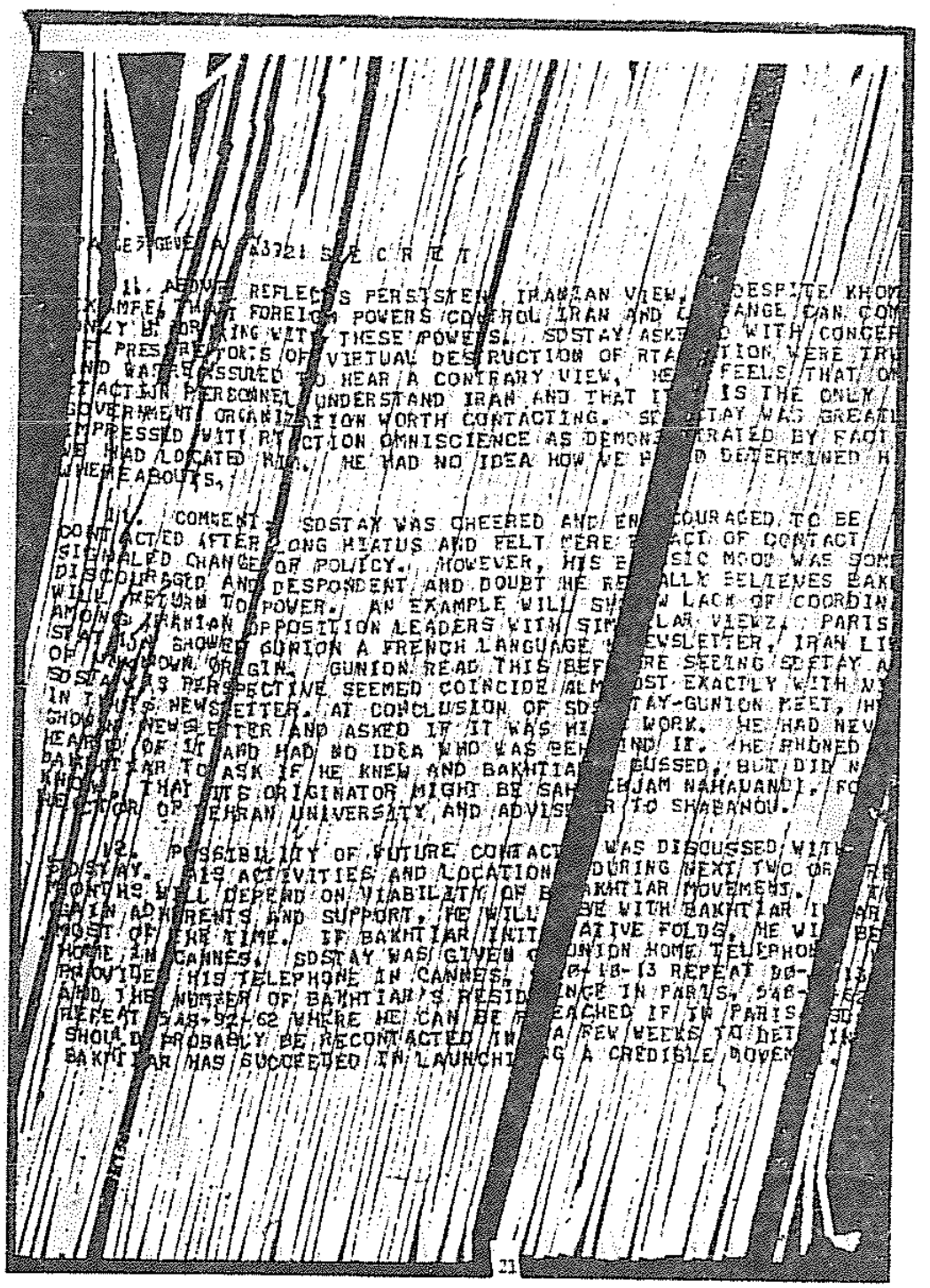

SECRET

11. ABOVE REFLECTS PERSISTENT IRANIAN VIEW, DESPITE KHOM
EXAMPLE, THAT FOREIGN POWERS CONTROL IRAN AND CHANGE CAN COM
ONLY BY WORKING WITH THESE POWERS. SOSTAY ASKED WITH CONCER
IF PRESCRIPTORS OF VIRTUAL DESTRUCTION OF RTA ATION WERE TRU
AND WAS ASSURED TO HEAR A CONTRARY VIEW, HE FEELS THAT OP
ETACTION PERSONNEL UNDERSTAND IRAN AND THAT IT IS THE ONLY
GOVERNMENT ORGANIZATION WORTH CONTACTING. SOSTAY WAS GREATL
IMPRESSED WITH RT ACTION OMNISCIENCE AS DEMONSTRATED BY FACT
HE HAD LOCATED HIM. HE HAD NO IDEA HOW WE HAD DETERMINED H
WHEREABOUTS.

12. COMMENT: SOSTAY WAS CHEERED AND ENCOURAGED TO BE
CONTACTED AFTER LONG HIATUS AND FELT MERE FACT OF CONTACT
SIGNALED CHANGE OF POLICY. HOWEVER, HIS BASIC MOOD WAS SOM
DISCOURAGED AND DESPONDENT AND DOUBT HE REALLY BELIEVES BAK
WILL RETURN TO POWER. AN EXAMPLE WILL SHOW LACK OF COORDIN
AMONG IRANIAN OPPOSITION LEADERS WITH SIMILAR VIEWS. PARIS
STATION SHOWED GURION A FRENCH LANGUAGE NEWSLETTER, IRAN LI
OF UNKNOWN ORIGIN. GUNION READ THIS BEFORE SEEING SOSTAY A
SOSTAY'S PERSPECTIVE SEEMED COINCIDE ALMOST EXACTLY WITH NY
IN THIS NEWSLETTER. AT CONCLUSION OF SOSTAY-GUNION MEET, HE
SHOWED NEWSLETTER AND ASKED IF IT WAS HIS WORK. HE HAD NEV
HEARD OF IT AND HAD NO IDEA WHO WAS BEHIND IT. HE PHONED
BAKHTIAR TO ASK IF HE KNEW AND BAKHTIAR GUESSED, BUT DID N
KNOW, THAT SITE ORIGINATOR MIGHT BE SAHEJAM NAHAVANDI, FO
RECTOR OF TEHRAN UNIVERSITY AND ADVISER TO SHABANOU.

13. POSSIBILITY OF FUTURE CONTACT WAS DISCUSSED WITH
SOSTAY. HIS ACTIVITIES AND LOCATION DURING NEXT TWO OR
MONTHS WILL DEPEND ON VIABILITY OF BAKHTIAR MOVEMENT.
GAIN ADHERENTS AND SUPPORT, HE WILL BE WITH BAKHTIAR I
MOST OF THE TIME. IF BAKHTIAR INITIATIVE FOLDS, HE WI
HOME IN CANNES. SOSTAY WAS GIVEN GUNION HOME TELEPHO
PROVIDE HIS TELEPHONE IN CANNES, [illegible] REPEAT DO-
AND THE NUMBER OF BAKHTIAR'S RESIDENCE IN PARIS, 548-
REPEAT 548-92-62 WHERE HE CAN BE REACHED IF IN PARIS. SO
SHOULD PROBABLY BE RECONTACTED IN A FEW WEEKS TO DET
BAKHTIAR HAS SUCCEEDED IN LAUNCHING A CREDIBLE MOVEM

11

«فریدون جم».

«بهرام آریانا».

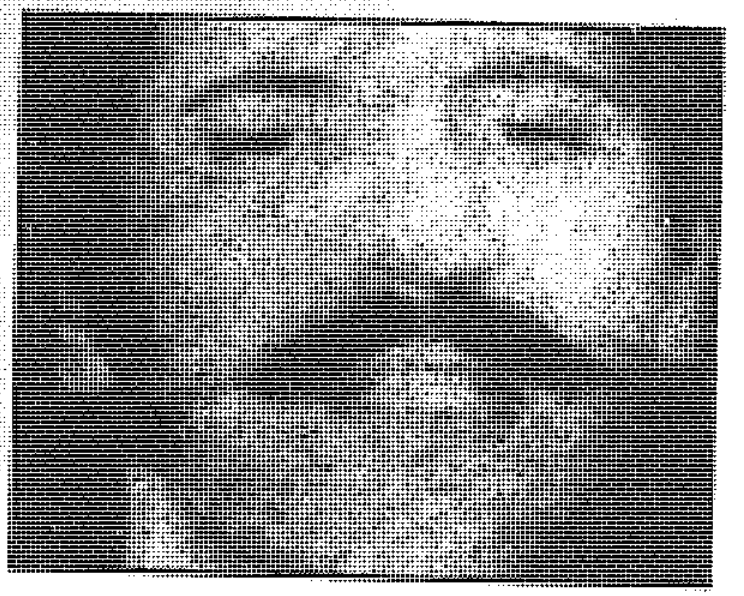

«ناصر رکنی».

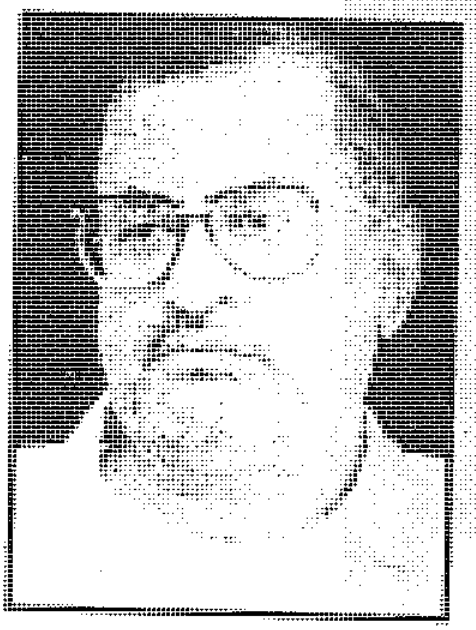

«سعید حجّاریان کاشی».

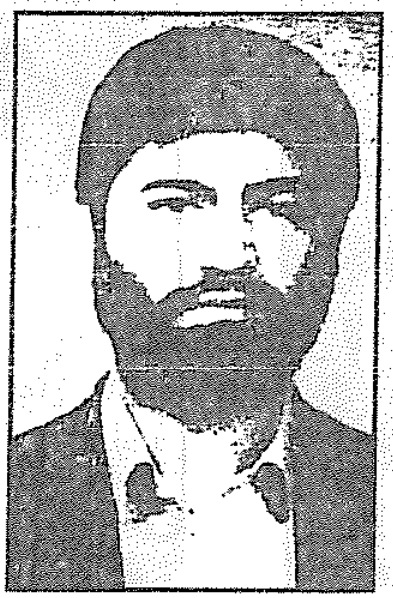

«مسعود کشمیری».

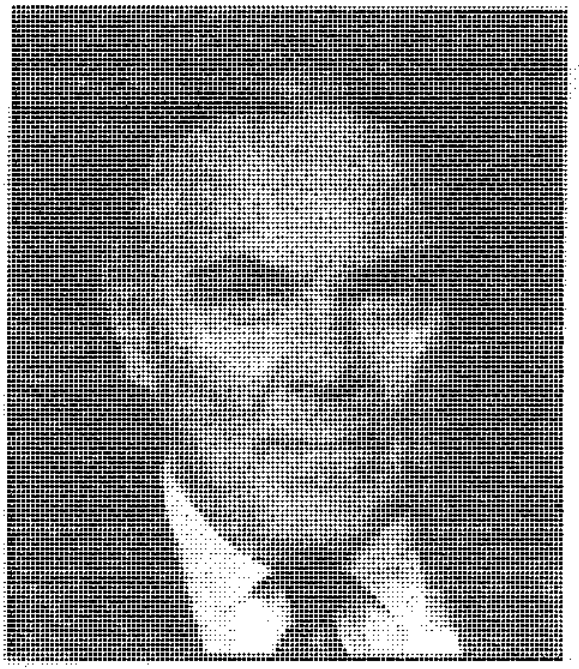

«الکساندر هیگ».

Dark House of Ghosts

As assassins attempt to kill a key Iranian reformer, the U.S. offers Tehran a new olive branch

By AZADEH MOAVENI TEHRAN

FOR THE PAST YEAR, SAEED HAJJARIAN'S newspaper has boldly published reports about secret death squads. His daily, *Sobh-e Emrouz* (Today's Morning), coined the spine-tingling term Dark House of Ghosts to describe the powers deep inside Iran's regime who have reputedly ordered the killing of dozens of writers, intellectuals and other perceived internal threats. But it was no apparition last week when a short man with a leather jacket, blond beard and silencer-equipped pistol dismounted a red motorcycle outside city hall. He strode up to Hajjarian on the pavement, called out his name and, arm shaking, fired a bullet into Hajjarian's head.

The shooting left Iranians stunned, almost as if the gun had been pointed at reformist President Mohammed Khatami. In effect, it was. One of Khatami's closest confidants, Hajjarian, 47, has been a main architect of the President's effort to transform the authoritarian Islamic republic into a tolerant democracy. Since Khatami's upset election in 1997, hard-liners have fought his reforms in the parliament and the courts. But the attempt to murder a presidential adviser, the key strategist behind the landslide reformist victory in last month's parliamentary election, was a warning from the militants: we won't give up power without a fight. "If this fascist behavior continues," says Ahmed Bourghani, another reform strategist, "no one will be able to govern."

Where is Iran headed next? No one, not even Khatami, seems to know for sure, but worries about the country's future direction often echo Bourghani's fears that the country is poised between repression and chaos. The White House is eager for ever Iran regain the list of nations that play by the rules. For the past year and a half, it has been sending warming signals to Tehran which have gone largely unanswered. But encouraged by the reformers gains in last month's election, U.S. Secretary of State Madeleine Albright last week offered another olive branch. As Hajjarian lay in a coma fighting for his life on Friday she announced that Washington would ease sanctions a bit to allow Iran to import luxury goods to the U.S. The gesture was designed to nudge Iran toward normalizing relations, which many Iranians want. But not all Iranians, though Iran's Foreign Ministry welcomed Albright's speech, closer ties between Tehran and Washington would infuriate the same hard-liners who may have ordered the attack on Hajjarian.

Hajjarian's death might have brought—and could still bring—a violent protest by the legions of Khatami's youthful supporters who are impatient for greater freedoms. Khatami returned from a provincial tour and went straight to Hajjarian's bedside. The sight of his unconscious associate strapped to a ventilator made the President speechless as he choked back his tears. While Khatami has been criticized for not standing up to the militants, he showed no sign of being intimidated by the shooting. After an aide planted him with news of the attack, Khatami tore up a prepared speech and denounced the would-be killers. "They have no place among the people because the people hate them!" Khatami cried.

But Khatami's overall philosophy discourages showdowns with the hard-liners in favor of gradually strengthening Iran's democratic institutions. That's why close ties to the U.S. may be years away as Khatami slowly prepares the ground for relations. Explains Mohammed Ali Abtahi, Khatami's chief of staff: "The attack was a great blow. We must answer this at the ballot boxes, not with another bullet."

Suspicions will continue to build that the Dark House ordered Hajjarian killed. Its silence has new spurred on investigative campaign. With its frequent reports on the alleged activities of death squads, complete with allegorical references to sinister Iranian officials as the "gray eminences" who inhabit the Dark House, *Sobh-e Emrouz* has raised the level of inquiry and debate in Iran. "It was for people like Hajjarian," says Tehran human rights lawyer Shirin Ebadi. "The serial killings would not have become a public issue."

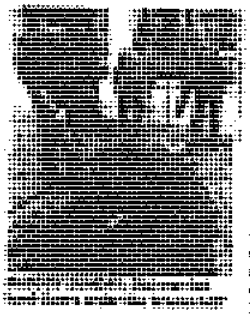

Whatever the motive for the crime, Hajjarian's fate highlighted as never before the great risks involved in Khatami's grand experiment. In an interview with *Time* three weeks before his shooting, Hajjarian praised top investigative journalist Akbar Ganji, who has pioneered *Sobh-e Emrouz*'s exposes and called to account powerful figures including former President Ali Akbar Hashemi Rafsanjani, for what they allegedly knew about the murders. "He has taken a candle in his hands to roam around the Dark House of Ghosts," Hajjarian said. "He has played a brave and invaluable role in trying to open up our political climate." Little did Hajjarian know that many Iranians would so soon be saying the same thing about him—as they offered up prayers for his health. —With reporting by Scott MacLeod Cairo and Douglas Waller/Washington

ON THE WALL: Hajjarian's pre-reform paper published a special edition after he was shot

«گزارش ویژهٔ هفته نامهٔ آمریکایی تایم از سوء قصد به «سعید حجّاریان کاشی».

پی‌نوشت‌های فصل هفتم:

(۱) «**تیمور بختیار**». تحصیلات خود را تا سیکل در اصفهان گذراند. و به همراه «شاهپور بختیار» برای ادامهٔ تحصیلات به بیروت رفت. پس از طیّ دورهٔ یک سالهٔ مهندسی برای ادامهٔ تحصیل به مدرسه نظامی «سن سیر» فرانسه رفت. دوسال بعد این مدرسه را با درجهٔ ستواندومی ترک و به ایران برگشت و در هنگ حملهٔ جمشیدآباد تهران مشغول به کار شد. به عنوان بهترین افسران جوان انتخاب شد. مقارن جنگ دوّم جهانی به اصفهان منتقل شد و سپس به تهران بازگشت. در ۱۳۲۵ فرماندهٔ هنگ سوار حمله شد. پس از اشغال ایران توسّط روسها و انگلیسیها و بروز حرکات تجزیه طلبانه، «بختیار» از جمله افرادی بود که علیه تجزیه طلبی کمونیستها در آذربایجان مبارزه کرد. در جریان رفع غائله آذربایجان، بطور داوطلب برای سازماندهی نیروهای پارتیزانی ضدّ حکومت آذربایجان و کردستان به منطقهٔ خمسهٔ زنجان که زیر نفوذ برادران «ذوالفقاری» بود، اعزام شد.
در حوالی مراغه در ستون دوّم تحت امر سرلشکر «ضرّابی»، داوطلب سرکوب یک پایگاه فرقهٔ دموکرات شد وپس از موفّقیّت به درجهٔ سرهنگی و اخذ نشان نائل شد. پس از ادامهٔ تحصیل در دانشگاه جنگ در ۱۳۲۹ با احراز شاگرد اوّلی وکسب نشان درجهٔ اوّل دانش به سمت رئیس ستاد لشکر گارد شاهنشاهی [ستمشاهی] تحت فرماندهی سرتیپ «حسین منوچهری» («بهرام آریانا») مشغول کار شد.
دکتر «مصدّق» او را مأمور سرکوب غائلهٔ «ابوالقاسم خان» کرد. انجام موفّقیّت آمیز این مأموریّت او را به فرماندهی یکی از تیپهای تهران رساند. امّا با تصمیم دکتر «مصدّق» مبنی بر انحلال لشگر گارد، سرهنگ «بختیار» به فرماندهی تیپ زرهی کرمانشاه منصوب شد. در جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تیپ زرهی کرمانشاه به فرماندهی او عازم تهران می‌شود. در ۳۲/۱۰/۵ به عنوان فرماندار نظامی تهران انتخاب شد.
از سوّم مهر ۱۳۳۵ به عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطّلاعات و امنیّت کشور فعّال بود و در ۱۳۳۸ به درجهٔ سپهبدی رسید. در ۱۳۴۰/۱/۱ از کار برکنار شده، در ۱۳۴۰/۷/۱ بازنشسته گردید و در ۱۳۴۰/۱۱/۶ ایران را ترک نمود.
«حسین فردوست» اعتقاد داشت که «بختیار» به خاطر جسارتش در حوادث آذربایجان، مورد توجّه انگلیسی‌ها بوده و برای او پروندهٔ جداگانه‌ای تشکیل داده بودند و وی را برای

کودتا به آمریکائیها وصل کردند.
[نقل از پاورقی جلد اوّل کتاب «سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک».]

(۲) «**شاهپور بختیار**» متولّد ۱۲۹۳ شمسی. در شهرکرد تحصیل ابتدایی خود را به اتمام رساند. در ۱۶ سالگی برای ادامهٔ تحصیل به همراه «تیمور بختیار» به بیروت رفت.
قسمتی از تحصیلات خود را در پاریس گذراند. در سال ۱۳۱۸ با یک فرانسوی ازدواج کرد وبرای تمامی فرزندان خود نامهای فرانسوی برگزید. بیش ازسی سال در عین عضویّت در جبههٔ ملّی، روابط دوستانه‌ای با رژیم «شاه» داشت. آخرین تیر ترکش «شاه» بود که تنها ۳۷ روز نخست‌وزیر وی شده و سپس با سقوط رژیم«پهلوی» پس از یک دورهٔ اختفای عجیب، در تهران با حمایت دستهای مرموز به خارج گریخت و از فرانسه سردرآورد و مورد حمایت سرویسهای غرب قرار گرفت وبا تغذیه کلان مالی محافل صهیونیستی، نخستین فعّالیّتهای توطئه گرانه علیه جمهوری اسلامی را آغاز کرد. در پانزده خرداد ۱۳۷۰ در ویلای مسکونیش در حومهٔ پاریس به قتل رسید.
[نقل از پاورقی جلد اوّل کتاب «سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک».]

(۳) ارتشبد «**اویسی**» رهبر «آرا» در آستانهٔ کودتا ارتباطات خود را با کشورهای ذینفع در تغییر نظام ایران افزایش داد. او با «سادات» و «صدّام» و مقامات آمریکایی ازجمله «الکساندر هیگ»، وزیر امور خارجهٔ آمریکا ملاقات کرد و در زمینهٔ آخرین هماهنگی‌های لازم، مذاکره نمود.
«ریچارد برت» تحلیلگر غربی نوشت:
«غلامعلی اویسی» ژنرال تبعیدی ایران که اخیراً در یکی از رستورانهای نیویورک، نشسته بود، لیوان آب پرتغال خود را سرکشید (و) به آرامی گفت: انفجاری در شرف تکوین است. شکّی نیست که رژیم تهران، روزهای آخر خود را سپری می‌کند (نیویورک تایمز - ۱۸ ژوئن ۱۹۸۰)
[نقل از کتاب «کودتای نوژه».]

(۴) «**حسین منوچهری**» («**بهرام آریانا**») فرزند «صدرالدّین». در سال ۱۲۸۵ در تهران

متولّد و در سن ۸۰ سالگی در پاریس(۱۳۶۵) مرد. نسبت مادری خود را به «منوچهر خان معتمدالدّولهٔ امینی» والی اصفهان می‌رساند. که به علّت حمایت از «علی محمّدباب» شهرت دارد و ازکارگزاران قسیّ‌القلب قاجاریّه محسوب می‌شود.
در دانشکدهٔ افسری ازدوستان صمیمی«خسرو روزبه» بود. در سالهای جنگ جهانی دوّم ظاهراً به سمت نازیسم و آلمان هیتلری گرایش داشته و با حزب کبود («حبیب‌الله نوبخت») همکاری می‌کرد. در زمان اشغال ایران توسّط متّفقین به همراه «فضل الله زاهدی»، «حسن بقایی» و «نادر باتمانقلیچ»، مدّت کوتاهی بازداشت شد. در سالهای پس از شهریور ۲۰ او از وابستگان سرلشگر «ارفع»، رئیس ستاد ارتش بود و از اعضای حزب او که مهمترین پایگاه دربار و استعمار انگلیس در ارتش محسوب می‌شد.
در ۱۳۲۹ نام خود را به «بهرام آریانا» تغییر داد و بعلّت وابستگی به دربار در درجهٔ سرتیپی به فرماندهی لشکر یک گارد شاهنشاهی [ستمشاهی] رسید.
نامبرده در دوران نخست‌وزیری «مصدّق» به عنوان وابستهٔ نظامی به فرانسه اعزام شد و درسالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با درجهٔ سرلشگری فرماندهٔ نیروی زمینی و سپس با درجهٔ سپهبدی، ژنرال آجودان «شاه» شد. با آغاز قیام عشایر جنوب، در اسفند ۱۳۴۱، با اختیار تام از طرف «شاه» به عنوان فرماندهٔ نیروی جنوب به شیراز رفت. با شیوه‌های خشن، از جمله بمباران شدید مناطق عشایری موفّق شد تا تابستان ۱۳۴۲ این قیام گسترده را سرکوب کند. نقش جنون آمیز «آریانا» در قتل عام عشایر جنوب، مورد توجّه سرهنگ «گرانیان یاتسویچ» رئیس سیا در ایران و هیئت مستشاری آمریکا در ارتش و «محمّدرضا پهلوی» قرار گرفت و به درجهٔ ارتشبدی رسید. به توصیهٔ آمریکاییها در سال ۱۳۴۴ به جای ارتشبد «حجازی» رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران شد. در سال ۱۳۲۶ پیرو شایعهٔ وسیعی که حاکی از دست داشتن وی و «باتمانقلیچ» درکودتا به همراه وابستهٔ نظامی الجزایر در ایران بود، از سمت خود در ۱۳۴۸ عزل و در همان سال بازنشسته شد.
وی مخالفت شدیدی با عربها و زبان عربی و اسلام داشت. به طوری که بر پایهٔ قول خود او که در سند ساواک آمده است، در ارتش، استفاده از واژه‌های عربی را منع و تنها از واژه‌های فارسی بایستی استفاده می‌شد و در چند سند دیگر ساواک توهین و اهانت مستقیم وی به اعراب، قرآن و اسلام آمده است و به نظر وی، شاهنامهٔ فردوسی کتاب آسمانی است.

«آریانا» پس از هفت سال عیّاشی لجام گسیخته در پاریس، با انقلاب اسلامی مواجه شد. سرویس‌های اطّلاعاتی غرب به سراغ او رفتند و با وعده و قول قریب الوقوع بودن سقوط جمهوری اسلامی ایران، وی را به صحنهٔ مبارزه با رژیم اسلامی کشاندند.
وی به همراه ارتشبد «غلامعلی اویسی»، فردی به نام «جمشید حسنی» و پسر «فروغی (ذکاءالملک)» و تنی چند از ضدّ انقلاب به انجام عملیّات نظامی در مرزهای ایران پرداختند که نتیجه‌ای حاصل آنان نشد و آخرین تحوّلات بقایای ژنرالهای رژیم «پهلوی» در سال ۱۳۶۲ به رکود کامل کشیده شد و تنها دستاورد آن برای سرویسهای جاسوسی غرب، سیاههٔ حداقل ۱۰ میلیون دلار هزینه‌های بر باد رفته بوده است.
[نقل از جلدسوّم کتاب «سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک».]

(۵) دکتر «**علی امینی**». از سرشناس‌ترین چهره‌های تاریخ سلطنت «محمّدرضا پهلوی» است که نام او به ویژه با دوران پرهیاهوی ۱/۵ ساله صدارتش و آغاز رفرم‌های آمریکایی در ساختار اقتصادی و فرهنگی ایران در دهه ۱۳۴۰ گره خورده است [از ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰]... او در این دوران به اقدامات نمایشی فراوان دست زد، که شاید جنجالی‌ترین آن بازداشت کوتاه مدّت عدّه‌ای از رجال «پهلوی» به جرم فساد مالی باشد... با صعود مجدّد دمکراتها به ریاست جمهوری آمریکا، در آبان ۱۳۵۵ و آغاز فضای باز سیاسی «کارتر»، «امینی» ۷۰ ساله کوشید تا دگربار خود را وارد صحنهٔ سیاست کند. او در اوایل سال ۱۳۵۶ وارد تهران شد و به گفتهٔ «فردوست» در ماههای اوج‌گیری انقلاب به مشاور دائمی «محمّدرضا پهلوی» بدل گردید... «امینی» پیر، خردمندتر از «بختیار» سودازده بود. او به فرانسه بازگشت تا در آخرین سالهای عمر در محفل رجالی که اکنون به تاریخ تعلّق داشتند، سرگرمی مطبوعی برای خود تدارک بیند.
[نقل از جلد دوّم کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی».]

(۶) ارتشبد «**فریدون جم**» فرزند «محمود». در سال ۱۲۹۲ متولّد شد. در ۱۳۱۳ به استخدام ارتش درآمد. تحصیلات نظامی خود را در دانشکدهٔ نظامی سن سیر فرانسه طی نمود. در ۱۳۱۶ با «شمس پهلوی» (خواهر «شاه») ازدواج و در ۱۳۲۳ به علّت عدم توافق اخلاقی، با اجازهٔ «شاه» وی را مطلّقه نمود. مشاغل وی در طول خدمت عبارت است از:

فرماندهی دانشکدهٔ افسری، معاون فرماندهٔ ارتش یکم، رئیس سازمان بهبودی توانایی زرهی نیروی زمینی، جانشین رئیس ستاد ارتش، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران. وی درمورخه ۱۳۵۲/۷/۷ با درجهٔ ارتشبدی از خدمت در ارتش بازنشسته و از آن پس به عنوان سفیر کبیر ایران به کشور اسپانیا اعزام گردید. وی که از اعتماد کامل «شاه» برخوردار بود، کلمه خدایگان را به القاب «شاه» اضافه نمود. نمایندگی ساواک در انگلستان در این مورد اظهار داشته است که این موضوع مستمسک مخالفین رژیم می‌باشد. نامبرده در طول خدمت [خیانت بار خود] به کشورهای مختلف جهان از جمله آمریکا، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، اطریش، آفریقای جنوبی،ترکیه و پاکستان مسافرت داشته است.
[نقل از پاورقی جلد سوّم کتاب «سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک».]

(۷) «**عبدالرّحمن برومند**» از منابع مورد اعتماد سیا درجمع «بختیار» به شمار می‌رفت. مأمور سیا به منزل او در شرایتون پاریس رفت و آمد داشت. در بهمن ۵۸ به همراه همسر و پسرش ایران را ترک کردند. دو دختر بزرگش از قبل در پاریس به دانشگاه می‌رفتند و پسر دیگرش در لوزان بود. صاحب ویلایی در کان بوده و به مأمورین سیا خود را «جهت دهندهٔ خط مشی سیاسی بختیار» معرّفی کرده بود. مأمور سیا در یکی ازگزارشات خود پس از جلسات متعدّدی با وی می‌نویسد: «... وی احساس می‌کند که فقط کارمندان سیا ایران را درک می‌کنند و تنها تشکیلات دولتی قابل ارتباط، همان سیا است... ما در اینکه واقعاً معتقد باشد «بختیار» دوباره به قدرت خواهد رسید، تردید داریم. این مثال عدم هماهنگی بین رهبران ایرانی جناح مخالف راکه دیدهای مشابه هم دارند، نشان می‌دهد. [سند شماره ۱۱ ـ ۲۰ شهریور ۵۸ ـ ۱۱ سپتامبر ۷۹] از ژنو ۴۳۷۲۱ به رئیس سیا. رونوشت برای پاریس و تهران- سرّی...]
[نقل از جلد ۳۸ کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۸) «**شهلا کیا**». متولّد ۱۳۲۲ تهران. دبیر دوّم سفارت ایران در پاریس. شاغل در بخش کنسولی امور دانشجویان ایران ـ مرتبط با چندین دیپلمات آمریکایی ـ در اسناد سیا پرونده‌ای به شمارهٔ ۹۵۲۲۴۵-۲۰۱ به نام وی مفتوح بوده است.
[نقل از جلد ۳۸ کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۹) سرلشگر «**قاسم پرویان (پرنیان)فر**». معاون رئیس ادارهٔ سوّم ساواک که قرار بود رئیس ساواک تهران بشود. فرد مزبور در سال ۱۳۴۷ بعنوان یک سرهنگ، مأمور خدمت در ساواک شد. اوّلین مقام او معاونت ریاست ادارهٔ سوّم بود. مشارالیه پس از مدّتی سرلشگر شد و کارمند عالی ساواک با رتبهٔ اداری ۹ گردید. یک منبع قابل اطمینان اضافه می‌کند که مشارالیه کارمندی فعّال، دقیق و سخت کوش، اما در عین حال یک فرد بیمار، تندخو، عصبی و دارای افکار و نظرگاههای قدیمی و دانش کم و سطحی بود.

فرد مزبور در فروردین سال ۵۴ رئیس ادارهٔ ساواک تهران و عمیقاً درگیر فعّالیّتهای ضدّ تروریستی بود. تروریستهای قزوین او را بعنوان هدفی برای ترور انتخاب کرده بودند...

[نقل از جلد ۳۸ کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۱۰) «**سیاوش بهزادی**». از اسناد منتشرهٔ سیا در لانهٔ جاسوسی: در ۱۳۳۸ بعنوان افسر رابط (احتمالاً" بین نیروی زمینی و ساواک) معرّفی شده و به درخواست بخش قضایی نیروی زمینی برای وی کارت شناسایی ساواک صادر شده است... دوست نزدیک و خویشاوند «شهلا کیا» [اس.دی.روف ـ۱] که در اوایل تابستان ۵۸ از طریق ترکیه به فرانسه گریخت و اقدام به همکاری با سیا نمود.

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۱۱) «**محسن مبصّر**» فرزند «عبدالعلی». در سال ۱۲۹۶ (شن) در تبریز به دنیا آمد. در سال ۱۳۱۵، دبیرستان نظام را در تبریز به پایان رسانید و پس از طی دانشکدهٔ افسری در سال ۱۳۱۷ با درجهٔ ستوان دوّمی رستهٔ توپخانه، وارد ارتش شد. فعّالیّت اطّلاعاتی خود را به عنوان افسر رکن ۲ ستاد لشکر ۲ آغاز کرد و سپس افسر دائرهٔ تجسّس ستاد ارتش شد. در جریان غائلهٔ آذربایجان به عنوان رئیس رکن ۲ تیپ مهاباد (لشکر ۴ رضائیه) و ستاد نیروی آذربایجان حضور داشت. «مبصّر» به عنوان یک افسر فعّال اطّلاعاتی در همین سالها مورد توجّه سرویس جاسوسی انگلستان و عوامل آن در ارتش قرار گرفت.... رئیس رکن ۳ ستاد لشکر ۱۹ (اهواز) و سپس رئیس بازرسی صنایع نظامی شد و پس از آن، در پست حسّاس ریاست تجسّس و اطّلاعات رکن ۲ ستاد ارتش قرار گرفت.

پس از کودتا [عملیّات آژاکس] «مبصّر» ریاست ستاد فرمانداری نظامی تهران و راه‌آهن را به دست گرفت و در کنار «تیمور بختیار» در سرکوب نیروهای ضدّ رژیم نقش فعّال داشت. در ۱۳۳۵/۷/۸ به تقاضای «تیمور بختیار» به ساواک مأمور شد و ریاست حفاظت ساواک را به عهده گرفت. سپس به عنوان رئیس هیئت وابستگی‌های نظامی ایران در کشورهای عربی به بغداد رفت و تا بهمن ۱۳۳۷ در این پست حسّاس اطّلاعاتی در منطقه جای داشت. در بازگشت به تهران پس از مدّتی رئیس پلیس تهران وسپس معاون شهربانی کلّ کشور شد و پس از مدّت کوتاهی، پس از «نصیری» به ریاست شهربانی کلّ کشور رسید.حدود ۶ سال (۱۳۴۳-۱۳۴۹) در این سمت بود... در [این] پست... به درجهٔ سپهبدی رسید.

[نقل از جلد دوّم کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی».]

(۱۲) **تیمسار «تریری علی»**. اسناد سیا او را رئیس ستاد نیروی زمینی در رژیم «محمّدمصدّق» معرّفی کرده که ریاضیدان بوده و برای [به اصطلاح] اتّحاد ملّی تیمسار بازنشسته‌ای که از لحاظ حرفه‌ای بیشترین اقدام را در ارتش دارد، به حساب می‌آید. در ۲۸ شهریور ۵۸ جهت هماهنگی با «بختیار» به پاریس آمد و...

[نقل از جلد ۳۸کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۱۳) در اسناد به اسامی کوچک **دکتر «اعتبار»** (Dr. FNUETTEBAR) و **دختر تیمسار «پاکروان»** اشاره‌ای نشده است. امّا به عنوان اعضاء دفتر «بختیار» در پاریس به آنها اشاره می‌شود.

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۱۴) در اسناد سیا «اسلیپری» («**محسن سلیم**») دارای یک دفتر حقوقی در پاریس و متخصّص سابق پارلمانی در لبنان معرّفی شده که به عضوگیری «مهدی روحانی» و امثالهم برای سیا می‌پرداخته است.

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقق.]

(۱۵) «**جواد علامیر**» ـ متولّد تهران ۱۳۱۴ تابعیّت ایرانی شغل تجارت، فعّالیّت در امور ارتباطات. محلّ اقامت: فرانسه، پاریس فرزند «محمود علامیر» قاجار ملقّب به «احتشام السّلطنه». نام مادر: «معصومه» ملّقب به «اخترالزّمان».
شخص مورد نظر در انستیتو «دوپوئیش»(Dupuich) بروکسل، انستیتو مطالعات سیاسی پاریس و دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه پاریس (سوربن)(Sorbonne) تحصیل کرده است. این شخص فرانسه و انگلیسی را در سطح چهار صحبت می‌کند... سیر مشاغل نامبرده... مقاله نویسی سیاسی روزنامهٔ «اطّلاعات»، سردبیر «ژورنال دو تهران»، ناشر «جام جهان نما» و «این هفته» درتهران، نمایندهٔ سازمان پخش تلویزیونی فرانسه (در ایران)، گزارشگر «لوموند» (پاریس)، «نیوزویک» (نیویورک)، مشاور در امور خارجی و مفسّر سیاسی، تولید کنندهٔ رادیو و تلویزیون ملّی ایران، شغل فعلی: [زمان تهیّه سند سیا ـ مهر ۵۸] وی رئیس بنگاه خبری بین‌المللی تله‌پرس... این شخص از رابطهٔ خیلی صمیمی با «شاه» برخوردار است.. عضو یا نفوذ یک گروه هماهنگ کنندهٔ مخالفین تبعیدی ایران است که وی آن را اتّحاد ملّی می‌خواند.
... «یوان پلو» [«مراد کینز»] به «تیمکن» [«ارنست.ان. تیمکن» مأمور سیا در پاریس] گفته که این شخص [حتّی] مدّعی است در رژیم «شاه» بخاطر فعّالیّت علیه رژیم به زندان افتاده است. در حالی که درواقع به خاطر تجاوز به دختر عموی خود به ۸ سال حبس محکوم شده بود. امّا به خاطر نفوذ خانواده‌اش در دربار بعداز دوسال، آزاد شد...
[نقل از جلد۳۸کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۱۶) «**مخاطب رفیعی**» در سفارت ستمشاهی در واشنگتن مقامی داشته و پس از ازدواج پسرش با یکی از منسوبان «بختیار» با وی خویشاوند بوده است. «بختیار» نقش او را به عنوان یکی ازواسطه‌های خود و سیا پذیرفت.
در سند شمارهٔ ۹ جلد ۳۸کتاب اسناد لانه، چنین می‌خوانیم. سرّی ۱۹ اکتبر ۱۹۷۹ (۲۷ مهر ۱۳۵۸) اعضاء ـ از رئیس ۵۳۴۴۴۲ به پاریس. رونوشت برای لندن، ژنو، تهران، واشنگتن / بخش خارجی
۱ـ در ۱۳ مهر ماه پس از بازگشت «اس.دی.پیر۱» از اروپا با وی ملاقات و اطّلاعاتش استخراج شد. او از ۳ الی ۶ مهر در پاریس با «بختیار» و از ۷ الی ۱۰ مهر در لندن با تیمسار

«جم» ملاقات نموده بود. در مجموع وی اطّلاعات ذیل را در اختیار گذارد...:
«پیام «بختیار» به ما این بود که وی با سرمایهٔ قلیل، فعّالیّتی را اداره می‌کند که به هیچ جایی نمی‌رسد، مگر اینکه از آمریکا تأمین مالی و راهنمائی عملیّاتی دریافت دارد. او هنوز در مرحلهٔ طرح‌ریزی قرار دارد. اما پیش‌بینی می‌کند ظرف پنج ماه، تمام جزئیّات را آماده کند و در آن موقع وی می‌خواهد به واشنگتن آمده تا دربارهٔ آیندهٔ جنبش خود و کشورش با مقامات دولت آمریکا مذاکره نماید...»
[نقل از جلد ۳۸ کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۱۷) «**محمّدتقی قمی**»... روحانی نمای خود فروخته است که از سالها پیش از انقلاب، با رژیم منحوس همکاری داشته [است].
[در سند شمارهٔ ۵۹ کتاب اسناد لانه نیز آمده است] «... در اواخر آذر ۵۳ رهبر مذهبی سرشناس شیعهٔ ایران آیت‌ا.. «محمّدتقی قمی» تهران را به مقصد قاهره ترک کرد. این سفر به درخواست وزیر امور خارجه مصر «سمیع انور» و نخست‌وزیر ایران «امیرعبّاس هویدا» جهت همکاری سران روحانیّت مصر، در رابطه با دیدار رسمی آتی «شاه» و «شهبانو»ی ایران از مصر انجام گرفت.. سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان.»
از آنجایی که این فرد زبان انگلیسی نمی‌دانسته، سیا برای تماس با او از عوامل واسطهٔ خود استفاده می‌نموده است. واسطهٔ اصلی سیا در این رابطه فردی به نام رمز «یو.ان تراوت/۱» [U.N TROUT/1] بوده که هویّت اصلی او هنوز به دست نیامده است. بنابر اسناد موجود، وی حقوق بگیر وزارت فرهنگ بود. [این مترجم] که از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ جاسوسان سازمان اطّلاعات انگلیس و از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ جاسوس سیا در ایران و از ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ جاسوس سیا در فرانسه بوده است. در سالهای پیش از انقلاب برای تماس با «قمی» و گرفتن اطّلاعات از او هر ماه به هزینهٔ سیا، از پاریس به تهران می‌آمد.
[نقل از جلد ۳۸ کتاب «اسناد لانه جاسوسی آمریکا».]

(۱۸) «**مجید دوامی**»، متولّد ۱۳۱۸ ـ روزنامه‌نگار ـ لیسانس حقوق از دانشگاه تهران. فوق‌لیسانس روزنامه‌نگاری از دانشگاه کلمبیا. فعّالیّت روزنامه‌نگاری خود را در ۱۳۳۷ شروع کرد. خبرنگار پارلمانی [روزنامهٔ] «اطّلاعات»، سردبیر «اطّلاعات هفتگی»، سردبیر

مجلّهٔ «روشنفکر»، بنیانگذار مجلهٔ «زن روز» [لازم به ذکر است که در مکاتبه‌ی رمزی یکی از مسئولین سیا (رئیس ۴۸۸۷۴۵) در پاسخ به سؤال یکی از نفرات ایستگاه سیا در پاریس (۱۱۲۳۰) با طبقه‌بندی سرّی (سند ۸۷کتاب) قید شده بود که «اس.دی.جولپ» در کتاب «رجال و شخصیّت‌ها» منتشره در ۱۹۷۶ دارای مشخّصات فوق‌الذّکر است و بدینسان با رجوع به کتاب مشخّص گردید که بیوگرافی فرد موسوم به «اس.دی.جولپ» مربوط به «مجید دوامی» می‌باشد.]

نامبرده در ۱۳۳۸ (هـ‌ش) با قرار ماهیانه پانزده هزار ریال همکاری خود را با سیا آغاز کرده بود.

[نقل از جلد ۳۸کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۱۹) «**مراد کینز**» مشهور به «کینز حسین» متولّد ۱۳۲۳ هندوستان. تابعیّت و شهروندی فرانسه اختیارکرده است... از اوایل طفولیّت پس از مرگ مادرش توسّط خواهران کاتولیک پرورش یافت. در یک مرحله، او تحت‌الحمایهٔ یک دیپلمات سوئیس که در فاصلهٔ ۴۳-۱۳۳۷ سفیر در پکن بود، قرار گرفت. «کینز» ازسال ۱۳۴۹ روزنامه‌نگار «نوول ابزرواتور» بوده است. قبل از آن، مدّت یک سال برای تدریس فرانسه و مقاله نویسی آزاد به هندوستان مسافرت کرد. پس از مسافرت به هندوستان مدّت دوسال مهماندار ایرفرانس بود. «کینز» یک پسرعمو دارد که در اواسط ۱۳۵۲ بعنوان دبیر سوّم سفارت پاکستان در پاریس منصوب شد. در همان زمان او همچنین آشنایان بسیار مختلفی بین جماعات هندی، پاکستانی و بنگلادشی و دیپلماتها و ظاهراً آشنایانی هم بین چینیها داشت... با خانوادهٔ «محمّدعلی بوتو» نزدیکی داشت...[«کینز» که در اسناد سیا رفیق صمیمی «لطف ا... سلیمان»ـ که به همراه «هنری کوریل» حزب کمونیست اوّلیّهٔ مصر (حدیتو) را بنیان گذاشت ـ معرّفی می‌گردد.]

سرپل مهمّ کسب خبر و جریان شناسی برای سیا به ویژه درگروههای چپ، معرّفی می‌گردد... دلیل توجّه سیا به نامبرده در یکی از اسناد [شماره ۵۵] عضویّت وی در جناح رادیکال یا تروتسکیست حزب توده و شرکت او در فعّالیّتهای دانشجویان ایرانی در پاریس عنوان شده است [در شهریور ۵۷]

[نقل از جلد ۳۸کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۲۰) «**جواد معین‌زاده**»: افسر سابق ارتش و رئیس قرارگاه ساواک در لندن ۵۷-۱۳۵۳. خویشاوند سببی «اویسی». مرتبط با «بختیار» در فعّالیّتهای براندازانه سالهای ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی و همچنین خویشاوند «محمّدتقی قمی» (اس.دی.فورگیو).
[نقل ازجلد ۳۸کتاب «اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا».]

(۲۱) «**ادوین آتکینز**» عضو سیا، مطابق با اسناد از پوشش مأمور بخش سیاسی و مسئول بررسی امور سازمان ملل و امورچند جانبه و جنبش غیرمتعهّد استفاده می‌کرده است.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۲۲) «**ثابتی**» دلاّل و پاانداز عضوگیریٔ برای موساد توی پرسنل ساواک بود. شما به عنوان محقّق یک اسم جدّی یا ردّپای شناسایی کننده از فعّالیّتهایش شنیدی؟ آیا واقعاً سرویسهایی مثل اسرائیل یا آمریکا، این پرسنل بومی و مزدورهای حرفه‌ای‌شان را رها می‌کنند؟ اینها را واقعاً محقّقین و پژوهشگرهای ما باید کار بکنند.
[نقل از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ص)».]
«پرویز ثابتی» رئیس امنیّت داخلی ساواک که بنا به خصوصیّات شغلی‌اش، صاحب چندین پاسپورت به اسامی مختلف بود، دراواخر حکومت«ازهاری» [آخرین نخست‌وزیر رژیم«پهلوی»] به ژنو گریخت و از آنجا به اتّفاق همسرش به اسرائیل رفت. بنا به اظهار مسافری که در بیمارستان جدهٔ اسرائیل بستری بوده و به تهران بازگشته است، اسرائیلی‌ها با عمل جراحی پلاستیک آنچنان او را تغییر شکل داده‌اند که شناختنش غیرممکن می‌باشد. اوکه به شکنجه‌گر مخوف ساواک شهرت داشت، در سانفرانسیسکو در خانه‌ای مجلّل مسکن گزید و تنها وابستهٔ رژیم«پهلوی» بود که یک ماه پیش از فرار خود، خانهٔ تازه ساخته‌اش را واقع در شهرک غرب به سفیر یکی از کشورهای عربی فروخت.
در هر ارزیابی از موقعیت «هویدا» [نخست‌وزیر بهائی مسلک] نام «پرویز ثابتی» هم به میان می‌آید. زیرا در تمام دوران زندگی، روابط نزدیک با همکیش خود داشته است. «ثابتی» و خانواده‌اش مانند «هویدا» طرفدار تقلیل قدرت «پادشاه» [ستمشاه] بودند.
[نقل از پاورقی جلد ششم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

(۲۳) «سالار جاف» فرزند «داوود بیگ جاف» در سال ۱۳۱۰ در عراق متولّد شد. وی از جمله پناهندگان عراقی است که تبعهٔ ایران می‌شود. و از همان ابتدا همکاری نزدیکی را با ساواک آغاز می‌کند. «سالار جاف» در ۱۳۴۹ به عضویّت حزب پانایرانیسم درآمد. وی مدّتی به عنوان بازرسی ویژه در شهرداری تهران مشغول به کار می‌شود و در ادامه با حمایت ساواک در دورهٔ بیست و چهارم مجلس شورای ملّی به عنوان نماینده شهرستان پاوه وارد مجلس شورای ملّی می‌شود. در آستانهٔ پیروزی انقلاب اسلامی، وی به همراه برادران خود به منظور تظاهرات به نفع «شاه» قصد ورود به پاوه را داشته که در مسیر با مردم درگیر شده و اقدام به تیراندازی به سوی مردم می‌نمایند. درنتیجه، این درگیری ۱۱ نفر کشته و بیش از ۳۰ نفر زخمی می‌شوند...
[نقل از پاورقی جلد دوّم کتاب«سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک».]

(۲۴) «**حسن پاکروان**» (سرلشکر) در سال ۱۲۹۰ درتهران به دنیا آمد. پدر او «فتح‌ا... پاکروان» از دولتمردان «رضاخانی» بود که در زمان فاجعهٔ قتل عام مسجد گوهرشاد، استانداری خراسان را برعهده داشت. «حسن پاکروان» تحصیلات نظامی خود را در دانشکده‌های پواتیه و فونتن بلو فرانسه به پایان رسانید و در ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و مدّتها به عنان مرّبی دانشکدهٔ افسری اشتغال داشت. در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ افسر انتظامات بنادر جنوب بود. «پاکروان» در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ افسر رکن دوّم ستاد ارتش گردید و در سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۹ به عنوان وابستهٔ نظامی به پاکستان رفت. پس از بازگشت به ایران مدّتی ریاست رکن دوّم ستاد ارتش را به عهده داشت و مجدّداً در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۴ به عنوان وابستهٔ نظامی به هند رفت. با تأسیس ساواک در اسفند ۱۳۳۵ «پاکروان» معاون ساواک گردید و در اسفند ۱۳۳۹ با برکناری سپهبد «تیمور بختیار»به ریاست ساواک رسید... تا سال ۱۳۴۳ ریاست ساواک را برعهده داشت و سپس جای خود را به «نصیری» داد و به عنوان وزیر اطّلاعات وارد نخستین کابینهٔ «هویدا» شد. (۱۳۴۳-۱۳۴۵)
«پاکروان» از شهریور ۱۳۴۵ تا مهر ۱۳۴۸ سفیر ایران در پاکستان بود و در این تاریخ به عنوان سفیر به فرانسه اعزام شد و تا آبان ۱۳۵۲ در پاریس مستقر بود. در بازگشت به ایران از سال ۱۳۵۲ توسّط ارتشبد «فردوست» در بازرسی شاهنشاهی به کار گرفته شد و در

مهر ماه ۱۳۵۶ بعنوان مشاور و سرپرست امور مالی وزارت دربار منصوب گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران دستگیر و در تاریخ ۵۸/۱/۲۲ به همراه جمعی از بلند پایگان رژیم«پهلوی» به اعدام محکوم گردید.
[نقل از جلد دوّم کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی».]

(۲۵) از «**مارک ج.گازیوروسکی**» کتاب «سیاست خارجی آمریکا و«شاه» ایجاد یک حکومت تسلّط پذیر در ایران، انتشارات دانشگاه کورنل (Cornell) به ترجمهٔ «جمشید زنگنه» با ترجمهٔ «غلامرضا نجاتی» توسّط شرکت سهامی انتشار در پاییز ۶۷ به زبان فارسی درتهران منتشر شده است.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۲۶) «**حمید نقّاشان**» با آقای «ناطق [نوری»] ضدّ فرقان کار می‌کرد. یک مدّتی هم پشتیبانی وزارت سپاه را داشت. بعد هم درکارهای اقتصادی افتاد. در لندن سر قضایایی که بماند دستگیر شد و بعد از آزادی و برگشت به ایران، پرونده‌های مالی و بدهکاری و اینها داشت. حدود سال ۷۵-۷۴ هم ممنوع‌الخروج شد. آقای «نیازی» پیگیر بحثهای او بود تا نهایتاً ممنوع‌الخروجی‌اش را لغو کرد. صاحب نمایندگی «شرکت کاترپیلار» در تهران هم بود فکر کنم هنوز هم هست.
[نقل از مصاحبهٔ محقّق با «علی فلاّحیان» ۱۳۷۹/۸/۲۴.]
«حمید نقّاشان»، معاون فرماندهٔ پاسداران انقلابی ایران در بیان این مطلب تنها به دوست صمیمی‌اش «ویلیام هرمان» (مأمور سیا) اعتماد پیدا کرده، به او گفته بود که «بوش» درآن دیدار حضور داشت... (دیدار طرفین و اظهارات پیرامون دوستانش)...
[نقل از نشریّهٔ ایتالیایی اسپرسو ـ ۱۹۹۱/۶/۱۶ـ مقالهٔ تحقیقی «دانته ماتلی».]
ایران بزرگترین بازار کاترپیلار در سال ۹۲ با فروش بیش از ۲۰۰ میلیون دلار بوده است.
[نقل از نشریّهٔ انگلیسی زبان «هاروارد بیزنس ریویو» ـ فوریه ۱۹۹۴.]

(۲۷) «**سنابرق زاهدی**» که به عنوان رئیس گروه قضایی شورای به اصطلاح مقاومت ملّی [یا خوکدانی مفعول «رجوی»] مطرح می‌گردد، دارای تحصیلات حوزوی بوده، از کادر

منافقین دراصفهان رشد داده شد...
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن.]

(۲۸) «**سعید حجّاریان کاشی**»: مهندس فنّی (لیسانس مکانیک) از دانشگاه تهران و دکترای علوم سیاسی از دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران. فعّالیّت سیاسی خود را ازنهاد اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری آغاز کرد. در دوران وزارت«محمّدی نیک (ری شهری)» مدیر کلّ آن وزارتخانه بود. پس ازدولت «میرحسین موسوی» به تدریج خود را از وزارت جدا ساخته و به مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری پیوست و معاون سیاسی «محمّدخوئینی‌ها» رئیس آن مرکز شد. روزنامهٔ «هم میهن» دوشنبه ۱۳۷۸/۱۲/۲۳ او را ازدانشجویان پیرو خطّ امام معرّفی می‌کند. در سال ۱۳۷۲ با دفاع از پایان‌نامه‌اش به عنوان «موعودیت در انقلاب ایران و روسیه» در دانشگاه تهران و زیر نظر دکتر «حسین بشیریّه» فوق لیسانس علوم سیاسی و دکترای آن را در دانشگاه تربیت مدّرس گرفت. در بهمن سال ۷۷ در مالزی سخنرانی داشته و مدیر مسئول روزنامهٔ «صبح امروز» بوده...
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]
روزنامه‌های اصلاح طلب علّت سوءقصد [به «حجّاریان»] را ساکت کردن آقای «حجّاریان» در ارتباط با قتلهای هشتاد نویسنده، روشنفکر و ناراضی در دههٔ گذشته می‌دانند.
روزنامه‌نگاری که نزدیک‌ترین همکاری را با «حجّاریان» داشته، «اکبر گنجی» است که افشاگریهای ادّعا شده‌اش درمورد قتلهای زنجیره‌ای، سروصدای زیادی در میان محافظه‌کاران ایجاد کرده است.
به گفتهٔ آقای «گنجی» چهل ساله، او و «حجّاریان» می‌دانستند که زندگیشان در خطر است..
[نقل از مقالهٔ «گای دینمور» (Guy Dinmore) روزنامهٔ انگلیسی «فایننشنال تایمز» - ۲۰۰۰/۳/۱۳.]

فصل هشتم:
«کید و کلاهی»

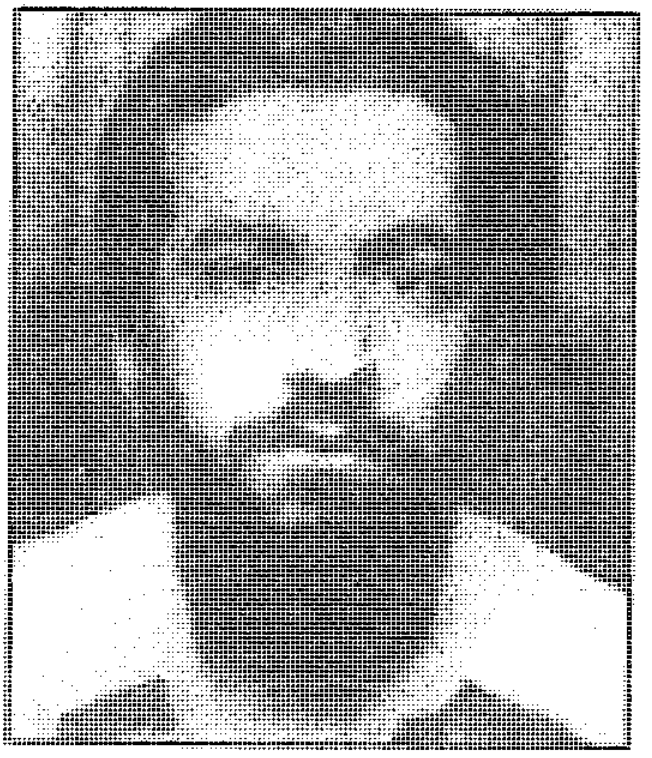

«محمّدرضا کلاهی».

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «بهزاد نبوی»:

... یک مسئله‌ای که دراین مورد مطرح است و مردم باید در جریان قرار بگیرند، **وجود عوامل نفوذی دشمن** در حزب، نخست‌وزیری و دادستانی است.ما در واقع ویژگی خاصّ انقلابمان، یک مقدار مسائلی را هم برایمان ایجاد کرده است.

بعد از پیروزی انقلاب، حرکت چون مردمی بود و روز اوّل یک دفعه صدها کمیته و دادستانی دراین مملکت ایجاد شد؛ آن طوری **نبود که یک تشکیلات** بیاید با شناسایی، افراد را سرکار بگذارد. این طور آدمها **از همان اوّل نفوذ کردند** و از حمایت قویّ دولت موقّت و بعدش «بنی‌صدر» هم برخوردار بودند و حتّی بعضی ازآنها که شناسایی می‌شدند، بیرون کردنشان با مقاومت روبرو می‌شد. اینها **به طریق اولی توانستند در خیلی جاها نفوذ کنند**. یک سری از آنها که ماهیّتشان مشخّص می‌شد، تصفیه می‌شدند. در این رابطه الان یک مقدار مسئولین و اداره کنندگان سازمانهای دولتی ونهادها هوشیارتر با مسائل برخورد می‌کنند.

از روزنامهٔ جمهوری اسلامی ـ چهارشنبه ۱۳۵۹/۷/۲:

نخست وزیر [«رجایی»] در پاسخ به این سؤال که نظرتان در مورد حزب جمهوری اسلامی چیست، اظهار داشت: **حزب جمهوری اسلامی** را در رابطهٔ دوستانی که در آنجا هستند، تأیید می‌کنم.

بنده با آقای «بهشتی» و «باهنر» و «هاشمی رفسنجانی» و بعضی دیگر که در **شورای مرکزی** حزب هستند، **سابقهٔ ۲۰ ساله دارم** و اینها را در رابطه با انواع حرکتهای درون جامعه، بررسی کرده‌ام. بعضی‌ها هستند که یکسال با اینها برخورد کرده‌اند و بعضی‌ها هم دو سال. آنها نمی‌دانند، اینها چه کسانی هستند. اگر می‌دانستند که آقای «هاشمی» درجامعهٔ ما چه عنصری هست، آن وقت می‌فهمیدند

---

* ۱۳۶۰/۶/۲۱.

که وی خیلی خیلی بیشتر از کسانی که آنها برایش ارج قائل هستند، ارزش دارد. اگر می‌دانستند «هاشمی» کسی است پس از اینکه از شب تا صبح شکنجه می‌شود و شلاّق می‌خورد، صبح می‌گوید: من الان مزهٔ ایمان را چشیدم؛ و اگر می‌دانستند که «هاشمی» کسی است که تمام زندگیش را می‌گذارد و می‌رود زندان و یک لحظه هم عقب‌نشینی نمی‌کند و اگر زیربنای خط فکری «هاشمی» و «باهنر» و «بهشتی» و امثال اینها را می‌دانستند، از این **اتّهامهای واهی** و از آن **حرفهای بیجا**، دست برمی‌داشتند و به عنوان **متعهّد به انقلاب**، با اینها برخورد می‌کردند. من معتقد هستم که اگر یک روزی فرصت می‌شد که در زندگی این برادران ما بررسی می‌کردند، نه تنها دست از مخالفت برمی‌داشتند، بلکه مثل من **با اینها همدوش و همگام می‌شدند، ولو در حزب نباشند.**

از هفته‌نامهٔ عرب زبان «الوطن‌العربی» ـ ۱۹۹۳/۳/۱۹:

«... سازمان سیا با کمک مزدوران خود در داخل [ایران] توانست یک محلّ گردهمایی را منفجر کند که در آن رویداد بین ۷۰ تا ۸۰ نفر از سران رژیم [جمهوری اسلامی] و در رأس آنها «محمّد بهشتی» کشته شدند... عملیّات قتل «محمّدرجایی» و ترورهای دیگری نیز که **آمریکائیها مستقیماً در آنها دست داشته‌اند**، در پی آن رخ دادند... پس از شکست در طبس یک رشته عملیّات نظامی سرّی که به کشته شدن بیش از صد روحانی ایرانی انجامید [توسّط آمریکا] انجام گرفت. امّا روحانیّت ایرانی **تسلیم نشد** و...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

«محمّد حسینی بهشتی» (شهید درانفجار هفتم تیر ۱۳۶۰): متولّد ۱۳۰۷ (هـ‌ش) اصفهان. در اواخر دورهٔ سطح ـ دروس حوزوی ـ برای ادامهٔ تحصیل به قم رفت و به تحصیل خارج (فقه) پرداخت. در محضر درس «حضرت امام خمینی(ره)»، آیت‌الله

سیّد «محمّد تقی خوانساری»، علامهٔ «طباطبایی» و دیگران به تحصیلات خود ادامه داد. در قم، دبیرستان «دین و دانش» را به همراه چندتن از همراهان خود، تأسیس نمود و در سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ دورهٔ دکترای فلسفه و معقول را در دانشکدهٔ الهیّات گذراند. دارای تألیفاتی حوزوی و دانشگاهی بوده است.

ازپایه‌گذاران اصلی حوزه علمیّه منتظریّه (معروف به مدرسهٔ حقّانی) بوده، حوالی ۱۳۴۳ در ارتباط با برخی مراجع تقلید، به ویژه آیت‌ا.. «میلانی» به هامبورگ رفت و مدّتی بیش ازپنج سال در آنجا به فعّالیّت تبلیغی و سازماندهی آموزشهای علاقمندان به مسائل اسلامی پرداخت. پس از بازگشت به ایران، رژیم ستمشاهی، مانع خروج او گردید.

درکنار «شهید مفتّح»، «مهدوی کنی»، «موسوی اردبیلی» و... به تشکیل جامعهٔ روحانیّت مبارز پرداخت. در سال ۱۳۵۴ دستگیر شد.

پس از پیروزی انقلاب با نظر «حضرت امام»، **شورای انقلاب** را به همراه «شهید مطهّری»، «شهید باهنر» و... **تشکیل داد**...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ ۱۳۶۰/۴/۷:

حجت‌الاسلام والمسلمین «سیّد علی خامنه‌ای» امام جمعهٔ تهران و نمایندهٔ «امام» در شورایعالی دفاع که به منظور ایراد سخنرانی و پاسخگویی به سؤالات مردم به مسجد «ابوذر» واقع در خیابان قزوین رفته بود، حدود ساعت ۱۲ دیروز در حین پاسخگویی به سؤالات مردم بر اثر انفجار یک دستگاه ضبط صوت که درون آن بمب کارگذاشته شده بود و درمقابل وی قرارگرفته بود، از ناحیهٔ گردن و کتف بشدّت مجروح و دچار خونریزی شد...امام جمعهٔ تهران بلافاصله توسّط محافظان و باکمک مردم به بیمارستان بهارلو واقع در میدان راه‌آهن انتقال یافت و تحت عمل جرّاحی قرارگرفت... به گفتهٔ مردم بمبی که در ضبط، کارگذاشته شده بود، بمب نسبتاً قوی بوده است و امام جمعهٔ تهران بر اثر ترکش بمب، مجروح شده است. خبرنگار ما

همچنین گزارش داد در یک طرف، مقداری خون در کنار عمّامه و ساعت مچی حجت‌الاسلام والمسلمین «خامنه‌ای» بر دور فرش مسجد و در طرف دیگر تکّه‌های موادّ منفجره تی.ان.تی که به گفته پاسداران عمل نشده بود، دیده است... یکی از اعضای سپاه در همین رابطه گفت فقط چاشنی بمبی که در ضبط صوت کار گذاشته شده بود منفجر شد و اگر چنانچه تمام بمب منفجر می‌شد، آسیب بیشتری به ایشان وارد می‌آمد...

مدیریّت سیاسی ایدئولوژیک و انجمنهای اسلامی **نیروی هوایی** طیّ اطّلاعیّه‌ای حادثهٔ سوءقصد به جان نمایندهٔ «امام امّت» وامام جمعهٔ تهران را محکوم کرده‌اند. در قسمتی از این اطّلاعیّه آمده است اگرچه حادثهٔ سوءقصد به جان **بنیانگذار سیاسی ایدئولوژیک و انجمنهای اسلامی ارتش جمهوری اسلامی ایران** ما را متأثّر ساخت، ولی از سویی در راه پیشبرد اهداف مقدّس انقلاب اسلامی صلابت ما دو چندان شد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»ـ ۱۳۶۰/۴/۸:

از سوی «محمّد علی رجایی» نخست‌وزیر در رابطه با سوءقصد نافرجام نسبت به حجت‌الاسلام والمسلمین سیّد «علی خامنه‌ای» پیامی به این شرح در اختیار خبرگزاری پارس قرار گرفت:

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

برادر مجاهد حجت‌الاسلام والمسلمین آقای «سیّد علی خامنه‌ای».

به قطع و یقین می‌دانم که روح بزرگ و ایثارگر آن برادر مجاهد، شهادت در راه اسلام و انقلاب اسلامی را فیضی عظیم و الهی می‌داند و در راه بندگی خدا و خدمت به اسلام و «امام» و امّت شهید پرور **از بذل جان خویش دریغ نداشته و ندارد**... در عین حال خدای بزرگ را سپاس می‌گویم که نقشهٔ شوم و پلید جنایتکاران را در سوءقصد به جان شما، نقش بر آب ساخت و آن **یار فداکار «امام» و امّت** را از خطر قطعی و حتمی نجات داد. سلامت عاجل وتوفیق آن برادر مجاهد را در راه خدمت به اسلام

و مسلمین از درگاه احدیّت مسئلت می‌نمایم.

برادر شما ـ «محمّد علی رجایی».

از مصاحبهٔ محقّق با «علیرضا نادعلی»* ـ ۱۲۷۹/۴/۱:

س) یک کلّیتی در ابتدا از جوّ آن زمان داخل حزب جمهوری و ایّام قبل از انفجار و روحیّات «محمّدرضا کلاهی» ملعون اگر بفرمایید که وارد مباحث جزئی‌تر هم بشویم.

[«نادعلی»:] واللّه آن موقع یعنی سالهای اوایل پیروزی انقلاب، حزب یک جایی بود که **ورود افراد مختلف، بهش آزاد بود.** یعنی همه کسانی که دوست داشتند که ارتباطی داشته باشند و خدمتی بکنند و به دوستان «امام»، خُب یک تشکّلی مطمئن و اسلامی، تشکّل حزب بود. «شهید بهشتی» بود، آقای «خامنه‌ای» بود، «شهیدباهنر» بود، آقای «هاشمی» و خُب جوانهایی مثل من دوست داشتیم که برای خدمت در راه اسلام با این عزیزان، همراه باشیم. حزب هم واقعاً دربش به روی همه باز بود. خود من رفتم توی مسجدی **فرمی پر کردم و عضو شدم.** البته خُب «شهید مالکی» بود که مرا تشویق به این کار کرد.

س) کدام «شهیدمالکی»؟

[«نادعلی»:] «شهید جواد مالکی» که با برادرش «حبیبا... مالکی» که فرماندار ایرانشهر بود، در همان انفجار شهید شدند. «جواد» از مبارزین قبل از انقلاب بودکه خُب بنده افتخارداشتم، اون سالها در خدمتش بودم.

می‌خواهم عرض بکنم که حضور «کلاهی» خیلی حالا سخت هم نبود. چون **حزب خیلی گزینشی عمل نمی‌کرد.** خیلی‌ها با یک مقدار استعدادی که از خودشان نشان می‌دادند، خُب وارد می‌شدند و رشدهم می‌کردند.

---

* از اعضای حزب جمهوری اسلامی.

جلسات سخنرانی بود. پرسش و پاسخ بود. انتشار خبرنامه و بولتن بود. کلاس‌های آموزشی بود. «شهید جواد مالکی» که مسئول تشکیلات حزب بود، یک سری تقسیم کار می‌کرد. بنده و آقای دکتر «واعظ مهدوی» که الان رئیس سازمان بیمه‌های خدمات درمانی باید باشد و «شهید جواد سرافراز» و «شهید ترابی» و «شهید محمّد خوش زبان» و آقای مهندس «هراتی» که فکر کنم عضو هیئت مدیرهٔ بانک صادرات باشد و دیگرانی که اسمشان حالا یادم نیست، کارهای اجرایی می‌کردیم. ازجمله اون موقع حزب یک خبرنامه‌هایی منتشر می‌کرد که باید مطالبش تهیّه می‌شد، تایپ و تکثیر می‌شد. بین مجموعهٔ ما، این «کلاهی» خبیث هم اون موقع یک موتور هندای ۱۲۵ داشت و سریع ورجه وورجه می‌کرد. از این طرف به اون طرف، توی پیگیریها. که خوب اون وقت ما ماشاءا... بهش می‌گفتیم که دمش گرم چقدر پرکار و با انرژیه...

یعنی دائماً توی چشم بود به عنوان یک عنصر خدمتکار و پرکار.

س) چند ساله بود؟

[«نادعلی»:] دانشجوی سال دوّم برق بود. دانشگاه امیرکبیر،که اون موقع من یادم هست، دانشگاهها به خاطر انقلاب فرهنگی تعطیل بود. حالا دقیق که نمی‌دونم ولی بیست و دو، بیست و سه ساله باید بوده باشد. ولی فعّال بود. یعنی **اگر حادثه اتّفاق نمی‌افتاد**، با نوع کاری که می‌کرد، خیلی زود **به نظر من می‌رفت توی شورای اجرایی حزب** و حتّی مقام‌های بالاتر پیدا می‌کرد.

س) اینکه یک عدّه مطرح می‌کنند **به «شهید بهشتی» نزدیک بود. چطور؟**

[«نادعلی»:] با «شهید بهشتی» نه. خیلی نمی‌شد گفت. چون به اون معنی هرکی با «شهید بهشتی» سلام و علیک می‌کرد، ایشان یک اخلاقی داشت که با همه خیلی گرم می‌گرفت. یادم هست، یک بچّهٔ کوچک هم که سلام می‌کرد؛ ایشان طوری برخورد می‌کرد، کانّه پسر خودشه،ایشان با همهٔ بچّه‌های حزب، خوب گرم می‌گرفت و حال و احوال می‌کرد. امّا چون روحیّهٔ کارگروهی و تشکیلاتی داشتند و منظّم هم

بودند، **نه خیر**. به اون معنی نزدیک نبود. و لیکن **«کلاهی» روابط عمومی خوبی داشت** و می‌گم پر جنب و جوش بود.

س) شما چقدر از نزدیک «کلاهی» را می‌شناختید؟

[«نادعلی»:] من با او درحزب آشنا شده بودم. قبلش را نه. ولی در حزب، روحیّهٔ بچّه‌ها با هم صمیمی بود. دائماً هم با همین برادرایی که اسم آوردم یا خیلی‌های دیگر که شهید شدند یا مجروح، یا الان مشغول خدمت هستند، با شوخی و طنز برخورد داشتیم. یعنی **جو، صمیمی بود.**

«کلاهی» البته در بین ماها، خیلی دنبال این بود که کارهای جدّی مسئولین حزب، مثل همین جلسات و جزوه‌ها و خبرنامه‌ها را حضور داشته باشد و توی چشم بیاید. ولی در مجموع جوّ شوخی و خنده بازارمان هم، به راه بود. البته من به دلیل **قدّ کوتاهم** که وقتی دیگران روی صندلیهای جلسه می‌نشستند، **هم قد** می‌شدیم؛ توی جلسه‌های رسمی‌تر، برای اینکه صندلیها فلزی بود و جابجایی و نشست و برخاست افراد، سر و صدا ایجاد می‌کرد؛ من نمی‌نشستم.

اگر کسی سؤالی داشت، من بین این مدعوین نشسته، راه می‌رفتم. برگه سؤالات را می‌گرفتم و به سخنران یا مسئول جلسه می‌دادم. دکتر «بهشتی» هم [بغض گلوی «نادعلی» را می‌گیرد و اشک در چشمانش حلقه می‌زند] به همین شکل مطلبی را... یادداشتی را که می‌خواستند به کسی بدهند، به من می‌دادند. [گریه می‌کند] خُب به «شهید مالکی» گفته بود که «نادعلی» همین پیگیری‌های جلسات را انجام بدهد، چون نظم جلسه را به هم نمی‌زند.

من هم یک ده پانزده جلسه‌ای را،توفیق داشتم که این وظیفه را به خوبی انجام دهم. فکر کنم سه جلسه مانده بود به جلسهٔ انفجار آقای «بهشتی» داشت، صحبت می‌کرد.من کتری چایی دستم بود که داشتم برای افراد حاضر، چایی می‌ریختم. بعضی‌ها کتری را می‌گرفتند و چایی را خودشان می‌ریختند. بعضی هم خُب استکان را بلند می‌کردند. **گرماگرم صحبت آقای بهشتی**، آقای «زواره‌ای» که مسئول ثبت

اسناد بودند، ایشان کتری را گرفت که چایی بریزد. من خیال کردم خُب کتری را گرفته او هم خیال کرد که هنوز کتری دست من هست. یک دفعه از دست هردوتایمان که به امید آن یکی، کتری را رها کردیم؛ کتری ول شد و به زمین خورد. حالا اوج صحبتهای «شهید بهشتی» **شترق خورد زمین** و سروصدا شد و جلسه به هم ریخت. من هم حالا خنده‌ام گرفته بود. بعد از جلسه «شهید مالکی» به من گفت: آقای «بهشتی» گفته آنهایی که نظم جلسه را به هم ریختند، سه جلسه حقّ شرکت ندارند. حالا گویا شوخی هم گفته بود، ولی «مالکی» جدّی به من گفت. به خاطر همین خُب من هم سه جلسه جدّی گرفتم و تنبیهی نرفتم. جلسهٔ انفجار سوّمین جلسه‌ای بود که من حضور نداشتم. من خیلی «شهید بهشتی» را دوست داشتم، حرفش برایم حجّت بود. [مجدداً بغض گلویش را می‌گیرد و با مکث ادامه می‌دهد:] حالا شما شاید متوجّه نشی؛ ولی من با ایشان یک مدّتی بودم. ماها می‌دانیم که چه گلی را از دست دادیم. چه گوهر گرانبهایی بود. صدها آدم دیگر هم بودند. جای خالی آقای «بهشتی» پر نشد. حدّاقل من که ندیدم مثل ایشان.

در جلسهٔ سوّم با اینکه آقای «مالکی» زنگ زد که حتماً باش در جلسه و کار هم انصافاً داشت... «بنی‌صدر» اینها برکنار شده بودند و فراری. و اوج اون تنشها بود. ما هر هفته، تحلیل درون گروهی چاپ می‌کردیم که یادم هست بیشتر آن تحلیلها را هم **مهندس «موسوی» می‌نوشت**. فکر کنم تحلیلی بود، به قلم ایشان. باز هم دقیقاً یادم نیست؛ فکر می‌کنم به نام «**بنی‌صدر، عامل دو بحران**». ما هم این را در تیراژ دو هزار نسخه کپی کردیم که به اعضای حزب برسانیم، تا استفاده کنند. قرار بود این تحلیل را در این جلسه هم توزیع کنیم؛ که من خودم، آن روز تحلیل را، نسخه اصلی را، بردم برای تکثیر پیش «شهید ابراهیمیان»، «عبّاس» آقا. که خدا رحمتش کند، در درگیری با منافقین، شهید شد. او هم سریع کپی گرفت.

آن وقت پشت مجلس، بغل انجمن معلّمان، ما این کارهای اجرایی را انجام می‌دادیم. تند و تند جزوه را مرتّب کردیم و منگنه زدیم و من در یک کارتن خالیِ

کاغذ سفید، یک کارتن کاغذ زیراکس بود. کاغذها راگذاشتم. «**کلاهی**» **گفت** خُب من تحلیلهای جلسه را می‌برم. گفتم نه. من خودم می‌برم. **اصرار کرد که نه خیر**؛ امروز خودم می‌برم. **این کارتن را برداشت.**

البته من بعدها به این نتیجه رسیدم که چون این کار ما روتین بود، احتمالاً" یکی از بمبها را قبلاً" توی یک کارتنی مثل این کارتن جاسازی کردند. او هم چند تا دانه از این جزوه تحلیل‌ها را روگذاشت و به راحتی داخل جلسه برد. شاید هم بمب حاضر بود. جایی در همان کارتن جزوه‌های همان روز قرار داد، که آن کارتن را روی میزجلسه گذاشت. بعداً شنیدم در میز منشی جلسه گذاشته بود که آن جلسهٔ انفجار «شهید رحمان استکی» بود ـ نماینده کردکوی ـ بقایای جنازهٔ ایشان دو روز بعد پیدا شد. چون **شاید سی ـ چهل متر پرتاپ شده بود، آنطرفتر.**

نامرد [«کلاهی»] چند جلسهٔ قبل، بچّه‌ها می‌گفتند که در مورد ستونها و پایه‌های محلّ حزب سؤال کرده بود و گفته بود می‌خوام ببینم... می‌دانی که بمب طوری عمل می‌کرد که سقف یکسرهٔ آمد پایین. سقف هم بتونی بود... عدّهٔ زیادی هم که بر اثر خفگی زیر آوار شهید شدند. **خیلی سخت بود آن شب**. نیروهای آتش نشانی و امداد، سریع شکافتند و هوا رساندند. ولی خیلی‌ها شهید شدند... بچّه‌ها می‌گفتند بمبها **یک نور زرد عجیبی** داشت و اینها را پرت کرده بود.

مثلاً" «شهید ترابی» بر اثر اینکه پرت شده بود و سرش محکم به دیوار خورده بود، سرش شکافته شده بود یا **آقای «مهدی فاضلی» بود**، که درست در مقابل درب خروجی بود که انفجار می‌شود و او پرت می‌شود، بیرون. که چون توی راهرو روبروی آن درب، درب اتاق دیگری بود که اتاق بخش دانشجویی حزب بود، او که پرت شد به دیوار انتهای آن اتاق خورده بود و افتاده بود. یعنی حدود ۶ متر اتاق، ۳متر راهرو، دو متر هم اینطرف، **حدود ۱۵ متر پرت شد** و دو تا درب را رد کرد، خورد به دیوار. ساعت سه و نیم، چهار صبح بود، دیدیم که صدای یک ناله از آن ته می‌آید. بعداً فهمیدیم این بندهٔ خدا آنجا افتاده است... امّا **به نظر من «کلاهی» کار شاقّی نکرد.**

نامردی کرد. هنری نبود...

ظاهراً **دوّمین بمب** درکیفش بود. یعنی بمب اوّل که روی میز جلوی سخنران بود و کیفش در عقب سالن... باز الان که جمع‌بندی می‌کنم، می‌بینم اگر من توی اون جلسه بودم، حالا روی عادتِ کارم تو جلسه؛ حتماً کیف را می‌پرسیدم برای کیه و اگرمی‌فهمیدم برای «کلاهیه»؛ قطعاً روی حساب نو بودن کیف و اینکه شوخی داشتیم با هم یک لگدی به کیف می‌زدم یا بازش می‌کردم. او چون پیش‌بینی این کار را می‌کرد، هی می‌خواست اون روز منو رد کنه که البته موفّق هم شد. من که قصد رفتن توی جلسه را نداشتم، خسته هم بودم... حدود ساعت ۷/۵ شب بود که این آقای «طالبی» که مدّاح است، او یک موتور یاماها ۱۲۵ سی‌سی داشت. از این استارتی‌ها. داشت بیرون می‌رفت. این **«کلاهی» مرا بلند کرد** و گفت خسته شده این را تا یه جا برسان، خدا خیرت بده، پیاده نره. ولی بینی و بین‌الله، یک چیزی بگم. از نزدیکی‌های خانه **اضطراب داشتم. غیر سابقه‌ای.** هنوز لباسم را در نیاورده بودم که صدا را شنیدم. صدای انفجار را. بدوبدو برگشتم حزب. زمانی‌رسیدم که هنوز نیروهای امدادی تازه داشتند می‌رسیدند که سریع رفتم داخل، که نیروهای ویژه رسیدند و دیگر ما در حزب ماندیم و آن شب تلخ به صبح رسید.

یک افرادی شهید شدند. دیگر «نادعلی» مثل «سرافراز» ندید. مثل شهید «مالکی» ندیدم. اینها هنوزکه هنوزه گمنام و مظلومند. **البته نور عظیم «شهید بهشتی» خُب همهٔ اون شهدا را تحت‌الشّعاع قرار داد.** یک آدمهایی بودندکم‌نظیر. «شهید ترابی»، «شهید خوش‌زبان». اینکه مثلا" «شهید بالاگر» آن شب برای ضبط جلسه آمده بود، استثنائاً. قرار نبود اصلا" بیاید، ولی چون مسئول صوت اون شب نیامد، ایشان آمد. تازه داماد بود. دو سه شب بود که ازدواج کرده بود. همان شب آمد و شهید شد. یا «شهید ترابی» اوّلین جلسه بود که می‌آمد. من که ۱۵ جلسه رفته بودم، نباشم. او که اصلا" قرار نبود باشد، آمده بود. **جدّاً انتخاب شده بودند.**

تا فردا هم من برای شما بگویم که **ضربه‌ای که «کلاهی» (با کیدش)** زد، چقدر

عظیم بود، شاید حالا حتّی برای شماکه زحمت می‌کشی توی این مسیر، قابل درک نباشد. همین مثلاً" می‌گوییم «بهشتی» و ۷۲ تن که شهید شدند، **خسارت غیرقابل جبرانی بود.**

س) به نظر شما بمبها آماتوری و دست ساز بود؟

[«نادعلی»:] فکر نمی‌کنم. چون خیلی پیشرفته بود. من بعداً خب توی جنگ، خیلی جدّیتر و عمیق‌تر، توی دوره‌های آموزش تخریب و اینها پیگیری می‌کردم. این ویژه بود و دقیق طرّاحی تخصّصی شده بود. شدّت انفجار بمبهای معمولی را نداشت. خیلی قویتر و فنّی‌تر و پیشرفته‌تر بود. خلاءش پایه‌ها را زد و سقف را مثل لحاف خواباند.

س) **خروج «کلاهی» قبل از انفجار** چطور بود؟

[«نادعلی»:] عرض کردم که آن شب تا دور و بر هفت ونیم من بودم. بعد رفتم. ولی بعداً از آقای «فاضلی» پرسیدم. که می‌گفت درب کشوی میز منشی را نگاه کرده بود، قفل بود. البته معمولاً" فقط یک جلد قرآن آن تو بود... بچّه‌های حزب می‌گفتند... خُب می‌دانید معمولاً" وسط جلسه ما پذیرایی هم می‌کردیم. چون تابستان گرم هم بود، بستنی، شربت، فالوده. بالأخره با یک چیز خنک، پذیرایی هم می‌کردیم. معمولاً" دو نفره می‌رفتیم، می‌خریدیم. **آن جلسه «کلاهی» به بچّه‌ها می‌گوید که من می‌روم بستنی بخرم.** یکی از بچّه‌ها خواست با او برود. گفت: نه. خودم می‌روم. خُب معمولاً" مواقعی که من بودم چند بار با «شهید ترابی»، یا «کلاهی» خبیث یا بچّه‌های دیگر می‌رفتیم و می‌خریدیم.

همین آقای «خلیلی» مجلس، «محمّد»، آن شب، مسئول شیفت نگهبانی دم درب حزب بود. ایشان می‌گفت: چند بار موتورش خاموش کرد،که ما توجّهمان جلب شد. چون همیشه با یک بار موتورش روشن می‌شد و می‌رفت،چرا چندین بار هی روشن می‌شد، خاموش می‌کرد. فکرکنم **هول شده بود.** نمی‌توانست درست شروع به حرکت کند. ترس و خوف شدیدی داشته. ولی خلاصه، محل را قبل از انفجار ترک کرد.

خانوادهٔ یکی از شهدای هفت تیر یکبار گفتند که در آلمان دیده شده بوده و ظاهراً مصاحبه‌ای کرده بود که به نقل از اونها عرض می‌کنم، بعد از اینکه از حزب بیرون رفته بود، ماشینی منتظرش بوده که می‌روند به نقطهٔ قراری که داشتند و بعد هم با هواپیما از کشور خارج شده بود.

یک بار هم یک نشریهٔ خارجی (فکر می‌کنم انگلیسی بود) آورده بودند که عکس «بنی‌صدر» بود توی فرانسه. یک جمعی پشت سرش ایستاده بودند. یک عینکی هم ایستاده بود که من تادیدم گفتم این خود نحس ملعون «کلاهیه». موهاش یه حالت وزوزی داشت.

خدا رحمت کند مرحوم«شهید لاجوردی» را. یکی دو بار از من خواستند که به دفترشان در اوین بروم. گفتند یک نفر هست پیدایش کردیم.بیا ببین خودش هست یا نه. رفتیم آنجا. خیلی شبیه بود حتّی فامیلی‌اش هم توی پرونده‌اش «کلاهی» بود، ولی خُب اون ملعون نبود.

س) از کجا مطمئن بودید؟ وجه مشخّصه داشت؟ علامت خاصّی؟

[«نادعلی»:] دو سه علامت مشخصّه داشت. یکی از ابروهاش چون قبلاً"ها تصادفی کرده بود؛ یک بریدگی داشت. یک حالت خط.

س) اون «کلاهی» اوین داستانش چه بود؟

[«نادعلی»:] یک فردی بود، که در همدان خودکشی کرده بود. داروی نظافت خورده بود. وقتی به بیمارستان شهرش رسانده بودند، گفتند سیانور خورده. خُب بیمارستان هم، فکرکردند ازمنافقینه. بعد ازشستشو دادن و بهتر شدنش، بلافاصله با هواپیما بچّه‌های دادستانی آوردندش تهران. خُب واقعاً شبیه بود. فامیلی مکتوبش هم همین بود، توی بیمارستان.بعدها که حالش بهتر شده بود وکلّی هم خرجش شده بود، وقتی به هوش آمد وصحبت کرد، اینها متوجّه شدند مشکلات روحی و احیاناً اخلاقی و خانوادگی داشته و خودکشی کرده بود که بعد هم رفت ردّ کار خودش...

ولی خُب «**کلاهی**»، **واقعاً منافق بود**... ما یک جمعی بودیم بنده، «شهید ترابی»،

دکتر «مهدوی»، دکتر «فروتن»، یک دکتر «حسین فریدون روحانی» بود آن وقت بهش می‌گفتیم «حسین خُله» که بعد از هندونه خوردن این پوست هندونه‌ها را توی سرو کلهٔ «حسین خله» می‌زدیم. وبالأخره شوخی می‌کردیم، سرو کلّهٔ هم می‌زدیم. اون [«کلاهی»] خیلی خودش‌رو مقیّد و حزب‌اللّهی نشان می‌داد. ما مثلا" می‌رفتیم دفتر حزب، ناهار می‌خوردیم وتا پشت مجلس،برمی‌گشتیم. خُب در راه در میدان میوه و تره‌بار سرچشمه، یک هندونه‌ای، چیزی می‌گرفتیم. که می‌گم شوخی هم می‌کردیم. او خیلی دلقک و فیلم هم بود. ولی یک هویی، حالتهای خیلی جدّی هم می‌گرفت، که باید حتماً نماز جماعت مسجد مطهّری، سروقت شرکت کنیم. یاکلّی موعظه‌های اخلاقی. **حالت خشکه مقدّسها را می‌گرفت**. حالا چون جوّ و شرایط اون دوره، یک عدّه‌ای هم **متأسّفانه نه برای خدا، برای خلق‌الله**، از این پزدادنای خشکه مقدّسی و ریاکارانه در می‌آوردند، حالا ما می‌گفتیم، نه واقعاً خیلی با تقواست. دمش گرم، مثلا".

بعدها هر چه فکرکردیم که بابا، این با چه کسی رفیق صمیمی بوده که قبلش را، زمینه‌های خانوادگی‌شو داشته باشه، کسی را پیدا نکردیم. **شاید اگر همان وقت یک ذرّه هوشیارتر بودیم،می‌فهمیدیم**.یکی از بچّه‌ها که یک بار خانه‌شان رفته بود، نقل می‌کرد که خانوادهٔ عجیب و غریبی داشتند. بعداً خُب معلوم شد **پدرش سلطنت طلب بود**. یک خواهرش با چریک فدایی‌ها بود، ردهٔ بالا. برادرش که توی فراری دادنش نقش داشت، از افراد نیروی هوایی ظاهراً پایگاه وحدتی (دزفول) بود. یک هفته، ظاهراً قبل از این حادثهٔ فرار «بنی‌صدر» اینها خودش را به تهران منتقل کرده بود، تا آنجایی که من می‌دانم، بعداً دستگیر و اعدام شد. (توی بحثهای ضدّ امنیّتی و اینها توی نیروی هوایی).

س) اسم دقیقش چه بود؟

[«نادعلی»:] «محمّدرضا کلاهی». فقط توی ذهنم می‌آید، که یک «صمد»، «صمدی» هم حالا یا پسوند بود یا بهش می‌گفتند، هم داشت. حالا خُب تقریباً

بیست سال قبل بود. حالا اگر بعداً ضرورتی شد، دقیق می‌توانم بپرسم و اطمینانی بگویم...

س) نه حالا مهم نیست چون منابع رسمی‌اش اعلام شده بود. **در مورد مرحوم «شهید آیت» چطور؟** بعضی از دوستان، او را هم جزو هدفهای «کلاهی» بیان می‌کنند.

[«نادعلی»:] «شهید آیت» یک مدّتی **معاونت سیاسی حزب** بود. اون ایّام آنها قبل از انفجار، یادم هست که «شهید آیت» سر **درگیری با مهندس «موسوی»**، از حزب قهر کرده بود و جلسهٔ شورای مرکزی را هم حتّی نمی‌آمد.

توی اون جلسهٔ هم دویست و خورده‌ای دعوتنامه توزیع شده بود. **خود «کلاهی» هم ظاهراً خیلی‌هارو به این بهانه که جلسهٔ مهمّی است و آقایان حتماً تشریف بیاورند، به مکان انفجار کشانده بود.** ولی اون روز، یک جلسهٔ دیگری هم در طبقهٔ دوّم حزب بود. سر درگیری با «بنی‌صدر» از جماران یک جمعی از آن جلسه، قبل از انفجار، اصلاً" رفته بودند. که فکر کنم مرحوم «رجایی» بود، آقای «هاشمی» بود. «بهزاد نبوی» بود که البته منافقها، بعداً روی همین ترک جلسه کلّی مانور کردند. ولی خُب «کلاهی» خیلی‌ها را داخل جلسه کشانده بود. به هر حال من یادمه که بعد از مدّتها که مرحوم «آیت» بدلیل همان اختلاف با «میرحسین [«موسوی»] اینها نمی‌آمد؛ آن روز، آمده بود. من حدود ساعت ۴/۵-۵ همانروز، بعدازظهر رفتم از بیرون حزب چیزی بخرم. برگشتم که سوئیچ وسیلهٔ «شهید مالکی» را بدهم، خواستم در بزنم که وارد بشوم. دیدم آقای «آیت» هم می‌خواهد، وارد بشود سلام و علیکی شد. او در زد... و البته من سوئیچ را که دادم، دیگر داخل نماندم. ولی «شهید آیت» خیلی تند و محکم به ملّی‌گراها و سلطنتی‌ها و منافقها حمله می‌کرد، با الفاظ خیلی عجیب. خُب ما هم واقعاً با همه ضعف معلوماتی که داشتیم، می‌دانستیم حالا «بازرگان» یا «سنجابی» یا بعضی دیگر خُب انقلابی نیستند. با «امام» صددرصد نیستند. ولی «شهید آیت» علناً مطرح می‌کرد که خیلی از این ملّی‌ها اصلاً" دین ندارند و ضدّانقلابند و منتظر فرصتند که به جمهوری اسلامی ضربه بزنند. **این طرف خُب «میرحسین» و بعضی دور و**

بری‌هایش سمپاتی داشتند به این ملّی‌ها.

مهندس هم اون موقع جوان بود، **خوش تیپ هم بود.** خیلی از جوانترهای حزب هم طرف او را می‌گرفتند. که بله **مرحوم «آیت»** را من آن روز دیدم. ولی چند روز بعد از آن انفجار ترور شد. درب منزلش ترورش کردند. او **خیلی رک و مردصفت بود...**

از روزنامهٔ انگلیسی «دیلی تلگراف» ـ ۱۹۸۱/۶/۲۹:

آیت‌ا... «محمّد بهشتی» **قدرتمندترین رهبر ایران بعد از [«امام] خمینی»**، در میان عدّهٔ کثیری بود که طبق گزارش اواخر شب گذشته، هنگامی که یک بمب عظیم، دفتر مرکز حزب حاکم جمهوری اسلامی را درتهران منفجر ساخت، کشته شدند.

... این حادثه، ساعاتی پس از انفجار بمب در یکی از مساجد تهران صورت گرفت که طیّ آن حجت‌الاسلام «علی خامنه‌ای» **شدیداً مجروح گردید.** لحظاتی بعد از آن نیز بمب دیگری که کوچکتر بود، در دفتر سوئیس ایر، یعنی تنها خط هوایی خارجی که پروازهایش را به ایران قطع نکرده بود، منفجر گردید...

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «تایم» ـ ۱۹۸۱/۷/۲۰:

در میان اغتشاشات ایران انقلابی، نیرویی که بیشتر از همه... واهمه انگیز شده‌اند، یک **گروه چریک شهرنشین** اسلامی مقاوم، مهاجم و زیرک **به نام مجاهدین خلق،** می‌باشد. هفتهٔ گذشته، دولت، یکی از چریکها به نام «محمّدرضا کلاهی»، ۲۳ ساله، دانشجوی رشتهٔ علوم را متّهم کرد که **دو بمب را که** در روز ۲۸ ژوئن **در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی منفجر گردید،** کارگذاشته و بعد از انفجار ناپدید گردیده است.

ایران ادّعا نمود که تعداد تلفات ۷۴ نفر می‌باشد، امّا **مجله تایم از منابع نزدیک به روحانیّون حاکم** دریافته است که تا ۱۵۰ نفر کشته شده‌اند[!]

مقامات، مرگ رهبران اصلی حزب را تأیید کرده‌اند؛ امّا از بسیاری از عناصر فعّال و واسطه‌های قدرت بی‌نام و نشان که در این حادثه کشته شدند، نامی نبردند... هیچ

کس شک ندارد که مجاهدین، مخفی‌کاری، زیرکی و امکان انجام چنین عملیّات مرگباری را دارا هستند... البته آنها مهارتهای دیگری هم دارند. این مجاهدین هستند که تصوّر می‌رود، بعد از عزل «بنی‌صدر» توسّط حکومت [مجلس]، وی را مورد حمایت قرار داده و نقشهٔ فرارش را طرح‌ریزی کردند. اینک تصوّر می‌شود که «بنی‌صدر» در منطقهٔ کردستان واقع در شمال غربی ایران مخفی شده باشد.

به دنبال بیش از ده سال جنگهای خونین و خشن با پلیس مخفی «شاه»، مجاهدین به خاطر این که تا آخرین گلولهٔ خود می‌جنگند و سپس قرصهای سیانور را می‌بلعند، معروف شدند. امّا **از زمان انقلاب آنها غریزهٔ شدید خود را برای ادامهٔ حیات نشان داده‌اند.** بعد از گرفتن حدود هفتاد هزار اسلحه از زرّادخانه‌های «شاه» به هنگام سقوط وی از قدرت در سال ۱۹۷۹، مجاهدین به انتظار نشسته‌اند، تا لحظهٔ مناسب برای مبارزه با روحانیّون فرا رسد...

ازکتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

یکشنبه ۱۴ تیر [۱۳۶۰]

... اوّل صبح آقای «محسن رضایی» به منزل آمد و گزارشی از وضع مبارزه با گروهکها داد. معلوم شد که عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، (منافق فراری («محمّدرضا) کلاهی») **از (نیروهای سازمان) مجاهدین خلق است.**

از پرونده‌ای که قبلاً انجمن اسلامی دانشگاهش برایش تشکیل داده‌اند، چنین مشخّص می‌شود...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۴/۱۶:

[«بهزاد نبوی»] سخنگوی دولت، در دنبالهٔ اظهاراتش افزود: عاملین [چرا کلمهٔ جمع بیان شده برای محقّق مشخّص نشده است!] فاجعهٔ (۷تیر) [انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی] مشخّص شده‌اند. ولی توضیح بیشتری نمی‌توانم بدهم و به

محض اینکه امکانپذیر باشد، نتیجهٔ تحقیقات بعد در اختیار مردم قرار خواهد گرفت.

... مهندس «نبوی» پیرامون بمب گذاری در محلّ حزب جمهوری اسلامی گفت: مصاحبهٔ من در هفتهٔ قبل، ۱۲ ساعت بعد از وقوع حادثه بود، یعنی زمانی که هم جنازه‌ها از زیر آوار در نیامده بود و کارشناسان نظر خود را نگفته بودند. البته اطّلاعات اوّلیّه، به ما نشان داده بود که دو موتور سوار با چند بسته به مدرسهٔ پشت حزب رفته‌اند و به گفته‌های مستخدم آن مدرسه، که گفته بود انتهای این کوچه بن‌بست است توجّه نکرده بودند وشواهد موجود، حاکی از آثار انفجار درمدرسه بود. و ما برمبنای آن اطّلاعات، مطالب هفته پیش را گفتیم[؟!] و بر روی اطّلاعات جدید، هنوز مطالعه نشده و با همین دلیل در حال حاضر در این باره چیزی نمی‌توانم بگویم [!!!]

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سخنان سیّد «اسدا... لاجوردی»* :

در ارتباط با فاجعهٔ بمب گذاری در دفتر حزب جمهوری اسلامی درتحقیقاتی که بعمل آمده، یک نفر بعنوان متّهم اصلی شناخته شده که متواری است و **شماره تلفنی از او بدست آمده که مربوط به یکی از بنگاههای فروش موادّ منفجره می‌باشد و صاحب آن بنگاه هم متواری است** و تحقیق هنوز ادامه دارد، که نتایج آن را به اطّلاع ملّت خواهیم رساند.

از نشریّهٔ آمریکایی «کریسچین ساینس مانیتور» ـ ۱۹۸۱/۷/۹** :

در حال حاضر **خطّ رسمی سیاسی ایران**، مجاهدین خلق را به عنوان عوامل انفجار قلمداد می‌کند. مقامات انقلابی دستور بازداشت «رضا کلاهی» ۲۳ ساله را صادر کرده‌اند. به گفتهٔ آنها او با مجاهدین ارتباط داشت و در میان کارگزاران حزب

---

* دادستان وقت انقلاب. سه شنبه ۱۳۶۰/۴/۱۶.

** نوشته «بیل بیکر».

[جمهوری اسلامی] نفوذ کرده بود... هنوز پاره‌ای بدگمانیها و ابهامات در اطراف مسئلهٔ انفجار وجود دارد... آیا توطئهٔ انفجار ۲۸ ژوئن را یکی ازگروههای درون حزب که خواهان سلطه یابی برکلیّهٔ تشکیلات است، طرح‌ریزی کرده است یا خیر؟ ... از جمله مصادیق این بدگمانیها آقای «رفسنجانی»، «محمّدعلی رجایی» و «بهزاد نبوی» هستند که لحظاتی قبل از انفجار محلّ دفتر مرکزی حزب جمهوری راترک کردند. یکی دیگر از منابع اطّلاعاتی می‌گفت: «تنها دقایقی پیش ازانفجار، «نبوی» به اطرافیان خود درکنفرانس گفته است که احساس می‌کند، حالش خوب نیست. «رجائی» و «رفسنجانی» به او می‌گویند که اگر قصد دارد برود، آنها نیز در معیّت وی خارج خواهند شد و انفجار بلافاصله پس از خروج آنها صورت گرفته است.[!؟]

البته عدم حضور عدّه‌ای از چهره‌های برجسته حزبی در جلسه کنفرانس، خود شکهایی را دامن زده است. از جمله این چهره‌ها «جلال‌الدّین فارسی» است که زمانی کاندیدای ریاست جمهوری بود... شخصیّت دیگر «اسدا... بیات» نمایندهٔ مجلس است... سوّمین شخصیت مهمّ غایب بعدی در جلسه «محمّد جواد باهنر» است که به جای آیت‌ا... «بهشتی» عنوان دبیرکلّ حزب جمهوری اسلامی را از آن خود ساخته است.

[به دقّت می‌توان خطّ ایجاد جوّ ابهام و اتّهام از سوی عناصر آمریکایی، جهت نجات عوامل اصلی جنایت را مشاهده نمود.]

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ سخنان «بهزاد نبوی»:

منابع غربی سعی دارند **گروههای وابسته بخود را که در داخل فعّالیّت می‌کنند، مبرّا کند.** مثلاً" در روزنامهٔ «کیهان» چندی پیش اشتباهاً خبری نوشته بودند که «نبوی» و «رجایی» و«هاشمی» قبل از انفجار جلسه را ترک کردند. و روزنامه‌های خارجی، به

* سه شنبه ۱۳۶۰/۴/۲۳.

نحوی دیگر از این خبر سوءاستفاده کردند و سعی در ایجاد جنگ قدرت در داخل کشور را داشتندکه نشان دهند وسعت توطئه در داخل بوده و کلاً تمام شبکه‌های امپریالیستی و صهیونیستی و صدای آمریکا چنین تحلیلهایی کردند...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ خطبه‌های نماز جمعه «هاشمی رفسنجانی»:

... حزب [جمهوری اسلامی] یک مؤسّسهٔ فوق‌العاده دربسته‌ای نبوده و تکیه بر افکار عمومی بوده و یک جوان ظاهر الصّلاح در طول یکسال، دوسال می‌تواند به شکلی عمل کند که اعتماد را جلب بکند. این خیلی سخت نیست. جاسوسهای دنیا، بیش از اینها تحمّل می‌کنند. آنهم در مؤسّسات بسیار دقیق و پیچیده. در یک حزبی که اساس آن بر ارتباط و اعتماد به مردم است، یک جوان دانشجو با ظاهر فریبنده و نشان دادن خدمت صالح، می‌تواند اعتماد جلب بکند و اینطور شده بود. بنابراین اینجا هم نشان قدرت مخالف نیست. اگر باشد باز نشان ضعف ماست... آن شب تلاش زیادی کردند که افرادی را هم که ممکن بود، آنجا نروند؛ به آنجا بکشانند. مثلاً «**شهید محمّد منتظری**» خیلی کم در آنجلسه می‌آمد. (یکی دو بار شاید آمده بود) **آن شب با تلفنهای مکرر به خانه‌اش، گفته بودند که کار لازمی است، شما حتماً باشید** و به دوستان دیگر هم گفته بودند و همان کسی که فعلاً متّهم است و فراری، در محوّطهٔ حزب تلاش می‌کرده افراد را زودتر در سالن وارد کند. **برنامه‌ریزی دقیق** شده بود...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

پنج شنبه ۱۱ تیر [۱۳۶۰]

... عصر به جلسهٔ فاتحهٔ حزب جمهوری اسلامی، برای شهدای انفجار بمب در دفتر مرکزی حزب رفتم. گفته شد که تعداد شهدا دو سه نفر بیشتر از هفتاد و دو نفر

---

* شنبه ۱۳۶۰/۵/۱۷.

است. ولی قرار شد به خاطر اعتبار و ارزش عدد هفتاد و دو و شباهت آن با شهدای کربلا و جا افتادن آن، عوض نشود[!؟]

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۵/۲۶:

وی [«محمّد جواد باهنر»] درمورد عدم سازمان اطّلاعاتی در وزارت کشور، گفت: شورای انقلاب، لایحه‌ای را تصویب کرد که **مراکز اطّلاعاتی در نخست وزیری متمرکز شوند** تا هماهنگی باشد، البته این **مانع این نیست** که وزارت کشور هم سازمان اطّلاعاتی داشته باشد.

از نشریّهٔ «همشهری ماه»* ـ مصاحبهٔ «حسین موسوی تبریزی»:

من اوایلی که به دادستانی آمدم یکی از مشکلات ما این بود که کمیته برای خودش کار می‌کرد، سپاه برای خودش کار می‌کرد. دادسرای انقلاب تهران، آقای «لاجوردی» هم برای خودش کار می‌کرد و هرکدام هم برای خودشان گروه مسلّح داشتند، اطّلاعات داشتند... بعد کاری که ما کردیم، همه اینها را جمع کردیم، ازسپاه و کمیته و نخست وزیری و دادسرای انقلاب تهران و **آقای «فلاّحیان» را مسئول هماهنگی اینها قرار دادم و دو سه ماه که با هم هماهنگ شدند، کارها خیلی خوب پیش رفت** و بیش از ۸۰ خانهٔ تیمی مجاهدین خلق راکشف کردند و همان جا بود که محلّ اختفای «موسی خیابانی» و سران‌شان کشف شدند...

ازکتاب «عبور ازبحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

سه شنبه ۲۷ مرداد [۱۳۶۰]

... ادارهٔ جلسه را به عهدهٔ آقای «خوئینی‌ها» گذاشتم و خودم به **نخست وزیری**

---

* تیر ماه ۱۳۸۰.

برای شرکت در یک **جلسهٔ مشورت مهمّ امنیّتی ـ سیاسی** رفتم.

این روزها از منابع مختلف، گزارشهایی می‌رسد که دشمنان بنا دارند، حرکت توطئه‌آمیزی در سطح کودتا یا آشوب در بخشی ازکشور بکنند. سلطنت طلبان محور توطئه‌اند و حوادثی مثل ربودن ناوچه و هواپیماها، مربوط به همین توطئه است.

با حضور آقایان «رجائی»، «باهنر» («موسوی) اردبیلی»، [«بهزاد] نبوی»، [«خسرو] تهرانی» و [«محسن] رضایی» جوانب موضوع را بررسی نمودیم. احتمال موفّقیّت برای دشمن ضعیف است و احتیاطاً تصمیماتی اتّخاذ شد؛ منجمله آماده باش ارتش و سپاه، بازداشت جمعی از متّهمان بزرگ سلطنت طلب، حفاظت بیشتر از «امام»، خودمان، مجلس، صدا و سیما و توجّه بیشتر به ارومیّه و هماهنگی تبلیغات در جهت هوشیار نگه داشتن مردم. شب را برای **مراعات امنیّت**، به منزل «احمد» آقا رفتم. چون منطقهٔ جماران، بهتر ازهر جای دیگر محافظت می‌شود...

از مصاحبهٔ محقّق با «سیّدرضا زواره‌ای» ـ آبان و آذر ۱۳۷۹:

... «کشمیری» به عنوان **یک عنصر نفوذی که تا دبیری شورای امنیّت هم بالا آمده** و امکان نفوذ بیشتر هم دارد برای مسئولین شبکهٔ خودش؛ این قدر بی‌ارزش بوده که او را خرج ترور افرادی بکنند که به سادگی از طرق دیگر می‌شد، آنها را ترور کرد؟!

مرحوم «رجایی» یا «باهنر» با موتور سیکلت رفت و آمد می‌کردند. آن همه عناصر منحرف و ردهٔ پایین منافقین یا سرویسهای جاسوسی می‌توانستند درکوچه، خیابان، صف نانوایی و بقّالی آنها را ترورکنند. ارزش «کشمیری» آنقدر بوده، که اگر می‌ماند و سالی حتّی یکبار؛ مسائل مطروحهٔ در آن سطح عالی امنیّتی جمهوری اسلامی را گزارش می‌کرد، می‌ارزید. چه برسد به دسترسی هر روزهٔ او؟ **چه اتّفاقی افتاد که او خرج این ماجرا شد؟**

از مصاحبهٔ محقّق با «حسنعلی تاجدوست»* ـ آذر ماه ۱۳۸۰:

... معمولاً" آن وقت [دوران ریاست جمهوری «شهید رجایی»] که من کارهای آبدارخانهٔ دفتر را انجام می‌دادم، می‌دیدم که «کشمیری» مورد احترام خود مرحوم «شهید رجایی» بود. می‌توانم بگویم حالت نورچشمی داشت. جوان لاغر اندام و چرب زبانی هم بود. فکر می‌کنم **کارهای هماهنگی‌های جلسات با وزرا و مسئولین نظامی و اینها را معمولاً" انجام می‌داد**. خیلی هم ظاهراً متدیّن و متّقی خودش را جا می‌زد... من خب کارمند اینجا بودم از قبل از انقلاب تا امروز. مثل «رجایی» خیلی کم دیدم. افتاده، متواضع، خوب... ولی یک بار هم **بعد از دعوایی که با «کشمیری» داشتم**، از اینکه چرا کارمند مرحوم «رجایی» کسی مثل «کشمیری» است، گله‌مند شده بودم.

[سؤال:] جریان دعوا چه بود؟

[«تاجدوست»:] معمولاً" کلید اتاق جلسات عمومی را در آبدارخانه می‌گذاشتند که برای افراد یا قسمتهای مختلف که جلسات اوّل وقت یا بعد از تمام شدن وقت داشتند مشکل کلید نباشد. یک بار من داشتم به آبدارخانه برمی‌گشتم دیدم یکی از فاصلهٔ زیاد داد می‌زند: «آهای... هوی...». نگاه کردم دیدم «مسعود کشمیری» [است]. خب خیلی به من برخورد. جوابش را هم حتّی ندادم. اون هم با عصبانیّت به سمت آبدارخانه آمد و **خیلی بی‌ادبانه گفت: «هوی... مگه با تو نیستم؟!»** من هم عصبانی عصبانی شدم. گفتم: «هوی خودتی... این چه طرز حرف زدنه؟! اطّلاعاتی هستی، باش. رئیس هستی، باش. مثل آدم نمی‌توانی صدایم کنی؟...» و خلاصه دعوامان شد. گفتم: «کلید عمراً به تو نمی‌دهم. اگه رئیس هستی و مسئولی در حدّ وظیفه‌ات. **من هم مسئولم در حدّ وظیفه‌ام**. من یک کارمند جزء هستم، ولی اسم دارم. فامیلی دارم و...»

---

* کارمند فعلی ریاست جمهوری.

خلاصه آقای «سعادتیان» بود رئیس دفتر «شهید باهنر» که آمد و گفت: «چی شده؟» گفتم: «این آقا هم اسم من را می‌داند، هم فامیلی من را. **به من از دور بی‌ادبی می‌کنه های هوی می‌کنه که برام کلید را بیار** و... » مسئولی داشتیم آمد و از من دفاع کرد و گفت: «کارگر منظّم و وظیفه‌شناس این دفتر «تاجدوست» [هست.] برادر «کشمیری»! چرا این طور شده و...» آخرش هم **عذرخواهی متکبّرانه‌ای** کرد و تمام شد من از همان برخورد متوجّه شدم که آدم بی‌شخصیّت و نامیزانی است...»

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ح)»:

... در بحث کشمیری **در جنگ امنیّتی** معمولاً" یک نفر را در قالب شهادت یا خوشنامی از صحنهٔ نفوذش حذف می‌کنند، به دو دلیل عقلانی: **اوّل** او کارهایی را راه انداخته یا هدایت می‌کرده که به دلایل تأمینی امنیّتی، آن کارها با تداوم حضور او، در صحنه، در معرض خطر یا سوختن احتمالی قرار خواهد داشت. با حذف خوشنام او و حسّاسیّت‌زدایی، کارها روال ایمنی خود را طی خواهد کرد. **دوّم** خود این حذف خوشنام، مثلاً" در مورد «کشمیری» خروج از صحنه‌اش به اسم شهید، موجب بالا رفتن ضریب رشد همراهانش در شبکهٔ نفوذی خواهد شد و... می‌شود بررسی کرد که در مقطع مرداد و شهریور سال ۶۰، آیا اتّفاق خاصّی که **ماهیّت اصلی** یا **سوابق قبل از نفوذ «کشمیری»** به درون سیستم امنیّتی جمهوری اسلامی را بسوزاند، بوقوع پیوست؟ دستگیری افرادی که ماهیّت او را می‌شناختند؟ رقابت سرویسهای رقیب با هادیان «کشمیری»؟ انتشار اسناد لانه، گزارشات مردمی یا از این قبیل...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

در **روزهای قبل از انفجار**، عدّهٔ زیادی از عناصرمنافقین، ساواکی‌های فراری و... به شکل علنی دستگیر شدند که در جراید و رادیو تلویزیون انعکاس داشت... در هفته‌های آخر مرداد و هفتهٔ اوّل شهریور موجی از دستگیریهای جدّی از سوی دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در سطح تهران و دیگر شهرهای کشورقابل

مشاهده است که اخبار مربوط به آن به شکل علنی در روزنامه‌های آن دوره موجود می‌باشد. مثلاً" روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» مورّخ ۶۰/۶/۳ خبر از دستگیری ۱۰۱ عامل گروهکهای مسلّح و در مورّخ پنج شنبه ۶۰/۶/۵ خبر جلب ۲۸۸ تن از آنان را با اعلام اماکن دستگیری، منتشر نمود...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۲:

ازسوی انجمن اسلامی نیروی هوایی، اطّلاعیّه‌ای در رابطه با جریان **نفاق زدایی اخیر** و همچنین **انتخاب جانشین فرماندهٔ نیروی هوایی** منتشر شد. قسمتی از آن اطّلاعیّه بدین قرار است: انجمن اسلامی نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران، انقلاب اخیر را در نیروی هوایی به حضور «حضرت امام خمینی»، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری، نخست‌وزیر متعهّد و کابینه، ملّت شریف، و کلیّهٔ پرسنل متعهّد نیروی هوایی، تبریک عرض نموده و...

از جلد دوّم کتاب «مجموعه آثار یادگار امام[ره]» ـ خاطرهٔ حاج «سیّد احمد خمینی»* :

در زمانی که حزب جمهوری اسلامی منفجر شده بود، شخصیّتهای بزرگواری ترور شده بودند و جاهای مختلفی منفجر شده بود، آن شخص جنبشی که با منافقین کار می‌کرد، یعنی «کشمیری» و **بنا بود یک چمدان موادّ منفجره را بیاورد و در کنار «حضرت امام» بگذارد**، در زمانی که ریاست جمهور، رئیس مجلس و نخست‌وزیر و وزرا **خدمت «حضرت امام»** می‌آمدند... **«کشمیری»... دبیر شورای امنیّت** بود و کلّیّهٔ مسائلی که در آنجا می‌گذشت، در جریانش بود و معاونت آقای «رجائی» را که آن موقع ریاست جمهور بودند، به عهده داشت. در جلسهٔ معارفهٔ رئیس جمهور، نخست وزیر و کابینه و رئیس مجلس و بعضی از شخصیّتهای دیگر با «امام»؛ در سه راه بیت «حضرت امام» آمدند گفتند: **آقای «کشمیری» با یک ساک هست** که در آن ساک

* این سخنان در دیدار با فرماندهان، مسئولان و اعضای یگان حفاظت نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و پرسنل نیروی هوایی ارتش به تاریخ ۱۳۷۱/۷/۷ مطرح گردیده است.

وسایل و چیزهایی که بناست یادداشت کنند، گفتگوهایی که بین ریاست جمهور و نخست‌وزیر و کابینه با «امام» است، آنها را باید بنویسند، کاغذ و قلم و اینجور چیزهاست.

ما قرار گذاشته بودیم که هیچ کس را در هر مقامی که باشد، اجازه ندهیم که با وسیله‌ای که دستش هست بیاید، برای اینکه به این نتیجه رسیده بودیم که احتمال تعویض ساکها، چمدانها و یا کیفهایی که دست وزرا یا رئیس جمهور و غیره است، ممکن است این تعویض صورت گیرد، کما اینکه چنین کاری در سایر کشورها نسبت به آزادیخواهان فلسطینی، **توسّط صهیونیستها** صورت گرفته بود.

آمدند **گفتند که آقای «رجایی» می‌گوید آقای «کشمیری» که دبیر شوراست** ایشان بیاید و ایشان همه چیزهای ما را می‌نویسند. اگر به ایشان هم ما بخواهیم اعتماد نکنیم، پس دیگر به کی اعتماد کنیم؟ از همین سه راه بیت آمدند به من چنین حرفی را زدند. من گفتم... نه ما چنین کاری را نمی‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم، آمدند **دوباره گفتند آقای «باهنر» و «رجایی» پیغام می‌دهند به ما و بالا نمی‌آیند و می‌گویند باید آقای «کشمیری» باشد و این ساکش را بیاورد.**

سماجت کردیم و گفتیم نه چنین اجازه‌ای را نمی‌دهیم.

«کشمیری» از ترس اینکه نکند آن چمدان را در سه راه بیت بگذار دو خودش بیاید خدمت «امام»! در آنجا بچّه‌های حفاظت بیت به آن ساک مشکوک شوند و مسئله روشن شود **به عنوان اعتراض همراه کیفش برگشت.** همان کیف در نخست‌وزیری جلوی مرحوم «رجایی» و «باهنر» گذاشته شد و آنجا را منفجر کرد و این دو شهید بزرگوار را از دست ما گرفتند...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

شنبه ۷ شهریور [۱۳۶۰]

... عصر در دفتر آقای «رجایی» جلسه‌ای داشتیم. گزارش **پیشرفت کار مبارزه با**

گروههای خرابکار را دادند. خیلی خوب بود و مشورتهایی در کیفیّت برخورد شد.

آقایان «رجایی»، «باهنر» («علی) قدّوسی»، «محسن رضایی»، «مهدوی کنی»، «خامنه‌ای»، («مرتضی) رضایی»، («رضا) سیف اللهی»، («یوسف) کلاهدوز»، («خسرو) تهرانی»، («فخرالدّین) حجازی» و («بهزاد)نبوی» بودند...

یکشنبه ۸ شهریور ـ ۲۹ شوال ـ ۳۰ آگوست

جلسهٔ علنی داشتیم و لایحهٔ بازسازی مطرح بود. **ساعت سه بعدازظهر**، هنگامی که عازم رفتن به جلسهٔ علنی بودم، **صدای انفجاری شنیدم**. معلوم شد در نخست وزیری بوده، دود و آتش بلند شد. از پنجرهٔ دفتر، نگاه کردم. گفتند اتاق جلسات دولت است. فوراً خبر رسید که جلسهٔ شورای امنیّت بوده و آقایان «رجایی» و «باهنر» هم حضور داشته‌اند.

یک زبع بعد «بهزاد نبوی» آمد که خودش در نخست‌وزیری بوده، **سخت ناراحت و شوکه بود**. گفت: آقایان «باهنر» و «رجایی» شهید شده‌اند و عدّه‌ای نجات یافته‌اند. معتقد بود به خاطر نبودن وسائل آمادهٔ آتش نشانی و نرسیدن فوری، در دو سه دقیقهٔ اوّل، اینها شهید شده‌اند و اگر سرعت عمل بیشتر می‌شد، نجات می‌یافتند.

خبرهای متناقض می‌رسید. عدّه‌ای مدّعی بودند که بعد از انفجار، آقایان «رجایی» و «باهنر» را در حال انتقال به بیمارستان، زنده دیده‌اند و عدّه‌ای می‌گفتند اشتباه می‌کنند. آنها در آتش سوخته‌اند. رئیس شهربانی سرهنگ «وحید»، معاون ژاندارمری، سرهنگ «ضیائی» و معاون نیروی زمینی «شرفخواه» و سرهنگ «کتیبه» مجروح و بستری بودند.

(۱ [«یوسف] کلاهدوز» مسئول سپاه پاسداران و [«خسرو] تهرانی» سالم درآمده بودند. «**تهرانی» کمی سوخته بود**. آقای «موسوی خوئینی‌ها» مجلس را اداره می‌کرد. برق منطقه را به خاطر جلوگیری از سرایت آتش قطع کردند. ناچار مجلس هم تعطیل شد. ساعت پنج دوباره برق آمد و مجلس کار خود را شروع کرد...

از هفته‌نامهٔ سروش ـ شنبه ۱۳۶۱/۸/۶:

سؤال: جناب سرهنگ «کتیبه» شما که خود در جلسهٔ ۸ شهریور حضور داشتید توضیح بفرمائید که موضوع آن جلسه چه بود و حادثهٔ انفجار چگونه رخ داد؟

جواب: یادآوری **خاطرهٔ جلسهٔ ۸ شهریور ۶۰** خیلی برای من ناراحت کننده است که آخرین لحظات و آخرین دقایق حیات مرحوم «شهید باهنر» و «شهید رجائی» را در کنارشان بودیم و آن چهره‌های نورانی و دوست داشتنی‌شان را هیچگاه فراموش نمی‌کنیم. جلسه **در آنروز در ساعت ۳ بعدازظهر** در دفتر کنفرانس نخست‌وزیری تشکیل شد، من موقع ورودم به اتاق کنفرانس **مشاهده نمودم که آن خائن از خدا بی‌خبر («کشمیری») در حال ورود به جلسه است.** ما در جای خود قرارگرفتیم که پس از چند لحظه مرحوم «شهید رجائی» وارد جلسه شدند و چون در موقع ورودشان کسی متوجّه نشد، ایشان با صدای بلند به جمعیّت سلام کردند و ما پاسخ دادیم ایشان در محلّ خود قرارگرفتند و پس از چند لحظه شهید دکتر «باهنر» تشریف آوردند و درکنار «شهید رجائی» و در محلّ خود نشستند. جلسه رسمیّت پیدا کرد و **«شهید رجائی» با سورهٔ والعصر شروع کردند.** ایشان معمولاً" جلسه را با یکی از سوره‌های کوچک قرآن که اکثراً همان سورهٔ والعصر بود شروع می‌کردند و اظهار داشتند که چون من در جلسهٔ دیگر شرکت نمی‌کنم به آقای دکتر «باهنر» تعارف کردند که شما بیائید و جلسه را اداره کنید و از این به بعد این جلسه باید توسّط شما اداره شود و من حالا این آخرین جلسه است که می‌آیم و دیگر از وظایف شماست. آقای «باهنر» فرمودند چون خودتان تشریف آوردید این بار جلسه را خودتان اداره کنید و ریاست جلسه را بعهدهٔ خود «شهید رجائی» قرار دادند.

در جلسات شورای امنیّت معمولاً" مسئولین گزارشات وقایع هفتگی خود را عنوان می‌کنند و قبل از همه مرحوم «شهید وحید دستجردی» گزارش وقایع هفتهٔ شهربانی را عنوان کرده و بیان نمودند و تقریباً گزارش ایشان رو به اتمام بود که در آخرین بند از گزارش ایشان مسئلهٔ شهادت «سروان همّتی» که در باختران بوسیله یکی از محافظینش به اشتباه شهید شده بود، مورد سؤال مرحوم «رجائی» قرار گرفت

که آیا این امر واقعاً عمدی بوده یا اتّفاقی؟ من و مرحوم «شهید کلاهدوز» این واقعه را تشریح کردیم که این «سروان همّتی» که شهید شده چه خدماتی انجام داده و چه کارهایی را از اوّل انقلاب تا بحال انجام داده و مرحوم «کلاهدوز» هم درآن جلسه که از طرف سپاه پاسداران حضور داشت، ایشان هم در حال گفتن این مطلب بودند که این موضوع اتّفاقی بود و عمدی درکار نبوده است.

در همین لحظات که بحث و گفتگو در جلسه ادامه داشت من ناگهان احساس کردم همینطور که روی صندلی نشسته بودم بی‌اراده سرپا ایستاده و تمام صورتم و مخصوصاً پیشانیم بشدّت می‌سوزد، مثل اینکه باروت یا بنزین روی صورت و سرم ریخته باشند، پیشانیم بشدّت می‌سوخت و آتش از سر و رویم بالا می‌رفت. اوّل که خیلی گیج بودم و متوجّه آن اتّفاق نشدم. بعد که یک مقدار به خود آمدم، متوجّه شدم که در چه وضعیّتی قرار دارم و فهمیدم که آنجا بمب‌گذاری و خرابکاری شده و خوب احساس می‌کردم که دیگر لحظات آخر عمرم را سپری می‌کنم و شروع به توسّلاتی که انسان معمولاً" درآخرین دقایق حیاتش‌بدانها روی می‌آورد، من با صدای بلند در همان لحظه بعد ازگفتن شهادتین «یا صاحب‌الزّمان» می‌گفتم و فریاد می‌زدم: «یا حجةابن‌الحسن» که چشمم را باز کردم و دیدم اتاق را دود قهوه‌ای رنگ غلیظی پوشانده و اتاق، تاریک است و چراغها همه خاموش شده است. آن میز بزرگی که میز کنفرانس بود، مثل اینکه ذوب شده و در زمین فرو رفته بود، من هم در همین لحظه به فکر نجات خودم افتادم. نگاهی به دست و پایم کردم، دیدم سالم است و می‌توانم حرکت کنم. و چون من جلوی در ورودی سالن نشسته بودم به پشت سرم نگاه کردم، دیدم دو تا دربی که پشت سرم بود هر دو در بر اثر موج انفجار خرد شده و از بین رفته است. بنابراین من بسرعت از در بیرون آمدم. دیدم که دستهایم از مچ تا پائین تمام سوخته بود که هنوز آثارش هست. پس از آن سریعاً پائین آمدم و توسّط وسیلهٔ نقلیّهٔ، خودم، خود را به بیمارستان رساندم و به مأمورین که دم در ایستاده بودند گفتم بدوید و «رجائی» و «باهنر» که در آنجا هستند نجات دهید و من تا وقتی بیمارستان رفتم،

فکر می‌کردم شدّت انفجار نزدیک ما بوده است. و فکر نمی‌کردم که بمب نزدیک «شهید رجائی» و «باهنر» منفجر شده باشد. بعد دیدیم آنهایی را که در اتاق بودند تماماً یکی بعد از دیگری به بیمارستان آوردند به غیر از این دو شهید عزیزمان مرحوم «رجائی» و «باهنر». من پیش خودم فکر می‌کردم که ممکن است آن دو طوری نشده باشند که آنها را به بیمارستان نیاورده‌اند. چون من شدّت بمب را آن اندازه‌ای که بود احساس نکردم و حس می‌کردم آن بمب نزدیک ما گذاشته شده و ما بیشتر از آنها جان سالم بدر برده‌ایم و آنها سالمند که آنها را به بیمارستان نیاوردند. گفتیم اگر زخمی هم شده باشند برای معاینات به بیمارستان می‌آیند، امّا ساعت ۷ بعدازظهر خبر آوردند که این دو بزرگوار شهید شدند و بقیّه تقریباً سوخته بودند و یک تعدادی که بعد از ما قرارگرفته بودند، سوختگی کمی داشتند.

مسئله‌ای که برای من اهمیّت دارد، شدّت انفجار بود که ما صدای آن را در آن لحظه نشنیدیم، و لیکن پرده‌های گوش افرادی که آنجا بودند تمام پاره شده بود. امّا آنقدر صدای انفجار زیاد بود که به گوش ما نخورد به هر حال خیلی حادثهٔ اسف‌انگیز و ناجوانمردانه بود و «**کشمیری**» **با قیافهٔ حق بجانب** آنقدر خود را نزدیک کرده بود که واقعاً ما احساس می‌کردیم یکی از نزدیکترین افراد به آقای «رجائی» است، لیکن با آن همه محبّت و احترامی که مسئولین برایش قائل بودند، عاقبت این خیانت بزرگ را کرد که امیدواریم خداوند بزرگ سزای اعمال این شخص را به خودش و گروهشان که به هیچوجه اعمالشان انسانی و اسلامی نیست و واقعاً ضدّ بشری است بدهد و کیفر اعمالشان را دو چندان دهد و آنها را به سزای اعمالشان برساند.

سؤال: شما به چه دلیل در آن جلسه شرکت می‌کردید؟

جواب: من به عنوان نمایندهٔ ستاد مشترک در آغاز کار جلسات شورای امنیّت شرکت داشتم و هم اکنون هم در اینگونه جلسات شرکت می‌کنم.

سؤال: آنچه از سخنان مرحوم «شهید رجائی» و «باهنر» در آن جلسه به خاطر دارید بیان کنید؟

جواب: تقریباً سخنانی در آنجا رد و بدل نشد چون جلسه همانطور که عرض کردم با سوره والعصر توسّط آقای «رجائی» شروع شد و لیکن قبل از وارد شدن در دستور و بحث مسائل، گزارشاتی بود که توسّط مسئولین امنیّتی قرائت می‌شد که در این جلسه آقای «شهید وحید دستجردی» گزارش خود را دادند و پس از گزارش ایشان بحث مختصری درباره «سروان همّتی» بود که در قسمت قبل شرح دادم....

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۹:

بر اثر انفجار بمب و موادّ آتشزا در محلّ ساختمان نخست‌وزیری که در ساعت ۳ بعدازظهر دیروز رخ داد، چند تن شهید و عدّه‌ای مجروح شدند که بلافاصله مصدومین به بیمارستان انتقال یافتند. به گزارش خبرنگار جمهوری اسلامی، در ساعت ۳ بعدازظهر دیروز، در پی صدایی که در اطراف خیابان پاستور به گوش رسید، خبرنگاران ما برای تحقیق و بررسی چگونگی واقعه و تهیّهٔ گزارش به محل، اعزام شدند....

به گفتهٔ شاهدان عینی که در موقع وقوع حادثه، در آنجا حضور داشته‌اند، چندین نفر در این حادثه سوخته و شهید شده و عدّه‌ای که هنوز از تعداد صحیح آنها اطّلاعاتی در دست نیست، مجروح گردیده‌اند...

به گفتهٔ شاهدان عینی حادثه، پس از انفجار،افرادی که در طبقهٔ اوّل ساختمان [۶ طبقه] حضور داشتند، به خیابان پریدند و کسانی که در طبقات بالا بوده‌اند، توسّط نردبانهای هیدرولیکی به خارج ساختمان انتقال یافتند.

همچنین در جریان این حادثه، **دو هلیکوپتر بر فراز ساختمان نخست‌وزیری** برای اطفای حریق به پرواز درآمدند...

از هفته نامهٔ «شما»* ـ مصاحبهٔ همسر «شهید باهنر»:

... در برنامهٔ نخست‌وزیری به «کشمیری» اجازه نداده بودند؛که برود. «کشمیری»

---

* پنج شنبه ۱۳۸۰/۶/۸.

هم گفته بود حالا که به من اطمینان ندارید، من هم می‌روم. ما در ساختمان روبروی نخست‌وزیری بودیم. وقتی ساعت ۳، صدای انفجار آمد، تمام بدن من لرزید. همهٔ لامپها و شیشه‌های خانهٔ اطراف، خرد شده بود. پسر بزرگم که ۱۵ ساله بود، رفت دید ساختمان نخست‌وزیری منفجر شده است. **آن روز با منافقین دست به یکی کرده بودند.**

آتش نشانی **بار اوّل** آمد و شلنگها را باز کرد و گفت آب نداریم. **بار دوّم** آمد گفت شلنگ سوراخ است. **بار سوّم** که همهٔ ساختمان سوخت و خراب شد آمد و آبپاشی کرد. **پسر ۳ ساله من مرا بغل کرده بود و می‌گفت بابام داره می‌سوزه.** من هم هر جا زنگ زدم، گفتند: «باهنر» نیست. دیدم خانم «شهید چمران» گریه کنان آمد و دست انداخت گردن من و شروع کرد به گریه. من باورم نشد. شب خانم «هاشمی رفسنجانی» آمد. به او گفتم به آقای «هاشمی» بگوید به ما اجازهٔ ملاقات با «باهنر» را بدهند. گفت آقای «هاشمی» می‌گوید از نظر امنیّتی نمی‌شود. تا شب در خانهٔ ما رفت و آمد بود. ساعت ۷ صبح شنیدم که خانم «رجایی» در رادیو می‌گفت به من تسلیت بگویید، که من دیگر باورم شد... **آخرین روز، شهادت... صبح یکی زنگ زد و گفت می‌خواهند شما را شهید کنند. ایشان خنده‌ای کرد و رفت سرکار...**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۹:

مهندس «بهزاد نبوی» **وزیر مشاور در امور اجرایی** نیز به خبرنگار خبرگزاری پارس گفت: حدود ساعت ۳ بود که من در اتاقم صدای انفجاری را شنیدم. از پنجره به حیاط نخست‌وزیری نگاه کردم. دیدم از یکی از اطاقها آتش و دود بیرون می‌آید. همراه با دو سه نفر از برادرانی که آنجا بودند، به سرعت به طبقهٔ پایین آمدیم. دیدیم که انفجار در یکی از اطاقها صورت گرفته و تعدادی از افرادی که، در اتاق حضور داشته و خراشهای سطحی برداشته بودند، خود از اطاق بیرون آمدند و بقیّه را هم مأمورین آتش نشانی بعد از پنج تا ده دقیقه رسیده و آتش را خاموش کرده و بقیّه را بلافاصله بیرون آوردند و به بیمارستان منتقل کردند. شاید در آن اطاق، درحدود ۱۵

نفر بودند که حدود سه، چهار نفر را دیدیم که خودشان حرکت می‌کردند. تعدادی از آنها، جراحات سطحی برداشته بودند و برخی که جراحات بیشتری داشتند، به بیمارستان انتقال داده شدند. آقای «رجایی» رئیس جمهور و آقای «باهنر» نخست وزیر هم، متأسّفانه در میان این عدّه بودند که به بیمارستان انتقال یافتند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۶/۱۰:

تهران ـ خبرگزاری پارس به نقل از فرانس پرس از پاریس گزارش داد: سازمان مجاهدین خلق عصر یکشنبه گذشته با انتشار اعلامیّه‌ای **مسئولیّت انفجار** نخست‌وزیری ایران را بعهده گرفت. به گزارش فرانس پرس این اطّلاعیّه در **انگلستان** از سوی **سازمان مجاهدین خلق در لندن** منتشر شده است.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۹:

پس ازوقوع حادثه انفجار بمب در نخست‌وزیری، جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت دولت جمهوری اسلامی ایران با شرکت «بهزاد نبوی» وزیر مشاور در امور اجرایی، آیت‌ا... «مهدوی کنی» وزیر کشور و تنی چند از وزرای کابینه در محلّ مجلس شورای اسلامی تشکیل شد... در این جلسه، مسئلهٔ انفجار در یکی از اطاقهای نخست وزیری، مورد بررسی قرار گرفت. در این جلسه که حجت‌الاسلام «رفسنجانی» رئیس مجلس شورای اسلامی نیزحضور داشت، تصمیمات مقتضی دراین مورد، اتّخاذ و همچنین اعمال وحشیانهٔ مزدوران آمریکایی محکوم گردید.

در پایان جلسهٔ دیشب هیئت دولت، آیت‌ا... «مهدوی کنی» وزیر کشور، طیّ سخنانی دربارهٔ انگیزهٔ تشکیل جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت دولت گفت: این جلسه بعد از حادثهٔ انفجاری که در نخست‌وزیری رخ داد تشکیل شد. وی دربارهٔ چگونگی حادثه گفت: من به طرف نخست‌وزیری حرکت کردم که خبر انفجار را شنیدم و بلافاصله به وزارت کشور برای انجام اقدامات لازم، جهت امداد و مسائل امنیّتی رفتم. بعد از این حادثه به خاطر بررسی حادثه و وظایفی که دولت در آینده دارد،جلسهٔ هیئت دولت

تشکیل شد و آقای «هاشمی» و وزراء تشریف آوردند و مسائلی که لازم بود، مورد بررسی قرار گرفت.

از کتاب «بیمها وامیدها» ـ مصاحبهٔ «بهزاد نبوی»:

توجّه کنید! **منافقین [مجاهدین خلق]، هرگز** مسئولیّت فاجعهٔ انفجار حزب جمهوری اسلامی و انفجار نخست‌وزیری را که طی آن بسیاری از چهره‌های شاخص نظام و انقلاب به شهادت رسیدند، **به عهده نگرفتند.**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۹:

رئیس جمهور و نخست‌وزیر شهید ما، دیروز به همراه ۱۰ تن دیگر ازهمکارانشان درجلسه‌ای در ساختمان مرکزی نخست‌وزیری شرکت کرده بودند. که بر اثر انفجار بمبی که بدست ناپاک عوامل آمریکا کارگذاشته شده بود، محلّ برگزاری جلسه منفجر شد. بر اثر این انفجار ۳ تن [!] شهید و ۹ نفر دیگر مجروح شدند.

اجساد شهدای این فاجعه به صورتی سوخته بود که به هیچ وجه، شناسایی آنها ممکن نبود. از سوی دیگر در میان زخمی‌های این حادثه، اثری ازبرادران «رجایی»و «باهنر» به چشم نمی‌خورد و بدین ترتیب حدس زده می‌شد که ۲ جسد ازسه جسد بدست آمده متعلّق به رئیس جمهور و نخست‌وزیر باشد.

بالأخره در آخرین ساعت شب، پیکرهای پاک قربانیان حادثهٔ ۸ شهریور، ازروی علاماتی که در دندانهای هر کدام از آنها وجود داشت، شناسایی شدند. **هنوز از هویّت صاحب سوّمین جسد، اطّلاعی در دست نیست.** امّا احتمال داده می‌شود،مربوط به یکی از برادران سپاهی باشد که در جلسهٔ شورای امنیّت شرکت کرده بود[؟!]

از جلد چهاردهم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک»:

سرانجام هنگامی که این عزیز گرانقدر [«محمّدعلی رجایی»] در یکی از کمیسیونها وجلسات شورای امنیّت ملّی شرکت داشت به واسطهٔ بمب‌گذاری یکی از عوامل نفاق که در نخست‌وزیری نفوذ کرده بود، به همراه یار دیرین خود شهید

دکتر «باهنر» و تیمسار«دستجردی»[۱] رئیس شهربانی کلّ کشور به ملکوت اعلی پر کشید و **نام خود را** در تاریخ مبارزات مردم مسلمان ایران **جاودانه ساخت**...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۹:

حجت‌الاسلام «هاشمی رفسنجانی» رئیس مجلس شورا نیز در پایان جلسهٔ فوق‌العادهٔ هیئت دولت طیّ سخنانی گفت: درست در لحظه‌ای که جلسهٔ عصر ما در ساعت ۳ بعدازظهر، قرار بود شروع شود؛ صدای انفجار و بدنبال آن نمایان شدن ستون دود غلیظی از نخست‌وزیری برخاست. در این هنگام، مجلس کار خود را آغاز کرد و بعد ما مطّلع شدیم که متأسّفانه این انفجار در اتاقی اتّفاق افتاده است که جناب آقای «رجائی» و جناب آقایُ «باهنر» و چند نفر دیگر درآنجا تشریف داشتند... ما به سرعت دنبال کار رفتیم و عدّه‌ای از این آقایان مجروح شده‌اند که در بیمارستان بستری هستند... من صرفاً برای اینکه می‌دانستم، دیروز در این جلسه آقای «رجایی»و آقای «باهنر» شرکت نمی‌کنند، فکر کردم حضورم می‌تواند مفید باشد و بدین جهت شرکت کردم؛ تا اگر لازم باشد، نظری راجع به مسائل جاری بدهم.

از پیام حضرت «امام خمینی»* به مناسبت شهادت رئیس جمهور و نخست‌وزیر ایران:

... ملّت عزیز ما در تاریخ خوانده است که «علیّ‌بن‌ابیطالب سلام‌ا...» با دست یکی از همین منافقین، با دست یکی از همین اشخاصی که به صورت اسلام [آورده] و [لکن] از اسلام جدا بودند، فرق مبارکش شکافت. ملّت ما چون «علیّ‌ابن‌ابیطالب» را فدا کرده است، از برای اسلام، فدا کردن امثال این شهدا، برای ملّت ما یک مسئلهٔ مهم نیست، گرچه خود واقعه و خود این افرادی که شهید شده‌اند، در نظر همهٔ ما عزیز و ارجمندند.... **آن کوردلان که گمان کرده‌اند که جمهوری اسلامی با نبود چند نفر از بین خواهد رفت و سقوط خواهد کرد،آنها افکارشان، افکار اسلامی نیست و از اسلام**

---

* از کتاب «پیشتازان شهادت در انقلاب سوّم».

خبری ندارند و از ایمان اطّلاعی ندارند و افکارشان، افکار مادّی و برای دنیا کار می‌کنند و به هوای دنیا هستند.

باید دید اینهایی که اینطور کارها را انجام می دهند، **انگیزه آنها چیست؟** انگیزهٔ آنها این است که برای ملّت، بعد یک دستهٔ دیگری از صنف خودشان بیایند و حکومت کنند...

«رجایی» و دیگران اگر نیستند، خدا هست. در جنگی که در صدر اسلام بود، ندا در دادند منافقین، به اینکه «پیغمبر» شهید شد. لیکن بعضی گفتند: اگر شما «پیغمبر» را می‌پرستید، شهید شد. به شهادت او ترتیب اثر بدهیم و اگر خدا را می‌پرستید، خدا هست؛ ولو «پیغمبر» رحلت بفرماید. «امیرالمؤمنین سلام‌ا... علیه» جان خودش را فدا کرد و پس از شهادت او، اسلام قویتر شد...

من «ابن ملجم» را از اینها مردتر می‌دانم. برای اینکه او آمد و در حضور مردم کار خودش را کرد و خداوند او را لعنت کند و **اینها مردانگی آن نامرد را هم ندارند** و بطور دزدی یک کاری انجام‌می دهند و خودشان را اصلاً ظاهر نمی‌کنند. اینهایی که اینجا فرارکردند و از خارج دستور می‌دهند که مردم را اغتیال کنند و بطور دزدکی بکشند، **اینها تز نامردهاست.**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۶/۱۰:

روابط عمومی نخست‌وزیری دیشب اعلام داشت: نفر سوّمی که دیروز توسّط مردم تهران تشییع شده است، متعلّق به «**مسعود کشمیری**» **کارمند شهید نخست وزیری نبوده** و نام این شهید تشییع شده، سیّد «عبدالحسین دفتریان» مدیرکلّ امور مالی نخست‌وزیری بوده است.

روابط عمومی [نخست‌وزیری] در ادامهٔ این مطلب افزود: «شهید عبدالحسین دفتریان»، بهنگام وقوع حادثه در آسانسور بوده است، که در همانجا بعلّت قطع برق و بازماندن آسانسور در بین راه و همچنین وارد شدن دود غلیظ، به داخل کابین خفه

شده است و متأسّفانه امکان نجات ایشان در فاصله‌ای کوتاه، مؤثّر نبوده است. **براساس همین گزارش پیکر «شهید مسعود کشمیری» در واقعهٔ انفجار متلاشی شده بود، که قسمتهای بدست آمده نیز همراه سه شهید دیگر به خاک سپرده شده است.[؟!!!]**

«شهید سیّدعبدالحسین دفتریان، از اواخر دی ماه ۵۹ به سمت مدیرکلّ امورمالی نخست وزیری منصوب و تا لحظهٔ شهادت نیز در این مسئولیّت باقی بوده است. از «شهید دفتریان» سه فرزند به جای مانده است که بترتیب سه، هفت، و ده ساله هستند.

[در این اطّلاعیّهٔ رسمی که سندی غیرقابل انکار می‌باشد، به دروغ نه تنها «مسعود کشمیری» به عنوان شهید اعلام می‌گردد، بلکه پس از افشای کذب بودن، بر دفن قسمتهای بدست آمده از جسد وی! به همراه سه شهید دیگرتأکید می‌گردد... نکته عجیب دیگر اینکه مطابق قسمت اوّل اطّلاعیّه: «شهید دفتریان» در اثر خفگی شهید شده و نه سوختگی. پس پیکر او از ابتدا قابل تشخیص هویّت بوده، پس چگونه او را با «مسعود کشمیری» اشتباه گرفته بودند؟ و الله یشهد انَّ المنافقین لکاذبون]

از کتاب «پیشتازان شهادت در انقلاب سوّم» ـ شرح شهادت «عبدالحسین دفتریان»:

در لحظه‌ای که انفجار رخ می‌دهد، احتمالاً" هنوز ناهار صرف نکرده بود و وقتی که صدای انفجار را می‌شنود، بلافاصله برای کمک به برادران حاضر در نخست‌وزیری، اطاق کار خود را ترک می‌کند و برای نجات جان سایرین به تلاش می‌پردازد. هنگامی که شعلهٔ آتش را رو به ازدیاد می‌بیند، برای جمع‌آوری اسناد و مدارک مهمّی که وظیفهٔ حفاظت ازآنها را بعهده داشت، به طبقهٔ بالا می‌رود.پس ازنجات اسناد، هنگامی که تصمیم می‌گیرد به طبقهٔ پایین بیاید، بعلّت فشار غلیظ دود ناشی از انفجار، که منجر به بسته شدن راه‌پله‌ها و کلیّهٔ راههای خروجی شده بود، تصمیم گرفت به وسیله آسانسور به طبقهٔ پایین بیاید. چند لحظه پس ازحرکت

آسانسور، ناگهان جریان برق ساختمان قطع می‌شود و آسانسور، متوقّف می‌گردد.

در این هنگام شهید دست خود را از شکاف زیر آسانسور بیرون آورده و استمداد می‌طلبد. بنا به گفته شاهدان عینی و برادران حاضر در صحنه،شیلنگ اکسیژن را به داخل آسانسور هدایت می‌کنند. ناگهان دود و آتش بنحوی محوّطه را تاریک می‌کند که چشم انسان قادر به دیدن صحنه نبوده است.

پس از اطفای حریق با شکستن درب آسانسور پیکر مطهر «شهید عبدالحسین دفتریان» را از آسانسور خارج نموده و به بیمارستان‌های انقلاب که جنب نخست‌وزیری قرار دارد، منتقل می‌نمایند.

بنا به گفتهٔ پاسداری که از نزدیک شاهد لحظات آخر شهید بوده است، فعّالیّت شدید امدادگران بیمارستان برای دادن تنفّس مصنوعی به وی آغاز می‌گردد. وی با کمال تأسّف، پیش از شروع خدمات درمانی، دعوت حق را لبیک گفته و به جدّ والا تبارشان «حضرت موسی بن جعفر(ع)» که ایشان از نسل پنجاه و دوّم آن حضرت بوده است،ملحق می‌گردد.

از هفته نامهٔ سروش ـ شنبه ۱۳۶۱/۸/۶:

سؤال: لطفاً ضمن معرّفی خودتان در مورد شخصیّت و ابعاد روحی «شهید دفتریان» توضیح بفرمائید.

جواب: من همسر «شهید دفتریان» هستم. در مورد شخصیّت «شهید دفتریان» می‌توانم بگویم که او بسیار پرتلاش بود و بطورکلّی یک انسانی بود که از نظر فعّالیّت و صداقت در بین کارکنان اداری چه در زمان طاغوت و چه بعد از انقلاب نمونه بود از جهت پرکار بودن و سریع‌العمل بودن به نحوی بود که من تا آنجائیکه بخاطر دارم اکثر اوقات دارای دو شغل بود یعنی دو مسئولیّت اداری را با هم می‌پذیرفت و از عهده‌اش هم برمی‌آمد چون بسیار سریع کار می‌کرد و کمتر اشتباه درکارش دیده می‌شد. از نظر مسئولیّت اجتماعی و انقلابی بسیار اهل بحث و اهل مناظره بود. تن

به رفت و آمد به خویشان و اقوام نمی‌داد الاّ اینکه بحث ارشادی در رفت و آمد انجام داده باشد و همین حالت با همکاران اداری و تمام افرادی که با آنها سر و کار داشت در او دیده می‌شد، در مورد خطّ فکری او می‌توانم بگویم به روحانیّت پیشتاز شدیداً ارادت می‌ورزید و دائماً اظهار نگرانی می‌کرد که خدای نخواسته تاریخ تکرار نشود و وقایع دوران مصدّق تکرار نشود و همیشه ناراحت بود و می‌گفت اینقدر ابْهت جامعه، ما را گرفته که از مرحوم «آیةالله کاشانی» روحانی مبارز و اصیل آنطورکه حق است صحبت به میان نمی‌آید **بخصوص در مورد خطّ فکری و روحی علاقه‌ای که به «شهید دکتر آیت» داشت** شاید در کمتر کسی دیده شود. حالتش، روحیّاتش طوری بود که وقتی به برنامه‌های تلویزیون نگاه می‌کرد و «بنی‌صدر» را می‌دید رنج می‌برد و می‌گفت چرا برخی نمی‌توانند تشخیص دهند کسی که در جبهه است **نمی‌تواند اینقدر به قیافهٔ ظاهریش رسیدگی کند** چطور از چهرهٔ او نمی‌خوانند که این مرد منافق است، بهرحال گاهی اوقات عصبی می‌شد به خاطر همین مسئله.

سؤال: «شهید دفتریان» چه روابطی با «شهید رجایی» و «شهید باهنر» داشتند؟

جواب: من چون خودم فردی فرهنگی هستم و سابقهٔ کار در مدارس اسلامی دارم به لحاظ اینکه در مدارس اسلامی کار می‌کردم و آقای «رجایی» و خانم «رجایی» هم در مدرسهٔ رفاه بودند و ما هم با همدیگر آشنا بودیم و شناختی که من نسبت به آقای «رجایی» و «باهنر» داشتم ایشان نیز از طریق من آنها را می‌شناختند، اما تماسی که براساس کار اداری شروع کرده باشند نبود یعنی ایشان به خاطر سرعت عمل و صحّت عملش توفیق یافته بود که در نخست‌وزیری مشغول کار شود، حتّی در این رابطه من خاطره‌ای را بیان کنم که شاید دو هفته به این اتّفاق مانده بود که وقتی به خانه آمد از مسئله‌ای بسیار ناراحت بود. به او گفتم که من به خانم «رجایی» بگویم که فلانی که در نخست‌وزیری است و آقای «رجایی» با او تماس دارند، چه نسبتی با من داری تا بیشتر اطمینان کنند. بقدری او ناراحت شد که ناراحتی خود را فراموش کرد اخمهایش را در هم کشید و گفت من اصلاً" دوست ندارم کسی به خاطر کسی روی

من حساب کند. باید به اندازهٔ کافی از خودم قدرت و لیاقت داشته باشم، باید روی خود من حساب کنند نه به خاطر اینکه من به کسی وابسته هستم. یعنی اصلاً میل نداشت که بخاطر وابستگی به فردی روی او حساب کنند! و این کارها را کسر شأن خودش می‌دانست و آنطور که یکی از دوستان روزی می‌گفت: که برادران ما بسیار خشنودند از اینکه مسئولیّت مالی بدست شما افتاده و علّتش هم این است که مردم مقایسه می‌کنند افراد و مسئولین را چون او همکاری می‌کرد و هم گوشه و کنار کار را می‌پایید و کارهایش با عشق و اخلاص همراه بود شک ندارم و همه هم این مسئله را متوجّه شده بودند چون صداقتش را یافته بودند.

سؤال: در مورد خصوصیّات اخلاقی و رابطهٔ ایشان با خانواده توضیح دهید.

جواب: در مورد خصوصیّات اخلاقی چون من ۱۷ سال است که مسئولیّت کار خارج از خانه را دارم شما فکر کنید در شهری مانند تهران اگر زنی بخواهد خارج از خانه کار کند و سه فرزند را بزرگ بدون اینکه خدمتکاری در خانه داشته باشد چطور می‌تواند توفیق پیدا کند، الاّ اینکه همسری داشته باشد که واقعاً همکار و مددکار او باشد و او به حقیقت اکرام خاصّی داشت هرگاه بیرون می‌رفتیم به من کمک می‌کرد یا در خانه نمی‌گذاشت من کار کنم و او بنشیند، من اصلاً یاد ندارم که به من گفته باشد برو برای من آب بیاور. تمام کارهایش را خودش انجام می‌داد و در تمام کارهای خانه با من همکاری می‌کرد. در مورد بچّه‌ها بقدری رئوف بود که بچّه‌ها هر شب باید با او بازی می‌کردند و بعد می‌خوابیدند و بچّه‌ها بقدری به او دلبسته بودند که اگر شبی جلسه داشت و دیر می‌آمد بچّه‌ها بخواب نمی‌رفتند و مدام سراغ بابا را می‌گرفتند چون من با بچّه‌ها بازی نمی‌کردم اما او بچّه‌ها را بغل می‌کرد، سواریشان می‌داد و انواع بازیها و شوخیها را با بچّه‌ها انجام می‌داد تا بچّه‌ها خسته شوند و بخواب روند. در عین حال که به کار بیرون اهمّیّت زیادی می‌داد و شاید اگر لازم بود یکدست رختخواب برمی‌داشت با خود می‌برد تا در همان محلّ کار بخوابد و شب خانه نیاید ولی در عین حال بسیار متوجّه مسائل خانواده بود.

سؤال: شما از شهادت ایشان چگونه مطّلع شدید و به نظر شما چرا در تشییع جنازه نام «کشمیری» بجای «دفتریان» برده شد؟

جواب: من روز ۸ شهریور و دبیرستانی که مسئول بودم بعلّت کار زیاد به خانه نیامدم و به همین دلیل بچّه‌ها را به منزل مادرم فرستادم و حدود ساعت یکربع به ۳ بود که به او زنگ زدم و می‌خواستم بگویم که من امروز به خانه نرفته‌ام و اگر می‌شود شما بدنبال من بیائید تا با هم به خانه برویم. من ساعت ۵ آماده شده بودم که وقتی آمد دیگر منتظر نشود به پشت پنجره می‌رفتم تا از آمدن او مطّلع شوم دیدم نیامد رفتم به کارهای دیگر مشغول شدم و در ضمن به این طرف و آن طرف هم زنگ می‌زدم. ضمن اینکه برای یکی از دوستان که زنگ زدم گفت می‌دانی که نخست‌وزیری منفجر شده و آقای «باهنر» شهید شده‌اند، من گفتم نه امکان ندارد چون که من حدود یکربع به سه با نخست‌وزیری صحبت کردم هیچ موضوعی نبود تازه او متوجّه شد که شوهر من در نخست‌وزیری است وقتی شنید دیگر چیزی نگفت و ازقرار معلوم به دیگر دوستان نیز سفارش کرد که قضیّه را برای من نگویند تا من آرام به مسئله پی ببرم. تا غروب من با هر جاکه تماس می‌گرفتم جواب درستی به من نمی‌دادند و هرکس چیزی می‌گفت و در اخبار شب هم تلویزیون درست نگفت و من در فیلم دیدم که قسمتی از نخست‌وزیری آتش گرفته. خلاصه **آخر شب بود که** من به اتّفاق یکی از اقوام به بیمارستان انقلاب رفتم که در آنجا **به من گفته شد** اسم فرد مورد نظر شما در لیست مجروحین نیست و **ما برنامه‌ای نداریم که چیز دیگری بگوییم**، شاید مرخّص شده باشد. چون عدّه‌ای حالت خفگی پیدا کردند که سرپایی معالجه شدند و رفتند من با توجّه با اخلاق او که چون ما هرگاه هرکداممان بیرون می‌رفتیم نوشته‌ای می‌گذاشتیم و یا به یک نحوی خبر می‌دادیم، بنابراین من باورم نشد که اگر حالش خوب باشد ازخانه بیرون رفته و پیغامی نگذاشته باشد. ولی بهرحال با اصرار فامیل به خانه آمدم، اتاقها را نگاه کردم پیغامی ندیدم. جزء مجروحین هم که نبود پس چه شده بود؟ بهرحال آن شب صبح شد و من دوباره

همراه یکی از اقوام به بیمارستان انقلاب رفتیم جمعیّت زیاد بود و کسی را راه نمی‌دادند، به یک دوستی رسیدیم از او پرسیدم حال «دفتریان» چطور است و او با سر علامت داد که شهید شده و بهر حال با **اصرار زیاد** توانستم به **سردخانه** بروم و جنازه را به من نشان دادند و **من خودم کفن را تا روی سینه کنار زده و نگاه کردم.** و خلاصه جنازه را در آمبولانس گذاشتند و بردند، ولی **اینقدر می‌دانم** که ساعت حدود هشت و چند دقیقه‌ای بود که نام «کشمیری» را بعنوان سوّمین شهید نام بردند حتّی تا ساعت ۲ آنروز هم نام «دفتریان» به عنوان شهید اعلام نشد و فردا بعدازظهر ساعت ۲ نام «دفتریان» را اعلام کردند معلوم شد که بهرحال شهید اوّل و دوّم و سوّم هم «کشمیری» و چهارم شهید «دفتریان» ولی چون سه جنازه بیشتر حمل نشد یکی **جنازهٔ «شهید رجایی» و یکی جنازهٔ «شهید باهنر» که سوخته بودند و غسل نمی‌خواستند ولی جنازهٔ ما تا رفت، شسته شد و دفن کردیم** حدود سه بعدازظهر شد و فردای آن روز که من و خانم «باهنر» و خانم «رجائی» که قرار گذاشتیم با هم صبح **به بهشت‌زهرا برویم در آنجا متوجّه شدم که بعد از جنازه «دفتریان» جنازهٔ «کشمیری» دفن شده** که این **برای من سؤال شد** که دو تا جنازه که سوخته بود کنار هم دفن شده بود. **مگر نگفتند که کشمیری هم سوخته بود خوب این هم باید سریع دفن می‌شده.** چطور شد که **دو تا جنازه سوخته کنار هم بعد از آن جنازه‌ای که سوخته نشده و بعد از آن یک خشتی زده‌اند و نوشته‌اند «کشمیری»** به هر حال این سؤال برای ما بود. و آرام آرام در اطراف صحبت این بود که کار کار «کشمیری» بوده و از همان اوّل می‌دانستند که کار «کشمیری» بوده. به جهت اینکه وقتی می‌خواستند جسد آقای «باهنر» و «رجائی» را در کیسه بریزند فردی هم آنجا پیدا می‌شود که بگوید «کشمیری» و چون این‌ها تشخیص دادند که توطئه‌ای در کار است، بروی خودشان نیاوردند تا اینکه بعداً مسائل بیشتر رو شود. به این دلیل من فکری می‌کنم دولت مصلحت دید که بگوید «شهید کشمیری» تا همه فکر کنند که او کشته شده و توطئه‌گرها به داخل صحنه بیایند. هدف این بود وگرنه از همان اول مشخّص بود

چون شخصی می‌گفت **شنیدم که از جسد «کشمیری» ۲۵۰ گرم مانده.** خود این معلوم بود که **چطور ممکن است ۲۵۰ گرم از جسد کسی بماند و شناخته بشود.** بخاطر آنکه اسمی را تو بزنند و خودشان فرار کنند.

سؤال: اگر خاطرهٔ جالبی از «شهید دفتریان» به یاد دارید بیان کنید؟

جواب: اولاً" من آنقدر خاطره از او به یاد دارم که اگر در طول مدّت زندگیم با ایشان که جمعاً ۱۱ سال و ۱۲ روز می‌شود، برای هر روزی صبح و ظهر و شام سلام وجواب سلام را تصوّر کنم به راحتی می‌توانم بگویم. در این یکسال که از شهادت ایشان گذشته با محاسبهٔ روزهای سال من بیشتر برای ایشان از خدا طلب مغفرت کردم. تا سالهایی که با هم زندگی می‌کردیم و این خارج از هرگونه تکلّف بوده به جهت اینکه در امور مختلف زندگی با من همزاه بوده و من هر جا برمی‌گردم به غیر از محیط داخل مدرسه که در آنجا نبوده یاد ایشان می‌کنم. برای نمونه سال گذشته تابستان من ناراحت بودم به خاطر اینکه یکی از مسئولین دفترمدارک رفته بود تا کار او به مسئول دیگری واگذار شود، من فکر می‌کردم، اگر بخواهم به کسی بدهم ممکن است مسئولانه انجام نشود و اگر صبر کنم که مسئولی به این کار برسد تا انجام شود، جواب دانش‌آموزان را چگونه بدهم، آن مشکل این بود که معدّل‌گیری ۵ یا ۶ کلاس از کلاسهای چهارم دبیرستان که ۱۲ کلاس از کلّ دبیرستان، مانده بود.

وقتی من به شهید دفتریان این موضوع را گفتم، او گفت اصلاً" ناراحت نباش خودم آنها را انجام می‌دهم. من هم لیست و ماشین حساب را به خانه آوردم، بیست دقیقه به ده بود که سراغ کنترل جمع‌ها و گرفتن معدّلها رفت، ساعت ۱۰/۵ تمام شد. بعد گفت که به نماز جمعه برویم و بعد از برگشتن دوباره آنها را چک می‌کنم و همینکار را هم کرد. بعدازظهر تمام معدّلها را کنترل کرده و به من داد. یعنی هم از لحاظ صحّت کار و هم سرعت کار دقیق بود. ممکن است خیلی از افراد سرعت کار داشته باشند اما حوصله نداشته باشد. اما او حقیقتاً بارها را از روی دوش برمی‌داشت. خدایش او را رحمت کند و در جوار شهدای عظام او را قرار دهد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ ۱۳۶۰/۶/۱۰:

پیام **شورای موقّت ریاست جمهوری:**

اتّحاد شوم نفاق چپ وراست، بدست آمریکای جنایت کار با انفجار بمب آتش‌زا در یکی از دفاتر مشورتی ساختمان نخست وزیری این دو مسلمان انقلاب و مکتبی و فداکار [«رجایی» و «باهنر»] را از ملّت قهرمان و ایثارگر ایران گرفت... پیکرهای مقدّس شهدای عزیز و قربانیان اسلام و قرآن را امروز [دوشنبه ۶۰/۶/۹] ساعت ده صبح از مقابل مجلس شورای اسلامی **تشییع می‌کنیم.**

ازمصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ع)»:

... «مرتضایی فر» وزیر شعار هم که اصلاً" پشت بلندگوی مراسم گفت. حالا جملاتش یادم نیست به این مضمون که «رجایی» پیش خدایی... «کشمیری» پیش خدایی. این پیکر مطّهر «شهید کشمیری» است.. حالا به هرحال خیلی جدّی این شهید بودنش، اوایل جا افتاد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه شنبه ۱۳۶۰/۶/۱۰:

دیروز امّت حقجو و ایثارگر و شهیدپرور ایران در سوگ دو تن دیگر از پیروان صادق راه اسلام و دوتن از وفادارترین یاران «امام» امّت، خون گریست و به عزا نشست.

میلیونها تن از طبقات مختلف مردم، درحالی که با صدای رسا علیه آمریکای خونخوار و عوامل مزدور داخلیش فریاد می‌زدند، در یک تظاهرات بسیار عظیم و گسترده... نشان دادند که تاکنون حضورشان ضامن تداوم انقلاب بوده و پس از این نیز خواهد بود.

گزارشهای رسیده از ۴ گوشهٔ تهران حاکیست که به دنبال پخش پیام شورای موقّت ریاست جمهوری که در آن از مردم برای تشییع پیکر پاک شهیدان «باهنر» و «رجایی» دعوت بعمل آمده بود، گروههای مختلف مردم از نخستین ساعات بامداد، کار و

کسب خود را تعطیل و با هر وسیلهٔ ممکن به سوی خیابانهای مرکزی و به طرف مجلس شورای اسلامی که مراسم تشییع از آنجا آغاز می‌شد، به راه افتادند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ خطبه‌های نماز جمعهٔ «هاشمی رفسنجانی»:

من آن لحظه‌ای را که صندوق حامل جنازهٔ دکتر «باهنر» را بازکردم و چشمم به **جسد سوخته‌اش** افتاد و چیزی برای شناختن نداشت، جز **دندانی که یک بست پلاتین به آن زده بودند** که آن دندان را همیشه من در تبسّمهای ایشان می‌دیدم و در سخنرانیها و من ازآن، ایشان را شناختم. همان حالات تبسّم گونه و آرام که در حال سوختگی برایش پیش آمده بود، همان حالتی بود که بنده در مدرسهٔ حجّتیّه در دوران طلبگی با او در یک حجره می‌دیدیم...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۹ شهریور [۱۳۶۰]

از طریق «احمد» آقا جریانات را به «امام» گزارش می‌دادیم. **نیمه شب دیشب، مطمئن شدیم که رئیس جمهور و نخست‌وزیر شهید شده‌اند.** ... ساعت ده صبح، تشییع جنازه اعلام کردیم. جمعیّت **عظیمی بیش از یک میلیون** جمع شد. برای جمعیّت موجود در مقابل مجلس، عدّه‌ای از نمایندگان و وزراء سخنرانی کردند: آقایان «فخرالدّین حجازی»، («صادق) خلخالی»، («علی‌اکبر) ناطق نوری»، («سیّد علی)خامنه‌ای»، («عبدالمجید) معادیخواه»، سرهنگ («موسی) نامجو». من هم سخنرانی کردم.

جنازه‌ها را به سالن مجلس آوردند، مشاهده کردم. سخت سوخته بودند. آقایان «باهنر» و «رجایی» را فقط از دندانهای طلای جلو دهان و آسیابشان، می‌شد تشخیص داد. علامت دیگری نمانده بود.

---

* ۱۳۶۰/۶/۱۴.

مقداری گوشت [؟!] هم در کیسهٔ نایلونی [جمع] کرده بودند؛ به عنوان فرد دیگری به نام «مسعود کشمیری» منشی جلسه (در این باره بعداً مطلب را درست و مفصّل می‌نویسم)

[درباره این وعدهٔ آقای «هاشمی رفسنجانی»، بنده به کلیّهٔ منابع در دسترس مراجعه کردم و تا تاریخ نگارش کتاب چیزی نیافتم. امّا در همان کتاب عبور از بحران توضیحی به عنوان پاورقی ذیل توضیحات مربوط به جملهٔ داخل پرانتز فوق آمده است به این شرح:] («مسعود کشمیری» کارمند نخست وزیری و منشی جلسهٔ شورای امنیّت، عامل انفجار و فاجعه ۸ شهریور بود. این کار برای این بود که منافقین **فکر کنند نظام نمی‌داند** که «**مسعود کشمیری**» **عامل انفجار بوده و از غفلت آنها، برای دستگیر کردن او استفاده شود.**)

ابتدا نمایندگان خیال کردند، این نایلون متعلّق به جنازهٔ آقای «رجایی» است. خیلی متأثّر شدند و فریاد می‌کشیدند!...

با آقای «موسوی اردبیلی»، برای مشورت خدمت «امام» رسیدیم. «**امام**» **از کم احتیاطی، گله کردند...**

از صورتجلسهٔ ۳۴۵ مذاکرات مجلس شورای اسلامی* ـ سؤال «زواره‌ای» از «اصغری»(۲)

مسئلهٔ دیگر اینکه صبح حادثه برای «کشمیری» جسد ساختند. شما هم می‌دانید. افرادش هم مشخّص هستند چه کسانی ساختند؟ چرا ساختند؟ **چگونه مسئولین را فریب دادند؟** در زمینهٔ تعقیب این پرونده و کشف قضایا و شناخت شبکهٔ جاسوسی، دادگستری چه کرده تا حالا؟

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۶۰/۶/۱۴:

مهندس «بهزاد نبوی» وزیر مشاور در امور اجرایی و سخنگوی دولت، در

---

* ۱۳۶۱/۵/۲۶.

گفتگویی پیرامون واقعهٔ اخیر انفجار بمب در نخست وزیری، اظهار داشت: برنامه‌های دولت به هیچ عنوان تغییری نخواهد کرد و برادران، صمیمانه مشغول فعّالیّت‌اند. وی افزود: البتّه طبیعی است که این قبیل مسائل یک مقدار تأخیر در کارها ایجاد می‌نماید؛ چراکه **خود من متأسّفانه موفّق نشدم در چند جلسهٔ بسیج اقتصادی شرکت کنم.** دشمن مزدور، هر روز تصمیم دارد کار مملکت را به شکلی عقب اندازد.

وزیر مشاور در امور اجرایی **پیرامون برخوردش درتلویزیون با مسئلهٔ انفجار در ساختمان نخست‌وزیری گفت اتّفاقاً چند تن از برادران هم در این زمینه به من ایراد گرفتند و من مترصّد بودم تا در فرصتی مناسب با هموطنان خود مسئله را روشن کنم.**[؟]

آقای «نبوی» اضافه کرد زمانی که من در مصاحبه شرکت کردم، وضع روحیم خوب نبود. چراکه فقط دو ساعت از آن واقعه گذشته بود و احتمالاً" چون روز بعد از این واقعه، پیروزی رزمندگان اسلام در شرف تکوین بود و منافقین در به تأخیر انداختن آن مسئله سعی فراوان کرده بودند، مایل نبودم، در روحیّهٔ برادران ما در جبهه‌ها تأثیر بگذارد.

«بهزاد نبوی» درمورد تحقیقات، پیرامون حادثهٔ انفجار گفت: این تحقیقات، هم اکنون ادامه دارد و تا آنجایی که به من اطّلاع رسیده کارشناسان اظهارنظر کرده‌اند که این بمب دوپوند وزن داشته و آتش‌زا بوده و قدرت تخریبی کمی داشته است وهمان آتش، باعث شهادت برادران ما گردیده است.

در این رابطه، چندین نفر دستگیر شده‌اند. سخنگوی دولت درمورد ضدّ و نقیض بودن اظهارات مجاهدین [منافقین] با رهبرشان پیرامون انفجار گفت: اینها در انفجار دفتر حزب هم یک چنین کاری را کردند. گروهکهای سیاسی در گذشته خجالت می‌کشیدند، این قبیل کارها را به خود نسبت دهند و این مسئله را در حال تردید نگه داشتند، تا اگر نتایج آن خوب بود، بگویند ما بودیم و اگر نتایج منفی داشت، که داشته آن را محکوم کنند که در مجموع نشان دهندهٔ شکست کامل آنان است.[!]

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۲:

خبرنگاری در مورد اسامی شهدا و مجروحین انفجار ساختمان نخست‌وزیری سؤال کرد.

[«بهزادنبوی»:] اسامی شهدا، قبلاً" اعلام شده. کلّ کسانی که در اطاق بودند ۱۴ نفر بودند که از اینها ۳ نفر جراحات مهمّی نداشته‌اند. که سرپایی معالجه شده‌اند و یک نفر برادر شهیدمان «وحید دستگردی» بعداً شهید شدند، که عوارض قلبی هم مزید بر علّت شده بود که حال ایشان را بحرانی‌تر کرده بود و یک نفر برادرمان «دفتریان» است که خارج از آن ۱۴ نفر بوده و در آسانسور دچار خفگی شده و [وی] برادر عزیزی بود که به اصطلاح ذیحساب نخست‌وزیری بود و واقعاً وجودش برای ما خیلی لازم بود و بقیّهٔ افراد مجروح شدند که درمیان آنها چند نظامی می‌باشند که جراحاتشان مهم نیست.

از کتاب «خاطرات»ـ «صادق خلخالی»:

.. در ساعت سه وپنج دقیقهٔ بعدازظهر روز ۶۰/۶/۸ صدای مهیبی در اطراف مجلس پیچید. بعداً معلوم شد که این صدا از نخست‌وزیری بوده است. نمایندگان مجلس که عصر همان روز جلسه داشتند و جلسه هنوز شروع نشده بود، با شنیدن صدا، بیرون ریختند و من خود شاهد زبانه کشیدن شعله‌های آتش از پنجره‌ها و در قسمت شمالی نخست‌وزیری بودم. **آقای «بهزاد نبوی» را که سراسیمه بود، به دفتر آقای «هاشمی» آوردند و من هم آنجا رفتم.** او حرفی نزد، ولی آقای «هاشمی» گفت: ممکن است زخمی شده باشند ویا ممکن است مرده باشند.

من به ایشان پرخاش کرده وگفتم: بالأخره، نمی‌گذارید ما این گروهک را پاکسازی کنیم و بعد به گریه افتادیم.

آقای «هاشمی» گفت: با این حال، بیرون نرو. گفتم بر اعصابم مسلّط هستم.

جلسهٔ علنی ساعت پنج بعدازظهر تشکیل شد. ابتدا آقای «خوئینی‌ها» و سپس

خود آقای «هاشمی» ریاست جلسه را به عهده گرفتند. ولی همه پریشان بودیم. کم کم روشن شد که «رجایی» و «باهنر»، رئیس جمهور و نخست‌وزیر، به دست گروهکها به شهادت رسیده‌اند. **بعد هم معلوم شد که بمب‌گذار، اصلاً خود «کشمیری» بوده است. در حالی که ما ابتدا تصوّر می‌کردیم او جزء شهداست.** حتّی **سه تابوت** تهیّه کرده بودند. یکی برای «رجایی» و دیگری برای «باهنر» و سوّمی برای «کشمیری»؛ **حال آن** که او عامل نفوذی مجاهدین خلق و بمب گذار بوده و فرارکرده بود. **این جریان، پس از یک هفته معلوم شد.** او به قدری مورد اعتماد آقای «رجایی» بود که اسناد سرّی و فوق سرّی دولت را نگهداری می‌کرد و آقای «رجایی» به او اقتدا می‌نمود و او برای گول زدن مردم **مسائل شرعیّه و فتوای «امام»** را بیان می‌کرد. جلسه‌ای که «رجایی» و «باهنر» در آن شرکت داشتند، در موردامنیّت کشور بود. درآن جلسه چند نفراز دولتمردان، از جمله، رئیس شهربانی آقای «دستجردی»، و فرماندهٔ ژاندارمری «احیایی» شرکت داشتند.

سرانجام معلوم شدکه آن دو نفر («رجایی» و «باهنر») و یک نفر رهگذر و چندنفر پاسدار [؟!] نیزکشته شدند. جنازه‌های «رجایی» و «باهنر» راکه کاملاً سوخته بودند، برای تشییع به داخل مجلس آوردند و شناختن آنها ممکن نبود؛ مگر از طریق دندانهای آنها؛ زیرا قسمتی ازدندانهای آنها مصنوعی بود. آقای «رجایی» یک دندان طلای سفید داشت که ا ز روی آن شناخته شد. قرار شد که فردا مورّخهٔ ۶۰/۶/۹ ساعت هفت صبح، ازرادیو شهادت آن دو و عزای عمومی اعلام شود.

امروز مورخه ۶۰/۶/۹ از ساعت هفت صبح، مردم در مقابل مجلس شورای اسلامی گرد آمده... غم و اندوه در چهرهٔ همه پیدا بود. ابتدا جنازهٔ سوخته و جزغاله شدهٔ «باهنر» و سپس جنازه تکّه پاره شده آقای «رجایی» و بعد هم، **جنازه‌ای که تصوّر می‌شد، جنازه «کشمیری» است، جمع‌آوری کرده و با تابوت** به سرسرای مجلس آورده بودند.

خلاصه، جنازه‌ها در **چهارتابوت** پیچیده شده در پرچم جمهوری اسلامی ایران،

با موزیک و تشریفات خاص در حالی که متجاوز از یک میلیون نفر، آنها را تشییع می‌کردند، از جلوی مجلس به طرف بهشت زهرا حرکت داده شدند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ خطبهٔ نماز جمعهٔ «هاشمی رفسنجانی»:

این ترورها، معمولاً" طرح‌ریزی شده به همراه یک سری برنامه‌های دیگر است. یعنی در کنار ترور اشخاص، برنامهٔ ترور شخصیّتهای مشابه هم هست. یعنی برنامه می‌ریزند، یکی را بکشند. یکی هم در کنار او بدنام کنند. برای اینکه دو کار کرده باشند. گاهی موفّق می‌شوند، گاهی نمی‌شوند. آن روزی که بمب در دفتر حزب جمهوری اسلامی منفجر شد و ۷۲ نفر شهید شدند، زیر کانه نوشتند که «هاشمی رفسنجانی»، «رجایی» و «بهزاد نبوی» بنا بود در آن مجلس باشند، ولی بطور معجزه آسا و یا مرموز یکی شان یک ساعت زودتر رفت و یکی نبود و یکی فلان و یک جوری نوشتند کانّه جو را آلوده بکنند که اینها خودشان این کارها را کرده‌اند. بعضی‌ها هم نوشتند که مثلاً" آیت‌ا.. «بهشتی» درمقام «امام» یک فلان حرفی زده و حادثه اینجوری پیش آمده. برای اینکه محیط را آلوده بکنند و سوءظن بکنند. اخیراً من شنیدم **تلفنهایی به کار افتاده و افرادی** جریانهایی که تحقیقاً ریشه‌اش در لیبرالیسم است و یا خودِ منافقین است **شخصیّت بسیار معتبر این جمهوری، آقای «بهزاد نبوی» را دارند زیر علامت سؤال قرار می‌دهند و این ترور دوّم است.** یعنی آن ترورى بوده که خواسته‌اند در کنارش این ترور هم باشد. اگر «رجایی» را بیرون کردند «بهزاد» را هم اینجوری بیرون کنند و بعد بدنامی برای دیگران درست بکنند. ملّت ما باید رشید باشد و عاقل باشد و جایی که مسئولان اعتماد دارند و می‌شناسند و اعتماد می‌کنند، زیر بار اینگونه توطئه‌ها نروند و این بدنامیها را که می‌خواهند برای اشخاص درست بکنند، اینها را با صبر سیاسی...

---

* ۱۳۶۰/۶/۱۴.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

در بحث پیگیری دقیق و جمع‌آوری ویژهٔ اخبار مربوط به انفجارها و ترورهای سال ۱۳۶۰ به ویژه انفجار نخست‌وزیری نام خبرنگاری ایرانی در نشریّات و منابع آمریکایی و انگلیسی به چشم می‌زند: «راجی صمغ‌آبادی» *...(۳)

از مصاحبهٔ محقّق با «موسی زرگر» **:

.... در کابینهٔ مرحوم «بازرگان»، به همراه تعدادی از دوستان که خُب اکثراً شهید شدند، موضعمان مشخّص و واحد بود. من بودم، «قندی» بود، «شیبانی» بود، «عباسپور» بود، «رجایی» بود... در کابینهٔ شورای انقلاب وارد شده بودیم. همه‌مان هم یک گوشه‌ای از آن میز یک طرف می‌نشستیم. معروف هم شده بودیم به **وزرای مستضعف** ...

خُب محیط معنوی آن دوره، شخصیّت قوی و ایمان محکم آن دوستان شهید... یادم هست جمعه‌ها، اغلب صبح که می‌رفتیم نخست‌وزیری و کارهایمان را انجام می‌دادیم؛ بعد هم پیاده می‌رفتیم نماز جمعه... یک بار مرحوم «رجایی» گفت که دیگر نمی‌خواهد شما سجّاده و فرش، برای نماز بیاورید. فرش، میهمان من. هیچوقت فراموش نمی‌کنم. خیال کردیم حالا بالاخره یک فرشی، گلیمی درست و حسابی، چیزی با خودش می‌آره. دیدیم یک گلیم کهنهٔ پر و پاره‌ای برداشته و آورده، سوراخ سوراخ بود. گفتیم این فرش [که] مارو میهمان کردی؟ گفت: سالهاست روی این فرش، نماز خواندم. خیلی ارزش دارد. افتخار هم باید بکنیم...

وقتی هم می‌رفتیم نماز جمعه مثل همهٔ مردم توی خیابان می‌نشستیم. نمی‌رفتیم تو. چون معمولاً" دیر می‌آمدیم، شلوغ شده بود... یک بار یک آقایی بغل مرحوم «کلانتری» نشسته بود. ما هم همینطور نشسته بودیم. ردیف. برگشت به «کلانتری»

---

* Raji Samghabadi.

** ۱۳۸۰/۳/۸. پزشک فوق تخصّص جرّاحی.

گفت: آقا عجب نظامی داریم. «کلانتری» گفت: چطور؟ گفت: این آقا را می‌بینید؟ این دکتر «**قندیه**». وزیر پست و تلگراف و تلفنه. «کلانتری» گفته بود اِ. عجب.... حالا عجیب‌تر من یک چیزی به شما بگویم. من مهندس «کلانتری»ی وزیر راهم. [دکتر با خنده، گریه‌اش می‌گیرد] این هم که می‌بینی دکتر «**زرگر**» وزیر بهداریه. آن هم دکتر «**شیبانی**» وزیر کشاورزیه. این هم «عباسپور» وزیر نیرو. او هم آقای «رجائیه» وزیر آموزش و پرورش... اون بندهٔ خدا نزدیک بود، پر بکشه. بلند شده بود. روبروسی می‌کرد.

می‌خواهم بگویم روابط این شکلی بود. حزب‌اللّهی حزب‌اللّهی...

یک بار توی کابینه بودیم که مرحوم«بازرگان» از راه رسید. رگ گردنش برجسته، برافروخته. خُب اونها موضعشون مشخّص بود. ما هم وزرای مستضعف، گوش می‌دادیم. «بازرگان» گفت: این چه وضعیّه توی مملکت. یک سری لات و لوت،بی‌سواد، بی‌اطّلاع، اصلا" نمی‌دانند، مملکت چیه؟ آمدند جلوی ما حرکت کردند، تظاهرات راه می‌اندازند، ما حزب الله هستیم...

حالا تظاهرات هم حق بود. «رجایی» اخمهاش رفت توی هم. دیگران هم همینطور بودند. یک عدّه ناراحت شدید.... اما کسی جوابش را نداد. حالا من خودم جزو همان جمعیّت، با مردم بودم به من برخورد. گفتم: آقای مهندس. [گفت:] بله. بفرمایید. گفتم: بنده **هفت سال** بعد از دیپلم درس خواندم طبیب شدم. **۵ سال** خواندم جرّاح شدم. **۳ سال** خواندم جرّاح قفسهٔ سینه شدم. **سی و دو ساله** از دانشگاه بیرون آمدم. بعد هم عضو هیئت علمی شدم تا همین الان. حالا هم که وزیر بهداری هستم. فکر می‌کنم، اینجا کسی به اندازه من تحصیل نکرده. یعنی محترمانه رساندم که خود شما هم اینقدر تحصیل نکردی. گفتم کسی را نمی‌شناسم اینجا که به اندازه من، لااقل تحصیلات کلاسیک و آکادمیک داشته باشد. درسته؟ [گفت:] بله. یعنی چی مقصود؟ گفتم: من جزو همان حزب‌الله هستم، اگر من را بپذیرند، افتخار می‌کنم. معلوم نیست من را بپذیرند. اگر قبول داشته باشند، من افتخار می‌کنم. اون مردم

حزب الله غالبی هستند، که در اسلام گفته شده. قرآن گفته. چرا نفی‌اش می‌کنید؟... خلاصه گفتم همه اینها را. «بازرگان» هم رفت تو هم. بعدش دیگر راجع به حزب‌الله حرفی نزد. ...

خوب چند تا اتّفاق برای من افتاده که خیلی برایم دردناک بود. اوّلین اتّفاق، فوت پدرم بود. چون من تنها اولاد او بودم. بعد هم خیلی دوست داشتم، بیاید پهلوی من زندگی کند، حاضر نشد و در شهریار بود و آنجا وقتی که به من خبر دادند، حالش بده من فهمیدم فوت کرده. کمرم خرد شد. خیلی وابسته بودم. چون پدرم برای من خیلی زحمت کشیده بود. آدم ساده و مذهبی بود. خیلی ضربهٔ روحی بزرگی برایم بود. خُب مادرم هم بعد از انقلاب فوت کرد. امّا فوت پدرم قبل از انقلاب خیلی برایم سخت [بود.] بعدها که خوب خودم وقتی وارد مبارزات شدم، آرزویم این بود که هر روز که بیرون می‌رفتم با غسل شهادت که یک تیری بخورم. توی همین اتاق آمدند از کمیتهٔ مشترک بقول خودشان ضدّخرابکاری، از فرماندار نظامی و ساواک و شهربانی و حالا خودش یک داستانی به. اما واقعاً عرض می‌کنم، عین خیالم نبود. آن اواخر که دیگر زندانهاشون جا نداشت. کسی را می‌گرفتند، می‌بردند می‌کشتند. ولی خب شهید نشدم.

مرحوم «مطّهری» که شهید شد، تنم لرزید. گفتم «مطّهری» رفت چه می‌شود؟ ولی خب گفتیم: «امام» هست. «بهشتی» هم هست. «بهشتی» را هم که شهید کردند، همان ضربهٔ روحی آمد. خرد شدم. یک مدّتی غذا نمی‌توانستم بخورم. یواش یواش گذشت. به دوستان دیگری رسیده بودم و دلبستگی داشتم؛ مثل مرحوم «رجایی». «رجایی» واقعاً یک آدم خیلی عجیبی بود. نمی‌توانم توصیفش کنم. بلاتشبیه بلاتشبیه می‌شد بگویی یک مجسمهٔ سنگی محکم. که هرکاری می‌کردند، حریفها، «بنی‌صدر»... او سفت و محکم می‌ایستاد. ماها خیلی زود از کوره در می‌رفتیم. او خیلی استوار بود. البته مرحوم«رجایی» به بنده خیلی محبّت داشت. ولی من به او وابستگی و علقهٔ عاطفی خاصّی داشتم... من **البته آدم خودداری هستم**. حتّی در

مرگ پدر و مادر و اینها حتّی‌المقدور کوشش می‌کردم، اشک نریزم. ولی **در مرگ رجایی نتوانستم**... وقتی جنازه‌ها را آوردند، **من به پهنای صورت گریه می‌کردم.** آقا [ی«خامنه‌ای»] آن موقع بالا سر من ایستاده بود. خیلی برایم سنگین بود. «آقا» بعضی وقتها می‌گه:این دکتر خیلی عاطفیه. شاید برای اون روز هست. من اگر بچّه‌ام یک طوری بشود، چه بسا این طور نباشم. ولی تحمّل شهادت اینها را نداشتم. نمی‌توانستم بلند شدم. همینطور گریه می‌کردم که دیگر دیدم خیلی بدجوریه. رفتم توی اتاق تشریفات مجلس. «آقا» هم دنبالم آمد شروع کرد به دلداری دادن. یادم نیست دقیق چی می‌گفتم؟ به نظرم گفتم نمی‌دانم که چرا بعد از «بهشتی» ما زنده‌ایم؟ حالا بعد از «رجایی» چطور زنده بمانم و همچنین حالت روحی خیلی بدی داشتم.

توی همان حال و هوا دلم برای «کشمیری» می‌سوخت. می‌گفتم چرا جنازهٔ این از بین رفته؟ بدون اینکه فکر این توی مخیّله‌ام بیفته که یک کسی اینقدر ممکن است، شنیع باشد. **چون برخلاف او، مرحوم «رجایی» خیلی محبّت داشت به «کشمیری».** اینقدر نزدیک بود به او که کیف «رجایی»ٔ را برمی‌داشت. اصلاً" برای من حتّی قابل باور نبود. من البته «کلاهی» را قبلش دیده بودم. «افضلی» نیروی دریایی را اینها را دیدم. امّا در مورد این «کشمیری» نمی‌دانم، چرا اصلاً" فکر نمی‌کردم. **همین ناخودآگاه** همین طوری گفتم: **این چیه یک سری خاک و خاکستر رو برداشتید، آوردید اینجا.** بروید جنازه این «کشمیری» بدبخت را پیدا کنید.

... خُب یک کیسه مانندی بود. پارچه‌ای بود. توش پودر بود خاکستر بود. «رجایی» و «باهنر» جنازه‌شان سوخته بود؛ ولی خُب جنازه بود. «کشمیری» نه. ما وایستادیم فاتحه می‌خواندیم، برای هرکدامشان برای «شهید رجایی» و «باهنر» و «کشمیری» همان جا من گفتم: بروید جنازه مرحوم «کشمیری» را پیدا کنید. اقلاً" سرش را پیدا کنید. باید دفن بشود، تکّه‌ای. جسدش، ممکن نیست پودر شود. یکی از سپاهی‌ها آنجا بود خوب تیز بود. گفت: آقای دکتر چی می‌گویی؟ گفتم ببین **یک جایی وقتی منفجر می‌شود و می‌سوزد؛ اوّلاً" به این سرعت که همه جنازه و استخوانها**

که نمی‌سوزد، بخصوص جمجمه. داخلش آب هست. ممکن نیست ظرف ۱۰ دقیقه یک ربع بسوزد.... من چندین سالم کارم جرّاحیه... این غیرممکنه جنازه‌اش پودر شده باشد... بگردید پیدایش کنید. معصیت دارد...

وقتی که این حرفها را زدم؛ اینها ما را کناری کشیدند و شروع کردند سین جیم کردن. گفتم: این بیچارهٔ «کشمیری» اینجا شهید شده، اینها رفتند یک ذرّه خاک جمع کردند، آوردند می‌گویند «کشمیریه». ما برایش فاتحه خواندیم. **ولی این «کشمیری» نیست.** خانواده‌اش، شاید بخواهند بقایای جسد را برای دفن... اونها دوزاریشان افتاد. البته من بعداً فهمیدم که خود «کشمیری» عامل بوده و در رفته. **اون روز فکرم این بود که امدادیها تعلّل کردند.** چون «رجایی» و «باهنر» شاخص بودند، خوب گشته‌اند و پیدا کردند. ولی بقیّه چون معروف نبودند، مثل «کشمیری» را رها کردند...

(سؤال) برگزاری مراسم آن روز (قبل از دفن) به عهدهٔ چه مجموعه‌ای بود؟

[«زرگر»:] والله درهم بودند. کمیته بود، سپاه بود، نخست‌وزیری و...

(سؤال) از دفتر اطّلاعات و تحقیقات که البته خود «کشمیری» به یک معنا همه کاره‌اش بود؟

[«زرگر»:] همه گروه. وقتی بود که تهران از جا کنده شده بود. کسی به کسی نبود. به زور جلوی مردم را گرفتند. مردم دیوارها و ساختمانها را از ازدحام داشتند له می‌کردند...

(سؤال) سؤال صریح بنده از خدمت شما این است که اگر شما آنروز آن برخورد را مطرح نمی‌کردید، ما امروز «شهید کشمیری» از شهدای همرزم «شهید رجایی» و «باهنر» داشتیم؟

«زرگر»: بالأخره قضیّه روشن می‌شد. منتهی بله دیرتر روشن می‌شد.

(سؤال) نه نه منظورم در بحث شهید ساخته شدن از «کشمیری» در آن زمان است.

[«زرگر»:] در آن صحنه بله. ممکن بود... به تعویق می‌افتاد. چون بالأخره حضورش بعدها در اروپا و چیزهای دیگر بالأخره روشن می‌شد دیگر...

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد مورد اشاره در فصل هشتم:

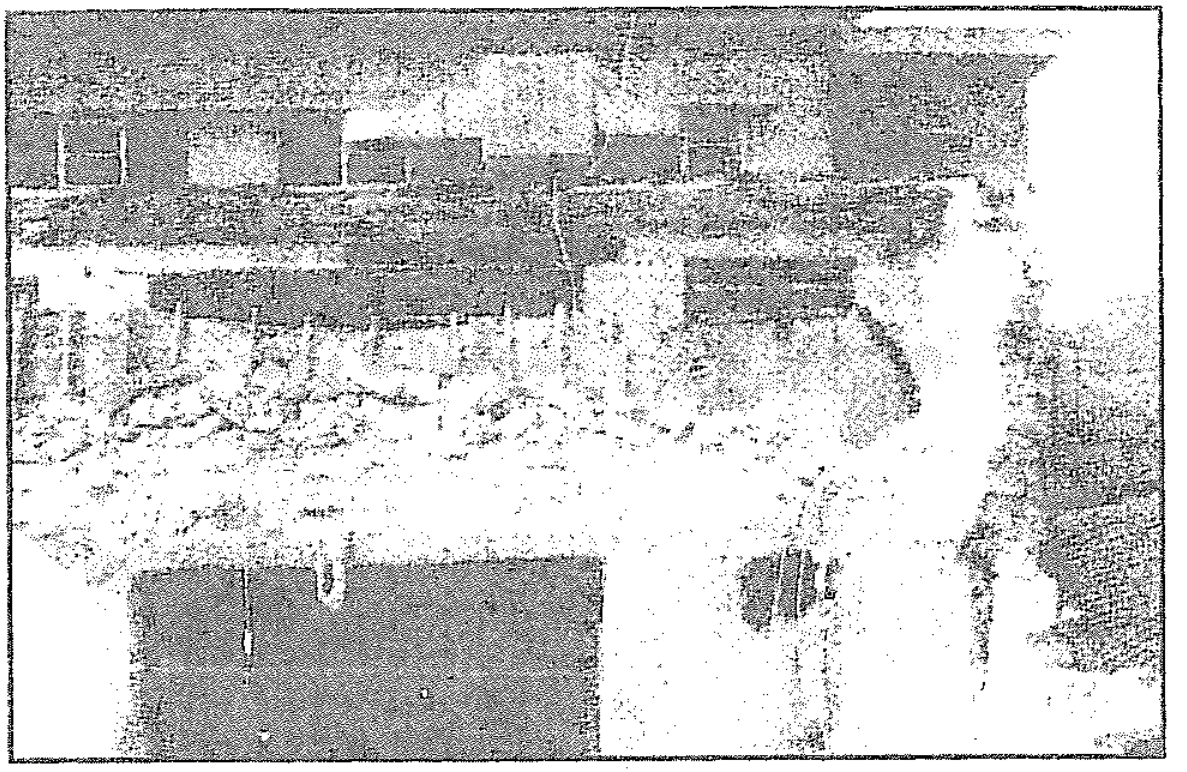

دفتر حزب جمهوری پس از انفجار ـ سرچشمهٔ تهران.

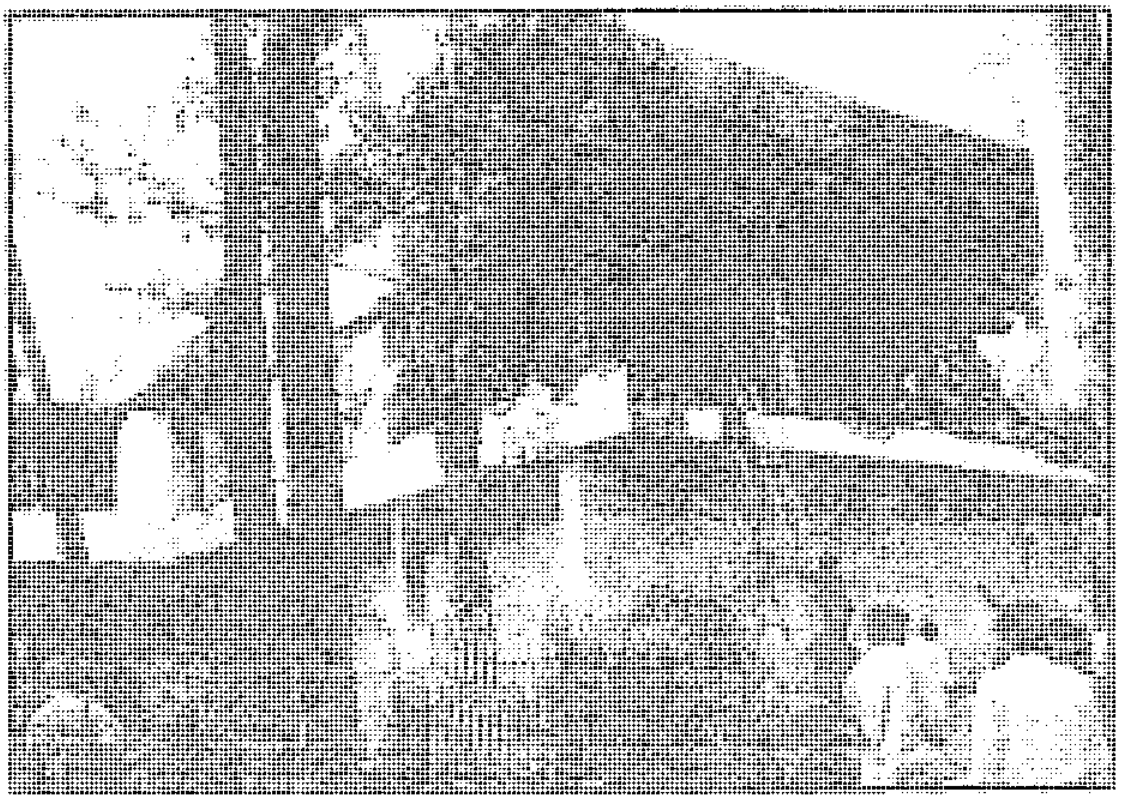

ساختمان نخست‌وزیری پس از انفجار.

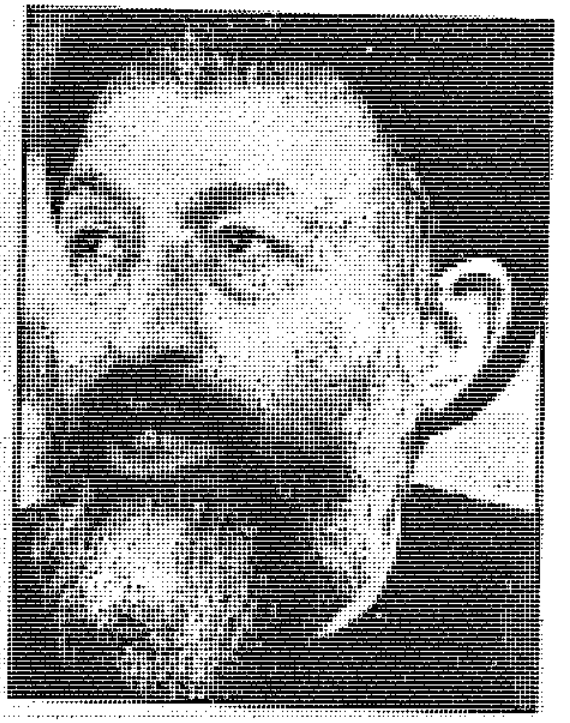

شهید «سیّد محمّد بهشتی».

مقام معظم رهبری.

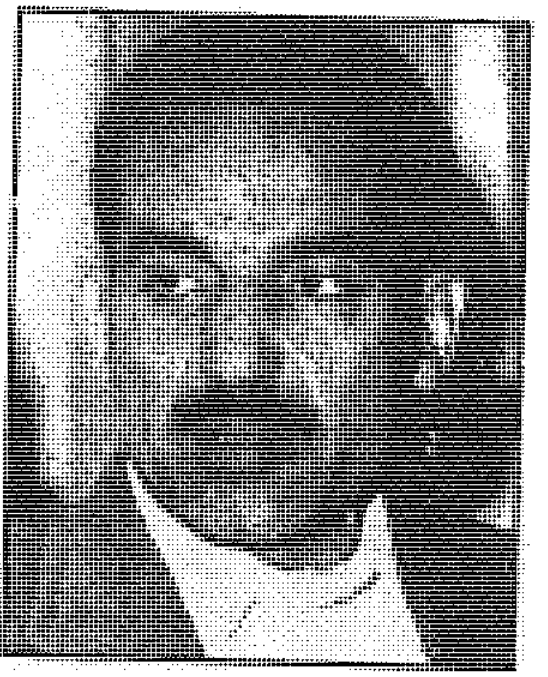

شهید «محمّد علی رجایی».

شهید «عبدالحسین دفتریان».

دکتر «موسی زرگر».

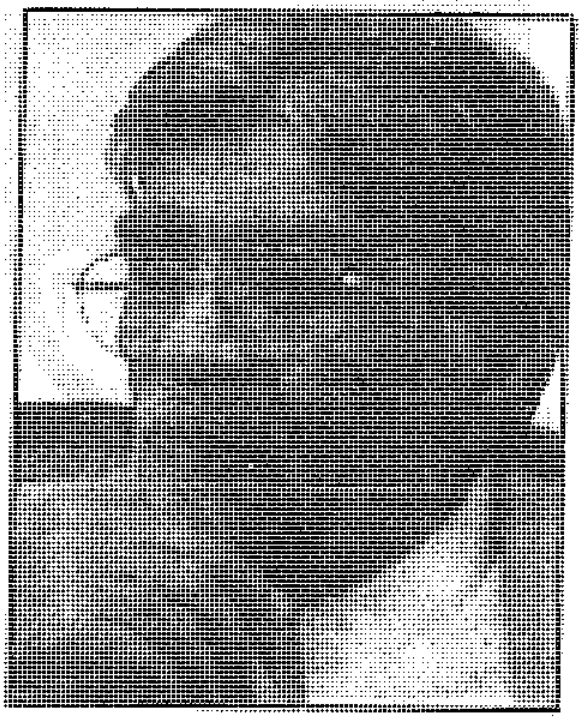

«سیّد رضا زواره‌ای».

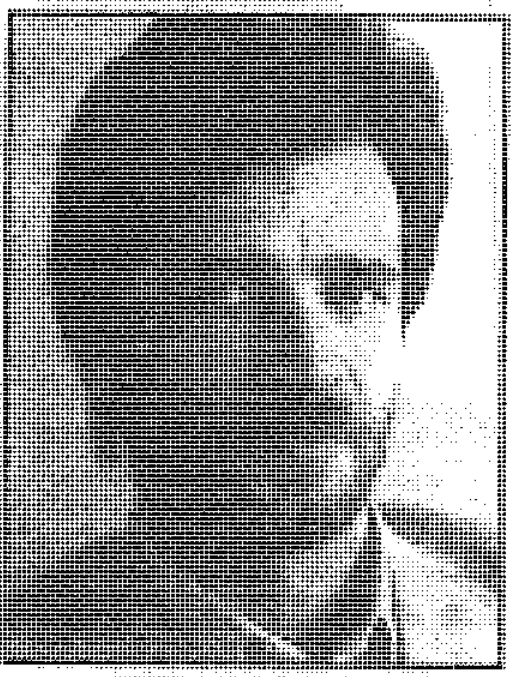

سیّد «محمّد اصغری».

همسر شهید «دفتریان».

نام مدیر کل امور مالی نخست‌وزیری جزو شهدا اعلام شد

پیکر این شهید دیروز بهمراه پیکر شهید رجائی و شهید باهنر تشییع شده است

روابط عمومی نخست‌وزیری دیشب اعلام داشت نفر سومی که دیروز توسط مردم تهران تشییع شده است متعلق به مسعود کشمیری کارمند شهید نخست‌وزیری نبوده و نام این شهید تشییع شده سید عبدالحسین دفتریان مدیر کل امور مالی نخست‌وزیری بوده است

روابط عمومی در ادامه این مطلب افزود شهید عبدالحسین دفتریان بهنگام وقوع حادثه در آسانسور بوده است که در همانجا بعلت قطع برق و بازماندن آسانسور در بین راه و همچنین وارد شدن دود غلیظ بداخل کابین خفه شده است و متاسفانه امکان نجات ایشان در فاصله‌ای کوتاه موثر نبوده است براساس همین گزارش پیکر شهید مسعود کشمیری در واقعه انفجار متلاشی شده بود که قسمتهای بدست آمده نیز همراه سه شهید دیگر بخاک سپرده شده است

شهید سید عبدالحسین دفتریان از اواخر دی ماه ۵۹ به سمت مدیرکل امور مالی نخست‌وزیری منصوب و تالحظه شهادت نیز در این مسئولیت باقی بوده است. از شهید دفتریان سه فرزند به جای مانده است که بترتیب سه، هفت و ده ساله هستند

اطّلاعیّه روابط عمومی نخست وزیری بعد از تشییع جنازه‌ها!

روزنامهٔ جمهوری اسلامی ـ سه شنبه ـ ۱۳۶۰/۶/۱۰.

پی‌نوشت‌های فصل هشتم:

(۱) سرتیپ «**هوشنگ وحید دستگردی**» در ۱۳۰۴ در شهر اصفهان بدنیا آمد. پدرش «حسن» مؤسّس و مدیر مجلّهٔ ادبی ارمغان بود. در ۱۳۲۸ وارد آموزشگاه شهربانی شد و در سال ۱۳۳۰ به درجهٔ ستواندومی و در ۱۳۳۲ به درجهٔ ستوان یکمی، در سال ۱۳۳۶ به درجهٔ سروانی و در سال ۱۳۴۲ به درجهٔ سرگردی و در سال ۱۳۴۷ به درجهٔ سرهنگ دوّمی و بالاخره در سال ۱۳۵۱ به درجهٔ سرهنگ تمامی نائل گردید. و بدین ترتیب در طیّ این سالها توانست دورهٔ تخصّصی انتظامی، کلاس ستاد و کلاس عالی را طی کند.
در نهضت ملّی ایران شرکت فعّال داشت و به علّت فعّالیّتش رژیم، تصمیم به اخراج او از شهربانی گرفت و بعدها نیز شهربانی با احتیاط به سرتیپ شهید کار ارجاع می‌کرد... در سال ۵۷ خود را بازنشسته کرد و در همان سال در تظاهرات و حرکات انقلابی مردم با لباس مبدّل شرکت می‌کرد تا اینکه انقلاب اسلامی به ثمر رسید. دستگاه طاغوتی از بین رفت و جمهوری اسلامی برقرار گشت. لذا سرتیپ شهید با رغبت و هیجان مخصوصی در اسفند ماه ۵۷ برای خدمت دوباره به شهربانی جمهوری اسلامی بازگشت.
...در سمتهای رئیس شهربانی اصفهان، سرپرست ادارهٔ بازرسی، معاون انتظامی و در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به سمت رئیس شهربانی کلّ کشور منصوب و مشغول به کار شد... «وحید دستگردی» که از مجروحین فاجعهٔ بمب‌گذاری ۸ شهریور نخست‌وزیری بود در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ به درجهٔ رفیع شهادت مفتخر شد.
[نقل از کتاب «پیشتازان شهادت در انقلاب سوّم».]

(۲) سیّد «محمّد اصغری» متولّد ۱۳۲۷ همدان. نویسنده و حقوقدان. فوق لیسانس حقوق و علوم سیاسی. در سال ۱۳۵۶ پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیّت پاکسازی شرکت ملّی صنایع پتروشیمی به وی محوّل شد. پس از توقّف فعّالیّت هیئت پاکسازی، بعنوان رئیس کلّ امور حقوقی و قراردادها انتخاب گردید.
عضو هیئت رئیسهٔ دورهٔ دوّم مجلس شورای اسلامی و نمایندهٔ دورهٔ سوّم مجلس شورای

اسلامی بوده و ریاست دانشکدهٔ روابط بین‌الملل و مشاورت وزیر خارجه را نیز در کارنامه اجرایی دارد. وزیر دادگستری کابینهٔ «میرحسین موسوی» و سرپرست و نمایندهٔ رهبری در مؤسّسهٔ «کیهان» بوده است.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۳) خبرنگار خاورمیانه‌ای مجلّهٔ تایمز [در اواسطه دههٔ هشتاد میلادی] «**راجی سمغ[صمغ] آبادی**»... دراصل ایرانی بود و در سالهای دههٔ ۱۹۷۰ به وسیلهٔ روزنامهٔ «کیهان بین‌المللی» که به زبان انگلیسی، روزانه در تهران منتشر می‌شد، استخدام شده بود. در حالی که «سمغ آبادی» در روزنامهٔ مذکور به کار اشتغال داشت، در ضمن عضو سرّی حزب توده که به شوروی وابستگی داشت نیز بود. او از کار کردن برای روزنامهٔ «کیهان بین‌المللی» بسیار ناراضی بود، زیرا تمام رسانه‌های گروهی تهران به طور شدید به وسیلهٔ پلیس سرّی «شاه»، «ساواک» کنترل می‌شدند.
«سمغ آبادی» در پایان سالهای دههٔ ۱۹۷۰ به وسیلهٔ «بروس ون وورست» Bruce Van Voorst که عضو CIA بود و برای این سازمان در آدیس آبابا و تهران کار می‌کرد، به عنوان خبرنگار مجلهٔ Time استخدام شد. مدّت کمی پس از استخدام «سمغ آبادی»، انقلاب ایران بوجود آمد و ملاّیان او را به اتّهام جاسوسی کردن برای CIA و عضویّت در حزب توده دستگیر کردند. اگر ماهیّت CIA و حزب توده را با یکدیگر مقایسه کنیم، کار کردن برای دو سازمان در یک زمان، شگفت‌آور و غیرعادی به نظر می‌رسد. چند روز پس از دستگیری‌اش، «سمغ آبادی» به سبب پیوندهایی که با بعضی از مقامهای بلند پایه... داشت، از زندان آزاد شد و بی‌درنگ از ایران خارج گردید و به نیویورک رفت. در این شهر، مجلهٔ «تایمز» برای او پناهندگی سیاسی و کارت سکونت دائم در آمریکا گرفت و از این رو «سمغ آبادی» می‌توانست به طور قانونی در آمریکا به کار اشتغال ورزد. بعدها، او به شهروندی آمریکا درآمد و مجلّهٔ «تایمز» که از کار او راضی بود به وی سمت خبرنگاری در خاور میانه داد.
من [«اری بن مناشه»] با «سمغ آبادی» در سال ۱۹۸۵ به وسیلهٔ زنی که او را از روزهای

مدرسه‌ام می‌شناختم و «سمغ آبادی» با او روابط جنسی داشت، آشنا شدم... در حالی که ازدواج کرده و دارای دو فرزند بود، عاشق «رزی نیمرودی» Rosie Nimrodi (یکی از خویشاوندان دور «یعقوب نیمرودی») شد. «رزی نیمرودی» یک کلیمی عراقی بود و در نیویورک برای «شورای اقتصادی برتری‌ها» که یک سازمان پژوهشی بود، کار می‌کرد. «سمغ آبادی» به خاطر «رزی» همسرش را ترک کرد، ولی هیچگاه موفّق نشد با «رزی» ازدواج کند...

[نقل از کتاب «پول خون» خاطرات «اری بن مناشه».]

فصل نهم:

«کشمیری شهید؟!»

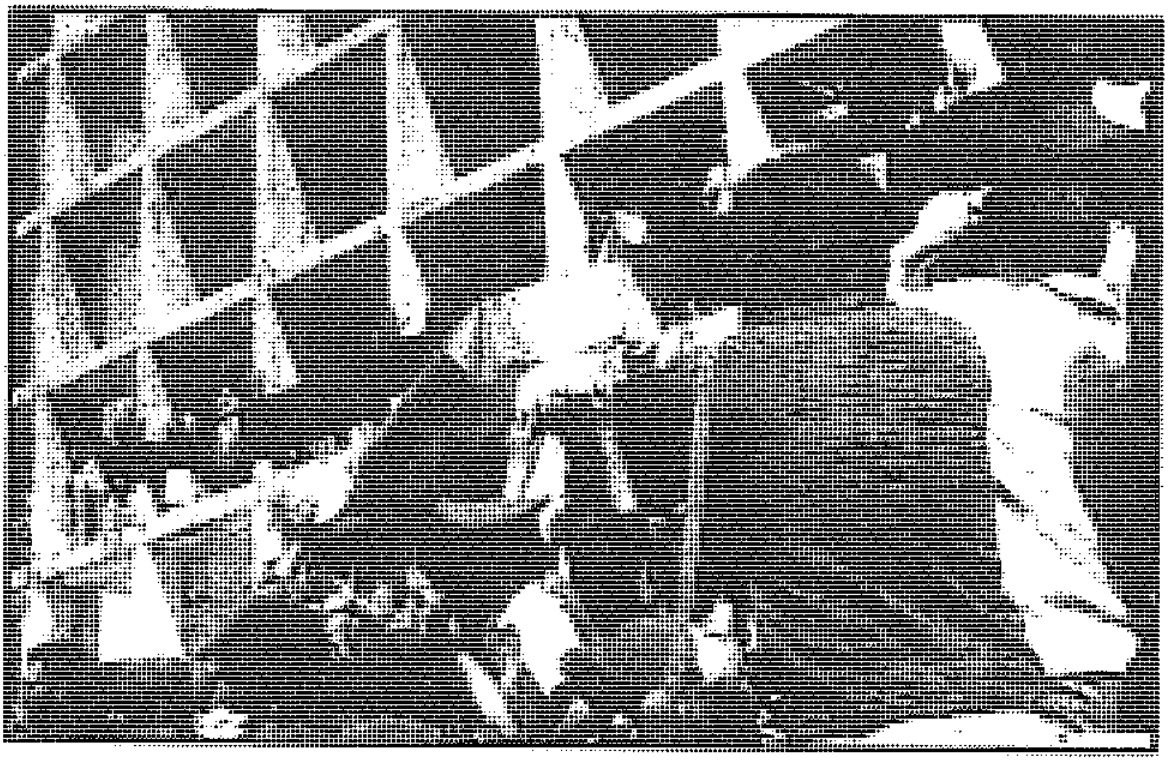

تابوت شهید «مسعود کشمیری»! در کنار شهیدان «رجایی» و «باهنر»
تشییع می‌گردد! (۱۳۶۰/۶/۹.)

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه‌شنبه ۱۳۵۹/۷/۱:

حضرت حجةالاسلام جناب حاج شیخ «محمّدرضا مهدوی کنی».

به موجب این حکم حضرتعالی به نمایندگی از طرف دادستانی انقلاب اسلامی تهران، حق دارید دستور جلب و دستگیری و توقیف اموال هر شخص یا شرکت مورد اتّهام را به هرکس یا هر کمیته و یا به قائم‌مقام خود، در کمیتهٔ مرکزی صادر فرمائید. به نحوی که در هیچ مورد، نیاز به حکم این دادستانی نباشد. ضمناً به کلیّهٔ افراد و کمیته‌های تابعه دستور فرمائید، گزارش اقدامات انجام شده را پس از ۲۴ ساعت به صورت متمرکز به این دادستانی ارسال نمایند.

دادستان دادسرای انقلاب اسلامی

سیّد «اسدا... لاجوردی».

از روزنامهٔ «رسالت» ـ مصاحبه با سیّد «حسین لاجوردی»:*

روز ۸ تیر ۶۰، شهید [«لاجوردی»] به همراه تنی چند از قضّات و «شهید کچویی» در محوّطهٔ زندان نشسته بودند. یکی از نگهبانان که نفوذی گروهک منافقین بود، به آنها نزدیک شد، به طرح شعاری علیه آنها پرداخته و آنها را به رگبار می‌بندد. «شهید لاجوردی» در دوران مبارزه‌اش علیه رژیم طاغوت، دوران چریکی راگذرانده بود. لذا خود را با حالتی خاص و سریع از روی تپه‌ای که روی آن قرار داشت، پایین می‌اندازد. دیگران هم هر یک در جایی پناه می‌گیرند و «شهید کچویی» با جوانمردی تمام به طرف ضارب می‌رود، تا اسلحه را از دست او بگیرد. که یکی از تیرها به جمجمه‌اش اصابت کرده، ایشان را به شهادت می‌رساند.

... **چندین بار حادثهٔ ترور «شهید لاجوردی» پیش آمد،** منافقین در جادهٔ کرج، با سلاح آرپی‌جی هفت قصد داشتند، به طرف پدرم شلیک کنند که ناکام ماندند و دستگیر شدند.

---

* پسر شهید سیّد «اسدا... لاجوردی». ۱۳۷۹/۶/۲.

از صورتجلسهٔ ۳۴۵ مجلس شورای اسلامی*

سؤال سیّد «رضا زواره‌ای»[۱] از وزیر [وقت] دادگستری:

حادثهٔ انفجار حزب جمهوری اسلامی، دفتر نخست‌وزیری، شهادت برادرمان «کچویی» در دادسرای انقلاب مرکز در اوین به وسیلهٔ عامل نفوذی منافقین و انفجار دادستانی کلّ انقلاب و شهادت آیت‌ا... «قدّوسی». **در تمام این حوادث بسیار مهم که بزرگترین چهره‌ها و مدیران لایق اسلامی را از ما گرفت، عامل اصلی [عمل‌کننده]، عامل نفوذی است... متأسّفانه** بعد از وقوع حادثه، قضیّه به **فراموشی سپرده شد.** به وسیلهٔ دستگاه قضایی مردم در جریان امر قرار نگرفتند، که تعقیب [عوامل این ترورها] به کجا رسید و شبکهٔ این قضیّه چه کسانی بودند؟ رسانه‌های گروهی نیز جز در ایام عزاداری، سوّم و هفتم و چهلم، دیگر اسمی از این قضیّه نیاوردند و قضیّه را به هیچ‌وجه تعقیب نکردند و هیچ‌گاه ندیدیم، که به صورت سؤال در رسانه‌ها، چه روزنامه‌ها و چه رادیو و تلویزیون مطرح بشود، که مثلاً انفجار حزب جمهوری اسلامی، نتیجهٔ تعقیبش به کجا انجامید؟ مسئله نخست‌وزیری به کجا انجامید؟ آنچه در این قضیّه جلب توجّه می‌کند، این است که این عوامل نفوذی **یک شبکهٔ بهم پیوسته‌ای هستند** که عواملشان را به راحتی در جاهای حساس نفوذ می‌دهند، جا می‌اندازند، معرّفی می‌کنند و سعی در این دارند که این فرد را خلاصه جلوه بدهند، در آن مؤسّسه.

از کتاب «عبور از بحران»ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

سه‌شنبه ۱۰ شهریور [۱۳۶۰]

... عصر، مصاحبه‌ای با تلویزیون درباره آقایان «رجایی» و «باهنر» کردم. اوّل شب، آقای «مهدوی کنی» آمدند و دربارهٔ کارهایشان [بعنوان رئیس موقّت دولت] مشورت

---

* ۱۳۶۱/۵/۲۶.

کردند. **آقای «بهزاد نبوی» هم آمد و گزارش از پیشرفت کار تحقیق، دربارهٔ عامل انفجار نخست‌وزیری را داد.** تقریباً همه چیز روشن شده. بنا شد پس از نتیجه‌گیری، اعلان شود.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سخنان «بهزاد نبوی»:*

... در این زمینه [تحقیقات پیرامون عوامل انفجار] **هیئتی به مدّت سه شبانه‌روز مشغول کار در محل است،** که در این هیئت، نمایندهٔ دادستان انقلاب شرکت داشته و از دیروز، نمایندهٔ دادستان کل هم در این هیئت شرکت کرده و نمایندگان دستگاههای اطّلاعاتی و تحقیقاتی مملکت در حال پیگیری مسئله هستند و تا آنجایی که من اطّلاع دارم، کارشان خیلی پیشرفت کرده و انشاءا... در ظرف روزهای آینده نتیجهٔ کار را بتوانند، به اطّلاع مردم مسلمان برسانند. البته شاید نتایج، نتایج خوبی هم نباشد و نشانی یک سری ضعفها و اشکالاتی هم در خود سیستم باشد. ولی به هرحال جای خوشوقتی است که در مدّت زمان کوتاهی، این کار به نتیجه می‌رسد. با وجود اینکه، مسئله **ظاهراً هم خیلی پیچیده بوده است.**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»

توضیحات [شهید] «ربّانی املشی» (دادستان کلّ کشور):**

واقعاً **شرمنده و خجالت‌زده هستیم.** در انجام وظیفه هیچ کوتاهی نمی‌کنیم **جان و مال و زندگی خویشتن** را برای پیشرفت اسلام و مسلمین، **در طبق اخلاص** گذاشته‌ایم. شما ملّت هستید که «بهشتی»ها قربانی دادید، شما ملّتید که «رجایی» و «باهنر»ها قربانی داده‌اید و هنوز هم آماده برای قربانی دادن هستید. شما ملّت توقع دارید که دادگاههای انقلاب قاطعیّت داشته باشند و دادگاههای انقلاب واقعاً دادگاههای

---

* شنبه ۱۳۶۰/۶/۱۴.

** ۱۳۶۰/۶/۱۰.

اسلامی باشند... ما تا امروز تصوّر می‌کردیم این اغفال شده‌ها قابل اصلاح هستند. می‌خواستیم آنها را اصلاح کنیم. اما از امروز فهمیدیم که این‌ها قابل اصلاح نیستند... برادران مسلمان، شما هرکدام یک پاسدار این مملکت، پاسدار اسلام و مسلمین هستید، اما توجّه این مطلب را داشته باشید که دشمن در لباس بسیج، در می‌آید، دشمن در لباس مأمورین انتظامی در می‌آید...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

چهارشنبه ۱۱ شهریور [۱۳۶۰]

... به منزل آقای («موسوی») اردبیلی»، در کاخ نخست‌وزیری رفتم. آقایان «مهدوی»، «ربّانی املشی» و «بهزاد نبوی» هم آمدند. «بهزاد»، گزارش کشف توطئهٔ انفجار نخست‌وزیری را داد. **قرار شد** آقای «ربّانی (املشی)» دادستان کلّ کشور، پروندهٔ جریان تحقیق را **زیر نظر بگیرد.**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۶۰/۶/۱۴:

آقای «موسوی اردبیلی» رئیس دیوانعالی کشور، دیروز طیّ گفتگویی در رابطه با **پیگیری قضایی فاجعهٔ بمب‌گذاری در ساختمان نخست‌وزیری** توضیحاتی داد که از نظرتان می‌گذرد: ... شورای عالی قضایی حضور کامل در این مسئله دارد و بسیار جدّی با این مسئله برخورد کرده است. البته می‌دانید که این مسئله در این مرحله، مربوط به بخش دادستانی شورای عالی قضایی است و آقایانی که **این سمت را دارند،** برادرانمان جناب **آقای «ربّانی املشی»** دادستان کلّ کشور [و] جناب **آقای [علی] قدّوسی** دادستان کلّ انقلاب، هر دو مسئله را جدّی گرفتند و بازپرسانی که مورد اعتمادشان هستند، با آنها در حال پیگیری مسئله هستند.

آقای «اردبیلی» در ارتباط با بدست آمدن سرنخ گفت می‌توانم بگویم **بیش از سر نخ** بدست آمده و به نتایج خوبی رسیده‌اند و در موقعی‌که لازم دیدند و صلاح

دیدند، حتماً همه را در جریان امر قرار خواهند داد. سپس آقای «اردبیلی» در رابطه با دستگیری عوامل فاجعه گفت: در این رابطه بازپرس هرکس را که لازم دید، به عنوان متّهم، به عنوان شریک جرم، به عنوان مطّلع و حتّی بعنوان اینکه هیچکدام از این عناوین را نداشته باشد، می‌تواند احضار کند و شاید در بعضی از موارد تحت نظر قرار دهد و اینکار به تعداد لازم انجام شد.

البته تعبیر کلمهٔ عوامل از نظر قضایی صحیح نیست، مگر آن وقتی‌که خود دستگاه قضایی اعلام کند، که ما اینها را جزء عوامل تشخیص داده‌ایم؛ زیرا دستگاه قضایی حتّی اگر بداند که فرد یا افرادی در این قضیّه هیچ دخالتی نداشته، اما ازکم و کیف آن اطّلاع داشته باشند، می‌تواند آنها را احضار نماید و مورد تحقیق قرار دهد.

از کتاب «خاطرات» ـ «صادق خلخالی»:

روز ۶۰/۶/۱۴ حدود ساعت نه صبح، در **دفتر دادستان کلّ انقلاب آقای «قدّوسی» بمب آتشزا گذاشته شد** و در اثر انفجاری، بدن ایشان متلاشی شد و **در دم جان سپرد.** معالجات سرهنگ «وحید دستجردی»، رئیس کلّ شهربانی و رئیس پلیس نیز که در اثر انفجار دفتر ریاست جمهوری و نخست‌وزیر، جراحات سختی برداشته و بدنش کاملاً سوخته بود، مفید واقع نشد و ایشان هم به خیل شهدا پیوست. **خداوند هر دو را رحمت فرماید...**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۱۵:

بر اثر انفجار **یک بمب آتش‌زا** که در ساعت ۸/۴۰ دقیقهٔ بامداد دیروز در یکی از دفاتر ساختمان مرکزی دادستانی کلّ انقلاب رخ داد، آیت‌ا... «علی قدّوسی» دادستان کلّ انقلاب، از ناحیه پا و سینه مجروح شد و پس از رسیدن به بیمارستان، در ساعت ۲/۳۰ دقیقه بعد از ظهر به صف طویل **شهدای انقلاب اسلامی** پیوست.

براساس این گزارش در ساعت ۳/۳۰ دقیقه بعد از ظهر، سخنگوی پزشکی

قانونی تهران به خبرنگار سرویس خبری جمهوری اسلامی گفت: پیکر پاک «شهید قدّوسی» به پزشکی قانونی منتقل گردید.

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

شنبه ۱۴ شهریور [۱۳۶۰]

... حدود ساعت هشت صبح، صدای رگبار مسلسلها از جلوی مجلس، به گوش رسید و چند دقیقه به طول انجامید. معلوم شد، یک تروریست به طرف ساختمان مجلس، تیراندازی کرده و محافظان مجلس، با آن وسعت جواب داده‌اند. او را زخمی و بازداشت کردند و به بیمارستان بردند. خیلی **عمل احمقانه‌ای به نظر می‌رسد**، مگر اینکه ضمن توطئه‌ای دیگر باشد، در همان لحظه خبر رسید که بمبی در دفتر آقای («علی») قدّوسی» دادستان انقلاب منفجر شده و ایشان و دو سه نفر دیگر مجروح شده‌اند و به بیمارستان منتقل شده‌اند. بمب را در **سقف اتاق طبقهٔ پایین** که کتابخانهٔ متروکی است، کار گذاشته‌اند و سقف پایین آمده و بالأخره بر اثر ضربهٔ مغزی، ایشان در ساعت دو و ده دقیقه بعدازظهر شهید شدند. رحمت خدا به ارواح پاکشان. برای دادگاه انقلاب و قضاء کشور، خسارت بزرگی است.

از هفته‌نامهٔ عرب زبان «المجله» ـ ۱۹۸۱/۹/۱۸:*

هر انفجاری که باعث مرگ یکی از چهره‌های رژیم ایران می‌شود (آخرین آنها «علی قدّوسی» دادستان کلّ کشور بود) نشاندهندهٔ **نفوذ مخالفین در داخل نهادها و ارگانهای رژیم است**... مخالفین تهدیدهای خود را عملی کرده و بمبی در دفتر نخست‌وزیری و زیر میز کار آنها کار گذاشته که باعث مرگ «رجایی» و «باهنر» شد...

* مقاله از «محمّد معتوق».

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ مصاحبه با «بهزاد نبوی»:*

سؤال) در رابطه با انفجار نخست‌وزیری تاکنون تحقیقات به کجا انجامیده و چه کسانی در این رابطه دستگیر شده‌اند؟

[«نبوی»:] این کار زیرنظر یک هیئت عالی‌رتبه از شورای عالی قضایی پیگیری می‌شود. همانطور که قبلاً هم اعلام شده، **عدّه‌ای در این رابطه دستگیر شده‌اند، که ممکن است** ارتباطی با قضیّه داشته باشند و یا نداشته باشند. تحقیقات هنوز ادامه دارد و چون کار در مرحلهٔ بازپرسی است، کمتر اطّلاعی به خاطر مسائل امنیّتی و اطّلاعاتی به بیرون درز می‌کند. ولی پیشرفتهایی در این زمینه به عمل آمده است.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۱۵:

ساعت ۴ بامداد شنبه ۱۴ شهریور ماه سرهنگ «هوشنگ وحید دستگردی» رئیس شهربانی جمهوری اسلامی ایران که در حادثهٔ انفجار دفتر نخست وزیری مجروح شده بود، در بیمارستان قلب تهران **به شهادت رسید.**

سرهنگ «وحید» در ۱۳۰۴ در شهر اصفهان به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۸ وارد آموزشگاه شهربانی شد و توانست دورهٔ تخصّصی انتظامی ـ کلاس ستاد ـ و کلاس عالی را طی کند.

سرهنگ «وحید» در اوّل مهرماه ۵۱ به درجهٔ سرهنگ تمامی مفتخر شد و در تیرماه ۵۷ بازنشسته و در اسفند همان سال [دوباره] به خدمت دعوت گردید.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۱۶:

«محمّدرضا مهدوی کنی» نخست‌وزیر، دیروز از سوی هیئت دولت با انتشار اطّلاعیه‌ای، شهادت حجت‌الاسلام «علی قدّوسی» دادستان کلّ انقلاب و سرهنگ

---

* یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۲.

«وحید دستگردی» رئیس کلّ شهربانی را به «امام» امّت و امّت شهیدپرور و خانواده‌های آنان تبریک و تسلیت گفت.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۱۶:

صبح دیروز با حضور نخست‌وزیر [«مهدوی کنی»] و چند تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و جمعی از مسئولین نیروهای سه‌گانه و شهربانی، خانوادهٔ شهدا و امّت داغدار حزب‌الله پیکر پاک «شهید آیت‌الله قدّوسی» دادستان کلّ انقلاب و سرکار سرهنگ «شهید وحید دستگردی» از محلّ مدرسهٔ عالی «شهید مطهّری» با فریادهای مرگ بر امریکا تشییع و در قطعهٔ شهدای بهشت‌زهرا و صحن «حضرت عبدالعظیم» سپرده شد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ خطبه‌های نماز جمعهٔ «هاشمی رفسنجانی»:*

مسئله دیگری که روشن شد این است که جبههٔ ضدّ انقلاب کفگیرش دارد به ته دیگ می‌خورد. برای اینکه برداشتن از این نیروهایی که در داخل جاهای حسّاس گذاشته، نهایت ضعفش را می‌رساند. زیرا برای جریانهای سیاسی داشتن یک عامل نفوذی در جایی مثل دفتر نخست وزیری یا دفتر دادستانی یا دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی این خیلی ارزش دارد. برای اینکه آنها می‌توانند تصمیماتی که در دادستانی انقلاب گرفته می‌شد، و تصمیماتی که در دفاتر محرمانهٔ نخست‌وزیر گرفته می‌شد و تصمیماتی که در سطح بالای حزب جمهوری اسلامی که به قول آنها، حزب حاکم است و طرّاح سیاست کشور است، گرفته می‌شد و می‌توانستند از جزئیّات آن با خبر باشند و چنین سرمایه‌ای به خاطر انفجار یک بمب و کشتن یک نفر دو نفر، هیچ آدم عاقلی این را از دست نمی‌دهد. و می‌گذارد برای روزی که بتواند

* شنبه ۱۳۶۰/۶/۲۱.

بیشتر استفاده کند. مثل جلسه‌ای که آقای «رجایی» و «باهنر» شهید شدند که تصمیماتی گرفته می‌شد و این آقا اگر گزارش می‌داد، به گروهش که اینها تصمیم گرفتند که این کار را بکنند و این جوری عمل کنند و دشمن می‌توانست تصمیمات ما را بی‌اثر کند.

درگذشته در زندان که بودیم، یکی از افراد حزب توده که زندانی بود و زنده بود هنوز، با ما صحبت می‌کرد، می‌گفت: من بازجوی سازمان امنیّت بودم. اما عضو حزب توده و تا روز آخر من را بر نداشتند و اجازهٔ فرار هم ندادند. گفتند صبر کن. نقش من این بود. به عنوان بازجو، که یک عضو حزب را می‌آوردند و اعتراف می‌کرد: فلان گروه کشف شده. فلان خانهٔ تیمی کشف شده. فلان خطر محرمانه کشف شده. من گزارش می‌دادم و آنها می‌رفتند و خط را کور می‌کردند. وجود ما این خاصیّت را داشت که دائماً جلوی اسرارکشف شدهٔ حزب می‌ایستادم و هر چه گفتم بابا دارد به من نزدیک می‌شود و آن خانهٔ تیمی که گرفتند، یک قدم با من فاصله دارد، گفتند تا یک لحظه هم می‌توانید، آنجا بمانید و فایده دارد. و آنجا بمان و به ما گزارش کن.

ولی اینها افرادی که در نخست وزیری داشتند، به این آسانی، به خاطر کشتن یک نفر که به سرعت جایش پر می‌شود، این را از دست می‌دهند و این سرمایهٔ چند ساله رویش خرج شده که به اندازهٔ یک تیم جاسوسی امریکا و یک گردان جاسوسی شوروی می‌تواند خدمت بکند. مجموعه سازمان سیا در ایران به اندازهٔ این کسی که در دفتر آقای «رجایی» بمب گذاشته، نمی‌توانستند گزارش بدهند و این نشان ضعف می‌باشد که غیر از این چیز دیگری ندارند و به همین وسیله می‌خواهند به بچّه‌هایشان روحیه بدهند.

البته عرض می‌کنم برای این کار، مدّت دو سال و نیم است که آماده شده‌اند و با قیافه و ظاهر خوب آمده‌اند و در دستگاهها خدمت کرده‌اند و بنای ما هم بود، که از این بچّه‌ها حمایت کنیم. طبیعتاً می‌توانستند افرادی را در بین ما بکارند. دورهٔ «بنی‌صدر» در این نخست‌وزیری، هرکس را که خواسته، گذاشته، توی ارتش بوده،

آنجا که می‌خواسته گذاشته. پس این از ضعف مملکت نیست. تاریخ ما اینجوری است که افرادی ممکن است، با قیافه‌های صحیح در میان ما از ۲ سال پیش برای امروز مانده باشند و اگر نگذاشته باشند، احمقند و ما هم حسّاسیّت امروز را نداشتیم و ممکن است بعد از این هم یکی، ۲ تا و ۵ تا از اینگونه حوادث را داشته باشیم. اما یک جریان زودگذر است؛ که نشان می‌دهد، دارند از سرمایه و از جیب می‌خورند و ما امیدواریم که بیدار شده باشیم و مؤسّسات، اطراف خود را مواظب باشند و **افرادی را با کوچکترین شبهه کنار بگذارند...**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ حرفهای «بهزاد نبوی»:

پس از تشکیل کابینهٔ برادر شهیدمان آقای دکتر «باهنر»، چون سخنگوی دولت جدید می‌بایست انتخاب می‌شد، برنامهٔ مصاحبهٔ مطبوعاتی هفتگی بنده به عنوان سخنگوی دولت آقای «رجایی» متوقّف شد. متأسّفانه برادر شهیدمان [«باهنر»] فرصت پیدا نکرد که سخنگوی جدیدی انتخاب کند. به دنبال شهادت ایشان، برادر «مهدوی‌کنی» مسئولیّت نخست‌وزیری را به عهده گرفتند و ایشان هم فرصت کافی برای تعیین سخنگو پیدا نکردند و لذا از طرف ایشان از من خواسته شد، که فعلاً بطور موقّت، مسائلی را که در رابطه با دولت مطرح است و مورد سؤال قرار می‌گیرد، با وسائل ارتباط جمعی و مردم در میان بگذارم تا اینکه ان‌شاءالله سخنگوی دولت تعیین بشود.

علّت این کار هم این بود که مسائلی در جامعه رخ می‌داد که لازم بود دولت در مقابلش اظهارنظر بکند...

اولاً باید مردم ما بدانند که طبیعت سازمان اطّلاعاتی چگونه است؟ سازمان اطّلاعاتی علاوه بر اینکه نیازی به افراد صددرصد مؤمن و قابل اعتماد دارد و علاوه

* یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۲.

بر این شرط، نیاز به کسی دارد که توان این کار را داشته باشند و جوهر این کار در وجودشان باشد و در ضمن در کنار این، تجربهٔ کافی در این زمینه‌ها وجود داشته باشد.

یعنی سازمان اطّلاعاتی چیزی است که نمی‌شود که صرفاً به تجربه اتّکاء کرد و یا صرفاً به ایمان و اعتقاد. هم ایمان و هم اعتقاد، شدیداً مورد نیاز است و هم تجربه. ایجاد یک همچنین مجموعه‌ای زمان می‌خواهد، همهٔ مردم به یاد دارند که قبل از پیروزی انقلاب، دولت «بختیار» به شکل صوری اعلام کرد که همهٔ سازمان امنیّت را (ساواک سابق را) منحل کرده، البته این کار را نکرده بود. اما به ظاهر عنوان انحلال ساواک را داد. انقلاب اسلامی که به پیروزی رسید، مراحل عملی انحلال ساواک مرحله به مرحله طی شد.

ساواک تا آن موقع، تنها سازمان اطّلاعاتی ممکلت بود و طبیعی است که خود ما و خود مردم در نابودی این سازمان تلاش فراوانی کردند، درست هم همین بود. درست است که آنها تجربهٔ اطّلاعاتی داشتند، ولی در خدمت این انقلاب، آن تجربه نبود، در خدمت دشمنان این انقلاب بود. پس **بنابراین صحیح آن بود که آن سازمان منحل بشود**. در آن شرایط وقتی این کارها صورت می‌گرفت، جوّی که حاکم بود بر جامعه؛ این تصوّر را ایجاد کرد، که اصلاً پس از انقلاب، نیازی به سازمان اطّلاعاتی وجود ندارد. چون الگوی ساواک در نظرشان بود و همه، تصوّر می‌کردند که سازمان اطّلاعاتی یعنی ساواک. دشمنان انقلاب هم برای اینکه ما را از این فکر منصرف کنند، مدّتها تبلیغات می‌کردند، که اینها یک چیزی تشکیل دادند، به نام «ساواما» به جای ساواک. جوّ عمومی این چنین بود که ما اصولاً نیازی به سازمان اطّلاعاتی نداریم و نباید داشته باشیم.

این جو، شاید تا یک سال، یک سال و نیم ادامه داشت و بعد کم‌کم برادران ما توانستند، در نهادهای مختلف حتّی از روزهای اوایل پیروزی انقلاب، **در کمیته، یک بخش اطّلاعاتی تأسیس شد و برادران سپاه یک سری کارهای اطّلاعاتی را شروع**

کردند، منتهی خیلی جدّی با مسئله برخورد نشد تا اینکه شورای انقلاب، قانونی در این زمینه تهیّه کرد، برای ایجاد یک سازمان اطّلاعاتی که آن هم ظاهراً کامل نبود. که **اخیراً** یک طرحی که با کمک برادرانی که در این زمینه‌ها کار می‌کنند، تهیّه و به مجلس داده شده که **امیدواریم این طرح هر چه زودتر، تصویب بشود** و یک سازمان اطّلاعاتی یکپارچه و سراسری در مملکت بوجود آید. البته طبیعی است که این سازمان اطّلاعاتی، سازمانی نظیر ساواک، هیچوقت نخواهد بود. یک سازمان اطّلاعاتی اسلامی و **مردمی خواهد بود** که وسعت و گسترشش به اندازهٔ وسعت و گسترش ساواک نخواهد بود و بیشتر، از نیروهای مردم استفاده خواهد شد.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۳:

[آیت‌ا... «ربّانی املشی» دادستان کل، در پیام تلویزیونی:]

مدّتهاست که امّت قهرمان‌پرور ما انتظار می‌کشد که از طرف مقامات قضایی و مسئولین ذیصلاح؛ اطّلاعاتی، نسبت به انفجار ساختمان نخست‌وزیری که منجر به فاجعهٔ بزرگ شهادت رئیس جمهور و نخست‌وزیر گردید، در اختیار آنها گذاشته بشود. پس از آنکه دفتر حزب جمهوری اسلامی منفجر شد و هفتاد و چند نفر از بهترین نیروهای فعّال و خدوم این کشور، کشته شدند و پس از آن دیدند که با یک انفجار دیگر رئیس جمهور و نخست‌وزیرشان را از دست دادند، اخیراً باز با انفجار دیگر دادستان کلّ انقلاب شهید شد.

... قبل از هر چیز باید عرض کنم که امّت ما باید توجّه داشته باشند که این انفجارها، علامت قدرت دشمن نیست. انفجارها به وسیله عوامل نفوذی که توانسته‌اند، نفاق به خرج بدهند و چهرهٔ کریه و ضدّ انسانی خود را در پس چهرهٔ نفاق، مخفی بدارند؛ در سازمانهای دولتی و انقلابی نفوذ کرده‌اند و به موقع این اعمال از آنها سر می‌زند، این به هیچ وجه حاکی **از قدرت دشمن نیست**. بلکه اینها در کار نفاق خیلی قدرت دارند. یعنی خوب می‌توانند که چهرهٔ ضدانسانی خودشان را

مخفی بکنند و خویشتن را به صورت یک انسان جلوه بدهند. در این امر هر چی بخواهید، اینها قدرت دارند و این قدرت برای همه مخالفین حق و فضیلت در سراسر تاریخ وجود داشته. «معاویه» هم این قدرت را در... مقابل «امام حسن (ع)» داشت. او بود که توانست به وسیلهٔ همسر «امام حسن (ع)» او را مسموم کند.

بنابراین اگرچه در نتیجهٔ این انفجارها و این اعمال ضدّ انسانی دشمن، ما خسارت بسیار بزرگی را متحمّل می‌شویم... به هیچ وجه حاکی از قدرت دشمن نیست. **اینها از ناجوانمردی دشمن است.**...

اما راجع به انفجار نخست‌وزیری، من قبل از اینکه مسئله‌ای را در این زمینه بیان بکنم. باید شنوندگان عزیز همه را متوجّه یک مسئله کرده باشم و آن مسئله این است که در اینگونه مسائل و پیشامدها **هرگز انتظار نداشته باشید**، که مسئولین امر معلوماتشان را در اختیار شما بگذارند.

اگر بنا باشد، معلوماتشان را در اختیار شما بگذارند، از ادامهٔ پیگیری مسئله باز می‌مانند. دیگر نمی‌توانند مسائلی را که پیششان مجهول و نامعلوم است، برسند. **چون وقتی که برای شما گفتند، دشمن می‌فهمد** و دشمن راه علم و راه درک مقامات قضایی را مسدود می‌کند. انتظار نداشته باشید. باید مخفی باشد و در اینجاست [که] حتّی من از عدّه‌ای مسئولین گله می‌کنم که چرا بعضی از مسائل را می‌فهمند، بدون توجّه به اینکه **باید کتمان کرد** و مسائل را باید **مخفی نگهداشت**، می‌بینیم در سخنرانیها و چه بسا در مصاحبه‌ها، با مردم در میان می‌گذارند و این موجب گلهٔ مقامات قضایی ما شده و اظهار می‌دارند که اینها سنگی است، جلوی راه ما و کار ما را ناقص می‌کنند و از ادامهٔ کار بازمی‌دارد. و آقایان باید توجّه داشته باشند و مطالب را کتمان بکنند... البته ما چیزی را از ملّت‌مان مخفی نگه نمی‌داریم. اما ملّت به ما اجازه می‌دهد که برای خاطر اینکه یک مسئله‌ای را کشف بکنیم، **تا مدّتی که لازم باشد**، آن مطلب را افشا نکنیم و اظهار نکنیم.

و امّا **راجع به انفجار نخست‌وزیری** تقریباً شاید همان روز اوّل مشخّص شد که

عامل انفجار چه کسی است. ما این مطلب را فهمیدم و کمابیش بعضی‌ها هم حدس می‌زدند. ولی ما تا به حال چیزی نگفتیم و **این اوّلین باری است که یک مقام مسئول می‌خواهد این مطلب را برای مردم اظهار بکند و** البتّه موقعی دارم اظهار می‌کنم که **دیگر افشاء این مطلب ضرری ندارد.**

عامل انفجار همان شخصی بود که در بین شهدا نام او برده شد و روز اوّل در کنار شهید عزیز ما، رئیس جمهور ما و شهید محبوب ما نخست‌وزیر، به نام شهید سوّم قلمداد شد و جنازه‌ای به نام او به وسیلهٔ مردم تشییع شد.

«مسعود کشمیری» که یکسال خویشتن را مخفی نگه داشته بود و در نخست‌وزیری جا بازکرده بود و از همه چیز تقریباً اطّلاع داشت و دبیر شورا بود. این شخص منافق، این شخص جنایتکار و این شخصی که از شرف و انسانیّت بوئی نبرده بود، عامل این انفجار بود، در این زمینه، باز ما اطّلاعاتی داریم، باز به خاطر اینکه کمی از پیشرفت کار قضایی جلوگیری نکرده باشیم و ایجاد مانعی نکرده باشیم؛ این مطلب را در این مصاحبه نخواهم گفت. ان‌شاءالله در مصاحبه‌های بعدی باز مطالبی بیشتر از این، برای شما بینندگان و شنوندگان عزیز عرضه خواهد داشت. ولی اجمالاً «کشمیری» **از یک سال قبل وارد نخست‌وزیری می‌شود** و خیلی خوب نقش بازی می‌کند و خیلی چهرهٔ کریه خود را مخفی می‌دارد. بطوری که یکی از مسئولین امر در نخست‌وزیری [احتمالاً «بهزاد نبوی» و یا یکی دیگر از دوستان «کشمیری»!] می‌گفت که در بین هزار احتمال، یک احتمال انحراف دربارهٔ او نمی‌دادیم و اینجاست که ما نمی‌توانیم ایرادی به مسئولین امر در نخست‌وزیری بگیریم که چطور شد یک چنین فردی خودش را در نخست‌وزیری جا زد و این چنین خویشتن را به مسئولین امر نزدیک کرد.

یک فردی که خوب کار می‌کند. یک فردی را که منظّم و دقیق است و کار از او خوب برمی‌آید و انجام وظیفه خوب می‌کند و مسئولیّتهایی را که به عهده‌اش گذاشته می‌شود، خوب انجام می‌دهد. خُب یقیناً در جمهوری اسلامی، باید وسیلهٔ ارتقاء و

پیشرفتش فراهم باشد و ما نمی‌توانیم کسی را در یک جایی محدود بکنیم و نگذاریم از آن حد بالاتر برود. نردبان پیشرفت و ترقّی در جمهوری اسلامی، برای همه وجود دارد. هرکس می‌تواند در ظرف یک سال، دو سال خدمت به مقام وزارت و نخست‌وزیری و مقام ریاست جمهوری برسد، رئیس جمهور ما که به ریاست جمهوری انتخاب شد، در جمهوری اسلامی نو پا فقط ۲/۵ سال سابقه کار داشته و بیش از اینکه سابقهٔ کار نداشته. اما در نتیجهٔ اینکه دیدند خوب انجام وظیفه می‌کند و آدم بدرد بخور و مفیدی است، ۱۳ میلیون به او رأی می‌دهند و او را به مقام ریاست جمهوری انتخاب می‌کنند. وقتی‌که اینجوری باشد، چه مانعی دارد **یک** «کشمیری» هم وارد نخست‌وزیری می‌شود و در ظرف یک سال آنقدر پیشرفت می‌کند که دبیر شورای امنیّت هم بشود. حالا این دبیر شورای امنیّت از انسانیّت و شرف بویی نبرده و حاضر می‌شود «رجایی» عزیز را که جز پاکی و فضیلت و شرف و تقوی از او چیزی مشاهده نکرده، «باهنر» محبوب را که آزارش به موری نرسیده بود، در طول زندگی با یک انفجار از بین ببرد... مسئولین قضایی، مشغول انجام وظیفه هستند و مسئله را پیگیری می‌کنند. خوشبختانه تا به حال به نتایجی رسیده‌اند. **امیدواریم ما بتوانیم به نتایج بیشتری برسیم و در ابعاد دیگر قضیّه، ما خیلی به نتایج درخشانی رسیدیم.**

از روزنامهٔ خراسان* ـ سخنان سیّد «رضا زواره‌ای»:

وقتی در کشور جهان سوّمی، انقلاب و یا تحوّلی پدید می‌آید، کشورهای سلطه‌گر تمام توان خود را به کار می‌گیرند که به شکلی آن را از مسیر خود منحرف کنند. آنها برای خود، برنامه‌ریزی خائنانه برای ما و خادمانه برای خود دارند، آن فرهنگ ملیّت و تعصّب و عرق انسانی را از تیپ روشنفکری در جوامع جهان سوّمی می‌گیرند و سعی می‌کنند آدمهایی را برای تأمین منافع خودشان رشد بدهند و از طریق آنها

* سه‌شنبه ۱۳۸۰/۵/۲۳.

برنامه‌ها و کارهایشان را اجرا کنند.

یکی از علل عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوّم، این است که به انسانها براساس لیاقت و صداقت بها ندادند. اگر به انسانها براساس لیاقتشان بها داده می‌شد، تحوّلاتی که در کشورهای پیشرفته پیش آمد، شاید در کشورهای جهان سوّم بیشتر پیش می‌آمد. ... در بعد از انقلاب، انواع دسیسه‌ها شروع شد. هرکجا آدم صادق و لایقی دیدند، سعی کردند از سر راه بردارند.

[در فاجعهٔ انفجار دفتر نخست‌وزیری]... وقتی بمب‌گذاری شد؛ در این انفجار، قاضی مسئول پروندهٔ تحقیق پس از بررسی اسناد ساواک به «کشمیری» مشکوک شده بود که عضو سازمان سیا است... مرحوم «املشی» که دادستان کل بود، از بنده خواست که این پرونده را دنبال کنم؛ که من گفتم شرایطی دارد که ساختمانی را در اختیار ما قرار دهند، چند خودرو و نیز چند نیروی سپاهی به انتخاب خود ما بدهند و ما نتیجه را ظرف چند ماه می‌گوییم. مرحوم «ربّانی» نه توانست ساختمان بگیرد و نه خودرو و نه امکانات تهیّه کند. تمام تلاش آقای «املشی» آن شد که محافظان ما آمدند گفتند که یک پیکان از نخست‌وزیری آورده‌اند، که یک چرخ آن به سمت چپ می‌رود و یکی به سمت راست. بعد معلوم شد آقای «بهزاد نبوی» که همه کارهٔ نخست‌وزیری بود، آن را فرستاده؛ که ما گفتیم برگردانند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۳:

[مصاحبهٔ رادیو تلویزیونی دادستان کل («ربّانی املشی»)]:

البته **بعضی از موارد اشکال وارد است.** مثلاً در فاجعهٔ دادستانی کلّ انقلاب [شهادت شهید «علی قدّوسی» از مجموعهٔ اوّل قضایی مسئول پروندهٔ انفجار نخست‌وزیری] یک مقداری اشکال وارد است، برای اینکه برادران عزیز ما در آنجا یک مقداری مأخوذ به حیا شده بودند. و یک مقداری شاید رأفت و محبّت اسلامی را خواسته‌اند، بیشتر مراعات کرده باشند. وقتی روز چهارشنبه برای دستگیری همین

عامل انفجار دادستانی کلّ انقلاب آمده بودند که آن شخص را دستگیر بکنند. یعنی نسبت به او ظنین شده بودند و خواسته بودند او را دستگیر کنند، اما می‌بینید که مسئولین امر این فکر را کرده بودند که یک فردی که هنوز برای ما خیلی مشخّص نیست و یک احتمال ضعیف نسبت به او می‌دهیم، **اگر ما او را بگیریم و به این عنوان دستگیر کنیم، برای او دیگر آبرو و حیثیّت باقی نمی‌ماند.** البته من نمی‌خواهم این فکر را تأیید بکنم و....

از کتاب «خاطرات سیاسی» ـ نوشتهٔ «محمّد محمّدی نیک (ری‌شهری)»:

ضمیمهٔ ۳۶ ـ اظهارات «مهدی هاشمی» دربارهٔ **قتل مرحوم «ربّانی املشی»**.

سؤال: کلیّهٔ اطّلاعات خود دربارهٔ قتل مرحوم «ربّانی املشی» را بنویسید. نقش خود را در این رابطه دقیقاً و مشروحاً بنویسید؟

جواب: بسمه‌تعالی ـ در رابطه با قتل مرحوم «ربّانی»؛ قضیّه بدین ترتیب بود که بعد از قضیّهٔ مجلس خبرگان و آمدن آقای «ربانی املشی» خدمت آیةا... «منتظری» در رابطه با جریانات آیندهٔ رهبری، چند ماه بعد از خبرگان که دقیقاً یادم نیست چه زمانی بود؛ روزی با آقای... [در اصل متن کتاب «ری‌شهری» محذوف است.] در تهران در منزل قبلی ایشان گویا اختیاریّه بود. صحبت کردیم که چگونه یک ضربه به ایشان بزنیم... گفت ما وسایل و امکانات سمّی و داروهای مسموم‌کننده و سرطان‌زا در اختیار داریم که می‌توان به صورت نامرئی فرد را مسموم نمود که در اثر این مسمومیّت، مبتلا به سرطان و امراض کشنده، خواهد شد. پس از بحث و بررسی، این شیوه به نظرمان مطلوب افتاد.

برای اجرای قضیّه، او گفت یکی از افراد ما که من شک دارم منظورش... یا ... بود که به تازگی با آقای... ارتباط یافته بودند، البته رفاقت قبلی داشتند، ولی از نظر کار با نهضتها بتازگی در اختیار آقای... قرار گرفته بود، می‌گفت او یعنی یا... یا... (تردید از من است، زیرا رابطهٔ مستقیم با آنان نداشتم و حتّی تا آن روز شاید قیافه‌هایشان را

تطبیق نمی‌کردم) می‌توانند با آقای «ربّانی» در تماس و ارتباط قرار گیرند. من دقیقاً سؤال نکردم، شیوهٔ ارتباطی آنان چگونه است؟ ولی آقای... باضرس قاطع، مدّعی بود که رابطه گرفتن برای او آسان است. در مورد شیوهٔ عمل... مدّعی بود پس از ۱۵ یا ۲۰ روز پس از استعمال و استشمام موادّ مزبور، طرف تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. مدّتی بعد که... به قم آمده بود، گفت عمل انجام گرفته است. یادم هست در رابطه با رفتن به خارج از کشور خودش، آمده بود با من مشورت کند که ضمناً گفت عمل انجام گرفته است. ما تا مدّتی در انتظار تأثیرات آن بودیم، ولی خبری نشد تا اینکه نمی‌دانم چه سالی بود که اعلام شد، یعنی دوستان خبر دادند که ایشان مبتلا به سرطان شده و به خارج از کشور اعزام شده است. احتمال قوی دادیم که تأثیر همان حرکت باشد... **موادّ مزبور را در رابطه با نفوذ در ضدّ انقلاب تهیّه کرده بود و در منزل خود نگهداری می‌کرد.** من از نام و نوع مواد از نظر علمی و فنّی چیزی نمی‌دانم. ولی خاصیّتی که برای آنها می‌گفت، این بود که مواد شیمیایی و سمّی است که تا مدّتی بعد، اثرش ظاهر می‌شود. در این شک دارم که می‌گفت نوعی از آنها را در بعضی حیوانات آزمایش کرده است. نحوهٔ استعمال را هم از طریق آشامیدن و هم استشمام مؤثّر می‌دانست. این بود کلّ ماجرا. تا آنجا که من در جریان امر قرار گرفتم. ولی از چگونگی اجرا و عمل و خصوصیّات آن، چیزی به من نگفت و من نیز انگیزه‌ای برای اینکه بدانم، نداشتم و تحقیق نکردم.

[توضیح پاورقی به نقل از «ری‌شهری»:] (اینجانب پس از اجرای حکم اعدام «مهدی هاشمی» مطّلع شدم که او پس از نوشتن وصیّت‌نامه و قبل از اجرای حکم، مطالب ضمیمهٔ ۳۶ و ۳۷ را مطرح کرده است... از حاکم شرع پرونده، پرسیدم که چرا اجرای حکم به تأخیر نیفتاد، تا در مورد این اظهارات تحقیق شود؟ ایشان فرمودند: احتمال قوی می‌دادیم که این مسائل واقعیّت نداشته باشد و او بخواهد دفع‌الوقت کند و از طرفی تأخیر اجرای حکم را به جهت شرایط آن روز مصلحت نمی‌دیدیم. ولی عقیدهٔ این جانب این نیست، هر چند تأخیر اجرای حکم مصلحت نبود.)

از روزنامهٔ ایتالیایی «لارپوبلیکا» ـ ۱۹۸۱/۹/۱۵:*

دولت ایران اعلام کرد که [آیت‌ا...] «علی خامنه‌ای» دبیر کلّ حزب جمهوری اسلامی، خود را کاندیدای ریاست جمهوری خواهد کرد. سه کاندیدای دیگر به عنوان جانشین وجود خواهند داشت، تا **در صورتی‌که [آیت‌ا...] «خامنه‌ای» تا قبل از دوّم اکتبر به قتل برسد**، یکی **از آنها جایگزین وی شود**.مقامات دولتی [ایران] اعلام کردند که هویّت عامل انفجاری که در ۳۰ اوت منجر به کشته شدن رئیس جمهور «رجایی» و «باهنر»، نخست‌وزیر گردید، مشخّص شده است.

این شخص **«کشمیری» رئیس سرویس‌های مخفی است که خود وی نیز در سالن انفجار حضور داشت و جابجا کشته شد**. در اعلامیهٔ دولتی ذکر نشده که «کشمیری» که تاکنون به عنوان یک «شهید بیگناه» توصیف شده بود، اکنون چگونه است که برعکس، عامل انفجار تشخیص داده شده؟ جسد مقام مذکور، در اثر انفجار، به کلّی سوخته و به زغال مبدّل شده است...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»** ـ حرفهای «بهزاد نبوی»:

در هفته‌های اخیر گزارشهایی که به **مقامات اطّلاعاتی و امنیّتی** رسیده، حاکی از آن است که اینها روشهای جدیدی را اتّخاذ کرده‌اند که... یکی استفاده از عوامل نفوذی بود، که در ماجرای نخست‌وزیری، دادستانی انقلاب، نمونه‌اش را دیدیم؛ که البته تحلیل برادران این است که اینها دارند، از مایه می‌خورند. چون وجود این عناصر نفوذی برای اینها، خیلی می‌توانست در درازمدّت مفید باشد و وقتی از اینها استفاده می‌کنند، **برای کشتن شخصیّت‌ها**، خیلی وضع اینها از نظر اطّلاعاتی خراب خواهد بود.

---

* نام مؤلّف: پرسیو (Persio) ثبت شده است!

** یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۲.

از صورتجلسهٔ ۳۴۵ مجلس شورای اسلامی ـ سؤال «زواره‌ای» از «اصغری»:

من اعتقاد خودم را می‌گویم. با توجّه به اسنادی که به جهاتی، من دیدم که از خانهٔ «کشمیری» بدست آمده، شاید آن موقع هم برای بعضی از برادرها عرض کرده باشم. (سی. آی. ا) و آن **عواملی که «کشمیری» را تا اینجا رساندند، افرادی به مراتب قویتر از «کشمیری» به صورت نفوذی در دستگاهها باید داشته باشند تا «کشمیری» را قربانی اینکار بکنند.** برای اینکه کشمیری می‌توانسته است تمام اسناد شورای امنیّت را مرتّباً در اختیار بیگانگان بگذارد.

در این زمینه چه تحقیقی شده است؟ اگر تقصیر نیست کسانی که مرتکب قصور شده‌اند، چه کیفری دیده‌اند؟ چه تعقیبی شده‌اند؟ **آیا با اساس حکومت و اساس اسلام می‌شود، به این صورت برخورد کرد؟**

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ حرفهای «بهزاد نبوی»:

در مقابل کسانی که در مقابل نظام اقدام مسلّحانه می‌کنند، **آیا کاری جز اعدام می‌شود کرد؟** مگر ما خوشمان می‌آید، این کار را بکنیم؟ ما همانقدر که از شهادت برادرانی مثل دکتر «بهشتی»، دکتر «باهنر»، برادرمان «رجایی»، «قدّوسی»، «مدنی» متأثّر و متأسّفیم؛ **همین قدر با یک مقدار تفاوتی** از کشته شدن جوانهایی اغفال شده ناراحت هستیم.

ما احساس می‌کنیم که **این یک توطئهٔ امریکایی عظیمی** است. برای اینکه هم شخصیّت‌های ما را از ما بگیرند و هم یک سری جوان را که ذاتاً مسلمانند، ولی منحرف شده‌اند و بازی خورده‌اند...

درست است که بچّه هستند و نمی‌فهمند. ولی در مقابل کسانی که اتوبوسهای بسیجی را می‌شکنند، دکّان را آتش می‌زنند. در این شرایط و درست همان ضرباتی

* یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۲.

که یک ستون پنجم خارجی، در زمان جنگ دوّم [جهانی] می‌زد، همان ضربات را دارند به ما می‌زنند و اسم خودشان را هم ضدّ امپریالیست می‌گذارند... تقریباً تمام کسانی که در رابطه با این جریانات، اعدام می‌شوند، کسی [... از آنها] نیست که همراهش **حدّاقل اسلحه و چند تا کروکی [محلّ وجود] شخصیّتی و آدمی** را که قرار بوده ترور کند، نباشد. در هر نظامی که این جور آدم را بگیرند که مسلّحانه در مقابل رژیم قیام کرده و می‌کشد و نابود می‌کند؛ مجبورند که در مقابلش اقدام کنند...

از صورتجلسهٔ ۳۴۵ مجلس شورای اسلامی ـ سؤال «زواره‌ای»:

سؤال دیگری که اینجا مطرح است، این است که این یکی از ضدّ انقلابی‌ترین اعمالی است که انجام شده، انفجار نخست‌وزیری، شهادت رئیس جمهور، شهادت نخست‌وزیر و رئیس شهربانی. چطور می‌شود برادران ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند؟ **چطور کارهای جزئی‌تر می‌رود به دادسرای انقلاب و اطّلاعات سپاه. ولی این کار به این عظمت می‌آید، دادگستری؟** این کاری که باید دقیقاً ریشه‌یابی بشود؟

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ص)» ـ بحث شهیدسازی از «کشمیری» خبیث:

... ببین. بعد ازانفجار **هیچ نشانه‌ای** از مجروح شدن یا کشته شدن «کشمیری» نبود. حتّی در حدّ یک سر سوزن که ما احتمال بدهیم، مثلاً اشتباهی شده؛ حدسی به وقوع پیوسته. نه خیر هیچی نبوده ولی یک شایعهٔ کذبی درست شد و پیچید... تا آنجایی که من از اون زمان و پیگیری‌ها چون موضوع هم حسّاس بود، توی ذهنم هست... آقای «**بهزاد باستانی**» **که معاون و رئیس دفتر «بهزاد نبوی» بود، «محمّد سازگارا»**[۲] **معاون سیاسی اجتماعی «بهزاد نبوی»، «علی اکبر تهرانی»، «بیژن تاجیک» و «محمّد رضوی» بودند، که به نحوی هستهٔ اوّلیهٔ پخش خبر شهادت «کشمیری» ملعون به حساب می‌آمدند.** یعنی بقیّهٔ نقل‌قولهایشان، ریشه در یکی از این افراد داشت. مثلاً من از تو شنیده بودم. تو از فلان فرد که او از «سازگارا» شنیده بود یا

اون بقیّه...

باز بین همین جمعِ پنج تایی هم «**سازگارا**» و «**باستانی**» به نظرم توی **روابط عمومی**[نخست‌وزیری]، روی این قصه که «کشمیری» کاملاً سوخته و هیچ چیزی جز خاکستر ازش نمانده، خیلی محکم مانور کرده بودند...

رئیس روابط عمومی نخست‌وزیری یکی بود به نام «**محمّد دوائی**» که خبر **صددرصد کذب** شهید شدن «مسعود کشمیری» را به رادیو می‌دهد، که اعلام می‌شود **به عنوان شهید «کشمیری»**.

س) آقایان «علی‌اکبر تهرانی» و «بیژن تاجیک» و «رضوی» چه کاره بودند؟

[«منبع(ص)»:] پرسنل نخست‌وزیری بودند و توی دفتر اطّلاعات و تحقیقات هم رفت و آمد داشتند. حالا عنوانهاشون الان توی خاطرم نیست. ولی به هرحال از مجموعهٔ «بهزاد نبوی» اینها توی نخست‌وزیری بودند.

س) خود آقای «بهزاد نبوی» توی آن بحبوحهٔ انفجار کجا بود؟

[«منبع(ص)»:] اتّفاقاً یک نکتهٔ جالبی هم همین بود. چون تقریباً همزمان با آتش‌سوزی ساختمان، «بهزاد نبوی» به سمت مجلس رفته بودو خودش را به رئیس مجلس رسانده بود. درست همون لحظه همه از مجلس برای کمک به جهت برعکس می‌رفتند. که همان زمان هم خیلی‌ها با تعجّب این را نقل می‌کردند...

البته بعد از خاموش شدن آتش، «سازگارا» با یک «**سیف‌الله ابراهیمی**» بود، مسئول دفتر [نخست‌وزیری] بود، توی سیستان و بلوچستان. که اینها بلافاصله به مجلس رفتند و به دفتر آقای «رفسنجانی» گزارش دادند که چه شده و...

س) خُب بالأخره که مشخّص می‌شد، طرف [«کشمیری»] غیب که نشده...

[«منبع(ص)»:] نه خیر. حالا عرض می‌کنم. اگر روال ظاهری قضایا انجام می‌شد و تابوت جنازهٔ خیالی «کشمیری» باز نمی‌شد، الان یک تابوت خالی در کنار قبور «شهید رجایی» و «باهنر» وجود داشت، به نام «شهید مسعود کشمیری».

س) در بحث تابوت و جنازهٔ درست شدهٔ «کشمیری»، عوامل آن دقیقاً چه کسانی

بودند؟

[«منبع (ص)»:] «علی‌اکبر تهرانی»، «محمّد محسن سازگارا»، «نادر قوچکانلو» و «سیف‌الله ابراهیمی»، **بدون کوچکترین دلیل** از مجروحیّت یا قتل «کشمیری» از خاکسترهای محلّ انفجار، یک جنازهٔ ساختگی که داخل پلاستیکی ریخته شده بود، را به اسم بقایای پیکر مطّهر «شهید کشمیری» همراه با جنازه‌های واقعی «شهید رجایی» و «شهید باهنر» به مراسم تشییع، برای دفن به بهشت‌زهرا فرستادند.

البته این تیم هماهنگ‌کنندهٔ تشییع جنازه، صبح روز تشییع جنازه‌ها یعنی نهم [شهریور ماه] توسّط «بهزاد نبوی» در نخست‌وزیری تشکیل شده بود. ولی نکتهٔ اصلی این بود که بدون وجود ذرّه‌ای دال بر باقیماندهٔ جسد «کشمیری» این کار صورت گرفته بود. یعنی یک تابوت که داخلش در حقیقت چیزی جز یک مشت خاکستر نبود، به **عنوان تابوت شهید ساخته شد** و جلوی مجلس فرستاده شد.

توی مجلس هم‌به کمک آقای «عبدالحسین جلالی»[۳] از نماینده‌های مجلس که «علی‌اکبر تهرانی» دوست صمیمی‌اش بود، رسماً اسم «کشمیری» به عنوان شهید سوّم انفجار نخست‌وزیری از تریبون، برای مردم پخش شد.

س) در بحث دفن توی بهشت‌زهرا چه شد؟

[«منبع (ص)»:] حالا چون جلوی مجلس کار برای اونها از حالت پیش‌بینی شده خارج شده بود؛ در بهشت زهرا هم دچار مشکل شد. یعنی دفن جنازهٔ ساختگی، غیرقانونی انجام می‌شود. نظریّهٔ پزشکی قانونی، جواز دفن و مراحل اداری و کارهای دفتری در بهشت زهرا برای «کشمیری» انجام نشد. در حالیکه همهٔ این تشریفات برای «شهید رجایی» و «شهید باهنر» انجام شد.

که همان موقع نمایندهٔ سپاه [پاسداران انقلاب اسلامی] در پزشکی قانونی به مسئولین بهشت‌زهرا در مورد اجازهٔ دفن برای «کشمیری» شدیداً اعتراض کرده بود.

س) او که بود؟

[«منبع (ص)»:] اسمش «تاجیک» بود. اسم کوچکش یادم نیست. ولی فامیلی‌اش

«تاجیک» بود.

در زمینهٔ دفن جنازه‌ها هم **مهندس «صنیع‌پور» بود**، قائم‌مقام «بهزاد نبوی». «سازگارا» بود و «علی اکبر تهرانی» که جالبه دائماً با «بهزاد نبوی» در تماس بودند... بعد از اینکه تدفین صورت گرفت، «بهزاد نبوی» یک عدّه‌ای را دعوت کرد که به **اصطلاح تیم تحقیق و بررسی انفجار نخست‌وزیری** باشند که خودش هم آن را سرپرستی می‌کرد. **دستهٔ اوّل** آنها «خسرو تهرانی»، «محمّد رضوی»، «علی اکبر تهرانی»، «بیژن تاجیک» و «سعید حجّاریان» بودند. **دستهٔ دوّم** هم سرهنگ «حجازی» رئیس شهربانی، و چند نفر از آگاهی و یک نفر از سپاه بود، که البّته همهٔ کارها با دستهٔ اوّل پیگیری شد و **دستهٔ دوّم بیشتر جنبهٔ تشریفاتی داشت.**

... یک نکتهٔ عجیب هم وجود داشت که یک زنی به عنوان همسر «شهید کشمیری» در مراسم ختم شهدا شرکت داده شده بود، در صورتی که زن «کشمیری» با بچّه‌هاش فراری بودند.

خانوادهٔ کشمیری را هم به عنوان خانوادهٔ شهید در مدرسه عالی «شهید مطهّری» آورده بودند [!]

دستهٔ اوّل بدون مجوّز دادستانی، منزل «کشمیری» را تفتیش می‌کنند و اسناد و مدارکی را غیرقانونی ضبط می‌کنند که ظاهراً **سر از کمیتهٔ ادارهٔ دوّم** درآورده بود. گویا در مورد سوابق کار «کشمیری» توی ادارهٔ دوّم و نیروی هوایی بود. که بعداً هم روی این اسناد با بازپرسی ویژه، کش و قوس شد.

در حقیقت **همین تفتیش غیرمجاز** باعث شد که **دادستان کلّ کشور**، بازپرسی **ویژه‌ای** را جهت بررسی انفجار نخست‌وزیری مأمور بکند. این بازپرسی ویژه دستهٔ تحقیق اوّل را منحل اعلام کرد که «بهزاد نبوی» شدیداً مخالفت کرد. بعداً **همین بازپرسی ویژهٔ دادستان کل، بعضی از افراد دستهٔ اوّل را دستگیر و ممنوع‌الملاقات کرد.**

نکته‌ای که وجود داشت، این بود که در حقیقت آقای «بهزاد نبوی» رسیدگی به

موضوع را به دوستان صمیمی و همکارهای خود «مسعود کشمیری» سپرده بود، که ظاهراً همین‌ها بعدها گفتند که «سازگارا» از طرف «بهزاد» مسائل پزشک قانونی را داشته پیگیری می‌کرده و برای بررسی و تشخیص نوع بمب هم باز به دعوت «بهزاد نبوی» عدّه‌ای از مراکز مختلف آمده بودند، که با نظر خود او هماهنگ بودند.

س) چرا منزل «کشمیری» بدون هماهنگی دادستانی تفتیش شده بود؟

[«منبع(ص)»:] خُب این را برو از آقای «بهزاد نبوی» بپرس. بگو فلانی [نام منبع] پرسید هم «کشمیری» هم «جواد قدیری» خانه‌هایشان به دستور شما که صلاحیّت قضایی انجام چنین کاری نداشتی، تفتیش شده. چرا؟ وزیر مشاور...

از روزنامهٔ کیهان ـ مصاحبه با «علی فرزین»:*

... یک فرد دیگری هم بود که در سالهای اخیر سمتهای مطبوعاتی داشته است. یک بار من کاری با او داشتم و مجبور شدم پیدایش کنم. رفتم دفتر نهضت آزادی. جلسه‌ای بود که «بازرگان» و «سنجابی» و «شهید چمران» در آنجا بودند. این فرد هم جزو اعضای آن جلسه بود. با آنکه خیلی جوان بود و قابل مقایسه با آنها نبود، ولی به دلیل فعّال بودن، رده‌اش در نهضت آزادی بالا بود. **او بعداً به نخست‌وزیری رفت. در جریان وانمود کردن اینکه «کشمیری» شهید شده، نقش داشت.** خلاصه اینکه اگر کسی پیگیری بکند که دانشجویان خارج از کشور الان کجا هستند، می‌بیند که در مجموع نقش بعضی از اینها مثبت نیست.

از روزنامهٔ «جامعه»** ـ حرفهای «محسن سازگارا»:

... من نمی‌دانم، این آقای «رحیم صفوی» چه سوابقی در انقلاب اسلامی دارد و

---

* سه‌شنبه ۷۸/۱۱/۱۹ ـ «علی فرزین»، در سال ۵۲ برای تحصیل به انگلستان رفت. دکترای مدیریت استراتژیک در رشتهٔ مدیریّت دفاعی دارد. جانشین مسئول کمیسیون علمی، فرهنگی، اجتماعی مجمع تشخیص مصلحت نظام است. در شورای عالی سپاه، سمت دبیری داشته است.

** پنج‌شنبه ۱۳۷۷/۲/۱۰.

از چه زمانی در زمرهٔ انقلابیّون بوده است؟ اما این را می‌دانم که اساسنامهٔ سپاهی را که ایشان امروز در فرماندهی آن هستند، بنده با همراهی «شهید کلاهدوز» نوشته‌ام.

از روزنامهٔ «خرداد»* ـ حرفهای «محسن سازگارا»:

زمانی که «امام خمینی» به پاریس آمد، من یکی از دو سه نفری بودم که برای انجام مصاحبه‌های مطبوعاتی‌شان به ایشان کمک می‌کردیم. در آنجا گاهی در آن واحد با بیش از ۳۰۰ خبرنگار حرفه‌ای مطبوعاتی غرب سروکار داشتیم... دقیقاً پاییز سال ۱۳۵۷ بود، که ما درس را رها کردیم و آمدیم پیش «امام». ما در واقع کارگزاران آن منزل بودیم. موقع بازگشت «امام» به ایران، سه نفر مسئول هماهنگی خبرنگاران بودند که دو نفرشان جا ماندند و من، تنها مسئول هماهنگی این امور شدم. بعد از آن سال از سال ۵۸ تا نیمهٔ دوّم سال ۵۹ در رادیو و تلویزیون هم مسئول راه‌اندازی معاونت سیاسی صدا و سیما بودم و هم رئیس شورای مدیریّت رادیو بودم که به عنوان نوع دیگری از کار رسانه‌ای تجربهٔ ذیقیمتی بود. بعد از آن هم به دلیل علاقه‌ای که داشتم با کارهای رادیو و تلویزیونی، مثل امور بین‌الملل و کار خبر رادیو و تلویزیون در ارتباط بودم.

بعد از اتمام جنگ و دورهٔ تصدّی آقای «خاتمی» در وزارت ارشاد و زمانی که **معاونت مطبوعاتی ارشاد با مسئولیّت آقای «امین‌زاده»** به وجود آمد و آقای «ستّاری» هم مدیرکلّ مطبوعات داخلی شد، بنده هم درست یا غلط به عنوان یکی از مصادیق انتخاب شدم. من قبلاً **مدیر سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران** بودم، و تجربهٔ مدیریّتی داشتم. به این دلیل با تشویق دوستان وارد مدیریّت مطبوعات شدم... شخصاً و با همکاری دوستان، نشریهٔ «آینه» را پایه‌گذاری کردیم. که کار بدی هم نبود... مسئول تعاونی مطبوعات بودم... در سفری که برای معالجهٔ چشم کرده بودم، با این فدراسیون [بین‌المللی روزنامه‌نگاران] که بیش از سیصد هزار ژورنالیست در

---

* شنبه ۱۳۷۷/۱۱/۱۰.

دنیا عضو آن هستند، ارتباط برقرار کردم و **تبادل تجربیّات مفیدی** انجام شد...

در کنفرانس «رسانه‌های گروهی شمال و جنوب» در سوئیس شرکت کردم و با ژورنالیستها و مدیران مختلف مطبوعاتی دنیا آشنایی پیدا کردم.

از نشریهٔ «پیام هامون»* ـ حرفهای «محسن سازگارا»:

من خودم قبل از انقلاب هم، یک مبارز خارج از کشور بودم. وقتی برای ادامهٔ تحصیل به **امریکا** رفتم، از فعّالین جنبش دانشجویی خارج از کشور بودم. جنبش دانشجویی در خارج از کشور، قبل از انقلاب بُرد خاصّی داشت. امّا در آن مقطع، وظیفهٔ خودم می‌دانستم که بلافاصله به کشور برگردم. به خصوص حرفهایی هم مطرح بود، که اینها محارب باخدا هستند و مفسدفی‌الارض‌اند و از این **مزخرفات**. این بود که می‌خواستم حتماً بیایم و اعتراض خودم را در داخل ایران از طریق اعتصاب غذا در زندان انجام بدهم....

[محقّق با مراجعه به غالب منابع موجود پیرامون سوابق، خاطرات، مقالات و امثالهم که اززبان خود «سازگارا» و یا به قلم او بیان گشته، مراجعه نمود. جالب اینجاست که او نیز همانند «سعید حجّاریان کاشی»، «خسرو قنبری تهرانی» و... به نکتهٔ کلیدی ابهام‌برانگیز ارتباط خود با «مسعود کشمیری» و شهیدسازی عجیب و منافقانه از او اشاره‌ای نمی‌کنند. حال آنکه اساس پیچیدگی و اتّهامات وارده به آنها در همین ارتباط نهفته است.]

---

* شهریور ۱۳۷۸.

از روزنامهٔ «جامعه»* ـ بررسی مقالهٔ «اسکات مکلئود»:**

مجلّهٔ آمریکایی «تایم» در شمارهٔ اخیر خود گزارشی مشروح دربارهٔ روزنامهٔ «جامعه» و تأثیر آن در روزنامه‌نگاری ایران تحت عنوان «آزمایش بهار تهران» چاپ کرده است.

بخشهایی از گزارش «تایم» دربارهٔ سیاست [روزنامهٔ] «جامعه» که نسبتاً دقیقتر است، در زیر می‌آید:

«محسن سازگارا»، ناشر «جامعه» به دنبال انتخاب «محمّد خاتمی» به ریاست جمهوری، با اتّکا به وعدهٔ او دربارهٔ آزادی مطبوعات، با چند نفر از دوستانش، «جامعه» را به راه انداختند که خود را متعهّد به گسترش دادن گفت‌وشنودها، در **محدوده‌ای فراتر از شعارهای تندانقلاب اسلامی** کرده است... «سازگارا» که از بنیانگذاران [؟!] سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده می‌گوید: «مردم، «جامعه» می‌خوانند؛ **چون ما دروغ نمی‌گوییم**... گردانندگان روزنامه، امید دارند که بهار تهران، آنقدر ادامه یابد که «کلینتون» این مصاحبه را بپذیرد...»

از نشریهٔ انگلیسی «میدایست میرور»*** ـ مقالهٔ «دیوید هرست»:****

نشریهٔ «جامعه»... هیچ‌کس بیش از «روشنفکران مذهبی»‌ای که این روزنامه را اداره می‌کنند، دارای سابقهٔ مؤثّر «خمینی»‌گرایی نیست [؟!] ناشر این روزنامه در آخرین روزهای در تبعید [«امام»] ـ در نوفل‌لوشاتو، واقع در حومه پاریس ـ همراه این مرد

---

* چهارشنبه ۱۳۷۷/۲/۳۰.

** Scott Macleod همکار صمیمی جاسوس مشهور مطبوعاتی سازمان سیا «بروس وان وورست»، که در امور ایران؛ پس از اخراج وی، جایگزین شده است. معمولاً در هفته‌نامهٔ آمریکایی «تایم» به پوشش جریانات محارب و یا ضدّ جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد.

*** ۱۹۹۸/۳/۲۴.

**** David Hirst نویسندهٔ با تجربهٔ در ضدّیت با جمهوری اسلامی و از عناصر مرتبط با سرویس جاسوسی انگلستان.

بزرگ بود. او در آن زمان یک دانشجوی ۲۱ سالهٔ رشتهٔ فیزیک بود. در بازگشت پیروزمندانه به همراه «امام»، او طرح سازمانی سپاه پاسداران جدیدالتّأسیس را ریخت و سپس رئیس رادیو شد و **در سن بیست و هشت سالگی معاون وزیر صنایع سنگین [«بهزاد نبوی»] گردید...**

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «تایم»* مقالهٔ «اسکات مک‌لئود»:

«محسن سازگارا»، ناشر (ایرانی) ـ علیرغم ویژگیها و سوابق انقلابی بی‌عیب و نقص خود [مورد تأیید جناب مک لئود!] با زحمت و مشقّت بسیار نگذاشته است دستگاه چاپ (روزنامه) از حرکت باز ایستد. چند سال پیش دولت ایران تعداد گوناگونی از نشریّات را تعطیل کرد، که «آینهٔ اندیشه»، ماهنامهٔ متعلّق به «سازگارا» نیز از آن جمله بود.

«سازگارا» که از این رکود و سکون فرهنگی دچار سرخوردگی شده بود، تصمیم گرفت امتیاز دو نشریّه پولسازی راکه از مسایل و دردسرهای ناشی از سانسور، مصون مانده بود به فروش برساند... او با غنیمت شمردن وعدهٔ آقای «خاتمی» دربارهٔ آزادی بیان، به اتّفاق دو تن از دوستانش، انتشار روزنامهٔ «جامعه» را آغاز کرد. این روزنامه به بسط و گسترش بحثها و جدلها **فراسوی** شعارهای رادیکالی اسلام انقلابی اختصاص دارد. «جامعه» ظرف سه ماه با پیوستن دهها تن از بهترین روزنامه‌نگاران ایرانی به کار ثابت روزنامه یا از طریق دادن مقالات برای درج در آن، به جسورترین روزنامه‌ای که از زمان سقوط «شاه» در سال ۱۹۷۹ تا به حال در کیوسکهای فروش نشریهٔ ظاهر شده‌اند، مبدّل شده است. **ادارهٔ این روزنامه در یک ویلای اجاره‌ای، دارای استخر شنا که به سبک ویلاهای کالیفرنیا ساخته شده است**، قرار دارد... «سازگارا» ۴۵ ساله یکی از اعضای اوّلیّهٔ سپاه پاسداران انقلاب است...

---

* ۱۹۹۸/۵/۱۸.

از روزنامهٔ عرب زبان «الشرق الاوسط» ـ ۱۸ مه ۲۰۰۱:

«محمّدمحسن سازگارا» ـ نامزد اصلاح‌طلب ـ در انتخابات ریاست جمهوری ایران[؟!]که قرار است، ماه آینده انجام گیرد، تأکید کرد که او به خواست دانشجویان و نسلی که در فضاهای پس از انقلاب زاده شده است، برای **شرکت در این انتخابات** نامزد گشته است. و این که وی تصمیم دارد، چنانچه پیروز شود، خواستهایی را که مردم ایران از بیش از یک قرن بدین سو، در پی برآوردن آنهاست، برآورد. و از آن میان آزادی و استقلال و حاکمیّت ملّت است. «سازگارا»که نخستین روزنامهٔ اصلاح‌طلبانه در ایران را پس از به ریاست جمهوری رسیدن رئیس جمهور «خاتمی» در سال ۱۹۹۷ بنیاد نهاد، گفت که امید دارد شورای نگهبان قانون اساسی، صلاحیّت وی برای شرکت در انتخابات را تأیید کند... «سازگارا» در نامه‌ای به رهبر انقلاب [آیت‌ا...] «علی خامنه‌ای»که «الشرق الاوسط» سه ماه پیش متن آن را منتشرکرد، به شدّت و به صراحتی **برانگیزاننده** [!] از اقدامات دستگاههای وابسته به رهبری انتقادکرد...

آنچه در زیر می‌آید گفتگوی «الشرق الاوسط» با «سازگارا» است که «مؤسّسهٔ مطبوعاتی جامعه» را اداره می‌کند. که درهای آن پس از تعطیل روزنامهٔ «جامعه» و بازداشت «ماشاءالله شمس‌الواعظین»، رئیس هیئت تحریریّه آن، به فرمان رئیس دادگاه تهران «علیزاده»، مهر و موم شد:

س) بیست سال از قطع روابط ایران با ایالات متّحده می‌گذرد. نظر شما نسبت به امکان از سرگیری این روابط چیست؟

[«سازگارا»:] مرحلهٔ قطع روابط میان تهران و واشنگتن، چون دیگر مراحل تاریخی، جنبه‌های مثبت و منفی خود را دارد. در روابط میان کشورها دوستیها جاوانه‌اند و نه دشمنیها... آنچه میان دو کشور در بیست و دو سال گذشته، روی داد، **نباید مانع برقراری روابط در آینده** باشد. طبیعی است که خواسته‌های مشروع ما از ایالات متّحده **به گرد میز مذاکرات رسمی** مطرح شوند و اگر مقامهای امریکایی حسن نیّتی داشته باشند، ناگزیر به نتایج مطلوبی می‌رسیم.

از روزنامهٔ امریکایی «هرالد تریبیون»* ـ مقالهٔ «جینو عبدو»:

«محسن سازگارا» مهندس ناراضی که خود از دانشگاه تکنولوژی «ایلینویز» فارغ‌التّحصیل شده، **مدّتها یک بازیگر در پشت پرده و عضوی از یک گروه کوچک روشنفکرانی بود که شعارهای اصلاح‌طلبانهٔ روز، نظیر «جامعهٔ مدنی» و «گفتگوی تمدّنها» را خلق کردند.**

اما او که از جریان اصلی نهضت اصلاح‌طلبی دلسرد و مأیوس شده است، قبل از آنکه در روز چهارشنبه از سوی شورای نگهبان ردّ صلاحیّت بشود، تلاش می‌کرد تا در رقابتهای انتخاباتی جای «محمّد خاتمی» دوست سابق خود را به عنوان رئیس جمهور ایران بگیرد.

نامزدی او... اصل و اساس مبارزهٔ ملّی ایران را جذب خود کرده بود. او در یک سری از مصاحبه‌هایش ـ ابتدا در تهران و پس از آن با تلفن **از واشنگتن**، گفت: «فقط کافی نیست که ما بگوییم جامعهٔ مدنی می‌خواهیم. **ما باید اسلام را اصلاح کنیم.**»[؟!]

از هفته‌نامهٔ «یالثارات الحسین» ـ چهارشنبه ۱۳۷۹/۹/۱۶:

جریان موسوم به «حلقهٔ کیان» که خود را تئوریسین اصلی شعارهای دولت «خاتمی» می‌داند، اکنون به همراهی با برنامهٔ انگلیسی ـ آمریکایی «نافرمانی مدنی» برخاسته‌اند.

یک نویسندهٔ روزنامهٔ انگلیسی «اینترنشنال هرالد تریبیون» اخیراً در مقاله‌ای به گفتگوی خود با «محمّدمحسن سازگارا» (از عناصر نفوذی گروهک نهضت آزادی و معاون آقای «بهزاد نبوی» در وزارت صنایع سنگین و نیز از گردانندگان اصلی محفل روزنامه‌های زنجیره‌ای) اشاره کرد و چنین نوشت: «محسن سازگارا» از روشنفکران مسلمان و انقلابیّون سابق که یکی از **اعضای محفل رستورانی** بود، گفت که گروه وی

---

* ۱۸ مه ۲۰۰۱. Genive Abdo

مفهوم جامعهٔ مدنی را به وجود آورد. مفهومی که اینک با آقای «خاتمی» تداعی می‌شود. اما رئیس جمهوری هیچ‌گاه نتوانست به آن جامهٔ تحقق بپوشاند...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ سه‌شنبه ۱۳۶۰/۴/۲۳:

آقای [«بهزاد] نبوی» پیرامون **نامزدی خود برای نخست‌وزیری** گفت: چون نه من آمادگی دارم و نه به من پیشنهادی شده است، مسئله را منتفی می‌دانم...

از روزنامهٔ «سیاست روز» ـ شنبه ۱۳۸۰/۶/۱۰:

«بهزاد نبوی»... پاسخ داد: نمی‌خواهم در مسئلهٔ پتروپارس دفاع شخصی از خود بکنم. وی با اعلام اینکه پتروپارس پروندهٔ کوچک من است، گفت: این پرونده که از پروندهٔ قتل «شهید رجایی» گنده‌تر نیست. این هم یک چیزی تو اون مایه‌هاست... ببینید **من پروندهٔ قتل «شهید رجایی» را دارم. پروندهٔ خیانت در بیانیهٔ الجزایر را دارم. حیف و میل ۱۶۶ میلیون دلار هم یک موقع داشتم و دادگاه رفتم.**

از جلد دوّم کتاب شهید دکتر «باهنر» الگوی مقاومت ـ مصاحبهٔ مقام معظّم رهبری در دوران ریاست جمهوری[۱۳۶۱]:

[سؤال خبرنگار:] عامل انفجار که شخص «کشمیری» بود، چگونه به نخست‌وزیری راه یافت، ضمناً جسدی که در **روز تشییع جنازه به عنوان جنازهٔ «کشمیری» حمل می‌شد**، متعلّق به چه کسی بود و مقامات کشوری چه زمانی پس از انفجار، عامل انفجار را شناخته و به ماهیّت منافقانهٔ وی پی بردند؟

[پاسخ:] «کشمیری» قبلاً" در ارگان دیگری کار می‌کرد که البتّه خصوصیّات و سوابق امرش برای ما روشن است. بعد به وسیلهٔ یکی از افرادی که هم پروندهٔ «کشمیری» است و الان هم متّهم به همکاری با اوست، البتّه این اتّهام هنوز ثابت نشده و او در زندان است، به نخست‌وزیری راه پیدا کرده بود و در یک بخشی از

نخست‌وزیری مشغول کار بود و چون بسیار منافق زیرکی بود، خیلی راحت و به سرعت توانست، به عنوان دبیری یا منشی‌گری به شورای امنیّت کشور راه پیدا بکند و در کنار «شهید رجائی» که رئیس آنجا بود، بنشیند. نفوذ او در نخست‌وزیری به این ترتیب بود و بودنش در نخست‌وزیری فکر می‌کنم بیشتر از دو سه ماه نبود. امّا جسدی که در روز تشییع به عنوان جنازهٔ «کشمیری» حمل می‌شد، **باید بگویم جسدی نبود.** مسئله به این صورت بود که بعد از آنکه توانستند آتش اطاق را خاموش کنند و جسدها را بیرون بکشند و مجروحین را به بیمارستان منتقل کنند، سه نفر جزو زنده‌ها نبودند. یکی مرحوم «رجائی» بود. یکی مرحوم «باهنر» بود که جسدهای آنها بود و یکی هم «کشمیری» بود که نه زنده و نه مردهٔ آن آنجا دیده نمی‌شد. هیچکس خبر نداشت که او از نخست‌وزیری خارج شده است. بنابراین نتیجه‌گیری می‌شد که او در همان اطاق بوده، سوخته و خاکستر شده است. یا اگر بخواهیم **بصورت دقیق‌تری** برای آن کسانی که دست اندرکار این مسئله بودند و دنبال جسدها می‌گشتند، بگوییم اگر یقین هم نشده بود که خاکستر نشده، **به هر حال یک چیز مبهمی بود.** امّا در هر صورت حقیقت این بود که «کشمیری» وجود ندارد و گمان زیاد بر این بود که «کشمیری» کشته شده است. از خاکسترهایی که در آنجا بود، مقداری جمع کردند و در پلاستیک ریختند و به عنوان جسد «کشمیری» به مسئولین معرّفی کردند. البتّه **بعضی از آن کسانی که این کارها را می‌کردند؛ الان در زندان هستند** و بعنوان همین مسئله مورد سؤال هستند که **چگونه یک مشت خاکستر را بعنوان جسد «کشمیری» معرّفی کردند؟**

برای مسئولین، مسئولینی که دست‌اندرکار بودند و در نخست‌وزیری بودند، این سؤالی بود که چطور جسد «شهید رجایی» و «شهید باهنر» اینطور خاکستر نشده، امّا جسد «کشمیری» آنقدر خاکستر شده که در **یک کیسهٔ پلاستیکی** جا می‌گیرد؟ این سؤالی بی‌پاسخ بود.

به هر حال مردم منتظر بودند و چون اعلام شده بود که «کشمیری» کشته شده،

تابوتی حامل همان کیسهٔ پلاستیک به میان مردم آمد و به عنوان «کشمیری» معرّفی شد. لیکن **به فاصلهٔ شاید یک روز اطّلاع پیدا کردیم** که «کشمیری» کشته نشده بلکه گریخته است. از قرائنی این مسئله بدست آمد و بلافاصله تحقیق شروع شد. معلوم شد که «کشمیری» بعد از آنکه بمب را در میان چمدان در اطاق می‌گذارد، از آنجا خارج می‌شود و به نقطهٔ نامعلومی می‌گریزد. برای اینکه این به مردم اعلام شود، بایستی محقّق می‌شد و شکل مسلّم‌تری پیدا می‌کرد که بشود ارائه داد. چند روزی که بین این حادثه و اعلام دادستان کل، آقای «ربّانی املشی» فاصله شد، بخاطر این بود که مسئله را مسلّم‌تر بکنند و معلوم شود که در حقیقت چگونه بوده است. البتّه باید بگویم در همان روزهای اوّل، مسئله روشن شده بود برای اینکه جوانب قضیّه بیشتر روشن شود که بتوانند یک حرف روشنی به مردم بزنند، چند روزی فاصله افتاد.

متأسّفانه آن متنی هم که اعلام شد، حرف روشنی هم به مردم زده نشده، یعنی حرف مشخّص و روشنی وجود نداشت و **قضیّه در ابهام ماند**. متّهمینی در این رابطه دستگیر شدند که بعضی از آنها آزاد شدند و بعضی دیگر هنوز در زندان هستند و **پرونده همچنان تحت پیگیری است**...

از صورتجلسهٔ ۳۴۵ شورای اسلامی* ـ سؤال زواره‌ای:

... در حادثهٔ انفجار نخست‌وزیری شخصی به نام [«مسعود] کشمیری»، جنایتکاری، می‌آید درکنار شهدای گرانقدرمان، برادران عزیزمان «رجایی» و «باهنر». آن هم در شورای امنیّت کشور، در ظرف مدّت کوتاهی قرار می‌گیرد.

«کشمیری» چه کسی است؟ «کشمیری» قبل از انقلاب، **مدیرعامل یک شرکت انگلیسی است** و رفت و آمدهای مشکوکی در جزایر خلیج [فارس] دارد. مدارکی که از خانه‌اش به دست آمده، خانواده‌ای بی‌قید و بی‌بند و بار دارد. عسکهای بسیار

* ۱۳۶۱/۵/۲۶.

مستهجنی از آنجا به دست آمده. خواهرش در یک رابطهٔ تلفنی دستگیر می‌شود.

برادر زن «کشمیری» [«عباس دلنواز»] نامزد انتخابات [از طرف سازمان] منافقین، از اسلام‌آباد غرب است. ایشان **از طریق دادستانی کلّ انقلاب در ابتدای انقلاب به ادارهٔ دوّم ارتش معرّفی می‌شود** و می‌رود، در آنجا مشغول کار می‌شود. یعنی یک مرکز حسّاس و مرکز اسرار مهمّ مملکت. از ادارهٔ دوّم به نیروی هوایی. کسانی که به بافت نیروی هوایی و گذشتهٔ نیروی هوایی آشنایی دارند، می‌دانند که مرکز اصلی شبکهٔ جاسوسی (سی. آی. ا) سیا در نیروی هوایی بود. و اسناد مهمّ مستشاری آمریکایی و اسناد مهمّ جاسوسی در آنجا قرار داشته. تمام اینها در اختیار «کشمیری» قرار می‌گیرد.

این چه شبکه‌ای است که اینقدر نفوذ دارد و این را اینقدر رشدش می‌دهد؟ مسائلی که در همین چند روزه، برادرانی از نیروی هوایی در مورد اقدامات «کشمیری» می‌گفتند، در خور توجّه است: یک روز نزدیک به آمدنش به نخست‌وزیری، کنار خیابان در صف اتوبوس او را می‌بینند. شخصی به نام ستوان یکم «هرمز یعقوبی» می‌رود، از کنار خیابان، یقه‌اش را می‌گیرد، می‌آورد کیفش را می‌گیرند باز می‌کنند. می‌بینند یک مقدار اسناد سرّی درون کیفش است و دارد می‌برد.

ایشان را می‌برندش پیش آقای [«بهمن] باقری» که آن موقع [مسئول نیروی هوایی] بوده و او هم می‌گوید که آقای «کشمیری» نادم است و این آخرین بارش است. او را رهایش کنید. شما هم صدای قضیّه را در نیاورید. این مطلب دوّم را هم که عرض می‌کنم؛ باز بچّه‌های نیروی هوایی می‌گفتند: که یک کامیون اسناد سرّی تحت عنوان کاغذ باطله از نیروی هوایی به وسیلهٔ «کشمیری» خارج می‌شود.

مطلب دیگر آقای «کشمیری»، به عنوان سرپرست کمیتهٔ خنثی‌سازی کودتای نوژه، تمام جریانات کودتای نوژه را در دست می‌گیرد و یک عاملی که قرائن نشان می‌دهد به احتمال زیاد عضویّت (سی. آی. ا) را دارد، تمام سرنخهای اصلی (سی - آی - ا) را در این کودتای خائنانه کور می‌کند. و قطع می‌کند و بعد چطور می‌شود؟ **چه**

شبکهٔ قوی هست که این را می‌آورد در نخست‌وزیری؟ بعد از این همه مسائل؟ چه قبل از صدارت برادرمان «رجایی» و چه در جریان نخست‌وزیری ایشان؟ [!!؟]

در تمام دستگاههای اداری، دقّت زیادی بود، وسواس زیاد بود، روی اینکه افراد متعهّد، باید از خارج اداره، از خارج وزارتخانه، از خارج سازمان و تشکیلات بیایند، افرادی که می‌آیند، افراد متعهّدی باشند، افراد مسلمانی باشند، سوابق پاکی داشته باشند، سوابق منزّهی داشته باشند. سؤال اینجاست که **چه کسی صلاحیّت «کشمیری» را برای ورود به نخست‌وزیری تأیید کرد** و چگونه او را آوردند در نخست‌وزیری؟ بر چه اساس و طبق چه ضابطه‌ای ظرف مدّت کوتاهی، یک کسی که از راه رسید؛ می‌آید می‌رود جای دبیر شورای امنیّت را می‌گیرد و سرّی‌ترین اسناد مملکت در اختیارش قرار می‌گیرد؟ بعد از آنکه «کشمیری» خانه تکانی کرده و همهٔ اسنادش را برده، درست برای ساعت ۳ که نخست‌وزیری منفجر می‌شود، یک ماشین می‌آید در خانه‌اش و زن و بچّه‌هایش را برمی‌دارد و می‌برد. یعنی تمام برنامه‌ها از پیش، دقیقاً طرح‌ریزی شده است و خودش هم از نخست‌وزیری می‌رود و معلوم نمی‌شود و کسی هم او را نمی‌بیند. اسنادی که یادشان رفته و مانده است، سندی است مربوط به دو جلسهٔ قبل شورای امنیّت کشور. تصمیماتی در مورد مسائل خارجی در آنجا گرفته شده، **ارتباط با بعضی از سازمانهای آزادیبخش**. سند بسیار مهم از خانهٔ «کشمیری» بیرون می‌آید. چگونه به او اجازه دادند؟ چه کسانی در این ماجرا قاصرند یا مقصّر؟ و دستگاه قضایی تاکنون چه کرده؟ در کشف این شبکه چه کرده؟

از روزنامهٔ ترکیه‌ای «جمهوریت» ـ مقالهٔ «چنگیز چاندار»:*

... «رفیق‌دوست»... کمی ترکی و اندکی نیز عربی می‌داند. مردمک چشمانش

---

* Cengiz Candar ، ۱۹۸۲/۳/۳.

دائماً در حال حرکت، بوده و بر جای خود قرار ندارد. باهوش بودن خود را در همان یکی دو دقیقهٔ اوّل صحبت نشان می‌دهد. او که اطرافیانش به وی حاج‌آقا می‌گویند، **بنا به اظهار** «تانشوغ بله‌دا» **سفیر ترکیه** یکی از ۳ تا ۵ نفر اعضای ستون رژیم [جمهوری اسلامی] می‌باشد. ... از «رفیق‌دوست» می‌پرسم که آیا عاملین انفجار حزب جمهوری اسلامی که منجر به کشته شدن آیت‌ا... دکتر «بهشتی» و ۷۲ نفر دیگر شد و نیز عاملین انفجار نخست‌وزیری که در نتیجهٔ آن «رجایی»، رئیس جمهور و «باهنر»، نخست‌وزیر کشته شدند، مشخّص شده است؟

[جواب «محسن رفیق‌دوست»:] عاملین را شناخته‌ایم. عامل انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی، شخصی **به نام «کلاهی» بود** که عضو سازمان مجاهدین [خلق] بود. **وی همراه با «بنی‌صدر» و «رجوی» به پاریس فرار کرد**

[سؤال:] از کجا این‌قدر مطمئن حرف می‌زنید؟

[«رفیق دوست»:] «کلاهی» مأمور تشکیل جلسات حزب جمهوری اسلامی بود. در آن شب، جلسه‌ای دربارهٔ اقتصاد کشور تشکیل شده بود. وی به هرکسی که می‌شناخت از جمله خود من، به «لاجوردی»، به رئیس جمهور [«رجایی»]، نخست‌وزیر [«باهنر»]، رئیس مجلس [«هاشمی»] و خلاصه آنهایی که با این موضوع در ارتباط بوده‌اند و یا نبودند، تلفن زده و اصرار کرده بود که حتماً در جلسه باید حضور داشته باشیم... بعد از حادثه، «کلاهی» ناگهان غیبش زد. سپس در نتیجهٔ تحقیقات مشخّص شد که وی عضو سازمان مجاهدین خلق بوده است. **«انتظاریون» که یکی از دوستان صمیمی «بنی‌صدر» در پاریس بود** و اینک نیز زندانی می‌باشد و **نیز «حسین نوّاب صفوی»** که از نزدیکان «بنی‌صدر» بوده و اعدام شد، در **بازجویی‌های خود** گفته بودند که: تصمیم ترور شخصیّت‌های مهمّ مملکتی، در جلسه‌ای متشکّل از خود ما، «بنی‌صدر»، «موسی خیابانی» و «کلاهی» گرفته شده بود. ارتباط کلّی «کلاهی» در حادثه را در بازجویی‌های دیگر نیز مشخّص کردیم.

[سؤال:] عامل انفجار نخست‌وزیری چه کسی بوده است؟

[«رفیق‌دوست»:] شخصی به نام «کشمیری»، عضویّت وی در سازمان مجاهدین خلق نیز کاملاً مسجّل شده است. او **مدیر حفاظت نخست‌وزیری** بوده است. براساس اظهارات خود آنهایی که از این انفجار، جان سالم به در برده‌اند، «کشمیری» در روز حادثه نزد «باهنر» و «رجایی» رفته و پس از بازگشت از پیش آنها، **کیف خود را در کنار آنها نهاده** است.

پس از دور شدن وی از محیط یعنی ۲ ـ ۳ دقیقه بعد، انفجار روی داده است.

در اوایل **گفته می‌شد که «کشمیری» نیز زیر آوار** مانده است. اما **تروریست از این فرصت استفاده کرده و خود را از انظار دور نگهداشته بود،** «کشمیری» را یک ساعت بعد از حادثه دیده بودند و اکنون نیز براساس اخبار رسیده وی در **آمریکا** می‌باشد.

[سؤال:] در این انفجار چند نفر کشته شدند؟

[«رفیق‌دوست»:] «رجایی»، «باهنر» و «دفتریان»، مدیرمالی نخست‌وزیری که در نتیجهٔ محبوس شدن در آسانسور، سوخته بوده است. **من جسد «رجایی» را از دندانهایش تشخیص دادم.** با من **دوستی ۲۲ ساله** داشت. با هم در زندان بوده و **با هم شکنجه شده بودیم.**

از هفته‌نامهٔ سروش ـ شنبه ۱۳۶۱/۸/۶:

س: ضمن معرّفی خودتان در مورد سوابق «شهید دفتریان» و مسئولیّتی که ایشان در نخست‌وزیری داشتند توضیحاتی بفرمایید.

ج: من «مصطفی مهذّب» ذیحساب و مدیرکلّ امور مالی رئیس جمهوری که حدود ۱۵ یا ۱۶ سال با شهید دفتریان روابط دوستی و رابطهٔ خانوادگی داشتم، و جدّاً «شهید دفتریان» یکی از «ذیحسابان» و مدیران امور اقتصادی و دارائی بود که کمتر در ذیحسابان و مدیران امور مالی وزارتخانه‌ها مثل آن شهید را می‌شود یافت و یک حالت ستیز با دشمنان انقلاب و اسلام از اوّل در او بود.

و امّا **نحوهٔ شهادت ایشان،** درست ساعت ۳ بعدازظهر ۸ شهریور ۶۰ بود که من با

رئیس دفتر ریاست جمهوری جلسهٔ هفتگی داشتم با تأخیر ۳-۴ دقیقه از اتاق خودم خواستم بیرون بیایم که یکباره صدای انفجار آمد که من بعد از ۳-۲ دقیقه خودم را به محلّ حادثه رساندم که هنوز جز چند نفری از دفتر ریاست جمهوری که در قسمت اصلی بودند و [جز] آقای «بهزاد نبوی» و آقای «نوربخش» **کس دیگری نبود**. یعنی حتّی آتش‌نشانی هم نیامده بود که من آنجا بودم. ساختمان در حریق آتش بود، درست ساختمانی که محلّ تشکیل جلسهٔ «شهید رجائی» و «شهید باهنر» و سایر همقطارانش بودند، آتش گرفته بود. بلافاصله ما شروع کردیم به اطفاء حریق و کمک به آتش‌نشانی که متأسّفانه یک مقداری وسیله کم داشت و بعد از ۶-۵ دقیقه کار از کار گذشته بود. من شاهد دقیق ماجرا بودم و بخصوص دقّت می‌کردم. امّا به هیچ وجه در آن لحظه نمی‌توانستم تصوّر کنم که امکان شهادت «شهید دفتریان» نیز هست، چون یک طبقه بالاتر از طبقه‌ای بود که حادثه رخ داده بود و همچنین یک ساختمان دیگر بود. امّا بعد از اطفاء حریق حدود ۲۵ دقیقه بعد جسدی را بسته‌بندی کردند و در پتو پیچیدند که یقیناً جسد «شهید رجائی» بود و بعد از اینکه جسد «شهید باهنر» هم که قطعه قطعه بود جمع کردند و از درب شمالی بیرون دادند. چند نفری از بچّه‌ها داد می‌زدند که **آقا صدایی از آسانسور** می‌آید و کسی نمی‌رود آنجا، امّا در حقیقت کسی به حرف آنها گوش نکرد چون باورشان نمی‌آمد. دوباره آمدند و گفتند که آقا صدای داد و فریادی از آسانسور می‌آید و صدای ضربه‌ای که به آسانسور می‌زنند شنیده می‌شود و حتّی یکی از بچّه‌ها صریحاً می‌گفت که گوشه‌هایی از انگشت از لای درب آسانسور نخست‌وزیری که مقدای هم همیشه باز است دیده می‌شود، اما شعله‌های آتش واقعاً به کسی اجازه نمی‌داد که جلو رود، خلاصه بعد از آنکه آن ساختمان را تمام آب گرفتند و ساختمان به زمین ریخت و جسد پیرزنی [؟] هم که رهگذر بود، پیدا شد. شایعه‌هایی منتشر شد که تکّه‌هایی از بدن که در پلاستیک هم کرده بودند گفتند که جسد «کشمیری» خائن است. در حالی که همه می‌دانستند که بعد از اینکه جریان خوابید می‌خواستند این را در دهنها

بیندازند و بعداً هم دولت به تابعیّت اینکه نکند «کشمیری» ازکشور خارج شود، این سیاست را به همین نحو ادامه داد[؟!] و در حالیکه همه می‌دانیم کشمیری فرارکرده و مخفی است وکار او بود و هیچ شکّی هم نیست. امّا «شهید دفتریان» در آسانسور بر اثر دود و یک مقدار شعله و مقداری هم ضربه خوردن به یکی از دستانش و گویا ۵-۴/۵ ساعت هم در آسانسور با نداشتن هوا می‌ماند و شب هنگام که همه به خانه رفتند و می‌گفتند دیگری چیزی نیست و شعله‌های آتش هم خاموش شده بود و هیچ جا آتشی نبود برمی‌گردند به نخست‌وزیری و می‌گویند نکند در آسانسور کسی باشد که این حدود ۸/۵ بود و آمدند و دیدند که «شهید دفتریان» است در حالی که رمقی ندارد و گویا هنوز بدنشان گرم بوده که تا به بیمارستان می‌برند ایشان شهید می‌شوند. اما برادری داریم اینجا که جانشین فرماندهٔ دانشکدهٔ افسری به نام سرهنگ «حاج جمال» که قبلاً" فرماندهٔ حفاظتی ریاست جمهوری و نخست‌وزیری بود که ما از اوّل با مرحوم «شهید دفتریان» و ایشان و چند نفر دیگر در دفتر نخست‌وزیری کار می‌کردیم و تعداد شاید از ۱۰ نفر هم تجاوز نمی‌کرد. ایشان شخصاً و همراه کارمندانشان دیده بودند که مرحوم «شهید دفتریان» در قسمت ضلع جنوبی بودند که به محض دیدن انفجار دویده و رفته تا مدارک مهمّی که شهید باهنر به او سپرده بود را جمع‌آوری کند. در این حین که حدود ۳-۲ دقیقه از زمان انفجار گذشته بود برقها قطع می‌شود و ایشان در آسانسور می‌ماند که بعد از ۵/۵ ساعت با آن وضع او را خارج می‌کنند. ما این جریان را متوجّه شدیم ولی هیچگاه فکر نمی‌کردم که این شهید جزو آنها باشد تا نزدیک غروب بود که بچّه‌ها با اشاره می‌گفتند و من سعی می‌کردم که خانم «شهید دفتریان» که کوهی از استقامت و بردباری و تحمّل هستند و هیچ مسئله‌ای هم اگر می‌شنیدند برایشان نبود، ولی من باز چیزی نگفتم تا اینکه خلاصه ایشان متوجّه می‌شود و با من تماس می‌گیرد و من هم با اشخاص دیگر تماس می‌گیرم. اما هیچ آثاری از این شهید نبود، نیمه شب هم باز ایشان مراجعه می‌کنند و باز خبری را به دست نمی‌آورند تا ساعت ۸-۷/۵ که من به اتّفاق همسر «شهید

دفتریان» به بیمارستان انقلاب رفتیم که رئیس دفتر و منشی «شهید دفتریان» را دیدم که داشت گریه می‌کرد من جلوی همسرش چیزی نگفتم و ایشان در گوشی به من گفتند که مرحوم «دفتریان» شهید شده‌اند و جسدشان هم در بیمارستان انقلاب است. لااقل خیال ما راحت شد و همسر «شهید دفتریان» واقعاً با استقامت کامل از همان لحظه فقط به فکر امور تربیتی بچّه‌ها افتادند و من هیچ اثر ناراحتی در چهرهٔ ایشان ندیدم. در هر صورت به اتّفاق آقای «پور رشیدی» معاونشان که تشریف داشتند و زحمت زیادی را متحمّل شدند. ایشان با اخذ گواهی شهادت از معاون نخست‌وزیری که بعداً پزشک قانونی هم آن را تأیید کرد به ما گفتند که جنازه در کدام محل است که «خانم دفتریان» رفتند و جنازه را دیدند و ما حدود ساعت ۴-۳ موفّق شدیم که جنازه را به بهشت‌زهرا منتقل کنیم و **در همان محلّی که نوشته شده بود به دروغ «شهید کشمیری» ما «شهید دفتریان» را دفن کردیم** و چند روز بعد بلافاصله سنگ قبرشان نیز نصب شد و سه چهار روز بعد کذب [شایعهٔ عجیب] شهادت «کشمیری» خائن بر ملا شد و دادستان انقلاب هم اعلام کردند و از طریق تلویزیون پخش شد.

س: به نظر شما علّت اینکه «بنی‌صدر» در رادیوهای بیگانه در مورد انفجار نخست‌وزیری گفته بود این کار «کشمیری» نیست و ممکن است کار «شهید دفتریان» باشد چیست؟

ج: «شهید دفتریان» به علّت عداوت و کینه و بغضی که نسبت به «بنی‌صدر» داشت چون همفکر شهید «دکتر آیت» بود با هم رفت و آمد و مباحثات زیادی داشتند و خیلی نسبت به این شهید علاقه می‌ورزیدند، از روز اوّل تمام دوستان و آشنایان می‌دانستند که ایشان نسبت به اعمال زشت و ناپسندانه و نامسلمانانهٔ «بنی‌صدر» و اقوام و آشنایانش در دفتر ریاست جمهوری که به آن فضاحت کشیده شد و فرارکرد ادای افعال بد «بنی‌صدر» و اطرافیانش را همیشه می‌کرد. ضمن اینکه «بنی‌صدر» خیانت «کشمیری» را تکذیب کند و اینکه انفجار را او کرده و فرار کرده

بی‌ارتباط با بخل و عناد و اینها نیست که نسبت به «شهید دفتریان» با تبلیغات صحیحی که علیه «بنی‌صدر» می‌کرد و از اوّل او را می‌شناخت نباشد. بنابراین شبانه‌روز هر چه حرف می‌زد و صحبت می‌کرد همیشه به روان «آیة‌الله کاشانی» درود می‌فرستاد و **افکار «آیت» را بسیار مترقّی می‌دانست** و تیز هوشی و ذکاوت «آیت» را فوق‌العاده می‌دانست و از «بنی‌صدر» علناً بد می‌گفت لذا او هم به تلافی این روش «شهید دفتریان» در رادیوهای بیگانه اعلام می‌کند که ممکن است کار «شهید دفتریان» باشد در صورتی که وزارت دارایی و دیوان محاسبات و سایر دوستان دیگر می‌دانند که ایشان در هر وزارتخانه‌ای که بوده به عنوان ذیحساب چه خدماتی انجام داده و از کودکی افکار ایشان در خط اسلام و مرید امام بوده و برچسبهای «بنی‌صدر» و «رجوی» و دیگر منافقین به او نمی‌چسبد و همه ایشان را می‌شناسند و اینها هم مانند دیگر حرفهایشان بی‌خود و بی‌جهت است...

س: شما ضمن معرّفی خودتان درمورد شخصیّت و ابعاد روحی «شهید دفتریان» و همچنین سمتهای آن شهید توضیح بفرمائید.

ج: من «محمّد علی شعبانی» معاون امور مالی وزارت ارشاد اسلامی هستم که افتخار آشنایی با «شهید دفتریان» را داشته‌ام. «شهید دفتریان» در قبل از انقلاب در دیوان محاسبات به عنوان نمایندهٔ وزارت صنایع و معادن خدمت می‌کردند و بعد در وزارت صنایع و معادن به پست معاون امور مالی رسیدند و بعد از انقلاب مدیرکلّ امور مالی تربیت معلّم شدند و سپس معاون اداری و مالی شرکت واحد اتوبوسرانی و بعد مشاور وزیر اقتصاد و دارایی شدند و در آخر کار به علّت شناختی که از «شهید رجائی» و اعتقادی که به ایشان و خطّ فکری ایشان داشتند قبول مسئولیّت ذیحسابی نخست‌وزیری را نمودند و به نخست‌وزیری رفتند. در تمام دوران کارشان کسانی که ایشان را می‌شناختند صفات برجسته و ویژه‌ای از ایشان دیده‌اند. او به عنوان یک مسلمان بود نه مسلمانی که تقوای پرهیز دارد بلکه مسلمانی که تقوای ستیز دارد و برای اسلام کار می‌کند. ایشان بخصوص در شرکت واحد، فعّالیّتهایی در زمینهٔ قرائت

قرآن و فعّالیّتهای مذهبی تشکیل می‌دادند و بطورکلّی می‌توانم خصوصیّات اخلاقی و روحی ایشان را در این چند جمله خلاصه کنم: اوّل اینکه تقوای ایشان بود که تمام کسانی که همکار ایشان بوده‌اند می‌دانند که ایشان از نگاه حرام بشدّت پرهیز داشتند در حالیکه در محیط کارش خانمهای کارمند زیاد بودند بخصوص قبل از انقلاب که مسئله حجاب به هیچ وجه عنوان رعایت نمی‌شد و بجز در مواردی که اجبار کاری باشد صحبت هم نمی‌کردند و بسیار مقیّد به رعایت موازین شرعی بودند. در کارها بسیار جدّی بودند و وقت‌شناس برخلاف عدّه‌ای که بی‌نظمی و بی‌انضباطی مشخّصهٔ آنهاست ایشان فوق‌العاده به نظم و انضباط اهمیّت می‌دادند. مطلب دیگر خودساختگی ایشان بود که ایشان کار کرده بود و زحمت کشیده بود و با خودساختگی به مدارج بالاتر رسیده بود و از عمده خصوصیّات ایشان مسئلهٔ کفر ستیزی ایشان بود و ایشان چپ و راست را بشدّت می‌کوبیدند، به روحانیّت مبارز علاقهٔ خاصی داشت و به مرحوم «آیة‌الله کاشانی» و امام امّت ارادت خاصی داشت، علیه ملّی گرایان و لیبرالها فوق‌العاده فعّالیّت می‌کرد و همیشه می‌ترسید از اینکه نکند مردم خدای ناکرده مانند زمان «مصدّق» و «آیة‌الله کاشانی» دوباره گول بخورند و حق را از باطل تشخیص ندهند و زحماتی که شهدا کشیدند و این انقلاب را به پیروزی رساندند خدای ناکرده دوباره به باد رود و در این راه تلاش بی‌وقفه‌ای می‌کرد. من یاد دارم که آن موقعها سال ۵۸ مسئولیّت پاکسازی ادارات یکی از استانها را داشتند و اطّلاع دارید که هیئت پاکسازی ادارات زیر نظر دفتر ریاست جمهوری که «بنی‌صدر» بود اداره می‌شد. اما شایع بود که پاکسازیها را حزب جمهوری اسلامی انجام می‌دهد و مخالفین خودش را پاکسازی می‌کند و «شهید دفتریان» با این شایعه نیز مانند بقیّهٔ شایعه‌ها در برخورد با فامیل و آشنا و هرکس دیگر بود بشدّت مبارزه می‌کرد. من یکبار به ایشان گفتم که این حرف پوچ است من که خودم این کارت را دارم می‌دانم که این هیئت زیر نظر دفتر ریاست جمهوری است و اگر مخالفینی هم تصفیه شوند مخالفین «بنی‌صدر» تصفیه می‌شوند نه مخالفین حزب جمهوری. چون

این هیئت زیر نظر اوست. ایشان از این حرف من بسیار خوشحال شد و گفت یک فتوکپی از روی کارتت به من بده تا من این کارت در دستم باشد تا بتوانم این چیزهایی که روزنامه‌هایی مانند انقلاب اسلامی می‌نویسند و بطور مستقیم و غیرمستقیم نیش می‌زنند نشان دهم. من ابتدا بخاطر مصلحتهایی نپذیرفتم ولی در برابر اصرار بیش از حدّ ایشان و اعتمادی که به ایشان داشتم این کار را انجام دادم و فتوکپی کارتم را به او دادم و ایشان نیز به عنوان یک مدرک از آن استفاده می‌کرد و هر جا که می‌شنید که می‌گفتند حزب جمهوری مخالفانش را از ادارات پاکسازی می‌کند، کارت را ارائه می‌داد و می‌گفت این پاکسازیها زیر نظر ریاست جمهوری است و این نمونه‌ای از تلاش و کوشش ایشان برای اثبات حقانیّت نیروهای پیرو خطّ امام بود و در مورد کفرستیزی ایشان این را بگویم که ایشان حتّی اگر می‌دید یک کارمندش در خطّ اسلام و انقلاب نیست بدون هیچ ملاحظه‌ای از آن شخص انتقاد می‌کرد و می‌گفت شما اینجا نشسته‌اید و مسئولیّت دارید و زیردستان شما دارند خلاف راه انقلاب می‌روند و همچنین شهادت را همیشه دوست می‌داشت و آرزو می‌کرد و به یکی از بچّه‌هایی که از مناطق غربی آمده بود و ترور شده بود گفته بود که من به شما حسودیم می‌شود چون تو تا مرز شهادت رفتی و **ای کاش من هم آن توفیق را بیابم** و به خواسته‌اش هم رسید و درکنار شهدایی همچون «رجائی» «باهنر» به لقاءالله پیوست.

آخرین مسئله‌ای که می‌خواستم ذکر کنم این بود که سال گذشته مسافرتی به مشهد کرده بودم و یکی از برادران سپاهی که از دوستانم بود مطالبی را برایم نقل کرد و آن این بود که یکی دیگر از بچّه‌های آنجا خانه‌ای با وام آستان قدس خریده بود و چهار درخت کاشته بود و بعد از انفجار نخست‌وزیری او برای برکت دادن به خانه‌اش به سبب اعتقادی که به زنده بودن شهدا داشت نام آن چهار تنی که بعنوان شهید شنیده بود روی آن چهار درخت می‌گذرد درخت «شهید رجائی» درخت «شهید باهنر» درخت «شهید دفتریان» و درخت «شهید (باصطلاح) کشمیری» اما فردا صبح می‌بیند که آن درختی راکه نام «کشمیری» را بر آن گذاشت خشک می‌شود و آن برادر

به علّت اعتقاد خالصانه‌ای که داشت به این مسئله پی می‌برد و با چند تن از اهل دل که مشهد بودند این مسئله را مطرح می‌کند، آنها می‌گویند بزودی معلوم می‌شود که «کشمیری» شهید نیست ولی آن سه تن شهیدند و خلاصه می‌کنم مجموعهٔ خصوصیات «شهید دفتریان» طبق آیه‌ای از قرآن است که می‌فرماید: محمّد رسول اللّه والذین معه اشداء عَلی الْکُفّار رحماء بینهم این شهید واقعاً جزو یاوران رسول الله بود و بسیار جدّی باکفر برخورد می‌کرد و در ابعاد مختلف کفر، کفر ستیز بود و با کسانی هم که در خطّ اسلام اصیل و اسلام فقهاء روحانیّت بودند اهل رحمت و مرحمت بود.

از روزنامهٔ «دوران امروز»* ـ مصاحبه با «بهزاد نبوی»:

[سؤال:] جریان انفجار نخست‌وزیری چیست؟

[«نبوی»:] این خیلی جالب است. بحث انفجار نخست‌وزیری را در مرحلهٔ اول به **بنده** منتسب کردند و در مرحلهٔ بعد نیز خواستند **سازمان [مجاهدین انقلاب]** را به همراه من در پرونده، شریک و ذینفع کنند.

از سال ۱۳۶۰ و به دنبال فاجعهٔ انفجار نخست‌وزیری، عناصری از جناح راست، در آن زمان به دنبال ایجاد این پرونده علیه بنده بودند. تا به این طریق بتوانند ابتدا بنده و به تبع آن بعضی از عناصر سازمان را از صحنه خارج کنند.

تا **خیلی جاها هم پیش رفتند**. علیرغم اینکه «امام رحمةا... علیه» در سال ۱۳۶۴ و یا ۱۳۶۵ براساس گزارش رئیس قوهٔ قضائیّهٔ وقت، آقای «موسوی اردبیلی»، دادستان کلّ کشور [آقای «موسوی خوئینی‌ها»] و دادستان انقلاب اسلامی، آقای «رئیسی» که در یک جلسه، هر سه به حضور «امام (ره)» رسیدند. در آنجا گزارش پرونده را پس از بازجویی‌های مفصّل از تمام افرادی که در این زمینه متّهم بودند، انجام داده بودند.

---

* یکشنبه ۱۳۷۹/۲/۲۱.

گزارش نتایج را به ایشان ارائه دادند. ایشان **دستور مختومه شدن پرونده** را به دلیل عدم وقوع بزه صادر کردند و حتّی دستور دادند کسانی که در این پرونده‌سازی شرکت داشته‌اند، تحت پیگرد قرار بگیرند؛ تا اینکه معلوم شود، این افراد از کجا آمده‌اند و چرا علیه خدمتگزاران انقلاب و نظام، پرونده‌سازی می‌کنند، که البته این کار هرگز انجام نشد. علیرغم این مباحث، عناصری از جناح مخالف اصلاحات هر زمان احساس فشار و خطر و ضرورت برخوردی را با سازمان و بنده می‌بینند، اقدام به **نبش قبر این پرونده** می‌کنند.

آنقدر هم ناشیانه با این مسئله برخورد می‌کنند که به شکل ادواری این کار را انجام می‌گیرد. مثلاً دو سال، قاتل «شهید رجایی» مصون از هرگونه تعرّضی قرار می‌گیرد و اگر یک سخنرانی کرد که به مذاقشان خوش نیامد، ناگهان پروندهٔ انفجار نخست‌وزیری را روی صحنه می‌آورند. در واقع همه متوجّه می‌شوند که به «بهزاد نبوی» پیغام می‌دهند که اگر خارج از محدوده حرکت کنی، ما پرونده‌هایی را برای شما داریم، که مطرح می‌کنیم!...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ص)»:

[سؤال:] مطرح می‌شود که [«حضرت] امام خمینی [ره»] در جلسه‌ای که آقای «موسوی اردبیلی»، «خوئینی‌ها»، «رئیسی» و مرحوم آسیّد «احمد خمینی» بوده، گفتند که پروندهٔ رسیدگی به انفجار نخست‌وزیری مختومه بشود. در این مورد ممکنه توضیح بفرمایید:

[«منبع (ص)»]: بله من هم شنیدم. ولی خوب جزئیّاتش را در جریان نیستم. شما می‌توانید از همان آقایان بپرسید. من شنیدم که «حضرت امام» فرمودند یک وقتی حالا نقل به مضمون، که یک وقتی آقای «رجایی» مرحوم در همین اتاق و در آنجا نشسته بود. صحبت این آقای «بهزاد نبوی» شد. مرحوم «رجایی» رحمت‌ا... علیه به من گفت ایشان را می‌شناسم. از همان زندان فردی مؤمن و قرص بود و او را تأیید

می‌کرد و اینکه دستی در کار هست که افرادی را بدنام کنند و این حرفها در حدّی که من شنیدم... ولی خُب در اصل بحثی که شما در اوّل مطرح کردید که ارتباطی ندارد. چون این در مسائل قضایی مسبوق به سابقه است. **اینکه به دلایل مختلفی** در عرصه‌های سیاسی یا غیره، **پرونده‌ای مختومه اعلام بشود** که **دلیل بر برائت نیست.** بالأخره **واقعیت این است** که «شهید رجایی» و «شهید باهنر» و «شهید دفتریان» و «شهید وحید دستگردی» شهید شدند. آقایی هم به اسم «مسعود کشمیری» که نفوذ بالایی هم در بین آقایان نخست‌وزیری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی داشت، عامل این انفجار بود. فراری هم داده شد. شهیدسازی هم شد. ملّت و خلق‌الله هم توسّط آقایان مسخره و ملعبه به نظر آمدند. اسنادی هم جابجا شد و الی ماشاءا... .

من به نظرم **مرور زمان** ابعاد این توطئه را روشن‌تر می‌کند...

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد (ش)»:

«کشمیری» خیلی **مبادی آداب و اخلاق اسلامی** نشان می‌داد. دائماً هم **تظاهر می‌کرد** که روزه است. به یکی از بچه‌ها می‌گفت چرا می‌گویی جمعه‌ها می‌روم کوه؟ بگو می‌روم نماز جمعه. من خودم جمعه‌ها توی خونه **سیم تلفن را می‌کشم**، تا اگر کسی زنگ زد مطمئن باشد، من در نماز جمعه هستم.

یا مثلاً دو تا خودکار توی جیبش می‌گذاشت. می‌گفت نباید با خودکار بیت‌المال، مسائل شخصی را نوشت!

ما مبنایی که از امثال «شهید اندرزگو» دستمان اومده بود، این بود که مؤمن، با مردم شاد و بشّاش و خوبروست. «کشمیری» اینها اینقدر ایمانشان مثلاً قوی بود که با اخم و نگاههای عقده‌ای و خیلی جانماز آب بکش بودند، که **توی آن فضا** قشنگ **نفاقشون را مخفی کنند**...

از مصاحبهٔ روزنامهٔ نشاط* با «ابراهیم یزدی»:

... «محمّدرضا کلاهی» بود. جوانی ۲۰ ساله که در لباس دوست با ظاهری فریبنده، با زبانی بسیار چرب... «کلاهی» همان کسی بود که ساختمان مرکزی حزب جمهوری را در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ منفجر کرد و **سپس ناپدید شد.**

... «مسعود کشمیری»... به یکی از بالاترین و حسّاسترین مقامها و موقعیّتها یعنی **دبیری شورای امنیّت ملّی کشورمان** دست یافته بود، جایی که محرمانه‌ترین و جدّی‌ترین مسائل سرنوشت‌ساز کشور، با شرکت بالاترین مقامات تصمیم‌گیرنده از جمله رئیس جمهور، نخست‌وزیر، فرماندهان نیروها و وزرای مربوطه بحث و بررسی می‌شد. «کشمیری» در این مقام به **کلیّهٔ اسناد طبقه‌بندی** شدهٔ محرمانه و فوق سرّی **دسترسی داشت.** او کلیّهٔ مذاکرات شورای امنیّت ملّی را ضبط و ثبت و پیگیری می‌نمود. او آن چنان مورد اعتماد مرحوم «شهید رجایی» قرارگرفته بود، که اغلب به هنگام نماز، به اصرار ایشان جلو می‌ایستاد و «رجایی» و دیگران در پشت سرش در نماز به او اقتدا می‌کردند.

«کشمیری» همان کسی است که در ۸ شهریور ۶۰ در محلّ برگزاری جلسهٔ شورای امنیّت ملّی، بمب گذاشت و لحظاتی بعد از خروج از جلسه، با کنترل از راه دور، آن را منفجر کرد...

مسئولان کشور، در هر دو مورد، عاملین انفجار را نفوذی سازمان منافقین اعلام کردند. **اگرچه چند نفری ظاهراً بازداشت شدند، اما یک بررسی و پیگیری جدّی هرگز صورت نگرفت و هیچ گزارشی به ملّت داده نشد.**

حادثه‌ای مشابه این حوادث در هر کشور دیگری رخ می‌داد، حدّاقل وزیر کشور یا وزیر اطّلاعات و امنیّت یا... استعفا می‌داد. در آمریکا بعد از گذشت سی و چند سال از ترور «کندی» پروندهٔ قتل او هنوز بسته نشده است. اما در کشور ما، یک چنین

---

* ۱۳۷۸/۶/۲.

انفجارهایی صورت گرفته است و **رسیدگی و پیگیری جدّی نشده است.**

روز بعد از انفجار نخست‌وزیری، جنازهٔ شهیدان انفجار از جلوی ساختمان مجلس شورای اسلامی تشییع شد.

مسئلهٔ انفجار، روزها مورد بحث نمایندگان بود. در یکی از بحثهای خصوصی جمعی از نمایندگان این موضوع را مطرح کردم که «کشمیری» با آن موقعیّتی که داشت، برای سازمانی که به آن وابسته بود (موساد و یا...) بسیار باارزش بوده است. به طوری که ارزش و فایدهٔ ادامهٔ حضور «کشمیری» در آن جایگاه، به مراتب بیشتر از انفجار بمب و کشتن مقامات درجهٔ اوّل کشور و سوخته شدن [لو رفتن و افشا شدن] آن عامل می‌باشد.

در عرف روابط بین‌المللی، اگر چنان سازمانی، فرد یا افراد دیگری را در درون نهادهای تصمیم‌گیرنده در همان سطح «کشمیری» یا بالاتر و با نفوذ بیشتر نداشته باشند، این مهره را نمی‌سوزانند. اما **کسی به این مطلب توجّه نکرد.**

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ک)»:

خانوادهٔ «کشمیری» اصلیّتاً باختَرانی‌اند. قبل از انقلاب، کارمند ظاهری وزارت کار و امور اجتماعی بود، **پدرش** یک آدم گند و فاسدالاخلاق بود. بیماری جنسی داشت. شما اگر می‌خواستی کار اطّلاعاتی بکنی و باهاش رفیق بشوی، کافی بود، چند تا فیلم سوپر [پورنوگرافی] بهش هدیه کنی. پیرمرد هم که شده بود، دنبال آلات قمار و پاسور بود و خورهٔ کثافتکاری و فیلم سوپر و اینها بود. البته آن اوایل ممنوع‌الخروج از ایران بود؛ ولی با اصرار زیاد و نمی‌دانم چه طوری بالأخره اجازهٔ یک بار خروج را می‌گیرد و به انگلیس می‌رود که دیگر هم برنمی‌گردد. که گفتند احتمالاً هم همینطوری بوده، که همانجا مرد.

برادر «مسعود» توی انگلیس زندگی می‌کرد. منچستر. ازدواج غیابی هم با یکی کرده بود، **مادرش** هم می‌دانم، ممنوع‌الخروج بود. ولی اگر فردا به من بگویند، بدون

پاس و شناسنامهٔ خودش اروپا و آمریکا هم رفته و برگشته، جنس ناجنسش ازش برمی‌آد. **برادرزن «کشمیری»** «عباس دلنواز» (یعنی برادر «مینو») کاندید رسمی نمایندگی مجلس از اسلام‌آباد غرب بود البته کاندید **مجاهدین خلق** بود. (منافقین)

نکته‌ای که من واجب می‌دانم، عرض بکنم. **برای «کشمیری» ختم و سوّم گرفتند.** همین تیپهای عجیبی هم که عرض کردم به عنوان خانوادهٔ شهید مطرح شدند. منزلشان پارچهٔ سیاه زدند و محفل بود. حتّی گفتند زن شهید هم در جلسه حاضر بود. در صورتیکه همان روز یا به هرحال روزهای بعد، زنش هم فرار کرده بود. پس اون همسر ساختگی شهیدساختگی که بود؟ هنوز برایم مجهول مانده است.

خانم «شهید دفتریان» هم یادم هست، چون مدیر مدرسه بود، این بحثها را تا یک جاهایی پیگیری کرد. اگر پیدایش بکنی و حاضر به مصاحبه باشد، احتمالاً حرفهای جالبتر و دقیق‌تر داشته باشد. البته **ان‌شاءا... که زنده مانده باشد**....

از روزنامهٔ «کیهان» ـ ۱۳۶۱/۴/۱۷:

... در پایان جلسهٔ علنی، سه سؤال از وزرای دادگستری و ارشاد اسلامی و بازرگانی که توسّط «زواره‌ای» و «موحّدی ساوجی» و «شجاعیان» مطرح شده بود، توسّط منشی جلسه به این شرح قرائت شد:

... سؤال از وزیر محترم دادگستری به وسیلهٔ «سیّدرضا زواره‌ای» نمایندهٔ مردم تهران:

بیش از ده ماه از انفجار دفتر نخست‌وزیری و شهادت ریاست جمهور محبوب و نخست‌وزیر دانشمند عزیزمان بدست منافقین جنایتکار و خائن می‌گذرد و متأسّفانه در طول این مدّت نتیجهٔ رسیدگی بر امّت شهیدپرور و مجلس شورای اسلامی روشن نگردید. و حقایق امر از مردم مکتوم مانده است. علیهذا تقاضا دارد به آقای وزیر دادگستری ابلاغ فرمایید در مجلس حاضر شده و به **سؤالات زیر پاسخ گویند:**

۱ـ **نتیجهٔ رسیدگی** به پرونده و تعقیب «کشمیری» جانی و احیاناً همدستان وی به

کجا انجامیده است؟

۲ـ چگونه و **به وسیلهٔ چه شخصی یا اشخاصی** «کشمیری» به نخست‌وزیری آن هم در جای حسّاس راه یافته و کدام مرجع صلاحیّت وی را مورد رسیدگی قرار داده است؟

۳ـ برچه اساس و طبق چه ضابطه‌ای، **ظرف مدّت کوتاهی «کشمیری»** توانسته است، به جای **منشی شورای امنیّت کشور** و درکنار ریاست جمهور و نخست‌وزیر و سایر مسئولان نظامی و انتظامی قرار بگیرد و به سرّی‌ترین اسناد مملکت دست یابد؟

۴ـ چگونه توانسته است کیف محتوی موادّ منفجره را به داخل ساختمان نخست‌وزیری و اطاق محلّ تشکیل شورا منتقل نماید و کسانی که در این خصوص مرتکب قصور یا تقصیر شده‌اند، **به چه کیفری رسیده‌اند؟**

۵ـ چه شخص یا اشخاصی برای انحراف افکار عمومی و فریب مسئولین، **جسد قلّابی برای «کشمیری» ساختند؟** و نتیجهٔ رسیدگی به پروندهٔ عاملین موضوع چه می‌باشد؟

از روزنامهٔ ایتالیایی «کوریره دلاسرا» ـ ۱۹۸۲/۱/۱۵:

... آنها قرار بود سازمان جاسوسی را **پس از فرار «کشمیری»**، رئیس [دبیر] شورای امنیّت ملّی، مجدّداً سازمان دهند. «کشمیری» شخصی است که از طرف مجاهدین [؟] رئیس جمهور «رجایی» و نخست‌وزیر «باهنر» را به قتل رساند. ضرورت و نیاز فوری به بهبود کیفیّت **جاسوسی و ضدّ جاسوسی** از جانب دولت، مورد تأکید قرار گرفته است.

از مصاحبهٔ محقّق با سیّد «رضا زواره‌ای» ـ آبان و آذر ۱۳۷۹:

بعد که مجموعهٔ کشف شده از «کشمیری» در تحقیقات را دیدم، چند عکس بود

مربوط به خانوادهٔ او. یک عکس بود که **پدر و مادرش** از یک پارک در یونان انداخته بودند و یادگار به «مسعود کشمیری» داده بودند. در آن پارک دو مجسّمه وجود داشت. خیلی عذر می‌خواهم، دو مجسّمه از یک زن و مرد لخت و آمادهٔ جماع بود. مادر «کشمیری» در عکس روی آلت نعوظ شدهٔ مجسّمه، به حالت خیلی کثیفی نشسته بود و پدرش هم دست روی سینه‌های مجسّمه برده و در حال خندیدن، عکس یادگاری انداخته بودند و **برای بچّه‌های خودشان هدیه آورده بودند.**

خواهر او هم بعد از احضار گفته بود که در خانواده ما هیچ قید و بند اخلاقی و رعایت محرم و نامحرم و ارتباط سالم نبود. ببینید خوب ممکن است عدّه‌ای خانواده هم داشته باشند، انسانهای فاسدالاخلاقی هم باشند، ولی **اینکه زن و شوهر در آن حالت کثیف و رذیلانه با کمال وقاحت عکس بگیرند و بعد هم به فرزند خود هدیه بدهند** خُب خیلی نادر است و عمق آلودگی آن خانواده را نشان می‌دهد. من حرفم این هست چه مکانیزم نفوذ و ریاکاری وجود داشته که او **پیشنماز نخست‌وزیری** مثل مرحوم «رجایی» می‌ایستاده؟!

مطابق با اظهارات بازجویی، که من دیدم، در روز انفجار نخست‌وزیری، آرایش نیروهای حاضر در نشستن، به این شکل بوده که رئیس جمهور در صدر میز [ضلع شمالی میز مستطیلی جلسه] و در سمت چپ او [ابتدای ضلع طولی چپ به سمت درب خروجی] نخست‌وزیر، بعد صندلی وزیر کشور، بعد رئیس شهربانی و بعد نمایندگان نیروهای مسلّح در دو طرف میز.

در سمت راست رئیس جمهور [ابتدای ضلع طولی سمت راست رئیس جمهور] مکان منشی جلسه قرار داشت که «کشمیری» در آن روز روی آن صندلی نشست. کیف بمب را در کنار پای خود نزدیک به «شهید رجایی» کار گذاشت. «کشمیری» نمی‌بایست در آن جلسه شرکت کند و در صورت شرکت احتمالی هم، باید در انتهای ضلع طولی چپ میز یعنی تقریباً آخرین فاصله از رئیس جمهور و نخست‌وزیر می‌نشست. ولی **درست جلسهٔ قبل از انفجار و نیز جلسهٔ انفجار** او در مکان کنار رئیس

جمهور که **جای نشستن مسئول اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری** یعنی «خسرو تهرانی» بود، جا گرفت.

در کنار درب ورودی یعنی پشت صندلی‌های نخست‌وزیر، وزیر کشور، رئیس شهربانی، درب ورود و خروج جلسه بود که در کنار درب با کمی فاصله، فلاسکهای آب‌جوش و چایی و تعدادی استکان و نعلبکی وجود داشت. «کشمیری» بدون کیف، از جای خود بلند می‌شود. برای «باهنر» و «رجایی»، چایی می‌ریزد. از پشت «باهنر» و «دستجردی» اینها به طرف جای اصلی استقرار خود در انتهای میز که «خسرو تهرانی» روی آن نشسته بود، می‌رود. با او مکالمهٔ کوتاهی می‌کند. به جای اینکه برود و سر جای جدید خود در کنار مرحوم «رجایی» بنشیند، از درب خارج می‌شود.

نفر راوی که روبروی «خسرو تهرانی» [انتهای ضلع طولی سمت راست] نشسته بود و این جابجایی‌ها را دیده بود، صحنهٔ بعدی را انفجار تعریف کرده بود. یعنی بمب بعد از خروج «کشمیری» از درب به وقوع پیوست. حتّی دم درب توسّط نگهبانان دیده شد که ماشینی حامل احتمالاً زن و بچّه‌اش دم درب نخست‌وزیری منتظر او بود... سوئیچ را گرفت...

در کار قضایی می‌گویند وای به پیگیری قتلی که یک شب از آن بگذرد. من می‌گویم وای به رسیدگی به دسیسهٔ به این پیچیدگی که حالا سالها هم گذشته و آن زمان هم جدّی پیگیری نشد.

شما تعقیب کن که چه کسانی از نخست‌وزیری یا جاهای دیگر «ربّانی املشی» و «موسوی اردبیلی» را در شورای عالی قضایی با هزار جور بازی و بهانه، بازی دادند که پرونده، دست «لاجوردی» نیفتد. بچّه‌های ۱۵ ـ ۱۴ ساله که روزنامهٔ منافقین توزیع می‌کردند، اوین می‌رفتند. پروندهٔ قتل رئیس جمهور و نخست‌وزیر مملکت را ارجاع دادند به دادگستری؟ چه دستی در کار بود؟

چطور «تقی محمّدی» سر نخ اصلی، از کشور خارج شد. وقتی هم که با پیگری

«لاجوردی»، «تقی محمّدی» مطالبی را عنوان کرد، پیگیری‌اش چه شد؟

روز روشن، شهید ساختند از آن منافق بی‌همه چیز جانی. آوردند تا مجلس و تریبونها. که دکتر «زرگر» حسّاس شد و داد و بیدادش درآمد که این چیه آوردید، می‌گویید جنازهٔ «کشمیری» است؟

مگر «کشمیری» در ارتش، پروندهٔ سرقت اسناد و ضدّ جاسوسی برایش درست نشده بود؟ مگر به حضور «باقری» فرمانده نیروی هوایی هم کشیده نشده بود. با آن سابقه چرا به نخست‌وزیری آوردندش؟

// از مصاحبهٔ محقّق با «مهدی منتظری»* ـ ۱۳۷۹/۸/۲۷:

در مورد «مسعود کشمیری» ... «کشمیری» خبیث، وقتی که آن قضیّه انفجار [نخست‌وزیری] پیش آمد، تازه یکی یکی خیلی‌ها شروع کردند به گفتن که این «کشمیری» را توی راهپیمایی منافقین دیده‌اند. یا از دفتر منافقین بیرون آمده بود. یکی دیگه می‌گفت من فلان چیز را دست کشمیری دیده بودم و از این قبیل. یعنی همان موقع اگر یک مقدار بیشتر دقّت می‌شد، خیلی زود روشن می‌شد این کی هست. ولی خُب اصلاً گزینشی درکار نبود. این دستگاه اطّلاعاتی یک ملغمه‌ای بود از افراد و سازمانهای مختلف. همین دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری که از جاهای مختلف آمده بودند و...

«کشمیری» سابقهٔ گرایش به مجاهدین خلق را داشته بود. در نیروی هوایی، مستشاری آمریکایی‌ها **ساختمان ضدّ اطّلاعات** را در اختیار گرفته بود. «کشمیری» **در نیروی هوایی فعّال مایشاء** بود. و قطعاً کلّی اسناد و مدارک را برده و یا نابود کرد.

س) جایگاه «کشمیری» و یا اصولاً چارت سیستم ستاد خنثی‌کنندهٔ کودتای «نقاب» به چه شکلی بود؟

---

* سرتیپ ستاد. رئیس سازمان حفاظت اطّلاعات ارتش.

[«منتظری»:] از جاهای مختلف آمده بودند.از اطّلاعات سپاه، نیروی هوایی ارتش، [نیروهای] لانهٔ جاسوسی، که البته در واقع متولّی کار، اطّلاعات سپاه بود. **جایگاه «کشمیری» هم خیال شما را راحت کنم، به طوری بود که به همهٔ اطّلاعات دسترسی داشت.**

س) مسئولیّت این ستاد با چه کسی بود؟

[«منتظری»:] آقای «**محسن رضایی**» **مسئول ستاد** بود. چون آن زمان مسئول اطّلاعات سپاه بود و مسئولیّت ستاد را هم داشت و بعد از یک ماه؛ دو ماه جلسه‌ای تشکیل داد. که به من گفت که شما را معرّفی می‌کنم که از ابتدا من نپذیرفتم. ولی معرّفی کردند و من تا سال (فکر می‌کنم) اواسط سال ۶۱، کار را به عهده داشتم.

س) فرار «کشمیری» و نقاط مبهم انفجار و بعد از انفجار به چه شکلی بود؟

[«منتظری»:] **فرارش مشخّص نشد.** فقط ما ردّی پیدا کردیم از فراری دادن زنش و بچّه‌هایش؛ که در یکی از خانه‌های تیمی، توی نظام‌آباد هم بود که رسیدیم به خانه‌های تیمی. ولی همه را تخلیّه کرده بودند. از نظام‌آباد که شروع می‌شد، نقطه‌ها؛ به طرف کرج و قزوین می‌رفت. که همه را تخلیّه کرده بودند. منتهی اسناد و مدارکی به دست آمد که زن «کشمیری» و «عباس افتخاری» بعد از انفجار آنجا بودند و رفته بودند، به سمت غرب کردستان که احتمالاً از عراق، ترکیه خارج شدند و رفتند. ولی **از خود «کشمیری» ردّی به دست نیامد.**

س) اینکه ازاو شهید ساختند آیا به ستاد ضدّ کودتا مربوط می‌شد؟

[«منتظری»:] نه در آن وقت اصلاً دیگر در ستاد خنثی‌سازی نبود. «کشمیری» رفته بود نخست‌وزیری. قبلش یک روزی گفت من دیگر می‌خواهم بروم نخست‌وزیری. من گفتم اینجا کار خیلی زیاد است. آنجا می‌روی چه کار؟ که گفت نه. می‌خواهم بروم، رشد کنم. خلاصه حریفش نشدم که می‌خواست بیاید با آقای «رضوی» صحبت کند که یک جوری رأی او را بزند. ولی در هرحال رفت نخست‌وزیری و آنجا هم شد دبیر شورای امنیّت. که آن موقع در نخست‌وزیری تشکیل می‌شد. به ریاست

خود نخست‌وزیر که او دبیر این شورا شده بود.

س) «خسرو تهرانی» چطور؟ در ستاد...

ر) **«خسرو تهرانی» مسئول دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری بود.**

س) «بیژن تاجیک»؟

[«منتظری»:] بله او **جزو کمیتهٔ ادارهٔ دوّم** بود که جذب شده بود. از بازجوهای ستاد خنثی‌سازی بود.

س) در مورد وضعیّت خانوادگی «کشمیری» نقل می‌شود که خانوادهٔ ناسالمی داشتند. در این زمینه مطلب خاصّی وجود داشت؟

[«منتظری»:] ما در همان خانهٔ تیمی‌ها که عرض کردم، عکسهای بد و ناجوری، بله دیدیم...

س) در کمیتهٔ خنثی‌سازی کودتا، آیا تقسیم‌بندی کاری واقعاً شده بود؟

[«منتظری»:]بله بوده ولی سازمان و سیستم نبود. بیشتر هیئتی بود. البته ما چارتی هم تهیّه کرده بودیم. ولی جوّ و روحیّهٔ این در افراد، وجود نداشت. الان شاید باور نکنید؛ ولی من یادم هست به برادری گفتم: آقا گزارش تنظیم کن. مکتوب باشد. اصلاً بهش برخورده بود. می‌گفت اینها انقلابی نیست، هوای نفس است. طاغوتی است و از این حرفها...

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد (ع)»:

یک نفر هم گزارش داده بود که برای گزینش به اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری رفته بود که «کشمیری» را دید و جا خورد. چون **قبلاً «کشمیری» را در دفتر «رجوی» دیده بود** و مطمئن هم بود که او با منافقین است که سر و صدا هم کرد، این گزارش. البته بعد از شهادت «شهید رجایی»!

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد (ش)»:

بعدها که خُب جریانات، یک مقداری پیچیده شد. یعنی ما دیدیم که یک مقداری

حواسمان روی دور و بری‌های خودمان فعلاً باید بیشتر باشد؛ **من روی سوابق «محمّد رضوی» کار کردم.** اوّلین نکتهٔ جالب این بود که **اسم کاملش «محمّد کاظم پیرو رضوی» بود.**

چرا آدم باید بین خودیها اسم کاملش را کسی ندوند. خُب توی **سوابق استعلام شد که بحثهای اسناد ساواک روی جریان حجّتیّه جواب داد.** فعلاً به کار بحث ما نمی‌آید.

«مستدعی» که معاونش بود، **در حقیقت «داداشی»، یک فداکاری برای او کرد، که توضیح می‌دهم.** «عبدا... رمضانزاده»[۴] بود. البته بیشتر عملیّاتی بود. «حسن کامران» که مسئول حراست نخست‌وزیری شد، بعداً. یعنی در زمان انفجار نخست‌وزیری مسئولیّت حراست را داشت. از نوچه‌ها و دور و بریهای «رضوی» بودند. مطیع و حرف گوش کن آنها بودند.

یک بار دوتا اسلحه کمری برداشتم، رفتم نخست‌وزیری. خیلی محترمانه و جدّی به نگهبان یکی از اسلحه‌ها را دادم و رسید گرفتم و رفتم بالا پیش «کامران» اسلحه کشیدم، گفتم این چه افتضاحیه توی حراست. خاک...

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد (ع)»:

معرّف «کشمیری»، اوّل به نخست‌وزیری «علی تهرانی» بود که بعداً دستگیر شد و به جایی نرسیدند. آزاد شد.

«خسرو تهرانی» اینها هم دستگیر شدند و چندین ماه هم در مجموع حبس دارند. «خسرو» قبل از انقلاب هم بازداشت ساواک داشت، ولی هنوز نمازجمعه‌اش ترک نمی‌شود...

از مصاحبهٔ محقّق با «منیع (ن)»:

«خسرو تهرانی» روزهایی که دستگیر شد؛ حتّی بادیگارد داشت. محافظ داشت.

... در جریان دستگیری «خسرو»، آقای «کنی» خیلی ناراحت شده بود. که چرا او را در دانشگاه «امام صادق (ع)» دستگیر کردید؟ ... خود آقای «کنی» وزیر کشور بود، در زمان نخست‌وزیری مرحوم «رجایی». روز انفجار هم عازم همان جلسه بود که در مسیر حوالی چهار راه ولیعصر بود که او هم به مقرّ ستاد وزارت کشور رفت و پیگیر مسائل شد. علی ایّحال به دستگیری «بهزاد نبوی» منجر نشد. «خسرو» هم بعد از یک مدّتی آزاد شد.

س) در مورد سوابق «خسرو تهرانی» و افراد رفیقش چطور؟

[«منبع (ن)»:] «خسرو تهرانی» مسئول **اطّلاعات کمیتهٔ مرکزی** بود با «بهزاد نبوی» همکار بود.

بعد از نخست‌وزیری «شهید رجایی»، «بهزاد» جذب تشکیلات او شد و اطّلاعات نخست‌وزیری را تشکیل داد تا حدّی که می‌گفتند عقل منفصل «شهید رجایی» است. چطور می‌گویند «پورنجاتی» عقل منفصل آقای «ری شهری» است. حالا بین این جماعت سیاسیّون، بالأخره «بهزاد نبوی»، **«خسرو تهرانی» و «مسعود کشمیری» را به اطّلاعات نخست‌وزیری برد.**

در **کمیتهٔ مرکزی** سه طیف اعضا جمع شده بودند: **دسته اوّل** مشترک سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند. مثل «خسرو تهرانی»، «بهزاد نبوی»، «عباس یزدانپناه»، «خلیل اشجعی»، مهندس «خالدی» (معاون وزیر بازرگانی)، «قنادان»...

طیف دوّم صددرصد با اینها مخالف بودند که نمایندهٔ اونها دکتر «گلاب‌بخش» است. [تلاش محقّق برای انجام مصاحبه با نامبرده با وجود معرّفی دوستان مشترک و بیش از سه بار مکالمهٔ تلفنی به نتیجه نرسید.]

دستهٔ سوّم سایر افرادی که غالباً بی‌طرف بودند.

مسئولیّت کمیته‌ها هم با خود آقای «مهدوی‌کنی» بود. او هم خیلی سعی کرد، همه را بکارگیری کند. اما نهایتاً رفتارهای عجیب و دو پهلوی طیف اوّل باعث شد که عذر همه آنها را با هم خواست. از کمیته و اخراجشون کرد. در راه‌اندازی دانشگاه

«امام صادق (ع)» طیف دکتر «گلاب‌بخش» و «علم‌الهدی» و رفقاشان با آقای «مهدوی» همکاری کردند و فقط از آن طیف «خسرو تهرانی» که ارتباط نزدیکتری با او داشت وارد دانشگاه «امام صادق (ع)» می‌شود. البته **آن طیف مجاهدین انقلاب با برادر آقای «کنی» («باقری کنی») ارتباط نزدیکی داشتند.**

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد (ش)»:

س) جلسهٔ قبل از فداکاری آقای «داداشی» معاون آقای «رضوی» گفتید، که ناتمام ماند.

[«شاهد(ش)»:]توی کمیتهٔ اطّلاعات، یک بار یک گزارشی آمده بود، از یک سپاهی. از بچّه‌های خیلی تیز سپاه بود. گزارش داده بود که آخرای حکومت طاغوت، قرار بر مناظرهٔ جدّی ایدئولوژیک با مجاهدین خلق [منافقین] شده بود. گفتند یکی از گردن کلفتهای طرفین حاضر بشوند که خصوصی مناظره بکنند. از طرف اینها این بچّه سپاهیه رفته بود، از طرف اونها «مسعود کشمیری» آمد.

گذشت... تصادفاً توی اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری پیش «خسرو تهرانی» این برای کاری رفته بوده که «کشمیری» را می‌بینه، بلافاصله شناخته بود. **گزارش دقیق داده بود به کمیتهٔ اطّلاعات ادارهٔ دوم.** شخص «پیرو رضوی» هم رسیدگی کرده بود. ولی هیچ ترتیب اثری نداد.

بعد از انفجار نخست‌وزیری. سپاهیه **یک گزارش مفصّلی** نوشت که اون روز حضور «کشمیری» در دفتر اطّلاعات و تحقیقات برایم عجیب بود؛ امروز **ترتیب اثر ندادن به گزارش من در کمیتهٔ اطّلاعات.** مگر من نگفته بودم. مسئولیّت شرعی آن را چه می‌کنید و از آن حرفها. قرار شد من و یکی دو نفر دیگر، دقیقاً رسیدگی کنیم که چه کسی پیگیری کرده بود و چرا نتیجه نداده بود و ریشهٔ فتنه کجاست؟

توی همان اثنا یک مطلبی «رضوی» می‌نویسه که بله من گزارشی آمده بود. چون الان شرعاً احساس گناه می‌کنم، می‌نویسم که به دلیل حسن نیّت و آشنایی با

«کشمیری» ترتیب اثر ندادم و باور کردنی نبود و این حرفها. من شصتم خبردار شد، رفتم پیش آن نیروی که با او، کیس را تعقیب می‌کردیم.

گفتم خبر از من درز نکرده، چرا رفتی گفتی؟ او هم شاکی شد و گفت به پیر و به پیغمبر خبر از من درز نکرد. فقط **یک بابایی از نخست‌وزیری** آمد به نام فلانی که مأموریّت ویژه از اطّلاعات نخست‌وزیری دارد تا روند کار را بازرسی کند. اتّفاقاً گزارش سپاهیه مدّنظرش بوده و خوانده... آقا من بالا و پایین کردم که **بالاخره متوجّه شدیم این فرد، خود «داداشی» بود** و... بماند...

از هفته‌نامهٔ «شما»* ـ سخنرانی «روحا... حسینیان»:

انقلاب وقتی پیروز شد، همهٔ منافقین، منافقین ـ به معنای یک تفکّر التقاطی ضدّ روحانی دنبال قدرت ـ **دو گروه شدند:** در خرداد سال ۱۳۶۰ یک عدّه از منافقین آمدند و اعلام **فاز نظامی** کردند. در مقابل جمهوری اسلامی ایستادند، بمب‌گذاری و ترور کردند و صف خودشان را مجزّا کردند. خیلی هم خسارت وارد کرده و جنایت مرتکب شدند. همچون حادثهٔ هفت تیر، شهدای شهریور ماه و... اما صف آنها در مقابل جمهوری اسلامی، مشخّص شد. یک عدّه‌ای از همان منافقین **روند دیگری** را انتخاب کردند. یک مقاله‌ای در روزنامهٔ اطّلاعات همان زمان چاپ شد که یکی از کادرهای سازمان منافقین این مطلب را نوشته بود، که سازمان مجاهدین [خلق] اشتباه کرد، که رو در روی نظام ایستاد و خودش ضربه خورد. اینها باید این استراتژی را انتخاب می‌کردند که می‌آمدند **زیر عبای آخوندها قرار می‌گرفتند، مدّتی می‌ماندند. در موقع مقتضی بیرون می‌آمدند و قدرت را قبضه می‌کردند.** یک عدّه به این سفارش ماندند و عمل کردند. حتّی اینها چنان تظاهر به حمایت از «امام» کردند که امثال بنده‌ای که اینها را می‌شناختم، در آن زمان غرق در تعجّب می‌شدم. یکی از رهبرانی

* پنج‌شنبه ۱۳۷۹/۶/۱۰ ـ سخنرانی در گردهمایی جامعهٔ انجمنهای اسلامی اصناف و بازاریان تهران.

که الان به قدرت رسیده و به نان و نوایی هم رسیده است، خُب من نگاه می‌کردم به سابقهٔ توده‌ای بودن او، سابقه مارکسیست بودن و منافق بودن او، می‌آمد در مصاحبه، مدّتی **سخنگوی دولت بود**، مصاحبه می‌کرد و می‌گفت: در جنگ عدّه‌ای از بسیجیان دیده‌اند که عدّه‌ای بر اسب سفید سوار و آنها را حمایت می‌کنند!

خُب من وقتی آن سوابق را با این صحبتها مقایسه می‌کردم غرق در تعجب می‌شدم. اینها **چنان تظاهر به خطّ «امامی»** می‌کردند که خطّ «امام» را در انحصار خودشان قرار داده بودند و می‌گفتند که فقط ما در خطّ «امام» هستیم. از اسلام دفاع می‌کردند آنچنان به واسطهٔ اینکه «حضرت امام» برای اینکه دو تفکّر اسلامی را مطرح بکند: یکی اسلام ناب و دیگری اسلام آمریکایی، این حرف «امام» را گرفتند و به واسطهٔ همین، متدیّنین و انقلابیون اصیل را، آمریکایی خواندند و از صحنه خارج کردند که **انسان تعجّب می‌کرد که اینها چطور اینگونه مدافع اسلام شده‌اند؟**

... انسان وقتی به آن سوابق و شعارهای اینان نگاه می‌کند که چطور پدرِ اقتصاد این کشور را درآوردند، تعجّب می‌کند. همین‌ها بودند که با برچسب ضدّ آمریکایی زدن به خودشان، قدرت خودشان را نافذ می‌کردند. اما امروز پابرهنه در حال دویدن به دستبوسی و دریوزگی آمریکا هستند. همهٔ حرفشان این است که **چرا رهبری به اینها اجازه نمی‌دهند که به دستبوسی آمریکا بروند؟**

ضرباتی هم که در طول تاریخ انقلاب زده‌اند، قابل بحث است که من فهرست‌وار عرض می‌کنم:

اوّلین خیانتی که کردند شهادت مرحوم «شهید رجایی» و «شهید باهنر» بود، آنها اطّلاعات نخست‌وزیری را داشتند و **می‌دانستند «کشمیری» منافق است. با اوسابقه‌دار و هم‌بند بودند.** او را آوردند در نخست‌وزیری و به پستهای بالا ارتقاء دادند. حتّی آزادانه به هیئت دولت رفت و آمد می‌کرد! حتّی بارها خدمت «امام» هم رسیده بود، همین آقا آمد، بمب گذاشت نخست‌وزیری و دو عزیز را در آتش کینهٔ نفاق سوزاندند و **بلافاصله آمدند، یک جنازه برای «کشمیری» درست کردند.**

استخوانی را پیدا کردند، **جنازه‌ای درست کردند، کفن کردند** و تابوتی درست کردند و **شعار می‌دادند: «کشمیری» خداحافظ!**

بعد نظامیانی که در آن جلسه حضور داشتند و در اثر این انفجار... بیهوش شده بودند، به هوش آمدند، اعتراض کردند که ما دیدیم «کشمیری» وقتی وارد جلسه شد... چند لحظه بعد از خروج او انفجار صورت گرفت. **او کشته نشده است.** وقتی با اعتراض و آگاهی دیگران روبرو شدند، آمدند این شعار را ترفند خودشان قرار دادند که **بله ما می‌دانستیم، می‌خواستیم منافقین «کشمیری» را خارج نکنند**، تا دستگیرش کنیم! **تنها کسی** که به این مسئله پی برد و رحمت خدا بر او باد، **مرحوم «شهید لاجوردی» بود.** پرونده‌ای تشکیل داد، عدّه‌ای از اینها را دستگیر کرد. یک نفر به نام «تقی محمّدی» کاردار ایران در افغانستان بود. دستگیر شد. آمد تا شروع کرد به پرده برداشتن از مسائل، یک روز بعد جنازه او را کف سلول دیدند! نفوذ داشتند [ـ] یکی از همین منافقین به نام «قدیری» در اوین بود [ـ] او [«تقی محمّدی»] را کشتند و **نگذاشتند پرونده [«کشمیری»] پیگیری شود** و یکی از دردهای مرحوم «شهید لاجوردی» احساس خطری بود که از منافقین نفوذی در درون جمهوری اسلامی می‌دانست. اما کسی توجّه به حرف او نکرد، حتّی او در وصیّت‌نامه‌اش هم این درددل را آورده است...

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد (ش)»:

«تقی محمّدی» لاغر اندام بود و به شدّت عصبی بود. روحیّهٔ عملیّاتی و تیراندازی و بگیر بگیر از خودش نشان می‌داد. واقعاً **خود «تقی محمّدی» یک کیس جدّی قابل تحقیق و تحلیل تاریخی هست...** جمع‌بندیهای من با رجوع به خاطرات و بعدها تحقیقات این هست که نزدیکترین افراد در بحث ادارهٔ دوم به «مسعود کشمیری» او بود و نزدیکترین فرد از کمیته‌ایهای ادارهٔ دوّم به «تقی محمّدی»، «سعید حجّاریان»، بعد «بیژن تاجیک» ...

س) از «محمّدی» عکس دارید یا دسترسی دارید؟

[«شاهد(ش):] اگر باشد در پرونده‌اش هست که احتمالاً اگر رجوع کنید بگویند «امام» فرموده پرونده مختومه بشود، نمی‌دهیم. ولی اگر باشد مطمئناً آنجا باید باشد. از طریق «بیژن» یا «سعید» هم شاید بتوانید که نمی‌دانم در این زمینه، اصلاً حاضر به کمک باشند یا خیر؟

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد (ع)»:

«تقی محمّدی» بعداً شد کاردار ایران توی افغانستان. وقتی توی پروندهٔ انفجار نخست‌وزیری دستگیر شد و خودکشی کرد، پرونده ادامه پیدا نکرد. فکر کنم **اگر کشته نمی‌شد نفر بعدی باید «سعید مظفری» [حجّاریان] را می‌گرفتند. چون با هم بودند.** ولی بعد «سعید» رفت دادستانی و پیگیر کارهای «تقی محمّدی» شد...

از مصاحبهٔ محقّق با «علی فلاّحیان» - ۱۳۷۹/۸/۲۴:

س) پیگیری پروندهٔ انفجار نخست‌وزیری، نکتهٔ دخالت افراد نخست‌وزیری، دفتر اطّلاعات و تحقیقات نکتهٔ خاصی وجود داشت و آن... بعد هم «تقی محمّدی» و خودکشی‌اش. در این مورد، آیا نکتهٔ قابل بیانی از طرف شما وجود دارد؟

[«فلاّحیان»:] این نکتهٔ ... را تقریباً آخرین بار از آقای «لاجوردی» شنیدم... خُب آقای «لاجوردی» موضع داشت دیگر. می‌گفت اینها همدست بودند. همیشه به من اونوقتهای اوّل توی وزارت می‌گفت: **آقای «فلاّحیان» مار در آستین می‌پرورانید.** خیلی مسائل را مطرح می‌کرد. من خُب اصلاً باورم نمی‌شد. یک بار گفت همین‌ها در آینده علیه خود تو که اینطور رسیدگی و دفاع می‌کنی، قیام می‌کنند. به صراحت می‌گفت. به من می‌گفت: اینها الان با منافقین مبارزه می‌کنند، ولی در آینده خودشان از منافقین هستند. خودش هم اوایل جدّی بود که رسیدگی بکند که خُب یک دفعه در وسط ماجرا [«تقی محمّدی»] خودکشی کرد...

س) صمیمی‌ترین رفیقی که «محمّدی» توی آن مجموعه داشت... «سعید مظفّری» بود و در بحث تحویل جنازهٔ «محمّدی» و اینکه لباس مشکی پوشید و آمد و مراسم گرفتند... اصولاً چطوری شد که «محمّدی» دستگیر شد، نقش اصلی و کلید منجر به بازداشت چه بود؟

[«فلاّحیان»:] دقیقاً الان یادم نیست. ولی مثل اینکه قبلاً اطّلاعاتی توی این زمینه داشت. **ایشون توی افغانستان هم کار می‌کرد.** اگر بخواهی بفهمید، باید سراغ آقای «رحمانی» بروی... یک مقطعی کار کرده بودند. آقای «رئیسی» سازمان بازرسی هم می‌داند... بعد از کشته شدن او، خوب کار کردند. البته چون ماجرای پیگیری خارج از وزارت [اطّلاعات] بود. به ما هم دستور نداده بودند... دقیقاً در خاطرم نیست...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

یکشنبه ۲۲ شهریور [۱۳۶۰]

... آقای مهندس «بهزاد نبوی»، این روزها مورد هجوم شایعه‌پردازان و تفرقه‌اندازها شده و حتّی **متّهم به دست داشتن در انفجار نخست‌وزیری** می‌شود و حزب توده در این شایعه‌پردازیها، دست دارد. ایشان آمدند **منزل** و نگران بودند و با هم صحبت کردیم، معلوم است که ضدّ انقلاب برای **ایجاد تفرقه** بین حزب جمهوری و مجاهدین انقلاب اسلامی و **ایجاد جوّ سوءتفاهم**، دست به این شیطنتها می‌زند...

از وصیّت‌نامهٔ* «شهید سیداسدا... «لاجوردی» ـ منتشره در شهریور ۱۳۷۷:

خدایا تو شاهدی چندین بار به عناوین مختلف، خطر **منافقین انقلاب** را[ـ] (همانها که التقاط به گونهٔ **منافقین خلق** سراسر وجودشان را و همهٔ ذهن و باورشان را

* انتشارات بنیاد فرهنگی «شهید لاجوردی».

پر کرده و همانا ریاکارانه برای رسیدن به مقصودشان **دستمال ابریشمی** بسیار بزرگ، به بزرگی مجمع الاضداد به دست گرفته‌اند؛ **هم «رجایی» و «باهنر» را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند**؛ هم با منافقین خلق پیوند تشکیلاتی و سپس...! برقرار می‌کنند، هم آنان را دستگیر می‌کنند و هم برای آزادیشان و اعطای مقام و مسئولیّت بدانان تلاش می‌کنند، و از افشای ماهیّت کثیف آنان سخت بیمناک می‌شوند؛ هم در مبارزه علیه آنان (و در حقیقت برای جلب رضایت مسئولین و نجات بنیادی آنان) خود را در صف منافق‌کشان می‌زنند و هم در حوزه‌های علمیّه به فقه و فقاهت روی می‌آورند تا مسیر فقه را عوض کنند؛) [ـ]به مسئولین گوشزد کرده‌ام.

ولی نمی‌دانم چرا ترتیب اثر نداده‌اند؟ «گرچه نسبت به برخی تا اندازه‌ای می‌دانم چرا؟»

به مسئولین بارها گفته‌ام که **خطر اینان [منافقین انقلاب] به مراتب زیادتر از خطر منافقین خلق** است. چراکه علاوه بر همهٔ شیوه‌های منافقانهٔ منافقین، **سالوسانه در صف حزب‌اللهیان** قرارگرفته و کم‌کم آنان را در صفوف آخرین و سپس به صف قاعدین و بازنشستگان، سوقشان داده و صفوف مقدّم را غاصبانه به تصرّف خود درآورده‌اند. به گونه‌ای که عملاً **عقل و ارادهٔ منفصل** برخی تصمیم‌گیرندگان قرار گرفتند، و در عزل و نصبها و حفظ و ابقاءها دست به تخریب می‌زنند؛ اعمال قدرت می‌کنند. ...

مهم و بسیار مهم این است که هدف غایی از همهٔ این تلاشها، **گسترش فکر التقاطی و انحرافی «سازمان» ضدّ خدائیشان** است که جز اندیشه‌های مادّیگرایانه و ماتریالیستی چیز دیگری نیست و با بهره‌گیری از تجربیّات مثبت و منفی هم پالگی‌های چپ و منافقشان، توانسته‌اند متأسّفانه به نسبت بسیار زیادی (زیادتر از توفیق منافقان خلق در سالهای (۵۴ـ ۵۱) تعداد کثیری از روحانیون را تحت تأثیر قرار دهند و با لطائف الحیل بر ذهن و روان آنان، اثرات دلخواهشان را بگذارند. تا بدانجا که **بر اعمال جنایتکارانهٔ آنان با دیدهٔ اغماض بنگرند** و حتّی در مواردی نظیر به

شهادت رساندن «باهنر» و «رجایی» به دست روی دست‌مالیدنهای مسامحه کارانه و مصلحت‌اندیشی‌های پشیمانی آورنده، متوسّل شوند. باز مهمتر از همه اینکه با کمال تأسّف توانسته‌اند تعداد فراوانی از جوانان مسلمان را جذب کرده، منحرف نمایند...

اسفند ۱۳۶۴

هنگام حضور در جبهه‌های حق علیه باطل.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه‌نویسی تحقیقات پژوهشی بر آنها:

مقاله‌ای تحت عنوان «**دشمن‌شناسی وارونه: نگاهی به وصیّت‌نامهٔ شهید لاجوردی**» در هفته‌نامهٔ شمارهٔ ۱۰۳ «عصرما» به صاحب‌امتیازی سازمان **مجاهدین انقلاب** اسلامی ایران منتشر گردید.

آن مقالهٔ نسبتاً مفصّل در ستون «نامه‌های وارده» و به همراه طرح یک افعی زهرافکن که نیش خود را داخل تنگ شیشه‌ای چند ماهی خندان، فرو برده است، بدون اشاره به نام نویسندهٔ آن و با توضیحات تکمیلی نشریّه به چاپ رسیده بود.

نویسنده که خود را **جدا از مجموعهٔ «عصر ما»** و یکی از خوانندگان دارای رأی متعارض با آن نشریّه معرّفی می‌کند، ضمن اشاره به سخنان آیت‌ا... «یزدی» که در نمازجمعه گفته بود: «لازم است مردم ما به وصیّت‌نامهٔ آن شهید بزرگوار [«لاجوردی»] که توسّط فرزند ایشان قرائت شد، توجّه بیشتری را داشته باشند. «شهید لاجوردی» در وصیّت‌نامهٔ خویش حقایق را «امام» گونه مطرح کرده است و باید با خواندن وصیّت‌نامهٔ این شهید بزرگوار او را شناخت.» از روی **کم‌سوادی و یا سوءاستفاده** از کلمات به کار گرفته شده توسّط «محمّد یزدی» مکتوب خود را آغاز می‌کند.

هرچند که در سخنان «یزدی» هیچ‌گونه اشاره‌ای به وصیّت‌نامهٔ «حضرت امام» نشده بود، ولی نویسنده، جملهٔ «شهید «لاجوردی» در وصیّت‌نامهٔ خویش، حقایق را **امام‌گونه** مطرح کرده است» را بهانه‌ای برای مقایسه بین وصیّت‌نامهٔ

«امام‌خمینی(ره)» و «شهید لاجوردی» قرار داده و به مقایسهٔ فرازهایی از دو وصیّت‌نامه می‌پردازد و چنین می‌نویسد: «پاسخ به اینکه چرا نیروی ارزنده‌ای مثل «شهید لاجوردی» **به ورطهٔ این دشمن‌شناسی وارونه می‌افتد، وظیفه‌ایْ است بسیار مهم** و در خور تأمّل وتدقیق. چراکه چنین نگرشهایی کمابیش در همهٔ ما وجود دارد. **مثلاً همین سازمان شما** و نشریّهٔ «عصر ما»، گاهی چنان صحبت می‌کند که گویی جناح راست سنّتی، امپریالیسم سازمان است و همهٔ فریادها را باید بر سر او کشید... آیا گمان نمی‌کنید که شما هم در دام دشمن‌شناسی وارونه افتاده‌اید و در اصلی فرعی کردنها به بیراهه می‌روید.»

سپس به **بررسی تاریخی دشمن‌شناسی وارونه** پرداخته و از سیّد «مهدی هاشمی» و دار و دستهٔ وی؛ سران سازمان منافقین و سایر گروهکهای محارب، «استالین» و رهبران چین کمونیست به عنوان «افراد و جریانات و دولتها [ئی] که به دام «دشمن‌شناسی وارونه» می‌افتند» نام برده و به مروری بر عملکردها و دیدگاههای آنان می‌پردازد.

در پایان نیز ضمن طلب آمرزش و ترویح روح «شهید لاجوردی» می‌نویسد: «از خداوند متعال آرزو دارم و امیدوارم که حضرت باریتعالی همهٔ بندگان مؤمن را از شرّ در افتادن به خطاهایی همچون «دشمن‌شناسی وارونه» محافظت بفرماید.»

در قسمت توضیحات «عصر ما» بر مقاله (یا نامهٔ واردهٔ فوق) نیز در دو بند جمله‌بندیهایی صورت گرفته است:

«۱ـ بنظر می‌رسد تحلیلهایی شبیه آنچه که در وصیّت‌نامهٔ منتسب به «شهید لاجوردی» آمده، محصول فضای روانی است که عدّه‌ای انحصارطلب ممکن است در اطراف هر نیروی مخلص و مؤمنی ایجاد کنند...»

هر چند که با مختصر مطالعهٔ آن مقاله، مع‌الفارق بودن قیاس نویسنده از نظر ادّله و برهان و حتّی وجوه تشبیه و تمثیل، هویداست؛ اما در آن زمان، حقیر توشحی بر مقاله نگاشتم از جمله به این شرح: «... این یاروی نامه‌نگار عجب دل پرکینه‌ای داشته

است. هنوز خون «لاجوردی» خشک نشده، بندهٔ خدا را با کثافتهایی مثل «مفعول رجوی» و «میتی هاشمی» و «بریا» و «استالین» مقایسه کرده و «عصر ما» هم که از خدا خواسته کلهٔ افعی و پیتون براش طرح می‌زنند. چه شود... **این یارویی که مقاله را نوشته به یک شکلی به پروندهٔ «کشمیری» مرتبط است. شاید وکیل مدافع «کشمیری» باشد!»**

مدّتها بعد که یکی از آشنایان خوش‌باور مشترک بین بنده وجناب «خاتمی» رئیس جمهور، برای آشنایی بیشتر اینجانب با متفکّرین اصلاحات! برایم یک خورجین کتاب مجّانی هدیه آورده بود، **کتاب قطوری را دیدم از «سعید حجّاریان کاشی»** به عنوان «جمهوریت افسون‌زدایی از قدرت» با مقدّمهٔ «محسن آرمین»، سردبیر «عصرما»، به ارزش چهارهزار و پانصد تومان! در سال ۱۳۷۹.

«آرمین» در ابتدای مقدّمه چنین نوشته است:

«کتاب حاضر **مجموعهٔ مقالاتی است که به قلم برادر عزیزمان آقای «سعید حجّاریان» در نشریهٔ «عصر ما» طیّ ۵ سالی که از عمر این نشریّه می‌گذرد، منتشر شده است.**» و در اواخر آن مقدّمه نیز این چنین آورده: «... سازمان [مجاهدین انقلاب اسلامی ایران] با توجّه به آگاهی و تجربهٔ نسبتاً طولانی از علل سیاسی، ضمن نفی شیوه‌های مبتنی بر عمل‌گرایی و انارشی احزاب لیبرال و نیز سانترالیسم ویژهٔ تشکلّهای سیاسی بسته مارکسیستی، الگوی عملی شورایی را مبنای فعّالیّت تشکیلاتی و تصمیم‌گیریهای خود قرار داده است. این الگو در نشریهٔ عصر ما نیز برای تهیّهٔ مطالب به کار گرفته می‌شود. حضور افراد همفکر اما غیرعضو در هیئت تحریریهٔ «عصر ما» در کنار اعضای سازمان، تعیین‌کنندهٔ تنوّع و انعطاف مضمون و محتوای مطالب آن است. شیوهٔ تهیّهٔ مقالات «عصر ما» این‌گونه است که موضوعها و سوژه‌های طرح شده به تناسب شرایط اجتماعی ـ سیاسی انتخاب و به بحث و تبادل نظر گذاشته می‌شود و یکی از اعضای هیئت تحریریّه که اشراف بیشتری به موضوع بحث دارد با دریافت محورها و پیشنهادات ارائه شده به نگارش مطلب می‌پردازد.

«سعید حجّاریان» یکی از عزیزانی است که به علّت سابقهٔ طولانی رابطهٔ فکری با سازمان از همان آغاز انتشار «عصر ما» با نشریّه، همکاری می‌کرد...

کتاب حاضر مجموعهٔ مقالاتی است که به قلم «سعید [حجّاریان کاشی»] در «عصر ما» منتشر شده است. این مقالات از آن جهت که تهیّهٔ آن مبتنی بر عمل شورایی و خرد جمعی است با سایر مقالات «عصر ما» مشابهت دارد.»

در صفحات ۶۵۰ تا ۶۵۸ این کتاب مجموعهٔ مقالات؛ **مقالهٔ «دشمن‌شناسی وارونه» منتشره در «عصرما» شمارهٔ ۱۰۳، ۷۷/۶/۱۸»** چاپ شده است.

با دقّت در نوشته‌های «آرمین» اکنون می‌توان گفت که در «عصر ما» آموزش فیلم بازی کردن هم می‌داده‌اند! نه؟!

از روزنامهٔ «رسالت»* ـ سخنان «روحا... حسینیان»:

«کشمیری» که ساختمان نخست‌وزیری را منفجر و شهیدان «رجایی» و «باهنر» را به شهادت رساند، از نفوذیهای همین جریان نفاق بود که امروز در جامعهٔ ما وجود دارد... **تنها کسی که از جریان نفاق شناخت کافی داشت، «شهید لاجوردی» بود.**

این شهید پرونده‌ای تشکیل و عدّه‌ای از منافقین را دستگیر و یک نفر از اینها که کاردار ایران در افغانستان بود احضارکرد و تا اینکه می‌خواست از مسائل پرده‌برداری کند روز بعد او را به قتل رساندند و نگذاشتند پرونده پیگیری شود...

از روزنامهٔ «رسالت»** ـ مصاحبه با «حسین لاجوردی» [پسر شهید]:

ببینید شما وقتی وصیّت‌نامهٔ شهید را می‌خوانید به عمق تحلیلی که پشت این متن نهفته است، می‌رسید. خیلی از کسانی که در ذهن «شهید لاجوردی» هنوز متّهم به نفاق جدیدند اعتراف می‌کنند، اوّلین کسی که لفظ نفاق جدید را به کار برد و آن را

---

* سه‌شنبه ۱۳۷۹/۶/۸.

** چهارشنبه ۱۳۷۹/۶/۲.

خطر آینده علیه انقلاب دانست، «شهید لاجوردی» بود. ایشان در وصیّت‌نامهٔ خود بسیار از این خطّ جدید سخن گفته، مردم را نسبت به این خطر جدید هشدار داده است. لذا می‌بینیم که طرفداران همان خط، الان می‌آیند، دین را افیون توده‌ها، معرّفی می‌کنند. این همان دیدگاه منافقین است که چندین سال آن را مخفی کرده بودند و الان دارند آن را بیان می‌کنند... **به نظرم اگر «شهید لاجوردی» زنده بود، بسیار می‌توانست در افشای خطّ نفاق جدید مؤثّر واقع شود و شاید یکی از علّتهای ترور ایشان هم همین بود که منافقین خواستند تا این مخزن مهمّ اسرارشان را از میان بردارند و راه برای نفوذشان در کشور باز شود.**

از پیام مقام معظّم رهبری به مناسبت شهادت سیّد «اسدا... لاجوردی»:*

بسم‌ا... الرحمن الرحیم من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلا.

شهادت سیّد بزرگوار و مجاهد فی سبیل‌الله مرحوم آقای حاج سیّد «اسدالله لاجوردی» که از چهره‌های منوّر انقلاب و پیشروان جهاد فی سبیل الله بود، بار دیگر ارج و قدر سربازان دیرین اسلام و مبارزان سختکوش راه آزادی را در خاطره‌ها زنده ساخت. منافقان کوردل و خیانت پیشه با این جنایت، عمق کینهٔ خود را نسبت به یاران صادق «امام» امّت و خدمتگزاران حقیقی مردم آشکار کردند و چهرهٔ منفور خود را تیره‌تر و منفورتر ساختند. این شهید عزیز در تمام دوران مبارزات اسلامی، **به اخلاص و صبر و مقاومت و روشن‌بینی شناخته شده بود.** در راه خدا بلاهای بزرگ را به جان می‌خرید و در میدانهای سخت حاضر بود. پس از پیروزی انقلاب در همهٔ مسئولیّتهایی که در راه خدمتگزاری به مردم و کشور به او تحویل شد، با قدرت و ایثار و به دور از اغراض و مطامع مادی، ادای وظیفه کرد و هیچگاه خستگی به خود راه

* نقل ازکتاب یاران امام به روایت اسناد ساواک ـ جلد ششم. «شهید سیّد اسدا... لاجوردی».

نداد. شهادت در راه خدا، اجر بزرگی است که خدای شاکر علیم به این انسان مؤمن و با اخلاص مرحمت فرمود. خداوند روح مطهّر او را با اجداد طیّبین و طاهرینش محشور نماید... سید «علی خامنه‌ای» ۱۳۷۷/۶/۲.

از روزنامهٔ «کیهان» ـ دوشنبه ۱۳۷۷/۶/۲:

دکتر سیّد «محمّدحسین لاجوردی» [فرزند شهید سیّد «اسدا...»] با انتقاد شدید از خبرگزاری جمهوری اسلامی [به مدیریت «فریدون وردی‌نژاد»] که خبر شهادت و ترور این مبارز نستوه را مرگ و قتل مخابره کرده است و تأکید بر اینکه حتماً این مطلب را بنویسید، گفت: به همین دلیل هیچ یک از اعضای بیت ایشان خبرنگار خبرگزاری را نپذیرفتند.

وی تصریح کرد: **کسانی که فرق شهادت و قتل را نمی‌دانند و اخبار عروج ملکوتی مقرّبان درگاه الهی را به عنوان اخبار حوادث روزنامه‌ها درج می‌کنند، نسبت به شهیدان و خانواده آنها ظالم هستند** و از درک حقایق و فهمیدن مردم عاجزند و **اینها خود از مصادیق نفاق در جامعه‌اند.**

از روزنامهٔ «خراسان»* ـ سخنان سیّد «رضا زواره‌ای»:

به بزرگان حزب گفتیم که «کشمیری» عضو سازمان سیا است و برای کشتن مرحوم «رجایی» و «باهنر» هم سیا مهره‌ای همچون او را [که دبیر شورای امنیّت جمهوری اسلامی بود] به راحتی خرج نمی‌کند. پس باید مهره‌ای به مراتب قویتر از «کشمیری» در دولت داشته باشد، **به دنبال آن یکی باشید،** همان جا بعضی ناراحت شدند. در سال ۱۳۷۱ یکی از مقامات سیا در مصاحبه‌ای مطبوعاتی گفت: حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست‌وزیری را عوامل ما منفجر کردند...

---

* سه‌شنبه ۱۳۸۰/۵/۲۳.

از روزنامهٔ «کیهان» ـ پنج‌شنبه ۱۳۷۲/۳/۲۷ [۱۷ ژوئن ۱۹۹۳]:

یک مجلّهٔ آمریکایی برای نخستین بار اعتراف کرد که **سازمان جاسوسی آمریکا (سیا)** در عملیّات تروریستی و طرحهای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران، دست داشته است. به گزارش مجلّهٔ آمریکایی «اسپات لایت»... سازمان سیای آمریکا در یکی از **محرمانه‌ترین و فراگیرترین عملیّات تروریستی پنهانی** خود طیّ سالهای ۸۲ ـ ۱۹۸۰ نزدیک به **۲۰۰ نفر از مقامات دولتی ایران** را به قتل رساند.

در سال ۱۹۸۶ در **جریان تحقیقات محرمانه‌ای که به وسیلهٔ انگلیسی‌ها به عمل آمد، آشکار شد که سازمان سیا با استفاده از اطّلاعاتی که منابع جاسوسی انگلیس (از وضع ایران) تهیّه می‌کردند**، سوءاستفاده می‌کنند و دولت آمریکا به یک مبارزه در زمینهٔ پخش اخبار جعلی علیه ایران، محاصره اقتصادی، تبلیغات سیاه و اقدامات مستقیم نفوذی برای بی‌ثبات کردن و نابودی نظام اسلامی ایران دست زده است.

گزارش انگلیس حاکی است که **جنگ پنهانی سیا علیه ایران** در سال ۱۹۷۹، اندکی پس از اینکه سقوط «شاه» منجر به لغو چندین معاملهٔ مشکوک بانکها و کارخانه‌های اسلحه‌سازی آمریکا با دولت فاسد «شاه» مخلوع [شد] آغاز گردید.

واکنش رهبران اسلامی ایران ـ محکومیّت پر سر و صدای اقدامات امریکا ـ باعث تشدید اقدامات پنهانی سیا، برای **حذف آنان** گردید.

در گزارش انگلیس **آمده است**: در اوایل آوریل ۱۹۸۰، سیا به ترتیب دادن توطئه‌ای در میان افسران سابق نیروی هوایی ایران، برای کشتن «آیت‌ا... روح‌ا... خمینی (ره)»، رهبر جمهوری اسلامی ایران کمک کرد.

توطئه‌گران تحت فرماندهی ژنرال خلبان نیروی هوایی ایران ـ «رضا مهدیون» ـ در نظر داشتند از هواپیماهای اف ـ ۱۴ پایگاه شاهرخی در غرب تهران (همدان) برای حمله‌ای غافلگیرکننده، با بمبها و راکتهای کافی برای کشتن «امام خمینی» استفاده کنند.

«امیر طاهری» روزنامه‌نگار (مزدور) ایرانی که تحقیقات مستقلّ او نیز یافته‌های

گزارش انگلیسی‌ها را تأیید می‌کند، می‌گوید: گروه ژنرال «مهدیون» از محدود ۱۶ میلیون دلار که سازمان سیا در اختیارشان گذاشته بود، تا یک شبکهٔ مخفی به نام «نقاب» تشکیل دهند، استفاده می‌کردند.

اما نقشهٔ آنها شکست خورد. ظاهراً یک مأمور موساد [احتمالاً" اشاره به «منوچهر قربانیفر»] که از طرف سیا به داخل این گروه فرستاده شده بود و دستگیر شد، آنها را لو داد. بعضی از رهبران این گروه توطئه‌گر، در دادگاه نظامی محاکمه و اعدام شدند.

به دنبال این شکست که با پیروزی فراگیر و همه‌جانبهٔ طرفداران «امام خمینی» در انتخابات سراسری ایران همراه بود، حزب جمهوری اسلامی به عنوان برندهٔ بزرگ آن ظاهر شد.

حزب جمهوری اسلامی، برای اعلام برنامه‌های بعد از انتخابات خود، در ژانویهٔ ۱۹۸۱ کنفرانس خبری خود را در **سرچشمهٔ تهران** برگزار کرد. تیمهای عملیّاتی سیا که از **پایگاهی پنهانی در فرانسه** رهبری می‌شدند، موادّ منفجرهٔ پلاستیکی را که ظاهراً به صورت وسایل مخابراتی تلویزیون درآمده بود، در محلّ کنفرانس جاسازی کردند.

هنگامی که آیت‌الله «محمّدحسین بهشتی» رئیس حزب برخاست تا سخنرانی افتتاحیّه حزب را شروع کند، صدای رعدآسای انفجار همه چیز را درهم ریخت.

دولت کامل آیندهٔ ایران ـ حدود ۷۲ نفر از رهبران مذهبی و سیاهسی حزب ـ در این انفجار به شهادت رسیدند. «بهشتی» که بعد از («امام) خمینی» **محبوبترین شخصیّت جمهوری اسلامی** بود، از جمله کشته‌شدگان انفجار بود.

بازماندگان رهبری ملّی حزب با علم به اینکه **در محاصرهٔ تروریستی (آمریکا) قرار دارند**، به دنبال انتخاب رئیس جمهوری رفتند. این رئیس جمهور جدید («محمّدعلی) رجایی» یک شخصیّت میانه‌رو و به شدّت مورد احترام بود.

علیرغم اقدامات امنیّتی شدید، **مأموران سیا** موفق شدند، **بمبی کوچک، امّا به شدت پیشرفته را در کیف دستی یکی از همراهان «رجایی» کار بگذارند.** این انفجار

رئیس جمهوری وقت ایران و کارکنان او را کشت...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ص)»:

س) در بحث مربوط به اتّهاماتی که دربارهٔ «کشمیری» اینها به «بهزاد» وارد شد، چرا آقای «هاشمی» یا آقای «مهدوی کنی» توی اون مقطع، علناً موضعگیری به نفع «بهزاد نبوی» کردند، حتّی مثلاً در نمازجمعه؟

[«منبع (ص)»:] خُب دو تا بحث را باید توجّه کنیم. بحث اصلی اینکه ببینید، یک چیزی به عنوان شایعه مطرح می‌شود. یه وقتی نه خیر. یک بحثی شایعه هم نیست اما پایه و اساس شرعی ندارد. یعنی اینکه قول و تحلیل یک چیز است، واقعیّت و یا جرم اثبات شده، چیز دیگری است.

ممکن است یک نفر در معرض دهها جور اتّهام قرار بگیرد و هیچ کدام هم به اثبات نرسد...

آن وقت یک جوّ خیلی بدی بوجود آمده بود که یک مقداریش بی‌تقوایی بود. یک مقدار زیادترش هم سوءاستفاده‌های منافقین و دشمنهای انقلاب بود... یعنی همان خطی که خُب ترور می‌کرد و آدم می‌کشت که به نظر من **مستقیماً خط آمریکا و اسرائیل** بود، حالا به توسّط هرکسی یا هر جریانی؛ از طرف دیگر سعی می‌کرد مردم را از صحنه خارج کند و ایجاد یأس و بدبینی و بی‌اعتمادی عمومی بکند... حالا شما فشارهای سیاسی آن زمان روی مجموعهٔ رهبری نظام؛ ترورهای کور و شیر یا خطّی گروهکها به ویژه سازمان منافقین، خطّ ستون پنجم «مصدّقی»ها و «بنی‌صدری»ها، کومله و دمکراتها و انواع و اقسام کارشکنیها را در نظر بگیریم، حالا یک **خطّ ترور** و شهید کردن معتقدین صددرصد به «امام خمینی» از بین منتخبین مردم و نخبه‌های جمهوری اسلامی هم شروع شده بود. ریشه‌یابی هم نشده بود، رسانه‌های غربی و رادیو تلویزیونهای غربی و شرقی نهایت توانشان را گذاشته بودند در براندازی نظام هنوز هیچ جای مسئله بمب‌گذاری حزب و ریاست جمهوری درست توطئه‌یابی

نشده بود، متأسّفانه بعضی‌ها بی‌تقوایی می‌کردند و مستقیماً افرادی را محکوم به دخالت در توطئه می‌کردند... دلیل منطقی هم نداشتند، چه به رسد به دلیل حالا شرعی و قضایی. **بیشتر تحت تأثیر غبار ایجاد شدهٔ دشمن بود.** یادمه یک عدّه‌ای می‌گفتند چرا روز انفجار حزب جمهوری «هاشمی» و «رجایی» و «نبوی» قبل از انفجار جلسه را ترک کردند. مثلاً **کلّ دلیل** شایعه‌سازیشون همین بود. خُب این هیچ مبنای شرعی و عقلی نداره که دلیل بر ایراد اتّهام مجرمیّت بشه. یا مثلاً می‌گفتند چرا آقای «کنی» که وزیر کشور بود، در جلسهٔ انفجار نخست‌وزیری، لحظهٔ انفجار غایب بود؟ و تأخیر داشت. دقّت می‌فرمایید. اون بحث دوّم دفاعی که از «بهزاد» شد، ریشهٔ توی این تحلیلها داشت که خُب انصافاً هم اینها دلیل قانونی و شرعی اتّهام نیست. اونها هم وقتی می‌دیدند این بحث **مورد سوءاستفادهٔ دشمن** واقع شده، به نظر من منطقی به نظر می‌آید که خُب عکس‌العمل نشان داده باشند....

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

«علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی» متولّد ۱۳۱۳ در دهات رفسنجان. در سال ۱۳۲۷ به قم رفته، به فراگیری سطوح می‌پردازد. در سال ۱۳۳۵ به درس خارج «امام» می‌رود و حدود یک سال بعد به همراهی همفکرانش انتشارات مکتب تشیّع را ایجاد می‌نماید.

در سال ۱۳۴۲ در واقعهٔ فروردین فیضیّهٔ قم دستگیر و به سربازی اعزام می‌گردد. از «باغشاه» فرار و به نگارش کتاب «کارنامهٔ سیاه استعمار» می‌پردازد و تشکیلات جدیدی را در قم بنیاد می‌نهد، در سال ۱۳۵۰ به اتّهام همکاری با سازمان مجاهدین خلق دستگیر، اما پس از ۷ ماه آزاد می‌شود. در سال ۱۳۵۱ بار دیگر به اتّهام همکاری با گروههای زیرزمینی درکرمان دستگیر می‌شود. در سال ۱۳۵۴ به کوشش در جهت تصحیح حرکت انحرافی سازمان مجاهدین خلق می‌پردازد که دستگیر شده و به سه سال زندان محکوم می‌گردد.

در سال ۱۳۵۷ از طرف «امام خمینی» به عضویّت شورای انقلاب، منصوب می‌شود.

در سال ۱۳۵۸ در راهپیمایی اعتراض به تصمیم سنای آمریکا بر علیه سیاست استعماری و استثماری آمریکا سخنرانی می‌کند که فردای آن روز مورد سوءقصد قرار می‌گیرد.

سرپرست وزارت کشور، نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری، ریاست سه دورهٔ مجلس، جانشینی فرماندهی کلّ قوا، ریاست جمهوری اسلامی ایران در دو دوره، عضویّت در مجمع تشخیص مصلحت و ریاست بر آن در کارنامهٔ اجرایی وی مشاهده می‌شود.

از نشریهٔ «شاهد»* ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

در یک روستای دور افتاده، در یکی از بخشهای رفسنجان بنام «نوق» که اسم آن دهستان است، در ۱۳۱۳ متولّد شدم. پدرم کشاورزی همانند خرده مالکان بود که با مقداری زمین و آب و ۲ الی ۳ کارگر (برزگر) یک زندگی متوسّط یا کمتر از متوسّط را می‌گذراند.

در آن روستا به علّت پایین بودن سطح زندگی خانواده‌ها، تا حدودی زندگی ما مرفّه بود و در ضمن خانوادهٔ پرجمعیّتی هم بودیم... در همهٔ آن بخش‌ها که عرض شد حدود ۱۰۰ الی ۱۲۰ روستا بود که ۳ مدرسهٔ ابتدایی داشت و ما نمی‌توانستیم به مدرسه برویم و وسیلهٔ نقلیّه هم نبود. **بطور کلّی اصلاً ماشینی در آن منطقه وجود نداشت. من تا سن ۱۴ سالگی شهر را ندیده بودم** و ده ما ۱۲ فرسخ با شهر فاصله داشت... در همان موقع بود که خانواده‌ام تصمیم گرفتند که مرا برای تحصیل علوم دینی به قم بیاورند، که به اتّفاق پدر و مادر و بستگان آمدیم.

---

* شمارهٔ ۷ خرداد ۱۳۶۰.

برای اوّلین بار بود که من سوار ماشین می‌شدم. البته روستای خودمان ماشینی نبود. با الاغ آمدیم، چند فرسخ آن طرف‌تر. جادهٔ شوسه‌ای بود و ۲ الی ۳ ساعت هم آنجا ماندیم، تا یک کامیون باری رسید و ما را سوارکرد و آورد تا یزد و از آنجا روانهٔ قم شدیم...

... در سال ۵۰ در رابطه با مجاهدین خلق دستگیر شدم و ۷ ماه زندان برایم بریدند و در سال ۵۱ با کمک به خانواده‌های مجاهدین، دستگیر شدم و حدود ۴۰ روز در زندان بودم و در سال ۵۴ در این رابطه البتّه به خاطر ایجاد یک خطّ سالم، برای مجاهدین که منحرف شده بودند، مخفی شدم. ولی «وجید افراخته» مرا لو داده بود و این بار دیگر آخرین باری بود که دستگیرم کردند و ۳ سال همراه با شکنجه در زندان بودم.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

... «فاطمه هاشمی»: فرزند «اکبر هاشمی رفسنجانی»، ... فارغ‌التّحصیل دانشکدهٔ زیست‌شناسی دانشگاه تهران. رئیس کمیتهٔ زنان ایران ـ همسرش ـ «لاهوتی» ـ دندانپزشک است...

«فائزه هاشمی»: فرزند «اکبر هاشمی رفسنجانی»، ... لیسانس علوم سیاسی و فوق‌لیسانس حقوق بین‌المللی، نایب رئیس کمیتهٔ ملّی المپیک. نمایندهٔ دورهٔ پنجم مجلس شورای اسلامی از شهر تهران، بنیانگذار و رئیس شورای همبستگی ورزشی بانوان کشورهای اسلامی، دبیر شبکهٔ ارتباطی سازمانهای غیردولتی زنان و رئیس کانون فارغ‌التّحصیلان دانشگاه «الزّهرا (س)» می‌باشد. شوهر او ـ لاهوتی و برادر شوهر «فاطمه»ـ از فرزندان «حسن لاهوتی» می‌باشد.

«حسن لاهوتی» در دهکدهٔ اشکور به دنیا آمد و در شهر قم مدارج علمی حوزوی خود را کامل کرد و درجهٔ اجتهاد به تأیید آیت‌ا... العظمی «بروجردی» گرفت. بعد از پیروزی انقلاب در تکوین تشکیلات سپاه پاسداران و کمیتهٔ انقلاب اسلامی فعّال

بود... مورد توجّه «بنی‌صدر» قرار داشت و نمایندهٔ دور اوّل مجلس نیز شد. «وحید» فرزند او به دلیل همکاری با سازمان محارب «مجاهدین خلق» توسّط دادستانی تحت تعقیب و بازداشت قرار گرفت... «حسن لاهوتی» فرزند «نصرا...» در ۱۳۶۰/۸/۶ به علّت سکتهٔ قلبی مرد.

از پاورقی جلد ششم کتاب یاران امام به روایت اسناد ساواک [زندگینامهٔ «شهید لاجوردی»]:

«وحید لاهوتی اشکوری» فرزند «حسن» در خانواده‌ای مذهبی و روحانی متولّد شد. در سال ۱۳۵۲ به اتّهام حمله به یک پاسبان در شهرستان قم جهت خلع سلاح وی دستگیر و «مهدی احمد» را رهبر عملیّاتی خود معرّفی کرد...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

چهارشنبه ۶ آبان [۱۳۶۰]

... ساعت سه بعدازظهر، خبر دادند که **از طرف دادستانی انقلاب به خانهٔ آقای («حسن) لاهوتی» ریخته‌اند و خانه را تفتیش می‌کنند.** به آقای («اسدا...) لاجوردی» گفتم با توجّه به سوابق و مبارزات آقای «لاهوتی» بی‌حرمتی نشود. گفت دنبال مدارک «وحید (لاهوتی)» هستند. اوّل شب اطّلاع دادند که آقای «لاهوتی» را به زندان برده‌اند و «احمد» آقا هم تماس گرفت و ناراحت بود. قرار شد بگوئیم ایشان را آزاد کنند. آقای «لاجوردی» پیدا نشد. به آقای (سیّد «حسین) موسوی تبریزی»، دادستان کلّ انقلاب گفتم و قرار شد فوراً آزاد کنند.

پنج‌شنبه ۷ آبان

اوّل وقت بعد از نماز و کمی مطالعه، «عفّت [مرعشی»، همسر راوی («اکبر هاشمی رفسنجانی»)] تلفنی اطّلاع داد که آقای «لاهوتی» را دیشب به بیمارستان قلب برده‌اند. بلافاصله تلفن زد و گفت از دنیا رفته‌اند. تماس گرفتم. معلوم شد

صحت دارد.

آقای «لاجوردی» دادستان انقلاب تهران گفت: آقای «لاهوتی» اتّهامی نداشته‌اند، برای توضیح مدارک مربوط به «وحید» آمده بودند که به محض ورود به زندان دچار سکته قلبی شده و معالجات بی‌اثر مانده است. **قرار شد پزشکی قانونی** نظر بدهد. (... «حسن لاهوتی اشکوری»... سالهای متمادی را در زندانهای ستمشاهی سپری کرده بود... پس از انقلاب مسئولیّتهای مهمی چون نمایندهٔ ولی فقیه در استان گیلان، نمایندهٔ مردم رشت در مجلس، سرپرست سپاه پاسداران و امامت جمعهٔ رشت را عهده‌دار بود. وی از همرزمان قدیمی آقای «هاشمی رفسنجانی» بود... [در توضیحات پاورقی «عبور از بحران»، همچنین می‌بینیم:] ... حاج شیخ «حسن لاهوتی» از همرزمان آقای هاشمی و پدر دکتر «حمید» و دکتر «سعید لاهوتی» [همسران «فائزه» و «فاطمه هاشمی» و برادران «**وحید لاهوتی**» **(از اعضای منافقین)**] دامادهای آقای «هاشمی رفسنجانی می‌باشند.)

ساعت هشت صبح، جلسهٔ علنی تشکیل شد. من خبر فوت ایشان [«لاهوتی» پدر] را دادم و ضمن اعلان خبر، **گریه کردم؛ نتوانستم خود را کنترل کنم**. از این حالت عدّه‌ای انتقاد داشتند و عدّه‌ای تعریف کردند، **دربارهٔ نخست‌وزیری مهندس (میرحسین) «موسوی» رأی گرفتم**. ۱۱۵ نفر از ۲۰۲ نفر صاحب رأی موافق بودند؛ تصویب شد و ابلاغ کردم... ساعت چهار بعدازظهر، به مجلس رفتم. ساعت سه و نیم بعدازظهر، تشییع جنازهٔ آقای «لاهوتی» را اعلام کرده بودم. «سعید» و «فاطمه» در مجلس بودند. گفتند دادستانی ساعت ۳ بعدازظهر، قبل از آمدن مشایعین، جنازه را حرکت داده به «لاجوردی» اعتراض کردم...

پنجشنبه ۱۴ آبان

قبل از رفتن به مجلس، برای تسلیت به منزل مرحوم «لاهوتی» رفتم. خانم، «حمید» و «فائزه» بودند...

جمعه ۱۵ آبان

... اوّل شب، «حمید» و «فائزه» آمدند و شب را پیش من ماندند، چون تنها بودم. مقداری آنها را تسلیت دادم و ارشاد کردم؛ غیرمستقیم گله داشتند که **چرا من با صراحت نگفتم که آقای «لاهوتی» در زندان سکته کرده و فوت شده.**

سه‌شنبه ۲۴ آذر

... شب به خانه آمدم. «اشرف» خانم [؟] شوهرش و «حمید لاهوتی» مهمان بودند. «حمید لاهوتی» (همسر «فائزه») به عنوان پزشک، دورهٔ سربازیش را در ارتش می‌گذراند...

از روزنامهٔ عرب زبان «الحیات» (۱۹۹۶/۳/۱۷) ـ مقالهٔ «حیدر اسعد»:

... گرایش «فائزه» و پیش از او «فاطمه» به سیاست، نه تنها ناشی از پرورش آنها در خانهٔ پدرشان «علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی» است، که همچنین ناشی از سرشت خانه‌ای است که پس از ازدواج بدان پا نهاده‌اند. زیرا «فائزه» و «فاطمه»، با دو برادر «حمید» و «سعید» دو فرزند آیت‌ا... «لاهوتی» ازدواج کردند. گفته می‌شود که دوستی عمیق میان «لاهوتی» و «رفسنجانی» برقرار بود... وی پس از پیروزی انقلاب کار تأسیس و تشکیل سپاه پاسداران و سپس فرماندهی آن را به عهده گرفت. ولی خیلی زود **با «امام خمینی» اختلاف پیدا کرد و این اختلاف به زودی به دوری آن دو از یکدیگر انجامید.** به ویژه آنکه بعدها معلوم شد که یکی از فرزندانش [«وحید»] عضو جنبش مجاهدین [منافقین] خلق است. در آن هنگام گفته شد که وی کشته یا اعدام شده، ولی بعدها، براساس آنچه که اخیراً بر سر زبانها افتاده است معلوم شد که وی زنده است [؟!]...

از نشریهٔ آمریکایی «کریسچین ساینس مانیتور» ـ مقالهٔ «جوزف رالف»* :

... این خبر از منبع موثّقی در تهران بدست راقم این سطور رسیده است. روایتی که در تهران منتشر شده، علّت تغییر ناگهانی [موضع آقای] «رفسنجانی» را توضیح می‌دهد. ظاهراً قضیّه از این قرار است که چندی پیش او به زندان اوین در تهران رفته و تقاضای ملاقات با دامادش را که به عنوان یکی از اعضاء مجاهدین خلق، در زندان به سر می‌برد، می‌نماید. از قضا زندانی پسر آیت‌ا... «حسن لاهوتی» یکی از منتقدین سرسخت رژیم بود... فرزند دیگر «لاهوتی» در زد و خود مسلّحانه با پاسداران انقلاب در رشت کشته شده است[؟] مقامات زندان اوین اجازهٔ ملاقات به رفسنجانی ندادند...

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد (ع)»:

در بحث پیگیریهای بعدی انفجار نخست‌وزیری، چون دیگر خیلی حالت ویژه‌ای گرفت، مثل ترورهای دیگر نبود که همه چیز مشخّص و قابل پذیرش باشد. **نقاط مجهول و لازم به تحقیق در آن زیاد بود.** خُب پرونده هم رفت دادگستری [حالت تعجّب]. «شهید لاجوردی» و یک مجموعه از دادگاه انقلاب. دادستانی بود. دادیارهایی بودند مثل شعبهٔ ۷ و دیگران.

س) الان کجا می‌توانم پیدایشان کنم؟

[«شاهد(ع)»:] آقای «ابراهیم رحمانی» است، «فاضل» هست، حاج «داوودی» هست. [بعدها از سه کانال مختلف و از جمله «شاهد (ش)» سعی در انجام مصاحبه با نفرات فوق نمودم که به دلایل متعدّدی موفّق به انجام آن نشدم. البته در مورد آقایان «رحمانی» و «حاج‌داوودی» به این نتیجه رسیدم که شاید **مایل به طرح سوابق و یا جایگاه فعلی خود نباشند.** پس از شروع به نگارش نهایی کتاب حاضر، پیغامی

* ۱۹۸۲/۱/۱۱ ـ Joseph Ralph

حاکی از تمایل آقای «حاج داوودی» به کمک در مسیر طرح این حقایق از طریق یکی از کانالها به من رسید که البته به دلیل شرایط فشردگی کار و کمبود شدید وقت، تا زمان‌نگارش این جملات عملاً موفّق به ثبت خاطرات و یا مصاحبه با افراد فوق نشدم...

جناب آقای سیّد «ابراهیم رئیسی»، رئیس سازمان بازرسی کلّ کشور، هرگونه صحبت در مورد پروندهٔ انفجار نخست‌وزیری را با توجّه به وضعیّت ویژهٔ آن پرونده، موکول به کسب اجازه از آیت‌الله سیّد «محمود هاشمی شاهرودی» رئیس قوّهٔ قضائیّه و یا شخص «مقام معظّم رهبری» نمود.

با وجودی که بندهٔ محقّق برای انجام این مصاحبه، از طریق یکی از اساتید بزرگوار خویش اقدام و او نیز حقّ استادی را تمام فرموده، شخصاً از آقای «رئیسی» برایم وقت مصاحبه و مشورت خواست، ایشان با ارائه تحلیلی از وضعیّت موجود در فضای سیاسی کشور و موضعگیری‌های برخی از متّهمان پروندهٔ فوق به استاد، پذیرش انجام مصاحبه را بدون اوامر دو مرجع فوق‌الذّکر منتفی دانست... پس از آن از جانب بنده برای استفاده از نظرات جناب «رئیسی» تلاشی صورت نگرفت.].

از کتاب «پس از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

یکشنبه ۷ تیر [۱۳۶۱]

شب آقای «صبوری» از گروه پیگیری پروندهٔ انفجار نخست‌وزیری و جنایت («مسعود) کشمیری» آمد و اطّلاعات زیادی راجع به «کشمیری» و همکاران او داد. یک سازمان انقلابی را زیر سؤال برده بود که باید تحقیق کنیم. مطلب مهمی است. [توضیحات پاورقی مربوطه نیز چنین است:] اشاره به نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و شخص آقای «بهزاد نبوی» و «خسرو تهرانی» که تاکنون صحّت یا سقم آن به اثبات نرسیده است.

[نکته قابل توجّه، تعارض این جملات پاورقی با پاورقی‌های کتاب عبور از بحران دربارهٔ همین موضوع می‌باشد!]

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد مورد اشاره در فصل نهم:

«شهید اسدالله لاجوردی».

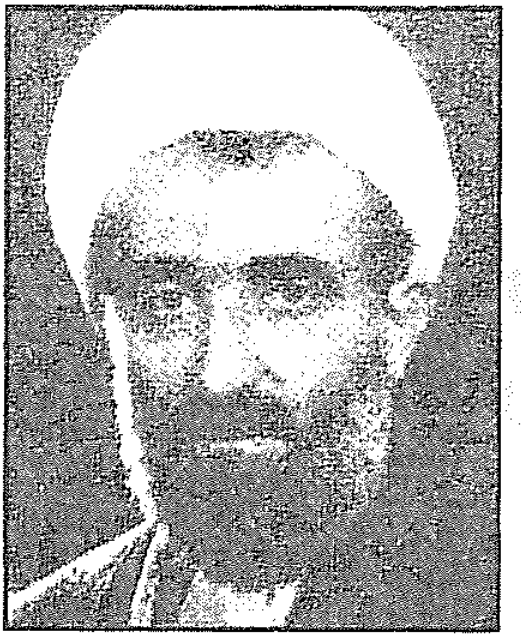

«شهید محمّد مهدی ربّانی املشی».

عامل انفجار دادستانی انقلاب معرفی شد

مردم مسلمان و شهید پرور ایران حادثه دلخراش انفجار بمب در یکی از اطاقهای دادستانی کل انقلاب که موجب آبیاری نهال نورسیده انقلاب اسلامی با خون مجاهد متعهد حضرت آیت‌الله قدوسی گردید گرچه بسیار دردناک و بزرگ بود، اما برای چندمین بار چهره منافقان باصطلاح ضد امپریالیست!! را که در زیر چتر حقوق بشر دوستان کاخ الیزه مقاومت میکند را نشان داد. تحقیقات در رابطه با چگونگی انفجار و عاملین آن آغاز شده است، نتایج اولیه نشان میدهد که یکی از عوامل این حادثه فردیست بنام محمود فخارزاده کرمانی فرزند حسین شماره شناسنامه ۷۰۷ اهل مشهد ۳۵ ساله که در برخی مواقع قبنک به چشم میزند و موقع صحبت کردن کمی لکنت زبان دارد و در حال حاضر متواریست. بدینوسیله از مردم همیشه در صحنه و قهرمانان میخواهیم با یکارگیری شبکه ۳۶ میلیونی خود نسبت به شناسائی و معرفی نامبرده مثل همیشه ما را یاری نمایند.

روابط عمومی دادستانی انقلاب جمهوری اسلامی ایران

روزنامه جمهوری اسلامی ـ یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۲.

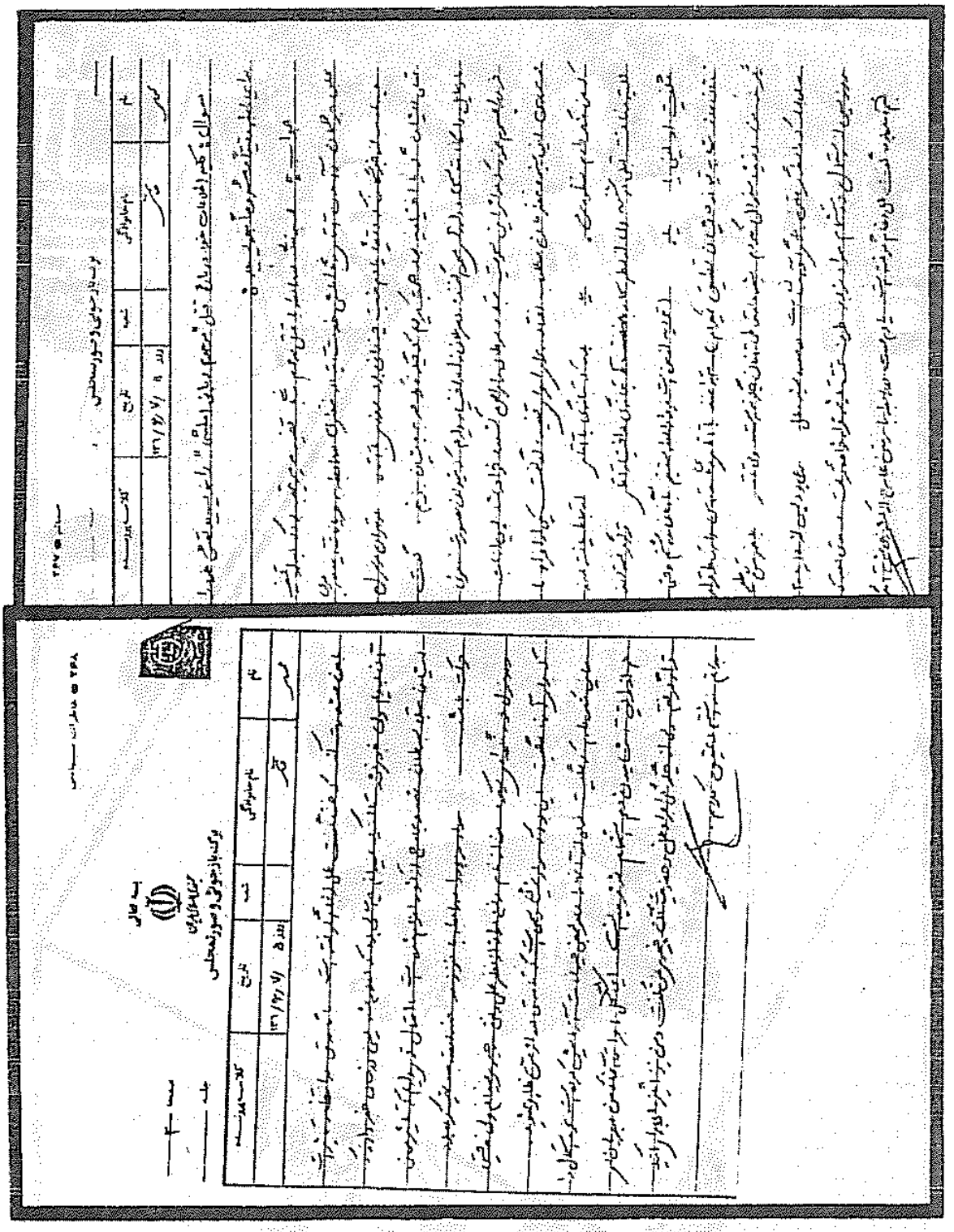

دستخط «مهدی هاشمی» در باب قتل شهید «املشی».

اسامی محذوف در کپی سند منتشرهٔ فوق، مربوط به اصل کتاب خاطرات آقای «ری‌شهری» است.

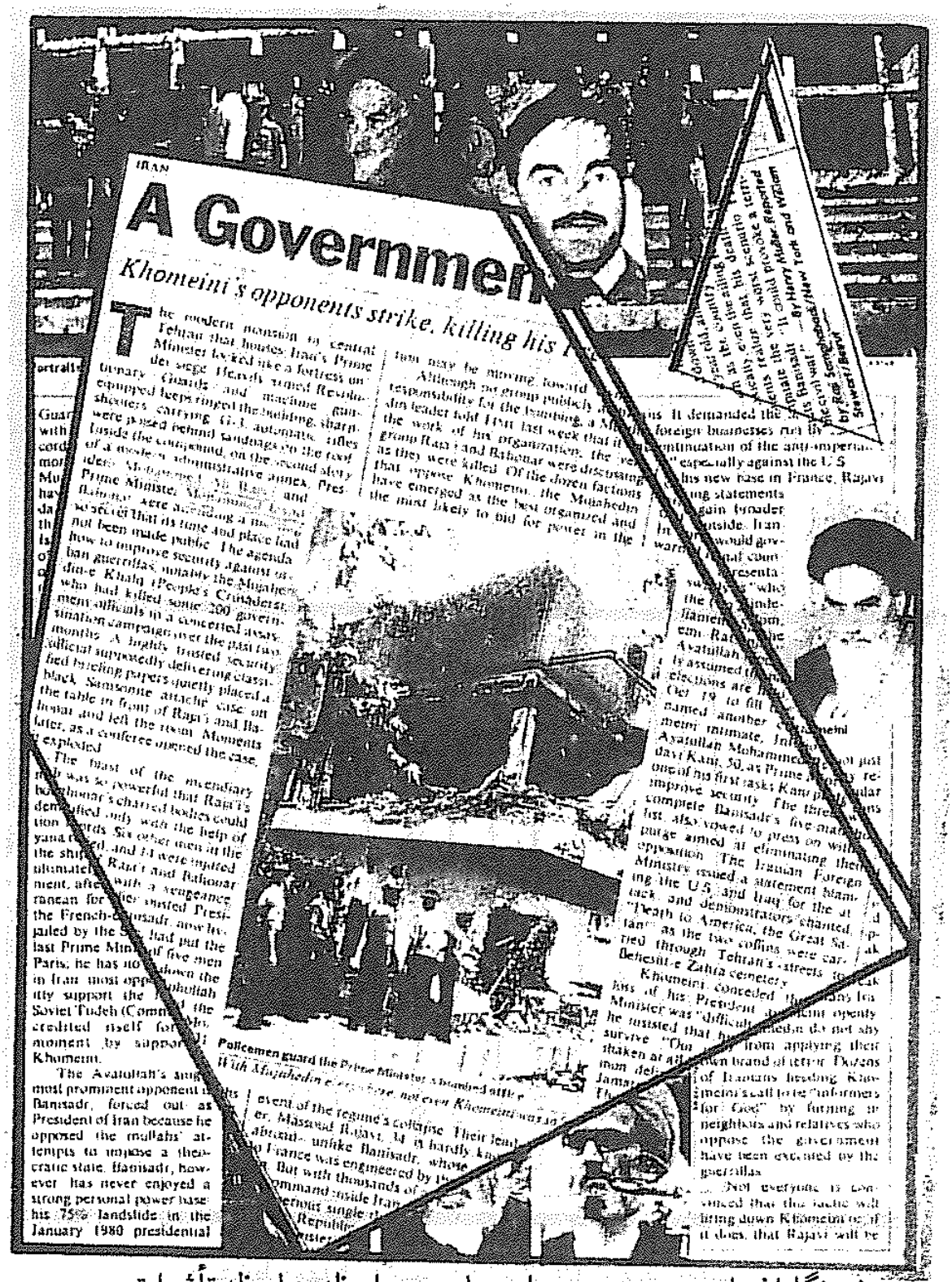
IRAN

A Governmen

Khomeini's opponents strike, killing his

The modern mansion in central Tehran that houses Iran's Prime Minister looked like a fortress on

Policemen guard the Prime Minister's bombed office

خبرنگاران وابسته به سرویس‌های جاسوسی لحظه به لحظه تأثیرات موج ترورهای سال شصت عناصر شبکه سیا، موساد و انتلیجنت سرویس را منعکس می‌نمودند.

«عبدا... رمضانزاده».

«محمّد محسن سازگارا».

توسط نشریه آمریکایی اسپات لایت برای اولین بار

دخالت مستقیم «سیا» در عملیات تروریستی ۷ تیر

انفجار نخست وزیری و طرح کودتای نوژه فاش شد

CIA Terror Strikes Against Iran Revealed

As the United States targets Iran in response to Israeli pressure as a sponsor of terrorism, the U.S. record of assassination in that country sheds new light on our tortured relations with the Islamic republic.

افشای نقش سیا در ترورهای سال ۶۰ در کمیسیون ویژهٔ بررسی فعّالیّتهای شبکهٔ جاسوسی انگلستان در ایران.

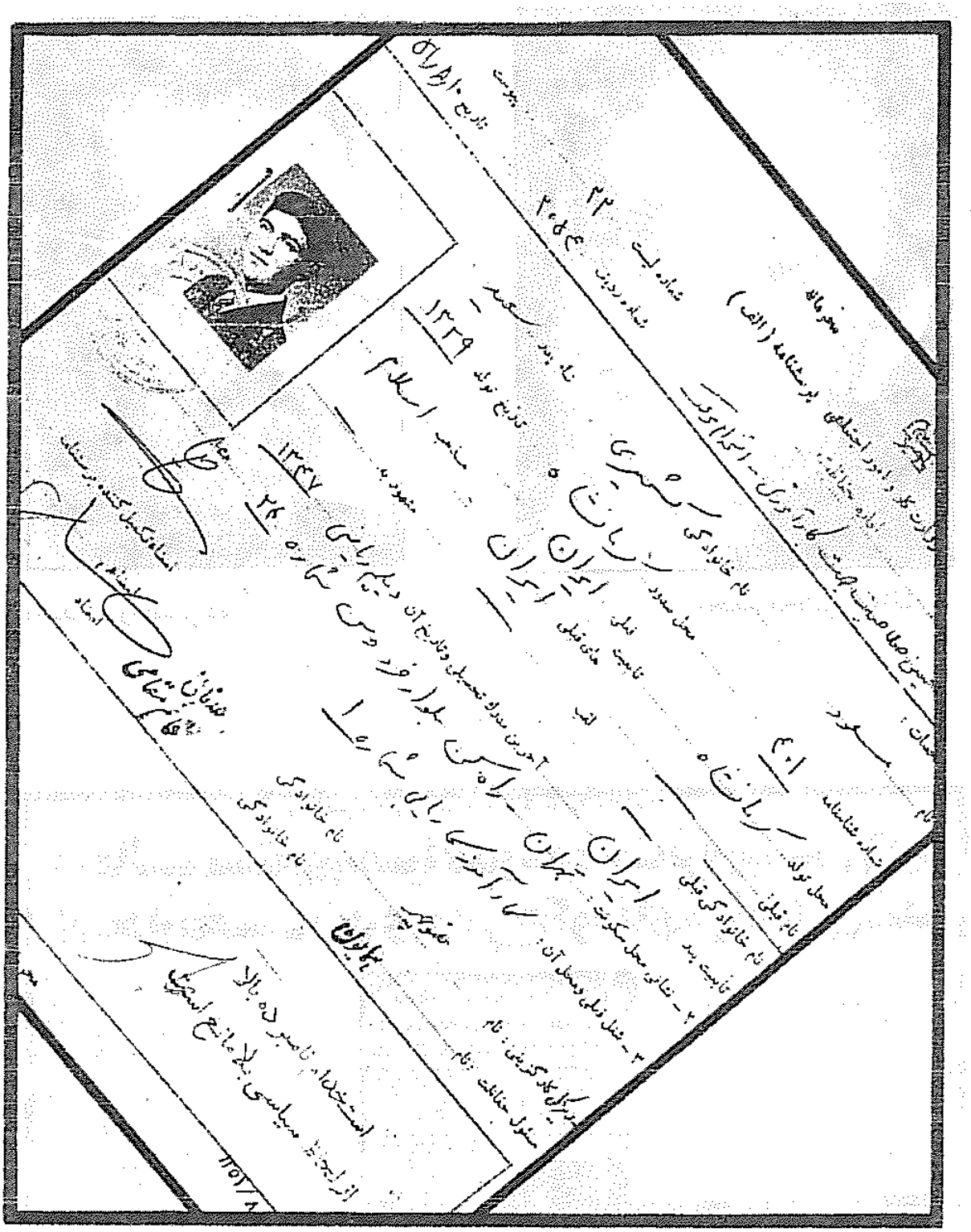

نمونه سوابق «مسعود کشمیری» ۱.

تاریخ
شماره
پیوست

وزارت کار و امور اجتماعی

برگ ورود

آقای مسعود کشمیری

از تاریخ ۱/۱/۵۲

تا تاریخ ۳۱/۹/۵۲

اجازه دارد بعنوان کارآموز در پروسس اداری

در وزارت کار و امور اجتماعی خدمت نماید.

رئیس اداره محافظت، قائم مقامی

۲

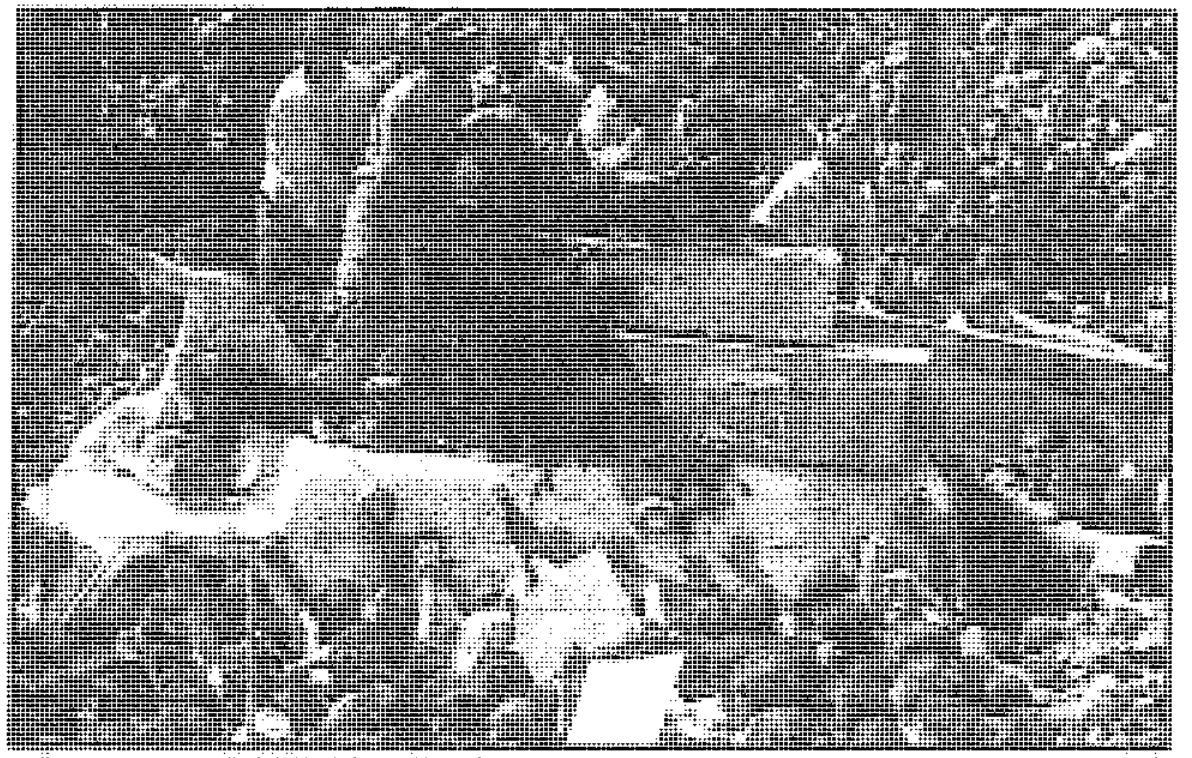

مراسم تشییع جنازهٔ شهیدان «رجایی»، «باهنر»، «قدوسیان»
و شهید قلابی «مسعود کشمیری».

چهار قبر در بهشت زهرا- قبر چهارم برای «شهید کشمیری» کنده شد!

پی‌نوشت‌های فصل نهم

(۱) **پاسخ «اصغری»** به سؤال «زواره‌ای» در جلسهٔ ۳۴۵ مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۱/۵/۲۶).

نامبرده [«اصغری»] ضمن ارائهٔ بحثی نسبتاً طولانی پیرامون وجود مشکلات و نواقص در قانون اساسی، نیز تفسیر شورای نگهبان از اصل یکصد و پنجاه و هفت، به ارائهٔ تحلیلی در مورد سرعت انقلاب و عدم وجود یک دستگاه یا یک حزب پیشتاز که بتواند مهره‌های خاصّی را در جاهای حسّاس گذارده و حضور و ترفند عوامل نفوذی را جلوگیری کند، پاسخ داد که: «مسئله را در شورای محترم عالی قضایی مطرح کردم. جوابی که داده شد این است که پرونده‌ای که مربوط به نخست‌وزیری هست و فاجعه‌ای که در آنجا اتّفاق افتاد، در حال رسیدگی است. مسئله واقعاً پیچیده بوده. به آن صورت مسئلهٔ ساده نبوده، رسیدگی زیادی را نیاز داشته، ... شورای عالی قضایی و به نمایندگی از طرف شورایعالی قضایی آیت‌ا... «ربّانی املشی» در جوابی که به بنده دادند، گفتند مسائلی در این پرونده مطرح است که ما در جلسهٔ علنی نمی‌توانیم مطرح بکنیم. پرونده‌ای است جزایی، پرونده‌ای است جنایی در حال رسیدگی است... عین جواب را بنده می‌خوانم، به بنده نوشته‌اند که «اصغری» در حدود مسئولیّت خود در برابر مجلس شورای اسلامی انجام وظیفه نماید. برادرمان «زواره‌ای» هم حقوقدان هستند، قاعدتاً توجّه دارند که پروندهٔ در حال رسیدگی، شرعاً و قانوناً قابل اظهار نیست...

پاسخ «زواره‌ای» به اظهارات فوق‌الذّکر «اصغری»:

... قضایا حاصل سرعت انقلاب نبوده، این جنایات حاصل یک مقدار بی‌توجّهی بوده، یک مقدار خوشبینی بیش از حد بوده، حاصل یک مقدار ساده‌اندیشی بوده... بنده هم نخواسته بودم که مسائل سرّی اینجا افشا بشود، بلکه دقیقاً از تاریخ انفجار و شهادت آن عزیزان قریب یک سال می‌گذرد و هیچ کاری انجام نشده است. من تقاضا می‌کنم آقای «اصغری» دقّت بفرمایند و بدانند که این قضیّه دو بُعد دارد. یک جرم ساده نیست. در این انگیزهٔ شخصی مطرح نبوده است. مسئله، مسئلهٔ سیاسی است. بنابراین کسی که می‌خواهد به این پرونده یا کسانی که می‌خواهند به این پرونده رسیدگی بکنند، باید صلاحیّت لازم را هم برای اینکار داشته باشند و توجّه و دقّت به ابعاد سیاسی قضیّه هم داشته باشند و در ضمن رسیدگی مسئله اگر به جای خاصّی برخوردند، فوراً متوقّف

نشوند و عقب‌نشینی نکنند. این مسئله مصالح اسلام است. مصالح امّت است این طور نباشد که یک سال، قضیّه متوقّف بماند بعد وقتی که سؤال می‌شود، بگوییم در جریان است. چه وقت این جریان، خاتمه پیدا خواهد کرد؟ آیا ما باید منتظر این قضیّه تا ظهور «حضرت مهدی حجّت» باشیم. یا نه ان‌شاءا... دو ماه دیگر، چهار ماه دیگر، شش ماه دیگر این قضیّه روشن خواهد شد...
[به نقل از «صورتجلسهٔ ۳۴۵ مجلس شورای اسلامی».]

(۲) «**محمّد محسن سازگارا**»... تحصیل در دانشگاه صنعتی شریف. بورسیه و تحصیل در دانشگاه شیکاگو ـ ایالات متّحده آمریکا... از اعضاء انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا. با پرواز انقلاب در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به ایران بازگشت مدیریّت تولید رادیو، مسئولیّت تحت مدیریت «بهزاد نبوی» در نخست‌وزیری، ریاست هیئت عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، قائم‌مقامی وزیر برنامه و بودجه در شورای عالی انفورماتیک، در کارنامهٔ اجرایی و سوابقش به چشم می‌زند. در روزنامه‌های زنجیره‌ای «جامعه» و «توس» و... سرمایه‌گذاری داشته و به عنوان کارشناس اقتصادی و سیاسی خود را مطرح می‌سازد...
[به نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۳) «**عبدالحسین جلالی**»: فرزند «علی‌اصغر» متولّد ۱۳۳۰ شاهرود. نمایندهٔ حوزهٔ نیشابور خراسان در مجلس شورای اسلامی ـ (دورهٔ اوّل) لیسانس حقوق قضایی. بازپرس و دادستان انقلاب اسلامی در نیشابور، سبزوار و شاهرود بوده است.
[از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۴) «**عبدا... رمضانزاده**»: متولّد ۱۳۴۱ دارای مدرک مقطع دکترا از دانشگاه لوون بلژیک است که موضوع پایان‌نامه‌اش «ابعاد ملّی و بین‌المللی تنش‌های قومی» بوده است. اهل بیجار ـ سالها در ادارهٔ کلّ سیاسی وزارت کشور [در تیم مرتبطین «محمّد عطریانفر»] بوده که نهایتاً به استانداری کردستان منصوب می‌گردد. عضو هیئت علمی دانشگاه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و سخنگوی دولت «خاتمی» نیز می‌باشد.
[از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

فصل دهم:

«نفوذ نفاق»

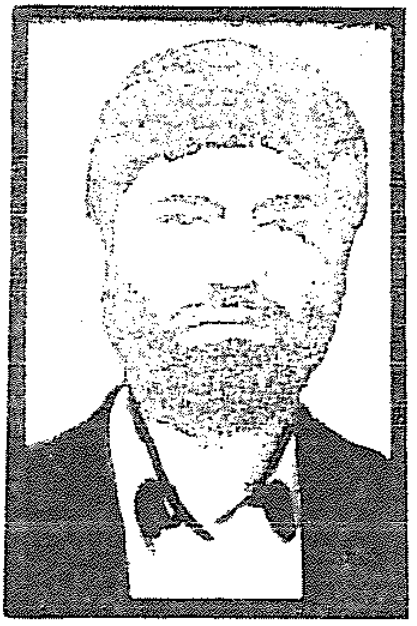

«مسعود کشمیری».

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»* ـ مصاحبهٔ «بهزاد نبوی»:

باید توجّه داشته باشیم که شخصیّتهای آمریکا **در واقع شخصیّت نیستند**، بلکه یک عدّه مهره هستند. جابجایی این مهره‌ها هیچ تأثیر اساسی در سیاست‌های این ابرقدرت ندارد و از این جهت است که دولت جمهوری اسلامی، اصولاً این مسئله را اینقدر با اهمّیّت نمی‌داند که در این زمینه موضع خاصّی را ابراز کند.

از هفته‌نامهٔ «شاهد» ـ (شماره پنج) ـ فروردین ۱۳۶۰:

برادر مهندس «بهزاد نبوی» در کنفرانس اخیر «**غیرمتعهّدها**» ضمن تشریح مواضع انقلاب اسلامی ایران اظهار داشتند: «... با پیروزی انقلاب اسلامی، غرب نیرومندترین و باثبات‌ترین رژیم دست نشانده و **ژاندارم منطقهٔ خود** را از نظر اقتصادی، یکی از عظیم‌ترین منابع نفت، گاز و مس جهان، بزرگترین مراکز سرمایه‌گذاری و خلاصه بهشت سرمایه‌داران را از دست داد. همچنین با استقرار جمهوری اسلامی، **پایگاههای عظیم نظامی و استراق سمع** و یک موقعیّت استراتژیک استثنایی، از اختیار غرب خارج گردید...»

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»** ـ مصاحبه با «بهزاد نبوی»:

س) اگر در عراق، کودتایی صورت بگیرد، جنگ ایران و عراق چه خواهد شد؟

[«نبوی»:] طبیعی است که ما کودتا را تأیید نمی‌کنیم. چنانچه در ویتنام، آمریکا یکی را سرنگون می‌کند و یکی دیگر را با چهرهٔ دیگر می‌آورد. **اگر در عراق، انقلاب اسلامی** صورت بگیرد، همان روز در جبهه، برادران ما و عراقی یکدیگر را در آغوش خواهند گرفت...

---

* ۱۳۶۰/۱/۱۹.

** شنبه ۱۳۵۹/۹/۱۵.

از هفته نامهٔ عرب زبان «الحوادث» ـ ۱۹۸۱/۵/۱۵:

.... آقای «**بهزاد نبوی**» **در یک** مصاحبهٔ رادیویی اظهار داشت: ایران نبایستی به مذاکره با عراق تن دهد و کمیتهٔ غیرمتعهّدها موظّف است،جنایات رژیم عراق را بررسی نماید...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ چهارشنبه ۱۳۵۹/۱۱/۸:

سؤال) با برداشتن محاصرهٔ اقتصادی، آیا وسایل نظامی خریداری شده ایران از انگلیس، فرانسه و آمریکا به ایران حمل خواهد شد؟

[«بهزاد نبوی»:] اینها حقّ ماست. وزارت دفاع ما این امر را پیگیری خواهد کرد و همهٔ این وسایل را انشاءالله خواهد گرفت...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۷۹/۱۰/۱۰:

... بعد از وقایع مرداد ۳۲ و سازش جبههٔ ملّی دوّم، سوّم و چهارم با نظام ستمشاهی، عدّه‌ای از جوانان **روشنفکر** و دانشگاهی این جبهه، **تشکیلاتی** به نام «نهضت آزادی ایران»[1] را پایه‌گذاری کردند که دامنهٔ آن تا اوایل پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت.

خطّ مشی این گروه اگر چه سازش مستقیم با «شاه» نبود، ولی به دلیل **عدم مبارزهٔ جدّی** با حکومت «شاه»، مورد اعتراض **جوانان تندرو** قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۳۴۴ تعدادی از این افراد تندرو، با انتخاب **مشی مبارزهٔ مسلّحانه**، از نهضت آزادی ایران اعلام **انشعاب** نموده و سازمانی را بنیان نهادند. این افراد عبارت بودند از «محمّد حنیف‌نژاد»، «سعید محسن» و «علی‌اصغر بدیع‌زادگان».

در اوّلین جمع‌بندی، این گروه با انتقاد از نحوهٔ مبارزات نهضت آزادی تصمیم گرفت با سازماندهی جدیدی شیوهٔ مبارزه را تغییر دهد. این جمع کوچک که تاسال ۱۳۴۷ (هش) صرفاً از افکار ملّی و مذهبی پیروی می‌کرد، در جلسات آقایان

«طالقانی»، «بازرگان» و «سحابی» حضور می‌یافتند. امّا از سال ۱۳۴۸ مطالعهٔ کتابهایی خارج از این چهارچوب را نیز در دستور کار قرار داده و با توجّه به جوّ غالب روشنفکری آن زمان، استفاده از **متون مارکسیستی** و شبیه‌سازی نحوهٔ مبارزات شکل گرفت. حجم عظیم تبلیغات مارکسیستی آن دوران و دیدگاههای **لیبرال** مسئولین نهضت آزادی، معلومات اسلامی را در حدّ بسیار پایین بین این گروه شکل می‌داد. تا جائی که در برخی محافل همان دوران بروز افکار التقاطی نمایان شد.

با اعلام موجودیّت رسمی سازمان در سال ۱۳۵۰ و انتخاب **عنوان «مجاهدین خلق»** که **هموزن** سازمان مارکسیستی **سابقه‌دار** «چریکهای **فدایی خلق**» (تحت نفوذ توده) بود، کم‌کم رنگ التقاط به ارتداد گرائید. و تعدادی از اعضای جذب شده، صراحتاً اعلام تغییر مکتب، دادند. در فاصلهٔ سالهای ۵۰ تا ۵۳ تعدادی از افراد سازمان پس از دستگیری، اعدام و تعدادی نیز به سازش بارژیم تن دادند.

با نفوذ توده‌ایها و ساواکیها به داخل سازمان مجاهدین، تقریباً کلیّهٔ حرکتهای این سالها تحت نظر ساواک قرار داشت و بیش از ۱۳۰ نفر ازکادرهای اصلی ازجمله بنیانگذاران و هواداران دستگیر و اسناد و مدارک سازمان، لو رفته بود.

در بین دستگیر شدگان آن زمان **جوانی** به نام «مسعود رجوی» بود که به خاطر **همکاری با ساواک** و لو دادن کلیّهٔ همکاران و اعضاء سازمان **موردلطف** قرار گرفت.

در یکی از اسناد ساواک که بعدها به دست مبارزین انقلابی افتاد به شماره ۳۱۱/۶۵۵ به تاریخ فروردین ۱۳۵۱ دربارهٔ «مسعود رجوی» فرزند «حسن» آمده است، که نامبرده در جریان تحقیقات کمال همکاری را در معرّفی اعضاء سازمان مکشوفه بعمل آورده، لذا به نظر این سازمان [ساواک] استحقاق ارفاق در مجازات را دارد. بدین ترتیب بود که «مسعود رجوی» جان به سلامت برد و از **اعدام نجات یافت.** حال آنکه اکثریّت قریب به اتّفاق کادر مرکزی آن روزها و تعداد زیادی از هوادارن اعدام شدند. در دوران آخر مبارزات ملّت مسلمان ایران با رژیم ستمشاهی و در روزهای اوج مبارزه، طی سالهای ۵۶ و ۵۷ سازمان مجاهدین با توجّه به بیش از یک

دهه سابقهٔ تشکیلاتی خود به سازماندهی دوباره پرداخت و با سوءاستفاده از احساسات پاک مردمی که غرق در شور و مبارزه بودند، به تصرّف مکانهای حسّاس، **جمع‌آوری اسلحه** از پادگانها و **مصادرهٔ فتوحات مردمی** نمودند.

از آنجائیکه در کنار چنین اعمالی، گروههای تابلودار مارکسیستی نیز اقدامات مشابهی انجام می‌دادند، سازمان مجاهدین با رنگ و لعاب اسلامی بیشتر مورد اقبال مردم مسلمان قرار گرفته و حتماً حمایت نیز می‌شد. در بهمن ۱۳۵۷ سازمان تحت‌امر «رجوی» روند مصادرهٔ فتوحات را ادامه داده و در اکثر موارد با نصب آرم سازمان در مکانهای مختلف و انتشار روزنامهٔ «مجاهد» به یکّه‌تازی پرداخت.

... با حضور دولت موقّت در رأس ادارهٔ کشور و حمایتهای آن از سازمان مزبور، کار به جایی رسیده بود که حتّی کمکهای مردمی به سوانح طبیعی از جمله سیل و زلزله در بین راه ارسال به مناطق آسیب‌دیده، توسّط عوامل سازمان مصادره و پس از حکّ آرم سازمان در روی بسته، حتّی در برخی مواقع [گذاشتن] بیانیّه در داخل بسته‌های آذوقه، به مردم مصیبت زده تحویل می‌شد.

اعلام مواضع خصمانه با انقلاب اسلامی در **روزنامهٔ «مجاهد»** سالهای پایانی دههٔ ۵۰ از جمله جوسازی علیه شخصیّتهای مذهبی همچون «شهید مطهّری»، «شهید بهشتی»، «شهید قاضی طباطبایی»، «شهید مفتّح» و... ادامه داشت.

این رویارویی **با سقوط دولت موقّت** و ادارهٔ امور اجرایی کشور، توسّط شورای انقلاب از طرفی و فراگیر شدن تشکیلات اسلامی (حزب جمهوری اسلامی) کاملاً شفّاف گردید... با انتخاب سیّد «ابوالحسن بنی‌صدر» بعنوان رئیس جمهور، بار دیگر سازمان نفاق تارهای خود را به دور این عنصر ضعیف‌النّفس تنید، تا جائی که «مسعود رجوی» سرکردهٔ گروهک، خود را در وضعیّتی احساس کرد که در سایه «بنی‌صدر» خواب حکومت را دید...

از جلد چهاردهم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک»:

«محمّد-علی رجایی» - در ۱۳۱۲ (شهرستان قزوین) به دنیا آمد. پدرش مرحوم کربلائی «عبدالصمد» در بازار به شغل علاقبندی (تکمه فروشی و وسایل خرّازی) روزگار می‌گذرانید.

در ۱۳۲۶ به دلیل سختی معیشت به تهران مهاجرت کرد و **به دستفروشی پرداخت.** بدین ترتیب که با یکی از دوستان و بستگان نزدیک خود به نام «محمّد شیروانی» به صورت مشارکتی اقدام به خرید ظروفی از جنس روی نظیر کتری، قابلمه، و بادیه‌های آلومینیومی و فروش آنها در محلاّت و خیابانهای جنوب شهر نمود. تلاش کرد با درآمدهای حاصله از آن، زندگی خود و مادرش را اداره کند.

در ۱۳۲۶ با مشورت برادر و یکی از نزدیکان خود چون دارای مدرک ششم ابتدایی بود، به صورت پیمانی به استخدام نیروی هوایی درآمد. او از این رهگذر می‌توانست با حقوقی مکفی که دریافت می‌کرد، هم تغییری در سطح زندگی خود و مادرش ایجاد نموده و هم به صورت شبانه به تحصیلات خود ادامه دهد. در آخرین سال خدمت پیمانی، به دریافت دیپلم ریاضی از دبیرستان آذر نائل شد.

آنگونه که از اسناد و بازجوئیهای «شهید رجایی» در ساواک برمی‌آید، وی در دوران خدمت پیمانی در نیروی هوایی با مسجد هدایت و مرحوم آیت‌الله «طالقانی» که شبها در این مسجد، جلسات تفسیر قرآن و سخنرانی داشت، آشنا گردید... با **فدائیان اسلام** نیز ارتباط داشت و در جلسات سخنرانیهای نیمه مخفی و گاه علنی آنها شرکت می‌کرد. پس از دستگیری «شهید نوّاب صفوی» و یاران وفادارش وی با اینکه یک فرد نظامی بود، به **ملاقات** «نوّاب صفوی» در زندان **می‌رفت.** «شهید رجایی» درخاطرات خود پس ازانقلاب در این باره گفته است:

«با فدائیان اسلام با اینکه در ارتش بودم و خطرناک بود، همکاری می‌کردم. افکار آنها را خوب پسندیدم و در یک جمله می‌توانم بگویم که آنچه امروز در بالاترین سطح فعّالیّت‌های مذهبی مطرح می‌شود، آن موقع، فدائیان اسلام مطرح

می‌کردند.»...

پس از انصراف از خدمت پیمانی خود در ارتش با تأثیرپذیری ازسخنان آیت‌الله «طالقانی» که شغل معلّمی را رسالت انبیاء می دانست، به حرفهٔ آموزگاری روی آورد و به صورت آموزگار پیمانی به شهرستان بیجار رفت و به تدریس انگلیسی پرداخت. تابستان دو سال بعد، ۱۳۳۵ در کنکور شرکت کرد و در دانشسرای عالی، دانشکدهٔ علوم ودانشکدهٔ پست و تلگراف قبول شد که تحصیل را در دانشسرای عالی ادامه داد... در ۱۳۳۸ این دوران سه ساله را با موفّقیّت پشت سر گذرانید و چون طبق معمول می‌بایست خدمت تدریس خود را در شهرستان ادامه دهد، به ملایر و پس از آن به خوانسار رفت. از دوران تدریس خود در خوانسار در بازجوئی‌هایش چنین نوشته است: «یک سال درآنجا (خوانسار) خدمت کردم. محیط بسیار بدی بود. هر چه تلاش می‌کردی نتیجه صفر بود و شاگردان فقط از زاویهٔ نمره به معلم می‌نگریستند. خسته و مأیوس شدم و پایان تحصیل به تهران مراجعت کردم»

در همان سال در کنکور دانشکدهٔ علوم در رشتهٔ آمار قبول شد و به تحصیلات خود ادامه داد...

در سالهای اوّل ورود به دانشسرای عالی و پس از آن عضویّت در نهضت آزادی، با اتّصال و ارتباط با گروهها و سازمانهایی که علاوه بر مشی فرهنگی،خطّ مشی مسلّحانه داشتند، پیوندی مستمر داشت. در دوران دانشسرای عالی و پس از آن با «محمّد حنیف‌نژاد» آشنا شد.

... ارتباط «شهید رجایی» با «حنیف‌نژاد» و پس از آن سایر کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق، نظیر برادران «رضایی» («احمد»، «مهدی» و «رضا») در جهت تقویت مشی مسلّحانهٔ سازمان، تابدانجا پیش رفت که کادر مرکزی از منزل او بعنوان یکی از نقاط امن استفاده می‌کردند، که این امر در اعترافات «بهرام آرام» و «منیژه اشرف زاده» اشاره شده است. پس از دستگیری، محاکمه و تیرباران کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق؛...[«شهید رجایی»] پس از مشاهدهٔ علائم انحراف و التقاط

بخصوص یک بار که احساس کرد زن و مردی که به خانهٔ او پناه آورده و شب را در یک اطاق سپری کرده‌اند، با هم نامحرم بوده‌اند؛ راه خود را از آنان جدا نمود. از ویژگیهای منحصر به فرد «شهید رجایی» که در سرتاسر دوران درخشان مبارزهٔ سیاسی او تا قبل از زندان دیده می‌شود، آن است که وی **هیچگاه** مبارزه و فعّالیّت سیاسی خود را **منحصر** به همکاری یک گروه و سازمان و یا نهضت نکرد.

وی در همان حالی که با نهضت آزادی همکاری می‌کرد، با کادر اوّلیّهٔ سازمان مجاهدین خلق که برخلاف نهضت آزادی، مشی مخفی مسلّحانه داشتند، نیز روابط گسترده‌ای داشت و با برخورداری از روابط گذشته با هیئت‌های مؤتلفه و برخی از اقشار متدیّن بازار، در جهت جذب کمکهای مالی که امر مبارزه، شدیداً بدان نیازمند بود، تلاش می‌کرد.

پس از **کناره‌گیری از دبیرستان کمال** [که در آن تدریس می‌نمود] با کمک و همیاری آیت‌الله «هاشمی رفسنجانی»، «شهید دکتر باهنر» بقایای هیئت مؤتلفه و جمعی از تجّار متدیّن، **مؤسّسهٔ خیریّهٔ رفاه و تعاون** را بنیان نهاد... ظاهر این مؤسّسه، تلاش برای رفع محرومیّت از فقرا و مستمندان جامعه بود؛ ولی در باطن، ضمن انجام امور فرهنگی و تربیت نسل جوان، با پوشش مؤسّسه که دو باب واحد آموزشی دبستان و دبیرستان را تحت پوشش خود داشت، به خانواده‌های زندانیان سیاسی که دچار تنگناهای مالی بودند، رسیدگی می‌نمود.

در سال ۱۳۴۹ به منظور ترویج و نشر معارف اسلامی، **شرکت انتشار** تأسیس شد که «شهید رجایی» به عنوان یک عضو علی‌البدل در جلسات هیئت مدیرهٔ آن حضور می‌یافت...

«شهید رجایی» پس از آزادی از زندان (مرحلهٔ اوّل) به ساماندهی بقایای هیئت مؤتلفه که به دلیل زندانی شدن تعدادی از عناصر اصلی آن، کاملا" از هم متفرّق شده بودند، پرداخت: «به کمک دکتر«باهنر» و آقای («جلال‌الدّین) فارسی» این گروه را جمع کردیم و به صورت **تشکیلات مخفی** اداره می‌کردیم. هر کداممان یک اسم

مستعار داشتیم.» [نقل از «شهیدرجایی».]

با عزیمت آقای «جلال‌الدّین فارسی» به سوریه، «**شهید رجایی**» **با نام مستعار** «**محمّد امین**» مبالغی را از طریق فرانسه یا افرادی که در بیروت تحصیل می‌کردند، برای او ارسال می‌نمود. در سال ۱۳۵۰ برای تهیّهٔ گزارشی ازوضعیّت وکارهای انجام شده در این کشورها، عازم فرانسه شد.

وی برای عدم ایجاد حسّاسیّت ساواک مستقیماً به سوریه نرفت؛ بلکه با سفر به فرانسه که با فریب ساواک همراه بود، اعلام کرد که به یک سفر توریستی می‌رود. وی در فرانسه، گزارشی از شبکهٔ مبارزین مسلمان در فرانسه و اروپا نیز تهیّه نمود و پس از یک اقامت ۱۷ روزه از طریق ترکیه به سوریه رفت و از مراکزی که نیروهای مسلمان در آنجا، آموزش‌های نظامی و جنگ مسلّحانه می‌دیدند، بازدید نمود و مجدّداً ازطریق ترکیه به ایران بازگشت. [مرحوم] حجت‌الاسلام والمسلمین «سیّد علی اکبر ابوترابی» در رابطه با نقش پشتیبانی «شهید رجائی» از مبارزه می‌گوید: «سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یک روز «**شهید سیّد علی اندرزگو**» **به من گفتند**، در رابطه با کار مبارزه و تهیّهٔ پول، برای خرید اسلحه و موادّ منفجره، آقای «رجایی» ازکسانی بود که با من همکاری زیادی داشت و **رابط** بین من و بازار بود.»

«هاشمی رفسنجانی» که خود پس از «شهید رجایی» دو سفر به اروپا داشته است، در ارزیابی این سفر می‌گوید: «بخاطر مشکلاتی که در اروپا برای مبارزه پیش آمده بود، پوشش درست شد که آقای «رجایی» از طرف جمع ما به آنجا رود. با سفر ایشان کار خیلی خوبی انجام شد و ایشان رابطهٔ محکمی را برقرارکردند و راههای ارتباطی را برای تبادل پیام و مسائل دیگر مبارزه، بنا گذاشتند، که بعدها هم خودشان آن را اداره می‌کردند. **ما** هم اگر **کاری در رابطه با لبنان و فرانسه** داشتیم، به ایشان **می‌گفتیم**.»

«شهید رجایی» به دلیل ارتباط گسترده‌ای که با کادر اوّلیّهٔ رهبری سازمان مجاهدین خلق داشت، بعضی از این کمکها را از طریق دوستانی که مانند او با این

سازمان همکاری داشتند و در هیئت مؤتلفه هم فعّال بودند، به شبکه‌های خارجی سازمان، ارسال می‌کرد. «مهدی غیوران» یک بار از طرف ایشان، مأموریّت یافت چمدانی پر از اطّلاعات و اسناد و پول را به رابط سازمان در فرانسه برساند. وی پس از آنکه موفّق به این امر نشد، چمدان را به «صادق قطب‌زاده» تحویل داده و به ایران بازگشت. اما پس از مدّتی مجدّداً از طرف «شهید رجایی» مأموریّت یافت به پاریس مراجعت و چمدان را از «قطب‌زاده» تحویل بگیرد.

«شهید رجایی» **به دلیل عدم تجربهٔ** برخی رهبران سازمان نظیر «احمد رضایی» در هدایت سازمان، **با اینکه هیچگاه به عضویّت سازمان مجاهدین خلق در نیامد**، تلاش می‌کرد، در تصمیم‌گیریهای بجا، آنان را یاری دهد.

در ۵۳/۹/۶ مجدّداً دستگیر شد. در طول نزدیک به بیست ماه بازجویی و حبس در سلول انفرادی، کمترین نشانهٔ عجز و سازش از خود نشان نداد. مدّت زندانی شدن او در سلّولهای انفرادی، وی را در زمرهٔ **یکی از نادرترین زندانیان سیاسی** قرار داده است. «شهید رجایی» به رغم برخورداری از روابط گستردهٔ مبارزاتی، در زیر فشار شدید وطاقت فرسای شکنجه‌گران ساواک، که از او می‌خواستند دوستان وهمراهان مبارز سیاسی خود را به آنها معرّفی کند، لب از لب نگشود و هر بار بیشتر از گذشته، در معرض شکنجه قرار می‌گرفت.

«هاشمی رفسنجانی» پس از پیروزی انقلاب در یکی از خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران، پس از ذکر مقاومت «شهید رجایی»، در برابر شکنجه‌های ساواک اظهار داشت: «ما در تمام دوران مبارزه از سال ۴۱ تا ۵۷ هیچ موردی را سراغ نداریم، که یک نفر بیست و چند ماه در یک سلّول بماند و مرتّب زیر شکنجه باشد و به رژیم حرفی نزند. من پیش ایشان اسراری داشتم که **اگر فاش می‌کرد**، بنده را هم **اعدام می‌کردند.**»

از کتاب «پیشتازان شهادت در انقلاب سوّم»ـ خاطرات «شهید محمّدعلی رجایی»:

شب تولّد«امام رضا(ع)» بود که دستگیر شدم، برای اینکه جریان زندان را بتوانم درست شرح بدهم، یک کمی به عقب برمی‌گردم. **ما با آقای دکتر «بهشتی» یک جلسهٔ هفتگی داشتیم** که ایشان ۱۵ نفر را انتخاب کرده بودند. تعلیمات مکتبی را در یک جلسهٔ مذهبی، به ما می‌گفتند و ما درس را می‌گرفتیم، آماده می‌کردیم، بعد هم بازگو می‌کردیم و آماده می‌شدیم که در آینده خودمان گرداننده‌های کلاسهای دیگر باشیم. تقریباً تمام افرادی که در آن جلسه بودند، دارای پروندهٔ سیاسی بودند و ما در آن اجتماع بطور مختصر تقریباً جمع می‌شدیم و کمتر کسی از آن جلسه مطّلع بود. آن شب که از آن جلسه می‌آمدم، دستگیر شدم. وقتی که در ماشین چشمانم را بسته بودند و می‌بردند و یکی از مأموران پرسید که منزل رفقات بودی؟ گفتم: بله و **بعد از یک شب که در سلّول گذراندم** همان شب اوّل **متوجّه شدم که کار اشتباهی کردم** و از خودم پرسیدم که تو گفتی در منزل رفقایم بودم، حالا می‌پرسند که رفقایت چه کسانی هستند؟ تو باید ۱۵ نفری که آنجا بودند، همراه دکتر «بهشتی» اسامی‌شان را بگویی و البتّه در آن موقع هم خیلی شرایط سخت بود و هر کس زندان می‌آمد و تا می‌خواست ثابت کند که مثلاً" چه کار می‌کرده، حدّاقل باید یکی دو سال زندان بماند. من به این نتیجه رسیدم که باید این اشتباهم را تصحیح کنم. فردا که مرا جهت بازجویی بردند، آنجا اظهار کردند که: شرح حال دیروز را بنویس، من نوشتم. نوشتم تا به شرح حال آن شب رسیدم که چنین نوشتم: بله شب سوار اتوبوس دو طبقه شدم جهت رفتن به مسجد جلیلی. خیابان محلّ عبور ما شلوغ بود وچنان بود که بالأخره آخر شب ازترافیک خلاص شدیم و دیگر دیر شده بود و مسجد هم نتوانستم بروم و راه منزل را پیش گرفتم. غافل از اینکه **آن کسی که در ماشین از من سؤال کرده بود** که منزل رفقایت بود، **خودش بازجوی من بود**، که داشت از من بازجویی می‌کرد و مشاهده کرد که من همه شرح حال را نوشتم، بجز اینکه در منزل رفقایم بودم را و این برای آنها خیلی ارزشمند بود که منزل رفقا و خود رفقا را بتوانند پیدا کنند و شروع

کردند به شکنجهٔ شدید و من هم به یاری خدا، تا آخرین لحظه، حتّی بعد از اینکه بسیاری از اطّلاعاتم لو رفت، اما **هیچوقت** آن جلسه را برای ساواک نگفتم. شکنجهٔ من نسبتاً طولانی بود و تقریباً یک دوره ۱۴ ماهه داشت و بعد از این هم، باز به مناسبتی شکنجه می‌شدم. البته بدین خاطر بود که سنّی از من گذشته بود و قبلاً" هم دستگیر شده بودم. ساواک خیلی انتظار داشت از من اطّلاعات زیادی بدست بیاورد، بخصوص اینکه به دنبال «پوران بازرگان»[۲] هم می‌گشتند که در آن موقع، فراری بود و می‌خواستند که از طریق من، آن را شناسایی کرده و دستگیر کنند. آن سال که من کمیته را می‌گذراندم، واقعاً **جهنّمی** بود. تمام کمیته [موسوم به مشترک ضدّ خرابکاری] تا صبح، فریاد آه و ناله بود و صبح هم تا شب همینطور. آن آیه «ثم لایموت فیه و لایحیی...» تصدیق می‌شد. **افرادی که آنجا بودند، نه مرده بودند نه زنده.** برای اینکه آنها را اینقدر می‌زدند تا دم مرگ و باز دو مرتبه می‌زدند و مقداری رسیدگی می‌کردند. تا حال شخص، نسبتاً بهبود می‌یافت و دو مرتبه همان برنامه اجرا می‌شد. در کمیته، انواع شکنجه‌ها را می‌دادند از جمله اینکه اوّلاً" آنجا شکنجه‌ها برای همه یکسان نبود، هر کسی را یک نوع شکنجه می‌کردند. مثلاً" من که مقداری از سنّ و سالم گذشته بود و دارای زن و فرزند بودم، مرا بعنوان اینکه زن و فرزندانت را دستگیر و اذیّت می‌کنیم و این نوع تهدیدها و یکی دیگر را مثلاً" به نوع دیگر که **گفتنی نیست و چندش‌آور است** که من از نقل آن خودداری می‌کنم.

از جمله شکنجه‌های من شکنجه‌های به اصطلاح خودشان «جیره»‌ای بود که بیست روز تمام مرا می‌زدند و هیچ مسئله‌ای را هم عنوان نمی‌کردند و فقط اظهار می‌کردند که حرف بزن. یا اینکه چندین ساعت سرم را به پنجه‌هایم به حالت رکوع می‌بستند و اظهار می‌کردند که در جا بزنم و یا اینکه صلیب می‌کشیدند و می‌بستند و آویزان می‌کردند تا اینکه صحبت کنم. بالأخره یک روز که رئیس کمیته را ترور کرده بودند، اینها آمدند مرا بردند و اظهار کردند که، چهار نفر می‌خواهیم بکشیم و تو هم جزو یکی از آنها هستی و آن روز یک شکنجهٔ شدیدی به من دادند که خوشبختانه

خدا کمک کرد و آن روز را هم به سلامت گذراندم...

از کتاب خاطرات «مرتضی الویری» ـ شکل گیری «فلاح»* :

... مأموران دستگیرم کردند. این نخستین بار بود که دستگیر می‌شدم. این حادثه در فروردین سال ۱۳۵۰ اتّفاق افتاد و علّت آن هم همکاری در تکثیر جزوه‌های ولایت فقیه بود. مرا به زندان عشرت‌آباد برده، در یک سلّول انفرادی انداختند. بیشتر زندانیان آنجا که در زندان عمومی حبس بودند، عقاید چپی و کمونیستی داشتند... به «وحید افراخته» گفتم که بسیار علاقمند هستم که وارد تشکیلات سازمان مجاهدین خلق بشوم. او هم پذیرفت که کمکم کند. پس از چند مرحله قرار و دیدار، عاقبت در **زمستان سال ۱۳۵۰ همکاری خود را به طور جدّی** با سازمان مجاهدین خلق **آغاز کردم**... مجلّه‌ای منتشر می‌شد به نام «این هفته» در این مجلّه، **عکسهای سکسی** چاپ می‌شد و تنها مجلّهٔ لختی کشور بود که به چاپ می‌رسید. **من** درباره این مجلّه **حساسیّت داشتم** و نوعی احساس مسئولیّت می‌کردم که با آن مقابله کنم... «وحید افراخته»، گفته‌هایم را در تشکیلات مطرح کرد و آنها نیز پذیرفتند که این کار انجام شود...من هم دفتر مجله را که در خیابان «شاه» (جمهوری اسلامی فعلی) قرار داشت، شناسایی کردم و اطّلاعات آن را به «وحید افراخته» دادم. چند روزی ازتحویل اطّلاعات به «وحید افراخته» نگذشته بود که در روزنامه خواندم: دفتر مجلّهٔ «این هفته» منفجر شد. اعضای سازمان، روزی را برای این کار انتخاب کرده بودند که تمام اعضای هیئت تحریریّه مجلّه، در دفتر آن جا جمع بودند و جلسه‌ای تشکیل داده بودند... در ۱۵ مرداد ۱۳۵۱ دستگیر شدم... توسّط «بهروز ذوفن» لو رفته بودم... من صحبتهای مفصّلی با «بیژن جزنی» (که از افراد رأس جناح چپ بود)، «مسعود رجوی»، «موسی خیابانی»، «کاظم ذوالانوار» و دیگران داشتم. مثلاً "**مسعود رجوی**»

---

* نشعبین از مجاهدین [منافقین] خلق.

بسیار روی من کار کرد تا مرا **به خود نزدیک کند** و تحت تأثیر قرار دهد... پس از پایان دورهٔ نظام وظیفه در سال ۱۳۵۴.. با دوستان همفکرم تصمیم گرفتیم فکر ایجاد آن تشکیلاتی که از انحرافهای سازمان مجاهدین خلق مبرّا باشد، را پیگیری کنیم... در سال ۱۳۵۶، **تشکیلات** [گروه «فلاح»] با **بن‌بستهایی** مواجه شده بود که فقط «حضرت امام» می‌توانستند ما را از آن بن‌بستها برهانند؛ اینکه برای تأمین هزینهٔ تشکیلات چه کار باید بکنیم؟ آیا می‌توانیم بانک بزنیم؟ [سرقت کنیم؟] یا حق داریم از سهم «امام» استفاده کنیم؟ و همچنین دربارهٔ بعضی از روحانیون که در دام جریان رفورمیستی و سازش با رژیم افتاده بودند و دربارهٔ ملّی‌گراها و شیوهٔ مبارزاتیشان، مشکل داشتیم. ضمناً **معتقد بودیم که مبارزهٔ مسلّحانه ضرورت تام دارد** و می‌توانیم از آن طریق، به رژیم ضربه بزنیم و به هراسشان بیندازیم. هر چند می‌دانستیم نظر «امام» دربارهٔ مبارزه مسلّحانه مساعد نیست و ایشان فعّالیّت فرهنگی و ارشادی را بیشتر توصیه می‌کند. امّا لازم بود که استنباطمان از مبارزهٔ مسلّحانه را به اطّلاع ایشان برسانیم و نظر صریحشان را دربارهٔ مواردی که ذکر کردم، دریافت کنیم. من از طرف تشکیلات، مأموریّت یافتم که این وظیفه را انجام دهم... قرار شد **من و همسرم به آلمان** برویم. می‌خواستیم در آنجا از طریق دوستان، گذرنامهٔ عراق را بگیریم... در پاریس با «قطب‌زاده» در کافه‌ای قرار ملاقات گذاشتیم.... از پاریس به سوریه رفتیم.

... آقای «جنّتی» [«احمد» فرزند آیت‌الله «جنتی»] گذرنامهٔ بحرینی برای من و همسرم تهیّه کرد و ترتیبی داد تا برادری ما را به لبنان ببرد... در تاریخ تعیین شده به فرودگاه دمشق رفتیم تا از آنجا به عراق برویم... منزل «امام» را نشان دادند... ظاهری بسیار ساده و قدیمی داشت. «امام» هم آنجا نشسته بودند. دستش را بوسیدم. امّا دچار احساسات شدیدی شده و شروع به گریه کردم. لحظهٔ عجیبی بود... «امام» فرمود: «خداوند به شما توفیق دهد، من نظرهایم را قبلاً در سخنرانیها و اعلامیّه‌ها گفته‌ام و چیز دیگری ندارم که بگویم...»

من هم که دیدم گفته «امام» قاطع و صریح است،از ایشان خداحافظی کردم و از

منزل «امام» بیرون آمدم. امّا از این ملاقات ناراضی بودم.

... شب هنگام به سراغ آقای «دعایی» رفتم و یادداشت آقای «جنّتی» [درمعرّفی و جلب اعتماد] را به او دادم... گفتم که ما پس از رسیدن به نجف. به منزل آقا رفتیم و ایشان چنین برخوردی با ما کردند. آقای «دعایی» گفت: «خُب، این رفتار «امام» نشانهٔ این است که شما را نمی‌شناسد.»

... [درجلسهٔ بعدی] «امام» هم در تمام این مدّتی که توضیح دادم، حرفی نزد و فقط گوش کرد. پس از پایان صحبتهای من، «امام» شروع کردند به صحبت. «امام» نخست درباره نیّتهای رژیمهای وابسته حرف زدند و اوضاع وقت را تحلیل کردند. سپس به مبارزهٔ مسلّحانه اشاره کردند و گفتند: «فعلا" مبارزهٔ مسلّحانه به صلاح نیست و کار فرهنگی روی مردم، مقدّم بر هر کار دیگری است تا زمینه‌های مردمی فراهم نشده باشد، مبارزهٔ مسلّحانه، کاری از پیش نخواهد برد.»

... در پاسخ به سؤال من که: «برای رهیافت درباره مسائل اعتقادی و سیاسی در داخل ایران، به چه کسی رجوع کنیم؟» ایشان آقای «مرتضی مطهّری» را معرّفی کردند.... از عراق به سوریه و از سوریه به ایران برگشتم.

... پس از مدّتی بین من و شرکت [ایران ناسیونال] اختلافی پیش آمد. این مسئله، برایم بهانهٔ خوبی بود تا از شرکت بیرون بروم.... پس از اخراج، من و **آقای «محمّد [کاظم پیرو] رضوی»** (از اعضای گروه «فلاح») شرکتی تحت عنوان «شرکت پوش» تأسیس کردیم، که مثلا" کارهای الکترومکانیکی و تعمیرات و مشاوره انجام می داد...

... دفتر شرکت پوش ـ در قلهک ـ را به **محلّ کار گروه «فلاح»** تبدیل کردیم. در آنجا جزوه‌های تشکیلاتی را تکثیر می‌کردیم... اعلامیّه‌هایی که از سوی «حضرت امام» صادر می‌شد، از طریق «فجر اسلام» به دست ما می‌رسید و ما همان را تکثیر و توزیع می‌کردیم... **عملا" مبارزهٔ مسلّحانه را کنار گذاشته**، به کار فرهنگی روی آورده بودیم...

اواخر سال ۱۳۵۶ یکی از اعضای گروه «فلاح»، به نام **«حمید قفقور مغربی»** (که

در آن موقع، دانشجوی مهندسی شیمی دانشکدهٔ فنّی بود و اکنون در کسوت روحانیّت به خدمت مشغول است) **دستگیر شد. چندی بعد،** عضوی دیگر از گروه به نام «**نادر حلیمی**» (که اکنون از برادران رده بالای سپاه است) که ما او را برای فراگیری شیوه‌های جاسازی، نزد حاج «حسن میرزایی» (که در خیابان «عین‌الدّوله» کارگاه نجّاری داشت) فرستاده بودیم، نیز **دستگیر شد**... پس از مشورت با اعضای گروه قرار بر این شد که **در اسرع وقت از کشور فرار کنم. همسرم** هم که در آن زمان، دبیر ادبیّات یکی از دبیرستانهای کرج بود و با گروه «فلاح» همکاری داشت، تصمیم گرفت در این فرار **با من همراه باشد**... در فرودگاه مهرآباد... ما را دستگیر کردند و به کمیتهٔ شهربانی بردند... همسرم خودش را زن خانه‌دار و بی‌خبر از مسائل سیاسی معرّفی کرد و پس از چند روز آزاد شد. امّا من تا فروردین ۱۳۵۷ در زندان ماندم... هفت، هشت ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، روزی آقای «مطهّری» مرا صدا کرد و گفت: «شما آدمهایی را که در حدّ فرمانداری و استانداری و وزارت هستند، به ما معرّفی کن.»

... به خاطر اینکه در گروه «فلاح» چند مهندس وجود داشت، **تدارکات فنّی راهپیمائیها** را به گروه «فلاح» می‌سپردند. کار ما هم به عنوان تدارکات فنّی این بود که مسیر راهپیمایی را پوشش صوتی بدهیم... دوستی داشتیم به نام «حسین شیخ عطّار» که به خاطر مذهبی بودن از صدا و سیما اخراج شده بود. او توانست از طریق همکاران سابقش در صدا و سیما، چند دستگاه بی‌سیم را به دست ما برساند... خاطرم هست که افراد «کمیتهٔ موقّت» که پیشتر عهده‌دار کمیتهٔ استقبال از «امام» بودند، چند ساواکی را دستگیر کرده بودند. **عدّه‌ای** عقیده داشتند که باید آنها را **اعدام کرد**. نظر مقابل آن بود که آنها را نگه داریم. شاید از طریق آنها به سرنخی برسیم و بهتر است که این گونه افراد، فعلاً" اعدام نشوند. **آن موقع «شهید رجایی» نگهبان زندان بود و تفنگ روی کولش می‌گذاشت و پاس می‌داد** و کسی حدس نمی‌زد که او دو سال دیگر، **رئیس جمهور ایران شود**. در آن روزها، افرادی که بعداً سمتها و مسئولیّتهای اصلی کشور را به عهده گرفتند، خالصاً مخلصاً، در کنار هم فعّالیّت و کار می‌کردند و

هیچ احساس برتری و پست‌تری و بالا بودن وپایین بودن، وجود نداشت. **در کمیتهٔ استقبال از «امام»** با چهره‌هایی آشنا شدم که تا پیش از آن، به علّت خفقان حاکم بر کشور، آنها را نمی‌شناختم. یکی از این اشخاص، آقای «بهزاد نبوی» بود...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

«محسن رضایی» سال ۱۳۳۱ در مسجد سلیمان متولّد شد. پس از طیّ تحصیلات ابتدایی، در کنکور هنرستان شرکت نفت، برای ادامهٔ تحصیل شرکت کرد و موفّق شد.

در سال ۱۳۵۱ بدلیل فعّالیّت‌های سیاسی دستگیر و به مدّت ۵۰ روز در زندان انفرادی و سه ماه در زندان عمومی بود. در سال ۱۳۵۳ پس از اتمام تحصیلات متوسّطه، وارد دانشگاه علم و صنعت شد.

در ۱۳۵۴ برای دوّمین بار تحت تعقیب ساواک قرار گرفته و **زندگی مخفیانه** در پیش گرفت.

دردوران زندگی مخفی به ارتباط با تشکلّهای اسلامی پرداخت. بعداز پیروزی انقلاب اسلامی در تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نقش کلیدی داشت. در سال ۱۳۵۷ مقاله‌ای با عنوان «تابع رفاه اجتماعی و فقر زدایی» در کنفرانس فقرزدایی **سازمان برنامه و بودجه** ارائه کرد.

پس از حضور در مناظرهٔ رسمی با سران چریکهای فدایی خلق و «بنی‌صدر» وارد سپاه پاسداران شد و معاونت اطّلاعات و بررسیهای سیاسی را تأسیس و در **خنثی سازی کودتا**[ی نقاب]، شورش منافقین و تجزیه طلبی، نقش مؤثّری ایفا نمود تا نهایتاً با فرمان «امام» در سال ۱۳۶۰ به فرماندهی سپاه منصوب شد.

پس از اتمام جنگ، با تغییر رشتهٔ تحصیلی خود از مهندسی مکانیک به اقتصاد، در سال ۱۳۶۸ در دانشکدهٔ اقتصاد تهران ادامه تحصیل داد و موفّق به اخذ دکترای اقتصاد گردید.

در سال ۷۶ با پافشاری بر استعفای از سپاه و موافقت «مقام معظّم رهبری» به سمت دبیری مجمع تشخیص مصلحت، منصوب شد...

از کتاب «تاریخچهٔ گروههای تشکیل دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»

گروههای* «منصورون» و «صف»:

... در زمانی که شهیدان سازمان [اینجا منظور مجاهدین «انقلاب»!] «صفاتی»، «هنردار» و... با گلوله‌هایشان، شب سنگین ظلم را به لرزه می‌انداختند، در آسمان عصیان ایران، هیچ پرنده‌ای، جز همین خونین بالهای عشق الهی پرواز نمی‌کرد و یا هنگامی که در دوران انقلاب، «عیّاشخانهٔ آمریکائی خوانسالار» منفجر شده و یا به مینی‌بوس حامل مستشاران آمریکایی، حملهٔ مسلّحانه انجام می‌گرفت، این **نام «گروه توحیدی صف»** (یکی ازگروههای تشکیل دهنده سازمان) بود که **آمریکائیها را فراری می‌داد.** وقتی کارگران نفتگر آخرین مقاومتهای حماسه‌ای خود را برای ادامهٔ اعتصاب، پیگیری می‌کردند، این گلوله‌های «منصورون» و «موحدّین» بود که با ترور «بروجردی» و «پل گریم» آمریکایی، به آنها توان می‌داد و...

«منصورون»... الف) خرمشهر ـ۱۳۴۹... عدّه‌ای از جوانان و نوجوانان... در مسجد... انجمن اسلامی تشکیل داده و به بحث و بررسی مسائل دینی و آموزشی آن برای گریز از فساد و تباهی و هرزگی نسل جوان مشغولند... ساواک بعضی از برادران را فرا می‌خواند...به این نتیجه می‌رسند که باید در ظاهر انجمن اسلامی با ماهیّتی غیرسیاسی... ولی در باطن مخفیانه، گروه انقلابی خود را قدرت و انسجام دهند... ساواک بر اثر حادثه‌ای پی به وجود یک نوع جریان تشکیلاتی می‌برد و دوتن از اعضاء گروه را دستگیر و بشدّت زیر شکنجه می‌برد. دیگر اعضاء، تصمیم می‌گیرند با توجّه به لو رفتن جریان، دست به هجرت بزنند [!؟] قرار می‌شود گروهی به تهران رفته

---

* منشعبین از مجاهدین [منافقین] خلق.

و در آنجا از طریق **رابطه با دیگر سازمانها و گروههای مبارز اسلامی** برآیند و گروهی دیگر به عراق بروند. بدین منظور مرز را شناسایی می‌کنند، ولی قبل از اجرای هر دو جریان، با حمله‌ای غافلگیرانه، ساواک، اکثر اعضاء را دستگیر می‌کند... هشت نفر را ساواک به دادگاه نظامی اهواز می‌فرستد. در آنجا محاکمه شده به زندانهای مختلف ۴ سال... [تا] ... ۶ ماه محکوم می‌کند...

آغاز دیگری... سال ۱۳۵۳... عدّه‌ای از برادران که آزاد شده‌اند حاصل تجربیّات و جمع‌بندیهای زندان را تحلیل می‌کنند و دوباره، درصدد سامان دادن به مبارزه‌شان می‌افتند...

ب ـ گروه «سبحانی» ـ دزفول سالهای (۵۴-۴۹):

... «شهید شیخ عبدالحسین سبحانی» و برادر «شهید عزیز صفری» همراه با چند تن دیگر از برادران همرزمش خود را برای حملاتی علیه رژیم خونخوار در ایّام جشنها آماده می‌کردند و موادّ منفجره و دستگاه تکثیر و تایپ تهیّه کرده و آزمایشاتی نیز انجام دادند که... دستگیر شدند... «شهید سبحانی» چند ماه بعد بر اثر شکنجه‌ها در زندان به فیض شهادت رسید... «شهید عزیز صفری» همراه با چند تن از برادران همرزمش... به تشکیلات جدید پیوستند.

ج ـ شاخه اهواز (۵۳-۵۱)...

... در سال ۵۲ بر اثر غفلت آنان چند تن از آنها دستگیر می‌شوند. پس از آزادی در سال ۵۳ از طریق «شهید سیّد نورالدّین شاه صفری» با گروه انقلابی خرّمشهر و شاخه‌های پیوسته به آن ارتباط برقرار می‌کنند. ولی در اردیبهشت ۵۴، این شاخه، باز، با ضربه‌ای روبرو می‌شود که بر اثر آن یکی از افراد **مخفی می‌شود. زیرا با داشتن سابقهٔ زندان**، دستگیریهای مجدّد، موجب حبسهای طولانی می‌شد واین در حالیست که جبههٔ بیرون خالی بود[!] و در نتیجه لزوم پیوستن کامل به گروه مذکور ضرورت داشت که با زمینه‌های قبلی، بلادرنگ عملی شود...

د ـ «شهید غلامحسین صفاتی» و یارانش (۵۴-۵۱):

... جزو اوّلین کسانی است که پس از ضربهٔ شهریور ۵۰ بر سازمان مجاهدین خلق به عضویّت آن درمی‌آید و پس از گذشت بیش از ۲ سال تلاش پیگیر و پیوسته، در سال ۵۳ متوجّه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان می‌شود. ولی با کمال قدرت و ایمان، جلو آنها می‌ایستد و تسلیم نمی‌شود و پس از آنکه ادامهٔ کار را با آنان بیهوده تشخیص می‌دهد، با همهٔ دردسرها و کارهای مشقّت بار و طاقت‌فرسایی که برایش ایجاد می‌کردند، دربدر دنبال جمعی توحیدی [؟!] می‌گردد تا از شرّ کفر حاکم بر آن تشکیلات رهایی یابد و نیرو، مسئولیّت و تجربیّات خود را درجهت صحیح و مستقیمی که مورد رضای خدا باشد، بکارگیرد... **ولی با این همه**، همواره از این شهید بنام یکی از بنیانگذاران گروه «منصورون» نام برده‌ایم.

بهمن ۵۵... در این ماه شدیدترین ضربه بر گروه وارد می‌آید: نخست توضیح می‌دهیم که پس از تجدید سازمان و بر پائی تشکیلات جدید، براساس همان بینشی که می‌باید با پشتوانهٔ مردم، بازوی پرتوانی ایجاد کرد و رژیم را سرنگون نمود؛ **نام «ارتش انقلابی خلق مسلمان»** را انتخاب می‌کنند... ولی بعداً نام «منصورون» انتخاب و اعلام شود که آن را توضیح خواهیم داد و نام «ارتش انقلابی خلق مسلمان» **تا اوایل سال ۵۷** در جزوات و نشریّات درون گروهی درج می‌شود [؟!!]...

عملیّات [های] گروه:

الف ـ اعدامهای انقلابی در اهواز [:]

کلاً"، خوزستان، شاهرگ حیاتی رژیم «شاه»بود. «شاه» بدون نفت، نمی‌توانست جیب اربابان را پرکند و لذا حکومتش با قطع صدور نفت دیری نمی‌پائید... نخستین حرکتها در خوزستان نیز آغاز شده بود که در تظاهرات در اهواز عدّه‌ای از تودهٔ مستضعف و بی‌سلاح، توسّط مأمورین شهربانی در خون غلطیدند. در این جریان **دو نفر از پاسبان‌های فعّال [!؟]** شناسایی شدند. این دو نفر در خیابان سی‌متری به فاصلهٔ دویست متری از چهار راه زند، که چهار نفر بر روی تانک با عدّهٔ زیادی سرباز آماده جلوگیری از تظاهرات بودند و با فاصله حدود سیصد متر از کلانتری سه،

برادران [گروه] در حالی که سوار بر موتور سیکلت بودند، به **انتقام خون شهیدان** گلگون‌کفن، با شلیک ۴ تیر این مزدوران را که در دادگاه شرع انقلابی [؟!] محکوم به اعدام شده بودند، **بخاک و خون کشیدند** و...

۲ـ کارگران و کارمندان پیرو «امام» شرکت نفت، با کوشش خستگی ناپذیر، به اعتصاب شرکت دامن می‌زدند. امّا عدّه‌ای مزدور، با آمریکائیهای مقیم خوزستان به پشتیبانی ارتش، اعتصاب را می‌شکستند. در این میان «پل گریم» از آمریکائیها و مهندس «بروجردی» از ایرانیان، مقام اوّل را داشتند... در حالی که تیم ضربتی از برادران گروه «موحدّین» به اعدام «پل گریم» کمر همّت گمارده بود. دو تن از برادران گروه «منصورون» [**ارتش انقلابی خلق مسلمان**] نیز جهت اجراء حکم اعدام در فاصله ۱۰۰ متری منزل «بروجردی» رئیس بهره‌برداری در انتظار ماندند... با شلیک سه تیر به مجازات مزدوری خود می‌رسد و از پای درمی‌آید و همزمان آن «پل گریم» آمریکایی... اعدام می‌شود...

۳ـ سرهنگ «عیوقی» که در سال ۵۶ ریاست گارد دانشگاه جندی شاپور را به عهده می‌گیرد. کارنامهٔ سیاهی در شیراز و دیگر مراکز خدمت خود داشت... در ۲ بهمن ۵۷ در یک دادگاه انقلابی اسلامی گروه «منصورون»، «عیوقی» به مرگ محکوم می‌شود... از کنار **جوان ژولیده به ظاهر کارگری** رد می‌شود. جوان آنقدر لاغر و خشکیده است که تصوّر انجام چنین کاری از او نمی‌رود. «عیوقی» یک قدم از جوان رد می‌شود که **از عقب با شلیک یک تیر** در خون پلید خود درمی‌غلطد.

۴ـ حمله به مزدوران قاتل:

در چهارشنبهٔ سیاه اهواز، «شاه» فرار کرده بود و عمّال او چون مار زخمی، **زهراگین** بودند. صبح آن روز به بهانهٔ اینکه چرا مجسّمه‌ها پائین آمده‌اند، عدّه زیادی از گارد ارتش و ساواک، از پایگاه بیرون آمده، به شهر سرازیر شدند... وقتی سه نفر از شکرآباد شهید شدند، آنگاه به وضوح روشن شد که مزدوران بیش از ده نفر از مردم را کشته و عدّه‌ای بیشتر را زخمی کرده‌اند. لذا برادران با قاطعیّت و قدرت شروع به

حمله می‌نمایند. حمله به صورت جنگ و گریز بوده. **مردم از ترس، در خانه‌ها پنهان می‌شدند**... در این درگیریها، به گفتهٔ شاهدان عینی بیش از ۲۰ نفر از این عناصر کثیف برخاک افتادند و...

ب ـ اعدامهای انقلابی در بهبهان. چندین نفر توسّط «داوودی» رئیس پلیس بهبهان کشته و زخمی شده‌اند. رئیس شهربانی آن نیز از جنایتکاران درجهٔ یک بود که به کمک معاون خود و مأمورین شهربانی، مسجد بهبهان را به آتش کشیده بودند و **قرآن را به تیربسته بودند**. حتّی بلندگوی مسجد را سوراخ سوراخ کرده بودند. مردم کم کم دچار ترس و یأس شده بودند و **اعلام چند نفر از این مزدوران به مردم روحیّه می‌داد** و آنها را نیز به مجازات این دنیایی می‌رساند... در یک لحظه دو جنایتکار در **فاصله ۲۰ متری نیروی پایداری** [؟!] و فاصلهٔ ۵۰ متری شهربانی نقش بر زمین می‌شوند...

ج ـ اعدام انقلابی در دزفول اعدام «فرّخ شاهی»، این **استوار**[!] **ژاندارمری مزدور**، که در سرکوبی اعتصابات... همچنین به خون کشیدن تظاهرات مردم دزفول در شهر و در قبرستان شهدا، نقش فعّال داشته و خوش رقصی‌های بسیاری کرده بود... با گلوله‌های برادران در خون سیاه خود غوطه می‌خورد (آذر ماه ۵۷).

ـ حملات متعدّد با نارنجک و بمب، علیه پلیس و قرارگاههای نظامی و ژاندارمری در دزفول که منجر به کشته و زخمی شدن بیش از ۱۰ مزدور شد.

د ـ عملیّات انقلابی در آبادان... حملهٔ مسلّحانه به کماندوهای وحشی رژیم... که یک هفته پس از جنایت سینما رکس و به تلافی بدنهای سوختهٔ مردم شهر در خیابان «امیری» با قاطعیّت صورت می‌گیرد...

انفجار کلانتری ۵ آبادان... **هـ ـ اعدامهای انقلابی استان کرمان**. گروه «منصورون» پس از استقرار در خوزستان و اجرای عملیّات انقلابی برای پیشبرد اهداف «امام خمینی»[؟!؟] رهبر کبیر انقلاب... ۴ ترور موفّق انجام می‌دهند و تأثیر تعیین کننده‌ای در آن منطقه بر جای می‌گذارد... «منصورون»... پس از شناسایی‌های لازم، سروان

«حیدری» [معاون شهربانی] قاتل را در وسط خیابان «معین‌زاده» با شلیک ۱۷ تیر از پای درآورد... سرپاسبان «یدالهی»... «مسیحا» شهردار و معاونش «حسین مولائی»... اعدام انقلابی... شده...

ـ اعدام انقلابی رئیس شهربانی کرمان و مزدورانش.

... در مسجد جامع بود که مسجد و قرآن و انسانهای بی‌گناه به آتش کشیده شدند... سرهنگ «سروری» که در این جریان دخالت داشت، توسّط گروه «موحدّین» ترور شد... **دست خدا از آستین گروه «منصورون» درآمد** و با ندای «الله اکبر «خمینی» رهبر»، درست در همانجایی که «موحدّین» سرهنگ «سروری» را ترور نموده بودند، راه را بر سرهنگ «معتمدی» (رئیس شهربانی کرمان) بستند. با یک راه بندان نمایشی توسّط دو تن از برادران گروه، از پای درآمدند. در این جریان، تعداد سی تیر کلاشینکف و دوازده تیر کلت مصرف شد...

و ـ اعدام انقلابی در فسا. در هفده دی ماه ۵۷ ـ به تلافی کشتار پلیس «شاه» در فسا ـ «احمدزاده» گشت آگاهی مورد حمله مجاهدان گروه «منصورون» قرار می‌گیرد...

[محقّق پس از چندین بار مرور برسوابق این گروههای انشعابی از مجاهدین خلق نتوانست پاسخ روشن و قانع کننده‌ای به این سؤالات بدهد: ۱ـ چرا اسامی افرادی که به چنین فعّالیّت‌های افتخارآمیز دست می‌زده‌اند! و سوابق آنهااشاره‌ای نمی‌شود؟ ۲ـ احکام شرعی که پس از پیروزی انقلاب، مجاهدین انقلاب اسلامی روی آن تأکید دارند، از سوی چه مراجع دینی صادر می‌شده است؟! ۳ـ...]

از روزنامهٔ «کیهان»ـ مصاحبهٔ «محسن رضایی»* :

من تقریباً در حدود سالهای ۵۰ و ۵۱ وارد مبارزه شدم. آشنایی‌ام با اسلام انقلابی، از طریق مطالعهٔ کتابهای «شهید مطهّری» و دکتر «شریعتی» میسّر شد و بعدها

---

* مصاحبه در روز سه شنبه ۱۳۷۸/۱۱/۱۹ منتشر شده. محقّق در مورد کامل و اصلی بودن نام مصاحبه کننده، مطمئن نیست.

در سال ۵۲ اوّلین اطّلاعیّه‌های «حضرت امام» و نیز **کتاب ولایت فقیه** ایشان به دستم رسید که راه مبارزه را کاملاً برایم روشن کرد. در همین ایّام با عدّه‌ای از دوستان علاقمند به مسائل مبارزاتی، **گروه «منصورون»** را در هنرستان شرکت نفت اهواز درست کردیم که بلافاصله دستگیر شدیم و مدّتی در انفرادی ساواک خوزستان زندان بودیم. بعد از آن هم در دانشگاه علم وصنعت تهران قبول شدم و آمدم تهران و چون در گروههای مسلمان نظیر **سازمان مجاهدین خلق** انحرافاتی ایجاد شده بود، تصمیم گرفتیم قبل از ورود به فاز مبارزهٔ مسلّحانهٔ یک دورهٔ بازسازی فکری و مذهبی را طی کنیم و بعد مبارزهٔ مسلّحانه را ادامه بدهیم که البته چون ساواک به سراغ ما آمد، ناچار شدیم **زندگی زیرزمینی** را در پیش بگیریم و عمدهٔ کارهای اعتقادی و ایدئولوژیکی ما مربوط به همین مقطع سالهای ۵۴ و ۵۵ است که در **خانه‌های تیمی** زندگی می‌کردیم.

از کتاب «پیشتازان شهادت در انقلاب سوّم» ـ خاطرات «شهید رجایی»:

بار دیگر در اواخر چهارده ماه زندان، مصادف با اوایل انقلاب بود که باز در کمیته [ی به اصطلاح ضد خرابکاری] بودم. گاهی مرا در سلّول انفرادی می‌کردند. گاهی یک نفر را هم پهلویم می‌انداختند. وقتی که یک نفر را پهلویم می‌انداختند، سعی می‌کردند که توسّط آن یک نفر، از من حرف در بیاورند و بعد علیه خودم استفاده کنند.

البته ما، این مطلب را در بیرون فهمیده بودیم. می‌دانستیم که در کمیته، نقشه‌هایی از این قبیل می‌کشند، این بود که هیچ وقت در این زمینه، توفیقی بدست نیاوردند. نکتهٔ جالب این بود که کسی را پهلویم انداختند که روزه بود. وقتی وارد شد، گفت: فلانی مواظب باش حرفهایی‌که می‌خواهی بزنی، دقّت کن. چون من قول همکاری دادم و حرفهای تو را آنجا می‌زنم. بنابراین فقط حرفهایی را بزن که آنجا گفتنی هستند. خب من هم که قبلاً می‌دانستم که برنامه چیه، ولی به همه نشان دادم که اغفال

شده‌ام و هر چند روزیک بار می‌بردند و ما هم قبلاً" با همدیگر قرار می‌گذاشتیم که امروز مثلاً" این قسمت از حرفهای مرا بزن. به هر جهت به همین صورت ادامه دادیم. هم روزها و هم شبها کتک می‌خوردیم و ۱۴ ماه این مسئله طول کشید....

اوّل زمستان ۵۵ در یک سلّول انفرادی بدون زیلو و پتو که به همه داده بودند، به جز من و من روی زمین خالی به طوری که عرض کردم در فصل زمستان در سلّول معروف ۱۱ بود، که نزدیک دستشویی قرار داشت، زندانی بوده و سه ماه تمام زمستان را آنجا گذراندم و یادم هست که شبها از سرما خوابم نمی‌برد و خودم را جمع می‌کردم و می‌نشستم و زانوهایم را بغل می‌کردم که بتوانم از حرارت بدنم استفاده کنم و به محض اینکه چرتم می‌برد، دستم آزاد می‌شد و از خواب بیدار می‌شدم که بدین ترتیب خوشبختانه این سه ماه هم گذشت. بدون اینکه بتوانند از من کوچکترین اطّلاعات جدیدی را بدست آورند. ولی کم‌کم **از بازجویی، متوجّه شدم که من از یک طریقی لو رفتم**. ... در گروه «خاموشی»، یک زن وجود داشت بنام «اشرف زادهٔ کرمانی» که **بعدها اعدام شد** و «اشرف زاده کرمانی» مرا لو داده بود. بعدها هم در بازجویی، بازجو گفت که به اصطلاح، آقای «رجایی» را لو داده‌اند. **بازجوی من** از اینکه من به وسیلهٔ **بازجوی دیگری** لو رفته بودم، بسیار عصبانی بود و می‌گفت که تو باید حتماً اعدام بشوی. ولی فعلاً" پنج سال محکومیّت را بگذران تا اینکه بقیّهٔ زندانیّت را در قصر خواهی گذراند. منم که خیلی خوشحال بودم که بالأخره توانسته بودم به این دژخیم ساواک، پیروز بشوم؛ با خوشحالی به سلّولم برگشتم و تا دو سال تمام در کمیته، داخل سلولها گذراندم...

... من در سلّول **فهمیدم که مجاهدین [خلق] تغییر ایدئولوژی داده‌اند و بدترین شب زندگیم را آن شب گذراندم** که تقریباً تمام تلاش خودم را بی‌حاصل می‌دیدم و از آن به بعد بشدّت از مجاهدین [خلق] متنفّر شدم و آنچه که درمورد تعلیمات آنها حدس می‌زدم، به یقین تبدیل شده بود. نتیجه اینکه بسیار نگران بیرون بودم و می‌دیدم که چه ضربه‌ای بزرگ، ازاین راه به مبارزهٔ اسلامی جامعه‌مان خورده. در

زندان، ما به گروههای مختلفی تقسیم شده بودیم. **من و آقای «بهزاد نبوی» و حدود چهل نفر دیگر از برادرها با هم تشکیل یک گروه داده بودیم که به اطاق چهاری معروف بودیم.** در آنجا مجاهدین و یک گروه دیگری هم بودند که به غیر مذهبی‌ها معروف بودند و غیرمذهبی‌ها هم برای خودشان یک گروه بودند. و **زندان هم دارای یک مسائل مفصّلی بود، که فعلاً از آن صرفنظر کنم.**

از کتاب «تاریخچهٔ گروههای تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»:

«امّت واحده»* یکی ازهفت گروه تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ظاهراً یک نام بی‌سابقه و بی‌نشان است. ازآنجاکه اکثریّت قریب به اتّفاق مؤسّسین گروه مزبور اززندانیان سیاسی مسلمان بودند وگذشته از سابقهٔ مبارزاتی هر کدام و **عضویّت پیشین در سازمانها و گروههای دیگر**، در زندان به چهارچوب فکری و انسجام و روابط تشکیلاتی و ایدئولوژی و استراتژی جدیدی دست یافته بودند و گروهی را تشکیل دادند که قرار بود به همان نام «گروه زندانیان سیاسی مسلمان» نامگذاری و مشخّص شوند. امّا **به دلایل امنیّتی** و برای جلوگیری از شناخته شدن اعضاء گروه [چرا؟!] صرفنظر می‌کنند و **نام امّت واحده را انتخاب می‌نمایند.**

اکثر اعضای این گروه، درزندانهای مختلف رژیم طاغوتی **تا پیش از** اعلام «**تغییر مواضع** ایدئولوژیک **سازمان مجاهدین خلق**» توسّط «مرتدّین» (شهریور ۱۳۵۴)، **با آنها همکاری داشته** و برخی از آنها **جزء اعضای رسمی و کادرهای آموزشی سازمان در داخل زندان بودند.** بعضی دیگر عضو دیگرگروههای مسلمان چون «مهدویون» و... بودند که در جریان مبارزهٔ مسلّحانهٔ ضدّ رژیم به شکنجه وزندان کشیده شدند... پس از خروج اعضاء از زندان فرصت کمی تا انقلاب بدست آمد، **تحوّلات بسیار سریع** انجام شد و طبعاً فرصت اقدامات گروهی وسیعی بدست نیامد. با این وجود،

---

* منشعبین از مجاهدین [منافقین] خلق.

براساس تصمیم‌گیری‌های قبلی، آنانی که زودتر آزاد شده بودند، **در رابطه با داخل زندان**،موفّق شدند **ارتباط منسجم** و تشکیلاتی بین خودشان در تهران و چند شهرستان **برقرار نمایند** و با تهیّهٔ **خانه‌های تیمی و موادّ منفجره برای شروع عمل مسلّحانه** آماده شوند. در همین رابطه، طرحی برای حمله و **خلع سلاح پاسگاههای شمال**، تهیّه و آماده اقدام بوده که **بعلّت دستور «امام»** مبنی بر حمله نکردن به سربازان، **معوّق** گذاشته می‌شود...

از کتاب «جنگجویان اسلام» ـ تحقیقات «کنت کاتزمن»:

... این **رابطهٔ کمتر شناخته شده** بین مجاهدین خلق.... از مطالعهٔ دقیق زندگینامهٔ دو نفری بدست آمده است که در **تشکیل سپاه از نقش‌های بسیار اساسی برخوردار بوده‌اند**.یکی از این دو، «بهزاد نبوی» وزیر صنایع سنگین بین سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ و دیگری «محسن رضایی»، فرماندهٔ سپاه از سال ۱۹۸۱ بوده‌اند. «بهزاد نبوی» در **زندگینامهٔ خود** پس از **پرداختن به فعّالیّت‌هایش در سه زمان جبههٔ ملّی** (غیر مسلّحانه) که برضدّ «شاه» عمل می‌کرد، راجع به تصمیم‌گیریش در ایجاد درگیری مسلّحانه بر ضدّ «شاه» صحبت می‌کند. همانند «عبّاس دوزدوزانی»، «نبوی» نیز **در حدود سال ۱۹۷۰ به سازمان مجاهدین خلق پیوست**، چراکه بنا به اعتراف خودش، او مجذوب جناح چپ، ضدّ امپریالیست و چارچوب اسلامی و ممارست این گروه، در درگیری مسلّحانه شده بود. وی به جهت فعّالیّت‌های حزبی «ضدّشاهی» در سال ۱۹۷۲ به زندان افتاد.

«نبوی» در تفسیر بعدی خود یک نقطهٔ عطف کلیدی را در رابطه با **جناح نظامی غیر روحانی** ائتلاف انقلاب اسلامی آشکار می‌سازد. وی به توضیح این مسئله می‌پردازد که چگونه در حالی که وی در زندان به سر می‌برده است، به جهت تأکید و پافشاری مجاهدین خلق بر روی ایدئولوژی مارکسیستی نسبت به ایدئولوژی اسلامی، از این سازمان جدا شده است. «نبوی» به توصیف این مسئله می‌پردازد که

چگونه این شکاف بین رهبریّت مجاهدین خلق و آنهایی که چون «نبوی» مارکسیسم را مردود شمرده و بر ایدئولوژی اسلامی تأکید داشتند، گسترش یافت... آنچنانکه بعداً **نشان خواهیم داد**، این شکاف که آغاز آن، در زندانهای «شاه» بود؛ از **همکاری تاکتیکی بین مجاهدین خلق و اعضای سابقش** جلوگیری نکرد.

متشابهاً در یک مصاحبه، فرماندهٔ سپاه پاسداران «محسن رضایی» نیز به توصیف این شکاف در گروه چپی غیرروحانی مسلّح مخالف «شاه» پرداخت. **وی** توضیح می‌دهد که به هنگام **اختلاطی شدن مجاهدین خلق** یعنی به هنگام شروع تلفیق ایدئولوژی مارکسیستی و اسلامی از سوی این گروه، وی نیز **از این سازمان جدا گشت**.

نظامیان اسلامی، که از مجاهدین خلق جدا گشتند؛ بعدها مهمترین **خلف سپاه یعنی مجاهدین انقلاب اسلامی** را شکل دادند. گزارشی ویژه از تحلیل مطبوعات ایران بر روی **مجاهدین انقلاب اسلامی که همان اعضای سابق مجاهدین خلق** بوده‌اند، مؤیّد تحلیلهای بعمل آمده از این زندگینامه و زندگینامه‌های دیگر است... این گروه [مجاهدین انقلاب اسلامی]، گرچه از سال ۱۹۷۷ فعّالیّت خود را آغاز نموده بود؛ در آوریل ۱۹۷۹ بعنوان سازمانی که خود از هفت گروه کوچکتر تشکیل شده بود، اعلام موجودیّت نمود. کهنه‌سربازان مجاهدین انقلاب اسلامی، یعنی چریکهایی که سالها بر ضد «شاه» جنگیدند و بسیاری از ایشان در سازمان آزادیبخش فلسطین در لبنان آموزش دیده بودند؛ نه فقط قبل از خلال انقلاب، در برابر نیروهای «شاه» به مبارزه پرداختند؛ بلکه پس از فروپاشی رژیم نیز در امنیّت بخشیدن اوضاع به حکومت [«امام] خمینی [قدّس سرّه»] کمک رساندند... «بهزاد نبوی» که از بنیانگذاران مجاهدین انقلاب اسلامی بود، قبل از همکاری با دولت، به یکی از کمیته‌های [پاسداران] انقلاب تهران پیوست.... جانشین فرماندهی و وزیر اسبق سپاه «علی شمخانی»، یکی از اعضای مجاهدین انقلاب اسلامی بود. قبل ازآنکه «رضایی» فرماندهی کلّ سپاه را در ۱۹۸۱ بعهده گرفته و «شمخانی» جانشین وی گردد، در استان موطن خود، خوزستان دست به ایجاد کمیتهٔ انقلاب زده و متعاقباً فرماندهٔ سپاه

در استان مذکور گردید...

پس از سقوط «بازرگان»، حزب جمهوری اسلامی، **«علی رجایی»** را **با وجود مخالفت «بنی‌صدر»**، برای رسیدن به پست نخست‌وزیری، **مورد حمایت قرار داد**....

«رجایی» پس از رسیدن به پست نخست وزیری در سال ۱۹۸۰ «بهزاد نبوی» را بعنوان وزیر امور اجرایی کابینهٔ خود، تعیین نمود. [مشاور اوّل اجرایی.]

نامبرده هم سلّولی «رجایی» [آشنا شده با وی در دوران زندان] و بنیانگذار سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. به منظور اجرای یک برنامهٔ رادیکال، سیاسی و کلّی، دیگر **مجاهدین غیرروحانی** نیز به کابینهٔ راه یافتند. برای مثال «محمّد سلامتی» هم سلّولی «نبوی» و از دیگر بنیانگذاران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بعنوان **وزیر مشاور در امور کار** به کابینه راه یافت.

از کتاب «پیشتازان شهادت در انقلاب سوّم»- بخش زندگینامهٔ «شهید رجایی»:

... [پس از تحمّل شکنجه‌های فراوان دژخیمان ساواک] کم کم **داستان آمدن نمایندگان صلیب سرخ** به ایران شروع شده بود که **مرا یک روزی از کمیته به اوین آوردند** و بند ۲ اوین که به صورت یک جهنّم جدیدی اداره می‌شد که آنجا صحبت کردن دو نفر با هم تقریباً محدود بود و اگر کسی را متوجّه می‌شدند که با شخص دیگری کار می‌کند، چه از نظر ایدئولوژی و چه غیره، بلافاصله منتقل می‌کردند به انفرادی و زیر شکنجه قرار می‌گرفت.

من که تازه به آنجا وارد شده بودم به یکی از اطاقها راهنمایی شدم که یک مرتبه، متوجّه شدم که بسیاری از دوستانم و مجاهدین در آنجا هستند، که می‌توانم از آنها آقای «دوزدوزانی» وزیر ارشاد اسلامی، آقای «حقّانی» شهیدی از شهدای هفت تیر حزب جمهوری اسلامی و آقای «غیوران» از مجاهدین [خلق]، «موسی خیابانی» و چند نفر دیگری که شهرت چندانی ندارند در آن اطاق با من هم اطاق بودند. در اطاقهای دیگر «مسعود رجوی» و عدّه‌ای از سران مجاهدین [خلق] هم آنجا بودند و

همچنین یک اطاقی هم از مارکسیتهایی که قبلاً مجاهد بوده و بعدها مارکسیست شده بودند، در حال بازداشت بودند. **«بهزاد نبوی» هم در یکی از آن اطاقها بود که «برای اوّلین بار» با ایشان آشنا شدم.**

یکسال در اوین ماندم و بعد از یکسال به قصر آمدم و یک سال هم در قصر بودم که جمعاً چهار سال، مدّت زندانی من بود... در آبان ۱۳۵۷ روز عید غدیر، در سایهٔ مبارزات مردم مسلمان، از زندان آزاد شدیم...

از روزنامهٔ «حیات نو» ـ مصاحبهٔ «بهزاد نبوی»* :

سؤال) در همهٔ سالهای پس از انقلاب «بهزاد نبوی» پستهای متفاوتی داشته است، هیچ وقت وسوسه نشده اسمش را عوض کند؟

[«نبوی»:] نه.... ما یک فامیل داشتیم، از قوم و خویشهای مادرم. او در تبریز **عضو حزب دمکرات پیشه‌وری** بود. بعد از آنکه پیشه‌وری شکست خورد و فرارکرد، این بابا حالا نمی‌دانم به خاطر بی‌دست و پایی، یا بی‌اعتقادی، در تبریز ماند. پدرش درآمد.

سؤال) چرا؟

[«نبوی»:] خُب. در آن موقع هم گزینشهایی بود. به خاطر گذشته‌اش نه به او کار می‌دادند، نه تحویلش می‌گرفتند و... فامیلها به او کمک می‌کردند که بتواند زندگی‌اش را ادامه دهد. تا سال ۵۵ می‌دوید که وضع خودش را درست کند و نتوانست. بالأخره یک راهی به نظرش رسید وگفت بیایم و فامیلم را عوض کنم. شاید کمکی کند. یادم نیست، فامیل اوّلش چه بود؟ [!] ولی فامیلش راگذاشت «شه پذیر» که نشان بدهد بابا من «شاه» را پذیرفته‌ام. یک نانی به من بدهید بخورم. دست بر قضا دو سال بعد انقلاب شد. حالا این قوم و خویش ما مانده بود که با فامیل «شه پذیر» چه کند؟ تا سالها بعد همان مشکلی که آن بندهٔ خدا داشت، برای بچّه‌هایش ایجاد شد. هنوز هم

---

* مصاحبه توسّط «منصور ضابطیان» انجام و در تاریخ ۱۳۸۰/۸/۱۷ چاپ شده است.

رویشان نشد. فامیلشان را عوض کند. من هم **از تجربهٔ آنها درس عبرت** گرفتم و در این سالها اسمم را عوض نکردم[؟!؟]...

از هفته نامهٔ «شاهد»* ـ خاطرات «بهزاد نبوی»:

در تیر ماه ۱۳۲۱ درتهران، متولّد شدم. خانوادهٔ پدری من اهل سبزوار هستند و برخلاف **پدرم که یک آدم غربزده و روشنفکرمآب** بود، خانواده‌اش که در سبزوار مقیم بودند، مذهبی و اکثراً متشرّع بودند. از طرف پدری، من نبیره حاج ملاّ «هادی سبزواری» هستم. **مادرم** اهل تبریز و از یک خانوادهٔ مسلمان، ولی با تفکّر غربی و از قشر کارمند و شرافتمند بود. پدر بزرگ و مادربزرگم هر دو نمازخوان وروزه گیر بودند، ولی نوعاً دموکرات منش و لیبرال مسلک، که به انجام فرائض مذهبی فرزندانشان چندان توجّهی نداشتند.

خوشبختانه پدر و مادرم که هر دو برای تحصیل به تهران آمده بودند، با هم ازدواج کردند [؟!] و نتیجهٔ ازدواج آنها، دو پسر که یکی حدود ۲ سال و نیم از من بزرگتر بوده و شش ماه بعد از به دنیا آمدن من، در حوض افتاده و خفه می‌شود و در نتیجه من تنها فرزند آن خانواده باقی ماندم. در موقع تولّد من، بین پدر و مادرم اختلاف ایجاد شده و بطور غیررسمی متارکه. که در سال ۱۳۲۷ به آن جنبهٔ رسمی می‌دهند و تا اواسط دههٔ ۴۰ از هم جدا بودند و پس از آن حدود ده سال، مجدّداً با هم زندگی کرده و **پس** از پیروزی انقلاب **پدرم به فرانسه رفت و در آنجا مقیم شد.** تقریباً **من تمام عمرم را** (غیر از ۵ سال از ۴۶ تا ۵۱) **از پدرم جدا** و با مادر بزرگ و پدر بزرگم زندگی کرده‌ام.

---

* شمارهٔ ۱۲ ـ آبان ۱۳۶۰.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

پدر «**بهزاد نبوی**»، «حسن نبوی»، مؤلّف کتابی به عنوان «**تاریخ معاصر ایران**» (از انقلاب مشروطیّت تا انقلاب سفید) می‌باشد که **به مناسبت دو هزار و پانصدمین** سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران [؟!] در سال ۱۳۵۰ توسّط انتشارات دانشسرای عالی (تحت **سرپرستی «محمّد جواد مشکور»** مدیرگروه تاریخ دانشسرای عالی) (شمارهٔ ۴۳) منتشر شد. دو فصل پایانی (فصل دهم ویازدهم‌آن) کتاب (در حدود یکصد و هفتاد صفحه) به **بیان متملّقانه از شخصیّت «رضا پهلوی» و فرزندش** پرداخته است: از خصوصیّات اخلاقی تا ایجاد انقلاب و اصلاحات ساختاری اقتصادی و صنعتی و سیاسی و [!!؟] و...

از هفته‌نامهٔ «شاهد»* ـ خاطرات «بهزاد نبوی»:

پدرم ابتدا دبیر دبیرستانهای سبزوار بود و یکدوره هم کفیل ادارهٔ‌فرهنگ سبزوار شد و بعد تهران آمد. یک مدّتی اینجا در دانشسرای عالی کار می‌کرد (کارمند دانشسرای عالی که دانشگاه تربیت معلّم امروز باشد) تا اینکه سال ۴۳ یک بورس دانشسرا به او دادند، که به فرانسه برود وبه آنجا رفت و **آنجا یک دوره، دکترای تاریخ** گرفت. جالب است که دکترای تاریخ را در فرانسه گرفت. با توجّه به زمینه‌های قبلی ذهنی‌اش، پس از این شدیداً تحت تأثیر فرهنگ غربی قرارگرفت. پدرم چون دکترای تاریخ گرفته بود، توانست با درجهٔ استاد یاری در همان دانشگاه تربیت معلّم که قبلاً کارمند آنجا بود، به تدریس مشغول شود. برای گرفتن پست دانشیاری لازم بود رساله‌ای بنویسد و چون دارای تفکّر لیبرالی و طرفدار غرب بود، **با این استدلال که رساله‌اش زودتر تأیید شود**، عنوان آن را «از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید» انتخاب کرد! در چند میزگرد باصطلاح علمی روزنامهٔ «رستاخیز» هم شرکت کرد و

* آبان ۱۳۶۰.

بالأخره موفّق به گرفتن پست دانشیاری شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در همین سمت در دانشگاه تربیت معلّم، به تدریس تاریخ ایران، ادامه داد. پس از پیروزی انقلاب، **پدرم را پاکسازی کردند.** (بصورت بازنشستگی) پاکسازی، برایش خیل گران آمد. چراکه **دو سه ماه آخر پیش از پیروزی انقلاب چند تا از راهپیمایی‌های میلیونی مردم را از پیاده‌روها تماشا کرده و به خیال خود، انقلابی شده بود و انتظار داشت، پس از پیروزی انقلاب به خاطر همین سوابق درخشان مبارزاتی! مورد تأیید و تحسین قرار گیرد.**

پاکسازی وی سبب شد که به انقلاب بدبین‌تر شده و تصوّر کند انقلاب، قدر شخصیّتهایی نظیر وی را نمی‌داند!! و تصمیم به مهاجرت به فرانسه گرفت و **جزو ۶ نفرهایی** شد که به قول «بنی‌صدر» در اثر برخورد غلط جمهوری اسلامی فرار کرده‌اند!!!

چند ماه پس از پیروزی انقلاب، ایران را ترک گفته و در فرانسه اقامت گزید. از مهرماه گذشته (سال ۵۹) که به تصویب دولت برادر «شهید رجایی»، حقوق بازنشستگان خارج از کشور قطع شد، در وضع مالی نسبتاً بدی به سر برده و بیش از پیش نسبت به انقلاب و رژیم بدبین شده است...

پدر من به خاطر گرایشات روشنفکری نوع غربی، نماز نمی‌خواند و **مادرم هم با من در زمینهٔ مسائل اعتقادی** کار نمی‌کرد. **محیط تحصیلی من نیزشمال شهری** بود که فرهنگ اسلامی، در آن، نفوذی نداشت.

شاید **از الطاف خفیّهٔ الهی** باشد که در یک چنین شرایطی **من** ازچهارده سالگی شروع به انجام فرایض کرده و گرایش مذهبی یافتم. این برای من افتخار و از پیروزیهای بزرگ زندگی بود و همیشه از این بابت، خدا را شکر می‌کنم.

از یادداشتهای کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن:

«منصوره پیرنیا» ـ از عناصر ضدّ انقلاب ـ در سال ۱۹۹۵ کتابی تحت عنوان «سالار

زنان ایران» در مریلند آمریکا منتشر نمود... این کتاب، با مرور بر زندگینامه و شرح حال زنان پرچمدار فمینیسم در تاریخ معاصر ایران و تلاشهای خاندان طاغوت در حمایت از آنها، به معرّفی و تمجید از این جریان منحط می‌پردازد...

در این کتاب، **مادر «بهزاد نبوی»** [«شیفتهٔ] هروآبادی» به عنوان رئیس انجمن پرستاران ایران و عضو هیئت داوران **انتخاب پرستاران نمونه** در دورهٔ ستمشاهی معرّفی گردیده است...

از هفته نامهٔ شاهد* ـ خاطرات «بهزاد نبوی»:

ازدواجم در **اوایل سال ۵۸** یعنی چند ماهی پس از آزادی از زندان صورت گرفت. مادرم خیلی تلاش می‌کرد، من زودتر ازدواج بکنم. از آنجاکه من تنها فرزندش هستم. دلش می‌خواست زودتر صاحب نوه شده و من هم سر و سامانی پیدا کنم.

خانمم تحصیلات پرستاری کرده است و **شاگرد مادرم در انستیتو عالی پرستاری** فیروزگر بوده است. ازدواج من تا به حال، بسیار موفّق بوده و تنها **موارد اختلاف** برداشتی بر سر مسائل اعتقادی در ابتدای ازدواج با همسرم داشتم، که خوشبختانه به سرعت بر اثر تلاش هر دوی‌مان حل شد و در این زمینه بخوبی پیشرفت کرده‌ایم. ثمرهٔ ازدواجمان ۲ تا پسر است. یکی حدود ۱۶ ماهه بنام یاسر و دیگری ۵۰ روزه بنام میثم.

از جلد اوّل کتاب «استیضاح در نظام سیاسی ایران»

صورتجلسهٔ ۱۳۶۸/۵/۲۹ مجلس شورای اسلامی:

[«بهزاد نبوی»:] من یادم می‌آید سال ۵۱ دستگیرم کرده بودند. آن «ناصری» معروف به «عضدی» سربازجوی ساواک بود. در سلّول اوین سر مرا می‌کوبید به

---

* آبان ۱۳۶۰.

دیوار و می‌گفت: احمق! (ببخشید آقایان) تو چه چیزت کم بود، که آمدی دنبال این کارها؟ چون من قبل از اینکه دستگیر بشوم، آن موقع در یک شرکت مخابراتی که در نوع خودش منحصر به فرد بود، کار می‌کردم. **کار ما هم منحصر به فرد** بود. من در آن شرکت، شریک بودم. البته حالا فکر نکنید خیلی سرمایه‌دار بودم. سرمایهٔ اوّلیّهٔ شرکت صدهزارتومان بود و آخرین سرمایه‌اش قبل از اینکه من سهامم را صلح کنم، یک میلیون و پنجاه هزارتومان بود. ولی کار، خوب می‌گرفت. **آن موقع** چون **نان کارمان را می‌خوردیم**. رشته‌مان الکترونیک بود. تجربه‌مان در مایکروویو و مخابرات بود. کار خوب می‌کردیم. حداقل ماهی بیست تومان این حدودها آن موقع، سال ۵۰، ۵۱ داشتم. وضع زندگیم هم مناسب بود و هیچ چیز کم نداشتم. خلاصه این را می‌خواهم بگویم که **الان حقوق بنده پانزده هزار و دویست و هشت تومان** است...

این همان خطّی است که **بنده را داشت متّهم به قتل می‌کرد**. همان خطّی است که بنده را متّهم به **خیانت در بیانیه الجزایر** می‌کرد. شما همه اینها را خودتان دیده‌اند. خیلی‌هایتان در این مدّت بوده‌اید. ما به اتهام **خیانت**، به اتهام **قتل** و **به اتّهام همه اینها**، حتّی اتّهام **فحشا**... همین اواخر پرونده‌ای را داشتند کار می‌کردند که مثلاً" یک مسئله مربوط به فحشا هم... حالا البته خوشبختانه خیلی زود ما متوجّه قضیّه شدیم و خنثی کردیم، این کار را. والاّ از یک زن روسی، به زور اعتراف گرفته شده که ایشان با ما مثلاً"، ارتباطاتی داشته و داشتند. پروندهٔ قطوری بود، در این خصوص درست می‌کردند....

من **کراهت داشتم، در حیات «حضرت امام»**، هیچ وقت هیچ چیزی از «امام» خرج بشود. ولی **الان ناچار شدم**. (این را با اجازه از آن فردی که نقل کرد، برای شما می‌خوانم. موقعی که پروندهٔ نخست‌وزیری مطرح شد و بالاخره به مراحل نهایی خودش رسید؛ یک روز آقای «موسوی اردبیلی»، آقای «موسوی خوئینی‌ها» و آقای «رئیسی»، خدمت «امام» شرفیاب شدند که پرونده را گزارش کنند، خدمت ایشان. پس از اینکه گزارش پرونده را دادند، «حضرت امام» فرمودند.... **البتّه** من اینها را که

می‌گویم، **نقل به مضمون** است. چون **یک کسی** برایم نقل کرده و اجازه هم داده که اینجا نقل کنم.) ضمن اینکه یک خرده حالا یک مطالبی حالا در مورد ما فرمودند و اینها. آنها را کاری ندارم. می‌خواهم انگیزه را از اینجا در بیاورم. من از اوّل هم توجّه داشتم کسانی که این پرونده را درست کرده و تعقیب می‌کنند، قصدشان این است که **افراد مفید** برای این جمهوری را ازدست ما گرفته و بعداً خودشان جای آن بنشینند. این جمله‌ای است که روی پروندهٔ نخست‌وزیری هم الان با خطّ و امضای آقای «موسوی خوئینی‌ها» چسبید. یک صفحه است که چسبیده روی آن پرونده. **واقعاً** انگیزه همین است.

بگذارید داستانی را بگویم. اجازه بدهید داستانهای مهمّی است. این داستان تاریخی است که بایستی یک موقع نقل بشود. می‌دانید ما در زمان «شهید رجایی» آن جلسهٔ معروف به سران. آن موقع حالا بدون «بنی‌صدر» تشکیل می‌شد. «شهید رجایی» از **ما** هم می‌خواست که در آن جلسه شرکت می‌کردیم. بعد از شهادت آن مرحوم، این جلسه کماکان ادامه داشت. زمان [نخست‌وزیری] آقای «مهدوی کنی» در یکی از جلسات که در همین مجلس شورای اسلامی تشکیل شد، **آقای «هاشمی»** موقعی که داشتیم می‌رفتیم به جلسه، **یک نامه‌ای** را به من داد. **امضای** نامه را نگاه کردم، دیدم **حزب توده ایران** نوشته. متن نامه را خواندم. می‌دانید آن موقع، حزب توده به خاطر اینکه می‌خواست بگوید، من خیلی خطّ «امامی» و طرفدار انقلاب و اینها هستم؛ مرتّب نامه‌نگاری می‌کرد. هم خدمت «حضرت امام». بعضاً هم **خدمت آقای «هاشمی»** و اینها. این یکی از آن نامه‌ها بود. زیرش هم نوشته بود: حزب تودهٔ ایران. آقای «هاشمی» به من دادند، خواندم. **در این نامه نوشته بود** در نامه **دوستان ما از آمریکا خبر می‌دهند که «بهزاد نبوی» قصد دارد، «انور سادات» ایران بشود** و در سیستان و بلوچستان آشوب بپاکند و یک چیزهایی! **یک صفحه نامه بود** که **«دوستان ما» هم می‌دانید که یعنی چه؟** یعنی خودمان نه. یعنی آن **سازمانهای جاسوسی بزرگ بین‌المللی**، این خبر را داده‌اند. این دیگر درست است. مو هم لای درزش نمی‌رود.

این را دیگر به عنوان یک خبر قطعی تلقّی کنید. حالا **کاری ندارم که به دنبال این نامه، من سیری را طی کردم** که **بعداً** به عرضتان می‌رسانم. ولی می‌خواهم بگویم که همین سران حزب توده را وقتی دستگیر کردند، **من به نقل از بازجویانشان می‌گویم؛** خودشان اعتراف کرده بودند که این کار را می‌کردند. در مورد افرادی که می‌خواستند از صحنه خارجشان کنند. فکر می‌کردند که اینها می‌توانند مفید باشند، برای این انقلاب...

از هفته نامهٔ شاهد* ـ خاطرات «بهزاد نبوی»:

در ۲۲ سالگی فارغ‌التّحصیل شدم... خانوادهٔ ما از نظر وضعیّت زندگی، تا سالهای ۳۴ خیلی وضع بعدی داشت. یعنی اینکه پدرم، کار نمی‌توانست بکند. بقیّه هم سرکار نبودند. همه یک مشت نان خور بودند و از نظر معیشت، وضع خیلی جالبی نداشتیم. ولی زندگی کارمندی بود. یعنی در مقابل دانشگاه، خانهٔ اجاره‌ای داشتیم و به پول آن موقع ۱۸۰ تومان اجاره می‌دادیم (سال ۱۳۳۰) و پدر بزرگم با آن نوع فرهنگ خاصّی که داشت، علاقه داشت؛ مثلاً" همه بچّه‌هایش و نوه‌هایش درمدارس شمال شهر تحصیل کنند، ولو اینکه پول قرض کند و آنها را در آن مدرسه بگذارد. روی این حساب بود که مرا **به دبستان فردوسی** که البتّه دولتی بود و **دبیرستان البرز** گذاشتند. شهریّهٔ البرز در آن روزها ۱۸۰ تومان در سال، ولی از مدارس خوب تهران بود.

محلّ زندگی حدوداً ۲۰ سال **منزل اجاره‌ای** مادربزرگ و پدر بزرگم بود که عرض کردم. منزل، **مال یک حاجی خیّری بوده.** خدا بیامرزدش. ازسال ۴۰ به مدّت ۶ سال در منازل مختلف اجاره‌ای و از ۴۶ تا ۵۱، در منزل شخصی پدرم و از ۵۱ تا ۵۷ در زندان و پس از زندان در حال حاضر، در منزل یکی ازدوستانم زندگی می‌کنم... **خانوادهٔ**

---

* شمارهٔ ۱۲ ـ آبان ۱۳۶۰.

مادرم، شریف ولی به اصطلاح آن‌روزیها **متجدّد بودند.** پدر بزرگ و مادر بزرگم، نماز خوان و روزه‌گیر بودند. ولی تلاشی درجهت آموزش و هدایت فرزندان خود نمی‌کردند. به همین دلیل برخی از فرزندانشان مثل مادر و یکی از دائی‌های من نماز می‌خواندند و دیگران نمی‌خواندند. البته نخواندن آنها مفهوم کفر و الحاد نداشته، بلکه ازروی کاهلی بوده و کسی هم با آنها کار ایدئولوژیک نمی‌کرد.

در ابتدا مسلمانی من، در حدّ نماز و روزه خلاصه می‌شد. تا مدّتها اسلام را به عنوان دین مبارزه و به طور خلاصه «وسیلهٔ» خوبی برای مقابله رژیم «شاه» یافتم (نظیر مجاهدین خلق که اسلام را وسیله می‌دانند) **مرحلهٔ تکامل اعتقادی من** از روزیست که اسلام را به عنوان یک مکتب جامع و مانع در راهنمایی کلیّهٔ اعمال فردی و اجتماعی یافتم. این مرحله را در زندان سال ۱۳۵۴، درکنار برادر «شهید رجایی» [که] واقعاً حقّ بزرگی در این زمینه، برگردن من دارد و برادران دیگری که نظیر «رجایی» و من، از مجاهدین [خلق] بریده بودیم، آغازکرده، و به تدریج در این مسیر طیّ طریق کرده و توانسته‌ام مرحله به مرحله، موانع مبارزه و زندگی مکتبی را از سر راه بردارم. لازم به تذکّر است که **فاصلهٔ زیادی،** بین تصمیم و نیّت به زندگی و مبارزهٔ مکتبی؛ با عمل آن **وجود دارد.** خصوصاً اگر فرهنگ حاکم بر زندگی انسان، فرهنگی مکتبی نباشد. فرد باید کوچکترین مسائل زندگی شخصی و مبارزاتی خود رادقیقاً بر معیارهای اسلامی، منطبق کند؛ که کاری بسیار سخت است.

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع(ج)»:

س) روحیّات شخصی چپگرایی چطور؟ زندگی با فقرا و مستضعفین خطّ مرحوم «امام»..

[«منبع (ج)»:] ... «بهزاد» الان **سعادت آباد تهران** زندگی می‌کند. که فکر کنم از زمان ابتدای وزیر شدنش در صنایع سنگین تا حالا باشد... قبل از آن هم می‌گفت که منزل **پدری‌اش، زعفرانیّه** است (چهار راه آصف) که از دههٔ چهل منزل پدری بوده

است)...

خُب مادرش که «شیفته هروآبادی» از **پرستار نمونه‌های شاهنشاهی** بود. نصف دوره سربازی‌اش هم افسر فنّی بود، توی **دایرهٔ فنی و تجسّس ادارهٔ مخابرات نیروی زمینی شاهنشاهی [ستمشاهی]** فکر می‌کنم حوالی سال ۴۵، ۴۶ [۱۳۴۵ یا ۱۳۴۶].

س) یعنی چه نصفش؟

[«منبع (ج)»:] مثلاً" اگر هجده ماه خدمت کرده بود، حدود نه ماه مرکز پیاده شیراز بود، **نه ماه هم دایرهٔ تجسّس مخابرات تهران** بود...

از هفته‌نامهٔ «شاهد» (شماره ۱۲) ـ خاطرات «بهزاد نبوی»:

در سال ۵۱ و ۵۲ در انفرادی که بودم، یک **هم سلّولی بنام «مجید معینی» داشتم. که حالا با مجاهدین خلق** است. یک طلبهٔ خیلی خوبی بود و آن موقع، خیلی مقاوم؛ که متأسّفانه، خدا لعنت کند رهبران مجاهدین خلق را که وی را منحرف کردند. او یک مسلمان مکتبی و در عین حال ساده وکم مطالعه و به قول آنها، خیلی ارتجاعی. نماز شبش در دوران بازجویی، هیچوقت ترک نمی‌شد، **من غبطه می‌خوردم**، به ایمان و اعتقادش... این آدم، همان کسی بود که وقتی به او گفتم فلانی مارکسیست است و خدا را قبول ندارد، از تعجّب شاخ درآورد و در کافر بودن وی، تردید نکرد. بله **تعلیمات مجاهدین خلق اینجوری آدمهارا عوض می‌کند** و با شش ماه تعلیمات، همان تعلیمات آنچنانی که داشتند، این آدم که خودش هم مایهٔ چندانی داشت، کاملاً" عوض شد. او یکی از هم سلّولیهای من بود و **خاطرات ارزنده‌ای** برای من داشت، حیف که این از دست رفت، ولی از زندان هم کاندیدای مجاهدین خلق برای انتخابات مجلس شورای از تهران شد. در حال حاضر هم فراری و شاید دستش هم به خون مسلمانان آغشته باشد، **هم سلّول دیگری نداشتم**، یا چند روزه بود که بیادم نمی‌آید...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ل)»:

آیا «بهزاد نبوی» با «مرتضی نبوی» نسبت فامیلی دارند؟

[«منبع (ل)»:]نه چون «مرتضی» سیّد هست. اسم پدرش هم سیّد «احمد» هست. **ولی «بهزاد» پدرش همان «حسن نبوی» سلطنت‌طلبهاست.** که **پاریس** باید باشد...

از سالنامهٔ «سوره» ـ سال ۱۳۷۵:

تذکرهٔ اهل فن در احوال شیخنا و مولانا «**بهزاد نبوی**»:

آن سیاست را مقتدا، آن بحر بی‌منتها، آن واعظ مسلّط و بلیغ، آن معاند مثلث بیق (مخفّف سه شخصیّت مطرح [لیبرال در] سال ۵۸ شامل «بنی‌صدر»، «یزدی» و «قطب زاده») آن مقسّم جناحین به چپ و راست و سنّتی و مدرن، **آن مخالف انترناسیونال و کمینترن**، آن مخزن اسرار نهان، آن سازندهٔ رنوو‌پیکان، آن **چپ را دلیل**، آن مهندس بی‌بدیل، آن **قهر کرده با ابوی**، شیخنا و مولانا «بهزاد نبوی» ـ رضی‌الله عنه ـ صوفی صاحب کرامت بود و مادرزاد، اهل سیاست بود. **شیخنا «اصفرزاده»** ـ رحمة‌الله علیه ـ **در نعت او** گفت: «نیکو رجلی بود، چپ زاده شد، چپ زیست و **چپ بمرد.**»

نقل است که چون زاده شد، سخت بگریست و با هر که از خویشان که راست بود، اختلاف کرد. پس طفل بود که انشعاب کرد و تاباقی بود، دائم‌الانشعاب بود. پس در طفولیّت به زندان اندر شد. گفتند: «آنجا چه کنی؟» گفت: «هیچ». گفتند: «پس چرا آنجا شدی؟» گفت: «ما را آوردند. خودمان که نیامدیم.»

پس خواست بیرون شود، **گفتند: «زرشک!** مگر شهر هرت است که بروی بیرون». پس بماند تا پیر شد.

گفتند: «دنیا چه باشد؟» **گفت: «تشکیلات»!** گفتند: «اخوان الصفا که باشند؟» گفت: «اعضاء با حال تشکیلات». گفتند: «به کدام سو شدی؟» گفت: «به کوچهٔ علی چپ» و گفتند: «راست چه کند؟» گفت: «چپ اندر قیچی». گفتند: «حکیم چه باشد؟» گفت: «ژان پل سارتر». گفتند: «از چه روی؟» گفت: «از آن روی که چشمانش چپ باشد.»

چون در علم هندسه، عظیم گشت، رو به بادیه نهاد، از عظمت آن علم که می‌دانست. پس در بادیه، بیغوله‌ای در چشمش آمد. چون داخل شد، دید سخت تاریک وهولناک است. به یک چشم زدن، آنها را سیم‌کشی کرده و ازکرامات او یکی این بود که **سیم‌کشی را در جوانی** نیکو می‌کرد و سپس سیم‌کشی می‌کرد که **لشکر ظلم** بر او تاختند و به یک هو غیب شد و **زندگی مخفی، پیشه** گرفت تا به طول سی سال که به **زندان** اندر افتاد.

در علم کلام بی‌نظیر بود و چون معاندینش هر چه بر او می‌گفتند، جواب می‌داد، او را لقب «راست ارتجاعی پیچیده» دادند و چون محاربه درگرفت و قحطی پیش آمد؛ اورا گفتند: «چه کنیم؟» بر تکّه کاغذ طلسمی نبشت و مردمان داد. آن کاغذ به بازار برده، با آن نان وگوشت و نفط گرفتند. گفتند: «این از طلسمات ما بود که از علوم غریبهٔ غریبه آموختیم و نامش کوپن بود.» پس هر روز هژده ساعت طلسم می‌نبشت و مردمان از طلسم او قوّت یافتند و نان وگوشت، ارزان شد.

نقل است که به یک روز با شیخ «اسدالله بادامچیان» ـ رحمةالله علیه ـ شیخ طریقت مؤتلفه، وفات کرد. چون او را شیخ «محتشم» به خواب دید، گفت: «آنجا چه کنی؟» گفت: «مصیبتی عظیم دارم، که آنجا راست‌ها بر ما بودند و اینجا هم نگذارند که با خود باشیم.»

از مصاحبهٔ محقّق با سیّد «رضا زواره‌ای» ـ آبان و آذر ۱۳۷۹:

پدر «بهزاد»... جزو اوّلین خارج شده‌ها از ایران بود... توی کمیسیون بودجهٔ مجلس بود فکر می‌کنم که «خلخالی» حوالی سال ۶۲ که گفت پدر «بهزاد» چند صد میلیون برای ضدّانقلاب سرمایه جمع کرده و...

من یکبار خدمت «امام» یادم نمی‌رود ۶۱/۷/۵ بود. یک تحلیل کلّی عرض می‌کردم خدمت «حضرت امام». مقایسهٔ مشروطه با اوضاع بعد از انقلاب. به **وجود خطوط نفوذی** و نگرانی از مسائل اقتصادی و سدّ راه تولید شدن توسّط گرداننده‌های

چپ نمای دولت و ضرورت پیگیری. تا نتیجه‌اش، بهره‌برداری افراد ضعیف الایمان، برای فشار بر بدنهٔ اصلی نظام یعنی **مردم** نشود. چون وقتی مردم بی‌تفاوت بشوند، نظام در معرض خطرهای جدّی، قدرت خودش را از دست می‌دهد. خدا شاهد است تحلیلم کلّی کلّی بود. هیچ اسم خاص یا اشاره به اسم خاصّی هم نداشتم. پایان جلسه خواستم دست «امام» را ببوسم. «امام» دستم را جوری که صورتم به ایشان بیفتد، بالا بردند و فرمودند: آقای «زواره‌ای» چرا مرحوم «رجایی»، «بهزاد نبوی» را در این سطوح حسّاس‌ترین کارهای مملکت بالا آورد؟ حالا **نقل به مضمون**. دقیقش را دارم. چرا سرّی‌ترین امور مملکتی در دست او قرار می‌گرفت؟

با یک مظلومیّت و معصومیّتی که شکوه از مرحوم «شهید رجایی». حتّی فرمودند من **در مورد «بهزاد نبوی» به جاهایی هم رسیده‌ام**.اما دلایل شرعی خیانت ندارم. و من خدا را شاهد می‌گیرم که حتّی اسمی از او در بحثهایم نیاوردم و بحثم هم بیشتر در مسئله ضرورت سرمایه‌گذاری کشور در تولید بود...

ازکتاب «خاطرات مرتضی الویری»:

... در روز ۲۲ بهمن، دیگر همه کلانتریها به تصرّف مردم درآمده بود... شکل گرفتن کمیته‌ها نیز خودجوش بود؛ یعنی هر جاکه مردم، سلاحی به دستشان می‌رسید؛ در مسجد همان محل، کمیته‌ای تشکیل می‌دادند. بدین ترتیب **هیچ کنترلی روی کمیته‌ها** وجود نداشت. حتّی نمی‌دانستیم که چند کمیته وجود دارد وچه تعداد اسلحه به دست مردم و کمیته‌ها افتاده است؟ این وضع، **فرصت خوبی به افراد ناصالح داد** که در آن آشفته بازار، نقشه‌های غیرانسانی و شیطانی شان را عملی سازند، و این که بتوانند در مساجد رخنه کنند و مسئول کمیتهٔ برخی از مساجد شوند. پس از پیروزی انقلاب، می‌دیدیم که هنوز خطر ضدّانقلاب وجود دارد؛ بنابراین با اشخاصی که در کمیتهٔ استقبال از «امام»آشنا شده بودیم،به این تصمیم رسیدیم که **تشکلّی به وجود بیاوریم** و بتوانیم جلو سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدایی

خلق بایستیم. هفت گروه بودیم که در کمیتهٔ استقبال از «امام» شرکت داشتیم: گروه بدر (که بچّه‌های شهرری و «علی عسگری» جزوآنها بود). گروه فلق (که بچّه‌های خارج از کشور بودند؛ از قبیل آقای «حسن واعظی» «مصطفی تاج‌زاده»، آقای «طیرانی» و «بهروز ماکویی»). گروه «منصورون» (که اشخاص مهمّش آقای «محسن رضایی»، «شهید علم الهدی»، «عبدا...زاده» و ...بودند)، گروه صف (که اشخاص شاخص آن عبارت بودند از «محمّد بروجردی»، «حسین صادقی»، «اکبر براتی» و فردی به نام «اباذر»). گروه امّت واحده (که بچّه‌های زندان بودند، از قبیل: «بهزاد نبوی»، «محمّد سلامتی» و «پرویز قدیانی»)، گروه «موحدّین» و گروه «فلاح» که «محمّد رضوی»، «حسن مُنتظر قائم»، «حسین شیخ عطّار»، و دیگران...)

بدین ترتیب، تصمیم گرفتیم گروههای هفتگانهٔ فوق را در هم ادغام کرده و تشکیلاتی را جهت گسترش و تداوم انقلاب اسلامی سامان دهیم. **شرط لازم برای عضویّت در این تشکّل تبعیّت و پذیرش قطعی ولایت فقیه و رهبری «امام خمینی» بود.** پس از جلسات متعدّد، سرانجام نام «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» برای این تشکیلات برگزیده شد.

... گروهکهایی مثل چریکهای فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق، از شلوغی مملکت، سوءاستفاده کرده و مقدار زیادی اسلحه، در خانه‌های تیمی‌شان انبار کردند. حتّی وقتی که «امام» دستور دادند، مردم اسلحه‌ها را به مساجد تحویل بدهند؛ این گروهکها به جای آن که اسلحه‌شان را به مساجد تحویل دهند، مقرّی ساختند و اسلحه‌های مردم را تحویل گرفتند و انبارکردند. این وضع چنان ما را نگران ساخت که به اتّفاق آقای «بهزاد نبوی» نامه‌ای تهیّه کرده، به آقای «مطهّری»دادیم و خواستیم آن را به دست «امام» برسانند. در نامه قید کرده بودیم که روال شکل‌گیری فعلی کمیته‌ها، بسیار ناهماهنگ است و هیچ تشکّل سازماندهی شده وجود ندارد و این که گروهکهای مختلف مسلّح شده‌اند و **این احتمال می‌رود که در آینده‌ای نه چندان دور، کشور دچار جنگ داخلی شود.** بنابراین به «امام» **پیشنهاد کردیم** که **ما**

آمادگی آن را داریم که یک کمیتهٔ مرکزی را تشکیل دهیم و **کمیته‌های دیگر را تحت مرکزیّت این کمیته** نظم بدهیم.

آقای «مطهّری» خدمت «حضرت امام» رفتند و پس از آمدن، به ما گفتند که نظرمان را با «امام» مطرح کرده‌اند و **«امام» نیز** تصمیم گرفته‌اند، **طی حکمی، آقای «مهدوی کنی» را مسئول تشکیل دادن کمیته** بکنند. آنگاه **گفتند** که **هر کمکی از ما ساخته است**، می‌توانیم **به آقای «مهدوی کنی»** برسانیم.

چند ساعت بعد، از رادیو شنیدم که «حضرت امام»، آقای «مهدوی‌کنی» را به عنوان مسئول کمیتهٔ موقّت انقلاب اسلامی منصوب کرده‌اند.

آقای «مهدوی کنی»، پس از گرفتن حکم، در ساختمان مجلس شورای ملّی سابق مستقر شدند. من هم خودم را به ایشان معرّفی کردم. آقای «مهدوی کنی» گفت که از میان اشخاص انقلابی که سابقهٔ مبارزاتی دارند، کسانی را برای شورای مرکزی کمیتهٔ انقلاب اسلامی انتخاب و کارمان را شروع کنیم... نخست از سی چهل نفری که قصد همکاری داشتند، **خواستیم که هر کس خودش را معرّفی کند و سابقه‌اش را بگوید**، و این که چه کاری می‌تواند انجام دهد. پس از آن، از آنها خواستیم تعدادی از بین خودشان را برای شورای مرکزی انتخاب کنند. پس از رأی‌گیری، آقای «مهدوی کنی» و آقای «اسلامی» (که در انفجار حزب جمهوری اسلامی شهید شد) و «اصغر نوروزی» و بنده و یکی دو نفر دیگر که نامشان در خاطرم نیست، به عنوان اعضای شورای مرکزی انتخاب شدند.

پس از مشخّص شدن اعضای شورای مرکزی، اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز به ما کمک کردند و **آقای «بهزاد نبوی» که عضو این سازمان بود، مسئول صدور کارت شناسایی شد...**

از روزنامهٔ «صدای عدالت» ـ پنج شنبه ۱۳۸۰/۹/۸:

«اسدا... بادامچیان» عضو جمعیّت مؤتلفهٔ اسلامی، دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری

سازمان مجاهدین انقلاب اظهار داشت: سازمان مجاهدین قبل از انقلاب وجود نداشت و گروههای مختلفی بودند که **ما** با بعضی از آنها مثل «منصورون» ارتباط داشتیم و با بعضی از عناصر دیگرشان در زندان آشنا شده بودیم.

وی در گفتگو با ایسنا افزود: بعد از پیروزی انقلاب، سعی این بود که آنها که به «امام» اعتقاد دارند، همه در یک حزب، یعنی حزب جمهوری اسلامی جمع شوند، اما بعضی از اینها **نمی‌خواستند زیر بار آقای «بهشتی» بروند.** چون او را طرفدار سرمایه‌داری می‌دانستند و خود افکار چپ گرایانهٔ تندی داشتند و به همین علّت، خواستند خودشان باشند و ما هم مخالف نبودیم... در جلسه‌ای که «جواد منصوری»، «آیت»، «فارسی»و «بنی‌صدر» را هم دعوت کرده بودند، «بهزاد نبوی» و «تاج‌زاده» و... سنگ بنای این سازمان را گذاشتند. وی به **اختلاف** در میان سازمان مجاهدین و **به وجود آمدن سه دسته** در آن اشاره کرده و گفت: **تیپ** آقای «فدایی» و «عسگری» و «توکلّی» یک تیم شدند.

تیپ آقای «بهزاد نبوی» و «تاج زاده» یک تیپ شدند، یک **تیپ** نیز بینابین اینها بوجود آمد و «امام» نیز به آقای «راستی» فرمود که شما به اینها توجّه بیشتری داشته باش... **آقای «راستی» به این نتیجه رسید که تیپ «بهزاد نبوی» و این دوستان،** افکارشان با اسلام و عدل و اینها نمی‌خواند و لذا از آنها هم خواست تا از سازمان جدا شوند، که آنها نیز جدا شدند و **آقای «راستی» نیز این تیپ را منحل کرد.**

دوستان «بهزاد نبوی»، «سلامتی» و «تاج زاده» و این‌ها، نمی‌خواستند زیر بار قضیّهٔ انحلال بروند و به این دلیل رفتند و به «امام» نامه نوشتند. «امام» نیز با زیرکی خاصّ خود فرمودند، نخیر شما هم باشید، عیبی ندارد. گذاشتند که اینها بمانند. چون «امام» به عنوان رهبر جامعه، اینها را رها نمی‌کند و همچنین کسی را رد نمی‌کند. علّت آن هم این است که «امام» سعی می‌کند، همه در مسیر خدا باشند. مهلت هم می‌دهد. به همین علّت **«امام» حتّی به اینها نفرمود** که شما نمایندهٔ من را خواستید و پیشنهاد دادید و حالا که او می‌گوید منحل یعنی منحل.

«بادامچیان» دربارهٔ چگونگی فعّالیّت مجدّد سازمان مجاهدین انقلاب اظهار داشت: این‌ها مدّتی ساکت بودند، وقتی کمیسیون احزاب شکل گرفت، آمدند آنجا. خواستند که عنوان سازمان مجاهدین انقلاب از آنها باشد. من گفتم که نمی‌شود، مال شما باشد. سازمان یک مجموعه است و این مجموعه مال شما و آن دوستان است. شما یک اسم دیگری برای خود بگذارید، چون شاید، دیگر اعضاء، قبول نکنند. به علاوه **نمایندهٔ «امام» در سازمان مجاهدین انقلاب، آن را منحل کرده**. این کاری که شما می‌کنید، بعدها برایتان آسیب دارد و من هم واقعاً از باب دلسوزی برایش گفتم. به آنها گفتم که ما مخالف تشکیل حزب از طرف شما نیستیم، بلکه نصیحت می‌کنم و تذکّر می‌دهم که سازمان مجاهدین را نمایندهٔ «امام» منحل کرده و دیگر این که سازمان مجاهدین انقلاب، برهه‌ای از زمان کار کرده و شما و آن دوستان دیگری که از شما جدا شده‌اند، با هم بوده‌اید، آنها هم می‌گویند که جزو سازمان مجاهدین انقلاب هستند و اگر آنها نیز از ما درخواست حزب کنند، به آنها باید بگوییم **سازمان مجاهدین انقلاب دو**.

چون کمیسیون، رأی به بودن این سازمان داد؛ من نیز حرفی نزدم و گفتم مشکلی نیست. «بادامچیان» درجواب این سؤال که آیا سازمان مجاهدین، گروه سازمان یافته است یا حزب؟ تصریح کرد: تشکیلات آنان **سازمان است و نه حزب**. این دو با هم تفاوت دارد. تشکیلات حزبی **علنی است. مرامنامه و اساسنامه دارد. مجمع دارد**. در حالی که اینها ندارند. شورای ۱۵ نفره دارند و **بیشتر تشکیلاتشان مانند سازمان نیمه مخفی** است و سازمانی است که از حزب کمونیست سرچشمه گرفته. حزب کمونیست هم حزب نیست. سازمانی که بیشتر نظام جندی و سپاهی‌گری در آن است.

وی افزود: در آنجا دستور از بالا که بیاید، وحدت تشکیلاتی، وحدت ایدئولوژیک و وحدت فرماندهی و از این چیزهاست. این سازمانها در زمان مقابله با نظام‌های طاغوتی مؤثّرند. در دوران علنی بودن موفّق نیستند. به همین دلیل سازمان

مجاهدین انقلاب اسلامی، تعداد حوزه‌هایش مشخّص نیست. **گویا حدود سی و چهل یا پنجاه نفر هستند** که با هم ارتباطاتی دارند. الان هم که با این قضایای جدید، بعضی‌شان می‌خواهند به مشارکت بروند. بعضی هم به جاهای دیگر. با هم اختلاف دارند و در نهایت متأسّفانه، سازمان مجاهدین انقلاب، **نتوانسته** از یک **انسجام فکری و ایدئولوژیک و سیاسی** برخوردار باشد.

از روزنامهٔ «صبح امروز»* ـ مصاحبهٔ «محمّد سلامتی»:

این **سازمان** [مجاهدین انقلاب اسلامی] که اوایل انقلاب تشکیل شد؛ از **۷ گروه چریکی** و مبارز سیاسی تشکیل شد، که قبل از انقلاب فعّالیّت سیاسی و نظامی داشتند. این هفت گروه عبارت بودند از **گروه «امّت واحده»** که از نیروهای داخل زندان بودند که من و آقای مهندس [«بهزاد» نبوی] و تعداد دیگری از برادران که داخل زندان بودند، این گروه را تشکیل داده بودیم.

گروه «منصورون» که از افراد شاخص آن می‌توان به آقای «محسن رضایی» و [«محمّدباقر] ذوالقدر» اشاره کرد.

گروه **«توحیدی بدر»** که شاخص آنها آقای «حسین فدایی» بودند و اکنون دبیرکلّ ایثارگران [انقلاب اسلامی] هستند. **گروه «فلاح»** بود که از شاخصین آن آقای [«مرتضی] الویری» بود.

گروه «فلق» که از شاخصین آنها «حسن منتظر قائم» بود. **گروه «صف»** که آقای [«محمّد] عطریانفر»(۳) از جمله افراد مؤثّر آن بود و **گروه «موحّدین»**.

این **هفت گروه**، در اوایل انقلاب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را پایه‌گذاری و در اوایل بهار سال ۵۸ در ۱۶ یا ۱۸ فروردین، به طور رسمی، اعلام موجودیّت کردند. البته تدارک آن، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، صورت گرفته بود و گروهها

---

* مصاحبه، توسّط «اسماعیل آزادی» انجام و در چهارشنبه ۱۳۷۸/۴/۱۶ چاپ شده است.

یکدیگر را پیدا کرده و مقدّمات کار وحدت را ایجاد کرده بودند و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی **به شکل نیمه علنی و نیمه مخفی** فعّالیّت داشت...

سؤال) فعّالیّت‌های مخفی شامل چه اقداماتی می‌شد؟

[«سلامتی»:] بخشی از فعّالیّت‌ها در خود **سپاه** پاسداران، **کمیته** و بخشی در سیستم **امنیّتی و اطّلاعات سپاه** و بخشی نیز در **ارتش** بود.

... **گروه «منصورون»**ارتباط منظّم و مؤثّری با آقای «راستی کاشانی» داشتند...

[اختلافات در داخل سازمان:]

مثلاً" در سال ۵۸، در **روز جهانی کارگر** ناگزیر بودیم، موضع‌گیری کنیم. وقتی در سازمان درباره آن بحث کردیم.مشخصّ شد، عدّه‌ای موافق نیستند و می‌گفتند روز جهانی کارگر متعلّق به کمونیستهاست و ما نباید در این باره بیانیّه بدهیم. یک عدّه هم سخت طرفدار کارگران بودند و می‌گفتند: باید بیانیّه بدهیم...

یا مثلاً" درباره **سالگرد دکتر «شریعتی»** بحث بود. ما معتقد بودیم که باید از او تجلیل کنیم و بیانیّه بدهیم. امّا عدّه‌ای موافق نبودند و می‌گفتند: تفکّرات دکتر «شریعتی» کاملاً" بر ارزشهایی که آنها معتقد بودند، مبتنی نیست و از سویی دیگر مسائلی چون اصلاحات ارضی، قانون کار و ستاد بسیج اقتصادی که کالاهای ضروری را به صورت کوپنی در اختیار مردم قرار می‌داد، پیش آمد و عدّه‌ای با این شیوه‌ها موافق نبودند و آن را **کار کمونیستها**، تلّقی می‌کردند و چون **ما موافق با این شیوه بودیم**، این اختلافات، خودش را نشان داد... اختلافاتی در سازمان وجود داشت که منجر به جدایی **جناح چپ** سازمان از مجموعه شد و افرادی که ماندند جناح راست سازمان بودند. جناح چپ، افرادی چون من، آقای «بهزاد نبوی» و آقای «آرمین» بودند و در جناح مقابل، کسانی که ماندند؛ آقایان «محسن رضایی» و «ذوالقدر» وبرخی دیگر بودند. آنها در سپاه بودند، اکنون نیز هستند (بجز آقای «رضایی» که استعفا کرده است.)

... ما تحت همان عنوان، تشکیلات جدیدی تأسیس کردیم. چرا که اعضای

سازمان جدید از اعضای همان سازمان بودند. امّا برای اینکه مدّعی نداشته باشیم، کلمهٔ ایران را به آن اضافه کردیم که در نهایت، تشکیلات با نام «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی **ایران**» در ۱۱ مهرماه سال ۱۳۷۰ به تأیید وزارت کشور رسید... نشریّهٔ «عصر ما» به عنوان ارگان سازمان در سال ۱۳۷۳ انتشار خود را آغاز کرد...

از روزنامهٔ «کیهان»* ـ مصاحبهٔ «محسن رضایی»:

بعد از پیروزی [انقلاب اسلامی]، ما بدلیل تجارب تاریخی که از نهضت ملّی گرفته بودیم، به فکر افتادیم **یک سازمان نیمه مخفی و نیمه علنی** درست کنیم؛ تا اگر چیزی شبیه کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد، همهٔ دارایی انقلاب درخطر نیفتد. خب حزب جمهوری اسلامی فعّالیّت رسمی و علنی می‌کرد و اگر مثلاً" اتّفاقی می‌افتاد، همه را می‌گرفتند و می‌بستند. لذا ما آمدیم باز بعنوان **بازوی مخفی انقلاب**، سازمانی را متشکّل از هفت گروه مبارز اسلامی درست کردیم که در حقیقت یک حزب بود و برای اینکه نقطهٔ مقابل منافقین بایستیم. اسممان را هم گذاشتیم سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. بلافاصله منافقین موضع گرفتند و گفتند اینها **کلمه مجاهدین** را به **سرقت بردند**.

از کتاب «تاریخچهٔ گروههای تشکیل دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»:

«منصورون» نیز در حین انقلاب و عمل از طریق اشخاص مورد اطمینان و مشهور هر ناحیه که همه گروهها و سازمانها و اشخاص مبارز به آنها اعتماد داشتند، توانست به **آرزوی دیرینهٔ** خود که اتّحاد و رابطهٔ بیشتر با گروههای اسلامی اصیل بود، دست یابد. به این طریق که در خوزستان، از طریق یک روحانی مبارز، با «موحدّین» رابطه برقرار کرد. بعد **یک شاخهٔ آنها** برای بررسی و انجام عملیّات مهم، به تهران آمده و

* سه شنبه ۷۸/۱۱/۱۹.

طرح ترور «خسروداد» و «بدره‌ای» را می‌ریزند و پس ازورود «امام» به ایران نظر «امام» را در این مورد با رابطی جویا می‌شوند. **ولی** رابط می‌گوید «امام» در این مورد پاسخ را به بررسی بیشتر موکول می‌کنند.

ازطریق «شهید حاج مهدی عراقی» با «فلق» که عدّه‌ای از برادران خارج بودند، تماس برقرار می‌نمایند و هنوز قبل از ۲۲ بهمن است که «منصورون» با «صف» نیز از طریق منزل «امام» مرتبط می‌شوند... پایه‌های تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پی‌ریزی می‌گردد و دراین میانه **نقش «منصورون»** در این گردهمایی و ارتباطها بسیار مؤثّر بوده است.

از «بیانیهٔ اعلام موجودیّت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» *:

... قلب تاریخ، طپیدن آغاز کرد و انقلاب اسلامی ایران، به یاری لایزال و لطف بی‌چون پروردگار، همراه ایثارها و شهامتهای شگفت‌آور ملّت مسلمان، به رهبری پیامبرانهٔ قائد اعظم «امام خمینی» تا بدین مرحله پیش تافت. اینکه برای حراست روند راستین و گسترش دستاوردهای چنین انقلابی که می‌تواند و باید نجات و فلاح تمام مستضعفین را به ارمغان آرد. و برای جلوگیری از تحرّک اهریمنی ضدّانقلاب و رخنهٔ موریانه‌ای مرتجعان و فرصت طلبان و مهمتر از همه، در جذبهٔ تسلیم به فرمانهای انقلابی قرآن و احادیث معتبر امامان که زندگی مسلمان را همواره بر پایهٔ جهاد در راه حق می‌خواهد، ما در پیشگاه خدا و شهیدانمان ایستاده‌ایم، تاراهشان را ادامه دهیم و پس از **هر پیروزی باز از آن نقطهٔ پایانی بیاغازیم** و هرگز مباد که گام از راه رضای خدا وانهیم و به دشمنان خدا و خلق که اینک چون گرگان زخمی و روبهان، گوش خوابانده، درکمین انقلاب نشسته‌اند، فرصت دهیم تا دوباره زوزه کشند و حیله بسازند تا خطّ خون گرده‌هامان دوباره بشکفد و شب سنگین ظلم

* منتشره در فروردین ۱۳۵۸.

دوباره خیمه گذارد.

از این رو براساس چنین ضرورتی حیاتی و فرمان «واعتصموا بحبل ا...جمیعاً ولاتفرّقوا» و به نشانهٔ عمل به توصیه‌های رهبر آگاه انقلاب بر توحید کلمه، تاکنون هفت گروه انقلابی اسلامی، که درسالهای اختناق و روزهای انقلاب با یاد خدا در دل بر طاغوتیان شوریدند وبی‌وسوسهٔ نام وشائبه‌ی خودبینی بار سنگین مسئولیّت مبارزه‌ای الهی را بر پایهٔ تزکیه و تقوی بر شاخه‌های زخمی خویش کشیدند، برای هر چه گسترده‌تر و پربارتر نمودن و تداوم انقلاب اسلامی،به هم پیوسته‌اند. گروههای انقلاب:«امّت واحده»، «توحیدی بدر»، «توحیدی صف»، «فلاح»، «فلق»، «منصورون» و «موحدّین»، اکنون با تأییدات خداوند متعال و در سایهٔ توجّهات هدایتگر «ولی‌عصر (عج)» از طریق تشکیل «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» وحدت خویش را به همهٔ **خلقهای مستضعف** جهان اعلام می‌دارند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، خود را در برابر **خدا و خلق**، مسئول پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی و تکامل گسترش آن، در جهان می‌داند. این سازمان، متعهّد است که با عناصر، سازمانها، حکومتها، ابرقدرتها و هر جریانی که علیه گسترش و تحقّق انقلاب اسلامی عمل کند، از امپریالیستهای جهانخوار راست و چپ و یا متجاوزان صهیونیست گرفته تا عناصر منافق، منحرف و فرصت طلب داخلی، مبارزهٔ ایدئولوژیک ـ سیاسی نموده و در صورت لزوم، قاطعانه و با یقین به یاری خدا، **با تمام قدرت، دست به حملات نظامی** بزند. و امیدواریم در این راه، به مصداق آیهٔ «فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل‌ا... و ماضعفوا و ما استکانوا» با پشتوانهٔ همهٔ هستی که در بینش توحیدی سازمان است، در برابر همهٔ سختیها و مشکلات، استوار وکوبنده بایستیم (ان‌شاءا...)

... قلبهایمان در این شوق می‌طپد که جمهوری اسلامی ما به یاری خدا، زمینه‌ای برای آن حکومت واحد و عدالت گستر جهانی به رهبری منجی بشر «ولی‌عصر(عج) مهدی» **موجود جهان** باشد... سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ـ ۵۸/۱/۷

از «اطّلاعیّهٔ شمارهٔ یک ـ صادره از «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» *:

پیرو بیانیّهٔ شمارهٔ ۱۶ درمورد گردهمایی ۳/۵ بعدازظهر روز پنجشنبه ۱۶ فروردین [۱۳۵۸] در دانشگاه تهران، برنامه بدینوسیله اعلام می‌گردد. اعلام مواضع و نقطهٔ نظرات سازمان پیام جنبش فلسطین توسّط برادر مبارز «هانی الحسن».

سخنرانی برادر «ابوالحسن بنی‌صدر»

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ۵۸/۱/۸

از اطّلاعیّهٔ شماره ۳ـ(همان منبع قبلی):

خیانت «سادات» را محکوم می‌کنیم:

به پیگیری از فتاوای رهبر انقلاب اسلامی «امام خمینی» که مکرّراً حمایت و تأیید از مبارزات خلق فلسطین و لبنان را بر هر فرد مسلمان لازم دانسته‌اند، ما دولت سر سپردهٔ «سادات» راکه امضاء قرارداد صلح با اسرائیل (بفرمان آمریکا) سند دیگری از خیانتهایش به خلق عرب است، به شدّت محکوم کرده و **از دولت آقای «بازرگان» قطع هر نوع رابطه با رژیم منفور «سادات» را مصرّانه خواستاریم.**

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ـ ۵۸/۱/۳۰

از کتاب «خاطرات مرتضی الویری»:

... شورای انقلاب، پس از شور، تصمیم گرفت نیرویی را مسلّح کند که دارای اعتقادات راسخ انقلابی و مذهبی باشد، نام این نیرو «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» انتخاب شد. بدین ترتیب سپاهی در سلطنت آباد به سرپرستی آقای «لاهوتی» تشکیل شد. دو سپاه دیگر نیز، یکی به سرپرستی «محمّد منتظری» و دیگری به سرپرستی آقای «دانش» تأسیس شد. درکنار نیروهای مسلّح سپاه

* از کتاب «مجموعه بیانیّه‌ها و اطّلاعیّه‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» ـ جلد یک.

پاسداران انقلاب اسلامی، **نیروی مسلّح دیگری نیز به اسم «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» وجود داشت.** اینها سلاح و امکاناتشان **از کمیتهٔ موقّت** انقلاب اسلامی **جدا بود...** چندی بعد، آقای «هاشمی رفسنجانی» از سوی شورای انقلاب مأموریّت یافت تا نیروهای مسلّح را ادغام کند و به جای چند سپاه پاسداران، یک سپاه پاسداران باشد و یک شورای فرماندهی آن را اداره کند. آقای «هاشمی رفسنجانی» چند جلسه گذاشت که بنده و مرحوم «محمّد بروجردی» و «محسن رضایی» و «شهید کلاهدوز» و «محمّد منتظری» و دیگران در آن حضور داشتند. پس از بحثهای مفصّل نتیجه این شد که سپاه سه گانه در هم ادغام شود و **سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم برای شورای فرماندهی، نمایندگانی را معیّن کنند...** شورای فرماندهی در اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ تشکیل شد. اعضای آن عبارت بودند از: «شهید کلاهدوز»، «داوودی شمسی»، «رفیق دوست»، «ابوشریف» و بنده. «جوادمنصوری» هم به عنوان فرماندهٔ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تعیین شد.

پس از عضویّت در شورای فرماندهی سپاه پاسداران، **دیگر ضرورتی ندیدم** که در کمیته، فعّالیّت کنم؛ از این رو از کمیته بیرون آمدم. **بعد هم مناسب دیدم که عمدهٔ فعّالیّتم را در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، متمرکز سازم** که کارهای سیاسی و اجتماعی انجام می‌داد. بنابراین آقای «فروتن» را به عنوان جانشین خودم در شورای فرماندهی سپاه معرّفی کردم...

از نامهٔ سرگشادهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به «ابوالحسن بنی‌صدر»* :

آقای «بنی‌صدر» رئیس جمهور محترم... ارتباط و همکاری شما و ما در آغاز پیروزی، سخنرانیتان در مراسم اعلام مواضع سازمان [مجاهدین انقلاب اسلامی] (فروردین ۵۸) (**کمک ما در جریان انتشار روزنامهٔ «انقلاب اسلامی» به سردبیری و**

* نامهٔ مورخهٔ ۱۳۵۹/۱۰/۹.

مسئولیّت شما، هرگونه تردید و احتمالی در دل خوانندگان این نامه، نسبت **بوجود «پیشفرض» یا «اختلافات قبلی»** بین ما و شما را **از بین می‌برد**. همچنین بیاد می‌آورید که چندی پیش، در جلسه‌ای خصوصی، سازمان، انتقاداتش را که **عمدتاً مربوط به پس از ریاست جمهوری شما بود**، توسّط نمایندگانش مطرح نمود و...

از روزنامهٔ «سیاست روز» ـ نوشتهٔ «محمّدرضا قربانی»:*

... در اوایل آغاز کار سازمان مجاهدین [انقلاب] برخی اعضاء بر سر انتشار اطّلاعیّه به مناسبت روز کارگر، اختلاف نظر داشتند. مخالفین صدور این اطّلاعیّه، ادّعا می‌نمودند که صدور چنین بیانیه‌ای، نشانگر **وجود اندیشه‌های مطرود مارکسیستی** در سازمان بوده و به غایت مذموم و نکوهیده است. از سوی دیگر، یک ماه پس از این حادثه، صدور بیانیّه به مناسبت شهادت دکتر «علی شریعتی» محلّ مناقشه‌ای جدید، میان اعضاء سازمان گردید و موارد دیگر... به هر حال دامنهٔ این اختلافات، روزبه روز گسترده‌تر گردید؛ تا اینکه **در بهار سال ۵۸، بنا به درخواست اعضای سازمان «حضرت امام (ره)» آقایان دکتر «مطهّری» و آیت‌الله «حسین راستی کاشانی» را به عنوان نمایندهٔ خود و جهت رفع اختلافات معرّفی نمود**. حل و فصل اختلافات سیاسی، بر عهدهٔ دکتر «مطهّری» و رفع مناقشات فقهی به آیت‌الله «حسین راستی کاشانی» محوّل گردید.

شروع جنگ تحمیلی در سال ۵۹ و شهادت دکتر «مطهّری» به تعمیق اختلافات موجود **در میان اعضای سازمان** انجامید. به نحوی که در آن ایّام **سه طیف مختلف** در مقابل نظرات نمایندهٔ «حضرت امام(ره)» و («راستی کاشانی») قرارگرفتند. **دستهٔ اوّل** موافق نظرات ... از جمله.... «ذوالقدر» و «حسین فدایی» و... **دستهٔ دوّم** مخالف صریح نمایندهٔ «امام (ره)» بودند و احکام و دستورالعملهای حزبی را براحکام فقهی

* دوشنبه ۱۳۸۰/۴/۲۵.

ارجع می‌دانستند. ازجمله... «بهزادنبوی»، «محسن آرمین»، «سعید حجّاریان»، «محمّد سلامتی»، «مصطفی تاج زاده» و «هاشم آغاجری»... **دستهٔ سوّم** نیز نظرات ممتنع داشتند... از جمله «محسن رضایی» و «مرتضی الویری»... در پاییز سال ۶۵... «امام» دستور انحلال سازمان را صادر فرمودند... چهره‌های رادیکال... در تاریخ ۷۰/۷/۱ فعّالیّت‌های سیاسی خود را از سرگرفتند و این بار، تحت عنوان «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران» به ایفای نقش پرداختند. در حال حاضر **آقای «محمّد سلامتی» که در دولتهای «بنی‌صدر»، «شهید رجایی» دولت موقّت و دولت اوّل «میرحسین موسوی» عهده‌دار وزارت کشاورزی بوده است**، دبیر کلّ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی [ایران] می‌باشد و در شورای مرکزی آن، چهره‌هایی چون «بهزاد نبوی»، «محسن آرمین»، «هاشم آغاجری»، «سعید حجّاریان»، «مصطفی تاج زاده»، «محسن سازگارا» و «فیض‌ا... عرب سرخی» قرار دارند.

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ چهارشنبه ۱۳۶۰/۴/۲۴:

آقای «محمّدعلی رجایی» نخست وزیر، ساعت ۱۰/۲۰ دقیقه پریشب بدون اطّلاع قبلی در جامعهٔ «الامام الصادق» حضور یافت و به درخواست مردم، سخنانی ایراد کرد.

آقای نخست‌وزیر، در قسمتی از سخنان خود، خطاب به افراد فریب خورده، اظهار داشت: من به عنوان نخست‌وزیر و یک بندهٔ کوچک این انقلاب، به شما می‌گویم که هنوز هم آغوش ملّت برای پذیرفتن افرادی که علاقمند هستند به دامن اسلام بازگردند، باز است. لذا تقاضا می‌کنم از این فرصتهای مناسب، استفاده کنید و به سیل خروشان این جمعیّت، بپیوندید. که این حرکت به نفع و مصلحت شما است. ببینید، **آن بندهٔ خدایی که از همه گونه امکانات برخوردار بود و تمام قدرتهای طاغوتی دنیا، دست به دست هم داده بودند؛ تا اورا در مقابل انقلاب نگه دارند، با یک حرکت «امام» و با حرکت امّت، آنچنان از صحنه حذف شد که صدایش برای همیشه از فضای**

انقلابی کشور ما دور گردید.

ای خواهر و برادر. تو از «بنی‌صدر»و یاران«بنی‌صدر» و از پشتیبانان «بنی‌صدر» قویتر نیستی. چشمان رئوف «امام» ما را بار دیگر ببین. سخنان پرعطوفت «امام» را بار دیگر گوش کن. **فرمانبری این خلق قهرمان انقلابی را از این «امام» ببین.** به آغوش مردم و به آغوش انقلابیون بازگرد. دست ما برای فشردن دست تو، به عنوان یک هم میهن مسلمان انقلابی، دراز است و تو آن دست را برنگردان؛ که پشیمان خواهی شد...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ شنبه ۱۳۷۹/۱۰/۱۰:

... مردمی که بر اثر تحریمهای اقتصادی و حوادث طبیعی، همچون سیل و زلزله در رنج بودند و ناچار از مقابله با **دشمن تا دندان مسلّح بعثی**، جبهه‌ها را تدارک می‌کردند؛ ضربات سختی از اهالی نفاق خوردند. همراهی گروهک منافقین، در خیانت به دین و کشور با دشمن بعثی و تبلیغات فراوان بوقهای استکباری غرب و شرق درحمایت ازمنافقین، گشایش یک جبههٔ جدید جنگ روانی، علیه ملّت ایران بود. پس از وقایع تلخ سال ۱۳۶۰ و فرار «بنی‌صدر» و «رجوی» از ایران به فرانسه، مدیریّت کشور [جمهوری اسلامی ایران] توانست ضمن **ادارهٔ جنگ** با فجایع [و جنایات] منافقین نیز به مقابله برخاسته و بازماندگان این گروهک ملحد را دستگیر و مجازات کند...

منافقین، پس از ناامیدی از قتلها و جنایتهایی که به موازات کشتار وحشیانهٔ عراقیها، در جبهه‌های جنگ تحمیلی، در داخل کشور انجام می‌دادند و با استقرار سرکردهٔ آنها در **پاریس** تشکیلات سیاسی شورای ملّی مقاومت را در ظاهر با ائتلاف گروههای مخالف نظام اسلامی و در واقع محوریّت و مدیریّت تفکّر نفاق شکل دادند. در اوایل سال ۱۳۶۴ این سازمان، تبلیغات وسیعی را به کمک سرمایه‌های غربی ازجمله سازمانهای جاسوسی علیه نظام اسلامی به راه انداخت. این دوران

مصادف بود با پیروزیهای لشگریان اسلام در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل و بیشتر رنگ **حمایت روانی از «صدام حسین»** داشت.

سرگردانی، آلت دست بیگانه بودن و اعتراضات مردمی و حزبی در سراسر اروپا، فرانسه را **مجبور کرد** تا سرکردهٔ منافقین را از پاریس اخراج نماید. این دوران همزمان بود با اوج اختلافات «بنی‌صدر» و «رجوی» و ریزش و انشعابهای مکرّر هوادارن و اعضاء سازمان. به عبارت دیگر اروپای به ظاهر متمدّن، دیگر قادر نبود از جنایت کارهای تابلوداری همچون «رجوی» حمایت کند. لذا **ترجیح عنصر سیاسی و به ظاهر دموکراتیک «بنی‌صدر» به «رجوی»**، سبب گردید که مرکزیّت سازمان نفاق، از فرانسه اخراج و در عراق مستقر شود. این عمل در واقع پناه بردن به دامن وحشی‌ترین دشمن مردم ایران بود. چراکه خاطرهٔ جنایتهای جنگی «صدام» و ارتش بعث عراق و نقش ستون پنجم، که عمدهٔ آن بعهدهٔ منافقین بود برای سالهای طولانی در ذهن مردم می‌ماند.

اختلاف بین «بنی‌صدر» و «رجوی» منجر به **جدایی «فیروزه»**، دختر «بنی‌صدر» از «رجوی» گردید. با شکست این ازدواج سیاسی که با برنامه و در جهت جذب جوانان گریزان از جنگ و سرگردان در اروپا و آمریکا صورت گرفته بود، «رجوی» اقدام به ازدواج نموده و **بزرگترین رسوایی عقیدتی** را سبب شد. این اقدام که با **انتقال همسر رسمی سیّد «مهدی ابریشمچی» («مریم قجر عضدانلو») به «مسعود رجوی» صورت گرفت**، در داخل سازمان، به ارتقاء ایدئولوژیک! معروف گردید که در آن، دین و مذهب، به مسخره گرفته شده بود.

رسوایی این ازدواج به قدری بود که روزنامه «لوموند» در فروردین ۱۳۶۴ دربارهٔ آن چنین می‌نویسد: «سیاسی‌ترین اقدام سازمان مجاهدین، ازدواج «مسعود رجوی» با همسر «مهدی ابریشمچی» است که از نظر مسلمانان، غیرقابل توجیه می‌باشد. این ازدواج، سر و صدای زیادی در بین جوانان عضو و هواداران سازمان ایجادکرد.»

رادیو آمریکا دربارهٔ این ازدواج گفت: «یک اعلامیّهٔ چهارده صفحه‌ای که از سوی

دفتر سیاسی و **کمیتهٔ مرکزی سازمان مجاهدین خلق** در پاریس انتشار یافت، ازدواج «مسعود رجوی» و «مریم قجرعضدانلو» را بعنوان اقدامی انقلابی و تاریخی برای تضمین آزادی زن و استقلال ایران توصیف کرد... «مریم عضدانلو» که روز ۲۷ ژانویه از سوی «مسعود رجوی» بعنوان **همردیف فرماندهٔ اوّل** سازمان معرّفی شد، تا همین پانزده روز پیش، همسر قانونی آقای «مهدی ابریشمچی» بود. در پای بیانیهٔ ۱۴ صفحه‌ای سازمان، امضاء ۶۰ نفر دیده می‌شود و توجیه اعلامیّه، چنین است که باید اتّحاد روحی و جسمی بین دو فرماندهٔ اوّل ایجاد شود. در این اعلامیّه اقدام آقای «ابریشمچی» شوهر «مریم»، حماسه‌ای بی‌نظیر [!] توصیف شده است. «ابریشمچی» در صفحهٔ آخر این بیانیّه نوشته بود: «با تمامی ظرفیّت درک ایدئولوژیکی‌ام، از اینکه افتخار شرکت در چنین تصمیم‌گیری مبارزهٔ عقیدتی، نصیبم شده، خدا را سپاسگزارم.»*

روزنامهٔ «لوموند» در تاریخ دهم فروردین ۱۳۶۴ نوشت: «تا سه هفته پیش، «مریم» خانم «ابریشمچی» بود و تا چهار هفته قبل **«فیروزه بنی‌صدر»** را **«فیروزه رجوی»** می‌نامیدند، امّا در ۱۸ اسفند سال ۶۴ اعلام شد که حالا **خانم «عضدانلو»** با این ازدواج **«مریم رجوی»** نامیده می‌شود.

... برای توجیه اعضاء و هواداران و برای اینکه دشواری ازدواج «مسعود» و «مریم» برطرف شود، «ابریشمچی» اعلام کرده که صددرصد و داوطلبانه اقدام به جدایی از «مریم» نموده، تا تحقّق رشد ایدئولوژیکی و انقلابی باگسستن رشتهٔ پیوند، عمل شود...»

[سرکردگان سازمان] پس از مدّتی برای سرپوش گذاشتن بر **کار غیر شرعی و نامتعارف خود**، دستور زندگی اشتراکی را صادر نموده و ضمن بر هم زدن کانونهای خانواده، **افراد متأهّل را مجبور کردند** تا از هم جدا شده و به صورت موقّت و دوره‌ای

---

* وقتی که محقّق تصمیم گرفت مختصر شدهٔ بیانیهٔ ۱۴ صفحه‌ای سازمان نفاق را بیان کند، بهترین خلاصهٔ جامع و مانع از این رفتار سیاسی ایدئولوژیک را دراین عبارت یافت: «دیانت» به تمام معنای کلمه!

به زندگی مشترک با دیگران تن دهند.

... در ابتدای سال ۱۳۶۵ رادیو و تلویزیون عراق اعلام کرد: «رجوی» در بغداد با «صدام» ملاقات کرد. «مسعود رجوی» که بخاطر ازدواج معروف با همسر «ابریشمچی» از «صدام» یک **ساعت طلا** هدیه گرفته بود، بعنوان میهمان شریف مورد ستایش «صدام» قرار گرفته و دیکتاتور بغداد، گروه وی را **صلح طلب** نامید.

از روزنامهٔ «بنیان» ـ مصاحبهٔ «سعید حجّاریان»* :

مجاهدین خلق که در زمان «شاه»، **تحت تأثیر کمونیستها** دست به ترور آمریکایی‌ها می‌زدند و سالیان سال، چه قبل و چه بعد از انقلاب اسلامی به این اقدامات افتخار هم می‌کردند. البته حالا و به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر، خود را تبرئه می‌کنند و می‌گویند: **کمونیستهای نفوذی** از طرف ساواک، که بعداً کودتای ایدئولوژیک کردند، **این خطّ انحرافی** را درون سازمان دنبال می‌کردند. قصدشان نیز از این تبرّی جویی، این است که چون، ترور و تروریسم، در دنیا منفور شده؛ می‌خواهند چهرهٔ خود را موجّه جلوه دهند. اخیراً در جایی خواندم که «تراب حق شناس» که جزو جریان تغییر ایدئولوژی در سال ۵۴ بود، **به همراه همسرش «پوران بازرگان»** نامه‌ای بر علیه «رجوی» منتشر کرده و در آن جا به «رجوی» اعتراض نموده‌اند که سالها نان این ترورها را خورده‌ای و حال که موج نفرت جهانی، علیه ترور برخاسته، می‌خواهی چوبش را به ما بزنی...

از کتاب «عبور از بحران»ـ خاطرات «اکبر هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۱۶ شهریور [۱۳۶۰]:

آقای «**کنگرلو**» از سازمان فجر اسلام آمد و تقاضای ترخیص **کالاهای اطّلاعات**

---

* چهارشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۲۲.

ظریف را ـ که برای کارهایی از این قبیل [!؟]، مدّتی قبل وارد کرده و در فرودگاه و گمرک مانده ـ داشت. بنا شد تحقیق کنم که اینها را **چه کسی و برای چه منظوری**، بکار می‌برد؟...

از مصاحبه محقّق با «منبع (ص)»:

«**کنگرلو**» از فجر اسلامی‌ها بود. مثل «علیرضا محسنی» و «علیرضا معیّری» و اینها. ظاهراً اونها **توی تشکیلات** مجاهدین انقلاب **نیامدند**. ... «**محسن کنگرلو**» به شدّت به «میرحسین موسوی» در بحثهای امنیّتی نزدیک بود.

توی قصّه «مک فارلین» از **کلیدهای اوّلیه و اصلی** بود. در تحقیقات استراتژیک هم **همراه «سعید حجّاریان»** بود.

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۶ مهر[۱۳۶۰]

... «**بهزاد نبوی**» آمد و دربارهٔ **سیاست «بازرگانی»** و همکاری بیشتر، بین حزب و سازمان مجاهدین انقلاب (اسلامی) و ترکیب کابینه مذاکره کردیم...

سه شنبه ۱۴ مهر

... اوّل شب، مسئول اطّلاعات [و تحقیقات نخست‌وزیری]، آقای «**خسرو تهرانی**» **و گروهی از دوستانش** آمدند و درباره تشکیل اطّلاعات مرکزی که **سپاه مخالفت می‌کند**، بحث کردیم. قرار شد جلسهٔ مشترکی تشکیل دهیم...

از روزنامه فتح* ـ مصاحبه با «سعید حجّاریان کاشی»:

قبل از تشکیل وزارت اطّلاعات و در آستانهٔ انتقال، **مسئولیّت ضدّ جاسوسی** با من

---

* پنج شنبه ۱۳۷۹/۱/۱۸.

بوده. **من** قبل از تشکیل وزارت، اطّلاعات، در **دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری**، به لحاظ **عملیّاتی، معاون آقای[«خسرو] تهرانی» در امور ضدّ جاسوسی** بودم.

امّا وقتی وزارت اطّلاعات تشکیل شد، هر چه که بود، تحویل وزارت اطّلاعات دادیم. یعنی تشکیلات دیگر را منحل کردیم. سپاه هم اطّلاعات‌ش را منحل کرد، نخست‌وزیری هم منحل کرد. کمیته هم منحل کرد. همه اینها در ظرف وزارت اطّلاعات جا گرفتند.

از روزنامهٔ «بنیان»* ـ مصاحبهٔ «سعید حجّاریان»:

... **قرار بود**، زندانهای ما، محلّ آموزشی و بازسازی باشد، قرار بود، مخالفان خود را تحمل کنیم. مردم ناظر امور باشند و با انتقاد از قدرت، جلوی انباشت و تباهی را بگیرند. **امّا امروز**، مخالف را ماهها و بلکه بیش از یک سال، در حبس انفرادی نگه می‌داریم. پیش از آنکه جرمش به اثبات رسیده باشد، **برای گرفتن اقرار شکنجه می‌کنند** و اسم آن را تعزیر می‌گذارند. غافل از اینکه تعزیر، مجازات مجرم است. پیش از اثبات جرم، در محکمهٔ عادلانه؛ که نمی‌توان کسی را مجازات کرد. آخر چگونه می‌توان شکنجه را برای استنطاق و اقرار گرفتن، زیر پوشش یک مصطلح شرعی، مثل تعزیر، پنهان کرد و به آن **رنگ دینی و شرعی** داد؟

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ع)»:

زمانی که در اوین بودیم، غالباً **بچه‌های مجاهدین انقلاب**، بازجوئیهای **موفّق** و مورد اعتماد داشتند.

س) ممکن است اسم ببرد؟

[«شاهد(ع)»:] حالا همه‌شان توی خاطرم نیست. «ذوالقدر» بود، «نجات» بود،

---

* چهارشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۲۲.

«الویری» بود، «آرمین» بود...

س) کدام «آرمین»؟

[«شاهد(ع)»:] چند تا «آرمین» مجاهد انقلاب داریم؟ **«محسن آرمین»...**

اتفاقاً **معروف بود که خیلی هم محکم** بود. یک برادرش مرتبط با خلقی‌ها بود...

س) خلقی‌ها؟!

[«شاهد(ع)»:] مجاهدین دوسری معروف بودند. مجاهدین خلق که منافقین باشند. و مجاهدین انقلاب. «محسن [آرمین»] مجاهد انقلاب بود. برادرش (فکر می‌کنم «محمود») با مجاهدین خلق بود... حالا منظورم این بود که **«آرمین» شخصاً برادرش را تعزیر می‌کرد** تا اطّلاعات بدست بیاره...

از روزنامهٔ «سلام»ـ دوشنبه ۱۳۷۸/۳/۳۱:

به اعتقاد بنده [«محسن آرمین»] برای مردم ما هیچ چیز، زیباتر، شیرین‌تر، امنیّت بخش‌تر و اعتمادآفرین‌تر از این نیست که نهادهای حکومتی بجای تهدید و خطّ و نشان کشیدن، و **نفی صریح رأی شصت میلیون** انسان در **برابر ۶ تن** (که معنایی جز **تحقیر و توهین**) ندارد، در برابر انتقادها، مسئولانه رفتار کند... [اشارهٔ او به نظارت فقهای شورای نگهبان است.]

از هفته‌نامهٔ «یا لثارات الحسین»* ـ سخنان «روحا... حسینیان»:

من خودم، با اینها چندین مرتبه در مقاطع تاریخهای مختلف درگیر شدم. یک عدّه‌ای از اینها که ادّعای اصلاح‌طلبی می‌کنند، چه کسانی هستند؟ آقای «موسوی تبریزی»...

آقای «خلخالی» چند وقت پیش، رفته بودند خدمت «آقا». در یک جلسه گفته

* ۱۳۷۹/۷/۲۷.

بودند: «آقا» بگویید، جلوی ترویج این خشونت را بگیرند. «آقای» گفته بودند: **ترویج خشونت توسّط کی؟** گفته بودند: این آقای «مصباح»، زمینه را برای خشونت فراهم می‌کنند. «آقا» خندید و گفته آقای «خلخالی»، شما دیگر خواهش می‌کنم، چیزی نفرمائید.

خوب اگر ما بخواهیم چهرهٔ خشونت را ترسیم بکنیم، در وجود آقای «خلخالی» و در وجود آقای «موسوی تبریزی» تبلور پیدا می‌کند.

خشونت همین آقای «وردی نژاد» مدیر خبرگزاری جمهوری اسلامی، **همین آقای «علی‌ربیعی»** با اسم مستعار آقای «عباد» [!] من که با شما همکار بودم. من بارها با شما سر خشونتتان با متّهمین درگیر شدم.

آقای «محسنی اژه‌ای» **به خاطر خشونت** همین آقای «عباد» با متّهمین **استعفا داد و رفت.** اینها آمده‌اند؛ شعار ضدّ خشونت سر می‌دهند. **واقعاً انسان نمی‌داند** قسم «حضرت عباس» را باور کند **یا** دم خروس را؟

از هفته‌نامهٔ «یالثارات‌الحسین»- چهارشنبه ۴ آبان ۱۳۷۹:

کسانی را که آقای «خاتمی» روی کار آورد، چه اشخاصی بودند؟ آقای «سعید حجّاریان» و «ربیعی» از اعضای قدرتمند وزارت اطّلاعات بودند. مدیر مسئول روزنامهٔ «ایران» و مدیر خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران آقای «وردی‌نژاد» اطّلاع دارند و بنده [«روح‌ا... حسینیان»] هم می‌دانم، که **اگر خشونتی در این کشور**، ایجاد شده؛ **بانی اصلی آن آقای «وردی‌نژاد» است.** حال چطور اینها خودشان را تبرئه می‌کنند و همهٔ اعمال وگناهان خود را به گردن دیگران می‌اندازند [؟]....

خُب بنده، بالأخره، اوایل تشکیل وزارت اطّلاعات چندین سال **نمایندهٔ دادستان در وزارت اطّلاعات** بودم و از تمام عملکردهای اینان باخبر هستم. در حقیقت **من و آقای «محسنی‌اژه‌ای» به خاطر عملکردهای خشونت‌آمیز آقای «ربیعی»، «سعید حجّاریان» امثال اینها، نتوانستیم آنجا بمانیم**، چطور شده که یک مرتبه، در جامعه،

همه چیز، برعکس شده و ما مبدّل به چهره‌های خشن شده‌ایم و **آنها چهره‌های ملایم و ضدّ خشونت**، شده‌اند؟

از کتاب «عبور از بحران»ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

چهارشنبه ۲۹ مهر [۱۳۶۰]

نزدیک ساعت ده، به مجلس رسیدم. ابتدا به کمیسیون داخلی رفتم که **طرح اطّلاعات مرکزی** مطرح بود. بین سپاه و اطّلاعات نخست‌وزیری اختلاف است. قرار شد جلسهٔ دیگری باشد.

.... سپس «**بهزاد نبوی**» و دو نفر دیگر از اعضای کادر مرکزی مجاهدین انقلاب اسلامی آمدند، برای منصرف کردن من از **موافقت با نخست‌وزیری دکتر «ولایتی» و** بیش از یک ساعت، صحبت کردند. نه آنها قانع شدند و نه من. آنها می‌گویند، ضعیف است،چهره نیست. یا **سابقهٔ افتخارآمیز مبارزه** ندارد و من می‌گویم دینامیک و پرکار و پشت کار دار و متّقی و مکتبی است. بیشتر روی «پرورش» و **مهندس «موسوی»** تکیّه می‌کنند...

از کتاب «خاطرات مرتضی الویری»:

... در ملاقاتی که خدمت «امام» رسیدیم، خواستیم فردی را به عنوان نماینده خود درسازمان معرّفی نمایند. در همان ملاقات، آقای «عبدالله [؟] ذوالقدر» (یکی از اعضای سازمان که قبلاً عضو گروه «منصورون» بود،) به «امام» گفت که گروه قبلاً با حجةالاسلام والمسلمین «راستی کاشانی» در تماس و رابطه بوده و نظرات «امام» را از ایشان دریافت می داشته است. «امام» فرمودند: «**آقای «راستی» فرد باتقوایی است.** الان هم مسائل را به ایشان ارجاع دهید و از ایشان بپرسید.»

اقتصاد کنترل شدهٔ زمان جنگ (کوپن، سهمیه‌بندی و...) که در زمان «شهید رجایی» (پس از شروع جنگ) **به وسیلهٔ «بهزاد نبوی» پایه‌گذاری شد**، مورد موافقت

آقای «راستی کاشانی» نبود و بارها مورد نقد قرارگرفت. بتدریج مسئله بالاگرفت و به تحلیلهای سیاسی نیزکشیده شد. در **درون سازمان**، پس از این **بگومگوها سه جناح** به شرح زیر شکل گرفت: ۱ـ **جناحی** که معتقد بود بایستی کلیّهٔ نظرات و دیدگاههای سازمان، به آقای «راستی» عرضه شود و هر مطلبی که ایشان خلاف دانستند، بلافاصله حذف شود. این دسته می‌گفتند اصولاً" معنی ندارد که بگوییم سازمان در مورد فلان مسئلهٔ اقتصادی یا سیاسی یک نظر دارد و آقای «راستی» نظر دیگر.

۲ـ **جناح «بهزاد نبوی»**. این جناح معتقد بود که حضور آقای «راستی کاشانی» در سازمان به این منظور است که ما نظرات «امام» را (اگر دسترسی به «امام» نداشتیم و یا نامشخّص بود) از آقای «راستی» بپرسیم. نه این که از نظرات شخصی آقای «راستی» تبعیّت نمائیم.

۳ـ **جناح سوّم**. این دسته، برخوردهای جناح یک و دو را خصمانه می‌دانستند. جناح سوّم در عین این که دیدگاه جناح اوّل را تحجّرگرایانه و غیرمنطقی می‌دانست، برخوردهای جناح دوّم رانیز تند و در برخی موارد، دور از موازین اخلاقی تفسیر می‌کردند... سرانجام پس از انعکاس مطالب به «**حضرت امام (ره)**» ایشان **فرمودند**: **«آقای «راستی» و کسانی که با ایشان می‌توانند همفکری داشته باشند در سازمان بمانند و هر کس تمایلی ندارد با ایشان کار کند، می‌تواند از سازمان استعفا دهد.»**

در این مقطع (فکر می‌کنم دیماه ۶۱ بود) **سی و هفت‌نفر** از اعضای سازمان (از جمله بنده) **از سازمان استعفا کردند**. تعداد دیگری از اعضای سازمان نیز، به دلیل حضور در سپاه پاسداران و منع فعّالیّت سیاسی در سپاه، به دستور «امام»، از سازمان، کناره گرفتند... با اجازه‌ای که آقای «راستی کاشانی» از «امام» گرفت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را منحل نمود...

[اسامی موجود در] استعفانامهٔ **سی و هفت تن** از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی **در سال ۶۱**:

۱ـ «مهدی نیکدل» ۲ـ «فیض الله عرب سرخی» ۳ـ «حسین عابد» ۴ـ «غلامرضا

بصیرزاده» ۵ـ «محمّد خوشنویسان» ۶ـ «جواد قدیمی ذاکر» ۷ـ «محمّد صادق نوروزی» ۸ـ «سیّدهاشم آقاجری» ۹ـ «محسن آرمین» ۱۰ـ «پرویز قدیانی» ۱۱ـ «نوراحمد» [فامیلی در سندکتاب خوانا نیست] ۱۲ـ «حسن ظریفیان» ۱۳ـ «حسن منتظر قائم» ۱۴ـ «علی سخی جوار شک» **۱۵ـ «بهزادنبوی»** ۱۶ـ «محمّد سلامتی» ۱۷ـ «بهنام شریفی» ۱۸ـ «محسن شریعتمداری» **۱۹ـ «حبیبا... داداشی»** ۲۰ـ «کمال گنجه‌ای» ۲۱ـ «معصومه خوش صولتان» ۲۲ـ «مرتضی الویری» ۲۳ـ «مهین الویری» ۲۴ـ «حسین واعظ بزرگی» ۲۵ـ «شهاب متاجی» ۲۶ـ «احمد فهیمی‌فر» ۲۷ـ «جواد شریفی» ۲۸ـ سیّد «مصطفی تاج زاده» ۲۹ـ «همایون خسروی» **۳۰ـ «محمّد رضوی»** ۳۱ـ «محسن بیگی» ۳۲ـ «حمیدرضا خزاعی» [فامیلی دقیقاً خوانا نیست] ۳۳ـ «زهرا نوروزی» ۳۴ـ «زهرا رحیمی» ۳۵ـ «فاطمه نعمت‌زاده» ۳۶ـ «سیروس نجفی» ۳۷ـ «محمّد موسوی».

از هفته‌نامهٔ «یالثارات‌الحسین»ـ چهارشنبه ۱۳۸۰/۴/۲۰:

... اگر نگاهی گذرا به لیست اسامی اعضای هیئت مدیرهٔ برخی شرکتها و واحدهای صنعتی کلان بیافکنیم؛ خواهیم دید که اکثر آنها، یا مستقیم یا با واسطه در تیول سازمان مجاهدین انقلاب قرار دارند. در اینجا تنها به نمونه‌هایی اشاره می‌گردد و بخش مهمتر، به وقتی مناسب‌تر واگذار می‌شود.

شرکت پتروپارس، «بهزاد نبوی» (رئیس هیئت مدیره)، شرکت مس سرچشمه، «بهزاد نبوی» (عضو هیئت مدیره)، شرکت مپنا، «بهزاد نبوی» (عضو هیئت مدیره) شرکت فرآب، «بهزاد نبوی» (عضو هیئت مدیره) شرکت نیرو محرکه، «مهدی نیکدل» (مدیرعامل)، «بهنام شریفی» (عضو هیئت مدیره) شرکت ایران اشتارد، «علی سخی» (قائم مقام) شرکت محورسازان و شرکت صدرا سامسونگ، «ابوالفضل قدیانی» (عضو هیأت مدیره) و...

شرکت پتروپارس... اسامی اعضای هیئت مدیرهٔ شرکت پتروپارس: ۱ـ «بهزاد

نبوی»، عضو اصلی (رئیس هیئت مدیره) ۲ـ «اکبر ترکان»، عضو اصلی ۳ـ «مسعود کرباسیان»، عضو اصلی ۴ـ «محسن صفایی فراهانی» عضو اصلی ۵ـ «منصور رضوانی»، عضو اصلی و مدیر عامل سابق ۶ـ «غلامرضا راد»، عضو علی‌البدل (قائم مقام مدیرعامل) ۷ـ «حسن رضایی»، علی‌البدل ۸ـ «محمّد حسن میرزایی»، علی‌البدل ۹ـ آقای «نجفی» علی‌البدل ۱۰ـ دکتر «ابراهیم محجوب»، علی‌البدل ۱۱ـ آقای «احمدی» ۱۲ـ «پیروز تکاپومنش بقایی»، ۱۳ـ آقای دکتر «کاشا»، مدیرعامل جدید (سرپرست)...

از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۱۰ اسفند [۱۳۶۰]

... عصر، گروهی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آمدند خبر از اختلاف شدید، در درون سازمان و احتمال **انحلال یا انشعاب** می‌دادند. عدّه‌ای من جمله آقای «بهزاد نبوی» **متّهمند که ولایت فقیه را قبول ندارند** و در اقتصاد مواضع تند غیرفقاهتی دارند؛ نصیحت‌شان کردم برای اتّحاد و حفظ نیروها.

... چهارشنبه ۱۲ اسفند

... آقای «بهزاد نبوی» آمد و خبر از اختلافات شدید دو خط در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی داد؛ که نزدیک به انفجار سازمان است. گروهی می‌خواهند آقای «راستی [کاشانی]» به عنوان نمایندهٔ «امام» مطاع مطلق باشد و گروهی این زعامت را قبول ندارند؛ منجمله «**بهزاد**»؛ **و خیلی نگران** بود...

از کتاب «پس از بحران» خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۹ فروردین [۱۳۶۱]

... بعدازظهر، گروهی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آمدند و درباره انشعاب در سازمان، به دلیل اختلاف در موضوع حضور نمایندهٔ ولی فقیه و نیز

کناره‌گیری گروهی از اعضاء، پس از صدور فرمان «امام»، مبنی بر عدم جواز عضویّت حزبی‌ها در ارتش و سپاه، مطالبی گفتند. این گروه معتقدند که متعهّد و در خط «امام»....

چهارشنبه ۲۵ فروردین

... عصر آقای («بهزاد) نبوی» و گروهی ازجناح ایشان در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آمدند. از جناح حزب‌ا... سازمان و آقای («حسین) راستی (کاشانی»)) گله داشتند که اینها را **به مخالفت با ولایت فقیه متّهم و بدنام و اخراج می‌کنند** و کمک می‌خواستند. [توضیح در پاورقی مربوط:] جناح حزب‌ا... سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در رهبری آیت‌ا...«حسین راستی کاشانی» نماینده «امام(ره)» در این سازمان، با جهت‌گیریهایی سیاسی و مواضع چپ اقتصادی غالب اعضای سازمان، اختلاف نظر داشتند که این اختلاف، در نهایت موجب کنارکشیدن «بهزادنبوی» و یارانش از این سازمان شد. **بعدها همین سازمان** با اعضای سابق خود دوباره احیا شد و در وقایع دوّم خرداد ۷۶ و بعد **نقش بازی کرد**...

شنبه ۲۵ اردیبهشت

... ظهر آقای «**بهزاد نبوی**» آمد و راجع به معرّفی او به مجلس برای تصدّی وزارت صنایع سنگین، **نگران بود که مبادا مخالفان، انحراف فکری و چپگرایی** را مطرح کنند و **از من می‌خواست** از او **دفاع ایدئولوژیک** کنم...

پنجشنبه ۱۸ شهریور

... آقای «بهزاد نبوی» و رفقایش آمدند و **از تأیید «امام» نسبت به آقای «راستی (کاشانی»)** که در حقیقت، **نفی جناح ایشان** است، **ناراحت بودند و چاره‌جویی می‌کردند**...

دوشنبه ۶ دی

با (اعضای) شورای مرکزی و دبیران استانهای حزب جمهوری اسلامی به خدمت «امام» رسیدیم. «امام» مطالب کلّی فرمودند. از حزب جمهوری (اسلامی)

اسم نبردند. مثل اینکه «امام» صلاح نمی‌دانند که **حزب خیلی بزرگ و قوی** بشود و نمی‌خواهند که ضعیف باشد یا ضربه بخورد. یک بار در گذشته فرمودند: **چیزهای تدریجی‌الحصول را نمی‌شود به طور مطلق تأیید کرد، چه می‌دانیم در آینده چه بشود؟...**

یکشنبه ۵ دی

... ظهر آقای («علی») کاظمی (مومونڈی») نمایندهٔ سلسله (ودلفان) آمد و **راجع به آقای «حکمت» که در سوریه است** و در اثر ابراز عدم اطمینان از طرف سفیر ما در سوریه دخترش را ممنوع‌الخروج کرده‌اند. کمک خواست. **به آقای («خسرو) تهرانی» گفتم اجازه بدهند...**

یکشنبه ۱۷ بهمن

... عصر آقای («خسرو) تهرانی» و **همکاران اطّلاعاتی‌اش** آمدند. از مشکلات کار، من جمله تأخیر تصویب طرح (تأسیس وزارت اطّلاعات) در مجلس و ابهامات شرعی و قانونی و اداری گفتند.

شب در جلسهٔ حزب شرکت کردم. بیشتر در شرح وظایف بحث شد.

از روزنامهٔ «جام جم»* ـ مصاحبه با «علی فلاّحیان»:

«سعید حجّاریان»... تا وقتی که در وزارت [اطّلاعات] بود، نیروی فعّالی بود. البته بحثی که همیشه با شوخی به او می‌گفتیم و او هم گاهی اوقات به دل می‌گرفت، این بود که **خودش را کارشناس ارشد اطّلاعاتی** می‌دانست. ما می‌گفتیم نه. شما فقط حافظهٔ خیلی خوبی داری. همه حرفها را، در جلسات، می‌گیری و آنها را جمع‌بندی می‌کنی و ارائه می‌دهی. ولی ابتکاری در مسائل نداری و ایشان، از این بابت از ما رنجیده می‌شد و مسئلهٔ دیگری نداشتیم. امّا بعد از آن که «حجّاریان» فعّالیّتش را در

* ۱۳۸۰/۳/۱۳.

دانشگاهها شروع کرد، نوشته‌هایی از او منتشر شد که **با آن «سعید»ی که ما در وزارت می‌شناختیم**، خیلی متفاوت بود.

از مصاحبهٔ محقّق با «فلاّحیان» ـ ۱۳۷۶/۹/۳:

«محمّدرضا تاجیک» از بچّه‌های **اطّلاعات نخست‌وزیری** بود. در ضدّجاسوسی ما کار می‌کرد. بیشتر تیپ تئوریک داره... علاقمند بود به ادامهٔ تحصیل و تلاش کرد یک بورسیه‌ای هم برایش درست کردند و حالا یادم نیست خود وزارت درست کرد یا امکانی به وجود آوردند **رفت انگلیس** و بیشتر درسش هم، روی گفتمان است،... ساختار شکنی و تیپ پست مدرنیستها. رفت و دکترایش راهم گرفت. وقتی برگشت؛ خُب یک پرستیژ استاد دانشگاهی هم داشت. چون علاقمند بود در دانشگاه، تدریس بکند و خُب کارمند وزارت [اطّلاعات] بود، تا مقطعی که ما بودیم، یک حالت دو جانبه‌ای داشت. در یکی از معاونت‌ها به عنوان مشاور عمل می‌کرد، ولی بیشتر می‌رفت دانشگاه بیرون. خُب چون جزو اینها [«خسرو» و «سعید» و...] بود او راگذاشتند: **رئیس دانشکدهٔ اطّلاعات**...

از روزنامهٔ «جام جم»* ـ مصاحبه با «فلاّحیان»:

دکتر [«محمّد رضا] تاجیک» هم در وزارت اطّلاعات بود. **لیسانسش را در ایران گرفت** و بعد برای تحصیل در دورهٔ فوق لیسانس و دکتری **به خارج رفت**. آن زمان اهل تحلیل بود. الان هم یک مقدار راجع به پست مدرنیسم و این نوع مسائل مطلب می‌نویسد... البتّه نظر شخصی بنده است، فکر می‌کنم «تاجیک» متأثّر از «میشل فوکو» باشد...

* ۱۳۸۰/۳/۱۳.

از روزنامهٔ «فتح» ـ مصاحبهٔ «عماد باقی» با «سعید حجّاریان کاشی»:

[«حجّاریان»:] ما بعد از انقلاب چشممان را باز کردیم، دیدیم که ساواک منحل شده و ۱۷-۱۸ **جریان اطّلاعاتی** در کشور بوجود آمده است.

هر کنار و گوشه‌ای یک تشکیلات اطّلاعاتی وابسته به این کمیته، آن بخش از سپاه، ستاد مبارزه با مواد مخدّر آقای «خلخالی»، نخست‌وزیری و خلاصه در جاهای مختلف تشکیلات اطّلاعاتی درست کردند. **ما** احساس کردیم، **ایران بهشت جاسوسان** شده است. بعد از انقلاب، **چون هیچ سیستم اطّلاعاتی دقیقی**، وجود نداشت؛ **کشور محلّ تاخت و تاز سرویس‌های اطّلاعاتی خارجی** شده است. به یاد دارم، در رابطه با همین سفارت عراق؛ اوّلین موردی که **ما** با آن برخورد کردیم، در سال ۵۷ بود. سفیر عراق، توسّط ایادی‌اش در ارتش؛ داشت چیزهای زیادی را منتقل می‌کرد. به نظرمان رسید که در این وضع آشفته، فقط دشمن سوءاستفاده می‌کند. **بقایای ساواک کمابیش فعّال مانده بودند.** زمینه‌های شکل‌گیری و تکوین کودتای نوژه، کم‌کم منعقد می‌شد و چیزهای مهمّ دیگری که آن موقع، موجودیّت نظام تازه تأسیس جمهوری اسلامی را تهدید می‌کرد. ما به اینجا رسیدیم که ادارهٔ این مملکت، بدون اطّلاعات نمی‌شود. بالأخره جمهوری اسلامی، طاغوت را منحل کرده؛ اما بایستی یک سیستم اطّلاعاتی که **ساختارش دموکراتیک** باشد، به وجود بیاید. **با تعدادی از دوستان** نشستیم و اوّلین طرح تشکیل سیستم اطّلاعاتی مملکت را در دوران مجلس اوّل ریختیم.

طرح را به آقای «مرتضی الویری» که نماینده و هم خطّ سیاسی‌مان در مجلس بود، دادیم. او هم پانزده ـ شانزده امضاء جمع کرد. این اوّلین پیش نویس یا مصوّبهٔ تشکیلات سیستم اطّلاعاتی بود که ما به مجلس اوّل دادیم. این طرح در دستور کار مجلس قرار گرفت. به کمیسیون داخلی ارجاع شد. آن را در کمیسیون داخلی دنبال کردیم. ولی عمر مجلس اوّل سرآمد. ماجرا در مجلس دوّم، پیگیری شد. بنده برای پیگیری طرح تشکیلات اطّلاعات کشور در مجلس هم، نمایندهٔ مرحوم «رجایی»

بودم و بعد هم نمایندهٔ مهندس «موسوی». آقای **مهندس «موسوی» نامه‌ای به مجلس نوشت** و بنده را به آقای «هاشمی» معرّفی کرد که ایشان [خود «حجّاریان»!]، به نمایندگی از دولت می‌آید، تا آن طرح را پیش ببرد... چند گرایش در مورد وضعیّت آتی اطّلاعات وجود داشت که آن را احصاء می‌کنم.

یک گرایش، مشخّصاً توسّط سپاه نمایندگی می‌شد. مسئولین و فرماندهی وقت سپاه معتقد بودند که اطّلاعات، بایست در دل سپاه بماند و چون سپاه، مهم‌ترین ابزار قدرت رهبری و «امام» است، لذا این بازوی نظامی، باید همراه با یک بازوی اطّلاعاتی باشد تا رهبری بتواند کشور را هدایت کند.

گرایش دیگری که وجود داشت گرایش قوّهٔ قضاییّه و رئیس وقت تشکیلات قضایی بود. البته آن موقع رئیس قوّه نداشتیم و هنوز متمرکز نشده بود، بلکه رئیس دیوانعالی کشور بود و آقای «موسوی اردبیلی» مسئول آن بود. ما جلساتی هم، در خود مجلس داشتیم که **سران سه قوّه حضور داشتند. بنده هم بودم** و نظرات خود را گفتم. سپاهیان هم نقل خودشان را گفتند. این ماجرا، مربوط به پیش از تشکیل کمیسیون تلفیق است. رئیس قوّهٔ قضائیّه معتقد بود که چون امور اطّلاعاتی محفوف به امور قضایی است (چه درمرحله جمع‌آوری و چه در مرحلهٔ پیگیری) و همه جا با امور قضایی مماس هست، اطّلاعات، باید سازمانی تابع قوّهٔ قضائیّه باشد. رئیس مجلس مشخّصاً (و شاید تحت تأثیر مرحوم «محلاّتی» - چون مرحوم محلاّتی نماینده «امام» در سپاه، عضو مجلس بود) به این سمت گرایش داشت که این سیستم در سپاه باشد. بعضاً هم از حاج «احمد» آقا شنیده می‌شد که نظراتی ابراز می‌کردند که تابع رهبری باشد. نمایندهٔ رئیس جمهور هم به کمیسیون تلفیق می‌آمد و نظرشان این بود که اطّلاعات باید سازمانی باشد، تابع ریاست جمهوری، چون اطّلاعات، ابزار ستادی ریاست جمهوری است.

... **جمع آوری اطّلاعات مردمی**، به شکل توده‌ای انجام می‌شد. امّا در مورد برخوردها، تقسیم کار شده بود. **امور امنیّت داخلی** به طور کلّی در اختیار **سپاه** بود،

امّا **امور مربوط به ضدّ جاسوسی، حراستها و امور جمع‌آوری [اطّلاعات] پنهان**، در اختیار **نخست‌وزیری** بود. سپاه و نخست‌وزیری **دو جریان عمدهٔ اطّلاعاتی کشور** بودند.

... «امام» هم به حاج «احمد» آقا گله کرده بود که کجای دنیا آمدند، سیستم اطّلاعاتی‌شان را وزارتخانه کردند، که شما بخواهید دوّمی باشید؟ این را به من گفتند. به مرحوم حاج «احمد»آقا گفتم که **منعی** برای سازمان کردن اطّلاعات، **وجود ندارد**، اگر بخواهید، ما تلاش می‌کنیم که اطّلاعات سازمانی باشد، تابع رهبری، فقط دو تا مشکل هست. یکی شورای نگهبان....

[ادامهٔ مصاحبه به نقل از روزنامهٔ فتح پنج شنبه ۱۳۷۹/۱/۱۸:]

... در سوابق خود شورای نگهبان هم هست. حرفشان این بود که ما این کار را نمی‌کنیم. اما اگر خود «امام» اراده کرد چیزی را درست بکند، ما «نه» نمی‌گوییم. کما اینکه وقتی «امام» مجمع تشخیص مصلحت را درست کرد، شورای نگهبان مخالفت نکرد. چون تلقّی‌شان این بود که رهبری، فوق قانون است. ولی می‌گفتند اگر از داخل مجلس چنین طرحی را بیاورند، قطعاً رد می‌کنیم. چون ما هستیم و قانون اساسی.

من به حاج «احمد»آقا گفتم: اوّلا" این مسئله، ایراد قانون اساسی دارد. حالا آقایان شورای نگهبان، خودشان، راه پیش پای ما گذاشتند و گفتند ایراد قانون اساسی را می‌شود، درست کرد. امّا **بنده، خدمت شما عرض می‌کنم و به «آقا»** [«امام»] هم **بفرمایید** که اگر، فردا یک سیستم اطّلاعاتی متمرکزی را، زیر نظر رهبری دست کردیم؛ هر اتّفاقی که در آن افتاد، به پای ایشان نوشته می‌شود. یعنی اگر یک نفر بیرون آمد، گفت: مثلا" من را آنجا شکنجه کردند؛ چه کردند؛ و چه نکردند؛ بالأخره مسئول «امام» است. آیا «امام» می‌پذیرد؟

حاج «احمد» آقا رفت و برگشت و گفت: نه. «آقا»گفتند: ما نمی‌خواهیم این چیزها را به ما بچسبانند. **البته من این جملهٔ مرحوم حاج «احمد» آقا را تا حالا به کسی نگفته‌ام.** این باعث می‌شد که بچّه‌هایی که در اطّلاعات، کار می‌کردند؛ شبهه دار بشوند و

بگویند، وقتی که «امام» نپذیرد که ما زیر نظرش باشیم؛ لابد نفس کار یک عیبی دارد. این بود که من به بچّه‌ها نگفتم **و به پایین منتقل نکردم**....

رئیس کمیسیون داخلی آقای «موّحدی کرمانی» بودند. رئیس کمیسیون ویژه هم آقای دکتر «روحانی» بود. امّا آنچه بالأخره در صحن علنی آمده و قیام و قعودی صورت گرفته و رأی گرفته و وزارت [اطّلاعات] تشکیل شده، موجود است و مکتوب شده...

در سال ۶۳، قانون تشکیل وزارت اطّلاعات تصویب شد. **حالا بماند که چه شد** که آقای «ری‌شهری» وزیر شد و چرا اصلا" به این سمت رفتیم که وزیر اطّلاعات باید مجتهد باشد و چرا نمایندگان ایشان را مطرح کردند و نظر ما چه بود و نظر دولت چه بود...

از کتاب «پس از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی»:

دوشنبه ۲ اسفند [۱۳۶۱]:

... عصر نمایندگان زابل آمدند و راجع به خطر افغانها در مرز مطالبی داشتند که آنها را **به آقای («خسرو)تهرانی» معرّفی کردم** که در جلسهٔ شورای تأمین شرکت کنند و مطالبشان را بگویند...

از روزنامهٔ «فتح»* ـ مصاحبه با «سعید حجّاریان»:

البّته من به آقای «هاشمی (رفسنجانی)» گفتم که من نظر خود را به مجلس خواهم داد و لذا دیگر نمی‌توانیم با هم کار کنیم. [در وزارت اطّلاعات] از ایشان خواستم که به ریاست جمهوری برگردم. **ایشان هم پذیرفت و به وزارت اطّلاعات دستور داد که با من تسویه حساب کنند**. این که گاهی روزنامه‌ها می‌نویسند «عنصر اخراجی!

* ۱۳۷۹/۱/۱۸.

اطّلاعات». اصلاً" این طور نیست. بنده با آقای «ری‌شهری» در **سطح معاون** کار می‌کردم. بعد هم به ریاست جمهوری بازگشتم. چون از ریاست جمهوری به وزارت [اطّلاعات] رفته بودم تا **کارهای تأسیسی آن** را انجام دهم. به ریاست جمهوری هم به منظور کارهای **تأسیسی شورای عالی امنیّت ملّی** و مرکز تحقیقات استراتژیک برگشتم. که دو نهاد جدیدی بود که در ابتدای دورهٔ آقای «هاشمی» و بعد از ترمیم قانون اساسی، **تأسیس** شد.

از مصاحبهٔ محقّق با «شاهد(ع)»:

«سعید حجّاریان» با اسم **مستعار** «جهانگیر صالح‌پور»، بعد از نخست‌وزیری و وزارت، مطلب و مقاله می‌نوشت... البته **روی جریان چپ و کمونیستها** خیلی پرحجم مطالعه داشت تخصّصی، **روی انقلاب کمونیستی** مطالعه داشت. بعد از ترور، بالای سرش بودم. داشت یکی از دوستان، بالای سرش دعای مشلول می‌خواند. یکی از بچّه‌ها یک صحبتی از «کیهان» کرد. توی همان حالتِ خیلیِ سخت صحبت کردن، به سختی با حرکات لبش چیزی گفت. دقّت کردم، دیدم می‌گوید **پ... راو... دا...**

از هفته‌نامهٔ «یالثارات الحسین»* ـ سخنان «روحا... حسینیان»:

... اصلاً" **شما به قیافه‌تان نمی‌آید، ضدّ خشونت باشید.** یادم نمی‌رود وقتی آقای «خاتمی» وزیر ارشاد بودند، آقای «برزگر» مسئول مبارزه با موادّ مخدّر بود، یک فیلمی درست کرد، بنام (پنجمین سوار سرنوشت). نمی‌دانم آخر اجازه دادند یا نه؟ اما در زمان «خاتمی»، او، تمام تلاشش را کرد که اجازه بگیرد، که این فیلم پخش شود. بسیار فیلم عالی و جالبی بود. من دیده بودم. این فیلم را هرکار کرد، که پخش شود؛ آقای «خاتمی» گفتند: چون **کارگردان این فیلم طاغوتی می‌باشد**، مصلحت

* چهارشنبه ۱۳۷۹/۷/۲۷.

نیست که پخش شود. **محبوبیّت پیدا می‌کند، فردا می‌شود نمایندهٔ مجلس.** خُب جناب آقای «خاتمی»...

از روزنامهٔ «صدای عدالت»* ـ مصاحبه با «علی فلاّحیان»:

«سعید امامی» در آن دوران که معاون من بود، از خیلی روشنفکران، روشنفکرتر بود. اما این که ایشان در جریانی بوده یا نبوده، من تا به حال یقین پیدا نکرده‌ام. **آقایان می‌گویند در رابطه با قتلها دستگیر نشده بود،** یک اتّهام دیگری در این رابطه مطرح بود، که بعداً توضیح می‌دهم.

از روزنامهٔ «کیهان» (شنبه ۸۰/۳/۵) ـ مصاحبه با «فلاّحیان»:

ببینید برای ما که ملک و جن خبر نمی‌آورند. ما اگر بخواهیم با یک باند موادّ مخدّر مبارزه کنیم، سران باندها را شناسایی کنیم و احیاناً بتوانیم مقابلهٔ صحیحی با آنها بکنیم، **باید در آنها نفوذ بکنیم.** برای مقابله با باندهای قاچاق کالا، موادّ منفجره و فیلمها، عکس‌ها و بروشورهای مستهجن و یا برخورد با ضدّانقلاب و منافقین؛ ما چاره‌ای نداریم، جز اینکه در آنها نفوذ کنیم و **این برای کارهای اطّلاعاتی، لازم** است.

امّا اگر مواردی باشد، که پرسنل وزارت، تخلّفی بکنند؛ اینها تحویل دستگاه قضایی می‌شوند. من نمی‌دانم، شاید حالا مواردی هم بوده و حفاظت ما هم برخورد کرده است. ولی بیشتر اینها [اتّهام زدنها] سر و صدا است. چون ما هر ماه، پرونده‌های فراوانی در رابطه با اختلاس و اخلال در اقتصاد کشور و قاچاق و غیره داشتیم وبعضی‌ها می‌گفتند شما ازکجا می‌فهمید وکشف می‌کنید؟ **این حرفها بیشتر از اینجا** سرچشمه می‌گرفت.

---

* سه شنبه ۱۳۸۰/۲/۲۵.

از روزنامهٔ «نوروز» (شنبه ۸۰/۲/۲۲)ـ سخنان «فلاّحیان»:

«سعید امامی» به لحاظ سازمانی، نمی‌تواند در مسئلهٔ قتلها مشارکت داشته باشد. چون در سلسله مراتب فرماندهی نیست.

از روزنامهٔ «صدای عدالت» (۱۳۸۰/۲/۲۵)ـ مصاحبه با «فلاّحیان»:

بعضی دوستان، بعد از وزیر شدن ما، سلیقهٔ ما را نمی‌پسندیدند. و وزارت اطّلاعات را ترک کردند و بعداً ناراختی خود را ابراز کردند و بعضی از آنها به علّت عضویّت درجریانهای سیاسی، رفته بودند. **طبق قانون، نمی‌توانستند در جریانهای سیاسی بمانند.** به آنها گفتیم یا از آن سازمان سیاسی یا از وزارت [اطّلاعات] **استعفا بدهند** که همین کار راکردند. ولی این عقده را به دل گرفتند و در موقع مناسب با ما **تسویه حساب** کردند.

از روزنامهٔ «آفتاب یزد»* ـ مصاحبهٔ «فریبا پژوه» با «فیض‌ا... عرب سرخی»:

[«عرب سرخی»:] عدّه‌ای مانند دکتر «حجّاریان» معتقدند، هنوز پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای، **راهکار استراتژیک جبههٔ خرداد** برای برون رفتن از انسداد سیاسی فعلی است.

از روزنامهٔ «دوران امروز»** ـ حرفهای «سعید حجّاریان کاشی»:

اگر **بنا شد** روزی «اکبر گنجی» در قبال نوشته‌هایش محاکمه شود و از آنها دفاع نماید، در این زمینه خود را **تنها نخواهد دید...**

از روزنامهٔ «ابرار» (شنبه ۱۳۷۸/۶/۲۷) ـ حرفهای «سعید حجّاریان»:

«... مهمترین مکانیزم مبارزه با فساد همهٔ نهادها، که امکان بروز فساد در آنها وجود دارد؛ این است **که آنها را در مقابل هم قرار دهیم** تا یکدیگر را کنترل کنند... او [«سعید

---

* دوشنبه ۱۳۷۹/۱۰/۱۹.

** چهارشنبه ۱۳۷۹/۹/۲۳.

امامی»] ابتدا به من معرّفی شد و من او را می‌شناختم. به دلیل داشتن کد CIS [کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور]!؟ او را **ردّ صلاحیّت** کردیم.

از روزنامهٔ «فتح»* ـ مصاحبه با «سعید حجّاریان»:

... مسئلهٔ گزینش «سعید اسلامی» اساساً به سال ۵۸ برمی‌گردد. **من او را** در سال ۵۸ یا شاید هم ۵۹ (شک دارم، چون خیلی گذشته) **گزینش کردم**. لذا الان حدود ۱۹ سال از زمانی که او را گزینش کردم، می‌گذرد.

[سؤال خبرنگار:] آن موقع شما مسئول گزینش بودید؟

«حجّاریان»: من آن موقع برای بعضی از پستها، **درنخست‌وزیری، کار گزینشی** هم می‌کردم؛ یعنی مسئولیّت گزینشی **بعضی از کادرها** را داشتم.

[سؤال:] یعنی مسئولیّت اصلی شما این نبود؟

«حجّاریان»: نه: مسئولیّت اصلی من نبود. برای تصدّی بعضی از مشاغل، به من این مأموریّت محوّل می‌شد. حتّی به یاد دارم مرحوم «شهید رجایی»، شخصی را جهت گزینش، به من معرّفی کرد که می‌خواست پست وزارت امور خارجه را به او بدهد. درست در زمانی که بین او و «بنی‌صدر»، بر سر انتخاب مسئول برای وزارت خارجه اختلاف ایجاد شده بود. من با آن شخص مصاحبه مفصّلی کردم و نظر منفی خود را به مرحوم «شهید رجایی» گزارش کردم. ایشان هم منصرف شد که او را وزیر خارجه کند. **این در زمان دولت مرحوم «رجایی» بود**. وقتی که ایشان نخست‌وزیر بود. آن موقع رابطهٔ ما با آمریکا قطع شده بود و لانهٔ جاسوسی هم اشغال شده بود. ما عملاً" دفتر حفاظت منافع پیدا کردیم و سطح روابطمان تا آن حد تقلیل پیدا کرد. در آن زمان **این ضرورت پیش آمد که مأمورینی درآمریکا اطّلاعاتی را برای ما جمع‌آوری کنند و بفرستند**. در همان مقطع بود که «سعید اسلامی» را پیشنهاد کردند که به درد

---

* این مصاحبه، مطابق با اظهارات «عماد باقی» در دی ماه ۱۳۷۸ انجام شده بود، امّا در تاریخ ۱۳۷۹/۱/۱۵ و پس از سوء قصد به «حجّاریان» منتشر گردید. در آن روزها احتمال زنده ماندن وی ضعیف می‌نمود.

این کار می‌خورد. گزینش او را هم به عهدهٔ من گذاشتند. مورد او تحقیقات محلّی فوق‌العاده‌ای در داخل کشور نداشت، چون از جوانی به آمریکا رفته بود. **تحقیقات محلّی در مورد او عمدتاً بایستی در آمریکا صورت می‌گرفت**،که کار مشکلی بود.

[سؤال:] ... از چند سال قبل از انقلاب در آمریکا بود؟

«حجّاریان»: فکر می‌کنم حتّی دیپلمش را هم درآمریکا گرفته بود. یعنی مثلاً" نوجوان بوده که به آمریکا رفته بود. دیپلم و لیسانسش را آنجا گرفته بود. سابقهٔ ممتّد طولانی اقامت در آمریکا داشت. و گمان می‌کنم شاید به دلیل سابقهٔ طولانی اقامت درآمریکا گرین کارت هم داشته است. او را به من معرّفی کردند که گزینش کنم.

می‌دانید که گزینش هم مراحلی دارد: هم تحقیقات محلّی دارد، هم مصاحبه دارد، هم رجوع به سوابق. سوابق که چیزی نداشت. تحقیقات محلّی او را هم بایستی در آمریکا صورت می‌دادیم چون **معرّفهای نسبتاً معتبری** هم داشت (از بچّه‌های انجمن‌های اسلامی که آمریکا بودند، او را معرّفی کرده بودند.)تحقیقات محلّی هم در مورد او به واسطهٔ دانشجوهایی که آنجا بودند یا فارغ‌التّحصیل شده بودند، و به ایران برگشته بودند یا در زمان انقلاب، درس را نیمه‌کاره، رها کرده و برگشته بودند، صورت گرفت.

بعد هم او را برای مصاحبه دعوت کردیم،که آمد و **من شخصاً** یکی دوجلسه، **اورا مصاحبه کردم**. از مجموعهٔ اطّلاعاتی که ما برای قضاوت به دست آوردیم، معلوم شد که او آدم زرنگی است و سرش هم برای اینگونه امور درد می‌کند. بچّه‌های انجمن اسلامی هم او را توثیق کردند. این قدر که من به یاد دارم، در تحقیقات محلّی در مورد او، اطّلاعات فوق‌العاده‌ای به دست نیامد. مگر این که مثلاً" آن حوزه‌های انجمن اسلامی که او درآنها فعّالیّت می‌کرده، حوزه‌هایی بودند؛ با گرایش‌های لیبرالی. شاید مثلاً" در بین آنها عناصری با **گرایشات انجمن حجّتیّه** هم بوده است. (مثلاً" حوزهٔ Steel water). درمورد مصاحبه هم چون خودم با ایشان مصاحبه کردم، تا آنجاکه به یاد می‌آورم نتیجه این بود که **خیلی ریشهٔ عمیق مذهبی نداشت** و

فکر می‌کنم در یک دوره‌ای هم همکاریهایی جانبی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، که این اواخر از هم پاشیده شده بود، (CIS) داشت. کنفدراسیون هم ترکیب درهمی بود که همه تیپی در آن فعّالیّت می‌کردند. از چپی‌ها و عناصر مذهبی و مائوئیستها و تروتسکیست‌ها و... یک پیش زمینهٔ این طوری در او بود. گرچه چون مدّت ۱۹-۱۸ سال از آن ماجرا گذشته، من جزئیّاتش را به خاطر نمی‌آورم و **سرجمع** این که بنیادهای خیلی مذهبی نداشت. البته آدم زبر و زرنگی بود. مجموعه نکاتی که من یادم هست، در مورد ایشان به آن رسیدم، اینها بود. مثلاً" یکی از سؤالهایی که به یادم هست، از او پرسیدم: در مورد مأکولات بوده. تا بدانم که تا چه حد از مأکولاتی که ممکن بود در آنها از چربی گوشت خوک استفاده شود، پرهیز می‌کند؟ یک لفظ فرنگی برای این معنا داریم (Lard) که آن را روی بسته‌های موادّ خوراکی می‌نویسند. طبیعتاً یک فرد مذهبی وقتی می‌خواهد، غذا تهیّه می‌کند؛ به محتویات بسته‌ها توجّه می‌کند. این یکی از شاخص‌ها است برای این که معلوم شود یک نفر تا چه حد تعّهد مذهبی دارد. فکر می‌کنم وقتی از او در این مورد پرسیدم **احساس کردم که در این حد، مقیّد است.** یعنی در این گونه امور لاابالی نبود. اما خُب، مجموعاً (چه به دلیل ضعف امکانات ما برای جمع‌آوری اطّلاعات محلّی، در مورد ایشان و چه به دلیل اینکه ضرورت داشت آن کار انجام شود و او مشغول به کار شود) **من در این حد، گزینش کردم** که بنا را بر این بگذاریم که او ممکن است، از نظر سیاسی یا اطّلاعاتی آدم ناسالمی هم باشد؛ امّا چون بنا بود، معلوماتی را یک طرفه به این طرف بفرستد و از این طرف، اطّلاعاتی در اختیار او گذاشته نمی‌شود...

[سؤال:] مقیم آمریکا بود؟

«حجّاریان»: بله مقیم آمریکا بود. قرار بود در آنجا، اطّلاعاتی را جمع‌آوری کند و برای ما بفرستد. من صلاحیّت او را در این حد، ارزیابی کردم که بنا را بر این بگذاریم که حتّی مسئله‌دار هم باشد. وی به خاطر این که اطّلاعات را یک طرفه می‌فرستد، مهم نیست. امّا از این طرف به او اطّلاعات داده نشود و احیاناً اگر یک موقع

خواستند، در داخل از او استفاده کنند باید گزینش مجدّد دقیق، درمورد او صورت بگیرد و در امور امنیّتی هم مطلقاً از او استفاده نشود.

[سؤال:] اینها را قید کردید؟

«حجّاریان»: **آن قدر که یادم هست**، اینها را قید کردم.

[سؤال:] یعنی شما بنا داشتید در حدّ منبع، از او استفاده کنید؟

«حجّاریان»: منبع دو جانبه. یعنی منبعی که شما **مظنون یا** مطمئن هستید که با طرف مقابلتان هم کار می‌کند. لفظ استخدام را نباید در مورد او به کار برد. یک وقت است که شما کسی را به عنوان پرسنل یک دستگاه استخدام می‌کنید و یک وقت است که یک منبع را استخدام می‌کنید. **اینها فرق دارند.** شما به دلایلی ممکن است، از وجود فردی، استفاده کنید که حتّی به او مظنون هستید که ممکن است با حریف همکاری کند؛ اما به دلایل ویژه‌ای می‌گویید با علم به این موضوع، من می‌خواهم از او استفاده کنم، که مثلاً فقط اطّلاعاتی را که از آن طرف جمع می‌کند، بفرستد و خودتان قدرت ارزیابی اطّلاعات‌ش را دارید.

از این طرف هم که نمی‌خواهید به او اطّلاعات بدهید. این خیلی فرق می‌کند با یک نفر که به عنوان پرسنل رسمی و کادر استخدام می‌شود...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ح)»:

من که قائل به نفوذی بودن و جاسوس بودن مرحوم «اسلامی» نیستم. ولی اینکه اینها الان بی‌انصافی می‌کنند. حرفهای غیر معقول می‌زنند، پایه و اساس محکم و کارشناسی ندارد. مثلاً «سعید حجّاریان» یکجا مصاحبه کرد و گفت: من نوشتم: **ورودش اشکال ندارد. ولی مدیریّتی از او استفاده نشود.** آخه یک آدم عاقل غیر اطّلاعاتی هم می‌داند، فردی که در آمریکا دروس عالی خوانده، توی تشکیلات جدیدی توی نظام جدیدی وارد می‌شود و به هر دلیل می‌پذیرد که فعّالیّت اطّلاعاتی کند، آبدارچی می‌شود؟ به قول «سعید حجّاریان» حلال و حرام هم رعایت می‌کرده

توی اون فضای کمبود کارشناس متعهّد؟ اینها **توی ده دویست** (از معاونتهای ویژهٔ دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری) سه نفر بودند که تصمیم‌گیری می‌کردند. یکی «سعید» بود نفر دوّم تازه به من، شخصاً می‌گفت اتفاقاً «سعید حجّاریان» پیشنهاد دهنده بود...

از روزنامهٔ «صدای عدالت»* ـ مصاحبه با «علی فلاّحیان»:

همین «کاظمی» که **این کار [قتلهای مشکوک] را انجام داد**، جزو مخالفین بنده بود و از نظر سابقهٔ سیاسی، **چپ بود** و در دورهٔ انتخابات و بعد از آن هم **سینه چاک دوّم خرداد** بود... این کسانی که این قتلها را مرتکب شدند، **بعد از من منصوب شدند** و مخالف من بودند.

از هفته نامهٔ «صبح» ـ ۱۳۷۹/۱/۱۷:

روزنامهٔ دوّم خردادی آریا در یک اقدام بی‌سر و صدا و بدون آنکه واکنشی را از سوی مطبوعات همسو به دنبال داشته باشد و آنها را به اعتراض علیه تحدید و تهدید آزادی بیان و قلم برانگیزد، پس از انتشار آخرین شماره‌اش در سال گذشته (۷۸/۱۲/۱۵)، توقیف شد و از ادامهٔ انتشار آن ممانعت به عمل آمد.

توقیف روزنامهٔ آریا که حتّی بدون تشکیل جلسهٔ هیئت نظارت بر مطبوعات و تنها با اقدام «مهاجرانی» صورت گرفت، حتّی اعتراض خود آریایی‌ها را نیز برنیانگیخت و آنها دم برنیاوردند و بلکه وانمود کردند که به خاطر برخی از مشکلات داخلی اقدام به تعطیل روزنامه کرده‌اند.

امّا به راستی رمز و راز این توقیف چه بود؟

«صبح» از منابع موثّق کسب اطّلاع کرد که این توقیف به دستور شخص آقای

---

* سه شنبه ۱۳۸۰/۲/۲۵.

رئیس جمهور [«خاتمی»] و اقدام فوری وزیر ارشاد [«مهاجرانی»] به دنبال درج مصاحبه‌ای با سردبیر ایران فردا در آریا مورخ ۷۸/۱۲/۱۴ صورت گرفت که فراز مهم و مورد حسّاسیّت آن چنین بود: «به نظر من، راه اصلی حلّ این پرونده (قلتهای مشکوک) رفتن به گذشته وبازکردن پروندهٔ اعدام وسیع زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ است که باید تمامی کسانی که در آن پرونده مشارکت داشتند، در اوّلین قدم بر کنار و خانه‌نشین شوند. نباید خانه‌نشینی فقط برای آیت‌ا... «منتظری» باشد.»

اطّلاعات موثّق صبح حکایت از آن دارد که مطلب فوق‌الذّکر اشاره به حکم حضرت امام ـ پس از عملیّات مرصاد و همبستگی تمام عیار منافقین با رژیم عراق ـ دارد که به مسئولان ابلاغ کردند زندانیان محارب و منافقی را که همچنان بر موضع محاربه با نظام و همراهی با منافقین پافشاری می‌کنند، طبق احکام شرعی به اعدام محکوم نمایند. این حکم در شرایطی صادر و اجرا شد که جناب آقای «خاتمی» رئیس جمهور، سمت معاونت فرهنگی ستاد فرماندهی کلّ قوا را برعهده داشت و با جدّیّت از حکم حضرت امام حمایت کرده بود و اظهارات سردبیر نشریّهٔ ایران فردا علاوه بر آنکه تعرّض به حضرت امام محسوب می‌شد، آقای خاتمی را نیز به عنوان یکی از حامیان جدّی این حکم، نشانه گرفته بود.

در واقع همهٔ رمز و راز توقیف بی‌سرو صدای روزنامهٔ دوّم خردادی آریا در همین نکته نهفته است و سکوت دیگر روزنامه‌های دوّم خردادی که در قبال هر برخوردی با مطبوعات، هیاهوی وا آزادیا سر می‌دادند، نیز از همین بابت است. چراکه پیگیری و طرح شفّاف و تفصیلی این موضوع می‌تواند به عنوان یک نقطه و سابقهٔ بسیار منفی (البته در قاموس جبههٔ دوّم خرداد) درکارنامهٔ اصلاح‌طلبی و پروژهٔ تسامح و تساهل آقای رئیس جمهور تلقّی شود.

رُخداد فوق بیانگر یک نکتهٔ دیگر نیز بود و آن اینکه همانگونه که آقای رئیس جمهور با همراهی و همکاری وزیر ارشاد، در این مورد؛ قاطعانه، سریع و بدون هرگونه هیاهو و جنجال اقدام به توقیف یک روزنامه کردند و نه نیازی به جلسهٔ هیئت

نظارت دیدند و نه ضرورتی برای تشکیل یک دادگاه مطبوعاتی با حضور هیئت منصفه، در موارد دیگر از جمله اهانت به اسلام و مقدّسات، هجو ارزشهای دینی و انقلابی، اقدام علیه امنیّت کشور و... نیز اگر بخواهند و اراده کنند، می‌توانند چنین برخوردی نمایند...

از روزنامهٔ «بنیان» (چهارشنبه ۸۰/۱۲/۲۲) ـ مصاحبهٔ «سعید حجّاریان»:

این قتلها [ی مشکوک] فقط کشتن نبود، بلکه **ارعاب مردم و جریحه‌دار کردن افکار و عواطف عمومی** بود. خُب این کارها دیگر هیچ مشروعیّتی برای سیستم باقی نمی‌گذارد. وقتی هم می‌گوییم که اینها باید ریشه‌یابی شود و پس از ریشه‌یابی، ریشه‌هایش خشکانده شود، تا دیگرتکرار نشود، می‌گویند: نبش قبر نکنید.

ما می‌گوییم وقتی **این غدّهٔ سرطانی را بیرون آوردید**، باید عفونت‌زدایی کنید... امّا **می‌گویند**: نبش قبر نکنید. چون به زمان «امام» و مسئولیّت خود شما در مناصب امنیّتی می‌رسد. **من** می‌گویم ریشه‌های این اقدامات خودسرانه به زمان «امام» نمی‌رسد... «امام» که برای ترور وابستگان به نظام «شاه» یا مستشاران آمریکایی، **مجوّز نمی‌داده**، چگونه ممکن است، نسبت به ترور شهروندان تحت حمایت نظام جمهوری اسلامی بی‌تفاوت باشد؟

از هفته نامهٔ «صبح» ـ ۱۳۷۹/۱/۱۷:

با گذشت ماهها از آغاز جریان رسیدگی امنیّتی به موضوع دخالت برخی از عناصر وزارت اطّلاعات در پروندهٔ قلتهای مشکوک و علیرغم تأکید ویژهٔ رئیس جمهور پیرامون پیگیری صریح و روشن این جریان توسّط اعضای مجرّب اطّلاعاتی در کمیسیونهای رسیدگی کننده، همچنان نقاط مبهم فراوانی در این زمینه به چشم می‌خورد.

افشای گزینشی و جهت‌دار قسمتهایی از اسناد طبقه‌بندی شدهٔ وزارت اطّلاعات

توسّط برخی از افراد غیر مسئول (و حتّی دارای سوابق ضدّ امنیّتی) آن هم پس از اعلام مرگ «سعید امامی» در مطبوعات مروّج افکارگروهکهای غیرقانونی، موجب تشدید در ابهام آفرینی، شبهه افکنی و شایعه‌سازی عناصر ضدّ انقلاب و محارب در فضای جامعه گردیده است.

به نظر می‌آید پاسخ روشن به سؤالاتی که این روزها، موجب نگرانی شدید دلسوزان و متعهّدان به نظام جمهوری اسلامی گردیده است، از سوی مراجع ذیصلاح ضروری باشد:

الف ـ اینکه «سعید امامی» با سوابق مشخّص امنیّتی در مقابله با جریانهای محارب نظیر نفاق، ماهها قبل از انجام قتلها، اساساً از معاونت امنیّت وزارت اطّلاعات برکنار گردیده و کلیّهٔ قتلهای مشکوک که عناصری از این معاونت در آن، دخیل بوده‌اند، در دوران معاونت آقای «حمید سرمدی» انجام گردیده است، چه مفهومی دارد؟

ب ـ پس از افشای دخالت برخی عناصر معاونت امنیّت در جریان قتلها، چرا روزنامه‌های داعیه‌دار تنویر افکار عمومی به جای تلاش در جهت رفع ابهام و تسریع در روند برخورد با عناصر خاطی و مجرم وزارت اطّلاعات، به جای اشاره به مسئول مستقیم معاونت امنیّت، با جوسازی و غوغا سالاری، خدمات و زحمات طاقت فرسای وزارت اطّلاعات و عناصر خدوم امنیّتی آن که اصولاً" ارتباط تشکیلاتی با متّهمان به دخالت در قتلها نداشتند را همصدا با عناصر محارب و ضدّانقلاب به زیر سؤال بردند؟

ج ـ گفته می‌شود «حمید سرمدی» پس از افشای قضیّهٔ دخالت عناصر معاونت تحت امرش برای مدّتی جهت کار به دفتر ریاست جمهوری (با موافقت [«ابطحی»] رئیس دفتر رئیس جمهور) منتقل گردید. آیا این خبر صحت دارد؟

هـ ـ به دلیل وجود شائبهٔ بی‌توجّهی، کوتاهی در مدیریّت و اهمال در وظیفه شناسی در مورد آقای «سرمدی»، به چه دلیل نامبرده از طرف رئیس جمهور به

عنوان عضو کمیسیون اصلی رسیدگی کننده به پروندهٔ قلتهای مشکوک به کار گرفته می‌شود؟

و ـ گفته می‌شود مسئولان بلند پایهٔ وزارت اطّلاعات اکنون با استناد به مظلومیّت «سعید امامی» در جریان رسیدگی به پروندهٔ قلتها به ظلمِ دشمنان آگاه و برخی دوستان در حقّ وی اشاره می‌کنند و نقش وی را تا حدّ مطّلع برمی‌شمرند. در این صورت، چرا کسی در این مورد به جرم ایجاد کنندگان این ستم رسیدگی نمی‌کند؟

از روزنامهٔ «نوروز»* ـ خبر پرسش و پاسخ دانشجویان با «علی فلاّحیان»:

... آقای «نیازی» هم گفتند، که از این بولتنها، به عنوان مستنداتی علیه «سعید امامی» استفاده شد. دلیل استفادهٔ شما از «سعید امامی»... چه توجیهی دارد؟

«فلاّحیان» در پاسخ گفت: ... آنها باید پاسخ بدهند که **چرا پرونده به آن شکل درآمد** و چرا «سعید امامی» به آن حال افتاد؟ کسی که این حرفها را می‌زند، اگر یکی از کسانی است که **خود تحت سؤال است**، حرف او اعتبار ندارد. آنچه که ما از ایشان [«سعید امامی»] دیدیم، آدمی فعّال، دلسوز و متفکّر بود.

~~از روزنامهٔ ایران ـ دوشنبه ۱۳۷۹/۸/۹:~~

[«فلاّحیان»:] «حسینیان» به «نیازی» گفت که شما پودر بهداشتی را در حلق «سعید امامی» ریختید. بطوری که پیشنهاد بازجو هم همین بود که «آقای امامی» تو ین پودر را بخور.

علاوه بر این «حسینیان» به آقای «نیازی» گفت: شما چرا قلب و بخشی از مخچهٔ «سعید امامی» را درآوردید؟ برای اینکه نتوانیم کشف کنیم؟

---

* سه شنبه ۱۳۸۰/۲/۱۸.

از روزنامهٔ «فتح»ـ دوشنبه ۱۳۷۹/۱/۱۵:

[«سعید حجّاریان»:] بعد از فوت «امام» و تشکیل دولت آقای «هاشمی»، دوباره به ریاست جمهوری برگشتم... من در یک مقطعی **در زمان تأسیس وزارت «اطّلاعات» از ریاست جمهوری به آنجا رفتم و در مراحل تأسیس بودم و بعد هم دوباره به ریاست جمهوری برگشتم** ـ در سال ۶۳ رفتم و در سال ۶۸ دوباره برگشتم ـ...

من **جنگ روانی** را یک دوره در دورهٔ دکترای جامعهٔ «الصادق» درس دادم. بسیاری از حاضران درآن درس هم گرایشهای سیاسی مخالف من داشتند.

از روزنامهٔ «جام جم»* ـ مصاحبه با «علی فلاّحیان»:

شما در مصاحبه‌ای عنوان کرده بودید که بسیاری از اصلاح طلبان، که الان در جامعه هستند، خیلی از مسائل را در وزارت اطّلاعات یاد گرفتند. اولاً" اسم این افراد را بفرمایید و ثانیاً آیا آن آموخته‌ها را الان دارند به کار می‌برند یا نه؟

[«فلاّحیان»:] در بحث جنگ روانی گفتم این آقایان که **این جنگ روانی را علیه من** به کار برده‌اند، خُب من خودم مؤسّس دانشکدهٔ «امام باقر(ع)» هستم و خیلی از این منابع و موارد درسی را ما خودمان تهیّه کردیم. این آقایان هم آنجا در خصوص عملیّات روانی، تدریس می‌کردند. **عملیّات روانی** یک **بحث خیلی مهم در وزارت اطّلاعات** است...

[سؤال:] به جز آقای «حجّاریان»، چه کسانی مورد نظر شما بوده‌اند؟

[«فلاّحیان»:] آقای «علی ربیعی»، آقای «امین زاده» و خیلی‌های دیگر بودند که در وزارت اطّلاعات یا خارج آن همکاری می‌کردند، مثل «محمّد عطریانفر»، «عباس عبدی»، «رجبعلی مزروعی» و «**فریدون وردی‌نژاد**» **که البته وی در اطّلاعات سپاه بود.**

---

* ۱۳۸۰/۳/۱۳.

[سؤال:] «خسرو تهرانی» هم جزو اینها بود؟

[«فلاّحیان»:] او در اطّلاعات نخست‌وزیری بود و در مورد جنگ روانی هم همکارانش کار کرده بودند.

از مصاحبهٔ محقّق با «فلاّحیان» ـ ۱۳۷۹/۸/۳:

«تاج‌زاده» و «امین زاده» و «حجّاریان» و «خسرو تهرانی» و «عباد» و حتّی «خرّازی»، دوستان آقای «خاتمی» در [وزارت] ارشادند. «خرّازی» در خبرگزاری بود و اینها به اصطلاح حلقهٔ اوّل دور آقای «خاتمی»اند. «تاج‌زاده» را خب من آدم خوبی می‌دانستم... تا شاگرد «شیخ‌الاسلامی» شد، در دانشگاه. بعد تحت تأثیر او قرار گرفته بود. او هم به **شدّت طرفدار «رضا» شاه** بود و علناً هم اظهار می‌کرد. خُب بعد از آن **من به «تاج‌زاده» با دیدهٔ شک نگاه می‌کنم**...

از روزنامهٔ «ابرار اقتصادی» ـ پنج شنبه ۱۳۷۹/۵/۲۷:

معاون سیاسی وزارت کشور... اظهار داشت: دوّم خرداد از جهت سیاسی شدن و گستره و عمقش **با سالهای ۵۶ یا ۵۷** قابل مقایسه است، یعنی جامعه و مردم به شدّت سیاسی شده‌اند. امّا فرقش با آن سالها در این است که مردم در چهارچوب ساختارهای موجود خواسته‌هایشان را دنبال می‌کنند.

«تاج‌زاده» افزود: اگر تحوّلات و سؤالات اخیر را ریشه‌یابی کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که بسیاری از این رخدادها، **نشانهٔ بلوغ مردم** و **مقدّمهٔ تحوّل و زایشی بزرگ** است..

از روزنامهٔ ابرار ـ پنج شنبه ۱۳۷۹/۶/۳:

«تاج زاده» ... اظهار داشت: کشورهایی که شاید ۲۰۰ سال است، دموکراسی را تجربه می‌کنند؛ **به قدرت رقیب، حتّی کمک مالی می‌کنند** و این جریان سیاسی مخالف

نیز در ساختار سیاسی کشور ایفای نقش می‌کند؛ ولی در عین حال منتقد دولت است.

از مصاحبهٔ محقّق با «علی فلاّحیان» ـ ۱۳۷۹/۸/۳:

«علی ربیعی» از بچّه‌های خانهٔ کارگر بود و **از نیروهای چپ** بود. با «محجوب» و «کمالی» و اینها از اوّل با هم چفت بودند... یک مقطعی شد مدیر مسئول روزنامه «کار و کارگر». در عین حال در وزارت اطّلاعات هم بود. ما بهش گفتیم دیگه **نمی‌شود که در اطّلاعات بمانی. چون رفتی در یک گروه سیاسی.** یا آن را انتخاب کن یا وزارت [اطّلاعات] را. او هم خیلی با من بد شد سر این موضوع. خب دیگر **بیرونش کردم.** در واقع گفتم اگر می‌خواهی آنجا باشی، دیگرنمی‌توانی اینجا در وزارت باشی. خیلی اصرار می‌کرد که رفتن اونجای من [ـ به روزنامه ـ] به دستور آقای «هاشمی» بود که حالا البته می‌فهمیم اینها دروغ بوده. [می‌خندد]

آقا ما یک مدّتی هم تحمّل و تأمّل می‌کردیم. می‌گفتیم خُب حالا نکنه آقای «هاشمی» بهش گفته باشد. چون **یکی از کلکهای این طیف این بود که به شخصیّتهای مختلف نزدیک می‌شدند.** علی‌ایّحال وقتی کنارش گذاشتیم، آقای «حسن روحانی» او را برد به دبیرخانهٔ شورای امنیّت. من هم چون با آقای «روحانی» اختلافات شدید دارم، از اون اختلافات ما استفاده کرد... بعد از انتخابات، آقای «خاتمی» می‌خواست که او را وزیر کار بگذارد و خیلی هم روی این مسئله اصرار داشت... متأسّفانه آقای «کمالی» خیلی تلاش کرد در پستش بماند و در هر حال «ربیعی» **وزیر کار نشد...** بالاخره باید یک جایی کار بهش می‌دادند. چون توی جریان انتخابات، خیلی زحمت کشیده بود. آقای «روحانی» هم که مقداری مواضعش را با اینها تطبیق داده بود و یک پرستیژی داشت. آن وقت هم نایب مجلس بود... یعنی همین کاری که آقای دکتر روحانی علیه ما کرد و اینو برد آنجا، همین بلا به سرش آمد. آدمی که او تازه برده بود، پیش او کار کند، یکهو **گفتند که این باید بشود دبیر شورای**

امنیّت[می‌خندد] خیلی ضایع می‌شد. بالأخره لابی بازیهای پشت پرده شد که حالا رسماً دبیر همین آقای «روحانی» باشد، ولی مسئول اجرائی شورای امنیّت «عباد» [«ربیعی»] بشود. **البته این پست «عباد» بسیار کلیدی است در امنیّت کشور.** توی شورای امنیّت ملّی، مسئول اجرایی دبیرخانه است. موضوعات خیلی مهمّ امنیّتی که همهٔ دستگاهها دارند، **تجارت با عراق، ارتباطات ویژه و کارهای خیلی مهمّی** است که دست «عباد» است...

در حقیقت آقای «خاتمی» گذشته از دوستان سابقش که در وزارت خارجه دارد، مثل دکتر «صدر» یا «سرمدی»، آدمهای مطمئن‌تری مثل «امین‌زاده» یا «خرّازی» را فرستاد و آنجا را سهم آنها کرد، در دبیرخانه هم «عباد» را گذاشت...

«تاج‌زاده» را در وزارت کشور؛ چون آنجا را کلیدی می‌دانستند، آنها. ارشاد هم که آقای «مهاجرانی» که **خطّش در مسائل فرهنگی خیلی جلوتر از آنهاست...**

س) وزارت اطّلاعات چطور؟

[«فلاّحیان»:] در وزارت [اطّلاعات] هم با مشکل مواجه شدند. مثلاً" آقای «درّی» [نجف آبادی] را گذاشتند، به امید اینکه «عباد»، «خسرو» و «سعید حجّاریان» آنجا را حالا بچرخانند. ولی خوب **اصطکاک پیدا کردند...**

از روزنامهٔ «فتح»ـ سه شنبه ۱۳۷۹/۱/۱۶:

[«سعید حجّاریان»:]... بنده از سال ۶۸ که به مرکز تحقیقات استراتژیک آمدم، اوّلین طرح پژوهشی توسعهٔ سیاسی را در آنجا نوشتم و مطابق با آن طرح، گروههای تحقیقاتی و پژوهشی را سازمان دادم. کار من در طی هشت سال، **پیشبرد پروژهٔ توسعه سیاسی** به گونه‌ای تئوریک و نظری بوده است. البته بنده فقط در تئوری و در نظریّه‌پردازی برای الگوی ایرانی توسعه سیاسی، کار نکردم که ثمرهٔ کارهای پژوهشی‌ام توسّط مسئولین وقت به بایگانی سپرده شود؛ در کنارش **کار اکتیو سیاسی** هم کرده‌ام[!؟] **همکاری در جهت راه‌انداختن روزنامهٔ «سلام»** و **احیاء مجدّد**

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و... در کنار کارهای تئوریک و مقالاتی که نوشتم، تدریس وکارهای آموزشی که داشتیم، کارهای مشترکی که با دوستان دوّم خردادی بعدی داشتیم. **ستاد انتخاباتی آقای «خاتمی»**. یعنی فقط یک محقّق و **پژوهشگر محض نبودم که در اتاقی بنشینم** و نظرات و تئوری‌های خودم را به مسئولین بدهم **تا بایگانی کنند** کار خود را هم در کنار آن می‌کردم. کار مشروعی هم بوده، به آن اعتقاد داشته‌ام...

از روزنامهٔ «صبح امروز»* ـ مصاحبهٔ «ژیلا بنی یعقوب» با «احمد حکیمی‌پور»:

[«احمد حکیمی‌پور»:] بله. آقای «مقدّمی» درنجات آقای «حجّاریان» به ما کمک کرد. من اتومبیلم را از کوچه به خیابان آوردم و **«مقدّمی» کمک کرد و آقا «سعید» را در صندلی عقب اتومبیل گذاشتیم**... من دنبال این بودم که نزدیک‌ترین بیمارستان کجاست؟... موبایل من زنگ زد. تلفن را دادم به آقای «موسوی» وگفتم ببین چه کسی است؟ بعد هم گفتم **تلاش کن یک کسی را را پیدا کنی حالا «خسرو تهرانی» یا «تاج‌زاده»** بالأخره یک نفر را پیدا کن...

آن کسی که به ما زنگ زده بود، آقای «میرزاابوطالب» معاون وزیر مسکن و شهرسازی بود. ...**گفت: آقای «خسرو تهرانی» را پیدا کرده است**. ساعت در حدود هشت و ۳۸ یا شاید هم هشت و ۴۰ دقیقه بود که به اورژانس رسیدیم...

درهمان لحظه آقای «تهرانی» تماس گرفت که به او گفتم. موفّق شدیم ایشان را در اورژانس بستری کنیم. در آن لحظه‌ها **این دغدغه را هم داشتم** که ممکن است **تروریستها احساس کنند امکان نجات هست** و به بیمارستان بیایند و بخواهند در آنجا هم کاری بکنند. نگران بودم. چون هیچ **وسیلهٔ دفاعی نداشتیم**. کسی هم نبود و خلاصه تنها بودیم. به همین دلیل به آقای «تهرانی» گفتم: «خواهش می‌کنم خیلی

* پنج شنبه ۱۳۷۹/۲/۱. «حکیمی پور» عضو هیئت رئیسه و دبیر شورای شهر تهران بوده است.

سریع خودتان را برسانید اینجا.»

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ل)»:

یک خطّی که توی سوء قصد به «سعید حجّاریان» وجود داشت و خب به نظر من پیگیری و بحث نشد، حرفهای «مجیدی» و «مقدّمی» بود. «مجیدی» [یکی از عوامل سوء قصد] گفت: که **تیر ضایعه شد**. یعنی قرار نبود بکشیم. بلکه **در صورت و دهانش** می‌خواستیم خالی بکنیم، که **تنبیه** بشود، ولی او چرخید و جوری شد که قضیّه اونطور شد... و البتّه به نظر من خواست خدا بود. چون همان روزهای اوّل هم علمی به اسم **شهید دوّم خرداد** داشت، بلند می‌شد که خدا بعداً باید به خیر می‌کرد. چون این جماعت اگر یک شهید می‌دادند برای نظام، دوّم خرداد که دیگر هیچ...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی»- چهارشنبه ۱۳۷۹/۹/۹:

«سعید حجّاریان» برای ادامهٔ معالجات به اروپا اعزام می‌شود برای تأمین هزینهٔ معالجات «حجّاریان» مبلغ ۵۰ هزار دلار اختصاص یافته، که **تأمین دلار آن را ریاست جمهوری** و **تأمین ریال آن را شورای شهر تهران** بر عهده گرفته‌اند. «سعید حجّاریان» که مشاور رئیس جمهور و عضو شورای شهر تهران است، در اسفندماه سال گذشته در برابر ساختمان شورای شهر تهران توسّط «سعید عسگر» ترور و در قسمتهایی از بدن **دچار فلج شد**.

از روزنامهٔ «قدس»- چهارشنبه ۱۳۷۹/۱۱/۲۶:

عضو شورای شهر تهران [«محمّد علیزاده طباطبایی»] به خبرنگار قدس گفت: حال عمومی «سعید حجّاریان» که برای معالجه و فیزیوتراپی به یکی از **بهترین مراکز فیزیوتراپی جهان در اتریش** اعزام شده است. رو به بهبودی است... اگر معالجات لازم در اتریش به نتیجهٔ دلخواه نرسد، احتمالاً «حجّاریان» به مراکز فیزیوتراپی

دیگری در آلمان یا **آمریکا** اعزام می‌شود... قبل از اعزام «حجّاریان» به خارج از کشور، شورای شهر تهران جلسه‌ای برای رسیدگی به وضعیّت وی تشکیل داد و در آن جلسه مقرّر شد **شورای شهر تهران هر میزان هزینه که برای درمان وی لازم است، تأمین کند**...

از روزنامهٔ «جمهوری اسلامی» ـ پنج شنبه ۱۳۷۹/۱۲/۱۱:

«سعید حجّاریان» برای ادامهٔ معالجات **به آمریکا سفر** کرده است. وی که چندی پیش **برای معالجه به اروپا** رفته بود، از پزشکان اروپایی شنید که برای بهبود او کاری بیش از آنچه در تهران انجام شده، نمی‌توانند انجام دهند...

از روزنامهٔ «آفتاب یزد» ـ چهارشنبه ۱۳۷۹/۱۲/۱۷:

پراگ: یک سال پس از ترور دکتر «سعید حجّاریان» **مشاور سیاسی «محمّدخاتمی»** رئیس جمهوری ایران، او همچنان دور از عرصهٔ سیاست سرگرم مداوا و درمان زیر نظر پزشکان است. خبرهای تأیید نشده حکایت از آن دارد که «حجّاریان» برای بازیافتن کامل تندرستی خود، **زیرنظر دکتر «قهرمان قاجار»** در آمریکا بستری است...

از روزنامهٔ «رسالت» ـ یکشنبه ۱۳۷۹/۱۲/۲۱:

«سعید حجّاریان» در ابتدای این مصاحبه، در مورد روند معالجات خود، توضیحاتی داد. وی گفت **هزینهٔ معالجه‌ام را شورای شهر** داده است. اکنون ۵۰ هزار دلار گرفته‌ام، به صورت تنخواه که درخارج خرج کنیم. وی مدّعی شد **پزشکان ایرانی مقیم خارج** اعلام کرده‌اند، مرا به طور رایگان درمان می‌کنند و **حقّ ویزیت** نمی‌گیرند.

از روزنامهٔ «نوروز»ـ شنبه ۱۳۸۰/۱/۲۵:

[«سعید حجّاریان»:] من برای ادامهٔ معالجات به خارج از کشور رفتم. مدّتی در اتریش بودم و بعد آمریکا رفتم... یک ماهی نیز در واشنگتن دی.سی و در مرکز بیمارستان توانبخشی آمریکا کار فیزیوتراپی کردم.

از روزنامهٔ «نوروز»ـ خاطرات «سعید حجّاریان کاشی»:

وقتی می‌خواستم بروم آمریکا، دوستان گفتند تو که در آمریکا محافظ و بادیگارد نداری. خُب آن طرف آب هم خیلی‌ها دنبال من هستند. شاعر می‌گوید: «نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم.» وضع من هم اینجوری است.

من گفتم حالا که دارم می‌روم، بگذارید به برخی دوستان روزنامه‌های جناح مقابل بگویم خبر این راکه من به آمریکا می‌روم را چاپ نکنید، آنها هم یک روز که به عیادت من آمده بودند، قول دادند. و الحقّ والانصاف هم به قول خود وفادار ماندند و آن خبر را چاپ نکردند. منتهی **در واشنگتن بودم که یک مرتبه از دفتر نمایندگی به من تلفن زدند:** چه نشسته‌ای که سیمای مقاومت (متعلّق به منافقین) اعلام کرده، فلانی اینجاست و در بیمارستان به سر می‌برد. اعضایشان را دعوت کرده‌اند تا بیمارستان مرا پیدا کنند و تجمّع برپا کنند. **ما گفتیم** اینها از کجا با خبر شده‌اند؟ **رفتیم** در اینترنت و سایت گویا، روزنامه‌ها را **گشتیم. فهمیدیم** که یکی از دوستان نزدیک خودمان در شورای شهر، مصاحبه کرده و این را گفته است. بدین ترتیب ما به خاطر کم دقّتی دوستان خودمان، دچار مشکل شدیم. البتّه **ما هم اسم خودمان** را عوض کرده **بودیم** و اسمم را گذاشته بودم. **«بریدی. مستر بریدی»**

مستر «بریدی» یک قصّه‌ای دارد، در تئاتر آمریکا که معروف است و مربوط به شخصی است که ترور شده بود. منافقان در دفاتر بیمارستانها دنبال من گشته بودند که تا آخر هم **هیچ ردّپایی** از ما پیدا نکردند...

از هفته‌نامهٔ «یا لثارات‌الحسین»* ـ نوشتهٔ «یاسین حکیمی»:

... با گذشت دهه اوّل انقلاب، **کادر سابق مؤسّسهٔ «کیهان»** به دلیل اختلافات اساسی با سرپرستی «کیهان» («محمّد اصغری») ازآن مؤسّسه بیرون رفتند تا با تأسیس نشریّه یا نشریّاتی به‌گونه‌ای مستقل و صریحتر ازگذشته، **به ترویج اندیشه و تئوریهای** «عبدالکریم سروش»(۴) بپردازند.

اینگونه بود که **ماهنامهٔ «کیان»** به صاحب امتیازی سیّد «مصطفی رخ صفت»، مدیر مسئولی «رضا تهرانی» و سردبیری «ماشاءالله شمس‌الواعظین» پا به عرصه وجود نهاد. اینان که در ماهنامهٔ کیهان فرهنگی، به گونه‌ای آشکار، مبلّغ و اشاعه دهندهٔ اندیشه‌های «عبدالکریم سروش» بودند؛ اینک در فضایی بازتر و با فراغ بال بیشتر و با حمایت افزونتر دیگر روشنفکران، فعّالیّت فرهنگی ـ مطبوعاتی خویش را آغاز نمودند. اینک آنان بر آن بودند تا **فصل نوینی در کتاب قطور روشنفکری ایرانی** بگشایند.

«کیان» فعّالیّت عمیق نظری و تئوریک خویش را، برگرد «حلقهٔ قبض و بسط» هفت نفرهٔ «سروش» متمرکز ساخته و اینک بر آن بود تا تئوری قبض و بسط و واضع آن را در جامعهٔ فکری ـ فرهنگی، جا انداخته و با تجدید قوای افزونتری، فعّالیّت فرهنگی خویش را تعمیق و توسعه بخشد. از اوایل دههٔ هفتاد بود که حلقهٔ قبض و بسط هفت نفره، جای خود را به **حلقهٔ ۱۰۷ نفره «محفل چهارشنبه‌های کیان»** واگذار می‌نمود. برخی از اعضای محفل «کیان» روزهای چهارشنبه، عبارت بودند از: «عبدالکریم سروش»، «محمّد مجتهد شبستری»، سیّد «مصطفی رخ صفت»، «محمّد تقی فاضل میبدی»، «سیّد مرتضی مردیها»، «**محسن آرمین**»، «**محسن سازگارا**»، «اکبر گنجی»، سیّد «ماشاءالله شمس‌الواعظین»، «شهلا شرکت»، سیّد «مصطفی تاج‌زاده»، «عبّاس عبدی»، «مجید محمّدی»، «عمادالدّین باقی»، «علیرضا علوی تبار»، سیّد

---

* ۱۳۷۹/۱۰/۱۴.

«هاشم آغاجری»، «محسن کدیور» و «جهانگیر صالح‌پور» ([یا همان] «سعید حجّاریان» [! یا همان «سعید مظفّری»!]

از روزنامهٔ «نوروز» ـ چهارشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۲۲:

[«سعید حجّاریان»:] خاطرهٔ سوّم، مربوط به دکتر «عبدالکریم سروش» است. یادم هست آن وقت‌ها که برای درمان رفته بودم آمریکا، ایشان به ملاقاتم آمدند. گرچه **ایشان در بوستون زندگی می‌کنند** و من واشنگتن، امّا با طیّاره ازبوستون به بالتیمور و از آنجا، با ماشین به واشنگتن آمدند، برای عیادت من. خیلی شب خوبی بود. شعر خواندیم. آقای دکتر، طبع لطیف و ظریفی دارد. حرفهایش، برایم جالب بود. یک چیز همیشه از ایشان به خاطرم بود. همیشه به من می‌گفتند: بهترین غزل حافظ که برای من جالب است، همان است که می‌گوید: «با کریمان، کارها دشوار نیست.» مضامین خیلی بالایی دارد. **من می‌گویم با «عبدالکریمان» هم، کارها دشوار نیست.**» واز این جهت، من خیلی متأسّفم از اینکه، ما **محروم هستیم** از حضور ایشان در کشور.

از روزنامهٔ «صبح امروز»* ـ حرفهای «محمّد سلامتی»:

گروههای فشار به طرق مختلف به وجود می‌آیند. گاهی از طریق قدرتهای خارجی ایجاد می‌شوند و به عنوان اهرمی، علیه نیروهای مترقّی ملّی و نیروهایی که به انقلاب پایبندند، عمل می‌کنند تا بتوانند حکومت را از پای درآورند و آلترناتیو خود را جایگزین کنند. **کنترل و سازماندهی اطّلاعاتی و امکاناتی آنها نیز از طریق قدرتهای خارجی صورت می‌گیرد.**

... افراد گروه فشار **طیف گسترده‌ای** متشکّل از عناصر وابسته به خارج و متّصل به

---

* ۱۳۷۸/۶/۱۷.

برخی جناحهای داخلی و عناصر **آلت** دست هستند که غالباً آدمهای صاف وصادقی نیز به شمار می‌روند و **آمیزه‌ای از سه طیف** را می‌توان در آنها یافت.

از روزنامهٔ «نشاط»ـ پنج شنبه ۱۳۷۸/۲/۲:

[«محمّد] سلامتی» درباره شرایط کنونی آیت‌ا... «منتظری» نیز گفت: «**ما** در مورد آیت‌ا... «منتظری» همان نظر حضرت «امام» را **داریم** و معتقدیم ایشان بواسطهٔ دانش و آگاهی والایی که دارند، در حوزه تدریس کنند. امّا متأسّفانه در این میان، عدّه‌ای که در قبل و بعد از انقلاب، **هیچ گونه لیاقتی نداشته‌اند**؛ با این کار مخالفت می‌کنند. جایگاه دادگاه ویژهٔ روحانیّت، از نظر قانون اساسی موضوعیّت ندارد. چون قانون اساسی، دادگاههای زیر مجموعهٔ دادگستری را مطرح کرده و هر محاکمه‌ای که صورت بگیرد، باید در دادگاههای عمومی باشد. **به نظر من** در یک جامعه اسلامی، دادگاهی که بد عمل کند؛ باید برداشته شود، تا ذهنیّت مردم عوض شود.»

از روزنامهٔ «قدس» ـ دوشنبه ۱۳۸۰/۲/۳:

«محمّد سلامتی» دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به عنوان معاون وزیر تعاون، **بخش تعاونی اقتصاد** کشور را **هدایت** می‌کند.

از روزنامهٔ «نوروز» ـ **چهارشنبه** ۱۳۸۰/۵/۱۷:

«عرب سرخی» اعلام کرده بود که این اتّفاق [حملهٔ دو نفر ناشناس به «محمّد سلامتی»] ساعت ۲۲/۳۰ [دقیقه] دوشنبه شب به هنگام بازگشت «سلامتی» به منزل واقع **در خیابان آجودانیّه در منطقهٔ اقدسیّه** رخ داده است.در این رابطه ...«محمّد سلامتی»... اظهار داشت: شب گذشته (دوشنبه شب) هنگام مراجعه به **منزل** در حال پارک کردن ماشین بودم که...

از روزنامهٔ «توس» ـ سه شنبه ۱۳۷۷/۶/۱۷:

[«محمّد سلامتی»] دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گفت: «خبرگان قبلی، یا **بلد نبودند حرف بزنند، یا به مسائل سیاسی اشراف نداشتند و یا اینکه وظیفه‌شان را نمی‌دانستند**... خبرگان، مختصّ فقیهان نیست.بعد دیگر آن، سیاسی، تدبیر امور و مدیریّت رهبر و اشراف داشتن به مسائل اجتماعی و اقتصادی است که بسیاری از خبرگان کنونی به آن اشراف ندارند. چه رسد به آنکه بخواهند در این زمینه بر کار رهبر نظارت کنند ویا **رهبری را که واجد چنین شرایطی است** انتخاب کنند.»

از روزنامهٔ «قدس»ـ دوشنبه ۱۳۸۰/۲/۳:

«عرب سرخی» عضو دیگر شورای مرکزی این سازمان [مجاهدین انقلاب اسلامی ایران] در مسئولیّت معاونت وزارت بازرگانی، تلاش می‌کند سکّان **بخش تجارت و بازرگانی** از دست مجاهدین انقلاب خارج شود.

از روزنامهٔ «انتخاب»ـ شنبه ۱۳۸۰/۳/۲۶:

«فیض‌الله عرب سرخی» عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی...[می‌گوید:] **سازمان مجاهدین [انقلاب] هیچ گاه به اقتصاد دولتی معتقد نبوده است.** آنچه باعث دولتی شدن اقتصاد در دههٔ اوّل انقلاب شد، ضروریّات دوران جنگ بوده که در زمان خاصّ خود، گریزناپذیر بود.»

از روزنامهٔ «توسعه»ـ سه شنبه ۱۳۸۰/۴/۱۲:

عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی [«عرب سرخی»]، پیرامون شایعاتی مبنی بر فعّالیّت برخی از اعضای این سازمان، بخصوص نام بردن از «خسرو تهرانی» گفت: تصوّر نمی‌کنم وی عضو سازمان باشد. «**خسرو تهرانی**» **در تشکیلات اوّلیّهٔ سازمان مجاهدین انقلاب عضو بود** و در این دوره عضو سازمان نیست. ایشان **مشاور**

رئیس جمهوری است. بنابراین برای اینکه چنین فعّالیّتی صورت بگیرد؛ [کارهای غیرقانونی امنیّتی]، اگر گفته شود که وی به تنهایی یک سازمان اطّلاعاتی است که حرف مضحکی خواهد بود و اگر گفته شود که سازمان و امکاناتی ایجاد کرده که حتماً قابل مشاهده خواهد بود. به هر حال حتماً کسانی که مدّعی شده‌اند، محل و امکاناتش را سراغ دارند و می‌توانند اطّلاعات‌شان را در اختیار مراجع مسئول قرار بدهند.

از روزنامهٔ «جام جم» ـ چهارشنبه ۱۳۸۰/۳/۲۳:

به گزارش ایرنا در توضیح دُفتر مهندس [«علی] شمخانی» آمده است: «ملاقات میان مهندس «علیَ شمخانی» با آقایان «سعید حجّاریان» و «خسرو تهرانی» **دیداری دوستانه** بوده است.»

از روزنامهٔ «ابرار»* ـ حرفهای «محسن رضایی»:

... پیش از انتخابات، آقای «حجّاریان» سه جلسه با من صحبت کرد. در دو جلسهٔ اوّل، پیش شرط نگذاشت، اما در جلسهٔ سوّم، ایشان گفت: فلانی با توجّه به سابقهٔ شما در جنگ، ما مطمئن هستیم، **شما نفر اوّل انتخابات** می‌شوید و ما در جلسهٔ شورای مرکزی مشارکت، تصویب کردیم هر که نفر اوّل شود، او را **رئیس مجلس** می‌کنیم. امّا من در پاسخ ایشان گفتم: من حاضرم خادم ملّت باشم، امّا نوکری هیچ گروه و حزبی را نکنم. به همین دلیل، نام من در فهرست آخر مشارکت حذف شد...

از روزنامهٔ «جامعه» ـ شنبه ۱۳۷۷/۴/۲۷:

تهران ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی [تحت مسئولیّت مأمور سابق اطّلاعات

---

* چهارشنبه ۱۳۸۰/۳/۹.

سپاه، «فریدون وردی‌نژاد»] ۱۳۷۷/۴/۱۲ [در مصاحبه‌ای **مملو از مطالب متناقض و غیرقابل باور** که توسّط «حسین قندی» به نقد کشیده شده است]: «علی رضایی» فرزند ۱۸ سالهٔ «محسن رضایی» که خود را برای ورود به دانشگاه،آماده می‌کند؛ پس از ادّعای رادیو آمریکا، در مورد **پناهندگی سیاسی برادرش «احمد رضایی»** به آمریکا، با حضور در خبرگزاری جمهوری اسلامی، به نمایندگی از سوی خانواده‌اش؛ ضمن ردّ ادّعای این رادیو، **تأکید کرد** که آمریکاییها برادرش را ربوده‌اند.[!]

... [«احمد»] از نظر روحی احساساتی و انعطاف‌پذیر است... **فردی ایثارگر** و دانشجوی سال دوّم ریاضی محض دانشگاه تربیت معلّم تهران بود...

وی [«علی رضایی»] در پاسخ به این سؤال خبرنگار ما، که آیا از قبل نیز، تلاشهایی برای ربودن برادرش، صورت گرفته است یا خیر؟ گفت:... «جریاناتی از دو سال قبل درصدد بود،تا اطرافیان پدرم را پراکنده کنند... جریان ربوده شدن «احمد» از سال پیش شروع شد... **سازمان هوایی ناسا**... **«مجید توانا»** تلاش برای بردن ایشان [«احمد»] به آمریکا کرده بود... این توطئه، **توسّط پدرم خنثی شد**... دراین رابطه، یکی ویزای رسمی از دولت آمریکا و وزارت امور خارجه این کشور **برای بازدید «احمد»، ازمجموعهٔ نیمه نظامی آمریکا**، ارسال شده بود...»

تنظیم کنندهٔ خبر [در خبرگزاری] از قول «علی‌رضایی» (مصاحبه شونده)، به سفر «احمدرضایی» به امارات، و پیشنهاد کاری که به وی، در این کشور، شده بود؛ اشاره می‌کند و می‌نویسد: «اما بعد «احمد» متوجّه شد که این سفارش کار ازسوی منافقین است.... «احمد» زمانی که متوجّه توطئه منافقین شد، قصد بازگشت به ایران را داشت که در راه بازگشت به ایران **ربوده شد**.»...

از رادیو رژیم صهیونیستی* ـ ۱۳۷۷/۴/۱۲ ـ ساعت ۱۸/۳۰:

... آقای «احمدرضایی» **فرزند سرلشگر پاسدار** «محسن رضایی»، فرماندهٔ پیشین سپاه پاسداران و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام... با شرکت در یک مصاحبهٔ رادیویی، که به طور مستقیم، از لس آنجلس انجام شد؛ طی چهار ساعت به پرسشهای آقایان «حسین مهری»و «علیرضا میبدی» دربارهٔ چگونگی و علّت فرار خود از ایران، پاسخ گفت.

... آقای «احمدرضایی» که ۲۲ سال، سن دارد؛ در حالی که چند تن از مأموران مسلّح آمریکایی، در خارج از استودیوی رادیو صدای ایران، از او حفاظت می‌کردند؛ در این گفت و شنود طولانی، به پرسشهای شماری ازشنوندگان نیز که تماس تلفنی گرفته بودند، پاسخ داد.....

آقای «احمد رضایی» در طول چهار ساعت مصاحبه، به صراحت به همه پرسشها پاسخ گفت و **از دخالت دین در سیاست به شدّت، انتقاد کرد** و... فاش ساخت که حدود یک ماه پیش، از ایران به دوبی رفته و از آنجا رهسپار قبرس شده و به شیوه‌هایی توانسته است خود را به ایالات متّحده برساند و اکنون در حمایت نیروهای پلیس آن کشور قرار دارد.

فرزند ارشد سرلشگر پاسدار «محسن رضایی»، در ادامهٔ این مصاحبهٔ چهار ساعته رادیویی که توسّط آقای «علیرضا مروّتی» ترتیب داده شده بود، به دفاع از پدر خویش پرداخت و این دیدگاه را مطرح ساخت که آقای «محسن رضایی» در جریان انتخابات ریاست جمهوری، از هیچ یک از دو کاندیدای اصلی طرفداری نکرد... **وی [«محسن رضایی»] بارها به پاسداران دستور داده بود**، از اذیّت و آزار مردم، دوری کنند [!!!]....[!]

---

* نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.

از هفته‌نامهٔ عرب زبان «الوسط» ـ مصاحبه با «احمد رضایی»:

س) اطّلاع حاصل کردیم که شما، از یک سال و نیم پیش، برای ترک تهران تلاش می‌کردید. چگونه تهران را ترک کردید و به ایالات متّحده آمدید؟

[«احمد»:] آری. بیش از یک سال، من برای خروج از ایران، تلاش می‌کردم. در تاریخ پنجم فوریه، کشور را ترک و در ۲۷ مارس گذشته، به نیویورک رسیدم. یعنی سفرم پنجاه روز طول کشید. به همه گفته بودم که مایلم برای مدّت کوتاهی به دوبی سفر کنم و به دنبال کار موقّت در آنجا بگردم. مجاز نبودم که بیش از هزار دلار حمل کنم. یکی از دوستانم که مقیم دوبی است، به همراه پدرش به من خیلی کردند. من از آغاز به آنها گفتم، که می‌خواهم به ایالات متّحده سفر کنم. امّا آنها گفتند، تعداد بسیار زیادی از ایرانیان در دوبی حضور دارند و **برخی ازآنها برای دولت ایران کار می‌کنند** و هر کس به سفارت آمریکا برود، به سرعت رازش آشکار می‌شود. با توجّه به این مسئله، برخی از دوستانم؛ به من پیشنهاد کردند که پول لازم را به من قرض بدهند، تا من به قبرس بروم و در آنجا روادید سفر را دریافت کنم. مشکل این بود که خود قبرس هم، پر از جاسوسانی است که سفارت آمریکا را زیرنظر دارند و ضمناً پرواز مستقیم بین نیکوزیا و ایالات متّحده وجود ندارد. لذا بعداز رسیدن به قبرس، تصمیم گرفتم به اتریش بروم. برای اینکه احساس کردم **در یک پایتخت بزرگ اروپایی، چون وین در امان خواهم بود.**

س) آیا از سفارت آمریکا در وین، درخواست پناهندگی سیاسی کردید؟

[«احمد»:] آری. آنها هم گروهی از **افسران اطّلاعاتی آمریکایی** را از واشنگتن، برای تحقیق و شناسایی من اعزام کردند و پس از آن، با دادن حقّ پناهندگی در آمریکا، موافقت و امکان سفر مرا با هواپیما به نیویورک فراهم کردند.

س) آیا شماره تلفن شما محرمانه است؟... آیا اف‌بی‌آی [؟] امنیّت شما را تأمین کرده است؟

[«احمد»:] آری...

س) **خبرگزاری جمهوری اسلامی** خاطرنشان کرد که **فردی به نام «مجید توانا» نمایندهٔ سازمان هوانوردی ملّی آمریکا (ناسا)** با شما تماس گرفته است. آیا او در ایران یا در دوبی، با شما تماس گرفت؟

[«احمد»:] این حرف **برای مصارف داخل ایران** است... از شما می‌پرسم برقراری **تماس** بین **سازمان ناسا** با یک **دانشجوی ایرانی سال دوّم تربیت معلّم**؟ چه نفعی عاید آن سازمان می‌شود؟...

س) امّا آنها می‌گویند که سازمان (ناسا) از شما دعوت کرده تا از یکی از مؤسّسات نظامی، بازدید نمایید.

[«احمد»:] اصلاً" این مسئله صحت ندارد، برای اینکه چنین دعوتی از من نکرده است و تصوّر هم نمی‌کنم، چنین دعوتی از من بشود.

س) چرا با اجرای مصاحبه با رادیو اسرائیل، موافقت کردید؟

[«احمد»:] ... رادیو اسرائیل به زبان فارسی برای ایران برنامه دارد و **تصوّر نمی‌کنم** که اسرائیل هیچ ضرر و زیانی به ایران وارد کرده باشد...[!؟]

«وینست کانستینرارو» مدیر سابق دایرهٔ مبارزه با تروریسم در سیا، طیّ اظهاراتی به مجلّهٔ الوسط دربارهٔ پناهندگی «احمد رضایی» گفت: «هنگامی که باخبر شدم، «رضایی» به عنوان پناهنده سیاسی تحت مراقبت ویژه قرار گرفته است، **متعجّب شدم... تصوّر می‌کنم او می‌بایست در مقابل دریافت روادید و حقّ پناهندگی چیزی به آمریکاییها داده باشد.** بدون شک از او، در **درازمدت، استفادهٔ اطّلاعاتی** خواهد شد. شاید آمریکائیها معتقدند که او به دلیل جایگاه پدرش عنصر با ارزشی است...»

از روزنامهٔ «فتح»ـ پنج شنبه ۱۳۷۹/۱/۱۸:

[«سعید حجّاریان»:] ... یک طرف هم، مرکز تحقیقات استراتژیک بود، که **وقتی آقای «خوئینی‌ها» آمدند** و مسئولیّت آن مرکز را به عهده گرفتند، تقسیم کار و سازماندهی کردیم. **معاونت سیاسی آن مرکز را من به عهده گرفتم**، که مسئولیّت

پروژهٔ توسعه سیاسی را در معاونت سیاسی، از سال ۶۸ شروع کردم... بخشی از **پروژه** را آقای «بهزاد نبوی» به عهده گرفت...

از روزنامهٔ «نوروز» ـ چهارشنبه ۱۳۸۰/۱۱/۹:*

[سؤال:] شما که با یک سابقهٔ انقلابی و زندان، وارد عرصهٔ سیاسی شدید، چرا شما را کنار گذاشتند و امروز که آقای «خاتمی» نهایت اعتماد را به شما دارد، در اطراف شما این همه جنجال به پا کرده‌اند؟

[«نبوی»:] ... باید توضیح بدهم که **مرا کنار نگذاشتند**، بلکه من خودم حاضر نبودم، در یک دوره‌ای، مسئولیّتهایی را بپذیرم. مثلاً" از معاونت لجستیک ستاد فرماندهی کلّ قوا، داوطلبانه استعفا دادم. در مورد وزارت صنایع سنگین هم، من به مجلس سوّم و به هنگام استیضاحم، **قول داده بودم که دیگر مسئولیّت اجرایی سطح بالا** نپذیرم...

از نشریهٔ انگلیسی زبان «مسلم مدیا» ـ ۱۹۸۶/۸/۱:

انتظار می‌رود که قسمت اعظم این صادرات، راهی ترکیه، جائی که «بهزاد نبوی» وزیر صنایع سنگین با آن یک پروتکل تجاری ۲/۲ میلیارد دلاری را در ماه ژوئن گذشته، امضاء نمود، گردد. این معامله شامل صدور تقریباً ۴۰۰ میلیون دلار، کالاهای غیرنفتی به ترکیه است...

از روزنامهٔ «صدای عدالت»ـ شنبه ۱۳۸۰/۴/۳۰:

«فیض‌ا... عرب سرخی»... اظهار داشت: «تاکنون هیچ یک ازروزنامه‌ها و افرادی که بحث پتروپارس را مطرح می‌کنند، تخلّفی را اعلام نکرده‌اند... اگر این جریانات

---

* ترجمه شده از مصاحبهٔ «بهزاد نبوی» با روزنامهٔ عرب زبان «الشرق الاوسط».

سندی از تخلّف دارند، آن را به قوّهٔ قضائیّه ارائه دهند تا این قوّه به تخلّفات، رسیدگی کند... تمام تبلیغات منفی اخیر علیه «بهزادنبوی»، ناشی از ترس مخالفان وی از حضور «نبوی» درکابینه و **تصدّی یکی ازپستهای کابینه** است و به همین دلیل، این همه جار و جنجال راه انداخته‌اند.

از روزنامهٔ «نوروز»ـ یکشنبه ۱۳۸۰/۵/۲۸:

[قسمتی از **شکایتنامهٔ** «صالح نیک بخت» وکیل «بهزاد نبوی» بر علیه مهندس «مرتضی نبوی»:]

در مورد بحث «سلمان رشدی» در هیئت دولت وقت (مهندس «موسوی») آقای مهندس «بهزاد نبوی» مطالبی را بیان داشته است... گذشته از اینکه، مطالب جلسات دولت، **محرمانه** است و نمی‌شود آن را دریافت نمود... حسب اظهار موکّل، [«بهزاد نبوی»] وی درجلسه‌ای که به دنبال صدور فتوای قتل «سلمان رشدی» از طرف «امام» مطرح می‌شود، می‌گوید: باید در قضیّهٔ **قطع یا ایجاد ارتباط** با دولت **انگلیس، همیشه به صورت حساب شده، عمل کنیم.** زیرا قبلاً" هم چند بار با انگلیس رابطه قطع شده و پس از مدّتی

دوباره با تلاش و وساطت دیگران، این رابطه برقرار شده است. **باید متوجّه باشیم این قضیّهٔ «رشدی» یک پوست خربزه نباشد که انگلیسیها جلوی پای ما بگذارند،** تا قضایای قطع رابطه و برقراری مجدّد آن، دوباره تکرار شود. در آن جلسه گفتم: موضع من در مورد رابطه با انگلیس **مشخّص** است. اما حواسمان باشد، در این موضوع؛ **سرمان کلاه نرود.**

در ادامهٔ این جلسه، موکّل می‌گوید: در خصوص فتوای قتل «سلمان رشدی» از طرف «حضرت امام(ره)» و اینکه دولت چه باید بکند، گفته‌ام: فتوای «امام» فتوای یک رهبر دینی و مرجع تقلید جهان تشیّع است و **همهٔ ما** به عنوان یک مقلّد و یک مسلمان، چنانچه زمینهٔ کشتن «سلمان رشدی» برای ما فراهم باشد، **باید این کار را**

انجام دهیم. امّا به عنوان دولت و **وزرای کابینه**، دولت **نمی‌تواند**، برای کشتن این شخص، قشون و نیروی مسلّح اعزام کند و **یا کسی را اجیر کند و بفرستد** به عبارت دیگر موکّل، حکم «امام» را برای خودش و دیگران به عنوان مقلّد آن «حضرت» الزام‌آور می‌داند، امّا تأکید می‌کند دولت کماهو هو، **در عرصهٔ سیاست جهانی**، نمی‌تواند با فرستادن نیروی نظامی و تسلیح دیگران، این حکم را اجرا کند...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ج)»:

خُب. «حضرت امام» **عرفان عملی**، را بیشتر مدّنظر داشت، تا حرف زدن را. خیلی‌ها حرف از عرفان می‌زنند، پرحجم هم حرف می‌زنند؛ ولی بالا برن و پایین بیان، **سر ازآخور آمریکا و انگلیس در می‌آرن**. اصلا" خود آمریکائیها و انگلیسیها، شما طول تاریخ معاصر را ببین. اینجور افراد را توی بوق و کرنا می‌کنند که یک عدهٔ مردم را تحت تأثیر خودشان بگیرن. ولی خُب «حضرت امام» حواسش جمع بود. شما یک قدرت خارجی را پیدا نمی‌کنید که از دست «امام» مستأصل نشده باشد... «امام» که حکم ارتداد «سلمان رشدی» را اعلام کرد، **همین آقای «بهزاد» خان و دیگران**، بالا و پایین رفتند که ای آقا نمی‌شود، **نمایندگی‌های ما را می‌بندند**. ما را راه نمی‌دهند و از این حرفها.

ولی به هرحال مجموعهٔ مرتبط با او، از اینطرف جلسات منظّم منزل «سروش» و اون حلقهٔ «کیان» و ماکیان و اینها داشتند....

از روزنامهٔ «نوروز»ـ یکشنبه ۱۳۸۰/۵/۷:

[ستون دید و بازدید- پاسخ به سؤال تلفنی - سؤال:] گفته می‌شود که شرکت پتروپارس در **کشور انگلستان** به ثبت رسیده و عضو سابق هیئت رئیسه مجلس [«بهزادنبوی»] عضو هیئت مدیرهٔ آن است و... **شرم‌آورتر از ترکمنچای** و...

[پاسخ «نوروز»:] شرکت پتروپارس، به دلایل متعدّد در **جزیرهٔ** ویرجین **انگلیس** به

ثبت رسیده است. امّا یکی از این دلایل، همان معافیّت آن، از پرداخت مالیات به دولت انگلیس است. زیرا **جزیرهٔ یاد شده، منطقهٔ آزاد** و معاف از مالیات است. **ضمناً** قراردادهای ترکمانچای را کسانی منعقد می‌کنند که در برابر بیگانگان **ذلیل و خوار** هستند و در داخل نیز مورد پشتیبانی ملّت خویش نمی‌باشند. کسانی این نوع قراردادها را منعقد می‌کنند، که بقای خود را ناشی از ملّت نمی‌دانند و **مجبورند حمایت بیگانه** را کسب کنند...

از روزنامهٔ «قدس» ـ دوشنبه ۱۳۸۰/۲/۳:

او [«بهزاد نبوی»] رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت پتروپارس ـ بزرگترین شریک پروژه‌های وزارت نفت و واسطهٔ حدود ده میلیارد دلار قرارداد بیع متقابل شرکتهای خارجی با این وزارتخانه ـ نیز می‌باشد. اگر چه او مسئولیّت خود را در این شرکت از افتخارات خویش دانسته است، امّا هرگز توضیح نداده که **نایب رئیس قوّه مقنّنه**، براساس چه قانونی، می‌تواند رئیس هیئت مدیرهٔ یک **شرکت با سرمایهٔ دولتی** ـ که به عنوان **شرکت خصوصی در خارج از کشور ثبت شده** ـ باشد؟ «بهزاد نبوی» هیچ‌گاه در مورد بهره‌هایی که او و سازمان مجاهدین انقلاب از **رانت تسلّط بر شرکتهای دولتی** برده‌اند، سخن نگفته است.

از روزنامهٔ «جام جم» ـ سه شنبه ۱۳۸۰/۴/۱۹:

... با نگاهی به ترکیب اعضای هیئت مدیرهٔ «پترو پارس»، معلوم می‌شود که **تخصصهای نفتی**، در هیچ یک از اعضای آن و نیز مدیرعامل این شرکت، **وجود ندارد.** اعضای هیئت مدیره عبارتند از: ۱ـ «اکبر ترکان» ۲ـ «بهزاد نبوی» ۳ـ «مسعود کرباسیان» و نفر چهارم آقای «فخری کاشان».

این روزنامه [«توسعه»] افزود: معلوم نیست این شرکت، منابع ارزی هزینه‌های خود را **چگونه تأمین خواهد کرد؟** آیا هدفهای متعالی «پتروپارس»، کمترین تخصّص

نفتی را طلب نمی‌کند که **تمامی اعضای هیئت مدیره و مدیرعامل** از میان عناصر **سیاسی** امّا **غیرنفتی** منصوب شده‌اند؟

از روزنامهٔ «رسالت» ـ چهارشنبه ۱۳۸۰/۵/۳:

[به نقل از روزنامه «کیهان» ـ ۱۳۸۰/۵/۱:]

... هم اکنون مدیرعامل و رئیس هیئت مدیرهٔ **شرکت دولتی** پتروپارس، مهندس «اصغر فخریّه کاشان» می‌باشد. فرد مذکور و تمامی اعضاء هیئت مدیرهٔ شرکت پتروپارس که **هیچ تخصّصی، در زمینهٔ مسائل نفتی ندارند**، در سال ۱۳۷۹ به جای «منصور رضوانی» مدیر عامل سابق این شرکت وارد هستهٔ تصمیم گیری اعضاء **یک دست شدهٔ شرکت پتروپارس** شد!

مهندس «اصغر فخریّه کاشان» که در زمان ریاست «علیرضا نوبری» در بانک مرکزی کابینهٔ «بنی‌صدر»، به سمت معاون امور مالی و اداری بانک مرکزی، منصوب شده بود؛ پس از چندی به عنوان **یکی از اعضاء هیئت ایرانی برای حلّ اختلافات مالی ایران و آمریکا** به الجزایر رفت.

عضویّت مهندس «کاشان» در این هیئت و در همان زمان **بازتابهای منفی** در محافل سیاسی داشت، به طوری که روزنامه‌های داخلی نیز از آن به عنوان «یک خطای سیاسی» یاد کردند. وی پس از این ماجرا **به انگلستان** رفت و روزنامه‌ها **چنین مطرح** کردند که «اصغر کاشان» **برای ادامهٔ تحصیل** به این کشور عزیمت کرده است. پس از بازگشت، **توسّط** «حسین عادلی» رئیس کلّ اسبق بانک مرکزی از تاریخ ۲۰ تیرماه سال ۶۹ تا اوّل دیماه سال ۷۲، به عنوان **معاونت ارزی و عضو هیئت عامل بانک مرکزی** منصوب شد. البته رئیس کلّ اسبق بانک مرکزی، در اوّل دیماه سال ۷۲ پست سازمانی مهندس «کاشان» را تغییر می‌دهد و او **به معاونت امور بین‌الملل بانک مرکزی** منصوب می‌شود.

مهندس «اصغر فخریّه کاشان» به ناگهان، **در اواسط آذرماه ۷۳** به دلایل **نامعلومی**

بازداشت و در **اوایل دیماه همان سال آزاد می‌شود؟!**

خبرهای روزنامه‌های سال ۷۳ نشان می‌دهد که از جمله اقدامات وی در زمان تصدّیش در معاونت ارزی بانک مرکزی، فروش روزانهٔ ۵هزار دلار، به هر متقاضی ارز بود که کارشناسان اقتصادی وقت، از این اقدام؛ به عنوان **یک حرکت تخریبی برای لطمه زدن به منافع ارزی کشور** یاد کرده‌اند. مدیرعامل شرکت پتروپارس و **همقطار «بهزاد نبوی»** در ماجرای حلّ **اختلافات مالی ایران و آمریکا** در الجزایر پس از یک **وقفهٔ کاری طولانی**، بالأخره در ۲۷ مرداد ماه سال ۷۹ موفّق می‌شود، همزمان با داشتن **سرپرستی شرکت پتروپارس**، دبیر انجمن صادرکنندگان خدمات فنّی ـ مهندسی کلّ کشور شود.

اما نکتهٔ جالب و البتّه تأمّل برانگیز در مورد مدیر عامل فعلی شرکت پتروپارس و معاون ارزی بانک مرکزی طی سالهای ۶۹ تا ۷۳، **گزارش تحقیق و تفحّص مجلس از بانک مرکزی** است که در ۴ خرداد ماه سال ۷۵ منتشر شد. در این گزارش آمده است: «در طول سالهای ۶۸ تا ۷۲، عملکرد مصارف ارزی، معادل ۹۲ میلیارد و ۶۹۷ میلیون و ۲۰۰ هزار دلار بوده است. ولی درآمدهای ارزی تحقّق یافته نزدیک به ۶۲ میلیارد و ۲۸۵ میلیون دلار می‌باشد. **این امر موجب شده که ۳۷ میلیارد و ۴۰۲ میلیون و ۲۰۰ هزار دلار، ایجاد بدهی ارزی به کشور تحمیل شود.**

گروه تحقیق و تفحّص در گزارش خود می‌آورد: «**مسامحه و سهل انگاری مسئولان ارزی و هیئت عامل بانک مرکزی** در مورد پیگیری و وصول مطالبات معوّق بانک، براساس گزارشهای هیئت نظارت، در سال‌های مذکور، تجدیدنظر در نحوهٔ پیگیری مطالبات معوّق بانک مرکزی، ضرورت داشته است. ولی **علیرغم توصیه‌های هیئت نظارت**... اقدامات مؤثّری از طرف مسئولان امر بانک مرکزی، صورت نگرفته است.»

از هفته نامهٔ «یالثارات‌الحسین» ـ چهارشنبه ۱۳۸۰/۵/۳:

شنیده شده که خانوادهٔ آقا مهندس «کاشان» در آمریکا به سر می‌برند و نامبرده به

طور مرتّب **جهت سرکشی از آنها** به این کشور مسافرت می‌کند.

از روزنامهٔ «رسالت» ـ پنج شنبه ۱۳۸۰/۴/۲۱:

۱ـ شرکت پتروپارس به عنوان یک **شرکت پیمانکار عمومی**، براساس مصوّبهٔ شماره ۳۴/۳/۱۲۲ مورخ ۱۳۷۶/۱۱/۵ شورای اقتصاد جمهوری اسلامی ایران، به منظور **اجرای کلید در دست** پروژه‌های نفت و گاز تأسیس و طیّ همان مصوّبه، اجرای پروژهٔ فاز یک میدان گازی مشترک پارس جنوبی، با سقف ۹۴۰ میلیون دلار و ۴۰۰ میلیارد ریال، به روش بیع متقابل به شرکت مزبور، واگذار شده است.

۲ـ براساس مصوّبهٔ فوق، شرکتی با سرمایهٔ ایرانی (۶۰٪ صندوقهای بازنشستگی صنعت نفت و ۴۰ درصد صندوق حمایت و بازنشستگی آینده‌ساز، متعلّق به بازنشستگان **سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران**) در تاریخ ۱۳۷۶/۱۱/۷ در **ویرجین آیلند انگلیس** به ثبت رسید. علّت ثبت شرکت در منطقهٔ آزاد بین‌المللی فوق، امکان دسترسی سهل‌تر، به بازارهای بین‌المللی پولی و کارهای مورد نیاز پروژه‌های عظیم نفت و گاز بود.

بدیهی است هیچگونه مالیاتی به خاطر قانون ثبت در جزایر ویرجین آیلند به کشور انگلستان پرداخت نمی‌گردد.

از روزنامهٔ «رسالت» ـ چهارشنبه ۱۳۸۰/۵/۳:

«بهزاد نبوی».... عضو هیئت مدیرهٔ شرکت پتروپارس... وزیر صنایع سنگین دولت«میرحسین موسوی»... بود. البته در این کابینه «بیژن نامدار زنگنه»، وزیر نفت فعلی نیز، وزیر جهاد سازندگی آن دوران به شمار می‌رفت و در این میان «مسعود کرباسیان» نیزکه هم اکنون معاون وزیر بازرگانی و جزء هیئت مدیرهٔ شرکت پتروپارس می‌باشد، درکابینهٔ «میرحسین موسوی»، **معاون «بهزاد نبوی» بود** و طیّ حکمی در شهریور ماه سال ۷۶ نیز، همزمان با معاونت «محمّد شریعتمداری»، به معاونت امور

بازرگانی «بیژن زنگنه»، وزیر نفت فعلی منصوب شد.

قانون شکنی، در عصر قانونگرایی؛ مفهومی است که این روزها، با ذکر موارد فوق کاملاً محسوس و مشهود می‌باشد...

از روزنامهٔ «کیهان»ـ یکشنبه ۱۳۸۰/۷/۲۲:

«طهماسب مظاهری» وزیر امور اقتصادی و دارایی با صدور حکمی، «مسعود کرباسیان» را به عنوان **معاون وزیر و رئیس کلّ گمرک** جمهوری اسلامی ایران منصوب کرد.

شایان ذکر است «مسعود کرباسیان» برادر «مهدی کرباسیان» رئیس کلّ سابق گمرک است که در حال حاضر **معاون کلّ وزیر امور اقتصادی و دارایی** است.

«مسعود کرباسیان» پیش از این، عضو هیئت مدیرهٔ شرکت «پتروپارس» بود که تاکنون **رسماً استعفای** وی از این سمت اعلام نشده است.

از قرار معلوم، با شدّت گرفتن اعتراضات علیه عملکرد شرکت «پتروپارس»، وزارت نفت با قبول استعفای «بهزاد نبوی» قصد دارد کلیّهٔ اعضای هیئت مدیرهٔ شرکت پتروپارس را، که **اغلب آنها دارای شغل دولتی** هستند، کناربگذارد.

از هفته‌نامهٔ «حریم»ـ ۱۳۸۰/۱۲/۷:

حریم برای اثبات حسن نیّت... پیشنهاد می‌کند[نمایندگان مجلس شورای اسلامی] به منظور روشن شدن اذهانشان، به خاطر اینکه خدای ناکرده برای **جبران اشتباهات احتمالی** خود، بیش از این، زمان را ازدست ندهند؛ پرسشهای زیر را از شخص وی [«بهزاد نبوی»] انجام دهند و در پاسخهایشان بیندیشند!

۱ـ **ماجرای ارتباط** وی با «مصطفی شعاعیان» کمونیست معروف.

۲ـ **ماجرای اشتغال** وی در شرکت بریج آمریکایی، پیمانکار ساخت و نصب دستگاههای شنود الکترونیکی در مرز ایران و شوروی.

۳ـ **ماجرای عضویّت پدر و عموی وی** در لژ فراماسونری (لاینز) در سبزوار و نصب آشکار علامت رسمی فراماسونری به سینه.

۴ـ **تاریخچهٔ زندگی پدر و مادر وی** و ارتباطشان با حزب رستاخیز و بنیاد «فرح پهلوی» و میزان تأثیرپذیری یا مخالفت وی با ایشان.

۵ـ **ماجرای عفو وی** توسّط «فرح پهلوی»

۶ـ **وضعیّت فعلی پدر** و میزان ارتباطش با وی.

۷ـ **نظر وی نسبت به تبعیّت از «امام»** در زمان حیات ایشان و بعد از رحلت.

۸ـ **نحوهٔ زمان شروع، مدّت و نوع ارتباط وی با «کشمیری»** (قاتل «شهید رجایی» و «باهنر».)

۹ـ **میزان اطّلاع وی از اقدامات «کشمیری»** در ربایش اسناد سرّی آمریکایی‌ها بعد از انقلاب از مراکز اطّلاعاتی ارتش و غیره.

۱۰ـ **نقش وی در تعیین تابوت خالی** به عنوان تابوت «کشمیری» و قصد شهید جلوه دادن «کشمیری» منافق.

۱۱ـ **نقش وی** در تنظیم بیانیّهٔ ذلّت بار الجزایر.

۱۲ـ **میزان شناخت وی** از شبکهٔ جاسوسی اسرائیلی در ایران به نام زیتون.

۱۳ـ **نقش وی** در ماجرای «مک فارلین».

۱۴ـ **ارتباط وی یا دیگر اعضای سازمان**، با شرکتهای نیرو محرّکهٔ ماشین‌سازی تبریز، فنر ایندامین، پارس الکتریک، تکنیکان خیبر، محورسازان، مس سرچشمه، پتروپارس، فرآب، مپنا، مگاموتور، صدرا.

۱۵ـ **نقش وی در عزل و نصب مدیران**، به ویژه در بخش صنایع سنگین که البته اکثر نمایندگان محترم خود پاسخ این سؤال را می‌دانند.

۱۶ـ نقش وی درمعادلات جنبش دانشجویی و **تقویت جناح ملّی ـ مذهبی**.

۱۷ـ **منابع تأمین مالی سازمان** برای ادارهٔ تشکیلات در تهران و شهرستانها و **دهها سؤال دیگر...**

امیدواریم پاسخهای وی برای نمایندگان قانع کننده باشد.

ازهفته‌نامهٔ «یالثارات الحسین» ـ چهارشنبه ۲۵ آبان ۱۳۷۹:

جنبش **اصلاح طلبکاری** ـ حکایت چریک پیر ـ **«بهزاد نبوی»**...

روزی روزگاری، جوانی که به طبقه بورژوازی (پاورقی: خرپول، آن که یا خودش دزد بوده یا پدرش! سرمایه‌دار!) تعلّق داشت، احساس کرد که حوصله‌اش از آن همه آب پرتغال و نسکافه‌ای که هر روز صبح، کلفت خانه به سفارش مامی، برایش می‌آورد، سر رفته. از این رو تصمیم گرفت که سرگرمی تازه‌ای برای خودش پیدا کند (ظاهراً قبلاً" برای سرگرمی روی پول غلت می‌زده است!) لذا به حضرت «مارکس» (یک آدم بیکار آلمانی (و یهودی) که فکر می‌کرد افکار مهمّی دارد و به جای پرداختن به یک شغل آبرومند، به نوشتن کتابهای قطور و بی‌معنی می‌پرداخت.) ایمان آورد. **چپی‌شد!** اما از آنجا که بچّه بورژواها عموماً یک جوری! هستند. برخلاف بیشتر چپیها، جوان مورد اشارهٔ ما، **تروتسکیست** (طرفداران مارکس دو دسته بودند: دستهٔ اوّل آدمهایی که مثل خود «مارکس» پدر سوخته و فلز خراب بودند و دستهٔ دوّم جوانکهای احساساتی که ساده لوحانه سرکار رفته و حرفهای «مارکس» را جدّی گرفته بودند. به این دستهٔ دوّم تروتسکیست می‌گفتند! برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب «ایران بین دو انقلاب» تألیف «یرواند آبراهامیان» مراجعه کنید.) از آب درآمد و در یکی از خانه‌های تیمی، به اعمال خشونت‌بار،مانند **مبارزات چریکی** (آن هم از نوع بمب‌سازی!) مشغول شد.

سالها گذشت و جوان داستان ما از نخست‌وزیری سردرآورد و در آنجا با آقا «خسرو»، آقا «سعید»و از همه مهمتر «مسعود خان کشمیری» آشنا شد و... بدجوری با این آخری (همان «کشمیری»!) رفیق شد. تا این که بعدها فهمید، این رفاقت چقدر برایش گران تمام شده (برای مطالعهٔ بیشتر به **پرونده‌های مفتوح** انفجار نخست‌وزیری رجوع کنید!) از این رو تصمیم گرفت، تا دیگر با هیچ آدم نابابی رفیق

نشود! چون رفاقت با آدمهای ناباب، حتّی برای یک چریک پیر هم، می‌تواند مسئله ساز بشود!

خلاصه بعد از دوّم خرداد، ستارهٔ چریک پیر هم طلوع کرد و یک دفعه احساس کرد جایی نشسته که از آنجا می‌تواند به نمایندگان مجلس ششم امر و نهی کند! چریک پیر که از آن همه قدرت، احساس عجیبی پیدا کرده بود؛ دست به کارهای عجیب‌تری زد! مثلاً" یک بار به دانشجویان گفت که می‌توانند طومار جمع کنند تا «خاتمی» کنار برود! («ابرار» - ۷۹/۸/۱۵) (**زهی نمک شناسی!** نگفتم، بیشتر بچّه بورژواها یک جوری هستند!) یکبار دیگر هم در مورد جلو و عقب بودن روسری خانمها اظهارنظر کرد! چون آن طور که یادش می‌آمد آن زمانها که چریک جوانی بود، هیچ یک از همرزمانش از روسری استفاده نمی‌کردند و ترجیح می‌دادند باد موهایشان را پریشان کند!...

رونوشت به: شورای محترم نگهبان جهت استحضار و اقدام درانتخابات آتی!

از هفته‌نامهٔ «یالثارات‌الحسین» - چهارشنبه ۱۳۷۹/۲/۲۸:

یک مقام آگاه سیاسی، در گفتگو با خبرنگار یالثارات، نسبت به تشکیل کمیته‌ای موسوم به «**کمیتهٔ اطّلاعات» در یکی از نهادهای رسمی کشور** و به ریاست «خسرو - ت» هشدار داد.

این مقام آگاه، با اشاره به تلاش مدیران دلسوز وزارت اطّلاعات جهت پاکسازی این نهاد امنیّتی از لوث افراد نفوذی و دو چهره، یادآور شد: به دنبال طرح جدیدی که مسئولان وزارت اطّلاعات در راستای پاکسازی این وزارتخانه از وجود افراد و جریانهای نفوذی و وابسته ارائه کرده‌اند، برخی از جریانات وابسته در هفته‌های اخیر با تشکیل جلسات متعدّد که عموماً از چهره‌های وابسته به جریان سوّم می‌باشند؛ درصدد برآمده‌اند، تا با تشکیل کمیته‌ای، نسبت به جمع‌آوری اطّلاعات آشکار و پنهان از برخی تشکّلهای اسلامی و نهادهای نظامی، اقدام نمایند که نخستین گامهای

خود را با ارتباط گرفتن و تشکیل جلسه با تعدادی از نیروهای مستعفی نظامی، برداشته‌اند.

این مقام آگاه در ادامه افزود: به نظر می‌رسد طرح بحث «کمیتهٔ بحران» توسّط **برخی چهره‌های مدّعی اصلاح طلبی** و نسبت دادن اقدامات قانونی اخیر قوّهٔ قضائیّه و صدا و سیما، به این کمیته از جمله برنامه‌های آنان می‌باشد.

وی در پایان این گفتگو از تشکیل و سازماندهی **گروههای موسوم به «ضربت»** که متشکّل از اراذل و اوباش هر منطقه می‌باشند، خبرداد و افزود: برخی افراد این کمیته، در روزهای اخیر ارتباطهای نزدیکی را **با سر دستهٔ برخی باندهای خلافکار و فاسد** برقرار کرده و درصددُ استفاده از آنان، در موقعیّتهای مقتضی می‌باشند.

از هفته‌نامهٔ «یالثارات‌الحسین»- چهارشنبه ۱۳۷۹/۳/۲۵:

«کمیتهٔ اطّلاعات» که به ریاست «خسرو-ت» تشکیل شده، در نخستین گام؛ اقدام به سازماندهی گروههایی موسوم به «ضربت» که متشکل از اراذل و اوباش هر منطقه می‌باشند، نموده وبرخی افراد این کمیته، در هفته‌های گذشته؛ ارتباطهای نزدیکی با سر دستهٔ برخی باندهای خلافکار و فاسد برقرار کرده و درصدد استفاده از آنان، در موقعیّتهای بحرانی و مقتضی می‌باشند.

دوّمین گام این کمیته؛ **ارائهٔ طرحی جهت ایجاد اختلاف و انشقاق** دربدنهٔ سپاه پاسداران است که برخی افراد این کمیته در هفته‌های اخیر با تشکیل جلساتی در **شهرک شهید محلاّتی تهران** به بررسی راهکارهای عملی، جهت رسیدن به نیّات شوم خود پرداخته‌اند. در این جلسات، **افراد عالیرتبه‌ای از مسئولان اجرایی و سیاسی کشور** حضور داشته‌اند.

در این راستا، یک مقام آگاه امنیّتی، درگفتگو با خبرنگار یالثارات، به بخشهایی دیگر از اهداف و طرحهای این کمیته اشاره کرد و افزود: این کمیتهٔ اطّلاعاتی، که به ظاهر، وظیفهٔ مقابله با بحرانهای دست به گریبان دولت «خاتمی» و مجموعهٔ دوّم

خرداد را برعهده دارد، در مدّت فعّالیّت خود به **استراق سمع** از روزنامه‌ها، افراد، نهادها و تشکّلهای اصولگرا و همچنین مجموعهٔ گروههای همسو ـ موسوم به راست ـ پرداخته و فعّالیّت‌های آنها را شدیداً زیر نظر گرفته و **با ایجاد یک ستاد عملیّاتی،** جنگ روانی و بحران آفرینی را در دستور کار خود قرارداده است.

این مقام امنیّتی، در ادامه افزود: این کمیتهٔ اطّلاعاتی حتّی بر روی نهادی وابسته به بسیج هم، **در حال فعّالیّت اطّلاعاتی است.** به طوری که اخیراً، در یکی از مراکز بسیج؛ فردی اقدام به نصب شنود می‌کند، که دستگیر می‌شود.

این مقام آگاه، زمان فعّالیّت رسمی این کمیته را اواخر دیماه ۷۸ اعلام کرد و افزود: طرح **ایجاد کمیتهٔ اطّلاعاتی و چگونگی برخورد** با جریانهای رقیب سیاسی جبههٔ دوّم خرداد، در جلسه‌ای که اواخر دیماه **در ساختمان... برگزار شد،** ریخته شده و اعضای این جلسه «خسرو ـ ت»، «محمّد ـ ا»، «حمید ـ س»، «سعید ـ ح»، «محسن ـ ا» و «محسن ـ آ» بوده‌اند.

در این جلسهٔ امنیّتی، «خسرو ـ ت»، جریان رقیب جبهه دوّم خرداد را به دو گروه تقسیم می‌کند. گروه اوّل شامل «راست **وحشی**» و گروه دوّم را «راست **اهلی**» معرّفی می‌کند...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ پنج شنبه ۱۳۸۰/۴/۷:

«علی امامی راد» نمایندهٔ کوهدشت، به روزنامهٔ سیاست روز گفت: شنیده شده در **درون نهاد ریاست جمهوری** یک مجموعهٔ اطّلاعاتی ـ امنیّتی، با مسئولیّت یکی از **اعضای شاخص جریان دوّم خرداد** که در **اطّلاعات نخست‌وزیری** نیز حضور داشت، فعّالیّت دارد و جنجال روزهای اخیر دربارهٔ نهادهای موازی امنیّتی، انحراف افکار عمومی از فعّالیّت این نهاد امنیّتی.... است...

این جوسازیها، همچنین به منظور پنهان کردن حرکت زشت و غیرقانونی یکی از مشاورین رئیس... در سرپوش گذاردن بر **سیستم شنود (استراق سمع) تلفن ثابت و**

همراه است که توسّط این شخص و با حمایت لایهٔ افراطی جناح دوّم خرداد، از کشورهای اروپایی وارد کرده است.

از روزنامهٔ «سیاست روز» ـ دوشنبه ۱۳۸۰/۴/۱۱:

جام جم، خبرداد که «علی امامی راد»، نمایندهٔ مردم کوهدشت، گفته است: **دستگاههای شنود تلفن‌های همراه** توسّط یکی از مشاوران اطّلاعاتی ـ امنیّتی رئیس جمهور وارد کشور شده است.

این شخص که در پایه گذاری دفتر اطّلاعات نخست وزیری سابق، نقش اساسی ایفا کرده است؛ این دستگاهها را از یک کشور اروپایی وارد کرده است...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ سه شنبه ۱۳۸۰/۴/۱۲:

«امامی‌راد» نماینده مجلس گفت: براساس شنیده‌ها یکی از مشاورین رئیس جمهور که سابقهٔ کار در اطّلاعات نخست‌وزیری را دارد، **با همکاری برخی افراد در اروپا، دستگاه شنودی را وارد کرده است** و قصد دارند **وزارت اطّلاعات خصوصی** برای خودشان درست کنند.

«امامی راد» که برای اوّلین بار، موضوع ورود سیستم جدید شنود تلفن‌های همراه، به کشور را در مطبوعات، مطرح کرد... گفته است ریاست محترم جمهور، اجازه دهد؛ نمایندگان از ساختمانی که روزنامهٔ «نوروز» از آن نام برده است، بازدید کنند. وی افزود همچنین لازم است نهاد مربوطه‌ای که دستگاههای شنود به آن نهاد منتقل شده است، معرّفی شود. چرا که **صدور مجوّز شنود** فقط در اختیار قوّهٔ قضائیّه است.

از روزنامهٔ «رسالت» ـ سه شنبه ۱۳۸۰/۴/۱۲:

روزنامهٔ «نوروز» در سر مقالهٔ خود نوشت: «قضیّه از این قرار است که قبل از دوّم خرداد، ساختمانی نزدیک ریاست جمهوری وجود داشت؛ که تجهیزات موجود در

آن، برای شنود مکالمات به کار برده می‌شد. ولی پس از دوّم خرداد این کار در آنجا متوقّف و تجهیزات نیز ازآنجا به نهاد مربوطه منتقل شده بود؛ لذا ساختمان مورد نظر، تخلیّه و برای یک مرکز مطالعاتی وابسته به ریاست جمهوری مورد استفاده قرار گرفت....»

خبرنگار ما طیّ تماسی با آقای «فلاّحیان» وزیر سابق اطّلاعات، در مورد ماهیّت کار ساختمان نزدیک دفتر ریاست جمهوری، سؤال کرد.

وی گفت: «قبل از دوّم خرداد ساختمانی که نزدیک ریاست جمهوری باشد و در آن تجهیزات شنود مکالمات بوده باشد، وجود نداشته و بنده آن راتکذیب می‌کنم.»

از روزنامهٔ «خراسان»ـ شنبه ۱۳۸۰/۴/۱۶:

دکتر «احمدی نژاد» عضو شورای مرکزی جامعهٔ اسلامی مهندسین، که پس از جلسهٔ شورای مرکزی این تشکّل، در گفتگو با نشریّهٔ «جام هفته» شرکت کرده بود، افزود: «به نظر می‌رسد «**کمیتهٔ ایکس**» نقش اصلی را در طرّاحی و اجرای اقدامات افراطی، برعهده داشته و به عنوان مرکز و گرانیگاه افراطیون عمل می‌کرده است. هرچند بنا بر شنیده‌ها، این کمیته، قبل از ۱۸ خرداد هم فعّالیّت‌هایی داشته است، اما پس از ۱۸ خرداد، بر دامنه و شدّت حرکات افراطی خود، افزوده است... متأسّفانه، قضیّه به همین جا ختم نمی‌شود و **علاوه بر دستگاه شنود موبایل**، یکی از نمایندگان مجلس به تازگی خبر از **ورود ۵۰۰۰ میکروفن مخفی** داده است، که معلوم نیست این تعداد فوق‌العاده میکروفن مخفی، **به چه منظور و علیه چه کسانی** وارد شده است؟

از روزنامهٔ «کیهان»ـ دوشنبه ۱۳۸۰/۴/۱۸:

«حمیدرضا ترّقی»، نمایندهٔ سابق مجلس می‌گوید: «از **ورود شش دستگاه شنود تلفن همراه** از چهارماه پیش خبر داشتیم... نمی‌دانم ورود این دستگاهها برای چه استفاده‌ای بوده و همچنین نمی‌دانم قضیّه ازکجا درز پیداکرده و علنی شده است...

وی **راه حلّ این مسئله را «رفراندوم»** دانست و گفت که نتیجهٔ این رفراندوم، هر چه باشد، همه باید به آن **تمکین** کنند.

اصلاح‌طلبان باید **این باور را در مردم ایجاد کنند**، که قرار است، تغییراتی در جهت اصلاح داده شود و **رفراندوم** می‌تواند چنین کاری کند... بهترین جایی که ملّت می‌تواند ارادهٔ خود را بیان کند، رفراندوم است...

از روزنامهٔ «همبستگی» ـ سه شنبه ۱۳۷۹/۸/۱۷:

[«هاشم] آغاجری» **با اشاره به حوادث ۲۸ مرداد** به تبیین علل حادثهٔ ۱۳ آبان برای مقابله با اقدامات آمریکا در داخل ایران پرداخت و اظهار داشت: ملّت ما در آن شرایط راه دیگری نداشت و اگر به جغرافیای رفتاری توجّه کنیم، درخواهیم یافت که **حرکت آنها یک حرکت ناگزیر** بود.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه‌نویسی تحقیقات پژوهشی آن:

این روزها [اواخر سال ۱۳۸۰]، گروههای **طرفدار** خطّ سازش با آمریکا و تسلیم عرض و ناموس این دیار، به متجاوزین صهیونیست؛ علیرغم اطّلاع از نظرات صریح و فرامین روشن «مقام معظّم رهبری»، زمزمهٔ شوم و شیطانی «ضرورت داشتن گفتگو، مذاکره، معامله و رابطه» را سر می‌دهند.

سازمان نیمه مخفی مجاهدین انقلاب اسلامی در همنوایی با سازمانهایی که مقدمات بسترسازی این غفلت و تجاوز را می‌نوازند، هر از چندی آواهایی ناموزون و بی‌ارتباط سر می‌دهد

مثلاً" زمانی که عدّه‌ای **تروریست دست پروردهٔ سازمانهای جاسوسی غربی**، جنایتی، مثل قتل عام چندین هزار آمریکایی هیچ کاره را در نیویورک می‌آفرینند، **بیانیهٔ علنی می‌دهند** که بد نیست، در این شرایط به طالبان دست دوستی و اتّحاد دراز کنیم.

حال آنکه درست تا چند روز قبل از آن، عدّه‌ای از رزمندگان و زجردیدگان در راه اسلام و انقلاب را با همین لفظ طالبان به ناسزا می‌کشیدند!

عناصری ازهمین مجموعه که در زمان تجاوز عراق بعثی به کشورمان، سنگرهای حیاتی تهران را مراقبت می‌کردند و مردم کوچه و خیابان را تحت فشار جهاد و شهادت طلبی خود داشتند، پس از حملهٔ متجاوزانهٔ صدام به کویت، خطّ لزوم ایجاد ارتباط و اتّحاد با عراق و **پرداخت هزینهٔ خوی تجاوزکارانهٔ دیگران** از کیسهٔ بیت‌المال ایران را علناً تبلیغ و ترویج می‌کردند.

اینجانب پس از تحقیقات فراوان به این نتیجه رسیده‌ام که ریشهٔ این تحرّکات نباید، ریشه سالم و قرصی در داخل کشورمان باشد...

اینکه عناصری از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در گروههایشان قبل از انقلاب (چه در همراهی با مجاهدین خلق و چه پس از انشعابات لازم!)، **عناصری دسته چندم از آمریکاییها را ترور کرده‌اند** و به همین دلیل پرونده‌هایی در دستگاههای قضایی و امنیّتی ایالات متّحدهٔ شیطان بزرگ دارند و خوف مفتوح شدن آن پرونده‌ها، مشوّق موضع‌گیریهای تندتر از ولیّ زمان از سوی آنها می‌باشد یا **مفتوح بودن آن پرونده‌ها!** بنده در حال تحقیق و تفحّص و انشاءالله در صورت رسیدن به جوابی مشخّص آنها را به شکل دقیق و کامل به سمع و نظر علاقمندان خواهم رساند...

نکته برای ثبت تاریخی:

[لازم به تذکّر است که قرار بود نام این فصل را «سرپل ایزابل» انتخاب نمایم که به دلیل ناقص ماندن تحقیقات از آن صرفنظر شد.]

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد
مورد اشاره در فصل دهم:

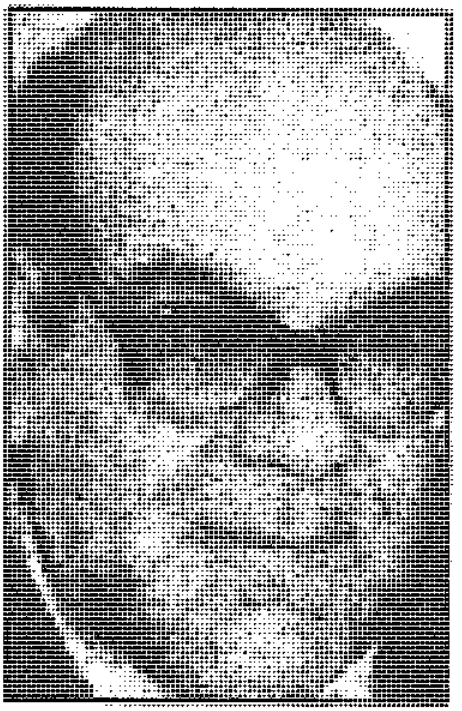

«اصغر فخریّه کاشان».

«علی ربیعی» معروف به «عباد».

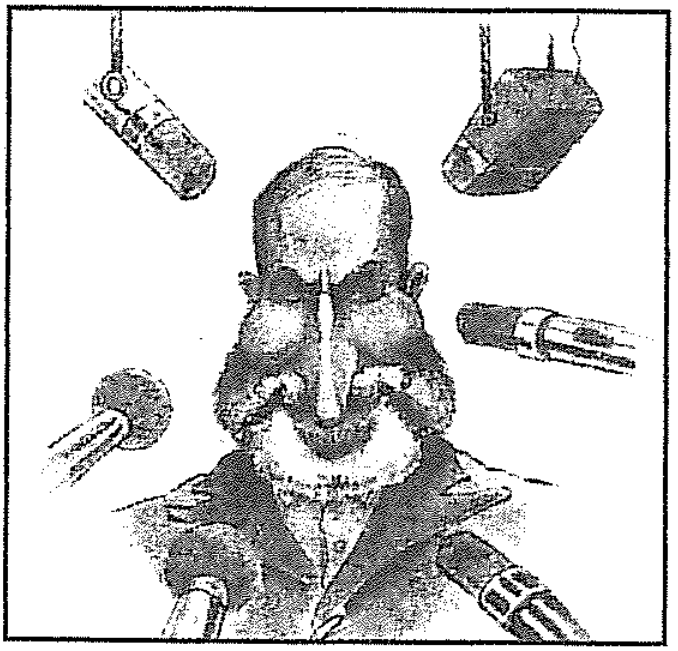

مصونیّت عجیب «بهزاد نبوی» و حمایت‌های آشکار و پنهان از او در جریان رسیدگی به موارد اتّهامی بزرگ و از جمله حمایت از «مسعود کشمیری»، محقّق را در انتخاب عکس نامبرده به این کاریکاتور مجاب ساخت.

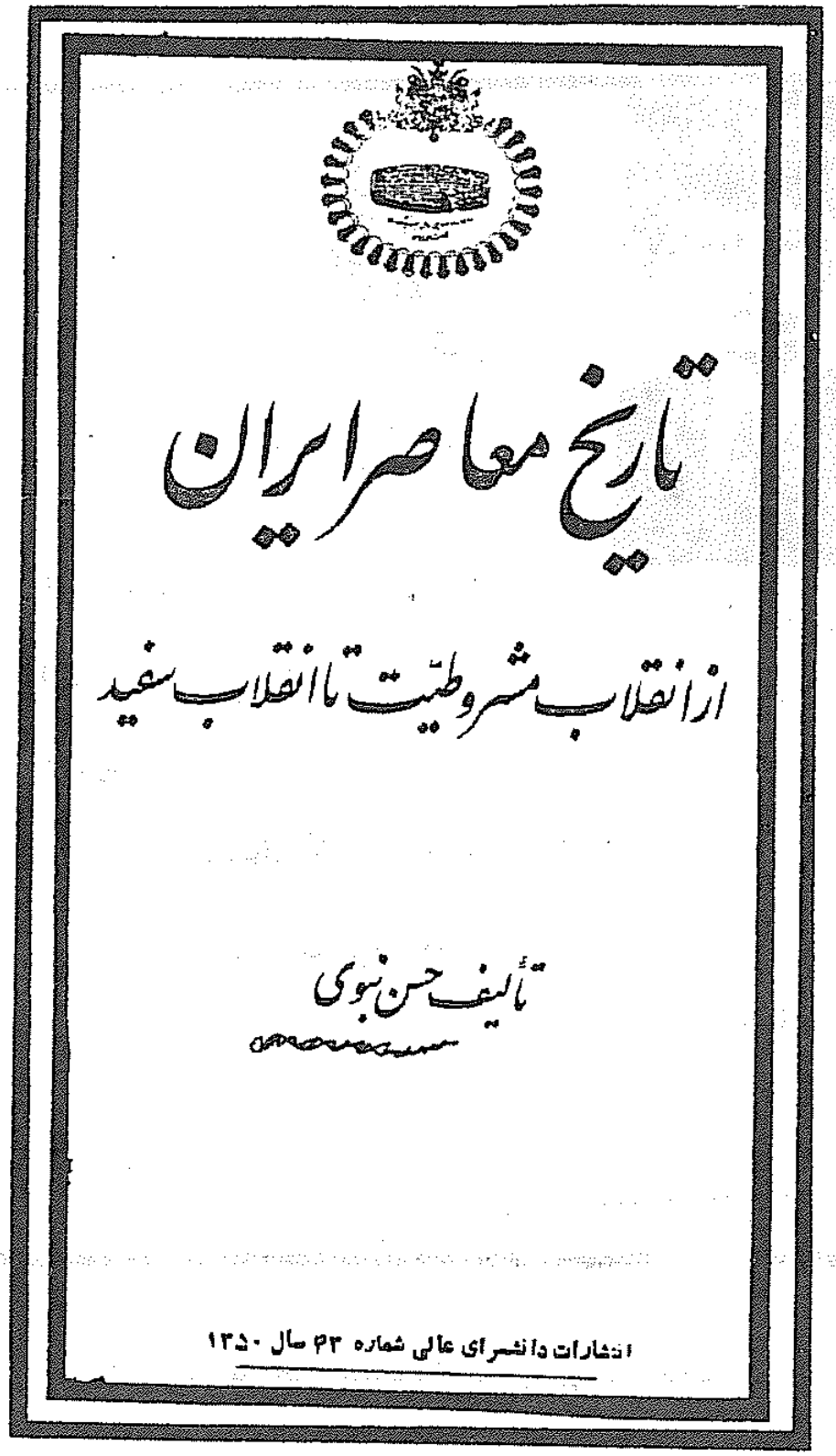

روی جلد کتاب پدر «بهزاد نبوی».

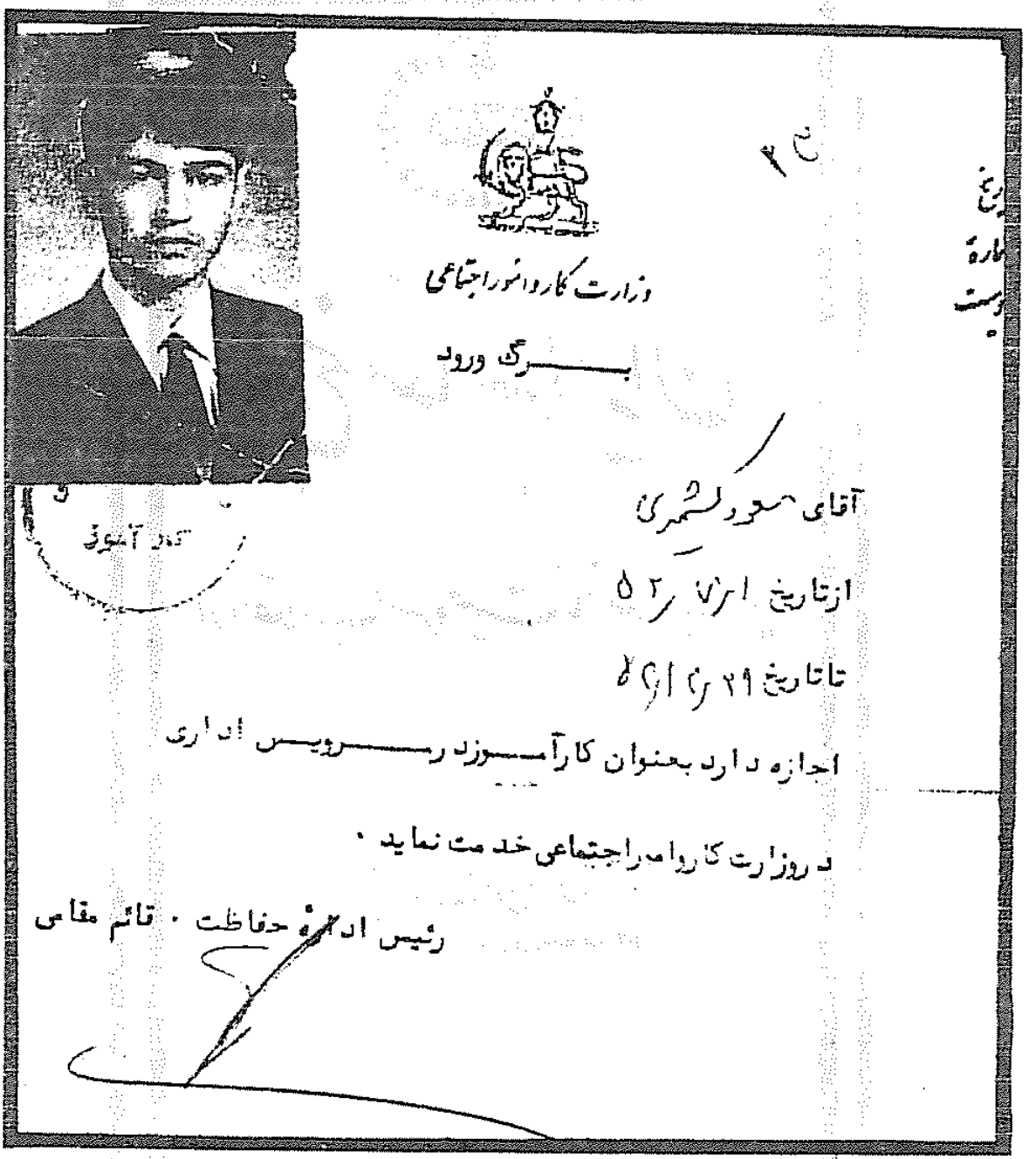

وزارت کار و امور اجتماعی

برگ ورود

آقای مسعود کمشیری

از تاریخ ۵۲/۷/۱

تا تاریخ ۵۲/۹/۲۹

اجازه دارد بعنوان کارآموز رویس اداری

در وزارت کار و امور اجتماعی خدمت نماید.

رئیس ادارهٔ حفاظت - قائم مقامی

نمونه‌ای از سوابق علنی مسعود کمشیری در زمان طاغوت.

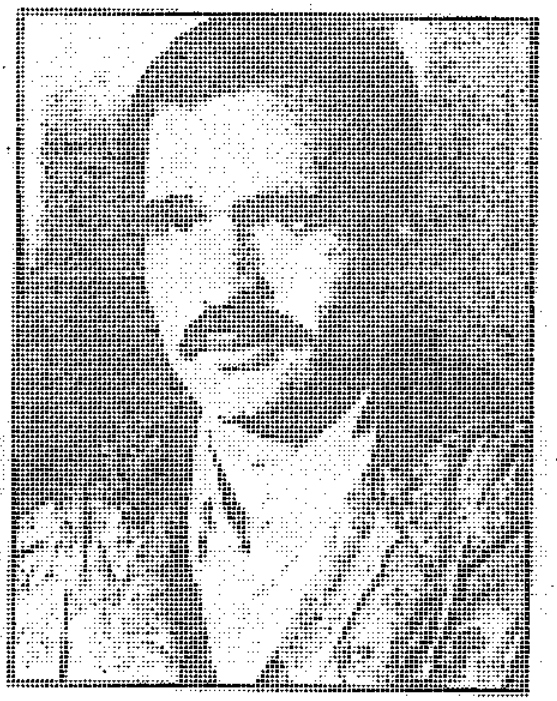

«محمّد سلامتی».

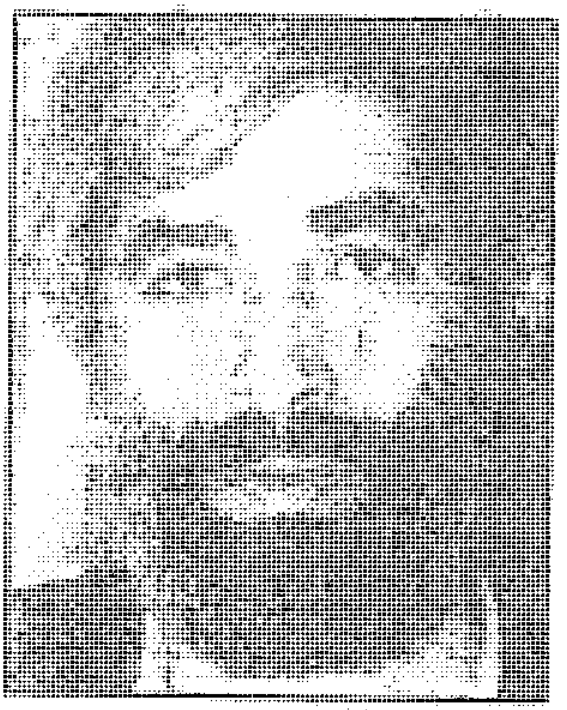

«فیض!... عرب سرخی».

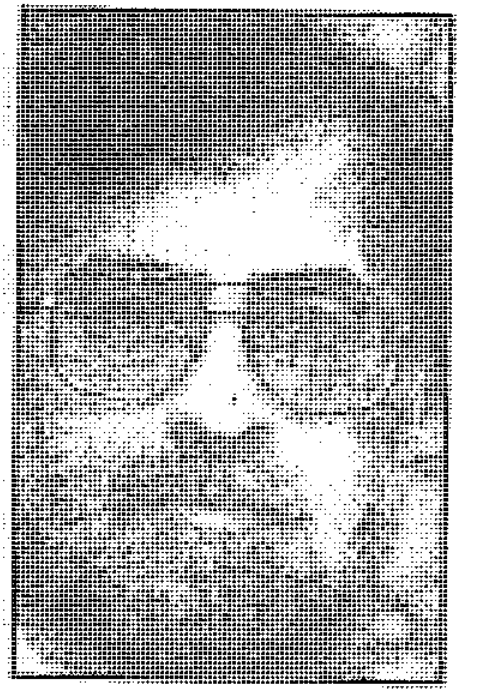

«محمّد عطریانفر».

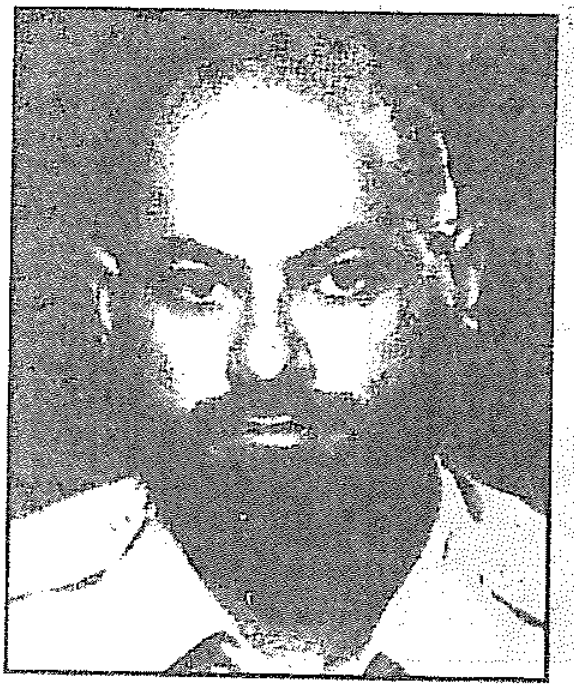

«عبّاس دوزدوزانی».

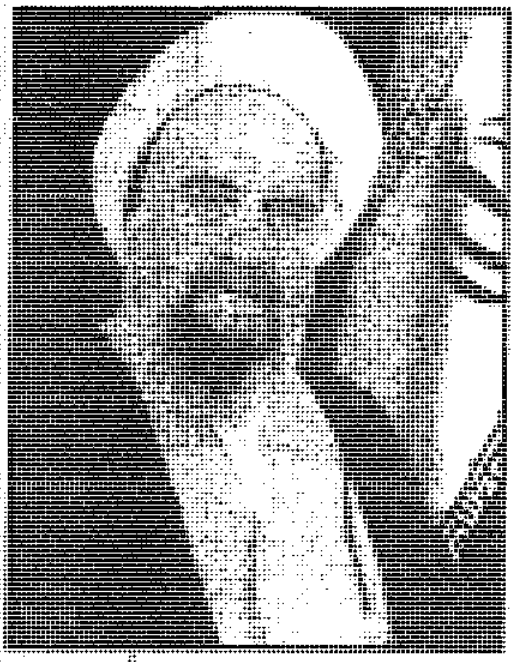

آیت‌الله حسین علی منتظری.

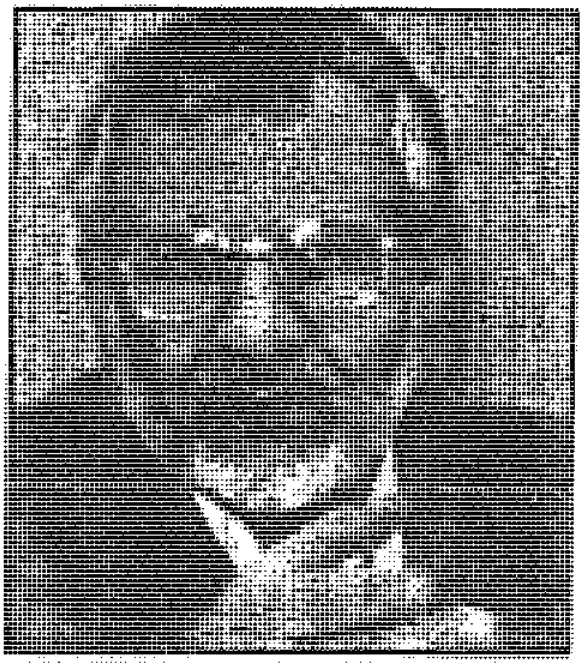

«اسدا... بادامچیان».

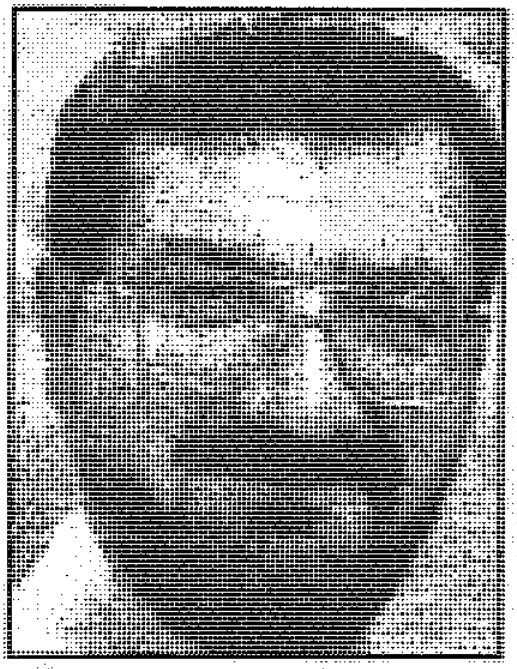

معروف به «محسن رضایی».

پی‌نوشتهای فصل دهم:

(۱) «نهضت آزادی ایران»: جمعی از نیروهای مذهبی جبههٔ ملّی در اردیبهشت ۱۳۴۰ فعّالیّت تشکّلی را رسماً اعلام کردند و عنوان «نهضت آزادی» را بر آن نهادند. این تشکّل که با هماهنگی و اذن دکتر «محمّد مصدّق» [السّلطنه] شکل گرفت، خود را وفادار به قانون اساسی مشروطیّت و پیرو راه «مصدّق» معرّفی نمود.
با اوج‌گیری نهضت روحانیّت به رهبری حضرت «امام خمینی»، نهضت آزادی... با حفظ مواضع خود به آن پیوست. در بازگشت تاریخی امام در بهمن ۵۷، مهندس «بازرگان» از مؤسّسین این نهضت، براساس قولی که در فرانسه مبنی بر پذیرش اصول انقلاب داده بود، به فرمان «امام» به نخست‌وزیری دولت موقّت منصوب شد. اما دولت موقّت وی، به دلیل گرایشهای سیاسی، از اهداف رهبری انقلاب به مرور فاصله گرفت و اختلاف مبانی فکری خود را با اصول انقلاب آشکار ساخت. وزمینه را برای بازگشت مجدّد آمریکائیها مهیّا می‌کرد. از زمان استعفا و کناره روی، «نهضت آزادی» به صف مخالفین انقلاب پیوست. و تاکنون به عنوان اهرم فشار علیه جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
[نقل از جلد ششم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

(۲) «پوران دخت بازرگان» متولّد مشهد و همسر «محمّد حنیف نژاد» و از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بود که پس از تأسیس دبیرستان دخترانهٔ رفاه آنگونه که در بازجوئیهای «شهید رجایی» دیده می‌شود، توسّط «شهید رجایی» به مدیریت دبیرستان معرّفی و مشغول به کار گردید و در سال ۱۳۵۲ در رابطه با قضایای مربوط به مجاهدین، مخفی و متواری شد. «منصور»، برادر «پوراندخت» نیز از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بود. سپس به سازمان پیکار در راه کارگر با ایدئولوژی مارکسیستی پیوست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به فرانسه پناهنده گردید.
[نقل از جلد چهاردهم کتاب «یاران امام به روایت اسناد ساواک».]

(۳) «محمّد عطریانفر» متولّد ۱۳۳۲ اصفهان. سردبیر روزنامه «همشهری». در «کیهان» دورهٔ «محمّد خاتمی» ۲ سال عضو شورای سردبیری بود. از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ مشاور

عالی وزیر کشور و از آن تاریخ ۴ سال معاونت سیاسی وزارت کشور راعهده‌دار بود. عضو شورای فرهنگ عمومی کشور، عضو مؤثّر کارگزاران سازندگی، شورای شهر و دارای مهندسی شیمی پالایش از دانشگاه صنعتی شریف می‌باشد. در سوابق امنیّتی او فرماندهی حفاظت ناجا به چشم می‌آید...

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۴) «عبدالکریم سروش» در ۱۹۴۵ در ایران به دنیا آمد. در تهران و قم به تحصیل فلسفه و الهیّات پرداخت و سپس در لندن و آکسفورد در رشتهٔ شیمی و تئوری علم تحصیل کرد. پس از انقلاب در ۱۹۷۹ به ایران بازگشت و تا زمان کناره‌گیری‌اش در ۱۹۸۴ عضو شورای انقلاب فرهنگی اسلامی بود. او از آن زمان به عنوان استاد دانشگاه کار می‌کند.

[نقل از هفته نامهٔ آلمان «دی سایت» ـ ۱۹۹۵/۱۲/۲۲.]

دکتر «عبدالکریم سروش» که نام واقعی‌شان [اش!] «حسین حاج فرجا... دبّاغ» است، در ۱۳۲۴ در تهران متولّد شد. پس از اتمام تحصیل در مدرسهٔ علوم تهران در ۱۳۴۲ وارد دانشکدهٔ داروسازی دانشگاه تهران شد و در ۱۳۴۷ به اخذ دکتری در داروسازی نائل آمد. در ۱۳۵۱ برای ادامهٔ تحصیل، عازم انگلستان شد. در لندن در آغاز، شیمی آنالیتیک خواند، ولی پس از آن در دانشگاه لندن، فلسفهٔ علم آموخت. پس از پیروزی انقلاب [اسلامی در ایران] در ۱۳۵۸ به ایران بازگشت. از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲ عضو ستاد انقلاب فرهنگی بود. از آن پس در «انجمن حکمت و فلسفه» مشغول به تحقیق شد...

از ۱۳۷۰ به بعد بیشتر در مجلهٔ «کیان» آثار و افکارش را منتشر ساخت...

[نقل از کتاب «نوگرایی دینی»ـ به کوشش «حسن یوسفی اشکوری».]

فصل یازدهم:
«ایران ـ کنترا»

سردار! «فریدون وردی نژاد».

از هفته‌نامهٔ فرانسوی «ژون آفریک» ـ ۱۹۸۷/۲/۴:

هدف اصلی «نورث» عبارت بود از سرنگونی حکومت ایران. در این طرح، که تاکنون، فقط خطوط اصلی آن، فاش شده، پیش‌بینی شده بود که آمریکا برای نشان دادن حسن نیّت خود، در زمینهٔ تلاشهایش، جهت آزادی گروگانها در مرحلهٔ اوّل تعدادی سلاح تحویل دهد... **مرحلهٔ نهایی عبارت بود از برکناری اجباری («امام) خمینی»**[!]

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه‌نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن:

سرهنگ «الیور نورث» (Oliver L.North) ؛ به اصطلاح کارشناس ضدّ تروریسم، در شورای امنیّت ملّی آمریکا. در سال ۱۹۸۰ **طرّاح اصلی عملیّات** فراری دادن جاسوسان آمریکایی در تهران بوده است. او به همراه «دیک سکورد» **طرّاحی و سازماندهی عملیّات فوق** پس از فرود به کویر شمارهٔ یک در طبس را به عهده داشت.

دوره دیدهٔ «تفنگداران دریایی ارتش آمریکا» (Marine Corps) بوده و معمولاً" از گذرنامه‌ای با هویّت اروپایی و به اسم «ویلیام گودی» (William P.Goode) استفاده می‌نموده است. مطابق با اسناد افشاء شدهٔ مطبوعاتی درماه اوت ۱۹۸۵، هنگامی که قرار بود، واشنگتن پست داستانی را در مورد «نورث» منتشر سازد، **کاخ سفید رسماً** درخواست نمود که به دلایل امنیّتی، از بیان نام و مشخّصات او، خودداری شود.

از روزنامهٔ «کیهان»ـ سه شنبه ۱۳۶۴/۴/۲۵:

واشنگتن ـ آسوشیتدپرس:

«رابرت مک فارلین»* مشاور امنیّت ملّی آمریکا، دیروز اعلام کرد، سیاست

---

* Robert C. Mcfarlane : ـ دستیار سابق «زبیگنیو برژینسکی» که ـ در سال ۱۹۷۹، زیر نظر «جان تاور» فعّالیّت داشت. در مکاتبات داخلی کاخ سفید، با کلمهٔ Bud مورد اشاره قرار می‌گرفت. «الشرق

ایالات متّحده، علیه تروریسم، باید گاهی از زور استفاده کند؛ **تا نشان دهد** که حمله به آمریکائی‌ها، مجازات به همراه دارد.

«مک فارلین» که در یک برنامهٔ تلویزیونی شرکت کرده بود، در پاسخ به سؤال مجری برنامه، در رابطه با **صحّت موضوع بمباران مراکز آموزش** تروریستها **در ایران**، گفت: «عاقلانه نیست که من در مورد اهداف مشخّص شده، اظهار نظری کنم.... امّا **کاملا" مشخّص است** که سیاست مؤثّر علیه تروریسم، باید گاهی هم، **با زور همراه باشد**. در مورد حمله به مراکز آموزشی تروریستها، ما خیال نداریم از قبل، با تلگراف به آنها خبر بدهیم...»

از نشریهٔ اینترنتی «وسترن جورنالیزم سنتر»ـ نوشتهٔ «کنت تیمرمن»:*

«گری سیک»** از مقامهای دولت «کارتر»، درکتابی با عنوان «غافلگیری ماه اکتبر» که در سال ۱۹۹۱ [۱۳۷۰] منتشر کرد، مدّعی گردید که «بوش» هنگام نامزدی برای انتخاب شدن، به عنوان معاون رئیس جمهور در سال ۱۹۸۰، **تماسهای مخفیانه‌ای** را، با هدف به تأخیر انداختن آزادی گروگانهای آمریکایی، تا پس از انتخابات ریاست جمهوری در همین سال، با حکومت [«امام] خمینی» برقرار کرد. **ادّعاهای «سیک»** دموکراتهای عضو کنگره را، بر آن داشت تا در سال ۱۹۹۲ [۱۳۷۱]، به یک تحقیقات گسترده، با هدف لطمه زدن به «بوش» برای انتخاب مجدّد، دست بزنند.

گزارش **نهایی** «گروه ضربت برای تحقیق» در خصوص برخی ادّعاهای مطرح شده، در رابطه با اسارت گروگانهای آمریکایی در ایران، در سال ۱۹۸۰، که در سوّم

الاوسط» می‌نویسد (۹۱/۱۰/۲۷): با نام «شون دیلون» واردتهران شد و...

* ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۰- Kenneth R.Timmerman. وی نویسندهٔ کتاب «لابی مرگ؛ غرب چگونه عراق را مسلّح ساخت؟» می‌باشد که در زبان فارسی به نام «سوداگری مرگ» منتشر شده است.

** Gary Sick نویسندهٔ کتاب October Surprise منتشره در ۱۹۹۱ توسّط انتشارات Times Books وابسته به Random House می‌باشد.

ژانویه ۱۹۹۳ [۱۳۷۱] منتشر شد، نشان داد که: «**گروه ضربت**، به استثنای برخی **موارد استثنایی** در سطح جهان، **تقریباً کلیّهٔ کسانی را که مدّعی شرکت در برنامهٔ ارتباط «بوش» با ایران** و یا اطّلاع داشتن از آن بودند، شناسایی و با آنها **مصاحبه کرده است.**»

در این گزارش، اضافه شده بود: «وکلای گروه ضربت، با بیش از ۲۳۰ نفر، مصاحبه کردند. مصاحبه‌ها، در سرتاسر خاک ایالات متّحده و نیز الجزایر، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایتالیا، پرتقال، آفریقای جنوبی، اسپانیا، سوئیس و انگلیس انجام شد. علاوه بر آن، اعضای گروه، بیش از ۲۱ هزار مکالمه ضبط شده بر روی ۵۴۸ نوار به دست آمده، از یک **شاهد اصلی** را مورد بررسی قرار دادند و به کاوشی دقیق، در میان هزاران سند خام متعلّق به سیا، شورای امنیّت ملّی و آژانس امنیّت ملّی پرداختند.

دموکراتهای کنگره، برای بدنام ساختن «بوش»، به همه جا سرک کشیدند. گروه ضربت، به رغم این تلاشهای طاقت‌فرسا، **دست آخر چنین نتیجه‌گیری کردند که:** «هیچ مدرک معتبری دالّ بر تلاش ستاد مبارزات انتخاباتی «ریگان»، یا افراد وابسته به این ستاد و یا پیشنهاد، برای تلاش این افراد در جهت به تأخیر انداختن آزادی گروگانهای آمریکایی، در ایران **به دست نیامد.**»

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

انتشارات نیویورک تایمز، در فوریهٔ ۱۹۸۷ اقدام به انتشار گزارش **کمیسیون موسوم به «تاور»** با مقدّمه و حواشی «آر.دبلیو. اپل (جونیور)» (R.W. Apple (Jr)) خبرنگار اصلی خود در واشنگتن نمود.

این کمیسیون به دستور شخص «رونالد ریگان» رئیس جمهور وقت ایالات متّحده، به **بررسی دربارهٔ شورای امنیّت ملّی، عملکرد و کارمندان آن**؛ با محور قرار دادن موضوع رسوایی موسوم به «ایران ـ کنترا» پرداخت و نتایج بدست آمده را در گزارش **بیش از پانصدوپنجاه صفحه‌ای رسمی** منتشر نمود.

اعضای اصلی کمیسیون فوق سناتور «جان تاور» (John Tower)ـ به عنوان رئیس هیئت ـ، ژنرال «برنت اسکوکرافت» (Brent Scowcroft) و «ادموند ماسکی» (Edmund S.Muskie) در جهت اجرای فرمان شمارهٔ ۱۲۵۷۵ ریاست جمهوری آمریکا طیّ سه ماه، فعّالیّت خود را در بررسی مورد نظر به انجام رساندند.

این کمیسیون از زمان وضع قانون امنیّت ملّی ۱۹۴۷ آمریکا که براساس آن، شورای امنیّت ملّی [NSC]، ایجاد شده بود، اوّلین کمیسیون در نوع خود بود که تنها **وظیفهٔ مرور کامل بر عملکرد** این نهاد را مدّنظر داشت.

شورای امنیّت ملّی آمریکا متشکّل از رئیس جمهور، معاون وی، وزیر خارجه و وزیر دفاع [جنگ] می‌باشد. و معمولاً" به دعوت رئیس جمهور؛ رئیس سیا و رئیس ستاد مشترک نیروهای نظامی نیز در آن شرکت می‌کنند.

دستیار رئیس جمهور در امور امنیّت ملّی، از نزدیک با شورا مرتبط است، امّا عضو آن نیست.

معاملات اسلحه‌ای که توسّط عوامل شورای امنیّت ملّی صورت گرفته بود، **دقیقاً** در تعارض با قوانین رسمی مصوّب کنگرهٔ آمریکا و **حتّی** مخالف با سیاستهای اعلام شدهٔ قوّهٔ مجریّهٔ ایالات متّحده بود.

«**ریگان**» در مراجع رسمی شعار بیطرفی در جنگ تحمیلی عراق و ایران و منزوی نمودن حامیان تروریسم! می‌داد و در بحران گروگانگیری لبنان فریادها می‌کشید که به گروگانگیرها، تحت هیچ شرایطی باج نداده و تسلیم نخواهد شد!

مطابق با مطالب افشاء شده، در جریان تشکیل کمیسیون «تاور»، **رئیس جمهور آمریکا، سعی داشت** با گریز از افشای دو چهرگی خود و نفاق هیئت حاکمهٔ تحت امرش، به صحّت اقوال و اقدامات انجام شده، توسّط **برخی اعضای دون‌پایه‌تر**، در شورای امنیّت ملّی، تردید وارد آورده؛ تقصیرها را به گردن آنان بیاندازد.

در واقع، رسوایی ایران ـ کنترا برای حاکمیّت شیطان بزرگ، چنان شکنندگی داشت که در آن زمان غیر از ریاست جمهوری؛ دیگر نهادهای رسمی سیاسی و

قضایی ایالات متّحده نیز بسیج شدند تا از فروپاشی مجسّمهٔ قانونگرایی «رونالد ریگان» ـ **نه به عنوان ماهیّت شخصی‌اش که به عنوان رئیس جمهور ایالات متّحدهٔ آمریکا، بزرگ داعیه‌دار قانون‌گستری در جهان** ـ در افکار عمومی داخلی کشور خود، جلوگیری کنند.

در این راستا، با کمرنگ جلوه دادن نقش مستقیم شخص «ریگان» و صاحب منصبان رسمی دستگاههای قوّهٔ مجریّه، با **افشای اجباری** بخشهایی از اطّلاعات **طبقه‌بندی شده**، نقش مشاوران امنیّت ملّی «رونالد ریگان» ـ و تأثیرپذیری آنان از سرویسهای اطّلاعاتی دیگر، به ویژه سازمان جاسوسی اسرائیل، را با حجم بسیار بالا در بوقهای تبلیغاتی خود، محوری جلوه دادند.

آنان اتّخاذ برخی تصمیم‌های کلیدی در فروش تسلیحات به ایران و استفاده از درآمد آن جهت استفاده‌های غیرتشکیلاتی در آمریکای لاتین را، **دور خوردن سیا و کنگره، توسّط شبکه‌های جاسوسی تحت امر برخی اعضای شورای امنیّت ملّی** در کشورهایی نظیر اسرائیل، نیکاراگوئه و ایران بر شمردند.

در این میان به ویژه از **دوستان اسرائیلی** شورای امنیّت ملّی آمریکا که **شبکه جاسوسان خود در ایران** را جهت ایجاد ارتباط سیاسی ایالات متّحده آمریکا با **بخشی از سیاسیون میانه‌رو** فعّال کردند، سخن به میان آمد.

زمانی که اعضای کمیسیون «تاور»، در این راستا از دولت اسرائیل خواستند که افراد مشخّص شده‌ای، به هر شکل که آنان مناسب می‌دانند، جهت ارائهٔ مطالب، مورد مشورت قرار گیرند، **دولت فلسطین اشغالی با این کار مخالفت نمود** و نهایتاً موافقت نمود که پرسشنامه‌های کتبی کمیسیون را در اسرائیل، در اختیار افراد مورد نظر بگذارد و جواب کتبی اخذ شده را به طرف آمریکایی تحویل دهد. هر چند که در این مورد نیز کمیسیون، جواب سؤالات کتبی خود را **دریافت ننمود!**

در داخل آمریکا نیز، زمانی که کمیسیون از «ریگان» به عنوان فرماندهٔ کلّ قوا درخواست استفاده از اختیارات در جهت احضار برخی ازشهود نظامی و امنیّتی را

درخواست نمود «ریگان» امتناع ورزید.

کمیسیون، نهایتاً پس از گفتگو و مشورت با حدود ۸۰ شاهد قانونی و تجزیه و تحلیل پیامهای موسوم به پراف[1](PROF)که ازسوی FBI، **پس از حذف بخشهای مربوط به هویّت برخی** از شخصیّتهای حقیقی و حقوقی ـ از جمله برخی جاسوسان آمریکایی یا اسرائیلی در ایران ـ در اختیار آنان قرار گرفته شده بود، با اعتراف صریح به فقدان جایگاه قانونی در مورد احضار افراد به دادگاه، جهت شنیدن شهادتهای اجباری؛ **وجود شهود قبلاً قسم خورده یا اعطای مصونیّت قانونی به آنها**؛ ضمن محدود بودن زمان بررسی و نیز **عدم دسترسی منابع اصلی و شهود کلیدی** از جمله «جان پویندکستر»* و «الیور نورث»؛ نتایج فشردهٔ تحقیقات خود را منتشر ساخت.

از کتاب «پول خون» ـ خاطرات «آری‌بن‌مناشه»:

... «جان تاور» در آغاز سال ۱۹۹۱ در یک **تصادف هواپیما** در ایالت جورجیا **کشته شد.**

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور» ـ مقدّمهٔ «آر.دبلیو.اپل»:

«جان‌اف.کندی» (John F.Kennedy) در یک ترور به قتل رسید. «لیندن جانسون» (Lyndon Johnson) با رهایی از طلسم گستردهٔ جنگ ویتنام گوشهٔ عزلت گزید. «ریچارد نیکسون» (Richard Nixon) در واترگیت غرق گردید و در مواجهه با احتمال استیضاح، استعفا کرد. «جرالد فورد» (Gerald Ford) با عفو سلف خود، محکوم به نابودی گشت و سرانجام کشتی «جیمی کارتر» (Jimmy Carter) در آبهای ایران به گل نشست.

پنج رئیس جمهور. پنج ریاست جمهوری **قبل از موعد** مقرّر به پایان رسید.

برای تقریباً شش سال به نظر می‌رسید که «رونالد ویلسون ریگان» (Ronald

---

* John Poindexter مشاور امنیّت ملّی «ریگان» و مسئول «نورث» در پنتاگون.

(Wlison Reagan) ایـــن طـــلسم را بشکـــند و در واقـــع، وی یکـــی از معدودسیاستمدارانی باشد که تـوانـایی لازم بـه وی اعـطا شـده و **مـورد تـحسین «ماکیاولی»** (Machiavelli) **بوده** و وجود خود را با هدف ملّی، قرین ساخته است. ناگهان، رشته‌ای از حوادث پدیدار گشت که هیچکس نمی‌تواند عـنوان بـهتری از مسئله **«ایران ـ کنترا»** به آن بدهد. افشای این مسئله، پایه‌های حکومت وی و بلکه خود وی را لرزاند...

مسئلهٔ ایران ـ کنترا «واترگیت» نیست و غیر محتمل به نظر می‌رسد کـه بـتوانـد «ریگان» را ساقط نماید، ولی این مسئله **بطور عمیقی** بر روابط آمریکا با دوستان و دشمنانش تأثیر ژرف گذارده، ریاست جمهوری «ریگان» را **ناتوان کرده و** شاید آن‌را **فلج** نموده است. نگرش افکار عمومی آمریکا و جهان به این رئیس جمهور، شاید برای ابد تغییر یافته باشد....

رئیس جمهور و اطرافیانش بارها سعی کرده‌اند که **این زخم را بسـوزانـند**، ولی همانطورکه یکی از آنها گفت، در این راه موفّق نشدند. ناچار تحقیقات آغاز گشت...

این کمیسیون [«تاور»] **خود اعتراف دارد**که «کلّ قضیّه نمی‌تواند بطورکامل تشریح گردد.» و اینکه برخی جوانب آن تاکنون در **ابهام** قرار دارد...

گزارش کمیسیون می‌افزاید: یک نوع دولت موازی، در ایـن مـجموعه [شـورای امنیّت ملّی] بوجود آمده که بطور مخفی عمل کرده و کمترین توجّهی نیز به قوانین نکرده، کنگره را فریب داده و از هرگونه نظارتی اجتناب می‌ورزد[!] گزارش می‌افزاید که «پویندکستر» و «نورث»، عمدتاً خارج از مدار دولت آمریکا عمل کرده و از طریق یک **شبکهٔ سایه‌ای آمریکائیان، اسرائیلیها و ایرانیان** عمل می‌کرد...

با این حال هیچگونه یافتهٔ فردی در گزارش نیست که احتمالاً" توانایی «رونـالد ریگان» را به عنوان یک رئیس جمهوری قوی و مؤثّر برای بقیّهٔ ۲۳ ماه حکـومتش تخریب نموده و یا بر جایگاه وی در تاریخ سایه افکند. این گزارش، در عوض، یک تصویر قابل دلسوزی از مردی ارائه می‌دهد کـه کـاملاً" از مسـائل کـانونی ریـاست

جمهوری خود دور مانده است[!؟]

کمیسیون دریافت که **یادداشتهای ملاقات‌های مهم** گم شده است. ژنرال «اسکوکرافت» اظهار می‌دارد که فقدان صورتجلسات مکتوب، وحشتناک است و می‌افزاید: «ممکن است که این یادداشتها به **کاغذ خردکن‌ها** سپرده شده باشد، ولی ما قادر به اثبات آن نیستیم...»

از ترجمهٔ مقدّمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

پرزیدنت «ریگان» با تعهّدی محکم به کابینهٔ دولت، بر سرکار آمد. مشاوران اصلی او در امنیّت ملّی، می‌بایست از وزیر خارجه، وزیر دفاع و در مقیاسی پایین‌تر، از رئیس سازمان سیا، تشکیل می‌شدند. مقام مشاور امنیّت ملّی، در ابتدا هم **از لحاظ موقعیّت** و هم **از لحاظ دسترسی** به رئیس جمهور، کاهش یافت. ظرف شش سال بعد، پنج نفر در این مقام جای گرفتند.

«ریچارد آلن» (Richard Allen) اوّلین مشاور امنیّت ملّی، از طریق اعضای کاخ سفید، به رئیس جمهور گزارش می‌داد.... «آلن» معتقد بود که وزیرخارجه در زمینهٔ سیاست خارجی اولویّت دارد. او وظیفهٔ مشاور امنیّت ملّی را به عنوان **هماهنگ کننده در سیاست کشور** می‌نگریست... با گذشت زمان؛ بینش اصلی دولت نسبت به **نقش مشاور امنیّت ملّی** تغییر یافت.

«ویلیام کلارک» (William Clark) که در سال ۱۹۸۲، **جانشین** «ریچارد آلن» شد؛ مدّتها از نزدیکان رئیس جمهور بود و مستقیماً با وی کار می‌کرد.

«رابرت مک فارلین» که در سال ۱۹۸۳ **جانشین** «کلارک» شد، گرچه شخصاً کمتر با رئیس جمهور نزدیک بود، امّا با وی بطور مستقیم ارتباط داشت. این روند در مورد «جان پویندکستر» نیز، که در سال ۱۹۸۵ به این مقام منصوب گردید، ادامه یافت. پرزیدنت «ریگان» چند عضو دیگر نیز به شورای امنیّت ملّی اضافه کرد و به اعضا اجازه داد که در جلسات حضور یابند...

از ماهنامهٔ فرانسوی «لوموند دیپلماتیک»ـ ۱۹۸۷/۲/۱:

مسئلهٔ دیگری که باعث آزردگی شد، این بود که **دولت پشت پرده** [اشاره به شورای امنیّت ملّی آمریکا]، در مورد انتخاب راههای دستیابی به اهداف خود، هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی‌داد و با قاچاقچیان اسلحه و **مأمورین سابق ساواک** همنوا می‌گشت...

...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

«منوچهر قربانیفر» (Manuchehr Ghorbanifar) از اعضای شبکهٔ ادارهٔ هشتم ساواک و رفیق قدیمی «منوچهر هاشمی» رئیس آن اداره بود که با پیروزی انقلاب اسلامی، سعی در نفوذ امنیّتی و خرابکاری‌های تروریستی در جهت براندازی نظام اسلامی از جمله قبول مسئولیّت لجستیک و تهیّهٔ سلاحها و مهمّات شبکه‌های آمریکایی و اسرائیلی در ایران را داشته است.

یکی از سه نفر تیم اصلی کودتای نقاب بود که پس از لو رفتن کودتا در نهایت ناباوری از ایران خارج شد و ظاهراً فعّالیّتهای تجاری تسلیحاتی در فرانسه و انگلیس مشغول شد. با سرویسهای جاسوسی فرانسه و انگلیس به عنوان آدم فروش همکاری داشت. به دلیل همکاری نزدیک با «فتحا... امید نجف آبادی» و دیگر افراد باند جنایتکار طرفدار «حسینعلی منتظری»، موفّق به آغاز عملیّات اطّلاعاتی پیچیده‌ای برای حامیان اصلی‌اش در تل‌آویو گردید که در این فصل فعلاً" به قسمتهایی از آن خواهیم پرداخت.

در اروپا علاوه بر «یعقوب نیمرودی»، «عدنان خاشقی» و «روی فرمارک» با «جرارد هالاور» مدیر تکنوترانس در سوئیس، «برند میرل» رئیس شرکت «هوورکا» (وین) اتریش و «گونتر لاین هاورز» اهل آلمان همکاری اقتصادی داشت.

با نامهای مستعاری مثل «نیکولاس کرالیس» (Nicholas Kralis)، اقشاری

(Aghshari) و...

نیز دارای مدارک هویّت جعلی می‌باشد. شرکتهای پوششی در لوکزامبورگ، پاناما و... به نام خود ثبت دارد...

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

«تئودور شیکلی»[۲] (Theodore Shackley) یکی از مأموران سابق سیا، گزارش داد در جلسه‌ای در تاریخ ۱۹ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۸۴ [۲۸ تا ۳۰ آبان ۱۳۶۳] در شهر هامبورگ آلمان غربی، **تیمسار «منوچهر هاشمی»** رئیس سابق ادارهٔ هشتم ساواک (ضدّجاسوسی)، وی را به «منوچهر قربانیفر» معرّفی نمود. **«هاشمی»** اظهار داشت که **ارتباطات فعلی «قربانیفر» در تهران**، بسیار عالی است. «سیا» قبلاً «قربانیفر» را می‌شناخت و برداشت خوبی نسبت به صحّت گفتار وی نداشت.

«شیکلی» گزارش کرد که «قربانیفر»، **قبلاً مأمور ساواک** بوده و بعنوان یک تاجر بین‌المللی شهرت دارد و کلاً آدمی مستقل است.

«قربانیفر» به «شیکلی» گفت که وی و سایر ایرانیانِ با او، می‌خواستند به شکل‌گیری آیندهٔ ایران کمک نمایند و **تهران را به غرب** نزدیک کنند. ولی نگران بود که ایران در ۳ تا ۵ سال آینده به صورت یکی از اقمار شوروی در آید و او و افرادی نظیر **تیمسار [«منوچهر] هاشمی»** بایستی کاری انجام دهند تا از وقوع آن جلوگیری نمایند...

اوّلین تماس سیا با «قربانیفر» در ژانویه ۱۹۸۰ [دیماه ۱۳۵۸] از طریق یک **سازمان اطّلاعاتی اروپایی** بود. سیا [امّا] قبل از سپتامبر [یعنی شهریور ماه ۱۳۵۹] تصمیم گرفت از تداوم استخدام «قربانیفر» منصرف شود.

... [ریشهٔ این بی‌اعتمادی که حتّی] منجر به آزمایش دروغ سنجی (پلی گراف) Polygraph از وی، در چند مورد و از جمله ۱۱ ژانویه ۱۹۸۶ [۲۱ دیماه ۶۴] توسّط سیا در واشنگتن به عنوان «رفع سوءظن» (کلیرنس) (Clearance) گردید... [مربوط

به بخش افشاء نشده اطّلاعات سیا، در این مورد است. به ظنّ قریب به یقین و با توجّه به قرائن و شواهد دیگر، در جریان شکست فضاحت‌بار نیروهای متجاوز موسوم به «دلتا» در کویر طبس، سیا به او و همکاری احتمالی‌اش با سرویس‌های دیگر مشکوک بوده است. **تلاش آمریکائیها برای عدم اشاره به ریشهٔ بی‌اعتمادی سیا به «منوچهر قربانیفر» در سال ۱۹۸۰** خود به عنوان مؤیّدی بر این نقش خیانت کارانهٔ او به شمار می‌رود] نتایج [افشاء شدهٔ] آزمایش «کلیرنس» «قربانیفر» نشان می‌داد که... او نقش سیّد «محمّد خاتمی» (Seyyed Mohammad Khatemi) را در هدایت جهاد اسلامی تحریف کرده بود...

«شیکلی» به کمیسیون «تاور» گفت: در ژوئن ۸۵، او گزارش در مورد «قربانیفر» به مشاور NSC «مایکل لیدین»[۳] (Michael Ledeen) داد تا به «نورث» بدهد.

عواید حاصل از فروشهای تسلیحاتی انجام شده از طریق «قربانیفر» به حسابهایی در «استنفورد تکنولوژی اند تریدینگ گروپ اینترنشنال»* که بعدها توسّط «سکورد» و «شیکلی» هم به کار گرفته شده بود، واریز شده و در اقداماتی برای تدارکات کنتراها، مورد استفاده قرار می‌گرفت.

«شیکلی» به عنوان شریکی خاموش در کنار «سکورد» در تجارت «ادوین ویلسون» (Edwin Wilson) (مأمور اسبق سیا که در سال ۱۹۸۳ کشف شد با فروش موادّ منفجره به حاکم لیبی «معمّر قذّافی» از قوانین صادرات تسلیحاتی، تخطّیاتی صورت داده بود) کار می‌کرد.

«شیکلی» قائم مقام سیا در دولت «فورد» (Ford)** همچنین، موضوع پرونده‌ای مدنی است که در آن او به دخالت در عملیّات حمل و نقل موادّ مخدّر، سوءقصد، و تخلّفات مالی در طول ۲۸ سال گذشته، متّهم است.

---

* Stanford Technology and Trading Group International.

** برخی از عناصر ساواک به «فورد» در زمان رقابت با «کارتر» در انتخابات ریاست جمهوری با دستور «شاه» کمک مالی کردند.

....«مک فارلین» در اوّلین مصاحبهٔ خود به کمیسیون گفت: دو یا سه روز پس از ملاقاتش با «دیوید کیمخی» (David Kimche) در ۲ اوت ۱۹۸۵، [۱۱ مرداد ۶۴] به رئیس جمهور گزارش جلسه را داد.

«مک فارلین» به کمیسیون گفت صادقانه سعی نموده **پیام «کیمخی»** را مختصر کند:

... براساس **نسخه‌های مدارک اطّلاعاتی** که توسّط این **ایرانیها [شبکهٔ جاسوسی متّصل به «کیمخی»]** به اسرائیلی‌ها داده شد و اسرائیلیها، سرانجام به ما دادند، **نام رهبری نیروهای مسلّح ایران از ردهٔ گردان به بالا ذکر شده بود که چیز تازه‌ای نبود بجز شناسایی افرادی که** آمادهٔ حمایت از این عناصر [سیاسیّون طرفدار گفتگو] بودند و آنهایی که نبودند. **ترکیب دولت** هم در دفتر نخست‌وزیر، هم در دفتر وزیر خارجه و مجلس، شناسایی آنهایی که یک خط، دو یا سه خط یا دسته‌بندی مختلط بودند و به خصوص افراطیّون از چپ گرفته تا راست و اینکه در این نقشهٔ سیاسی، مردم در کجا ایستاده‌اند... کلاً" **تمام** این مسائل **مورد توجّه** رئیس جمهور قرار گرفت....

از کتاب «عقاب و شیر» ـ نوشتهٔ «جیمز بیل»:

[«مایکل] لدین» [لیدین]، در کنار اسرائیلی‌ها، شورای امنیّت ملّی [آمریکا] را به همکاری با «منوچهر قربانیفر» یک مترجم خصوصی ایرانی که گفته می‌شود از کارکنان سابق ساواک بوده، خواند. **ضدّ اطّلاعات آمریکا در ۸۲-۱۹۸۲۰**، «قربانیفر» را غیر قابل اعتماد، اعلام کرده بود. وی در ژانویه ۱۹۸۶ در یک عملیّات دروغ سنجی که سازمان سیا ترتیب داده بود، رسوا شد.

از توضیحات کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»:

«نیمرودی» به همراه یک توطئه‌گر و شارلاتان ایرانی به نام «منوچهر قربانیفر» از

عوامل فراری کودتای نافرجام نوژه، عالی‌ترین مقامات «کاخ سفید» واشنگتن را فریب داده و آنان را که مشتاق گشایش باب رابطه‌ای با جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند، به کام یک کلاهبرداری بزرگ مالی و سیاسی کشانیده است.[!؟]

از هفته‌نامهٔ آلمانی «اشپیگل» ـ ۱۹۸۶/۱۲/۱:

در زمان شاه[معدوم]، اسرائیل، وسایل تسلیحاتی به ارزش بیش از یک میلیارد مارک به ایران، تحویل داد.

مشاوران نظامی خود را برای سرویس هواپیماهای ایرانی در اسرائیل بکارگرفت. در آن زمان، حتّی این دو کشور، مشترکاً یک فروند موشک برد متوسّط، با قابلیّت حمل کلاهک اتمی ساختند...

از نشریهٔ عرب زبان «آخر ساعه»(مصر) ـ نوشتهٔ «حسین جمال‌الدّین»:

با وخامت اوضاع در مرزهای ایران و عراق و شعله‌ور شدن آتش جنگ، نیازهای ایران به تأمین تسلیحات و مهمّات، از هر کشوری افزایش یافت.. تجّار سلاح، برای برآورد نیازهای ایران دست به کار شدند. «منوچهر قربانیفر» یک تاجر سلاح ایرانی در بین این تجّار بود که در رأس سازمانهای اطّلاعاتی ایران در اروپای غربی قرار داشت... «منوچهر» با «عدنان خاشقی» میلیاردر سعودی، که روابط دوستانه‌ای با «رونالد فوریر» تاجر اسرائیلی داشت، دیدارکرد...

«خاشقی» همچنین با «دیوید کیمخی»، مدیرکلّ وزارت خارجهٔ اسرائیل که **قبل از اشتغال در وزارت خارجه**، نمایندهٔ موساد در اروپا بود، روابط بسیار دوستانه‌ای برقرار کرده بود.

«خاشقی» در ترتیب دادن جلساتی میان «منوچهر» تاجر سلاح ایرانی، با مقامات اسرائیلی نقش مؤثّری ایفا می‌کرد... در پی آن جلسات، «منوچهر» و یک تاجر سلاح دیگر ایرانی به نام «سیروس هاشمی»، به لندن رفته و در آنجا با «عدنان خاشقی» و

«یعقوب نیمرودی» تاجر سلاح اسرائیلی که به مدّت ۲۵ سال، نماینده انجمن یهودیان و نیز **وابسته نظامی اسرائیل در تهران** بود، دیدار کردند.

در ۹ آوریل ۱۹۸۵ (۲۰ فروردین ۱۳۶۴)، این دو تاجر و واسطهٔ ایرانی به اسرائیل رفته و با ژنرال احتیاط «مناخیم مارون» **مدیر کلّ وزارت دفاع [جنگ]** و **همتای او** «شلومو گازیت» و نیز تعدادی از نظامیان عالیرتبهٔ اسرائیلی، ملاقات کرده و نیازهای ایران به تسلیحات و مواد غذایی را که طبق برآورد آن دو ایرانی دو میلیارد دلار بالغ می‌شد، مطرح کردند.

«منوچهر قربانیفر» از منزل «یعقوب نیمرودی» **در اسرائیل** با «محسن کنگرلو» معاون نخست‌وزیر وقت ایران و ناظر بر سازمانهای اطّلاعات تماس گرفت. شماره تلفن در تهران ۶۶۷۸۲۹ بوده و درمکالمه گفت: من در **کشور مرکّبات** هستم و با جدّیّت تمام موضوعات را دنبال می‌کنم...

از مصاحبهٔ محقّق با «علی فلاّحیان» ـ ۱۳۷۹/۸/۲۴:

... «قربانیفر» دقیق نمی‌توانم بگویم. ولی فکر می‌کنم اوّل **به همان «کنگرلو» اینها وصل شد.** ظاهراً در بعضی کارها، چون آدم زرنگی بود، توی عملیّات‌های قبلی هم حالا به «کنگرلو» یا دیگران کمکهایی می‌داد و بعداً هم می‌گوید که خُب من حاضرم گذشته‌ام را جبران کنم.

سوخته بودنش مهم نیست. در همان کمیته‌ها هم که گفتند [کمیسیونهای رسیدگی در آمریکا] **اشکالشان روی موسادی بودن «قربانیفر» بود.** که چرا بکارگیری کردید... حالا «کنگرلو» اینها می‌دانستند یا نه؟ بعید می‌دانم...

از روزنامهٔ انگلیسی «گاردین» ـ ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۶:*

«تئودور شیکلی» یکی از مقامات اسبق سیا و همکار تجاری «ریچارد سکورد»

---

* نوشتهٔ «پیتر شینکل» (Peter Shinkle) و «دنیس برنشتاین» (Dennis Bernstein).

می‌توانست برای کمیته‌ها توضیح دهد که چرا او، به شورای امنیّت ملّی [آمریکا] گفته است که دلاّل اسلحه ایرانی، «منوچهر قربانیفر» به عنوان یک واسطه در معاوضه سلاح در برابر گروگانها مورد استفاده قرار گیرد؟

در طول دهه ۱۹۷۰ به عنوان یک مأمور سیا در ایران با یک تیمسار ایرانی به نام «**منوچهر هاشمی**» که رئیس اسبق بخش ضدّجاسوسی ادارهٔ اطّلاعات ایران [در حکومت ستمشاهی] بود، کار می‌کرد. این تیمسار ایرانی به «شیکلی» گفته بود که **تماسهای** «قربانیفر» در ایران **باور نکردنی** است.

اما سیا، «قربانیفر» را غیرقابل اعتماد تشخیص داد و وزارتخارجه به یادداشتی که از سوی «شیکلی» در نوامبر ۸۴ در مورد پیشنهاد «قربانیفر» برای آزادسازی گروگانها، پاسخی نداده بود...

از کتاب «شاهد» ـ خاطرات «منصور رفیع‌زاده»:

در سپتامبر ۱۹۸۱، یعنی هشت ماه پس از آزادی گروگانها در تهران، «ویلیام کیسی» (William Casey) رئیس CIA، با پرزیدنت «ریگان» ملاقات و پیشنهاد فروش اسلحه به ایران را نمود.

«کیسی» چنین استدلال نمود که فروش اسلحه **باعث نفوذ CIA در ایران و کسب اطّلاعات در درون کشور** خواهد شد. ضمناً آمریکا را قادر خواهد نمود که با ارتش ایران تماس داشته، از کمبودهای موجود در آن مطّلع گردد.

در همان ملاقات، «کیسی» پیشنهاد نمود که گروههای مخالف رژیم ایران که در تبعید به سر می‌برند، از نظر مالی تقویت بشوند و از آنها خواسته شود که توانایی‌های خود را ارزیابی نموده، اسامی اعضاء و شبکه‌های خود را در اختیار CIA قرار دهند. «**ریگان**» با آن نظریّه **موافقت کرد** و در سپتامبر ۱۹۸۱ دستورات اجرایی خود را امضاء نمود...

[اینطور القاء می‌شود که:] «جورج شولتز» (George P.Shultz) وزیر امور

خارجه [ی «ریگان»] از مذاکرات و اقدامات محرمانهٔ «ریگان» کاملاً" بی‌اطّلاع نگه داشته شد. امّا به طور نادانسته و ناخواسته به درون این توطئه کشانده شد. زیرا **مأموران CIA همیشه در قالب کارکنان وزارت خارجه** در گفتگو شرکت می‌نمودند. در دسامبر ۱۹۸۶، در جلسهٔ عمومی کنگره، «شولتز» روشن ساخت که «جان کلی» (John Kelly)، بدون اطّلاع وزیر امور خارجه، مذاکراتی را برای آزادی گروگانها در بیروت آغاز کرده است.

«کلی» فقط به کاخ سفید از طریق یک رابط CIA، به نام «جورج کیو»* گزارش داده و «کیو» نیز به نوبهٔ خود مراتب را به رئیس کاخ سفید، یعنی «دونالد رگان» [«رگن»] گزارش نموده بود.

از هفته نامهٔ آلمانی«اشپیگل»- ۱۹۸۶/۱۲/۱:

... اسرائیل در سال ۱۹۷۹، برای بهبود وضع یهودیان ایرانی... و برقراری تماس با رژیم انقلابی [ایران]، با تحویل محموله‌های کوچک وارد معامله گردید. هنگامی که در اوائل سال ۱۹۸۰ «مناخیم بگین» نخست‌وزیر وقت، مجوّز فروش یک فروند کشتی لاستیکهای هواپیما [به دلّالان سلاح دارای تماس با ایران] صادر کرد؛ واشنگتن، به متّحد خود یادآوری کرد که در هنگام بحران گروگانگیری در تهران، از تحریم صدور تجهیزات نظامی [اعمال شده توسّط] آمریکا پیروی نماید... مرکز این روابط پنهانی [بین رابطان اسرائیلی و ایرانی] سفارتخانهٔ ایران در لندن، واقع در خیابان «ویکتوریا» بود.

این محل، مرکز تماس «عدنان خاشقی» فرد ثروتمند سعودی با «منوچهر

---

* George Cave : مأمور سیا که پس از بازنشستگی بعنوان مشاور تمام وقت با آن سازمان همکاری می‌کرد. به دلیل سالها حضور در ایران، آشنایی کامل با زبان فارسی داشته است. مأموریّت ویژهٔ سیا یعنی مسافرت «رابرت مک فارلین» مشاور عالی امنیّت ملّی «ریگان» به تهران را برعهده داشت و با پاسپورت «سام اونیل» به همراه «مک فارلین» وارد تهران شد، در حالی که گریم کرده و رنگ موهایش را هم تغییر داده بود!

قربانیفر» دلاّل اسلحهٔ ایرانی و یکی از نزدیکان [«میرحسین] موسوی» نخست وزیر ایران قرار گرفت.

«خاشقی» نیز با دو تن از واسطه‌های اسرائیلی، تماس‌هایی برقرار ساخت: یکی از آنها «ال شوئیمر» مؤسّس صنایع هوایی اسرائیل و دوست [«شیمون]پرز» که بعدها نخست‌وزیر آن کشور گردید بود و دیگری «یعقوب نیمرودی» دلال اسلحهٔ مقیم لندن بود که سالها بعنوان **وابستهٔ نظامی اسرائیل در تهران** کار کرده بود... در پایان سال ۱۹۸۳، از نظر آمریکائیها تماس میان اورشلیم و [مرتبطین با] اعضای رژیم [به زعم آنان] حامی تروریسم، بیش از حد زیاد شده بود. آنها هفت مورد اعتراض به اسرائیلیها داشتند...

از نشریهٔ قطری «دیلی گلف»ـ ۱۹۸۶/۱۲/۱۱:

واشنگتن: یک تاجر سعودی و یک معامله کنندهٔ ایرانی اسلحه، روز گذشته به **نقش حسّاس خود** به عنوان واسطه در کلاف سردرگم معامله سلاح با ایران اعتراف کردند.

«عدنان خاشقی»،تاجر عربستان سعودی و «منوچهر قربانیفر» سوداگر ایرانی اسلحه، که ضمناً بعنوان سرپرست سازمان اطّلاعاتی ایران، در اروپا معرّفی می‌شود، طیّ یک مصاحبهٔ تلویزیونی، در مورد نقش خود در این جریان، توضیحاتی ادا کردند...

«قربانیفر» که هم در مصاحبه به همراه «خاشقی» و هم در گفتگو با «باربارا والترز» گزارشگر تلویزیونی، به عنوان **سرپرست سازمان اطّلاعاتی نخست‌وزیری ایران** در اروپا معرّفی گردید، اظهار داشت که وی، وقتی دریافت که بهای واقعی سلاحهای مذکور، بسیار کمتر از ۳۵ میلیون دلاری بوده که توسّط ایران پرداخت گردیده است...

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «تایم»ـ ۱۹۸۶/۱۲/۲۲:

۱۰ اکتبر ۱۹۸۴: کنگره باوضع **ممنوعیّت حمایت از جنگ کنترا**، توسّط مؤسّسات

امریکایی، «متمّم بولند» (Boland Amendment) را تحکیم بخشید. «مک فارلین» با «دیوید کیمخی» از وزارت خارجه اسرائیل ملاقات می‌کند تا به بحث و بررسی دربارهٔ راههای بهبود روابط با ایران بپردازند.

از کتاب «بحران در واشنگتن» ـ تحقیقات «مارتین مک لاولین»* :

سیا، [برای حذف دولت انقلابی نیکاراگوئه] یک **نیروی چریکی ضدّ ساندنیستها** را مسلّح کرد و آموزش داد که درکشورهای همسایه [ی نیکاراگوئه] یعنی هندوراس و کاستاریکا مستقر بودند و به اصطلاح «کنترا»ها نامیده می‌شدند.

این گروه، یک رشته یورشهای تروریستی به داخل خاک نیکاراگوئه را آغاز نمود. با افزایش تعداد کشته‌ها در نیکاراگوئه، فاش شد که سیا، یک دستورالعمل آموزشی برای کنتراها، در مورد **شیوه‌های سوءقصد** تهیّه کرده و اینکه خود سیا بنادر نیکاراگوئه را برای جلوگیری از ورود کشتی‌ها، مین‌گذاری کرده است...

در پاسخ به مخالفتهای عمومی گسترده ـ ازجمله اعتراضات صورت گرفته از طرف برخی قدرتهای اروپایی که در حال توسعهٔ روابط دوستانه با رژیم ساندنیستها [ومهار دیپلماتیک آنها] بودند، کنگره [ی آمریکا] **هر گونه کمک نظامی و مالی آتی به کنتراها را ممنوع اعلام کرد.**

این قانون با عنوان «مصوّبهٔ [متمّم] بولند» بعد از طرح اوّلیّهٔ آن در مجلس نمایندگان [آمریکا]، از سوی نمایندهٔ دموکرات ماساچوست «ادوارد بولند» (Edward Boland) نخستین‌بار در ۱۹۸۲ ارائه شد.

این قانون در سال ۱۹۸۴ **در مخالفت** با قطع حکم مرگ برای کنتراها که توسّط دولت «ریگان» اعلام شد، بسیار **تشدید شد.**

در جلسه‌ای که به دنبال تصویب رونوشت تشدید شدهٔ حکم «بولند» درکاخ

---

* Martin Mclaughlin - ۴ آوریل ۱۹۹۸ (سایت هم نام عنوان در اینترنت).

(Buckley توسّط چریکهای شیعه ربوده [دستگیر] شد.

سیا و دولت «ریگان»، ایران را متّهم کردند که کنترل گروههای پنهانی را به عهده دارد و به این دلیل بین واسطه‌هایی از طرف آمریکا و نمایندگانی از مقامات ایرانی تماسهایی برقرار شد و پیشنهاد آزادی «باکلی» و گروگانهای دیگر، در ازای فروش تسلیحات و اجزای [یدکی و تعمیراتی مربوط به] آن به ایرانیها ارائه شد.

این پیشنهاد، ابتدا از سوی **دولت اسرائیل** تشویق شد، زیرا **شبکه‌ای از ارتباطات و تماسها بین دلاّلان تسلیحاتی وجود داشت** [!]

سه هفته بعد [از جریان سقوط سی ـ ۱۳۰ توسّط ساندنیستها] یک نشریهٔ لبنانی، دیدار «نورث» و «مک فارلین» از تهران در بهار گذشته را گزارش کرد، که مبنای آن اطّلاعاتی بود که [ظاهراً] از سوی یک گروه دانشجویی ایرانی در اختیار آن روزنامه قرار داده شده بود.

تحقیقات با سر و صدای زیاد تبلیغاتی صورت گرفت. ابتدا از سوی کمیسیونی به ریاست سناتور اسبق «جان تاور» برای بررسی سیاست آفرینی دولت، سپس یک تحقیقات از سوی کنگره به ریاست سناتور «دانیل آینوی» (Daniel Inouye) و عضو کنگره «لی هامیلتون» (Lee Hamilton) و نهایتاً توسّط یک **دادستان مستقل** به نام «لارنس والش»، بررسی موارد جنایی صورت گرفت. هر کدام از این تحقیقات بیشتر از آنکه به افشای ابعاد واقعی قضیّهٔ ایران کنترا [در آمریکا] بپردازد، **حلقهٔ واسطی شد** برای پوشیده ماندن تدریجی آن....

تحقیقات انجام شده از سوی «لارنس والش» با اقدامات مشترک کنگره، دادگاهها و دولت «جورج بوش» [پدر] نهایتاً متوقّف شد[!]

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

آمریکا در سال ۱۹۸۶، مستقیماً ترتیب ارسال ۴ محمولهٔ سلاح به ایران را داد، که در هر مورد **پول فروش** به حسابی در بانک سوئیس بنام «لیک ریسورسز» Lake)

سفید، برقرار شد، «ریگان» (بدون توجّه به این تشدید حکم) به شورای امنیّت ملّی خود دستور داد: «کنتراها را حفظ کنید جسماً و روحاً.»

سرهنگ «الیور نورث» از سوی NSC [شورای امنیّت ملّی] (که از نیروی دریایی به آن شورا مأمور شده بود)؛ مسئولیّت عملیّاتی را برعهده گرفت که آن **راه‌اندازی شبکهٔ سرّی حمایت مالی و تسلیحاتی کنتراها** بود.

چند تن از مأموران سابق سیا و پرسنل نظامی بازنشسته، برای آموزش کنتراها، به برآورد نیازهای نظامی آنان و حمل تسلیحات به آمریکای مرکزی، با استفاده از هواپیماهایی که از سوی سیا تأمین شده بود، به کار گرفته شده و به استفاده از یک پایگاه هوایی ـ که کنترل آن را دیکتاتوری نظامی جناح راست در السالوادور به عهده داشت ـ اقدام نمودند.

بعدها با **گسترده و پیچیده‌تر شدن عملیّات** ازسوی متّحدان آمریکا [رژیم‌های دست نشانده‌ای] همچون عربستان سعودی، تایوان، برونئی، کرهٔ جنوبی و اسرائیل (که برای نشان دادن حسن نیّت خود، کمک پنهانی به کنتراها را شیوه‌ای مناسب می‌یافتند) کشتارها و قتل‌عام‌ها در نیکاراگوئه، قارچ گونه تشدید شد. برآوردهای اوّلیّه ازکشته‌های ناشی از یورشهای کنتراها، **بالغ بر بیست هزار نفر** زن، مرد و کودک نیکاراگوئه‌ای که اکثریّت آنها از خانواده‌های فقیر و کشاورز بودند، می‌باشد که غیر از کشتار؛ تشدید وحشت و **نابودی حیات اقتصادی** آن کشور را در پی داشت.

... در اکتبر ۱۹۸۶ واحدهای دفاع ضدّ هوایی ساندنیستها یک هواپیمای سی ـ ۱۳۰ که برای تدارک کنتراها مورد استفاده قرار می‌گرفت، سرنگون کردند. عامل اسبق سیا «اوگن هاسنفوس» (Eugene Hasenfus) یکی از افراد مأمور حمل تدارکات، که در هواپیما بود، دستگیر و در تلویزیون به نمایش گذاشته شد. در حی که حکایت خود از **نقش ایالات متّحده** در ارسال محموله‌های تسلیحاتی، برای ک را تعریف می‌کرد.

در سال ۱۹۸۴ رئیس واحد سیا در بیروت «ویلیام باکلی»[۴] n

(Resources که تحت کنترل «سکورد» بود، واریز شد. مانند قبل، پولی که از ایران گرفته شد؛ **به مراتب بیش از آن بود** که برای این تسلیحات به وزارت دفاع [از طرف «سکورد»] پرداخت شد. **مابه‌التّفاوت** این ۴ محموله در مجموع حدود ۲۰ میلیون دلار بود... «ادوین میس» (Edwin Meese)، دادستان کل، به هیئت اظهار داشت که طیّ مصاحبه با «نورث» در ۲۳ نوامبر ۱۹۸۶ [۲ آذر ۱۳۶۵]، نورث خاطرنشان کرد که این ایده، هنگامی که در ژانویه ۱۹۸۶ [دی ماه ۶۵] با آقای [«امیرام] نیر» *(Amiram Nir)؛ پیرامون امکان کمک طرف اسرائیلی به کنتراها، ملاقات نمود، پیدا شد.

«نورث» به خاطر می‌آورد که این **مقام اسرائیلی**، پیشنهاد کرد که مابه‌التّفاوت حاصل از فروش سلاح، به کنتراها انتقال یابد... «نورث» برای ادارهٔ **عملیّات حمایت از کنتراها** به یک شبکهٔ خصوصی که قبلاً" به وجود آمده بود، روی آورد. این شبکه، تحت نظر «سکورد»... اداره می‌شد... **شواهد و مدارک** نشان می‌دهد که این کمکهای محرمانه، برای کنتراها نهایتاً در تشکیلاتی بنام «**پروژهٔ دمکراسی**» (واژه‌ای که «نورث» ظاهراً برای شبکه‌ای از حسابهای بانکی و افرادی که به کنتراها اسلحه می‌فرستادند، نهاده بود) جمع می‌شد.

در پیامی به «پویندکستر»، سرهنگ «نورث» موجودیهای این تشکیلات را به بیش از ۴/۵ میلیون دلار برآورد کرد که شامل ۶ هواپیما، تعدادی انبار، وسایل تدارکاتی، تسهیلات نگهداری، چند کشتی و قایق، خانه‌های اجاره‌ای، وسایل نقلیّه، اردنانس‌ها، مهمّات، تجهیزات مخابراتی و یک فرودگاه (پایگاه هوایی مخفی در کستاریکا) بود.

در سال ۱۹۸۶ «نورث» یک شبکهٔ ارتباطی امن و خصوصی ایجاد کرد. «نورث» بین ژانویه تا مارس ۱۹۸۶، **۱۵ دستگاه پیشرفته ارتباطی رمزدار** (Encryption) جهت فعّالیّتهای **ضدّ تروریستی**[!] از آژانس امنیّت ملّی، دریافت کرد. یکی از دستگاهها به

---

* مشاور عالی شیمون پرز، درامور تروریستی اسرائیل.

«سکورد» داده شد و یکی دیگر به افسر عملیّاتی سازمان سیا، مأمور خدمت در آمریکای مرکزی از طریق یک شهروند عادی.

در پیامهایی که به «نورث» از سوی «سکورد» افسر عملیّات سیا فرستاده شد: آ ـ از وی خواسته شد مشخّص کند درکجا و چه موقع مهمّات برای کنترا از هواپیما ریخته خواهد شد. ب ـ نیازهای تسلیحاتی نیروهای کنترا به او اطّلاع داده شد و ج ـ [C] از پرداختها، موجودیها... مطّلع شد...

مأمور عملیّاتی سیا در کستاریکا در مورد محموله‌ها گفت: «همهٔ آنها سلاحهای کشنده بودند. فقط **سلاحهای مرگبار** می‌فرستادند...»

از دستنوشته‌های تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن:

زمانی که **بخشی از اسناد طبقه‌بندی شدهٔ موجود** در آرشیو تحقیقات پژوهشی امنیّت ملّی دولت آمریکا مطابق با قوانین اجرایی، قابلیّت مطالعه و انتشار یافت «پیتر کورن بلا»(Peter Kornbluh) و «مالکوم بایرن» (Malcom Byrne) در مجموعه‌ای با عنوان «افتضاح ایران کنترا» (تاریخ خارج شده از طبقه‌بندی)، به بررسی و تجزیه و تحلیل اسناد کاخ سفید، سیا، شورای امنیّت ملّی و یادداشتهای شخصی افشا شده پرداختند. **جالب اینجاست** که قسمتهایی از اسناد فوق، به ویژه تکّه‌های مربوط به **هویّت و یا اسامی اشخاص**، با وجودی که مهر «قابل انتشار» یا «غیرطبقه‌بندی شده» و امثالهم بر روی خود دارند **سیاه شده و غیرقابل مطالعه‌اند**[!]

به عنوان مثال از صفحات ۲۹۵ تا ۲۹۹ که مربوط به **سند هشتادو دوّم کتاب** که صورتجلسهٔ حضور «مک فارلین» در تهران نوشته شده توسّط «جورج کیو» جهت ارائه به سیا وجود دارد؛ اسامی برخی افرادی [از جمله آنان] که ملتمسانه و ذلیلانه به دنبال حضور بیشتر طرف آمریکایی بوده‌اند، محذوف می‌باشد. [ر.ک. به ص ۹۵۵]

دقّت در **سند هفتاد و سوّم کتاب** نیز که گزارش جلسهٔ امنیّتی مسئول خاورمیانه‌ای سیا با «مایکل لیدین» و «منوچهر قربانیفر» مورّخ ۲۳ دسامبر ۱۹۸۵، خطاب به رئیس

سازمان اطّلاعات مرکزی (سیا) می‌باشد، در پاره‌ای موارد، حتّی حذفهای اطّلاعاتی در حد پاراگراف دارد![ر.ک. به ص ۹۶۰]

ـ در سند **هفتاد وچهارم منتشره در کتاب** مربوط به برگهٔ بیوگرافی شغلی [سوابق استعلامی] «منوچهر قربانیفر» نیز، ضمن حذف اسامی رابطین سیا، پس از آنکه دلیل قطع ناگهانی همکاری وی با سیا به نقل از شخص وی «**عدم جدّی بودن** نقش آفرینی دولت آمریکا در **براندازی قاطع رژیم** [«**امام**] **خمینی**» و...» مطرح می‌شود، جملهٔ محذوف وجود دارد.[ر.ک. به ص ۹۶۶]

نامهٔ ۲۶ آگوست ۱۹۸۶ «ریچارد سکورد» خطاب به «الیور نورث» در مورد نشست امنیّتی با نمایندگان طرف ایرانی در بروکسل ومذاکرات پشت پردهٔ رد و بدل شده با آنها ـ که به عنوان **سند هشتاد و سوّم کتاب** در دو صفحه ۳۰۰ و ۳۰۱ گراور شده است ـ در مورد **نفرات ایرانی، هویّت و سوابق آنان**، کلیّهٔ مطالب مطروحه در سند، سیاه شده است.[ر.ک. به ص ۹۵۱]

نکته‌ای در مورد محو نخستین پاراگراف توضیحات مربوط به هویّت یکی از افراد کانال جدید، در این سند به چشم می‌آید و آن عدم محو تنها دو کلمهٔ «آو رفسنجانی» [of Rafsanjani] ـ جهت اثبات تعلّق نَسَبی یکی از افراد حاضر در جلسهٔ بروکسل به رئیس وقت مجلس شورای اسلامی ایران ـ می‌باشد. به عبارت بهتر در حالی که فضای تقریبی حدود ۳۲۰ حرف تایپی محوگردیده است فضای ۱۲ حرف فوق‌الذّکر استثنا شده‌اند.

دقّت در این مطلب، به خوبی نشان دهندهٔ **عدم دخالت رئیس وقت مجلس ایران در مسیر دلخواه سناریوهای آمریکایی است** و برخلاف کلیهٔ تبلیغات ناجوانمردانهٔ داخلی و خارجی، ازنام، اعتبار نامبرده و نزدیکی‌اش به «حضرت امام» توسّط آمریکائیها، و رابطان خوب آنها در جلسهٔ بروکسل، **نهایت سوءاستفاده** گردیده است.

چرا که نفرات نفوذی رابط [کانتکت] در ایران، تا آن حد، برای دولت آمریکا ارزش داشته و دارند که با وجود افشای پر حجم رسوائیهای ایران کنترا و **پرداخت**

هزینه‌های سنگین از وجهه و پرستیژ دیپلماسی ایالات متّحده، آمریکا! در داخل و خارج، از لو رفتن نام و هویّت آنها، همچنان خودداری شده و در **حدّ پرسنل سیا** به عدم افشای هویّتشان توجّه گردیده است.

در کتاب «ای میل کاخ سفید» (White House E-Mail) نیز که همانند کتاب «افتضاح ایران کنترا» **استخراج شده از آرشیو-مدارک مستند -امنیّت ملّی** آمریکاست؛ همین مسئله وجود دارد. در این کتاب به ویراستاری «تام‌بلانتون» (Tom Blanton) با استفاده از اسنادی که «از مبدأ» و یا «به مقصد» کاخ سفید در دوران «رونالد ریگان» و «جورج بوش» به وسیلهٔ کامپیوتر ویژه، مبادله شده است؛ رسوایی ایران کنترا نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. [ر.ک. به ص ۹۵۳]

مشابه کتاب قبل، با وجود «خارج شدن از طبقه‌بندی» **بخشی از اسناد**، قسمتهای مهمّ مربوط به **افشای ماهیّت عناصر آمریکایی و رابطین عالی آنها در داخل نظام** جمهوری اسلامی ایران، سیاه و غیر قابل مطالعه، منتشر شده‌اند.

از سایت اینترنتی «آرشیو امنیّت ملّی»- ۱۹۹۰/۱/۲۶:*

با توجّه به حقایق تصریح شده در دادگاه «نورث» در ماه مه ۱۹۸۳ [اردیبهشت ۱۳۶۲] بین واشنگتن و تل‌آویو، بر روی توافقی برای وزارت دفاع، جهت **خرید تسلیحات بلوک شوروی** از طریق PLO (ساف) به غنیمت گرفته شده **در لبنان**، توسّط سیا کار می‌شد. این طرح که به عملیّات «تیپد کتل» (Tipped Kettle) معروف است، با مذاکرات سرهنگ «ریچارد سکورد» و ژنرال اسرائیلی «مناخیم مرون» (Menachem Meron) به انجام رسید. سال بعد، **معاملهٔ مشابهی انجام شد** که این مرتبه، بخش عمدهٔ تسلیحات برای کنتراها منتقل شد.

* این مقاله به قلم «مالکوم بایرن» و «پیتر کورن بلا» اشاره شده در عنوان قبلی می‌باشد.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه‌نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن:

«الیور نورث» کتابی به عنوان «زیرآتش» [UNDER FIRE] با کمک نگارشی «ویلیام نواک» (William Novak) در سال ۱۹۹۱ در انتشارت «هارپرکالینز» ایالات متّحده آمریکا منتشر نمود.

در این به اصطلاح «داستان یک آمریکایی»، «نورث» به بیان **گوشه‌هایی از خاطرات و تجربیّات خود** پرداخته، دفاع جانانه‌ای از عملکرد قهرمانانهٔ خویش به عنوان قربانی ماجرا می‌نماید[!]

در فصل پایانی کتاب فوق نیز که به وضعیّت شغلی نهایی عناصر دخیل در ماجرای پروژهٔ ایران کنترا می‌پردازد، همچنان از کانالهای خود و شرکایش در ایران با اسامی محمل وپوششی آنها نام می‌برد. جالب اینجاست که دربارهٔ سرنوشت شغلی «جورج کیو» مأمور کهنه کار سیا در ایران توضیح عجیب و درخور تأمّلی پیرامون رابطهٔ میان او و «کانال دوم» [ایرانی] ارائه می‌دهد.

«نورث» با اشاره به ماجرای افشای اطّلاعاتی نام و نقش خود، در ماجرا به تلاش «کیو» در «جلب همکاری کانال دوّم» و «تداوم خدمات مشورتی «کیو» به سیا؛ به شکل گذرا و به نقش خود، در یکی از آخرین جلسات میان «طرف آمریکایی با کانال دوّم» می‌پردازد.

در کتاب «واقعیّتها، اکاذیب و قضیّهٔ ایران کنترا» نوشتهٔ «آن ور» (Ann wore) منتشره در ۱۹۹۱ نیز از **مجموعهٔ گفتگوکننده با شورای امنیّت ملی آمریکا** در واشنگتن و اروپا با **عنوان «کانال دوّم»** نام برده می‌شود.

دو سناتور آمریکایی «ویلیام اس.کوهن» (William S.Cohen) و «جوج جی. میچل» (George J.Mitchell) نیز توسّط گروه انتشاراتی «پنگوئن» (Penguin) مجموعه‌ای از یافته‌های تحقیقات خود را از شنیده‌های حقوقی خود در موضوع ایران کنترا تحت عنوان «مردان تعصّب» (Men of Zeal) منتشر نمودند، که در آن **اشاره‌ای به هویّت و افراد کانال دوّم ایرانی مذاکره کننده با دولت آمریکا نمی‌شود** و

نهایتاً به «آلبرت حکیم»* و بخش کوچکی از فعّالیّتهایش بسنده می‌گردد.

کتابی نیز با نام «اتّصال ایران کنترا» (The Iran contra Connection) (تیمهای سرّی و عملیّات‌های اطّلاعاتی در دوران «ریگان») به قلم «جاناتان مارشال» (Jonathan Marshall)، «پیتر دیل اسکات» (Peter Dale Scott) و «جین هانتر» (Jane Hunter) ـ ۱۹۸۷ انتشارات «سوث اند پرس» (South End Press) ـ در بوستون آمریکا، با عنوان تبلیغی «آنچه را کمیسیون «تاور» گزارش نکرد» منتشر گردید که در آن به زوایای دیگری از ماجرای ایران کنترا ازجمله **اشتراک تیم عمل کننده در این عملیّات اطّلاعاتی** و عملیّات اطّلاعاتی آمریکائیها در براندازی جمهوری اسلامی **طی سالهای ۵۹ و ۶۰ می‌پردازد.**

در فصل دوّم کتاب ـ رسوایی ایران کنترا، ماهیت و دورنماهای آن ـ **صراحتاً** قضیّه ایران گیت را به عنوان ماجرایی که **اسرائیلی‌ها به هدایت و سازماندهی آن پرداختند،** مورد مرور قرار می‌گیرد.

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

[اعضای کمیسیون منتخب رئیس جمهور آمریکا در تقدیمنامهٔ نهایی گزارش ویژهٔ خود، ضمن اعتراف صریح به عدم قدرت در تشریح ابعاد اصلی چنین می‌نویسند:]

عالیجناب «رونالد دبلیو. ریگان».

رئیس جمهوری ایالات متّحده.

---

* Albert Hakim از عناصر وابسته به اطّلاعات ارتش آمریکا که شریک تجاری «ریچارد سکورد» بوده و به دلیل ایرانی‌الاصل بودن، درتنظیم ارتباطات شبکه‌های سیا روی امور ایران و منطقه به شورای امنیّت ملّی آمریکا کمک می‌رسانده است. دستیار «الیور نورث» بود وکمیسیون ویژهٔ مجلس نمایندگان آمریکا به او مصونیّت داد تا حاضر به مصاحبه گردید. آثار انگشت او در معاملات مرگبار تسلیحاتی در آمریکای لاتین و خاورمیانه، قابل شناسایی است.

واشنگتن دی.سی.

احتراماً **گزارش هیئت ویژهٔ بررسی** که نتیجهٔ مطالعات ما، پیرامون شورای امنیّت ملّی و عملکرد و کارمندان آن می‌باشند، تقدیم می‌گردد.

طی سه ماه گذشته، سیر تکامل سیستم شورا، از آغاز تاکنون مورد بررسی قرار گرفت و...

موضوع ایران ـ کنترا، طبق دستور شما، دقیقاً مورد توجّه قرارگرفته و تلاش شد فرمان شما مبنی بر «آشکارکردن کلیّهٔ حقایق» دنبال شود... بخش‌هایی از این گزارش که بیانگر واقعیّاتی بود توسّط مؤسّسهٔ ذینفع به منظور شناسایی مطالب طبقه‌بندی شده، مورد بررسی قرارگرفت تا شما را **قادر به انتشار علنی آن** نماید. این نمایندگان، بررسی امنیّتی را بدون ملحوظ داشتن نتایج داخلی سیاسی، بعمل آوردند و هیچ مطلبی صرفاً به دلیل اینکه ممکن است برای دولت شما ناخوشایند باشد، حذف نشد. لیکن اطّلاعاتی وجود داشت که ما فکرکردیم، **بایستی در حوزه طبقه‌بندی شده**، باقی بماند. **کمیته‌های ذیربط کنگره**، می‌توانند این اطّلاعات را برای استفاده در اختیار داشته باشند.

در حالی که انتشار مطالب گزارش حاضر ممکن است، درکوتاه مدّت، تولید اشکال نماید؛ ولی به اعتقاد ما، ملّت بطور وضوح در آینده، از تصمیم شما، در این رابطه [انتشار مطالب علنی گزارش] بهره‌مند خواهد گردید...

هیئت بررسی مخصوص ریاست جمهوری.

۱۲ دسامبر ۱۹۸۶

[به:] معاون «آدمیرال جان پویندکستر».

[آدرس:] ۱۰ «برینگتن لین» (Barrington Lane).

«روکویل مریلند» ۲۰۸۵۰ (Rockville,Maryland).

بموجب تأسیس هیئت تحقیقاتی و دستور رئیس جمهوری به شمارهٔ ۱۲۵۷۵،

من از شما می‌خواهم که در ساعت ۱۰ صبح ۱۷ دسامبر ۱۹۸۶ خود را برای بحث و سؤال و جواب، در مورد موضوعاتی که در شورای امنیّت ملّی از طرف پرزیدنت مطرح شد و مورد بهانه [آلت دست] کارکنان آن قرار گرفته است، حاضر شوید.

چنانچه هر سؤالی در این مورد داشته باشید، لطفاً با من و یا مسئول شورای عالی آقای «کلارک مک فادین»(Clarck Mc. Fadden) به شماره تلفن ۲۵۶۶-۴۵۶ تماس بگیرید.

هیئت تحقیقاتی، قبلا" تشکّرات خود را در امر آمادگی پاسخ به این تقاضا ابراز می‌دارد.

امضاء

«جان تاور»

رئیس هیئت تحقیقاتی.

...«شاه» ایران در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ سرنگون شد و به بیست و پنج سال روابط دوستانه میان ایران و ایالات متّحده پایان داد. خصومت و تنش متقابل خصیصهٔ روابط آمریکا با رژیم «آیت‌ا... خمینی» شده بود.

در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ [۱۳ آبان ۵۸] **عوامل افراطی** ایرانی، سفارت آمریکا در تهران را اشغال کردند و کارمندانش را به گروگان گرفتند. **ایالات متّحده** با بلوکه کردن و انتقال تمامی اموال دولت ایران، تحمیل تحریم تجاری، توقیف دارایی ایران و قطع روابط، **واکنش نشان داد.** بعلاوه ایالات متّحده، تحریمی را بر هرگونه فروش و ارسال اسلحه به ایران، من جمله تسلیحاتی که در حکومت «شاه» خریداری شده و تحویل نشده بود، تحمیل کرد.

در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ [۲۹ دی ۵۹] بسیاری از این محدودیّتها، بعنوان بخشی از موافقتنامه‌ای که منجر به رهایی کارکنان سفارت گردید، برداشته شد. گرچه **این امر** به تحریم انتقال تسلیحات **تسرّی نیافت.**

حکومت «ریگان» یک خطی مشی شدید را علیه تروریسم اتّخاذ کرده بود. به

ویژه، به شدّت با دادن هرگونه امتیاز به تروریستها[!] در قبال آزادی گروگانها، چه با پرداخت باج، آزاد کردن زندانیان، تغییر سیاست، یا به طرق دیگر مخالفت می‌کرد. در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۴ وزیر خارجه، ایران را به عنوان **گردانندهٔ تروریسم بین‌الملل**[!] معرّفی کرد.

پس از آن، ایالات متّحده فعّالانه متّحدان خود را تحت فشار قرار داد تا به ایران اسلحه ارسال نکنند...

... تا اوایل ۱۹۸۴، «رابرت مک فارلین»، مشاور امنیّت ملّی و اعضای شورای امنیّت ملّی، نسبت به **سیاست آیندهٔ آمریکا در قبال ایران** نگران بودند و **می‌ترسیدند** که فوت [«امام] خمینی» به سرعت باعث کشمکشی بر سر جانشینی گردد که نتایج مهمّی، برای منافع آمریکا در برداشت. آنها بر این باور بودند که آمریکا **فاقد استراتژی و توانایی لازم مقابله**، با این دورنما می‌باشد....

او [«رابرت مک فارلین»] در ۳۱ اوت ۱۹۸۴، خواستار یک **بررسی میان سازمانی** پیرامون روابط ایالات متّحده با ایران پس از [«امام] خمینی» شد...

سازمان سیا در نامه‌ای بتاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۸۴، خطاب به معاون آقای «مک فارلین»، دریادار «جان پویندکستر»، اعتراف کرد که برای نفوذ در روند حوادث ایران درکوتاه مدت، دارای توانمندی محدودی است...

آقای [«هاوارد] تیچر»(Howard Teicher) یکی از اعضای شورای امنیّت ملّی درگیر در این ماجرا؛ «دونالد فورتیر»(Donald Fortier) و شاید سایر کارمندان شورای امنیّت ملّی از نتایج ناخشنود بودند. آنها، اولویّت درجهٔ یک را به **شکل دادن یک استراتژی** جهت کسب نفوذ خود و جلوگیری از شوروی در ایران داشتند.

«گراهام فولر» (Graham Fuller) **افسر امنیّتی اطّلاعات ملّی** (در آن زمان) برای خاورمیانه و جنوب آسیا، به کمیسیون اظهار داشت که در اوایل ۱۹۸۵، **جامعهٔ اطّلاعاتی آمریکا**، کم کم مطمئن می‌شد که جنگهای فرقه‌ای شدیدی، حتّی قبل از فوت [«امام] خمینی» ممکن است بروز کند.

آقای «تیچر» و در حدّ کمتری، آقای «فورتیر» از نزدیک با مقامهای رسمی سیا، جهت تکمیل یک گزارش «ارزیابی ویژهٔ اطّلاعات ملّی»* (SNIE) در مورد ایران همکاری کردند.

این گزارش جدید در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۸۵ [۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۴] **روسها** را بعنوان اینکه برای استفاده از هرج و مرج داخل ایران، **به خوبی صف آرایی کرده‌اند**، به تصویر کشید...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه‌نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن:

جریان سنّتی روس‌گرا در ایران، موسوم به حزب توده و گروههای مسلّح چپ التقاطی و منافق نیز، **مدّتها قبل از تهیّهٔ گزارش جاسوسی «فولر» و همکارانش**، لااقل در حدّی که قادر به سازماندهی جدّی نیروهای خود، در داخل کشورمان نباشند- مضمحل و متلاشی شده بودند. پس سؤالی که یافتن پاسخ دقیق به آن، محلّ مدّاقه است صراحتاً خود را نشان می‌دهد. **امید روسها** در داخل کشور به چه جریان، شخص یا اشخاصی بوده است؟ البته در قسمتی دیگر از گزارش «تاور» در نقل قول از شهود به سازمان مارکسیستی [منافقین] «مجاهدین خلق» که دارای تشکیلات خوب تحت نفوذ روسیّه معرّفی شده - اشاراتی می‌شود و لیکن آنها فاقد پایگاه مردمی و **جایگاه رسمی سیاسی**، درکشور بوده‌اند. مگر آنکه بپذیریم منظور، نه مجاهدین خلق شناخته شده به عنوان منافقین در ایران، بلکه بخشهایی از منشعبین و یا مرتبطین قدیمی آنها بوده باشد و...

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

... در آغاز ۱۹۸۴، «جفری کمپ» (Geoffrey Kemp) مدیر ارشد امور

---

* Special National Intelligence Estimate·

خاورمیانه و جنوب آسیا، در شورای امنیّت ملّی و یکی از **مأموران اصلی این شورا برای خلیج فارس**، یادداشتی را به «رابرت مک فارلین» رئیس کارکنان شورای امنیّت ملّی ارسال نمود.

در این یادداشت توصیه شده بود که دولت در نظرات و موضع خود نسبت به ایران، تجدیدنظر نماید. «کمپ» بر این نظر بود که حکومت [«امام] خمینی» **تهدیدی برای منافع آمریکا** می‌باشد و پیشنهاد نمود که **عملیّات پنهان براندازی** برعلیه حکومت او، **آغاز شود.**

براساس **نظرات «کمپ»**، سیاستها و خطّ مشی تهران موجب بهبود وضعیّت سوریّه در بین اعراب شده، دسترسی کشورهای غربی به نفت خلیج فارس را تهدید جدّی می‌نماید... ایران [«امام] خمینی» چه مستقیم و چه غیرمستقیم، در عملیّات تروریستی[؟] بر علیه منافع [!] ایالات متّحده و دوستان و متّحدین آن دست دارد.

وی گزارش نمود که **ایرانیان تبعیدی**، که **وی با آنها** ارتباط دارد، اظهار امیدواری می‌نمودند که **با کمک خارجی، آنها** می‌توانند دولتی طرفدار غرب در ایران به روی کار آمدند.

وجود تفرقه درکشور ایران و امکان حمایت عربستان سعودی از تبعیدیان، «کمپ» را تشویق می‌نمود که چنین پیشنهادی را تسلیم نماید...

در بین افرادی که **پس از تسلیم گزارش «کمپ»** در بیروت ربوده شدند، «ویلیام باکلی» رئیس سیا در خاورمیانه بود که در ۱۶ مارس ۱۹۸۴ [۲۵ اسفند ۱۳۶۲] ربوده شد... (در اکتبر ۱۹۸۵ آمریکا **شواهد معتبری** به دست آورد که «ویلیام باکلی» در ژوئن قبل فوت کرده بود.)...

... در ۱۷ ماه مه ۱۹۸۵ [۲۷ اردیبهشت ۶۴] آقای «فولر»، یک **گزارش پنج صفحه‌ای** به «ویلیام کیسی» رئیس سیا **تحت عنوان** «به طرف یک خطّ مشی در ایران» تسلیم نمود.

«فولر» درگزارش خود آورده بود که دستگاههای اطّلاعاتی پی برده‌اند که **شوروی**

پیشرفتهایی در بدست گرفتن اهرم قدرت در تهران بدست آورد. این پیشرفت، اگر چه ناهمگون بوده است، لیکن با توجّه به خطرات احتمالی، نیاز به پاسخگویی دارد... چنانچه شورویها، در ایران پیشرفت نمایند، ما باید تعهّدات خود، نسبت به پاکستان و ترکیه، که اهداف منطقی بعدی شوروی خواهند بود، را تقویت نمائیم...

[از دیگر سو...] در اوّلین «برآورد امنیّت ملّی و اطّلاعات تکمیلی»، **سعی شده بود** که **مسیر آتی ایران در نیم تا یک سال آینده**، پیش‌بینی شود. نتیجه‌گیری‌های این ارزیابی با گزارش آقای «فولر» به رئیس سیا مطابقت داشت: محافل اطّلاعاتی انتظار داشتند که حال مزاجی [«امام] خمینی» وخیمتر خواهد شد. ایران به زودی **وارد یک دورهٔ بی‌ثباتی** که عمدتاً به خاطر محبوبیّت روبه کاهش، رشد ارتش‌های خصوصی و **رقابت برای کسب قدرت**، توسّط گروههای رقیب است، خواهد گردید.

در ژوئن ۱۹۸۵ آقای «فورتیر» و «تیچر» پیش‌نویس «دستور امنیّت ملّی» در خصوص ایران را تسلیم «مک فارلین» نمودند.

این پیش‌نویس، شامل نظرات آقای «وینسنت کانیست رارو» (Vincent Cannistraro) **مدیر ارشد اطّلاعات جاسوسی** و عضو شورای امنیّت ملّی، که **مسئولیّت نظارت بر عملیّات پنهانی را دارد**، می‌باشد.

با انعکاس تجزیه و تحلیل «فولر» در این «دستور امنیّت ملّی» منافع کوتاه و بلند مدّت ایالات متّحده بر شمرده شد و در بند نهم، **مشخّصاً پیشنهاداتی** برای شروع روند منجر به دستیابی منافع فوق، ارائه شد... رئیس سازمان اطّلاعات مرکزی، در ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۵ [۲۷ تیر ۶۴] به «مک فارلین» نوشت که من [«ویلیام کیسی»] **قویاً از کلیّات پیش نویس** دستور امنیّت ملّی در خصوص برداشتن گامهای جدّی و به موقع، جهت افزایش نفوذ ایالات متّحده، به منظور اطمینان حاصل کردن از اینکه **اتّحاد جماهیر شوروی** تنها کشوری نباشد، که از آشوب و تغییرات در این کشور مهمّ سهم ببرد، **حمایت می‌نمایم**.[!؟]

از کتاب «شاهد» ـ خاطرات «منصور رفیع‌زاده»:

از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۹ روش آمریکا در قبال ایران، کاملاً نامتعادل شد. **دولت «ریگان» به عراق، اطّلاعات ضدّ «آیت‌ا... خمینی» می‌داد** و می‌خواست که FBI، هر کس را که در آمریکا به ایران اسلحه بفروشد، دستگیر نماید. در کلیّهٔ موارد مشابه فوق، CIA به جای خود، کشورهای دیگر را متّهم به **بی‌لیاقتی** می‌نمود...

CIA آنقدر کارایی خود را از دست داده بود که نتوانست از «ویلیام باکلی»، رئیس دایرهٔ خود در بیروت، حفاظت نماید. «باکلی» در ۱۶ مارس ۱۹۸۴ توسّط شیعیان افراطی ربوده شد و بعداً به قتل رسید. گفته می‌شود که «باکلی»، ماهها زیر شکنجه قرار داشته و از وی خواسته شده بود که هر چه درباره CIA می‌داند، افشا نماید. «باکلی» یک قربانی مسلّم عدم صلاحیّت و داوری نادرست CIA بود و مرگ او، سؤالات امنیّتی فراوانی را برمی‌انگیخت.

او به عنوان رئیس ایستگاه، سرپرست مأموران دیگری بود که تحت ریاست او، به عنوان متخصّصین مختلف خدمت می‌کردند. امّا مطلب قابل توجّه آن بود که وی، نام کلیّهٔ عوامل و جاسوسان لبنانی را می‌دانست. او همچنین از **مشخّصات همکاران خود در سطح خاورمیانه**، با خبر بود. گذشته از آن، وی محرم راز همگی آنها در خصوص سیاستها و نیازها و هدفهای آنها در رابطه با خاورمیانه بود.

وقتی کسی در موقعیّت «باکلی» ربوده شده، سپس شکنجه و اعدام می‌گردد، می‌توان تصوّر نمود که **چگونه اطّلاعاتی** به دست دشمن می‌توانند بیفتد. اگر مطبوعات، حتّی یک بخش کوچک از آنچه را که آن مرد مجبور به اقرار شده بود، افشاء می‌کردند، به عنوان نقض اصول امنیّتی، چوب تکفیر می‌خوردند و افراد مرتبط با آن راهی زندان می‌شدند. این اتّفاق، اهانت بزرگی به حیثیت CIA تلّقی می‌شد. زیرا تمام تلاشهایی که کارکنان آن، در جهت مذاکرات مربوط به فروش اسلحه به ایران انجام داده بودند، جهت رهایی «باکلی» **ناکام** مانده بود.

ازهفته‌نامهٔ عرب زبان «الوطن العربی»* ـ مصاحبهٔ «عدنان خاشقی»:

... برمی‌گردیم به مسئلهٔ اصلی. برای ما در هامبورگ، چه اتّفاقی افتاد؟ به من ابلاغ کردند که شخص مذکور ایرانی، یکی از **همکاران رژیم ایران** بوده و «منوچهر قربانیفر» نام دارد. او در واقع مدیر یک شرکت حمل و نقل در دوران «شاه» (معدوم) بوده و سپس با ساواک همکاری می‌کرده است و **بعد از مدّتی همکاری با رژیم جدید ایران** از آن جدا شده و سپس **روابطی با افراد غیر افراطی در دستگاه رژیم حاکم** برقرار می‌نماید...

اینک در داخل رژیم ایران ۳ جناح وابسته به [«امام] خمینی» وجود دارد:

اوّل جناح [«هاشمی] رفسنجانی» وی معتدل کنندهٔ دو طرف میانه‌روها و افراطیون قرار دارد. دوّم جناح میانه‌روها به **محوریّت «منتظری» جانشین رسمی** [«امام] خمینی» تمامی **هواداران او افراد میانه‌رو** هستند. سوّم جناح افراط گرایان متشکل از سپاه پاسداران و غیره...

این سه، برسر جانشینی پس از وفات [«امام] خمینی» با یکدیگر مبارزه می‌کنند. شخصی که در هامبورگ با من تماس گرفت به من گفت که جناح میانه‌رو [جناح طرفدار «منتظری»] آمادهٔ برقراری کانالهایی با اعراب، جهت پایان بخشیدن به جنگ می‌باشد. من این حرفها را علاوه بر آمریکائیها، به برخی از مراجع عربی، عیناً ابلاغ کردم.

ما **لازم دانستیم ابتدا** از «ماهیّت این شخص» و اینکه **نمایندهٔ چه کسانی است**، یقین حاصل کنیم. من این مسئله را برای پرزیدنت «حسنی مبارک» که همانند شاه «حسین» روابط حسنه‌ای با عراق دارد، بازگو کردم. به همین خاطر برای بدست آوردن اطّلاعات در مورد این شخص **لازم دانستیم از عراق**، سؤال کنیم.

تمام مدارک را در اختیار پرزیدنت «مبارک» گذاشتم. مقامات مصری، خواستار

---

* ۱۹۸۷/۱/۲۳.

حضور این شخص در «قاهره» شدند و من او را به «قاهره» بردم.

وی در آنجا، با برخی از مقامات مصری، ملاقات نمود. این ملاقات قبل از ژوئیه ۱۹۸۵ صورت گرفت...

این شخص ایرانی، نمی‌توانست [در ظاهر و به شکل علنی] مستقیماً با عراق وارد گفتگو شود؛ **چرا که** نمی‌خواست در معرض انتقاد قرار گیرد...

از هفته‌نامهٔ آلمانی «اشترن» ـ مصاحبهٔ «عدنان خاشقی»:*

س : «قربانیفر» دقیقاً چه پیشنهادی داد؟

[«خاشقی»:] او از این موضوع سخن گفت که بعد از فوت «آیت‌ا... خمینی» که چندان دور از انتظار نبود، **سه گروه** در ایران به خاطر دستیابی به قدرت، با هم مبارزه خواهند کرد. وی این گروهها را خطهای مختلف می‌نامید...

... مرا تحت تأثیر قرارداد. من اطمینان یافتم که «قربانیفر» **یک مأمور امنیتی رده بالاست.**

س : طبق اطّلاعات ما، سازمان سیا، قبلاً" با «قربانیفر» صحبت کرده بود و به او پیشنهاد معاملهٔ سلاحهای آمریکایی، در قبال آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان، را داده بود.

[«خاشقی»:] در اوّلین ملاقات ما، از مسئله گروگانها و معاملهٔ اسلحه سخنی به میان نیامد. آخر من مجبور بودم که اوّل، اطمینان پیدا کنم که «قربانیفر» آدمی پشت هم‌انداز نیست و دیگر اینکه، آیا او از **چنان نفوذی در ایران** برخوردار است که من فکر می‌کردم یا نه؟

...س: در مورد جدّی بودن و اعتبار «قربانیفر» از چه کسی کسب اطّلاع کردید؟

[«خاشقی»:] من ابتدا به دولت خود یعنی سعودیها مراجعه کردم... ولی آنها

---

* ۱۹۸۷/۳/۵.

خواهان دخالت نبودند. چرا که این امر می‌توانست بعنوان یک عمل خصمانه، قلمداد شود. این کار برای آنها خیلی حاد بود. بعد با مصریها صحبت کردم که ابتدا از خود، علاقه زیادی نشان دادند که بعنوان واسطه وارد عمل شوند. آنها دربارهٔ «قربانیفر» اطّلاعاتی از سازمان جاسوسی سیا، دریافت کردند. **سازمان امنیّت آمریکا** «قربانیفر» را بعنوان **فردی غیرقابل اعتماد** طبقه‌بندی کرده بود و اینجا بود که مصریها عقب نشینی کردند.

س: شما چطور؟

[«خاشقی»:] من ابتدا گیج شده بودم. ولی بعداً فکر کردم که سازمان سیا، تاکنون در شناخت اشخاص، چقدر اشتباه کرده است. سپس به نخست وزیر وقت اسرائیل **تلفن زدم** و از او خواستم دربارهٔ «قربانیفر» اطّلاعات پیشتر به من بدهد. **هیچکس مثل سازمان جاسوسی اسرائیل «موساد»، از عوامل خوبی در تهران برخوردار نیست.**

س: آیا اطّلاعات درباره «قربانیفر» مثبت بود؟

[«خاشقی»:] اسرائیلی‌ها «یعقوب نیمرودی»،رئیس سابق شعبه موساد در تهران که **فارسی را روان صحبت می‌کند**، نزد من فرستادند. و من جلسه‌ای در لندن، بین «قربانیفر» و «نیمرودی» ترتیب دادم و توانستم ببینم که چگونه این اسرائیلی، از دوست ایرانی من و از تماسهایی که دارد، استقبال کرد.

بعد از این ماجرا نامه‌ای به «مک فارلین» مشاور امنیّتی «ریگان» نوشتم. می‌خواستم که این عملیّات، بالأخرهٔ شروع شود. در اینجا شما فتوکپی این نامهٔ به کلّی سرّی را مشاهده می‌کنید. تاریخ آن اوّل ژوئن ۱۹۸۵ [۱۰ تیر ۱۳۶۴] است.*

---

* برای توضیح دربارهٔ نامهٔ فوق می‌توان به گزارش ویژهٔ نشریهٔ ایتالیایی «لارپوبلیکا» ۱۹۸۷/۳/۴ مراجعه کرد. «لارپوبلیکا» چکیده‌ای از این نامهٔ مفصّل را عیناً منتشر و در مورد آن به ارائهٔ اطّلاعات بیشتری پرداخت. در این نامه «خاشقی»، «منوچهر قربانیفر» را مشاور «میرحسین موسوی» نخست وزیر ایران، رئیس سرویسهای مخفی تهران در اروپا و عامل ارتباطی مناسب میان ایران و آمریکا معرّفی کرده و می‌نویسد که اوّلین بار در هامبورگ با وی ملاقات داشته است... دلیل ژورنالیستی علاقهٔ افکار عمومی ایتالیا به فعّالیّتهای «عدنان خاشقی» تابعیّت ایتالیایی همسرش بوده است.

س: و «مک فارلین» به طعمه گاز زد؟

[«خاشقی»:] خیر. آمریکائیها هنوز مردّد بودند. آنها می‌خواستند دلیلی داشته باشند که «قربانیفر»، واقعاً با شخصیّتهای کلیدی در ایران تماس‌های نزدیک دارد. آنها خواهان **ملاقات** با سیاستمداران بلندپایهٔ ایرانی بودند.

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

در ۱۵ مه ۱۹۸۵ [۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۴] **پرزیدنت** «ریگان»، **سفر** «مک فارلین» را به ایران، **مورد تأیید** قرار می‌دهد. در همین روز، «نورث» به «پویندکستر» از قول «قربانیفر» گزارش می‌دهد که او پیشنهاد کرده است که وعدهٔ ملاقاتی بین **سران لیبی** و آمریکا، ترتیب دهد تا بتواند عملیّات تروریستی را بر علیه آمریکا در خارج از کشور مورد بحث قرار دهند... [برخی از اعضای باند «مهدی هاشمی» همگرایی شدید در سطوح عالی امنیّتی و ارتباطی خود با کشور لیبی و شخص «معمّر قذافی» داشتند. که مورد توجّه طرف آمریکایی بوده است.]

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه‌نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن:

در اسناد افشا شدهٔ مربوط به جلسات «قربانیفر» و **باند پیچیدهٔ همراهش** پس از ماجرای رسوایی ایران ـ کنترا؛ نکات عجیب و در عین حال مهمّی وجود دارد که دقّت و توجّه جدّی به آن می‌تواند در **ریشه‌یابی برخی حرکات منافقانه بعدی** در تاریخ سیاسی ـ امنیّتی کشورمان مؤثّر باشد.

در این جلسات، عناصر مختلف مؤثّر در حاکمیت جمهوری اسلامی به **سه گروه** میانه‌رو [همگرا با استکبار جهانی]، تندرو [ضدّ استکباری] و گروه بینابین تقسیم‌بندی شده و با **اطّلاعات** دقیق امنیّتی، مورد اشاره، بحث و **تجزیه و تحلیل** قرار

گرفته‌اند: **خطّ اوّل** با محوریّت **قائم مقام وقت رهبری** جمهوری اسلامی «حسینعلی منتظری». در اسناد افشا شدهٔ موجود آنان، از این خط، به عنوان **جناح متناسب** با استراتژی اسرائیل، آمریکا و سیاستهای جهانی آنان، نام برده و نتیجه‌گیری نموده‌اند که جهان غرب می‌بایستی با تقویت عناصر وابسته به این جریان و گسترش زمینهٔ نفوذ آنها، در به قدرت رساندشان، تمام توان خود را به کار بندد. **خطّ دوّم** که آنان تحت عنوان تندروهای وفادار به [امام] خمینی با **محوریّت رئیس جمهوری وقت** کشورمان، بدان اشاره دارند؛ در اسناد افشاء شده و تلاش عوامل صهیونیست در جهت تضعیف این گروه، درافکار عمومی و عرصه‌های گوناگون حاکمیّت، مورد توجّه و اشاره است...

متأسّفانه از جانب محققّین و پژوهشگران تاریخ انقلاب، در بررسی این اسناد افشا شده و نقش غیرقابل انکار **همکاران داخلی «قربانیفر» بویژه در دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری**، تلاش قابل توجّه و جدّی، کمتر مشاهده شده است.

در لابلای کوششها و فعّالیّتهای **همه جانبه‌ای** که اسرائیلیها و آمریکائیها، در مسیر به قدرت رساندن «منتظری» و باندهای مدافعش انجام دادند، مطابق با مستندات غیرقابل انکار ـ که در همین فصل بیشتر بدانها اشاره خواهیم داشت؛ حتّی پیش‌بینی‌های لازم، جهت حذف فیزیکی حضرت امام نیز با این جریان **شیطانی و مرموز داخلی**، مورد مذاکره قرار گرفته بود.

به مصداق شریفهٔ «و مکروا و مکرالله و الله خیرالماکرین»، علیرغم همهٔ این تلاشهای شیطانی؛ **چشم این فتنه**، در زمان حیات حضرت روح‌ا... و به برکت اخلاص و تقوای ایشان، کور گردید.

از فصل نهم خاطرات «حسینعلی منتظری»* :

س) یکی از مسائلی که در رسانه‌های داخلی و خارجی انعکاس وسیعی یافت،

---

* منتشره در اینترنت سایتی هم نام این فرد.

ماجرای سفر محرمانهٔ مقامات آمریکایی به ایران و پیامدهای پس از آن بود. لطفاً بفرمایید آیا خضرتعالی از این سفر اطّلاع داشتید یا خیر؟ چه کسانی در این ماجرا نقش داشتند و چگونه خبر آن فاش گردید؟

[«منتظری»:] این ماجرا **یک جریان سرّی** بود. شخصی به اسم «منوچهر قربانیفر» اهل ایران، دلال و واسطهٔ خرید اسلحه و **آدم ثروتمندی** بود. این شخص رفته بود خارج و با **همهٔ اینها** مربوط بود. با **آمریکا و کشورهای دیگر** ارتباط داشت. این شخص با «مک فارلین» نماینده «ریگان» آمده بود ایران، این طور که من شنیدم دکتر «محمّد علی هادی [نجف آبادی»][5] هم **از طرف مسئولین** با آنان تماس می‌گیرد. من **اینها** را خبر نداشتم[؟!] مأمور خرید اسلحه هم یک نفر به اسم «محسن کنگرلو» یکی از اعضای سپاه [؟!] بود. او واسطه بوده که «منوچهر قربانیفر» برای آنها اسلحه و قطعات خریداری کند. این اسلحه و قطعات را آمریکا داشته و آمریکا می‌خواسته، بدین وسیله با ایران رابطه برقرار کند.

«قربانیفر» به **ضمانت «کنگرلو»** پول اجناس را داده بود و «کنگرلو» در وقتی که می‌بایست پول را بدهد، نداده بود و کار آنان به مشاجره کشیده بود. بعد **آقای «قربانیفر»** دو تا **نامه** به آقای «کنگرلو» می‌نویسد که یکی ده صفحه و دیگری نوزده صفحه بود و **فتوکپی آنها را خود آقای «قربانیفر» به عنوان اینکه من قائم مقام رهبری هستم به وسیله مرحوم[!] آقای «امید نجف آبادی» برای من فرستاد و در واقع** با نوشتن این دو نامه، **جریان را لو داد.** چون آقای «محسن کنگرلو» به وعده‌هایی که به او داده بود، عمل نکرده بود، البته «محسن کنگرلو» هم یک واسطه بوده. بعد از اینکه این نامه‌ها دست من رسید، **تازه فهمیدم** [؟!]که یک چنین جریان و قرارداد و ارتباطی بوده است و «مک فارلین» و هیئت آمریکایی با «قربانیفر» به تهران آمده‌اند و سلاح آورده‌اند.

بالأخره چون اینها حرفشان شده بود من فهمیدم که چنین قضیّه‌ای هست و در این میان **معلوم شد پای اسرائیل هم در میان بوده است...** بعد از مدّتی هم **همان آقای**

«منوچهر قربانیفر» برای من پیغام فرستاد که قرار است،شما را از قائم مقامی عزل کنند.

.... «آقای قربانیفر» با مرحوم«امید نجف آبادی» **از پیش از انقلاب مربوط بود**...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

از منافقانه‌ترین شگردهایی که توسّط «سید مهدی هاشمی» و باند کثیف و جنایتکارش به کارگرفته شد، ایجاد و پخش شایعاتی بود که نقش کلیدی باند وی، در ارتباط با جاسوسی و **خدمت همه جانبه به سرپلهای اسرائیلی** و لابیهای آنان در ایالات متّحدهٔ آمریکا را از افکار عمومی مردممان دور می‌کرد.

بدین ترتیب نه تنها امکان طرح خیانتهای جبران‌ناپذیر منافقین سکنی گزیده در بیت «منتظری»، در نظام امنیّتی و قضایی جمهوری اسلامی، جهت رسیدگی به **جرائم جدّی و سنگین فوق** و مجازات عاملین آن را سلب می‌نمود، بلکه همانند فرار دزدی که اصل سرقتش افشاء شده و فریاد برمی‌آورد: «ای مردم دزد را بگیرید»، با اتّخاذ تاکتیک «فرار به جلو»؛ چهره‌ای حق به جانب و مظلوم و مدّعی به خود گرفتند.

نقش رذیلانهٔ«امید نجف آبادی» در ارتباط با عاملین سرویس موساد ـ که خود «منتظری» صراحتاً به آن اعتراف دارد ـ و قول و قرارهایی که خطّ «مهدی هاشمی» از طریق آنان، به سران صهیونیسم سپرد؛از **نکات بسیار مهمی** است که ان‌شاءالله در پژوهشهای تحقیقی و مستند باید به آن پرداخته شود، در این زمینه محقّق...

ازهفته نامهٔ «الوطن العربی» ـ ۱۹۸۷/۴/۱۷[۱۳۶۶/۱/۲۸]:

...این مدرک، عبارت است از **نامهٔ محرمانهٔ «منوچهر قربانیفر»** تاجر معروف اسلحه و یکی از **مأموران برجستهٔ دستگاه اطّلاعاتی** [نخست‌وزیری] ایران در اروپا و نیز یکی از شرکت کنندگان درجریان ایران کنترا **به** پرزیدنت«ریگان»...

«قربانیفر» به دنبال قطع کانال‌های ارتباطی خود، با دولت آمریکا، این نامهٔ

محرمانه را، از طریق «باربارا والترز»؛ مجری معروف تلویزیون آمریکا، برای پرزیدنت ریگان ارسال نمود.

«قربانیفر» در نامهٔ خود سعی بر **توجیه عملیّات برقراری تماس ایران** با آمریکا نموده و ادّعا می‌کند که «ریگان» در انجام این مخاطره محق بود... «الوطن العربی» که به نسخه‌ای از نامهٔ ۱۱ صفحه‌ای «قربانیفر» دست یافته با توجّه به متن آن به تفسیر و تحلیل می‌پردازد:

دو سال پیش **تا هنگام آغاز تماسهای مقدّماتی**، برای تعیین برنامهٔ کار، جهت برقراری گفتگوها میان آمریکا و ایران، برای تحقّق و هدف زیر، برنامه‌ریزی شد:

هدف اوّل: انجام یک سری عملیّات بطئی، برای برقراری روابط میان ایالات متّحدهٔ آمریکا و ایران به منظور **رویارویی با نفوذ شوروی در ایران** و کشورهای منطقه.

هدف دوّم: تقویت جناح خواهان **برقراری روابط با غرب** از میان **سه گروه سیاسی و مذهبی** که در حال درگیری بر سر قدرت می‌باشند و نیز دعوت این جناح، به خودداری از اعمال سیاست «صدور» انقلاب و به کارگیری عملیّات خرابکاری و فعّالیّتهای تروریستی و تلاشی برای دستیابی به راه‌حل عادلانه در جنگ خلیج [فارس ـ منظور جنگ تحمیلی عراق با ایران.]

... روش انجام گفتگوها، به اندازهٔ تصمیم این کار برایشان **مهم بود** و روشن بود که با این روش، به ادامهٔ گفتگوها در خارج.... ادامه دهند.

در آن زمان ۳ **جناح** اصلی در ایران وجود داشت:... **جناحی** که با هدایت «میرحسین موسوی» نخست‌وزیر، علیرغم دشمنی خود باکشورهای غرب، خواهان داشتن تماسهایی با غرب، به دلیل **بالا رفتن نیازهای ایران** بودند. «موسوی» عقیده داشت که برقراری چنین روابطی موجب دستیابی ایران، به اسلحهٔ بیشتری خواهد شد. به طوری که **ایران در جنگ با عراق در وضعیّت برتری** قرار خواهد گرفت و همین امر موضع «موسوی» درکشمکش قدرتها را تقویت خواهد کرد.

جناح دوّم همان جناح معتدلین [؟] به رهبری «علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی» رئیس مجلس شورا می‌باشد. به اعتقاد وی، ایران **می‌تواند روابطی با جهان آزاد** برقرار کند و نیاز به ایجاد روابط با غرب دارد. به همین خاطر او بر کلیّت فعّالیّتها در این راستا نظارت نمود، ولی بیش از آنچه باید، در این امر، داخل شد...

جناح سوّم جناح محافظه‌کار است که آیت‌ا... «منتظری»، رهبری آن را برعهده دارد. او **شدیداً** خواهان برقراری روابط با ایالات متّحدهٔ آمریکا بود و دقیقاً **از تمامی مراحل برقراری روابط، مطّلع** بود.

مقرّر شده بود که سود عملیّات فروش اسلحه، در اختیار این جناح ایرانی [طرفداران «منتظری»] قرار گیرد تا در کشمکش خود بر سر قدرت آتی، قدرتمندتر باشند.

در این زمینه، به دنبال تشدید کشمکش‌های داخلی در تهران و ارسال کمکهای مالی به صورت وامهایی برای این جناح به امید این که بعد ازفروش اسلحه، بازپرداخت شود؛ **چندین دیدار سرّی** میان مقامات آمریکایی و **اعضای اصلی این جناح با اطّلاع آیت‌ا... «منتظری»** انجام گرفت. این تماسها **بیش از ۱۸ ماه** بطور سرّی ادامه داشت. ولی زمانی که امر به مسئلهٔ کشمکش بر سرقدرت در ایران ارتباط پیدا کرد، همه چیز **افشا** شد.

با وجود این، عملیّات، پیشرفتهایی داشت و موفّقیّتهایی نیز به دست آورد؛ ازجمله:

۱ـ آزادی ۳ تن از گروگانهای آمریکایی.

۲ـ پذیرفتن اصل نیاز به برقراری گفتگو با غرب در سطوح رهبری.

۳ـ موقعیّت دو جناح میانه‌روی «منتظری» و «رفسنجانی». بدیهی به نظر می‌آید که بدنبال وفات [«امام»خمینی» **جناح رادیکال مخالف با برقراری تماس با ایالات آمریکا** از صحنهٔ سیاسی ایران، حذف خواهد بود. چرا که حجت‌الاسلام «علی خامنه‌ای» رئیس جمهوری تمامی اختیارت و نفوذ خود را از دست داد.[؟!]

«میرحسین موسوی» نخست‌وزیر و از رهبران رادیکال، اکنون خود را برای همکاری با غرب و پذیرفتن نقطه نظرات آن آماده می‌سازد.

متأسّفانه، در این میان به این عملیّات مهم، کمی بی‌توجّهی شد.

به عنوان مثال، به این مسئله توجّه کافی نشد که رژیم ایران بدون وجود همکاری، **بین تمامی جناحها** نمی‌تواند به خوبی عمل کند و نیز اعضایی که به عنوان **افراد مستقل** عمل کرده‌اند؛ به دنبال بروز دستورات، مبنی بر برقراری ارتباط مستقیم میان ایران و ایالات متّحدهٔ آمریکا دست به نابودی رژیم خواهند زد...

آمریکائیها به جای اینکه مشکل را آسان کنند، با **نادیده گرفتن کانالهای سابق نخست‌وزیر ایران**، مرتکب اشتباه بزرگی شدند. سازمان اطّلاعاتی آمریکا با (حجت‌الاسلام) «رفسنجانی» از طریق فرزندش* و «سعید خراسانی» نمایندهٔ دائمی ایران در سازمان ملل متّحد، تماس گرفت و سعی نمود معامله‌های جدیدی با وی ترتیب دهد. این **سازمان** (سیا) وارد ماجرا نشد، بلکه **کانالهای جدید** را در اختیار دریادار «پویندکستر» (مشاور پرزیدنت «ریگان» در شورای امنیّت ملّی) قرار داد... «منتظری» که عملیّات تماسهای جدید با آمریکا را دنبال می‌کرد، به همین دلیل نسبت به رفتار آمریکا شک کرد و معتقد شد که **علیرغم همکاریهای گذشته با آمریکائیها**، آنها نظرشان عوض شد و درصدد نابودی جناحش هستند و به همین خاطر **او و طرفدارانش** به منظور تثبیت خود، درکشمکش قدرت، مجبور به افشا و برملا ساختن جزئیّات عملیّات فروش اسلحه، گردیدند.[!؟]

[ظاهراً] رادیکالیستها، به رهبری «میرحسین موسوی» نخست‌وزیر هم، که گرفتار

---

* در زمان نگارش این نامه، اطّلاعات دقیق از کانالی که خود را خویشاوند رئیس مجلس شورای اسلامی وقت معرّفی کرده بود و نخستین تماسها را در بلژیک با عناصر وابسته به سیا برقرار ساخت، اعلام نشده بود. از آنجا که «محسن هاشمی» در بلژیک(۶) سابقهٔ تحصیلاتی داشت، بسیاری از افراد در آن مقطع در سخنان و یا مقالات و مکتوبات دیگر به اشتباه، وی را به عنوان نقطهٔ تماس جدید سیا ذکر می‌کرده‌اند. دربارهٔ هویّت اصلی این کانال! بیشتر سخن خواهیم گفت.

این عملیّات شده بودند، همان عقیده را داشتند و می‌پنداشتند که آمریکائیها آنها را تنها گذاشته‌اند. به همین خاطر به وحشت افتادند. که در نتیجه همهٔ کانالهای ارتباطی که با **طیّ ۱۸ ماه زمان**، برقرار شده بود، قطع گردید.

...[حجةالاسلام] «هاشمی رفسنجانی» اکنون موضع «منتظری» را تضعیف کرده و حمایت کامل [«امام] خمینی» را به دست آورده است... من [«قربانیفر»] گمان می‌کنم او، قادر به تثبیت موقعیّت خود، از طریق کسب پیروزی‌هایی در جبهه می‌باشد....

در سایر اوضاع کنونی، می‌توان راه‌حلهائی به شرح ذیل برای بحران ایران پیش‌بینی کرد:

۱ـ نخستین **گام فوری**، حمایت از گروههای میانه‌رو است. زیرا «هاشمی رفسنجانی» موقعیّتی تضعیف شده دارد و هدف حملات عموم واقع گشته و **بهتر است از منتظری به شکل مستقیم حمایت کرد.** به ویژه به خاطر افکار و اعتقادات معتدل وی و نیز حملات گروههای حاکم علیه او، که منجر به کاهش محبوبیّت او گردیده است.

«منتظری» **همواره خواهان برقراری** روابط با غرب به ویژه ایالات متّحدهٔ آمریکا بوده به علاوه به آزادیخواهی معتقد و از پشتیبانی بازار برخوردار است.

۲ـ **جلوگیری از وحدت** و به قدرت رسیدن گروههای دیگر، برای حلّ بحران. زیرا این امر، بحران داخلی را تشدید خواهد ساخت.

... نیزکشمکش بین این گروهها به تضعیف آنها و تقویت گروه میانهٔ اومنجر خواهد شد.

۳ـ تماسهای غیرمستقیمی هم باید با تندروها صورت گیرد، تا آنها را به لزوم برقراری روابط با غرب متقاعد ساخت. در نتیجه، آنها مجبور خواهند شد حملات خود علیه میانه‌روها را متوقّف نمایند.

۴ـ **حمایت و پشتیبانی** مداوم از میانه‌روها و **تشویق** آنها به ادامهٔ روابط با غرب.

۵ـ با این سیاستها که قطعاً به از بین بردن قدرت تندروها منتهی خواهد شد و

همزمان با حمایت از «منتظری»، **هوادارانش**، زمام امور ایران را در دست خواهند گرفت...

در پایان می‌توان گفت... کلیّهٔ طرفین، این نکته را به خوبی درک کردند. خود شما (خطاب به «ریگان») بودید که این طرح را ارائه دادید و هدف شما **رویارویی با نفوذ شوروی در منطقه**، برقراری صلح و امنیّت در آن بود... ما برای تحقّق چنین سیاستی تلاش خواهیم کرد...

ازکتاب «خاطرات سیاسی»ـ «محمّد محمّدی نیک (ری‌شهری)»:

ضمیمه ۱۴ـ **اعلامیّه‌های باند «مهدی هاشمی» بر ضد رئیس جمهور.**

انتشار شب نامه‌هایی که توسّط گروه «مهدی هاشمی»، در جهت **تخریب وجهه و شخصیّت** «حضرت آیة‌ا...خامنه‌ای» تهیّه شده بود، در دومقطع صورت گرفت:

در **مقطع نخست**، که شامل دورهٔ اوّل ریاست جمهوری ایشان است، لبهٔ تیز حمله، در ظاهر متوجّه وزارت امور خارجه و نقش آن در ارتباط با نهضتها است؛ ولی هدف اصلی تعرّض به «آیة‌الله خامنه‌ای» به عنوان **مسئول اصلی سیاستهای متّخذه در ارتباط با برخی از نهضتهای آزادیبخش** است. در **مقطع دوّم** که دورهٔ دوّم ریاست جمهوری ایشان شروع می‌شود، برخوردها صریحتر شده و بیشتر در پوشش حمایت از دولت [«موسوی»] قرار می‌گیرد. گرچه در این مقطع، نیز حملات مستقیم ادامه یافت و حتّی بعضاً از موضع وجایگاه نهضتهای موجود در ایران، صورت گرفت،... ولی شاخصهٔ اصلی این مقطع همان **تعرّض مستقیم** بود.

اوّلین نمونهٔ گسترده این برخورد، اعلامیّه‌ای بود که در مورد انتخابات دورهٔ دوّم ریاست جمهوری، انتشار یافت و در آن از مردم دعوت شد، که برای نشان دادن مخالفت خود با «آیة‌الله خامنه‌ای» رأی سفید بدهند...

وقیحترین نمونهٔ این برخوردها، اعلامیّه‌ای بود که به نام «تعدادی از نمایندگان مجلس» در هشت صفحه، بر ضدّ ایشان انتشار یافت که به دلیل اینکه فوق‌العاده

اهانت‌آمیز است، از نقل آن معذوریم و...

ضمیمهٔ ۳ـ شایعهٔ ارتباط دستگیری «مهدی هاشمی» با ماجرای «مک فارلین»:

یکی از اقدامات طرفداران «مهدی هاشمی»، پس از دستگیری او، جوسازی در جهت مرتبط جلوه دادن دستگیری «مهدی» با ماجرای «مک فارلین» است و **«هادی هاشمی» در این باره، متّهم ردیف اوّل** است. در اعلامیّه‌ای که طبق تحقیقات با حضور وی و با امضای «جمعی از فضلا و طلاّب حوزهٔ علمیّه قم» تهیّه و توزیع شد... در اعلامیّهٔ دیگری که از طرف این افراد با امضای «جمعی از اساتید حوزهٔ علمیّهٔ قم تهیّه و توزیع گردید، آمده:

در پایان با اذعان به اصالت حفظ نظام اسلامی، متذکّر می‌شود: متأسّفانه اخبار متواتر، حتّی **حاکی از مفاسدی** از قبیل ارتباط با دول ملحده در شرق و کشورهای معاند در غرب می‌باشد...

برخی از رسانه‌های خارجی، مانند مجلهٔ «الشراع» هم به این شایعات دامن زدند.

«مهدی هاشمی» در **آخرین بازجویی‌های خود**، در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۵ دربارهٔ ریشهٔ این شایعات می‌گوید:

مسئلهٔ «مک فارلین» وقتی که مطرح شد، یعنی گزارشش را من با آقا «هادی»* با هم خواندیم و اینها در همین محورها بود که اوّلین جرقه‌ای که به ذهن ما رسید؛ همان لحظه که با آقا «هادی» با هم خواندیم؛ همین بود. که یعنی این تحلیلی که بعداً اینها متأسّفانه نوشتند وپخش کردند. این تحلیل قبلاً" خود من با آقا «هادی» نشسته بود، **روی آن صحبت کرده بودیم** که مثلاً" در اثر گرایش که اینها به غرب پیدا کرده‌اند. مثلاً" بعضی مقامات و دولتمردان یک چنین توافقهایی صورت گرفته، که مثلاً" نهضتها را از این طرف؛ اینها بایکوت بکنند و در ازایش هم غرب، یک تعهّدی به ایران بدهد که در رابطه با جنگ و «صدّام» و اینها مسئله، به یک صورتی حل بشود.

---

* «هادی هاشمی» برادر «مهدی هاشمی»، داماد و مسئول دفتر «منتظری» بوده است.

این چیزی بود که به ذهن ما رسید. منتهی به مرحلهٔ ابراز نرسید؛ که رویش تصمیم‌گیری عملی و اقدام عملی بکنیم. چون **مصادف بود با همان روزهایی که من بازداشت شدم** که خب دنبالهٔ قضیّه را **خود آقا «هادی»** و دوستانی که بیرون بودند، آن طوری که من شنیدم، در طیّ یک اعلامیّه صادر کردند و این تحلیل را به این صورت منعکس کردند...

ضمیمه ۳۸ـ اظهارات «مهدی هاشمی» دربارهٔ ارتباط با کشورهای خارجی.

ما از کانال نهضتها، با دولتهای خارجی ارتباط داشتیم و در ضمن این ارتباطات، مسائل داخلی را هم منتقل می‌کردیم به آنها ـ به لیبی و سوریه بیشتر ـ وقتی ما ارتباطمان با لیبیائیها برقرار شد، اونها یک کمکهایی بهمان می‌کردند.

دررابطه با **محور لیبی**، چند تا مسئله وجود دارد: **مسئلهٔ اوّل اینکه** ما در رابطه با همان سیاست کلّی که داشتیم، یعنی مخالفت با مسئولین و اعتراض به سیاست خارجی و اعتقاد به لزوم تندروی در مسائل خارجی، مجموعهٔ این اعتقادات باعث شده بود که **ما لیبی را به عنوان یک محور بپذیریم**. براین اساس بود که از همان اوائلی که ما در سپاه بودیم، یک چنین پیمان و تعاهدی بین ما و لیبی بوجود آمد. (توافقی استراتژیک بر سر مسائل بین‌المللی، مسائل خارجی و مسائل داخلی)... **لیبیائیها هم** از این کانال در جریان مسائل کشور و **نقاط ضعف نظام و رژیم و مسئولین** قرار می‌گرفتند و این قول را هم به ما داده بودند که بالأخره **اگر شما و طیف و تفکّر شما به حاکمیّت برسد**، ما حمایت صددرصد می‌کنیم از شما.... در محور لیبی اگر بخواهیم خلاصه بکنیم؛ باید بگوییم همان **دیدگاههای** العیاذبالله... **ضدّ «حضرت امام»** و نظام و اعتراضات و اشکالاتی که ما داشتیم؛ به مجموعهٔ نظام، به همراه یک سری اخبار و جریاناتی که در هر مقطعی، در تحوّلات داخلی به دستمان می‌رسید. **اینها را به نحوی منتقل می‌کردیم** و در قبالش هم، لیبی، این تعهّد را کرده بود که به طور صددرصد و همه جانبه با ما همکاری کند که **مسئلهٔ بحرین** یکی از نمونه‌هایش بود. در مورد عراق هم این نمونه وجود داشت و هکذا در مسائل خلیج [فارس]...

احکام صادر شده از دادگاه ویژهٔ روحانیّت:

...«فتحا... امید نجف‌آبادی» فرزند محمّد. نوع جرم: **همکاری با «مهدی هاشمی»**، مسایل شدید اخلاقی... نوع محکومیّت: **اعدام** تاریخ اجرای حکم ۶۷/۸/۱۶.

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

... در ۲۷ اوت ۱۹۸۵ [۵ شهریور ۶۴] مبلغ ۱/۲۱۷/۴۱۰ دلار، به حساب یک مقام ایرانی در بانک اعتبارات سوئیس (Credit Suisse) سپرده شد. [اسم این فرد **در نهایت ناباوری**،به عنوان حفظ اسرار ایالات متّحده آمریکا، همانند موارد مشابه، مورد اشاره قرار نمی‌گیرد!] این فرد که یک مقام رسمی **دفترنخست‌وزیر [ایران]** می‌باشد، مسئولیّت تهیّهٔ سلاح، از اروپا را داشت.

... در ۱۸ سپتامبر [۱۹۸۵ - ۲۷ شهریور ۱۳۶۴]، ۴ روز پس از اوّلین ارسال موفّقیّت‌آمیز موشکهای تاو، مبلغ ۵ میلیون دلار به حساب بانکی ایرانیها سپرده شد. در ۱۴ سپتامبر [۲۲ شهریور] «قربانیفر» به **دارندهٔ حساب کردیت سوئیس** گفت که آن شب، یک هواپیما در تبریز به زمین می‌نشیند و به مردی که در آن هواپیماست، یک قطعه چک و فهرستی از سلاحهای مورد نظر ایران داده شود. در ژانویهٔ ۱۹۸۶ [دیماه ۶۴] ایالات متّحده **رسماً** [برنامه] تحویل سلاحها به طرف ایرانی را **آغاز نمود**...

... سرهنگ «نورث» در پیامی برای دریادار «پویندکستر» در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۵ [۲۹ آبان ۱۳۶۴] **برنامهٔ ذیل** را تشریح کرد:

اسرائیلی‌ها قرار بود هشتاد فروند موشک هاوک را ظهر روز جمعه ۲۲ نوامبر [۱ آذر] در یک کشور ثالث، تحویل بدهند. قرار بود موشکها در سه هواپیمای در بست، بار شده، تا دو ساعت بعد عازم تبریز گردد. هنگامی که پرواز اوّلین هواپیما را **«قربانیفر» مورد تأیید قرار می‌داد**، دستوراتی برای رهایی ۵ تبعهٔ آمریکایی در بیروت داده می‌شد.

هیچ کدام از هواپیماها، در تبریز به زمین نمی‌نشستند، مگر آنکه کلیّهٔ گروگانها، به

سفارت آمریکا در بیروت، تحویل داده شده باشند.

بعداً ۴۰ هاوک دیگر تحویل می‌شد.

در ۱۷ یا ۱۸ نوامبر ۸۵ [۲۶ یا ۲۷ آبان ۱۳۶۴] هنگامی که «مک فارلین» برای اجلاس سران [آمریکا و شوروی] در ژنو بود، آقای [!«اسحق] رابین» **تلفنی** به «مک فارلین» اطّلاع داد که مشکلی، بر سر راه، ایجاد شده و «مک فارلین» موضوع را به سرهنگ «نورث» ارجاع داد.

«نورث» در ۱۹ نوامبر [۲۸ آبان]، نامه‌ای از طرف «مک فارلین» امضا کرد که در آن از «ریچارد سکورد»[۷] (Gen.Richard V.Secord)، **افسر باز نشستهٔ نیروی هوایی آمریکا**، خواسته شده بود برای ترتیب دادن انتقال «اقلام حسّاسی» که از اسرائیل ارسال می‌شود، به یک کشور خارجی رهسپار شود. در آن روز «سکورد» ترتیباتی برای انتقال هاوکهای اسرائیلی انجام داد... امّا اواخر روز ۲۱ نوامبر، این ترتیبات کم کم از هم پاشید. آن دولت خارجی، از دادن اجازهٔ فرود به هواپیماهای حامل هاوکها از اسرائیل خودداری کرد. سرهنگ «نورث»با «دوان کلاریج»[۸] (Duane Clarridge) از سیا، برای کمک در کسب اجازهٔ فرود مورد نیاز، تماس گرفت.

هنگامی که کوششهای سیا شکست خورد، سرهنگ دوّم «نورث» از آقای «کلاریج» خواست یک وسیلهٔ تجاری قابل اعتماد دیگر را، به جای هواپیمای اسرائیلی پیدا کند. «کلاریج»، «سکورد» را در تماس با وسیلهٔ نقلیّه‌ای قرار داد که **جزو اموال سازمان سیا** بود...

[نهایتاً]... «سکورد» توانست هواپیمایی برای این قسمت از مسافرت، تدارک ببیند. چون سازمان سیا، ترتیب دریافت حقّ پرواز برفراز کشور ثالث [در اروپا] را داد، در ۲۵ نوامبر [۴ آذر] هواپیما[ی مذکور] یک کشور اروپایی را ترک کرد. گرچه تحویل، سه روز به تأخیر افتاده بود و هواپیما فقط ۱۸ «هاوک» را حمل می‌کرد. هیچ گروگانی هم در نتیجهٔ این تحویل آزاد نشد.

نه تنها ۱۸فروند از محمولهٔ اوّلیّهٔ هاوکها... [مطابق اعلام توافق قبلی] نبود، بلکه مشکل [دیگر] **مارکهای اسرائیلی منقوش روی آن** هم وجود داشت..

«قربانیفر» به کمیسیون گفت که این امر، ناخشنودی شدیدی در ایران ایجاد کرد و **نتایج وخیمی** برای روابط نوظهور داشت. درنهایت ایرانیها ۱۷ هاوک را برگرداندند. **هیجدهمین هاوک** نیز برای تعیین کارایی موشکها، به سمت یک هواپیمای عراقی در خارک، شلیک شد.

... [پس از ناکامی اوّل] ... در ۳۰ نوامبر ۸۵ [۹ آذر ۶۴]، «مک فارلین» از سمت مشاور امنیّت ملی **استعفا داد** و به جای وی «پویندکستر» در ۴ دسامبر منصوب گردید. در همان روز سرهنگ «نورث» پیشنهاد جدیدی را، در مورد معاملهٔ اسلحه به جای گروگان با دریادار «پویندکستر» مطرح نمود... این معامله تحویل ۳۳۰۰ موشک «تاو» و ۵۰ موشک «هاوک» در **مقابل همهٔ گروگانها** بود.

قرار بود این سلاحها در ۵ مرحله، طیّ عملیّاتی ۲۴ ساعته تحویل گردد و در هر مرحله، یک یا دو گروگان آزاد گردد...

بلافاصله پس از جلسه‌ای رسمی، با حضور رئیس جمهور که «شولتز» وزیر خارجه آن را جلسهٔ «ابتکار (مربوط به) ایران» ("Iran Initiative") نامید، «مک فارلین» جهت مذاکره با «قربانیفر» و دیگران، عازم لندن شد...

طیّ مدّت باقیماندهٔ ماه دسامبر، **بارها** جلساتی بین «نورث»، «قربانیفر»، «لیدین»، «سکورد» و «نیر» برقرار شد...

در ۱۷ ژانویه [۲۷دی] رئیس جمهور حکمی را **امضا کرد** که مطابق با آن، سازمان سیا، چهار هزار موشک تاو، از وزارت دفاع خریداری کرده و پس از دریافت مبلغ آن، آنها را مستقیماً به ایران انتقال دهد وبرای انجام این معامله **اسرائیلیها ـ به عنوان طرف هماهنگی ـ** تمهیدات لازم را انجام دهند... همان روز رئیس جمهور در یادداشت روزانهٔ خود چنین نوشت: «من با فروش موشکهای تاو به ایران موافقت کردم.»

درماههای پس از امضای حکم ۱۷ ژانویه، سرهنگ «نورث» با اطّلاع «پویندکستر» و **حمایت افراد مشخصّی در سازمان سیا**، مستقیماً و با استفاده از **افراد خصوصی**، شبکه‌ای برای اجرای این طرحها تشکیل داد.

... در ۱۸ ژانویه ۱۹۸۶ [۲۸ دی ۶۴] «پویندکستر» و سرهنگ «نورث» با «کلر جورج»* (Clair George) معاون عملیّات سیا، «استانلی اسپورکین» (Stanley Sporkin) وکیل کلّ سازمان [سیا] و یکی از تهیّه‌کنندگان اصلی حکم ۱۷ ژانویه و سرانجام رئیس بخش خاورمیانه با هیئت مدیرهٔ عملیّاتی سازمان [سیا] ملاقات نموده، برنامه ریزی جهت اجرای طرح را آغاز کردند... **«سکورد» و یارانش**، نقش عملیّاتی اصلی را بعهده داشتند. وی ترتیب ارسال موشکهای «تاو» را به بندر «ایلات» [فلسطین اشغالی]... می‌داد و در آنجا یک هواپیمای ۷۰۷ اسرائیلی که **خدمهٔ آن** توسّط «سکورد» **فراهم می‌شد**، موشکهای «تاو» را به بندرعبّاس در ایران، تحویل می‌داد. هواپیمای مزبور در بازگشت در تهران، توقّف کرده و موشکهای «هاوک» راکه در نوامبر ۱۹۸۵ به ایران تحویل شد و توسّط ایران [بدلیل اسرائیلی بودن] پذیرفته نشده بود، را با خود بازمی‌گرداند. طبق طرح مزبور انتظار می‌رفت که روز بعد [۹ فوریه ـ ۲۰ بهمن] گروگانهای آمریکایی در بیروت [با استفاده از همکاری گروههای دوستدار جمهوری اسلامی در لبنان] آزاد... بشوند. پس از آن تعداد سه هزار موشک «تاو» دیگر ارسال می‌گردید...

در طرح اوّلیّهٔ [ویژهٔ شیطان بزرگ] **پیش‌بینی شده بود** که [«امام»خمینی» در فوریه ۱۹۸۵ [بهمن ۶۳] در **پنجمین سالروز تأسیس جمهوری اسلامی** کنارگذاشته شود [!!! ـ هیچ توضیح دیگری درا ین مورد درگزارش کمیسیون «تاور» داده نمی‌شود. محقّق، سایر منابع در دسترس را نیز مرور نمود، در همگی منابعی که به طرح جلسهٔ سران

---

* «جورج» پس از افشای جریان ایران ـ کنترا استعفا نمود ونهایتاً در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۷ توسّط رئیس جدید سازمان سیا، «ویلیام وبستر» - William Webster - چهاردهمین رئیس کلّ سیا ـ بازنشسته گردید و جای خود را به «ریچارد استولز» سپرد.

عالیرتبهٔ سیا و شورای امنیّت ملی اشاره می‌کنند، تنها به ذکر همین جمله از اسناد کفایت می‌گردد که

The plan anticipated that [Imam] Khomeini would step down on february 11 1985, the fifth anniversary of the founding of the Islamic Republic.

درگزارش «تاور» پانوشت شمارهٔ ۱۰ فصل سوّم (با عنوان انتقال اسلحه به ایران، انتقال پول و حمایت از کنتراها)صراحتاً **گلایهٔ اعضای کمیسیون** درباره عدم وجود تضمین محکم در **التزام عمل به این توطئهٔ طرّاحی شده**، ـ برعلیه «حضرت امام(ره)» ـ ابراز شده است!...]

... در ۵ فوریهٔ ۸۶ «نورث» به لندن رفت. او با «قربانیفر»، «نیر» و رابطهای «قربانیفر» [در تهران] ملاقات کرد...

در فرانکفورت، مخلوطی از مقامات از نخست‌وزیری تا وزارت اطّلاعات ایران، جمع شده بودند...

در ۱۸ فوریه ۸۶ «نورث» از «پویندکستر» خواست که اوراق مسافرتی نفرات آمریکایی راکه به آلمان می‌روند، آماده سازد... از ۲۴ فوریه ۸۶ «نورث» برای **ملاقات با یکی از مقامات دفتر نخست‌وزیری ایران** به فرانکفورت رفت و از طریق لندن بازگشت...

او در ۲۶ فوریه ۸۶ به رئیس سیا، «مک فارلین» و «پویندکستر» چنین گزارش داد:

«من همین دیشب از **ملاقات با عضو دفتر نخست‌وزیری ایران** برگشته‌ام. ابتدائاً، تنها همین نکته را می‌گویم که اگر هیچ ملاقات و یا رابطه‌ای با این افراد صورت نگیرد و یا نتیجه‌ای ندهد، حدّاقل، ملاقات **با آنها از طریق «قربانیفر»** لازم است... نتایج نشست ما به این شرح بود: ...ـ آنها خواستار ملاقات بعدی در جزیره قشم که نزدیک بندرعباس است، شدند. آنها به جنگ ایران و عراق، **خیلی کمتر از آن چیزی علاقه دارند** که ما حدس زده بودیم... آنها اشاره کردند که چندان مایل به مذاکره با واسطه‌ها

نیستند و **خواستار روابط مستقیم و مذاکرات با حکومت آمریکا** هستند...»

... یکی از مقامات ایرانی دفتر نخست‌وزیری پیغام تلفنی «ریچارد سکورد» را از طریق «آلبرت حکیم» (که ما او را به عنوان مترجم کاخ سفید، در ملاقات فرانکفورت پوشش داده‌ایم) می‌گیرد.

«حکیم» با مقامات ایرانی صحبت می‌کند و نتیجه این می‌شود که مقامات ایرانی از ما می‌خواهند که آنها را در جزیرهٔ خارک ملاقات کنیم... فرض بر این است که در ضمن این ملاقات، گروگانها آزاد شوند و ما نیز سه هزار موشک «تاو» به ایران بفرستیم...

... در ۱۸ فوریه [۲۹ بهمن]، پانصد عدد اوّلین موشکهای «تاو» در بندرعباس تحویل داده شد و موشکهای هاوک [اسرائیلی] از ایران خارج شد.

از ۲۴ تا ۲۷ فوریه [۵ تا اسفند] که سرهنگ «نورث»، یک مقام سیا، «سکورد»، «نیر»، «آلبرت حکیم» (از شرکای تجاری «سکورد») در **فرانکفورت آلمان**، با **جمعی از ایرانیان از جمله «قربانیفر»** برای **بررسی جزئیّات عملیّات**، یک سری ملاقاتهایی انجام دادند، در ۲۷ فوریه دوّمین محمولهٔ پانصد فروندی موشکهای «تاو» به بندرعباس رسید. **گرچه** بر سر آزادی یک گروگان و پس از آن، انجام گرفتن ملاقاتی بین مقامات عالیرتبهٔ آمریکایی و ایرانی در فرانکفورت، **توافق به عمل آمده بود**؛ طرح مزبور به نتیجه نرسید. **هیچ گروگانی آزاد نشد** و ملاقات مورد نظر نیز، تا مدّتها بعد صورت نپذیرفت...

«مک فارلین» در پیامی خطاب به سرهنگ «نورث» در ۲۷ فوریه ۱۹۸۶، اظهار داشت که یادداشتی از «پویندکستر» دریافت نموده که از وی پرسیده آیا او («مک فارلین») مایل است انجام یک ملاقات در سطح بالا با ایرانیان را بعهده بگیرد و افزود که «رئیس جمهور [ریگان] نیز در جریان است.»

... تمهیدات ملاقات میان «مک فارلین» و مقامات ایرانی، بلافاصله پس از بازگشت سرهنگ «نورث» از فرانکفورت در ۲۷ فوریه آغاز شد.

در همانروز «پویندکستر» با «کیسی»، [«کلر] جورج»، و یکی دیگر **از مقامات سازمان سیا** به منظور گفتگو، پیرامون طرح‌ریزی این ملاقات دیدار کرد. در ۵ مارس ۱۹۸۶ «جورج کیو» نیز به گروه پیوست.

«نورث»، «کیو» و یک مقام دیگر سیا [نام او نیز بدلیل **طبقه‌بندی** امنیّتی محذوف است] در ۸ مارس ۱۹۸۶ [۱۷ اسفند ۶۴] در **پاریس با «قربانیفر»** ملاقات کردند و «نورث» نتیجه را به «مک فارلین» گزارش داد...

او گفت «قربانیفر» را از تهدید شوروی، نسبت به ایران با استفاده از اطّلاعات جاسوسی که توسّط «رابرت گیتز»* معاون وقت بخش اطّلاعات جاسوسی سیا تهیّه شده بود، آگاه نموده است.

«قربانیفر» با ارائهٔ فهرستی از ۲۴۰ نوع مختلف از لوازم یدکی به تعداد مختلف، که برای واحدهای موشکی «هاوک» مورد نیاز بود به گفتهٔ «نورث» پاسخ گفت...

«رادنی مک دانیل»** (Rodney Mc Daniel) اظهار داشت طیّ جلسهٔ «گزارش شورای امنیّت ملّی» در ۱۲ مه ۱۹۸۶ [۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۵] «پویندکستر» با رئیس جمهور مسئلهٔ گروگانها و سفر آینده «مک فارلین» را در میان گذاشت.

در ۱۵ مه ۱۹۸۶ یادداشتهای «مک دانیل» نشان می‌دهد که **رئیس جمهور مأموریّت سرّی «مک فارلین»** به ایران و موضوعات مورد بحث را **تصویب نمود**...

«نورث» در پیامی به عنوان «پویندکستر» در ۱۹ مه ۱۹۸۶ [۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۵] اظهار داشت که سیا مشغول تدارک وسایل (Comms)، چراغانی (Beacons) و ارائه اسناد و مدارک برای میهمانی می‌باشد. کلیّهٔ تدارکات دیگر از طریق «**سکورد**» **یا**

---

* Robert Gates در سال ۱۹۸۶ جایگزین «جان مک ماهان» (John Mc Mahan) معاون رئیس سیا گردید که از عوامل اصلی این ارتقا، موفقّیت اوّلیّه‌اش در همین معاملات تسلیحاتی با دلالهای اسرائیلی و ایرانی بود، با جنجال زیاد بعدها به عنوان پانزدهمین رئیس کلّ سیا، سوگند یاد کرد.

** در فوریه ۱۹۸۶، دبیر اجرایی شورای امنیّت ملّی می‌باشد. هر چند «مک دانیل» نه در سیاست‌گذاری و نه در اجرای عملیّات «ابتکار ایران» دخیل نبود، معهذا «پویندکستر» را در جلسات گزارش به رئیس جمهور به عنوان صورتجلسه نویس همراهی می‌کرد.

وابستگان [!] **وی** انجام شده بود. «مک فارلین» همراه با «نورث»، «کیو» و یک مقام سازمان سیا در ۲۳ مه آمریکا را ترک گفتند. آقای «**نیر**» **اصرار داشت، جزو هیئت باشد.** رئیس بخش خاور نزدیک هیئت مدیرهٔ عملیّات سیا به هیئت گفت: این پیشنهاد، در ابتدا (از سوی سیا) رد شد و این مسئله از سوی کاخ سفید به «پرز» نخست وزیر اسرائیل اطّلاع داده شد که وی خواستار تجدید نظر در آن گردید.

نهایتاً تصمیم‌گیری، بعهدهٔ «مک فارلین» واگذار شد و وی نیز تصمیم گرفت که «نیر» به گروه بپیوندد... در ملاقات با مقامات ایرانی، «**نیر**» **[اسرائیلی] همواره بعنوان یک آمریکایی حضور داشت.** در ۲۵ مه [۴خرداد] هیئت وارد تهران شد.

بدون اطّلاع قبلی، با «مک فارلین»، هواپیما یک محموله از لوازم یدکی موشکهای هاوک را نیز با خود آورد.

هیئت مزبور از سوی **هیچیک از مقامات عالیرتبهٔ ایرانی،** مورد استقبال قرار نگرفت... هیچیک از گروگانها آزاد نشدند. بدین جهت به هواپیمای بعدی که قرار بود مابقی قطعات یدکی هاوک را با خود بیاورد، دستور داده شد به تهران نیاید. دو دور صحبت و گفتگو به جایی نرسید... «مک فارلین» قبل از هر چیز خواستار آزادی همهٔ گروگانها بود و ایرانیها در مورد تحویل فوری تمام قطعات یدکی هاوک اصرار داشتند. در ۲۷ مه [۶ خرداد] «مک فارلین» تقاضا کرد که گروگانها تا ۶/۳۰ دقیقه صبح روز بعد آزاد شوند، ولی هیچیک آزاد نشدند.

«مک فارلین» و گروهش تهران را ترک کردند، البته **بعد از آنکه** قطعات یدکی «هاوک» توسّط ایرانیها از هواپیما خارج شد... «قربانیفر» همچنین ادّعا کرد که یک **مشاور عالی سیاست خارجی* با هیئت آمریکایی** دیدار کرد... سفر «مک فارلین» به ایران نقطهٔ عطف تلاشهای آمریکا با ایران از کانال «قربانیفر» بود و برای یک سال، وی

---

* در منابع مختلف دیگر، از «محمّد جواد اردشیر لاریجانی» و «ابراهیم یزدی» نیز در کنار «محمّدعلی هادی نجف‌آبادی» به عنوان افرادی که با هیئت آمریکایی وارد شده به تهران مذاکراتی داشته‌اند، ذکرهایی به میان آمده است که محقّق در حال بررسی صحت و یا احتمالاً سقم آن می‌باشد.

درکانون این رابطه قرار داشت. این یک سال، **دوران سردرگمی**، خلف وعده و یأس فزاینده **برای آمریکا** بود.

... «هاوارد تیچر» در تحلیل و برنامه‌ریزی خود، برای آماده‌سازی برنامهٔ سفر «مک فارلین» به تهران، خطاب به «نورث» این چنین نوشت: ما سه مسئله مهم که منافع دو طرف را مورد اهمیّت قرار می‌دهد، در نظر گرفتیم: ۱ـ... [به دلیل طبقه‌بندی! اشاره‌ای به آن نشده است. ۲ـ روسیه... و ۳ـ...

متن یادداشتهای گفتگو در تهران مربوط به سفر «مک فارلین» [اسناد طرف آمریکایی:]

موضوع: مذاکرات ایران و آمریکا.

شرکت کنندگان:

آمریکایی: «رابرت سی. مک فارلین» ـ «الیور ال.نورث» «جورج کیو»، «هاوارد تیچر»ـ «آمیرام نیر» (اسرائیلی).

ایرانی: معاون نخست‌وزیر ایران.

مشاورنخست‌وزیر ایران [جالب است که اسامی اینها در **اوج بحران ناشی از رسوایی ایران ـ کنترا، توسّط آمریکایی‌ها!** حذف شده است!]

مکان: هتل استقلال تهران.

زمان: ۲۵ مه ۱۹۸۶ [۴خرداد ۶۵]ـ ساعت ۵:۱۵ بعدازظهر. مقام ایرانی بحث اوّل را باز کرد...

ملاقات دوّم:

[همان افراد حاضر در مکان ملاقات اوّل.]

زمان: ۲۶ مه ۱۹۸۶ [۵ خرداد ۶۵] ساعت ۳:۳۰ بعدازظهر.

...

ملاقات سوّم:

[همان افراد حاضر در مکان ملاقات قبل با تغییر مختصر در طرف ایرانی:] به جای

مشاور نخست وزیر، مشاور قائم مقام وزارتخارجهٔ ایران حاضر بود.
زمان: ۲۶ مه ۱۹۸۶ [۵خرداد ۶۵] ساعت ۹:۳۰ شب و...

از نشریهٔ «لیبر ـ بلژیک» ـ ۱۹۸۶/۱۲/۱:

ژنرال بازنشسته، «یعقوب نیمرودی» گفت که در فروش سلاح‌های آمریکایی به ایران، **واسطه بوده است**. او در یک مصاحبهٔ رادیویی گفت: وقتی که اتباع آمریکایی در لبنان، ربوده شدند، در دفتر یکی از شخصیّتهای برجستهٔ اسرائیل جلسه‌ای برگزار شد و به نظر رسید که **استفاده از روابط من با بعضی از عناصر ایرانی**، امکان‌پذیر است.

دخالت من با همکاری اشخاصی دیگر، آزادی یکی از گروگانهای آمریکایی را در سپتامبر ۸۵ فراهم آورد. مجلهٔ هفتگی «آبزرواتور» نوشت که از اوایل جنگ خلیج [فارس اوّل] در سال ۱۹۸۰ ازکانال واسطه‌ها، اسلحهٔ آمریکایی به ایران تحویل داده می‌شده است. و مطمئناً این تحویلها از حمایت اسرائیل برخوردار بوده است دو نوع اسلحه‌ای که [در آن زمان] فروخته شده بود، یعنی موشک «لانس» و گلولهٔ ضدّتانک «کوبر هید» در بازار سیاه **بدون کمک اسرائیل** پیدا نمی‌شود. «نیمرودی» گفت: «در ازای خدماتم تنها تشکّرهای آقای «پرز» [نخست‌وزیر وقت] و «اسحاق رابین» [وزیر جنگ وقت] را داشتم!»...

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

...[اعضای کمیسیون «تاور» در فصل چهارم گزارش خود تحت عنوان «اشتباه چه بود؟» می‌آورند:]

... ابتدا هیچ ارزیابی مستقلّی از **پیشنهادات اسرائیل** در ماههای ژوئیه و اوت [۱۹۸۵] بنظر می‌رسد از مؤسّسات اطّلاعاتی آمریکا درخواست و دریافت نگردید. اسرائیلیها اعلام داشتند که **از قبل با عواملی در ایران در تماس بوده‌اند.**

چشم‌اندازهای فتح باب با ایران،به میزان زیادی،متکّی به این تماسهای اسرائیلیها بود. با این حال، به نظر نمی‌آید که **هیچ گونه** ارزیابی منظّمی، از سوی سازمانهای اطّلاعاتی آمریکا در مورد **قابل اعتماد بودن** و **انگیزه‌های** این رابطین، هویّت و اهداف این عوامل در ایران، که انتظار می‌رفت؛ این فتح باب توسّط آنها صورت پذیرد، بعمل آمده باشد. در مورد **انگیزهٔ اسرائیلیها** نیز هیچگونه ارزیابی منظّمی، انجام نپذیرفته است...

[در فصول مرور آنچه گذشت،نیز می‌خوانیم:]

... در سال ۱۹۸۵ چندین آدم‌ربایی، در لبنان اتّفاق افتاد. در همین مدّت زمانی، جلسات شورای امنیّت ملّی با اسرائیلیها، در خصوص ایران صورت گرفت. این عوامل، همراه با وقایع مربوط به ربودن هواپیمای تی.دبلیو.ای[TWA] پرواز ۸۴۷ در اواسط ژوئن، بخشی از شرایطی بود که به نظر می‌رسید، **سیاستها و اقدامات مورد حمایت** «فولر»، «تیچر»، «فورتیر»، «مک فارلین» و رئیس سیا را **احیاء نمود.**

در یک سری از جلساتی که از ژانویه ۱۹۸۵ [دی ماه ۶۳] شروع شده بود، «یعقوب نیمرودی» تاجر اسلحه و وابستهٔ نظامی سابق اسرائیل در تهران، «قربانیفر»، «امیرام نیر» و «ادولف شوئیمر»* در مورد ایران و گروگانهای آمریکایی گفتگو کردند. «روی فرمارک»** به «چارلز آلن» (Charles Allen) ـ از سازمان سیا ـ گفت که **استفادهٔ مالی** برای آنها، قطعاً یکی از انگیزه‌های مهم بود. لیکن این گروه بر این عقیده بودند که تلاشهای آنان منجر به ثبات در منطقه و آزادی گروگانها خواهد گردید[!]

---

* Adolph Schwimmer معروف به «الشوئیمر»، مؤسّس صنایع هوایی اسرائیل و از دوستان قدیمی «شمعون پرز» نخست‌وزیر تروریست اسرائیل. قاچاقچی کهنه‌کار اسلحه که مسئولیّت برخی از عملیّات‌های مربوط به نقل و انتقالات سلاح و مهمّات اسرائیلی به اروپای شرقی و آمریکای لاتین را عهده‌دار بود.

** Roy Furmark : شریک بازرگانی «عدنان خاشقی» که به عنوان منبع برای عناصر سیا، به جمع آوری اخبار در مباحث قاچاق سلاح می‌پرداخت. اسرائیلیها به دلیل علم به این ارتباط، او را از گفتگوهای جدّی مذاکرات با واسطه‌های دفتر نخست‌وزیری ایران و نیز شبکهٔ ایرانی تحت امر (عناصر) زیتون دور کردند. امّا او همچنان به تلاش در جهت سرویس‌دهی به سیا ادامه می‌داد.

...«لیدین» [ادامه می‌دهد]: لذا ماجرا به این شکل اتّفاق افتاد. چون «قربانیفر» به منظور نزدیکی ایالات متّحده به اسرائیل نزدیک شده بود. منظورم این است که یکی از نادر چیزهایی که معتقدم «خاشقی» در مصاحبهٔ تلویزیونی با «باربارا والترز» (Barbara Walters) گفت، این بود که او به «قربانیفر» پیشنهاد کرد، **بهترین راه جلب توجّه آمریکائیها، رفتن به اسرائیل** است. این طرز فکر او بود و **در حقیقت، درست فکر می‌کرد** و برنامه‌اش هم، خوب کارگر واقع شد...

... در سوّم ژوئیه ۱۹۸۵ [۱۲ تیر ۱۳۶۴] «دیوید کیمخی» مدیر کلّ وزارت امور خارجه [اسرائیل] در کاخ سفید، با «مک فارلین» ملاقات کرد. «مک فارلین» به کمیسیون اظهار داشته که «**کیمخی**»، **از وی** در مورد موضع دولت آمریکا، نسبت به آغاز یک مذاکرات سیاسی با **برخی مقامات رسمی ایران**، پرسیده بود.

در ۱۳ ژوئیه [۲۲ تیر]، «مک فارلین»، **دوّمین درخواست** را دریافت کرد و این بار **توسّط فرستاده‌ای** [بنام] «شوئیمر»، مستقیماً از نخست‌وزیر **اسرائیل** «پرز» فرستاده شده بود.

این **فرستاده** [«**شوئیمر**»]، متن گفتگوهای ملاقات اخیر، با **آقای «قربانیفر» و یک ایرانی دیگر** را به همراه داشت که در آن، ایرانیان گفته بودند که رابطین آنها در ایران، خواستار یکصد موشک «تاو» هستند. این می‌توانست بخشی از پیشنهاد بزرگتر آغازگفتگوی خصوصی، دربارهٔ مناسبات ایران و آمریکا باشد. فرستاده، **درخواست پاسخ فوری** نمود.

«دونالد رگن» (Donald T.Regan) رئیس کارکنان کاخ سفید، به کمیسیون اظهار داشته که او و آقای «مک فارلین» به اتّفاق رئیس جمهور، در مورد این موضوع در روز ۱۳ ژوئیه، چند روز پس از عمل جراحی سرطان رئیس جمهور، در بیمارستان ملاقات نموده و با رئیس جمهور [«رونالد ریگان»] حدود ۲۰ تا ۲۵ دقیقه در این امر صحبت کرده و رئیس جمهور، **سؤالات زیادی** در این رابطه **می‌نمود**. او گفتهٔ رئیس جمهور را به خاطر می‌آورد که گفت: «خُب، ادامه بدهید و این راه را باز کنید.»

رئیس جمهور در ملاقاتش با کمیسیون در ۱۱ فوریهٔ ۸۷ [۲۲ بهمن ۶۵]گفت: او **هیچ چیز**، از ملاقاتش در بیمارستان با «مک فارلین» **به یاد نمی‌آورد** [!] و یادداشتی هم که یک چنین ملاقاتی را نشان بدهد، ندارد.

آقای «مک فارلین» گفت: که آقای «کیمخی»، پیشنهاد ویژه‌ای ارائه داد، مبنی بر اینکه تحویل یکصد موشک «تاو» به ایران سبب ایجاد حسن نیّت و منجر به رهایی همهٔ گروگانها خواهد شد.

«**مک فارلین**» به هیئت اظهار داشت که وی، این پیشنهاد را با رئیس جمهوری **به دفعات و درمرتبهٔ آخر، با تمام اعضای شورای امنیّت ملّی، مورد مذاکره و بحث قرار داد.** ظرف چند روز پس از ملاقات، رئیس جمهور، تصمیم خود را تلفنی به اطّلاع «مک فارلین» رساند. او گفت که تصمیم رئیس جمهوری، چنین بود که اگر اسرائیل بخواهد، مقادیر معدودی تسلیحات به ایران [این عملیّات، بدون **علم طرف ایرانی** که سلاحها از کدام مبدأ ارسال می‌گردد، صورت پذیرفت] تحویل دهد، اسرائیل می‌تواند **اسلحه‌های جایگزین** را از ایالات متّحده خریداری نماید. «مک فارلین» گفت: رئیس جمهور اظهار داشت که آمریکا، علاقمند به انجام یک ملاقات و مذاکره سیاسی با ایران است. «مک فارلین»اظهار داشته که رئیس جمهوری گفت: که می‌خواهد مسئله ادامه یابد. وی (خود رئیس جمهور) مسئولیّت آن را می‌پذیرد.

«مک فارلین» به کمیسیون اظهار داشت که او متعاقباً، تصمیم رئیس جمهوری را به اطّلاع آقای «کیمخی» رسانده و به «کیمخی»تأکید کرد که هدف آمریکا، **یک برنامهٔ سیاسی** با ایران است.

او همچنین، این تصمیم را به اطّلاع مسئولین شورای امنیّت ملّی نیز رساند. رئیس جمهور در ملاقاتش باکمیسیون در ۲۶ ژانویه ۱۹۸۷ [۶ بهمن ۶۵]گفت: زمانی در ماه اوت، او ارسال اسلحه به ایران، با استفاده از کانال اسرائیل را تصویب کرد. او، تاریخ دقیق این تصمیم را نمی‌دانست. رئیس جمهور همچنین گفت که او **جایگزینی هر نوع سلاحی** را که توسّط کانال اسرائیل به ایران ارسال شده، تصویب کرد...

...«مایکل لیدین» به کمیسیون گفت که شورای امنیّت ملّی، ایران را به عنوان کشوری **مهم، از لحاظ استراتژیک** می‌دانست که در مورد آن، ایالات متّحده، اطّلاعات کافی در دست نداشت. «مک فارلین» در ماه ژانویه ۱۹۸۵ آماده بود که آقای «لیدین» را به اروپا، جهت مأموریّت جمع‌آوری اطّلاعات، اعزام نماید.

در اوایل بهار سال ۱۹۸۵، «لیدین» به «مک فارلین»، در خصوص مذاکراتی که وی با **یک مقام اطّلاعاتی اروپایی** داشت، گزارش نمود. این مقام، معتقد بود که **وضعیّت در ایران بیش از** آنچه ایالات متّحده **تصوّر** می‌کند، **سیّال است.**

طرف «لیدین» پیشنهاد نمود که وی با **اسرائیلیها** صحبت نماید، زیرا آنها **بهترین منبع اطّلاعاتی در مورد ایران** هستند.

بنابر اظهارات «لیدین»، «مک فارلین» پیشنهاد نمود که وی به طور **خصوصی** با «پرز» صحبت نماید و چنانچه، اسرائیل این اطّلاعات را در دسترس داشته باشد، آیا آماده هستند در اختیار ما نیز بگذارند... در ۹ آوریل [۲۰ فروردین ۶۴] «لیدین» به ابتکار خود ترتیب ملاقات با نخست‌وزیر «پرز» را داد.

«فورتیر» و «تیچر» فکر کردند عاقلانه خواهد بود از «نیمراد نوویک» (Nimrod Novik) مشاور سیاسی نخست وزیر، سؤال شود که آیا آقای «لیدین»، مورد استقبال، قرار خواهد گرفت یا خیر؟...

«مک فارلین» در نامه‌ای به «فورتیر» نوشت: «فکر می‌کنم، همکاری با اسرائیل، در **طرحهای ما برای جانشینی در ایران**، با ارزش است. فعلاً" موضوع «لیدین» را مسکوت می‌گذاریم... **برنامه‌ریزی برای جانشینی**، یکی ازنقاط آسیب‌پذیر ماست و خوشحالم که در مورد آن بحث می‌شود...»

«لیدین» در ۴ و ۵ ماه مه ۱۹۸۵ [۲۱ و ۲۲ فروردین ۶۴]، از اسرائیل بازدید نمود و با نخست‌وزیر «پرز» ملاقات کرد.

... «پرز» گفت که اسرائیل خوشحال خواهد شد که با ما در **جمع‌آوری** اطّلاعات بهتر، **در تمام زمینه‌های مربوط به ایران**، همکاری نماید. بدین ترتیب یک گروه را

برای همکاری با ما تعیین نمود...

«شلومو گازیت» رئیس دانشگاه «بن گوریون» و **رئیس سابق ادارهٔ جاسوسی اسرائیل**، سرپرستی گروه اسرائیلی را عهده‌دار بود. «گازیت» **هنوز**، روابط خوبی با دستگاههای اطّلاعاتی اسرائیل داشت و می‌توانست از **ارتش و موساد**، اطّلاعات بگیرد. «لیدین» سایر مقامات اسرائیل را نمی‌شناخت. لیکن بر این تصوّر بود که «دیوید کیمحی» مدیرکلّ وزارتخارجه اسرائیل نیز دراین مسئله، کارهایی انجام می‌دهد.

پس از ارائهٔ گزارش سفر «لیدین» به «مک فارلین»، او از «فورتیر» خواست یک **برآورد ویژه**، در خصوص ایران تهیّه کند. آقای «گراهام فولر»، مأمور امنیّت ملّی و آقای «تیچر» در این تلاش شُرکت نمودند...

از هفته‌نامهٔ عربی «الوطن العربی»ـ مصاحبهٔ «مایکل لیدین»* :

(«مایکل لیدین هرگز وابستگی مذهبی (یهودی) خود را انکار نمی‌کند. اما بر آمریکائی بودن [و نه اسرائیلی بودن!]... شدیداً تأکید دارد... :)

در سال ۱۹۸۱، ژنرال «الکساندر هیگ» پس از رسیدن به مقام وزارت امور خارجه، از من خواست تا با او، بعنوان **مشاور ویژه** همکاری نمایم و من با او شروع به کارکردم. در سال ۱۹۸۲... به اسرائیل سفرکردم. اسرائیلی‌ها پیشنهاد کردند تا از لبنان نیز، دیداری بعمل آورم و سپس، بوسیلهٔ یک دستگاه جیپ اسرائیلی، عازم شهرهای «بعبدا» واقع در شرق بیروت و شهر «زحله» شدم... پس از آن به قلعهٔ «شقیف» در جنوب عزیمت کردم... سپس به واشنگتن بازگشتم و استعفای خود را تقدیم کردم. چون ژنرال «هیگ» نیز استعفاکرده بود. ولی «لورنس ایگلبرگر» قائم مقام وزارت امور خارجهٔ آمریکا از من خواست تا بعنوان مشاور در وزارتخانه بمانم.

... و نیز در زمینهٔ مبارزه با تروریسم، گزارشات بسیاری برای وزارت دفاع

---

* ۱۹۸۷/۳/۲۷.

(پنتاگون) [وزارت جنگ شیطان بزرگ] تهیّه می‌نمودم. سپس «رابرت مک فارلین» از من خواست تا با او در **شورای امنیّت ملّی** همکاری کنم...

س: شما یک آمریکایی یهودی هستید. برخی افراد معتقدند که یهودیان آمریکایی، **صهیونیست‌تر از خود صهیونیستهای اسرائیل** می‌باشند. نظر شما در این مورد چیست؟

[«لیدین»:] به اعتقاد من، هر کس دارای افکار و عقاید خاصّ خویش می‌باشد. اکثریّت آمریکائیها که با اسرائیل دشمنی می‌ورزند، یهودی هستند. امّا اکثریت آنهایی هم که اسرائیل را تأیید می‌کنند، ممکن است یهودی نباشند و مثلاً" از مسیحیان پروتستان ایالات متّحده باشند. همچون «رابرتسون» و «فالول» که از جمله مسیحیان صهیونیست ایالات متّحده بوده و بر تعصّبات یهودی خود تأکید می‌کنند.

من یک آمریکایی یهودی هستم و اسرائیل را پناهگاه یهودیان جهان می‌دانم. اما اسرائیل کشور من نیست. من آمریکایی هستم و تا وقتی که برای دولت آمریکا کار می‌کنم، سعی می‌نمایم از منافع آمریکا حمایت کنم و اسرائیل در محاسبات و معیارهای من نقشی ندارد[؟!]

... **من معتقدم** که منافع آمریکا، **مساوی** با منافع اسرائیل **است**؛ هر چند که در ایران، این منافع با یکدیگر، کاملاً" منطبق نیست...

س: علّت گرفتاری شما در مسئلهٔ فروش اسلحه به ایران چیست؟ و چگونه این امر پیش آمد؟

[«لیدین»:] به این دلیل که ایران در تروریسم بین‌المللی دست داشته و هنوز هم دارد[؟!] و نیز چون نقش این کشور در این مسئله، بصورت امر پیچیده، در آمده است که ما بدلیل کمبود اطّلاعات تاکنون از آن سردر نیاورده‌ایم. مسئولیّت مطالعهٔ پروندهٔ ایران به من محوّل گردید...[مقرّر بود] برای جمع‌آوری اطّلاعات بیشتر، در مورد ایران و نقش آن در تروریسم، به برخی کشورها سفر کنم و با برخی افراد ملاقات نمایم و اکثر آنها توصیه کردند سفری به اسرائیل داشته باشم، زیرا **اسرائیل بهترین**

منبع برای جمع‌آوری اینگونه اطّلاعات به شمار می‌رود... در بهار سال ۱۹۸۵ و دقیقاً در اوایل ماه مه از اسرائیل دیدن کردم. به قدس رفتم و با «شیمون پرز» نخست‌وزیر وقت ملاقات نموده و چندین ساعت درمورد ایران، با یکدیگر به صحبت پرداختیم. من به او گفتم که شورای امنیّت ملّی **خواهان** جمع آوری اطّلاعات درباره ایران و **جریانات داخلی** آن است. زیرا دولت آمریکا از درک رفتارهای ایران، عاجز مانده است و از «شیمون پرز» خواستم تا از اطّلاعاتی که [اسرائیل] در اختیار دارد، ما را نیز مطّلع سازد و او مرا به برخی از مقامات اسرائیلی معرّفی نمود.

س: به چه کسانی؟ «امیرام نیر»، یا «دیوید کیمخی»؟

[«لیدین»:] هیچکدام. بلکه به «شلوموگازیت» معرّفی کرد. وی مسئولیّت ریاست ادارهٔ اطّلاعات نظامی را برعهده دارد. ولی در آن وقت رئیس دانشگاه «بن گوریون» در «بئرشوا» بود. او به **جمع آوری اطّلاعات در مورد ایران**، مشغول بود. همچنین با **عدّه‌ای از یهودیان ایرانی** که چندی قبل از آن، از ایران به اسرائیل، مهاجرت کرده بودند؛ ملاقات نمودم...

س) آیا شما با «قربانیفر» قبل یا بعد از دیدارش از اسرائیل ملاقات کردید؟

[«لیدین»:] من در ژوئیهٔ سال ۱۹۸۵ و پس از دیدارش از اسرائیل و انجام مذاکرات با مقامات این کشور با او دیدار کردم.

س) پس امیدتان به **اطّلاعات و گزارشات اسرائیل درمورد ایران** را از دست دادید؟

[«لیدین»:] تا حدّی بله. بله به **اطّلاعات (جاسوسی) اسرائیل** در مورد ایران، **بیشتر می‌توان** تکیه کرد تا بر اطّلاعات آمریکا.

س) پس ازبازگشت از اسرائیل چه اتفاقی افتاد؟

[«لیدین»:] من موضوع را با «مک فارلین» در میان گذاشتم و به او گفتم «شیمون پرز» گروهی را به ریاست «گازیت» برای بررسی پروندهٔ ایران تشکیل داده است، تا امکان بررسی و تبادل اطّلاعات و گزارشات درمورد ایران وجود داشته باشد. ما نیز تصمیم گرفتیم، چنین گروهی برای همین منظور در واشنگتن تشکیل دهیم.

س) چه کسی ریاست گروه آمریکایی را برعهده داشت؟

[«لیدین»:] برای این گروه، هیچ سرپرستی انتخاب نشد؛ بلکه از دستگاههای اطّلاعاتی مختلف، تقاضا شد تا برای تهیّهٔ **گزارشات درمورد ایران** با ما همکاری نمایند...

س) در چه سالی با «قربانیفر» ملاقات کردید؟

[«لیدین»:] اواخر ژوئیه سال ۱۹۸۵، ولی **اسرائیلیها، قبل از این تاریخ با او ملاقاتهای بسیاری داشتند.** آنها دریافته بودند که «قربانیفر» در مورد ایران، شناخت کامل و واقعی دارد و این امر اشتهای اسرائیل را برانگیخته بود. **اسرائیل دریافته بود که او فرد با نفوذی است.** لذا تصمیم به همکاری کامل با وی گرفت.

«قربانیفر» از اسرائیلی‌ها خواست تا وی را به آمریکائیها معرّفی نمایند. «عدنان خاشقی» نیز به او گفت که بهترین راه برای رسیدن به واشنگتن، تل‌آویو است.

س) ولی «عدنان خاشقی» شکّی نداشت که «قربانیفر» **ریاست دستگاه اطّلاعاتی [نخست‌وزیری] ایران در اروپا** را برعهده دارد. آیا «قربانیفر» با همین عنوان با اسرائیلی‌ها ملاقات نمود؟

[«لیدین»:] ما می‌دانستیم که «قربانیفر»، روابط بسیار قوی با مسئولین ایرانی دارد[!؟] و می‌تواند به نمایندگی از طرف مقامات ایرانی مورد نظر مذاکره کند....**به نظر ما، او مقامی بالاتر از مقام ریاست اطّلاعاتی داشت[!]...**

س) در گزارش کمیتهٔ امور خارجی کنگرهٔ آمریکا، آمده است که «جورج شولتز»، «قربانیفر» را یک دروغگوی بزرگ توصیف کرده است. نظر شما در این باره چیست؟

[«لیدین»:] سازمان اطّلاعاتی آمریکا «سیا» نظر بسیار بدی در مورد «قربانیفر» دارد.

س) چرا؟

[«لیدین»:] میان «قربانیفر» و سازمان اطّلاعاتی آمریکا، چندین آزمون سخت صورت گرفته...

از روزنامهٔ فرانسوی «فیگارو» ـ نوشتهٔ «بودوئن بولاره»:*

از میان افراد ایرانی نیز از دو نفر نام برده شده است:

«آلبرت حکیم» و «منوچهر قربانیفر» که هر دو به هنگام سقوط «شاه» [معدوم] کشور خود را ترک کردند و به کار قاچاق اسلحه مشغول شدند.

«آلبرت حکیم» **روابط خوبی با ریاض** داشته و با همکاری ژنرال «سکورد» مؤسّسهٔ «استانفورد تکنولوژی تریدینگ» را اداره می‌کنند.

«منوچهر قربانیفر» **واسطهٔ تهران** بین آقای «خاشقی» و قاچاقچیان اسلحهٔ اسرائیل موسوم به «یعقوب نیمرودی» و «الشوئیمر» بوده است. ظاهراً وی اقلاً" دو فقره چک به مبلغ ۱۷ میلیون دلار به حسابهای بانکی «عدنان خاشقی» در سوئیس، و موناکو واریز کرده است.

از مقالهٔ «کارتهای تجاری رسوایی ایران کنترا»ـ نوشتهٔ «پل برانکاتو» (۱۹۸۸):

در نوامبر سال ۱۹۸۴، هنگامی که دلاّل آوارهٔ سلاح «منوچهر قربانیفر» به مأمور سابق سیا، «تئودور شیکلی» پیشنهاد کمک داد، او در **سه آزمون دروغ سنجی** مردود شده بود. چهار ماه پیشتر، سیا یک بیوگرافی شغلی درمورد او (قربا) منتشر کرده و هشدار داده بود که «او باید به عنوان یک مایهٔ دردسر و یک جاعل اطّلاعات، مورد ملاحظه قرار گیرد.»

با این حال، «مایکل لیدین» متخصّص تروریسم در شورای امنیّت ملّی و مأمور اطّلاعاتی اسرائیلی «دیوید کیمخی»، ضمانت «قربانیفر» را نزد مشاور امنیّت ملّی «رابرت مک فارلین» کردند. «لیدین» از «قربانیفر» به عنوان «یکی از وفادارترین، تعلیم دیده‌ترین و محترم‌ترین مردانی که تاکنون شناخته‌ام» یاد کرد.

به این ترتیب، «قربانیفر» واسطهٔ ارسال اوّلین محمولهٔ موشکهای «هاوک» و «تاو»

---

* ۱۹۸۶/۱۱/۲۹ (Baudouin Bollaert)

در برابر آزادی گروگانها به ایران گردید. بعدها «مک فارلین» از «قربانیفر» به عنوان یک «کلّه پوک غیرطبیعی» نام برد.

پس از ارسال سه محمولهٔ اوّل موشکها به واسطه‌گری «قربانیفر» و آزادی تنها یک گروگان[!]، مدیر سیا، «ویلیام کیسی» دستور انجام یک آزمایش دروغ سنجی دیگر را صادر کرد. «قربانیفر» بار دیگر در **کلیهٔ سؤالها، به جزنام و ملیّت خود** از آزمایش رد شد. پس از آن او به خانهٔ «لیدین» رفت و مدّعی شد، در خلال آزمایش مورد آزار بدنی قرار گرفته است. «ریچارد سکورد» جانشین «لیدین» گردید، اما به «قربانیفر» نیز اجازهٔ ادامهٔ واسطه‌گری در معاملات تسلیحاتی داده شد.

[بعدها] «الیور نورث» شهادت داد که **«قربانیفر» مظنون به مأموریّت برای اسرائیل** بوده است.

از نشریهٔ قطری «دیلی گلف» ـ ۱۹۸۶/۱۲/۱۱:

«قربانیفر» که هم در مصاحبه به همراه «خاشقی» و هم درگفتگو با «باربارا والترز»، گزارشگر تلویزیونی به عنوان **سرپرست سازمان اطّلاعاتی نخست‌وزیر ایران در اروپا** معرّفی گردید، اظهار داشت که وی وقتی دریافت؛ که بهای واقعی سلاحهای مذکور بسیار کمتر از ۳۵ میلیون دلاری بوده که توسّط ایران پرداخت گردیده است، متعجّب شد...

«قربانیفر» همچنین افشاء کرد که وی همان کسی بوده که به بیروت رفته و سه گروگان آمریکایی را از اسارت جهاد اسلامی آزاد ساخته است. وی همچنین اظهار داشت که به عقیده وی این راه هنوز مسدود نگشته است...

از هفته‌نامهٔ عرب زبان«الوطن العربی»ـ ۱۹۹۳/۳/۱۹:

[درباره قتل جنایتکارانهٔ «یان اسپیرو» و خانواده‌اش در «سان دیگو» در ۱۳ نوامبر۹۲:]

عناصر مطّلع، **سازمانهای اطّلاعاتی آمریکا** را به کشتن این آخرین گواه [شاهد]

بازار گروگانگیری، که مذاکرات و خاطرات خود را یادداشت کرده و اخطار کرده بود چنانچه آمریکا به تعهدّات مالی خود نسبت به وی عمل نکند؛ آنها را منتشر می‌نماید، متّهم می‌کنند.

ترور «هراس انگیز» وی (به همراه همسر و فرزندانش) چنین القا کرد که آمریکائیها در پی آنند که پرونده‌های گذشته را، با همه آلودگیهایش ببندند. مسئلهٔ «اسپیرو» فراموش و همراه با او به خاک سپرده شد و بدینسان وی به **کاروان کسانی پیوست** که در **پروندهٔ نبرد [اطّلاعاتی] ایران و آمریکا**، نقش داشته‌اند. مثل «سیروس هاشمی»، «امیرام نیر»، «ویلیام کیسی»، «گریسن» کنسول چاد در سوئیس و «بارشل» وزیر آلمانی ـ که جسدش را در ۱۹۸۷ در اتاقش در هتلی در ژنو یافتند.

از نشریهٔ سوئیسی «لوتان»* ـ نوشتهٔ «میشل سرژ»:

«ژاک موسیو» که در سال ۱۹۵۳ متولّد شده است، افسر شابق ارتش بلژیک است که تا سال ۱۹۷۹ ـ که به طور ناگهانی ناپدید شد ـ به خرید و فروش اسلحه مشغول بوده است.

نخستین تماسهای او با ایران به سال ۱۹۸۶ بازمی‌گردد: او در ماجرای **ایران گیت** ارسال ۶۰۰۰ گلولهٔ آمریکایی «تاو» (TOW) به تهران را انجام داد[؟!] او که در آفریقا کاملا" شناخته شده است، برای تحویل اسلحه به رژیمهای تحت حمایت پاریس [در آفریقا]، از حمایت کامل برخوردار بوده است.

[«ژاک موسیو»] که **مظنون به جاسوسی** است، در زندانهای ایران در شرایط بدی[!] به سر می‌برد. این موضوع را یک منبع ایرانی، نزدیک به وزارت اطّلاعات و همچنین یک منبع آگاه غربی، مورد تأیید قرار داد...

* ۲۰۰۱/۱/۲۴.

از مقالهٔ «اختاپوس: حاکمیّت سرّی و مرگ دنی کاسولارو»

سایت مجموعهٔ «فرال هاوس»:*

«تونی کاسولارو» (Tony Casolaro) روز دوشنبه برادر خود را دید و فکر کرد که او خسته به نظر می‌رسد. «دنی» گفت که او در نیمه شب، تلفنهای تهدیدآمیزی داشته است و خواب او را به هم زده‌اند. «دنی» گفت که این تلفنها، مدّت سه ماه است که ادامه دارند.

یک دوست نزدیک ـ «بن میسون» (Ben Mason)ـ حوالی ساعت ۳/۳۰ بعدازظهر به خانهٔ «کاسولارو» رفت و با وجودی که «بن میسون» تمایل داشت برای خوردن غذا به رستوران بروند، «کاسولارو» اصرار کرده بود که قسمتهایی از آخرین تألیف تحقیقی خود را به او نشان دهد.

او، «میسون» را به طبقهٔ پایین برد و **پنج برگ از دستنویس خود را** از داخل یک جعبه بیرون آورد. این پنج برگ رول، حاوی اطّلاعاتی درمورد نقل و انتقالات تسلیحاتی کنتراها بود که گفته می‌شد «عدنان خاشقی» در آن دست دارد. دو صفحهٔ دیگر حاوی **فتوکپی چکهای بی.سی.سی.آی** به مبالغ یک میلیون و چهارمیلیون دلار بود که به حساب «عدنان خاشقی» و «منوچهر قربانیفر» صادر شده بود. وجود این چکها برای محقّقین از سال ۱۹۸۷ یا کمی قبل از آن، معلوم شده بود. یک برگ دیگر، **رونوشت گذرنامهٔ** «حسن علی ابراهیم علی» بود که گفته می‌شد مدیر «سی‌تی کو» (Sitico)که از **مراکز معاملات تسلیحاتی عراق** است، می‌باشد. در راه، «کاسولارو» با «بن میسون» صحبت کرد. به نظر می‌رسید که او با «ابراهیم» ملاقات کرده است.

تحقیق «دوگ وقان» (Doug Vaughan) نتیجه گرفته بود که این چند صفحه از سوی «باب بیکل» (Bob Bickel) به او داده شده بود که او هم آنها را از «ریچارد برنّکه» (Richard Brenneke) یکی از **چهره‌های برجستهٔ دیگر تحقیق** «کاسولارو»

---

* نوشتهٔ «کن توماس» (Kenn Thomas) و «جیم کیت» (Jim Keith).

و کسی که شهادت لازم در مورد **سورپریز اکتبر** را داده بود، گرفته است.

در روز پنجم آگوست، «کاسولارو» با مهندس کمپانی نفتی تگزاس «باب بیکل» که زمانی به عنوان مأمور اطّلاعات دایرهٔ فروش کار کرده بود، تماس گرفت...

«بیکل» از قبل تمایل داشت که در ارتباط با نقش «رابرت گیتز» رئیس سیا در **حمل سلاح به عراق در دههٔ ۱۹۸۰**، افشاگری شود.

او فتوکپی چکها و کپی گذرنامهٔ «حسن علی ابراهیم علی» را که یکی از **ممتازترین مأموران خرید تسلیحاتی عراق بود**، به او داد...

[تقاضا] نامه از طرف «گاربی لئون» (Garby Leon)* [دکترای دانشگاه هاروارد]:

به جناب [!] «ژانت رنو» (Janet Reno) دادستان کلّ ایالات متّحدهٔ آمریکا.

تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۹۳.

خانم **دادستان عزیز**

این نامه را می‌نویسم، چون احساس می‌کنم مرگ «پل ویلچر» (Paul Wilcher) توجّه شما را بسیار جلب کرده است و باید توسّط مورد اعتمادترین مأمورانتان در وزارت دادگستری، مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد.

«پل ویلچر» مانند «دنی کاسولارو»، **در حال تحقیق در مورد دست داشتن احتمالی دولت، در فعّالیّتهای مشکوک** زیادی بود؛ از جمله ادّعاهای بحث انگیز سورپریز اکتبر و موضوع اینسلاو (INSLAW).

تحقیقات او، وی را به حوزه‌هایی که «کاسولارو» پیشتراز آنها پرده برداشته بود، رهنمون شد. «ویلچر» که در این تحقیق شناخته شده بود و در محیط کنگره او را به عنوان خرمگس سمج می‌شناختند، سعی داشت تحقیقاتی را در مورد تخلّفات

---

* اصل نامه در سایت زیر روی اینترنت موجود است: WWW. Webcom.Com/~pinknoiz /covert/wilcher.html

احتمالی دولت در چند حوزهٔ مختلف به عمل آورد. او به علاوه با «لی هامیلتون»، «ویلیام ویستر»، «الیوت ریچاردسون» (Elliot Richardson) و «راس پرو» (Rass perot) تماس حاصل کرد.

در ماه مه گذشته «**ویلچر**» **اظهار داشت** که اطّلاعات او **فراتر** از اطّلاعات «کاسولارو» رفته و او احساس کرد که این موضوع، برای وی **یک علامت خطر** به شمار می‌رود. سه هفتهٔ بعد او مرده بود.

احساس می‌کنم که این دو مرگ، یعنی مرگ «ویلچر» و «کاسولارو» شباهتهای آزارهنده‌ای به شرح ذیل دارند:

در ۲۳ ژوئن ۱۹۹۳، جسد «پل ویلچر» در آپارتمانش واقع در واشنگتن دی.سی پیدا شد. تا آنجا که دانش من اجازه می‌دهد، هیچ تشخیص هویّت مستندی ـ نه اثر انگشت یا آزمایشات اشعهٔ ایکس دندان ـ تا پیش از گزارش سوزاندن جسد در دو هفتهٔ پیش، مسلّم نشده است. خبرنگار کاخ سفید «سارا مک کلندون» (Sarah McClendon) که در صحنهٔ مرگ «ویلچر» حاضر بود، خاطرنشان کرده است که وی، «ویلچر» را خوب می‌شناخته و به مسئولین گزارش داده بود که او مفقود شده است.

«مک کلندون» پس از مشاهدهٔ بقایای جسد «ویلچر»، قادر به شناسایی وی نشده است.

«مک کلندون» گفته بوده که در نتایج اوّلیّهٔ پزشکی قانونی، هیچ علّت طبیعی منجر به مرگ و هیچ علّتی که بتواند فوت «ویلچر» را توجیه کند، کشف نشده است.

«ویلچر» که در سنین چهل سالگی بود از **سلامت جسمانی** آشکار برخوردار بود و مرگ او بسیار **تحیّرآور است.**

موضوع بسیار مهمتری در اینجا وجود دارد: اگر **منتقدان دولت** ما، **بدون هیچ** علّتی **جنازه‌شان درحمام پیدا شود** و دولت هیچ گامی در جهت کشف علّت این مرگها برندارد، در این صورت، آزادیهای ما مورد تهدید قرار می‌گیرند و نیز فعّالیّتهایی

که حافظ این آزادیهاست.

اگر شرایط تحقیقات شخصی، یا انتقاد از فعّالیّتهای دولت، دلسردکننده یا محکوم به سکوت باشد؛ در این صورت دمکراسی، اصلی‌ترین حامی خود را از دست می‌دهد.

- ازسوی دیگر، اگر مرگ «دنی کاسولارو» را **به نوعی یک پیام** بدانیم، مرگ «ویلچر» پیامی **حتّی هولناکتر** دارد. پیامی که به همهٔ ما می‌گوید: مرگ «کاسولارو» تصادفی نبوده است.هر کسی که شوق تعقیب راه «کاسولارو» و یا «ویلچر» را داشته باشد، اکنون دلیل متقن دیگری برای هراس از این کار دارد. تحقیق واقعی پیرامون مرگ «ویلچر»، نباید تجربه‌ای آکادمیک باشد. یک نفر که نزدیکی بسیار زیادی به موضوع «کاسولارو» داشت و آن را خوب می‌شناخت، به طور خصوصی به من گفت که راز مرگ «کاسولارو» باید بدست تحقیق **یک هیئت منصفهٔ عالی** سوگند خورده باشد که ویژگیهای خاص بویژه قدرت بالایی را در **احضار شهود** به دادگاه داشته باشد...

شباهتهای آزار دهنده بین پروندهٔ «ویلچر» و «کاسولارو»:

- هر دو، پیرامون دست داشتن احتمالی دولت [ایالات متّحده!] در **فعّالیّتهای غیرقانونی** تحقیق می‌کردند.

- با **پافشاری سرسختانه‌ای** در طول دوره‌ای طولانی روی موضوع کار می‌کردند.

- هم «کاسولارو» و هم «ویلچر»، مدّت کوتاهی، پیش ازمرگ خود اظهار ترس کرده بودند که زندگیشان، به خاطر اینکه تحقیقاتشان وارد مرحلهٔ حسّاسی شده است، در خطر قراردارد... به «کاسولارو» **مستقیماً** از طریق تلفن، پیام تهدیدآمیز داده شد و حتّی مدّت کوتاهی قبل از مرگ به برادرش گفته بود «اگر اتّفاقی برایم افتاد **بدانید که تصادفی** نبوده است.»

... «ویلچر» هم در پایان ماه مه، حدّاقل به یک نفر دیگر گفته بود که می‌ترسد و یک پیام خطرناک دریافت کرده است. چونکه اطّلاعات اودر مورد تخلّفات دولت از اطّلاعات «کاسولارو» بالاتر رفته است. او سه هفتهٔ بعد **مرد**.

ـ **جسد هر دوی** آنها در حمام یعنی فضایی عجیب و غریب پیدا شد. فرض علّت مرگ «کاسولارو» خودکشی است. در حالی که مدارک و شواهد محکمه‌پسندی در این مورد وجود ندارد...

ـ **در هر دو مورد** صحنهٔ مرگ مهر و موم شد و غیرقابل دسترسی اعلام گردید. آثار و علائم، امحاء شده و از هرگونه تحقیق رسمی یا مستقل بیشتر جلوگیری به عمل آمد. **اتاق متلی** که جسد «کاسولارو» در آن پیدا شد، روز بعد کاملا" تمیز شده بود. درهای آپارتمان «ویلچر» هم مهر و موم شده؛ به هیچ کس اجازهٔ ورود بـه آن داده نشد. آنجا نیز تمیز شده بود.

در هر دومورد، سوابق، مدارک، فایلهای کامپیوتری یا اطّلاعات شخصی متعلّق به افراد متوفّی **آشکارا و نه به طور رسمی** مفقود می‌شود. کیف اسناد و سوابق شخصی «کاسولارو» در صحنهٔ مرگ او پیدا نشد. در حالی که طبق گزارشها، خانوادهٔ «ویلچر» برخی از لوازم شخصی او را تحویل گرفته‌اند، اما پرونده‌های «ویلچر» کـه حـاصل سالها کار سخت است، در اختیار عموم گذاشته نشده است.

ـ **در هر دو مورد** تغییرات سریعی بر روی اجساد صورت گرفت که کـار تـحقیق بیشتر دادگاه، بر روی آنها را دشوار ویا ناممکن ساخت. جسد «کـاسولارو» مـدّت کوتاهی پس از مرگ، بدون حضور خانواده‌اش سوزانده شد. جسد «ویلچر» نیز به همان طریق، بدون گرفتن اثر انگشت و یا هرگونه آزمایش تشخیص هویّت از جسد و نیز، بدون آزمایشات قانونی برای احراز علّت مرگ، سوزانده شد.

ـ در هیچ کدام از **دو مورد** هیچ بازجویی صورت نگرفته، هیچ شهادت رسمی همراه با سوگندی انجام نشد. و هیچ گونه تحقیقات رسمی گسترده صورت نگرفته است.

...

همچنین طبق گـفتهٔ آقـای «مـاسون.اُ.لیـدل (جـونیور» (Mason O.Lidell,Jr) (۶۳۷ خیابان سوّم، آپارتمان بی ـ ۳۰ـ دی سـی ۲۰۰۰۲) مـدیر سـاختمان مـحلّ

سکونت «ویلچر»، یک ستوان و یک گروهبان از پلیس دی.سی (با کمک یک آتش نشان برای شکستن درب) حدود ساعت ۱۱/۳۰ صبح روز۲۳ژوئن، وارد آپارتمان «ویلچر» شدند.

سه کارآگاه **پلیس دی.سی** وارد شدند و کامپیوتر «ویلچر» را روشن یافتند. وقتی که آنها نوشته‌های روی صفحهٔ کامپیوتر را خواندند، اف‌بی‌آی را **فراخواندند.** هیچ اطّلاعات دیگری در این مورد که چه چیزی روی مانیتور بوده، در دست نیست.

به «لیدل» پس از ورود به آپارتمان و انداختن نگاهی گذرا به جسد و آپارتمان دستور خروج داده شد...

حدود ساعت ۴/۳۰ بعدازظهر مأموران FBI وارد شدند، «سارا مک کلندون» هم حضور داشت. هر چند به وی اجازهٔ ورود به آپارتمان داده نشد.

...طبق گفتهٔ «ایدل» سپس سروکلهٔ مردی پیدا شد و **گفت که از سیا است** (بدون اینکه مدرک هویّت خود را نشان دهد)، او در فاصلهٔ ۴/۳۰ تا ۷/۳۰، نزد مأموران اف بی آی در داخل ساختمان بود. احتمالاً" افراد دیگری هم در این مدّت وارد آپارتمان شده باشند. «لیدل» می‌گوید «من به آپارتمان خودم برگشتم و دیگر وقایع را دنبال نکردم»...

[در پایان نامه و ضمائم آن، دکتر «گاریی لئون» به ذکرموارد متناقض موضع‌گیریهای رسمی و عملکرد انجام شده اف.بی.آی و پلیس دی.سی و نیز در حدّ امکان خود، هویّت افراد حاضر شده در صحنه‌های مرگ می‌پردازد و تقاضای کمک از سیستم قضایی دارد... به نظر می‌آید این پرونده‌ها با **مرور زمان** به دست فراموشی سپرده شده باشد.]

از نشریهٔ الکترونیکی «مشاور تکنیکی تی.سی»* ـ شمارهٔ نوامبر ـ دسامبر ۱۹۹۱:

[مقالهٔ اختاپوس؛ پروژه‌های سیاه و...:]

مرگ یک روزنامه‌نویس، در ویرجینیای غربی، بعلاوه به زندان افتادن یک مشاور کامپیوتر سیا در واشنگتن، می‌تواند عناصر یک رسوایی گسترده‌تر باشد که توانسته بود گرفتاریهای جدّی برای اقامت «بوش» [پدر] درکاخ سفید در سال ۹۲ ایجاد بکند [در دور بعدی انتخابات]...

جسد روزنامه‌نگار متوفّی «جوزف دانیل (دنی) کاسولارو» (Joseph Daniel (Danny) Casolaro) در دهم آگوست در اتاقی در یک پانسیون (متل)، در ویرجینیای غربی کشف شد. روی هر مچ دستش هفت شکاف بود و یک یادداشت خودکشی در همان نزدیکی پیدا شد. **تنها نسخهٔ دست نویس کتابش** به همراه یادداشتهای جانبی آن، ناپدید شده بود.

این کتاب که ابتدا، عنوان اختاپوس داشت (The Octopus)، حاوی افشای انفجاری کارهای خلاف قانون انجام شده، **توسّط وزارت دادگستری**، در زمان دولت «ریگان» بود. مجلهٔ «تایم» همچنین گزارش کرد که **محور تحقیقات «کاسولارو»** قمار، اقدامات مربوط به معاملات تسلیحاتی در قطعه زمین کابازن [CABAZON] در نزدیکی ایندیو (Indio) (برانتون ـ کالیفرنیا) بوده است.

در واقع دامنهٔ تحقیق «کاسولارو» چنان وسیع بوده که **هر یک از حوزه‌های گستردهٔ تحقیقات وی**، می‌توانست چاشنی یک انفجار احتمالی باشد.

هنگامی که مسئولین رسمی، علّت مرگ او را **خودکشی** اعلام کردند، اقوام وی اظهار داشتند که **وضعیّت روحی** «کاسولارو» پس از اتمام کتابش، مطلوب، بلکه **بسیار عالی** بوده است.

«کاسولارو» نوشتن کتابش را تقریباً دو سال پیش، شروع کرده بود و موضوع

---

* TC TECHNICAL CONSULTANT

ورشکستگی یک شرکت کوچک نرم‌افزاری کامپیوتر به نام اینسلاو (Inslaw) مورد تحقیق قرار داد.

INSLAW شرکتی که توسّط «بیل» و «نانسی هامیلتون» (Bill and Nancy Hamilton) از واشنگتن دی.سی اداره می‌شد. **نرم‌افزاری بنام «پرومیس»** PROMIS را برای به‌کارگرفته شدن به عنوان یک ابزار مدیریّت موضوعی [قضایی] در وزارت دادگستری تولید کرده بود. («پرومیس» نام اختصاری Prosecutors Management Information system می‌باشد.)

«بیل هامیلتون» ادّعا کرده بود شرکت «ادوارد میس» به نام «ارل بریان» (Earl Brian) بر **سرقت نسخه‌هایی از نرم‌افزارهای «پرامیس»** نظارت دارد، تا آنها را در قبال سودی هنگفت، به دیگر آژانس‌های دولتی ایالات متّحده بفروشد.

دو دادگاه با درخواست «هامیلتون» مبنی بر دریافت ۸ میلیون دلار خسارت، **موافقت کرده بودند**؛ اما دادگاه استیناف، حکم و غرامت را نقض کرده و اعلام کرد که دادگاههای بدوی، مطابق قانون عمل نکرده‌اند. در نهم اکتبر، پرونده به دادگاه عالی کشور ارجاع داده شد...

مردی اهل واشنگتن هم به نام «مایکل ریکونوس کیوتو» (Michael Riconosciuto) که هم اکنون در **توطئهٔ** اتّهامات فروش موادّ مخدر، در زندانی در واشنگتن، به انتظار دادگاه به سر می‌برد.

این اتّهامات در واقع ساختگی هستند و **یک هفته پس از** آنکه «ریکونوس کیوتو» یک شهادت نامه را **نوشت و امضا کرد** که درآن، نقش خود را در نرم‌افزار سرقتی، تشریح کرده بود، به او زده شد.

در این شهادت نامه، همچنین آمده است که «پیتر ویدنیکس» (Peter Videnieks) یک **کارمند وزارت دادگستری** و مأمور گمرک که «ریکونوس کیوتو» متّهم به روابط اطّلاعاتی با وی شده؛ به او **تلفن زده** و اورا نسبت به پیامدهای افشای احتمالی اطّلاعات ویژهٔ در اختیار او، **تهدید کرده است.**

به گفته وی، «ویدنیکس» یکی از دیدارکنندگان گاه به گاهی منطقهٔ خاصّ بومیان سرخپوست «کابازن» بوده و با مدیر قبیله، «جان پی. نیکولز» (John P. Nichols) ملاقات داشته است. «نیکولز» از نظر «ریکونوس کیوتو» ارباب او بود که **صاحب سرمایه‌گذاری** در زمینهای منطقهٔ خاصّ بومیان بود و تغییر و جرح و تعدیل «پرامیس» تنها یکی از پروژه‌های آنان بود.

طبق گفتهٔ «ریکونوس کیوتو» در مصاحبه‌ای که در **زندان** با تی.سی [منبع مقالهٔ حاضر] داشته است، **اصل نرم‌افزار** «پرامیس» **طوری تغییر داده شده بود** که بتواند مورد استفادهٔ **سرویسهای اطّلاعاتی** ایالات متّحده قرار گیرد. سپس این نرم‌افزار به عنوان نرم‌افزارهای «اسب‌تروا» (Trojan Horse) [در پوششهای غیرقابل مشاهده در ظاهر نرم‌افزار] به هشتاد و هشت کشورمختلف، فروخته شد و به این ترتیب ما **قادر به دستیابی به سیستم‌های اطّلاعاتی** آنها شده بودیم.

طبق گفته «ریکونوس کیوتو» از جملهٔ این کشورها **عراق و لیبی** بودند.

مراودات و مکاتبات بین «نیکولز» و شرکتهای دیگر، اگر صحّت داشته باشند، نمایانگر این است که مدّعیات وی درمورد کارشناسی‌هایش در حوزه الکترونیک و تسلیحات حقیقت دارد.

«مارشال» (Marshall) ریکونوس کیوتو» پدر «مایکل» یکی از شرکای تجاری مشهور «ریچارد نیکسون» رئیس جمهور سابق بوده است. طبق گفته «مایکل» وضعیت نامعلوم زمینهای منطقهٔ خاصّ بومیان «پادشاهی» به عناصر سیا و جنایتکاران سازمان یافته این اجازه را می‌داد که فعّالیّتهای تجاری بی‌مانندی داشته باشند.

در بین پروژه‌هایی که در این زمان به اجرا درآمد، پروژه‌های مشترکی با «ویکنهات» (WACKENHUT) **شرکتی که مملوّ از پرسنل سابق سیا و آژانس امنیّت ملّی** بود و نیز فعّالیّتهای تجاری با خاندان سلطنتی عربستان سعودی و دیگر پروژه‌های غیرمعمول، درآن به چشم می‌خورد.

یکی از فعّالیّتهای شرکت با «ادیسون» کالیفرنیای جنوبی، به زودی، قدرت را از مداخل محلّی، به **کشتار جمعی‌های بیولوژیک** منتقل خواهد کرد. پروژه‌های مربوط به تسلیحات بیولوژیک به همراه لابراتوارهای «استورمونت» (Stormont)، به منظور جستجو برای ایجاد ویروسهای فتوگرافیک مورد تحقیق و بررسی قرارگرفت و منجر به ابداع سلاحهای انفجاری Fuel-air شد، که در منطقهٔ آزمایشی «نوادا» (NEVADA) مورد آزمایش قرار گرفت که قدرت انفجاری آن **هم اندازهٔ** سلاحهای هسته‌ای بود.

قدرت این سلاح‌ها، ناشی از **پولاریزاسیون ملکولها** در ابر گاز با **تغییر** میدان مغناطیسی بود. تکنولوژی ادامهٔ کارتحقیقاتی ممنوع شده «توماس تاون سند براون» (Thomas Townsend Brown) بود. دانشی که «ریکونوس کیوتو» مدّعی است آن را در هنگام کار در «لیر» (Lear) در «رنو (Reno)ی نوادا» کسب کرده است.

او همچنین گفته است که در مرحلهٔ تولید سلاحهای انفجاری Fuel-air، با «جرالد بول» (Gerald Bull) از مؤسّسهٔ تحقیقات فضایی (SRC) کارکرده است.

«بول» که اکنون فوت کرده است، **بعدها مشاور تسلیحاتی «صدام حسین»** شد و گفته می‌شد که «صدام» به این تکنولوژی دست یافته است.

در ماه جولای «آنسون نگ» (Anson Ng) گزارشگر تایمزمالی لندن، در «گواتمالا» به ضرب گلوله کشته شد. براساس گزارشها او کوشیده بود تا با یک آمریکایی که در آنجا «جیمی هوگو» (Jimmy Hughes) نامیده می‌شده و زمانی مدیر امنیّتی **پروژه‌های سرّی منطقهٔ خاصّ بومیان سرخپوست «کابازن»** بوده مصاحبه نماید.

در ماه آوریل جسد یک وکیل فیلادلفیایی به نام «دنیس آیسمن» (Dennis Eisman) که با اصابت تنها **یک گلوله به سینه‌اش**، کشته شده بود، پیدا شد. براساس گفتهٔ یکی از مأمورین فدرال سابق که با «آیسمن» کار کرده بود، جسد این وکیل، در **پارکینگ محلّی** پیدا شد، که او **قرار** بود، **در آنجا با زنی ملاقات کند** که **مدارک موثّقی**

برای کمک به اثبات **ادّعاهای «ریکونوس کیوتو»** داشته است.

علّت مرگ هر دوی این افراد، یعنی «آیسمن» و «نگ» از سوی مسئولین رسمی، **خودکشی** اعلام شد.

جسد «فرد آلوارز» (Fred Alvarez) یکی از رؤسای قبیلهٔ «کابازن» که در مخالفت با توسعهٔ منطقهٔ خاصّ بومیان، زبانزد بود، به همراه دوتن ازدوستانش که **به ضرب گلوله کشته شده بودند**، در سال ۱۹۸۱ پیدا شد. **معمای قتل آنها لاینحل** باقی ماند...

از فصل هیجدهم کتاب «پول خون» ـ خاطرات «آری بن مناشه»:

در پایان نوامبر سال ۱۹۸۸... به لندن پرواز کردم و... برای دیدار «نیر» به آپارتمان او، که از آپارتمان خواهرم، زیاد دور نبود، رفتم. هنگامی که وارد آپارتمان «نیر» شدم، چگونگی زندگی تازه او مرا شوکه کرد. او **همسر میلیونرش را در اسرائیل** ترک کرده و با یک زن سیه موی جذّاب، زندگی می‌کرد. من به زن مذکور خیره شدم. «نیر» او را به من «ادریانا استنتون» (Adriana Stanton) شهروند کانادا، شناختگری [معرّفی] کرد. اما من او را از پیش می‌شناختم. نام راستین او «ادریانا استنتون» نبود؛ ولی «نیر» از این موضوع آگاهی نداشت. از زن مذکور پرسش کردم: «آیا ما، درگذشته، یکدیگر را ملاقات کرده‌ایم؟ گفت: «فکر نمی‌کنم» و بهانه‌ای پیش آورد و از آپارتمان خارج شد.

من به «نیر» هشدار دادم: «تو باید خیلی مواظب این زن باشی.» او خنده‌ای کرد و گفت: **این زن برای من خطری ندارد.** سپس قول داد در شیلی به دیدار من بیاید...

روز ۳۰ نوامبر با دو نفر محافظ به شیلی بازگشت کردم... روز ۳۰ نوامبر... تلفن آپارتمان زنگ زد.

.... خون در بدنم، یخ بست. گزارشهای انتشار یافته حاکی بود که «امیرام نیر» با یک هواپیمای سسنا T-210 کرایه‌ای، برای بازرسی محصول گلابی حاره‌ای خود، که

در شهر مکزیکو سرمایه‌گذاری کرده بود، در حال پرواز بود که هواپیمایش در ۱۱۰ میلی غرب مکزیکو، واژگون شد...

«شمیر» [«اسحق شامیر»] به سازمان اطّلاعاتی اسرائیل، دستور داد درباره رویداد کشته شدن «امیرام نیر» رسیدگی بعمل آورد و سازمان مذکور، پس از رسیدگی‌های بایسته، به «شمیر» گزارش داد که **بدون تردید «امیرام نیر» به وسیله دوست زنش** هدف گلوله قرار گرفته است. خانوادهٔ «نیر» هیچگاه موفّق نشدند، جسد او را تحویل بگیرند.

... «**نیر» قرار بود در دادرسی «الیور نورث»** شهادت دهد و این عمل برای «شمعون پرز»، «رگن» [رونالد ریگان] و یا [«جورج]بوش»، سبب نگرانی شدیدی شده بود.

با مرگ «نیر» همهٔ این افراد، نفس راحتی کشیدند... او درصدد بود کتابی بنویسد.

از روزنامهٔ عرب زبان «السیاسه»ـ ۱۹۹۴/۱۱/۲۶:

... [«امیرام] نیر» * **توانست همکاری مزدور سیا**، «منوچهر قربانیفر» که روابط نزدیک با نخست‌وزیر ایران «میرحسین موسوی» داشت، **را جلب کند...**

از پیشگفتار کتاب«پول خون»ـ خاطرات «بن مناشه»:

از زمانی که دوستم «امیرام نیر» در نوامبر ۱۹۸۸، یعنی دو سال بعد از اینکه درگیری او در **جریان ایران ـ کنترا** کشف شده بود و جان خود را در یک سانحهٔ مشکوک هواپیما، از دست داده بود، در **نگرانی** بسر می‌بردم...

---

* «امیرام نیر» همچنین دارای عناصر کلیدی جاسوسی در ایران به ویژه در میان مرتبطین با بیت «حسینعلی منتظری» از جمله «فتحا... امیدنجف آبادی» بود.از اسامی و هویّتهای مستعار اروپایی و آمریکایی نظیر «میلر» و یا «ریچارد گرین» استفاده می‌کرد. می‌توان در کوتاه‌ترین عبارت او را خلف تمام عیار «دیوید کیمخی» دانست.

از روزنامهٔ صهیونیستی «جروزالم پست»* ـ مقالهٔ خبری «مارگوت دودکویچ»:

روز گذشته، تحقیق قضایی در مورد توطئهٔ جنایت «اوفر نیمرودی» (Ofer Nimrodi) ناشر «معاریف» تحوّل شگفت‌آوری پیدا کرد و آن هنگامی بود که پلیس در جریان مذاکرات مربوط به تشدید اخذ تأمین مظنون «اودد بن دوف» (Oded Bendov) یک بازپرس خصوصی، فاش کرد که **اسناد محرمانه‌ای**، در جستجوی خانهٔ او کشف شده است.

«بن دوف»، روز ۲۲ نوامبر به ظنّ همکاری با «نیمرودی»، در طرح قتل شاهد دولت «یاکوف تسور» (Ya'acov Tsur) با کمک «رافی پریدان» (Rafi Pridan) و «موکی گینوسار» (Muki Ginnosar) تاجر، توسّط **واحد جنایتهای بین‌المللی** [!] دستگیر شد.

دادگاه قاضی «پتاه تیکوا» (Petah Tikua) روز گذشته، او را برای ۵ روز دیگر بازداشت مجدّد کرد...

این اسناد فوق‌العاده، ۱۰ روز پیش در خانهٔ «بن دوف» **در ارتباط با** به اصطلاح **رسوایی «ایران گیت»**، در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ بدست آمد.

پلیس برخی از اسناد را برای بررسی **بخش امنیتی کل** فرستاد.

در همین حال، آنها در جستجوی تعیین این امر هستند که این اسناد چگونه به دست «بن دوف» رسیده است؟

«آهارون ناوون» (Aharon Navon) وکیل «بن دوف»، به گزارشگران گفت که موکّل وی، این **اسناد را، از شخصی**، در خارج ازکشور،در ۱۰ سال پیش دریافت کرده است...

در نوامبر ۱۹۸۸، «امیرام نیر» مشاور پیشین «شیمون پرز» نخست‌وزیر وقت، هنگامی که هواپیمای اجاره‌ای وی، ازنوع «سسنا» در ۱۶۰ کیلومتری غرب شهر

---

* ۱۹۹۹/۱۲/۲- (Margot Dudkevitch)

مکزیک ،سقوط کرد، به قتل رسید.

در آن زمان، در حالی که به طور رسمی، قتل «نیر» در یک حادثه اعلام شد؛ گزارشهای منتشره، در زمان وقوع حادثه، **مدّعی شدند که هفتصد هزار دلار،در کنارجسد وی**، در یک چمدان پیدا شده بود و این که: سازمان سیا در این هواپیما، دستکاری خرابکارانه کرده است.

اسرائیل از قرارگزارشهای منتشره بیش از یک میلیون دلار، از فروش تسلیحات به ایران، در اواسط سالهای دهه ۱۹۸۰، به خاطر عملیّات مخفیانه اسرائیل و آمریکا دریافت کرد.

طبق گزارشها، «نیر» اسناد محرمانهٔ تحرّک نیروهای عراقی را به همقطار آمریکایی خود سرهنگ «الیور نورث»... داد.

تا زمان حضور «نیر» به صحنه، **سه اسرائیلی** که اعلام شد، در تحویل مخفیانه سلاح... [در جریان ایران کنترا] دست داشته‌اند، عبارت بوده‌اند از: «ال شوئیمر» **مؤسّس صنایع** هواپیمایی اسرائیل؛ «یعقوب (Ya'acov) [نیمرودی» پدر]**وابستهٔ نظامی سابق** اسرائیل در تهران و مؤسّس شرکت توسعهٔ اسرائیل که «نیمرودی» نیز رئیس آن است) و «دیوید کیمخی»، **مدیر کلّ سابق وزارت خارجه.**

با ورود «نیر»، آمریکائیها تصمیم گرفتند به جای استفاده از واسطه‌های اسرائیلی، به طور مستقیم به ایران اسلحه بفرستند. دراین مرحله، «نیر» و «نورث»، درصدد تأمین بودجه شورشیان **کنتراهای نیکاراگوئه** و دیگر عملیّات مخفی برآمدند.

هنگامی که کلّ قضیّه در سال ۱۹۸۶ فاش شد، «نورث» از «نیر» خواست که تقصیر مربوطه به طرح انحراف را بپذیرد، اما او رد کرد و بعدها گروه تعیین شده، برای تحقیق درمورد این رسوایی، نتوانست به طورکامل، میزان دخالت اسرائیل را مورد بررسی قرار دهد.

این معاملات در دوران دولتهای «رونالد ریگان» و «جورج بوش» رؤسای جمهوری سابق آمریکا انجام شد. در آن زمان، این هر دو فرد، هرگونه اطّلاع از

فعّالیّتهای «نیر» را انکارکردند. اما «بوش» با «نیر» در هتل «کینگ دیوید» دیدارکرد. در این مورد نیز «ریگان» به «پرز» نامه نوشت و از تلاشهای انجام شده توسّط «نیر»، **مراتب قدردانی خود** را اعلام کرد.

از کتاب «پول خون»ـ خاطرات «بن مناشه»:

...[فصل یازدهم:]

در سال ۱۹۸۵، هنگامی که «شمعون پرز»، رهبر حزب کارگر حکومت را در اسرائیل به دست گرفت... یک خبرنگار تلویزیونی به نام «امیرام نیر» را به سمت **مشاور ضدّ تروریسم خود** منصوب نمود.

«نیر» در اصل یک افسر ارتش خوش چهره، ولی زمخت و خشن بود که در یکی از یگانهای تانک ارتش، انجام وظیفه می‌کرد.

او در یکی از تمرینات آموزشی، یک چشم خود را از دست داد و برخلاف «موشه دایان» که چشم نابینایش را با پارچه می‌پوشانید، «نیر» یک چشم شیشه‌ای، جانشین چشم از دست رفته‌اش کرده بود. پس از اینکه «نیر» از خدمت ارتش کناره گرفت؛ به عنوان یک گزارشگر تلویزیونی کارشناس در امور دفاعی، وارد کار تلویزیون شد.

او با یکی از **ثروتمندترین زنان اسرائیل** به نام «جودی موسی» که دختر **مالک بزرگترین روزنامهٔ زنجیره‌ای اسرائیل** «یدی یوت آهرونات» Yediot Ahronot بود ازدواج کرد...

«نیر»... نه در عملیّات اطّلاعاتی تجربه داشت و نه در معاملات تجاری. بنابراین، چون این کار [انتقال سلاحهای فرسوده به ایران و دریافت معادل بلکه بیشترش از آمریکا، در حالی که خریداران ایرانی گمان کنند محموله‌ها، آمریکایی است] از عهدهٔ او خارج بود، درصدد جلب کمک دیگران برآمد. یکی از افرادی که او برای این کار گزینش کرد، یک **بازرگان آمریکایی ـ اسرائیلی** بودّ به نام «ال شوئیمر» که درگذشته در صنایع هواپیماسازی اسرائیل کار می‌کرد و با شماری از افرادی که در فعّالیّتهای

داد و ستد جنگ افزار در جهان، وارد بودند؛ آشنایی داشت.

از زمانی که حزب کارگر در سالهای دهه ۱۹۶۰ در اوج قدرت بود، «پرز» او را از آمریکا به اسرائیل آورده بود.

یکی دیگر از افرادی که «نیر» برای این منظور با او تماس گرفت، «یعقوب نیمرودی» یکی از **ثروتمندترین مردان اسرائیل** بود. او یک اسرائیلی عراقی الاصل و وابستهٔ نظامی سابق اسرائیل در ایران بود که در آغاز سالهای دهه ۱۹۶۰، نخستین گام را برای فروش جنگ افزار به ایران، از سوی حکومت اسرائیل برداشته بود...

«امیرام نیر»، «الشوئیمر» و «یعقوب نیمرودی»، یعنی سه فرد عمده‌ای که در آغاز سال ۱۹۸۵ تصمیم گرفتند، کانال دیگری **در رقابت با گروه «اورا»** (Ora) ...[گروه اسرائیلی فروشندهٔ سلاح به ایران در دوران فرماندهی «بنی‌صدر» بر قوای مسلّح جمهوری اسلامی] بوجود بیاورند...

«نیر» که از رابطهٔ ویژهٔ [جاسوسی] «مک فارلین» با [«رافی] ایتان» (Rafi Eitan) [رئیس وقت اطّلاعات ارتش اسرائیل و از نزدیکان «مناخیم بگین»] آگاه شده بود، تصمیم گرفت که کار را با تماس با «مک فارلین» آغاز کند. بهرحال «مک فارلین» مشاور امنیّت ملّی رئیس جمهوری برد... **«نیر» به واشنگتن پرواز کرد و... به «مک فارلین» اظهار داشت که یا** آمریکائی‌ها باید... با گروه آنها برای فروش جنگ افزار به ایران همکاری کنند و **یا اینکه**...

«مک فارلین» پیام را گرفت مفهوم سخنان «نیر» این بود که اگر «مک فارلین» با آنها همکاری نکند، آنها موضوع [جاسوسی‌اش] را فاش خواهند کرد.

با توجّه به اینکه «مک فارلین»، راهی برای رهایی از آلودگی مذکور نداشت، ترتیبی داد که «نیر» با دو نفر از کارکنان شورای امنیّت ملّی تماس حاصل کند... «الیور نورث» و «جان پویندکستر»... [آنان] هم عقیده بودند که باز کردن کانال... برای فروش جنگ افزار به ایران [برای طرفین آمریکایی و اسرائیلی] فکر بسیار خوب و سازنده‌ای است... **هنگامی که «نیر» و افراد گروهش**، کانال... را برای فروش جنگ افزار به وجود

آوردند، به یک شهروند ایرانی به نام «منوچهر قربانیفر» برخورد کردند، که به سوداگری اشتغال داشت و برای CIA نیز کار می‌کرد و با «میرحسین موسوی» نخست‌وزیر ایران **پیوندهای نزدیک** داشت. گروه «نورث» **در این زمان**، با اعضای بلند پایهٔ شورای عالی انقلاب و شورای عالی دفاع ایران، **تماسهای لازم را نداشتند** تابتوانند به فروش جنگ افزار، بپردازند.

از روزنامهٔ اسپانیایی «ال پائیس»* ـ نوشتهٔ «فران سالس»:

تحقیقات قضایی [رسمی] در مورد «اوفر نیمرودی» ـ مدیر مطبوعات اسرائیل که پس از **طرّاحی قتل دو مدیر روزنامه‌های رقیب** دستگیر شد، اخیراً به طور غیر منتظره‌ای تبدیل به یکی از پرآشوب‌ترین فصلهای سیاست بین‌المللی شده است: قضیّهٔ **ایران گیت**.

پلیس در منزل برخی از دست اندرکاران این سریال تلویزیونی!، **اسناد فوق‌العاده سرّی** یافته است که براساس آنها، چگونگی دست داشتن دستگاههای حاکمه آمریکا و اسرائیل، در فروش غیرقانونی اسلحه به ایران بین ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷ در بحبوحهٔ تحریم مقرّرهٔ کاخ سفید، به طور **مفصّل** ذکر شده است.

«اوفر نیمرودی» ۴۲ ساله، صاحب روزنامه «معاریف» از دوهفتهٔ قبل به خاطر یک عمل غیرمتداول، در یک زندان تل آویو به سر می‌برد.

اتّهامها عبارت بودند از: طرّاحی قتل دو مدیر روزنامه رقیب ـ «آرون موسس» از روزنامهٔ «یدیعوت آهارانوت» و «آموس شکون»، از روزنامهٔ «هاآرتص»ـ همچنین مرگ «یاکوف تسور» (یک **کارآگاه خصوصی ناشناس در تل‌آویو** که چندی پیش، در دفاتر هیئت تحریریّهٔ این روزنامه‌ها و دفاتر رقیب، میکروفن شنود کارگذاشته بود.)

تحقیقات قضایی در مورد [«اوفر] نیمرودی» که در پی اعتراضات یک کارآگاه به

---

* Ferran Sales - ۱۹۹۹/۱۲/۱۲

نام «رافی پریدان» آغاز شده، همراه با تحقیقات مربوط به یک مدیر مطبوعات، که خارج از محدودهٔ «وظایف مطبوعاتی»، در زمینهٔ امور غیرقانونی فعّالیّت می‌کرده؛ بلافاصله شالوده‌های شرکت «آی.ال.دی.سی» (اسرائیل لند دولوپمنت کمپانی لیمیتد)ـ یکی از مهمترین **دو شرکت مرکزی اسرائیل** ـ را به لرزه درآورد.

«معاریف» صرفاً در حکم یک پرچم نصب شده، بر روی دماغهٔ این کشتی است و در پس آن، شرکتهایی از همه نوع انباشته شده‌اند: معاملات املاک، شرکتهای بیمه، انتشاراتیها، هتلها و حتی «جروسالیمز استودیو» که در آن **تقریباً تمام دفاتر نمایندگی** مطبوعات و تلویزیون‌های بین‌المللی معتبر در اسرائیل متمرکز شده‌اند. به این ترتیب سهام «آی.ال.دی.سی» در بورس تل‌آویو، دچار یک سقوط غیرقابل مهار شد که طی یک ماه، خسارتی برابر ۹۸ درصد ارزش آن را وارد کرد و آن مؤسّسه را که در ۱۹۰۹ (م) بنیانگذاری شده و افتخار می‌کرد یکی از **موتورهای محرّکهٔ مالی صهیونیسم** است؛ در آستانهٔ ورشکستگی قرارداد.

«آی.ال.دی.سی» به کار خرید و توزیع زمین در اوّلین یهودنشینهایی که می‌خواستند در فلسطین مستقر شوند، می‌پرداخت.

در ۱۹۸۸... «نیمرودی»، آن شرکت مرکزی را به انضمام روزنامهٔ «معاریف» طیّ یک **عملیّات مالی مرموز** خریداری کرد و برای این کار از ثروتی که «یعقوب نیمرودی»... پدر فرد دستگیر شده [«اوفر»]، در چند سال کوتاه، به عنوان **قاچاقچی اسلحه** اندوخته بود؛ استفاده کرد.

طبق گفتهٔ منابع مالی، خرید تمام این دارائیها ازجانب وی به منظور **تطهیر پول کسب شده** از عملیّات پولساز «ایران گیت» صورت گرفت. عملیّاتی که در آن زیر پوشش نام اسرائیل و آمریکا، در خرید و فروش سلاحهایی به مقصد ایران دست داشت و به این ترتیب تحریمی را که کاخ سفید بر ایران تحمیل کرده بود، آسیب‌پذیر می‌ساخت.

«یعقوب نیمرودی» ۷۳ ساله از قضیّهٔ ایران‌گیت، پاک و مطهّر بیرون آمد. مقامهای

فرادست «نیمرودی» بهانه آوردند که او دستوراتی از دولت اسرائیل ـ «اسحق رابین» و «شیمون پرز»ـ به خاطر سوابق کار خود (به عنوان مسئول سرویسهای خارجی سرّی موساد) و سمت بعدی خود (به عنوان وابستهٔ نظامی در آخرین سفارت اسرائیل در ایران در زمان «پهلوی»)، برای شرکت در این گونه عملیّات، کسب کرده بود.

این ماجرای فرعی تاریخ اسرائیل، **مسکوت مانده بود**؛ تا هفتهٔ گذشته که بازجویان مأمور تحقیق در قضیّهٔ «نیمرودی» در تلاش خود برای یافتن اسنادی مربوط به طرحهای تازهٔ «نیمرودی» در قتل دو مدیر روزنامه؛ به طور تصادفی در منزل یکی از کارآگاهان دست اندرکار در قضیّه، ۱۲ صفحه از نوشته‌ای به زبان عبری ـ **نسخهٔ رونوشت یکی از نوارهای سرّی** در مورد قاچاق اسلحه با ایران ـ مورخ ۱۹۸۶ ـ پیدا کردند.

«یعقوب نیمرودی»ـ پدر سالارـ یکشنبهٔ گذشته وقتی توسّط پلیس بازداشت شد و در منزل خود، در یک **محلّهٔ مسکونی تل آویو**، مورد بازجویی قرار گرفت، غافلگیر نشد... وی در حالی که اسناد دولتی را به پلیس برمی‌گرداند، پاسخ داد: «اینها اسنادی، هستند که **برای نوشتن یک کتاب**، آنها را لازم دارد»... ماجرا هنوز ادامه دارد...

از هفته‌نامهٔ ایتالیایی «پانوراما»* ـ نوشته «جورج ـ جی ـ چرچ»:

[«منوچهر] قربانیفر»، **مدیر سابق یک شرکت دریانوردی** در ادارهٔ مرکزی‌اش واقع در تهران؛ **تاجر پیشین** موادّ اوّلیّه و دارای دفتر ثابت در پاریس.

وی پس از رانده شدن «محمّدرضا پهلوی» از ایران و ورود [«امام] خمینی»،(به غرب) **پناهنده شد**. وی پس از پشت سرگذاشتن آزمونهای مربوط به توانائی

---

* George J.Church- ۱۹۸۷/۱/۲۵

اقتصادی، به جمع شخصیّتهای بسیار مهمّی که در «مونت کارلو» بسر می‌برند؛ پیوست و به مرور زمان با «میرحسین موسوی» **نخست وزیر دولت** دوستی نزدیکی (در حدّ مشاور خصوصی) برقرار ساخت.

تصویر «منوچهر قربانیفر» به اختصار چنین است: چهره‌ای وحشی و یکی از افراد اصلی در جریان موسوم به ایران گیت. یک دردسرتجاری دیپلماتیک، که به کاهش محبوبیّت «رونالد ریگان» رئیس جمهور آمریکا، سرعت بخشید.

«قربانیفر» **تحت حمایت** شخصیّتهایی است... از جمله این شخصیّتها «سرکیس ذغالیان» فرد لبنانی‌الاصل متولّد ترکیه و **ساکن «میامی»** است که در حال حاضر، مسئول فروش هلیکوپتر به عراق می‌باشد...

«سام کامینگز» تبعهٔ پادشاهی انگلستان، متولّد آمریکا و عاملی است که در «الکساندریا» واقع در ایالت «ویرجینیا» بی‌شرمانه، مشغول فعّالیّت جهت فروش مقادیری از تدارکات جنگی به بهای تقریباً ۵ میلیارد دلار در بازار جهانی است. این تدارکات پس از عقب نشینی آمریکا از ویتنام بی‌استفاده مانده بود...

و بالأخره مهمترین این شخصیّتها «عدنان خاشقی» **مرد ثروتمند سعودی** است که با هواپیماهای جت، کشتی بزرگ «نبیله»، جشنهای با شکوه و مجلّل و **دوستان دختر پراکنده خود در سراسر دنیا**، به هر کاری دست می‌زند تا تصویر ثروتمندترین مرد دنیا، را به طور کامل ارائه کند...»

«خاشقی» می‌گوید که پس از یک ملاقات بین «روی فرمارک» (تاجر اهل نیویورک و شریک وی) و «قربانیفر» در ژانویه سال ۱۹۸۵، این ایرانی را شناخته است. **یکی از دوستان** «قربانیفر» ترتیب یک ملاقات ناهار را برای آنها فراهم کرد. «خاشقی»... به «باربارا والترز» از شبکهٔ تلویزیونی ای ـ بی ـ سی گفته بود که «قربانیفر» خود را به عنوان **رئیس سازمانهای مخفی دولت ایران** در اروپا معرّفی کرده بود. در حالی که به هفته نامهٔ «تایم» اظهار داشت که این امر صحت نداشته وچنین توضیح داده است: خیلی ساده، تصوّرکرده بودم **کسی که بتواند ارتباطی تا این حد نزدیک** با نخست‌وزیر

ایران داشته باشد، حتماً باید یکی از سران سرویسهای مخفی او باشد. اکنون اطّلاعات دقیقتری درباره او دارم...

«خاشقی» [نیز] در هفته‌نامهٔ «تایم» اعلام کرد که آمریکائیها مشکوک بودند: مشکل آمریکا این بود که فاقد وسایل اعمال کنترل، روی شخصی نظیر «قربانیفر» است. **برعکس اسرائیل**...

از هفته نامهٔ آمریکایی «نیوزویک» ـ ۱۹۹۹/۱۰/۴:

«قربانیفر» یک تاجرفرش ایران، یک **مأمور مخفی «شاه»** و یک **جاسوسی اسرائیلی** است. نام او در کتابهای دیگر بسیار به چشم می‌خورد. یکی از کتابها این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا «رونالد ریگان»... نیز قادر به یادآوری آقای «قربانیفر» در حالی که در گوشه‌ای دنج، حرف از معامله می‌زد، بود یا خیر؟ «مک فارلین» اصرار دارد که **بله** بود...

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

به پیشنهاد «قربانیفر» در ۲۳ ژانویه [۱۹۸۶] ، «چارلز آلن» با **یکی از هواداران** آیت‌ا... «شیرازی» (Ayatollah Shirazi) که به آمریکا می‌آمد، ملاقات کرد. این شخص بر **کلیدی بودن روابط** «قربانیفر» با سران خاورمیانه تاکید کرد. (سند «سی. [چارلز] آلن» ـ جلسه با **حجةالاسلام** سیّد «محسن خاتمی» (Sayyed Mohsen Khatami)...

... «قربانیفر» از دادن این پیغام آمریکا [به طرف ایرانی،] خودداری کرد. **او و اسرائیلیها** اعتقاد داشتند: اگر این پیام را به نخست‌وزیر و یا وزیر نفت (که پول اسلحه‌ها را مهیّا کرده بود) می‌رسانیدند، نه تنها یکی، بلکه تعداد بیشتری کشته می‌شدند... اسرائیلیها می‌گویند «قربانیفر» یک نابغه است... او گفته بود که **اسلحه‌هایی** را [از میان لیست اقلام مورد نیاز جمهوری اسلامی] **بفرستید** که به درد

نیروی هوایی یا **ارتش** بخورد و **پاسداران**، قادر به استفاده از آنها نباشند... او تقاضا کرد از فرستادن موشک «تاو» هم جلوگیری شود. چون «تاو» به پاسداران امکان استفاده خواهد داد. اسرائیلیها راضی شدند که ترتیب توقّف را بدهند و کنترل خود را روی «قربانیفر» و آیتا... «کرمی» [(Ayatollah Karami)با توجّه به افشای نام، احتمال دارد مستعار باشد.] بیشتر کنند... [خوانندگان عزیز به وجود خطّ نفوذی سیا و دوستان «قربانیفر» در کمیتهٔ ادارهٔ دوّم ارتش که در فصلهای پیشین بدان اشاره گردیده، توجّه داشته باشند!]

...«قربانیفر» به «ژنو» رفت تا وزیر نفت ایران را از مشکلاتی تکنیکی، که در امر پیشروی کار محموله‌ها، بوجود آمده است،باخبر کند...

«قربانیفر» اظهار داشت که اگر آمریکا، هر چه زودتر درمورد فرستادن اسلحه، توسّط اسرائیلیها اقدام نکند؛ «میرحسین موسوی» نخست وزیر و «غلامرضا آقازاده» وزیر نفت ایران، از اعتبار خواهند افتاد... «قربانیفر» اظهار داشته بود که **نخست‌وزیر ایران**، خواستار کمک نظامی و مشورت وآمدن مقامهای آمریکایی به ایران، البته **به صورت سرپوشیده** بود، ولی به علّت تقلّب آمریکا، در رابطه با محموله‌ها [که اولاً کهنه و ثانیاً دارای مارکهای اسرائیلی بودند] او ترسیده است...

... در ششم ژوئیه (۱۹۸۶) او [«قربانیفر»] به **رابطش در دفتر نخست‌وزیری** ایران [در اسناد افشاء شده با حرف "B" (بی) در مورد این فرد، سخن گفته می‌شود که ممکن است اشاره به جایگاه او باشد- مثلاً" بعد از "A" و یا اینکه حرف اوّل اسامی باشد] آقای «بی» **فشار می‌آورد** که ترتیب ملاقات دیگری را **با آمریکا** بدهد... از آنجائیکه «قربانیفر» ادّعا می‌کرد که مقام ایرانی گفته است،می‌خواهد با «جورج کیو» ملاقات کند؛ او از همکار خود، «اونیل» خواست با او مذاکره کند... (در ۱۳ ژوئیه) «اونیل» پرسید: چه وقتی و چطور باید ملاقات را انجام دهیم؟ آقای «بی» گفت: من نمی‌دانم، شما چرا قضیّه را در «دوبی» (Dubai) [در مکاتبات سری پیرامون مذاکرات، از این نام به جای کلمهٔ «تهران» استفاده می‌شده است] تمام نکردید؟

«اونیل» وسط حرفش دوید و اظهار داشت، پیشنهاد می‌کنم: ما باید اوّل، در اروپا، با هم ملاقات کنیم که مثل دفعهٔ قبل، در تهران سوءتفاهم پیش نیاید... **بعد هم** که یک تاریخ مشخّص، تعیین شد، به «دوبی» [تهران] برویم. بعد که به «دوبی» رسیدیم چهار تا جبعه [(Box) اسم رمز مکتوب معادل کلمهٔ گروگان] را که دریافت کردیم، بعد بقیّهٔ قطعات یدکی و کوتای‌ها (Quties) [اسم رمز مکتوب به معنای فنّی رادار موشک «هاک»] هم خواهند رسید... **آقای «بی» بالأخره گفت:** اگر واقعاً لازم است ما [به فرانکفورت] می‌آییم. او خواست که آقای «اچ» (H) هم باشد.

... «اونیل» پرسید: اگر هیئت شما، الان در لبنان نیست، پس گروگانها، الان نباید تحت کنترل شما باشند؟... آقای «بی» قدری مردّد شد که باید از آقای «کی» (K) سؤال کند و... **طبق قرار قبلی**، مقام ایرانی در دفتر نخست‌وزیری، «جرج کیو» [از سیا] در ۲۲ ژوئیه **به او تلفن زد**...

۲ـ آقای «بی» **تأکید کرد** که **افراد بسیاری** هستند که **راضی** به این معامله و رابطه **با آمریکا نیستند**. وقتی «اونیل» پرسید که این معاملهٔ آیا موجب **دردسرهای سیاسی برای گروه شما** شده است؟

او گفت این اصل مطلب است. درست است...

«قربانیفر» به کمیسیون تحقیقاتی گفت که **تلفنهای زیاد «کیو»**، باعث مشکلاتی در تهران شده بود. [«کیو»] هر شب تلفن می‌کرد و [متقابلاً"] **او با «کیو» مکالمه می‌کرد.**

«اسکوکرافت» [از «قربانیفر» سؤال کرد]: «کیو» با چه کسی گفتگو می‌کرد؟

«قربانیفر»: با مردی که **مسئول این عملیّات** بود. مشاور ویژهٔ نخست‌وزیر. نفر شماره یک دفتر او. (صفحه ۱۷۵ اظهارات «قربانیفر») [در مقابل کمیسیون «تاور»]...

«جورج کیو» در تاریخ ۳۰ مه با مقامات ایرانی دفتر نخست‌وزیری، در مورد قیمتهای «هاوک» صحبت کرد. «کیو» در گزارشش می‌نویسد: این یک تلفن طولانی بود که آقای «بی» از دفتر نخست‌وزی ایران زده بود ودر مورد قیمت قطعات یدکی چانه می‌زد.

«سم» (SAM) ([نام رمز] «اونیل» (O'neil) به او گفت که او یک کپی از قیمتها را به «قربانیفر» فرستاده است...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

لازم است حتماً به نکتهٔ عجیب ذیل دقّت گردد که در تلاشهای مذبوحانه‌ای که بعد از **افشای رسوایی ایران کنترا**، در جهان به کرّات **توسّط نهادها و مراجع رسمی** ایالات متّحده آمریکا، صورت گرفت؛ جهت حفظ هویّت و نام **برخی از ایرانیان مرتبط با دولت آمریکا** برخی **مراکز قانونی جمهوری اسلامی** ایران، سعی تمام عیاری صورت گرفت.

هر چند که این ایرانیان، به نحوی در این مراکز قانونی جمهوری اسلامی ایران، دارای پستها و ستمهایی بوده ـ و درنهایت ناباوری کماکان هستند! ـ برای اشاره به آنها؛ که پس از مسافرت و خروج فضاحت بار هیئت عالیرتبهٔ اعزامی «رونالد ریگان» (به سرپرستی «رابرت مک فارلین») به تهران؛ به مذاکرات سیاسی ـ امنیّتی در اروپا و آمریکا پرداختند؛ از کلماتی نظیر «کانال دوّم» (Second Channel) استفاده نموده‌اند.

از باب نمونه می‌توان به کتاب «معمّای ایران کنترا» منتشره در سال ۱۹۸۷ (انتشارات فصلنامهٔ وابستهٔ به کنگرهٔ آمریکا)ـ که به جمع‌آوری **مجموعهٔ اطّلاعات و مصاحبه‌های مربوط به ماجرا** پرداخته است، اشاره کرد.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی):

«منوچهر قربانیفر» فرزند «هادی» متولّد ۱۳۲۴ تهران. شمارهٔ شناسنامه ۷۲۷، به حکم دادگاه ارتش («محمّدی ری شهری» دادستان انقلاب در دادگاه) **کلیّهٔ اموال و دارایی‌هایش** مصادره شد. که در این جهت مطابق با اظهارات شهود، نامبرده در نوشهر ـ (بیست کیلومتر به طرف علمده، دارای ویلای کنار دریا و صد هزار متر زمین

و باغهای مرکبات (پ ۹۰۲ نوشهر)، ۳۰ درصد سهام شرکت کشتیرانی استارلاین، سردخانه‌هایی در جهرم، شرکت بازرگانی آسیا و شرکت ترانس کنتانتال ایران و منزل مسکونی در خیابان «گاندی» تهران ـ که با معشوقه‌اش «گیتی»... در آن زندگی می‌کرده ـ بوده است.

حکم مصادره در مورد این دارایی‌ها اجرا گردید، اما در یک مورد، مأموران موفّق به شناسایی ترمینال متعلّق به او که مطابق اظهارات احتمالاً در جادهٔ «ساوه» بوده است، نگردیدند.

در سالهای پس از ۶۳ مکاتباتی از طرف نامبرده یا وکلای معرّفی شده، جهت **بازپس‌گیری این اموال** به برخی نهادها و سازمانهای دولتی که این املاک و دارائیها، جهت استفادهٔ عمومی در اختیارشان قرار گرفت؛ وجود دارد که فعلاً مورد بحث ما نیست. اما نفس حمایت از نامبرده و گستاخی او در اقدام به بازپس‌گیری آنها با توجّه به کلیدی بودن نقش او در کودتای نقاب و...؛ نشان دهندهٔ صحّت **تحلیل دارا بودن ارتباطات ویژه** می‌باشد که لازم است مورد مداقّه قرار گیرد.

در مکاتبات مربوط به فعّالیّتهای قبل از کودتای نقاب توسّط نامبرده، به اسامی افرادی از جمله «عباس محمودی کاشانی»، «رضا قربانیفر»، «میرصادق مدنی موسوی»، «جهانگیر قادری احد»، «حسن بام‌رفیع»، «عبدالرّضا ناظر»، «غلامرضا فرخنده»، «اعظم خرّازی» و... به طرق مختلف و در زمینه‌های شغلی و غیره به عنوان مرتبطین با وی، اشاراتی صورت گرفته است.

از مصاحبهٔ هفته‌نامهٔ آلمانی «اشترن» با «عدنان خاشقی» ـ ۱۹۸۷/۳/۵:

س: شما حتّی با «مک فارلین» هم که سعی کرد خودکشی کند، احساس همدردی نمی‌کنید؟

[«خاشقی»:] من مطمئنم چون هیچکس از او تشکّر نکرد، دچار سرخوردگی و یأس شد. او دارای **شخصیّت ضعیفی** است. من هم البتّه فکر می‌کنم به من حقّه

زده‌اند، اما حتّی اگر من هم جای «مک فارلین» بودم، قطعاً مدّتها بود که خود را کشته بودم...

س: آیا شما دوست دختری نداشتید که دربارهٔ «شاه» [معدوم] به شما **اطّلاعاتی** بدهد؟

[«خاشقی»:] «شاه» [معدوم] و من، زمانی در کپنهاگ، **دوست دختر مشترکی** داشتیم. ممکن است چنین اتّفاقاتی بیافتد...

از فصل دوازدهم کتاب «پول خون» ـ نوشتهٔ «بن مناشه»:

به عقیدهٔ من، دلیل اینکه «مک فارلین» در زمانی که در بیمارستان بستری بود، با خوردن قرصهای بیش از اندازهٔ لزوم، کوشش به خودکشی کرده، این بود که او از اینکه **نقش جاسوسی‌اش برای اسرائیل**، فاش شود؛ وحشت داشت. اما، هیچکس نتوانست سبب کوشش «مک فارلین» را که فراتر از یک رسوایی ملّی می‌رفت، درک کند...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ سه‌شنبه ۱۳۶۵/۱۲/۱۲:

«رابرت مک فارلین» اعلام کرد **درصدد خودکشی** برآمد؛ زیرا معتقد بود که در خدمت به کشورش، کوتاهی کرده است[؟!]

از روزنامهٔ ترکیه‌ای «جمهوریت» ـ ۱۹۸۷/۱۱/۲۳:

روزنامه‌های ۴ و ۵ فوریه ۱۹۸۷ آنقدر مهم است که اگر محمولهٔ هواپیماهای برخاسته از پایگاه «توروخن» اسپانیا که در فرودگاه تهران فرود آمدند، نیز سلاح بوده باشد؛ مسئله بسیار جالب توجّه‌تر نیز خواهد شد. چرا که معلوم می‌شود **در حالیکه تحقیقات پیرامون فروش اسلحه به ایران** ادامه داشته؛ دولت امریکا **همچنان** به فروش سلاح ادامه می‌داده...

سناریو کاملاً سناریوی آمریکایی است. **از یک طرف:** تحقیقات در مورد اینکه چرا به یک کشور دشمن، اسلحه فروخته شده و **از طرف دیگر:** ادامهٔ فروش اسلحه در جریان تحقیقات.

گرچه «تورگوت اوزال» نخست‌وزیر در مصاحبه‌ای با «ملیّت» می‌گوید: «ما نمی‌توانیم هواپیماها را مجبور به فرود کرده و محمولهٔ آنها را بازرسی نماییم»؛ اما غیرمستقیم چاره‌ای جز **تأیید اطّلاعات** رسمی درز یافته به مطبوعات را ندارد...

«الیور نورث» در **طیّ اقامت خود در ترکیه**، برای برخی مقامات کشور شانزدهم مقدار ۱۴۷ هزار دلار [به عنوان رشوه] پرداخت کرده است. در جریان این حادثه که به آن نام «عملیّات میوهٔ زرد» اطلاق شده، پس از اینکه تسهیلات لازم از سوی کشور پانزدهم (به احتمال قوی پرتقال) فراهم نشد، سرهنگ دوّم «نورث» به منظور تحقّق بخشیدن به فروش محرمانهٔ اسلحه به ایران از **رهبران کشور شانزدهم**، مجوّز لازم برای عبور هواپیماهای حامل اسلحه را دریافت نمود.

مسئول **ایستگاه سیا در این کشور**، وارد عمل شده و بعد از دریافت مجوّز به حساب تعدادی از مقامات این کشور در بانکهای سوئیس، **مبالغی واریز گردید...**

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «تایم» * **ـ ۱۹۸۷/۱۲/۱:**

در ایتالیا، روزنامه‌ها، تفسیرهایی در مورد ارسال مقادیر معتنابهی اسلحه به ایران، منتشر ساختند که **سؤالاتی را در پارلمان** برانگیخت؛ مبنی بر اینکه: چرا دولت از اجرای ممنوعیّت در مورد اینگونه فروشها، ناکام مانده است؟

گرچه جدالها نخست، داخلی بود؛ یعنی تصوّر می‌رفت که اکثر سلاحها توسّط **سوداگران ایتالیایی اسلحه**، فروخته شده باشد، لیکن اکنون ایالات متّحده، مورد سوءظن قرار گرفته است. «رینو فورمیکا» وزیر تجارت خارجی ایتالیا، طیّ یک

---

* نوشتهٔ «جورج. جی. چرچ».

مصاحبهٔ مطبوعاتی، گله نمود که «اگر کسی از فروش سلاح صحبت به میان آورد، لازم است از **پایگاههای ناتو در ایتالیا**، نیز ذکری به عمل آورد. ما **قادر نیستیم** اسلحه‌هایی را که مستقیماً از طریق این پایگاهها وارد کشورمان [ایتالیا] می‌شود، **کنترل کنیم**. ما مطّلع نمی‌شویم... و لذا اسلحه‌هایی را که از این پایگاهها خارج می‌شوند، نیز نمی‌توانیم کنترل کنیم...»

از روزنامهٔ فرانسوی «فیگارو»* ـ نوشتهٔ «بودوئن بولاره»:

پرزیدنت «ریگان» برای توجیه ارسال اسلحه... اظهار داشت... مذاکره‌کنندگان آمریکایی در محل یعنی «رابرت مک فارلین» و «مایکل لیدین» که از طریق یک **واسطهٔ ایرانی مقیم اروپا** به نام «منوچهر قربانیفر» به ایران رفته بودند، «**با اجازهٔ من** عمل کرده‌اند.»...

از فصل بیست و یکم کتاب «پول خون» ـ نوشتهٔ «بن مناشه»:

«رابرت مک فارلین» که اکنون [۱۹۹۲] به عنوان یک شهروند خصوصی، در آمریکا زندگی می‌کند؛ در آغاز سال ۱۹۹۱ به وسیلهٔ **ضدّ اطّلاعات FBI در مورد روابطش با «رافی ایتان»** و سازمان اطّلاعات اسرائیل و شرکتش در **جریان جاسوسی «پولارد»**، مورد بازجویی قرار گرفت. تا به امروز هیچ‌کس از نتیجهٔ بازجوییهای او به وسیلهٔ FBI آگاهی حاصل نکرده است، ولی در اکتبر سال ۱۹۹۱، «کرگ اونگر» (Craig Unger) اظهارات و ادّعاهای مرا دربارهٔ «مک فارلین» در گفتاری که در مجلهٔ Esquire منتشر کرد، تأیید نمود.

«کرگ اونگر»، در گفتار مذکور نوشت که «مک فارلین» بوسیله **سازمان اطّلاعات اسرائیل**، جهت جاسوسی برای آن کشور استخدام شده و در جریان جاسوسی «پولارد» [«جاناتان پولارد»]، بر ضدّ امریکا با نام X [ایکس] شرکت داشته است...

---

* ۱۹۸۷/۱۱/۱۵.

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

... دوّم: نه آقای «قربانیفر» و نه «کانال دوّم» [گویا کانال دوّم مثل کانال «قربانیفر» تاریخ مصرفش تمام نشده که نامش اعلام گردد!] به نظر نمی‌آید قبل از اینکه به عنوان واسطه، وارد ماجرا گردند؛ تحت بررسی دقیق و منظّمی قرار گرفته باشند.

«قربانیفر» مدّتها بود که برای سیا شناخته شده بود، ولی از نظر سازمان مذکور، **صداقت و اعتماد به وی**، مورد تردید بود... نگرانی نسبت به محرمانه نگهداشتن «ابتکار ایران» **عذری برای رهایی** و کنار گذاشتن فرایندی منطقی است. با اینحال این ابتکار برای افراد گوناگونی که دارای منافع و اهداف مختلف بودند، مثل اسرائیلیها، ایرانیها، **دلّالان مختلف** اسلحه و واسطه‌های تجاری و شبکهٔ خصوصی عوامل «نورث» شناخته شده شد...

از بخش مربوط به مسائل «کانال دوّم» ـ ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

در ژوئیه ۱۹۸۶ یک **ایرانی مقیم لندن** به [«آلبرت] حکیم»، کانال دوّم ارتباط با ایران را پیشنهاد کرد که این کانال از خویشاوندان یکی از مقامات بلندپایهٔ ایران بود.

در ۲۵ ژوئیه [سوّم مرداد ۱۳۶۵]، «کیو»، برای بررسی چنین امکانی به لندن رفت.

در ۲۶ اوت [۴ شهریور] «سکورد» و «حکیم» با این کانال دوّم و دیگر ایرانیان [همراهان کانال] در لندن ملاقات کردند. **این ایرانیان اظهار داشتند** که از سفر «مک فارلین»، ارتباط اسرائیل و نقش «قربانیفر» آگاهند...

در یادداشتهای «مک دانیل» آمده است که **گزارش کانال دوّم ارتباط**، به رئیس جمهور در ۹ سپتامبر ۱۹۸۶ [۱۸ شهریور ۶۵] داده شد.

«نورث»، «کیو» و یک مقام سیا در روزهای ۱۹ تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۶ [۲۸ تا ۳۰ اردیبهشت] **در واشنگتن** با ایرانیها ملاقات کردند.

طرفین، خطر شوروی و همکاری برای کمک به مقاومت افغانستان و بهبود روابط بین ایالات متّحده و ایران را مورد مذاکره و بحث قرار دادند... طرفین ایجاد یک

کمیسیون ۸ نفره سرّی امریکایی برای بررسی روابط آیندهٔ بین دو کشور را مورد بحث قرار دادند.

نهایتاً «نورث» به ایرانیها، اظهار داشت که به جز تماسهایی که از طریق «نورث»، «سکورد» و «کیو» صورت گیرد؛ «هیچگونه پیام رسمی دیگری از سوی امریکا ارسال نخواهد داشت.»

یادداشتهای «مک دانیل» می‌گوید در ۲۳ سپتامبر، رئیس جمهور در جریان مذاکرات با کانال دوّم قرار داده شد.

بین ۵ تا ۷ اکتبر ۱۹۸۶ [۱۳ تا ۱۵ مهر]، «نورث»، «کیو» و «سکورد» در **فرانکفورت** آلمان با کانال دوّم ارتباطی ایران، دیدار و مذاکره کردند... ملاقات دوّم در فرانکفورت بین ۲۶ تا ۲۸ اکتبر [۴ تا ۶ آبان] صورت گرفت. در همین ملاقات ظاهراً **یک طرح نه مادّه‌ای امریکا** در مورد ایران را مورد بحث قرار دادند... در ملاقات بعدی در ۱۳ دسامبر ۱۹۸۶ [۲۲ آذر] بین **وزارت خارجه و کانال دوّم ارتباطی**، طرفین این پیشنهاد نه ماده‌ای را پذیرفتند.

در ملاقات ۲۶ تا ۲۸ اکتبر ۱۹۸۶ [۴ تا ۶ آبان] **ایرانیها اظهار داشتند** که داستان سفر «مک فارلین» به تهران، توسّط یک روزنامهٔ محلی در بعلبک لبنان، منتشر شده که این مقاله بر مبنای **یک رشته بروشور** که در ۱۵ یا ۱۶ اکتبر [۲۳ یا ۲۴ مهر] در تهران، منتشر گردید؛ نوشته شده بود... [به عبارت بهتر به **سیا** هشدارهای لازم از سوی **دوستان خوب ایرانی‌شان** داده شده بود!]

...در روزهای اوّل بیرون زدن قضیّه [ی عملیّات اطّلاعاتی آمریکا] رئیس جمهور [شیطان بزرگ] به طور محکم، به پشتیبانی از «پویندکستر» و کانال عملیّاتی او و خود عملیّات ادامه داد... رئیس جمهور ظاهراً با هر آنچه که ذکر شده بود، موافقت کرد.

بنابراین هیچ نظری نداده چرا که نمی‌خواست موجبات ترسی برای گروگانها بوجود بیاید [!؟] چه برای سلامتی آنها و چه **برای سلامتی کانال دوّم** [!؟؟]... او اعتقاد داشت که در این مورد، دولت اعلامیّه‌ای صادر کند ولیکن آنچنان که جزئیّات قضیّه

را دامن نزنید؛ **تا مبادا موجب در خطر افتادن جان گروگانها و ایرانیانی که در رابطه هستند**، بشود. [!؟؟؟]

از هفته‌نامهٔ آمریکایی «نیوزویک» ـ ۱۶ اوت ۱۹۹۸:

به اهتمام «آرتور ال. لیمان» (Arthur L. Liman) مشاور اوّل کمیتهٔ تحقیق ویژهٔ مجلس سنا، ۴۰ روز جلسهٔ پرسش و پاسخ بحث‌انگیز برپا شد.

«لارنس والش» دادستان مستقل، هنوز تحقیقات خود را در مورد «پویندکستر» به پایان نرسانده بود و می‌گفت که به چند ماه وقت بیشتر نیاز دارد.

در جلسهٔ تحقیق سرّی از «پویندکستر»، به تاریخ شنبه دوّم ماه مه، او شهادت داد که بعد از افشای ماجرای ایران کنترا، در نوامبر ۸۶، **حکمی را پاره کرده** که براساس آن دستور فروش سلاح به ایران، در قبال آزادی گروگانها از سوی رئیس جمهور صادر شده بود.

حکم پاره شده، **تنها نسخهٔ موجود** بود که امضای رئیس جمهور را داشت. اما کاخ سفید بعدها این امضا را انکار کرد و «ریگان» مدّعی شد که **فقط برای برقراری رابطه با عناصر میانه‌رو در داخل ایران** به این کشور، موشک فروخته است.

اگر «پویندکستر» راست می‌گفت، پس ادّعای «ریگان» درست نبود و وقتی که «پویندکستر» در تلویزیون ملّی با ادای سوگند شهادت داد، به صراحت این موضوع را مطرح کرد:

«لیمان»: آقای «دریادار»؛ آیا سیا در ارتباط با معامله با ایران، حکمی را جهت امضای رئیس جمهور، برای شما فرستاد؟

«پویندکستر»: بله. آقای «لیمان». این **همان حکمی است که من در روز دوّم ماه مه، دربارهٔ آن بحث کردم و این همان حکمی است که من آن را پاره کردم...** [جهت حفظ اطّلاعات و نجات رئیس جمهور از عواقب احتمالی آن.]

«لیمان»: آیا رئیس جمهور آمریکا، آن حکم را امضا کرد؟

«پویندکستر»: همانطور که قبلاً هم شهادت دادم؛ رئیس جمهور در روز پنجم دسامبر [۱۴ آذر ۶۴] یا حوالی آن تاریخ، حکم را امضا کرد... [پیش از افشاء جریان] در آخرین ساعت روز بیست و یکم نوامبر ۸۶ صادقانه بگویم، در آن زمان نیازی به وجود چنین حکمی ندیدم و فکر کردم که این حکم می‌تواند از لحاظ سیاسی، بسیار شرمسارکننده باشد... لذا تصمیم گرفتم آن را پاره کنم و **داخل سطل اشغال** بیاندازم...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ دوشنبه ۱۳۷۱/۵/۵:

به نوشتهٔ روزنامهٔ «واشنگتن پست» چاپ آمریکا، دادستان ویژه [مستقل] رسیدگی به پروندهٔ رسوایی ایران گیت* تا ۱۰ روز دیگر در مورد متّهم شناختن «رونالد ریگان» رئیس جمهوری سابق آمریکا و چند تن از مشاوران نزدیک وی در این پرونده تصمیم خواهد گرفت.

«لارنس والش» دادستان ویژهٔ این پرونده **در حال تصمیم‌گیری در این مورد است که** آیا می‌توان «ریگان» و همکاران نزدیکش را متّهم به سرپوش گذاشتن بر نقش دولت آمریکا در رسوایی فروش مخفیانهٔ سلاح به ایران در سال ۱۹۸۵ **نمود یا خیر؟**...

از کتاب «دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم» ـ نوشتهٔ «رابرت د. شولزینگر»:

در حالیکه کمیسیون «تاور»، از رئیس جمهور، به خاطر **سهل‌انگاری در مدیریّت امور**، انتقاد کرد؛ اما شخص او را مستقیماً مرتبط با **تصمیم غیرقانونی‌مربوط به انتقال سودهای حاصل از فروش اسلحه به ایران به «کنتراها»** ندانست. [!]

یک تحقیق انجام شده توسّط کنگره، مسیر این پول را تعقیب کرد تا ببیند چه کسی [کسانی] از این انتقال آگاهی داشتند. دو کمیته به ریاست «دانیل اینوی» (دموکرات،

---

* در قضایای مربوط به ایران کنترا علاوه بر کمیسیون‌های اطّلاعاتی قوهٔ مقنّنه (کنگره و سنا) و همچنین هیئت قوّهٔ مجریّه (با سه عضو اصلی و ۲۴ عضو وابسته به ریاست «جان تاور»)؛ این رسیدگی از طرف سیستم قضایی ایالات متّحده ضرورتاً صورت پذیرفت.

از «هاوایی») در سنا و «لی همیلتون» (دموکرات از «ایندیانا» در مجلس نمایندگان، تشکیل شدند و **جلسات مشترکی را برای استماع اظهارات (شهود)** برگزار کردند تا روشن شود که همان‌طور که سناتور «دیوید بورن» (David Boren) (دموکرات از اوکلاهما) مطرح کرده بود: «آیا رئیس جمهور، صادقانه روح قانون را اعمال کرده بود و یا این که **قانون‌شکنی کرده بود**؟ آیا رئیس جمهور از طریق تأمین مالی پول برای «کنتراها»، ممنوعیّت قانونی را کاملاً نادیده گرفته بود؟»

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

گزارشات کمیته‌های رسیدگی‌کننده به قضیّه ایران کنترا، «دانیل کا.اینوی Daniel K. Inouye» و نیز «لی. اچ. هامیلتون» (Lee H. Hamilton) توسّط دو گزارشگر زبدهٔ نیویورک تایمز، «یوئل برینکلی» (Joel Brinkley) و «استفن انگلبرگ» (Stephen Engelberg) ویراستاری و در ۱۹۸۸ توسّط «راندم هاوس» منتشر گردید...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ دوشنبه ۱۳۶۵/۹/۱۰:

«لس‌آنجلس تایمز» روز یکشنبه نوشت که «ادوین میس» وزیر دادگستری آمریکا تصمیم گرفته [است] تا از یک **دادگاه فدرال واشنگتن** خواستار تعیین یک **دادستان ویژهٔ مستقل**، برای به عهده گرفتن تحقیق وزارت دادگستری در مورد ماجرای فروش اسلحه از طرف آمریکا به ایران شود.

از روزنامهٔ «کیهان» ـ سه‌شنبه ۱۳۶۶/۱۰/۲۲:

«جورج بوش» معاون «ریگان» رئیس جمهور امریکا، از سوی تیم دادستان مستقل «لارنس والش»، به خاطر **ماجرای ایران گیت** مورد بازجویی قرار گرفت.

از روزنامهٔ «کیهان» ـ چهارشنبه ۱۳۶۶/۱۰/۲۳:

«بوش» سوگند یاد کرد و به تمامی سؤالات پاسخ داد. کمیتهٔ تحقیق دادستان ویژه، اعلام کرده است که از وی **فقط به عنوان یک شاهد**، سؤالاتی به عمل می‌آورد...

از نشریهٔ «وسترن جورنالیزم سنتر» ـ نوشتهٔ «کنت آر. تیمرمن»:

ماجرای ایران ـ کنترا، موجب انجام یک تحقیق هفت ساله به وسیلهٔ «لارنس والش» ـ وکیل مستقل ـ شد.

در این تحقیق که **طولانی‌ترین تحقیق مستقل در تاریخ ایالات متّحده** به شمار می‌رود؛ چند کیفر خواست صادر و شواهد اندکی در مورد خلافکاری واقعی، بدست آمد.

از روزنامهٔ ایتالیایی «کوریره دلاسرا» ـ ۱۹۹۴/۱/۱۹:

هفت سال تحقیقات، مبلغی در حدود چهل میلیون دلار هزینه، که همه به عهدهٔ سهامداران آمریکایی بوده و سرانجام حکم دادگاه که در ۵۶۶ صفحه گزارش «والش» که روزگذشته در واشنگتن انتشار یافت، گنجانده شده است: «**رونالد ریگان» از همه چیز دربارهٔ ایران کنترا گیت اطّلاع داشت.**

بنا به عقیدهٔ کمیسیونی که زیرنظر «لارنس‌ای. والش» اداره می‌شود، **پرزیدنت** «ریگان»، **شخصاً** طرح پیچیده و سرّی سرهنگ «الیور نورث» را مورد **تصویب** قرار داد. در آن طرح، فروش تسلیحات به ایران (به منظور آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان) و ارسال پول دریافتی از ایران، جهت حمایت از شورشیان نیکاراگوئه‌ای وابسته به کنترا (سازمان ضدّ ساندنیست) پیش‌بینی شده بود.

مجموع این مسائل، **نقض ارادهٔ کنگرهٔ آمریکا**، به شمار می‌رفت.

به علاوه زمانی که عملیّات نافرجام در سال ۱۹۸۶ افشاء گردید، «ریگان» موافقت خود را اعلام داشته یا حدّاقل، مشاورین خود را که می‌کوشیدند یک پرده‌پوشی

عظیم، به شکلی پرتلاش و در عین حال ناآزموده را ترتیب دهند، آزاد گذاشت.

سرهنگ «نورث»، برای ناپدید کردن مدارک مخاطره‌آمیز، از یک منشی زیبارو به نام «فاون هال»* یاری جست. او در حالی از اتاقهای شورای امنیّت ملّی [امریکا] خارج می‌شد که لباسهای زیرش پر از کاغذ [مدارک و اسناد] بود.

بنا به اعتقاد «والش»، «جرج بوش» [پدر] معاون وقت رئیس جمهور هم، از تلاش برای مبادله [ی غیرقانونی] تسلیحات با گروگانها آگاهی داشت...

از روزنامهٔ «کیهان» ـ ۱۳۷۱/۳/۳۱:

«نیویورک تایمز» روز جمعه نوشت: اگر «لارنس والش» دادستان پروندهٔ رسوایی «مک فارلین» موفّق شود اثبات کند که «کاسپار واینبرگر» وزیر دفاع دولت «ریگان» به اعضای کنگرهٔ آمریکا دروغ گفته است، اعضای دولت «ریگان» تحت فشار سنگینی قرار خواهند گرفت.

یکی از دستیاران «والش» به «نیویورک تایمز» گفت: «الیور نورث» با **نابود کردن اسناد عملیّات ایران کنترا**، زمینه را برای اقدام «پویندکستر» فراهم ساخت و «پویندکستر» نیز با نابودی مجوّز کتبی «ریگان» برای ارسال اسلحه در قبال آزادی گروگانها، همهٔ گناهان را خود به گردن گرفت تا رئیس جمهوری را از مهلکه برهاند.

... «بوش» که از سوی جمهوری خواهان، در دور بعدی انتخابات شرکت می‌کند، خود نیز متّهم است که در جریان رسوایی «مک فارلین» صاحب نقش بوده است...

---

* Fawn Hall منشی مخصوص سرهنگ «الیور نورث» و دوست دختر پسر یکی از رهبران کنتراها در نیکاراگوئه به نام کروز (Cruz) ـ قبلاً مانکن لباسهای مد بود... روز بعد از شهادت دادن «ویلیام کیسی» (رئیس سیا) در حضور اعضای کمیته‌های اطّلاعاتی مجلس نمایندگان و سنا قرار بود، دفاتر کار عدّه‌ای از اعضای شورای امنیّت ملّی مورد بازرسی قرار گیرد که «فاون هال» با استفاده از جنسیّتش، اسناد خاصّی را به دستور نورث خارج گردانید...

از روزنامهٔ «رسالت» ـ شنبه ۱۳۷۱/۷/۴:

نیویورک ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی: به گفته یکی از دست‌اندرکاران اصلی رسوایی «مک فارلین»، «جورج بوش» رئیس جمهور آمریکا تقریباً به طور کامل، در جریان این ماجرا قرار داشته است. «ریچارد سکورد»، افسر عالیرتبهٔ سابق نیروی هوایی آمریکا، روز جمعه در یک مصاحبهٔ تلویزیونی گفت: «بوش همچنین از جریان **حمایت غیرقانونی کاخ سفید از ضدّ انقلابیون نیکاراگوئه**، اطّلاع داشته است.

ناظران می‌گویند افشای نقش «بوش» در این رسوایی، می‌تواند بر اعتبار وی نزد مردم قبل از انتخابات ۱۲ آبان ماه تأثیر منفی بگذارد [که گذاشت!] «بوش» در آن زمان معاون رئیس جمهوری آمریکا بود و **مسئولیّت عملیّات ضدتروریستی** [!] را برعهده داشت.

از نشریّهٔ روسی «ستارهٔ سرخ»* ـ نوشتهٔ «الکساندر بالدسوف»:

دلیل نگرانی رئیس جمهور اسبق ایالات متّحدهٔ آمریکا، که مدّتی است از صحنهٔ سیاست کناره‌گیری کرده، وجود گزارش «لارنس والش»، دادستان ویژهٔ کشور است، که حاصل یک **پژوهش هفت ساله**، روی جریان عملیّات سرّی و جنجال‌برانگیز معروف به «ایران کنترا» می‌باشد.

پیش‌نویس این گزارش، در اختیار روزنامه‌نگاران نشریّهٔ «نیوز ریپورت» قرار گرفته که روشنگر برخی نکات مهمّ این جریان است.

مطابق با این سند، «ریگان» نه تنها از جریان فروش سرّی سلاح به ایران و تأمین مالی ضدّانقلابیون نیکاراگوئه آگاه بود؛ بلکه **شخصاً رهبری عملیّات** دستیاران خود در شورای امنیّت ملّی را برعهده داشت... «ریگان» درخواست کرده که انتشار این گزارش را تا دو ماه به تعویق بیندازند، تا بتواند در این فاصلهٔ زمانی پاسخ مناسب آن

---

* ۱۹۹۳/۱۲/۲۰.

را تهیّه نماید.

قبلاً قرار بود این گزارش در ۳ دسامبر در **دو قسمت «علنی» جهت انتشار وسیع و «سرّی» ویژهٔ اعضای کنگره** منتشر شود.

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق

[خلاصه‌ای از توضیحات پشت جلد کتاب گزارش «والش»]:

«لارنس ای. والش» (Lawrence E. Walsh) متولّد ۱۹۱۲، یک جمهوریخواه مادام‌العمر که کار خود را در سال ۱۹۳۰، در سمت معاون «توماس ای. دوی» (Thomos E. Dewey) آغاز کرد. سپس **بازپرس بخش جنائی** «مانهاتن» (Manhattan) شد. در آلبانی (Albany) زیرنظر رؤسای جمهوریخواه و نیز در دولتهای «آیزنهاور» و «نیکسون» مشغول به کار بود.

سابقهٔ **اعمال قانون** در دادگاه فدرال بر «وال استریت» و نیز **ریاست جامعهٔ وکلا**، را در کارنامه دارد.

او پس از **هفت سال تحقیقات پرزحمت و تعقیبهای قانونی**، آخرین گزارش غمبار آمریکایی! خود را به عنوان **دادستان مستقل** [در سال ۱۹۹۴] منتشر نمود.

«والش» نمونه‌ای از **فرسودگی اصل تفکیک قوا** و اعمال **قدرت مطلقهٔ ریاست جمهوری** را در معرض دیدگان قرار می‌دهد. او گستاخی در استهزاء قانون و نیز **همدستی** در انکار عملکرد خلاف بالاترین سطوح قدرت، در حاکمیّت [ایالات متّحده امریکا] را افشا نموده، شرح روشن و در عین حال دلهره‌آوری از «دموکراسی محاصره شده» را برای جامعهٔ امریکایی به تصویر می‌کشد.

در تاریخ آمریکا، **معدودی از رسوائیها** ـ و نه حتّی افتضاح واترگیت ـ در **پیگیریهای رسمی به شکل جدّی** به اثبات رسیده است.

به غیر از تصمیم شخص رئیس جمهور «رونالد ریگان»، برای آزادی گروگانهای آمریکایی، در خاورمیانه با استفاده از فروش تسلیحات به ایران، حتّی **برخی از**

وابستگان او به شکل سرّی، تصمیم گرفتند، پول آن اجناس در راه حمایت از شورشیان نیکاراگوئه ـ که خواستار شکست ساندنیستها بودند، به کارگیری شود. [بدینسان] جریان ایران ـ کنترا به قول سناتور «دانیل پاتریک موینیهان» (Daniel Patrick Moynihan) «شومترین بحران رسمی تاریخ آمریکای مدرن» بوده است.

از ترجمهٔ کتاب «گزارش نهایی ایران کنترا» ـ تحقیقات «لارنس والش»:

* پنجم اکتبر ۱۹۸۶: سربازان نیکاراگوئه‌ای، یک هواپیما که برای کنتراها تجهیزات حمل می‌کرد را واژگون کردند. یک آمریکایی به نام «اوگن هاسنفوس» از این حادثه، **جان سالم بدر برد.**

* سوّم نوامبر سال ۱۹۸۶: یک **روزنامه در لبنان** به نام «الشراع» (Al - Shiraa) در گزارشی بیان داشت که آمریکا، مخفیانه به ایران سلاح می‌فروشد.

* ششم نوامبر ۱۹۸۶: رئیس جمهور «ریگان» فروش سلاح به ایران را **رد کرد.**

* سیزدهم نوامبر ۱۹۸۶: رئیس جمهور «ریگان» می‌گوید که فروش سلاح به ایران، صحیح بوده **ولی برای آزادی** گروگانهای امریکایی **نبوده است.**

* نوزدهم نوامبر ۱۹۸۶: رئیس جمهور «ریگان» در یک کنفرانس خبری، گفت که تا قبل از ژانویه سال ۱۹۸۶، هیچ سلاحی به ایران **فرستاده نشده است.**

* بیست و پنجم نوامبر: کاخ سفید، مسئلهٔ **استفاده از پول فروش سلاح به ایران،** برای کنتراها را در دید عموم قرار داد.

* اوّل دسامبر ۱۹۸۶: کمیسیون «تاور» تحت نظارت رئیس جمهور **مشغول به کار شد.**

* چهارم دسامبر ۱۹۸۶: «میس» درخواست کرد تا **رسیدگی به پروندهٔ** ایران کنترا، توسّط واحد رسیدگی (دادستانی) **مستقل پیگیری شود...**

* نوزدهم دسامبر ۱۹۸۶: «والش» به عنوان **دادستان مستقل** انتخاب شد.

* ششم ژانویه سال ۱۹۸۷: مجلس سنا، **کمیتهٔ رسیدگی به موضوع** ایران کنترا را تشکیل داد...

* بیست و نهم ژانویه سال ۱۹۸۷: گزارش کمیتهٔ سنا در مورد موضوع ایران کنترا مطرح شد...

* بیست و ششم فوریه ۱۹۸۷: **کمیسیون «تاور»**، گزارش خود را در مورد مسئلهٔ ایران کنترا **ارائه داد.**

* پنجم مارس سال ۱۹۸۷: «والش» از سوی **دادگستری ایالات متّحده** نیز به عنوان **دادستان مستقل** معرّفی شد.

* هجدهم مارس ۱۹۸۷: «والش» **توافق کاخ سفید و مجلس سنا** را در مورد مسئلهٔ ایران کنترا جهت **انجام** یک سری بازجویی و رسیدگی به شهادتهای «نورث» و «پویندکستر» می‌گیرد...

* یازدهم مارس ۱۹۸۸: «مک فارلین» به عنوان **گناهکار جهت مخفی نگه‌داشتن اطّلاعات** از کنگره به دادگاه رفت...

* سیزدهم ژانویه ۱۹۸۹: به دلیل وجود **مشکلات طبقه‌بندی شده** که مطرح نشد، اتّهام خیانت و توطئهٔ علیه ژنرال «نورث» برداشته شد...

* نهم جولای سال ۱۹۹۱: «الان دی. فایرز» (Alan D. Fiers) به عنوان **گناهکار** به خاطر مخفی نگه داشتن اطّلاعات از کنگره شناخته می‌شود...

* هفتم اکتبر سال ۱۹۹۱: «الیوت آبرامز» (Elliott Abrams) به خاطر مخفی نگهداشتن اطّلاعات از کنگره به عنوان **گناهکار** شناخته می‌شود...

* بیست و ششم نوامبر ۱۹۹۱: «دوان آر. کلاریج» به خاطر هفت مورد خیانت و گزارش غلط، به عنوان **مجرم** شناخته می‌شود...

* ۲۴ ژوئن سال ۱۹۹۲: «والش» سوّمین گزارش خویش را به کنگره تقدیم می‌کند. در این گزارش، وی مطرح می‌کند که مسئلهٔ ایران ـ کنترا **انحرافی است** که از سال ۱۹۸۵ در میان هیئت دولت پدیدار شد و در نوامبر ۱۹۸۶ منجر به رضایت

فروش سلاح به ایران شد.

* یازدهم دسامبر سال ۱۹۹۲: کاخ سفید، به دادستانی مستقل خبر می‌دهد که **رئیس جمهور «بوش»** یک سری اطّلاعات مربوط به مسئلهٔ ایران کنترا را که می‌توانست بسیار مفید به حال بازپرسیها باشد؛ را در اختیار دارد که تاکنون در اختیار هیچ نهادی قرار نداده است.

* بیست و چهارم دسامبر سال ۱۹۹۲: **رئیس جمهور «بوش»** «واینبرگر»، «کلاریج»، «مک فارلین»، «فایرز»، «آبرامز» و «جورج» را **عفو کرده** که **دادستانی مستقل** نیز این بخششها را **تقبیح می‌کند.**

* هشتم فوریه ۱۹۹۳: گزارش چهارم دادستان مستقل در مورد پروندهٔ «واینبرگر» و بخششهای ریاست جمهوری به کنگره ارسال می‌شود...

در پنجم دسامبر ۱۹۸۵ آقای «ریگان» پیش‌نویس تقاضای بودجهٔ اضافی که توسّط (سی. آی. ای) آمده بود، را امضا کرد، که شامل موارد زیر می‌شد:

۱ـ نشان می‌داد که فعّالیّتهای CIA جهت آزادی اسیران آمریکایی بود که قرار بود با محموله‌های مختلف اسلحه **تبادل** شوند.

۲ـ خاطرنشان می‌کرد که کنگره، از این مطلب آگاهی نداشت و **نباید آگاه می‌شد.**

۳ـ عطف به ماسبق، درخواست **تصویب فعّالیّتهای سیا** که تا آن زمان اجرا نشده بود را داشت.

در حدود کمتر از یکسال بعد از این ماجرا، در حدود ۲۱ نوامبر ۱۹۸۶ «پویندکستر»، سند افزایش بودجه را به طور **کاملاً محرمانه** از بین برد. چرا که همانطور که خود او بعدها گفت: «وجود یک چنین سندی و سلاح در مقابل آزادی اسیران، مقوله‌ای بود که در آیندهٔ حتماً رئیس جمهور «ریگان» را شرمنده می‌کرد.»...

«نورث» هم از راهنمایی «پویندکستر» در زمینهٔ تغییر پرسنل، اشتباه برداشت کرد و به «لیدین» دستور داد که از سیا، جهت افزایش یک **ارتباط اطّلاعاتی** با «قربانیفر»

استفاده کند[!؟]

«لیدین» هم در ماه دسامبر ۱۹۸۵ با «کیسی»، «کلاریج» و «آلن» ملاقات کرد و به آنها گفت که از آقای «قربانیفر» در مورد هر تصمیم و فعّالیّتی که در آینده درمورد ایران صورت می‌گیرد، استفاده کنند.

«کیسی» در آن زمان، یکنوع واکنش خاصّی نشان داد، ولی کاملاً از توجّه زیاد سیا در مورد «قربانیفر» مطّلع بود. به همین خاطر، همانطورکه **از او مطالبه شده بود**، عمل کرد.

وی توسّط برخی افسران سیا، در مورد «قربانیفر» تحقیقات زیادی انجام داد و در نهایت در گزارش خویش نوشت که «ارزیابی اوّلیّهٔ سیا در مورد «قربانیفر» کاملاً درست بوده است. وی شخصی است که **نمی‌توان به او اعتماد** کرد.»

برخلاف شکست محمولهٔ موشکهای «هاوک»، در ماه نوامبر و این گزارش منتشر شده از سوی افسران سیا؛ «کیسی» همچنان «قربانیفر» را به عنوان **یک رابط به حکومت ایران** در نظر داشت و نیز **رابطی با اشخاصی** بود که می‌توانستند با **زندانبانان گروگانها** مرتبط باشند. به همین خاطر به «ریگان» یادداشتی خصوصی نوشت که در آن خاطرنشان کرده بود که تنها راه ادامهٔ فروش اسلحه به ایران، استفاده از «قربانیفر» به عنوان یک واسطه بود.

«نورث» به همراه آقای «نول کوچ» (Noel Koch) که نمایندهٔ اصلی معاونت دفاعی، برای امور امنیّت بین‌المللی بود، این موضوع [پذیرش مسئولیّت انتقال تسلیحات از وزارت دفاع به سیا] را طوری پیگیری کردند که ایالات متّحده **مسئولیّت جایگزینی** موشکهای «تاو» راکه قرار بود به ایران منتقل شود، [انبار شده در اسرائیل که **مدّتها از تاریخ ساختشان** می‌گذشت] خواهد داشت.

این فعّالیّتها شامل بحثهایی در زمینهٔ قیمتها بین وزارت دفاع و مذاکرات با اسرائیلیها بود. مسئلهٔ واضح در این میان آن بود که انتقال سلاح از ایالات متّحده به اسرائیل اگر بیشتر از ۱۴ میلیون دلار بود، حتماً کنگره از آن مطّلع می‌شد.

البته جایگزین کردن سلاحهایی که از اسرائیل [با واسطه] به ایران می‌رفت توسّط آمریکا، احتیاج به اطّلاع کنگره و نیز یک خریدار قابل قبول داشت، که این مسئله با طرح دولت مبنی بر **عدم اطّلاع کنگره**، منافات داشت.

... به هرحال اوّلین محمولهٔ «تاو» در ۱۸ فوریه ۱۹۸۶ به ایران تحویل داده شد. «قربانیفر» هم مبلغ آن را پرداخت که البتّه این پول را از تاجری عرب به نام «عدنان خاشقی» قرض کرده بود و آن را به یک حساب در بانک سوئیس، که تحت نظارت «سکورد» بود، واریز کرد.

«سکورد» هم مبلغ را به سیا منتقل گردانید. پس از این تحویل، «نورث» و دیگر مسئولین ایالات متّحده، اوّلین ملاقات رودرروی خود را با مسئولین ایرانی داشتند. این ملاقات در ۲۵ فوریه ۱۹۸۶ در **آلمانغربی شهر فرانکفورت** صورت گرفت.

نمایندهٔ ظاهری ایرانیان، در این ملاقات [«محسن] کنگرلو» (Kangarlu) بود... «نورث» در این ملاقات **بر «کنگرلو»** به خاطر آزادی گروگانهای آمریکایی **فشار آورد**... برخلاف نظر مسئولین سیا، تصمیم گرفته شد [از طرف تیم رئیس جمهور «ریگان» در شورای امنیّت ملّی] آقای «جورج دبلیو. کیو» که از افسران بازنشستهٔ CIA بود، وارد مسئلهٔ فروش به ایران بشود... از وی به عنوان یک **مشاور و مترجم قابل اطمینان** استفاده می‌شد...

بدون برنامهٔ مشخصّی برای اعزام به ایران، «نورث»، «کیو»، «نیر» و «قربانیفر» در ششم و هفتم ماه می در لندن با هم ملاقات کردند، تا دربارهٔ **آخرین جزئیّات آن** بحث کنند. «قربانیفر» قول داد که گروه آمریکایی با دولتمردان بلندپایهٔ ایران ملاقات خواهند کرد.

در هشتم ماه مه ۱۹۸۶، «کیو» در ارتباط با جزئیّات مطرح شده با برخی مسئولین سیا از جمله «کیسی» و «جورج» صحبت کرد. در صبح ۱۲ ماه مه ۱۹۸۶ به رئیس جمهور «ریگان» اطّلاع داده شد...

گروه مأمور [مسافرت به تهران] «مک فارلین»، «نورث»، «کیو» و یکی از افسران

شورای امنیّت ملّی «هاوارد تیچر» بود... گروه آمریکایی در بیست و پنجم ماه می سال ۱۹۸۶ به همراه «نیر» و یکی از مسئولین سیا به تهران رسید. آنها، حدود یک ساعت برای رسیدن «قربانیفر» و «کنگرلو» انتظار کشیدند. «مک فارلین»، «نورث»، «کیو»، «نیر» و «تیچر» به طبقهٔ فوقانی هتل «هیلتون» در تهران منتقل شدند...

آنها در حدود سه روز و نیم، برای انجام مأموریّت در تهران ماندند... گروه آمریکایی در صبح ۲۸ ماه می سال ۱۹۸۶ ایران را ترک کرد. گروه آمریکایی تهران را ترک و به **تل‌آویو** رفت تا هواپیماها را عوض کنند...

«کنگرلو» در حدود بیست و سوّم ماه ژوئن ۱۹۸۶ با «کیو» تماس گرفت و گفت که مسئولین ایرانی خواستار این مطلب هستند که یک لیست از ریز قیمت موشکهای «هاوک» و تسلیحات تحویل داده شده، با مهر وزارت دفاع آمریکا باید به آنها تحویل داده شود... وی [«کیو»] مذاکرات را با «کنگرلو» در طی ماههای ژوئن و جولای ادامه داد...

کانال دوّم:

مسئولین آمریکایی شروع به استفاده از **دو کانال** مختلف جهت ادامهٔ فروش سلاح به ایران کردند.

«نورث» در هشتم آگوست ۱۹۸۶ با «نیر» و «قربانیفر» در لندن ملاقات کرد...

در یک ملاقات لندن، [«آلبرت] حکیم» متوجّه شد که پسر برادر (nephew) «رفسنجانی»، ابراز تمایل، جهت برقراری روابط با ایالات متّحده داشته است.

این مسئله، منجر به یک ملاقات در بروکسل در حدود ۲۵ آگوست سال ۱۹۸۶ بین «سکورد» وبرادرزاده شد.

«نورث» به حمایت بر استفاده از «قربانیفر» ادامه داد، ولی «**پویندکستر**» **تصمیم** گرفت که از برادرزاده و رابطان او که به عنوان «کانال دوّم» شناخته شده بودند، استفاده کند.

برادرزادهٔ «رفسنجانی» در نوزدهم و بیستم ماه سپتامبر به **واشنگتن** رفت. وی ابراز

تمایل کرد تا با «نورث»، «کیو» و «سکورد» ملاقات کند. آنها تصمیمی گرفتند که بر مبنای آن، هفت مرحله باید طی می‌شد تا در مقابل تحویل سلاح، گروگانها آزاد گردند.

«نورث» جزئیّات این ملاقات را برای «پویندکستر» و «جورج» ارسال کرد. چهار روز بعد «پویندکستر» با «کیسی»، «جورج»، «نورث» و «کیو» ملاقات کرد. **همگی بر این مسئله که باید ارتباط با کانال دوّم** ادامه یابد، توافق کردند...

در سوّم نوامبر ۱۹۸۶ یک مقاله، مورد دیدار «مک فارلین» از تهران را تأیید کرد. در حوالی هشتم نوامبر، «نورث»، «کیو»، «سکورد» و «حکیم» آخرین ملاقاتشان را با برادرزادهٔ «رفسنجانی» داشتند و آنجا قرار شد **تا وقتی افشای عمومی ادامه دارد**، مسائل را کنار بگذارند...

از نشریّهٔ آمریکایی «نشنال ریویو» ـ ۱۹۸۹/۸/۴:

«الیور نورث» محکوم به هزار و دویست ساعت کار مجّانی برای مردم در یک **طرح مبارزه با موادّ مخدّر** به اضافه دو سال دورهٔ کارآموزی گردید.

«لارنس والش» دادستان ویژه و رئیس تحقیقات مستقل، در این مورد گفت: «تعیین مجازات موضوعی است که تنها در مسئولیّت قاضی محکمه است.ما فرصت داشتیم که عقاید خود را بیان کنیم و توضیح دیگری نداریم.»

از روزنامهٔ عرب زبان «الحیات» ـ ۱۹۹۴/۵/۱۲:

یک سند رسمی محرمانهٔ منتشره در آمریکا فاش ساخت که سرهنگ «الیور نورث»، اطّلاعات محرمانه‌ای را در اختیار ایران قرار داده که زندگی «تری ویت» فرستادهٔ ویژهٔ کلیسای انگلیکن را با خطر مواجه ساخت.

براساس این سند، «نورث»، طیّ ملاقات و گفتگویی با **دو فرستاده ایرانی** در ۱۹۸۶ در زمینهٔ مبادلهٔ سلاح با گروگانها؛ اظهار داشته بود که «ویت» مزدوری است که

از خطّ مشی وی («نورث») پیروی کرده و می‌توان با تحریک وی، از او به عنوان پوشش انسان‌دوستانه، برای انجام معاملات سرّی آمریکا با ایران، استفاده کرد.

«نورث» به دو همتای ایرانی خود که **یکی عضو واحد اطّلاعاتی سپاه پاسداران تهران** بود، خاطرنشان ساخت که...

این مذاکره چند روز قبل از آخرین عملیّات مبادله در اکتبر ۱۹۸۶ و در «ماینز» آلمان صورت گرفت.

توضیحات «نورث» در **سند** سازمان اطّلاعات مرکزی، **سیا**، شامل جزئیّات مذاکرهٔ وی با فرستادگان ایرانی است...

یکی از این دو فرستاده، **«علی هاشمی بهرمانی»** بود.

این سند به دلیل ترس از به خطر افتادن جان «تری ویت» که به گروگان دیگری تبدیل شده بود، **تا اواخر ۹۱ منتشر نشده**، باقی ماند. مسئولان «سیا»، به منظور پاسخگویی به درخواست روزنامهٔ «وال استریت ژورنال» و براساس قانون مخصوص آزادی مطبوعات، **عنوان «فوق سرّی»** را از سند برداشتند...

از فصل «سیاست آمریکا و خاورمیانه» (۸۸-۱۹۸۵) ـ نوشتهٔ «باری رابین»:*

در سپتامبر ۱۹۸۶، شورای امنیّت ملّی [آمریکا] شروع به مذاکره با «کانال دوّم» کرد، که به وضوح معلوم بود از اعضایِ **غیر از باند [اوّل] مرتبط** با «موسوی» **نخست‌وزیر** [دفتر اطّلاعات] هستند. مذاکره کنندگان...

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور» ـ بخش Second Channel:

«کانال دوّم در **واشنگتن**»:

روزهای ۱۹ و ۲۰ سپتامبر، [«الیور] نورث»، [«ریچارد (دیک)] سکورد» و

---

* Barry Rubin . این مقاله، فصلی از کتاب «مجموعهٔ مقالات خاورمیانه؛ از ایران ـ کنترا تا انتفاضه» جمع‌آوری شده توسّط «رابرت فریدمن» منتشره در انتشارات دانشگاه «سیراکیوز» آمریکا، ۱۹۹۱ می‌باشد.

[«جورج] کیو» ـ به عنوان پوششی «اونیل» (O'neil) ـ با خویشاوند (Relative) رفسنجانی] یا همان «علی هاشمی»!] و آن ایرانی مقیم خارج که او را معرّفی کرده بود [یعنی «آلبرت حکیم»]، دیدار وگفتگو کردند که **جریان آن به طور مخفیانه** بر روی نوار **ضبط** گردید...

روز ۲۲ سپتامبر، «نورث» گزارش مقدّماتی در اختیار «پویندکستر» قرار داد: گفتگو یا «خویشاوند»، جمعه شب آغاز شد و بدون وقفه تا ساعت ۱۱ بامداد روز شنبه، ادامه یافت و سپس **او با یک هواپیمای در بست**، راهی استانبول شد.

«جورج» و «دیک» می‌گویند: کارها به خوبی پیش می‌رود... در این خصوص بیشترین تشکّر باید از «دیک» به عمل آید چرا که او بود که **ارتباط اوّلیه را در «بروکسل»** برقرار ساخت... او [«خویشاوند»] مخصوصاً خواستار کسب علامتی از دولت آمریکا شد تا ببیند که آیا **واقعاً** در مسیر درست به پیش می‌رود، یا خیر؟ و ما در مورد یک **عبارت به دقّت تعیین شده** که **از صدای آمریکا پخش** شود، به توافق رسیدیم... او مسائل ۲ میلیون بی‌خانمان در ایران، سقوط اقتصاد و **نابودی صنعت نفت** این کشور را مطرح ساخت.

... **او** یادآور **شد** که دولت آمریکا باید **از تلاشهای دیگر** در راستای برقراری تماس با دولت ایران، دست برداشته و از اغتشاش در درون سایر گروهها، در داخل کشورش جلوگیری نماید.

او بارها از بابت **کانال «قربانیفر»** ابراز نگرانی کرد و اظهار داشت که یکی از نزدیکان «قربانیفر» در تهران، **برای سازمان جاسوسی شوروی (ک. گ. ب)** کار می‌کند. او به شدّت ابراز نگرانی کرد که شورویها، ممکن است با بهره‌گیری از رابط خود این تماس را برملا سازند... از آنجا که «خویشاوند» از ما خواسته است تا منتظر نتیجهٔ گفتگوهایش در تهران بمانیم...

ما تصمیم گرفته‌ایم از [«امیرام] نیر» و «گوربا» [«قربانیفر»] بخواهیم که تا اطّلاع ثانوی از ملاقات با «دبلیو» (مقام دفتر نخست‌وزیری) خودداری کنند. ما به «نیر»

گفته‌ایم که ما نمی‌توانیم تا بعد از انجام چنین ملاقاتی، برنامهٔ ارسال محموله‌های دیگر را دنبال نماییم.

«خویشاوند» از ما خواسته است که به علّت وجود برخی مسایل داخلی، در حال حاضر اسرائیلی‌ها را از این جریان، دور نگهداریم. ... **«خویشاوند» نمی‌دانست که «نیر» خود یک اسرائیلی است...** روز چهارشنبه که برگردم گزارش مختصری از این جریان ارائه خواهیم داد... (یادداشت PROF «نورث» به «پویندکستر» ـ ۸۶/۹/۲۲ ـ ۹:۲۲:۵۷)

در جریان ملاقاتها، «خویشاوند» اظهار داشت حالا که ما سرگرم **مذاکرات مستقیم** هستیم، بهتر است آمریکا از دست زدن به اقدامات دیگر، **از قبیل آنچه که از طریق کشورهای ثالث** انجام می‌دهد، دست بردارد. (یادداشت PROF «نورث» به «پویندکستر»، ۸۶/۹/۲۰، ۱۲:۰۶:۵۷)

... بنا به گفته «خویشاوند»، او **در مذاکرات مربوط به رویکردهای دموکراتیک‌تر قبلی** ما به دولت ایران شرکت داشته و این ابتکارها را مطلوب ارزیابی کرد. ولی «خویشاوند» می‌افزاید که در نشستهای نهایی که در آن با عزیمت «خویشاوند» به آمریکا موافقت شد، «ولایتی» حضور نداشت. در این نشستها، «رفسنجانی» (Rafsanjhani)، «محسن رفیق‌دوست» (Mohsen Rafig - Dust)، «محمّدحسین جلالی» (Mohammad Hosein Jalali) و [«میرحسین] موسوی خامنه‌ای» (Musavi - Khamenei) برای وی مقرّر کردند که به آمریکا بیاید و مطمئن باشد که **در واقع با سران دولت آمریکا** گفتگو می‌کند. (یادداشت PROF «نورث» به «پویندکستر»، ۸۶/۹/۲۲، ۱۴:۳۵:۵۵)

... در جریان گفتگوها، «خویشاوند» **خواستار دریافت یک علامت رمزی** شد که بتواند، از آن در گزارش خود در تهران استفاده کند. ما به این نتیجه رسیدیم که **پخش گفتاری از سرویس فارسی صدای آمریکا** که در آن به انکار دولت ایران، از اطّلاع دربارهٔ هواپیمای ربوده شدهٔ «پان امریکن» اشاره شود؛ کفایت خواهد کرد. در گزارش

۲ متن گفتاری از صدای آمریکا، پیرامون ربوده شدن هواپیمای پرواز ۷۳ خطوط هوایی «پان امریکن» وجود دارد... شکّی نیست که «خویشاوند»، **در مقایسه با سایر طرفهای مذاکرات ما** [و از جمله مقامات دفتر نخست‌وزیری] کارآمدتر بوده و در موقعیّت بهتری قرار دارد... («نورث» به «پویندکستر» ۸۶/۹/۲۴)

... «کیو» به کمیسیون گفت که: «ما با فردی **در سطح سیاسی** گفتگو می‌کردیم. هر چند که این شخص **بسیار جوان** بود.» («کیو» ـ ۱۷).

وقتی که در تهران بودیم، چه در سطح سیاسی و چه در سطح راهبردی، ما در واقع راه به جایی نبردیم. ولی در این ملاقات، او [«خویشاوند»] پیشنهاد کرد که ما کمیسیون مشترکی مرکّب از **چهار عضو آمریکایی و چهار عضو ایرانی**، تشکیل دهیم تا به طور محرمانه، تشکیل جلسه دهیم و طرحی برای بهبود روابط ایران و آمریکا ارائه دهیم... او به ما گفت که آنها **نصحیت ما** را پذیرفته و در اوایل سپتامبر، وزیر نفت خود [«غلامرضا آقازاده»] را در پوشش فعّالیّتهای مربوط به اوپک، به کشورهای حوزهٔ خلیج فارس فرستادند. تابا سعودیها، کویتی‌ها و امارات متّحده عربی گفتگو کند. آنها آنچه را که یک پاسخ نسبتاً مثبت به ویژه از سوی سعودی تلقّی می‌شد، **دریافت** داشته‌اند...

ج ـ (C) ـ فرانکفورت:

بلافاصله بعد از دیدار «خویشاوند»، روند حوادث، ظاهراً سرعت گرفت. امروز صبح، بلافاصله بعد از پخش پیام مربوط به پرواز ۷۳ «پان امریکن» از صدای آمریکا، «خویشاوند»، مبلغ هفت میلیون دلار... در بانک سوئیس به حساب گذاشت. این پول تا ظهر (به وقت شرقی) به حساب دیگری نزدیک بانک دیگر، انتقال خواهد یافت. به منظور **صرفه‌جویی در وقت**، به «دیک» گفتم که برای بقیّهٔ قطعه‌های موشک «هاوک» (HAWK) و پانصد موشک «تاو» (TOW)، **پول حساب سیا** را پرداخت نماید؛ طوری که بتوان آنها را مونتاژ و بسته‌بندی کرده و به (نام مکان [در اصل سند] محو شده است) انتقال داد. به محض آنکه آنها پول را دریافت نمایند، **سیا** خرید آنها

را آغاز خواهد کرد. هر چند تا وقتی که ما گفتگوها را با «خویشاوند» ادامه نداده و دربارهٔ مانع مورد نظر به تفاهم نرسیم؛ **هیچ محموله‌ای ارسال نخواهد شد**...
(یادداشت PROF «نورث» به «پویندکستر» ۸۶/۹/۲۶)

... «خویشاوند» بامداد امروز با «دیک» تماس گرفت، تا به او بگوید که به تازگی از بیروت بازگشته است و بسیار مایل است روز دوشنبه ۶ اکتبر ما را در **فرانکفورت آلمان** ملاقات نماید...

... «خویشاوند» خاطرنشان ساخته است ... یکی از مقامهایی را که در تهران ملاقات کردیم، با خود به این نشست خواهد آورد... وقتی که «امیرام [نیر»] اینجا بود ما تصمیم گرفتیم او را در جریان تلاشهای کوتاه مدّت خود با «خویشاوند» **قرار ندهیم**. ما **قبلاً** او را از این تماس آگاه **کرده بودیم**... در عین حال، «نیر» بر آن شده است تا بین «قربانیفر» و یک مقام دفتر نخست‌وزیری هر روز چند بار، مستقیماً با خانه و دفتر «جورج [کیو»] تماس می‌گیرد... اقدامات... بدان جهت **طرّاحی شده** است که فرصتی به ما بدهد تا رابطهٔ جدید را از طریق «خویشاوند» و بدون به هم زدن کانال «قربانیفر» و مقام ایرانی برقرار نماییم. در واقع، ما می‌خواهیم «قربانیفر» [مقام ایرانی در دفتر نخست‌وزیری] را در همین وضعیّت نگاه داریم، تا ببینیم نتیجهٔ کار «خویشاوند» چه می‌شود... («نورث» به «پویندکستر» ۸۶/۱۰/۲)

از ترجمهٔ کتاب «گزارش نهایی ایران کنترا» ـ تحقیقات «والش»:

تقریباً در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۵ [۵ آبان ۱۳۶۴] آقای «لیدین» با «مظنون همیشگی» [احتمالاً منظور «قربانیفر» است!] **در ژنو** ملاقات کرد و به این نتیجه‌گیری رسید که مأمور ایرانی [حاضر در] جلسه، «حسن کرّوبی» (Hassan Karoubi) **دارای ردهٔ بالاتر** است.

در واقع، جایگاه یا مقام اصلی او در داخل حکومت ایران نامعلوم بود.

ظاهراً «کرّوبی» موضوع روابط بهتر ایالات متّحده با **حزب پرقدرت میانه‌روی**

ایرانی که «کرّوبی» در آن نفر اصلی بود [؟!]، را مجدّداً به «لیدین» خاطرنشان ساخت.

اما محمولهٔ نظامی، به خوبی مورد بحث قرارگرفت. در داخل یادداشت، خلاصهٔ صورتجلسه‌ای که «لیدین» خطاب به «نورث» تهیّه کرد، «کروبی» **تردید خود را** در مورد امکان موفّقیّت رهایی گروگانها در ازای ۱۵۰ موشک هاوک و ۲۰۰ موشک سایدوویندر (Sidewinder) و ۳۰ الی ۵۰ موشک فوینکس (Phoenix) را طرح کرد.

«لیدین» همچنین به «نورث» یادآور شد که اسرائیلیها خواهان **دوباره پر کردن** ذخائر تسلیحات موشکی «تاو» خود، که قبلاً [در برنامه] به طرف ایرانی طی ماههای آگوست و سپتامبر انتقال یافت می‌باشند...

«مک فارلین» در پیامی که به «شولتز» فرستاد... اشاره دارد که با **مأمور مخفی اسرائیلی** ـ همان کسی که هویّت رابط ایرانی را به عنوان «آیت‌ا... کروبی» و مشاور نخست‌وزیر ایران را که «منوچهر قربانیفر» نامیده می‌شد ـ شناسایی کرده بود؛ دیدار داشته است...

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور» ـ **بخش ضمائم:**

دوّمین پیوست این یادداشت، نموداری بود از **تماسهای بین** «تانگو» (Tango) («**تهران**»):

«بازرگان» (Merchant) («قربانیفر»)، (مقام دفتر نخست‌وزیری)، («خویشاوند»)، (ایرانی تبعیدی)، (مأمور ایرانی سکورد) [«حکیم»] و **تیم ایالات متّحده**، مرکّب از «گودی» (Goode «نورث»)، «سام» (Sam)، («کیو»)، «چارلی» (Charlie «آلن») و «کاپ» (Copp «سکورد») و C/NE.

به غیر از «کیو» و (مقام دفتر نخست‌وزیری ایران) که به طور پراکنده یکی یکی، ارتباط برقرار می‌نموده‌اند، و «آلن» و «قربانیفر»، که آنها نیز به طور مستقیم تماس می‌گرفتند؛ دیگران از طریق واسطه، گفتگو می‌کردند. «قربانیفر» معمولاً از «نیر» استفاده می‌کرد؛ حال آنکه دست‌اندرکاران کانال دوّم [«خویشاوند» و همراهانش] از

«حکیم» («ایب (Abe)») کمک می‌گرفتند...

... دستورات «سکورد»، برای دیدار روز ۴ اکتبر وی با «نیر» [رابط اسرائیلی]: هدف از این گفتگو، گسترش کنترل بر رویدادها در این تلاش مشترک، برای ایجاد یک رابطهٔ راهبردی با ایران است. هدف از بحث و تبادل نظر پیرامون نکات مشروحهٔ زیر، ایجاد پارامترهای مذاکره و برقراری همکاری پیرامون نکات مشروحهٔ زیر، ایجاد پارامترهای مذاکره و برقراری همکاری بیشتر است:... ـ چندین ماه پیش، شما را در جریان تماسی با (خویشاوند یک مقام قدرتمند ایران) [«علی هاشمی»] قرار دادم. دولت آمریکا تصمیم گرفت این تماس را دنبال نماید، تا اعتبار آن را مشخّص نماید.

ـ ما مطمئن هستیم که «خویشاوند»، مردی که در «بروکسل» با وی دیدار کردم؛ مأموریّت یافته است تا به عنوان واسطه‌ای بین دولتهای ایران و آمریکا عمل کند...

[در] (یادداشت «PROF» به «مک فارلین» ۸۶/۱۰/۳ ـ ۲۲:۰۳:۱۶) «پویندکستر» در مورد این دیدارها، اظهار داشت: ما با («خویشاوند» یک مقام قدرتمند ایرانی) تماس گرفته‌ایم. این **تماس تاکنون ۲ بار** انجام گردیده است. یکی از ملاقاتها در **آمریکا** صورت گرفت، «الیور»، «کیو» و «سکورد» قرار است در پایان هفتهٔ جاری در «فرانکفورت» با وی دیدار نمایند. سفر شما به تهران موفّقیّت‌آمیز بود. شما خیلی پیشرفت داشتید...

... روز ۵ اکتبر، «نورث» به «فرانکفورت» پرواز کرد. روز ۱۰ اکتبر، وی به «پویندکستر» گزارش داد که: «کاپ» تازه از فرانکفورت بازگشته است. هم «کاپ» و هم «سام» می‌گویند تماس من با «خویشاوند» و (یک **مقام اطّلاعاتی** سپاه پاسداران انقلاب) مؤثّر واقع گشته است. [دربارهٔ مقام اطّلاعاتی که کسی جز «فریدون وردی‌نژاد» با اسم مستعار «مهدی‌نژاد» نیست، بیشتر سخن خواهیم گفت] (مقام اطّلاعاتی سپاه پاسداران انقلاب) به «دیک» گفت که اگر بدون امید حصول کمکهای بیشتر، به کشورش بازگردد، **او را مجدّداً به جبهه خواهند فرستاد** [؟!]

(مقام اطّلاعاتی سپاه پاسداران انقلاب) طرحی که به طرح هفت مادّه‌ای اصل من

نزدیکتر بود، به «دیک» پیشنهاد کرد و [با ذلّت و تمنّا!] از «دیک» پرسید که آیا امکان آن هست که بتوانیم قبل از دیدار سوّم نوامبر پیشنهادی من، ملاقات نماییم یا خیر؟

«دیک» به وی گفت که نکات مورد نظر را، به مسئولان ذیربط، منعکس خواهد ساخت. ولی افزود که هیچ چیزی را نمی‌تواند تضمین نماید.

نکات مزبور عبارتند از:

۱ـ آنها هفتهٔ آینده مبلغ ۳/۶ میلیون دلار می‌پردازند.

۲ـ نه روز بعد از پرداخت، ما ۵۰۰ فروند موشک تاو (بدون قطعات هاوک) تحویل خواهیم داد.

۳ـ... [در اصل سند حذف شده است.]

۴ـ ظرف ۴ روز بعد از تحویل موشکهای «تاو»، دو گروگان (در صورت امکان؛ ولی یک گروگان حتماً) آزاد شوند. اگر فقط یک گروگان، آزاد شود، کلّ این روند متوقّف می‌شود و ما باز هم تشکیل جلسه می‌دهیم.

۵ـ تأمین پول و تحویل [اسلحه] بر مبنای بندهای ۱ و ۲ فوق تکرار می‌گردد.

۶ـ ما پشتیبانی تکنولوژیکی برای موشکهای «هاوک» و تازه‌ترین اطّلاعات مربوط به آنها را به تهران می‌فرستیم و موقعیّت / قابلیّت استفاده و آیتم‌های توپخانهٔ مندرج در فهرست اصلی **ارائه شده توسّط «خویشاوند» در دیدار واشنگتن** را در اختیار ایران قرار می‌دهیم.

۷ـ ایران نهایت سعی خود را معمول می‌دارد تا آزادی بقیهٔ گروگانها را حاصل نماید.

(**مقام اطّلاعاتی** پاسداران انقلاب) به «سام» و «کاپ» گفت که گروهی که «رید» (Reed) و «سی سی پیو» (CiCiPio) را در اختیار دارد، به ایران پاسخگو نیست. به علاوه، فقط (گروگان ۱) و (گروگان ۲) دم دست قرار دارند.

(مقام اطّلاعاتی سپاه پاسداران انقلاب) از «دیک» درخواست کرد که به آنها اجازه داده شود تا **جای دقیق (گروگان ۳) را پیدا کنند و «شما بتوانید او را [با عملیّات رهایی**

گروگان] نجات دهید، بدون آنکه وجههٔ ما (ایران) را نزد حزبا... (لبنان) خراب کنید.»

هم «سام» و هم «کاپ» معتقدند که ما باید بگذاریم، آنها چند روز دیگر نیز در تهران، انتظار بکشند و بعد طرح یاد شدهٔ بالا را بپذیریم.

تنها فرقی که طرح من با طرح آنها [مقام اطّلاعاتی سپاه و «خویشاوند»!] داشت، **ماهیّت متوالی طرح** آنها و به میان نیامدن ذکری از **متن بازجویی «باکلی»** در آن بود...

(یادداشت «PROF» «نورث» به «پویندکستر» ۸۶/۱۰/۱۰ ـ ۲۱:۵۵:۳۱)

«چارلز آلن» به کمیسیون گفت: ... روز اوّل اکتبر نزد «باب گیتز»، معاون (سیا) رفتم و از وضعی که پیش آمده است، اظهار نگرانی کردم و در پایان گفتگوی خود اضافه کردم که **مسدود شدن کانال اوّل [دفتر نخست‌وزیری و «قربانیفر»]** توسّط شورای امنیّت ملّی، یک **زخم زیرجلدی** است. طلبکاران پول خود را مطالبه می‌کنند و گفتم که اگر اقدامی معمول نگردد، این زخم سر باز خواهد زد... گفتم شاید این پول به حساب کنتراها ریخته شده باشد، ولی گفتم که نمی‌توانم ثابت کنم. «گیتز» از این وضع بسیار برآشفت و از من خواست که جریان را به **اطّلاع رئیس سیا** برسانم...

گزارش مورد نظر [افشای «الشراع»] در تاریخ سوّم نوامبر، در روزنامهٔ لبنانی به چاپ رسید... شورای امنیّت ملّی و سیا آماده می‌شدند تا محمولهٔ تسلیحاتی دیگری به ایران ارسال دارند. روز ۱۶ اکتبر، «ارل» [Earl] **تماس رئیس بخش ایران در سیا** را اینطور گزارش داد:

... آنها تا آنجاکه می‌توانند تلاش می‌کنند. ولی تا وقتی پولها (۲/۰۳۷) میلیون دلار را به چنگ نیاورند، هیچ کاری از دستشان ساخته نیست... آنها خواسته‌اند که مراقب باشند که چه موقع «کاپ ـ ایب» [«سکورد» ـ «حکیم»] پولها را در «برن» (Berne) به حسابشان می‌گذارند.

من این درخواست مراقبت / تأییدیّه را رمزبندی کرده و برای «اب. ام» (جی. رابرت مک‌برین» (Robert Mc Brien) و (دستگاه رمزگذاری) فرستادم.

(یادداشت «PROF» «ارل» به «نورث» ۸۶/۱۰/۱۶)

از کتاب «جنایتهای یک رئیس جمهور»ـ برگردان و تنظیم از «یحیی شمس»:

* «علی هاشمی بهرامانی»[«بهرمانی»] (Ali Hashemi Bahramani)

از وی به عنوان **جوانی در میانهٔ بیست و سی سالگی** نام برده می‌شود که در ردهٔ دوّم دولتمردان ایران، در ماجرای ایران کنترا **نقش فعّال** داشته است.

از هفته‌نامهٔ «یالثارات الحسین» * ـ دوشنبه ۱۳۷۹/۱/۲۲:

اما «علی هاشمی» کسانی که با آقای «علی هاشمی» آشنایی دارند به ویژه اعضای جبههٔ مشارکت اسلامی که در انتخابات ریاست جمهوری با **تدابیر، شجاعت و ذکاوت وی** [!] آشنا شدند، کاملاً اذعان دارند که شایستگی «علی هاشمی» به مراتب بیشتر از معاونی وزیر است. هر چند به دلیل برخی امور سیاسی پس از دوّم خرداد، مجبور به رها کردن آن شد. بی‌شک اگر آقای «خاتمی» سهم ستادهای انتخاباتی را عادلانه توزیع می‌کرد، **سهم آقای «علی هاشمی»** بیشتر از «مرتضی حاجی» وزیر تعاون بود.

از روزنامهٔ «حیات نو» ـ شنبه ۱۳۸۰/۴/۲۳:

«علی هاشمی» نمایندهٔ مجلس و رئیس کمیتهٔ نفت و گاز کمیسیون انرژی مجلس...: قراردادهای بیع متقابل **توسّط عدّه‌ای از کارشناسان وزارت نفت و کسانی که در ابتدای انقلاب برای رسیدگی به دعاوی ایران و آمریکا در خصوص مشکلات ایجاد شده بر سر میادین نفتی جنوب، به دادگاه لاهه رفته بودند**، نوشته شد...

علّت انتخاب قرارداد بیع متقابل هم این بود که واگذاری امتیاز با اصول ۸۱ قانون اساسی مغایرت داشت و شیوهٔ مشارکت در تولید، سبب همان مشکلاتی [می‌شد] که در ابتدای انقلاب ایجاد و به شکایت آمریکا از ایران منجر گردید، نیز اصلاً مورد توجّه قرار نگرفت. مش... [این قسمت مقاله حذف شده بود!] ایران و آمریکا در

---

* به نقل از روزنامهٔ «عصر آزادگان» ـ ۱۳۷۹/۱/۱۴. محقّق در زمان تألیف کتاب حاضر، مشغول بررسی دلایل پوشش دفاعی برخی نویسندگان نشریهٔ یالثارات الحسین از «علی هاشمی» می‌باشد.

دادگاه «لاهه» نیز حل نشد و با **توافق در دولت**، در خارج از دادگاه و بازپرداخت **غرامت** از سوی ایران، قضیّه فیصله پیدا کرد... **با این تجربه**، در سال ۱۳۷۴ اوّلین قرارداد بیع متقابل با شرکت توتال به امضا رسید و فقط در...

از روزنامهٔ «نوروز» ـ دوشنبه ۱۳۸۰/۵/۸:

[پیام تلفنی یکی از خوانندگان «نوروز»]:

... زمانی که آقای «م. ه» فرزند رئیس جمهور سابق، اوّلین قرارداد بیع متقابل را بست، بسیاری از کارمندان و رؤسای وطن‌پرست این وزارتخانه استعفا دادند و تازه قرار بود با اعتراض آقای [«اکبر] اعلمی»، اعتبارنامهٔ ایشان در مجلس ششم به همین خاطر رد شود...

«نوروز»: منظور احتمالاً آقای «ع. ه» است و او هم **فرزند رئیس جمهور سابق نیست، بلکه فرزند برادرش است** و هنگامی که تا این حد فردی معرّفی می‌شود، دیگر نیازی به حروف اوّل اسم نیست بلکه می‌توان کلّ نام را ذکر کرد...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

برای مرور بر نقطه نظرات و دیدگاههای مطروحهٔ «علی هاشمی بهرمانی» در آرشیو مطبوعات داخلی، به یکی از دوستان خبرهٔ مطبوعاتی زحمت دادم که مدّتی در لابلای صفحات مجلّد روزنامه‌ها جستجو کند. پس از چندی **با تعجّب گفت:** عجیب است فلانی. بهترین روزنامه‌ای که در **انتشار** نظرات و تحلیلهای «**علی هاشمی**»ـ در مقایسه با بقیّه‌ـ بتوان اسم برد، **روزنامهٔ «ایران» [به مدیرمسئولی «فریدون وردی‌نژاد»]** است. ضمن آنکه می‌توانی نتیجه‌گیری کنی که خطّ پوشش خبری و تریبون دادن به او به عناوین مختلف در این روزنامه **خطّی ممتد** است. یعنی کافی است که دورهٔ روزنامهٔ «ایران» را تورّق کنی. نمونهٔ این نوع پوشش دادن به او را در روزنامه‌های دیگر کمتر می‌بینی یا اصلاً نمی‌بینی...

از روزنامهٔ «همشهری» ـ پنج‌شنبه ۱۳۸۱/۱/۲۹:

تهران ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی: «**علی هاشمی**» نمایندهٔ رفسنجان سه‌شنبه شب با ارسال نمابری به ایرنا دربارهٔ اظهارات اخیر حجت‌الاسلام والمسلمین «هاشمی رفسنجانی» در جمع تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی که به **نقل از وی، توسّط ایرنا** منعکس شده بود، توضیحاتی را ارائه کرد.

در این نمابر آمده: متأسّفانه نحوهٔ انعکاس سخنان بنده، در برخی جراید و تیتر روزنامه‌های صبح به گونه‌ای بود که گویی دیدگاههای آقای «هاشمی رفسنجانی» در مورد **مذاکره با آمریکا**، متفاوت با مواضع گذشته و شناخته شدهٔ ایشان است.

آیت‌ا... «هاشمی رفسنجانی» در پاسخ به سئوال یکی از نمایندگان در مورد رابطه با آمریکا اظهار داشت، رابطه با آمریکا در ابعاد اقتصادی، فنّی، علمی و نیز ارتباط بین افراد غیرمسئول و غیردولتی از قبل هم وجود داشت. به شرط اینکه جناحهای سیاسی، نخواهند از این موضوع، به عنوان حربه‌ای جناحی استفاده کنند، چون دشمن سوءاستفاده می‌کند و نیز از مواضع رسمی نظام کوتاه نیایند...

از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق:

«فریدون وردی‌نژاد» ـ حدّاقل با یک اسم مستعار («مهدی‌نژاد») ـ در مهرماه هفتاد و یک، به عنوان مدیرعامل جدید خبرگزاری ایرنا فعّالیّت خود را آغازکرد. قبل از آن، فعّالیّت مخفی در **واحد اطّلاعات سپاه** و نیروی قدس داشت.

پس از راه‌اندازی روزنامهٔ «ایران» به طرح نظرات و آراء فسیلهای فرهنگی و عوامل طاغوتی و... پرداخت. رسماً مسئول نشریّات مؤسّسهٔ ایران بوده است. در این مؤسّسهٔ...

سفیر فعلی ایران در چین می‌باشد. پرونده‌های قضایی جدّی مربوط به تخلّفات روزنامهٔ «ایران» با سفیر شدن و خروجش از ایران، تقریباً به شکل عملی از او پیگیری نشد و به یک معنا راکد ماند...

از مصاحبهٔ محقّق با «منبع (ح)»:

«وردی‌نژاد» را می‌گفتند از طرف آقای «هاشمی» توی داستان ایران کنترا وارد شده و واشنگتن رفته. حالا **اینکه با «محسن رضایی» هماهنگ بود، چون نیروی اطّلاعات سپاه بود**، یا با آقای «هاشمی»؟ نمی‌دانم...

از روزنامهٔ اطّلاعات ـ پنج‌شنبه ۱۳۷۸/۵/۱۴:

دکتر سیّد «عطاءا... مهاجرانی»، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی... گفت «پیشنهاد **سفارت [ایران در] مسکو** به آقای «وردی‌نژاد» توسّط وزیر امور خارجه، مطرح و وی نیز به شرط موافقت رئیس جمهور، آن را پذیرفته بود[؟!!!]... این موضوع در مراکز تصمیم‌گیری ذیربط مطرح شد و با توجّه به **نظر و تأکید «رهبر معظّم انقلاب اسلامی»** و رئیس جمهوری بر **ادامهٔ** فعّالیّت «وردی‌نژاد» در سازمان **خبرگزاری** جمهوری اسلامی، وی نیز پذیرفت که همچنان این مسئولیّت را عهده‌دار باشد [!!؟]

از روزنامهٔ «پیام آزادی» ـ دوشنبه ۱۳۷۸/۷/۲۶:

سازمان خبرگزاری جمهوری اسلامی، **تابع محض ولایت** بوده و اساس کار آن مبتنی بر تدابیر «حضرت امام (ره)» و «مقام رهبری» است.

«فریدون وردی‌نژاد» دیروز با بیان این مطلب در دیدار فرماندهان و مسئولان اعضای سپاه جنوب تهران، از بخشهای مختلف خبرگزاری جمهوری؛ افزود: **محور کار** خبرگزاری جمهوری اسلامی، **دفاع از اسلامیّت** نظام، انقلاب اسلامی، قانون اساسی و حمایت از دولت و رئیس جمهور است... گروهها، جریانات و احزاب، هیچ یک اولویّتی نسبت به یکدیگر ندارند و **هر کدام** که با نظام و **ولایت** همراه باشند، از آن **حمایت می‌شود.**

از مصاحبهٔ محقّق با «علی فلاّحیان» ـ ۱۳۷۹/۸/۲۴:

«وردی‌نژاد»... اون مقداری که من می‌شناسمش، ابتدا از حوالی سال ۶۱ بود، توی سپاه دیدمش. مسئول امنیّت بود [در اطّلاعات سپاه.] معروف بود از بچّه‌های مجاهدین انقلاب، بعد هم از خودش پرسیدم، گفت خُب بله بودم. ولی به خاطر نظر «امام» استعفا دادم... خُب **پستهای کلیدی اطّلاعاتی** را این طیف **مجاهدین انقلاب** قبل از تشکیل وزارت داشتند... **اطّلاعات ارتش** بودند، «خسرو تهرانی» **اطّلاعات نخست‌وزیری** بود، «بهزاد نبوی»، **کمیته** بود. «وردی‌نژاد» هم در **اطّلاعات سپاه** بود.

بعد از تأسیس وزارت اطّلاعات و تغییر و تحوّلات حالا زمان دقیقش یادم نیست، منتقل شد به نیروی قدس سپاه. مدّتی هم فکر می‌کنم قرارگاه رمضان بود و بعد هم آمد خبرگزاری.

آن وقتها خط فکریش خیلی ارزشی بود. وقتی آمد که روزنامهٔ «ایران» را درست کند. خُب خیلی‌ها امیدوار بودند که یک روزنامهٔ حزب‌اللهی بشود. همان موقع آمد حرفهایی با من زد که من دیدم دنبال این هست که با **آدمهای بی‌تفاوت** یا **ملّی، مذهبی‌ها** یا **ضدّ انقلابها** را، شخصیّتهای آن طیف را مطرح کنه و به قول معروف **مخاطبینش را از توی آنها** هم انتخاب بکند. به این امید که آنها را جذب کند. من به او گفتم: نه تنها اونها را جذب نمی‌کنی که اینطرف هم حزب‌اللهی‌ها را می‌رنجانی، هیچ؛ خیلی‌های اینطرف را هم منحرف می‌کنی...

س) نه. منظورم بیشتر در بحث ارتباط با آمریکاییها و **جلسات کاخ سفید** و اینهاست.

[«فلاّحیان»:] آمریکاییها بعد از شکست در کودتاها و تجاوزات نظامی و غیره دنبال این بودند که یک جوری با ایران رابطه برقرار کنند. مخصوصاً در دورهٔ جمهوریخواهها. دنبال این مسئله بودند. لذا می‌آمدند راههایی را برای صحبت و گفتگو و **چراغ سبز نشان دادن به ایران**، که مثلاً فرض کنید؛ برداشتن تحریمهای ایران یا مثلاً قطع کمکهای نظامی و اطّلاعاتی به عراقیها و امثالهم؛ پیشنهاد می‌دادند.

البته عمدتاً مشکل ارتباط با ایران از طرف آمریکاییها، با اسراییل است. چون **اسرائیلیها** همیشه می‌گفتند که این ارتباط باید **وقتی انجام بگیرد** که ایران ارتباطش را با ما عادی بکند... هنوز هم همین عقیده را دارند.

طبیعی بوده و هست که ایران همواره می‌دانسته تا زمانیکه آمریکا حامی اسرائیل هست و علیه ملّتهای مسلمان اقدام می‌کند، خُب ماها نمی‌توانیم با آنها ارتباط برقرار کنیم، ولی نکته‌ای که وجود داشت **جواب به این سؤال بود** که آیا پیشنهادهایی را که می‌آید ـ و این ارتباطات به اصطلاح اطّلاعاتی پشت پرده که می‌توانست انجام بشود و **منافع و مضارّی** هم طبعاً داشت ـ آیا همیشه جواب رد بدهیم یا اینکه نه؟ یک وقتهایی مثل پروژهٔ آزادی گروگانها یا کارهای دیگر، وارد **جنگ روانی و اطّلاعاتی** با آمریکاییها بشویم. فرض کنید وقتی بحث ایجاد می‌شود که آمریکاییها دارند، خودشان با ایران رابطه برقرار می‌کنند؛ توی اروپا سر و صدا بلند می‌شه و همه دنبال حل کردن مشکلات ارتباط با ایران می‌افتادند و سبقت هم می‌گرفتند. بالأخره «امام» که راضی به ارتباط با آمریکا نمی‌شد. داستان «مک فارلین» هم **توی همین راستا** بود.

عرض می‌شود که یک **جنگ روانی قوی** می‌شد، کرد. که البته آمریکا توی این مسائل با ساده‌اندیشی و کم‌شناسی از مسائل ایران، نمی‌گرفتند [نمی‌فهمیدند] که اصولاً در جامعهٔ سیاسی و اجتماعی ایران در آن مقطع، **امکان برقراری ارتباط** نبوده. مگر ماها یا بچّه‌های جبهه‌ای دیگر می‌ایستادند، نگاه می‌کردند؟ خیلی زود، دستپاچه شدند و کیک فرستادند و مسئله را تمام شده فرض می‌کردند [می‌خندد].

خوی استکباری که در آمریکاییها هست، فکر می‌کنند همهٔ دنیا زیر سیطرهٔ آنهاست. با **دو تا حرفهای پشت پرده‌ای** که بین افراد اطّلاعاتی **ردّ و بدل** شد، مسئله را می‌خواستند، تمامش کنند. حالا کلّی توی همین ارتباطها هم، ماها حرف و حدیث داشتیم. تا آمدند به قول خودشان کار را تمام شده اعلام کنند، «امام» فرمودند مسئله را به مردم توضیح بدهید...

ولی خُب واقعاً یک تعدادی از آمریکاییها باورشان شد، هیچ؛ یک عدّه‌ای از

همین‌ها هم که گفتی توی طرف ایرانی هم، باورکرده بودند [می‌خندد.]

یکی همین «وردی‌نژاد» بود... از همون وقتها در رابطهٔ جنگ با آمریکا بریده بودند. از **حرف و صحبتهایشان هم برمی‌آمد** که منافع ما، مثلاً در **ارتباط و مذاکره و رابطه و اینها** تأمین می‌شود.

در صورتی که همین **بازیهای اطّلاعاتی هم که اینها می‌کردند** و جلسه‌های پشت پرده می‌گذاشتند و تشنّج‌زدایی را تعقیب می‌کردند، **تا زمانی امکان ادامه داشت** که مردم دنیا مطمئن هستند به این سادگی، **رهبری و مردم ایران**، ارتباط با آمریکا را نمی‌پذیرند.

در این حالت ابّهت و عزّت اسلامی برقرار می‌ماند. آمریکاییها در منطقهٔ ما، منافع ملّی خودشان را تعریف می‌کنند. با نیروی نظامی و گسترش پایگاههای قتل و کشتار توی خاورمیانه، نفت را به قیمت پایین می‌برند و جنسهاشان را به قیمت بالا می‌فروشند. یک ذرّه **وضع منطقه در خلیج فارس یا فلسطین**، به هم می‌ریزد، قیمت نفت صعود می‌کند. کلّی طرح و برنامه آنها می‌ریزند. آرامش ظاهری قلدرانه برقرار می‌کنند. نزول قیمت سوخت داریم. اینها با **وجودی که ادّعای اطّلاعاتی بودن** هم دارند، این مطلب را نمی‌گیرند...

س) چقدرش واقعاً می‌شود گفت. کج فهمی و خوش باوری است؟

[«فلاّحیان»:]... بالأخره یک بخشی هم، خستگی از مبارزه است. نقطهٔ انحرافی، آن جایی است که آدم علاقمند به زندگی بشود. در تمام انقلابات انبیاء و اولیاء، آنوقت که این انحراف پیش می‌آید، قدرت فهم و عقل حقیقی آدم، فریب شیطان را می‌خورد.

... «امیرالمؤمنین حضرت علی (ع)» همهٔ ناراحتی‌اش به اینها این بود که چرا نمی‌روید به جنگ؟ اینها فکر می‌کردند که زندگی خود را از دست می‌دهند. حضرت می‌فرمود: بالأخره که می‌خواهید بمیرید. اگر در رختخواب از بین بروید، هزار بار سختی‌اش از شهادت در راه خدا بیشتر است، در حالیکه دشمن بر همه چیزتان

مسلّط می‌شود...

خُب این علاقمندی به دنیا باعث می‌شود که انسان یک روز بگوید سرد است، یک روز بگوید گرم است...

علناً یک عدّه‌ای از همینها می‌گفتند تا کی می‌خواهید با عالم و آدم دعوا کنید؟ جهاد و مبارزه! به مسخرگی می‌گفتند. بیایید یک کمی به خودمان برسیم. به زن و بچّه‌هایمان. شهرهایمان را آباد کنیم. سر و وضع خودمان. خُب وقتی چنین حرفهایی، یک عدّه‌ای بزنند، باید بروند پیش پولدارهای دنیا. آنها هم مظاهر شیطانند. می‌گویند خُب! دست از دشمنی با ما بردارید، ما هم در خدمتیم.

تازه روزی که همه چیز را هم به آنها بدهی، باز می‌خواهند بار بکشند. اینقدر این **اظهر من الشّمس** هست که شاید اینها نمی‌فهمند...

از بحث ارائه شده توسّط «محسن رضایی»
در کنفرانس بین‌المللی ضدّ صهیونیستی تهران (۱۳۸۰):

چهارمین خبر [اطّلاعاتی]: در قضّه «مک فارلین» و حادثهٔ ایران گیت، وقتی **طرف ایرانی** متوجّه می‌شود، رابط این مسئله **فردی وابسته به موساد** است، از طرف آمریکایی **تقاضا می‌کند** که این رابطه حذف بشود. به محض اینکه این مسئله مطرح شد، دو ـ سه ماه بعد[؟] یکی از مجلاّت عربی این ارتباط را فاش کرد. بعدها **صهیونیستها پیام دارند** که ما نخواهیم گذاشت رابطهٔ ایران با آمریکا برقرار شود.

از مصاحبهٔ محقّق با «فلاّحیان» ـ ۱۳۷۹/۸/۲۴:

س) در کمیسیون «لارنس والش» صراحتاً اسم «علی هاشمی» می‌آید به عنوان **برادرزادهٔ آقای «هاشمی»**. به عبارت بهتر، کسی او را نمی‌شناخته. الان هم حالا شناخته شده نیست به عنوان یک عنصر با استعداد ویژه و الیت سیاسی یا اقتصادی. حالا چه برسد به امنیّتی. واقعاً در آن بحث که آن جور با آبروی آقای «هاشمی» بازی

شد، چرا مسئله مسکوت ماند؟

[«فلاّحیان»:] ـ آقای «هاشمی» **خیلی ناراحت و عصبانی شده بود.** این کار، زشت بود؛ برای آقای «هاشمی» هم خیلی بد تمام شد... تحلیلی بود که می‌گفتند «علی هاشمی» که خودش جرأت یک چنین غلط کاریهایی را هم ندارد و به تحریک «محسن رضایی» رفت و این کار را کرد.

س) آیا این تحلیل به ارتباطاتشان می‌خورد؟

[«فلاّحیان»:] آره... بالأخره چی بود؟ خود «محسن رضایی» همچنین هدفی داشته یا کسی به او گفته بود؟ حالا نمی‌دانم. ولی در هرحال همانطور هم شد. یعنی **بدنامی‌اش برای آقای «هاشمی» ماند.** بعضی‌ها احتمال می‌دادند که سوابق آقای «محسن رضایی» و سر و سرّ **احتمالی با جریان چپ** باعث چنین کارهایی شده... خلاصه آقای «هاشمی» هم مصرّ در پیگیری بود. ما هم چند بار حسابی با او («علی هاشمی») و مجموعه‌اش **برخورد کردیم**... بعدها هم که همه‌شان بر علیه من بسیج شدند، یک بخش عمده‌اش ریشه‌دار بود... البته این دوّم خردادیها را الان از او بپرسی، خودش منکر این سمپاشیهای ضدّ ما می‌شود. اصولاً دوّم خردادیها از خود «خاتمی» گرفته تا اینها، در ظاهر که برخورد می‌کنند، خلاصه آقا «رضا» خیلی صمیمی‌تر از شما، دیالوگ می‌کنند. مرا می‌بینند طوری صحبت می‌کنند که اصلاً این حرفها چیه. ما ارادتمندیم و...

از ترجمهٔ کتاب «گزارش کمیسیون تاور»:

کمیسیون، همچنین شواهد مرموزی، در خصوص جلسه‌ای در شهر «کلن» [آلمان] در اواخر ماه مارس ۱۹۸۵ که در آن ایرانیانی که احتمالاً شامل دکتر «شاه‌آبادی»، رئیس مرکز خریدهای ایران [؟] و **دوستان «عدنان خاشقی»** شرکت داشتند.

[از طرف]... آنها درخواستهایی برای سلاح و نشان داده شدن صلاحیّت ما ارائه

گردید. این درخواست رد شد. سپس آنها سعی نمودند لوازم یدکی بوئینگ دریافت کنند.

اشخاصی که در این جلسات شرکت داشتند عبارت بودند از «قربانیفر»، «ظاهری» (Zaheri)، «شجاعی» (Shoja'i) و «شاه‌آبادی» (Shahabadi)...

... در هفدهم ژوئن ۱۹۸۵ [۲۷ خرداد ۶۴] رئیس سیا، از دوست قدیمی زمان جنگ خود «جان شاهین» (John Shaheen) شنید که دکتر «سیروس هاشمی» (Cyrus Hashemi) ـ که به علّت تلاش جهت فروش اسلحه به ایران تحریم شده، تحت تعقیب است ـ ادّعا دارد در مورد مبادلهٔ گروگانها با آزادی زندانیان «دعوه» در کویت، موشکهای «تاو» و منع تعقیب قانونی خود با مراجعی از وزارت خارجه گفتگو کرده است...

از نشریهٔ «وسترن جورنالیسم سنتر»* ـ نوشتهٔ «کنت تیمرمن»:

یک مقام ارشد دولت «کلینتون»، دربارهٔ جزئیّات این معامله [واسطه کردن «پولارد» در بحث آزادی جاسوسان یهودی دستگیر شده در ایران] با یک نمایندهٔ ایرانی گفتگو کرد و این نماینده در اواخر ژوئیهٔ ۱۹۹۹ این پیشنهاد را به تهران برد.

به گفتهٔ این نماینده یکی از **مسئولان دفتر رئیس جمهور** «خاتمی» ـ با نام رمز نهاد [NAHAD]، مسئول ارزیابی این پیشنهاد شد.

در ۲۴ ژوئیه [۲ مرداد]، او با نظر مساعد به **فرد واسطه در واشنگتن** تلفن کرد. نام احتمالی این مقام «کریمی» بود.

«کریمی» گفت رئیس جمهور «خاتمی» به یافتن یک راه دیپلماتیک برای خروج از تنگنایی که تندروهای داخل رژیم بوجود آورده‌اند، علاقه‌مند است. او به واسطه یادآوری کرد [آقای] «خاتمی»، آشکارا خواستار آزادی یهودیان زندانی در شیراز شده

---

* ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۰.

است و با مرتبط کردن سرنوشت «پولارد» با یهودیان زندانی مخالفتی ندارد.

«کریمی» در خلال هفتهٔ بعد تقریباً **هر روز** به این واسطه در آمریکا تلفن می‌کرد، تا جزئیّات بیشتری دربارهٔ پیشنهاد (آمریکایی اسرائیلی) کسب کند. اما وقتی او توافق پیشنهادی را در جلسهٔ هفتگی شورای امنیّت ملّی ایران در ۳۱ ژوئیه [۹ مرداد] مطرح کرد [آیت‌ا...] «علی خامنه‌ای» به **شدّت با آن مخالفت** کرد...

گزیدهٔ تصاویر اسناد و افراد مورد اشاره در فصل یازدهم:

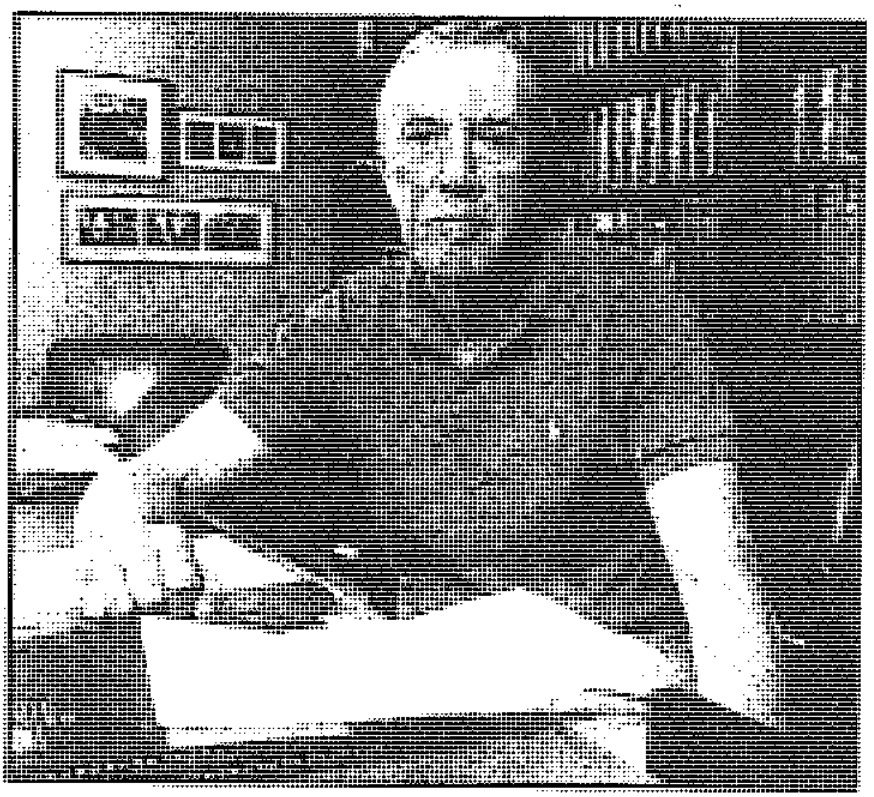

«لارنس والش»، دادستان مستقلّ سیستم قضایی آمریکا که
برای رسیدگی به عملکرد ان.اس.سی مأموریّت رسیدگی جنایی یافت.

OFFICE OF INDEPENDENT COUNSEL
1726 M STREET, N.W.
SUITE 300
WASHINGTON, D.C. 20036

August 4, 1993

BY HAND

The Honorable David B. Sentelle
Chief Judge
Division for the Purpose of
Appointing Independent Counsels
United States Court of Appeals for the
District of Columbia Circuit
3rd Street & Constitution Avenue, N.W.
Washington, D.C. 20001

Dear Chief Judge Sentelle:

Pursuant to 28 U.S.C. § 595(b)(2),*/ I submit herewith the Final Report of the Independent Counsel for Iran/contra Matters. As required by law, it attempts to set forth "fully and completely a description of the work of the independent counsel, including the disposition of all cases brought, and the reasons for not prosecuting any matter within the prosecutorial jurisdiction of such independent counsel which was not prosecuted."

It has been an honor to serve as an independent counsel. You may be sure that I am grateful for the responsibility entrusted to me by the Division.

Sincerely,

Lawrence E. Walsh
Independent Counsel

Attachments

*/This section, which is published in the "Historical and Statutory Notes" following 28 U.S.C.A. § 595 (West 1992 Supp.), continues to apply to my investigation because it was pending on December 15, 1987.

متن نامهٔ نهایی «لارنس والش» در زمان انتشار نتیجهٔ طولانی‌ترین تحقیقات قضایی مستقلّ ایالات متّحده. «والش» در این مجموعه، مجبور به افشای هویّت برخی از اعضای شبکه‌های سیا و شورای امنیّت ملّی آمریکا از جمله در ایران گردید.

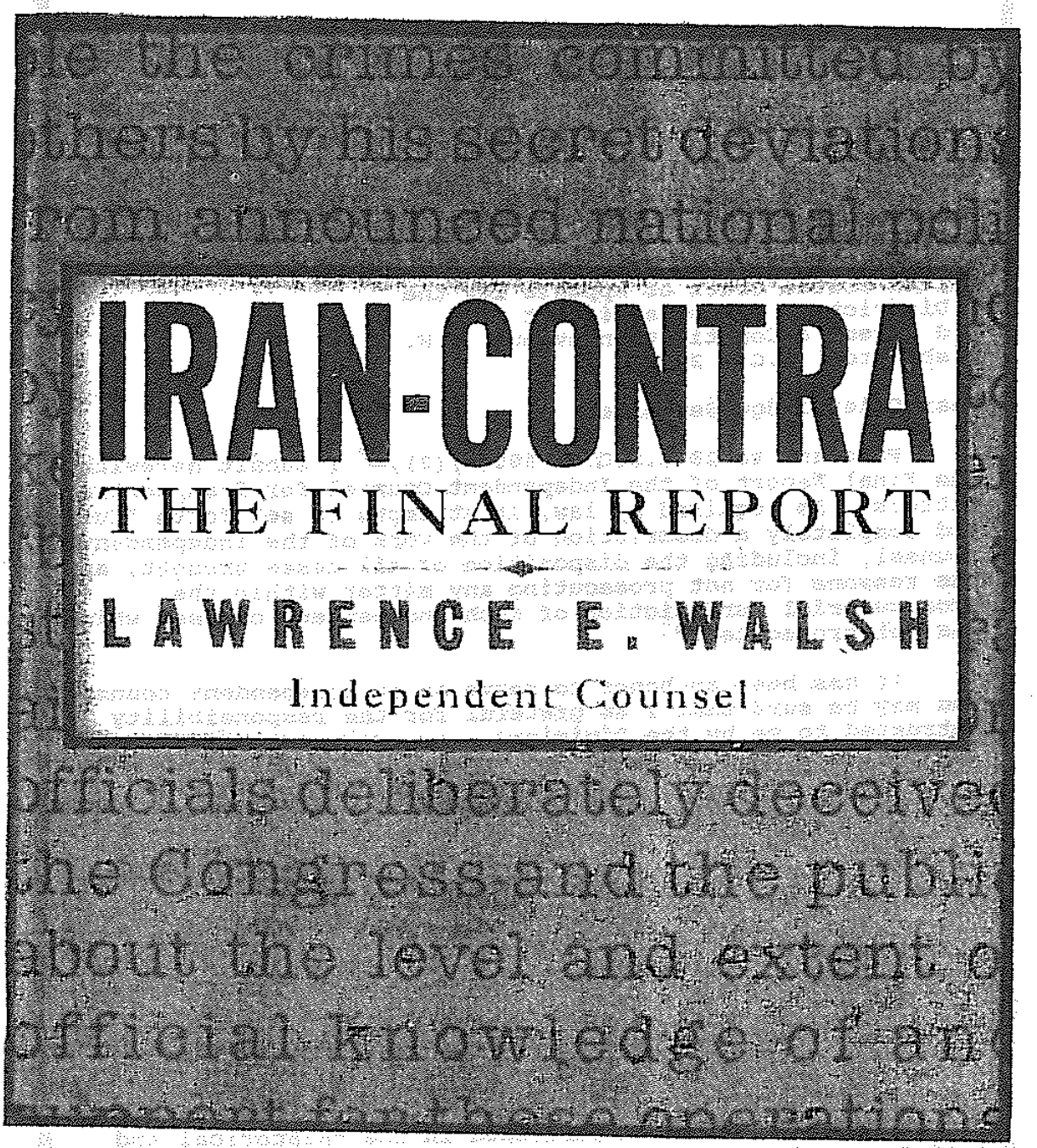

روی جلد گزارش نهایی «والش» منتشره در ۱۹۹۴.

پیکر شهدای مسافر ایرباس ایرانی.

قربانیان جنایت ناوگان شیطان بزرگ.

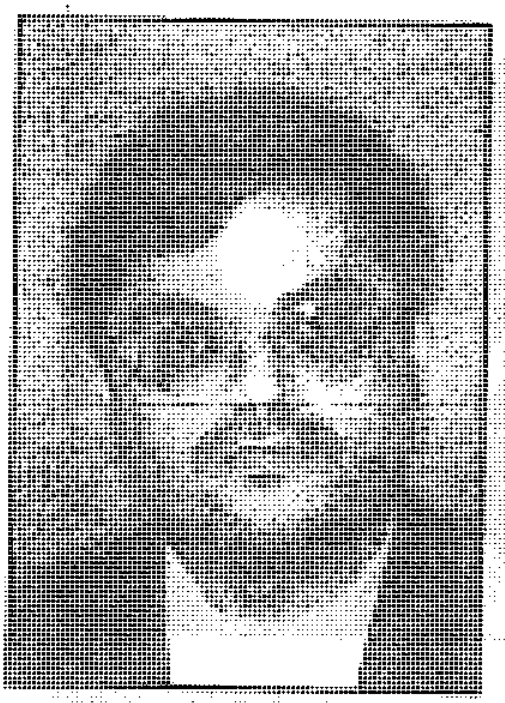

«علی هاشمی بهرمانی».

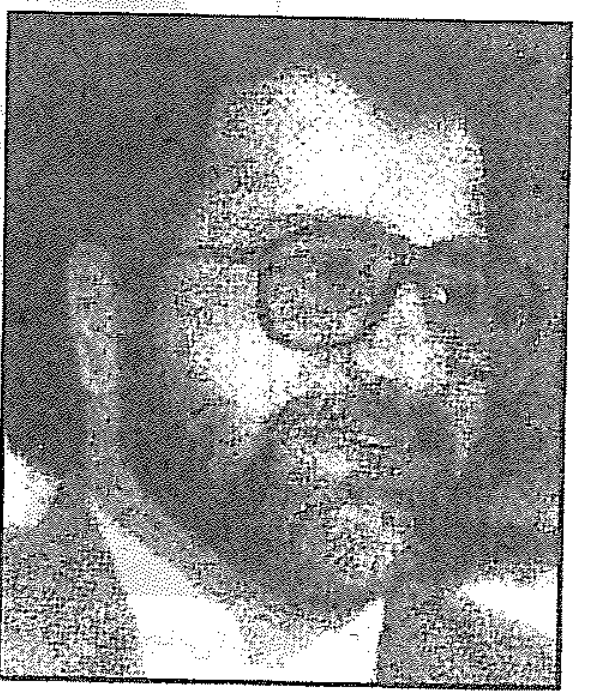

«فریدون وردی (مهدی) نژاد».

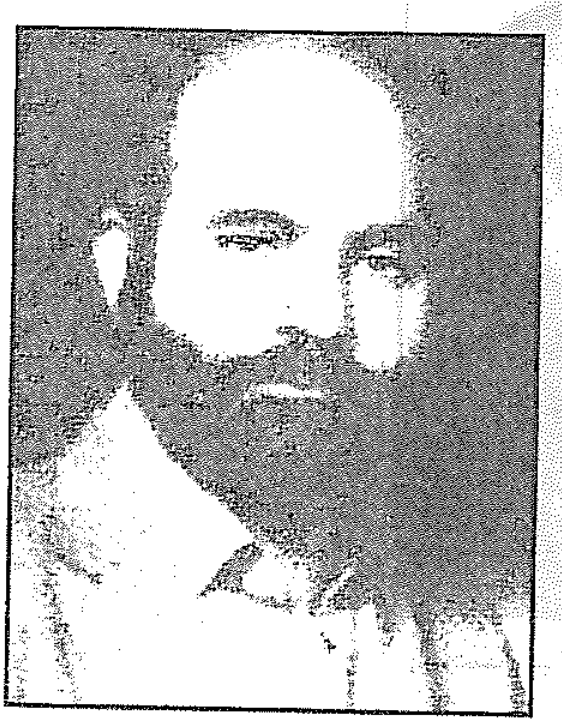

«محمّد علی هادی نجف آبادی».

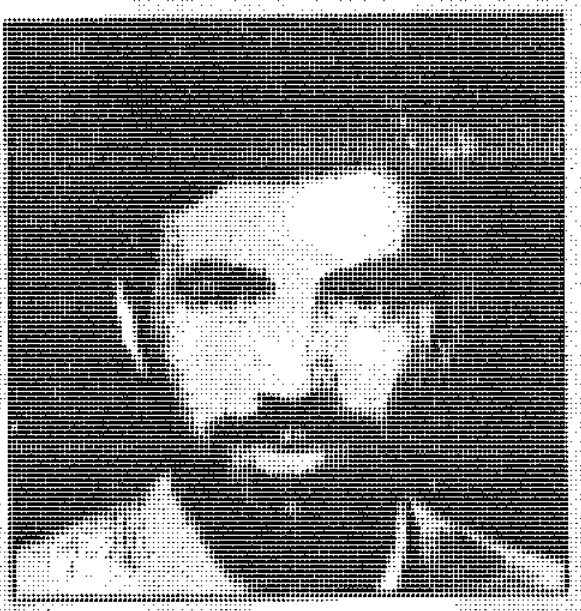

«عطا... مهاجرانی».

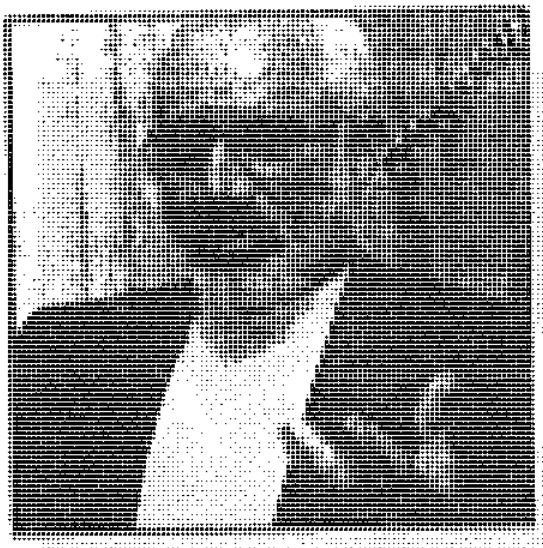

«غلامرضا آقازاده».

«محمّد جواد اردشیر لاریجانی».

پس از افشای جریان ایران گیت فشار زیاد

افکار عمومی جهانی بر «ریگان» او را وادار به تناقض گوئیهای فراوان نمود.

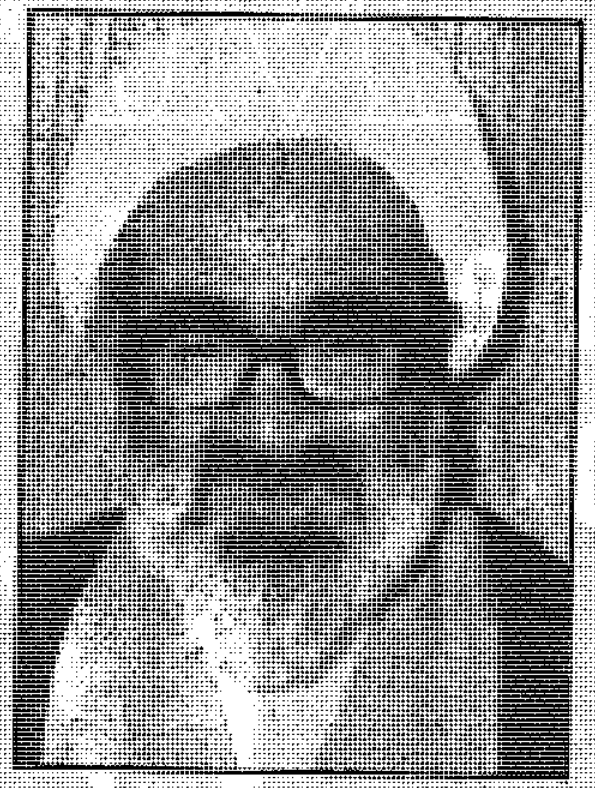

مطابق با اسناد افشاء شده پس از رسوایی ایران کنترا، عملیات اطلاعاتی موسوم به «ابتکار ایران» با هدایت اصلی عناصر موساد، ام.آی.شش، سیا و شبکه‌های قدیمی آنها در ایران ـ جهت حمایت از روی کار آوردن «حسینعلی منتظری» به جای «امام خمینی(ره)» صورت می‌پذیرفت. در این مسیر حتی پیرامون حذف فیزیکی «حضرت امام» نیز با برخی عناصر وطن فروش داخل ایران مباحثاتی صورت پذیرفته بود.

پس از القای فتحهایی از جریان به دستور حضرت امام خمینی، موضعگیریهای رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، آمریکائیها و شیخ ایرانی‌شان را درموضع انفعال و پریشانگویی قرار داد. در عکس، انجیل امضاء شده توسّط «رونالد ریگان» به نمایش عمومی درآمده است.

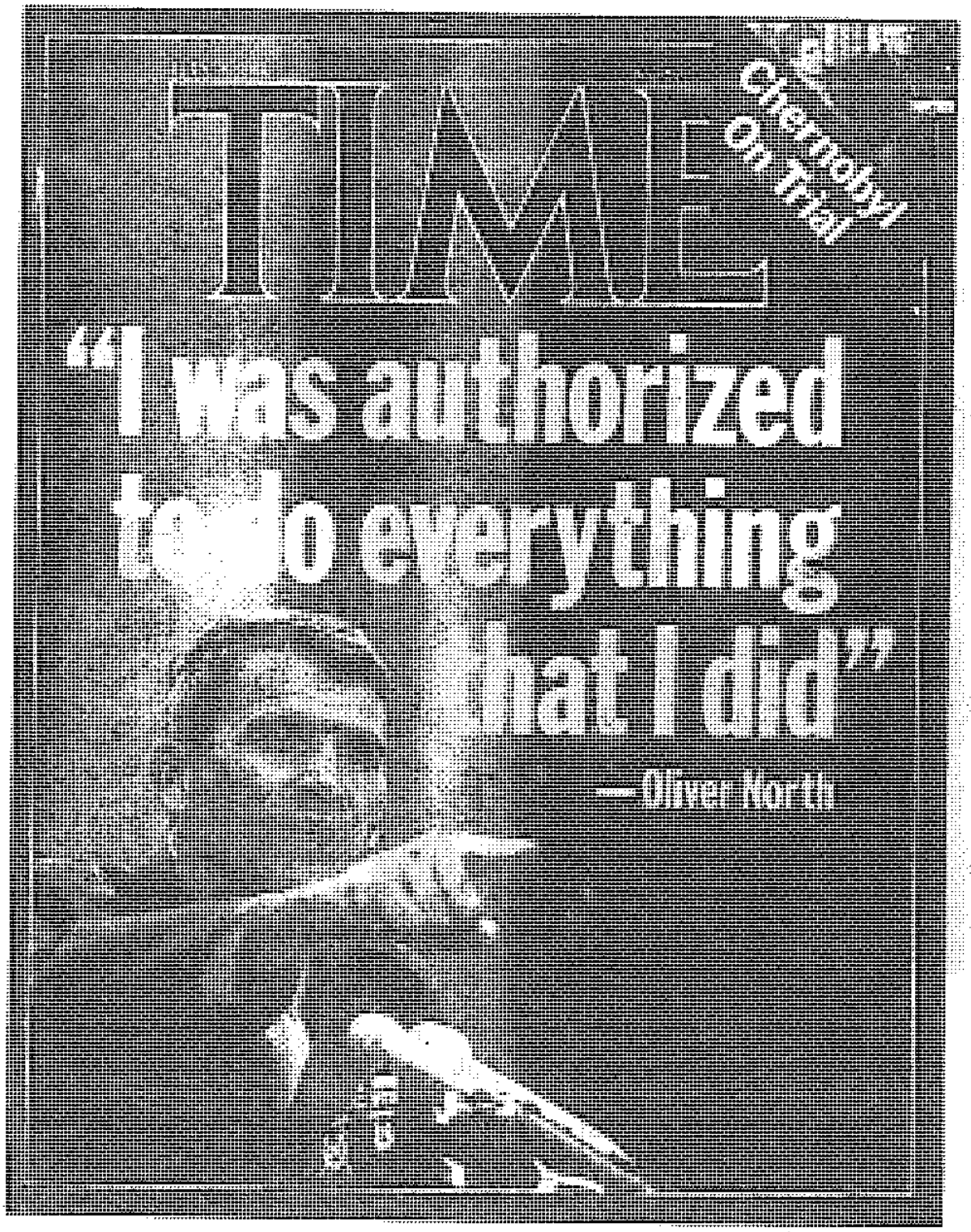

«ریگان» و دیگر مسئولین نظام سیاسی شیطان بزرگ بسیج شدند تا بی‌آبرویی خود را پنهان ساخته و با تصویری بزک کرده، گناه و تقصیر وقایع را به گردن عناصر دون پایه‌تر از خود بویژه «الیور نورث» بیاندازند.

A
New York Times
SPECIAL
THE TOWER COMMISION REPORT
THE FULL TEXT OF THE PRESIDENT'S SPECIAL REVIEW BOARD
JOHN TOWER, Chairman
EDMUND MUSKIE and
BRENT SCOWCROFT, members
Introduction by
R. W. APPLE, JR.
Chief Washington Correspondent of
The New York Times
BANTAM BOOKS
Times BOOKS
Joint Publication of Bantam Books, Inc
and Times Books, Inc

روی جلد کتاب گزارش هیئت تاور در کنار صفحهٔ امضای سه عضو اصلی آن.

اعضای اصلی کمیسیون ویژهٔ قوهٔ مجریهٔ ایالات متّحده:

«جان تاور».

«ادموند ماسکی».

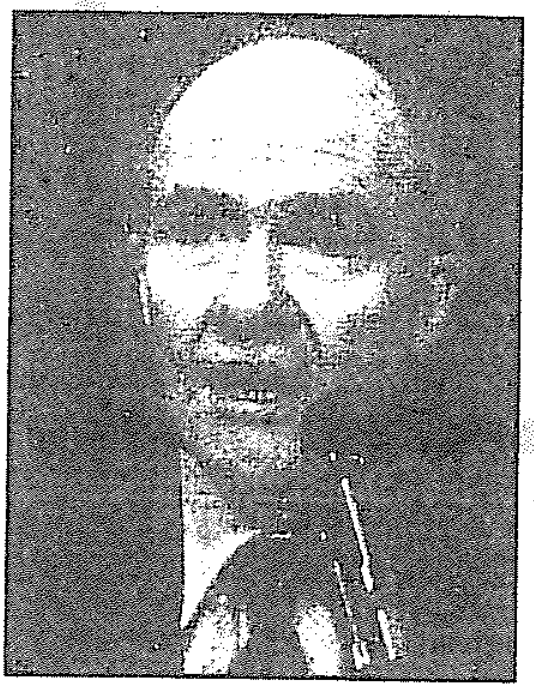

«برنت اسکوکرافت».

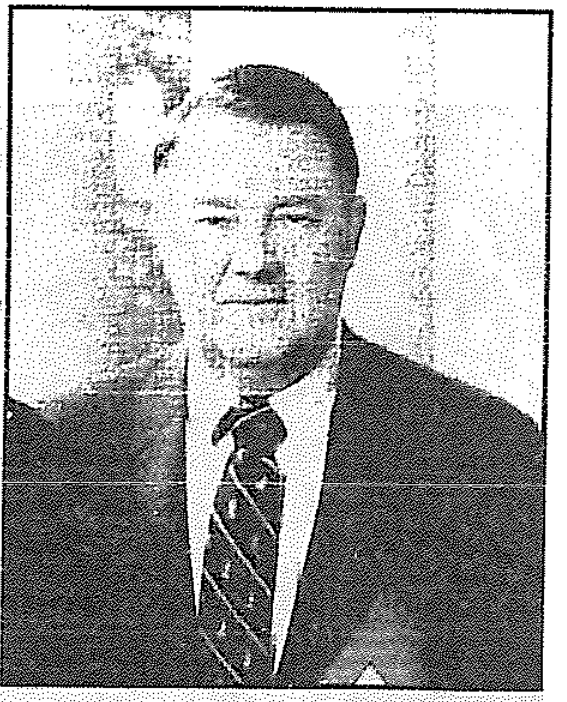

«ادوین میس» ـ قاضی متّهم در پرونده‌های متعدّد جنایتکاری و اعمال خلاف قانون!

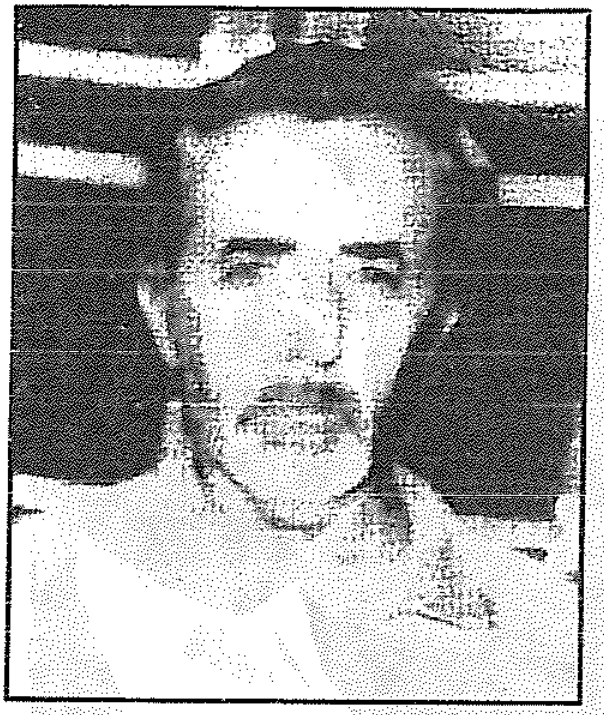

«ویلیام باکلی».

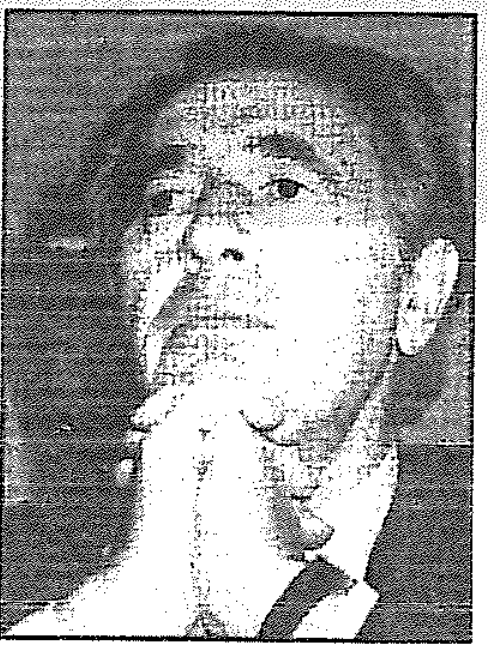

«شیمون پرز».

«امیرام نیر».

«رابرت مک فارلین»

«ال شوئیمر».

«جان پویندکستر».

رونالد ریگان

«دونالد رگن».

«ریچارد (دیک) سکورد».

«روی فرمارک».

«الیور نورث».

«رابرت گیتز».

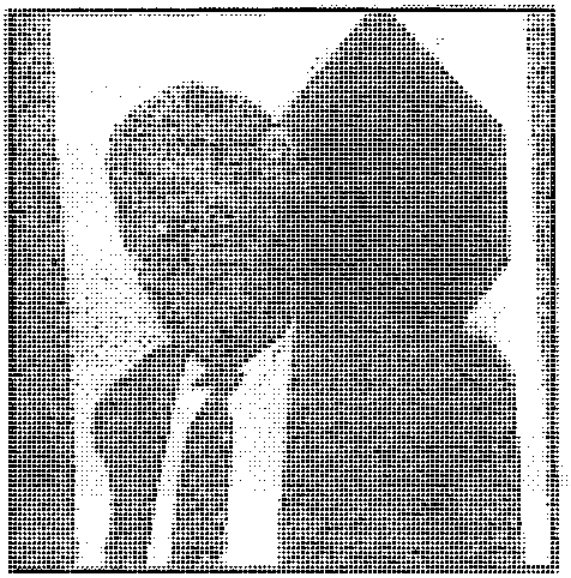

«کلیر جورج».

«الیوت آبرامز».

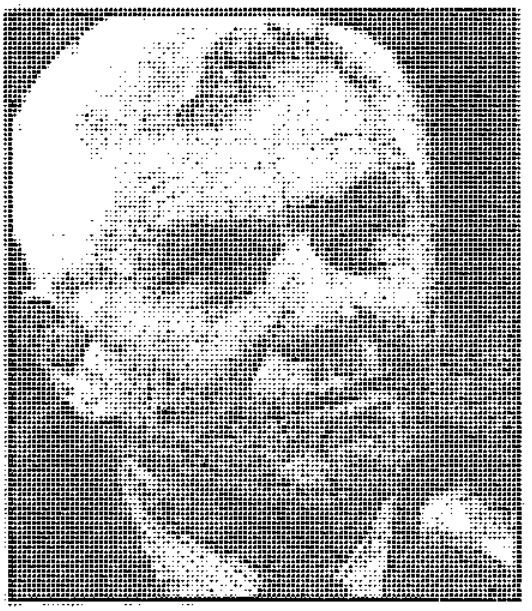

«دونالد گرگ».

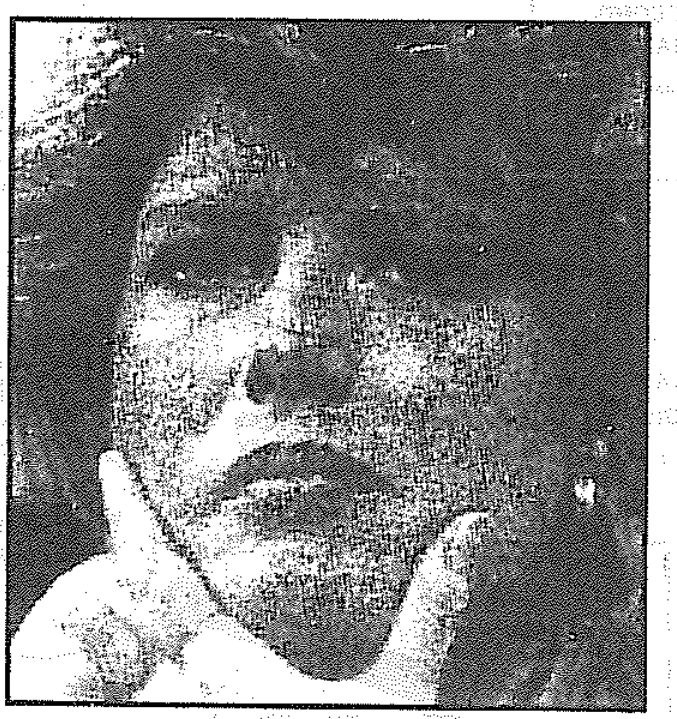

«فـاون هـال» کـه بـا اسـتفاده از جـنسیّت و البسـهٔ زیـر خـود، اسـناد دخالت«نورث» در همکاری با سران تروریست کنترا را از شورای امنیّت ملّی خارج گردانید.

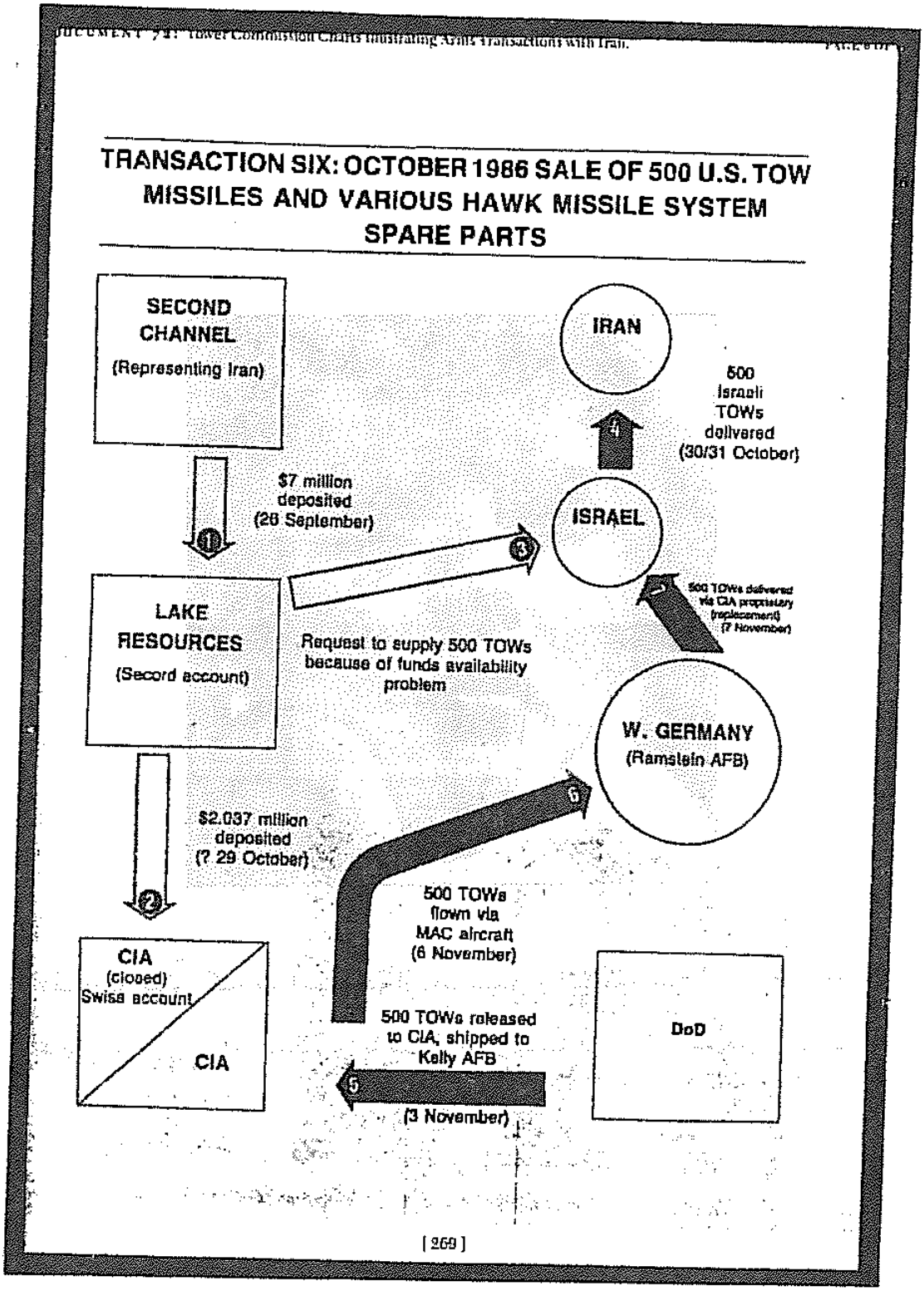

از نمودارهای افشا شدهٔ عملکرد ان.اس.سی در استفادهٔ شبکه‌های جاسوسی و دلّالان تحت امرش.

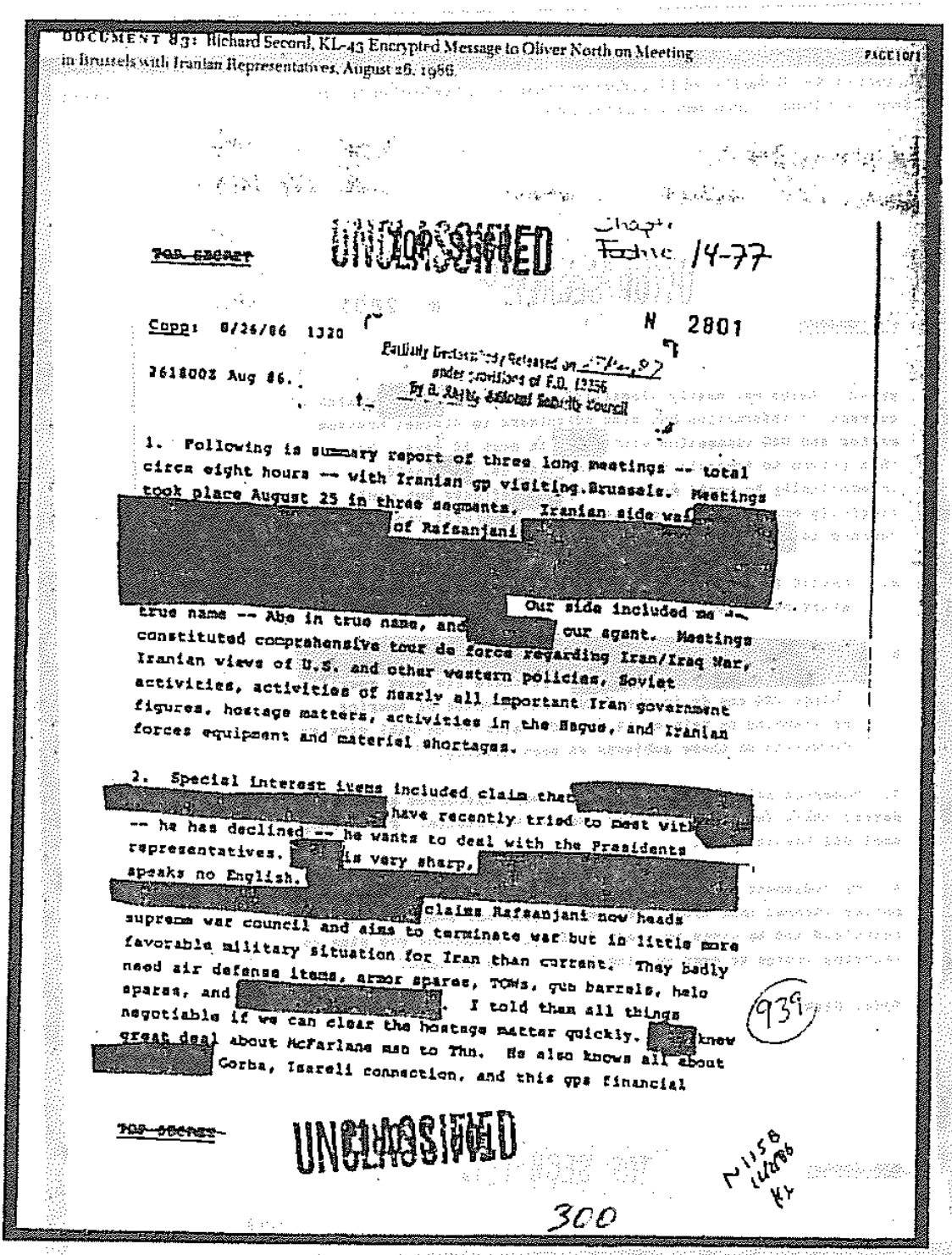

DOCUMENT 83: Richard Secord, KL-43 Encrypted Message to Oliver North on Meeting in Brussels with Iranian Representatives, August 26, 1986.

PAGE 1 of 1

~~TOP SECRET~~ UNCLASSIFIED Chapter Fedric 14-77

Copy: 8/26/86 1320 N 2801

Partially Declassified/Released on [illegible] under provisions of E.O. 12356 By D. Rhyne, National Security Council

261800Z Aug 86.

1. Following is summary report of three long meetings -- total circa eight hours -- with Iranian gp visiting Brussels. Meetings took place August 25 in three segments. Iranian side was [redacted] of Rafsanjani [redacted] Our side included me -- true name -- Abe in true name, and [redacted] our agent. Meetings constituted comprehensive tour de force regarding Iran/Iraq War, Iranian views of U.S. and other western policies, Soviet activities, activities of nearly all important Iran government figures, hostage matters, activities in the Hague, and Iranian forces equipment and materiel shortages.

2. Special interest items included claim that [redacted] have recently tried to meet with [redacted] -- he has declined -- he wants to deal with the Presidents representatives. [redacted] is very sharp, [redacted] speaks no English. [redacted] claims Rafsanjani now heads supreme war council and aims to terminate war but in little more favorable military situation for Iran than current. They badly need air defense items, armor spares, TOWs, gun barrels, helo spares, and [redacted]. I told them all things negotiable if we can clear the hostage matter quickly. [redacted] knew great deal about McFarlane man to Thn. He also knows all about [redacted] Gorba, Isareli connection, and this gps financial

939

~~TOP SECRET~~ UNCLASSIFIED

N 1158 14/2/86 KL

300

نمونه‌ای از اسناد افشاء شده در جریانات رسیدگی به موضوع ایران کنترا که اسامی، هویّت، گفته‌ها و اعمال اعضای شبکه‌های جاسوسی و تروریستی آمریکا ولو افراد غیرآمریکایی ـ و از جمله ایرانی ـ آن جهت حفظ امنیّت! محذوف است. ۱ از ۱۶

DOCUMENT 83: Richard Secord, KL-43 Encrypted Message to Oliver North on Meeting in Brussels with Iranian Representatives, August 26, 1986.

PAGE 2 OF 2

UNCLASSIFIED
TOP SECRET

~~TOP SECRET~~ 1 N 2802

greed. Gorba was nastly classified as a crook. [redacted] wealth of current of information but also volunteers to discuss hostage matter and USG connection with [redacted] in next 10 days. He will then return to Brussels for meeting with us. [redacted] said categorically he would not screw up [redacted] efforts but would carefully examine them for feasibility. [redacted] will recommend two courses to [redacted]

a. Assist in current [redacted] effort to release hostages or start new effort.

b. [redacted] says there are many specific things USG can do in the Hague and on Voice of America programming to help start USG/GOI talks -- he will give us documents on these subjects at next meeting.

3. Numerous military supply problems were discussed and I will detail these for you later this week in Washington. FYI: They need oil barter deals.

4. My judgement is that we have opened up new and probably much better channel into Iran. This connection has been effectively recruited and he wants to start dealing. Recommend you plan on bringing George to next meeting in two weeks or less.

Rgds, Dick. BT

~~TOP SECRET~~ TOP SECRET

301

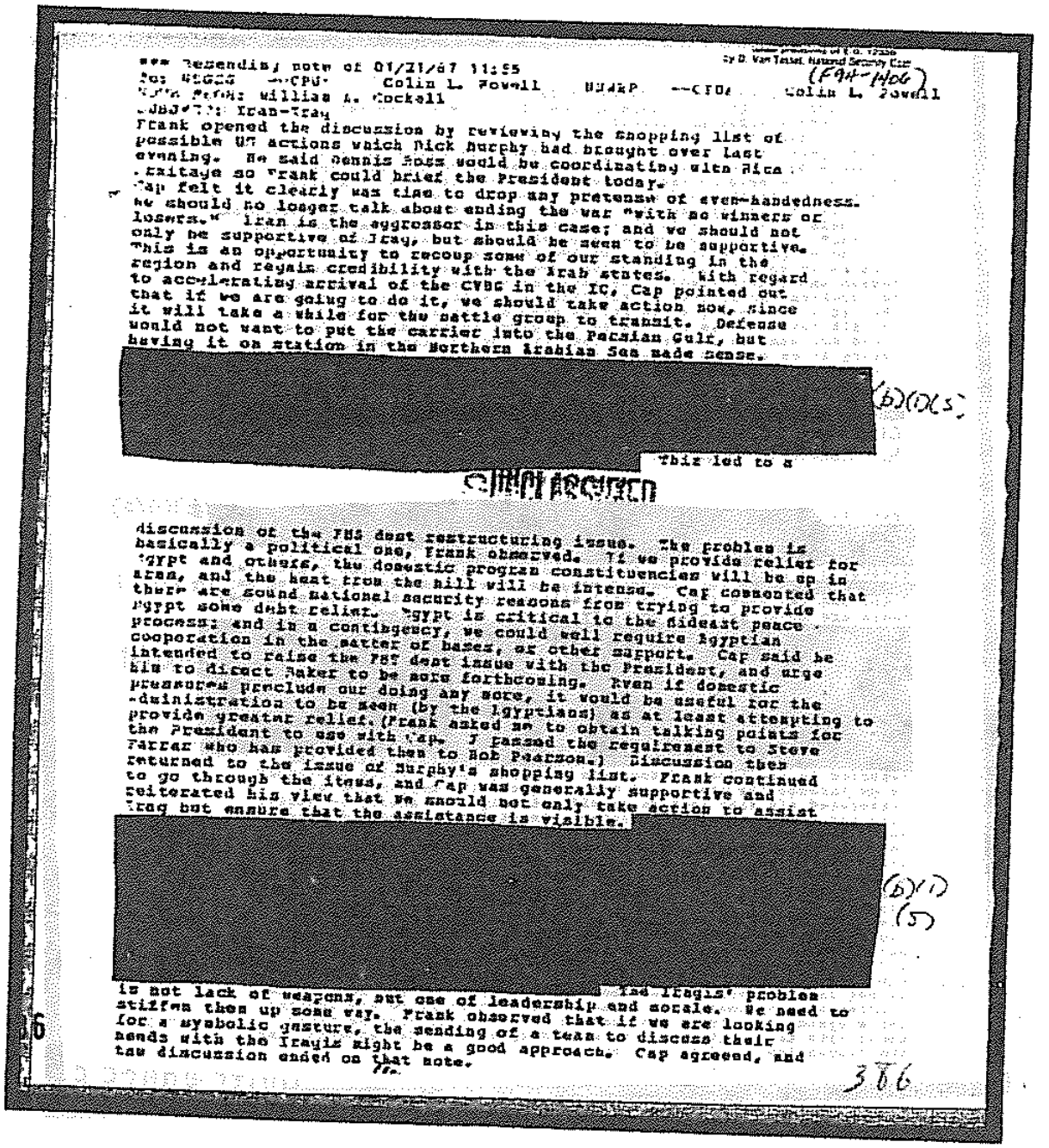

*** Resending note of 01/21/87 11:55
To: [illegible] --CPU- Colin L. Powell [illegible] --CTO- Colin L. Powell
[illegible]: William A. Cockell
SUBJECT: Iran-Iraq

Frank opened the discussion by reviewing the shopping list of possible US actions which Dick Murphy had brought over last evening. He said Dennis Ross would be coordinating with Rick Armitage so Frank could brief the President today.

Cap felt it clearly was time to drop any pretense of even-handedness. We should no longer talk about ending the war "with no winners or losers." Iran is the aggressor in this case; and we should not only be supportive of Iraq, but should be seen to be supportive. This is an opportunity to recoup some of our standing in the region and regain credibility with the Arab states. With regard to accelerating arrival of the CVBG in the IC, Cap pointed out that if we are going to do it, we should take action now, since it will take a while for the battle group to transit. Defense would not want to put the carrier into the Persian Gulf, but having it on station in the Northern Arabian Sea made sense.

[redacted] (b)(1)(5) This led to a

SUBJECT ASSUMED

discussion of the FMS debt restructuring issue. The problem is basically a political one, Frank observed. If we provide relief for Egypt and others, the domestic program constituencies will be up in arms, and the heat from the hill will be intense. Cap commented that there are sound national security reasons from trying to provide Egypt some debt relief. Egypt is critical to the Mideast peace process; and in a contingency, we could well require Egyptian cooperation in the matter of bases, or other support. Cap said he intended to raise the FMS debt issue with the President, and urge him to direct Baker to be more forthcoming. Even if domestic pressures preclude our doing any more, it would be useful for the administration to be seen (by the Egyptians) as at least attempting to provide greater relief. (Frank asked me to obtain talking points for the President to use with Cap. I passed the requirement to Steve Farrar who has provided them to Bob Pearson.) Discussion then returned to the issue of Murphy's shopping list. Frank continued to go through the items, and Cap was generally supportive and reiterated his view that we should not only take action to assist Iraq but ensure that the assistance is visible.

[redacted] (b)(1)(5) The Iraqis' problem is not lack of weapons, but one of leadership and morale. We need to stiffen them up some way. Frank observed that if we are looking for a symbolic gesture, the sending of a team to discuss their needs with the Iraqis might be a good approach. Cap agreeed, and the discussion ended on that note.

386

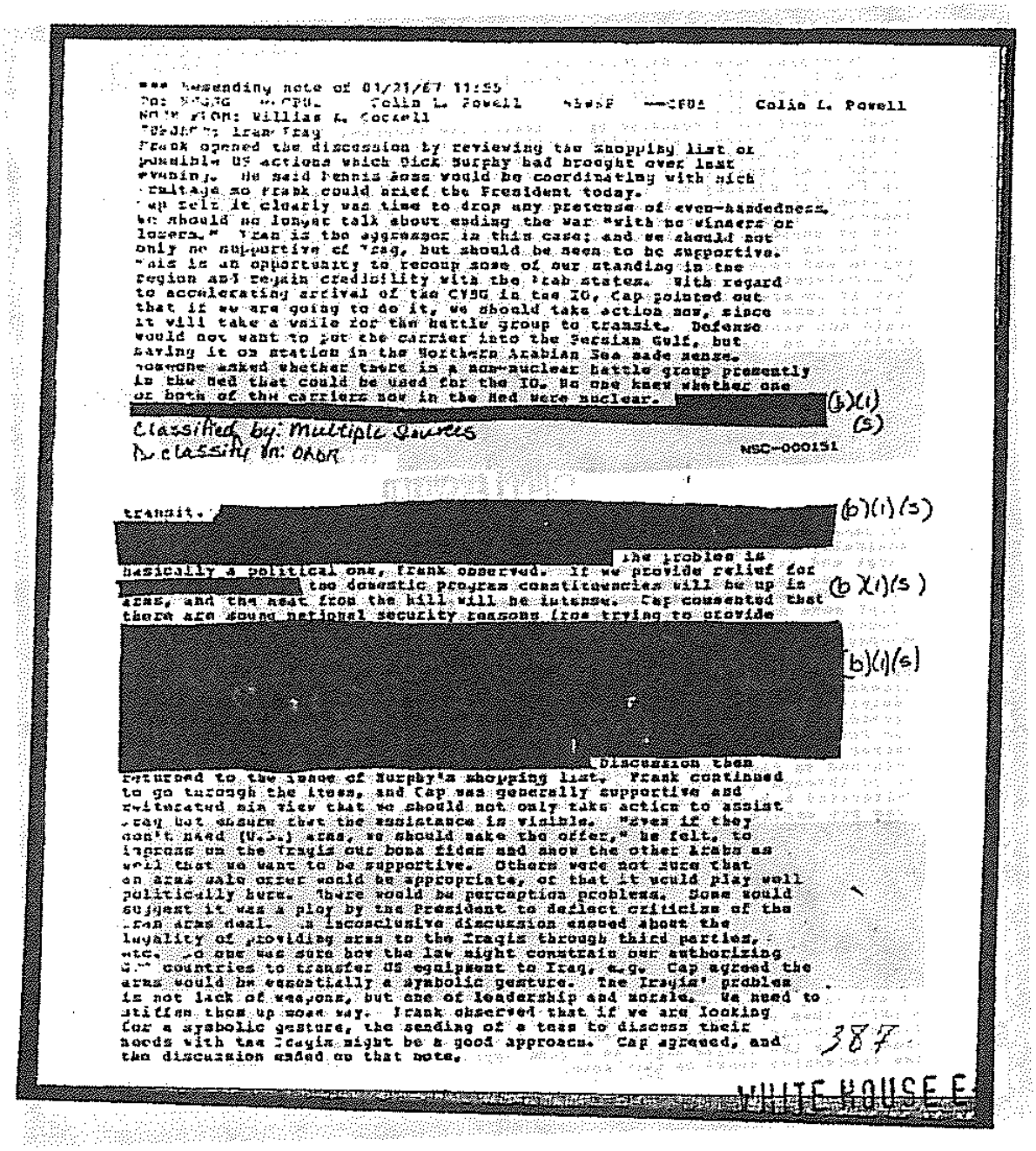

*** Responding note of 01/21/87 11:55
FROM: [redacted] Colin L. Powell [redacted] Colin L. Powell
NOTED FROM: William A. Cockell
SUBJECT: Iran/Iraq
Frank opened the discussion by reviewing the shopping list of possible US actions which Dick Murphy had brought over last evening. He said Dennis Ross would be coordinating with Nich Veliotes so Frank could brief the President today.
Cap felt it clearly was time to drop any pretense of even-handedness. We should no longer talk about ending the war "with no winners or losers." Iran is the aggressor in this case; and we should not only be supportive of Iraq, but should be seen to be supportive. This is an opportunity to recoup some of our standing in the region and regain credibility with the Arab states. With regard to accelerating arrival of the CVBG in the IO, Cap pointed out that if we are going to do it, we should take action now, since it will take a week for the battle group to transit. Defense would not want to put the carrier into the Persian Gulf, but having it on station in the Northern Arabian Sea made sense. Someone asked whether there is a non-nuclear battle group presently in the Med that could be used for the IO. No one knew whether one or both of the carriers now in the Med were nuclear. [redacted] (b)(1) (s)
Classified by: Multiple Sources
Declassify on: OADR
NSC-000151

transit. [redacted] (b)(1)(s)
[redacted] the problem is basically a political one, Frank observed. If we provide relief for [redacted] too domestic program constituencies will be up in arms, and the heat from the hill will be intense. Cap commented that there are sound national security reasons [for trying to provide (b)(1)(s)
[redacted] (b)(1)(s)
Discussion then returned to the issue of Murphy's shopping list. Frank continued to go through the items, and Cap was generally supportive and reiterated his view that we should not only take action to assist Iraq but ensure that the assistance is visible. "Even if they don't need (U.S.) arms, we should make the offer," he felt, to impress on the Iraqis our bona fides and show the other Arabs as well that we want to be supportive. Others were not sure that an arms sale offer would be appropriate, or that it would play well politically here. There would be perception problems. Some could suggest it was a ploy by the President to deflect criticism of the Iran arms deal. An inconclusive discussion ensued about the legality of providing arms to the Iraqis through third parties, etc. No one was sure how the law might constrain our authorizing U.S. countries to transfer US equipment to Iraq, e.g. Cap agreed the arms would be essentially a symbolic gesture. The Iraqis' problem is not lack of weapons, but one of leadership and morale. We need to stiffen them up some way. Frank observed that if we are looking for a symbolic gesture, the sending of a team to discuss their needs with the Iraqis might be a good approach. Cap agreed, and the discussion ended on that note.
387
WHITE HOUSE E

DOCUMENT 82: George Cave, Memorandum on McFarlane Mission to Teheran, ca. May 30, 1986 PAGE 1 OF 3

UNCLASSIFIE 13-24 Foth..., 24 7.45 67 N 1483

T.. SECRET SENSITIVE

This is an account of the U.S. mission to Tehran from May 25 through
May 28, together with some comments and observations. The U.S. team was
headed by McFarland with Goode, Mcgrath, Miller and O'neil making up the
rest of the team. A communicator also accompanied the team on the trip
into Tehran.

The team arrived in Tehran at 0830 hours on 25 May and was left to
cool its collective heels for about two hours. During this period the
Iranian Air Force put on a show in which one by one a squadron of F-4's
took off from Mehrabad airport. The planes carried no ordenance and
according to the Mehrabad base commander they were flying training
missions. According to Gorba, the Iranians recently recieved a
shipment of F-4 spare parts and the flights were training flights to
bring some of their pilots up to snuff. The first Iranian official to
show up who was connected with this operation was [redacted] who was
already known to the air crew. The base Commander [redacted] also
put in an appearance and made pleasant conversation. He was also their
at our departure. It is unclear how much he was cut in on he operation.
Gorba showed up about half an hour after our arrival. He said that we
had arrived an hour early and this was the reason there was no one at
the airport to recieve us. We were later told that the recieving party
had gone to the miliary side of the base expecting us to park our plane
there. Gorba told us that for security reasons we were being given the
entire top floor of the Hilton Hotel, now renamed the
Istiqlal(independence). [redacted] finally arrived and after some small
talk we departed for the hotel. While still at the airport, Gorba
informed us that everything was going well and the Iranians had already
dispatched a representative to secure the release of the hostages.

While on the plane McFarland, Goode and O'neil rehearsed a discussion
of the briefs which we would run through in the hotel for the benefit of
Iranian coverage of the American delegation. In short the play acting
was designed to give the brief good sourcing. We expressed our concern
out loud that the Iranians would not believe the Soviet invasion plan.
we worried hat we could not indicate the real source of the information
due to said source's sensitivity. The sensitive source, dubbed
"Vladimir" by Goode was described as a Major General who had taken part
in one of the war games on the invasion of Iran. O'neil subsequently
gave [redacted] a brief glance at the briefing book to whet his appetite and
give them something to which they could tie their audio coverage. None
of the three briefs were given.

The first substantive meeting took place late in the afternoon of 24
May. The Iranian side consisted of [redacted] a named [redacted] who was
introduced [redacted] and a man named [redacted] whom
Gorba described as being in their intelligence service. This initial
meeting was hostile with the Iranians listing past sins of the United
States etc. The meeting ended with what appeared to be little chance of
any progress. Basically the American side insisted on adherence to the
agreement as we understood it, and the Iranians insisting that America
must do more to atone for its sins. At the end on the Meeting,
[redacted] set the tone by saying that even if no progress is made during
the discussions, we were their guests and Iranians honored guests.

The first crisis occurred later in the evening when the Iranians

295

DOCUMENT 82: George Cave, Memorandum on McFarlane Mission to Teheran, ca. May 30, 1986. PAGE 1 OF

UNCLASSIFIED N 1484

insisted on removing the one crew member who was staying on the plane. They insisted that we had agreed to this at the earlier meeting. McFarland's response to this was that we pack up and leave. O'Neil consulted with a young man named [redacted] who stayed in the hotel with us during the visit. He had been introduced to us as the one person to contact to solve any problems which might come up. [redacted] was very upset that we consulted with [redacted] about the plane and referred to it as a breach of security on our part. He insisted that their primary concern was our security and this was adduced as the reason we were to stay couped up on the 15th floor of the hotel. We succeeded in getting a crew member back on the plane the following day. It was clear that the Iranians only wanted to search the plane. The search seemed to satisfy them and we had no subsequent problems on this issue. [redacted] was also very upset that we had our own communications(this was reason we gave for having a man on the plane at all times). He argued that Iranian intelligence would pick up the signals and this could jeopardize the security of whole operation. He said that they would put what ever we wished at our disposal including a dedicated telex. We insisted on our own comso and he gradually backed off. The hostile attitude of the Iranians on the first day left us a little uneasy.

On Monday we were left to our own devices throughout most of the day. We finally had another meeting late in the afternoon. At this meeting, another Iranian was introduced as [redacted] He is several cuts above the other members of the Iranian side. He is obviously well educated and very cultured. At this meeting, McFarland outlined the reasons we were in Tehran. We wished to lay the groundwork for a new political and strategic relationship between our two countries. We considered the Arms supplies as an example of our good faith and we insisted on the release of the hostages as an example of their good faith. [redacted] made the appropriate noises and said that Iran was prepared to have normal relations with every country, except two, Israel and South Africa. McFarland outlined our concerans about soviet designs on Iran and told the Iranians that we voud provide them with a briefing which would detail our reasons for concern. He also spoke of Sadam Hussayn's December visit to Moscow in which the Soviets promised Sadam that they would do everything to prevent Iraq from Losing the war. [redacted] tried some of the usual Iranian bravado by claiming that if the Soviets attacked, the Iranian soldiers would do well against them because of their devotion to shoheda. This was followed by a load of shit on shoheds. On the Iranian side [redacted] concentrated on the Hostage issue and [redacted] on the arms transactions. [redacted] said that they had already heard from their man in Lebanon who said that the group holding the hostages had insisted on several conditions as follows: (1) Israeli withdrawal from the Golan Heights (2) Israeli withdrawal fom Southern lebanon (3) Removal of Lahad to East Beirut (4) freeing of the imprisoned Shi'ites in Kuwait, and (5) re-imbursement for the expenses of holding the hostages. [redacted] graciously volunteered that Iran would pay these expenses. [redacted] argued that we were not upholding our part of the deal because we had promised to bring half the parts with us(no such promise was made). He did not repeat his sunday claim that the parts we brought were used. He insisted tht we bring the rest of the parts before the release of the hostages. We stuck to the terms of the agreement. When things seemed to come unstuck, McFarland got up and said that we would leave if they couldn't uphold their end of the

296

DOCUMENT 52: George Cave, Memorandum on McFarlane Mission to Tehran, ca. May 30, 1986. PAGE 3 OF 5

UNCLASSIFIED N 1485

bargin. This upset [redacted] who said that McFarland was very firm and stern [illegible] and they as Iranians liked to negotiate in a more gentle warmi atmosphere. What was encouraging about monday's meetings was that the Iranians were far more friendly than on Sunday.

By this time it was clear that McFarland was not going to meet any of the principles that had been mentioned by Gorba. McFarland then told the Iranians that they could continue negotiations with the American staff and get back to him when some kind of agreement was reached. [redacted] made a big issue of the problem our presence in Tehran caused them. He stated that a senior official could not afford the political risk of a meeting with McFarland. He pointed out that it was Bazergan's meeting with Brezhinsky that brought down the Bazargan government. Based on [redacted]s comments we can take it as a certainty that Khomeini was not breifed on our presence or our mission. He would have to give his blessing before any senior official would dare to meet wih a senior American official. He ran into the same problem in our discussions with the Bazargan government. Gorba also let drop that [redacted] one of the senior personages that he had supposedly arranged for us to meet was also not aware of our presence.

Tuesday was a day of marathon negotiations with the Iranians stalling for time and trying to get the most out of the American delegation. The American delegation stuck by the terms of the original agreement and insisted that after the terms of the frankfurt agreement were met, we would meet and discuss in detail their needs and the outline of our two countries' future relations. The American delegation proposed a specific timing for a subsequent meeting. During the late afternoon it was agreed that the American team would draw up an agreement which would be discussed later in the evening. To save time O'neil began working on a translation which was later completed by he and Gorba.

During tuesday's negotiations, all the demands of the hostages holders evaporated except for the demand for the release of the Shi'ite prisoners in Kuwait. Goode handled this part of the negotiations by firmly stating that the United States would not interfere in the internal affairs of Kuwait, particularly in an instance where Kuwaiti due legal pocess had been carried out. We would however seek to better the condition of Shia prisoners through the good offices of international organizations such as the Red Cross and the Red Crescent. Goode warned that as far as the well being of the Shi'ite prisoners in Kuwait is concerned, there had better not be any more terrorist activity directed at the Royal family in Kuwait.

The draft agreement was the subject of intense negotiations with the Iranians making some counter proposals which were designed to gain them more time. Talks broke off around midnight with the Iranian delegation saying it wanted to caucus. For the next two hours, heated discussions were held within the Iranian delegation, [redacted] both said that the other would be responsible if nothing comes of the negotiations. Finally, shortly before two on Wednesday morning, [redacted] asked to see McFarland. He wanted assurances that we would deliver the remaining spare parts two hours after the hostages were released, and would stay after the arrival of the spare parts to discuss additional Iranian needs. He also asked for more time to get control of the hostages. McFarland gave [redacted] until 0630 wednesday morning to arrange for the release of the hostages. The American delegation retired to grab a couple of hours sleep knowing that we had at least out-frazzled

297

DOCUMENT 82: George Cave, Memorandum on McFarlane Mission to Teheran, ca. May 30, 1986. PAGE 10

UNCLASSIFIED N 1486

them.

The first Iranian to put in an appearance Wednesday morning was [redacted] who looked totally dejected and refused to make any comment other than salaam. The fact that Gorba did not show up also was a clear indication that things had not gone too well. [redacted] put in an appearance to say that they were working hard on the release, but would need more time. He also asked if we would accept two being released immediately and two more after the delivery. He was told that we would leave for the airport after finishing breakfast. We also heard from the aircrew that the plane was being refueled. This had been worrisome for the Iranians had stalled on refueling the plane. [redacted]

0730. The American delegation departed the hotel at about [redacted] and [redacted] accompanied the delegation to the Airport. [redacted] did not put in an appearance after his final talk with McFarland. At planeside, [redacted] asked to speak with McFarland. He asked for more time saying that arranging for the release was a very delicate and time consuming effort. McFarland told him that the plane with the spare parts was in the air, but if no word on the release of the hostages was heard by 0930, the plane would turn around and return to its base. O'Neil was the last of the delegation to board the plane before take-off and he and [redacted] had one last exchange. [redacted] admitted that the hostages were not under their control. O'Neil told him to get them under Iranian control. [redacted] said that they would seek to do this and that he would send Gorba to Europe to maintain contact with us. Our aircraft departed at 0900.

The above account is O'Neil's outline recollection of what transpired and may differ somewhat from what others recall, but it is needed for O'Neil's comments and recomendation to make sense.

COMMENTS:

1. If Gorba does appear, we must press him for positive identification of the people with whom we talked. Since [redacted] actually forget his alias during the course of one evening's discussions, we can assume that the others were using aliases, particularly since we have no traces on [redacted] may not be a true name. [redacted] is an [redacted] name, but [redacted] does not have an [redacted] accent. He is definitely from South Iranian. If [redacted] is an alias it may explain why [redacted] have not been able to identify such a person [redacted]

2. It is quite possible that the Iranian side was negotiating under the impression that we were only interested in a deal for the hostages. This would explain why they tried so hard to get us to do more in exchange for the hostages, i.e., the 20 Hawk batteries and the 18 additional Hipar radars. It was therefore a good idea to leave a translation of the draft agreement with them as it will give them something to chew on. McFarland issued a stern warning that we are getting fed up with overatures from them that don't pan out. We are interested in a long term political and strategic relationship, and if Iran does not pick up on this opportunity it may be years before there is another one.

3. Ramadan was certainly a factor in how the negotiations went.

298

DOCUMENT 8a: George Cave, Memorandum on McFarlane Mission to Teheran, ca. May 30, 1986. PAGE 3 OF 3

UNCLASSIFIED N 1487

also the problem caused by not being able to see anyone in a position of power. The people we were negotiating with were a couple of rungs down the ladder. The fact that [redacted] breath could curl rhino hide was no help either. On the positive side was the change in the attitude of the Iranian delegation. By tuesday they were begging us to stay.

4. We also have the problem of a dishonest interlocutor. The Iranian side made it clear that they were upset with Gorba. On tuesday, [redacted] told O'neil that one of the problems in our negotiations was the fact that prior to our meeting, Gorba gave each side a different picture of the structure of the deal. O'neil made the point to [redacted] that the letters they recieved were from Gorba, not the U.S. government. We will have to lean heavily on Gorba in the future.

5. Since both Gorba and [redacted] stand to make a lot of money out of this deal, they presumably will work hard to bring it off. Gorba has very special reasons for seeing that the deal goes through. The serious problem we must address is whether the Iranians can gain control of the hostages. [redacted] This could be our real problem. The Iranians side may be most willing, but unable to gain control.

RECOMENDATION

Through hindsight it would have been better for Goode and O'neil to have gone in first to handle the initial negotiations. We should not have subjected a senior U.S. official to the indignities he was forced to endure. We have made the point to the Iranians that the draft agreement must be finally negotiated by senior responsible officials from both sides. If we have a subsequent response from the Iranian side it is strongly recomended that Goode and O'neil meet with the Iranian side somewhere in Europe to continue the negotiations.

TOP SECRET SENSITIVE

299

DOCUMENT 73: Chief, CIA Near East Division, Memorandum for Director of Central Intelligence
William Casey, "Meetings with Michael Ledeen/Manuchehr [sic] Ghorbanifar," ca. December 23, 1985.

Dec 85

Executive Registry

UNCLASSIFIED

86-4068E 85- 5048

Allen Ex. #20

MEMORANDUM FOR: Director of Central Intelligence

FROM: [redacted]
Chief, Near East [redacted] Division

SUBJECT: Meetings with Michael Ledeen/Manuchehr Ghorbanifar

1. On the afternoon of 21 December, Chief, NE [redacted] contacted Mike Ledeen to lay-on arrangements to meet Manuchehr Ghorbanifar (Subject). Ledeen advised that Subject would be arriving a day later than anticipated. He suggested we get together at 1100 hours 22 December to discuss our coming meeting with Subject.

I 0282

Meeting with Michael Ledeen

- During the 22 December meeting, Ledeen reviewed his relationship with Subject. He said about a year ago, he (Ledeen) had gone to the former National Security Advisor Robert McFarlane to discuss the need for an Iran policy. Ledeen suggested to McFarlane that he be authorized to contact the Israeli Government to see what could be done in conjunction with them. McFarlane authorized this contact and shortly thereafter Ledeen met Prime Minister Peres. Ledeen added that Peres was very enthusiastic about working with Ledeen and the U.S. Government on the Iranian problem and told him about their contact with Subject. Two Israeli officials, David Kimche and Jacob Nimradi, introduced Ledeen to Subject. Since then, he has seen Subject 20-30 times, often in conjunction with Kimche and Nimradi. It was from this contact that the operation developed to have the Israelis at our behest deliver to Iran 500 Tow missiles and, more recently, 18 Hawk missiles in exchange for the release of all the hostages held in Lebanon. Ledeen is convinced that the release of Reverend Weir was tied directly to the first shipment of missiles. Ledeen went on to say, however, that he never really expected the Iranians to deliver all the hostages given the "Iranian's merchant mentality."

- The delivery of the Hawk missiles has been an operational nightmare. There was a misunderstanding about the type of missiles the Iranians were seeking. They wanted a missile that could hit a

Partially Declassified/Released on 26 Jul 88
under provisions of E.O. 12356
by R. Johnson, National Security Council

WARNING NOTICE
INTELLIGENCE SOURCES
AND METHODS INVOLVED

UNCLASSIFIED

CL BY [redacted]
DECL OADR
DERIVED FROM
NUM 4-82

CIIN #174/E 02

270

5003

DOCUMENT 73: Chief, CIA Near East Division, Memorandum for Director of Central Intelligence William Casey, "Meetings with Michael Ledeen/Manuchehr [sic] Ghorbanifar," ca. December 23, 1985. PAGE 2 OF 6

UNCLASSIFIED

target at seventy-thousand feet and already had Hawk missiles in their arsenal. What they thought they were going to get was a modified and advanced version of the Hawk. They are quite angry about the delivery of the missiles and have asked that they be removed from Iran as soon as possible. Their presence in Iran is politically troublesome to the Iranian hierarchy. They are now asking for Hercules or Phoenix missiles.

- Ledeen stated that at a recent high-level meeting which included the President, Secretary of State Schultz and Defense Secretary Weinberger a decision was made not to proceed with Ghorbanifar in an effort to release the hostages. Schultz and Weinberger reportedly were quite unhappy about this operation.

- As an aside, Ledeen noted they had purposely overcharged the Iranians and had used around $200,000 of these funds to support Subject's political contacts inside Iran. Later that same evening, Subject stated he was holding $40 million which the Iranians want returned. I 0263,

- Ledeen is a fan of Subject and describes him as a "wonderful man .... almost too good to be true." He had asked Subject to come to the U.S. to meet with us in order to straighten out his credibility and to find a way to keep the relationship going with him. The number one item in this latter area is his proposed Libyan operation. Ledeen said that when he learned of our Burn Notice on Subject, he contacted him in an effort to have him explain the situation (see Attachment A). He commented that Subject admitted lying to us, saying he could not reveal his source nor explain his relationship with senior Iranian officials. He felt we would not understand his relationship with the Iranian government. We suggested that perhaps a new polygraph would be useful given these latest revelations. He agreed to a polygraph to be conducted in the Hqs area on 6 January.

- In closing out this session, Ledeen made the point that any serious covert action operations directed against Iran using Ghorbanifar should be run out of the White House not CIA because "it will leak from Congress."

Meeting with Ledeen and Ghorbanifar

- At 2100 hours, we met with Ledeen and Subject at Ledeen's home. After a few pleasantries, we began to discuss Subject's reporting concerning the "Iranian hit team" which allegedly is

UNCLASSIFIED 271

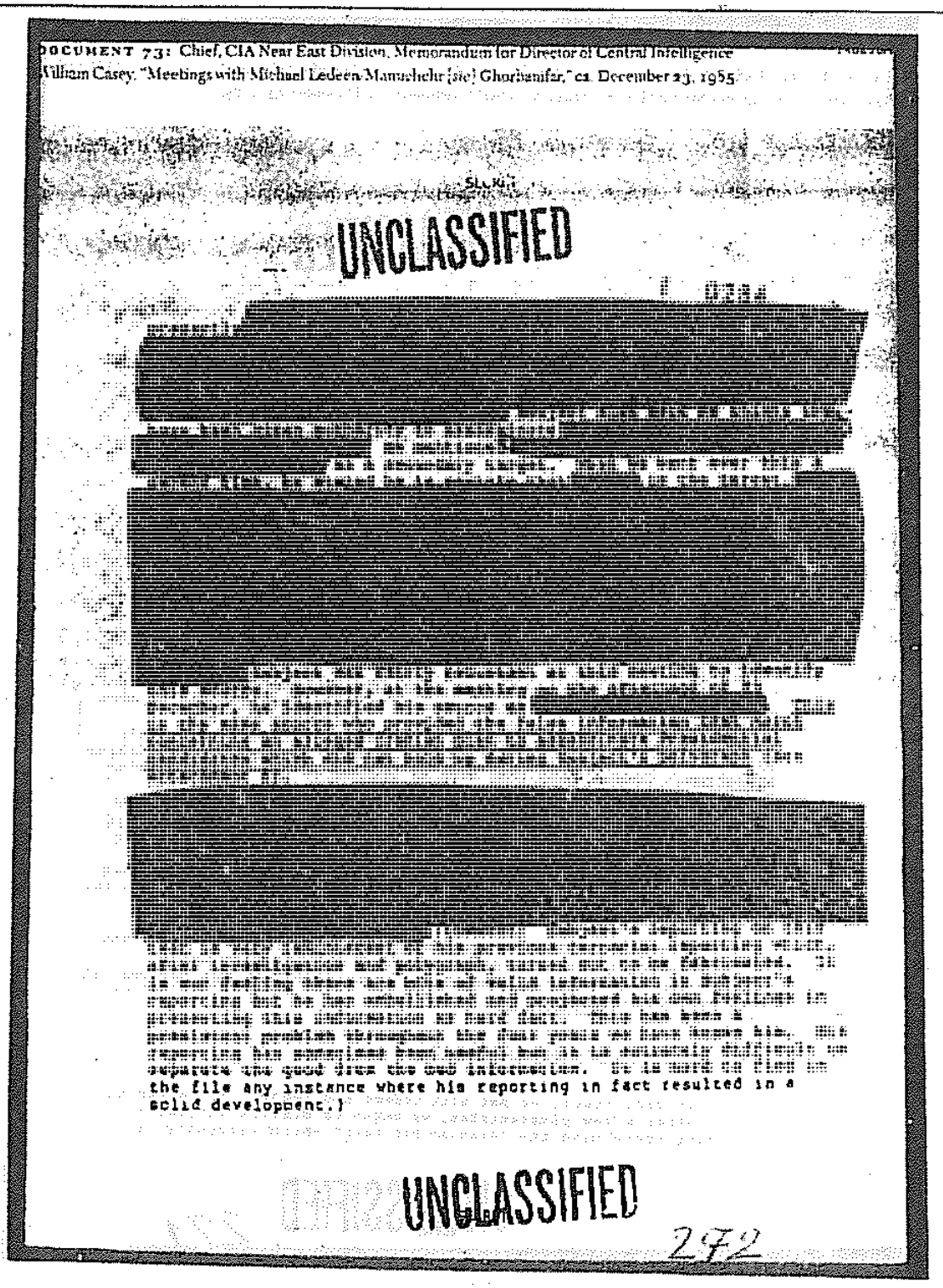

DOCUMENT 73: Chief, CIA Near East Division, Memorandum for Director of Central Intelligence William Casey, "Meetings with Michael Ledeen/Manuchehr [sic] Ghorbanifar," ca. December 23, 1955

UNCLASSIFIED

[redacted]

UNCLASSIFIED

272

DOCUMENT 73: Chief, CIA Near East Division, Memorandum for Director of Central Intelligence William Casey, "Meetings with Michael Ledeen/Manuchehr [sic] Ghorbanifar," ca. December 23, 1985 PAGE 1 OF

UNCLASSIFIED

1 0285

- Subject had no additional information to add at this time other than the fact that this operation is not directed by [redacted]

- At this point in the discussion, we shifted to his views on the current divisions within the Iranian Government. He described them as:

line one - rightist;
line two - hardline;
line three - balancers.

He said that he would like to modify his earlier reporting (Attachment B). He believes "line two" and "line three" are now working more closely than in the past. His reporting on this is not very substantive and did not bring forward any really new information. He said he is working closely with the "rightist line" [redacted]

He said that the "rightist group" is not easily discernable because of the physical danger associated with openly opposing the government. Because they are not "visible", it is difficult to measure their strength within the Armed Forces, Revolutionary Guard, Bazar, etc. [redacted]

- At this point, he provided us with a 11-page Farsi document [redacted] analysis of the Islamic Jihad. He said there is new information and details in this document which our analyst will find very useful. (Comment: While we are having the document fully translated, the translator's early impression is that the document [redacted] does not reveal any new information). Subject went on to say that he could put us in touch with [redacted] whom he describes as [redacted] supposedly would be willing to answer all of our questions provided we give Subject three guarantees:

- There would be no harm done to [redacted] or his associates;

- That we would coordinate all our efforts with Ghorbanifar and;

- That we would suppor[redacted] to becom[redacted]

UNCLASSIFIED

283

DOCUMENT 73: Chief, CIA Near East Division, Memorandum for Director of Central Intelligence William Casey, "Meetings with Michael Ledeen/Manuchehr [*sic*] Ghorbanifar," ca. December 23, 1985.

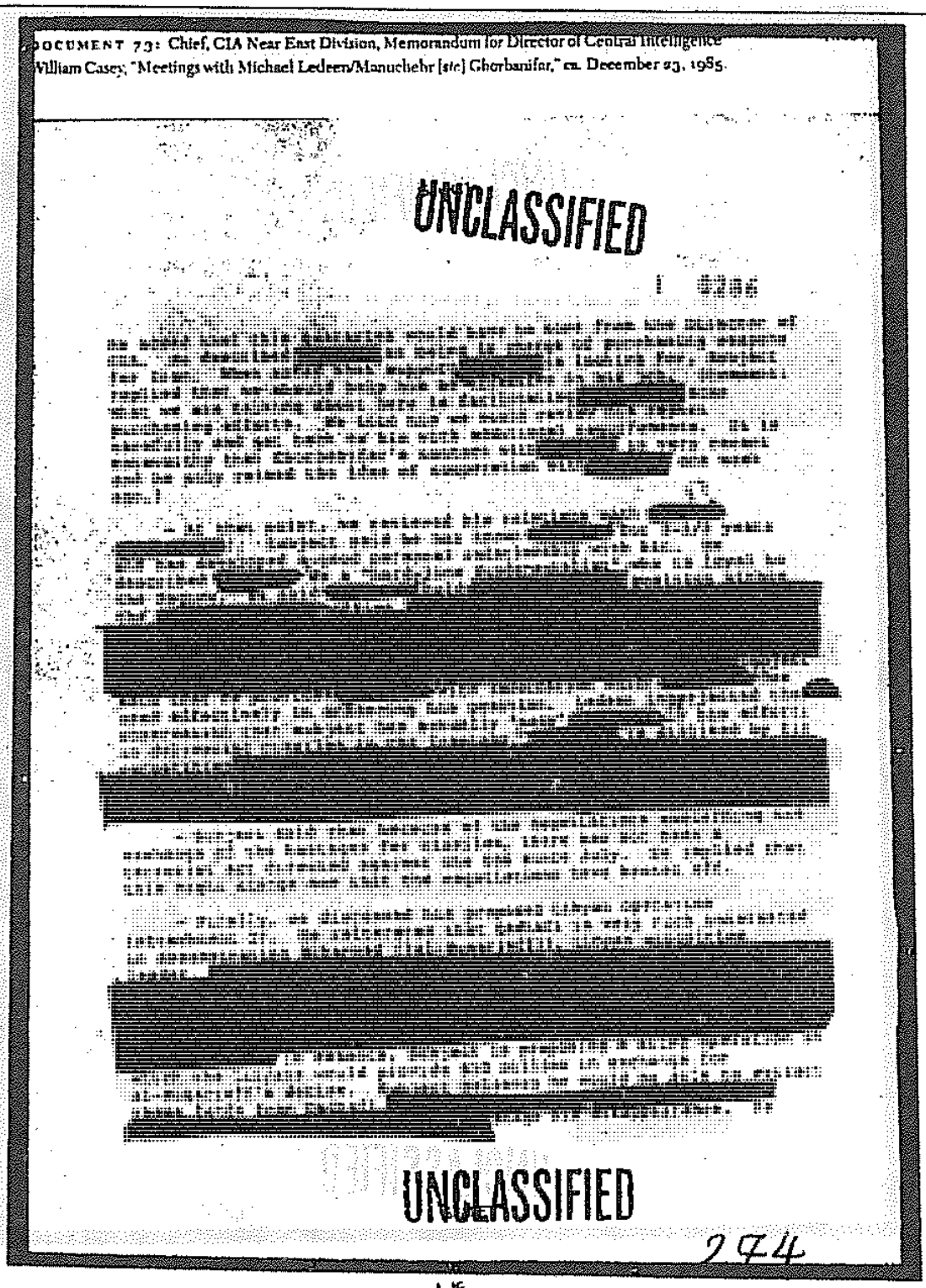

UMENT 73: Chief, CIA Near East Division, Memorandum for Director of Central Intelligence
am Casey, "Meetings with Michael Ledeen/Manuchehr [sic] Ghorbanifar," 12 December 23, 1985. PAGE 6 OF 6

UNCLASSIFIED

1 0287

believes that when al-Mugarieff reappears, it would have a devastating impact on Qadhafi's image. He proposed using the funds ($10 million) obtained from Qadhafi for joint operations against the Iranians or any other target we are interested in. [redacted] Both Subject and Ledeen made a strong pitch for a decision on the operation as quickly as possible. We told him that we would review the operational proposal and get back to him quickly. [redacted]

- Subject plans to travel to London on 24 December to be with his family for 2-3 days. He has agreed to return on 5 January to undergo a polygraph scheduled for 6 January.

- Around 2330 hours NSC staffer, Ollie North, dropped by to say hello to Subject and to talk with him about the problem of retrieving the missiles from Iran. We departed at 2400 hours and it was arranged to get together on the afternoon of 23 December to discuss further some of his ideas. (Comments: This latter meeting took place as scheduled and the new information obtained during this session is folded into this report -- specifically arranging the date for a polygraph and the identification [redacted] as his source of terrorist activities in Europe.).

- Subject is registered at the Madison Hotel in alias, Nicholas Kralis.

UNCLASSIFIED

275

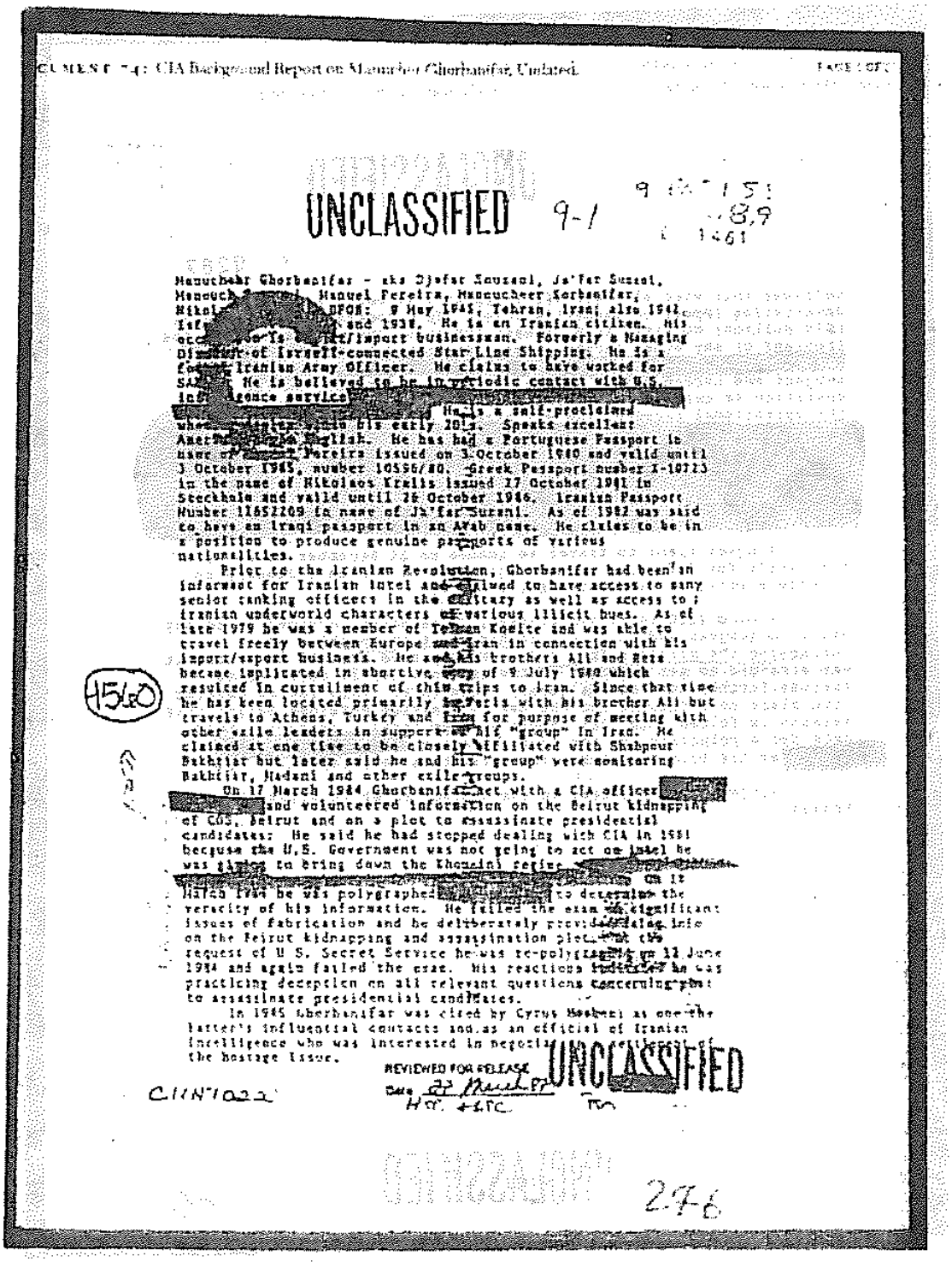

CUMENT 74: CIA Background Report on Manucher Ghorbanifar, Undated. PAGE 1 OF 1

UNCLASSIFIED 9-1

Manucheer Ghorbanifar - aka Djafar Souzani, Ja'far Suzani, Manouch[redacted], Manuel Pereira, Manoucheer Korbanifar, Nikol[redacted] DPOB: 9 May 1945, Tehran, Iran; also 1942, Isf[redacted] and 1938. He is an Iranian citizen. His occ[redacted] is [redacted]/import businessman. Formerly a Managing Di[redacted] of Israeli-connected Star Line Shipping. He is a fo[redacted] Iranian Army Officer. He claims to have worked for SA[redacted] He is believed to be in periodic contact with U.S. int[redacted]gence service[redacted] He is a self-proclaimed whe[redacted] his early 20's. Speaks excellent Amer[redacted] English. He has had a Portuguese Passport in name of [redacted] Pereira issued on 3 October 1980 and valid until 3 October 1985, number 10596/80. Greek Passport number X-10723 in the name of Nikolaos Kralis issued 27 October 1981 in Stockholm and valid until 26 October 1986. Iranian Passport Number 11652209 in name of Ja'far Suzani. As of 1982 was said to have an Iraqi passport in an Arab name. He claims to be in a position to produce genuine passports of various nationalities.

Prior to the Iranian Revolution, Ghorbanifar had been an informant for Iranian Intel and claimed to have access to many senior ranking officers in the military as well as access to Iranian underworld characters of various illicit hues. As of late 1979 he was a member of Tehran Komite and was able to travel freely between Europe and Iran in connection with his import/export business. He and his brothers Ali and Reza became implicated in abortive [redacted] of 9 July 1980 which resulted in curtailment of this trips to Iran. Since that time he has been located primarily in Paris with his brother Ali but travels to Athens, Turkey and Iran for purpose of meeting with other exile leaders in support of his "group" in Iran. He claimed at one time to be closely affiliated with Shahpour Bakhtiar but later said he and his "group" were monitoring Bakhtiar, Madani and other exile groups.

On 17 March 1984 Ghorbanifar met with a CIA officer [redacted] and volunteered information on the Beirut kidnapping of COS, Beirut and on a plot to assassinate presidential candidates: He said he had stopped dealing with CIA in 1981 because the U.S. Government was not going to act on Intel he was giving to bring down the Khomeini regime. [redacted] On 18 March 1984 he was polygraphed [redacted] to determine the veracity of his information. He failed the exam on significant issues of fabrication and he deliberately provided false info on the Beirut kidnapping and assassination plot. At the request of U.S. Secret Service he was re-polygraphed on 12 June 1984 and again failed the exam. His reactions indicated he was practicing deception on all relevant questions concerning plot to assassinate presidential candidates.

In 1985 Ghorbanifar was cited by Cyrus Hashemi as one the latter's influential contacts and as an official of Iranian Intelligence who was interested in negotiating the settlement of the hostage issue.

REVIEWED FOR RELEASE
Date 27 March 87
HST + LTC

UNCLASSIFIED

C11N1022

276

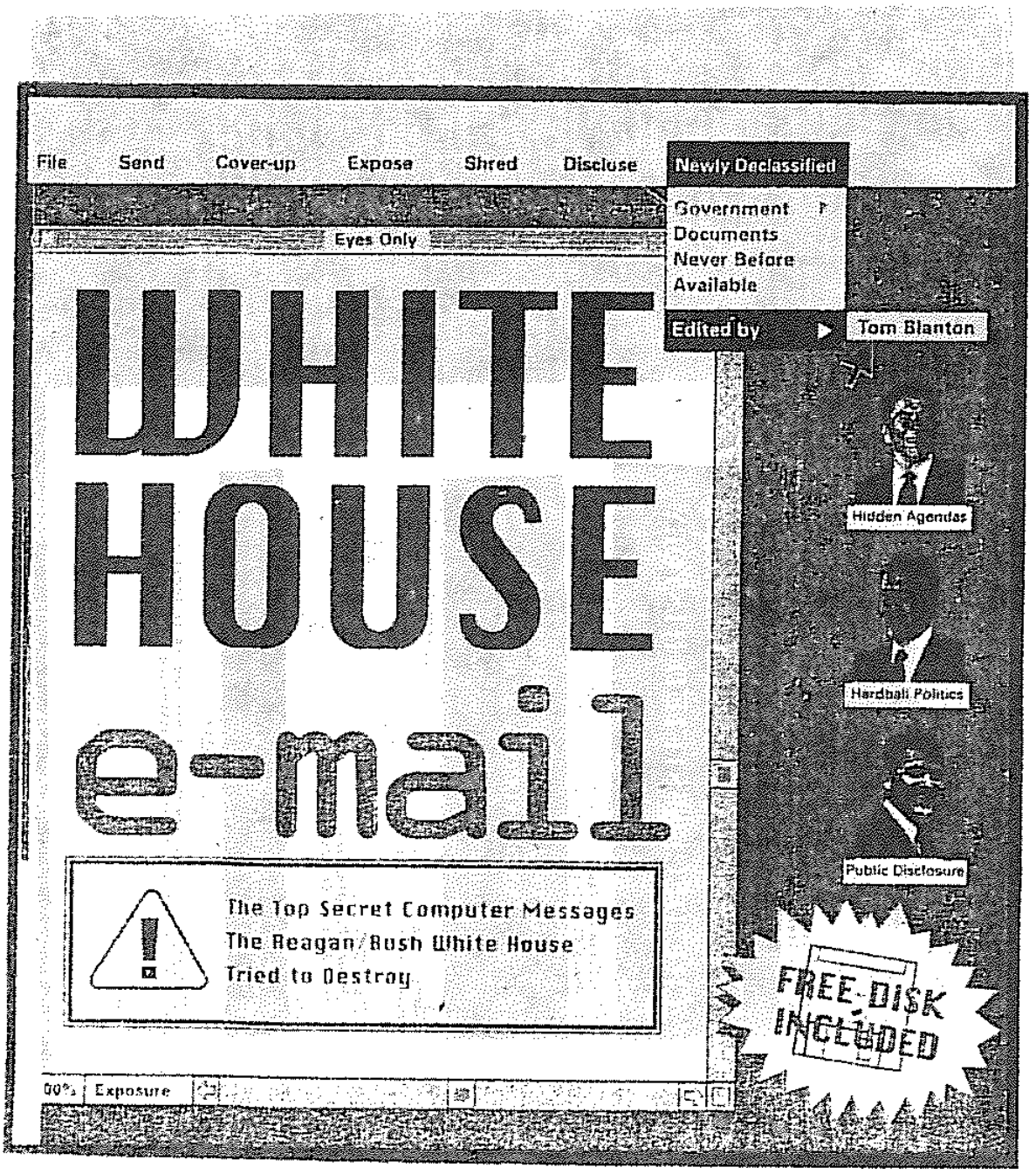

روی جلد دو نمونه از کتب مورد استفاده در تحقیقات محقّق. ۱

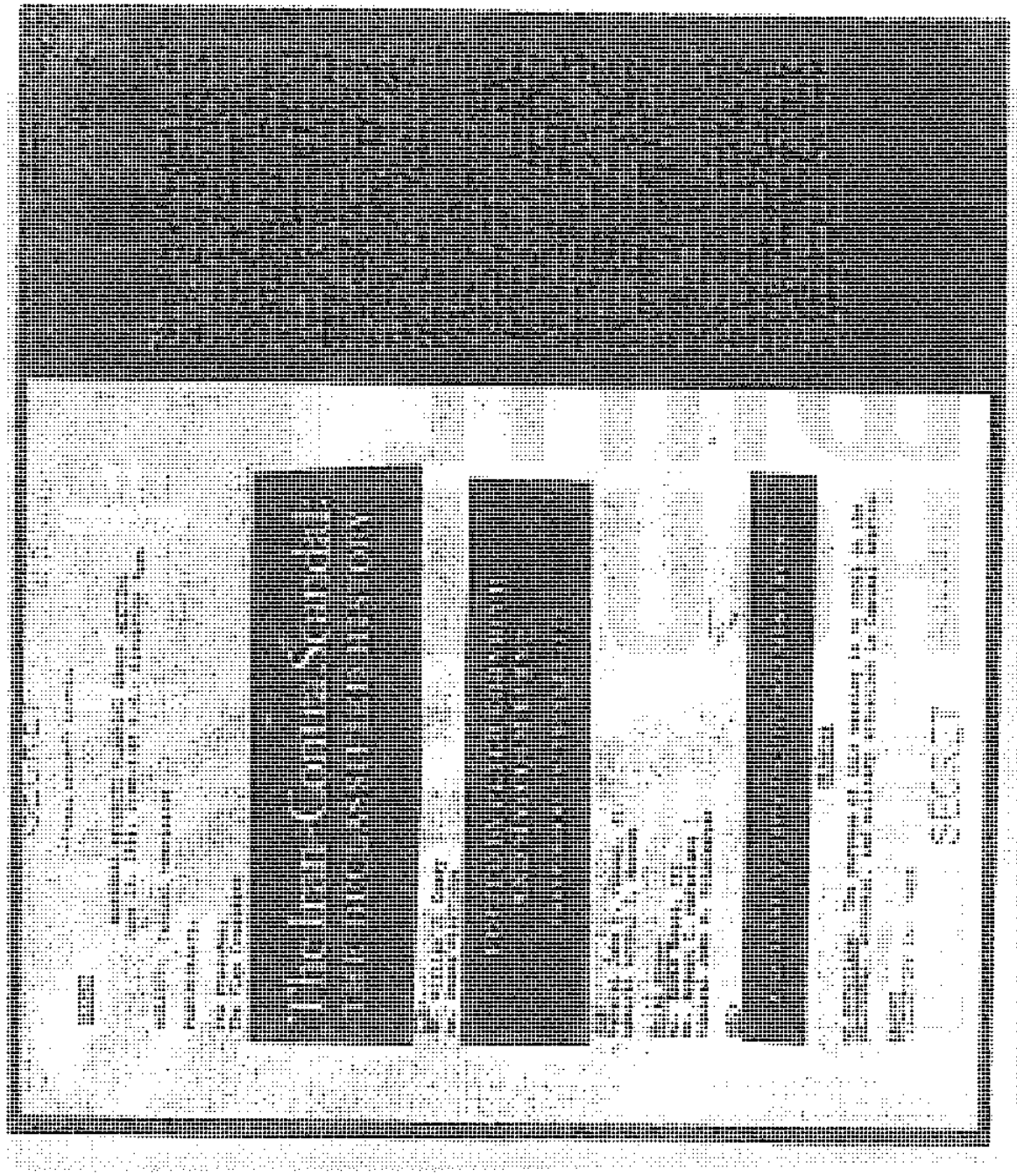

«الیور نورث» ـ خیابانی در تهران، خرداد ۱۳۶۵.

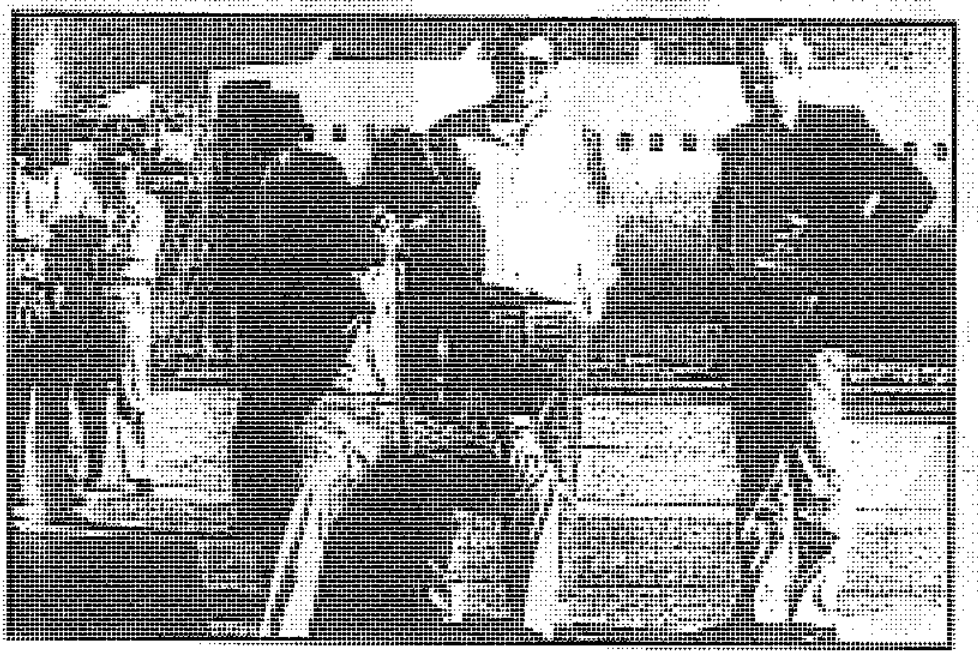

[از راست:] «رابرت مک فارلین»، «امیرام نیر» و «الیور نورث» لحظاتی پس از ورود به فرودگاه تل آویو؛ خبر شکست فضاحت‌بار مأموریّت و خروج رسوای خود از تهران را به واشنگتن مخابره می‌کنند.

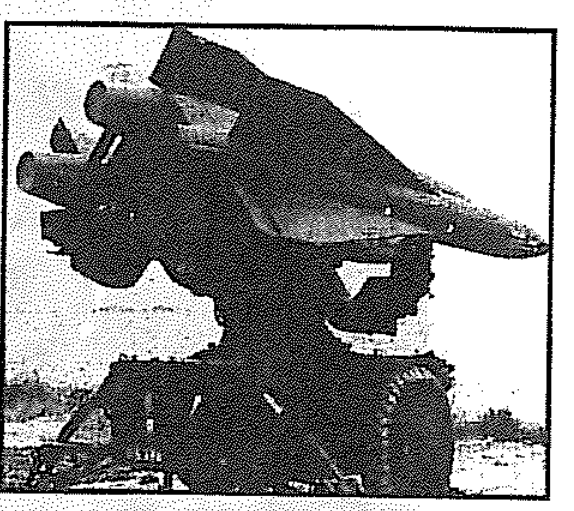

نمونه موشک هاوک.

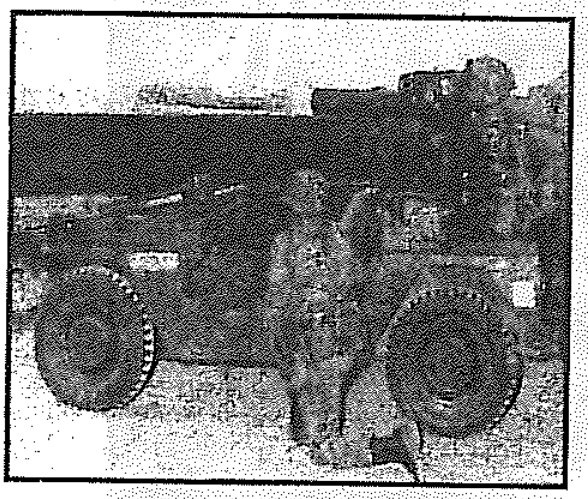

نمونه موشک تاو.

«ریچارد آلن».

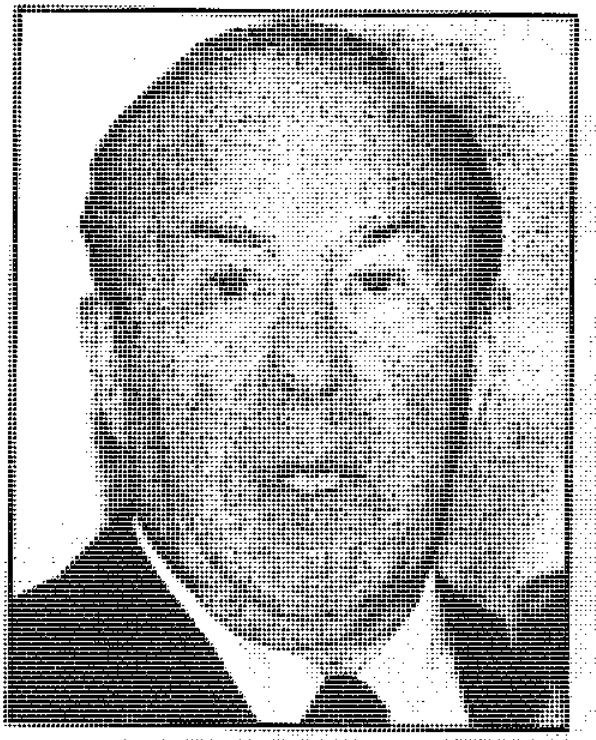

«جورج شولتز».

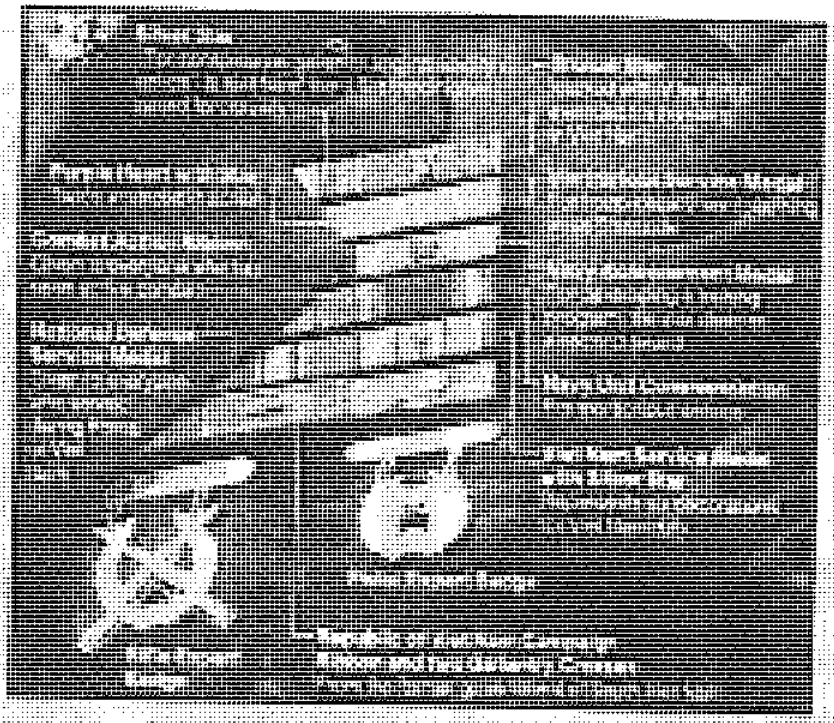

نشانهای افتخار و مدالهای گونه‌گون شجاعت و لیاقت ملّی که بر اونیفورم والیور نورث» قرار داشت!

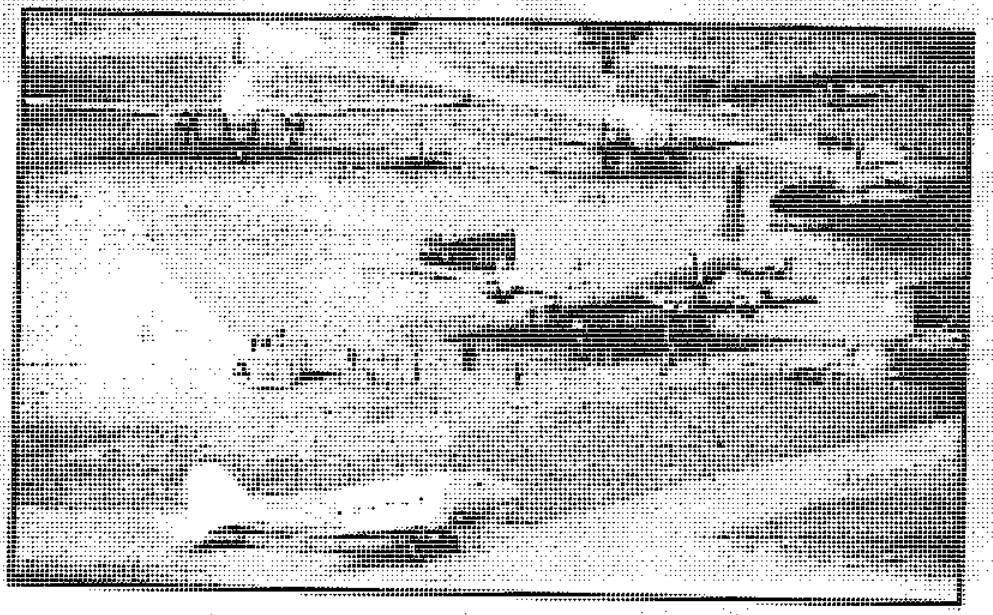

پایگاهی در هاندوراس جهت پشتیبانی مزدوران کنترا مورد استفادهٔ سی.آی.ای و ان.اس.سی.

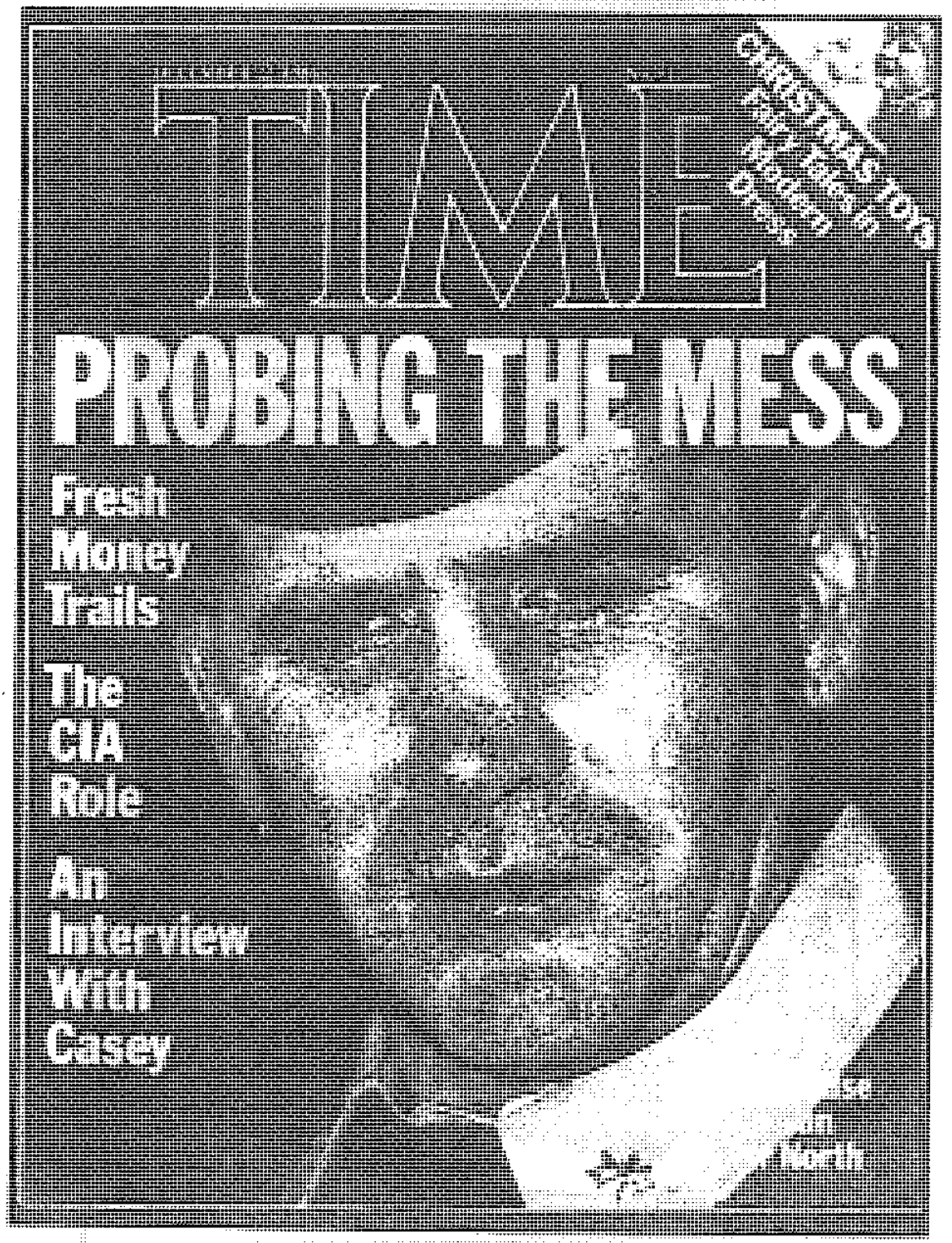

«الیور نورث» با وجود آن همه سوابق درخشان! آمریکایی، برای نجات «ریگان» و معاونانش، رفته رفته محکوم به بی‌کفایتی و بلند پروازیهای جاهلانه! شده، بار تزویر سیستم منافق حاکم بر ایالات متّحده را بر گردن خود احساس کرد.

پی‌نوشت‌های فصل یازدهم:

(۱) به سفارش آژانس ارتباطات کاخ سفید، برای تسهیل در ارتباطات اعضای شورای امنیّت ملّی (NSC) سیستمی ارتباطی توسّط شرکت رایانه‌ای آی. بی. ام طرّاحی و اجرا شده بود. این سیستم هر یک از عناصر تعریف شدهٔ شورای امنیّت ملّی را در هر جا که قرار داشتند قادر می‌نمود با بکارگیری یک کلمهٔ عبور ویژه به هر مشترک تعریف شدهٔ دیگر، پیامهای مورد نیاز را ارسال و یا از او دریافت نماید.
این سیستم در سه کلمهٔ Professional Office System (سیستم دفتری حرفه‌ای) یا به اختصار PROF (پراف) مورد اشاره قرار می‌گیرد.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۲) «تئودور جی. شیکلی» که به نام «شبح بلوند» (The Blond Ghost) شناخته شده است، از عناصر اصلی «تیم سرّی» به شمار می‌رود. پس از تهاجم نافرجام (Bay of Pigs) «زوزهٔ خوکها» [مربوط به خلیج خوکها] در کوبا در سال ۱۹۶۱، «شیکلی» رئیس ایستگاه سیا در میامی شد. در آنجا وی عملیّات «مانگوس» (Mongoose) را که مشتمل بر یورشهای خرابکارانه به کوبا بود، رهبری کرد. قائم‌مقام او «توماس کلاینز» (Thomas Clines) در کار نظارت بر «تیم تیرانداز» (Shooter team) «ای هاوارد هانت» (E. Howard Hunt's) به وی کمک کرد.
«شیکلی» از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ رئیس واحد سیا در لائوس بود و در آنجا یگان هوایی «ریچارد سکورد» تحت مدیریّت او بود. «شیکلی» و «کلاینز» در سال ۱۹۶۹ به سایگون منتقل شدند که «شیکلی» در آنجا به مدّت چهار سال عملیّات «فونیکس» (Phoenix) را رهبری کرد. این برنامهٔ چهار ساله که جهت «خنثی کردن» فعّالیّتهای طرفداران کمونیسم روسی طرّاحی شده بود، جان چهل هزار غیرنظامی را گرفت. یکی از افراد زیردست «شیکلی» در آن زمان «دونالد گرگ» (Donald Gregg) بود. پس ا ز آن «شیکلی» «فرماندهی عملیّات‌های سرّی در سطح جهانی» بود که از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۷ تحت نظر «جورج بوش» عمل می‌کرد.
«شیکلی» در سال ۱۹۷۹ از سیا بازنشسته شد و در تیم انتقال ریاست جمهوری- ورود

«رونالد ریگان» به کاخ سفید ـ مشغول به کار بود.
حضور وی در عملیّات‌های اطّلاعاتی با بازنشستگی او خاتمه نیافت. او که قبلاً «ریچارد سکورد» را با «آلبرت حکیم» آشنا کرده بود، به عنوان مشاور تا زمان فعّالیّت آشکار در عملیّات اینترپرایز (Enterprise) خدمت کرد. وی در سال ۱۹۸۴ در طرح تبادل تسلیحات با «باکلی» ارائه شده توسّط «قربانیفر» شرکت جست. «شیکلی» در مورد تسلیحات غیرمتعارف صاحبنظر است.
[نقل از مطلب «کارتهای تجاری رسوایی ایران کنترا ـ پل برانکاتو (Paul Brancato) ـ ۱۹۸۸ ـ اینترنت.]

(۳) «مایکل لیدین» مشاور ویژهٔ ژنرال «الکساندر هیگ» از سال ۱۹۸۱ و مسئول مطالعهٔ پروندهٔ ایران در شورای امنیّت ملّی آمریکا و مشاور رئیس آن شورا در امور خاورمیانه و مسائل تروریسم بوده است.
یهودی، دارای درجهٔ دکترا از دانشگاه ویسکونسین و از مؤسّسین اصلی نشریهٔ واشنگتن کوارترلی خروجی مرکز مطالعات استراتژیک در واشنگتن می‌باشد.
به شکل حرفه‌ای روی مسائل امنیّتی و استراتژیک کشورمان صاحب تجربه‌های تروریستی و جاسوسی است. در مسائل موسوم به ایران ـ کنترا از تعقیب‌کنندگان اصلی خط اسرائیلیها در شورای امنیّت ملّی بود و از دوستان «امیرام نیر» و «پرز» به شمار می‌رود.
از تروریست فوق‌الذّکر کتابی به زبان فارسی، تحت عنوان «هزیمت یا شکست رسوای آمریکا در ایران» توسّط مترجم ایرانی «احمد سمیعی (گیلانی)» در سال ۱۳۶۲ منتشر شده است. «لیدین» کتاب را با همراهی «ویلیام لویس» (William Lewis) نوشته بود.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۴) «ویلیام باکلی» هنگامی که در ۱۶ مارس ۱۹۸۴ توسّط بنیادگرایان مسلمان شیعه ربوده [دستگیر] شد، رئیس ایستگاه سیا در بیروت لبنان بود. ربوده شدن او امواجی از شوکها [ی باورنکردنی] را در کلّ اجتماع اطّلاعاتی به وجود آورد، چرا که او کارشناس ارشد تروریسم در سیا بود.

تصمیم مدیر سیا «ویلیام کیسی» در فرستادن «باکلی» به بیروت در سال ۱۹۸۳، از دو جنبه خطرناک بود: اوّل اینکه «باکلی» زن‌پرست [شهوتران] غیرقابل کنترلی بود که در دورهٔ مأموریّتش در دههٔ هفتاد در ویتنام شیوه‌های پرزرق و برقش در این زمینه او را به تخلّفات امنیّتی بسیاری سوق داده بود. دوّم اینکه پوشش [محمل امنیّتی] او به هنگام چپاول سفارت ایالات متّحده در اسلام‌آباد در سال ۱۹۷۹ توسّط گروههای تندرو مسلمان و دست یافتن آنها به اطّلاعات طبقه‌بندی شدهٔ ایالات متّحده افشا شده بود، تصمیم «کیسی» تخطّی از قانون سیاکه صراحت دارد: نباید مأموری راکه سوخته [لو رفته] است، حدّاقل برای مدّت پنج سال به همان حوزهٔ عملیّاتی گسیل داشت، به شمار می‌رود.
در نوامبر ۱۹۸۴، مأمور سابق سیا «تئودور شیکلی» که «باکلی» را از ویتنام می‌شناخت، برای ملاقات با «منوچهر قربانیفر» ایرانی تبعیدی کارچاق‌کن که در پاریس زندگی می‌کرد... به هامبورگ در آلمان‌غربی رفت. در اکتبر ۱۹۸۵، سیا اطّلاعات موثّقی دریافت کرد که «باکلی» در ژوئن گذشته به ایران برده شده و کشته شده است. تاکنون [۱۹۸۸] معلوم نیست او چه میزان اطّلاعات و اسرار را برای دستگیرکنندگان خود افشاء کرده است...
[نقل از مطلب کارتهای تجاری رسوایی ایران کنترا ـ پل برانکاتو ـ ۱۹۸۸ ـ اینترنت.]

(۵) «محمّدعلی هادی نجف‌آبادی» متولّد ۱۳۲۷ در نجف‌آباد. در سال ۱۳۴۸ در نجف خدمت «امام‌خمینی» رسید و از آنجا به لبنان رفت و با سازمان آزادیبخش فلسطین تماس برقرار کرد.
در ۱۳۵۰ به افغانستان و هندوستان سفر کرد و سپس در شهر کراچی پاکستان اقامت گزید و به تحصیل در روابط بین‌الملل پرداخت. در طول سالهای فوق مسافرتهای متعدّد به هندوستان، افغانستان، فرانسه و انگلیس داشت.
در سال ۱۳۵۶ به علّت نقش داشتن در برگزاری اعتصاب غذای کلیسای «سنت مری» پاریس توسّط مقامات فرانسوی بازداشت شد. در سال ۱۳۵۷ پس از مهاجرت «امام» به پاریس در دفتر ایشان مشغول به کار شد و با پرواز انقلاب وارد تهران شد.
در سال ۱۳۵۸ سرپرست روزنامهٔ «کیهان» شد و از طرف شورای انقلاب، جهت دفاع از مواضع سیاسی ایران، به کشورهای تونس، الجزایر، فرانسه، سوریه و لبنان سفر کرد و

عضو شورای سرپرستی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران گردید. در مجلس اوّل با مدرک فوق‌لیسانس روابط بین‌الملل به عنوان نماینده انتخاب شده بود.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

(۶) چهارشنبه ۱۶ دی [۱۳۶۰]
«محسن» [پسر «اکبر»] آمادهٔ برگشتن به بلژیک، برای ادامهٔ تحصیل شده. ساعت دوازده پرواز داشت. من و «عفّت» [مادرش] کمی نگران امنیّت او در خارج هستیم. او را شناخته‌اند و در جزوه‌ای او را اسم برده‌اند و اخیراً دو نفر دانشجو در آمریکا و اسپانیا، توسّط منافقین شهید شده‌اند. با او صحبت کردم که اگر احساس خطر کرد، به کشور دیگر برای تحصیل منتقل شود و یا به ایران مراجعت نماید. به مجلس رفتم...
... حاج «احمد آقا خمینی» تلفن کرد و اطّلاع داد، امروز عراقیها «شیاکوه» را که چند روز پیش گرفته‌ایم، پس گرفته‌اند و ما حدود پانصد نفر تلفات داده‌ایم. مقامات نظامی هم این خبر را تأیید کرده‌اند. بسیار تلخ است. سپاه هم تأیید کرد...
[نقل از کتاب «عبور از بحران» ـ خاطرات «هاشمی رفسنجانی».]

(۷) «ریچارد سکورد» (یا همان «دیک» معروف). ژنرال بازنشستهٔ نیروی هوایی در ارتش آمریکا بوده است. پس از فارغ‌التّحصیلی از آکادمی معتبر «وست پوینت» خلبان با تجربهٔ هواپیماهای جنگنده بود و به همین دلیل از دیدگاه مدیران سیا دارای نقش جدّی و قابل اعتمادی در سامان دادن به عملیّات‌های ویژهٔ اطّلاعاتی به شمار می‌آمد.
در کارنامهٔ سوابق او می‌توان موارد متعدّدی از جمله جنایتهای ذیل را برشمرد:
ـ حضور در لائوس جهت ایجاد هماهنگی‌های لازم در تقویت شبکهٔ امنیّتی آمریکا، انتقال اسلحه و پول جهت مزدوران آمریکایی زیرنظر «تئودور شیکلی».
ـ حضور در ایران به عنوان مستشار نیروی هوایی ستمشاهی به همراه «رابرت دوتان» که شبکه‌ای از جاسوسان نظامی و امنیّتی را سازماندهی می‌نمود. در مدّت حضور در ایران، جزو دلّالان کلیدی کمپانیهای تسلیحاتی آمریکایی جهت فروش سلاح به خاندان طاغوت به شمار می‌رفت.
تیم (سکورد ـ دوتان) با ایجاد رقابتی پوششی و صوری با تیم («آلبرت حکیم» و «ادوین

ویلسون») که از همکاران قدیمی او در شبکه‌های سیا به شمار می‌رفتند؛ ضمن تقویت شبکه‌های سیاه جاسوسی سیا، به درآمدهای هنگفت غیرقانونی و نامشروع از، کیسهٔ بیت‌المال کشورمان در فاصلهٔ ۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۴ دست می‌یافتند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تسخیر لانهٔ جاسوسی، ضمن فعّالترکردن شبکهٔ خود در نیروی هوایی ایران، به همراه «الیور نورث»، به طرّاحی و هدایت عملیّات اطّلاعاتی موسوم به پنجهٔ عقاب که مفتضحانه در طبس گرفتار طوفان شن گردید، پرداخت.

در همین مقطع به همراه «آلبرت حکیم» شرکت جدیدی تشکیل داده و در کشورهای ابوظبی، مصر و سعودی ظاهراً به دنبال عقد قرارداد شرکتهای ساختمانی و در عمل به دلاّلی سلاح مشغول بوده است. تا آنجا که مجوّز فروش آواکس به عربستان سعودی را از کنگره، با همراهی لابی‌طرفدار «رونالد ریگان» تهیّه می‌کند. در سال ۱۹۸۱ مشاور ویژهٔ «کاسپار واینبرگر» (Caspar Weinberger)، وزیر جنگ آمریکا بود. امّا در سال ۱۹۸۳ در پی افشای ارتباطش با ارسال غیرقانونی سلاح به کشور لبنان از تمام سمتهای عالی و رسمی خود دست کشیده، به همراه «حکیم» به تجارت سلاح و موادّ منفجره پرداخت.

بعدها همچنین افشا شد که در فاصلهٔ ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ به همراه رفیق قدیمی‌اش در سیا، «توماس کلاینز» به واسطه‌گری شرکتهای تسلیحاتی پرتغالی برای ضدّ انقلابیون نیکاراگوئه (مورد حمایت و توجّه خاصّ ریگان) سلاح جمع‌آوری می‌کرده است. در اسناد امنیّتی سیا و شورای امنیّت ملّی امریکا از او به نام «کاپ» (COPP) نام برده می‌شده است.

محقّق با جمع‌بندی اسناد موجود، بر این باور است که سرپل اصلی و میدانی هدایت عملیّات اطّلاعاتی آمریکاییها در کودتای نقاب، ضدّ کودتای فوق، مستقر در رکن دوّم ارتش (عناصر وابسته به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نظیر کشمیری)، انفجار در مقرّ حزب جمهوری اسلامی و نخست‌وزیری و نهایتاً همکاری با عناصر دفتر اطّلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری (در جریان ایران ـ کنترا)، شخص جنایتکار و کثیف «ریچارد سکورد» بوده است و در زمینهٔ جزئیّات دقیقتر، مشغول تحقیق و بررسی است.

[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق و حاشیه‌نویسی تحقیقات پژوهشی بر آن.]

(۸) «دوان کلاریج» یا همان «دوی» (Dewey). رئیس بخش اروپایی مدیریّت عملیّاتی سیا بوده است.
او به «نورث» کمک کرد تا محمولهٔ سلاحهای اسرائیلی را به خطوط هوایی اروپایی انتقال و از آن طریق به ایران ارسال نماید. بعدها در جریان رسیدگی قضایی به این جریان، صراحتاً اعلام داشت که استفادهٔ او از امکانات سیا در اروپا با هماهنگی کامل مقام مافوق او «ادوارد جوشنویس» (Edward Juchniewicz) قائم‌مقام مدیریّت عملیّات سیا صورت گرفته بود.
معمولاً در رم مستقر بوده و در سال ۱۳۷۷ افشا گردید که شروع به سازماندهی عملیّات اطّلاعاتی ایالات متّحده در عراق نموده است. همکاران او در این زمینه «ریچارد پرل» و «پل ولفوویتس» معرّفی شده‌اند که معاونان «رونالد ریگان» و «جورج بوش» (پدر) بوده‌اند.

(۹) «عطاءا... مهاجرانی» فرزند «آقانور» متولّد ۱۳۳۳ اراک رشد کردهٔ شیراز است. فوق‌لیسانس تاریخ و دکترای دانشگاه تربیت مدّرس در آن رشته را داراست.
نمایندهٔ دور اوّل مجلس شورای اسلامی، رایزنی فرهنگی ایران در پاکستان، معاونت حقوقی و مجلس نخست‌وزیری و بعدها ریاست جمهوری، عضویّت شورای سیاستگزاری صدا و سیما، عضویّت هیئت منصفهٔ مطبوعات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و ریاست مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدّنها در سوابق سیاسی آشکار او دیده می‌شود.
[نقل از یادداشتهای تحقیق کتابخانه‌ای محقّق.]

منابع و مآخذ:

کتب:

کتب انگلیسی زبان:

* DEBACLE: THE AMERICAN FAILURE IN IRAN- "WILLIAM LEWIS"; "MICHAEL LEDEEN"- ALFRED A.KNOF- 1980-81- NEWYORK- U.S.A

* IRAN- CONTRA- THE FINAL REPORT- "LAWRENCE E.WALSH" (Independent Counsel) - TIMES BOOKS- NEWYORK, N.Y.10022-Printed in U.S.A 1994- RANDOM HOUSE INC.

* IRAN- CONTRA AFFAIR (Report of the Congressional Committees Investigating with the Minority View)- "DANIEL K. INOUYE", "LEE H.HAMILTON"- Edited with an Introduction by "JOEL BRINKLEY"... and "STEPHEN ENGELBERG"... THE NEWYORK TIMES- 1988- RANDOM HOUSE INC.

* LIVES, LIES and THE IRAN CONTRA AFFAIR- "ANN WROE" -1991 - I.B.TAURIS and Co Ltd. (London)

* MEN OF ZEAL (A Candid Inside Story of Iran- Contra Hearings) PENGUIN BOOKS- Senators: "WILLIAM S.COHEN AND "George J. MITCHELL"-1989

* OCTOBER SURPRISE (America's Hostages in Iran and the Election

of "Ronald Reagan" - "GARY SICK" (Author of "ALL FALL DOWN"-1991 - TIMESBOOKS RANDOM HOUSE- U.S.A

* THE IRAN CONTRA CONNECTION- SECRET TEAMS AND COVERT OPERATIONS IN THE "REAGAN" ERA- "JONATHAN MARSHALL", "PETER DALE SCOTT", "JANE HUNTER" SOUTH END PRESS/BOSTON/ 1987-U.S.A

* THE IRAN - CONTRA PUZZLE- Congressional Quarterly INGWASHINGTON- 1987.

* THE IRAN- CONTRA SCANDAL: (THE DECLASSIFIED HISTORY- THE NATIONAL SECURITY ARCHIVE)- EDITED BY: "PETER KORNBLUH", "MALCOLM BYRNE"- THE NEW PRESS- NEW YORK- 1993.

* THE LAST OPTION AFTER NASSER, ARAFAT AND SADDAM HUSSEIN - 1991- "DAVID KIMCHE"- MACMILLAN PUBLISHING COMPANY- U.S.A.

* THE TOWER COMMISSION REPORT (FEB-1987)- RANDOM HOUSE Inc. U.S.A

* THE WARRIORS OF ISLAM (Iran's Revoloutionary Guard)-

KENNETH KATZMAN"- WESTVIEW PRESS- 1993.

* UNDER FIRE (An American Story) "OLIVER L.NORTH" with "WILLIAM NOVAK"- 1991- COLLINS PUBLISHERS.U.S.A

* WHITE HOUSE E-MAIL (The Top Secret Computer Messages the "Reagan"/ "Bush" White House. Tried to Destroy)- EDITED BY: "TOM BLANTON" (A National Security Archive Documents Reader)- THE NEW PRESS- NEWYORK-1995- U.S.A

کتب فارسی زبان:

* آخرین سفر شاه ـ «ویلیام شوکراس» (William shawcross)ـ ترجمهٔ «عبدالرّضا هوشنگ مهدوی» ـ نشر البرز ـ تهران ـ ۱۳۷۶ (چاپ دهم).

* ارتباط خطرناک (داستان ناگفتهٔ رابطهٔ پنهان ایالات متّحده و اسرائیل) ـ نوشتهٔ «اندرو و لسلی کاکبورن» ـ ترجمهٔ «محسن اشرفی» ـ ۱۳۷۱ ـ انتشارات اطّلاعات.

* استیضاح در نظام سیاسی ایران (جلد اوّل) ـ نشر روزنگار ـ تهران ـ ۱۳۸۰.

* اسرار جاسوسی آمریکا در ایران ـ «اسکندر دلدم» ـ بهمن ۱۳۵۷ ـ مؤسّسهٔ انتشارات عطایی.

* اسرار ماهواره‌های جاسوسی ـ «ویلیام ای.باروز» (William E.Burrows) ـ ترجمهٔ «آذر برخورداری» ـ انتشارات آموزش.

* اسناد لانهٔ جاسوسی ـ جلدیازدهم و نوزدهم (آمریکا حامی اشغالگران قدس ـ دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام[ره]. مرکز نشر اسناد لانهٔ جاسوسی.

* اسناد لانه جاسوسی ـ جلد سی و ششم (اشغالگران قدس) ـ دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام [ره]. مرکز نشر اسناد لانهٔ جاسوسی.

* اسناد لانه جاسوسی ـ جلد شصت و هشتم (توهّم براندازی) ـ دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام [ره]. مرکز نشر اسناد لانهٔ جاسوسی.

* بازار اسلحه ـ «آنتونی سمسون» (Anthony Sampson) ـ ترجمهٔ «فضل‌ا... نیک آیین» ـ انتشارات امیرکبیر ـ تهران ـ ۱۳۵۷.

* بحران ـ «همیلتون جردن» (Hamilton Jordan) ـ ترجمهٔ «محمود مبنا» ـ نشر نو ـ ۱۳۶۳ (چاپ دوّم).

* بیمها و امیدها ـ مجموعهٔ مصاحبه‌ها ـ انتشارات همشهری ـ بهار ۱۳۷۸.

* پس از بحران ـ کارنامه و خاطرات سال ۶۱ ـ «اکبر هاشمی رفسنجانی» ـ دفتر نشر معارف انقلاب اسلامی تهران ـ ۱۳۸۰ (چاپ دوّم).

* پنهانکاری و دمکراسی ـ «استانسفیلد ترنر» (Stansfield Turner) ـ رئیس سیا در

زمان «کارتر» ـ ترجمهٔ «دکتر حسین ابوترابیان» ـ انتشارات اطّلاعات ـ ۱۳۶۹ (چاپ سوّم).

* پول خون ـ «آری بن مناشه» ـ ترجمه (به فارسی): «مسعود انصاری» [دکتر روشنگرا] ـ ویرجینیا ـ ۱۹۹۳ ـ واشنگتن دی.سی. ـ انتشارات «شریدان اسکوئیر» (Sheridan Square) (نیویورک) ـ «بیل شعاب» (Bill Schaap).

* پیشتازان شهادت در انقلاب سوّم ـ دفتر انتشارات اسلامی (جامعهٔ مدّرسین حوزهٔ علمیّه قم).

* تاریخ سیاسی معاصر ایران (۲ جلدی) ـ دکتر «سیّد جلال‌الدّین مدنی» ـ دفتر انتشارات اسلامی (حوزهٔ علمیّه قم) ـ بهمن ۱۳۶۱.

* تاریخچهٔ گروههای تشکیل دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ـ انتشارات همان سازمان ـ جلد یکم ـ اردیبهشت ۱۳۵۹.

* جنایتهای یک رئیس جمهور (یا جنجال ایران ـ کنترا) ـ [مجموعهٔ نوشتارها] ـ برگردان و تنظیم از دکتر «یحیی شمس» ـ نشر علم ۱۳۷۵.

* جنگ قدرتها در ایران ـ «باری روبین» (Barry Rubin) ـ ترجمهٔ «محمود مشرقی» ـ انتشارات آشتیانی ـ ۱۳۶۳.

* چپ در ایران به روایت اسناد ساواک ـ جلد اوّل ـ مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطّلاعات ـ ۱۳۷۸.

* خاطرات ـ «صادق خلخالی» ـ نشر سایه ـ اسفند ۱۳۷۹.

* خاطرات سیاسی ـ «محمّدی ری شهری» [محمّد محمّدی نیک] ـ مؤسّسهٔ مطالعات پژوهشهای سیاسی ـ پاییز ۱۳۶۹ (چاپ سوّم).

* خاطرات «مرتضی الویری» ـ دفتر ادبیّات انقلاب اسلامی ـ ۱۳۷۵.

* دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۹۹۷-۱۸۹۸) ـ «رابرت د. شولزینگر» (Robert D.Schulzinger) ـ ترجمهٔ «محمّد رفیعی مهرآبادی» ـ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ـ تهران ـ ۱۳۷۹.

* رازها (مجموعه مقالات ناگفته‌هایی دربارهٔ گروگانگیری آمریکایی‌ها در ایران) ـ «ادوارد کلن» (سردبیر نیویورک تایمز) ـ ترجمهٔ «پوران خاور» و «سرور طلیعه» ـ تهران ـ انتشارات قلم ـ ۱۳۶۲.

* رهبران اسرائیل ـ «محمّد شریده» ـ ترجمه و پژوهش: «بیژن اسدی» و «مسعود رحیمی» ـ انتشارات کویر ـ تهران ـ ۱۳۷۸.

* سالار زنان ایران ـ «منصوره پیرنیا» ـ انتشارات مهرایران ـ مریلند ـ ۱۹۹۵.

* ساواک ـ «کریستین دلانوا» (Christian Delannoy) ـ ترجمهٔ «عبدالحسین نیک گهر» ـ نشر طرح نو ـ ۱۳۷۱.

* ساواک و نقش آن در تحوّلات داخلی رژیم پهلوی ـ «تقی نجّاری راد» ـ مرکز اسناد انقلاب اسلامی ـ تهران ـ ۱۳۷۸.

* سپهبد «تیمور بختیار» به روایت اسناد ساواک (سه جلدی) ـ مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطّلاعات.

* سوداگری مرگ ـ «کنت آر.تیمرمن) ـ ترجمهٔ «احمد تدیّن» ـ مؤسّسهٔ رسا ـ چاپ دوّم (۱۳۷۶).

* سیاست خارجی آمریکا و شاه ـ «مارک ج.گازیوروسکی» ـ ترجمهٔ «جمشید زنگنه» ـ مؤسّهٔ رسا ـ تهران ـ ۱۳۷۳ (چاپ دوّم).

* شاهد ـ خاطرات «منصور رفیع‌زاده» ـ ترجمهٔ «وحید ایمن» نشر زریاب ـ ۱۳۷۷.

* شهید دکتر «باهنر» الگوی مقاومت ـ واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی (زیر نظر «مرتضی محمودی») ـ اسفند ۱۳۶۱.

* شیعیان مبارزان راه خدا ـ «رابین رایت» ـ ترجمهٔ «علی اندیشه» ـ نشر قومس ـ ۱۳۷۲.

* طبس؛ مصداقی بر سورهٔ فیل ـ دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام[ره].

* ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات ارتشبد سابق «حسین فردوست») ـ انتشارات اطّلاعات ـ تهران ۱۳۷۴ ـ (چاپ هشتم).

* عبور از بحران ـ کارنامه و خاطرات سال ۶۰ «اکبر هاشمی رفسنجانی» ـ دفتر نشر معارف انقلاب تهران ـ ۱۳۷۸ (چاپ چهارم).
* عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا) «جیمز بیل» (James A.Bill) ترجمهٔ «مهوش غلامی» ـ نشر کویه ـ تهران ـ ۱۳۷۱.
* غائلهٔ چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ (ظهور و سقوط ضدّ انقلاب) ـ زیر نظر «عبدالکریم موسوی اردبیلی» ـ انتشارات نجات ـ ۱۳۶۴.
* کا.گ.ب در ایران ـ «ولادیمیر کوزیچکین» ترجمهٔ «اسمعیل زند» و «حسین ابوترابیان» ـ نشر حکایت ـ تهران ۱۳۷۶ (چاپ اوّل: شهریور ۱۳۷۰).
* کنفدراسیون (تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج ازکشور) ـ «افشین متین» ـ ترجمهٔ «ارسطو آذری» ـ نشر و پژوهش شیرازه ـ بهار ۱۳۷۸.
* کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ـ «مارک ج. گازیوروسکی» ـ ترجمهٔ سرهنگ «غلامرضا نجاتی» ـ شرکت سهامی انتشار ـ ۱۳۶۷.
* کودتای نوژه (انقلاب اسلامی و توطئهٔ در دههٔ نخستین) ـ مؤسّسهٔ مطالعات و پژوهشهای سیاسی ـ ۱۳۶۷.
* گزارش سفر ـ روابط عمومی نخست‌وزیری ـ آذر ۱۳۵۹.
* مجموعهٔ آثار یادگار امام (حجت‌الاسلام والمسلمین حاج «سیّد احمد خمینی») مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی(س) ـ بهار ۱۳۷۵.
* مجموعه بیانیّه‌ها و اطّلاعیّه‌های سازمان مجاهدین انقلاب (جلد یکم) ـ انتشارات همان سازمان.
* مجموعه مقالات ارائه شده در همایش توسعه و امنیّت عمومی (۷-۵ اسفند ماه ۱۳۷۵) ـ وزارت کشور ـ زمستان ۱۳۷۶.
* محاکمهٔ سلام ـ «وحید پوراستاد» ـ نشر روزنگار ـ تهران ـ ۱۳۸۰.
* مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی ـ ادارهٔ تدوین مذاکرات مجلس (دورهٔ سال ۱۳۶۰).

* معمّای «هویدا» ـ «عبّاس میلانی» ـ نشر آتیه ـ تهران ـ ۱۳۸۰.
* نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل ـ «مصطفی شعاعیان» (Mostafa Shoaiyan) اردیبهشت ۱۳۴۹ ـ چاپخانهٔ ارژنگ تهران [از نسخهٔ منتشره در اروپا: فلورانس ایتالیا ـ چاپ مزدک].
* نگاهی کوتاه به توطئه آمریکا ـ بیانیهٔ شماره ۶۱ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ـ انتشارات همان سازمان ـ اردیبهشت ۱۳۵۹.
* نگرشی به اوّلین دورهٔ مجلس شورای اسلامی ـ روابط عمومی مجلس ـ بهار ۱۳۶۴.
* نگرشی کوتاه بر نهضت ملّی ایران ـ شهید «حسن آیت» ـ دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیّهٔ قم) ـ فروردین ۱۳۶۲ (چاپ دوّم).
* نوگرایی دینی ـ به کوشش «حسن یوسفی اشکوری» ـ نشر قصیده ـ ۱۳۷۷.
* هاشمی و انقلاب (تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ) ـ سیّد مسعود رضوی» ـ انتشارات همشهری ـ بهار ۱۳۷۶.
* هدف: تهران (تهاجم «کارتر» و وقایع پشت پرده) ـ «جولیتو کیه‌زا» (Giulietto Chiesa) ـ ترجمهٔ «هادی سهرابی» ـ نشر نو ـ ۱۳۶۲.
* هزیمت (یا شکست رسوای آمریکا) ـ نوشتهٔ «مایکل له دین» و «ویلیام لوئیس» ـ ترجمهٔ «احمد سمیعی گیلانی)» ـ نشر ناشر ـ ۱۳۶۲.
* یاران امام به روایت اسناد ساواک ـ جلد ششم («شهید سیّد اسدا... لاجوردی») ـ جلد دوازدهم («شهید حاج مهدی عراقی») ـ جلد چهاردهم («شهید محمّد علی رجایی») ـ مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطّلاعات ـ ۱۳۷۸.

نشریّات:

نشریّات آلمانی زبان:

اشپیگل (هفته‌نامه).

اشترن (هفته‌نامه).

بونته.

دی ولت (روزنامه).

فرانکفورتر آلگماینه (روزنامه).

نشریّهٔ اسپانیایی:

ال پائیس (روزنامه).

نشریّات انگلیسی زبان:

دیلی گلف (قطر).

مسلم مدیا.

نشریّات انگلیسی زبان آمریکایی:

تایم (هفته‌نامه).

جینز دیفنس ویکلی (هفته‌نامه).

فارین افرز.

کریسچین ساینس مانیتور.

لس آنجلس تایمز (روزنامه).

نیوزویک (هفته‌نامه).

نیویورک تایمز (روزنامه).

واشنگتن پست (روزنامه).

هرالد تریبیون (روزنامه).

نشریّات انگلیسی زبان انگلیس:

اکونومیست (هفته‌نامه).

ساندی تایمز.

فاینشنال تایمز (روزنامه).

میدایست میرور.

میدل ایست (هفته‌نامه).

نشریّات ایتالیایی:

اپل تمپو (روزنامه).

پانوراما (هفته‌نامه).

کوریره دلاسرا (روزنامه).

لارپوبلیکا (روزنامه).

نشریّات اینترنتی (دیجیتال):

فرال هاوس.

مشاور تکنیکی (تی.سی).

وسترن جورنالیزم سنتر.

نشریّات ترکیه‌ای:

ترجمان (روزنامه).

جمهوریّت (روزنامه).

ملّیّت (روزنامه).

نشریّهٔ روسی:

ستارهٔ سرخ.

نشریّات ژاپنی:

آساهی (روزنامه).

یومیوری (روزنامه).

نشریّات صهیونیستی:

جروزالم پست (روزنامه).

یدیعوت آهارانوت (روزنامه).

نشریّات عرب زبان:

آخر ساعه (مصر).

الدّستور.

السّفیر (روزنامه).

السّیاسه (کویت).

الشّراع (هفته‌نامه).

الشّرق الاوسط (روزنامه).

الحوادث (هفته‌نامه).

المجلّه (هفته‌نامه).

المستقبل (هفته‌نامه).

الوسط (هفته‌نامه).

الوطن العربی (هفته‌نامه).

نشریّات فارسی زبان:

ایران فردا.

پیام هامون.

حریم.

سروش.

شاهد.

صبح

همشهری ماه.

یالثارات‌الحسین.

نشریّات فارسی زبان (روزنامه‌ها):

آریا.

آفتاب یزد

ابرار.

ابرار اقتصادی.

اطّلاعات.

انتخاب.

ایران.

بنیان.

پیام‌آزادی.

توس.

توسعه.

جام جم.

جامعه.

جمهوری اسلامی.

حیات نو.

خبر.

خراسان.

دوران امروز.

رسالت.

سلام.

سیاست روز.

صبح امروز.

صدای عدالت.

عصر آزادگان

فتح.

قدس.

کار و کارگر.

کیهان.

نشاط.

نوروز.

همبستگی.

همشهری.

نشریّات فرانسوی زبان:

اکسپرس (هفته‌نامه).

پاری ماچ.

ژون آفریک (هفته‌نامه).

فیگارو (روزنامه).

لوپوئن (هفته‌نامه).

لوکوتیدین دوپاری.

لوماتن.

لوموند (روزنامه).

لوموند دیپلماتیک (ماهنامه).

لونول ابسرواتور (روزنامه).

لیبراسیون (روزنامه).

نشریّه:

لیبر (بلژیکی).

SURVEILLANCE of PHANTOMS

REZA GOLPOUR

KALIDAR

PUBLICATION

2002

در پایان ضمن تشکّر از حوصلهٔ خوانندگان عزیز، لازم به ذکر است که مجموعهٔ نمایه‌های گوناگون مربوط به کتاب به همراه پاره‌ای توضیحات مربوط به آن، در آینده‌ای نزدیک به شکل مستقل منتشر و در اختیار علاقمندان بزرگوار قرار خواهد گرفت، انشاءالله تعالی.

پایان